دانشگاه لرستان

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی

شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴ - ۲۹۸۰

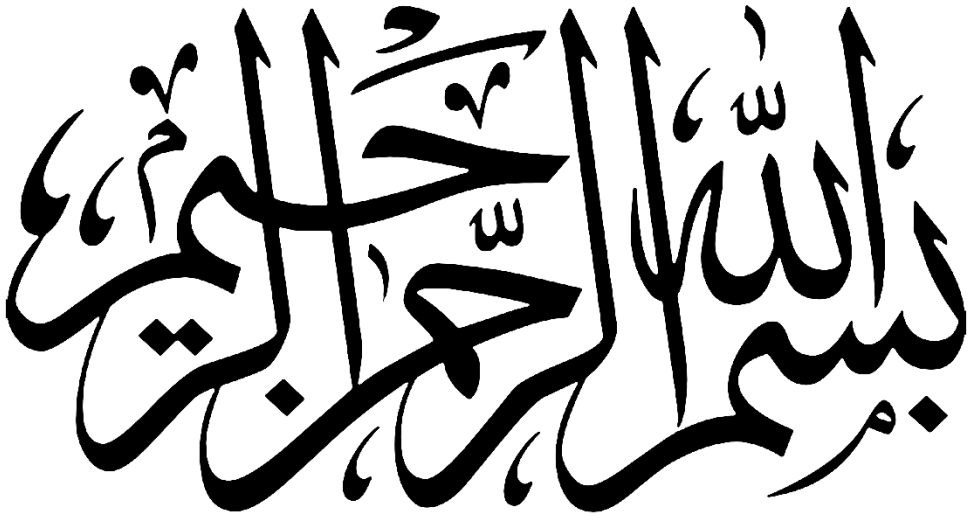
بسم الله الرحمن الرحيم

ISC
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

پرتال نشریات علمی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
Ministry of Culture & Islamic Guidance

پایگاه مجلات تخصصی نور
noormags

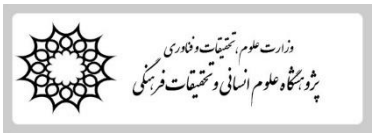
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی

IMPACTFACTOR.IR

magiran

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
SID
Scientific Information Database

REF.IR
مرجع مجلات علمی

Google
Scholar

Sponsored and Indexed by
CIVILICA
We Respect the Science

Academia

LinkedIn

ROAD
DIRECTORY OF OPEN ACCESS SCHOLARLY RESOURCES

ISSN
INTERNATIONAL STANDARD SERIAL NUMBER
INTERNATIONAL CENTRE

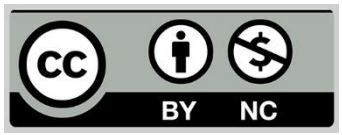
BY NC

OPEN ACCESS

انجمن ایرانی جرم شناسی

صاحب امتیاز:
دانشگاه لرستان

مدیر مسئول:
دکتر مهرداد امیری

سردبیر:
دکتر عزت الله قدم پور

❀ ❀ ❀ ❀

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر سید علاء الدین شاهرخی	استاد تمام گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر مسلم سلیمانیان	استاد،گروه تاریخ دانشگاه سیدجمال الدین اسدآبادی
دکتر سیاوش یاری	دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام
دکتر فضل الله میر	استاد تمام گروه روان شناسی ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر سید عبدالوهاب سماوی	استاد تمام گروه روان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان
دکتر قاسم صحرایی	استاد تمام گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر محمدرضاحسنی جلیلیان	استادتمام، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر سعید بینای مطلق	استاد گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان
دکتر ابراهیم موسی زاده	استاد تمام، گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی ، دانشگاه تهران
دکتر علی اصغر پورعزت	استاد تمام دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران
دکتر پیمان نمامیان	دانشیار، عضو هیات علمی گروه حقوق، دانشکده علومادارى و اقتصاد ، دانشگاه اراک
دکتر پرویز باقری	دانشیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام

❀ ❀ ❀ ❀

اعضای هیأت تحریریه بین المللی:

پروفسور دیوید جی گانکل	رییس گروه ارتباطات، دانشگاه ایلینوی شمالی، University Cir Dr۲۳۰ ، دیکلب، ایلینوی ۶۰۱۱۵، ایالات متحده آمریکا
دکتر سعاد عزروالی	دانشیار حقوق مدنی دانشگاه ظفار، سلطنت عمان
دکتر کاترین ماکسیمیوک	استاد موسسه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علوم طبیعی و علوم انسانی سیدلس
دکتر شفیق ویرانی	استاد ممتاز مطالعات اسلامی و مدیر و بنیان گذار مرکز تمدن های جنوب آسیا، دانشگاه تورنتو
پروفسور تورج دریایی	استاد تاریخ، مطالعات و فرهنگ ایرانی دانشگاه کالیفرنیا، اروین ، رئیس مرکز ایران‌شناسی ساموئل مارتین جردن و رییس مرکز مطالعات ویراستاری نشریه ایران باستان،سردبیر دایره المعارف ایرانیکا

❀ ❀ ❀ ❀

مدیر داخلی: محمد حاتمی نژاد

دبیر تخصصی اجرایی: دکتر جعفر کوشا
دبیر تخصصی اجرایی: دکتر فرهاد خرمایی
ویراستار انگلیسی: دکتر محمودرضا مرادیان
کارشناس: دکتر رضا فرج پور

❀ ❀ ❀ ❀

مقالات تنها باید از طریق سامانه نشریه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی ارسال شود.

❀ ❀ ❀ ❀

نشانی: لرستان، خرم‌آباد، کیلومتر ۵ جاده تهران ـ خرم‌آباد، دانشگاه لرستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه الهیات و معارف اسلامی، طبقه دوم. دفتر نشریه
تلفن: ۰۹۱۶۶۵۱۰۱۱۸ **رایانامه عمومی:** api@lu.ac.ir, apijournallorestanpress@gmail.com **پایگاه اینترنتی:** https://api.lu.ac.ir
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰ **دوره انتشار:** دو فصلنامه

لیست داوران

سیف الدین آب برین، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران
سامان عبدالهی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران
مراد عبدی ورمزان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران جنوب، ایران
سیف الله آقاجانی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، ایران
عهدیه آقامحمدی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین المللی جامی، تهران، ایران
کمال اکبری، دانشیار گروه دین و رسانه، دانشکده صدا و سیما، قم، ایران
راضیه علی اکبری، استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران
فروغ اسرافیلیان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
محمدحسین ایراندوست، استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
ولی بهرامی، استادیار گروه آموزش علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران
میترا بهرامی، استادیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
روح الله بهرامی، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
بهروز بهروزیان، استادیار گروه جامعه شناسی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران
محمدباقر عامری نیا، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران
عابدین درویش پور، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
نسرین فتاحی، استادیار گروه معارف، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
علی فتحی آشتیانی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی بقیهٔ الله، تهران، ایران
علی حسینی، دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران
لیلا جوانمرد، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
رسول کرمی مقدم، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
سیروس کشاورز، استادیار مرکز مطالعات مدیریت دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
فرهاد خرمائی، دانشیار گروه علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
غلامرضا خوش نیت، استادیار گروه قرآن و حدیث، دانشگاه محلاتی، قم، ایران
سهم الدین خزائی، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
ولی خدادادی، دانشیار گروه حسابداری، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
حسین محمودی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
امیرعباس محمدی، استادیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران
علیرضا مرادی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین المللی علامه عسگری، قم، ایران
سیدعلی مرعشی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
ابراهیم موسی زاده، استاد گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، ایران
یدالله نصرالهی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی، تبریز، ایران
پیمان نمانیان، دانشیار حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران
ایرج نیک پی، دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
حامد رهدارپور، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
عزیزالله سالاری، دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، تهران، ایران
رضا سلطانی شال، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
رضا ستوده، استادیار گروه مالی و حسابداری، دانشگاه میبد، یزد، ایران
مالک شعاعی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران
سیدعلاالدین شاهرخی، استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
محمد شکری، استادیار گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
عباس تقوائی، استادیار گروه معارف، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران
افسانه طاهری، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران
اکبر طالب پور، دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
ابوالقاسم یعقوبی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
غلامرضا یزدانی، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران
علی یوسفی، دانشیار جامعه شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
علی زارع مقدم، استادیار گروه برنامه ریزی درسی و علوم تربیتی، دانشگاه بیرجند، ایران
علی عبدالله زاده، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
محمد ستایش پور، دانشیار حقوق بین الملل، دانشگاه قم، قم، ایران
مهین عسکری، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، بندرعباس، ایران
امیر قربان پور لفمجانی، دانشیار گروه علوم تربیتی و مشاوره، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

❖ دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی» نشریه‌ای علمی است که به دنبال طرح مباحث نوین و پاسخ‌یابی برای آنها در گسترهٔ علوم انسانی اسلامی است. اهم اهداف و زمینه‌های آن: توسعه دانش و استفاده از تجارب، پژوهش‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران در حوزه علوم انسانی اسلامی، انجام مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی اسلامی و استفاده از آخرین دستاوردهای بین المللی در این زمینه، فراهم آوری اطلاعات لازم برای سیاست گذاران، برنامه ریزان و مدیران دست‌اندرکار در حوزه علوم انسانی اسلامی، تلاش برای اصلاح نگرش به علوم انسانی اسلامی و تلقی آن به عنوان یک حوزه تخصصی، استفاده از دستاوردهای علمی حوزه های مختلف علوم انسانی و بهره گیری از ارتباط آنان علوم انسانی اسلامی با توجه به میان رشته ای بودن موضوع ، شناسایی چالش ها و مسائل موجود در علوم انسانی اسلامی و یافتن راهکارهای عملی و علمی، گسترش فرهنگ پژوهش به عنوان الزامی برای توسعه علوم انسانی اسلامی.

❖ اصول شفافیت، حقوق نویسندگان و خوانندگان، ضوابط اخلاقی نویسندگان، داوران، سردبیر، هیأت تحریریه و دفتر نشریه به صورت کامل در سامانه منعکس شده است. دوفصلنامهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی خود و همکاران خود را و همچنین تمامی نویسندگان را مکلف به پیروی از این آیین نامه ها می داند. این آیین نامه ها اکثراً بر اساس اصول کمیتهٔ بین المللی اخلاق نشر (COPE) و دستورالعمل های داخلی دوفصلنامهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی تدوین شده است.

❖ نقطه عطف نشریه، رونمایی از ابتکاری بی‌سابقه در کشور است: از این پس، تمامی مقالات مجله با چکیده تصویری و چکیده ویدئویی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شوند. این نوآوری که حاصل تلاش تیم مجله و همراهی نویسندگان گرانقدر است، با سه هدف اصلی طراحی شده است: تسریع در انتقال مفاهیم علمی، افزایش دیده‌شدن بین‌المللی پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، و همسویی با پیشرفته‌ترین استانداردهای نشر علمی جهان. در این شماره، مقالاتی ارزشمند در موضوعاتی از تفکر سیستمی در قرآن تا چالش‌های نوپدید در حقوق، هوش مصنوعی و متاورس ارائه شده‌اند که نشان‌دهنده مساله‌محوری و آینده‌نگری مجله است. از همه پژوهشگران دعوت می‌کنیم با ارسال آثار خود، ما را در این مسیر پرافتخار همراهی کنند. دسترسی به تمامی مقالات، چکیده‌های تصویری و ویدئویی برای همه آزاد و رایگان است.

❖ تمام فایل های نمونه و دستورالعمل های کامل چگونگی تدوین و ارسال مقالات در سامانهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی تطبیقی درج شده است. لطفا بر اساس آن ها مقالات خود را تدوین و پس از اطمینان از رعایت تمام نکات، اقدام به ارسال مقالات خود نمایید.

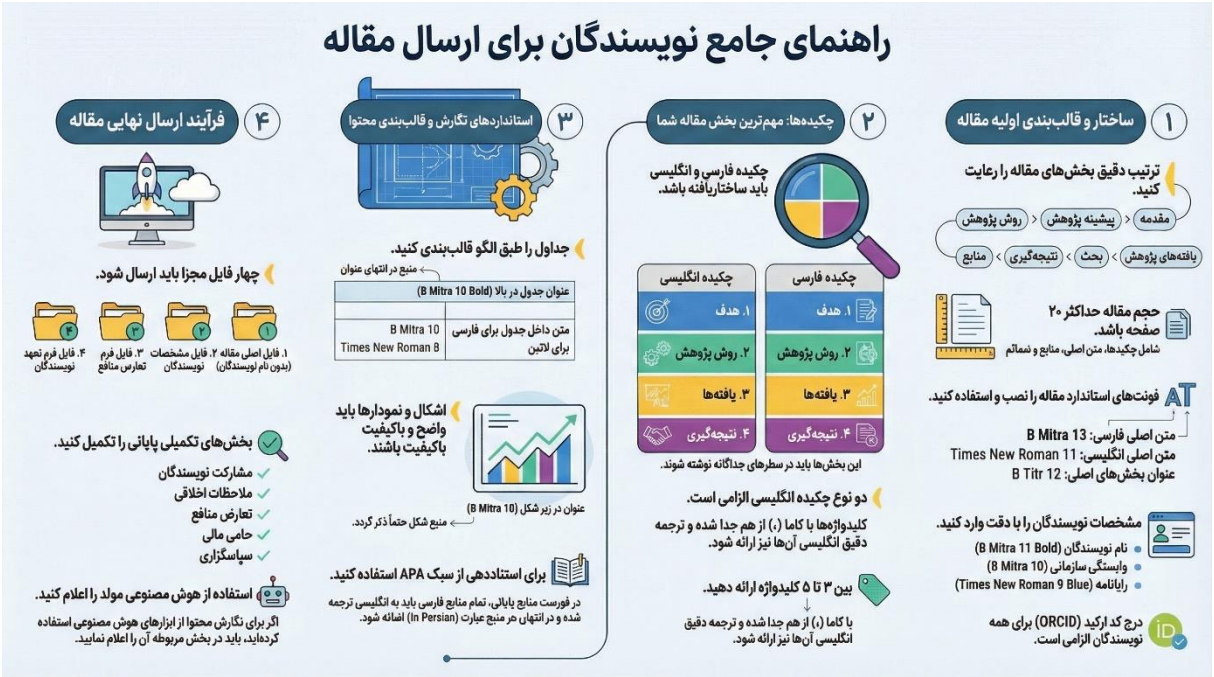

فهرست مقالات

سخن سردبیر: جهش به سوی آینده

عزت الله قدم پور

الگوی زن مسلمان در آیینهٔ شعر طاهره صفارزاده ----------۱۷-۱

صدیقه علیلو، سیف الدین آب برین، فروغ جلیلی

ترسیم الگوی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوی ---------- ۲۶-۱

اسم رحیمی ریگی، محسن رشیدی، مهنام ملایی

عشق و دلهره اگزیستانسیالیستی انسان درفلسفه گابریل مارسل ---------- ۱۹-۱

علی حسینی، مهشاد صیدی پور

فراتحلیل مطالعات نقش مشاوران بر افزایش طلاق با نگرش راهبردی و دینی ---------- ۲۵-۱

سید مرتضی میرتبار، نسرین فتاحی، میترا بهرامی

نقش حکمرانی مطلوب در افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا ---------- ۱۶-۱

امیر مرادیان عالم، فرید آزادبخت، هنگامه غضنفری

پژوهشی نو در ماهیت تبرع در ادای شهادت و ارزش اثباتی آن ---------- ۱۶-۱

احمد مرتاضی، سهیلا گلماه

اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین‌فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی ---------- ۱۶-۱

یاراحمد کوشکی، جهانشاه محمد زاده، زینب مهین دوست

تحلیل انتقادی پیش فرض هایِ شبهات قرآنی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» ---------- ۱۹-۱

حمید قربان پور، حسین جدی

خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دیدگاه دان کیوپیت ---------- ۲۱-۱

غلامعباس حسنوند

مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه ---------- ۲۰-۱

علی آقاجانی، احسان گرایی، افسانه عبدلی

چالش‌ها و راهکارهای اِعمال کیفر حبس در قبال محکومین گروه‌های انحرافی ---------- ۱۷-۱

امین امیریان فارسانی، اسماعیل کشکولیان

شرایط اعمال ولایت بر نکاح صغار (شرطیت عدم وجود مفسده یا وجود مصلحت) ---------- ۱۴-۱

فاطمه بازوکار، فاطمه سادات حسینی

طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی ---------- ۲۵-۱

حامد یعقوبیان، فاطمه پرسته قمبوانی، مژگان محمدی نایینی

تفکر سیستمی و موانع آن از دیدگاه قرآن و روایات ---------- ۱۹-۱

محسن خبیرالصنایع فرد، محمد حسین ایراندوست، غلامرضا خوش نیت

تاثیر هوش مصنوعی در ارتقاء عملکرد سازمانی با تأکید بر مدل سازمان-مشتری (C2B) مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل---------- ۲۱-۱

داود تارویردی زاده، محمد بندری

طراحی مدل بهینه تبلیغات رسانه های اجتماعی در بستر بازاریابی B2B در عراق ---------- ۲۰-۱

امیرعباس فارس حسناوی، حسین رحیمی کلور، بهمن خداپناه، محمد باشکوه اجیرلو

تحلیل و تطبیق ادبیات قربانی در ایلیاد و ادیسه و بخش اساطیری شاهنامه ---------- ۱۳-۱

سعدالله رحیمی، محمد دیانتی، محمد حجت

واکاوی روابط سپهسالاران با وزرا در حکومت غزنوی ---------- ۱۷-۱

سمیرا قاسمی راد، امیر عبداللهی، محبوب مهدویان

نقش شاخص های حکمرانی خوب دولت های اصلاحات، مهرورزی و اعتدال در توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ---۲۳-۱

سیما طالبی اقدم ملک، احسان شاکری خوئی، میرقاسم بنی هاشمی

منشاء قدرت از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت ---------- ۲۱-۱

صحرا حاتمی، سید محمد شیخ احمدی، کیوان شافعی

مقایسه تطبیقی تقصیر در حقوق انگلیس و فرانسه ---------- ۱۷-۱

خاطره عبادی، هادی نعیمی، شهریار باقری

نقد و بررسی ماده ۳٤ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳٥٦در ایران ---------- ۱٦-۱

محمود امیرگل محمد فیروز آبادی، امراله نیکومنش، مجید وزیری

شناسایی عوامل اصلی مدل تاب آوری کارکنان با رویکرد ارتقاء تاب آوری در شرایط بحران در کارکنان سازمان آموزش و پرورش استان سمنان ---------- ۲۵-۱

محمد جواد حافظی، مهدی صانعی، سیده زهرا ساداتی، عزت الله بالوئی جامخانه، محمد حسن شکی

نقد تفاسیر جبری و اختیاری آیه ۲٤ سوره انفال: تبیین ارتباط انسان با خدا در متون تفسیری ---------- ۲٤-۱

رضا ملازاده یامچی، میثم شعیب، مجید مجیدی

آسیب شناسی سیاست جنایی در جرایم اقتصادی با رویکرد به فضای مجازی ---------- ۲۰-۱

فانوس کاویانی، علی جانی پور، علی پورجواهری

تأثیر مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش(مطالعه موردی دانشگاه ایلام) - ۲۱-۱

صادق احمدی، محمد ایدی

جریان‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در عرفان و تصوف اسلامی ---------- ۱۹-۱

یحیی نورالدینی اقدم، حسن حیدرزاده سردرود

شناسایی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی بر اساس موقعیت‌های اضطراری یا دفاع مشروع ---------- ۲۳-۱

محمدعلی عباس‌زاده دیباور، ابراهیم رجبی تاج امیر، سجاد اختری

مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی با نگاهی بر مناظره بارسلونا: از ریشه ها و علل تا فشارهای سیاسی و اجتماعی در این دوران ---------- ۱-۱۶

الهه هادیان رسنانی

جُستاری بر سازوکار ضرابخانه ها و چگونگی ضرب سکه در ایرانِ عصر صفوی ---------- ۱-۲۳

امیر آهنگران

Lorestan University
New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Leap into the Future

Editor-in-Chief Lecture

With immense gratitude to God, we present to you, dear ones, the seventh issue of the bi-quarterly journal “New Research in Islamic Humanities Studies.” In these four years, we have published 7 issues with 155 articles from 309 authors, and fortunately, with more than 99,000 views and 49,000 downloads, the echo of these studies has been heard in the scientific community. However, the turning point of this issue is the unveiling of an unprecedented initiative in the country: from now on, all articles in the journal will be published with a visual abstract and a video abstract in both Persian and English. This innovation, which is the result of the efforts of the journal team and the support of valuable authors, is designed with three main goals: accelerating the transfer of scientific concepts, increasing the international visibility of Islamic humanities research, and aligning with the most advanced scientific publishing standards in the world.This issue features valuable articles on topics ranging from systems thinking in the Quran to emerging challenges in law, artificial intelligence, and the metaverse, demonstrating the journal’s problem-oriented and forward-looking nature. We invite all researchers to join us on this proud journey by submitting their works. Access to all articles, image and video abstracts is free and open to all.

Ezzatollah Ghadampour
Editor-in-Chief of the bi-quarterly journal “Modern Research in Islamic Humanities Studies.”

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

جهش به سوی آینده

سخن سردبیر

با سپاس بیکران به درگاه الهی، شماره هفتم دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی» را پیش روی شما عزیزان می‌گشاییم. در این چهار سال، ۷ شماره با ۱۵۵ مقاله از ۳۰۹ نویسنده منتشر کرده‌ایم و خوشبختانه با بیش از ۹۹ هزار مشاهده و ۴۹ هزار دانلود، طنینِ این پژوهش‌ها در جامعه علمی شنیده شده است. اما نقطه عطف این شماره، رونمایی از ابتکاری بی‌سابقه در کشور است: از این پس، تمامی مقالات مجله با چکیده تصویری و چکیده ویدئویی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شوند. این نوآوری که حاصل تلاش تیم مجله و همراهی نویسندگان گرانقدر است، با سه هدف اصلی طراحی شده است: تسریع در انتقال مفاهیم علمی، افزایش دیده‌شدن بین‌المللی پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، و همسویی با پیشرفته‌ترین استانداردهای نشر علمی جهان. در این شماره، مقالاتی ارزشمند در موضوعاتی از تفکر سیستمی در قرآن تا چالش‌های نوپدید در حقوق، هوش مصنوعی و متاورس ارائه شده‌اند که نشان‌دهنده مساله‌محوری و آینده‌نگری مجله است. از همه پژوهشگران دعوت می کنیم با ارسال آثار خود، ما را در این مسیر پرافتخار همراهی کنند. دسترسی به تمامی مقالات، چکیده‌های تصویری و ویدئویی برای همه آزاد و رایگان است.

عزت الله قدم پور
سردبیر دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی»

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

The Role Model of a Muslim Woman in the Mirror of Tahereh Saffarzadeh's Poetry

Sedighe Alilo[1] ✉, **Seyfodin Ab barin**[2], and **Forough Jalili**[3]

1. Corresponding Author, PhD student in Persian Language and Literature, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran, Email: ebrahimpoor157@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran, Email: dr.abbarin@yahoo.com
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran, Email: foroughjalili@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 25 March 2025
Received in revised form 06 August 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Islam,
Woman,
Role model,
Saffarzadeh,
Contemporary Iranian woman

ABSTRACT

Objective: The main objective of this research is to extract and identify the characteristics of the "model Muslim woman" from the poems of Tahereh Saffarzadeh as one of the symbols of Iranian-Islamic women. This research seeks to introduce these characteristics and provide a practical and native model for contemporary Iranian women so that they can play an effective, victorious, and proud role in today's soft war and cognitive war arenas.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method. For this purpose, Tahereh Saffarzadeh's poems were examined and analyzed as primary data. By describing the themes, motifs, and concepts in the poems, the researcher analyzed and inferred characteristics that reflect the characteristics of the ideal woman and the Islamic model from the perspective of this poet.

Results: The research findings show that Tahereh Saffarzadeh's poems are a complete mirror of the characteristics and characteristics of the ideal Muslim woman. The most prominent of these features extracted from her poetry include fighting spirit, raising awareness, social commitment, upholding Islamic values, resisting arrogance and ego, while maintaining dignity and self-respect**.**

Conclusions: The results of this research indicate that Islam, by presenting transcendental models, has given women a high status that goes far beyond the consumerist and commodity-oriented view of Western material schools. The Islamic Revolution is also the product of this religion and the harbinger of such a status for women. Tahereh Saffarzadeh, as a prominent model, is an embodiment of these ideals in the contemporary era. Therefore, the model extracted from her poetry and life can serve as a roadmap for Iranian Muslim women to rely on it in the enemy's soft battlefield to maintain their authentic identity, play a constructive role, and achieve victory.

Cite this article: Alilo, S., Ab Berin, S. & Jalili, F. (2025). The Model of a Muslim Woman in the Mirror of Tahereh Saffarzadeh's Poetry. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-15. https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064

Introduction

The presence of women in social activities in the early days of Islam and in later periods is an expression of this Islamic attitude towards women. From this perspective, even the religion of Islam has set a model, and in the history of Islam and Shiism, there are role models for women such as Fatima Zahra (PBUH), who participated alongside the Commander of the Faithful in social activities and tried to disgrace those who violated the right of Imamate of Imam Ali (PBUH). Alongside her, we see Hazrat Zaynab (PBUH) in the Ashura incident, how she disgraced and defamed the Yazidi system and the Yazidis. "Zaynab (PBUH) is the embodiment of asceticism and piety, knowledge, chastity and courage, and a pure intellect created with divine morality. This noble person showed the nation the way to resist falsehood and taught everyone to sacrifice for the sake of God and to forsake everything in order to raise the banner of truth."Based on this, it is clear that isolation and staying at home are not appropriate for a Muslim woman, and her role in building Islamic civilization is a prominent and prominent role; as we saw the manifestation of this role in the victory of the glorious Islamic Revolution of Iran. The great leader of the revolution always considered the role of women in the revolution to be prominent. He has said in this regard: "You women in Iran have proven that you have taken the lead in this movement. You have a great contribution to this Islamic movement of ours. You will be the support for our country in the future." The late Imam (may Allah have mercy on him) also considered the revolution to be indebted to women and always mentioned the role of women in the victory of the revolution and accompanying the revolution: "We consider our movement to be indebted to women. Men followed women in the streets. Women encouraged men. They themselves were the front lines. Women are like a creature that can break a satanic power."The presence of women in political, social and cultural activities was a source of pride, and the Imam not only did not oppose it, but also recommended equality between men and women, saying: "We are proud that women and ladies, young and old, young and old, are present in the cultural, economic and military arenas and are active alongside men or better than them in the path of the exaltation of Islam and the objectives of the Holy Quran." He considered women to be the educators of society and believed that "the happiness and misery of countries depend on the existence of women. Women, with their own proper upbringing, create human beings and with their own proper upbringing, develop the country. The origin of all happiness arises from the lap of women." The Supreme Leader of the Revolution, Imam Khamenei (may the shadow of the Almighty be upon him), also emphasized the social activity of women and setting a model for women around the world, saying: "In Islamic Iran, an Iranian woman must strive to revive the noble identity of Islamic women in such a way that she attracts the eyes of the world.This is a duty on the shoulders of Muslim women today. They should show the role model of women; they should say that a Muslim woman is a woman who preserves her religion, her veil, her femininity, her elegance, her tenderness, and her gentleness; she also defends her rights; she advances in the fields of spirituality, science, research, and approaching God, and she shows prominent personalities,

and she is present in the political field. This becomes a role model for women. You should know that Muslim women in many parts of the world today look up to you and learn from you.

Method

This research employs a descriptive-analytical method, closely reading Saffarzadeh's poetry to extract and analyze central themes. The analysis is framed by a content analysis approach, focusing on key motifs and their socio-political implications. The poet's own statements and ideological commitments are used to contextualize the literary findings within the broader framework of Islamic revolutionary thought.

Results

The research findings show that Tahereh Saffarzadeh’s poems are a complete mirror of the characteristics and characteristics of the ideal Muslim woman. The most prominent of these features extracted from her poetry include fighting spirit, raising awareness, social commitment, upholding Islamic values, resisting arrogance and ego, while maintaining dignity and self-respect.

Conclusions

The results of this research indicate that Islam, by presenting transcendental models, has given women a high status that goes far beyond the consumerist and commodity-oriented view of Western material schools. The Islamic Revolution is also the product of this religion and the harbinger of such a status for women. Tahereh Saffarzadeh, as a prominent model, is an embodiment of these ideals in the contemporary era. Therefore, the model extracted from her poetry and life can serve as a roadmap for Iranian Muslim women to rely on it in the enemy's soft battlefield to maintain their authentic identity, play a constructive role, and achieve victory.

The present study has found valuable elements in Saffarzadeh’s poetry for the contemporary Iranian model woman. Saffarzadeh herself, as a model of an Iranian Islamic fighter woman, is the embodiment of a model woman. The progressive thoughts and ideas of this female poet regarding anti-domination and anti-arrogance and the adaptation of women’s freedom to the Iranian Islamic reading in her poetry introduce her as a model for Iranian women. Her anti-domination thoughts and her knowledge of the dominated system are enlightening and can be useful and effective in introducing the ugly face of global dominators. She also considers freedom not as a Western woman in nudity but in the freedom of social activity and the independence of the homeland and the effort to liberate the homeland. She considers the fight against oppression and oppression to be the duty and responsibility of every woman and incites Iranian women to join the global oppressors against the Muslims of Palestine, Bosnia, Afghanistan, and so on.and defines a universal mission in anti-oppression and anti-cruelty. In justice, she considers Islamic justice superior and beyond all schools and fights against injustices and considers many definitions of justice in other schools to be oppression on a par. With these descriptions, she draws a progressive figure of a model Iranian Muslim woman who can bring the enemy to his knees on the fronts of

cognitive warfare and soft warfare and emerge enlightened from the trap of the enemy's cultural war attack.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by S. A. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by S. A. as the second author. F. J., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

الگوی زن مسلمان در آیینهٔ شعر طاهره صفارزاده

صدیقه علیلو[۱] ✉، سیف الدین آب برین[۲]، فروغ جلیلی[۳]

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. رایانامه: ebrahimpoor157@gmail.com
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. رایانامه: dr.abbarin@yahoo.com
۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. رایانامه: foroughjalili@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
دین اسلام،
زن،
الگوسازی،
صفارزاده،
زن معاصر ایرانی

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، استخراج و شناسایی ویژگی‌های «زن الگوی مسلمان» از اشعار طاهره صفارزاده به عنوان یکی از نمادهای زن ایرانی–اسلامی است. این پژوهش در پی آن است تا با معرفی این ویژگی‌ها، الگویی عملی و بومی برای زن معاصر ایرانی ارائه دهد تا در عرصه‌های جنگ نرم و جنگ شناختی امروز بتواند نقش‌آفرینی مؤثر، پیروز و سربلند داشته باشد.

روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی–تحلیلی انجام شده است. بدین منظور، اشعار طاهره صفارزاده به عنوان داده‌های اولیه مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته‌اند. محقق با توصیف مضامین، درون‌مایه‌ها و مفاهیم موجود در اشعار، به تحلیل و استنباط ویژگی‌هایی پرداخته که بازتاب‌دهنده صفات زن آرمانی و الگوی اسلامی از منظر این شاعر است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اشعار طاهره صفارزاده، آیینه‌ای تمام‌نما از صفات و ویژگی‌های زن مسلمان آرمانی است. برجسته‌ترین این ویژگی‌ها که از شعر او استخراج شده‌اند، شامل مبارزه‌جویی، آگاهی‌بخشی، تعهد اجتماعی، پاسداری از ارزش‌های اسلامی، مقاومت در برابر استکبار و نفس اماره، و در عین حال حفظ کرامت و عزت نفس است.

نتیجه‌گیری: نتیجه این تحقیق حاکی از آن است که اسلام با ارائه الگوهای متعالی، جایگاه رفیعی برای زن قائل شده که بسیار فراتر از نگاه مصرف‌گرایانه و کالامحور مکاتب مادی غربی است. انقلاب اسلامی نیز زاده این آیین و منادی چنین جایگاهی برای زن است. طاهره صفارزاده به عنوان یک الگوی برجسته، تجسمی از این آرمان‌ها در دوران معاصر است. بنابراین، الگوی استخراج شده از شعر و زندگی وی می‌تواند به عنوان نقشه راهی برای زن ایرانی مسلمان باشد تا با اتکا به آن، در میدان جنگ نرم دشمن، هویت اصیل خود را حفظ کند، به ایفای نقش سازنده بپردازد و به پیروزی دست یابد.

استناد: علیلو، صدیقه؛ آب برین، سیف الدین و جلیلی، فروغ. (۱۴۰۴). الگوی زن مسلمان در آیینهٔ شعر طاهره صفارزاده. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۵-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064

مقدمه

دین مبین اسلام زن را به عنوان موجودیّت و هویّتی مستقل در نظر گرفته است. نگاه اسلام متفاوت از دیدگاه‌های دیگر مکتب‌های فکری و فلسفی، نسبت به زن است که « نگاهش به زن یا موجودی ناتوان است و یا نگاهی کاسب‌گرانه، اقتصادی و وسیله‌ای برای اطفای شهوت است»(بیانات رهبری در دیدار جمعی از بانوان برگزیدهٔ کشور در آستانه میلاد با سعادت فاطمه زهرا(س)(۱۳۹۳/۰۱/۳۰).دین اسلام هیچگاه زن را از فعالیّت اجتماعی باز نداشته است و زن دوشادوش مرد هم در امور خانه و هم در اجتماع حضور دارد و نقشی اجتماعی نیز دارد و شخصیّت انسانی و هویّت زن در گرو تأثیرگذاری از رهگذر فعالیّت‌های اجتماعی‌اش متبلور می‌شود. در آیه‌ای از قرآن چنین به تحریض به فعالیّت اجتماعی زن اشاره می‌شود:«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ»؛ مضمون آیه به این معنا است:(مؤمنین راستین کسانی هستند که هم از نظر عقیده به خدا و پیامبرش معتقدند و هم از نظر درک مسائل اجتماعی و هوش جمعی، جامعه را خوب می‌شناسند و در مسائل جمعی همواره حضور دارند و منزوی نیستند).

حضور زنان در فعالیّت‌های اجتماعی در صدر اسلام و در دوره‌های بعد مبیّن این نگرش اسلام به زن است. از این منظر حتّی دین اسلام الگوسازی کرده است و در تاریخ اسلام و تشیّع زنان الگویی چون فاطمه زهرا(س) که دوشادوش امیرالمؤمنین در فعالیّت‌های اجتماعی مشارکت داشت و در رسوا ساختن آنان که به حق امامت حضرت علی(ع) تجاوز کردند، می‌کوشید و در کنار آن حضرت زینب(س) را در واقعه عاشورا می‌بینیم که چطور دستگاه یزیدی و یزیدیان را رسوا و بدنام می‌کند و«زینب(س) تجسّم زهد و ورع، علم، عفاف و شهامت، و عقیلهٔ طاهرهٔ متخلّق به اخلاق الهی است. این بزرگوار راه مقاومت در برابر باطل را به امّت نشان داد و فداکاری در راه خدا و چشم‌پوشی از همه چیز را در راه برافراشتن پرچم حق به همه یاد داد».

بر این اساس روشن است که انزوا و خانه‌نشینی برای زن مسلمان برازنده نیست و نقش او در تمدن‌سازی اسلامی نقشی بارز و برجسته است؛ چنانکه نمود این نقش را در پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران دیدیم. رهبر کبیر انقلاب همواره نقش زنان را در انقلاب برجسته می‌دانست. ایشان در این مورد فرموده‌اند:«شما بانوان در ایران ثابت کردید که در پیشاپیش این نهضت قدم برداشتید. شما سهم بزرگی در این نهضت اسلامی ما دارید. شما در آتیه برای مملکت ما پشتوانه هستید». همچنین امام راحل(ره) انقلاب را مدیون زنان می‌دانستند و همواره نقش زنان در پیروزی انقلاب و همراهی با انقلاب را مورد اشاره قرار می‌دادند:«ما نهضت خودمان را مرهون زن‌ها می‌دانیم. مردها به تبع زن‌ها در خیابان‌ها می‌ریختند. تشویق می‌کردند زن‌ها مردان را. خودشان صف‌های جلو بودند. زن یک همچون موجودی است که می‌تواند یک قدرت شیطانی را بشکند». حضور زنان در فعالیّت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مایهٔ مباهات بوده و امام نه تنها با آن مخالفتی نداشتند بلکه توصیه به برابری زن و مرد می‌کردند و می‌فرمودند:«ما مفتخریم که زنان و بانوان ، پیر و جوان، خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیّت دارند». ایشان زن را مربی جامعه دانسته و بر این‌اند که« سعادت و شقاوت کشورها بسته به وجود زن است. زن با تربیت صحیح خودش انسان درست می‌کند و با تربیت صحیح خودش کشور را آباد می‌کند . مبدأ همه سعادت‌ها از دامن زن بلند می‌شود»

رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای(دام ظلّه العالی) نیز تأکید بر فعالیّت اجتماعی زن و الگوسازی برای زنان جهان داشته و می‌فرمایند:«زن ایرانی در ایران اسلامی، باید کوشش این باشد که هویّت والای زن اسلامی را آن‌چنان زنده کند که چشم دنیا را به خود جلب کند. این امروز وظیفه‌یی است بر دوش زنان مسلمان... الگوی زن را نشان بدهند؛ بگویند زن مسلمان زنی است که هم دین خود را، حجاب خود را، زنانگی خود را، ظرافت‌ها و رقّت‌ها و لطافت‌های خود را حفظ می‌کند؛ هم از حق خود دفاع می‌کند؛ هم در میدان معنویت و علم و تحقیق و تقرّب به خدا پیشروی می‌کند و شخصیتهای برجسته‌ای را نشان می‌دهد و هم در میدان سیاسی حضور دارد. این می‌شود الگویی برای زنان. شما بدانید زنان مسلمان در بسیاری از نقاط دنیا امروز به شما نگاه می‌کنند و از شما یاد می‌گیرند.».

زن مسلمان در شعر صفار زاده

زن مسلمان و الگوی زن مسلمان به زیبایی در شعر صفارزاده ترسیم شده است. زنی که پایبند به آرمان‌های انقلابی و اسلامی و آشتی‌ناپذیر با نظام سلطه است. زنی که در قالب شعر صفارزاده از زن مسلمان ترسیم شده، زنی است که فریب آراستگی ظاهری و زرق و برق تمدن غرب را نخورده و به کجراهۀ «آزادی» زن در غرب نرفته است؛ آزادیی که به جز «بردگی» و «استثمار» به ارمغان نیاورده

است. بنابراین این زن با نظام سلطه، ستیزی بی‌پایان دارد چنانکه این ستیز بی‌پایان در شعر صفارزاده منعکس شده است. در واقع هدف از طرح آزادی پوشش و دیگر آزادی‌ها برای زن، چیزی جز به زیر یوغ کشیدن زن مسلمان و تسلیم کردن و به زانو درآوردن او نیست. تا به این شکل خیل عظیم جمعیّت زنان را که نقشی بزرگ در پرورش کودکان دارند از ستیز با نظام سلطه مصون دارد علاجی برای خود یابد. شاعران روشنگری چون صفارزاده که الگوی زن مسلمان‌اند پیش‌تر از ماهیّت نظام سلطه پی برده‌اند. سلطه‌ستیزی را می‌توان یکی از رویکردهای الگوی زن معاصر مسلمان دانست که صفارزاده نمونه‌ای از آن است و ترغیب و تشویق به ستیز با نظام سلطه اصلی گریزناپذیر در شعرش.

ستیز با امپریالیسم و نظام سلطه

صفارزاده در آمریکا زیسته و در بطن کشور آمریکا شاهد سیاست‌های استعمارگرانه و سلطه‌جویانهٔ این کشور بوده است. زیستن در آمریکا سبب شده او چهرهٔ وقیح نظام سلطه را بی‌پرده دیده و بهتر از هر کسی آن را بشناسد و به دیگران بشناساند. خود شاعر به این پیشگامی خود در شناساندن چهرهٔ وقیح استعمار و نظام سلطه چنین اشاره می‌کند:«از لحاظ کاربرد اشارات مشخص، این پرده دری از طریق من در شعر آمد و این جرم بزرگی بود. در ادبیات و هنر آن دوران فقط شاه هدف ملامت قرار می‌گرفت،آن هم با اشاره و استعاره، در شعر مقاومت که این طور بود. کسی به نقش استعمار نپرداخته بود. در حالی که حکام داخلی فرمانبردارانی بیش نیستند. کتاب «طنین در دلتا» آغازگر این افشاگریست در باره نقش امپریالیزم بین‌الملل..»(صفارزاده، ۱۳۶۶ب: ۷۹)

او خود تأثیر حضور در آمریکا در دیدگاه‌های ضد امپریالیستی و شناخت هر چه بهتر از آمریکا را چنین نقل می‌کند:« باید اعتراف کنم تا آن زمان(قبل از سکونت در آمریکا) نسبت به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی و غولی به نام امپریالیزم آگاهی چندانی نداشتم. آن وقت فقط شاه را عامل همه بدبختی‌ها می‌دانستم و راستش در آمریکا بود که در اثر مراوده و گفتگو با برخی روشنفکران متعهّد خصوصا شاعران و نویسندگان آمریکای لاتین، نقش امپریالیزم را آنطور که باید، شناختم»(رفیعی، ۱۳۸۶: ۷۱). به این شکل می‌توان گفت که حضور صفارزاده در آمریکا هر چه بیشتر در شناخت او به نقش استعمار در جهان سوم کمک کرده و شناخت او را نسبت به استعمار هر چه عمیق‌تر کرده است.او در آنجا به این نکته پی برده است که استعمار نه فقط ایران بلکه کل جهان را هدف کسب مطامع و منافع نامشروع خود قرار داده است و ملّت‌ها را به طرق مختلف تحت سلطه و استثمار قرار داده است. از منظر او، «جهان اجیر جهانخواران است»(صفارزاده، ۱۳۶۶ب: ۱۰).آگاهی و روشنگری صفارزاده هر چه بهتر می‌تواند طُرُق سلطه‌طلبی آمریکا را برای زنان ایرانی آشکار سازد. صفارزاده بر این است که استعمار نبض جهان را می‌گیرد. سلب امنیت می‌کند و آرامش را از اذهان می‌گیرد و با حملهٔ جاهلی بمب‌ها، سرهای زندگی را از فکر مقاومت خالی کرده و تسلیم خواسته‌های خود می‌کند. آماجی که از این برنامه‌ریزی‌ها مد نظر است چیزی جز استثمار معادن و به زانو درآوردن مقاومت نیست و برای حصول این آماج نیز روش‌ها، روش جنگ نرم(Soft War) است و جنگ شناختی(Cognitive warfare) نه جنگ نفر به نفر و تن به تن:

جهان استعمار/ به رسم طبیبان/ نبض جهان را می‌گیرد/ نام معادن سیال را / تکرار می‌کند/ در کند و تند نبض/ خطوط شیوه‌های یورش ترسیم می‌شوند/ به جای جنگ نفر با نفر/ دعوای تن به تن/ سرهای زندگان را/ با حمله‌های جاهلی بمب‌ها/ از نور فکر/ فکر مقاومت/ خاموش می‌کند...(صفارزاده، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷)

بهترین تصویر از استعمار در شعر صفارزاده مانند کردن استعمار به گربه ازرق‌چشم حریص است؛ و ممالک مستعمره شده به پرندگانی معصوم و بی‌گناه. همانطور که این گربه، سیری‌ناپذیر است و همواره پرندگان از او در وحشت و هراس‌اند خصلت استعمار نیز طمعکار بودن و سیری ناپذیری است و غصب و سلطهٔ تمام عیار را مطمح نظر دارد و به سود و منفعت دو طرفه فکر نمی‌کند. بر این اساس است که کشورهای استعمارزده کشورهایی‌اند که منابعشان به شکل حداکثری غارت می‌شود بدون اینکه به مردمانش بهره‌ای برسد:

چشمانش/ ازرق‌رنگ است/ به چشم گربه می‌ماند/ در ناسپاسی/ او گربه‌ای است/ که هر چه گوشت به او می‌دهند/ باز هم/ پرندگان خانه من/ از کمین حیله او/ خائف و نگران هستند...(همان، ۵۴)

این گربهٔ حریص و ازرق‌چشم برای استثمار ملل روش‌های متفاوتی را انتخاب می‌کند که در دورهٔ حاضر بالاخص در ایران از روش ستیز با فرهنگ ایرانی- اسلامی و تلاش برای بی‌حجابی و ناامنی در کشور، اقدام می‌کند و زن مسلمان در ستیز با مسئله بی‌حجابی

می‌تواند به عنوان سنگردار مبارزه با امپریالیسم باشد و همچون صفارزاده در مورد نظام سلطه و اهداف آن روشنگری کرده و پرده از چهرهٔ منحوس نظام سلطه بردارد. الگویی که صفارزاده در این مورد برای زن ایرانی ترسیم می‌کند الگوی زنی است که بر قصد و نیّت نظام سلطه آگاه است و برای دیگران نیز روشنگری می‌کند و آن‌ها را از نیّات پلید پشت پرده استعمار آگاه می‌سازد.

عدالت و برقراری عدالت

عدالت‌خواهی و عدالت‌جویی ویژگی آرمانی دیگر برای الگوی زن مسلمان ایرانی می‌باشد که در شعر صفارزاده به وضوح تظاهر آن را می‌توان دید. لازم به ذکر است که عدالت یکی از لازمه‌های مدینهٔ فاضله است. اجتماعات بشری همچنان که تشنهٔ آباند، تشنهٔ عدالت نیز می‌باشند و جامعهٔ سالم، جامعه‌ای است که در آن عدالت برقرار باشد. در طول تاریخ ادب فارسی، شاعران همواره مراکز قدرت را به عدل و داد فرا خوانده و به عدالت و نیکی با مردم سفارش کرده‌اند.همواره از بی‌عدالتی شکوه کرده و شاهان را به این شکل ترغیب به دادگستری کرده‌اند:

مملکت از عدل شود پایدار　　کار تو از عدل بگیرد قرار

(نظامی گنجوی،۱۳۸۷: ۴۱)

عدالت می‌تواند به عنوان یکی از اساسی‌ترین خواسته‌های اجتماعی الگوی زن ایرانی مطرح شود؛ آنچنانکه در شعر صفارزاده به عنوان الگویی از زن مسلمان ایرانی می‌بینیم. صفارزاده شاعری عدالت‌خواه است؛ جامعهٔ آرمانی را جامعه‌ای می‌داند که عدالت در آن برقرار است. او که شاعری مذهبی است و ذهنیّتی ایدئولوژیک دارد الگوهای عدالت‌خواهی را در حرکت‌های شیعی و ماندگارترین این حرکت‌ها یعنی قیام عاشورا جستجو می‌کند؛ قیامی که برای برپایی دین و حق و عدالت بود. البته او مذهب تشیّع را به خاطر عدالت‌خواهی نهفته در بطن آن دوست می‌دارد و خود در این باب می‌نویسد:«علاقه من به مذهب تشیّع، ریشه در عشق من به عدالت و بیزاریم از ظلم و مصالحه دارد. اساس و نقطه قوت فلسفه شیعه عشق به عدالت و ستم‌ستیزی است» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۳۲۸).

بر این اساس امام حسین(ع) برای او نماد مقاومت در برابر ظلم و جور و الگوی عدالت‌خواهی می‌شود. او به مثابهٔ الگویی برای زن امروز جبهه خود را مشخّص کرده و بر علیه آنکه با حسین(ع) و تفکّر حسینی که همانا تفکّر مقاومت است سر ستیز دارد، در محاربه است:

ما در محاربه هستیم/ به هر که با حسین به جنگ است/ و در صلحیم/ با هر که با حسین به صلح است/ حسین نام طالب حق است (صفارزاده، ۱۳۶۶الف: ۳۸).

بر این اساس می‌توان گفت که الگوی مطلوب برای زن امروز، حضرت زینب(س)است که همدوش برادر بزرگوارش مقاومت را برگزید و پا به پای او تا دشت کربلا و میدان جنگ با یزیدیان آمد و ضمن پایبندی به آرمان امام خویش، یزید و یزیدیان را رسوا و بی‌آبرو کرد. گام‌های زن انقلابی معاصر نیز باید در مسیر رسواسازی نظام سلطه و پایبندی به مفاهیم متعالی مقاومت باشد.

در کنار الگو قرار دادن عدالت و ستم‌ستیزی امام حسین(ع)، زن مسلمان یک چشم به گذشته و چشمی به آینده و انتظار فرج دارد. به انتظار ظهور امام عصرش تا حکومت عدل و داد را برپا کند نشسته و با جائران زمان به مبارزه برمی‌خیزد. عدالت‌جویی زن مسلمان از گذشته الهام می‌گیرد و به آینده امید می‌بندد که در هر دو صورت منبع الهام او ائمهٔ اطهارند:

و چشم‌های منتظر رهروان/ همیشه رنگ رسیدن دارند/ و جلوه‌های رسیدن/ یعنی نجات عینی ستم زدگان/ یعنی بنای تازه‌ای از بودن/ بر گور توطئه نابودن (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۸۳).

زن مسلمان ایرانی در زمانه‌اش با ظلم می‌ستیزد و همچنین بی‌باکانه، ظلم‌ها و جورهایی را که در طول تاریخ شده نیز گوشزد می‌کند. از دید صفارزاده به عنوان الگوی زن مسلمان ظلم و ستم امروز ریشه در تاریخ دارد زمانی که در سقیفه —سرزمین غصبی و ناپاکی– حق امیرالمؤمنین سلب گردید:

سقیفه/ سرزمین غصبی و ناپاکی است/ که کشت و کارش / زیان جاودان بشر بوده/ کتمان کنندگان امر خداوند/ درباره علی(ع)/ سودای حق کشی را/ آن سان رایج کردند/ که قرن‌ها/ میان ملل/ گردش کند (صفارزاده، ۱۳۸۶، ۷۹–۸۰).

اسوهٔ عدالت‌خواهی از دید صفارزاده در دورهٔ معاصر ولی امر مسلمین است؛ امام خمینی(ره) که مبارزات عدالت‌خواهانه را رهبری می‌کرد. از دید صفارزاده در دورهٔ ستم‌شاهی، انسان‌های ستم‌کشیده و مستضعفین دنبال پیشوایی بودند تا بر ضد ظلم بشورند و این پیشوای الهی کسی نبود جز امام تا آنان را بر ضد ظالمان متحد کند و همانطور که هراتی نیز سروده :

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت — شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
بسیار بود رود در آن برزخ کبود — امّا دریغ زهره دریا شدن نداشت

(هراتی، ۱۳۹۰: ۲۹۷)

با امام بود که سیل خروشان عدالت‌خواهی خانهٔ استبداد و ظلم را ویران کرد. گویا همه منتظر آن سقا(امام خمینی کبیر) بودند؛ همه تشنگان قسط و عدالت او:

ما تشنگان قسط و عدالت ما مردم زمان/ منتظران آن سقّا هستیم/ که چون قیام کند/ سقای کربلا را/ همراه قافله خویش با خود می‌آورد/ ما تشنگان قسط و عدالت / هماره منتظریم(صفارزاده،۱۳۸۶: ۸۵-۸۴)

ظلم‌ستیزی و ستم‌ستیزی زن مسلمان

ظلم‌ستیزی نیز یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های الگوی زن مسلمان است. جوامع همواره با ظلم مواجه بوده‌اند و در طول تاریخ تجارب مکرّری از ظلم‌گرایی دیده شده است. واژهٔ ظلم « ظلم (مصدر عربی) در لغت به معنای وضع شیء در غیر موضع خود، ستم، ستم کردن و بی‌داد آمده است»(سیاح، ۱۳۳۰: ج۳/ ۵۵). ابن فارس گفته است: ظا و لام و میم دارای دو معنی اصولی است: ۱- تاریکی و سیاهی ۲- چیزی را از ستم در غیر موضوع خود نهادن.

همانطور که شخص در تاریکی چیزی را نمی‌بیند در حال ستم کردن هم مثل اینکه در تاریکی فرو رفته نمی‌تواند درک حقیقت کند و بطور کلّی می‌توان گفت ظلم به معنای ستم و گذاشتن چیزی در غیر محل آن است»(رامپوری، ۱۳۶۳: ۵۶۹) در تعالیم دینی اسلام همواره چهرهٔ ظلم نکوهیده توصیف شده است.در کنار آن به جهاد با ظالمان دعوت شده است و از راه‌های مبارزه با ظالم، قطع رابطه مردمان آن جامعه با حاکم ظالم و جائر می‌باشد. بر این اساس در آیین اسلام، مبازه با ظالم نه تنها وظیفه‌ای اجتماعی بلکه تکلیفی شرعی است. زن مسلمان نیز به مانند مرد مسلمان تکالیف شرعی را پیش چشم داشته و تابع آن است؛ صفارزاده به عنوان الگوی زن مبارز اسلامی-ایرانی؛ ظلم‌ستیزی را در طول حیات خویش به عنوان تکلیفی برگزیده است. صفارزاده با الهام از این حدیث:« مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»،هرکه صبح کند و اهمیّتی به کارهای مسلمانان ندهد او از آنان نیست و کسی که صدای مردی بشنود که فریاد کمک خواهی از مسلمانان را سر دهد و پاسخش را ندهد مسلمان نیست.»(علامه مجلسی ، ۱۴۰۴: ج ۷۱ / ۳۳۹)، همواره پاسخ منادیان عدالت را داده است و این پاسخ از چهارچوب مرزهای ایران فراتر رفته و گستره‌ای جهانی به خود گرفته است. او خود در این باره می‌نویسد:« مخاطبان شعر من می‌دانند که در هر گوشهٔ دنیا که ستمی بر ملّتی وارد شود، همدردی و ستم‌ستیزی من نیز حضور پیدا می‌کند»(رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۸۸). او شیرزنی است که نه فقط برای احقاق حقوق خود و ملّتش بلکه برای احقاق حقوق سایر ملل مظلوم نیز می‌جنگد. از ستم کشیدگان در سراسر دنیا سخن می‌گوید و با دشمن ملّت‌ها، ضدیت و دشمنی دارد و می‌سراید:

من ضد دشمن ملّت‌ها هستم/ از حقوق مردم خود/ و مردم دنیا گفتم(صفارزاده، ۱۳۸۶: ۸۲)

از نگاه صفارزاده، جهالت و ظلم پیوندی استوار با هم دارند؛ منشأ ظلم، جهل و نادانی است و نه جهل ظالم بلکه جهل و نادانی مظلوم به حقوق خویش نیز هست و این جهل و نادانی مظلوم هر چه بیشتر ظالم را در ظلم خود گستاخ‌تر می‌کند همچنانکه صائب نیز سروده است:

اظهار عجز،پیش ستم پیشه ز ابلهی است — اشک کباب باعث طغیان آتش است.

(صائب ، نقل از شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۱۲)

بر این اساس او نخست گام را در رفع جهالت و آگاهی‌بخشی برای ستیز با ظلم می‌داند و چنین می‌سراید:

ظلم از جوار جهل می‌آید/ این همجواری دیرین را می‌چینم(صفارزاده، ۱۳۸۶: ۶۱)

ستم از دیدگاه صفارزاده در جهل و نادانی ریشه دارد:

این هیکل سیاه ستم/ مجموعه‌ای است/ از همه اندام‌های نامردی/اندام‌های سرزده از/ریشه‌های جهل(صفارزاده، ۱۳۶۶الف: ۷۱)

صفارزاده ستیز با ظالمان را جهانشمول دانسته و محدودیّت زمانی و مکانی برای آن قائل نمی‌شود. جنگ بر علیه جور و ستم همانطور که از اول تاریخ بوده است تا آخر نیز تداوم خواهد یافت و تا ظهور امام عصر(عج) این مبارزه و جهاد بر علیه ظلم مستمر خواهد بود. صفارزاه نیز بر این جنگ پیوسته واقف است:

و من که با نهاد ستم می‌جنگم/ می‌دانم تا همیشه/ جنگ و شهادتم ادامه دارد(صفارزاده، ۱۳۶۵: ۳۶)

همانطور که در سطور پیشین اشاره شد و آنطور که خود صفارزاده نیز بیان داشته است از مهم‌ترین علل دوست داشتن شیعه، عدالت‌گستری نهفته در بطن این مذهب است. تعریفی که شیعه از عدالت دارد مورد قبول صفارزاده است. او در بسیاری موارد تعریف‌های انحرافی از عدل را در جوامع معاصر و مدرن می‌بیند و در مفهوم آن‌ها و در این نکته که این‌ها عدل باشند شک می‌کند. برای نمونه او عدالت کمونیسم را ظلم بالسویّه به جای عدل می‌داند و می‌سراید:

تاریخ انفجار عدالت را/ تاریخ هم به یاد ندارد/ آیا ظلم بالسویّه/ یگانه چهرهٔ عدل است؟(صفارزاده، ۱۳۶۵: ۱۰۳)

بر این اساس ناب‌ترین جلوهٔ عدالت برای صفارزاده عدالت اسلامی و قرآنی است که برای هر زن و مرد مسلمان دیگری نیز الگویی صادق در جهت شناخت حق و حقیقت و عدالت است.

آزادی و آزادی‌طلبی

آزادی و آزادی‌خواهی از دیگر ویژگی‌ها و خواست‌های الگوی زن مسلمان است؛ آزادی زن از زیر یوغ بهره‌کشی غربی و ننگریستن به مثابه کالا، آمالی است که در دین اسلام و انقلاب اسلامی دنبال می‌شود. همچنین آزادی و استقلال کشور از زیر یوغ نظام سلطه مفهوم آزادی است. مفهوم «آزادی» از سیاسی‌ترین موضوعات در دورهٔ معاصر بوده است؛ از دورهٔ مشروطه این مفهوم وارد شعر فارسی شده و یکی از موضوعات محوری در گفتمان‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بوده است. «کلمه آزادی در فرهنگ سنّتی گذشته دو معنی عمده داشت: در مفهوم فلسفی و کلامی آن مرادف بود با حریّت یا اختیار، که مفهوم نقیض جبر را به یاد می‌آورد و در معنای فردی و عرفی آن در برابر بند و زندان قرار می‌گرفت»(یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۶)

«آزادی» مطرح در ادب مشروطه بیشتر آزادی غربی است. اما به مرور، آزادی در ایران مصداق‌هایی نو می‌یابد و در فرهنگ انقلابی و ایرانی اسلامی، رهایی از چنگال استبداد و استکبار و دست نشانده‌های نظام سلطه «آزادی» تلقّی می‌گردد. «آزدای» انسان و کرامت انسانی‌اش، جایگزین آزادی انسان غربی می‌شود که آزادی در روابط غیرمشروع، آزادی‌ها در پوشش و حجاب و ... را مد نظر قرار می‌دهد.

در شعر صفارزاده «آزادی‌خواهی» مترادف با استقلال وطن و ستیز با نظام سلطه است. از دیدگاه صفارزاده آزادی‌خواهان همواره اجانب و بیگانگان را رو در روی خویش می‌بینند؛ استعمار در صف مقابل «آزادی» و «آزادی‌خواهی» قرار می‌گیرد؛ چرا که مرام استعمار به بردگی کشیدن ملّت‌هاست نه آزادی ملّت‌ها و بر این اساس است که با واسطهٔ دست‌نشانده‌های مستکبر و مستبد خود و در دهه‌های اخیر جنگ شناختی و جنگ نرم، آزادی ملّت‌ها را سلب می‌کند. صفارزاده به عنوان شاعره‌ای انقلابی بر این است که طالبان آزادی همواره از جانب اجانب و بیگانگان مورد ستم قرار می‌گیرند. ملل آزادی‌خواه نیز همواره در معرض هجمهٔ نظام سلطه قرار می‌گیرند و خوانش متفاوت غرب از آزادی‌خواهی و آزادی زنان، منطبق با منافعشان تفسیر می‌شود.

و قامت بلند ایمان/ به سوی جنگ و شهادت برخاست/ شما که طالب آزادی هستید/ همواره گام‌های اجانب/ اعصابتان را لگدکوب کرده است»(صفارزاده، ۱۳۶۶الف: ۳۲)

«آزادی» برای صفارزاده مفهومی خوشایند است. او با تصویرگری هنرمندانه از آزادی، در حسی کردن و ملموس کردن مفهوم آزادی می‌کوشد. آزادی از نظرگاه او «سبزه‌ای» است که پوستهٔ بتنی و سیمانی خیابان را شکافته و روییده است. «آزادی» با این توصیف، بر

استبداد غلبه کرده و خواهد روئید و شاعر امیدوار به محقّق شدن اصل آزادی است حتی اگر در مقطعی از تاریخ، سبزهٔ آزادی زیر چکمه‌های کور استبداد پژمرده و له گردد ولی باز شکوفا خواهد شد:

آن سبزه/ کز ضخامت سیمان گذشت/ و قشر سنگی را/ در کوچه‌های شبانهٔ بابل/ تا منتهای پردهٔ بودن/ شکافت/ آن سبزه، سبزهٔ زندگانی بود/ آن سبزه زندگانی بود/ و پای باطل تو/ آن پای بویناک/ به چکمه‌های کور/ آن سبزه را شکست/ آن سبزه/ رویش آزادی/ آن سبزه/ آزادی بود»(صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۷۵)

یکی از زیباترین هماهنگی‌های صورت و معنا در شعر در هماهنگی عاطفه و تصویر اتفاق می‌افتد و حتّی تصویر بدون عاطفه نمی‌تواند کشش داشته باشد آنطور که شفیعی‌کدکنی بیان داشته است:«ارزش یک تخیّل در بار عاطفی آن تخیّل است و تخیّلی که مجرّد از عاطفه باشد، هر چند زیبا هم باشد به ابدیّت نمی‌رسد»(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰)

در بند فوق تصویر«سبزه» برای «آزادی» به زیبایی، عاطفه آزادیخواهی صفارزاده را منعکس می‌کند.

شکست شب استبداد نیز گامی در جهت آزادی‌خواهی است؛ شب، در شعر نمادگرای اجتماعی معاصر همواره نماد «استبداد» و «خفقان» و «ظلم و تیرگی» بوده است. راهی که از این استبداد و خفقان باز می‌شود به سوی آزادی است. شکست استبداد مساوی با پیروزی آزادی است. بعد از شکست استبداد، نوبت آزادی می‌رسد. صفارزاده نیز خود و دیگر روشنفکران را چونان ستارگانی روشن و روشنگر به حساب می‌آورد که در شب استبداد درخشیدن گرفته‌اند و پیام‌آور نور و روشنایی برای اهل شب و ظلمتیان‌اند. به زودی شب را با تلاش مستمر خود شکسته و نویدگر آزادی می‌شوند. او خود و هم مسلکانش را «شب‌شکن‌ترین چراغ‌های جهان» می‌داند و منادی آزادی و آزادی‌خواهی است.

ما آن ستارگان بلندیم/ همراه با رسیدن شب می‌رسیم/ شب را شکسته‌ایم از دوردست/ ما آن ستارگان کوچک و خردیم/ اما ستارگان خرد/ در چشم شب‌شناسان/ همواره در زمان/ شبق را شکسته‌اند/ با آن وزیر برق بگویید/ در روزهای تار و تباهی/ از ما مدد بخواهد/ ما جلوه‌های نور زمانیم/ ما شب‌شکن‌ترین چراغ‌های جهانیم(صفارزاده، ۱۳۶۶ب: ۴۶)

از دیدگاه طاهر صفارزاده به عنوان شاعری انقلابی، رهبر کبیر انقلاب، رهبر آزادی‌خواهان جهان است؛ اوست که ملّت ایران را از خواب غفلت بیدار کرده و رهبری نبرد برای «رهایی» و «آزادی» را بر عهده گرفته است. او رهبر و راهنمای آزادیخواه ملت ایران است و الگو و سرمشق برای سایر ملل مسلمان تا خود را از زیر یوغ استکبار جهانی و نظام سلطه رهانده و به «آزادی» و «رهایی» برسند.

باز آ/ بازآ/ ای مهربان معلم بیداری/ ای رهبر نبرد رهایی/ بیداری از سروش قم آمد/ و خانه‌های قبرگونه شکافت/ انسان زخواب گران برخاست/ آسیمه سر/ به شستن گناه ستمدیدگی شتافت(صفارزاده ۱۳۹۱: ۲۹۴)

از این منظر است که او برای رهایی از چنگال استبداد و رسیدن به آزادی، «قیام» را توصیه می‌کند. باید از خانه بیرون آمد؛ برای بیرون کردن طاغوت و استبداد از خانه وطن، باید کمر همّت بربست و دیو استبداد را شکست داد :

برخیز/ بیرون بیا/ بیرون خانه/ فصلی به انتظار نشسته است/ و گردشش به گردش قدم توست.../ تو سرزمین رهایی هستی/ برخیز/ برخیز/ برخیز(صفازاده، ۱۳۹۱: ۲۸۳)

فصل آزادی آدمی را به انتظار نشسته است و اگر اقدامی صورت نگیرد نمی‌توان به آزادی و رهایی دست یافت.

او با نگرشی سیاسی، انقلاب اسلامی را رهایی و آزادی ملّت ایران و استقلال آن می‌داند. مردمی که صف بسته و مقابل دژخیمان رژیم به پا خاسته‌اند؛ صف‌های استوار رهایی را شکل داده و زنجیر بردگی را پاره کرده‌اند. واژگانی که صفارزاده برای این صف‌های رهایی مردم برگزیده نیز ریشه در رویکرد سیاسی او دارد و نگرش انقلابی او را آشکار می‌سازد. صفت «تابناک» برای صف‌ها عمق احترام شاعر را به باور قیام‌کنندگان و آنان که به پا خاسته‌اند نشان می‌دهد. عبارات قرآنی« نصر خدا» و «فتح خدا» نیز بعد دینی و اسلامی این قیام را آشکار می‌کند:

قسم به توده‌های صف‌آرا/ نصر خدا/ فتح خدا/ فرار رسیده است/ در شهر چون که می‌گذری می‌بینی/ صف‌ها در امتداد ۲

ستیز با استبداد و خودکامگی

از دیگر فعالیّت‌های اجتماعی زن الگوی مسلمان ستیز با استبداد است؛ زن مسلمان با استبداد سری آشتی‌ناپذیر دارد و دوشادوش مردان به مبارزه با نظام خودکامه و مستبد می‌پردازد. چنانکه مظاهر این تفکّر را در شعر صفارزاده به عنوان الگوی زن ایرانی–اسلامی می‌بینیم؛ هنر صفارزاده هنری استبدادستیز است و او در شعر خود به جنگ با استبداد می‌رود و استبداد و چهرهٔ کریه آن را برملا کرده و بر آن می‌شورد.او بر این است که نباید بر مستبد سنگدل سجده کرد بلکه باید به مبارزه با او برخاست:

سجده به سنگ/ سجده به سنگدل/ سجده چرا؟(صفارزاده، ۱۳۸۴: ۱۳)

او بر این است که حکومت استبدادی در نهایت رفتنی است و زمان همواره بر علیه حکومت‌های استبدادی است؛ چرا که مردم جور و ظلم و خفقان را برنمی‌تابند و با دانش و آگاهی خود بر علیه آن قیام کرده و آن را برمی‌اندازند. همانطور که قدرت سخت این حکومت‌های طاغوتی مردم را قلع و قمع می‌کرد روزی خود این حکومت‌ها زیر بولدزر زمان از هم می‌پاشند:

بولدزر حکوت بیگانه/ در ژاله/ در ویتنام/ اجساد کشتگان را بر می‌داشت/ بولدزر زمان/ تمام حکومت‌ها را برمی‌دارد»(صفارزاده،۱۳۸۶: ۳۴)

«بیداری» شرط لازم برای او برای رهایی از استبداد و حکومت‌های مستبد است. بیدار شدن و اقدام کردن بر علیه استبداد مایهٔ شکست مستبدان است. ایران اسلامی این افتخار را داشته است که با تبعیّت از رهبری روشنگر یعنی خمینی کبیر بساط مستبدان و خودکامگان زمان را برچیده و به یاری این مرد که در استواری ایمان چون کوهی بود نظام اسلامی را برقرار نماید:

ما خواب بودیم/ ما بیش از آن در خواب بودیم/ که همهمهٔ پای دزدان/ دزدان داخلی و خارجی/ بیدارمان کند/ خدا بر ملّت ما بیداری خواست/ مردی به استواری کوه/ بازویمان گرفت/ و قامت بلند ایمان/ به سوی جنگ و شهادت برخاست(صفارزاده، ۱۳۶۶الف: ۳۱)

بر این اساس «بیداری» را می‌توان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های زن الگوی مسلمان ایرانی قلمداد کرد.

وطن و وطن‌پرستی

«وطن» و «وطن‌پرستی» نیز از ویژگی‌های مهم الگوی زن مسلمان است؛ منطبق با تعلیمات اسلامی که «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْایمان»(عباس قمی، ۱۳۷۴: ج۲/ ۶۶۰) وطن‌فروشی عملی قبیح به شمار می‌رود. زن مسلمان نیز دلبستهٔ وطن و میهن خویش است و آنچنانکه بانوی جنگ سپیده کاشانی سروده:

به خون گر کشی خاک من، دشمن من — بجوشد گل اندر گل از گلشن من
تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی — جدا سازی ای خصم، سر از تن من،
کجا می‌توانی، ز قلبم ربایی — تو عشق میان من و میهن من

(کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

مهر وطن هیچگاه از دل زن انقلابی بیرون نمی‌رود.

صفارزاده، وطن‌پرستی را با استعمارستیزی گرده زده است؛ او استعمارستیزی را نمود وطن‌پرستی و احترام به وطن می‌داند و می‌نویسد:«کسی که دلش برای وطن سوخت با استعمار می‌جنگد. دل من برای همهٔ وطن‌ها سوخت و خدا هدایتم کرد»(صفارزاده، ۱۳۸۳: ۱۶). وطن‌پرستی صفارزاده با ملّیت‌گرایی افراطی و ستیز با دیگر اقوام مسلمان گره نمی‌خورد؛ بلکه رد پای ایدئولوژی دینی در وطن‌پرستی او نیز آشکار است. در مورد اینکه وطن‌پرستی و ملّیت‌گرایی صفارزاده رنگی ضد استعماری دارد می‌آید:« ملّی‌گرایی صفارزاده موضعی ضد امپریالیسم غرب دارد نه موضع ضد عرب. در این الگوی سیاسی اسلامی که جایگزین الگوی غربی است به جای مواجهه نژادی و ملّی بین ایران و عرب، ضدیّت با ایدئولوژی امپریالیسم و ماتریالیسم غربی است»(سعد، ۱۳۸۲: ۱۰۴) و این نشانه‌ای از این است که وطن، علاوه بر ایران اسلامی، وطن اسلامی است. همچنین از دید صفارزاه برخلاف شاعران مشروطه «وطن» تنها ایران نیست، بلکه وطن هر جایی است که استعمار به آن چنگ انداخته و ثروت آن را به غارت می‌برد. برای بیداری مردمان آن خطّه باید کوشید. بر این اساس او

همچنانکه در آزادی وطن خود از دست ایادی استعمار می‌شود برای مظلومان افغانستان نیز که در دسیسه‌های استعمار گرفتارند، دلسوزی می‌کند و می‌سراید:

جغرافیای جور و ستم/ اعلام کرده/ فغان و ناله و افغان هم/ وطن دارند/در سرزمین فغان و افغان/ در افغانستان انسان بیگناه/ کشتار می‌شود»(صفارزاده، ۱۳۸۶: ۴۷)او با رویکردی انسان‌دوستانه کشتار مسلمانان افغان توسط ایادی استعمار را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

او خود را عاشق وطنش می‌داند؛ عشق به وطن است که او را از آمریکا دوباره به وطنش می‌کشاند تا صدای بلند وطن‌خواهی و استعمارستیزی شود و در خدمت آرمان‌های انقلاب اسلامی باشد. او به خاکش، عشق می‌ورزد و با مانند کردن آن به «صورت یوسف» و تحمل رنج‌ها همچون «ایوب» زیبایی و تقدّس و رنج‌کشی آن را به تصویر می‌کشد:

«و عشق من به خاک/ اسیری است که صورت یوسف دارد و صبر ایوب»(صفارزاده، ۱۳۸۴: ۷۴)

او نبرد بزرگان ایران همچون خیابانی و میرزاکوچک خان را برای وطن می‌داند تلاش آن‌ها و نبرد آن‌ها به خاطر این بوده است تا وطن زنده بماند :

در کوچه در خیابان/ صفوف «خیابانی» است/ صفوف متحد «جنگلی»/ که عاشقانه می‌جنگند/ و می‌خواهند/ باطل برود/ بیگانه برود/ و می‌خواهند که حق همیشه بماند/ وطن همیشه بماند(صفارزاده ، ۱۳۶۵: ۳۳-۳۴)

البته او مردمی را که بر ضد دست نشاندگان بیگانگان یعنی پهلوی به پا خاسته همردیف با خیابانی و میرزا کوچک‌خان برای کسب آزادی و استقلال وطن می‌داند. بر این اساس، وطن‌پرستی را نیز می‌توان یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های الگوی زن ایرانی اسلامی دانست؛ آنکه دلش برای وطنش می‌سوزد و دوستدار وطن خویش است هیچگاه وطن را در زیر چکمه‌های دشمن نمی‌خواهد و این حس وطن‌دوستی را برای دیگران نیز تبیین می‌کند و رسالت تاریخی الگوی زن مسلمان این مؤلّفه می‌تواند باشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر مؤلّفه‌های ارزشمندی را در شعر صفارزاده برای زن الگوی معاصر ایرانی یافته است. صفارزاده خود به عنوان الگویی از زن مبارز ایرانی- اسلامی، تجسّم و تجسّد یک زن الگوست. افکار و اندیشه‌های پیشرو این زن شاعره در خصوص سلطه‌ستیزی و استکبارستیزی و انطباق آزادی زن با خوانش ایرانی- اسلامی در شعرش او را به عنوان الگویی برای زنان ایرانی معرفی می‌کند. افکار سلطه‌ستیزانهٔ او و شناختی که او از نظام سلطه یافته روشنگرانه است و می‌تواند در معرفی چهرهٔ کریه سلطه‌گران جهانی مفید و مؤثّر باشد. همچنین او آزادی را نه چون زن غربی در عریانی بلکه در آزادی فعالیّت اجتماعی و استقلال وطن و تلاش برای آزادی وطن می‌داند. ستیز با ظلم و ستم را وظیفه و تکلیف هر زنی می‌داند و زنان ایرانی را تحریض و تحریک به ستمگران جهانی در حق مسلمانان فلسطین، بوسنی، افغانستان و .. می‌کند و رسالتی جهان شمول را در ستم‌ستیزی و ظلم‌ستیزی تعریف می‌کند. در عدالت، عدل اسلامی را برتر و فراتر از جمیع مکاتب دانسته و با بی‌عدالتی‌ها به مبارزه برمی‌خیزد و بسیاری از تعاریف عدل در مکاتب دیگر را ظلم بالسویّه می‌داند. او با این توصیفات چهره‌ای پیشرو از زن الگوی مسلمان ایرانی ترسیم می‌کند که می‌تواند در جبهه‌های جنگ شناختی و جنگ نرم دشمن را به زانو درآورده و روشنگرانه از دام هجمهٔ جنگ فرهنگی دشمن سربلند بیرون آید.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم

امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۸). صحیفهٔ امام(مجموعه آثار امام خمینی(س)(بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، قم: موسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

رامپوری، غیاث‌الدین. (۱۳۶۳). غیاث اللغات، چاپ اول،تهران: انتشارات امیرکبیر.

رفیعی،علی محمد. (۱۳۸۶). بیدارگری درعلم وهنر؛ شناختنامهٔ طاهره صفّارزاده، چاپ اول، تهران: انتشارات هنر بیداری.

سعد، جویا بلوندل. (۱۳۸۲). عرب‌ستیزی در ادبیات معاصر ایران، ترجمهٔ فرناز حائری، چاپ اول، تهران: نشر کارنگ.

سیاح، احمد. (۱۳۳۰). فرهنگ جامع، تهران: کتابفروشی اسلام.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی(از مشروطیت تا سقوط سلطنت)، تهران: سخن.

(۱۳۸۵). شاعری در هجوم منتقدان، چاپ دوم، تهران: آگاه.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). معانی و بیان، چاپ نهم، تهران: فردوس.

صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۶). در پیشواز صلح، چاپ دوم، تهران: هنر بیداری.

(۱۳۶۶ الف). دیدار صبح، شیراز، چ اول، نوید شیراز.

(۱۳۶۵). حرکت و دیروز، چاپ دوم، شیراز: نوید شیراز.

(۱۳۶۶ب). مردان منحنی، چ یک، شیراز ، نوید.

(۱۳۸۴). سفر پنجم، چاپ پنجم، تهران: پارس کتاب.

(۱۳۹۱). مجموعه اشعار طاهره صفارزاده، تهران: انتشارات پارس کتاب.

(۱۳۸۶). رهگذر مهتاب، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هنر بیداری.

(۱۳۶۵). بیعت با بیداری، چاپ سوم، شیراز: نوید شیراز.

(۱۳۸۶). از جلوه های جهانی، تهران: هنر بیداری.

قمی، عباس. (۱۳۷۴). سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، مشهد: آستان قدس رضوی.

علامه مجلسی. (۱۴۰۴). بحارالانوار،۱۱۰جلد،لبنان،بیروت: موسسه الوفا.

کاشانی، سپیده. (۱۳۸۹). مجموعه آثار، تهران: انتشارات موسسه انجمن قلعه ایران.

نساجی‌زاده، اسماعیل. «شمه‌ای از کمالات معنوی حضرت زینب(س)»، مجلّهٔ درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۳.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۷). خمسهٔ نظامی با کشف الابیات بر اساس چاپ مسکو، باکو، چاپ دو، تهران: انتشارات هرمس.

هراتی، سلمان. (۱۳۹۰). مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی. تهران: چاپ چهارم: دفتر شعر جوان.

ولک، رنه. (۱۳۷۳). نظریه ادبیات، ترجمهٔپرویز مهاجر و ضیاء موحد محمدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۵). جویبار لحظه‌ها، چاپ هشتم، تهران: جامی.

یوشیج، نیما. (۱۳۸۵). درباره شعر و شاعری، به کوشش سیروس طاهباز ، تهران: نگاه.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Drawing a Pattern of Dimensions and Indicators of Social Responsibility in Banks Using Content Analysis Method

Ghasem Rahimi Rigi[1], **Mohsen Rashidi**[2]✉, and **Mahnam Molai**[3]

1. PhD student in Accounting, Accounting Department, Mobarakeh Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: rahimi@yahoo.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Accounting, Faculty of Economics and Management, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: rashidi.m@lu.ac.ir
3. Assistant Professor, Accounting Department, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: molaie61@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 22 April 2025
Received in revised form 30 July 2025
Accepted 09 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Social Responsibility,
Component,
Dimensions,
Banking,
Systematic Review,
Content Analysis,
Coding

ABSTRACT

Objective: The aim of this research is to extract and identify the dimensions and indicators of social responsibility in the banking industry, emphasizing its role in improving financial performance and productivity. Considering the change in the attitude of bank managers from the traditional charter (focusing solely on profitability) to the new charter (paying attention to social and environmental issues), this research seeks to provide a comprehensive framework for the social responsibility of banks.

Method: This research has used the content analysis method to extract the dimensions and indicators of social responsibility. By reviewing the relevant texts and sources, the key components of social responsibility in banking have been identified and categorized.

Results: The results of the study show that social responsibility in banking includes 35 categories (drivers) that are categorized into four main dimensions: 1- Economic dimension (such as financial transparency, sustainable profitability 2- Social dimension (such as supporting society, respecting customer rights) 3- Employee dimension (such as human resource welfare, skills development) 4- Environmental dimension (such as reducing pollution, efficient use of resources).

Conclusions: The findings of this study indicate that social responsibility in banking is a strategic requirement and managers should consider it in all their decisions and actions. Simultaneous attention to economic, social, employee, and environmental dimensions not only leads to improved brand image and public trust, but can also improve the productivity and financial performance of banks. This study provides a practical framework for social responsibility policymaking and planning in the banking industry.

Cite this article: Rahimi Rigi, Gh., Rashidi, M., & Mollaei, M. (2025). Drawing a Pattern of Dimensions and Indicators of Social Responsibility in Banks Using Content Analysis Method. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-26. https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036

Introduction

Today, with the growth and development of various industries and businesses, new issues and problems have emerged that arise from the consequences and impacts of businesses' activities on the environment and society. An increasing number of authors have acknowledged that the activities of organizations affect the external environment and have suggested that such organizations should be accountable to a wide audience such as their stakeholders (Rahimian et al., 2011).Therefore, it can be said that organizations have a major impact on society; therefore, their activities should be such that they maximize the positive effects of their activities and minimize the negative effects, and as the most influential member of society, they should be concerned about the long-term needs and demands of society and strive to resolve its problems. This means that today's organizations must recognize and embrace their social responsibility (Hong et al., 2019).

Everyone believes that businesses, in addition to pursuing profits, must be accountable to their employees, society, and other stakeholders, even if it is necessary for companies to sacrifice part of their profits to be better (Ben Saleh and Ben Amer, 2022; Carroll and Shabana, 2010). In today's competitive environment, social responsibility is recognized as a source of competitive advantage. It is clear that the actions of organizations will have a significant impact on the external environment, and the benefits and losses caused by organizations to society cannot be ignored. Peter Drucker, one of the most prominent management experts, says that private organizations must accept that they also have a public and social role and duty in order to maintain their legitimacy and survive in the environment. Organizations are not exempt from this category and must be accountable for their adverse social impacts on society. Social responsibility information is divided into four categories: employee relations, community relations, environmental issues, and diversity issues. (Larimi et al., 2017).

Today, banks that engage in social responsibility activities are referred to as social banks. These banks focus primarily on social activities, providing opportunities for the disadvantaged, social support, environmental protection, and ethical principles. While this type of banking focuses on making a profit, it also provides opportunities to improve social and environmental conditions. Every activity carried out in social banks is based on the creation of multiple returns; that is, returns in which the profit from monetary activities and transactions is not considered as the final goal, but rather the achievement of higher goals; goals that indicate the commitment of this industry to the environment and the world of which it is a part. In these banks, higher profits are considered as a factor that obliges the relevant banks to adhere to their goals (Zhou et al., 2024; Abbas et al., 2023; Erfani and Mohammad Moradi, 1400). Today, compared to other enterprises, banks play a key role in institutionalizing social responsibility in societies.The role of banks as facilitators and drivers of the wheels of economy and trade, as wealth-generating institutions, and as service providers for local, national, and international communities demonstrates the importance of

these institutions in initiating the intellectual movement of social responsibility in society as a whole. In recent years, financial institutions have realized the breadth of social and environmental activities that can be implemented in their institutions. In addition to the role they play through the management of the impact of their performance on society, financial institutions play a vital role in encouraging and motivating their customers to act responsibly and reduce the adverse social and environmental impacts of their activities. (Eskandari et al., 2019). In fact, the social responsibility of banks is rooted in their social marketing. Social marketing philosophy differs from other common marketing philosophies in that it emphasizes the interests of future generations and society and their wellbeing, and seeks to incorporate cultural and value issues into marketing issues. Accordingly, managers are forced to consider important factors such as consumer demands and societal interests in determining their marketing strategies and policies. Differentiating a bank's brand among other banks that offer similar services to their customers requires a component that can be called social responsibility. Customers must clearly understand that the goal of bank managers is not only to gain and increase shareholder profits. Bank managers must also demonstrate to their customers in practice that, in addition to the interests of the bank and shareholders, they also pay attention to the long-term and short-term interests of society (Ajdar et al. 2010).In the present era, organizations must respond appropriately to social expectations and moral precepts in order to achieve success in all fields, and by observing work ethics and social responsibility, they must best integrate such expectations with the economic goals of the organization in order to enable the achievement of higher and higher goals. The fundamental argument about social responsibility is that no group can survive if it targets and pursues its own personal interests without considering the consequences of its actions on society. Business units have non-financial responsibilities and must pay special attention to the needs of society because, along with the growth and development of various industries and business units, new issues and problems have arisen that arise from the consequences and impacts of business units' activities on the environment and society. In this way, the way performance is evaluated and its criteria have changed, and moving towards social and environmental responsibilities has become an essential and vital factor for the continuity of the organization's activities in the long term (Ajdar et al., 2019).

Taking social responsibility seriously in organizations has many signs. One of the signs of social responsibility of organizations is the existence of labor unions in their structure. Respecting consumer rights, paying attention to legal standards in product production, and the accountability of organization managers to citizenship, environmental, ethical, cultural, and even human rights issues are other signs of attention to social responsibility in organizations and companies. Since organizations and companies have a major impact on the social system, their activities should be such that they maximize the positive effects of their activities and minimize the negative effects. As the most influential member of society, they should be concerned about the long-term needs and desires of society and strive to resolve its problems. Since organizations and companies have a major impact on the social system, their

activities should be such that they minimize the positive effects of their activities and, as the most influential member of society, they should be concerned about the long-term needs and desires of society and strive to resolve its problems. Thus, social responsibility encompasses business policies and practices in the areas of labor, consumer, environmental protection and human rights, codes of conduct, ethics and disclosure, social activism, and corporate philanthropy. In fact, the development and implementation of these policies and strategies in these areas constitute key dimensions of what we now call corporate social responsibility. The concept of corporate social responsibility links these components together and organizes activities around a specific framework that supports business and enhances dialogue with key stakeholders. Various factors influence corporate social responsibility, including culture, customs, traditions, and so on.

Method

This research has used the content analysis method to extract the dimensions and indicators of social responsibility. By reviewing the relevant texts and sources, the key components of social responsibility in banking have been identified and categorized.

Results

The results of the study show that social responsibility in banking includes 35 categories (drivers) that are categorized into four main dimensions: 1- Economic dimension (such as financial transparency, sustainable profitability 2- Social dimension (such as supporting society, respecting customer rights) 3- Employee dimension (such as human resource welfare, skills development) 4- Environmental dimension (such as reducing pollution, efficient use of resources).

Conclusions

The findings of this study indicate that social responsibility in banking is a strategic requirement and managers should consider it in all their decisions and actions. Simultaneous attention to economic, social, employee, and environmental dimensions not only leads to improved brand image and public trust, but can also improve the productivity and financial performance of banks. This study provides a practical framework for social responsibility policymaking and planning in the banking industry.

Gaining a comprehensive insight into the results of research conducted in the past is a prerequisite for conducting new research; unfortunately, most researchers start new research without comprehensively examining the results of scientific research, and this duplication and waste of time and money on the activities of scientists in scientific fields is unacceptable. In fact, it can be said that many studies conducted in the form of student theses and dissertations have a superficial view of the results of scientific research by past researchers, and this weakness in critically examining the background has led to weaknesses in conducting new research. In this study, a set of researches conducted during the period from 2000 to 2023 in the field of social responsibility in the field of banking were

scientifically evaluated with a new perspective and a new horizon has been opened for researchers who are interested in research in this field. In the present study, by searching the Web of Science database between 2000 and 2023, 778 articles were obtained in the field of social responsibility and its related indicators, especially in the field of banking, and 92 articles were extracted in the field of study through three stages of screening. VOS viewer version 1.6.11 software was used to analyze the data. Statistics show that the number of published articles in the field of social responsibility is growing, and that researchers in the banking field also pay special attention to social responsibility because the success of managers in the banking field depends not only on their attention to the internal environment but also on taking into account its external factors (social responsibility); therefore, it can be said that social responsibility in the banking industry has played an important role in helping managers in this industry. Finally, after the analysis and studies conducted, 4 components and 35 main categories of social responsibility in the banking field have been identified. A comprehensive review of the published articles in the Web of Science database indicates the components and dimensions of social responsibility in the banking field. This opens the way for researchers who need this information to conduct new research.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by Gh. Z. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by M. R. as the second author. M. M., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ترسیم الگوی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوی

قاسم رحیمی ریگی[۱]، محسن رشیدی[۲] ✉، مهنام ملایی[۳]

۱. دانشجوی دکتری حسابداری، گروه حسابداری، واحد مبارکه دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: rahimi@yahoo.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه حسابداری، دانشکده اقتصاد و مدیریت، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: rashidi.m@lu.ac.ir
۳. استادیار، گروه حسابداری، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: molaie61@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
حکمرانی خوب،
مسئولیت اجتماعی،
مؤلفه،
ابعاد،
بانکداری،
مرور نظام‌مند،
تحلیل محتوی،
کدگذاری

چکیده

هدف: هدف این پژوهش، استخراج و شناسایی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در صنعت بانک‌داری با تأکید بر نقش آن در بهبود عملکرد مالی و بهره‌وری است. با توجه به تغییر نگرش مدیران بانکی از منشور سنتی (تمرکز صرف بر سودآوری) به منشور نوین (توجه به مسائل اجتماعی و زیست‌محیطی)، این تحقیق درصدد است تا چارچوبی جامع برای مسئولیت اجتماعی بانک‌ها ارائه دهد.

روش پژوهش: این پژوهش از روش تحلیل محتوا برای استخراج ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی استفاده کرده است. با بررسی متون و منابع مرتبط، مؤلفه‌های کلیدی مسئولیت اجتماعی در بانک‌داری شناسایی و دسته‌بندی شده‌اند.

یافته‌ها: نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مسئولیت اجتماعی در بانک‌داری شامل ۳۵ مقوله (پیشران) است که در چهار بعد اصلی دسته‌بندی می‌شوند: ۱- بعد اقتصادی (مانند شفافیت مالی، سودآوری پایدار ۲- بعد اجتماعی (مانند حمایت از جامعه، رعایت حقوق مشتریان)۳- .بعد کارکنان (مانند رفاه نیروی انسانی، توسعه مهارت‌ها)۴- بعد محیطزیست (مانند کاهش آلایندگی، مصرف بهینه منابع).

نتیجه‌گیری: یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که مسئولیت اجتماعی در بانک‌داری یک الزام استراتژیک است و مدیران باید آن را در تمامی تصمیمات و اقدامات خود مدنظر قرار دهند. توجه هم‌زمان به ابعاد اقتصادی، اجتماعی، کارکنان و محیطزیست نه‌تنها به بهبود تصویر برند و اعتماد عمومی منجر می‌شود، بلکه می‌تواند بهره‌وری و عملکرد مالی بانک‌ها را نیز ارتقا دهد. این تحقیق چارچوبی کاربردی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مسئولیت اجتماعی در صنعت بانک‌داری ارائه می‌کند.

استناد: رحیمی ریگی، قاسم؛ رشیدی، محسن؛ و ملایی، مهنام. (۱۴۰۴). ترسیم الگوی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۶-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036

مقدمه

امروزه همراه با رشد و توسعه صنایع و واحدهای تجاری مختلف، مسائل و مشکلات جدیدی پدیدار شده که ناشی از پیامدها و تأثیرات فعالیت‌های واحدهای تجاری بر روی محیطزیست و اجتماع است. شمار فزاینده‌ای از نویسندگان، تصدیق کرده‌اند که فعالیت‌های سازمان بر محیط خارجی تأثیر می‌گذارد و پیشنهاد داده‌اند که چنین سازمان‌هایی باید به مخاطبان گسترده‌ای همچون ذی‌نفعان خود پاسخگو باشند (رحیمیان و همکارن، ۱۳۹۰). بنابراین می‌توان گفت که سازمان‌ها تأثیر عمده‌ای بر جامعه دارند؛ بنابراین فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشند که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداکثر و اثرات منفی آن را به حداقل برسانند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه بوده و در جهت رفع معضلات آن بکوشند. این بدان مفهوم است که سازمان‌های امروزی بایستی مسئولیت اجتماعی خود را شناخته و پذیرای آن باشند (هونگ[1] و همکاران، ۲۰۱۹). همگان معتقدند که کسب‌وکارها، علاوه بر دنبال کردن سود، باید در قبال کارکنانشان، جامعه و سایر سهامداران پاسخگو باشند، حتی اگر لازم باشد برای بهتر بودن، شرکت‌ها بخشی از سود خود را قربانی کنند (بن‌صالح و بن‌عامر[2]، ۲۰۲۲؛ کارول و شبانا، ۲۰۱۰). در محیط رقابتی دنیای امروز، مسئولیت اجتماعی به‌عنوان یک منبع مزیت رقابتی شناخته‌شده است. به‌وضوح مشخص است که اعمال سازمان‌ها بر محیط بیرونی تأثیر بسزایی خواهد داشت و نمی‌توان سود و زیان ناشی از سازمان‌ها بر جامعه را نادیده گرفت. پیتر دراکر[3] یکی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران مدیریت دراین‌باره می‌گوید که سازمان‌های خصوصی به‌منظور حفظ مشروعیت خود و بقا در محیط، باید قبول کنند که نقش و وظیفه عمومی و اجتماعی نیز دارند. سازمان‌ها نیز از این مقوله مستثنی نیستند و باید پاسخگوی تأثیرات اجتماعی نامطلوب خود بر جامعه هم باشند. اطلاعات مسئولیت اجتماعی به چهار دسته روابط کارکنان، روابط جامعه، مسائل مرتبط با زیست‌محیطی و مسائل تنوع‌پذیری تقسیم‌بندی شده است (لاریمی و همکاران، ۱۳۹۶).

امروزه از بانک‌هایی که در فعالیت‌های مربوط به مسئولیت اجتماعی فعالیت می‌کنند، با عنوان بانک‌های اجتماعی یاد می‌شود این بانک‌ها تمرکز اصلی را بر فعالیت‌های اجتماعی فراهم کردن فرصت‌هایی برای محرومان، حمایت‌های اجتماعی، حفظ محیطزیست و رعایت اصول اخلاقی قرار داده‌اند. این نوع از بانکداری درعین حال که به کسب سود اهمیت می‌دهد، به‌صورت موازی زمینه‌هایی برای ارتقای شرایط اجتماعی و محیطزیست فراهم می‌آورد. هر فعالیتی که در بانک‌های اجتماعی صورت می‌پذیرد بر پایه خلق بازدهی چندگانه است؛ یعنی بازدهی که در آن سود حاصل از فعالیت‌ها و مبادلات پولی به‌عنوان هدف نهایی در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه الزاماً رسیدن به مقاصد والاتر است؛ مقاصدی که نشان‌دهنده تعهد این صنعت به پیرامون و جهانی است که عضوی از آن است. در این بانک‌ها سود بیشتر به‌عنوان عاملی در نظر گرفته می‌شود که بانک‌های مربوطه را موظف می‌سازد تا نسبت به اهدافشان پایبند باشند (ژو[4] و همکاران، ۲۰۲۴؛ عباس[5] و همکاران، ۲۰۲۳؛ عرفانی و محمد مرادی، ۱۴۰۰). امروزه در مقایسه با سایر بنگاه‌ها، بانک‌ها نقشی کلیدی در نهادینه‌سازی مسئولیت اجتماعی در جوامع ایفا می‌کنند. نقش بانک‌ها به‌عنوان تسهیل گر و محرک چرخ‌های اقتصاد و تجارت، به‌عنوان نهادهای مولد ثروت و همچنین فراهم آورندگان خدمات برای اجتماعات محلی، ملی و بین‌المللی بیانگر اهمیت این مؤسسات در به جریان اندازی حرکت فکری مسئولیت اجتماعی در کل جامعه است. در سال‌های اخیر، مؤسسات مالی به وسعت دامنه فعالیت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی قابل‌اجرا در مؤسسات خود پی برده‌اند. چراکه مؤسسات مالی علاوه بر نقشی که از طریق مدیریت ارزیابی اثرات عملکرد خود بر جامعه دارند، نقشی حیاتی در تشویق و انگیزش مشتریان خود به اقدام مسئولانه و کاهش اثرات سوء اجتماعی و زیست‌محیطی فعالیت‌های خود دارند. (اسکندری و همکاران، ۱۳۹۸).درواقع مسئولیت‌پذیری اجتماعی بانک‌ها ریشه در بازاریابی اجتماعی آن‌ها دارد. فلسفه بازاریابی اجتماعی با دیگر فلسفه‌های رایج در بازاریابی از جهت اینکه نسبت به منافع آیندگان و جامعه و رفاه آن‌ها تأکید دارد، تفاوت داشته و به دنبال دخالت دادن موضوعات فرهنگی و ارزشی در مسائل بازاریابی است. بر این اساس، مدیران ناگزیرند در تعیین راهبردها و

1. Hung
2. Ben Salah and Ben Amar
3. Piter Draker
4. Zhou
5. Abbass

خط‌مشی‌های بازاریـابی خـود، عوامل مهمی مانند خواسته‌های مصرف‌کنندگان و منافع جامعـه را در نظر بگیرند. متمایزسازی برند یک بانک در میان سایر بانک‌هایی که خدماتی مشابه به مشتریان خود عرضـه می‌کنند، نیازمند مؤلفه‌ای است که می‌توان از آن بـه مسئولیت اجتماعی نام برد. مشتریان باید این نکته را به‌وضوح احسـاس نمایند که هدف مدیران بانک تنها کسب منافع و افـزایش سـود سهام‌داران نیست، مدیران بانک‌ها نیز باید به مشتریان خـود در عمل نشان دهند که در کنار منافع بانک و سهامداران، به منـافع بلندمدت و کوتاه‌مدت جامعه نیز توجه دارند. (اژدر و همکاران، ۱۳۹۹).در عصر حاضر، سازمان‌ها برای دستیابی به موفقیت در همه زمینه‌ها باید به انتظارات اجتماعی و احکام اخلاقی واکنش مناسب نشان دهند و با رعایت اخلاق کار و مسئولیت اجتماعی، به بهترین نحو این‌گونه انتظارات را باهدف اقتصادی سازمان تلفیق کنند تا دستیابی به اهداف با لاتر و والاتری را امکان پذیر سازند. استدلال بنیادین درباره مسئولیت اجتماعی این است که هیچ گروهی نمی تواند جان سا لم به در ببرد اگر منافع شخصی خود را، بدون در نظر گرفتن عواقب اعمال خود بر اجتماع، هدف قرار داده و پیگیری نماید. واحدهای تجاری مسئولیت‌های غیر مالی دارند و باید به ستتلامت جامعه توجه ویژه داشته باشند زیرا همراه با رشد و توسعه صنایع و واحدهای تجاری مختلف، مس ائل و مشکلات جدیدی به وجود آمده است که ناشی از عواقب و تأثیرات فعالیت‌های واحدهای تجاری بر روی محیطزیست و اجتماع استپت. به این ترتیب، چگونگی ارزیابی عملکرد و معیارهای آن دگرگون شده و حرکت در مسیر مسئولیت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی عامل ضروری و حیاتی برای تداوم فعالیت سازمان در بلند مدت شده است (اژدر و همکاران، ۱۳۹۸).

جدی گرفتن مسئولیت اجتماعی در سازمان‌ها نشانه‌های بسیاری دارد. یکی از نشانه‌های مسئولیت اجتماعی سازمان‌ها وجود تشکل‌های کارگری در ساختار آن‌هاست. رعایت حقوق مصرف‌کنندگان، توجه به استانداردهای قانونی در تولید محصول، پاسخگویی مدیران سازمان‌ها در قبال مسائل شهروندی، محیطزیستی، اخلاقی، فرهنگی و حتی حقوق بشر از دیگر نشانه‌های توجه به مسئولیت اجتماعی در سازمان‌ها و شرکت‌هاست. ازآنجاکه سازمان‌ها و شرکت‌ها تأثیر عمده‌ای بر سیستم اجتماعی دارند فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از آن را به حداکثر برسانند و اثرات منفی را به حداقل کاهش دهند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه باشند و در جهت رفع معضلات آن‌ها بکوشند.ازآنجایی‌که سازمان‌ها و شرکت‌ها تأثیر عمده‌ای بر سیستم اجتماعی دارند، بنابراین فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداقل برساند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه باشند و در جهت رفع معضلات آن بکوشند. بدین ترتیب مسئولیت اجتماعی تدابیر و رفتارهای تجاری در حوزه‌های کارگری، مصرف‌کننده‌ها، حمایت‌های زیست‌محیطی و حقوق بشر، ضوابط رفتار، اخلاق و اطلاعات پذیری، فعالیت اجتماعی، خیرخواهی شرکتی را در برمی‌گیرد. درواقع، توسعه و اجرای این تدابیر و استراتژی‌ها در این حوزه‌ها ابعاد کلیدی آنچه امروزه به آن مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها میگوییم را تشکیل داده است. مفهوم مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، این اجزاء را به هم وصل می‌کند و فعالیت‌ها را حول یک چارچوب خاص که حمایت‌کننده تجارت، تقویت‌کننده گفتگو با ذینفعان اصلی باشد سامان می‌دهد. عوامل مختلفی بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی بنگاه‌ها تأثیرگذار می‌باشد که می‌تواند شامل فرهنگ، آداب، رسوم و ... باشد.

مفهوم مسئولیت اجتماعی

تا به امروز تعریف واحدی از مفهوم مسئولیت اجتماعی که مقبول همگان باشد، عنوان نشده است. بااین‌حال دهالسرود (۲۰۰۸) با بررسی ۳۷ تعریف مختلف از مسئولیت اجتماعی، به این نتیجه رسید که تفاوت در تعاریف مختلف به دلیل وجود پنج بُعد محیطی، اجتماعی، اقتصادی، ذینفعان، داوطلبانه بودن بوده است که باعث شده هرکدام از تعاریف به سمت منافع خاصی متمایل شوند (ژو[1] و همکاران، ۲۰۲۴؛ عباس[2] و همکاران، ۲۰۲۳؛ الشماری[3] و همکاران، ۲۰۲۲).

مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها دارای تعاریف مختلفی است، مهم‌ترین آن‌ها شامل این تعریف است که چگونه بنگاه در مقابل تأثیراتی محیطی و اجتماعی که در جریان فعالیت‌هایش بروز می‌دهد، مسئولیت می‌پذیرند تا فواید را حداکثر و زیان‌ها را حداقل

1. Zhou
2. Abbass
3. Al-Shammari

نمایند. تحقیقات نشان داده که اجرای مسئولیت اجتماعی بنگاه‌ها موقتی نیست. بر اساس نظر کمیسیون انجمن‌های اروپایی مسئولیت اجتماعی مفهومی است که شرکت‌ها به‌وسیله آن و به‌صورت ارادی در راستای اجتماعی بهتر و محیطی سالم‌تر گام برمی‌دارند. بنگاه‌ها به‌وسیله این مفهوم نگرانی‌های اجتماعی و محیطی موجود در فعالیت‌های خود را باهم ترکیب و ارتباط متقابل آن را به‌صورت اختیاری با سهامداران برقرار می‌کند (وکیلی فرد و همکاران، ۱۳۹۶). مسئولیت اجتماعی سازمان مقوله‌ای بسیار مهم بوده و به‌سرعت در حال گسترش در میان سازمان‌های مختلف است و این موضوع را خاطرنشان می‌کند که سازمان‌ها باید به عواقب و تأثیرات فعالیت‌های خود دقت بیشتری داشته باشند و تأثیرات آن‌ها را بر محیط پیرامون، جامعه و اعضای جامعه در نظر بگیرند. (زرندی[1] و همکاران، ۲۰۱۹) درواقع مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، رویکرد جدیدی به کسب‌وکار است که تأثیر اجتماعی یک سازمان بر جامعه را موردتوجه قرار می‌دهد و هدف اصلی آن، گرد هم آوردن تمامی بخش‌ها اعم از دولتی، خصوصی و داوطلبان برای همکاری با یکدیگر است (محمدی و همکاران، ۲۰۱۹). مسئولیت اجتماعی مجموعه‌ای از فعالیت‌های مربوط به‌اندازه گیری و پردازش عملکرد سازمان‌های تجاری و نقش آن‌ها در نگهداری و محافظت از محیط‌زیست و ارائه خدمات متفاوت به جوامع محلی خود به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم و گزارش این نتایج به‌گونه‌ای که جامعه قادر به ارزیابی عملکرد اجتماعی آن سازمان باشد (رحیمیان و همکاران، ۱۳۹۰).

پیشینه پژوهش

ایسلام[2] و همکاران (۲۰۲۴) نشان دادند که عوامل اقتصادی و اخلاقی به‌طور مثبت و معنی‌داری بر شیوه‌های مسئولیت اجتماعی تأثیر می‌گذارند، درحالی‌که عوامل اجتماعی و محیطی بر شیوه‌های مسئولیت اجتماعی تأثیر منفی می‌گذارند، اما به‌طور معنی‌دار نیستند. عوامل فرهنگی نیز به‌طور مثبت و قابل‌توجهی بر شیوه‌های مسئولیت اجتماعی تأثیر می‌گذارد. ژو[3] و همکاران (۲۰۲۴) تأثیر عملکرد مسئولیت اجتماعی را بر فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی چین تأیید نمودند. عباس[4] و همکاران (۲۰۲۳) تأثیر عملکرد مسئولیت اجتماعی را بر دیدگاه‌های ارزشی مشتریان بانک‌ها تائید نمودند. سینگ[5] و همکاران (۲۰۲۳) نشان دادند که بین مسئولیت اجتماعی و عملکرد سازمانی رابطه معناداری وجود دارد و اعتبار شرکت و مدیریت ریسک بر این رابطه نقش تعدیل گر دارد. الشماری[6] و همکاران (۲۰۲۲) نشان دادند که بهبود هزینه‌های تحقیق و توسعه و هزینه‌های عملیاتی بر بهبود عملکرد مسئولیت اجتماعی مؤثر است. همچنین رابطه عملکرد مالی و مسئولیت اجتماعی و اقتصاد رد نشد. میلادی و شعیبی[7] (۲۰۲۲) نشان دادند که قدرت مدیرعامل رابطه مسئولیت اجتماعی و مدیریت سود بانک‌ها را تعدیل می‌کند. اشرف و همکاران[8] (۲۰۲۲) نشان دادند که سیاست‌های مرتبط با کارکنان بر مسئولیت اجتماعی اثرگذار است. باهتا[9] و همکاران (۲۰۲۱) نشان دادند که عملکرد مسئولیت اجتماعی و عملکرد مالی به یکدیگر مرتبطاند و قابلیت نوآوری بر این رابطه نقش میانجی دارد. پارتالیدو[10] و همکاران (۲۰۲۰) رابطه مسئولیت اجتماعی و عملکرد مالی را تائید نمودند. دوی[11] و همکاران (۲۰۲۰) رابطه بین مسئولیت اجتماعی و عملکرد و ریسک را تائید نمودند. گانگی[12] و همکاران (۲۰۱۹) نشان دادند از یکسو سازگاری مسئولیت اجتماعی باقابلیت جذب دانش داخلی بانک‌ها در عملکرد شهروندی تأثیر مثبت می‌گذارد و از سوی دیگر، ابتکارات انجام‌گرفته در خصوص فعالیت درزمینه مسئولیت اجتماعی، رقابت در این صنعت را افزایش داده و با ایجاد زمینه شهرت برای بانک، در بهبود عملکرد مالی‌اش مؤثر است. دل آتی[13]

1. Zarandi
2. Islam
3. Zhou
4. Abbass
5. Singh
6. Al-Shammari
7. Miladi and Chouaibi
8. Ashraf et al
9. Bahta
10. Partalidou
11. Devie
12. Gangi
13. Dell’Atti

و همکاران (۲۰۱۷) نشان دادند که شهرت بانک با عملکرد حسابداری آن ارتباطی مثبت و با وضعیت اهرمی و ریسک ارتباط منفی دارد. باوجودی که رابطه مثبت بین شهرت و عملکرد اجتماعی وجود دارد. ارتباط میان شهرت، حاکمیت شرکتی و عملکرد زیست‌محیطی همواره منفی است.

پلاتونوا[1] و همکاران (۲۰۱۸) در تحقیقی با عنوان "تأثیر مسئولیت‌پذیری اجتماعی شرکت در عملکرد مالی (بانکداری اسلامی شورای همکاری خلیج‌فارس)" در کشور مالزی طی سه سال به بررسی موضوع پرداختند. بر اساس یافته‌های تحقیق، هیچ رابطه قابل‌ملاحظه‌ای بین ابعاد انفرادی شاخص افشای مسئولیت اجتماعی شرکتی و میزان عملکرد مالی کنونی به‌جز در مورد «مأموریت و چشم‌انداز» و نیز «خدمات و محصولات» وجود ندارد. نتایج اولیه نشان می‌دهد که رابطه‌ای مثبت و معنادار بین بُعد «مأموریت و چشم‌انداز» و عملکرد مالی آینده بانک‌ها وجود دارد. صفی خانی و همکاران (۱۴۰۳) نشان دادند که حاکمیت شرکتی بر مبنای کفایت و توانایی بر رابطه بین افشاء داوطلبانه و عملکرد مالی تأثیر معناداری دارد. آزاده و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند چهار استراتژی مدیریت دارایی و مصارف بانک، جذب منابع مالی و سودآور سازی، توانمندسازی مدیریت بانک و توسعه زیرساخت‌های بانکداری بهترین معیارهای عملکردند. عبدالعلی پور و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند که توجه به مشتریان بر عملکرد تأثیر مثبتی دارد. آخوندی و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند که رفتارهای ماکیاول گرایانه (سوءاستفاده گرانه) در میان مدیران موجب می‌گردد که آنان برای دستیابی به اهداف خود و نمایش مطلوب وضعیت شرکت، تأثیر مثبتی بر روی گرایش‌ها سهامداران در ارتباط با مسئولیت اجتماعی شرکتی و اجرای گزارشگری پایدار در شرکت‌ها داشته باشند. صفا خواه و همکاران (۱۴۰۲) تأثیر مدل‌های مختلف افشای اطلاعات مسئولیت‌های اجتماعی بر رابطه بین محدودیت‌های مالی و مالکیت خانوادگی در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران را رد نکردند. شهابی و همکاران (۱۴۰۱) تأثیر شدت هزینه‌های زیست‌محیطی اجباری و اختیاری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پتروشیمی پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران را تائید نکردند. پیربازاری و همکاران (۱۳۹۶) نشان دادند که سازمان‌هایی همچون بانک با تمرکز بر فعالیت‌های مرتبط با مسئولیت‌پذیری اجتماعی علاوه بر افزایش تصویر مثبت سازمان می‌توانند به بهبود رضایت‌مندی و وفاداری مشتریان نائل آیند. فخاری و همکاران (۱۳۹۵) در تحقیقی نقش مهم و برجسته مسئولیت اجتماعی در شکل دادن به رفتار سرمایه‌گذاری و کارا بودن آن را نشان دادند. کرمی و همکاران (۱۳۹۳) نشان دادند که بانک‌ها در ایران به‌طور مناسبی به ایفای مسئولیت اجتماعی اسلامی نمی‌پردازند. اسماعیل‌پور و صیادی (۱۳۹۶) پژوهشی را با عنوان "تأثیر مسئولیت اجتماعی در وفاداری به برند به‌واسطه اعتبار برند (بانک صادرات بوشهر)" انجام دادند. نتایج نشان می‌دهد تمام ابعاد مسئولیت اجتماعی شرکت سدر اعتبار برند بانک صادرات تأثیر مثبت و معنادار دارد. اعتبار برند بانک صادرات در وفاداری به برند آن نیز تأثیر مثبت و معنادار دارد.

بررسی ادبیات پژوهش درزمینه عملکرد مالی بانک‌ها و نیز مسئولیت اجتماعی در این حوزه نشان‌دهنده این است پژوهشی که بتواند به‌صورت خاص ابعاد مختلف عملکرد بانک‌ها را شناسایی نموده و نیز شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها را تبیین و از روش تحلیل محتوی استفاده کند یافت نشد. سوابق پژوهشی تحقیق حاضر نشان از اهمیت و غنی بودن موضوع می‌باشد، لیکن با نگاه عمیق علمی در ارتباط با موضوع مقاله حاضر کار علمی و تحقیقاتی موردنظر در ایران انجام‌نشده و لذا این پژوهش به‌منظور جبرآن‌یک خلأ تحقیقاتی انجام‌شده است. در دو سه دهه‌ی اخیر، توجه به اثرات سازمان‌ها در جامعه، به ظهور مفهوم جدید و مهم در پژوهش‌های کسب‌وکار به نام مسئولیت اجتماعی انجامیده است. امروزه همراه با رشد و توسعه صنایع و واحدهای تجاری مختلف، مسائل و مشکلات جدیدی پدیدار شده که ناشی از پیامدها و تأثیرات فعالیت‌های واحدهای تجاری بر روی اجتماع است؛ بنابراین فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداکثر و اثرات منفی آن را به حداقل برسانند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه بوده و در جهت رفع معضلات آن بکوشند. این بدان مفهوم است که سازمان‌های امروزی بایستی مسئولیت اجتماعی خود را به‌عنوان‌یک فرهنگ غالب، شناخته و پذیرای آن باشند (ایسلام[2]

1. Platonova
2. Islam

و همکاران، ۲۰۲۴؛ هونگ[1] و همکاران، ۲۰۱۹). مفهوم مسئولیت‌پذیری اجتماعی به‌طور عمیقی در اسلام جای گرفته است (دیوساکی و عبدالله[2]، ۲۰۰۷). این مفهوم، قوی‌ترین و بحرانی‌ترین بخش در سامانه بانکداری اسلامی است که بانکداری غیرقانونی را منع می‌کند؛ بنابراین بانک‌ها در سراسر جهان برای اثبات ادعای خود نسبت به پیروی از اصول شریعت، باید به ایفای مسئولیت‌های اجتماعی خود همت گمارند. درواقع، ایفای مسئولیت‌های اجتماعی به‌جای اینکه صرفاً در جهت منافع بانک‌ها یا به دلیل الزامات قانونی باشد به‌منظور رفاه اجتماعی انجام می‌شود؛ بنابراین بانک‌ها نسبت به فعالیت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی در سطح جهانی و منطق‌های تعهد دارند. بانک‌ها به‌عنوان‌یکی از مهم‌ترین نهادهای اقتصادی، نقش انکارناپذیری در اجتماع دارند و عملکرد آن‌ها در کل جامعه تأثیرگذار است، لذا توجه به مقوله مسئولیت اجتماعی برای بانک‌ها بسیار حائز اهمیت است، زیرا از یک طرف بانک‌ها موظف به تأمین انتظارات سهامداران خود هستند و از طرفی باید نقدینگی کافی برای پاسخگویی به تقاضای مشتریان را داشته باشند. در مقایسه با سایر بنگاه‌ها، بانک‌ها نقشی کلیدی در نهادینه‌سازی مسئولیت اجتماعی در جوامع ایفا می‌کنند. نقش بانک‌ها به‌عنوان تسهیل گر و محرک چرخ‌های اقتصاد و تجارت، به‌عنوان نهادهای مولد ثروت و همچنین به‌عنوان فراهم آورندگان خدمات برای اجتماعات و بین‌المللی بیانگر اهمیت این مؤسسات در به جریان اندازی حرکت فکری محلی، ملی، مسئولیت اجتماعی در کل جامعه است. ازآنجاکه مؤسسات مالی نظارت و کنترل جریان سرمایه، وام‌دهی، تأمین مالی پروژه‌ها و سیاست‌ها و اقدامات بیمه‌ای را بر عهده‌دارند، قادرند در نحوه عملکرد کسب‌وکارهای تحت حمایت خود اعمال نفوذ کنند. به این ترتیب، بانک‌ها می‌توانند بنگاه‌ها را وادار به پاسخگویی در قبال مسائل و معضلات اجتماعی و زیست‌محیطی کنند که ناشی از کسب‌وکار آن‌هاست. به این ترتیب، بی‌توجهی بنگاه‌ها به مسئولیت‌های اجتماعی و عواقب عملکردی خود می‌تواند ریسک‌های سرمایه‌گذاری و اعتباری چشم‌گیر برای آن‌ها به همراه داشته باشد (عرفانی و محمد مرادی، ۱۴۰۰).

روش تحقیق

روش انجام پژوهش حاضر بر اساس پیاز پژوهش مبتنی بر پارادایم تفسیری بوده و به لحاظ جهت‌گیری، بنیادی است، زیرا به دنبال یافتن پارادایم فکری محققان بین‌المللی درزمینه شاخص‌ها و ابعاد مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری می‌باشد. رویکرد پژوهش استقرایی است زیرا از جزء به کل می‌رسد و صبغه آن کمی است. از منظر هدف انجام پژوهش رویکرد اکتشافی حاکم بر پژوهش می‌باشد که به‌صورت تک مقطعی انجام می‌پذیرد. از نظر شیوه اجرا تحلیل محتوی می‌باشد. بر اساس این پروتکل محققین اقدام به مطالعه نظام‌مند کلیه مقالات پژوهشی منتشرشده در پایگاه اطلاعاتی (web of science) در خصوص مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری که در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ به چاپ رسیده‌اند و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها با نرم‌افزار (Vos viewer) نسخه ۱/۶/۱۱ انجام‌شده است. برای جست‌وجو و به دست آوردن مقالات پژوهشی منتشرشده در پایگاه اطلاعاتی (web of science) درزمینه واژه‌های مسئولیت اجتماعی و شاخص‌های مرتبط با آن به‌ویژه در حوزه بانکداری جهت کسب حداکثر حساسیت (معیاری درزمینه دستیابی به حداکثر شواهد مرتبط) و حداقل بی‌ربط بودن (معیاری درزمینه دستیابی به حداقل شواهد نامرتبط) و ارتقای روایی تحقیق از عملگرهای NOT, OR و AND و استراتژی جست‌وجو به شرح زیر استفاده شد:

"Corporate Social Responsibility"
AND
BANK, financial, performance

1. Hwang
2. Dusuki, A. and Abdullah

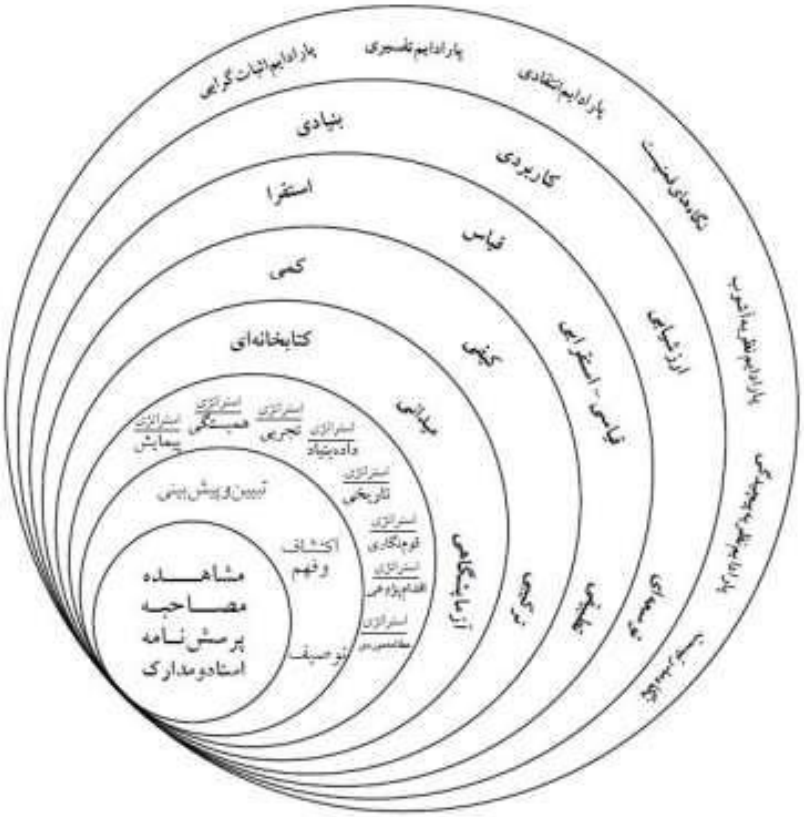

شکل ۱. پیاز فرآیند پژوهش (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۸۳)

الف) ابزارهای گردآوری داده‌ها

استخراج مؤلفه‌ها و متغیرهای تشکیل‌دهنده مسئولیت اجتماعی به روش تحلیل محتوای کیفی انجام‌شده و منابع مرتبط با مسئولیت اجتماعی در پایگاه‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی مورد کنکاش قرارگرفته و لذا روش گردآوری داده‌ها در این گام روش کتابخانه‌ای به شیوه اسناد کاوی است.داده‌های پژوهش به‌صورت کیفی بوده و برای جمع‌آوری داده‌ها از ابزار فیش‌برداری استفاده شده است. به‌منظور جمع‌آوری داده‌ها به بررسی و مرور نظام‌مند تحقیقات گذشته پرداخته می‌شود. مرور نظام‌مند نوعی مطالعه و تحلیل ثانویه مطالعات پیشین است؛ به عبارتی مرور نظام‌مند جستجوی ساختاریافته‌ای است که بر اساس قوانین و ضوابط از پیش تعیین‌شده انجام می‌شود. تحلیل محتوا نوعی بررسی اسناد و مدارک می‌باشد که ممکن است شخص پژوهشگر یا افراد دیگر به جمع‌آوری آن پرداخته باشند. ولی تحلیل و وارسی آن توسط شخص محقق انجام می‌گیرد که کلمات، عبارات، تصاویر، موضوع‌ها یا هر جلوه ویژه‌ای که موردنظر پژوهشگر است در برگه ثبت می‌گردد.

ب)جامعه و نمونه آماری

جامعه آماری این گام را تعداد ۷۷۸ مقاله در پایگاه اطلاعاتی science of web تشکیل می‌دهد. نمونه به شرح زیر غربالگری و تعیین می‌گردد. جهت تکمیل پیشینه این تحقیق با استفاده از نرم‌افزار Vos viewer ورژن 1.1.11.6 نقشه موضوعی به شرح زیر ترسیم شده است:

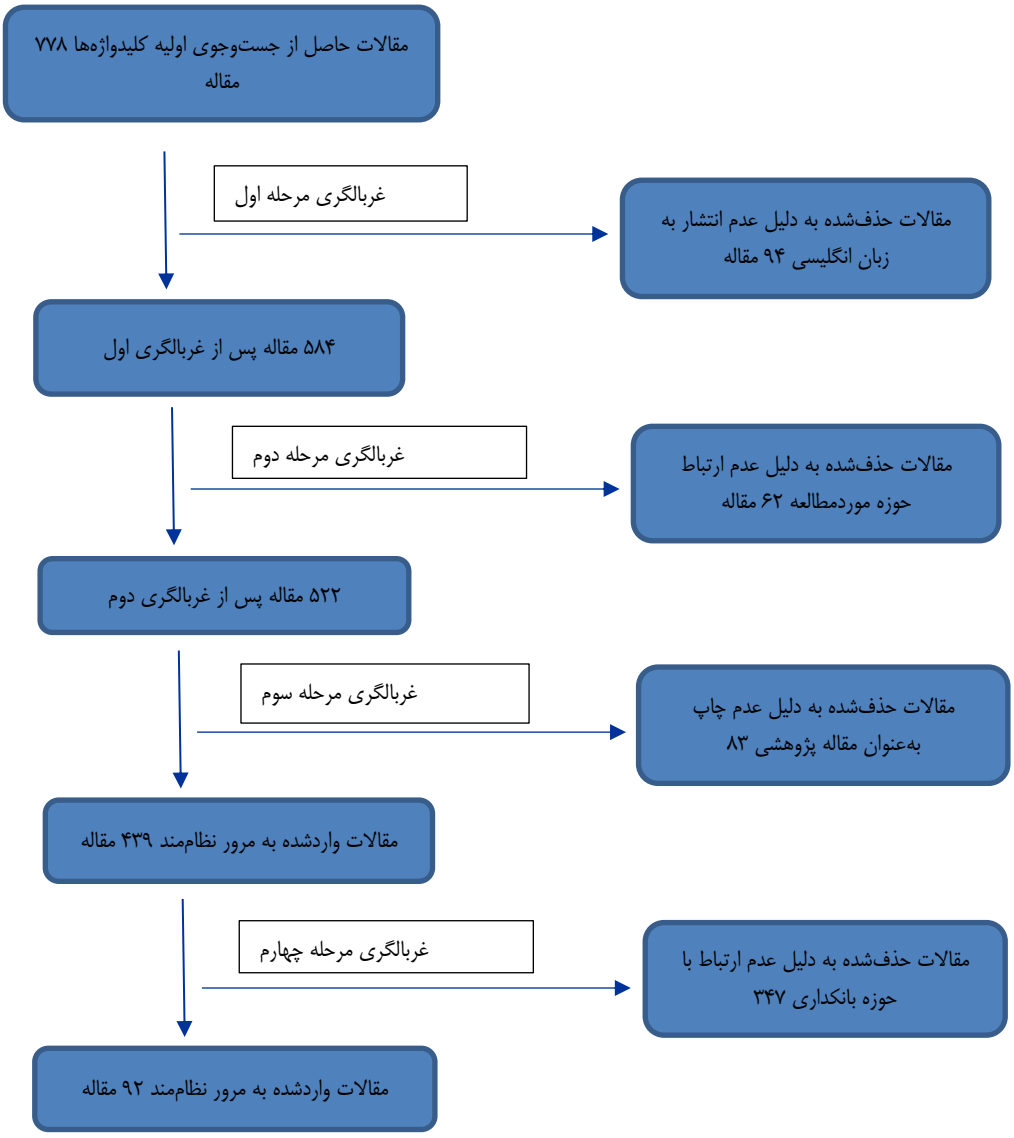

شکل ۲. دیاگرام غربالگری و انتخاب مطالعات

همچنین در قسمت نوع مقاله نیز (Article or Review) انتخاب شد. بدین ترتیب و با درنظرگرفتن موارد فوق در پایگاه اطلاعاتی (web of science) انتخاب شد. بدین ترتیب با در نظر گرفتن موارد فوق در پایگاه اطلاعاتی (web of science) تعداد ۹۲ مقاله به دست آمد. این مقالات بر اساس قضاوت علمی محققین طی چهار مرحله مورد غربالگری قرار گرفت.

ج) شیوه تحلیل داده‌ها

جهت شناسایی شاخص‌ها و ابعاد مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها از روش تحلیل محتوا استفاده می‌گردد. در این مرحله محقق به مطالعه نظام‌مند کلیه مقالات پژوهشی منتشر شده در پایگاه اطلاعاتی web of science در خصوص مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری که در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۱ به چاپ رسیده‌اند اقدام می‌نماید و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار VOSviewer ورژن 1. 6. 11 انجام خواهد گردید. از این نرم‌افزار برای خوشه‌بندی و

مصورسازی موضوعات و نیز تحلیل هم رخدادی واژگان و ترسیم ساختار حوزه‌های علمی بهره گرفته می‌شود؛ همچنین از این نرم‌افزار می‌توان جهت بررسی روابط بین نویسندگان، سازمان‌ها و کشورها در حوزه مورد مطالعه استفاده نمود. چلیمسکی (۱۹۸۹) تحلیل محتوی را مجموعه رویه‌ای برای جمع‌آوری و سازمان‌دهی اطلاعات در یک شکل استاندارد شده می‌داند که به محقق اجازه تحلیل‌هایی برای استنباط در مورد ویژگی‌های و معنای موارد نوشته شده یا ثبت شده را می‌دهد. تحلیل محتوی بیشتر در پی جوابگویی به سؤالاتی از نوع چه چیزی است. تحلیل محتوا عبارت است از فنی که به‌وسیله آن مشخصات خاص پیام به‌طور روشمند و دقیق و به‌منظور استنباط علمی شناسایی می‌شود. دقت و عینیت امر متضمن آن است که تحلیل مبتنی بر قواعدی مشخص باشد تا به دانش‌پژوهان امکان دهد از پژوهش‌های مختلف به نتایج یکسان موردنظر دست یابند و واحد زمینه کل متن مقاله‌ها می‌باشد. انتخاب مقوله‌ها و واحدها در مرحله بعدی صورت گرفته و متغیرهای پژوهش از این طریق شناسایی می‌شوند (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۲).کریپندورف تحلیل محتوا را تکنیکی پژوهشی معرفی می‌کند که به‌منظور استنباط تکرارپذیر و معتبر از داده‌ها در مورد متن آن‌ها بکار می‌رود. هدف این تحلیل فراهم آوردن شناخت، بینشی نو، تصویر واقعیت و راهنمای عمل است. تحلیل محتوی پژوهشی برای توصیف عینی، سیستماتیک و کمی محتوی آشکار پیام می‌باشد (کریپندورف، ۱۳۷۸). تحلیل محتوا عبارت است از فنی که به‌وسیله آن مشخصات خاص پیام به‌طور روشمند و دقیق جهت استنباط علمی شناسایی می‌شوند. دقت و عینیت امر متضمن آن است که تحلیل مبتنی بر قاعده‌های مختلف مشخصی باشد تا به دانش‌پژوهان امکان دهد از پژوهش به نتایج یکسان موردنظر دست یابند (طالقانی، ۱۳۸۱). تحلیل محتوا نوعی بررسی اسناد و مدارک می‌باشد که ممکن است شخص پژوهشگر یا افراد دیگر به جمع‌آوری آن پرداخته باشند. ولی تحلیل و وارسی آن توسط شخص محقق انجام می‌گیرد که کلمات، عبارات، اسامی، بندها، تصاویر، موضوع‌ها یا هر جلوه ویژه‌ای که موردنظر پژوهشگر است در برگه ثبت می‌گردد (رضوانی، ۱۳۸۹). تحلیل محتوای را می‌توان روش پژوهشی برای تفسیر ذهن محتوایی داده‌های متنی از راه فرآیندهای طبقه‌بندی نظام‌مند، کدبندی و تم سازی یا طراحی الگوهای شناخته شده دانست (سیحه، ۲۰۰۵). تحلیل محتوای کیفی به پژوهشگران اجازه می‌دهند اصالت و حقیقت داده‌ها را به گونه ذهنی، ولی با روش علمی تفسیر کنند. عینیت نتایج به‌وسیله وجود یک فرایند کدبندی نظام‌مند تضمین می‌شود. تحلیل محتوای کیفی به فراسویی از واژه‌ها یا محتوای عینی متون می‌رود و تم‌ها یا الگویی را که آشکار یا پنهان هستند، به‌صورت محتوای آشکار می‌آزماید (ژانگ[1]، ۲۰۰۶).

د) کدگذاری

رویه‌ی تحلیل داده‌ها در این مطالعه شامل کدگذاری باز، محوری و انتخابی است. کدگذاری، رویه‌ای نظام‌مند است که توسط استراوکس و کوربین (۱۹۹۰) برای کشف مقوله‌ها، مشخصه‌ها و ابعاد داده‌ها توسعه داده‌شده است. در ابتدای کدگذاری، تلاش می‌شود که مقوله‌ها از طریق کدگذاری باز مشخص شود و طی کدگذاری محوری مقوله‌ها به یکدیگر مرتبط می‌شوند. بعد از این‌که ارتباط بین مقوله‌ها طی کدگذاری باز و محوری شناسایی شدند، طی کدگذاری انتخابی مقوله‌ها، مقوله‌های فرعی و ارتباط آن‌ها یکپارچه می‌شود تا مدل تئوریکی توسعه پیدا کند. در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است، باهم ادغام می‌شوند و تجزیه‌وتحلیل کلی صورت می‌گیرد. کدگذاری گزینشی، یکپارچه کردن و پالایش نظریه می‌باشد (استراوس و کوربین، ۱۹۱۶). به منظور انجام تحقیقات به روش تحلیل محتوا در گام نخست سؤالات پژوهش تنظیم خواهد شد. نخستین سؤال برای شروع کار چه چیزی هست در جدول زیر گروه‌بندی تحلیل ابعاد مسئولیت اجتماعی مورد سؤال قرارگرفته است.

1. Zhang

جدول ۱. گروه بندی تحلیل ابعاد مسئولیت اجتماعی

ردیف	پارامتر	
۱	چه چیزی	شاخص‌های مسئولیت اجتماعی چه چیزهایی هست؟
۲	چه وقت یا چه کسی	چه وقت و چه کسانی به شاخص‌های مسئولیت اجتماعی اشاره‌کرده‌اند؟
۳	چگونه	ارتباط میان این شاخص‌ها چگونه می‌باشد؟

روش‌های تحلیل محتوا به دو صورت کمی و کیفی صورت می‌گیرد:

الف) تحلیل کمی: تحلیل محتوا و نمادهای موجود در متن ممکن است کمی یا معنایی باشد. نمادهای کمی را می‌توان به‌واسطه رایانه و نرم‌افزارهای خاص شناسایی نمود، ولی واحدهای معنایی را نمی‌توان به‌طور آشکار بیان نمود که تم یا موضوع نام‌گذاری شده است . بنابراین، محقق باید کلمات خاص یا معنای کلمه را مورد ارزیابی قرار دهد.

ب) تحلیل کیفی: داده‌های کیفی از طریق و روش‌های گوناگون جمع‌آوری می‌شود. برخی از این روش‌ها عبارت‌اند از یادداشت‌های میدانی، مصاحبه‌ها، استناد پژوهشی، نامه‌ها، متون چاپی، سخنرانی‌های شخصیت‌های سیاسی ، پرونده‌های دادرسی‌های قضائی و اشکال بسیار متنوع دیگر. رویکردی که بر پژوهش کیفی حاکم است ، بیشتر جنبه اثبات گرایانه و تف سیری به خود می‌گیرد. ازاین‌رو، تحلیل داده‌ها با توجه به آن رویکرد انجام می‌گیرد. تحلیل محتوای کیفی به پژوهش گران اجازه می‌دهد تا اصالت و حقیقت داده‌ها را به گونه ذهنی ولی با روش علمی تفسیر کنند.(امامی سیگارودی و همکاران، 1391).

مراحل کدگذاری

الف- کدگذاری باز

ب- کدگذاری محوری

ج- کدگذاری انتخابی

الف: کدگذاری باز

آنچه در کدگذاری باز مدنظر قرارگرفته است، شناسایی افق‌های معنایی است که مبین نوعی برچسب زدن به پدیده‌ها است. مفهوم، پدیده برچسب خورده است؛ مفهوم بازنمایی انتزاعی یک رویداد، شیء و یا عمل است که پژوهشگر حضور آن را در داده‌ها مهم یافته است. لذا در این بخش غرض از نام گذاشتن روی پدیده‌ها در قالب کد، آن است که بتوان رویدادها، اتفاق‌ها و اشیاء مشابه را تحت یک عنوان یا رده قرار داد. رویدادها و اتفاق‌ها عناصر مجزا و به ناپیوسته‌اند، ولی ویژگی‌های مشترک یا معانی مرتبط موجود در آن‌ها گروه‌بندی‌شان را ممکن می‌سازد. کدگذاری و انتخاب عناوین کدها، امری است در اختیار محقق، لذا انتخاب کدها و کیفیت کدگذاری به‌طور مستقیم تابعی از میزان مهارت محقق و همچنین میزان تسلط وی بر موضوع تحقیق هست (استراوس و کربین، ۱۳۹۰).

مراحل کدگذاری باز عبارت است از:

تحلیل و کدگذاری: در این مرحله، نمونه‌گیری باید به حدی وسیع انجام شود تا پژوهشگر قادر به کشف مفاهیم در موقعیت باز باشد. در اصل پژوهشگر باید به کدگذاری هر رویداد جالب، توجه کند. ممکن است از درون یک مصاحبه کدهای زیادی استخراج شود اما وقتی داده‌ها به‌طور مرتب موردبازنگری قرارمی‌گیرد کدهای جدید احصاء و کدهای نهایی مشخص می‌شوند.

کشف طبقه‌ها: در این مرحله، خود مفاهیم بر اساس ارتباط با موضوعات مشابه طبقه‌بندی می‌شوند که به این کار طبقه‌سازی (تم سازی) گفته می‌شود. عناوینی که به طبقه‌ها اختصاص می‌دهیم؛ انتزاعی‌تر از مفاهیمی است که مجموعه آن طبقه را تشکیل می‌دهند. طبقه‌ها دارای قدرت مفهومی بالایی هستند؛ زیرا می‌توانند مفاهیم را بر محور خود جمع کنند. عنوان‌های انتخابی به‌طور عمده توسط خود پژوهشگر انتخاب شده‌اند و سعی براین بوده تا بیشترین ارتباط و همخوانی را با داده‌هایی که نمایانگر آن است داشته باشند.

توصیف طبقه‌ها: با توجه به خصوصیات آن‌ها به‌منظور روشن‌تر کردن طبقه‌ها مقوله‌های (پیشران‌ها) استخراج شده از کدگذاری باز در این مرحله تعداد ۳۵ مقوله به شرح زیر استخراج شده است:

۱. بهبود عملکرد اقتصادی
۲. توانایی رقابت با سایر بانک‌ها خصوصی
۳. ارائه خدمات باکیفیت و جلب رضایت مشتریان
٤. افزایش سرمایه‌گذاری‌ها و بهبود موقعیت‌های شغلی
٥. پرداخت به‌موقع مالیات و عدم وجود فرار مالیاتی
٦. رونق اقتصادی، ایجاد محصولات جدید و باکیفیت و توسعه سهم بازار
۷. ایجاد تعادل بین کار و زندگی خصوصی افراد جامعه
۸. ارائه خدمات باکیفیت
۹. رعایت اصول مربوط به اخلاق کسب‌وکار و رویه‌های منصفانه
۱۰. رعایت و تبعیت از قوانین و مقررات جامعه
۱۱. حفظ حریم و اطلاعات خصوصی مشتریان
۱۲. تشویق مردم به انجام خدمات خیریه
۱۳. کمک به تأمین خدمات موردنیاز مشتریان
۱٤. تقویت مبارزه با فساد و جلوگیری از رانت، فساد، رشوه‌خواری و پول‌شویی
۱٥. برگزاری دوره‌های آموزشی برای کارکنان
۱٦. اطلاع‌رسانی روشن در مورد استخدام و به‌کارگیری نیروی کار ماهر و مجرب
۱۷. تلاش جهت ایجاد محیط کاری سالم
۱۸. تلاش برای حفظ سلامتی کارکنان
۱۹. ارائه حقوق و دستمزد و بیمه درمانی مناسب به کارکنان
۲۰. تلاش در جهت بهبود روحیه کاری کارکنان
۲۱. استفاده از نظرات کارکنان و مشارکت آن‌ها در انجام فعالیت‌ها
۲۲. فراهم نمودن امکانات ورزشی و رفاهی برای کارکنان
۲۳. برخورداری کارکنان از بازنشستگی به‌موقع و دریافت مزایا
۲٤. ارائه کلاس‌های آموزشی جهت ارتقاء سطح کیفی کارکنان
۲٥. رعایت قوانین و مقررات مرتبط با محیط‌زیست
۲٦. امحاء زباله‌های پلاستیکی
۲۷. تلاش در جهت کاهش تولید زباله
۲۸. تلاش در جهت ایجاد و تولید مواد اولیه و انرژی‌های پاک
۲۹. افزایش تنوع در گونه‌های زیستی و منابع طبیعی و حفاظت از آن‌ها
۳۰. کاهش انتشار ضایعات
۳۱. در نظر گرفتن اثرات زیست‌محیطی محصولات و خدمات تولیدشده
۳۲. سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیست‌محیطی
۳۳. جلوگیری از خسارت به محیط‌زیست
۳٤. رعایت قوانین و جلوگیری از آلودگی محیط‌زیست
۳٥. تشویق به تولید محصولات قابل بازیافت و استفاده مجدد از آن‌ها

جدول کدگذاری باز؛ که شامل دو قسمت است: جدول کدهای اولیه استخراجی از مصاحبه‌ها و جدول طبقه‌های استخراج شده از مفاهیم به همراه کدهای ثانویه آن‌ها.

کدگذاری اولیه: در این مرحله به همه نکات کلیدی مصاحبه‌ها، عنوانی داده می‌شود سپس همه این عناوین در جدول قرار داده می‌شود.

کدگذاری ثانویه و شکل‌دهی مقولات: در مرحله بعد، کدهای اولیه به علت تعداد فراوان آن‌ها به کدهای ثانویه تبدیل می‌شوند. (کدهای اولیه در قالب طبقه‌های مشابه قرار می‌گیرند). چند کد ثانویه تبدیل به یک کد مفهومی می‌شود.

شکل‌دهی طبقات اصلی: پس از تعیین مقولات، مرحله ساخت طبقات اصلی نظریه است. (اژدر و همکاران، ۱۳۹۹).

ب: کدگذاری محوری

کدگذاری باز، داده‌ها را به مقوله‌های مختلف تفکیک می‌کند، کدگذاری محوری، مقوله‌ها و زیر مقوله‌های آن‌ها را با توجه به مشخصات و ابعاد آن‌ها به یکدیگر مرتبط می‌سازد. برای کشف نحوه‌ی ارتباط مقوله‌ها با یکدیگر، محقق از پارادایم استفاده می‌کند. پارادایم، ابزار تحلیلی است که استراوس و کوربین برای مطالعه‌ی داده‌ها پیشنهاد کردند. کدگذاری محوری فرآیندی است که طی آن داده‌هایی که به مفاهیم و مقوله‌ها تجزیه‌شده بودند، به شیوه‌ی جدیدی موردبررسی قرار می‌گیرند تا از آن میان بتوان بین یک مقوله و مفاهیم موجود در آن و حتی دیگر مقولات پیوند برقرار کرد. محقق در کدگذاری محوری با طرح پرسش‌هایی درباره‌ی مقوله که عموماً مشخص‌کننده‌ی نوعی رابطه استپت به داده‌ها رجوع کرده و به بررسی حوادث و وقایعی که مؤید یا رد کننده‌ی پرسش‌ها است، می‌پردازد. در فرآیند کدگذاری محوری، محقق پیوسته میان تفکر استقرایی - قیاسی درحرکت است؛ یعنی هنگامی‌که با داده‌ها کار می‌کند، به شکلی قیاسی روابط یا ویژگی‌های ممکن آن‌ها را پیشنهاد می‌کند و سپس می‌کوشد تا آنچه را که به شکل قیاسی بیان کرده، در مقابل داده‌ها بررسی کند. لازم به ذکر استپت که برای تائید مجموعه روابط با ویژگی‌های مرتبط با مقوله، یک واقعه یا رویداد کفایت نمی‌کند، بلکه روابط و ویژگی‌های را باید چندین بار در داده‌ها مشاهده کند، گرچه ممکن است شکل آن‌ها متفاوت باشد.مفاهیم (ابعاد) استخراج شده از با اجرای کدگذاری محوریبا در نظر گرفتن مؤلفه‌ها (پیشران‌های)

به‌دست‌آمده از کدگذاری باز، مفاهیم (ابعاد) بد ست آمده از اجرای کدگذاری محوری به شرح زیر است:

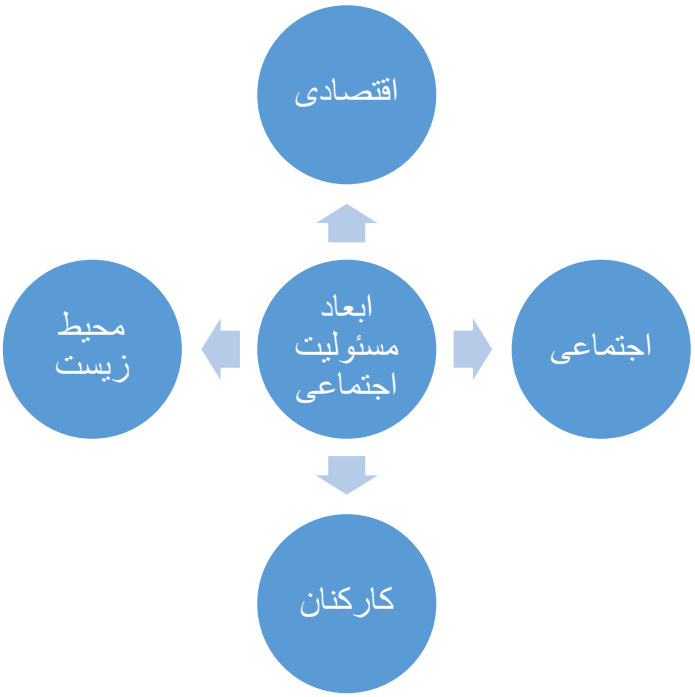

شکل ۳. ابعاد مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری

مقصود از گذاری محوری فرایند مرتب کردن مقوله‌ها به مقوله‌های فرعی است زیرا کدگذاری در محور یک مقوله صورت می‌گیرد و مقوله‌ها را در سطح ویژگی‌های و ابعاد به یکدیگر مرتبط می‌کند. غرض از این کار آغاز کردن فرایند از نوع کنار هم گذاشتن داده‌هایی است که در جریان کدگذاری باز آن‌ها را خردکرده‌ایم. در کدگذاری محوری مقوله‌ها، به مقوله‌های فرعی متصل می‌شوند تا توضیح‌های دقیق‌تر و کامل‌تر از پدیده‌ها شکل یابد. وقتی تحلیلگران کدگذاری محوری می‌کنند به دنبال این هستند تا پدیده را در متنی بگذارند که واقعه در آن روی می‌دهد یعنی آن را در درون ساختار خاص آن قرار دهند و چگونگی یا وسیله‌ای را که از طریق آن‌یک مقوله ظاهر می‌شود، شناسایی شود (استراوس و کربین، ۱۳۹۰).

کدگذاری محوری، فرآیند ربط دهی مقوله‌ها به زیر مقوله‌ها و پیوند دادن مقوله‌ها در سطح ویژگی‌های و ابعاد است. این کدگذاری، به این دلیل محوری نامیده شده است که کدگذاری حول محور یک مقوله تحقق می‌یابد. در این مرحله، یک مقوله مرحله کدگذاری باز را انتخاب کرده و آن را در مرکز فرآیندی که در حال بررسی آن است (به‌عنوان پدیده مرکزی) قرار می‌دهد و سپس، دیگر مقوله‌ها را به آن ربط می‌دهد. این مقوله‌های دیگر عبارت است از: شرایط علی، راهبردها، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر و پیامدها. این مرحله مشتمل بر ترسیم یک نموداراست که الگوی کدگذاری نامیده می‌شود. الگوی کدگذاری، روابط فی‌مابین شرایط علّی، راهبردها، شرایط زمینه‌ای و مداخله‌گر و پیامدها را نمایان می‌کند (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۸۶).

از لحاظ عملی، کدگذاری محوری عمل مرتبط کردن مقوله‌ها با زیر مقوله‌ها در راستای ویژگی‌های و ابعاد آن‌هاست. در میان مهم‌ترین گزینش‌هایی که حتی در جریان نشست‌های اولیه باید صورت داد، کدگذاری پرقوت و هماهنگ در حول مقوله‌های منفرد است. با این کار، تحلیل‌گر به ساختن یک شبکه متراکم از روابط در حول «محور» مقوله‌ای می‌پردازد که در مرکز توجهش قرار دارد. « مقوله » معادل پدیده است و آن عبارت است از مسئله، موضوع، امر، یا رویدادی که پذیرفته‌ایم برای پاسخگویان ما اهمیت دارد. پدیده استعداد آن را دارد که توضیح دهد چه چیز در جریان است. یک زیر مقوله نیز، همان‌طور که از اسمش برمی‌آید، یک مقوله است؛ اما زیر مقوله‌ها، به جای آنکه نماینده خود پدیده باشند، تنها پاسخ پرسش‌هایی را می‌دهند که در مورد آن پدیده طرح می‌شوند و بدین ترتیب زیر مقوله‌ها به مفهوم موردنظر ما قدرت توضیح بیشتری می‌دهند (استرواس و کوربین، ۱۳۹۰).

اعتبار نهایی که با مراجعه به هریک از افراد مطلع صورت می‌گیرد و مهم‌ترین معیار ارزیابی یافته‌های تحقیق پدیدارشناسی از طریق اعتبار یابی توصیف‌های جامع از پدیده مورد مطالعه از سوی خود مشارکت‌کننده است؛ بنابراین اعتبارسنجی با رجوع مجدد به مصاحبه‌شوندگان و نشان دادن یافته‌های پژوهش انجام می‌گیرد و آن‌ها رضایت یا عدم رضایت خود را نسبت به آن اعلام می‌کنند (خلیلی مقدم و همکاران،۱۳۹۷).

در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است، باهم ادغام می‌شوند و تجزیه‌وتحلیل کلی صورت می‌گیرد. کدگذاری گزینشی، یکپارچه کردن و پالایش نظریه می‌باشد (استراوس و کوربین، ۱۹۱۶).

ج– کدگذاری انتخابی

در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است، باهم ادغام می‌شوند و مقوله اصلی (پدیده محوری) شکل می‌گیرد. مقوله اصلی یعنی ایده، رویداد یا اتفاق اصلی است که زمینه اصلی برای مطالعه و تحقیق را فراهم می‌کند (کوربین و استراوکس،۱۹۹۰) سپس سایر مقوله‌ها (مفاهیم) به این مقوله اصلی مربوط می‌شود. مقوله اصلی به‌عنوان‌یک راهنما برای جمع آوری اطلاعات به کار رفته و به‌عنوان‌یک تصتتویر یا ایده ذهنی از پدیده تعریف می‌شود که اساس فرایند می‌باشد. هدف هر پژوهش بررسی مقوله اصلی می‌باشد که در پژوهش حا ضر مقوله اصلی مسئولیت اجتماعی بیمار ستان ها است. جدول زیر روند کدگذاری مربوط به تحقیق را نشان می‌دهد.

جدول ۲. روند کدگذاری و استخراج پیشران ها و ابعاد مرتبط با مسئولیت اجتماعی

کدگذاری باز (مقوله‌ها یا پیشران‌ها)	کدگذاری انتخابی (مقوله اصلی)	کدگذاری محوری (ابعاد)
بهبود عملکرد اقتصادی	اقتصادی	مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها
رقابت با مؤسسات مالی و اعتباری		
ارائه خدمات باکیفیت به مشتریان و جلب رضایت آن ها		
افزایش سرمایه‌گذاری و بهبود موقعیت شغلی		
پرداخت به‌موقع مالیات و عدم وجود فرار مالیاتی		
رونق اقتصادی، ایجاد محصولات جدید و باکیفیت و توسعه سهم بازار		
ایجاد تعادل بین کار و زندگی خصوصی افراد جامعه	اجتماعی	
ارائه خدمات باکیفیت		
رعایت اصول مربوط به اخلاق کسب‌وکار و رویه‌های منصفانه		
تقویت مبارزه با فساد و جلوگیری از رانت، رشوه‌خواری و پول‌شویی		
حفظ حریم و اطلاعات خصوصی مشتریان		
رعایت و تبعیت از قوانین و مقررات جامعه		
تشویق مردم به انجام خدمات خیریه		
کمک به تأمین محصولات و خدمات موردنیاز مشتریان		
برگزاری دوره‌های آموزشی برای کارکنان	کارکنان	
تلاش جهت ایجاد محیط کاری سالم		
اطلاع‌رسانی در مورد استخدام و به‌کارگیری نیروی کار مجرب		
تلاش برای حفظ سلامتی کارکنان		
ارائه حقوق و دستمزد و بیمه درمانی مناسب به کارکنان		
تلاش در جهت بهبود روحیه کاری کارکنان		
استفاده از نظرات کارکنان و مشارکت آن‌ها در انجام فعالیت‌ها		
فراهم نمودن امکانات ورزشی و رفاهی برای کارکنان		
برخورداری کارکنان از بازنشستگی به‌موقع و دریافت مزایا		
ارائه کلاس‌های آموزشی جهت ارتقاء سطح کیفی کارکنان		
رعایت قوانین و مقررات مرتبط با محیطزیست	محیطزیست	
امحاء زباله‌های پلاستیکی		
تلاش در جهت کاهش تولید زباله		
تلاش در جهت ایجاد و تولید مواد اولیه و انرژی‌های پاک		
افزایش تنوع در گونه‌های زیستی و منابع طبیعی و حفاظت از آن‌ها		
کاهش انتشار گازها، ضایعات		
در نظر گرفتن اثرات زیست‌محیطی محصولات و خدمات تولیدشده		
سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیست‌محیطی		
جلوگیری از خسارت به محیطزیست		
رعایت قوانین و جلوگیری از آلودگی محیطزیست		
تشویق عموم مردم به به تولید محصولات قابل بازیافت حفظ محیطزیست		

روایی و پایایی روش تحلیل محتوا

برای حصول اطمینان از روایی پژوهش، از روش روایی صوری، محتوایی و نظر متخصصان استفاده شد. بدین ترتیب که فرم اولیه تحلیل محتوی که شامل کلیه مؤلفه‌های مفهومی مسئولیت اجتماعی در ابعاد چهارگانه بود در اختیار تعدادی از صاحب‌نظران و خبرگان این حوزه برای تغیر و اصلاح قرار خواهد گرفت؛ که پس از اعمال نظرات آن‌ها چک‌لیست تحلیل محتوا در قالب ۴ بعد و ۳۵ مؤلفه و پیشران تهیه و به‌منظور حصول اطمینان از روش پایایی از روش ویلیام اسکات (۱۹۹۵) استفاده می‌گردد.

$$CR=\frac{\text{مقوله موردهای توافق}}{\text{کل مقوله ها}} \times 100$$

$$CR=\frac{34+31+32+33}{4\times35} \times 100 = 93\%$$

بدین ترتیب که فرم تحلیل محتوا در اختیار چهار نفر از خبرگان و صاحبنظران حوزه مسئولیت اجتماعی قرار گرفت و ضریب توافق آن‌ها ۹۳% به دست آمد.

نتیجه گیری

کسب بینش جامع درباره نتیجه تحقیقاتی که درگذشته انجام‌شده لازمه انجام پژوهش‌های جدید است؛ متأسفانه غالب تحقیقات بدون بررسی جامع نتایج تحقیقات علمی به شروع پژوهشی جدید اقدام می‌کنند و این دوباره‌کاری‌ها و اتلاف زمان و صرف هزینه در خصوص فعالیت‌های دانشمندان در حوزه‌های علمی امری غیرقابل‌پذیرش می‌باشد. در حقیقت می‌توان گفت بسیاری از پژوهش‌هایی که در قالب پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی انجام می‌شود نگرشی سطحی به نتایج تحقیقات علمی محققان درگذشته دارند و این ضعف در بررسی انتقادی پیشینه منجر به ضعف‌هایی در انجام تحقیقات نوین شده است .در این پژوهش با نگاهی نوین مجموعه‌ای از تحقیقات انجام‌شده طی بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ درزمینه مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری را مورد ارزیابی علمی قرار داده و افقی جدید پیش روی محققینی که علاقه‌مند به پژوهش در این زمینه می‌باشند گشوده است. در تحقیق حاضر و با جست‌وجو در پایگاه اطلاعاتی web of science در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ تعداد ۷۷۸ مقاله درزمینه مسئولیت اجتماعی و شاخص‌های مرتبط با آن به‌ویژه در حوزه بانکداری به دست آمد که طی سه مرحله غربالگری تعداد ۹۲ مقاله در حوزه موردمطالعه استخراج گردید. برای تجزیه‌وتحلیل داده‌ها از نرم‌افزار VOSviewer ورژن 1.6.11 استفاده گردید. آمارها نشان از آن دارد که تعداد مقالات چاپ‌شده درزمینه مسئولیت اجتماعی رو به رشد می‌باشد که محققین حوزه بانکداری هم توجه ویژه‌ای به مسئولیت اجتماعی دارند زیرا موفقیت مدیران در حوزه بانکداری نه‌تنها منوط به توجه آن‌ها به محیط داخل بلکه مستلزم در نظر داشتن عوامل بیرونی آن (مسئولیت اجتماعی) نیز می‌باشد؛ بنابراین می‌توان گفت که مسئولیت اجتماعی در صنعت بانکداری در کمک به مدیران این صنعت نقش مهمی را ایفا کرده است. در نهایت پس از تحلیل و بررسی های انجام شده مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری ۴ مؤلفه و ۳۵ مقوله اصلی شناسایی گردیده است. بررسی جامع مقالات منتشرشده پایگاه اطلاعاتی web of science نشان‌دهنده مؤلفه‌ها و ابعاد مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری است. این موضوع راه گشای محققینی است که برای انجام پژوهش جدید به این اطلاعات نیاز دارند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و

نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد و دانشگاه لرستان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آخوندی، پریسا؛ پورعلی، محمدرضا؛ سهرابی عراقی، محسن و علی خانی، رضیه. (۱۴۰۲). رابطه گرایش‌ها سهامداران و حمایت از گزارشگری پایدار با نقش میانجی ماکیاولیسم. *دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت*، ۱۲(۴۸)، ۹۱-۱۰۴.

آزاده، سهیلا؛ اصلی زاده، احمد؛ خاکزار بفروئی، مرتضی؛ و اعتمادی، احمدرضا. (۱۴۰۲). توسعه مدل پویای استراتژی بانک در شرایط عدم قطعیت با رویکرد پویایی شناسی سیستم. *راهبرد مدیریت مالی*، ۱۱(۲)، ۲۰۳-۲۲۶.

اژدری، علی؛ معین‌الدین، محمود؛ حیرانی، فروغ و نایب زاده، شهناز. (۱۳۹۹). ارتقاء عملکرد مالی بیمارستان، کاربرد آینده‌پژوهی مسئولیت اجتماعی، *مدیریت سلامت*، (۷۹)، ۲۷-۴۴.

اسکندری، نادر؛ باشکوه اجیرلو، محمد؛ و رحیمی کلور، حسین. (۱۴۰۰). بررسی تأثیر مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها بر واکنش مصرف‌کننده با نقش تعدیل‌کنندگی شایستگی‌های محوری شرکت. *کاوش‌های مدیریت بازرگانی*، ۱۳(۲۵)، ۴۴۷-۴۷۳.

اسماعیل‌پور، مجید؛ صیادی، امرالله؛ دلواری، مرضیه و موسوی شورگلی، سولماز. (۱۳۹۶). تأثیر مسئولیت اجتماعی شرکت در وفاداری به برند به‌واسطه اعتبار برند (مورد مطالعه، بانک صادرات ایران، شهر بوشهر). *تحقیقات بازاریابی نوین*، ۷(۴)، ۷۶-۵۷.

امامی سیگارودی، عبدالحسین؛ دهقان نیری، ناهید؛ رهنورد، زهرا و علی نوری، سعید. (۱۳۹۱). روش‌شناسی تحقیق کیفی: پدیدارشناسی، *دو فصلنامه پرستاری و مامایی جامع‌نگر*، ۲۲(۶۸)، ۵۶-۶۳.

پیربازاری، جلال؛ دل‌افروز، نرگس و قاسمی، قاسم. (۱۳۹۶)، *تأثیر ابعاد مسئولیت‌پذیری اجتماعی بر واکنش مشتریان با تأکید بر هویت‌یابی و رضایت مشتریان*، اولین کنفرانس سالانه بین المللی مدیریت، اقتصاد و حسابداری نوین.

دانایی‌فرد، حسن؛ الوانی، سید مهدی و آذر، عادل. (۱۳۸۳). روش‌شناسی پژوهش کمی در مدیریت رویکردی جامع. انتشارات صفار، ۱۱-۱۲.

دانایی‌فرد، حسن و امامی، مجتبی. (۱۳۹۲). استراتژی نظریه داده بنیاد در مطالعات سازمان و مدیریت. فصل چهارم از کتاب روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکرد جامع. انتشارات صفا، چاپ دوم. ۲۷۶.

رحیمیان، نظام الدین؛ توکل نیا، اسماعیل و اسدی، زینب (۱۳۹۰). مسئولیت‌های اجتماعی و پایداری شرکتها. *ماهنامه مدیریت بازرگانی*، شماره سوم، ص۳۳-۳۵.

رضوانی، روح الله (۱۳۸۹). تحلیل محتوی. *مجله پژوهش*، ۲(۱)، ۱۳۷-۱۵۶.

شهابی، صالح؛ جمشیدی نوید، بابک؛ قنبری، مهرداد و هاشمی، سید رضا. (۱۴۰۱). *بررسی تأثیر شدت هزینه‌های زیست‌محیطی اجباری و اختیاری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پتروشیمی پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران*، دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت، ۱۱(۴۴)، ۴۵-۶۰.

صفاخواه، ابوالفضل؛ فغانی ماکرانی، خسرو و فاضلی، نقی. (۱۴۰۲). *بررسی تاثیر مدل های مختلف افشای اطلاعات مسئولیت های اجتماعی بر رابطه بین محدودیت های مالی و مالکیت خانوادگی در شرکت های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران*، دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت، (۴۸)، ۲۷۱-۲۸۶.

صفی خانی، فهیمه؛ کاظمی، حسین و احتشام راثی، رضا. (۱۴۰۳). *اثر تعدیل کنندگی حاکمیت شرکتی بر ارتباط بین افشاء داوطلبانه و عملکرد مالی شرکت‌ها*، دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت، ۱۳(۵۱)، ۲۳۳-۲۵۴.

عبدالعلی پور، مینا؛ بوداقی خواجه نوبر، حسین؛ گلرد، پروانه و رستم زاده، رضا. (۱۴۰۲). بررسی مدیریت ارتباط با مشتری الکترونیک و پیامدهای آن در نظام بانکی کشور و ارائه مدل بومی، *فصلنامه اقتصاد کاربردی*، ۱۳(۴۵).

عرفانی، علیرضا و محمد مرادی، صدیقه. (۱۴۰۰). مسئولیت اجتماعی و عملکرد مالی بانک‌ها در ایران، *فصلنامه پژوهش‌های پولی- بانکی*، ۱۴(۴۹)، ۵۶۰-۵۳۵.

فخاری، حسین؛ رضایی پیته نوئی، یاسر و نوروزی، محمد. (۱۳۹۵). تأثیر افشای مسئولیت اجتماعی شرکت بر کارایی سرمایه‌گذاری، *راهبرد مدیریت مالی*، ۴(۱۰۶)، ۱۵-۸۵.

کرمی، غلامرضا؛ قیومی، زهره و ابراهیمی کرد لر، علی. (۱۳۹۳). ارزیابی شاخص افشای مسئولیت‌پذیری اجتماعی و بررسی ارتباط این شاخص با عملکرد مالی بانک‌ها در ایران، *فصلنامه مدیریت اسلامی*، ۲۲(۲)، ۱۳۱-۱۴۹.

کریپندورف، کلوس. (۱۳۷۸). تحلیل محتوا، ترجمه هوشنگ نایب، تهران، انتشارات روش.

طالقانی، محمود. (۱۳۸۱)، کتاب روش تحقیق نظری، انتشارات دانشگاه پیام نور. ۹۶- ۹۵.

لاریمی، سید جعفر؛ نوروزی، محمد و محسنی، ابراهیم. (۱۳۹۶). ارزیابی عملکرد مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها با استفاده از کاربرد تصمیم‌گیری چند معیارِ خاکستری با وزن آنتروپی، *تحقیقات حسابداری و حسابرسی*، ۳۵، ۱۴۵-۱۶۴.

خلیلی مقدم، مریم؛ سلطانی، مرتضی؛ یزدانی، حمیدرضا و خنیفر، حسین. (۱۳۹۷). *فهم تجربه خرید احساسی کالای بادوام*. ۱۰(۲)، ۳۴۸-۳۲۵.

موسوی، سید احمد؛رضایی، فرزین و شاه ویسی، فرهاد. (۱۳۹۵). تبیین ایفای مسئولیت‌پذیری اجتماعی شرکت‌ها و تأثیر آن بر خصوصیات کیفی اطلاعات مالی، *فصلنامه حسابداری مدیریت*، ۱۰(۳۳)، ۱۴۱-۸۹.

مهنانی، اکرم. (۱۳۹۷). بررسی رابطه بین مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها و وفاداری مشتریان با نقش استانداردهای اخلاقی، رضایت و اعتماد مشتریان (مطالعه موردی مشتریان بانک‌های خصوصی شهرستان بجنورد)، *مجله علمی تخصصی چشم‌انداز حسابداری و مدیریت*، ۱(۲)، ۳۸-۳۱.

وکیلی فرد، حمیدرضا و حسین پور، فاطمه. (۱۳۹۶). بررسی اثر شدت نگرش مذهبی حسابداران بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی شرکت، *دو فصلنامه حسابداری ارزشی و رفتاری*، ۲(۳)، ۱۸۵-۲۱۴.

References

Abbass, Z. Benjelloun &aloussi, O. & Rais, F. (2023). The role of CSR practices in generating consumer perceived value: empirical evidence from Moroccan banking sector, *Social Responsibility Journal*, 19 (10), 1809-1829.

Al-Shammari, M.A. Banerjee, S.N. & Rasheed, A.A. (2022). Corporate social responsibility and firm performance: a theory of dual responsibility, *Management Decision*, 60 (6), 1513-1540.

Bahta, D. Yun, J. Islam, M.R. & Ashfaq, M. (2021). Corporate social responsibility, innovation capability & firm performance: evidence from SME, *Social Responsibility Journal*, Vol. 17 (6), 840-860. https://doi.org/10.1108/SRJ-12-2019-0401

Ben Salah, O. & Ben Amar, A. (2022). Does corporate social responsibility affect dividend policy? Empirical evidence in the French context, *Journal of Global Responsibility*, 13 (3), 268-289.

Carroll, A. & Shabana, K. (2010). The business case for corporate social responsibility: A review of concepts, researches and practice, *International Journal of Management Reviews*, https://doi.org/10.1111/j.1468-2370.2009.00275.x

Contini M. Annunziata, E. Frey, M. & Rizzi, F. (2019). Exploring the influence of Corporate Social Responsibility (CSR) domains on consumers' loyalty: an experiment in BRICS countries. *Journal of Cleaner Production*, 247 (2), 119158. https://doi.org/10.1016/j.jclepro.2019.119158

Dell'Atti, S. Trotta, A. Iannuzzi, Antonia P. & Demaria, F. (2017). Corporate Social Responsibility Engagement as a Determinant of Bank Reputation: An Empirical Analysis. *Corporate Social Responsibility and Environmental Management*, John Wiley & Sons, 24 (6), 589-605. https://doi.org/10.1002/csr.1430

Devie, D. Liman, L.P. Tarigan, J. & Jie, F. (2020), Corporate social responsibility, financial performance & risk in Indonesian natural resources industry, *Social Responsibility Journal*, 16 (1), 73-90.

Dusuki, A. & Abdullah, N. (2007). Why do Malaysia customers patronise Islamic banks? *International Journal of Bank Marketing*, 25 (3), 142-160. https://doi.org/10.1108/02652320710739850

Fleming, M. (2002) What is safety culture? Rail way safety ever green House, Available at: www. google. com \rwf.

Gangi, F. Mustilli, M. & Varrone, N. (2019). The impact of corporate social responsibility (CSR) knowledge on corporate financial performance: evidence from the European banking industry, *Journal of Knowledge Management*, 23 (1), 110-134. https://doi.org/10.1108/JKM-04-2018-0267

Haniffa, R. & Hudaib, M. (2007). Exploring the Ethical Identity of Islamic Banks via Communication in Annual Reports. *Journal of Business Ethics*, 76 (1), 97-116. https://doi.org/10.1007/s10551-006-9286-z

Lin, L.Hung, P.H, Chou. D. W, Lai C. W. (2019). Financial performance and corporate social responsibility: Empirical evidence from Taiwan. *Asia Pacific Management Review*, 24 (1), 61-71. https://doi.org/10.1016/j.apmrv.2018.07.001

Hwang Y.I, & Chung S. (2017). Market orientation, social responsibility, and performance in Korea's healthcare industry. *International Journal of Healthcare Management*, 11(119), 1-8. https://doi.org/10.1080/20479700.2017.1404728

Islam, M. F. Mofiz Uddin, M. M. & Rahman, M. M. (2024). Factors affecting retailer social responsibility: a PLS-SEM approach in the context of Bangladesh, *Social Responsibility Journal*, 20 (3), 605-625. https://doi.org/10.1108/SRJ-04-2023-0192

Khajavi, S. H. Dehghani Saadi, A. & Village, M. (2018). Investigating the moderating role of managers narcissism in explaining the relationship between social responsibility and financial performance of listed companies in Tehran Stock Exchange. *Accounting and Auditing Research*, 9, 57-74.

Zhang, Y. (2006). Content analysis (qualitative, thematic) in: http://www.ils.unc. edu/yanz/content 20%analysis pdf.

Kim, Y. Park, M. S. & Wier, B. (2012). Is earnings quality associated with corporate social responsibility?, *The Accounting Review*, 87 (3), 761–796. https://doi.org/10.2308/accr-10209

Miladi, E. & Chouaibi, J. (2022). Does CEO power moderate the link between corporate social responsibility & bank earnings management, *Journal of Global Responsibility*, Vol. 13 No. 2, pp. 197-216. https://doi.org/10.1108/JGR-07-2021-0067

Itziar Castelló Molina, M. (2010). *The Corporate Role in a Changing Society: A Model of Sensemaking & of Firm Characterization*, PHD Thesis, Business School, Universitat Ramon Llull.

Partalidou, X. Zafeiriou, E. Giannarakis, G. & Sariannidis, N. (2020). The effect of corporate social responsibility performance on financial performance: the case of food industry, *Benchmarking: An International Journal*, 27 (10), 2701-2720. https://doi.org/10.1108/BIJ-11-2019-0501

Platonova, E. Asutay, M. Dixon, R. & Mohammad, S. (2018). The impact of corporate social responsibility disclosure on financial performance: Evidence from the GCC Islamic banking sector. *Journal of Business Ethics*, 151(2), 451 -471. https://doi.org/10.1007/s10551-016-3229-0

Poddi, L. & Vergalli, S. (2009). Does Corporate Social Responsibility Affect the Performance of Firms?. FEEM Working Paper NO,52. https://doi.org/10.2139/ssrn.1407144

Singh, K. Abraham, R. Yadav, J. Agrawal, A.K. & Kolar, P. (2023), Linking CSR & organizational performance: the intervening role of sustainability risk management & organizational reputation, *Social Responsibility Journal*, 19 (10), 1830-1851. https://doi.org/10.1108/SRJ-07-2022-0309

Zhou, H. Hou, Y. & Wang, H. (2024). Research on the social responsibility performance & its contributing factors to multinational corporations in China, *Social Responsibility Journal*, 20 (3), 405-426. https://doi.org/10.1108/SRJ-10-2022-0437

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Love, Anxiety, and Presence in Being in the Thought of Gabriel Marcel

Ali Hoseini[1]✉, and **Mahshad Seyedi pour**[2]

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran. Email: a.hoseini@yu.ac.ir
2. Master of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran. Email: mahshad.sp@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 02 April 2025
Received in revised form 05 August 2025
Accepted 27 August 2025
Available online 23 Septembr 2025

Keywords:
Love,
Anxiety,
Marcel,
Participation,
Existence,
Other

ABSTRACT

Objective: The main objective of this research is to examine and analyze the three central concepts of love, anxiety, and presence in Gabriel Marcel's existential philosophy. This article seeks to show how these three elements form the core of human experience and how, through their combination, a deeper understanding of the meaning of life, liberation from isolation, and achievement of authenticity and existential fulfillment can be achieved.

Method: The method of this research is philosophical analysis and descriptive-analytical method. The required data were collected through library study and examination of Gabriel Marcel's original works (such as "Being and Being", "Mysteries of Being" and his other writings) as well as related secondary sources.

Results: The research findings show that in Marcel's philosophy, these three concepts are deeply intertwined:

Love: not a fleeting feeling, but a saving existential force

Apprehension: unlike destructive anxiety, it is a positive and constructive encounter with the boundaries and unknowns of existence

Presence: means being fully.

Conclusions: As a result, it can be said that Gabriel Marcel's philosophy, by centering on these three concepts, offers a concrete solution for overcoming the spiritual crises of modern man. This research concludes that love, apprehension, and presence are the three sides of a triangle that give consistency to human existence. From Marcel's perspective, life reaches existential fulfillment when a person can be present in the world full-time by accepting the apprehensions of existence and, through love, build a bridge to others. Therefore, these three concepts are not merely abstract categories, but practical guidance on how to live an authentic and meaningful life.

Cite this article: Hoseini, A. & Seyedi pour, M. (2025). Love, Anxiety, and Presence in Being in the Thought of Gabriel Marcel. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076

Introduction

In Gabriel Marcel's thought, love, fear, and presence in existence are three fundamental concepts that are directly linked to the existential experience of man. Love, as an existential force, frees man from isolation and emptiness and enables deep and meaningful connection with others. Fear, unlike anxiety, represents a conscious and accepting encounter with the unknown and mysterious aspects of existence, which leads to the expansion of consciousness and spiritual growth. Presence in existence means an authentic and complete presence in the present moment, which makes possible the possibility of a complete and rich experience of life and connection with others and oneself .

Elements such as love and fear, although considered simple and obvious in the first place, have been the concern of many scholars and thinkers throughout history, and they have also left behind many works on these two issues. The essence of man and the concerns that occur to him throughout his life will always become the background for man to better understand his inner existential being through contemplation and reflection, to understand the meaning of life, and to change his approach and mentality towards himself, existence and being, others, and the transcendental matter of the absolute "you." In his book "The Secret of Being," Gabriel Marcel introduced himself as "a philosopher with Neo-Socratic thought," not with the existentialist thoughts present in his time, and as a believing and Christian philosopher. From Marcel's perspective, the subject of philosophy is "existence"; but human existence, not existence from the aspect in which it exists. The functionalist man, a mere tool from Marcel's perspective, has lost his existential meaning and must strive to regain his lost dignity, position, and status through constructive communication with the "other," participation and presence in existence, and the discovery of the "secret" through this process.

The restlessness of modern man and the lack of existential meaning among humans is a very important issue and the main concern of Marcel's philosophy and thought, which, from Marcel's perspective, is caused by factors such as: the spirit of abstraction (the expansion of primary ideas into secondary ones) and the process of acquiring living based on, and the process of "being" in life, which is a connection of the type "I-Thou" that leads to the discovery of the secret in existence, and not living based on the element of "having" that will have no result other than the process of the "I-He" or "I-It" connection, and is merely a simple, fruitless connection that lacks a sense of mutuality and objectivity. In fact, Marcel brought a new kind of theology to the fore in his contemporary period.

In the explanation and examination of love and fear in Marcel's thought and philosophy, the prominence of the mental and existential position of the individual and tangible human being, which is filled with many concerns, can be seen. With his feelings and emotions, he will sometimes be filled with fear, anxiety, apprehension, and a sense of identity. However, ultimately, Marcel emphasizes existential contemplation and the individual's connection with God or the transcendent in the form of a process of direct communication and love free from need, and the role of this in the realization of the individual's existence and the disappearance

of the same emptiness and lack of existential meaning, and man's path to making his life meaningful in this process. He guides man to making life meaningful and finding existential dignity and dignity during the process of transcendence, seeking the heights, and the possibility of experiencing the transcendent, because it is transcendent.Therefore, in the light of Marcel's perspective, first examine the meanings and concepts of the two categories of love and fear, their types and divisions, and then explain the relationship and role of these two categories in his philosophical thought.

Method

The method of this research is philosophical analysis and descriptive-analytical method. The required data were collected through library study and examination of Gabriel Marcel's original works (such as "Being and Being", "Mysteries of Being" and his other writings) as well as related secondary sources.

Results

The research findings show that in Marcel's philosophy, these three concepts are deeply intertwined:

Love: not a fleeting feeling, but a saving existential force

Apprehension: unlike destructive anxiety, it is a positive and constructive encounter with the boundaries and unknowns of existence

Presence: means being fully present in the moment, the point of connection between man and the world.

Conclusions

As a result, it can be said that Gabriel Marcel's philosophy, by centering on these three concepts, offers a concrete solution for overcoming the spiritual crises of modern man. This research concludes that love, apprehension, and presence are the three sides of a triangle that give consistency to human existence. From Marcel's perspective, life reaches existential fulfillment when a person can be present in the world full-time by accepting the apprehensions of existence and, through love, build a bridge to others. Therefore, these three concepts are not merely abstract categories, but practical guidance on how to live an authentic and meaningful life.

Gabriel Marcel is a thinker whose philosophical thoughts are inspired by his life and life cycle. His philosophy is the philosophy of secondary thoughts. It can be said that his philosophy is a re-knowledge of existence and the rejection of functional life, followed by the awakening of the instrumental man whose thought, due to being placed in this functional form, has become confused and has not yielded any result except isolation or lack of connection with others. That is, Marcel somehow returns life to looking at existence. From his point of view, the way to think is not to know nature and external things to the extent of application and the elimination of things and to have a relationship with them. We should not remain at the level of "having" and initial thinking.Marcel states that one must deal with the knowledge of existence and bring the relationship from the abstract and instrumental level, and the thought from the initial incomplete

level to the complete secondary thought, in which the relationship is not of the type of "it" or "he", but of the relationship with the absolute "you", which in this way, "thought" will emerge in the form of presence in mysterious existence and will try to achieve transcendent love. According to Marcel, when I became aware of my existence, this knowledge and awareness does not mean that I am separated from myself like a knowing mind from my body like a known object. On the other hand, Marcel believes that things such as freedom, loyalty, love, hope and faith will become false things when they are considered as objective issues. Marcel was familiar with the concept of "presence" since childhood. He stated in his works that despite the death of his mother and the absence of her body at home, there was a kind of mysterious presence in Marcel's existence. Marcel concluded that death cannot be the end and on the other hand, the memory of the dead person will remain. So he concluded that all realities will not end with objective, experimental, tangible and tangible matters. Marcel's main concern is that in the modern era, due to the progress in science and technology on the one hand and war, disaster and homelessness on the other hand, man has become anxious, worried, lonely and isolated, which results in distance from existence, lack of recognition of his own existence and transcendence, and lowering the level of his existential dignity and status as a human being. Communication has also become purely functional and instrumental, and has remained at the level of "I - He" or "I - It".It is at this stage that Marcel raises the urgent need for ontology and invites man to reflect on himself. So, from Marcel's perspective, the need for ontology is a kind of attraction and demand for joining and connecting with existence and understanding our role and place in this existence. On the other hand, Marcel states that in modern philosophy, the term "transcendence" has lost its validity. From Marcel's perspective, the experience of transcendence is also not objective and tangible. The term transcendence also refers to the same "absolute thing", which is a deep and profound gap between the subject and existence, such that the subject tries to escape from knowing and connecting with it. Marcel has emphasized accessibility and participation in existence, and has considered the condition for connecting with others and reaching the absolute "you" to be the individual's participation in existence and with others. The word availability means that I am ready and available for someone. Of course, at this stage, concepts such as loyalty, faith, love, and belief somehow emerge in the existence of the seeker.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also

extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

عشق، دلهره و حضور در هستی در اندیشه‌ی گابریل مارسل

علی حسینی[۱] ✉، مهشاد صیدی پور[۲]

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: a.hoseini@yu.ac.ir
۲. کارشناس ارشد فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: mahshad.sp@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
عشق،
دلهره،
مارسل،
مشارکت،
هستی،
دیگری

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، بررسی و تحلیل سه مفهوم محوری عشق، دلهره و حضور در فلسفه‌ی اگزیستانسیال گابریل مارسل است. این مقاله در پی آن است تا نشان دهد این سه عنصر چگونه هسته‌ی اصلی شکل‌دهنده‌ی تجربه‌ی انسانی را تشکیل می‌دهند و از طریق ترکیب آن‌ها، چگونه می‌توان به درکی عمیق‌تر از معنای زندگی، رهایی از انزوا و دستیابی به اصالت و تحقق وجودی دست یافت.

روش پژوهش: روش این پژوهش، تحلیل فلسفی و روش توصیفی–تحلیلی است. داده‌های مورد نیاز از طریق مطالعه‌ی کتاب‌خانه‌ای و بررسی آثار اصلی گابریل مارسل (مانند «وجود و بودن»، «اسرار هستی» و دیگر نوشته‌هایش) و نیز منابع ثانویه مرتبط گردآوری شده‌اند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در فلسفه‌ی مارسل، این سه مفهوم به‌طور عمیقی در هم تنیده شده‌اند:
عشق: نه یک احساس گذرا، بلکه یک نیروی وجودی نجات‌بخش است
دلهره: برخلاف اضطرابِ ویرانگر، یک مواجهه‌ی مثبت و سازنده با مرزها و ناشناخته‌های هستی است
حضور: به معنای بودنِ تمام‌عیار در لحظه، نقطه‌ی اتصال انسان و جهان است.

نتیجه‌گیری: در نتیجه می‌توان گفت که فلسفه‌ی گابریل مارسل، با محور قرار دادن این سه مفهوم، راهکاری انضمامی برای غلبه بر بحران‌های معنوی انسان مدرن ارائه می‌دهد. این پژوهش به این جمع‌بندی می‌رسد که عشق، دلهره و حضور، سه ضلع مثلثی هستند که هستی انسان را قوام می‌بخشند. از نگاه مارسل، زندگی زمانی به تحقق وجودی می‌رسد که فرد بتواند با پذیرش دلهره‌های هستی، به شکلی تمام‌وقت در جهان حاضر شود و از طریق عشق، پلی به سوی دیگران بزند. بنابراین، این سه مفهوم صرفاً مقوله‌هایی انتزاعی نیستند، بلکه راهنمایی عملی برای نحوه‌ی زیستن یک زندگی اصیل و پرمعنا هستند.

استناد: حسینی، علی؛ و صیدی پور، مهشاد. (۱۴۰۴). عشق، دلهره و حضور در هستی در اندیشه‌ی گابریل مارسل. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076

مقدمه

در اندیشه‌ی گابریل مارسل، عشق، دلهره و حضور در هستی سه مفهوم بنیادین هستند که به‌طور مستقیم با تجربه‌ی وجودی انسان پیوند خورده‌اند. عشق به‌عنوان نیرویی وجودی، انسان را از انزوا و پوچی رها کرده و امکان ارتباط عمیق و معنابخش با دیگران را فراهم می‌آورد. دلهره، برخلاف اضطراب، نمایانگر مواجهه‌ای آگاهانه و پذیرنده با جنبه‌های نامعلوم و رازآمیز هستی است که به گسترش آگاهی و رشد معنوی منجر می‌شود. حضور در هستی به معنای حضور اصیل و تمام‌عیار در لحظه‌ی حال است که امکان تجربه‌ی کامل و غنی از زندگی و ارتباط با دیگران و خود را ممکن می‌سازد.

عناصری مانند عشق و دلهره، اگر چه در بادی‌امر، ساده و بدیهی انگاشته می‌شوند، ولی همین دو مقوله در طولِ تاریخ، دغدغهٔ بسیاری از صاحب‌نظران و اندیشمندان بوده، و دربارهٔ این دو مسئله، آثارِ بسیاری نیز به جا گذاشته‌اند. همواره چیستیِ انسان و دغدغه‌هایی که در طولِ زندگی برایش اتّفاق می‌افتد، در واقع پیش‌زمینه‌ای خواهند شد تا اینکه انسان با تأمّل و تفکّری بهتر به هستیِ وجودیِ درونیِ خویش واقف شده و معناداریِ زندگی را دریابد و رویکرد و ذهنیّتش نسبت به خودِ خویشتن، هستی و وجود، دیگران و اَمرِ متعالی «تو»ی مُطلق، تغییر کند. گابریل مارسل در کتابِ «راز وجود» خود را «فیلسوفی با اندیشهٔ نو سقراطی»، و نه با تفکّراتِ اگزیستانسیالیستیِ حاضر در دوره‌اش، و فیلسوفی مؤمن و مسیحی معرّفی کرده است. از نگاهِ مارسل، موضوعِ فلسفه «وجود» است؛ ولی وجود انسان، نه وجود از آن جنبه‌ای که وجود دارد. انسانِ کارکردنگار صرفاً ابزاری از نگاه مارسل، معنایِ وجودیِ خویش را گم‌کرده و باید تلاش کند که با ارتباط سازنده با «دیگری» و مشارکت و حضور در هستی و کَشفِ «راز»، در طِیِ این فرایند، شأن و مقام و مَنزِلَتِ از دست رفتهٔ خویش را برگرداند.

بی‌قراری انسانِ جدید و فقدانِ معنایِ وجودی میانِ انسان‌ها، مسئله‌ای بسیار مهم و دغدغهٔ اصلیِ فلسفه و اندیشهٔ مارسل است که از نگاهِ مارسل عواملی مانند: روحیهٔ انتزاع (گسترشِ اندیشه‌هایِ اوّلیه به دومین) و فرایند تملّک زیستن بر اساس، و روندِ «بودن» در زندگی که ارتباطی از جنسِ «من — تو»یی است که به کشفِ راز در هستی می‌انجامد و نه زندگی‌کردن بر پایهٔ عُنصرِ «داشتن» که حاصلی جُز فرایندِ ارتباطِ «من ــ‌او» یا «من — آن» نخواهد داشت و صرفاً ارتباطی ساده و بدونِ نتیجه و فاقدِ احساسِ طرفینی و شِیء گونه است. در واقع مارسل، نوعی الهیاتِ جدید را در دوره‌ی معاصرش به مَنصه‌ی ظهور رساند.

در تبیین و برّرسیِ عشق و دلهره در اندیشه و فلسفهٔ مارسل، برجسته بودن جایگاهِ ذهنی و وجودیِ انسانِ فردی و ملموس که انباشته از دغدغه‌های بسیاری است، دیده می‌شود. وی با احساسات و عواطفی که دارد گاهی، دلهره، اضطراب، دلهره و بی‌هُوِیّتی، وجودش را در برخواهد گرفت، ولی نهایتاً، مارسل، با تأکید بر تأمّلِ وجودی و ارتباطِ فرد باخدا یا متعالی در قالبِ فرایندِ ارتباطی مستقیم و عشقی عاری از نیاز، و نقش این امر در تحقّقِ وجودِ فرد و ازمیان‌رفتن همان خلأ و فقدانِ معنایِ وجودی و راهیابیِ انسان به معنادار شدنِ زندگی‌اش در این فرایند تأکید کرده و انسان را به معنادار شدنِ زندگی و یافتنِ منزلت و شأنِ وجودی در طیِ فرایندِ تعالی جُستن به‌سوی بلندا و امکانِ تجربهٔ امرِ متعالی، ازآن‌جهت که متعالی است، انسان را راهنمایی می‌کند.

اکنون بر اساسِ اظهاراتِ فوق، این سؤالات مطرح خواهد شد که از دیدگاهِ مارسل، دو عنصرِ عشق و دلهره چه ارتباطی با هم دارند؟و آیا اساساً عشق و دلهره می‌توانند راه‌گُشایِ مُعضَلِ فقدانِ معنایِ وجودیِ انسان باشند؟ نقشِ کدام یک از این دو مقوله در اندیشهٔ مارسل پُررنگ‌تر و مُثمرثَمَرتر است؟ معنایِ وجودیِ انسانِ معاصر دارایِ چه خصوصیّاتی است؟ انسان بر چه اساسی می‌تواند خودِ خویشتن را بشناسد و بُهرانِ هویّتِ گم‌شده‌اش را حَلّاجی کرده و در پیِ رفعِ این نقص و رسیدن به کامیابی که همان ارتباط با «تو»ی مطلق، در سایهٔ مُشارکت و حضور در هستی و کشفِ «راز» است، نائل شود؟

نگارندگان این پژوهش، باتوجه‌به نکاتِ ذکر شده، تمرکزِ مارسل را به مسئلهٔ دلهره، اضطراب، دلهره و تشویشِ انسانِ عصرِ مُدِرن که پس از جنگِ جهانیِ دوم، سراسرِ اروپا را فراگرفته بود، دانسته و راهکاری که مارسل پیش گرفته، در نهایت، رهاییِ انسان از وضعِ نامطبوعِ حیاتش به‌واسطه‌ی حضور در هستی و ارتباط با «تو»، یعنی یگانگی و تجربهٔ امر متعالی است، خواهد بود.

ازاین‌رو؛ در پرتوِ نگاهِ مارسل، ابتدا به برّرسیِ معانی و مفاهیمِ دو مقولهٔ عشق و دلهره، انواع‌واقسام این دو پرداخته و سپس ارتباط و نقشِ این دو مقوله را در اندیشهٔ فلسفیِ وی بیان کند.

راز وجود در اندیشه مارسل

راز وجود معنا و رهایی در هستی

در فلسفهٔ مارسل، «وجود»، بزرگ‌ترین راز تعبیر شده است. رازی که تمامیِ رازهایِ دیگر به آن ختم می‌شوند. از نگاهِ مارسل وجود را نمی‌توان تعریف کرد، بلکه با تفکُّر و تحقیق در تجاربِ انسانی می‌توان به جستجویِ آن پرداخت. خداوند از نگاهِ مارسل یک راز است و وجود نیز رازی ابدی و ازلی است (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۴-۲۲۵).

از نگاهِ مارسل، اِنکارِ هستی به‌منزلهٔ در دام افتادنِ هیچ‌انگاری و پوچی و کثرت‌بینیِ اِفراطی است. اذعان به وجود، اظهارِ این گفته است که انسان با مُشارکتش در امری ابدی و سَرمَدی، به زندگی‌اش ارزش و کرامت خواهد بخشید. مسئلهٔ هستی، مسئلهٔ نجات و رهایی است و اینکه فرد، سعی کند در راستایِ آن، ساختارهایِ عالَمِ واقع را کشف کند (کین، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۳).

مطابق اندیشه ی مارسل ما واقعاً قادر نخواهیم بود که این سه گزینه را از هم جدا کنیم. الف: وجود. ب: آگاهی از خود به‌عنوان کسی که وجود دارد. ج: آگاهی از خود، آن گونه که به جسم وابسته است، یعنی به‌عنوان وجودِ جسمانی (مارسل،۱۳۹۳: ۲۲-۲۳). متافیزیکِ مارسل، در واقع، باید پاسخی به خواست بنیادیِ هستی‌شناسی بدهد: هستی باید یافت شود. باید چیزی پیدا شود که به آسانی بتوان در مقامِ توضیح، آن را از سَر، باز کرد، به‌عنوان مثال همان‌طور که روانکاوی، در توضیحِ پدیده‌هایِ روانی، آن‌را از سَر باز می‌کند. واقعیّتِ انسانی، خود را همانندِ یک انسانِ شونده[1]، یعنی هستنده‌ای که همواره در حالِ شُدن است، نمایان می‌کند(ا.م.بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۹).

مارسل، بودن را از داشتن جدا می‌کند. مقولهٔ «داشتن»، فقط در قلمرو اجسام، معنادار خواهد شد، یعنی آنجا که دارنده، با آنچه دارد، فرق می‌کند. «داشتن»: الف: باعثِ ایجادِ میلِ به‌کارگیریِ چیزی و استفاده از آن به‌عنوان ابزار خواهد شد. ب: میل به تصاحب شیء و خارج‌کردنش از اختیار و تملّک دیگران است. ج: میل به دلبستگی و دغدغهٔ ازدست‌دادن آن و فرمان‌برداری از آن می‌شود. مارسل، معتقد است که از لحاظِ «داشتن»، انسان هم‌سطحِ اشیا قرار خواهد گرفت. درحالی‌که انسان باید از این سطح تعالی بیابد، چون انسان شیء نیست؛ بلکه وجود است (زمانی، ۱۳۸۶، ۱۸۷).

مارسل بیان می‌کند که در زیرِ تمامیِ مفاهیمِ تجربه‌گرایِ تقدّمِ خودآگاهی، واقعاً این تصوُّرِ ابتدایی نهفته است که هر چیزی که برایِ من است و من مالکِ آن هستم، نخست باید از جسمِ من عبور کند: این تصوُّر جسمِ من به‌عنوان واسطهٔ مطلق است. در رابطهٔ بودن، مشارکت و همراهی و ارتباطِ دوسویه در میان است. حضوری بی‌واسطه و رسیدن به رازِ هستی در بودن نهفته است که تفکّری که در حضور است، تفکّری ملموس و محسوس و غیر مالکیَّتی است که در نهایت باعث اوج‌گرفتن و فراتر رفتنِ انسان از اندیشهٔ اوّلیه به اندیشهٔ دومین و درکِ معنایِ وجودی و هستی و رسیدن به معنایِ زندگی و یافتنِ هویّت و کرامت و ارزش انسانی و بالاتر از همه رسیدنِ «من»، به «تو»ی مطلق که همان متعالی است، است (مارسل،۱۳۹۳: ۱۲۳).

راز وجود، فلسفه حقیقت و مشارکت انسانی

مسئله، چیزی است که در برابرِ ما قرار می‌گیرد و ذهنِ ما، آن را با ابزارِ خاصّی کنار می‌زند. به همین خاطر است که مسئله و تکنیک همیشه کنارِ هم هستند. ولی راز، امری است که انسان را محاصره کرده، و به‌نوعی انسان گرفتار آن خواهد شد. نمی‌توان راز را با تکنیک حل کرد. اساساً راز، قابل‌حل نیست و در مقابلِ آن باید به روشی دیگر برخورد کرد. در وهلهٔ اوّل باید وجودِ راز را قبول، و به وجودش اعتراف کرد، سپس به آن نزدیک شد و در نهایت دربارهٔ آن می‌توان اندیشید و تأمّل کرد. مارسل معتقد است که تمامیِ مسائل فلسفه، به‌نوعی راز هستند. عشق، اختیار، آزادی، رهایی، وفا و... رازهایی هستند که ما را فراگرفته‌اند. ولی تمامیِ این رازها، جلوه‌ای از یک رازِ اصلی و اساسی و بنیادی، یعنی «رازِ وجود»، هستند. از نگاهِ مارسل، تنها راهِ اثباتِ وجود، در خود فرورفتن است (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۷-۱۸۸).

«رازها، حقایقی نیستند که در ورایِ ما وجود دارند، بلکه آنها حقایقی هستند که ما را دربرگرفته‌اند» (مارسل، ۱۳۹۳، ۱۵۵)

1. homo viator

مارسل بیان می‌کند، «گوهر راز این است که تمام‌وکمال در برابر من قرار نمی‌گیرد» (مارسل، ۱۹۶۸: ۱۲۸).

بازشناختنِ راز، فقط تا جایی امکان دارد که انسان، مشارکتِ خودآگاهانه‌ای در زندگیِ خویش داشته باشد، نه اینکه صرفاً نظاره‌گرِ زندگی باشد. تصدیقِ واقعیّتِ راز، فقط زمانی ممکن است که فرد، آزادانه و فروتنانه به این مطلب اعتراف کند که «خود»، از جهان و از دیگر انسان‌ها جدایی‌ناپذیر است (کین، ۱۳۹۳: ۴۳-۴۴).

مارسل عقیده دارد، ذهن بودن نمی‌تواند به‌عنوان نقطه‌ای برایِ حرکت در نظر گرفته شود، بلکه آن دستاورد و غایت محسوب می‌شود که البتّه منظورِ مارسل همانند دیگر اگزیستانسیالیست‌ها، این است که ذهنِ شناسنده که محلّی برایِ درکِ موضوعِ عمومیِ شناخت است، در عمل، کارکردی ویژه و منحصرِ تمامی افراد است. «ذاتِ انسان عبارت است از قرارگرفتن در یک موقعیّت». به‌این‌ترتیب مارسل در ابتدا، انسان را به‌عنوان موجودی که موقعیّتش در جهان مشخّص شده است، در نظر می‌گیرد. از نگاهِ مارسل، این شرکتِ مقدّماتیِ وجودِ جسمیِ من که قبل از اینکه من در آن آگاهی و شناخت را از وجودم جدا کنم، از شناختِ آشفته‌مانی از وجودِ کلّی برخوردار هستم (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۰۴-۱۰۵).

مارسل در بحث در موردِ روابطِ شخصی بارها از مفهومِ قابل‌دستیابی بودن، استفاده می‌کند. اگر من برایِ دیگری قابل‌دستیابی باشم، این‌گونه از خودپرستی‌ام فاصله گرفته و تعالی یافته‌ام. «دیگری»، نیز در ساحتِ بِین‌الأنفُسی برای من حاضر است. اگر من برایِ شخصی قابل‌دستیابی نباشم، مانند این است که در را به رویش بسته‌ام و او برایِ من دیگر، جُز معنیِ مادّیِ صِرف حاضر نیست. به همین ترتیب این امکان نیز در رابطه باخدا نیز صادق است (کاپلستون، ۱۳۹۲، ۳۹۸).

مارسل معتقد است که در شناختِ راز، انسان باید بازیگر باشد نه تماشاگرِ صِرف. وی در این باره می‌نویسد: من تأکید می‌کنم میانِ انسانِ مشارکت‌کننده و انسانِ تماشاگر، تفاوت است. چون انسانِ مشارکت‌کننده، متعهّد و ملتزم است؛ ولی انسان تماشاگر، این‌چنین نیست (مارسل، ۱۹۵۰: ۱۲). بر اساسِ گفته‌های پیشین، انسانی که ملتزم و متعهّد است به‌نوعی دربند و گرفتار است. در عشق، مرزِ میانِ عاشق و معشوق از میان رفته و هر کدام به‌نوعی در زندگیِ دیگری، مشارکت خواهند داشت (رادا کریشنال، ۱۳۸۲: ۴۳).

از طرفِ دیگر، دسترس‌ناپذیری نیز ممکن است اَشکالِ مختلفی داشته باشد، ولی همواره در میزانی از بیگانگی ریشه دارد. غُرور، مثالی آشکار از دسترس‌ناپذیری است. اگر چه همین حالتِ دسترس‌ناپذیری در فردی که نگرشِ کارکردمدارانه نسبت به خویش دارد، یا کسی با جهان‌بینی‌ای که صرفاً تکنیکی است، کور شده، قابل‌مشاهده است. تکبّر باورِ شخص به این امر است که موجودی خودبسنده است (مارسل، ۱۹۹۵: ۳۲ و ۴۰).

فلسفهٔ محسوس و ملموسِ مارسل، دربارهٔ وجود و زندگیِ انسان، مبنا و اساسی است که وجودشناختیِ ملموسش بر آن مبتنی است. هدفِ این وجودشناسی، کشف و ارائه‌دادن آن گونه از ساخت‌هایِ تجربهٔ انسانی است که از درونِ آنها این اطمینان حاصل خواهد شد که حقیقت و واقعیّتی سَرمَدی و متعالی وجود دارد که به زندگیِ انسان معنایِ نهایی یا وزنِ وجودی خواهد بخشید. احساس، نحوه‌ای از مشارکت است و حالتی صرفاً اَنفُسی نیست. به همین دلیل، خاصیّتِ معرفت‌بخشی دارد. «هستی»، رازی است که تنها از راهِ موجوداتِ مُتفَرِّد، می‌توان به آن نزدیک شد؛ و موجوداتِ مُتفرِّد را زمانی می‌توان شناخت که عاشقانه به آنها روی کنیم (کین، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۴).

رازِ «من – تو»

مَنِ انسان، واقعیّتی نیست که برایِ خویش و جدا از هر گونه رابطه‌ای حضور داشته باشد. مَنِ انسان، همیشه فقط، درونِ کلامِ رابطه ساز انسان، خطاب به «تو»، حضور و واقعیّت پیدا خواهد کرد. «تو»، فاقدِ حدومرز است و فراگیرِ تمامیِ جهان است. انسان نیز که «تو» را موردخطاب قرار می‌دهد، آن را تجربه یا تملّک نخواهد کرد، بلکه او به درونِ رابطه‌ای خصوصی، غایی و یگانه وارد می‌شود. امتدادِ تمامیِ رابطه‌هایِ رودررویی، در «تو»ی جاویدان نهفته که در نهایت به یکدیگر خواهند رسید (بوبر، ۱۳۹۰: ۸ و ۸۵).

مارسل معتقد است که راهِ رسیدن به وجود، از «من» عبور می‌کند، پس فلسفه‌هایی که در آنها، «من» در حاشیه قرار می‌گیرند، باید به کناری گذاشته شوند. همهٔ این فلسفه‌ها از دِکارت انشعاب گرفته‌اند. به اعتقادِ وی: «می‌اندیشم، پس هستم»، آن‌قدر مُبهم است که رفعِ آن امکان‌پذیر نیست. رازِ وجودِ من، تنها از طریقِ تجربه‌ای بی‌واسطه و فردی قابل‌تأمل و تفکّر است. مارسل، این

تجربه را وفا یا التزام می‌داند. قول دادن و یا مُلتَزِم شدن به چیزی در آینده، باعثِ قرارگرفتن انسان بر سرِ دوراهی خواهد شد و به‌این‌ترتیب می‌تواند استمرارِ وجودیِ خویش را تجربه کند. در این حالت، اگر حقیقتِ وجودِ من در جریانِ التزام و تعهّد نمایان گردد، وجودِ شخصِ دیگری که طرفِ تعهُّدِ من است نیز اثبات خواهد شد. به‌عبارت‌دیگر، رازِ «من»، رازِ «تو»، را نیز آشکار خواهد کرد. مارسل بیان می‌کند، برای اینکه وجودِ دیگری را پیدا کنیم، باید به تجربه‌ای که از التزام و تعهّد داریم، توجّه داشته باشیم. کاملاً روشن است که کسی با اشیا عهد و پیمان نمی‌بندد، چون شیء سؤال نمی‌کند و قول و قرار با آن بی‌معناست. از طرفِ دیگر، عهد و پیمان با خویش، یا یک آرمان نیز بی‌معناست. پس تعهّد و التزام نشان‌دهندهٔ این است که «دیگری»، وجود دارد و دیگری همان منِ دیگر یا «تو»، است. نتیجهٔ تعهّد و التزام و نسبتِ میانِ من وتو، «ما» خواهد شد (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۸–۱۸۹).

همان‌طور که فردی محسوس و دارایِ جسم نمی‌تواند از غرق‌شدن در حالات و روحیّاتی خاص، جدا باشد، قطع ارتباطش با دیگران نیز به‌طورکلی امکان‌پذیر نیست. مارسل معتقد است که فلسفه، با (با هم بودن) [1]، آغاز می‌شود نه با (بودن) [2]. فلسفه با آگاهیِ التفاتی شروع می‌شود، نه با خودآگاهی، فلسفه با «ما هستیم» و حضور در هستی آغاز می‌شود، نه آن‌طور که دِکارت می‌گوید، با «من هستم»، فلسفه با بِینُ‌الأنفُسی بودن و نه با نَفسی بودن آغاز می‌شود. مارسل معتقد است که تصوّر انسان به‌صورت اَتمی که جدا و پرت‌افتاده و ارتباطات به نحوی بر وِی عارض می‌شوند، امکان‌پذیر نیست. آفریننده و خالقِ ارتباطات، «هستی» است. زمانی کودک می‌تواند احساسِ هویّـت و شخصیّت کرده و از زبانش استفاده نماید که در جماعت یا گروهی از انسان‌ها زندگی کرده و پرورش‌یافته باشد. «مَنِ» فردی هم از درونِ یک شبکهٔ ارتباطیِ بینُ‌الأنفُسی بیرون می‌آید. البتّه، مارسل این مطلب را انکار نمی‌کند که ممکن است شخص مایل باشد به هر دلیلی خود را از دیگران جدا کرده و تنها در محدودهٔ مَنِ شخصیِ خودش باشد. ولی به اعتقادِ مارسل، این جدایی از دیگران، یعنی جداافُتادگیِ اَنفُسی، به‌نوعی طَرد و رَدّ مشارکتی است که می‌توان در چارچوب آن به راز هستی دست‌یافت. پس، از دیدگاهِ مارسل، بینُ‌الأنفُسی بودن، پیش‌شرطِ شناخت و آگاهی است. این‌گونه است که مارسل فلسفه را رشته‌ای از تفکّرات در بابِ معنایِ «با» تعریف خواهد کرد (مارسل، ۱۳۹۳: ۵۷–۵۸).

مارسل، «تو» را بزرگ‌ترین زمینه برایِ سیر در هستی باوجود تلقّی کرده و تفکّر در نسبتِ «من – تو»، را مهم‌ترین موضوعِ فلسفه می‌داند. پس جریانِ رازآمیزِ نسبتِ میانِ «من – تو»، به این خاطر است که این نسبت در امتدادِ نسبیِ اساسی میانِ «من_تو»یِ مُطلق قرار گرفته است. ولی اگر اندیشه، فقط به اندیشهٔ آغازین که در مباحثِ نخستین در موردِ آن صحبت شد، منحصر و محدود شده و راز به‌صورتِ مسئله درآمده و تنزّل پیدا کند، در این صورت، ممکن است نسبتِ «من – تو»، نیز به نسبتِ «من – آن»، سقوط کند. چون در نسبتِ «من – آن»، دو طرفی که در رابطه هستند، ارتباطی خلّاق و رازآمیز ندارند. «من»، از دیگری احساس حضور نخواهد کرد (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۱۹).

مقولاتِ رازآمیزِ حاصل شده از حضورِ «من – تو»

وفا

وفا، ویژگیِ زیبایِ وجودیِ انسان است که به او وحدت و هویّت می‌بخشد، چون اگر وفا نبود، انسان همواره محصور و محدود به اکنون و حال باقی می‌ماند و خویش را در گذرِ زمان یگانه پیدا نمی‌کرد. زمانِ آغازِ وفا، هنگامی است که «من»، خود را در برابرِ فردِ دیگری پیدا کند و در درونش چیزی ثابت و پایدار و محکم و قابلِ ثُبات، احساس نماید. پس وفا با روی نمودن به یک «تو»، شروع می‌شود. مانند آن است که این «تو»، وی را به یک جواب دعوت می‌کند. زمانی که انسان در حالتِ وفا قرار دارد، هوشیار و خلّاق است. اگر زمانی که در حالت وفا به سر می‌بریم، به یک «توی وفادار» مشهود می‌شویم، در حالتِ ایمان به «تویی مطلق» دست پیدا خواهیم کرد. به‌خاطر همین است که در وفا همیشه نشانه‌ای از ایمان وجود دارد. حتّی در وفاداری‌های جزئی و معمولیِ افراد نسبت به هم آن‌گونه است که چنان با هم عهد می‌بندند که گویی مطلق و بدونِ قیدوشرط است. پس در پَسِ هر وفا، گویی

1. Co-esse
2. esse

یک «توی مطلق» است. اینکه انسان بدونِ قیدوشرط با دیگران عهد می‌بندد، نشانهٔ حضورِ خداوند است. عشقِ عاری از نیاز، بیانگرِ همین مسئله است (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

مارسل بیان می‌کند: من حق ندارم خودم را متعهّد به چیزی کنم که در اساس، حفظ و نگهداریِ آن برایم غیرممکن است (یا اینکه اگر من کاملاً صادق بودم، می‌دانستم که عمل‌کردن به آن غیرممکن است). یاوه‌گویی. ولی آیا تعهّدی هست که نتوان عمل به آن را بیهوده اِنگاشت؟ در نهایت باید «مطلق»، وجود داشته باشد که من با تمامیِ وجودم، در آن وارد شوم. دوست‌داشتن و احترام برای رسیدن به حقیقت، به وفاداری تقلیل پیدا می‌کند. زمانی که شخص، سوگندِ وفاداریِ خویش را اعلام می‌کند، نمی‌داند چه آینده‌ای در انتظارش قرار دارد؟ فقط وضعیّتِ کنونی برایش معلوم و روشن است، ولی آینده مَبهم است. اصلاً فردا، او چگونه شخصی خواهد بود؟ خودِ این واقعیّتِ ندانستنِ من، امری خواهد بود که به قول و پیمانم اعتبار خواهد بخشید. باید توجّه داشته باشیم که ما نباید خود را به اشیا تقلیل دهیم. اگر ما در لحظه، در نظر گرفته شویم، نمی‌توانیم بیشتر از یک عملکرد باشیم (مارسل،۱۳۹۳: ۵۹-۶۱).

مارسل در تحقیقاتی که در موردِ وفا انجام داده، دو دغدغه را بیان نموده که در واقع این دو دغدغه، به‌مثابه منبعی الهام‌بخش تفکّرِ فلسفیِ او هستند: یکی دغدغهٔ او دربارهٔ موجوداتِ متفرّد، از جنبهٔ تشخّصشان و دغدغهٔ دیگرَش، در بابِ هستی است، ازآن‌جهت که هستی است. چون در آن لحظه در آغوشِ یگانه خود را پیدا خواهیم کرد. به این معنا که اگر کسی در حدُّ و اندازهٔ لحظه‌هایی که در آن قرار دارد، تنزُّل پیدا کند، خودِ او قادر نیست که وحدتِ هستی داشته باشد. از راهِ وفاست که «خود»، به‌نوعی هویَّت، وحدت و نوعی غلبه بر خورِه‌های فرساینده‌ای که در گذرِ زمان، به جان و دار و نَدارمان انداخته، و به‌نوعی روحِمان را زخمی کرده، دست‌یافته و پیروز شویم. مارسل با یکی انگاشتنِ این دو دغدغهٔ دوگانه، نشان می‌دهد که درعین‌حال، سقوط یا نزول در ارتباطاتِ انسانی، می‌تواند صعود به ساحَتِ امرِ متعالی باشد. چون از دیدِ بسیاری از افراد، وفا فقط در حدّی است که بتوانند به وظایفشان پایبندی داشته باشند، و این مسئله باعثِ تَنزُّلِ وفا و ارزشِ آن خواهد شد. به همین دلیل، وفا مستلزمِ هوشیاریِ همیشگی در برابرِ رِخوَتِ هم‌رنگ شدن با جماعت، یا پایداری و استقامتِ عادات و رسوم و سنت‌هاست. پس وفاداری، قبول و اجابتِ تمام‌عیار دعوتی است که انسان از «دیگری» کرده است (کین، ۱۳۹۳: ۷۰-۷۲).

ایمان

اوّلین پرسشی که در صدد هستیم که به آن جواب دهیم، این است که آیا در خودِ وفا، چیزی یافت می‌شود که مقتضیِ ایمان به خدا، به‌عنوان شرطی برایِ وفاداری به همنوع باشد یا خیر؟ از نظرِ مارسل، اوّلین نشانه‌ای که در اختیارمان قرار خواهد گرفت، بی‌قیدوشرط بودن است که این نشانه، در وفا دیده می‌شود. وفا نسبت به انسانی دیگر التزامی مطلق دیده می‌شود. در این مورد می‌توانیم ازدواج را مثال بزنیم که در آن تعهّد می‌شود که زن و شوهر در تمامیِ شرایطِ زندگی، چه نیک‌بختی و چه بدبختی و غم و شادی و... کنارِ هم باشند، تا زمانی که مرگ، آنها را از هم جدا کند. این عَهد و پیمان اگر از نوعِ واقعی و بدون هیچ‌گونه قید و شرطی بسته شود، «مطلق»، به‌حساب می‌آید؛ ولی اگر قید و شرطی به میان آید، در این صورت با ارتباطی مواجه خواهیم شد که نه بر اساسِ وفا، بلکه بُنیاد و اساسِ آن هوا و هَوَس است. پس آیا وفایِ مطلق، مقتضیِ این است که انسان، نسبت به موجودِ مطلق هم مانندِ همنوعِ خویش ملتزم باشد؟ پاسخ مارسل مثبت است. کسی که نسبت به دیگری از سَرِ وفایِ مطلق متعهّد و ملتزم می‌شود، در این صورت خواهد توانست به وجودِ «تو»ی مطلق هم شهادت دهد. پس اوّلین نشانه بر وجودِ ارتباطِ محکم بینِ وفا و ایمان، بی‌قیدوشرط بودن است. دومین شرط، نیازِ عاشق به جاودانگیِ معشوق است که از ذاتیّاتِ عشق است. عاشقِ امیدوار، دلش را به ایمان به خداوند، پیوند می‌دهد. از دیدگاهِ ایمان، همان‌طور که عشق به همنوع، از عشقِ به خدا جداناپذیر است، جداییِ وفا از ایمان نیز امکان‌پذیر نیست. پس از دیدگاهِ مؤمن، وفا، کاملاً و یکسره نشانهٔ ایمان است. مارسل می‌گوید: رابطه‌ای پنهانی، این‌همانی‌ای نَهانی، میانِ ایمان و عشقِ بی‌قید و شرطی که افراد به یکدیگر اظهار می‌کنند، وجود دارد. پس میانِ انسان‌ها تا زمانی که حداقل، احساسِ مُبهَمی نسبت به امرِ قُدسی وجود نداشته باشد، وفاداری امکان‌پذیر نیست (کین، ۱۳۹۳: ۷۳-۸۰)

شرطِ ورود به آسمانِ دین، ایمان است. ولی اعتقاد و باورداشتن آن چه چیزی می‌تواند باشد؟ روشن است که نمی‌توان ایمان را به رأی و ظنّ تأویل نمود. البتّه این مسئله برای فردِ غیرِ مؤمن کاملاً عادی است، چون ایمانی در وجودش نیست و در نهایت

نمی‌تواند آن را درک کند. مارسل می‌گوید: که آنچه به نظر می‌آید این است که در نهایت، عهد و پیمانی مطلق وجود دارد که آن را تمامیّتِ من، با دست‌کم از واقعیّتی از من خواهد بَست و خداوند به‌عنوان فاعلِ برتر از شخص یا به‌عنوان «توی مطلق»، در دعا یا نیایشِ انسانی که در دلش می‌گوید: خدایا من به تو ایمان دارم، حاضر و شاهد است. به همین خاطر، اوّلین دلیل برایِ اثباتِ وجودِ خداوند مَنوط به ایمان است، نه مقدّم بر ایمان (ورنو و وال، ۱۳۹۲: ۱۵۹–۱۶۰).

امید

امیدوار بودن، «همیشه به معنایِ امیدوار بودن برای «ما» است». هرگز امید به معنایِ وضعِ اندیشه‌گریِ آرزومندانه نمی‌تواند باشد. بلکه خودش را همیشه این‌گونه نشان می‌دهد که «من به‌شدت مایل هستم». امید، نوعی اطمینانِ پیامبرگونه را القا می‌کند و همانند، جوشنی است که وجودِ انسان را از تباهی مصون نگه می‌دارد. یعنی، در مرحلهٔ اوّل، مانع از سقوطِ درونی شده، و در مراحلِ بعد، وجودِ انسانی را انحطاطِ اخلاقی یا ارزشی و معنوی مَصون نگه می‌دارد (خانجانی، ۱۳۷۷: ۷).

امید، برایِ نخستین‌بار نقشِ مهمّی را در نظریهٔ اخلاقِ اگوستین[1] ایفا کرد، یعنی جایی که به‌عنوان یکی از سه فضیلتِ الهیّاتیِ– ایمان، امید، عشق– نمایان شد. بنا به گفته‌ی اگوستین، فضیلتِ امید، فرع بر ایمان است و رابطه‌ای برابر با عشق دارد: یعنی هیچ عشقی بدونِ امید نیست و علاوه بر آن، عشق و امید هم نمی‌توانند بدون ایمان دوام بیاورند (استراتن، فریامنش، ۱۳۸۶: ۶۶).

نکتهٔ در خورِ توجّه این است که اموری مانند: وفا، ایمان، امید، عشق یا فداکاری، اموری بین‌اُلأنفُسی هستند، یعنی فقط در نسبتِ میانِ «من — تو» قابل ظهور هستند. پس اگر کسی به دلیلِ پیش‌بینیِ اوضاعی که در آینده به وُقوع خواهد پیوست و یا حِدّتِ ذهن و مانندِ این امور، از ناامیدی مَصون ماند، در واقعِ امر، این امید نخواهد بود و نمی‌توان آن را از امورِ بین‌اُلأنفُسی دانست. به دلیل اینکه فردِ مَذکور، هنوز هم در مرحلهٔ اندیشهٔ آغازین است و به میدانِ رمزآمیزِ حضور وارد نشده است (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۳).

می‌توان گفت که میانِ یأس و امید ارتباطی دیالکتیکی یافت می‌شود. چون جایی که امید هست، امکانِ یاس نیز می‌تواند باشد و زمانی می‌توان به یأس عکس‌العمل نشان داد که امیدی در آنجا نهفته باشد. یأس به هر شکل، در هر لحظه و به هر اندازه‌ای امکان خواهد داشت، و ممکن است این‌گونه به نظر برسد که خودِ ساختارِ جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، ناکامی و شکست و ناامیدی را به ما پیشنهاد داده، البتّه اگر نگوییم که ما را به آن مجبور می‌کند (مارسل، ۱۹۹۵: ۲۲).

به مارسل، امید راهی است برای استعلا جُستن از تنگناهایِ زندگی. برایِ نمونه، این تنگناها، می‌توانند به‌صورت بیماری، اضطراب، غربت، جدایی... را به خود بگیرند. امید درونِ قالبِ تنگنا شکل می‌گیرد و نه‌تنها با آن مطابقت دارد، بلکه واکنشِ تمام‌عیار وجودِ ما را نیز مشخّص خواهد کرد. پس فقط آنجا که وسوسهٔ تسلیم به ناامیدی هست، امید می‌تواند جوانه بزند و خود را نشان دهد. مارسل، امید را کُنِشی می‌داند که شخص به یاریِ آن، خواهد توانست، وسوسه‌ها و تنگناهایی مثلِ غربت، جدایی و بندگی را پشتِ سر بگذارد. دل‌مشغولی و اِهتمامِ مارسل، نه به امیدهایِ ارادی، بلکه به نوعِ خاصّی از امیدِ خُلقی معطوف است که وی آن را این‌گونه بیان می‌کند: «من به تو، برایِ ما امید دارم». مارسل، به این نوع اصلی امید مانند ترجمانِ منزلت و شأنِ انسانی نگاه می‌کند، یعنی به‌عنوان توانایی برای استعلا جستن از تعیّنات و امیال شخصی و در انتظار، برای طرحِ مشترک بودن. پس در اینجا امید از بهرهٔ شخصی استعلا می‌جوید: ارتباطِ من با آن شخص (اشخاص) دیگر که به آنها امید بسته‌ام، ارتباطی ابزاریه[2] نیست، بلکه ارتباطی اخلاقی و مشترک با جمع است (استراتس و فریامنش، ۱۳۸۶: ۶۷).

امید هم مانند وفا، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند است. ممکن است اتّفاقات ناامیدکننده و یا دردناکی برایِ فردِ مؤمن ایجاد شود، ولی وجودِ خداوند در درونِ افرادِ مؤمن، همواره نقطهٔ امید و نجات‌بخش و یاری‌رسان تلقّی شده و در این لحظات، مؤمنان به خداوند توسّل می‌کنند. نکتهٔ قابل‌توجه این است که امید به‌گونه‌ای سِرّی، در افرادی که ظاهراً فاقدِ امید هستند، نیز ظهور می‌کند. زمانی که نشانهٔ امید را به‌گونه‌ای پدیدارشناسانه موردِ برّرسی قرار دهیم، خواهیم توانست به رمز و رازهای پنهانی که در «من» در نتیجهٔ توجّه به «تو»ی مطلق، آشکار خواهد شد، پی می‌بریم. پس امید مانعِ توقّف و درجازدن انسان در جریانِ زندگی‌اش خواهد بود. امید

1. Augustine
2. Instrumental

نیز همانند ایمان و وفا، بی‌قیدوشرط است، پس امید هم در این رَوَندِ پدیدارشناسی، ما را به سَمت و سویِ ایمان و عشق، سوق خواهد داد (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۲-۲۲۳).

وفاداریِ خلّاق

بیرون افتادنِ انسان از امور و لحظاتِ زندگی‌اش که در آن، عادت‌های نقض و اهتمام، بی‌واسطه‌تر خواهند شد، خلّاقیّت نامیده می‌شود. این‌گونه است که عالَمی جدید، به‌گونه‌ای تازه کشف می‌گردد. اگر چه این دنیایِ تازه کشف شده، در مکاشفه‌ای علمی، هنری یا دینی صورت خواهد گرفت و البتّه این دنیایِ جدید تخیّلی نیست و به ما این امکان را خواهد داد، اموری را دیده یا کشف کنیم که به دلیلِ عطفِ توجّه به جهانِ ابزاری و کاربردی، تا کنون از این امور غافل بوده‌ایم (مک کواری، ۱۳۷۷: ۸۴).

«در واقع، زمانی که متعهّد می‌شوم، در اصل قبول می‌کنم که تعهّدِ من زیرِ سؤال نمی‌رود و روشن است که این ارادهٔ فعّالانه، برای اینکه دوباره چیزی را زیر سؤال نبرم، به‌عنوان عنصری اساسی، در تعیین اینکه چه چیزی در آینده به وقوع خواهد پیوست، دخالت دارد... البتّه این مسئله مرا فرامی‌خواند که نوعی راه‌ورسم زندگی را ایجاد کنم... و این حالتی ابتدایی از وفاداریِ خلّاق است» (مارسل، ۱۹۶۴: ۱۶۴).

دیدار و رویارویی میان دو شخص که نهایتاً به شناساییِ دوجانبه خواهد انجامید، و عاملی که باعث می‌شود، سوم‌شخص را که شکلِ طبیعیِ احترام به دیگری است از میان بردارد، روابطِ جدّی و دوستانه و عاشقانه است. در این صورت، هر کدام برایِ دیگری به یک «تو» تبدیل خواهند شد و ازآن‌پس، آنها با هم یک اول‌شخص، یعنی یک «ما» را می‌سازند. هر کدام در حضورِ دیگری است. به همین دلیل است که غیبت و مرگ، این حضور را نابود نمی‌کند. هر چه حضورم برای دیگری بیشتر باشد، حضورم برایِ خودم بیشتر و عمیق‌تر، و سرنوشت و تحقّق و سَرشاری‌ام از هستی وجود دارد که از داوری یا شناختِ سوم‌شخص فراتر است، مبادله‌ای از هستی که معنایِ مشخّصی به مفهومِ مطلق در حالتِ دقیقِ آن خواهد بخشید و اندازه‌ای از پیروزی و کامیابی را نشان خواهد داد (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۱۸-۱۱۹). در مرحله‌ای که در عشق، مشارکت و همراهی و ازبین‌بردن مرزهاست، وفای خلّاق است. آماده‌بودن به این معنی است که دیگری را کاملاً باور داشته و نهایتاً خود را در اختیارش می‌گذاری، باز هم مرز از میان خواهد رفت و در نتیجه حضورِ من و دیگری، یکی خواهد شد. مارسل بیان می‌کند که «آمادگی و خلّاقیّت، مفاهیمی هستند که به هم مرتبط هستند» (مارسل، ۱۹۶۴: ۶۳).

عواملِ مؤثّر در دلهره از نگاهِ مارسل

جهانِ ازهم‌گسیخته

مارسل بیان می‌کند که دلهره در جهانِ معاصر، نوعی از «خودبیگانگی» را برایِ انسان به ارمغان آورده است. منظورم از اصطلاحِ خودبیگانگی بیانِ این واقعیّت است که به نظر می‌رسد انسان بیشتر از گذشته با خویشتن و ذات[1] خودش بیگانه شده است، تا آنجا که در این ذات تردید دیده شده و دست‌کم هر گونه واقعیّتِ اصیلی از آن گرفته شده است، چنان‌که در عبارت‌های افراط‌آمیزِ اگزیستانسیالیسمِ معاصر می‌توانیم آن را مشاهده کنیم (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۰). فروپاشیِ ساختارهایِ اجتماعی، مرحله‌ای از رشد هستند که ظاهراً با پیشرفت تمدّن و رشدِ روحی و روانیِ همهٔ انسان‌ها ارتباط داشته و حاصلِ آن، ظهورِ فردگرایی است که به نظر می‌رسد مانعِ به‌وجود آمدنِ ساختارهایِ نیرومند و مطمئنِ اجتماعی شده است. اینکه در این شرایط فرد به دلهره و دوری اجتماع روی‌آورده و مسائلِ عمیقِ عاطفی و روانی و احساسیِ روزگارِ ما، ارتباطِ تنگاتنگی با این جنبه‌ی خاص از دلهره دارد. احساسِ عدمِ ارتباط با دیگران و از همه مهم‌تر با خودِخویشتن، از نتایجِ این اتّفاقات و امور است. انسان در دنیایِ امروز احساسِ دلهره بیشتری کرده و به همین خاطر، رنجِ بیشتری نیز متحمّل خواهد شد (برستون، ۱۳۷۸: ۶۳و۶۸).

توفیقِ فنّاوری، تا حدّ بسیار زیادی در بی‌ریشگی و گُمنامیِ جامعهٔ جدید تأثیرگذار بوده است. اینکه با توجّه با پیشرفت و افزایشِ فنون در جامعه و ایجاد مشاغلِ بسیار و البتّه متنوّع، باعث رشدِ طبقهٔ کارگری با حرفه‌هایِ مختلف و شرایطِ متفاوتی شده است.

1. essence

مارسل، نشاطِ زندگی را بااحساس فردیّتی مرتبط دانسته که از ریشه داشتن در فضایی محسوس و ملموس جداناپذیر است. جامعه‌ای که در آن، خانه‌به‌دوشی، پیامدِ مقتضیّاتِ زندگی است، اشخاصی را پدید خواهد آورد، یکسان و یکنواخت که رنگ‌وبوی خاصِّ هیچ بوم و بَری را نخواهند داشت. این جامعه طبقِ نظرِ داستایوفسکی، انبوهِ موران است، نه جمعِ انسان‌ها به این خاطر که فقط افرادِ ازهم‌گسیخته و جُداافتاده از یکدیگر را می‌توان به قالبِ یک توده درآورد. در واقع، منزلت و احترام و ارزش آدمی در پیِ جنگ‌ها و پیشرفتِ فُنون و به‌وجودآمدن حسّ کاربردیِ صِرف برایِ این انسان، از بین خواهد رفت (مارسل، ۱۳۹۳: ۲۶-۲۷).

گونه‌ای گرفتار شدن و اسیری در دنیایِ در حالِ پیشرفت و گُم شدنِ هویّتِ خویشتنِ خویش، برای انسان، این معنا را به همراه آورده که من از خودم جامانده و محروم شده‌ام (مارسل، ۱۳۸۲: ۱۳۰).

تفکّر تکنیکی یا کارکردگرایی

مارسل بیان می‌کند که جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، ذاتاً درهم‌شکسته شده است. علاوه‌برآن وقایعی تاریخی نیز باعثِ شکسته‌تر شدنِ آن شده است. هدف از بیانِ این نکته ذکر این مطلب است که ما اکنون و در این جهان شکسته، خود را می‌یابیم، امّا چگونه و با چه وضعی؟ مشخصهٔ این وضعیّت، امتناع یا ناتوانی از تأمّل، امتناع از تخیّل و انکارِ امر متعالی است. ویژگیِ بارزِ جهانِ مدرن از نگاهِ مارسل، «جایگاهِ نادرستِ اندیشهٔ کارکرد است». مارسل، بلیط‌فروش مترو را مثال می‌زند. چنین کسی نمونهٔ تأثیرِ کاربردِ اشتباهِ مفهومِ کارکرد است. همین کارکرد را با دستگاه‌های خودکار هم می‌توان انجام داد. چنین کسی تمامیِ روز را از مسافران اسکناس گرفته و بلیطی را به همراه باقیماندهٔ پولشان برمی‌گرداند. وی بارهاوبارها این فرایند را با همان واحدهایِ پولیِ رایج تکرار می‌کند. تعاملِ انسان‌های دیگر با وِی، در پایین‌ترین و سطحی‌ترین شکل و با بیشترین فاصله خواهد شد. مسافران، در بیشترِ اوقات با او صحبتی کرده و حتّی به او نگاه هم نمی‌کنند. بسیار خب، اکنون باید بدانیم که واقعیّتِ درونیِ این فرد چگونه است؟ کم‌کم این شغل بی‌روح و یکنواخت، روح و روان و درونش را آزار داده، ولی در نهایت امری ضروری برایش تلقّی خواهد شد. ممکن است در این شخص، حسِّ شگفتی و نیازِ مبرم به امرِ متعالی، کم‌کم کاسته شده و نابود شود. در اِفراطی‌ترین موارد، کسی که خودش را صرفاً با کارکردهایش یکی بداند، در نهایت دیگر هیچ‌گونه درکِ شهودی از درهم‌شکسته بودنِ جهان نخواهد داشت (مارسل، ۱۳۹۶: ۲۰-۲۲). در این اوضاع، انسانی که دچارِ حِرمان شده، زندگی برایش فاقد معنا خواهد بود (مارسل، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵).

مارسل در موردِ اهمیّتِ هستی‌شناسی و حضور در آن تأکیدِ بسیار زیادی دارد، وقتی که «راز»، از بین رفت این جهان، صرفاً به جایگاهِ مسئله تبدیل خواهد شد و انسان نمی‌تواند به رازِ حضورِ خویش در هستی پی ببرد و تعالی یا امرِ روحانی هم برایِ این فرد، تقدّسش را ازدست‌داده و صرفاً بیرون از هستی قرار خواهد گرفت. اکنون این انسانِ صرفاً کاربردی که تمامیِ وجودش را متعلّق به فضایِ کاریِ خویش دیده و از هویّت و منزلت درونی‌اش غافل شده، چگونه می‌تواند به درونِ خویش رجوع کرده و خویشتن را در هستی پیدا کند و به اهمیّتِ هستی‌شناسی و رازها پی ببرد؟ مارسل، به این جهان لقبِ جهانِ از هم شکسته[1] می‌دهد که حاکی از آن است که ما قلمروِ وجود و آمادگی را از دست داده‌ایم (مارسل، ۲۰۱۱: ۸).

واقعیّت ما، شکلی از شرکت در هستی است. جهانِ مادّی، تماشاخانه‌ای نیست که این مضمون‌ها در آن مشغول به بازی باشند، جهانِ ما خودش «هستی‌ای» است که ما در آن فراخوانده شده‌ایم که در آن شرکت کنیم و خوار دانستن، غفلت و نفرت ورزیدن نسبت به آن نوعی کُفر است (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

تأثیرِ انتزاع

انتزاع، به‌عنوان فعّالیّتی ذهنی، برای هر نوع نظر یا عملی دارایِ ضرورت است. اگر انتزاع نبود، مثلاً ما نمی‌توانستیم رنگ سبز را از زرد تشخیص بدهیم. انتزاع، مبنایِ تعقّل است. همان‌گونه که مارسل به جنونِ فنّاوری معترض است نه به استفاده از آن. روحیهٔ انتزاع، زمانی پدید می‌آید که از واقعیّتِ عینی و ملموسی که مفهومِ انتزاعی از آن گرفته شده است، غفلت شود. زمانی که از یاد ببریم، دشمنی را که قرار است در جنگ به قتل برسانیم، انسانی است متفرّد که بیم و امیدهایی در زندگی‌اش دارد، زمانی که

1. Broken world

فراموش کنیم، کُلی که از لحاظِ علمی، علاوه بر اینکه پدیده‌ای قابل‌فهم بیان شده، چیزی زیبا هم هست که فی حدّ نفسه وجود دارد، در اینجا به افسونِ انتزاع تسلیم شده، و به واقعیّتِ محسوس و ملموس بی‌اعتنا گشته‌ایم. مارسل معتقد است که بی‌اعتنایی به امورِ محسوس نه فقط در حیطهٔ ذهن و عقل، بلکه ماهیّتِ عاطفی هم دارد. زمانی که بگوییم: «این فقط آن است»، گرفتارِ نوعی گرایش به ارجاع و تقلیل شده‌ایم. نوعی تخفیفِ قَدر و منزلتِ امورِ واقعی است که از دلِ بیزاری سر بر می‌آورد. این امر باعث می‌شود که فرد، به اموری مثلِ هستی، اهمیّتِ حضورِ درونی‌اش در هستی، و کاهشِ تقدّس امر متعالی و حتّی خروج از هستی شود (مارسل، ۱۳۹۳: ۲۹-۳۰). انتزاع از دیدگاهِ مارسل، این‌گونه تفسیر می‌شود:

ممکن است ذهن، اسیرِ نوعی افسون گردد و از این شرایطِ مقدّم که انتزاع را توجیه می‌کنند، غافل شده و دربارهٔ آنچه فی‌نفسه چیزی بیشتر از یک روش نیست، خود را گول بزند (مارسل، ۱۹۶۲: ۱۵۶).

درونِ روحیهٔ انتزاع، فرد قادر است یک نازی، کمونیست یا هر کسی را به قتل برساند، بدونِ اینکه او را همانندِ شخصی انسانی به‌حساب بیاورد (هانلی، ۱۹۸۷: ۱۴۴).

تأثیر تملّک

مشارکت، حضور، ارتباطاتِ «من — تو»یی که اساسِ ارتباط است، تفکّر محسوس و ملموس در ارتباطی که مبنایِ آن بر مقولهٔ «بودن» بنا شده، دیده می‌شود. ولی در رابطهٔ داشتن، صرفاً انتزاع و مسئلهٔ رابطهٔ «من — او»یی که نحوه‌ای از احساسِ تملّکِ صِرف در آن مشاهده شده، و مشارکتِ حضوری و شهودی در آن راهی ندارد.

مارسل بیان می‌کند که تملّک با روحیهٔ انتزاع پیوند و ارتباط نزدیکی دارد. وی در کتاب بودن و داشتن، میانِ دو نحوهٔ ارتباطِ اساسی با جهان، ارتباطِ از راهِ بودن و ارتباط با داشتن، فرق گذاشته است. تملّک به این معناست که یک شیء یا موضوعِ تفکّر را در مهار و ضبطِ خودمان داشته باشیم؛ یعنی دراختیارگیری، انحصارِ قدرت، ذخیره‌سازی، نگهداری و به‌دور انداختنِ یک شیء یا موضوعی که موردِ تفکّر قرار گرفته شده است. مارسل تأکید می‌کند که پدیدهٔ داشتن، به همان اندازه‌ای که در جهانِ طبیعت کاربرد دارد، در عالَم افکار و اشخاص هم دارایِ کاربرد است. عملِ انتزاع که جزئی لازم برای هر تفکّری محسوب می‌شود، خود، به‌منزلهٔ تلاش است، به این خاطر که واقعیّتی ملموس و محسوس را آن‌گونه توصیف کند و تحتِ مقوله درآورد که در نهایت، قابلِ تملّکِ ذهنی شده و این‌گونه بتواند هر طور که مایل باشد در آن دخل‌وتصرف نموده و آن را مهار کند (مارسل،۱۳۹۳: ۳۲-۳۳).

رویکرد و نگرشِ انسان در تفکّرِ کارکردی بسیار تغییر خواهد کرد که آن هم به دلیلِ همان خصوصیّاتِ جهانِ ابزاری و درهم‌شکسته و از طرفی ابزاری شدنِ صِرف انسان است. به این معنا که هستی، حضور و دردسترس‌بودن و مشارکت در هستی و کاویدنِ آن، جایش را به کارکرد و ابزار داده و به‌نوعی منزلتِ انسانی و هویّتش، نزول کرده و انسان از خودِ خویش و هستی غافل شده است. این‌گونه است که جهان و وجود انسان، نه به‌صورت «بودن» و «حضور» و «راز»، بلکه به‌صورت مسئله در خواهد آمد، چون انسان دیگر قادر به تصویرسازی مناسب و صحیح از هستی و خودِ خویشتن نخواهد بود.

مارسل عقیده دارد این‌گونه جهانِ کارکردگرایی، صرفاً تّهی خواهد بود و در آن فرایندِ جداسازی و مجموعه‌سازی که به‌هیچ‌عنوان دافعِ یکدیگر نبوده؛ بلکه دو جنبهٔ اساسی و جدایی‌ناپذیر هستند که همان فرایندِ روح‌زُدایی هستند، تقویّت خواهند شد. در اینجا مسائل، مثل مسئلهٔ تکنولوژی که قابل تجربه و تجزیه به عناصر تشکیل‌دهندهٔ خود هستند جایگاهِ خاصی داشته؛ ولی در مقابل، نوعی خلأ و کوری آنچه مارسل به‌عنوان «راز» از آن نام‌برده، حس خواهد شد. به این دلیل که «راز»، ارتباطی دوسویه با شخص داشته و این در حالی است که این مقوله، در جهانِ درهم‌شکسته تجزیه خواهد شد و این از نگاهِ مارسل، مُعضَلی خطرناک قلمداد می‌شود (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۳۹۳).

انسان، همان‌گونه که بدونِ انتزاع قادر نیست که اندیشه کند، بدونِ تملّک هم نمی‌تواند به حیاتش ادامه دهد، ولی درعین‌حال، کاری ابلهانه است که ما حُکمی بی‌قیدوشرط را صرفاً برای تملّک یا داشتنِ امور، صادر کنیم. در تملّک خطرهای زیادی نهفته است. به این خاطر که در تملّک ارتباطی ظریف و انعکاسی بینِ مالک و مملوکش ایجاد خواهد شد. هر اندازه که غریزهٔ تملّک‌جویی قوی‌تر شود، امری که تصاحُب شده، انگیزه و قدرت ضبط و مَهارَش را بیشتر و بیشتر خواهد کرد. مملوکت و دارائی‌هایِ ما ممکن

است به جایی برسند که ما را فریفته و باعث آسیب‌رساندن به ما شوند. واقعیّتِ ملموس و محسوس که سرشار از «راز» است، قربانیِ دستگاهی از مفاهیم خواهد شد که امورِ واقعی را محدود و تجزیه به آن چیزی می‌کنند که به طورِ حتم و به‌یقین از راه تفکّراتِ رازآمیز، آفاقی سازی و علمی و نه اَنفُسی قابلِ تملّک خواهند بود (مارسل، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۴).

نتیجه گیری

گابریل مارسل، متفکّری است که تفکّراتِ فلسفی‌اش، الهام‌گرفته از زندگی و دورهٔ حیاتش است. فلسفهٔ او فلسفهٔ اندیشه‌های ثانوی است. می‌توان گفت که فلسفهٔ وی شناختِ دوبارهٔ هستی و طردکردن زندگیِ کارکَردگرایانه و به دنبال آن بیدار کردن انسانِ ابزاری است که اندیشه‌اش، به دلیلِ قرارگرفتن در این قالبِ کارکردی، مُشَوّش شده و ثَمَره‌ای جُز گوشه‌گیری و یا عدمِ ارتباط با دیگران را به همراه نداشته است. یعنی مارسل، به‌گونه‌ای زندگی را به نگریستن در هستی برمی‌گرداند. از نگاهِ وی راهِ اندیشیدن این نیست که طبیعت و امورِ بیرونی را تا حدّ کاربردی و رفعِ اُمورات، شناخته و با آنان ارتباط داشته باشیم ما نباید در سطحِ «داشتن» و تفکّر آغازین بمانیم. مارسل بیان می‌کند که باید به شناختِ هستی پرداخت و ارتباط را از سطحِ انتزاعی و ابزاری، و اندیشه را از سطحِ ناقصِ آغازین به اندیشهٔ کاملِ ثانویه رساند که ارتباط در آن نه از نوعِ «آن» یا «او»، بلکه ارتباط با «تو»ی مطلقی است که به‌این‌ترتیب، «اندیشه»، در قالبِ حضور در هستیِ رازآمیز برخواهد آمد و تلاش خواهد کرد به عشقِ مُتعالی دست پیدا کند. به بیانِ مارسل، زمانی که من از وجودم آگاهی یافتم، این شناخت و آگاهی به این معنی نیست که من، از خودم مانند یک ذهنِ شناسنده از جسمم همانندِ یک عِین شناخته شده، جدا شده باشم. از طرفی مارسل، عقیده دارد که اموری مانندِ آزادی، وفا، عشق، امید و ایمان، زمانی به اموری دروغین تبدیل خواهند شد که همانند مسائلِ عینی در نظر گرفته شوند. مارسل، با مقولهٔ «حضور»، از دورانِ کودکی آشنا بود، وی در آثارش بیان کرده که باوجود مرگِ مادرش و نبودِ جسمش در خانه، نوعی حضورِ رازآمیز در وجودِ مارسل داشت و مارسل به این نتیجه رسید که مرگ، نمی‌تواند پایان باشد و از طرفی هم خاطرهٔ شخصِ مرده در یاد خواهد ماند. پس به این نتیجه رسید که تمامی واقعیت‌ها به امورِ عینی و تجربی و ملموس و محسوس ختم نخواهند شد. دغدغهٔ عمدهٔ مارسل نیز، این است که انسانِ در عصر جدید، به دلیلِ پیشرفت در علم و فنون از طَرَفی و جنگ و بلا و بی‌خانمانی از طرفِ دیگر به انسانی مضطرب، نگران، تنها و مُنزوی تبدیل شده که نتیجه‌اش دوری از هستی، عدمِ شناختِ وجودِ خویش و متعالی و پایین آوردنِ سطحِ کرامت و منزلتِ وجودیِ خویش به‌عنوان انسان است. ارتباطات نیز سراسر، کاربُردی و ابزاریِ صِرف شده، و در حدِّ همان «من – او» یا «من — آن» مانده است. در این مرحله است که مارسل نیازِ مُبرم به هستی‌شناسی را مطرح کرده و انسان را به‌گونه‌ای تأمّل در خویشتنِ خویش دعوت می‌کند. پس‌نیاز به هستی‌شناسی از نگاه مارسل نوعی جَذب و طَلَبی برایِ پیوستن و ارتباط با هستی و درک‌کردن نقش و جایگاهِ ما در این هستی است. از طرفی مارسل بیان می‌کند که در فلسفهٔ مُدِرن، اصطلاحِ «تعالی»، اعتبارش را ازدست‌داده است. تجربهٔ تعالی نیز از مَنظرِ مارسل، عینی و ملموس نیست. اصطلاحِ تعالی نیز به همان «امرِ مطلق»، اشاره می‌کند که شِکافی عمیق و ژَرفی میان سوژه و هستی است، به‌طوری‌که سوژه تلاش می‌کند که از شناختن و ارتباط با آن فرار کند. مارسل، به دسترس‌پذیری و مشارکت در هستی، بسیار تأکید کرده و شرطِ ارتباط با دیگری و رسیدن به «تو»ی مطلق را مشارکتِ فرد در هستی و با دیگران دانسته است. پس‌واژهٔ دسترس‌پذیری، به معنایِ آماده و حاضر بودنِ من برای کسی است. البتّه در این مرحله، مقولاتی مانندِ وفا، ایمان، عشق و ایمان، به‌نوعی در وجودِ انسانِ سالک پدیدار می‌شوند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و

نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه یاسوج انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

استراتن، فیلیپ و فریامنش، مسعود. (۱۳۸۶). گذری بر مفهوم امید در اندیشهٔ کانت، بلوخ و مارسل، فلسفه و کلام، اطلاعات حکمت و معرفت، ۲۱.

افلاطون (۱۳۹۳). ضیافت یا سخن در خصوص عشق. پیشگفتار از محمد علی فروغی، ترجمهٔ محمد ابراهیمی امینی فرد، چاپ پنجم، تهران: نشر نیل.

ام. بوخنسکی، اینوسنتیوس. (۱۳۸۷). فلسفه معاصر اروپایی. ترجمهٔ دکتر شرف‌الدین خراسانی (شرف)، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

برستون، جوآن ویلاند. (۱۳۷۸). لذت و رنج دلهره. ترجمهٔ حسین کیانی، تهران: نشر عطایی.

بلاکهام، ه.ج. (۱۳۹۳). ۶ متفکر اگزیستانسیال: فردریش نیچه، کارل یاسپرس و دیگران. ترجمهٔ محسن حکیمی، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.

بوبر، مارتین. (۱۳۹۰). من و تو. ترجمهٔ خسرو ریگی، چاپ اول، نوید شیراز: شیراز.

ترینور، برایان. (۱۳۹۶). گابریل مارسل. ترجمهٔ سید حسین حسینی، دانشنامهٔ فلسفی استنفورد، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.

خانجانی، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). حضور و فناناپذیری. سایت کارنیل.

د.یالوم، اروین. (۱۳۹۴). روان‌درمانی اگزیستانسیال. ترجمهٔ دکترسپیده حبیب، چاپ ششم، تهران: نشرنی.

رابینسون، دیوید. (۱۳۹۰). نیچه و مکتب پست مدرن. ترجمهٔ ابوتراب سهراب و فروزان نیکوکار، چاپ چهارم، تهران: نشر فرزان روز.

رادا کریشنال، سرویانی. (۱۳۸۲). تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب. جلد دوم، ترجمهٔ جواد یوسفیان، تهران: علمی و فرهنگی زمانی، مهدی (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه غرب (۲). چاپ اول، دانشگاه پیام‌نور، تهران.

فخرایی، یوسف. (۱۳۷۲). اگزیستانسیالیسم و تئاتر. *مجلهٔ صحنه*، ۶۸

فروم، اریک. (۱۳۹۶). هنر عشق ورزیدن. ترجمهٔ پوری سلطانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.

کاپلستون، فردریک (۱۳۹۲). از مِن دوبیران تا سارتر، جلد نهم، ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ و سیدمحمود یوسف‌ثانی، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کین، سم (۱۳۹۳). گابریل مارسل. ترجمهٔ مصطفی ملکیان، چاپ دوم، تهران: نشر هرمس.

مارسل، گابریل (۱۳۹۳). بودن و داشتن، ترجمهٔ صدیقه فراهانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

مارسل، گابریل (۱۳۸۲). فلسفه اگزیستانسیالیسم. ترجمهٔ شهلا اسلامی، چاپ اول، تهران: نشر نگاه معاصر.

مارسل، گابریل (۱۳۸۸). انسان مسئله گون. ترجمهٔ بیتا شمسینی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.

مصلح، علی‌اصغر (۱۳۸۷). فلسفه‌های اگزیستانسیال. چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مک کواری، جان. (۱۳۷۷). فلسفه وجودی. تهران: نشر هرمس.

مورتی، کریشنا (۱۳۹۳). عشق و دلهره. ترجمهٔ محمد جعفر مصفا، چاپ هفتم، تهران: انتشارات صبا.

ورنو، روژه؛ ژان، وال (۱۳۹۲). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن. ترجمهٔ یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران: نشر خوارزمی.

References

Hanley, K. R. (1987). Dramatic approaches to creative fidelity: A study of Gabriel Marcel's philosophy. University Press of America.

Marcel, G. (1962). Man against mass society (G. S. Fraser, Trans.). Henry Regnery Company.

Marcel, G. (1964). Creative fidelity (R. Rosthal, Trans.). Farrar, Straus and Company.

Marcel, G. (1968). Problematic man (B. Thompson, Trans.). Herder and Herder.

Marcel, G. (2011). The mystery of being, Vol. 1: Reflection and mystery. St. Augustine's Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Meta-analysis of Studies on the Role of Counselors in Increasing Divorce with a Strategic Approach

Seyed Morteza Mirtabar[1], **Nasrin Fatahi**[2], and **Mitra Bahrami**[3]✉

1. Researcher, Institute for Socio-Cultural Governance Studies, Institute for Security and Progress Studies, Tehran, Iran. Email: smmb_110@yahoo.com
2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: fatahi.n@lu.ac.ir
3. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Medicine, Kermanshah University of Medical Sciences, Kermanshah, Iran. Email: mitra.bahrami@kums.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 03 April 2025
Received in revised form 19 July 2025
Accepted 23 August 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Counseling Centers,
Counselors,
Divorce,
Family,
Metaanalysis

ABSTRACT

Objective: The aim of this research is to present a coherent and integrated summary of the scattered data of previous research on the failure of pre-divorce counseling centers, which after their mandatory implementation in 2012, have not only failed to reduce divorce, but in many cases have become a factor in increasing it. This research seeks to identify the roots of this failure and provide strategic solutions.

Method: This research is applied and strategic in terms of purpose and is a meta-analytical documentary study in terms of method. The statistical population of the research includes 48 reliable sources (books, articles, and theses) that have been purposefully selected. These sources are divided into three categories in terms of nature: explanatory (60%), descriptive (35%), and consequential (5%).

Results: From a meta-analysis of 205 components extracted from previous research, the following results were obtained:

- 64 components addressed harms (such as the lack of counseling discourse in the Iranian lifestyle)
- 43 components addressed eroding factors (such as weakness in the expertise, skills, and professional ethics of counselors)
- 98 components addressed solutions and strategies in 5 cultural, social, supervisory, structural, and scientific-service dimensions.

The key finding of the research shows that the lack of counseling discourse in the cultural context of Iran, the lack of expertise and professional ethics among some counselors, and the neglect of religious and religious solutions are the main factors behind the failure of these centers.

Conclusions: The final conclusion of the research indicates that to solve this problem, we must move towards governance and integrated solutions. The best proposed solution is to establish "specialized family clinics" to integrate counseling services based on the Islamic-Iranian lifestyle, as well as implement the "Counselor" plan with continuous monitoring until the end of the first five years of living together to prevent crises leading to divorce.

Cite this article: Mirtabar, N., Fattahi, M., & Bahrami, M. (2025). Meta-analysis of studies on the role of counselors on the increase in divorce with a strategic approach. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065

Introduction

Divorce has existed in ancient societies since the time when marriage began officially, but in each specific period and in each society, it has taken a special and unique form, depending on the conditions of that society. In fact, the form of separation and separation between husband and wife has taken its current form after going through the historical path and countless human trials and experiences (Sarokhani, 1376, p. 16) and in the future it may also take other forms; for example, in the future we may not consider divorce a sad issue and even individualism may become so intense that we consider not getting married to be the best way to divorce, and thus white marriage will gain more strength.Many researchers consider the replacement of the traditional lifestyle with the modern one and the entry into the global village and its effects as the cause of the family's decline and emphasize the survival of the traditional lifestyle, but it seems that instead of worrying about the decline of traditional forms of the family in contemporary society, we should talk about the reorganization and restructuring of the family in today's society. Accepting the changes that have occurred in the definition of the family institution in contemporary societies, Sarukhani suggests that in this regard, the new family should be strengthened in adapting to new social trends and continue to be used to protect the health of the body and life of humans. (Sarukhani, 2010, p. 19) In this regard, it seems that efforts to recognize the social harms that affect the family institution in contemporary times can be more effective in its continuity and sustainability at the societal level.(Scaffi, 2014, p. 3) Therefore, family scholars have presented several methods for structuring the family institution in recent years, one of the most important of which is the formalization of the condition of counseling before the implementation of divorce, and therefore we are witnessing the expansion of counseling centers with different approaches, mainly based on psychology and counseling with Western attitudes and science. A review of the cases also shows that 2 out of every 5 counseling cases per day are related to family disputes, which has doubled compared to 5 years ago.

Method

This research is applied and strategic in terms of purpose and is a meta-analytical documentary study in terms of method. The statistical population of the research includes 48 reliable sources (books, articles, and theses) that have been purposefully selected. These sources are divided into three categories in terms of nature: explanatory (60%), descriptive (35%), and consequential (5%).

Results

From a meta-analysis of 205 components extracted from previous research, the following results were obtained**:**

- components addressed harms (such as the lack of counseling discourse in the Iranian lifestyle)
- components addressed eroding factors (such as weakness in the expertise, skills, and professional ethics of counselors)

- components addressed solutions and strategies in 5 cultural, social, supervisory, structural, and scientific-service dimensions.

The key finding of the research shows that the lack of counseling discourse in the cultural context of Iran, the lack of expertise and professional ethics among some counselors, and the neglect of religious and religious solutions are the main factors behind the failure of these centers.

Conclusions

The final conclusion of the research indicates that to solve this problem, we must move towards governance and integrated solutions. The best proposed solution is to establish "specialized family clinics" to integrate counseling services based on the Islamic-Iranian lifestyle, as well as implement the "Counselor" plan with continuous monitoring until the end of the first five years of living together to prevent crises leading to divorce.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

فراتحلیل مطالعات نقش مشاوران بر افزایش طلاق با نگرش راهبردی

سید مرتضی میر تبار[۱]، نسرین فتاحی[۲]، میترا بهرامی[۳] ✉

۱. پژوهشگر پژوهشکده مطالعات حکمرانی فرهنگی اجتماعی، پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت، تهران، ایران. رایانامه: smmb_110@yahoo.com
۲. استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: fatahi.n@lu.ac.ir
۳. نویسنده مسئول، استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. رایانامه: mitra.bahrami@kums.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
فردوسی،
شاهنامه،
هومر،
ایلیاد،
ادیسه،
قربانی

چکیده

هدف: هدف این تحقیق، ارائه یک جمع‌بندی منسجم و یکپارچه از داده‌های پراکنده تحقیقات پیشین در مورد عدم موفقیت مراکز مشاوره پیش از طلاق است که پس از الزامی شدن آن در سال ۱۳۹۱، نه تنها در کاهش طلاق موفق نبوده‌اند، بلکه در بسیاری موارد به عاملی برای افزایش آن تبدیل شده‌اند. این پژوهش در پی شناسایی ریشه‌های این شکست و ارائه راهکارهای راهبردی است.

روش پژوهش: این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و با رویکرد راهبردی است و از نظر روش، یک مطالعه اسنادی از نوع فراتحلیل می‌باشد. جامعه آماری تحقیق شامل ۴۸ منبع معتبر (کتاب، مقاله و پایان‌نامه) است که به صورت هدفمند انتخاب شده‌اند. این منابع از نظر ماهیت به سه دسته تقسیم شده‌اند: تبیینی (۶۰٪)، توصیفی (۳۵٪) و پیامدی (۵٪).

یافته‌ها: از فراتحلیل ۲۰۵ مؤلفه استخراج شده از تحقیقات پیشین، نتایج زیر به دست آمد:

- ۶۴ مؤلفه به آسیب‌ها (مانند نبود گفتمان مشاوره در سبک زندگی ایرانی)
- ۴۳ مؤلفه به عوامل فرساینده (مانند ضعف در تخصص، مهارت و اخلاق حرفه‌ای مشاوران)
- ۹۸ مؤلفه به راهکارها و راهبردها در ۵ بعد فرهنگی، اجتماعی، نظارتی، ساختاری و علمی–خدماتی پرداختند.

یافته کلیدی تحقیق نشان می‌دهد که فقدان گفتمان مشاوره‌ای در بافت فرهنگی ایران، کمبود تخصص و اخلاق حرفه‌ای در بین برخی مشاوران و غفلت از راهکارهای دینی و مذهبی، عوامل اصلی عدم موفقیت این مراکز است.

نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری نهایی تحقیق حاکی از آن است که برای حل این مسئله، باید به سمت راهکارهای حاکمیتی و یکپارچه حرکت کرد. بهترین راهکار پیشنهادی، ایجاد «کلینیک‌های تخصصی خانواده» برای یکپارچه‌سازی خدمات مشاوره‌ای بر پایه سبک زندگی اسلامی-ایرانی و همچنین اجرای طرح «مشاوریار» با نظارت مستمر تا پایان پنج سال اول زندگی مشترک است تا از بروز بحران‌های منجر به طلاق پیشگیری شود.

استناد: میر تبار، سید مرتضی؛ فتاحی، نسرین؛ و بهرامی، میترا. (۱۴۰۴). فراتحلیل مطالعات نقش مشاوران بر افزایش طلاق با نگرش راهبردی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۵-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065

مقدمه

طلاق در جوامع قدیمی از زمانی که ازدواج به صورت رسمی آغاز گردیده به وجود آمده است و لیکن در هر دوره خاص و در هر جامعه بنا به شرایط آن جامعه، شکل خاص و منحصر به خود گرفته است. در حقیقت شکل جدایی و متارکه زن و شوهر پس از طی مسیر تاریخی و آزمون‌ها و تجارب غیرقابل شمارش انسانی به صورت کنونی‌اش درآمده است (ساروخانی، ۱۳۷۶، ص ۱۶) و در آینده نیز ممکن است اشکال دیگری را به خود گیرد؛ به عنوان مثال ممکن است در آینده طلاق را مسئله‌ای غمناک تصور نکنیم و حتی فردگرایی به اندازه‌ای شدت یابد که ازدواج نکردن را بهترین راه طلاق بدانیم و بدین ترتیب ازدواج سفید قوت بیشتری یابد. بسیاری از محققان جایگزینی سبک زندگی مدرنیه به جای سنتی و ورود به دهکده جهانی و آثار آن را عامل اضمحلال خانواده دانسته و تأکید بر حیات سبک زندگی سنتی دارند ولی به نظر می‌رسد به جای نگرانی از زوال شکل‌های سنتی خانواده در جامعه معاصر باید درباره سازمان‌یابی[1] مجدد و ساخت‌یابی[2] مجدد خانواده در جامعه امروزی صحبت کرد. ساروخانی با پذیرش تغییراتی که در تعریف نهاد خانواده در جوامع معاصر رخ داده است، پیشنهاد می‌کند که در این باره خانواده جدید باید در انطباق با جریان‌های جدید اجتماعی قوت یابد و کماکان در حراست از سلامت جسم و جان انسان‌ها به کار آید. (ساروخانی، ۱۳۸۹، ص ۱۹) بدین لحاظ، به نظر می‌رسد تلاش در جهت شناخت آسیب‌های اجتماعی که در نهاد خانواده در دوران معاصر تأثیر می‌گذارد، بهتر می‌تواند در جهت تداوم و پایداری آن در سطح جامعه مؤثر باشد. (اسکافی، ۱۳۹۳، ص ۳) از این رو اندیشمندان حوزه خانواده در طول سال‌های اخیر، شیوه‌های متعددی را برای ساخت‌یابی نهاد خانواده ارائه دادند که یکی از مهمترین آنها، رسمی شدن شرط مشاوره پیش از اجرای طلاق است و لذا شاهد گسترش مراکز مشاوره با رویکردهای متفاوت که عمدتاً بر پایه روانشناسی و مشاوره با نگرش و علم غربی است، می‌باشیم. بررسی پرونده‌ها نیز نشان می‌دهد در روز از هر ۵ پرونده مشاوره، ۲ مورد مربوط به اختلافات خانوادگی است که نسبت به ۵ سال پیش به دو برابر افزایش یافته است. (همو، ص ۱۰) با وجود این همچنان شاهد افزایش آمار طلاق هستیم که منحنی ذیل نیز گویای آن است: (مرکز آمار ایران؛ سایت ثبت احوال)

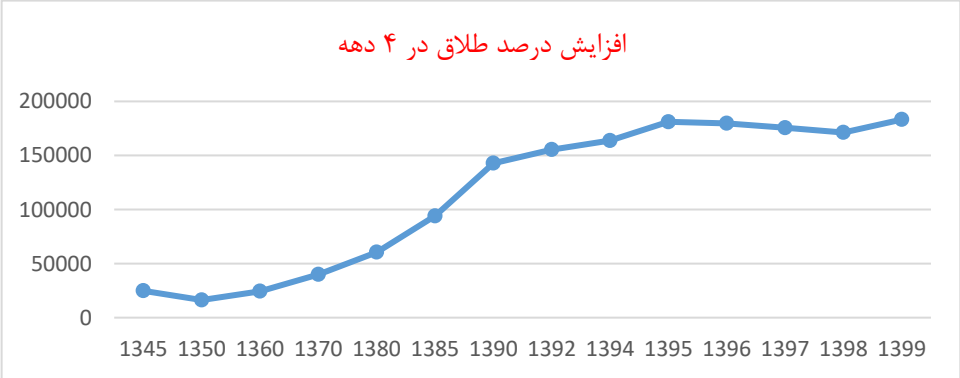

نمودار ۱. افزایش درصد طلاق در ٤ دهه

مطالعات انجام یافته درباره عملکرد مشاوران در زمینه خانواده های مبتلا به طلاق، حکایت از آن دارد که عملکرد، صرفا تابع ویژگی های فردی نیست، بلکه به مراکز مشاوره نیز وابسته است و نمی توان نقش مراکز مشاره را در افزایش یا کاهش طلاق نادیده گرفت. در واقع نتایج پژوهشها نشان میدهد که خدمات مشاورهای، برآیند مطلوب و مناسبی از بعد ایجاد سازش ندارند و قسمت اعظم این عدم کارایی مربوط به فرآیند مشاوره برای متقاضیان طلاق و عدم توانمندی مشاوران برای حل اختلافات و مشکلات این متقاضیان برای طلاق است. لذا مراجعان مرجوعی به دادگستری که درمانده از همه جا هستند تنها راه نجات خود را طلاق میدانند و در این بین، مشاوران نیز عمدتاً مسیر طلاق را برای آنان هموار می‌سازند.

1. Reorganization
2. Restructuration

به طور کلی نتایج پژوهش‌ها بیانگر آن است که مراکز مشاوره و خدمات آنها، به لحاظ کیفی نتیجه مطلوبی نداشته که یکی از مهمترین این ناکارآمدی مرتبط با فرایند مشاوره و عدم توانمندی مشاوران برای حل مشکلات زوجین (راهب، ۱۳۹۰) به سبب ضعف آنان در تشخیص مشکل، ضعف در ارائه برنامه کمکی و راهکارهای درمانی است. (راهب و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۲۰-۲۱) با این توصیف به نظر می‌رسد مشاوره‌های طلاق در کشور با آسیب‌های جدی مواجه است که ضرورت بررسی علمی آن را ضروری می‌سازد. با وجود این، مطالعه مروری پژوهش‌ها نشان داده است عوامل ذکرشده به صورت پراکنده و غیرسیستماتیک در تحقیقات بیان گردیده و محققان به صورت دقیق و به شیوه کیفی به آن نپرداخته‌اند و این امر لزوم مرور نظام‌مند تحقیقات انجام شده را مهم می‌گرداند. از این رو در این پژوهش تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که چه آسیب‌ها و عواملی در تحقیقات به عنوان مانع موفقیت مشاوره پیش از طلاق بیان شده است و چگونه می‌توان بر این مشکلات فائق آمد؟ آیا نیازمند ساختاری متفاوت در حل مسئله هستیم یا با اصلاح و بازآفرینی مراکز مشاوره می‌توان به هدف متعالی مدنظر یعنی کاهش طلاق و تحکیم بنیان خانواده دست یافت؟

پیشینه پژوهش

یافته‌های سایت نورمگز نشان می‌دهد بررسی دو متغیر مشاوره و طلاق، از پربسامدترین موضوعات پژوهشی (بیش از ۳۰ پژوهش) است که در ایران انجام شده است و هر کدام به روش‌ها و رویکردهای اثربخشیِ مراکز مشاوره پرداخته‌اند اما تاکنون تحقیقی نظام‌مند و جامع به نقش این مراکز و مشاورانشان در افزایش طلاق و بدتر کردن اوضاع تحکیم خانواده اشاره نداشته‌اند و در برخی موارد به صورت گذرا و موردی به آسیب‌های این راهکار اشاره کرده‌اند. در واقع این همان خلأیی است که در این تحقیق به آن پرداخته می‌شود اما به جهت جلوگیری از برخی سوگیری‌ها و جهت‌گیری‌های مطالعاتی به برخی تحقیقات که توجه نسبتاً بیشتری به این مسئله با رویکرد راهبردی داشتند پرداخته می‌شود:

برخی از تحقیقات موجود، علاوه بر ارائه راهکار در موفقیت مراکز مشاوره و مشاوران، نقدها و نظراتی در خصوصی ضعف‌ها و کاستی‌های مراکز مشاوره ارائه دادند و عدم بکارگیری شیوه مناسب را عامل نتیجه عکس در این مراکز دانستند. به عنوان مثال مرادی و همکاران (۱۳۹۱) در تحقیق خود، الگوهای یکپارچه مشاوره که با فرهنگ بومی مراجعان هماهنگی دارد را راهکار موفقیت مراکز مشاوره و مشاوران عنوان کردند اما یوسفی و همکاران (۱۳۹۶) دو رویکرد مشاوره گروهی مبتنی بر پذیرش و تعهد و مشاوره گروهی راه حل مدار بر عملکرد خانواده های در آستانه طلاق را بهترین راهکار موفقیت مشاوران دانستند. بیگدلی و همکاران (۱۳۹۹)، ضعف اطلاعات حرفه‌ای و علمی مشاوران را عامل عدم موفقیت فرایند مشاوره طلاق دانسته و راهکار آن را ارائه بسته آموزشی طراحی‌شده به همراه آموزش مشاوران طبق این بسته آموزشی عنوان کردند. الله وردی و همکاران (۱۴۰۲) نیز اثبات نمودند که کارآمدی مشاوره‌های فعلی چندان حاکی از رضایت نبوده و این امر لزوم بازنگری قانون الزام زوجین به مشاوره پیش از طلاق را لازم می‌سازد. چوپانی و کرمی (۱۳۹۸) نیز ضمن ارائه الگو و ترسیم و تدوین برنامه تعالی و بالندگی مشاوران، ۹ بعد اصلی از شایستگی مشاوران را تبیین نمود که فقدان آنها می‌تواند آثار سویی در افزایش طلاق داشته باشد. این ۹ مؤلفه عبارت است از: دانش، بینش، نگرش، توانش، منش، مهارت و ویژگی‌های اخلاقی مشاوران.

با وجود این در عمده پژوهش‌های موجود، بر تأثیرات مثبت مراکز مشاوره تأکید داشته و آن را عامل کاهش طلاق دانستند و تحلیل و بررسی آنها در ارائه راهکارهایی است که می‌تواند این تأثیرات را فزونی بخشد. به عنوان مثال حیدری و همکاران (۱۳۹۹) به این نتیجه رسیدند که بهره مندی زوجین از «مشاوره قبل از ازدواج» و «مشاوره قبل از طلاق» می تواند نقش مهمی در موفقیت ازدواج داشته باشد. بعبارتی الگوی مشاوره ای قبل از طلاق می تواند رضایت زناشویی زوجین را افزایش دهد. همچنین سودانی و همکارانش (۱۳۹۵) بر اهمیت مشاوره در کاهش طلاق تأکید داشته و معتقدند رویکرد درمانی مشاوره با تاکید بر نظریه انتخاب در کاهش طلاق عاطفی از کارایی لازم برخوردار است و زوج درمانگران می توانند از این مدل در کار با زوجین به منظور افزایش صمیمیت عاطفی زوجین استفاده کنند. ملاجعفرلو و همکاران (۱۴۰۱)، در پیمایش خود به این نتیجه رسیدند که رویکرد شناختی رفتاری و واقعیت درمانی بر کاهش طلاق عاطفی و باورهای غیرمنطقی زوجین مؤثر است و در مراکز مشاوره می توان از این رویکردهای درمانی جهت بهبود زندگی زناشویی و کاهش طلاق عاطفی و باورهای غیرمنطقی بین زوجین بهره برد.

بررسی پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد ۱- عمده محققان با پیشفرض موفق بودن مراکز مشاوره در کاهش طلاق، به تحقیقات پیمایشی و کیفی روی آوردند. ۲- عمده تحقیقات به بررسی رضایت مراجعان از مراکز مشاوره انجام شده است؛ ۳- عمده پژوهش‌ها به ویژگی‌ها و خصوصیات مشاوران موفق و کارآمد پرداخته‌اند و کمتر عملکرد و ویژگی‌های مشاوران ناکارآمد و ناموفق را بررسی و تحلیل نمودند که این امر می‌توان به عنوان منشأ آسیب تلقی شود در حالیکه توجه جدی به آن صورت نگرفته است. ۴- در برخی پژوهش‌ها به صورت پراکنده به آسیب‌های مشاوره طلاق پرداخته شده اما به صورت نظام‌مند و منسجم، هدف و انگیزه این تحقیقات نبوده است. ۵- نگرش عمده تحقیقات کاربردی نیز با هدف توانمندسازی مشاوران بوده است نه آسیب‌شناسی آنها. شاید بتوان گفت که همین پیش‌فرض‌ها در تحقیقات مختلف باعث گردیده است که در گذار از سنت به مدرنیته که نهادهای اجتماعی به ویژه نهاد خانواده دچار تحولات متعددی شده‌اند ما شاهد گرایش به مراکز مشاوره و روان‌شناسی و رشد بالای آن باشیم تا حدی که قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۹۱[1] به تأسیس مراکز مشاوره خانواده و ارجاع تمام طلاق های توافقی به نهاد مشاوره طلاق، دستور قانونی صادر کرد. تصویب این ماده قانونی، در کنار قوت ها و ضعف هایی که داشته و دارد، موجب رشد و توسعه مراکز مشاوره خانوادگی به ویژه مشاوره طلاق، در بسیاری از نهادها و سازمان های دولتی و خصوصی شد. این مراکز با خدمات مفید و قابل توجه در راستای ایجاد سازگاری های خانوادگی، عاری از کاستی، نارسایی و ناتوانی نبوده و نیستند. فلذا وجود واحد نظارت و کنترل جدی بر سازمان های مشاوره و روان شناسی در سطح کشور، امری ضروری و لازم الاجراست که با اظهار تأسف این امر همچنان از بلاتکلیفی و غفلت سازمان یافته رنج می برد؛ این درحالی است که برخی صاحب نظران در عرصه مشاوره های خانوادگی، نقش مشاور و روان شناس را در سوق دادن زوجین متقاضی طلاق به طلاق، و نیز در افزایش آمار طلاق، جدی و اخطار دهنده ارزیابی می کنند. وجود مراکز مشاوره و مشاورانی که فاقد صلاحیت های علمی و عملی لازم در امر مشاوره خانوادگی بوده و با استفاده از خلأهای قانونی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی موجود، خود می توانند یکی از علل افزایش طلاق در جامعه قلمداد گردند. از این رو لزوم آسیب‌شناسی چنین مراکز و متولیانی ضروری می‌باشد و از این نقطه نظر می‌توان گفت که این تحقیق از نوآوری برخوردار است.

مروری بر رویکردهای پژوهشی

پیش از ورود به بحث اصلی تحقیق، ضروری است شناخت دقیقی از رویکردهای پژوهش به دست آید لذا در این مبحث، به بررسی مفاهیم مهم، نظریه‌های منتخب و مختار و همچنین روش تحقیق پرداخته می‌شود.

مشاوره طلاق و گروه بندی مراجعان آن

منظور از مشاوره قبل از طلاق، راهکاری است که قانون حمایت خانواده برای جلوگیری از افزایش آمار طلاق، اجباری نموده است. هدف از آن نیز این بوده که با این مشاوره‌ها امکان کاهش طلاق وجود داشته و زوجین بتوانند بهترین تصمیم را بگیرند. (الله وردی و همکاران، ۱۴۰۲، ص ۲۱) به طور کلی، مراجعان مشاوره طلاق در ۴ دسته قابل تقسیم است: ۱- کسانی که تحت تأثیر فشار روانی ناشی از مشکلات و تعارضات حاد و مزمن زناشویی رنج می‌برند و به فکر طلاق افتادند اما قلباً مایل به طلاق نیستند. ۲- افرادی که در آستانه طلاق هستند اما هنوز تصمیم جدی و مشخصی نگرفتند. ۳- افراد مصمم به طلاق که برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل جانبی به راهنمایی و مشاوره احتیاج دارند. ۴- کسانی که قبلاً از همسرشان جدا شدند و برای سازگاری با مشکلات بعد از طلاق، به مشاوره طلاق مراجعه می‌کنند. (قهاری، ۱۳۹۵) آنچه در این پژوهش بر آن تأکید می‌شود ۳ مراجع نخست است و شامل مورد آخر نمی‌شود.

مشاوره طلاق در نظریه‌ها و تناسب آن با اقتضائات ایران

ایجاد اختلافات زناشویی به عنوان بخش طبیعی در زندگی دانسته می‌شود اما گاهی اوقات به سبب بروز برخی مشکلات، این اختلافات تبدیل به تهدید برای تحکیم بنیان خانواده شده و باعث انحراف مسیر زندگی زناشویی می‌شود و آن را به سمت جدایی و طلاق می‌کشاند

۱. ماده ۲۵ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱، ماده ۸ آیین نامه اجرایی قانون حمایت خانواده، ارجاع طلاق‌های توافقی به مراکز مشاوره خانواده از سوی دادگاه اجباری می باشد و این در شمار قوانین آمره است و ...

(ستوده، ۱۳۸۶، ص ۸۲ و۹۰) و بی‌تردید انحلال خانواده، می‌تواند پیامدهای ناخوشایند زیادی برای اعضای خانواده به ویژه زوجین ایجاد نماید. (Solomon & Jackson, 2014, p. ۹۷۹-۹۸۲) از این رو متولیان و متخصصان حوزه خانواده در علوم مختلف، در تلاش برای حل این آسیب‌ها هستند که یکی از مهمترین این شیوه‌ها مشاوره و ارائه شیوه‌ها و فنون مشاوره‌ای است که در قالب نظریه قابل بیان است.

عمده نظریه‌ها در این حوزه معطوف به تکنیک‌ها و فنون مشاوره دانسته می‌شود که از مهمترین آنها می‌توان از نظریه‌هایی همچون درمان مراجع-محوری، تحلیل محاوره‌ای برن، واقعیت درمانی گلاسر، (شفیع‌آبادی، ۱۳۷۱) اثربخشی انتخاب، (Akbari & Dinarvand, ۲۰۱۴) گشتالت درمانی و معنادرمانی، (یوسفی و کیانی، ۱۳۹۱) درمان تلفیقی شناختی رفتاری و ساختاری، (مرادی و چاردلی، ۱۳۹۵) عاطفه مثبت و سبک دلبستگی، رویکرد التقاطی، (کریمیان، ۱۳۹۵) رویکرد ترکیبی، (Creswell, ۲۰۱۳) زوج درمانی رفتاری، طرحواره درمانی، درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد، الگوی یکپارچگی و ... نام برد.

اما رویکرد مورد نظر این پژوهش، در کنار تکنیک‌ها و فنونی که در نظریه‌های غربی ذکر می‌شود، رویکرد دینی و اسلامی است. در واقع آنچه در ایران بعد از انقلاب در حوزه مشاوره خانواده و روانشناسی رشد چشمگیری داشت و آحاد جامعه نیز به آن گرایش یافتند روانشناسی و مشاوره اسلامی است که در تعریف آن دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. برخی آن را به مثابه علم النفس دانسته و معتقدند از موضع اسلام درباره رفتارها و حالات روانی به منظومه‌ای دست یافت که نیازهای کاربردی جامعه اسلامی را رفع نماید. بعضی اندیشمندان، روانشناسی اسلامی را علم شناخت فطرت، برخی علم روح شناسی و بعضی آن را مبتنی بر نظریه عمل تعریف کردند. (کاویانی ارانی، ۱۳۹۷، ص ۷۳-۷۴) در این مدل رویکرد، انسان موجود صاحب اراده، تغییرپذیر، درون کنش‌گر، منطقی، قابل شناخت از طریق عقل و حواس و شهود باطنی و موجودی دارای روح مقدس الهی است. (خادمی، ۱۳۹۴، ص ۸۷) این موارد همان پیشفرض‌های انسان‌شناسانه است که در خدمات مشاوره‌ای در ایران مورد لحاظ قرار گرفته و فرهنگ دینی جامعه ایران آن را می‌پذیرد. اما نکته حائز اهمیت آن است که بهره‌مندی از مفاهیم دینی در روانشناسی و خدمات مشاوره‌ای در کشور، با وجود نکات مثبت‌گرا و مفید، می‌تواند خطرآفرین نیز باشد. در واقع اگر روانشناسان و مشاوره‌دهندگان، از منظر دینی و علم دین دچار ضعف باشند به جد می‌تواند راهکارهای دینی در این مشاوره‌ها موجبات دین‌گریزی در مردم جامعه را فراهم سازد و این امر می‌طلبد به بررسی دقیق مراکز مشاوره و روانشناسی در ایران پرداخت و جایگاه دین اسلام و فرهنگ دینی جامعه ایران را مورد لحاظ قرار داد.

روش پژوهش

برای حصول به اهداف راهبردی پژوهش با تکیه بر اسناد و دیدگاههای حاضر، از روش فراتحلیل بهره گرفته شد. فراتحلیل از روشهای نوین در علوم انسانی است که به‌واسطه افزایش مطالعات و تراکم اطلاعات از استقبال قابل‌توجهی برخوردار شده است. فراتحلیل به معنای اخص کلمه به معنی تحلیل تحلیلها است. تحلیلی که بر مبنای دادههای میدانی بنا نمیشود؛ بلکه بهواسطه جزء جزء کردن یافتههای منابع مختلف، در زمینه مشترک و سپس ترکیب آنها براساس یکسری از مقولات تنظیم میشود. وجود منابع و دادههای کیفی و کمی در قالب‌های مختلف (مقاله، کتاب، گزارش، پایان نامه و...) در رابطه با مسئله، ضرورت بررسی همه‌جانبه را موضوعیت می‌بخشد. مرور و بررسی این منابع و ارائه نمای کلی وضعیت و فضای تبیینی از این لحاظ حائز اهمیت است. مرور سیستماتیک، روشی است که امکان پاسخ‌گویی به این نیاز مهم را فراهم می‌سازد. در حقیقت این روش به مرور نظام‌مند تحقیقاتی می‌پردازد که پیش‌تر دربارهٔ یک موضوع خاص به رشته تحریر درآمده‌اند. مرور سیستماتیک عبارتست از مروری جامع بر متونی که یک سوال روشن پژوهشی را مورد توجه قرار می دهند. در این نوع مرور، یک روش نظام مند و شفاف برای شناسایی، انتخاب و ارزشیابی نقادانه همه مطالعات مرتبط و همچنین جمع آوری و تحلیل داده های حاصل از مطالعات موجود مورد استفاده قرار می‌گیرد. (Shannon, 2002, p. ۱۹۵) مهم‌ترین مزیت مرور سیستماتیک این است که با ادغام نتایج مطالعات مختلف، قدرت مطالعه را برای یافتن نتایج معنادار افزایش می‌دهد. البته باید دانست فراتحلیل حرف آخر را با شیوه کمی بیان می‌دارد و یک قدم بالاتر از مرور سیستماتیک شناخته می‌شود. (خنیفر و مسلمی، ۱۳۹۶، ج۱، ص ۴۹۹) جامعه آماری پژوهش حاضر نیز شامل تمامی منابعی است که در قالبهای مختلف در رابطه با اهداف پژوهش انتخاب شدهاند که با در نظر گرفتن شروط درونگنجی از صافی گذشته و جامعه نمونه را شکل دادند. پس از شناسایی واحدهای موردبررسی، فرم جامع

استخراج دادهها بهصورت نیمه ساختیافته تنظیم و در فرایند کدگذاری تکمیل و دستهبندی شدند. جامعه موردبررسی شامل ۴۸ منبع در قالبهای مختلف است که بهصورت تمامشمار موردبررسی قرار گرفتند. جامعه مورد بررسیِ مطالعهِ حاضر، شامل تمامی اسنادی است که مرتبط با فضای ایران و حداقل حائز سه شرط از شروط شش‌گانه زیر بوده اند:

۱. نگاهی توصیفی به مسئله داشته باشد. (تحلیل وضعیت)
۲. نگاهی تبیینی به مسئله داشته باشد. (پاسخ به چرایی مسئله)
۳. به ارائه راهکارهای مرتبط با مسئله پرداخته باشد.
۴. به آسیب‌ها و پیامدهای افزایش ناکارآمدی تبلیغ در جامعه بپردازد.
۵. روایی و پایایی منبع مورد اشاره قرار گیرد.
۶. اتکای روشی (علمی) داشته باشد.

مهم‌ترین ابزار مورد استفاده، فرم استخراج اطلاعات است که با محور نوع مطالعه، نوع بینش، قالب منبع، تعداد نویسندگان، عوامل، پیامدها و راهکارهای معطوف به مسئله تنظیم شده است.

فراتحلیل نقش مشاوران در افزایش طلاق

بر مبنای فیش‌های به دست آمده از ۴۸ واحد مورد صلاحیت، در ادامه علاوه بر بررسی ساختاری واحدها، به موانع و آسیب‌های مطرح شده در واحدها پرداخته می‌شود و سپس راهبردها و راهکارهای به دست آمده نیز مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد.

یافته‌های توصیفی منابع فراتحلیل

برای کشف میزان اعتبار منابع مورد صلاحیت در پژوهش پیش رو، نیازمند بررسی توصیفی منابع به لحاظ ساختاری هستیم که در ذیل نشان داده می‌شود:

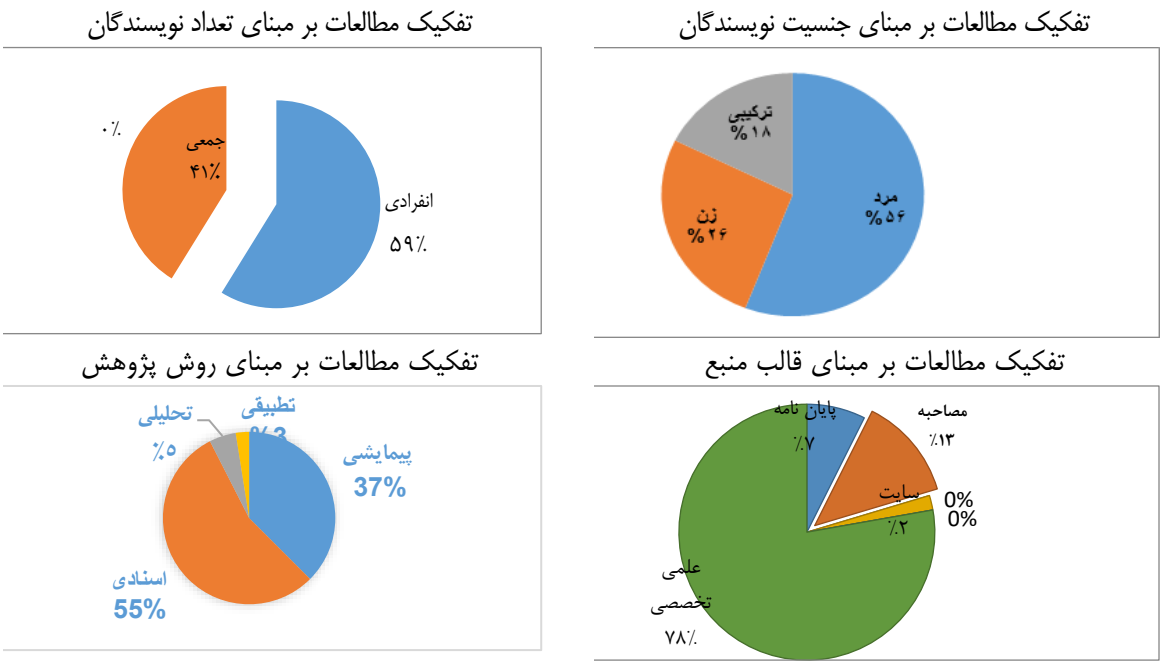

شکل ۱. بررسی توصیفی منابع به لحاظ ساختاری

- از میان ۴۸ منبع علمی استفاده شده، ۴ پایان نامه، ۸ مصاحبه علمی بوده و یک مورد بررسی علمی در یکی از سایت‌ها بوده است. سایر موارد، از مقالات معتبر علمی پژوهشی بوده است.

- در روش‌های بیان شده در پژوهش‌های مورد مطالعه، روش پیمایشی (۱۵ مورد)، اسنادی (۲۲ مورد)، تحلیلی (۲ مورد) و تطبیقی (۱ مورد) و بقیه گفتگو و مصاحبه بوده است.
- نگاه آماری در این رابطه نشان می‌دهد ۴ پایان نامه با مشارکت اساتید انجام شده است. از میان مقالات توصیفی تحلیلی ۱۴ مورد آن به صورت جمعی و ۳۰ مورد دیگر به شکل فردی انجام گرفته است.
- در مجموع منابع علمی موجود، ۲۶ مرد و ۱۲ زن تدوین نموده اند و ۱۰ تعداد به صورت ترکیبی انجام شده است. از میان مصاحبه‌ها نیز یک مورد خانم و سایر مصاحبه شوندگان مرد بودند.
- بررسی نتایج پژوهش ها نشان می دهد که بسیار از تحلیل های ارایه شده فاقد سوگیری خاصی است و عمدتا آسیب ها و علل برخاسته از فضای مراکز مشاوره، مشاور و یا رابطه مشاور ـ مراجع است.
- بیشتر پژوهش‌ها در حوزه آسیب شناسی مراکز مشاوره و روان شناسی در سال ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ انجام گرفته است. در سال ۱۳۹۵ شش مورد و در سال ۱۳۹۶پنج مورد مطالعه صورت گرفته است. بقیه سال‌ها دارای ۲ یا ۱ مورد پژوهش است.
- در میان پژوهش‌ها ۱۲ مورد به صورت مستقیم به آسیب شناسی مراکز مشاوره بر طلاق و آثار آن پرداختند و سایر موارد به طور مطلق سخن گفتند.
- بررسی آماری نشان میدهد مطالعات تبیینی (با ۶۰درصد)، توصیفی (با ۳۵درصد) و پیامدی (با ۵درصد) به ترتیب در رابطه با مسئله مورد توجه واقع شدهاند. این امر نشان می‌دهد پژوهش‌های مورد صلاحیت، تنها بخشی از نظام معرفتی حول موضوع را پوشش داده‌اند.

یافته های استنتاجی منابع فراتحلیل

روش استنتاجی در واقع همان استدلال قیاسی در مقابل استدلال استقرایی است که نتایج تحقیق را تحصیل می‌کند. با استفاده از این روش به استخراج مضامین و مدلول‌های حوزه مشاوره و روان شناسی و متغیرهای آن در پژوهش‌ها پرداخته می‌شود و سعی می شود علل، موانع و راهکارهای تقویت و توسعه آن در حوزه و دانشگاه بر مبنای کل به جز استخراج و بیان شود. در واقع فراتحلیل محتوا در استخراج استنتاجی یافته ها، متکی به مدل زیر می باشد:

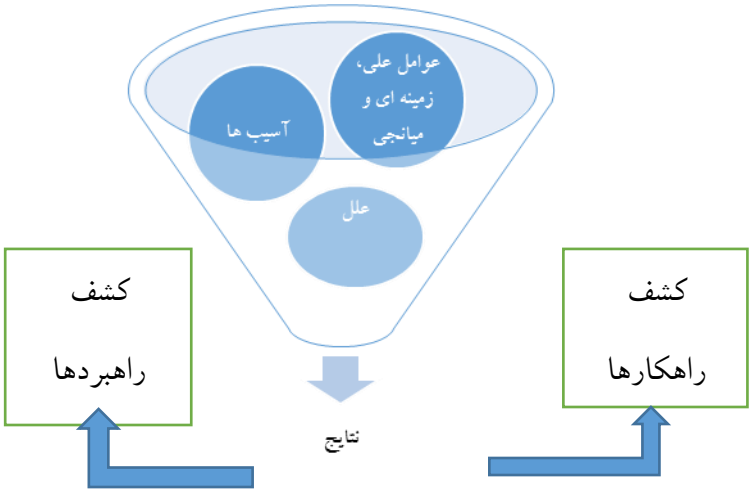

شکل ۲. بررسی منابع مورد صلاحیت فراتحلیل

نتیجه بررسی منابع مورد صلاحیت فراتحلیل، در قالب سه نمودار ارایه شده است که به صورت عناوین کلی شامل آسیب ها، عوامل و راهکارهاست. در کنار هر عنوان کدهایی برای اشاره به منابع مورد استفاده قرار گرفته که در انتهای این بخش آن منابع به تفصیل معرفی شده اند.

الف) آسیب‌های مراکز مشاوره و مشاوران

پیامد مراکز مشاوره و روانشناسان صرفاً برآمده از اوضاع و سیاست‌های نیت‌مندانه درونی نیست؛ بلکه متغیرهای خارج از آن نیز در توفیق‌ها یا ناکامی‌های آن، اثرات شایان توجه دارند که در نمودار زیر به مهم‌ترین عوامل زمینه‌ای مؤثر در توفیق مراکز مشاوره طلاق در پنج مقوله فرهنگی ـ اجتماعی، ساختاری، خدماتی، نظارتی و علمی اشاره می‌شود:

۱– آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی

جدول ۱. آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی

آسیب های فرهنگی اجتماعی:	عدم فرهنگ مراجعه به مشاور پیش از مشکل **۳۸، ۳۹، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٦، ٢٦، ٣، ٢، ٢٤، ٢٨**
	پزشک محوری در جامعه ۲۶، ۴۷
	مخفی سازی بیماری روانی ۲۶
	ترس از دیوانه خوانده شدن در جامعه ۲۶
	صوری شدن و کسب و کار تلقی شدن امر داوری و مشاوره در طلاق ۱، ۲۶، ۴۶، ۳، ۲۴، ۲۸، ۲، ۴۵، ۴۸
	اعتقاد به اتاق معجزه گری مشاوره ۲۶، ۴۷
	غفلت از ارزش های فرهنگی **٢٦، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٣، ٢٨**
	ضعف جایگاه اجتماعی مشاوران ۲۶، ۴۷

در آسیب‌های فرهنگی ـ اجتماعی، عدم فرهنگ مراجعه به مشاور در پیش از مشکل و در حین زندگی ۱۱ مورد و صوری و کسب و کار شدن امر مشاوره طلاق با ۹ مورد بیشترین فراوانی را دارند.

۲– آسیب‌های ساختاری

جدول ۲. آسیب‌های ساختاری

آسیب های ساختاری:	فشارهای نهادی بر مراکز مشاوره از جهت امکانات، بودجه، توقعات و.... ۱۵	
	انتقادات فراوان ۱۹	
	کمبود و محدود بودن مشاوره اسلامی **٢٦، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٢٤، ٢٨**	
	کم توجهی مسئولان و متولیان دینی ۲۶، ۴۷، ۴۸	
	کمبود مشاوران آشنا به دین ۲۸، ۴۸	به روز نبودن مشاوران اسلامی ۲۸، ۴۸
		ناشناخته بودن مشاوران زبده اسلامی ۲۸، ۴۸
		اختصاص مراکز به شهرهای بزرگ ۲۶، ۴۸

در آسیب های ساختاری کمبود و محدودیت در مشاوره های اسلامی با ۶ مورد قابل توجه است. البته نباید از کم‌توجهی مسئولان و متولیان دینی در این مسئله به راحتی گذشت.

۳- آسیب‌های خدماتی

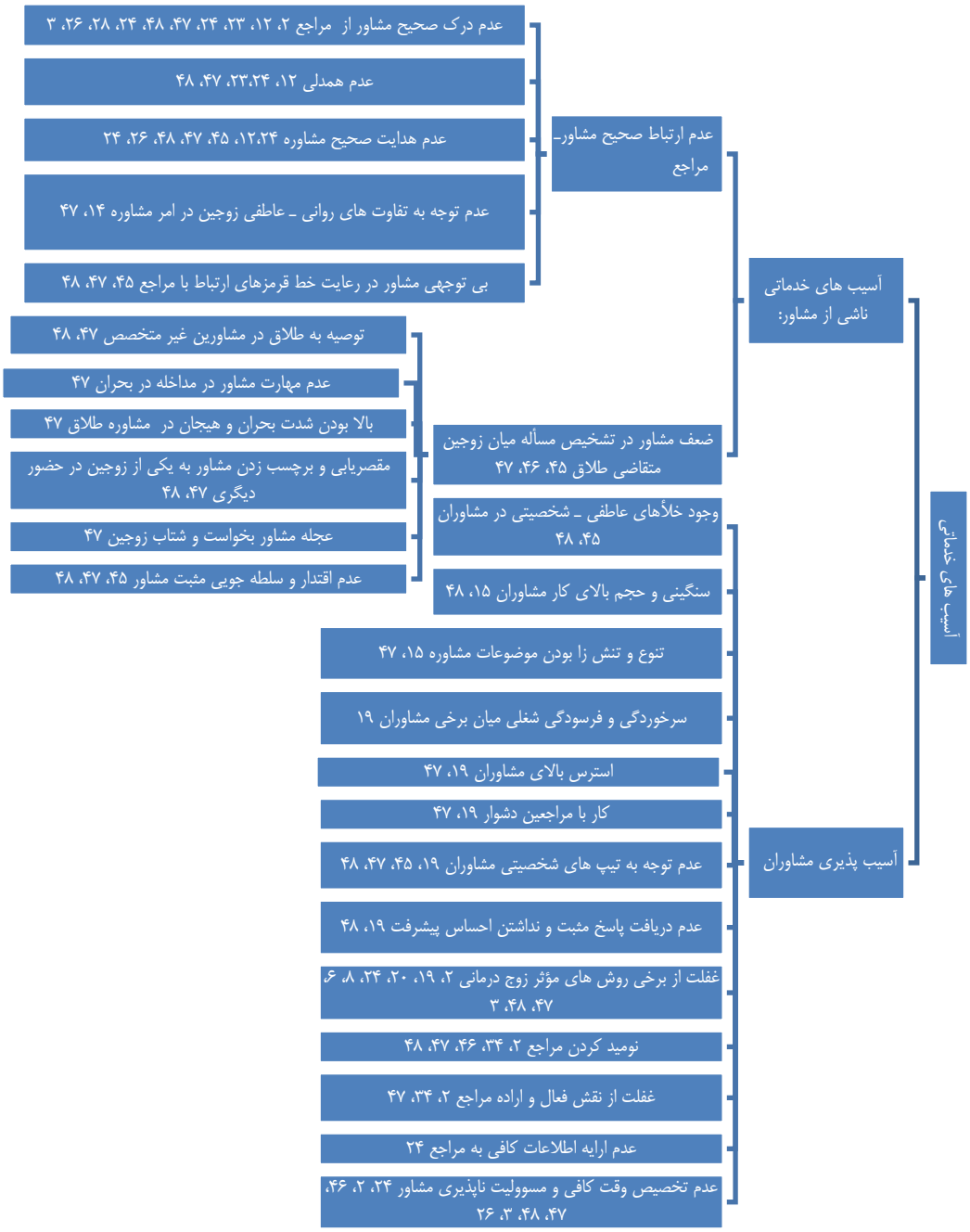

نمودار ۲. آسیب‌های خدماتی

متناسب با داده‌های به دست آمده، بیشترین توجه پژوهش‌ها معطوف به آسیب‌های خدماتی مراکز مشاوره و روانشناسی خانواده است که نشان از ضعف کارآمدی در ارائه خدمات است. مرور سیستماتیک منابع مورد صلاحیت نشان داد در آسیب های خدماتی، عدم ارتباط و درک صحیح مشاور با مراجع با ۱۰ مورد از مقوله های مهم است. در واقع ضعف مشاور در تشخیص و فرایند درمان زوجین متقاضی طلاق نقش مستقیمی در افزایش طلاق دارد. مشاورین دارای خلأهای شخصیتی ـ عاطفی آسیب جدی در مشاوره های زوجین متقاضی طلاق هستند. همچنین غفلت از برخی روش‌های مؤثر زوج درمانی، به عنوان یکی از مهمترین آسیب‌های مشاوران با ۹ بار تکرار دانسته می‌شود.

۴- آسیب‌های فضای مراکز مشاوره

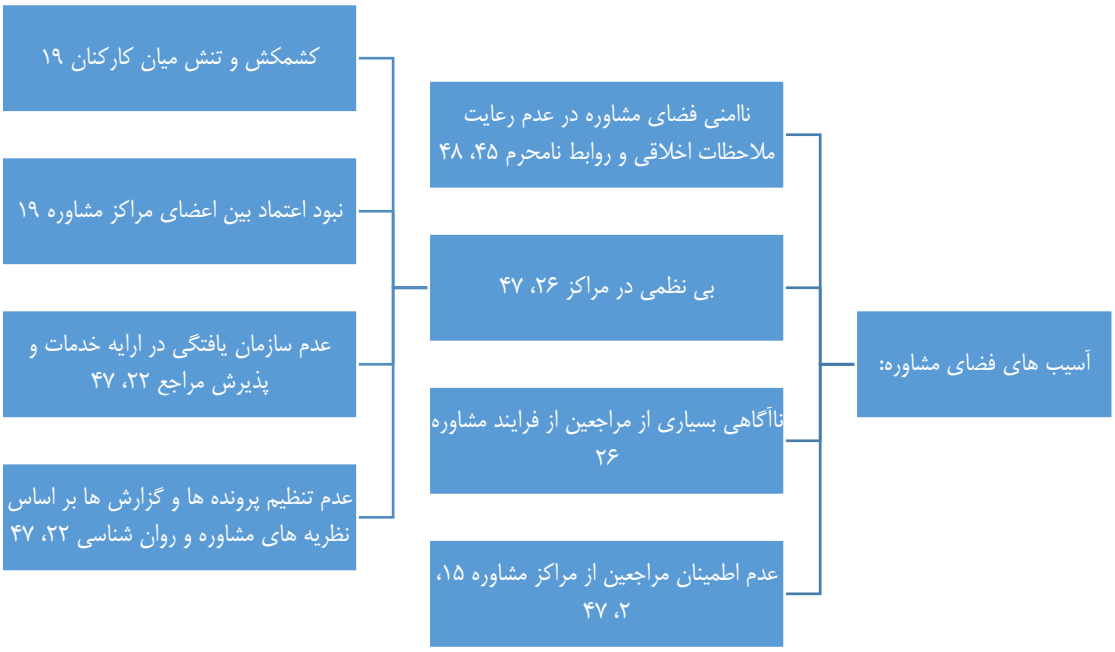

نمودار ۳. آسیب‌های فضای مراکز مشاوره

مطالعه واحدهای پژوهش نشان می‌دهد عمده تحقیقات توجه چندانی به فضای مراکز مشاوره نداشته و فقط ۱۶.۶۶ درصد منابع به آن اشاره داشتند. در این آسیب‌شناسی، بی نظمی در مراکز و عدم اطمینان مراجعین از مراکز با ۳ مورد از موارد مهم است.

۵- آسیب‌های نظارتی

جدول ۳. آسیب‌های نظارتی

آسیب های نظارتی:	نبود بانک اطلاعاتی و نظام جامع جمع آوری اطلاعات خدمات ۲۶
	ارایه مجوزهای غیر اصولی ۲۶، ۴۸
	عدم نظارت مالی و مدیریتی ۲۶
	نامشخص بودن متولی واقعی مراکز ۲۶

فقط ۲ پژوهش به آسیب‌های نظارتی اشاره داشتند. در این میان نبود بانک اطلاعاتی جامع و عدم نظارت جدی بر مراکز و ارایه مجوزهای غیر اصولی با ۲ مورد مد نظر است.

۶– آسیب‌های علمی

نمودار ٤. آسیب‌های علمی

در آسیب های علمی، نارسایی های آموزشی و پژوهشی دانشگاهیان و فارغ التحصیلان حوزه مشاوره و روان شناسی حائز اهمیت است. در آسیب های علمی از منظر علم مشاوره و روان شناسی، غیر بومی بودن منابع با ۳ مورد و عدم تطبیق با فرهنگ ایرانی اسلامی مثال زدنی است. از نظر آسیب های علمی در حوزه اخلاق، عدم توجه به جنبه های معنوی انسان با ۵ مورد و غفلت از ارزش های اخلاقی در مشاوره با ۳ مورد و رویکرد ماتریالیستی و اومانیستی در مشاوره با ۳ مورد محسوس است.

در مجموع بیشترین فراوانی در آسیب‌ها در جدول ذیل نشان داده می‌شود.

جدول ٤. گویه آسیب

گویه آسیب	درصد در منابع
عدم مراجعه به مشاور پیش از مشکل و در طول زندگی	٪ ۲۳
عدم درک صحیح مشاور از مراجع	٪ ۲۱
صوری و کسب وکار شدن مشاوره برای طلاق	٪ ۱۸.۷۵
غفلت از برخی روش‌های مؤثر زوج درمانی	٪ ۱۸.۷۵
عدم تخصیص وقت کافی و مسئولیت‌پذیری مشاور	٪ ۱۴.۵۸
عدم هدایت صحیح مشاور در مشاوره	٪ ۱۴.۵۸
کمبود و محدود بودن مشاوره اسلامی	٪ ۱۲.۵

ب) عوامل ضعف مراکز مشاوره و مشاوران در کاهش طلاق

متناسب با داده‌های به دست آمده، علل و عواملی که بیانگر ضعف مراکز مشاوره و مشاوران و تأثیر آنها بر افزایش طلاق است، از میزان برجستگی بیشتری از دیگر ساحت‌ها برخوردار است. این عوامل در ۵ ساحت و ۴۵ متغیر قابل دسته بندی است. در این

میان عوامل فرهنگی – اجتماعی و عوامل ساختاری هرکدام با ۱۵.۵ درصد، نظارتی با ۶.۶ درصد، عوامل علمی با ۲۴.۵ درصد و عوامل خدماتی با حدود ۴۰ درصد از متغیرهای بیان کننده عوامل ضعف مراکز مشاوره طلاق را شامل می‌شوند.

۱– عوامل فرهنگ – اجتماعی

جدول ۵. عوامل فرهنگ - اجتماعی

عوامل فرهنگی ـ اجتماعی:	ضعف اطلاع رسانی و فرهنگ سازی میان مردم ۴۳ ، ۳۹،۲،۳، ۴
	عدم رویکرد یکپارچه و سیستمی به خانواده ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴، ۲
	قداست زدایی از خانواده ۴۶، ۴۸
	انتظار درمان سریع در روان درمانگری و مشاوره ۳۹، ۴۷، ۴، ۲
	عدم شناخت صحیح زوجین از یکدیگر ۲۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۲۶، ۴، ۲
	ضعف بهداشت روانی جامعه ۲۷، ۴۶، ۳، ۴، ۲
	ضعف مهارت های رفتاری اجتماعی ۲۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸

در عوامل فرهنگی ـ اجتماعی عدم رویکرد یکپارچه به خانواده با ۵ مورد، عدم شناخت صحیح زوجین از یکدیگر با ۴ مورد و ضعف مهارت های رفتاری اجتماعی با ۴ مورد قابل توجه است. این عوامل در حدود ۲۳ درصد از منابع مورد صلاحیت ذکر شده است.

۲– عوامل نظارتی

جدول ٦. عوامل نظارتی

عوامل نظارتی:	ابهام و ضعف منبع قانونی مشاوره طلاق ۱، ۲۱، ۴۷
	مشخص نبودن متولی و ساختار نظارتی مراکز مشاوره طلاق ۱، ۴۷، ۴۸
	وجود مراکزی بدون وضعیت قانونی مشخص در امر مشاوره خانوادگی ۱

در عوامل نظارتی ابهام و ضعف منبع قانونی در مورد خانواده و طلاق با ۵ مورد و مشخص نبودن متولی و ساختار نظارتی جدی بر مراکز مشاوره با ۳ مورد فراوانی مد نظر است. کمترین توجه در بیان عوامل در منابع مورد بررسی، معطوف به این ساحت می‌باشد.

۳– عوامل ساختاری

جدول ۷. عوامل ساختاری

عوامل ساختاری:	عدم توجه به افزایش طلاق عاطفی در جامعه ۴۸
	عدم اعتنا به افزایش طلاق توافقی ۲۷
	وجود متولی طلاق و فقدان متولی ازدواج ۴۶، ۴۷
	عدم ورود قضات به پرونده های طلاق توافقی ۲۷
	عدم صلاحیت برخی قضات در مورد امور خانواده ۴۶، ۴۷
	عدم وجود سیاست واحد در مشاوره طلاق ۲۷، ۴۷
	بالا بودن هزینه های مشاوره و عدم پوشش بیمه ای ۴۲، ۴۱، ۴۴، ۴۳، ۴۵، ۲، ۲۶، ۲۸

در عوامل ساختاری وجود متولی طلاق و فقدان متولی ازدواج با ۲ مورد، عدم صلاحیت متصدیان امر خانواده با ۲ مورد و بالا بودن هزینه های مشاوره و عدم پوشش بیمه ای با ۸ مورد مشهود است. در حقیقت به سبب بالا بودن هزینه مشاوره، زوجین در طول زندگی کمتر به آن مراجعه می‌کنند و بی‌تردید مشاوره بعد از اوج گرفتن اختلافات و نزدیک شدن به طلاق چندان مفید نخواهد بود. این گویه، پرتکرارترین از منظر منابع مورد صلاحیت دانسته می شود. ۲۵ درصد از منابع مورد بررسی، به عوامل ساختاری اشاره داشتند.

۴– عوامل علمی

جدول ۸. عوامل علمی

عوامل علمی	تأکید تعاریف ناهنجاری روانی بر فلسفه اومانیسم ۳۵، ۳۶، ۳۰، ۴۶، ۴۸
عوامل علمی از رویکرد غربی:	استفاده از پروتو کل های سوخته غربی توسط مشاوران ۴۸
	نگاه فمینیستی برخی مشاوران به خانواده ۴۶
	جدا شدن علم از دین ۳۳،۳۶، ۴۸
	محدودیت در چارچوب نظریه های مشاوره ای ۳۷
عوامل علمی از رویکرد بومی:	ابهام و کلیت میان مشاوره، روان شناسی و روان درمانگری۲۲
	عدم توانمندی مشاوران طلاق از توانایی های علمی و مهارتی ۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸
	عدم توانایی در ترکیب و خلق فن ها و مهارت ها در مشاوره های طلاق ۸، ۴۷
	عدم تسلط مشاوران بر مسایل روز ۸، ۴۸
	نوپایی و تازه کار بودن مشاوره اسلامی ۴۸
	عدم توجه مشاوران به رویکردهای متناسب با فرهنگ بومی هر یک از زوجین ۵، ۴۷

در عوامل علمی از رویکرد غربی تأکید بر فلسفه اومانیسم و ماتریالیسم در علم مشاوره و روان شناسی با ۵ مورد و جدا انگاری علم از دین با ۳ مورد از نکات برجسته است. در عوامل علمی از رویکرد بومی عدم توانمندی علمی و مهارتی مشاوران با ۴ مورد، عدم تسلط مشاوران بر مسایل روز با ۲ مورد و بی توجهی مشاوران به فرهنگ بومی و تفاوت های زوجین با ۲ مورد فراوانی است.

۵– عوامل خدماتی

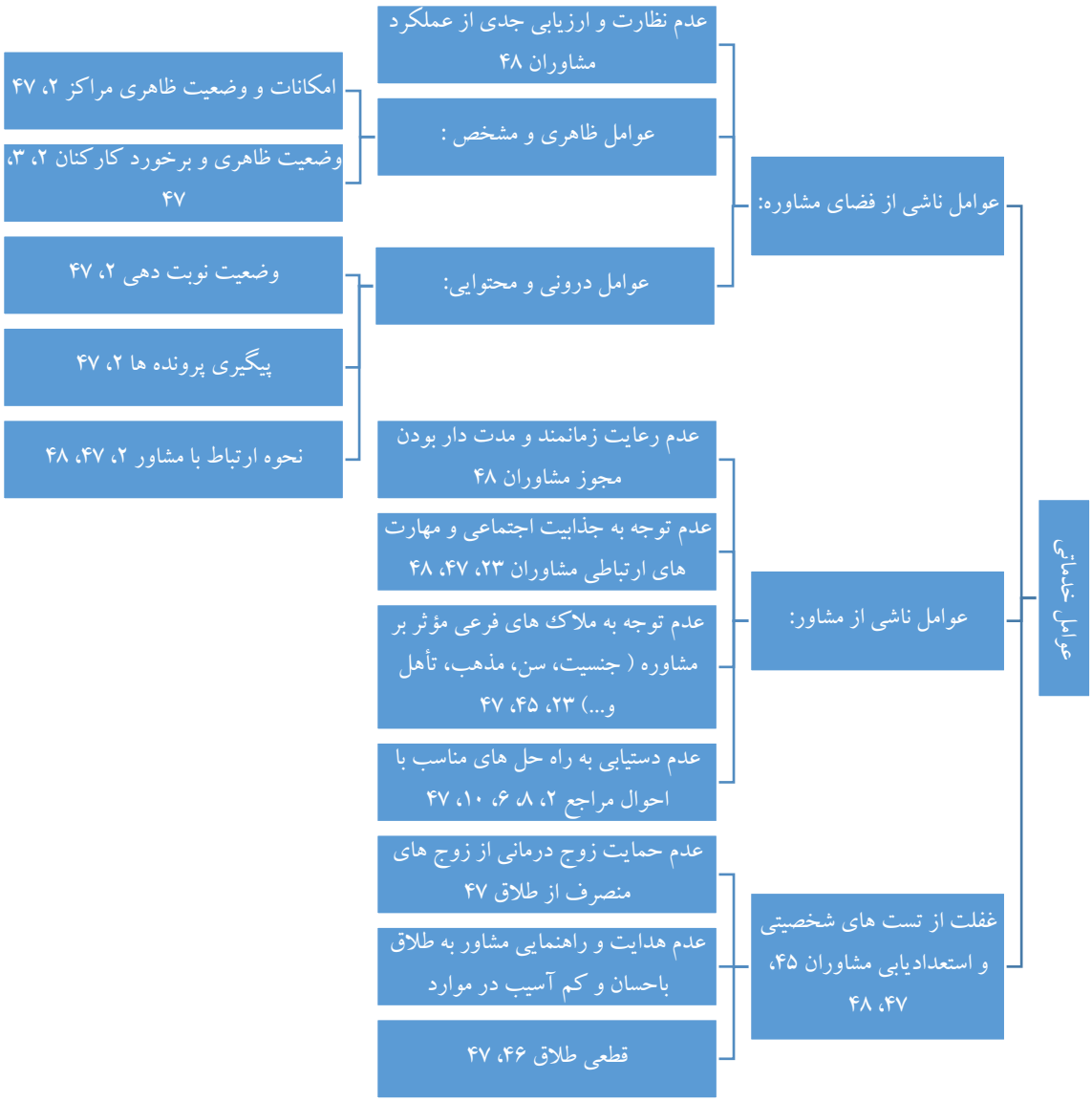

نمودار ۵. عوامل خدماتی

در عوامل خدماتی ناشی از فضای مشاوره وضعیت ظاهری مراکز و برخورد کارکنان با ۳ مورد و نحوه ارتباط با مشاور با ۳ مورد محسوس است. در عوامل ناشی از مشاور عدم توجه به جذابیت های اجتماعی و مهارت ارتباطی مشاوران با ۳ مورد، عدم توجه به ملاک های فرعی مشاور با ۳ مورد، عدم دستیابی به راه حل های مناسب با احوال مراجع با ۵ مورد و نیز غفلت از تست های شخصیتی و استعدادیابی مشاور با ۳ مورد قابل تأمل است.

ج) راهبردها و راهکارها

بررسی واحدهای تحلیل نشان می‌دهد مجموعه راهبردها و راهکارهای معطوف به مسئله را می‌توان تحت ساحت‌های ۵گانه زیر سامان داد و پیشنهادهایی حول هر یک از سیاست‌ها ارائه نمود:

۱– راهکارهای فرهنگی – اجتماعی

در راهکار فرهنگی ـ اجتماعی گسترش فرهنگ استفاده از خدمات مشاوره ای با ۶ مورد، توجه ویژه به نقش سازنده مشاورین ساعی در ایجاد صلح و سازش میان زوجین با ۳ مورد، پیگیری وضعیت زوجینی که سازش کرده اند با ۲ مورد و آموزش و نهادینه کردن مهارت های زندگی و اخلاق خانوادگی با ۲ مورد از موارد با اهمیت است.

۲– راهکارهای خدماتی

در راهکارهای خدماتی در گسترش خدمات مشاوره بهره گیری از مشاور و روان شناس خانواده و حضور مستمر آن در جامعه با ۳ مورد و توجه و تمرکز بر مشاوره قبل از ازدواج با ۴ مورد قابل ذکر است. در راهکارهای ارتقاء و سالم سازی خدمات مشاور افزایش کیفیت رابطه مشاور ـ مراجع با ۴ مورد که شامل ایجاد تأثیر مثبت بر مراجعان با ۳ مورد، دخالت ندادن نیازها و انگیزه های نادرست توسط مشاور با ۵ مورد، ارایه برآوردی صادقانه از خود توسط مشاور با ۳ مورد، لزوم توجه و تمرکز بر تفاوت ها و حساسیت های عاطفی و روانی زوجین با ۳ مورد می باشد، نیز ارایه سیر مطالعاتی و در قالب هسته علمی عمل کردن مشاور با ۳ مورد، تأکید بر تغییر ارزش های نادرست و ایجاد ارزش های صحیح از سوی مشاور با ۴ مورد، استفاده از رویکردهای یکپارچه و جامع ۳ مورد، ارایه حمایت های روانی و مشاوره ای به مشاوران ۳ مورد، تقویت اخلاق حرفه ی مشاوران ۴ مورد، توجه به ویژگی های اخلاقی مشاور ۳ مورد، تداوم حمایت مشاوره ای از زوج های منصرف از طلاق ۳ مورد و توصیه و راهنمایی مشاور به طلاق باحسان در موارد قطعی طلاق با ۳ مورد از اهم موارد راهکارهای خدماتی مربوط به مشاور است. در راهکارهای خدماتی ارتقاء و سالم سازی خدمات مراکز مشاوره رعایت گزینش سه مرحله ای مشاوران به عنوان یک اصل، افزایش نظم و ساماندهی امور در مراکز مشاوره با ۳ مورد و اعتماد بخشی به مراجعان با ۳ مورد مثال زدنی است.

۳– راهکارهای ساختاری و نظارتی

در راهکارهای ساختاری و نظارتی برنامه ریزی دقیق و صحیح برای خانواده و رصد کردن اجرای آن با ۳ مورد، تأسیس کلینیک خانواده یا مربی گری خانواده با ۳ مورد، تقویت نظارت جدی و کیفی بر مراکز مشاوره و سالم سازی محیط با ۵ مورد، ارجاع تمامی پرونده های اختلاف زوجین به مراکز مشاوره معتبر با ۳ مورد، بررسی میزان رعایت استانداردهای ساختاری با ۳ مورد، ایجاد بخش نظارت و ارزشیابی کیفی در مراکز مشاوره با ۳ مورد و در نهایت پیشنهاد ردیف بودجه و سرانه خاص برای مراکز مشاوره با ۳ مورد بیشترین فراوانی را به خود اختصاص می دهند.

۴– راهکارهای علمی

راهکارهای علمی در آموزش شامل تدوین برنامه ریزی درسی مشاوران بر اساس نیازمندی آنان در امر مشاوره های خانوادگی با ۶ مورد، حمایت های علمی و اخلاقی مشاوران در حال فعالیت به عنوان یک اصل، تأکید و تمرکز بر مهارت محوری مشاوران با ۵ مورد، آموزش و بررسی روش های نوین ارایه خدمات مشاوره با ۴ مورد، تربیت نیروی متخصص در مشاوره و روان شناسی اسلامی با ۳ مورد و نیز فراهم آوری امکانات در امر آموزش مطلوب مشاوران با ۴ مورد می باشد. در راهکارهای علمی در امر پژوهش و ارتقاء دانش بومی توجه به نارسایی های پژوهشی با ۳ مورد، انجام پژوهش های گسترده و عمیق در آسیب شناسی مشاوره با ۳ مورد، فراهم آوری امکانات در امر پژوهش با ۳ مورد، اصلاح ساختار زیربنایی مراکز مشاوره با ارایه مدل ایرانی اسلامی با ۳ مورد و تلاش در جهت افزایش مشارکت مراکز مشاوره در امر پژوهش با ۳ مورد مطرح می باشد. در نهایت راهکارهای علمی در امر پژوهش و بومی سازی دانش مشاوره و روان شناسی شامل بررسی آسیب ها و چالش های مشاوره و روان شناسی بر اساس تجربه زیسته مشاوران و روان شناسان با ۳ مورد و یکپارچه سازی روبنایی با بومی سازی دانش مشاوران با ۴ مورد می باشد.

۵– توصیه‌های راهبردی

بررسی منابع مورد صلاحیت در این فراتحلیل، ما را با آسیب‌ها و عوامل متعددی آشنا نمود که هرچند به صورت پراکنده در تحقیقات بیان شده است اما می‌توان با مقوله‌بندی آنها به علل اصلی مسئله دست یافت. بی‌تردید ضعف علمی مشاوران، غربی بودن شیوه‌ها و نظریه‌ها و غفلت از مسائل فرهنگی و اجتماعی، ضعف در تطبیق نظریه اسلام با روند مشاوره پیش از طلاق، عدم تطابق مبانی مشاوره با فرهنگ ایرانی – اسلامی، بروز نبودن مشاوره اسلامی، فقدان فرهنگ مراجعه به مراکز مشاوره در طول زندگی، آسیب‌های مختلف خدماتی و حمایتی، بی‌نظمی و عدم هدفمندی مراکز و ... از جمله مقولاتی است که بیانگر آسیب‌های مراکز مذبور است که متأسفانه اثر سوء و معکوس بر روند تحکیم خانواده گذارده است. به نظر می‌رسد از فراتحلیل انجام شده، می‌توان از موارد ذیل به عنوان گره‌های اصلی مسئله نام برد:

جدول ۹. گروه‌های اصلی عدم موفقیت مشاوران و مراکز مشاوره در حل مسئله طلاق

گروه‌های اصلی عدم موفقیت مشاوران و مراکز مشاوره در حل مسئله طلاق	
۱	عدم تخصص و مهارت مشاور و فقدان اخلاق حرفه‌ای آنان
۲	عدم تعادل در رویکرد دینی در مشاوره و بکارگیری شیوه غیر دینی و ایرانی
۳	آسیب‌های متعدد خدماتی و فرهنگی – اجتماعی
۴	عدم برقراری ارتباط موثر با مراجع و فقدان تشخیص دقیق مسئله
۵	فقدان فرهنگ مراجعه به مراکز مشاوره در طول زندگی

با عنایت به جدول فوق، می توان گفت مهمترین گره اصلی «فقدان گفتمان مشاوره‌ای در سبک زندگی ایرانیان در کنار ضعف در تخصص و مهارت و اخلاق حرفه ای مشاوران و دخیل ندادن راهکارهای دینی» تشخیص داده شده است، همچنین نگاه تک بعدی به طلاق و تقلیل علل آن به مسائلی که علت واقعی نیستند، در حالی که طلاق پدیده پیچیده ای است که عوامل متعددی در بروز آن دخیل هستند و وزن دهی به هر کدام از آنها مستلزم انجام پژوهش های متعدد است. بنابراین پرسش اصلی در ارائه راهبردها چنین است: چه راهبرهایی در جهت توانمندی مشاوران و ایجاد گفتمان مشاوره‌ای در عرصه پیشگیری از افزایش طلاق وجود دارد؟ بی‌تردید دستیابی به راهکارها در گام نخست مستلزم رفع آسیب‌های ذکر شده است اما این که چگونه می‌توان به این امر دست یافت به نظر می‌رسد باید به بررسی راهکارهای بیان شده در پژوهش‌ها پرداخته شده و روندی از راهکارها ذکر شود که در ادامه در قالب چند گام با محوریت ترتیبی بودن هر گام بیان می‌شود:

۵–۱– گام اول

۱– اصلاح ساختار زیربنایی:

برای تحقق اصلاح ساختار زیربنایی، لازم است راهکارهای ذیل صورت گیرد:

- شایستگی‌های عملی و نظری مشاوران و روانشناسان: متخصصان عرصه روان‌درمانی، جهت کمک به افراد برای سازگاری با شرایط زندگی، کاهش فشار روحی، تسهیل رشد در ابعاد مختلف و بهبود روابط بین فردی باید از لحاظ نظری و عملی از شایستگی بالایی برخوردار باشند. (چوپانی و همکاران، ۱۳۹۸، ص ۳) بررسی مؤلفه‌های مختلف شایستگی شامل دانش، بینش، نگرش، توانش، منش، مهارت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی می‌شود که طبق پژوهش چوپانی و کرمی، مهارت‌ها بیشترین بعد شایستگی به شمار می‌رود. (همو، ص ۲۹) از این رو لازم است برنامه‌ریزی جدی در خصوص ابعاد شایستگی به ویژه مهارت‌ها اتخاذ شود.
- همکاری و تعامل رسانه و مراکز مشاوره و روانشناسی برای ارتقای آگاهی عمومی: بهترین راهکار در این باره استفاده از فناوری و رسانه‌های عمومی با قدرت اقناع فرهنگی قوی است. (عرشی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۳۴۷)

- ایجاد فرهنگ مشاوره در مسئولان: ضعف اطلاع و نگرش و تصمیم‌گیری‌های غیرمشارکتی در پاره‌ای از مسئولان، فرهنگ کار فردی و ناتوانی در فهم و تعریف کار و نداشتن تعامل و ترجیح تقابل به خاطر گاه اقتدارطلبی و بی‌توجهی به مصالح اجتماعی، باعث فقدان لزوم مشاوره در بسیاری از مسئولان شده است. (خدابخش پیرکلایی، ۱۳۹۶) دغدغه‌مند نبود مسئولان به یقین به مردم جامعه نفوذ نموده و آنان نیز توجه جدی به این فرهنگ نشان نمی‌دهند.

۲– ایجاد اشتراکات مبنایی:

برای تحقق اشتراکات مبنایی در مراکز خدماتی، باید موارد ذیل لحاظ گردد:

- تولید متن مشاوره و روانشناسی اسلامی: باید برای سطوح مختلف مردم، متون کاربردی با ملاحظات اسلامی و فرهنگ ایرانی تدوین شود. (رک: عسکری و حسنی، بی‌تا، ص ۳۹–۴۸؛ پایش و آسیب‌شناسی ...، ۱۳۹۵)
- ارائه مدلی ایرانی – اسلامی: یکی از روش‌های رسیدن به الگوی بومی، اجرای طرح‌های تحقیقاتی مشترک با سازمان بهداشت جهانی است که یافته‌های آن با تلفیق منابع داخلی، می‌تواند ارائه دهنده الگویی قوی باشد. (کرمی نوری، ۱۳۸۵، ص ۲–۳)
- مدرن سازی معادله ساختاری: برخی از مشاوران به دلیل عدم آشنایی با روش‌های مدرن تحلیل، تحلیل‌های متغیرهای دلایل وقوع شکل‌گیری طلاق را به سطح کاملاً ظاهری و آشکار تقلیل می‌دهند، و دلایل را صرفا برمی‌گردانند به متغیرهای کاملاً ظاهری و آشکار و در نتیجه نمی‌توانند علت‌یابی کنند. اما بسیار منطقی‌تر، دقیق‌تر و پرحجم‌تر این است که مشاور وارد موضوعات تحلیلی شود که در آن تحت عنوان تحلیل‌های عامل اکتشافی و تأییدی و در نهایت وارد فاز بسیار مهمی از تحلیل‌های آماری تحت عنوان مدل‌سازی معادله‌ی ساختاری شود.

۵–۲. گام دوم:

۱– یکپارچه سازی ساختار روبنایی

برای رسیدن به یکپارچه‌سازی ساختار در مراکز به صورت روبنایی، باید راهکارهای ذیل صورت پذیرد:

- بومی سازی روانشناسی و مشاوره و شیوع آن به همه مراکز: باید تلاش نمود رشته روانشناسی و علوم تربیتی را براساس محیط فرهنگی، اجتماعی و مذهبی ایران بومی سازی نمود که در این راستا لازم است از آموزه‌های اسلام برای تعیین ملاک‌های قطعی ناهنجاری روانی بهره برد و امید و تشویق در نظریه‌پردازی با توجه به فرهنگ بومی را در اندیشمندان ایجاد کرد. در حقیقت باید علوم روانشناسی را علومی تطبیقی یا میان رشته‌ای در نظر گرفت و برای آن از فلسفه و مطالعات فلسفی در راستای تحقق روانشناسی اسلامی و همچنین راهکارهای عرفانی و عمیق اسلامی در روان درمانی بهره برد. (پایش و آسیب‌شناسی ...، ۱۳۹۵، ص ۱۶–۱۷؛ خدابخش پیرکلایی، ۱۳۹۶)
- ترسیم هنگامه‌های درمان برای مشاوران: شاید بتوان گفت که بازیگر اصلی، مشاوران هستند. آنان می‌توانند با تدوین جدولی دقیق از عملکردها و تجربه‌های خود یاری رسان یکپارچگی باشند. (خدابخش پیرکلایی، ۱۳۹۶)

۲– تربیت نیروهای متخصص مشاوره و روانشناسی اسلامی

بعد از ایجاد محتوا و یکپارچه‌سازی مراکز از لحاظ متون و منابع، باید به تربیت نیروهای متخصص مشاوره و روانشناسی در مراکز دینی اقدام کرد که مهمترین فعالیت در این حوزه همکاری بیشتر حوزه و دانشگاه در راستای اسلامی‌سازی و تربیت نیروی خدوم است. (رک: حقانی زنجانی، ۱۳۷۸، ص ۳۹–۴۵؛ پایش و آسیب‌شناسی، ۱۳۹۵، ص ۱۷)

۳– تأسیس کلینیک خانواده

کلینیک خانواده ساختاری سازمان یافته و حاکمیتی است، شامل مسائل و پژوهش های مربوط به ازدواج و خانواده و طلاق. فرآیندی سیستماتیک، که در آن ازدواج‌ها، طلاق‌ها، فرآیند حقوقی، جامعه شناسی، اقتصادی، دینی و... در این مجموعه ساماندهی

می‌شود و می توان از آن به دانشگاه خانواده تعبیر کرد. چرا که مشاور برای آسیب‌شناسی بسیار دقیق از چرایی وقوع اختلاف بین زن و مرد و ارائه بهترین راهکار، باید با تمام ابعاد اقتصادی، جامعه شناختی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، روانشناختی و مسائل دینی آشنا باشد. (رک: میرتبار و دشتی، ۱۴۰۰) در این مرکز، علاوه بر خدمات مشاوره‌ای دقیق و ارزان، می‌توان به یکپارچگی در روش مشاوره، اطلاعات دقیق مراجعان و نظارت و ارزیابی دست یافت.

۵-۳- گام سوم

این گام، بیشتر مربوط به حوزه نظارت و چگونگی افزایش جایگاه مراکز در جامعه با فعالیت درون سازمانی آن است که به اهم راهکارها اشاره می‌شود:

۱- اقدام نظارتی قوی: به نظر می‌رسد در این مرحله باید سامانه پژواک ایجاد شود و طی آن تیم بازرسی قوی توسط نظام روانشناسی و مشاوره برای برخورد با افراد غیرمتخصص ایجاد شود. (کرمی نوری، ۱۳۸۵)

۲- ارتقای کیفیت و سالم سازی خدمات روانشناسی: برای بالا بردن سطح خدمات لازم است علاوه بر تربیت مشاوران مجرب، کارهای تیمی میان روانشناسان، روان پزشکان و مددکان انجام یا تقویت شود. خود مشاوران نیز هر از چند گاهی مورد مشاوره قرار گیرند تا خطا در مشاوره آنها کاهش یابد. البته باید دانست رمز موفقیت در افزایش خدمات، پایبندی مشاوران به اصول اخلاقی و مهارت‌های ارائه مشاوره است و در این امر ضروری است خود مشاوران، به خودکاوی نیز بپردازند. (مهکام، ۱۳۸۵، ص ۹۴؛ خاکپور، ۱۳۸۹، ص ۲۵-۳۰؛ پایش و آسیب‌شناسی...، ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱۷)

۳- مشاوریار (حضور مستمر در جامعه): مراکز مشاوره در حد فراگیر و با هدف هر خانواده، یک روانشناس یا مشاور، باید فعال شود. حضور مستمر مشاوران در کنار افراد جامعه از دبستان تا دبیرستان می‌تواند برنامه بلندمدتی برای سراسری شدن مشاوره خانواده باشد که البته در این امر دو اقدام جدی باید صورت گیرد: نخست آنکه دولت باید خدمات مشاوره و روانشناسی را در زمره بیمه قرار دهد. دوم آنکه رسانه ملی با ترویج برنامه‌های مشاوره و روانشناسی کاربردی برای خانواده‌ها، یاری رسان این طرح باشد. (پایش و آسیب شناسی، ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱۷)

۴- همراه نمودن راهکار حکمیت در اسلام با روش‌های مشاوره اسلامی: به نظر می‌رسد نیازمند بازتعریف دقیقی از قاعده حکمیت در اسلام در مباحث مرتبط با مشاوره طلاق هستیم. این روند می‌تواند بسیاری از چالش‌های مشاوره را رفع نماید.

نتیجه گیری

با وجود آنکه از دهه ۸۰ تاکنون، مراکز خدمات روانشناسی و مشاوره در ایران رشد سریع و روزافزونی را تجربه نموده و حتی در بسیاری از نهادها و سازمان‌ها همچون دادگستری‌ها، نیروی انتظامی، ارتش، سپاه پاسداران، اداره بهزیستی و ... به صورت رسمی به فعالیت مشغول است اما همچون شاهد نیاز مبرم به این مراکز و آسیب‌های درون سازمانی این مراکز و خدمات آنها هستیم که به نوعی با فواید زیادی که برای جامعه داشته است در بسیاری از موارد از نظر کیفی سطح پایینی را تجربه می‌کند که نمونه بارز آن ناموفق بودن مراکز مشاوره در روند اجباری مشاوره پیش از طلاق است؛ چراکه با وجود اجباری بودن این مشاوره، نه تنها از میزان طلاق کاسته نشده است بلکه شاهد افزایش طلاق و همراهی مشاوران این مراکز در تحقق طلاق هستیم. این مراکز از آسیب‌های مختلفی در بسیاری از مؤلفه‌های خود همچون روش علمی، سبک آموزه‌ها، حوزه پژوهش، خدمات حمایتی و ... رنج می‌برد که در این میان، عدم ارتباط و درک صحیح مشاور با مراجع و ضعف او در تشخیص و درمان، بومی نبودن نظریات و منابع مشاوره و روانشناسی و عدم تطبیق با فرهنگ اسلامی – ایرانی، فقدان توجه به جنبه‌های معنوی انسان، ضعف فرهنگی مراجعه به مشاوران در مردم و کم‌آگاهی از خدمات این مراکز در جامعه، بی‌نظمی درون مراکزی، رویکردهای ماتریالیستی و اومانیستی به مشاوره، صوری بودن و اقتصادی بودن امر مشاوره طلاق و ... از مهم‌ترین آسیب‌های مراکز خدماتی روانشناسی و مشاوره دانسته می‌شود که باید برای آنان اندیشه نمود و استراتژی موفقیت برای آنان طراحی کرد. یافته‌های فراتحلیل نشان داد فقدان گفتمان مشاوره‌ای در سبک زندگی ایرانیان در کنار ضعف در تخصص و مهارت و اخلاق حرفه ای مشاوران و دخیل ندادن راهکارهای

دینی، عامل اصلی در فقدان موفقیت مشاوران در کاهش طلاق است که باید برای حل این مسئله، راهبردهای منظم با ترتیب زمانی ترسیم نمود. به نظر می‌رسد بهترین راهکار حاکمیتی، ایجاد کلینیک خانواده در جهت یکپارچه سازی شیوه مشاوره بر پایه سبک زندگی اسلامی – ایرانی و اجرای طرح مشاوریار و استمرار آن تا پایان ۵ سال اول زندگی است. اما از منظر علمی و پیور راهکارهای ارائه شده در تحقیقات مورد بررسی، باید در گام اول، اقدام به اصلاح ساختار زیر بنایی این مراکز نمود و در میان تمامی مراکز با تقویت متون اسلامی و ارتقای سیستم غیرحضوری و ارائه مدلی ایرانی – اسلامی، اشتراکات مبنایی ایجاد کرد. در گام دوم، باید به سمت یکپارچه‌سازی ساختار روبنایی این مراکز با بومی‌سازی دانش روانشناسی و مشاوره و شیوع آن در همه مراکز کشور و بهره‌گیری از تجربیات متخصصان این حوزه رفت. در کنار آن باید به تربیت نیروهای متخصص مشاوره و روانشناسی اسلامی همراه با ساماندهی و تقویت فارغ التحصیلان این رشته با ایجاد واحدهای کارورزی اقدام نمود. در گام سوم، باید نظارت بر این مراکز را تقویت کرد و سعی نمود خدمات مشاوران را باکیفیت بیشتر و سالم‌سازی محیط در طول زندگی متأهلان افزایش داد که یکی از بهترین راهکارهای آن بهره‌گیری از مشاوریار خانواده و حضور مستمر این مشاوران در جامعه به ویژه از دوران دبستان تا دانشگاه و بعد در میان خانواده‌ها است. نتایج این تحقیق با پژوهش مرادی و همکاران (۱۳۹۱)، بیگدلی و همکاران (۱۳۹۹) الله وردی و همکاران (۱۴۰۲)، چوپانی و کرمی (۱۳۹۸) هم‌راستا و تا حدودی مشترک بوده است.

پیشنهادهای پژوهشی

- شیوه های درمانی دیگری چون ایماگوتراپی، رویکرد شناختی رفتاری، فنون ساختاری، درمان مبتنی بر تعهد و پذیرش و... نیز مورد توجه و پژوهش قرار گیرد.
- لزوم تحقیق و بررسی در مواردی چون: ۱- بررسی روند رسیدگی به پرونده های ثبت واقعه طلاق، ۲- بررسی روند رسیدگی به پرونده های تنفیذ طلاق، ۳- بررسی رویه قضایی داوری و مشاوره در طلاق.
- مقایسه تأثیرگذاری خدمات مراکز مشاوره طلاق و دیگر درخواست های مربوط به اختلاف زوجین
- بررسی و نگارش جامع پروتکل اقدامی در مراکز مشاوره خانواده و عملیاتی نمودن زیرساخت های آن با تمرکز بیشتر بر رشته های مشاوره و روان شناسی و تلفیق آنها با راهکار حکمیتِ مدنظر اسلام.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

اسکافی نوغانی، مریم؛ ترکمان، فرح و ساروخانی، باقر. (۱۳۹۴). اثر شبکه های اجتماعی بر طلاق عاطفی در شهر مشهد. *نشریه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۲(۱)، ۲۲۵-۲۵۰.

حیدری، حامد؛ کیمیایی، سیدعلی؛ خویی‌نژاد، غلامرضا و مشهدی، علی. (۱۳۹۹). بررسی اثربخشی الگوی مشاوره ای پیشگیری از طلاق بر رضایت زناشویی در ازدواج های زود هنگام. *مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد*، ۶۳(۱)، ۲۲۴۹-۲۲۵۸.

خادمی، مریم. (۱۳۹۴). *تبیین مفهوم و علت شناسی اضطراب از دیدگاه روانشناسی اسلامی*، استاد راهنما دکتر شهربانو حقیقت، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارسنجان، ص: ۸۷.

خاکپور، رضا و شفیع آبادی، عبداله. (۱۳۸۹). اثربخشی گروه درمانی آموزش حساسیت و تعلیمی بر کاهش اشتباهات مشاوران و روان‌درمانگران. *نشریه اندیشه و رفتار در روان شناسی بالینی*، ۴(۱۵)، ۱۹-۳۲.

خنیفر، حسین و مسلمی، ناهید. (۱۴۰۲). اصول و مبانی روش‌های پژوهش‌های کیفی، تهران، نگاه دانش.

راهب، غنچه؛ لطیفیان، مریم و شریفی، حسن پاشا. (۱۳۹۶). ارزیابی کیفی خدمات مشاوره انجمن اولیاء و مربیان. *فصلنامه مددکاری اجتماعی*، ۶(۲)، ۳۲-۱۴.

راهب، غنچه. (۱۳۹۰). *بررسی اثربخشی خدمات راهنمایی و مشاوره مراجعان مراکز مشاوره سازمان اولیا و مربیان*، طرح پژوهشی، تهران، پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش.

ساروخانی، باقر. (۱۳۷۷). طلاق: پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

ساروخانی، باقر. (۱۳۹۳). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران، انتشارات سروش.

ستوده، سیف الله و بهاری، هدایت الله. (۱۳۸۶). آسیب شناسی خانواده، تهران، انتشارات ندای آریانا.

سودانی، منصور؛ کریمی، سهیلا و شیرالی‌نیا، خدیجه. (۱۳۹۵). اثربخشی مشاوره با تأکید بر نظریه انتخاب در کاهش طلاق عاطفی زوجین. *فصلنامه روانشناسی خانواده*، ۳(۲)، ۸۳-۹۲.

شفیع آبادی، عبدالله و ناصری، غلامرضا. (۱۳۷۱). نظریه های مشاوره و روان درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

عرشی، ملیحه؛ سبزی خوشنامی، محمد؛ حمیدی فر، علیرضا؛ فتحی، منصور و تکفلی، مرضیه. (۱۳۹۵). بررسی وضعیت خدمات مشاوره و مددکاری اجتماعی نیروی انتظامی (مراکز و کلانتری ها)، تحلیل روند سال های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۲. ۵(۵)، ۳۴۱-۳۵۰.

قهاری، شهربانو و ابوالهری، جعفر. (۱۳۹۵). مشاوره طلاق- راهنمای روان شناسان و مشاوران، تهران، انتشارات دانژه.

کاویانی ارانی، محمد. (۱۳۹۷). دورنمایی از روانشناسی اسلامی به عنوان یک مکتب. *دوفصلنامه مطالعات اسلام و روانشناسی*، ۱۲(۲۳)، ۶۹-۱۰۰.

کرمی نوری، رضا. (۱۳۸۵). وضعیت روان‌شناسی ایران، *ماهنامه بهداشت روان و جامعه*، ۳.

کریمیان، نادر؛ زارعی، اقبال؛ محمدی، کوروش و کریستنسن، اندرو. (۱۳۹۵). درمان های تلفیقی، جنسیت و زوج درمانی: بررسی و هم سنجی اثربخشی زوج درمانی رفتاری التقاطی و درمان تصمیم گیری مجدد در بهبود تعهد زناشویی همسران متعارض. *نشریه مشاوره و روان درمانی خانواده*، ۶(۲)، ۲۱-۳۸.

الله‌وردی، مهری؛ بدره، محسن و پورمسجدیان، فاطمه. (۱۴۰۲). ارزیابی کیفی کارآمدی مشاوره‌های پیش از طلاق موضوع فصل دوم قانون حمایت خانواده بر اساس نگرش مراجعان به مراکز مشاوره استان البرز. *پژوهش‌های میان رشته‌ای زنان*، ۵(۲)، ۱۹-۳۳.

مرادی، امید و چاردلی، شایسته. (۱۳۹۵). اثربخشی زوج درمانی تلفیقی به شیوه شناختی – رفتاری و ساختاری بر کیفیت زندگی و ابعاد آن در زوج‌های متقاضی طلاق. *پژوهش‌های مشاوره*، ۱۵(۵۷)، ۲۴-۴۰.

ملاجعفرلو، مهدی؛ قاسم زاده، عظیم و فرجیان، مرتضی. (۱۴۰۱). مقایسه اثربخش مشاوره گروهی با رویکرد شناختی رفتاری و واقعیت درمانی بر کاهش طلاق عاطفی و باورهای غیرمنطقی زوجین مراجعه کننده به مراکز مشاوره پارس آباد. *فصلنامه ایده های نوین روانشناسی*، ۱۴(۱۸)، ۱-۲۷.

مهکام، رضا. (۱۳۸۵). نقش روان‌شناسی در سلامت روانی طلاب، *نشریه پژوهش و حوزه*، ۲۵، ۹۷-۸۰.

میرتبار، سید مرتضی و دشتی، محمدتقی. (۱۴۰۰). *نظام جامع خانواده*، قم، انتشارات مکث اندیشه.

یوسفی، ناصر و کیانی، محمدعلی. (۱۳۹۱). تأثیر گشتالت درمانگری و معنادرمانی بر کاهش میل به طلاق مردان متقاضی مشاوره. *فصلنامه مشاوره و روان درمانی خانواده (ویژه خانواده و طلاق)*، ۱، ۱۵۸-۱۵۰.

References

Akbari, M. & Dinarvand, F. (2014). Effectiveness of therapy based on teaching Choice Theory on reduction of negative emotional reactions between couples with marital conflicts. *International Journal of Basic Sciences & Applied Research*. 3, 38-44.

Creswell, J.W. (2013). Research design: Qualitative, quantitative and mixed methods approaches. Sage publications.

Shannon, S. (2022). Critical appraisal of systematic reviews. *Can Assoc Radiol J*, 53(4), 195-198.

Solomon, B.C. & Jackson, J.J. (2014). Why do personality traits predict divorce? Multiple Pathways Through Satisfaction. *Journal of Personality and Social Psychology*, 106(6), 978-996.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

The Role of Good Governance in Increasing the Effectiveness of the World Health Organization's Actions in Managing the Corona Crisis

Amir Moradian Alam[1], **Farid Azadbakht**[2] ✉, and **Hengame Ghazanfari**[3]

1. PhD student, Law Department, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. Email: amirmoradian434@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Law Department, Kermanshah Branch Islamic Azad University, Kermanshah, Iran, Iran. Email: faridazadbakht2014@gmail.com
3. Assistant Professor, Law Department, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran. Email: ghazanfari.h50@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 09 April 2025
Received in revised form 23 July 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Good governance,
World Health Organization,
COVID-19,
Crisis management,
Participation

ABSTRACT

Objective: To examine the role of good governance (with components such as transparency, accountability, stakeholder participation, equity, and efficiency) in increasing the effectiveness of the World Health Organization (WHO) in managing the COVID-19 pandemic and to provide solutions to strengthen the organization's governance structures to improve performance in future crises.

Method: This research was conducted using an analytical method and by examining data related to WHO's performance during the COVID-19 pandemic. This method included analyzing the organization's decision-making, implementation, and international coordination processes with a focus on the principles of good governance.

Results: Implementing good governance principles (such as transparency and equity) in WHO processes has had a significant impact on improving international coordination, equitable distribution of resources (such as vaccines and medical equipment), and providing evidence-based solutions. The most important challenges that have reduced the effectiveness of WHO's actions include: political incoherence among member states, financial constraints, and disputes between countries.

Conclusions: The results of the study suggest that strengthening good governance structures in WHO through increased participation of Member States and establishment of stronger oversight mechanisms is key to improving the organization's performance in future health crises. Integrating these principles into global health policymaking will not only increase the organization's effectiveness, but also strengthen public trust and international cooperation. These findings are of great importance for policymakers and international institutions to improve their response to future crises.

Cite this article: Moradian Alam, A., Azad Bakht, F. & Zanfari, H. (2025). The Role of Good Governance in Increasing the Effectiveness of the World Health Organization's Actions in Managing the Corona Crisis. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161

Introduction

In today's world, the traditional concepts of politics and the political, which Plato considered the highest knowledge, have become so complex and intertwined that they seem to be no longer useful without being redefined in the context of contemporary conditions. In this regard, limiting thinking about politics to the framework of the nation-state is not only undesirable, but can also be misleading. From this perspective, good governance offers a new model of urban politics that is not based on the hidden politics in the concept of the nation-state (such as governing institutions such as the municipality). Rather, good governance refers to the quality of the relationship between the state and citizens and is an element that is useful for defining the mutual relations between the state and society and is in fact considered a human product.The most important concept in urban policy, in the context of good urban governance, is the active participation of citizens in political, social and economic spheres. This participation requires the creation of the necessary platforms for capacity building and empowerment of citizens, which the World Bank defines as expanding the assets and abilities of poor people to participate, bargain, influence, control and maintain accountable institutions. The discourse of governance is an inherent element of cooperation between civil society and political society, as well as between the state and citizens, and is rooted in new perspectives on public management that emerged in response to the failures of the welfare state to provide public goods and services more effectively.Governance is essentially concerned with the relations between state and non-state forces, as well as with the formal and informal rules that organize the public sphere and are the arena in which the state interacts with economic and social actors. This concept includes the values, institutions, and processes through which people and organizations act to achieve public goals, make decisions, establish authority, and establish legitimacy**.**

In developing countries, especially in centralized political systems, the realization of good urban governance is more influenced by vertical relations between national sovereignty and local administrations than by local self-governments.In Iran, the separation of national and local affairs on the one hand and the government’s dominance over urban administration, along with the continuation of a rent-based political economy and the concentration of management facilities in organizations affiliated with the central government, have caused that even in the presence of public demand, desirable urban governance is not achieved or faces serious challenges. Governance as a human product is an activity that is useful for defining the relationships and interactions between the government and society. Good governance is a consensus-based decision-making model that emphasizes participation and, in contrast to one-sided models of urban management and one-sided interactions of the government with citizens, pays attention to the interaction between the three main actors of the city, namely local government, the private sector, and civil society. In recent years, good governance has gained increasing importance with continuous conceptual development. However, desirable governance does not emerge by itself, but must be imagined and formed.This emphasizes the process of visualizing the future, as images of the future have the ability to influence human life and destiny.

Method

This research was conducted using an analytical method and by examining data related to WHO's performance during the COVID-19 pandemic. This method included analyzing the organization's decision-making, implementation, and international coordination processes with a focus on the principles of good governance.

Results

Implementing good governance principles (such as transparency and equity) in WHO processes has had a significant impact on improving international coordination, equitable distribution of resources (such as vaccines and medical equipment), and providing evidence-based solutions. The most important challenges that have reduced the effectiveness of WHO's actions include: political incoherence among member states, financial constraints, and disputes between countries.

Conclusions

The results of the study suggest that strengthening good governance structures in WHO through increased participation of Member States and establishment of stronger oversight mechanisms is key to improving the organization’s performance in future health crises. Integrating these principles into global health policymaking will not only increase the organization’s effectiveness, but also strengthen public trust and international cooperation. These findings are of great importance for policymakers and international institutions to improve their response to future crises.

Finally, the present study shows that good governance plays a critical role in the effective management of global crises such as the COVID-19 pandemic. As the leading institution in coordinating global responses to public health, the World Health Organization (WHO) needs to apply the principles of good governance, including transparency, accountability, stakeholder participation, equity, and efficiency. The findings suggest that when these principles have been effectively implemented, the organization’s ability to coordinate internationally, distribute resources equitably, and provide evidence-based solutions has been significantly enhanced. However, challenges such as political incoherence, financial constraints, and differences between countries have affected the effectiveness of WHO’s actions.To improve the WHO’s performance in future crises, it is essential to strengthen governance structures, increase participation by Member States, and establish stronger oversight mechanisms. International cooperation and countries’ commitment to good governance principles can also help reduce divisions and increase coordination in responding to global crises. Finally, this study emphasizes the importance of integrating good governance into global health policymaking to ensure rapid, equitable, and effective responses to crises such as the COVID-19 pandemic.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by A. M. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by F. A. as the second author. H. Z., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقش حکمرانی مطلوب در افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا

امیر مرادیان عالم[۱]، فرید آزادبخت[۲] ✉، هنگامه غضنفری[۳]

۱. دانشجوی دوره دکتری، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: amirmoradian434@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: faridazadbakht2014@gmail.com
۳. استادیار گروه حقوق، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. رایانامه: ghazanfari.h50@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
حکمرانی مطلوب،
سازمان بهداشت جهانی،
کووید-۱۹،
مدیریت بحران،
مشارکت

چکیده

هدف: بررسی نقش حکمرانی مطلوب (با مؤلفه‌هایی مانند شفافیت، پاسخگویی، مشارکت ذی‌نفعان، عدالت و کارایی) در افزایش اثربخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی(WHO) در مدیریت همه‌گیری کووید-۱۹ و ارائه راهکارهایی برای تقویت ساختارهای حکمرانی این سازمان جهت بهبود عملکرد در بحران‌های آینده.

روش پژوهش: این پژوهش با روش تحلیلی و از طریق بررسی داده‌های مرتبط با عملکرد WHO در دوران همه‌گیری کووید-۱۹ انجام شده است. این روش شامل تحلیل فرآیندهای تصمیم‌گیری، اجرایی و هماهنگی‌های بین‌المللی سازمان با تمرکز بر اصول حکمرانی مطلوب بوده است.

یافته‌ها: اجرای اصول حکمرانی مطلوب (مانند شفافیت و عدالت) در فرآیندهای WHO، تأثیر قابل‌توجهی در بهبود هماهنگی بین‌المللی، توزیع عادلانه‌ی منابع (مانند واکسن و تجهیزات پزشکی) و ارائه راهکارهای مبتنی بر شواهد داشته است. مهم‌ترین چالش‌هایی که اثربخشی اقدامات WHO را کاهش داده‌اند، عبارت‌اند از: ناهماهنگی سیاسی بین کشورهای عضو، محدودیت‌های مالی و اختلافات بین کشورها.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تقویت ساختارهای حکمرانی مطلوب در WHO از طریق افزایش مشارکت کشورهای عضو و ایجاد مکانیزم‌های نظارتی قوی‌تر، کلید بهبود عملکرد این سازمان در بحران‌های بهداشتی آینده است. تلفیق این اصول در سیاست‌گذاری‌های بهداشت جهانی نه تنها اثربخشی سازمان را افزایش می‌دهد، بلکه به تقویت اعتماد عمومی و همکاری بین‌المللی نیز منجر می‌شود. این یافته‌ها برای سیاست‌گذاران و نهادهای بین‌المللی جهت بهبود پاسخ به بحران‌های آینده بسیار حائز اهمیت است.

استناد: مرادیان عالم، امیر؛ آزادبخت، فرید و غضنفری، هنگامه. (۱۴۰۴). نقش حکمرانی مطلوب در افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۶-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161

مقدمه

در جهان امروز، مفاهیم سنتی سیاست و امر سیاسی که در اندیشه افلاطون به عنوان والاترین دانش شناخته می‌شد، به حدی پیچیده و درهم تنیده شده‌اند که به نظر می‌رسد بدون بازتعریف آنها در چارچوب شرایط معاصر، دیگر قابلیت استفاده ندارند. در این راستا، محدود کردن تفکر درباره امر سیاسی به چارچوب دولت–ملت نه تنها مطلوب نیست، بلکه می‌تواند گمراه‌کننده باشد (پرندوش، ۱۳۹۷: ۱۳). از این منظر، حکمروایی مطلوب الگویی نوین از سیاست شهری ارائه می‌دهد که بر پایه‌ی سیاستِ پنهان در مفهوم دولت–ملت (مانند نهادهای حاکمیتی همچون شهرداری) استوار نیست. بلکه، حکمروایی مطلوب به کیفیت رابطه بین دولت و شهروندان (Sheng, ۲۰۱۰: ۱۳۴) اشاره دارد و عنصری است که برای تعریف روابط متقابل دولت و جامعه مفید بوده و در واقع محصولی انسانی محسوب می‌شود (Bhuiyan, ۲۰۱۱: ۴۱۴).

مهم‌ترین مفهوم در سیاست شهری، در قالب حکمروایی مطلوب شهری، مشارکت فعال شهروندان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. این مشارکت نیازمند ایجاد بسترهای لازم برای ظرفیت‌سازی و توانمندسازی شهروندان است که بانک جهانی آن را به عنوان گسترش دارایی‌ها و توانایی‌های افراد فقیر برای مشارکت، چانه‌زنی، تأثیرگذاری، کنترل و حفظ نهادهای پاسخگو تعریف می‌کند (Narayan, ۲۰۰۲: ۱۴). گفتمان حکمروایی، عنصر ذاتی همکاری بین جامعه مدنی و جامعه سیاسی و همچنین بین دولت و شهروندان است و ریشه در دیدگاه‌های نوین مدیریت عمومی دارد که در پاسخ به ناکامی‌های دولت رفاه در ارائه مؤثرتر کالاها و خدمات عمومی شکل گرفته است (Sadashiva, ۲۰۰۸: ۶).

حکمروایی در اصل به روابط بین نیروهای حکومتی و غیرحکومتی (Stoker, ۱۹۹۸: ۳۸) و همچنین به تنظیم قوانین رسمی و غیررسمی مربوط می‌شود که حوزه عمومی را سازماندهی کرده و صحنه‌ای است که دولت در آن با کنشگران اقتصادی و اجتماعی تعامل می‌کند (Heyden et al, ۲۰۰۴: ۱۶). این مفهوم شامل ارزش‌ها، نهادها و فرایندهایی است که از طریق آنها مردم و سازمان‌ها برای دستیابی به اهداف عمومی، تصمیم‌گیری، ایجاد اقتدار و مشروعیت اقدام می‌کنند (Bhuiyan, ۲۰۱۰: ۱۲۷).

در کشورهای در حال توسعه، به ویژه در نظام‌های سیاسی متمرکز، تحقق حکمروایی شایسته شهری بیشتر تحت تأثیر روابط عمودی بین حاکمیت ملی و مدیریت‌های محلی است تا مدیریت‌های محلی خودگردان. در ایران، جدایی امور ملی و محلی از یک سو و تسلط دولت بر اداره امور شهری، همراه با تداوم اقتصاد سیاسی رانت‌محور و تمرکز امکانات مدیریتی در سازمان‌های وابسته به دولت مرکزی، باعث شده است که حتی در صورت وجود خواست عمومی، حکمروایی مطلوب شهری محقق نشود یا با چالش‌های جدی مواجه باشد (بوچانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۶۶). حکمروایی به عنوان محصولی انسانی، فعالیتی است که برای تعریف روابط و اثرات متقابل دولت و جامعه مفید است. حکمروایی خوب یک مدل تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع است که بر مشارکت تأکید دارد و در مقابل الگوهای یک‌طرفه مدیریت شهری و تعاملات یک‌سویه دولت با شهروندان، به کنش متقابل بین سه بازیگر اصلی شهر یعنی دولت محلی، بخش خصوصی و جامعه مدنی توجه می‌کند (ملک حسینی، ۱۳۹۷: ۱). در سال‌های اخیر، حکمروایی خوب با توسعه مفهومی مداوم، اهمیت فزاینده‌ای یافته است (Grindle, ۲۰۱۷: ۱۷–۱۸). با این حال، حکمروایی مطلوب به خودی خود ظهور نمی‌کند، بلکه باید تصور شده و شکل بگیرد. این امر بر فرآیند تصویرسازی از آینده تأکید دارد، چرا که تصاویر آینده توانایی تأثیرگذاری بر زندگی و سرنوشت بشری را دارند (Rubin, ۲۰۱۳: ۵۴۰).

مبانی نظری

حکمرانی مطلوب

بررسی سابقه مفهوم حکمروایی نشان می‌دهد که این مفهوم، اگرچه در سال‌های اخیر مورد توجه بیشتری قرار گرفته، اما در واقع واژه‌ای با ریشه‌های تاریخی است. این اصطلاح از واژه فرانسوی "Gouverner" گرفته شده که در قرن چهاردهم میلادی ابتدا به افسران سلطنتی اشاره داشت و بعدها به معنای فرآیند حکومت‌کردن یا رهبری‌کردن به کار رفت (دربان آستانه و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۲). الگوی سنتی مدیریت شهری با تحولات اجتماعی، سیاسی و فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات در اواخر قرن بیستم و همچنین افزایش

چالش‌های شهری و ناتوانی مدیران و سیاست‌گذاران، مورد انتقادات گسترده‌ای قرار گرفت. در این شرایط، الگوی حکمروایی شهری به عنوان جایگزینی برای الگوی سنتی مدیریت شهری از سوی اندیشمندان و سازمان‌های بین‌المللی مطرح شد. این الگو بر گذار از ساختارهای رسمی به عنوان مرکز تصمیم‌گیری به سمت نقش‌آفرینی جامعه مدنی در اعمال حقوق دموکراتیک و انجام وظایف تأکید دارد (حسینی، ۱۳۹۵: ۴۵).

برای درک مفهوم حکمروایی شهری، ابتدا باید تفاوت بین "حکومت" و "حکمروایی" را فهمید. ایده کلاسیک حکومت شامل نهادها، انتخابات، فرایندهای تصمیم‌سازی و ساختارهای اداری رسمی است. حکومت از طریق سلسله مراتب سیاسی عمل می‌کند و مسئولیت ارائه و تولید خدمات عمومی را بر عهده دارد (زیاری و همکاران، ۱۳۹۹: ۵). در مقابل، حکمروایی به این معناست که نهادها می‌توانند به روش‌های جدیدی کنترل شوند، همکاری‌های داوطلبانه در سطح محلی امکان‌پذیر است، و مردم می‌توانند روابط خود را از طریق سازمان‌ها و ارتباطات افقی تنظیم کنند (باستین و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳۲). در واقع، حکمروایی شهری به یک پارادایم توسعه تبدیل شده است که می‌تواند برای مقابله با شرایط ناپایدار شهری در جهان در حال توسعه به کار رود (چن و وایت، ۲۰۲۰). این حرکت به سمت حکمروایی شهری نشان‌دهنده شکست مدیریت شهری مبتنی بر دولت و رویکردهای نئولیبرالی بازارگرا است (بلانکو و همکاران، ۲۰۲۰).

حکمروایی شهری بر یک محیط اجتماعی–سیاسی پیچیده و چندبعدی دلالت دارد و الگوی انعطاف‌پذیرتر و بازتری را در تصمیم‌گیری پیشنهاد می‌کند (Virtudes, ۲۰۱۶: ۶۸). حکمروایی مطلوب شهری نتیجه حضور و تعامل مؤثر کنشگران متنوع شهری است که در چارچوب فرهنگی و زبانی خاص خود (زیست‌جهان) به تصمیم‌گیری می‌پردازند. سازمان فضایی شهرنشینی مدرن، که بر پایه خرد ابزاری و استراتژیک شکل گرفته، محصول پارادایم اجتماعی–اقتصادی صنعتی‌شدن در قرن نوزدهم است. بنابراین، ویژگی اصلی کنش‌های ارتباطی در شهر مدرن، عقلانی‌بودن و خردگرایی آن‌ها است (Meijer & Bolívar, ۲۰۱۶: ۳۹۵).

بر اساس دیدگاه کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای آسیا و اقیانوس آرام، حکمروایی خوب شامل ویژگی‌هایی مانند شفافیت، مشارکت، جهت‌گیری اجتماعی، پاسخگویی، اثربخشی، کارایی و عدالت است (سارکر، ۲۰۰۸). حکمروایی دو جنبه دارد: گاهی بر نهادها، ساختارها و سازمان‌ها تأکید می‌کند (جنبه عینی) و گاهی به عنوان یک فرایند در نظر گرفته می‌شود (جودکی و قاسم‌پور، ۱۴۰۰: ۸). از نظر جان پیر، نظریه حکمروایی شهری این پرسش را مطرح می‌کند که چه کسانی بر منابع حیاتی اداره جامعه کنترل دارند و در چه شرایطی می‌توانند کنش جمعی را پایدارتر کنند (Pierre, ۲۰۱۴: ۸۶۷).

پاندمی کرونا

پاندمی کووید–۱۹، که ناشی از ویروس SARS-CoV–۲ است، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های بهداشتی، اجتماعی و اقتصادی قرن بیست‌ویکم محسوب می‌شود. این پاندمی از دسامبر ۲۰۱۹ در شهر ووهان چین آغاز شد و به سرعت به تمامی نقاط جهان گسترش یافت. سازمان جهانی بهداشت (WHO) در ۱۱ مارس ۲۰۲۰، شیوع این ویروس را به عنوان یک پاندمی جهانی اعلام کرد (WHO, ۲۰۲۰: ۱). این بیماری نه تنها سیستم‌های بهداشتی را تحت فشار قرار داد، بلکه تأثیرات عمیقی بر اقتصاد، آموزش، روان‌شناسی اجتماعی و سبک زندگی مردم در سراسر جهان گذاشت.

کووید–۱۹ به دلیل سرعت بالای انتقال و ناشناخته بودن ویروس، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را برای سیستم‌های بهداشتی ایجاد کرد. بیمارستان‌ها و مراکز درمانی با کمبود تجهیزات پزشکی، تخت‌های بیمارستانی و پرسنل مواجه شدند. به عنوان مثال، در ایتالیا و اسپانیا، سیستم‌های بهداشتی به دلیل حجم بالای بیماران در آستانه فروپاشی قرار گرفتند (Remuzzi & Remuzzi, ۲۰۲۰: ۱۲۲۵). علاوه بر این، عدم وجود درمان قطعی یا واکسن در مراحل اولیه پاندمی، منجر به افزایش مرگ‌ومیر و فشار روانی بر کادر درمان شد.

پاندمی کرونا تأثیرات گسترده‌ای بر اقتصاد جهانی داشت. تعطیلی کسب‌وکارها، کاهش تولید ناخالص داخلی (GDP) و افزایش بیکاری از جمله پیامدهای مستقیم این بحران بودند. بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار (ILO)، بیش از ۲۵۵ میلیون شغل تمام‌وقت در سال ۲۰۲۰ از دست رفت (ILO, ۲۰۲۱: ۳). کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف سیستم‌های حمایتی و وابستگی به صادرات، بیشترین آسیب را متحمل شدند. به عنوان مثال، در هند، میلیون‌ها کارگر مهاجر به دلیل تعطیلی ناگهانی مشاغل، مجبور به بازگشت به روستاهای خود شدند (Srivastava, ۲۰۲۰: ۴۵).

قرنطینه‌ها و محدودیت‌های اجتماعی که برای کنترل شیوع ویروس اعمال شد، تأثیرات عمیقی بر سلامت روان افراد داشت. افزایش سطح اضطراب، افسردگی و احساس تنهایی در میان جمعیت‌های مختلف گزارش شده است. مطالعه‌ای در ایالات متحده نشان داد که ۴۰٪ از بزرگسالان در طول پاندمی علائم اضطراب یا افسردگی را تجربه کردند (Czeisler et al., ۲۰۲۰: ۱۷۷). همچنین، کودکان و نوجوانان به دلیل تعطیلی مدارس و محدودیت‌های اجتماعی، با چالش‌های آموزشی و روان‌شناختی مواجه شدند.

سازمان بهداشت جهانی

سازمان بهداشت جهانی (WHO) یکی از نهادهای مهم و معتبر بین‌المللی است که به منظور ارتقای سلامت، کاهش بیماری‌ها و نهادینه‌سازی اصول بهداشتی در سطح جهانی تأسیس شده است. این سازمان عضوی از سازمان ملل متحد است و در سال ۱۹۴۸ به عنوان یک سازمان تخصصی تأسیس شد. این سازمان با هدف اصلی "رسیدگی به وضعیت بهداشت بشری" و فراهم آوردن شرایط بهتر برای افراد در سطح جهانی، آغاز به کار کرد. بنابراین، این سازمان از روز اول تأسیس، شش هدف اصلی را تعیین کرد که شامل: تقویت بهداشت جهانی، مبارزه با بیماری‌های مسری، ترویج بهداشت روان، بهبود بهداشت مادر و کودک و ارتقاء سلامت جامعه می‌باشد (WHO, 2010, p. ۳۳).

سازمان بهداشت جهانی با هدف پایه‌گذاری سیستمی پایدار و قوی برای بهداشت عمومی جهانی تلاش می‌کند. این اهداف شامل موارد زیر می‌شود:

۱. ایجاد و ارتقاء استانداردهای بهداشتی: WHO نقش محوری در توسعه و تعیین استانداردهای بین‌المللی در حوزه‌های بهداشتی دارد. این سازمان با مشاوره به کشورهای عضو و ایجاد راهنماهایی برای ارتقاء بهبود کیفیت خدمات بهداشتی، سعی در ایجاد یک سیستم بهداشتی کارآمد دارد (WHO, 2011, p. ۴۵).

۲. مبارزه با بیماری‌ها: WHO به‌ویژه در مبارزه با بیماری‌های مسری نظیر ایدز، سل و مالاریا نقش فعالی دارد. این سازمان برنامه‌های مختلفی را برای پیشگیری و کنترل این بیماری‌ها طراحی و اجرا می‌کند (WHO, 2016, p. ۷۸).

۳. تلاش برای کاهش مرگ‌ومیر و بیماری‌ها: WHO به‌صورت دوره‌ای آمار مربوط به مرگ‌ومیرها و بیماری‌ها را جمع‌آوری و تجزیه‌وتحلیل می‌کند و تلاش می‌کند تا با ایده‌های نوین، دست به کاهش بیماری‌ها بزند (WHO, 2019, p. ۱۲۰).

۴. ترویج بهداشت روان: یکی از اهداف مهم WHO، ارتقاء بهداشت روان و حمایت از افرادی است که از مشکلات بهداشتی روانی رنج می‌برند. این سازمان برنامه‌هایی را برای آموزش جوامع، افزایش آگاهی و کاهش تابوهای اجتماعی مربوط به بهداشت روان طراحی کرده است (WHO, 2017, p. ۵۴).

سازمان بهداشت جهانی با چالش‌های متعددی در مسیر تحقق اهداف خود مواجه است. برخی از این چالش‌ها عبارتند از:

۱. فقدان منابع مالی کافی: با اینکه WHO به‌عنوان یک سازمان جهانی دارای اهمیت است، اما بودجه این سازمان اغلب کافی نیست. کشورهای عضو باید به‌طور سالانه به تأمین مالی این سازمان بپردازند و عدم وفای به عهد در پرداخت می‌تواند تأثیرات منفی بر عملکرد سازمان بگذارد (WHO, 2015, p. ۸۸).

۲. چالش‌های سیاسی: WHO دچار چالش‌های سیاسی در ارتباط با کشورهای مختلف می‌باشد. برخی از کشورها ممکن است در پاسخ به توصیه‌های این سازمان مقاومت کنند و این می‌تواند مانع از بهبود اوضاع بهداشتی شود (WHO, 2018, p. ۱۰۲).

۳. بروز بیماری‌های جدید: ظهور بیماری‌های جدید مثل COVID-۱۹، چالش‌های جدیدی را برای WHO ایجاد کرده است. توانایی این سازمان در واکنش به بحران‌ها و مدیریت سریع و مؤثر این بیماری‌ها بسیار حیاتی است (WHO, 2020, p. ۱۵).

۴. تغییرات آب و هوایی: تغییرات آب و هوایی به عنوان یک تهدید بزرگ بهداشتی برای بشر محسوب می‌شود و WHO باید برای مقابله با اثرات بهداشتی ناشی از آن آماده باشد.

پیشینه پژوهش

رفیعیان و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای با عنوان " هم‌افزایی کنشگران بازآفرینی پایدار شهری با رویکرد حکمروایی ارتباطی- شبکه‌ای: مطالعه موردی ستاد بازآفرینی شهر کرمانشاه"به بررسی روابط بین ۳۴ سازمان و نهاد رسمی و غیررسمی مرتبط با بازآفرینی پایدار شهری پرداختند. نتایج این پژوهش نشان داد که تراکم پیوندهای تبادل اطلاعات و همکاری بین سازمان‌ها تنها ۳۷ درصد بوده که بیانگر سطح پایین همکاری است. همچنین، شبکه مورد مطالعه در شاخص‌هایی مانند سیاست‌گذاری، هماهنگی، مدیریت (برنامه‌ریزی، نظارت و ارزیابی)، اجرا، ابزارسازی و تسهیلگری، ساختاری متمرکز و سلسله‌مراتبی داشت. شاخص انتقال‌یافتگی در تبادل اطلاعات و همکاری نیز ۳۹،۲۸ درصد بود که نشان‌دهنده قابلیت پایین روابط انتقال‌یافتگی در شبکه است. کوتاه‌ترین فاصله بین دو کنشگر در این شبکه ۳،۴۶ درصد بود که بیانگر پیوندهای ضعیف در شبکه است.

قاسمی، کشته گر، محمدزاده، محمد، عبدالعلی، زهره،(۱۳۹۹) حکمرانی خوب و مدیریت ارزش عمومی در برابر بحران کووید- ۱۹ فصلنامه راهبردمدیریت و سلامت ، در این مقاله تنها به حکمرانی خوب، و استفاده از تمامی ظرفیتهای بخش دولتی و غیر دولتی، شفافیت رویه‌ها و اطلاعات، پاسخگویی به جامعه، اعمال قانون برای همه، وفاق گرایی براساس باور همگانی، فشار ساختاری و انگیزش اجتماعی و راهکارهای اثربخش برای مقابله با شیوع بیماری با داشتن افق دید راهبردی همراه با انعطاف پذیری در شرایط کنونی اشاره شده تا با خلق ارزش عمومی بیشتری در فاصله گذاری اجتماعی، بتواند بحران شیوع کووید ۱۹ را شکست دهد ولی رساله حاضر علاوه بر بیان حکمرانی مطلوب و حق سلامت و ارایه راهکارهاایی در این باره برسازمان بهداشت جاهنی نیز اشاره کرده است.

بیشاز و همکاران (۲۰۱۹) در تحقیق خود با عنوان " چارچوب حکمروایی مطلوب برای مدیریت شهری"بیان کردند که تغییر به سمت ظرفیت‌سازی و تضعیف حکومت ممکن است به ارائه خدمات ضعیف منجر شود.

وحدانی ، ولی الله و دیگران، سلامت به مثابه حق بشری؛ روایت حقوقی از منطق حکمرانی برای سلامت(۱۳۹۹) اخلاق و تاریخ پزشکی.، این مقاله با اتخاذ رویکردی معرفت شناسانه، روایتی حقوقی از منطق حکمرانی برای سلامت ارائه میکند که چشم اندازی تازه از مباحث «حق سلامت» پیش رو گذاشته است و با استدلال هایی قدرتمند، نشان میدهد که سیاستگذاری سلامت، باید مبتنی بر فهم موضوعاتی باشد که تأثیراتی عمده بر سلامت مردم دارند؛ موضوعاتی که با عنوان عوامل «تهدیدکنندهی سلامت»، «محافظت کنندهی سلامت» و «ارتقادهندهی سلامت» توصیف میشوند؛ گرچه، مطالبهی ادعایی حق سلامت، بهمثابه «حق لازم الاجرای فردی»، انتقاداتی را هم در پی داشته و ممکن است موانع و محدودیتهایی نظری و عملی پیش روی تحقق کامل این حق بشری وجود داشته باشد. تفاوت آن با این رساله در این است که در رابطه با موضوع خاصی می باشد و در این علاوه بر نقاط قوت بر ضعف آن در بیماری های واگیر دار اشاره می کند .

بهمنی، محمدعلی (۱۳۹۹) حمایت از حق بر سلامت در دعاوی سرمایه گذاری ناشی از بیماری های فراگیر جهانی با تکیه بر کووید- ۱۹ ، این مقاله با روش اکتشافی و با مراجعه به اسناد مرتبط در حقوق بین الملل و رویه داوری به بررسی این مسئله می- پردازد که در صورت سکوت معاهدات سرمایهگذاری، به منظور حمایت از حق بر سلامت افراد، چه دفاعیاتی بر اساس حقوق بینالملل برای دولت میزبان ممکن خواهد بود و الزامات استناد دولت میزبان به هر یک از این دفاعیات چه خواهد بود.

شاخص و ویژگی های حکمرانی مطلوب

همانگونه که گفته شد حکمرانی مطلوب (Good Governance) به عنوان یک مفهوم کلیدی در مدیریت عمومی و توسعه پایدار، از دهه ۱۹۹۰ مورد توجه نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی، سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی قرار گرفته است. این مفهوم به شیوه‌ای از حکمرانی اشاره دارد که در آن نهادها و فرآیندهای تصمیم‌گیری به گونه‌ای عمل می‌کنند که منافع عمومی را به طور کارآمد و عادلانه تأمین کنند. حکمرانی مطلوب بر پایه اصولی مانند مشارکت، شفافیت، پاسخگویی، حاکمیت قانون، اثربخشی، عدالت و انسجام اجتماعی استوار است. در این مقاله، ویژگی‌ها و شاخص‌های حکمرانی مطلوب با استناد به منابع علمی بررسی می‌شود.

مشارکت (Participation)

مشارکت فعال شهروندان در فرآیندهای تصمیم‌گیری یکی از ارکان اصلی حکمرانی مطلوب است. مشارکت به معنای درگیر شدن افراد و گروه‌های مختلف جامعه در تعیین سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای پروژه‌ها است. این مشارکت می‌تواند از طریق انتخابات، مشورت‌های عمومی، تشکیل نهادهای مدنی و استفاده از فناوری‌های دیجیتال تحقق یابد. بر اساس گزارش برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP)، مشارکت شهروندان نه تنها به بهبود کیفیت تصمیم‌گیری کمک می‌کند، بلکه مشروعیت و مقبولیت سیاست‌ها را نیز افزایش می‌دهد (UNDP, ۱۹۹۷: ۹).

شفافیت (Transparency)

شفافیت به معنای دسترسی آزاد و آسان شهروندان به اطلاعات مربوط به تصمیم‌ها، سیاست‌ها و عملکرد نهادهای دولتی است. شفافیت باعث کاهش فساد، افزایش اعتماد عمومی و بهبود پاسخگویی می‌شود. سازمان شفافیت بین‌الملل (Transparency International) تأکید می‌کند که شفافیت یکی از مؤثرترین ابزارها برای مبارزه با فساد اداری و مالی است (Transparency International, ۲۰۲۰: ۱۵). در حکمرانی مطلوب، اطلاعات باید به شیوه‌ای روشن، به موقع و قابل فهم در اختیار عموم قرار گیرد.

پاسخگویی (Accountability)

پاسخگویی به معنای مسئولیت‌پذیری نهادها و افراد در قبال تصمیم‌ها و اقدامات خود است. در حکمرانی مطلوب، نهادهای دولتی و غیردولتی باید در برابر شهروندان و نهادهای نظارتی پاسخگو باشند. پاسخگویی می‌تواند از طریق مکانیسم‌هایی مانند گزارش‌دهی عمومی، نظارت پارلمانی و رسانه‌های مستقل تحقق یابد. بانک جهانی پاسخگویی را به عنوان یکی از کلیدی‌ترین شاخص‌های حکمرانی مطلوب معرفی کرده است (World Bank, ۲۰۱۷: ۲۳).

حاکمیت قانون (Rule of Law)

حاکمیت قانون به معنای برابری همه افراد و نهادها در برابر قانون است. در حکمرانی مطلوب، قوانین باید به صورت عادلانه و بدون تبعیض اجرا شوند. این اصل تضمین می‌کند که قدرت سیاسی به شیوه‌ای قانونمند و قابل پیش‌بینی اعمال شود. بر اساس گزارش سازمان ملل، حاکمیت قانون یکی از پایه‌های اساسی توسعه پایدار و کاهش نابرابری‌ها است (UN, ۲۰۱۵: ۱۲).

اثربخشی و کارایی (Effectiveness and Efficiency)

حکمرانی مطلوب مستلزم استفاده بهینه از منابع برای دستیابی به اهداف تعیین‌شده است. اثربخشی به معنای تحقق اهداف و کارایی به معنای استفاده بهینه از منابع است. نهادهای دولتی باید بتوانند خدمات عمومی را با کمترین هزینه و بیشترین کیفیت ارائه دهند. بر اساس مطالعات بانک جهانی، اثربخشی و کارایی در حکمرانی مطلوب منجر به بهبود شاخص‌های توسعه انسانی و اقتصادی می‌شود (World Bank, ۲۰۱۹: ۳۴).

عدالت و برابری (Equity and Inclusiveness)

عدالت و برابری به معنای تضمین دسترسی عادلانه همه افراد به فرصت‌ها و منابع است. در حکمرانی مطلوب، سیاست‌ها و برنامه‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که گروه‌های محروم و آسیب‌پذیر نیز از مزایای توسعه بهره‌مند شوند. سازمان جهانی بهداشت (WHO) تأکید می‌کند که عدالت در دسترسی به خدمات بهداشتی و آموزشی یکی از شاخص‌های کلیدی حکمرانی مطلوب است (WHO, ۲۰۱۸: ۷).

انسجام اجتماعی (Social Cohesion)

انسجام اجتماعی به معنای ایجاد همبستگی و اعتماد بین گروه‌های مختلف جامعه است. در حکمرانی مطلوب، نهادها باید به گونه‌ای عمل کنند که اختلافات و تنش‌های اجتماعی کاهش یابد و همکاری بین گروه‌های مختلف تقویت شود. بر اساس گزارش

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، انسجام اجتماعی یکی از عوامل کلیدی در ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی است (OECD, ۲۰۲۰: ۱۸).

توسعه پایدار (Sustainable Development)

حکمرانی مطلوب باید به گونه‌ای باشد که نیازهای نسل حاضر را بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده برای تأمین نیازهای خود برآورده کند. این اصل بر استفاده مسئولانه از منابع طبیعی، حفظ محیط زیست و کاهش نابرابری‌ها تأکید دارد. برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) توسعه پایدار را به عنوان یکی از اهداف اصلی حکمرانی مطلوب معرفی کرده است (UNDP, ۲۰۱۵: ۲۲).

مشارکت بخش خصوصی و جامعه مدنی (Private Sector and Civil Society Participation)

در حکمرانی مطلوب، بخش خصوصی و جامعه مدنی نقش مهمی در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها ایفا می‌کنند. مشارکت این بخش‌ها باعث افزایش نوآوری، بهبود کیفیت خدمات و کاهش بار مالی دولت می‌شود. بر اساس مطالعات سازمان جهانی کار (ILO)، مشارکت بخش خصوصی و جامعه مدنی یکی از عوامل کلیدی در تحقق حکمرانی مطلوب است (ILO, ۲۰۱۹: ۱۴).

ظرفیت‌سازی و توانمندسازی (Capacity Building and Empowerment)

حکمرانی مطلوب نیازمند تقویت ظرفیت‌های نهادهای دولتی و غیردولتی و توانمندسازی شهروندان است. این امر از طریق آموزش، ارتقای مهارت‌ها و ایجاد فرصت‌های مشارکت تحقق می‌یابد. بانک جهانی تأکید می‌کند که ظرفیت‌سازی یکی از مؤثرترین راه‌ها برای بهبود کیفیت حکمرانی است (World Bank, ۲۰۲۰: ۲۹).

حکمرانی مطلوب و افزایش اثربخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا

پاندمی کووید-۱۹ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های بهداشتی قرن بیست‌ویکم، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را برای سیستم‌های بهداشتی و مدیریت بحران در سراسر جهان ایجاد کرد. سازمان بهداشت جهانی (WHO) به عنوان نهاد پیشرو در هماهنگی پاسخ جهانی به این بحران، نقش محوری در مدیریت این پاندمی ایفا کرد. با این حال، اثربخشی اقدامات WHO تا حد زیادی تحت تأثیر شاخص‌های حکمرانی مطلوب قرار داشت.

مشارکت (Participation)

مشارکت فعال کشورها و نهادهای بین‌المللی در تصمیم‌گیری‌های WHO یکی از عوامل کلیدی در افزایش اثربخشی اقدامات این سازمان بود. WHO با ایجاد پلتفرم‌های همکاری مانند **ابتکار دسترسی جهانی به واکسن کووید-۱۹ (COVAX)**، توانست کشورهای مختلف را در فرآیند توزیع عادلانه واکسن مشارکت دهد. این مشارکت نه تنها به افزایش منابع مالی و فنی کمک کرد، بلکه اعتماد کشورها به اقدامات WHO را نیز تقویت نمود (WHO, ۲۰۲۱: ۱۲). با این حال، برخی کشورها به دلیل عدم مشارکت کامل یا تأخیر در ارائه داده‌های بهداشتی، چالش‌هایی را برای هماهنگی جهانی ایجاد کردند.

شفافیت (Transparency)

شفافیت در ارائه اطلاعات و تصمیم‌گیری‌ها نقش حیاتی در مدیریت بحران کرونا داشت. WHO با انتشار به‌موقع داده‌های مربوط به شیوع ویروس، دستورالعمل‌های بهداشتی و نتایج تحقیقات علمی، توانست به کشورها در اتخاذ تصمیم‌های آگاهانه کمک کند. به عنوان مثال، انتشار سریع اطلاعات درباره سویه‌های جدید ویروس مانند دلتا و اومیکرون، به کشورها اجازه داد تا اقدامات پیشگیرانه لازم را انجام دهند (WHO, ۲۰۲۰: ۸). با این حال، انتقاداتی درباره عدم شفافیت WHO در مراحل اولیه شیوع ویروس در چین مطرح شد که نشان می‌دهد شفافیت کامل هنوز یک چالش است.

پاسخگویی (Accountability)

پاسخگویی WHO در قبال اقدامات و تصمیم‌هایش، اعتماد جامعه جهانی را افزایش داد. این سازمان با ارائه گزارش‌های منظم به کشورهای عضو و نهادهای نظارتی، نشان داد که به اصول حکمرانی مطلوب پایبند است. به عنوان مثال، گزارش‌های هفتگی WHO درباره وضعیت جهانی پاندمی و اقدامات انجام‌شده، به کشورها کمک کرد تا عملکرد خود را ارزیابی و بهبود بخشند (WHO, ۲۰۲۱: ۱۵). با این حال، برخی انتقادات درباره پاسخگویی WHO در قبال تأخیر در اعلام وضعیت اضطراری جهانی وجود دارد که نشان می‌دهد بهبود این شاخص همچنان ضروری است.

حاکمیت قانون (Rule of Law)

حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی به معنای پایبندی به قوانین و مقررات جهانی است. WHO با استناد به **مقررات بهداشت بین‌المللی (IHR)**، چارچوبی قانونی برای هماهنگی پاسخ جهانی به پاندمی ایجاد کرد. این مقررات به کشورها کمک کرد تا اقدامات هماهنگ و مبتنی بر شواهد انجام دهند (Gostin et al., ۲۰۲۰: ۳۴۵). با این حال، برخی کشورها به دلیل عدم پایبندی کامل به این مقررات، چالش‌هایی را برای مدیریت جهانی بحران ایجاد کردند.

هماهنگی بین‌المللی (International Coordination)

هماهنگی بین‌المللی یکی از شاخص‌های کلیدی حکمرانی مطلوب است که در مدیریت بحران کرونا نقش حیاتی داشت. WHO با ایجاد شبکه‌ای از همکاری‌های بین‌المللی، توانست منابع مالی، فنی و علمی را برای مقابله با پاندمی بسیج کند. به عنوان مثال، **ابتکار ACT-Accelerator** که با مشارکت WHO و سایر نهادهای بین‌المللی ایجاد شد، به توسعه و توزیع واکسن، درمان و تست‌های تشخیصی کمک کرد (WHO, ۲۰۲۱: ۲۰). با این حال، رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بین کشورها، چالش‌هایی را برای هماهنگی جهانی ایجاد کرد.

عدالت و برابری (Equity and Inclusiveness)

عدالت در دسترسی به منابع و خدمات بهداشتی یکی از اصول کلیدی حکمرانی مطلوب است. WHO با تأکید بر توزیع عادلانه واکسن و تجهیزات پزشکی، تلاش کرد تا شکاف بین کشورهای ثروتمند و فقیر را کاهش دهد. به عنوان مثال، برنامه COVAX با هدف تأمین واکسن برای کشورهای کم‌درآمد، گامی مهم در جهت تحقق عدالت بهداشتی بود (WHO, ۲۰۲۱: ۱۸). با این حال، نابرابری در دسترسی به واکسن و تجهیزات پزشکی همچنان یک چالش بزرگ است.

اثربخشی و کارایی (Effectiveness and Efficiency)

اثربخشی و کارایی اقدامات WHO در مدیریت بحران کرونا تا حد زیادی تحت تأثیر شاخص‌های حکمرانی مطلوب قرار داشت. این سازمان با استفاده بهینه از منابع و هماهنگی بین‌المللی، توانست اقدامات مؤثری را در زمینه پیشگیری، تشخیص و درمان انجام دهد. به عنوان مثال، انتشار سریع دستورالعمل‌های بهداشتی و حمایت از تحقیقات علمی، به کشورها کمک کرد تا پاسخ‌های مؤثری به پاندمی دهند (WHO, ۲۰۲۰: ۱۰). با این حال، محدودیت‌های مالی و سیاسی، چالش‌هایی را برای اثربخشی کامل اقدامات WHO ایجاد کرد.

ظرفیت‌سازی و توانمندسازی (Capacity Building and Empowerment)

ظرفیت‌سازی و توانمندسازی کشورها یکی از اصول کلیدی حکمرانی مطلوب است که در مدیریت بحران کرونا نقش مهمی داشت. WHO با ارائه آموزش‌های فنی، حمایت از تحقیقات علمی و تقویت سیستم‌های بهداشتی کشورها، توانست ظرفیت آن‌ها را برای مقابله با پاندمی افزایش دهد. به عنوان مثال، برنامه‌های آموزشی WHO درباره تشخیص و درمان کووید-۱۹، به هزاران کارمند بهداشتی در سراسر جهان کمک کرد (WHO, ۲۰۲۱: ۲۲). با این حال، برخی کشورها به دلیل ضعف سیستم‌های بهداشتی، نتوانستند از این برنامه‌ها به طور کامل بهره‌مند شوند.

نتیجه‌گیری

در نهایت مطالعه ی حاضر نشان می‌دهد که حکمرانی مطلوب نقش حیاتی در اثربخشی مدیریت بحران‌های جهانی مانند همه‌گیری کووید-۱۹ ایفا می‌کند. سازمان بهداشت جهانی (WHO) به‌عنوان نهاد پیشرو در هماهنگی پاسخ‌های جهانی به سلامت عمومی، نیازمند اعمال اصول حکمرانی خوب از جمله شفافیت، پاسخگویی، مشارکت ذی‌نفعان، عدالت و کارایی است. یافته‌ها حاکی از آن است که در مواقعی که این اصول به‌طور مؤثر اجرا شده‌اند، توانایی سازمان در هماهنگی بین‌المللی، توزیع عادلانه منابع و ارائه راهکارهای مبتنی بر شواهد به‌طور قابل‌توجهی افزایش یافته است. با این حال، چالش‌هایی مانند ناهماهنگی سیاسی، محدودیت‌های مالی و اختلافات بین کشورها، اثربخشی اقدامات WHO را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

برای بهبود عملکرد سازمان بهداشت جهانی در بحران‌های آینده، تقویت ساختارهای حکمرانی، افزایش مشارکت کشورهای عضو و ایجاد مکانیزم‌های نظارتی قوی‌تر ضروری به نظر می‌رسد. همچنین، همکاری‌های بین‌المللی و تعهد کشورها به اصول حکمرانی مطلوب می‌تواند به کاهش اختلافات و افزایش هماهنگی در پاسخ به بحران‌های جهانی کمک کند. در نهایت، این مطالعه بر اهمیت تلفیق حکمرانی خوب در سیاست‌گذاری‌های بهداشت جهانی تأکید می‌کند تا بتوان در مواجهه با بحران‌هایی مانند همه‌گیری کووید-۱۹، پاسخ‌هایی سریع، عادلانه و مؤثر ارائه داد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه انجام شده است

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ملک حسینی، عباس. (۱۳۹۷). بررسی نقش حکمروایی خوب شهری در مدیریت و برنامهریزی گردشگری شهر سمنان، *نگرشهای نو در جغرافیای انسانی*، ۹(۳)، ۱-۲۳.

باستین، علی؛ زیاری، کرامت اله؛ پوراحمد، احمد و حاتمی نژاد، حسین. (۱۳۹۷). سنجش و ارزیابی اثرات حکمروایی خوب شهری بر زیست پذیری شهرها مطالعه موردی: شهر بوشهر، *پژوهش و برنامه ریزی شهری*، ۹(۳۴)، -۱۲۶.

ربانی، طاها؛ مشکینی، ابوالفضل؛ رکن الدین افتخاری، عبدالرضا و رفیعیان، مجتبی. (۱۳۹۸). تبیین مسائل حکمروایی شهری در سناریوهای آینده کلان شهر تهران مبتنی بر رویکرد تبدیل سناریوهای کیفی به کمی، *شهر پایدار*، ۲(۱)، ۴۵-۶۲.

حسینی، سیدهادی. (۱۳۹۵). تحلیل شاخص های حکمروایی خوب شهری با تأکید بر نظرات شهروندان و مدیران، مطالعه موردی: شهر تربت حیدریه، *فصلنامهٔ مطالعات شهری*، ۲۰، ۴۳-۵۲.

بوچانی، محمدحسین؛ صرافی، مظفر و توکلی نیا، جمیله. (۱۳۹۶). واکاوی نظری ابر مسیله شهری ایران و چاره جویی برای برون رفت تدریجی در چارچوب حکمروایی شایسته شهری، اولین کنفرانس بین المللی و هشتمین کنفرانس ملی برنامه ریزی و مدیریت شهری.

References

Bhuiyan, S. (2011). Transition towards a knowledge-based society in post-communist Kazakhstan: Does good governance matter? *Journal of Asian and African Studies*, 46(4), 414–430.

Callaway, E. (2021). Heavily mutated Omicron variant puts scientists on alert. *Nature*, 600(7887), 21. https://doi.org/10.1038/d41586-021-03552-w

Czeisler, M.É., Lane, R.I., Petrosky, E., Wiley, J.F., Christensen, A., Njai, R., Weaver, M.D., Robbins, R., Facer-Childs, E.R., Barger, L.K., Czeisler, C.A., Howard, M.E., & Rajaratnam, S.M.W. (2020). Mental health, substance use, and suicidal ideation during the COVID-19 pandemic—United States, June 24–30, 2020. *Morbidity and Mortality Weekly Report*, 69(32), 1049–1057. https://doi.org/10.15585/mmwr.mm6932a1

Gostin, L.O., Moon, S., & Meier, B.M. (2020). Reimagining global health governance in the age of COVID-19. *The American Journal of Public Health*, 110(11), 1615–1619. https://doi.org/10.2105/AJPH.2020.305933

Grindle, M.S. (2017). Good governance, R.I.P.: A critique and an alternative. *Governance*, 30(1), 17–22. https://doi.org/10.1111/gove.12223

International Labour Organization (ILO). (2021). I*LO monitor: COVID-19 and the world of work* (7th ed.).

Meijer, A., & Bolívar, M.P.R. (2016). Governing the smart city: A review of the literature on smart urban governance. *International Review of Administrative Sciences*, 82(2), 392–408. https://doi.org/10.1177/0020852314564308

Narayan, D. (2002). *Empowerment and poverty reduction: A sourcebook*. The World Bank.

Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD). (2020). *Social cohesion policy review*.

Pierre, J. (2014). Can urban regimes travel in time and space? Urban regime theory, urban governance theory, and comparative urban politics. *Urban Affairs Review*, 50(6), 864–889. https://doi.org/10.1177/1078087413518175

Remuzzi, A., & Remuzzi, G. (2020). COVID-19 and Italy: What next? *The Lancet*, 395(10231), 1225–1228. https://doi.org/10.1016/S0140-6736(20)30627-9

Rubin, A. (2013). Hidden, inconsistent, and influential: Images of the future in changing times. *Futures*, 45, S38–S44. https://doi.org/10.1016/j.futures.2012.11.011

Sadashiva, M. (2008). *Effects of civil society on urban planning and governance in Mysore*, India [Doctoral dissertation, Technical University of Dortmund].

Sheng, Y.K. (2010). Good urban governance in Southeast Asia. *Environment and Urbanization ASIA*, 1(2), 131–147.

Srivastava, R. (2020). The impact of COVID-19 on migrant workers in India. *The Indian Journal of Labour Economics*, 63(1), 45–50.

Stoker, G. (1998). *Public-private partnerships and urban governance*. In G. Stoker (Ed.), Partnerships in urban governance: European and American experiences (pp. 1–21). Palgrave Macmillan.

Transparency International. (2020). *Corruption Perceptions Index 2020*.

United Nations Development Programme (UNDP). (1997). *Governance for sustainable human development*.

United Nations Development Programme (UNDP). (2015). Sustainable Development Goals.

United Nations (UN). (2015). Transforming our world: The 2030 Agenda for Sustainable Development.

Virtudes, A. (2016). 'Good' governance principles in spatial planning at local scale. Procedia Engineering, 161, 65–69.

World Bank. (2017). Worldwide Governance Indicators.

World Bank. (2019). The Worldwide Governance Indicators (WGI) project.

World Bank. (2020). Capacity building for good governance.

World Health Organization (WHO). (2010). World health report 2010: Health systems financing: The path to universal coverage.

World Health Organization (WHO). (2011). The Manila Declaration on the promotion of mental health: A call to action.

World Health Organization (WHO). (2015). Health in the post-2015 agenda.

World Health Organization (WHO). (2016). Global health estimates 2015: Deaths by cause, age, sex, by country and by region, 2000-2015.

World Health Organization (WHO). (2017). Mental health action plan 2013-2020.

World Health Organization (WHO). (2018). World health statistics 2018: Monitoring health for the SDGs.

World Health Organization (WHO). (2019). World health statistics 2019: Monitoring health for the SDGs.

World Health Organization (WHO). (2020). COVID-19 strategy update.

World Health Organization (WHO). (2020, March 11). WHO Director-General's opening remarks at the media briefing on COVID-19 - 11 March 2020. https://www.who.int/director-general/speeches/detail/who-director-general-s-opening-remarks-at-the-media-briefing-on-covid-19---11-march-2020

World Health Organization (WHO). (2021). COVAX: Ensuring global equitable access to COVID-19 vaccines.

World Health Organization (WHO). (2021). ACT-Accelerator: A global collaboration to accelerate the development, production, and equitable access to COVID-19 tests, treatments, and vaccines.

World Health Organization (WHO). (2021). Global training and capacity building for COVID-19 response.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

A New Study on the Nature of Giving in Testimony and its Probative Value

Ahmad Mortazi[1] ✉, and **Soheila Golmah**[2]

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Email: a.mortazi@tabrizu.ac.ir
2. Master's degree in Jurisprudence and Private Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Email: d.m.a.fiqh@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 18 April 2024
Received in revised form 01 August 2025
Accepted 08 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Testimony of charity,
Testimony of testimony,
Testimony of testimony,
Religious witness,
Customary witness

ABSTRACT

Objective: To examine the nature, evidentiary scope, and authority of voluntary testimony (testimony that is provided without prior request) in Imami jurisprudence and Iranian statutory law and to determine whether it can be relied upon as one of the evidences to prove a claim.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method and by referring to library sources. In it, the opinions and evidences of jurists and jurists on voluntary testimony were collected and analyzed.

Results: The research findings show that:

1. Voluntary testimony is evidence and can be relied upon both in the right of Allah (matters related to God) and in the right of people (matters related to people).

2. The mere fact that the testimony is voluntary (voluntary) does not cause the witness to depart from the religious conditions and the substantive invalidity of the testimony.

3. The only criticism of this testimony is the lack of consent of the "evidence" (the person in whose favor the testimony is given), which is a formal and non-substantive objection and does not harm the inherent validity and credibility of the testimony.

4. At the very least, the testimony of the donor can be cited as customary testimony, which is valid according to Article 162 of the Islamic Penal Code and does not require all the strict conditions of a religious witness.

Conclusions: The final conclusion is that the testimony of the donor is valid and credible and can be relied upon in court. The lack of consent of the evidence only gives him the right not to use this testimony, but this does not harm the substantive validity of the testimony.

Cite this article: Mortazi, G. & Ahmad, S. (2025). A New Study on the Nature of Giving in Testimony and its Probative Value. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074

Introduction

Evidence and evidence are the plural of evidence, and evidence in the dictionary means guide. And in common parlance, it is called something that proves something. Evidence in the science of law is of two types: evidence of rulings and evidence of proving a claim. In jurisprudence, evidence of judicial proof is limited to confession, oath, testimony, and the knowledge of the judge **.**Expertise, examination, and local investigation are also two means of verification and development that are effective in obtaining knowledge in the judge, but are not foreseen in the civil law and are jointly mentioned in articles 256-228 in the Civil Procedure Code.

The use of a trusted witness in cases of judgment and the resolution of hostilities is one of the definitive rational practices, so it can be used and relied on in other nations, such as the laws of Western countries, and is not limited to the Islamic system. The common point of all evidence is proving a fact or creating a basis for a ruling on a fact.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method and by referring to library sources. In it, the opinions and evidences of jurists and jurists on voluntary testimony were collected and analyzed.

Results

The research findings show that**:**

1. Voluntary testimony is evidence and can be relied upon both in the right of Allah (matters related to God) and in the right of people (matters related to people).

2. The mere fact that the testimony is voluntary (voluntary) does not cause the witness to depart from the religious conditions and the substantive invalidity of the testimony.

3. The only criticism of this testimony is the lack of consent of the “evidence” (the person in whose favor the testimony is given), which is a formal and non-substantive objection and does not harm the inherent validity and credibility of the testimony.

4. At the very least, the testimony of the donor can be cited as customary testimony, which is valid according to Article 162 of the Islamic Penal Code and does not require all the strict conditions of a religious witness.

Conclusions

The final conclusion is that the testimony of the donor is valid and credible and can be relied upon in court. The lack of consent of the evidence only gives him the right not to use this testimony, but this does not harm the substantive validity of the testimony.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

پژوهشی نو در ماهیت تبرع در ادای شهادت و ارزش اثباتی آن

احمد مرتاضی[۱] ✉، سهیلا گلماه[۲]

۱. نویسنده مسئول، دانشیار ،گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. رایانامه: a.mortazi@tabrizu.ac.ir
۲. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد فقه و حقوق خصوصی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. رایانامه: d.m.a.fiqh@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
شهادت تبرعی،
حسبه،
شهادت حسبه،
شاهد شرعی،
شاهد عرفی

چکیده

هدف: بررسی ماهیت، قلمرو اثباتی و حجیت شهادت تبرعی (شهادتی که بدون درخواست قبلی ارائه می‌شود) در فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران و تعیین این که آیا می‌توان به آن به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا استناد کرد یا خیر.

روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در آن، نظرات و ادله فقها و حقوقدانان در مورد شهادت تبرعی گردآوری و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که:

۱. شهادت تبرعی، هم در حق الله (اموری که مربوط به خداوند است) و هم در حق الناس (اموری که مربوط به مردم است) حجت و قابل استناد است.

۲. صرف تبرعی بودن (داوطلبانه بودن) شهادت، باعث خروج شاهد از شرایط شرعی و بطلان ماهوی شهادت نمی‌شود.

۳. تنها نقد وارد بر این شهادت، عدم رضایت «مشهودٌله» (کسی که به نفع او شهادت داده می‌شود) است که این ایراد، شکلی و غیرماهوی است و به حجیت و اعتبار ذاتی شهادت لطمه نمی‌زند.

۴. حداقل می‌توان به شهادت تبرعی به عنوان شهادت عرفی استناد کرد که بر اساس ماده ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی معتبر است و نیاز به دارا بودن تمام شرایط سختگیرانه شاهد شرعی ندارد.

نتیجه‌گیری: نتیجه نهایی این است که شهادت تبرعی دارای اعتبار و حجیت است و می‌توان در دادگاه به آن استناد کرد. عدم رضایت مشهودٌله فقط این حق را به او می‌دهد که نخواهد از این شهادت استفاده کند، اما این امر به صحت ماهوی شهادت خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

استناد: مرتاضی، احمد و گلماه، سهیلا. (۱۴۰۴). پژوهشی نو در ماهیت تبرع در ادای شهادت و ارزش اثباتی آن. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۶-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074

مقدمه

ادله و دلائل، جمع دلیل است و دلیل در لغت به معنی راهنما آمده است. و در اصطلاح عرفی به چیزی می‌گویند که امری را اثبات نماید. ادله در علم حقوق بر دو قسم است: ادلهٔ احکام و ادلهٔ اثبات دعوی. در فقه ادله اثبات قضایی، در اقرار، حلف، بینه و علم قاضی منحصر شده است.

کارشناسی، معاینه و تحقیق محلی نیز به عنوان دو وسیله احراز و انکشاف است که مؤثر در حصول علم در قاضی می‌باشد لیکن در قانون مدنی پیش‌بینی نشده است و در قانون آیین دادرسی مدنی، به صورت مشترک در مواد ۲۵۶–۲۲۸ مطرح شده‌اند.

استفاده از شاهد مورد اعتماد، در موارد قضاوت و فصل خصومت، یکی از سیره‌های قطعی عقلایی است لذا در سایر ملل مانند حقوق کشورهای غربی نیز قابل استعمال و استناد می‌باشد و منحصر به نظام اسلامی نیست. نقطه مشترک همه ادله، اثبات واقعیت و یا ایجاد زمینه برای حکم در مورد یک واقعیت است.

معناشناسی شهادت تبرعی

اهل لغت شهادت را به معنای خبر قاطع می‌دانند که مترادف با مشاهده به معنای معاینه می‌باشد (جوهری، ۱۴۱۰: ۲/ ۴۹۴). از نظر واژه‌شناسان تبرع عبارت است از اعطاء و تفضل قبل از این‌که از شخص درخواست شود و قبل از این‌که اعطاء بر او واجب شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸/ ۸). چنانچه شهادت شاهد در دادگاه، پیش از این‌که دادرس از شاهد بخواهد که او شهادت دهد، صورت گیرد، «شهادت تبرعی» نامیده می‌شود. نظر فقهاء امامیه شهادت تبرعی به دو شکل کلی قابل تصور است و شاهد متبرع را از دو بعد می‌توان مورد تحلیل و بررسی قرار داد: الف) متبرع در تحمل شهادت: بین فقهاء امامیه اختلاف نظری وجود ندارد که شهادت شخص بعد از تحمل و حس نمودن مورد شهادت نافذ است خواه مشهودله یا هر دو طرف دعوا از او درخواست تحمل شهادت نمایند خواه درخواست ننمایند (حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۱۳). البته در صورتی که تحمل شهادت بدون درخواست باشد دیگر اداء شهادت بر شخص واجب نیست اما شهادتش نافذ است. ب) متبرع در اداء شهادت: یعنی شخصی که تحمل شهادت نموده است در دادگاه حاضر شود و قبل از این‌که قاضی از او درخواست نماید، شهادت دهد. این حالت است که مورد اختلاف فقهاء می‌باشد مورد اختلاف این است که آیا شهادت قبل از درخواست قاضی که شهادت تبرعی نام دارد در حقوق الناس نافذ است یعنی می‌توان به آن به عنوان دلیل استناد نمود و قابل اکتفاء هست یا این‌که نیاز به مکمل دارد؟

برای پاسخ دادن به این سؤال لازم است ابتدا صور مختلف اداء شهادت تبرعی مورد بررسی قرار گیرد تا محرز شود کدام نوع از این شهادت مردود است.

صورت های تحقق تبرع در شهادت

در راستای شناخت ماهیت شهادت تبرعی، لازم است به تأسی از عده‌ای از فقهاء صورت‌های مختلف شهادت تبرعی مورد بررسی قرار گیرد تا از این طریق آشنایی با مصادیقی از این شهادت که قابل استماع می‌باشند در مباحث آتی آسان‌تر باشد. شهادت تبرعی صورت‌های بسیاری دارد؛ در ذیل، شرح این صور در قالب مثال تبیین می‌شود.

اول) زمانی که شخصی نزد قاضی ادعای امری کند، سپس دادرس از او بخواهد که بر این ادعا شاهدی بیاورد. مدعی یا قاضی شاهد را احضار می‌نماید و شاهد حاضر می‌شود سپس مدعی در آن جلسه، مجددا دعوای خود را مطرح نماید ولی قبل از این‌که مدعی یا دادرس یا شخص ثالثی در جلسه دادگاه از شاهد تقاضای اداء شهادت کند، او شهادت می‌دهد. دوم) فرض پیشین با این تفاوت که شاهد قبل از طرح مجدد و تکرار دعوا ادای شهادت نماید. سوم) زمانی که شخص بدون این‌که برای دعوا احضار شده باشد، برای ادای شهادت در جلسه دادگاه حاضر شود و بعد از طرح دعوا در آن جلسه شهادت دهد بدون این‌که در جلسه از او درخواست شده باشد. چهارم) حالتی که شخصی از شاهد بخواهد که اگر تنازعی رخ داد، شهادت دهد لیکن شاهد زمان اداء حاضر نشود سپس شاهد نزد قاضی برود و بگوید: «من شاهد این موضوع هستم، بنابراین اگر زید ادعایی کرد و مدعی‌علیه انکار نمود من به نفع زید شاهد هستم». هرچند شاهد زمان نیاز به اداء شهادت در جلسه نتواند حاضر شود. پنجم) در صورتی که بعد از طرح دعوا از سوی مدعی، شخصی نزد قاضی حاضر شود و بگوید: «من شاهد این امر به نفع مدعی هستم» در حالی که مدعی از شاهد بودن او اطلاع ندارد. ششم) حتی در مواردی که اعتقاد بر رد شهادت

تبرعی قبل از درخواست باشد در صورتی که شاهد قبل از درخواست، شهادت دهد و شهادتش به علت تبرعی بودن رد شود اما در همان جلسه بعد از درخواست شهادتش را تکرار کند از او پذیرفته می‌شود. هفتم) شخصی غیر از قاضی شاهد را می‌شناسد و می‌داند که شخص، شاهد مسئله بوده است، سپس مدعی اقامه دعوا می‌کند و بعد از اقامه دعوا توسط شخص مطلع (شخص ثالث و خارج از دعوا)، از او درخواست می‌شود که شهادت دهد. هشتم) اگر شخصی خارج از جلسه دادرسی شهادت دهد، و بنا بر اختصاص شهادت تبرعی به جلسه رسیدگی باشد. که در این حالت می‌توان پس از حضور شاهد در دادگاه به شهادتش استناد نمود. نهم) شخص به قاضی بگوید نزد من شهادتی است و یا حسبه‌ای را حاضر کرده‌ام و یا بگوید با من حسبه‌ای است و سخنانی از این قبیل. سپس قاضی می‌گوید: چه چیز نزد تو است؟ و یا آن‌چه می‌دانی بیان کن. و در این هنگام او دیگر متبرع نیست زیرا بعد از درخواست قاضی، شهادتش را بیان نموده است. دهم) زمانی که از سوی زید دعوایی مطرح نشده و عمرو نیز انکار نکرده است. اما خالد نزد قاضی برود و بگوید: «من شاهد این مطلب هستم به نفع زید و بر ضرر خالد»، یا همراه زید نزد قاضی برود و به نفع زید در حقی که مشترک بین او و زید است شهادت دهد. از نظر فقهائی که شهادت تبرعی در مطلق حقوق را پذیرفته‌اند، از میان صور شهادت تبرعی که مطرح شد تنها صورتی که عدم استماع و استناد به آن از سوی قاضی واجب است صورت آخر می‌باشد؛ زیرا این صورت عرفا شهادت نیست بلکه دعوای فضولی و بدون اذن مدعی است. این گروه معتقدند بعید نیست که منظور عده‌ی کثیری از مخالفین حجیت شهادت تبرعی همین مورد اخیر باشد. زیرا در موارد دیگر درخواست به انحاء مختلفی، از جانب قاضی و یا مدعی مطرح شده است (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۸، ۲۶۷–۲۶۶؛ اردبیلی، ۱۴۱۰، ۱۲/۴۰۰؛ حلی، ۱۴۰۷: ۴/۵۳۳).

قلمرو اثباتی شهادت تبرعی

در رابطه با اعتبار شهادت تبرعی نظرات گوناگونی مطرح شده است که در ادامه مقاله، به طرح و بررسی استدلالی هر یک از آنها پرداخته می‌شود:

نظریه عدم حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق و ادله آن

قائلین به عدم حجیت در مطلق حقوق، دیدگاه خود را به دو شکل استدلالی و غیراستدلالی، مطرح ساخته‌اند. عده‌ای از فقهاء بدون ذکر دلیل آورده‌اند: شهادت، قبل از درخواست، جایز نیست همان‌طور که کتمان شهادت جایز نمی‌باشد(عکبری‌بغدادی، ۱۴۱۳: ۷۲۸؛ طوسی، ۱۴۰۰:۳۳۰؛ حلبی، ۱۴۰۳: ۴۳۶؛ طرابلسی، ۱۴۰۶: ۵۶۱/۲). طبق موازین اصول فقهی، اطلاق کلام ایشان، علی‌رغم در مقام بیان بودن، نشان می‌دهد که شهادت تبرعی را در هیچ‌یک از حقوق الله و حقوق الناس و به تبعِ آن، در حقوق مشترک، قابل استناد نمی‌دانند و به عبارت دیگر، فقهای مزبور، شاهد متبرع را به طور مطلق از دایره بیّنه و شهود، خارج می‌دانند.

عده‌ای دیگر از فقهاء، نظریه عدم حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق را با ذکر دلیل، بیان داشته‌اند(محقق‌حلی، ۱۴۰۸: ۱۲۰/۴؛ علامه‌حلی، ۱۴۱۰ :۱۵۸/۲؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۴۵۴/۲) که طبق ادله ارائه شده توسط این دسته از فقهاء که تعداد آن‌ها بسیار اندک می‌باشد شهادت تبرعی از حیطه ادله اثبات، خارج شده و هیچ حجیتی نمی‌توان برای آن قائل شد. در ادامه، به طرح **ادله** ایشان و نقد و بررسی آنها پرداخته می‌شود:

الف) اجماع: برخی از فقیهان، در رابطه با رد شهادت تبرعی در مطلق حقوق، معتقد به وجود اجماع شده‌اند. گرچه دقت در توضیحات ایشان حاکی از تقدیری(فرضی) بودن این اجماعِ منقول، می‌باشد. توضیح مطلب اینکه، با توجه به این که فقها به اجماع، تبرع در ادای شهادت را سببی شرعی جهت قرارگرفتن در معرض تهمت، می‌دانند و باز به اجماع، دلیل عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق‌الناس را قرارگرفتن شاهد متبرع در معرض تهمت، اعلام داشته‌اند؛ پس، بر مبنای همین اجماع فقیهان، شهادت تبرعی در حقوق‌الله نیز باید به دلیل قرارگرفتن در معرض اتهام، فاقد ارزش اثباتی قلمداد گردد چون صِرف اینکه حقوق‌الله، مدعی خصوصی ندارد، نمی‌تواند رافع تهمت باشد(ر.ک: حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۵/۳۲۵–۳۲۴) بلکه با توجه به ابتنای حقوق‌الله بر تخفیف، وجه اتهام و قرارگرفتن در معرض تهمت، یعنی حریص‌بودن بر ادای شهادت و اثبات مشهود، در آن بیشتر از حقوق‌الناس است.

این استدلال، قابل **نقد** است چون بی‌تردید، فرضی بودن آن در کنار مدرکی بودنش، حجیت استقلالی آنرا زیر سؤال می‌برد. ضمن اینکه در ادله‌ی لبّی مثل اجماع، باید به قدر متیق اکتفاء نمود و قدر متیقن، اتفاق نظر بر عدم اعتبار اثباتی شهادت تبرعی، در حقوق‌الله است. علاوه بر این باید توجه داشت که شهادت تبرعی از مواردی است که چندان مبتلابه نمی‌باشد بنابراین امکان وجود اجماع تعبدی و کاشف از قول معصوم بر عدم حجیت و حتی حجیت آن، بعید است و حتی پس از بررسی تعداد کثیری از نظرات فقهاء یقین حاصل می‌شود که در رابطه با عدم حجیت شهادت تبرعی حتی در حقوق الناس اجماعی وجود ندارد اگرچه مشهور فقهاء صرفا قائل به حجیت شهادت تبرعی در حقوق الله هستند و در حقوق الناس آن را مردود می‌دانند» (حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۱۸) چون در مقابل، تعداد قائلین به حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق اعم از حقوق الله و حقوق الناس اندک نمی‌باشد و نظرات موافقین، قابل توجه است(اردبیلی، ۱۴۱۰: ۳۹۹/۱۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۵۷/۲؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۳۲۴/۱۵؛ طباطبایی قمی، ۱۴۲۵: ۳۴۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ :۴۸۲؛ تبریزی، بی‌تا: ۴۹۸؛ اصفهانی، ۱۴۱۶ :۳۱۲/۱۰؛ حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۲۰؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۲۷۶/۱۸؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۳۳/۴۱).

ب) قرارگرفتن در معرض تهمت: دلیل عمده مخالفین حجیت شهادت تبرعی، این است شاهد متبرع از آن جهت که در معرض اتهام است شهادتش مردود می‌باشد؛ زیرا مشمول ادله‌ای است که شهادت متهم را مردود دانسته‌اند. شایان ذکر است که اغلب فقهاء و لغویون تعریفی از تهمت در شهادت، ارائه نکرده و تنها به ذکر مصادیق آن اکتفا نموده‌اند. اما ابوجیب در قاموس فقهی می‌گوید: «تهمت [در علم اخلاق] عبارت است از ظنّ حرام یا مکروه نسبت به غیر؛ منظور از تهمت در شهادت نیز عبارت است از اینکه شاهد با ادای شهادتش منتفع شود یا ضرری از او دفع شود» (سعدی، ۱۴۰۸: ۳۹۱). دکتر کاتوزیان نیز معتقدند: «حکم صداقت و امانت شاهد از سنخ امارات است و هرگاه شاهد در معرض اتهامی قرار گیرد که احتمال لغزش او غلبه پیدا کند، اماره راستگویی در اثر برخورد با اماره خاص‌تر لغزش و انحراف، اعتبار و اثر خود را از دست می‌دهد و به صورت ادعایی بی‌پایه در می‌آید» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۴۶/۲). در نقد این استدلال، با دقت نظر محرز می‌شود که کلام علماء قدیم در رد حجیت شهادت تبرعی، خالی از تعلیل به تهمت بوده و تعلیل مذکور در کلام محقق حلی به بعد آمده است. به اذعان این گروه، شاهد متبرع از آن جهت که حرص و میل شدید به ادای شهادت دارد لذا این ظن ایجاد می‌شود که او یا به دنبال کسب منفعت است و یا می‌خواهد با ادای شهادت ضرری را از خود دفع نماید. حال باید گفت، گروهی از فقها، معتقدند اگر در مظان اتهام بودن شاهد متبرع، مانع مسلّم پذیرش گواهی او در حقوق‌الناس محسوب گردد همین منع، در حقوق‌الله نیز زمینه‌ی طرح را دارد و در نتیجه، اطلاق ادله‌ی منع، موارد حقوق‌الله را نیز شامل می‌گردد(سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۳۰۶/۲) پس دلیل عدم حجیت، قرارگرفتن در موضع تهمت، نمی‌تواند باشد بلکه مانع قابل اعتماد، اجماع فقیهان است.

توضیح بیشتر اینکه، فقهای امامیه عواملی را که فرد را در مظان اتهام قرارداده و مانع قبول شهادت او در محکمه می‌شود، اسباب شرعی تهمت، نامگذاری نموده‌اند. این اسباب، بطور خلاصه، عبارتند از: احتمال جلب منفعت شخصی، دفع ضرر، عداوت دنیوی، حرص و تمایل بر ادای شهادت، شهادت به جهت دفع شبهه از خود و مهانت نفس(جبعی‌عاملی، ۱۴۱۳: ۳/ ۱۵۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۶۷/۴۱). مشاهده می‌گردد که تبرع در شهادت، جزو اسباب شرعی تهمت، احصاء شده است. برخی از فقهاء معتقدند این نوع شهادت از اسباب تهمت است از این جهت که حرص بر اداء آن وجود دارد و داخل در تحت روایتی است که مشتمل بر رد شهادت ظنین است (بحرانی، بی‌تا: ۲۱۱/۱۴؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱۱۳/۴). در روایت عبدالله بن سنان آمده است که «از امام صادق علیه السلام پرسیدند: شهادت چه کسانی رد می‌شود. حضرت فرمودند: ظنین و متهم. سپس پرسیده شد: فاسق و خائن چه طور؟ حضرت فرمودند: این‌ها داخل در ظنین هستند» (اردبیلی، ۱۴۱۰: ۳۹۹/۱۲). و مورد را بدین نحو توجیه می‌نمایند که در روایت مذکور، متهم عطف بر ظنین شده و به همین دلیل شهادتش مردود است.

اما در مقام **نقد**، باید توجه داشت که اولاً هر اتهامی شایستگی این را ندارد که مانع استماع شهادت شهود شود چون در دانش فقه، فرض اتهام شاهد، چهره‌ای استثنایی دارد و مختص به موارد خاصی است که در شرع، به صورت حصری، احصا شده(جبعی‌عاملی، ۱۴۱۳: ۱۴/ ۱۸۹) و نمی‌توان به عنوان قاعده گفت که هر جا شاهد در معرض اتهام قرار می‌گیرد، از ادای شهادت ممنوع می‌شود. ثانیاً مطلق تبرع در ادای شهادت، نمی‌تواند عامل وقوع شخص، در مظان اتهام، شود چرا که این تمایل به ادای گواهی بدون درخواست قاضی و صاحب حق، ممکن است به دلیل عجله‌داشتن شاهد برای حضور در مکان دیگر، جهل به شرطیت استدعا قبل از گواهی، اعتقاد به وجوب فوری ادای شهادت و نظایر آن بوده و حاکی از حرص و ولع او به اثبات مشهودٌبه، نباشد. افزون بر این، اگر دلیل عدم حجیت شهادت

متبرع، واقع‌شدن او در معرض اتهام باشد نباید گواهی او در جلسات دیگر محکمه برای همان پرونده قضائی، نیز پذیرفته شود حال اینکه قریب به اتفاق فقهایی که قائل به رد شهادت متبرع شده‌اند، به پذیرش گواهی او در جلسات آتی دادگاه، رأی داده‌اند و حتی در موارد عدم احراز تهمت نیز به صِرف تبرعی‌بودن شهادت، حکم به بطلان داده‌اند. ضمن اینکه، با شرطیت عدالت برای شاهد و لزوم عادل بودن او، قرارگرفتن شاهد متبرع در مظان اتهام، سالبه به انتفای موضوع خواهد بود چون عادل‌بودن، دافع تهمت است و عدالت و تهمت، مانعةالجمع‌اند. بر این اساس، طبق موازین اصول فقهی، ادله حجیت شهادت مطلق بوده و شاهد متبرع را هم دربر می‌گیرد مگر این‌که دلیل خاص معتبری آن را مقید نماید که چنین دلیلی نیز وجود ندارد.

ج) تجاوز به حریم صاحب حق: عده‌ای از مخالفین حجیت شهادت تبرعی، چنین اظهار داشته‌اند که شهادت قبل از درخواست قاضی، تجاوز بر حریم و حق طرف دعوا و نیز قاضی است زیرا شهات زمانی معتبر است که از شهود درخواست شود(ر.ک: سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۳۰۵/۲). بنابراین شهادت شهود قبل از درخواست قاضی مانند سوگند منکر قبل از اذن صاحب حق است که فاقد اعتبار می‌باشد.

در نقد استدلال فوق باید گفت بسیار روشن است که اگر مقصود از صاحب حق، قاضی باشد، تعلیل مذکور، عام بوده و علاوه بر حقوق‌الناس، باید مانع پذیرش شهادت تبرعی در حقوق‌الله نیز قلمداد گردد. بدیهی است که پذیرش این تعلیل، به معنای آن است که استدعا، شرط مسموع‌بودن شهادت، دانسته شود و پیرو آن، شهادت تبرعی و بدون مطالبه و استدعای طرفین دعوا و قاضی، مردود بحساب آید و این اولِ کلام و محل نزاع در این مسئله، است.

د) روایات عامه: احادیث چندی از منابع اهل سنت مطرح گردیده است که بنابر برداشت مخالفین حجیت شهادت تبرعی، دلالت بر عدم قبول این نوع شهادت دارد چرا که در این روایات پیامبر اکرم (ص) شهادت قبل از درخواست را مذموم دانسته‌اند نمونه‌ای از این اخبار عبارتند از این فرمایش پیامبر اسلام(ص) که: (۱) قومی که قبل از درخواست برای ادای شهادت حاضر شوند[۱]. (احمد بن حنبل، ۴۲۶/۱۴۴۲:۴). (۲) اگر مردی قبل از درخواست شهادت، شهادت دهد دروغ گفته است[۲](ابن‌ماجه، ۱۴۲۴: ۶۲/۲).

دو نقد و اشکال سندی و دلالی بر این دسته روایات وارد است چرا که افزون بر ضعف سندی آنها(تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۹۴)، احادیث مذکور، ظهور در منع شرعی شهادت قبل از تحمّل، دارد(اصفهانی، ۱۴۱۶ :۳۱۲/۱۰). ادعای جبران ضعف سند با عمل مشهور(انجبار) نیز کمکی نمی‌کند زیرا به اعتماد مشهور نسبت به روایات مذکور ظنی وجود ندارد چرا که در کلام تعداد زیادی از فقهاء آمده است که علت عدم قبول شهادت تبرعی را اجماع یا تهمت دانسته‌اند و چندان به روایات استناد نکرده‌اند. هم‌چنین ممکن است منظور روایات از این شهادت مردود، شهادت دروغ باشد که روایت دوم نیز بر این مطلب دلالت دارد. به اضافه اینکه، روایت مسندی از پیامبر اکرم(ص) در رابطه با حجیت و بلکه حسن و استحباب شهادت تبرعی وجود دارد و با روایات مذکور در تعارض است. «ایشان می‌فرمایند: بهترین شاهدان کسی است که قبل از این‌که از او درخواست شود شهادت دهد»(موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۳۳/۴۱).

۳ نظریه انحصار حجیت شهادت تبرعی به حقوق الله و مصالح عمومی و ادله آن

تعداد زیادی از فقهای امامیه معتقدند نسبت به حجیت یا عدم حجیت شهادت تبرعی باید قائل به تفصیل شد. به باور این گروه، عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق‌الناس، اجماعی و مسلّم بوده و منشأ بحث و اختلاف در این است که آیا در حقوق الله نیز تبرع در شهادت، تحت ادله رد شهادت تبرعی واقع می‌شود یا مشمول ادله عام حجیت شهادت و حرمت کتمان آن، قرار می‌گیرد؟ این دسته از فقهاء بیان می‌دارند در حقوق الله مانند موجبات حدود شرعی که زنا و شرب خمر از مصادیق آن است، طلاق، خلع، عتق، نسب و رضاع و هم‌چنین در مصالح عامه مانند وقف عام بر مساجد، قنات، چاه‌ها، وصیت بر فقرا باید این شهادت را پذیرفت بر خلاف وقف خاص که شهادت تبرعی در آن حجت نمی‌باشد(ابن‌مکی‌عاملی، ۱۴۱۷: ۱۲۹/۲؛ اسدی‌حلی، ۱۴۰۷: ۵۳۳/۴). در ادامه نوشتار، ادله این تفصیل، مورد طرح و بررسی تحلیلی، قرار می‌گیرد:

الف) قرارنگرفتن در معرض تهمت: به اعتقاد مشهور فقهاء، در حقوق‌الناس این ظن وجود دارد که شاهد یا نفعی را برای خود جستجو می‌کند یا سودای حمایت و طرفداری دارد و همین اتهام، مانع از استماع و استناد به چنین شهادتی می‌شود و به تعبیری، تحت

---

۱. ثمّ یجیء قوم یعطون الشهادة قبل أن یسألوها

۲. ثمّ یفشو الکذب حتی یشهد الرجل قبل أن یستشهد.

عموم ادله عدم حجیت شهادت متهم، واقع می‌شود اما در حقوق‌الله و حدود نمی‌توان تبرع در شهادت را تصور نمود زیرا در این موارد ترافع و مخاصمه‌ای وجود ندارد و تهمت و کسب نفع نیز قابل تصور نیست.

ب) فقدان شاکی خصوصی: در حقوق‌الله، برخلاف حقوق‌الناس، مدعی خصوصی وجود ندارد چون آن حقِ تضییع‌شده، یا به خداوند اختصاص دارد و یا بین عموم مردم، مشترک است. بنابراین، شاهد، خودش به نحوی، مدعی است و گواهی و گزارش او بدون درخواست قاضی و طرف مقابل، اساساً شهادت و تبرع در شهادت نیست تا پذیرش آن مورد تردید واقع شود. پس، عدم پذیرش شهادت تبرعی در حقوق‌الله، منجر به تعطیلی این سنخ از احکام و اختلال در نظام اجتماعی، شده(بحرانی، بی‌تا: ۲۱۳/۱۴)، موجب لغوبودن وضع این احکام و انتفای مصلحت وضع آنها می‌شود(سیوری، ۱۴۰۴: ۳۰۵/۴). از همین روست که این نوع شهادت در حقوق‌الله را شهادت حِسبه نامیده‌اند(فیض کاشانی، ۱۴۱۰: ۲۸۱/۳) یعنی جزو اموری است که تحقق آن به مصلحت عمومی جامعه و ترک آن موجب مفسده اجتماعی است و در نتیجه، تبرع در ادای شهادت نسبت به حقوق‌الله نه تنها جائز و مشروع بلکه واجب است(اسدی‌حلی، ۱۴۰۷: ۵۳۳/۴) چون خداوند به برپاسازی امور حسبه، امر کرده است و این امر او، در حکم مطالبه حاکم قبل از ادای شهادت، است.

در نقد مشترک دو دلیل فوق که جهت توجیه نظریه تفصیل بین حقوق‌الناس و حقوق‌الله اقامه شده است می‌توان گفت: با توجه به ابتناء حدود و حقوق‌الله بر تخفیف، اولاً زمینه‌ی تحقق تهمت، در ادای تبرعی شهادت نسبت به این دسته از حقوق، بیشتر است و در نتیجه، اگر ملاک عدم حجیت، واقع‌شدن در معرض اتهام، باشد می‌بایست در حقوق‌الله به طریق اولی، حجت نباشد. ثانیاً، سقوط حدودالله بخاطر عدم پذیرش شهادت تبرعی، مطلوب شارع مقدس نیز خواهد بود.

ج) شهادت تبرعی، به مثابه نهی از منکر: بنابر این دلیل موافقان، شهادت تبرعی در حقوق‌الله و مصالح عمومی، نوعی نهی از منکر است و امر به معروف و نهی از منکر، واجب است و ادای واجب، تبرع و حرص در اثبات مشهود، محسوب نمی‌شود(جبعی‌عاملی، ۱۴۱۳: ۲۱۵/۱۴). دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر، روایات متعدد معتبری است که در آنها ترک نهی از منکر را منجر به زیان اجتماعی، اعلام داشته‌اند. از جمله، روایتی از پیامبر اکرم(ص) که می‌فرمایند: «هر گاه مردم امر به معروف و نهی از منکر نکنند، و از نیکان خاندان من پیروی ننمایند خداوند بدانشان را بر آنان مسلط می‌گرداند و نیکانشان دعا کنند اما دعایشان مستجاب نشود»(کلینی، ۱۴۰۷: ۳۴۷/۲). مشاهده می‌گردد که ترک امر به معروف و نهی از منکر طبق روایات مذکور سبب جرأت پیدا کردن ظالمان بر ظلم و نادیده گرفتن قبح منکرات می‌شود و ستمگران با تسلط بر جامعه اسلامی، احکام اسلامی را زیر پا گذاشته و از این طریق باعث تعطیل شدن حقوق الهی می‌شوند و مسموع‌نشدن شهادت تبرعی نیز به معنای مسدودسازی راه نهی از منکر و در نتیجه، تعطیلی احکام و حدودالله می‌شود.

ارزیابی و نقد دلیل فوق، معطوف به ضعف روشنی است که در برهان آن وجود دارد چرا که متعلَق امر به معروف و نهی از منکر، ارتکاب گناه کبیره یا اصرار بر صغیره است خواه آن گناه، در حیطه‌ی حقوق‌الله باشد یا حقوق‌الناس. بنابراین، اگر شهادت تبرعی در حقوق‌الله مصداق نهی از منکر باشد ادای این نوع گواهی و شهادت، در حقوق‌الناس هم می‌تواند جزو مصادیق نهی از منکر قلمداد گردد.

د) اقتضای جمع بین روایات باب: از طرفی این دسته از فقهاء بیان می‌دارند که در مقابل روایات عدم حجیت شهادت تبرعی روایات معارضی وجود دارد که شهادت تبرعی را حجت می‌داند که بیان هر دو دسته از روایات گذشت. ایشان معتقدند بین این دو دسته از روایات می‌توان جمع کرد(ابن‌مکی‌عاملی، ۱۴۱۷: ۱۱۴/۴) بدین نحو که روایاتی مثل «ألا أُخبرکم بخیر الشهود؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال: أن یشهد الرجل قبل ان یُستشهد» که ظاهراً دلالت بر حجیت و اعتبار شهادت تبرعی می کنند را به حقوق الله نسبت داد و روایاتی مثل حدیث «ثُمّ یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل أن یُستشهد» را که ظاهرا بر عدم جواز شهادت تبرعی دلالت دارد؛ بر تبرع در ادای شهادت نسبت حقوق‌الناس، حمل نمود. البته اعتقاد به تفصیل و عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق الناس چند نتیجه دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:

نخست) تفاوتی ندارد که شهادت تبرعی قبل از طرح دعوا یا پس از آن باشد در هر دو صورت اگر از شخص برای اداء شهادت درخواستی صورت نگیرد شهادتش در حقوق الناس مردود است.

دوم) همان‌طور که بیان شد متبرع به مجرد تبرع مورد جرح قرار نمی‌گیرد و مجروح شناخته نمی‌شود وتوبه نیز لازم نیست. بلکه در همان مجلس، شهادتش رد می‌شود نه در مجلس دیگری که همان دعوا در آن مطرح است زیرا در غیر این صورت حق شخص زائل می‌شود. آن‌طور که از کلمات اصحاب و جایگاه اجماع برمی‌آید ظاهرا نهی وضعی است نه تکلیفی – ارشادی و خبری است نه مولوی و انشائی- پس نهی برای تعلیم و آموزش شاهد است تا شاهد بداند اگر بدون درخواست شهادت دهد، اثری بر شهادتش مترتب نیست و نمی‌توان به آن استدلال نمود، نه این‌که با اداء این شهادت مرتکب حرام شده باشد و با حکم الهی مخالفت کرده باشد (سبحانی تبریزی،۱۴۱۸: ۳۰۵/۲). مانند نهی از بیع مال غیر (بیع فضولی) که اگر محقق شود سبب ارتکاب حرام نیست بلکه آن بیع غیر نافذ است تا زمانی که مالک آن را تنفیذ نماید و حتی اگر مالک آن را اجازه ندهد تنها اثرش بطلان بیع است نه این‌که بایع فضولی مرتکب معصیت شده باشد. لذا شهادت متبرع در غیر موردی که در آن تبرعا شهادت داده است پذیرفته می‌شود حتی اگر توبه نکند زیرا توبه فرع بر معصیت است و لازمه تحقق آن معصیت است.

از طرفی حتی اگر شهادت بدون درخواست قاضی، معصیت دانسته شود – آن‌طور که اهل سنت با نقل روایات ادعا کرده‌اند- جزء گناهان کبیره نیست تا با یک بار ارتکاب شرایط شاهد را مختل نماید بلکه از مصادیق گناهان صغیره است که اصرار و تکرار آن در مجلس دیگر با داشتن سایر شرایط سبب جرح می‌شود. اهل سنت معتقدند که شهادت تبرعی معصیت است و در معصیت بودن آن اتفاق نظر دارند (البُجَيْرَمِيّ الشافعی، ۱۳۶۹: ۳۷/۴) اما در کبیره یا صغیره بودن بین‌شان اختلاف نظر است و این اختلاف سبب شده است که در صورت اعاده شهادت، قائلین به کبیره بودن، شهادت شخص را نپذیرند و قائلین به صغیره بودن آن را بپذیرند. اما در رابطه با اعتبار شهادت در مورد همان واقعه در مجلس دیگر و یا در همان مجلس پس از درخواست دادرس اختلاف نظر وجود دارد که «قول نیکو پذیرش آن است» (عاملی، زین الدین، ۱۴۱۳: ۲۱۶/۱۴؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۹: ۳۱۱/۳؛ سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۵۸/۲) زیرا اجماع قطعی بر رد این مورد وجود ندارد از طرفی در مجلس دیگر بعد از درخواست دیگر تهمت در مورد شاهد محقق نمی‌شود بنابراین همه شرایط شاهد شرعی وجود دارد لذا اطلاق ادله شامل این مورد نیز می‌شود. برخی معتقدند شهادت در مورد همان دعوا در مجلس دیگر پذیرفته نیست و ادعای اجماع کرده‌اند (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۳۲۶/۱۵؛ حلی،۱۴۱۰: ۵۳۴/۴) و بدین نحو تعلیل نموده‌اند که بنا بر اصل استصحاب، تهمت هم‌چنان باقی است. اما با بررسی نظر فقهاء محرز شد که اجماع قطعی در این رابطه وجود ندارد.

برخی فقهاء عدم جرح شاهد متبرع را مانند موردی دانسته‌اند که شخص خود را جهت تحمل شهادت مخفی نماید (عاملی، ۱۴۱۷: ۱۱۵/۴؛ حلی، ۱۴۱۳: ۵۴۳/۸) به عبارت دیگر خود را پنهان کند تا مورد شهادت را ببیند و یا بشنود و از این طریق بدان علم پیدا کند تا در هنگام نیاز شهادت دهد، که اصطلاحا به چنین شخصی مختبی می‌گویند. در قبول شهادت مختبی اختلاف نظری نیست و بر اساس نظر مشهور فقهاء شهادتش قبول است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۰/۴۱) زیرا مقتضی یعنی شرایط شهادت وجود دارد و به خاطر حرص بر تحمل شهادت رد نمی‌شود در حالی که استتار جهت تحمل نهایت میل به شهادت می‌باشد بنابراین حرص در مختبی نیز وجود دارد و بعید نیست که حرص در مختبی شدیدتر از متبرع در اداء باشد زیرا چه بسا شخص برای اداء شهادت نیاز به مخفی شدن داشته باشد و داخل در عموم آیه ۸۶ سوره مبارکه زخرف است که این آیه مبارکه شهادت از روی علم مورد تصدیق شارع مقدس قرار گرفته است. زیرا گاه لازم است شخص برای این‌که بتواند شهادت بر اساس علم را اداء نماید نیاز دارد که خود را مخفی نماید لذا اگر چنین شهادتی مقبول نباشد در موارد بسیاری سبب تضییع حقوق اشخاص می‌شود.

در نتیجه تبرع سبب جرح نمی‌شود به این معنا که او صلاحیت شهادت را نداشته باشد یعنی این‌طور نیست که فاقد شرایط شاهد باشد زیرا کسی صلاحیت شهادت ندارد که فاقد شرایط شاهد از قبیل بلوغ، عقل، اسلام، ایمان (شیعه اثنی عشری)، عدالت، غیر ولد الزنا، عدم جلب منفعت و دفع ضرر باشد. بنابراین اگر شخصی فاسق باشد و یا مشمول سایر اسباب تهمت مانند جلب منفعت باشد شهادتش در غیر واقعه نیز پذیرفته نیست زیرا این افراد خصیصه عدالت را از دست داده‌اند لکن متبرع همان‌طور که بیان شد هم‌چنان عادل است.

سوم) در رابطه با پذیرش شهادت تبرعی در حقوق مشترک که دارای جنبه حق الهی و حق الناسی‌اند مانند قذف و سرقت که هم مجازات حدی (شلاق حدی، قطع) برای‌شان در نظر گرفته شده است و هم پرداخت غرامت و خسارت اشکال و بحث وجود دارد. عده‌ای در حق الناس شهادت تبرعی را معتبر نمی‌دانند. شهید اول در این رابطه مثالی مطرح کرده است که ظاهرا دلالت دارد بر این‌که ایشان در حقوق مشترک قائل به تفصیل شده است. چرا که بیان می‌دارد در مثال سرقت که از حقوق مشترک است با شهادت تبرعی جنبه حق الهی آن یعنی استحقاق اجرای حد سرقت (قطع) ثابت می‌شود اما جنبه حق الناسی آن یعنی پرداخت خسارت با این شهادت ثابت نمی‌شود(عاملی، ۱۴۱۷: ۴/ ۱۹۵). لکن شهید ثانی به طور مطلق آورده است و قائل به تفصیل نشده است.

به هر روی، در **نقد** این استدلال باید گفت حمل روایات ظاهر در جواز شهادت تبرعی به حقوق‌الله و روایات ظاهر در عدم جواز به حقوق‌الناس، جمع تبرعی است نه جمع عرفی و به همین دلیل، طبق موازین اصول فقهی، فاقد اعتبار است. در خصوص موضوعات دووجهی و رویکرد تفصیلی نسبت به آنها باید گفت که برای تفصیل بین حق الله و حق الناس وجه معقولی شناخته نشده است و در تأیید سخن شهیدثانی که قائل به عدم تفصیل است و نقد عقیده فقهایی که در حقوق مشترک قائل به تفصیل و تبعیض شده‌اند و در جنبه حق الهی شهادت تبرعی را می‌پذیرند می‌توان بیان داشت:

مؤید اول: از منظر برخی فقهاء در مورد اموری که مشتمل بر دو حق است فرقی نمی‌کند که جنبه حق الهی آن غلبه داشته باشد یا نه، قائل به تفصیل شدن اشکال دارد زیرا نتیجه یک شهادت قابل تجزیه و تبعیض نیست چون هر دلیلی دلالت بر مدلولش نیز دارد (حلی، ۱۴۰۴: ۳۰۵/۴). پس این‌که در شهادت تبرعی بر سرقت حکم به قطع شود بدون این‌که حق مالک اداء شود با اشکال مواجه می‌شود زیرا در چنین حالتی مشهود علیه با یک دلیل واحد یعنی شهادت تبرعی محکوم می‌شود اما مجازاتش (یعنی قطع و پرداخت غرامت) تبعیض می‌گردد بدین نحو که قطع اجرا می‌شود اما خسارت خیر.

مؤید دوم: اگر مبنا و علت عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق الناس تهمت باشد، در حقوق مشترک نیز باید قائل به عدم حجیت شد اما اگر مبنای آن اجماع باشد باید به قدر متیقن اکتفا شود و آن حجیت شهادت تبرعی در حقوق مشترک است چرا که عده کثیری از فقهاء با اعتقاد به تفصیل، شهادت مذکور را در حقوق مشترک پذیرفته‌اند.

نظریه حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق و ادله آن

عده‌ای از فقهای امامیه به صراحت اظهار داشته‌اند که: «شهادت متبرع، در صورتی که شاهد، واجد شرایط باشد، پذیرفته است خواه در حقوق‌الله باشد یا حقوق‌الناس»(روحانی‌حسینی، بی‌تا: ۲۴۵/۳).

لازم به ذکر است که دو دسته ادله در رابطه با شهادت وجود دارد. یک دسته از ادله مطلق است بدین معنا که به طور مطلق بیان می‌دارد: شهادت حجت است. و دسته‌ای دیگر در خصوص شهادت تبرعی می‌باشد که برخی از ادله، آن را حجت دانسته و مؤید ادله حجیت مطلق شهادت است و برخی دیگر آن را مردود می‌دانند و با رد ادله مخالفین حجیت شهادت تبرعی، محرز گردید که شهادت مذکور از حیث ماهوی حجت می‌باشد؛ زیرا شرایط شاهد محقق است. در واقع اگر منظور مخالفین، از عدم جواز شهادت تبرعی، اشکال ماهوی و عدم وجود شرایط شاهد متبرع باشد که رد شد زیرا زمانی می‌توان به ماهیت شهادت تبرعی اشکال وارد کرد که دلیلی وجود داشته باشد مبنی بر عدم وجود شرایط شاهد در حالی که متبرع تمام شرایط را دارد و شکی نیست که شاهد متبرع عادل است. اما ممکن است منظور از عدم جواز، عدم اعتبار این شهادت است. قائلین به حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق چنین **استدلال** نموده‌اند که در مسأله مطروحه، اساساً بحث در این است که آیا اطلاق ادله نفوذ شهادت، نفوذ شهادت را به طور مطلق ثابت می‌کند به هر شکلی (از نظر آیین دادرسی مدنی) که باشد؟ سؤال دیگر این‌که آیا مواردی وجود دارد که با تخصیص از این اطلاق خارج شوند؟ چه حالت‌هایی با تخصیص خارج می‌شود؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات ابتدا لازم است ادله‌ای که به طور مطلق در رابطه با نفوذ شهادت وارد شده است بیان گردد. ادله‌ای که مطلق شهادت را تنفیذ می‌کند بسیارند از جمله: آیه ۲۸۳ سوره مبارکه بقره که بیان می‌دارد: «...و لا تکتموا الشهاده و من یکتمها فانه اثم قلبه...»: این آیه به آیه حرمت کتمان شهادت معروف است. طبق نظر مفسرین احتمال دارد هم پذیرفتن دعوت برای تحمل

شهادت (دیدن واقعه) لازم است و هم برای ادای شهادت. این دسته از مفسرین بیان می‌دارند: «کسانی که از حقوق دیگران آگاهند موظف‌اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز باید ادای شهادت کرد و ادای شهادت واجب کفایی است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۴۵۸/۲). هم‌چنین اجماع (حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۲۲) که در این رابطه، بیش از حد ضرورت فقهی است و ادله عدم حجیت شهادت تبرعی توان مقابله با این اجماع معتبر را ندارند. از طرفی روایاتی که شهادت را به عنوان دلیل اثبات قرار می‌دهند عبارتند از روایتی از پیامبر که بیان داشته‌اند: «من بین شما با بینات و سوگند قضاوت می‌کنم. و یا قول ایشان که می‌فرمایند: البینهٔ علی المدعی و الیمین علی من انکر» (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۱۵/۷). البته حق آن است که احادیث مذکور در صدد منحصر کردن قضاوت به بینات و سوگند به عنوان دلیل است. لذا شهادت را در صورتی که دارای شرایط شرعی باشد معتبر می‌دانند که این شرایط در مواد ۱۳۱۳ ق.م. و ۱۷۷ ق.م.ا بدان تصریح شده است.

حال باید بررسی شود که آیا این شهادت داخل در ادله مذکور هست یا خیر؟ همان‌طور که بیان شد کسانی که قائل به عدم حجیت شهادت تبرعی بودند ادله‌ای بیان نمودند؛ اما هیچ‌کدام از ادله‌ای که مخالفین مطرح کرده‌اند توان تخصیص اطلاق ادله حجیت مطلق شهادت را ندارد.

اکنون بحث در این است که آیا اطلاق ادله مذکور، نفوذ شهادت تبرعی را به طور مطلق یعنی حقوق الله و حقوق الناس ثابت می کند یا خیر، پس اگر اطلاق نیست، قدر متیقن نفوذ این شهادت تا چه اندازه است. برای درک صحیح از حجیت شهادت تبرعی لازم است به تعریفی که فقهاء از شهادت تبرعی کرده‌اند با دقت، نظر شود. از جمله این تعاریف، تعریف صاحب جواهر از این شهادت است: قبل ازاین‌که قاضی در جلسه دادگاه درخواست کند، شخص شهادت دهد و این شهادت تبرعی است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۴/۴۱).

لذا اگر اصحاب، شهادت تبرعی را نافذ نمی‌دانند به معنای نقص در جانب شاهد نیست بلکه نقص در جانب حکم است. زیرا شاهد متبرع صرفا با شهادت قبل از درخواست قاضی، فاقد شرایط شاهد شرعی نمی‌شود، زیرا شاهد متبرع نه جرح می‌شود و نه نیاز به توبه دارد چرا که مرتکب عمل حرام نشده است. اما در رابطه با حکمی که مستند به شهادت تبرعی است مسئله‌ای مطرح است که عبارت است از این‌که آیا قاضی می‌تواند این شهادت را به عنوان دلیل برای حکم قرار دهد، با توجه به این‌که شهادت حقی برای مشهودله می‌باشد و در صورتی می‌توان به آن استناد نمود که مشهودله بخواهد از حق خود استفاده نماید. بنابراین تا زمانی که مشهودله از شاهد درخواست نکرده، قاضی نمی‌تواند بر اساس آن شهادت حکم صادر نماید. در این صورت اگر شهادت به صورت تبرعی اقامه شود لیکن مدعی نخواهد که از آن به عنوان دلیل اثبات استفاده نماید نوبت به سوگند می‌رسد زیرا استفاده از حق را نمی‌توان بر محق تحمیل نمود. اما در طرف قاضی نیز، طلب ادای شهادت حقی برای اوست. لذا اگر قاضی درخواست شهادت ننماید و شخص اداء کند، قاضی می‌تواند این شهادت را معتبر نداند و از آن به عنوان دلیل استفاده نکند. همان‌طور که در مورد سوگند این مسئله مطرح است و سوگند در صورتی به عنوان دلیل قرار می‌گیرد که در دادگاه، دادرس از شخص بخواهد که سوگند یاد کند و مدعی بخواهد که از این حق استفاده نماید در غیر این صورت سوگند شخص اعتباری ندارد و نافذ نیست.

نقدهای وارد بر ادله قائلین به عدم حجیت شهادت تبرعی یا انحصار حجیت آن در حقوق‌الله و مصالح عمومی، از یک‌سو و تخصیص‌ناپذیری اطلاقات و عمومات ادله اولیه حجیت مطلق شهادات از سوی دیگر، صحت نظریه حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق را اثبات می‌نماید.

نحوه استناد به شهادت تبرعی در مطلق حقوق

بنابراین در وهله اول با استدلال مشخص شد که شاهد متبرع، دارای شرایط شرعی می‌باشد زیرا او هم‌چنان عادل است و به صرف شهادت بدون درخواست، فاسق محسوب نمی‌شود و فقهاء نیز با اتفاق نظر بر عدم جرح و عدم لزوم توبه از جانب متبرع به این مطلب اذعان داشته‌اند لذا از جهت ماهوی ایرادی مطرح نمی‌شود. علاوه بر این موارد سوگند شاهد قبل از اداء شهادت، جهت احراز عدالت شاهد است که با اتیان آن اصل بر عدالت شاهد است، نکته قابل توجه این است که سوگند مذکور

مشروط به درخواست طرف مقابل نیست. لیکن مسأله در رابطه با تأثیر و نفوذ شهادت تبرعی در حکم است و به تعبیر دیگر آیا قرار استماع شهادت تبرعی صادر می‌شود و یا قرار عدم استماع؟ و این مطلب از نظر محتوایی شباهت بسیاری به بیع فضولی دارد که تنها سبب تأثیر آن تنفیذ مالک است با این تفاوت که در رابطه با شهادت تبرعی مدعی و قاضی مانند مالک و صاحب حق شناخته می‌شوند. بنابراین حقیقت شهادت شکل می‌گیرد اما نفوذ آن مشروط به رضایت است. حتی اگر اعتقاد بر مردود بودن شهادت تبرعی از نظر ماهوی باشد باز هم دلیل نمی‌شود که به طور کامل این شهادت را نادیده گرفت بلکه طبق ماده۱۶۲ ق.م.ا به عنوان اماره قضایی است و با اقناع وجدان و حصول علم برای قاضی می‌توان در احقاق حق مؤثر باشد چرا که علم قاضی نیز یکی از ادله اثبات دعوا است. در واقع بر اساس نظر حقوق دانان (شمس، ۱۳۹۴: ۲۴۹/۳-۲۴۷) حتی اگر شهادت شرعی نباشد و شرایط مدنظر شارع مقدس به طور کامل در شاهد وجود نداشته باشد باز هم از باب گواه عادی و عرفی و به جهت حصول علم در قاضی می‌توان شهادتش را معتبر دانست زیرا در باب شهادت حقوق موضوعه ایران طبق ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. تصریح داشته است که «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است». و تنها فرق شهادت شرعی و شهادت عرفی در میزان تأثیرگذاری آن‌ها است چرا که شهادت شرعی بر دادگاه تحمیل می‌شود و دادگاه باید بر اساس آن حکم دهد مگر این‌که کذب آن محرز شود که در این صورت از حیطه دلایل خارج می‌شود اما شهادت عادی و عرفی بر دادگاه تحمیل نمی‌شود و دادرس تنها در صورت حصول علم و اطمینان می‌تواند به آن استناد نماید و الزامی در آن نیست. بنابراین حتی اگر با اغماض پذیرفته شود که شاهد متبرع به دلیل ذی نفع بودن در موضوع فاقد شرایط شرعی است، بیان می‌شود که با وجود اعتبار شهادت عرفی می‌توان به آن استناد نمود و آن را در حکم مؤثر دانست و این به معنای عدم اکتفاء به شهادت فرد متبرع است نه به معنی عدم اعتبار و حجیت کلی گواهی او.

نتیجه‌گیری

با طرح و بررسی اقوال فقیهان در رابطه با ارزش اثبانی شهادت تبرعی و استدلال‌های ایشان، نتایج زیر بدست آمد:

۱-۵. شهادت تبرعی عبارتست از ادای شهادت در دادگاه، قبل از درخواست قاضی. حجیت تبرع در ادای شهادت، مورد اختلاف فقهاء است که خود، دارای حالات و صور مختلفی می‌باشد؛ مانند: زمانی که شخصی نزد قاضی ادعای امری کند، سپس دادرس از او بخواهد که بر این ادعا شاهدی بیاورد خواه طرح دعوا نزد قاضی تکرار شود یا نشود. زمانی که شخص بدون این‌که برای دعوا احضار شده باشد، برای ادای شهادت در جلسه دادگاه حاضر شود و موارد دیگری که در متن ذکر گردید و تنها حالتی که رد شده است زمانی که از سوی ذی‌حق دعوایی مطرح نشده و طرف مقابل نیز انکار نکرده است. سپس شخصی نزد قاضی برود و بگوید: «من شاهد این مطلب هستم به نفع ذی‌حق»، یا همراه ذی‌حق نزد قاضی برود و به نفع ذی‌حق در حق مشترکی که وجود دارد شهادت دهد زیرا این صورت عرفا شهادت نیست بلکه دعوای فضولی و بدون اذن مدعی است.

۲-۵. برخی فقهاء بنا به عللی قائل به عدم حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق و برخی قائل به عدم حجیت این شهادت در حق الناس شده‌اند. دلیل آن‌ها یا اجماع است که در حقیقت اجماعی وجود ندارد و اگر اجماعی هم باشد مدرکی است لذا اجماع در این رابطه به عنوان دلیل مستقل قابل استناد نیست. دلیل دوم در معرض اتهام بودن شاهد متبرع است لذا مصداق روایت رد شهادت متهم است اما منظور رد شهادت متهمین و مظنونینی است که در شرع بیان شده و سبب سلب عدالت می‌شود. بنابراین تمام ادله مخالفین بی اساس و غیر معتبر است. اما در مقابل تعداد زیادی از فقهاء قائل به حجیت شهادت تبرعی هستند با استناد به آیه حرمت کتمان شهادت و روایاتی که شهادت تبرعی را مطلوب می‌داند. قائلین به حجیت در قلمرو اثباتی شهادت تبرعی دو نظر دارند، عده‌ای این شهادت را فقط در حقوق الله و مصالح عامه حجت می‌دانند و عده‌ی دیگر آن را در مطلق حقوق پذیرفته‌اند. حقوق‌دانانی که در این زمینه اظهار نظر نموده‌اند حجیت شهادت تبرعی را تنها در حقوق الله (که شهادت حسبه نیز نامیده می‌شود) و مصالح عامه پذیرفته‌اند. در حقوق موضوعه ایران نیز نظر واحدی وجود ندارد زیرا مواد ۱۳۱۳ ق.م. و ۱۷۷ ق.م.ا. شهادت ذی‌نفع مردود دانسته است هم‌چنین تبصره ۲ ماده ۱۵۵ ق.آ.د.ک. سابق تصریح در مردود بودن شهادت

تبرعی در حقوق الناس نموده است. از طرفی در قانون جدید آیین دادرسی کیفری قانون‌گذار سکوت کرده است که این سکوت و اطلاق در مقام بیان می‌تواند به معنای حجیت این شهادت از نظر قانون‌گذار باشد.

۳-۵. اما آن‌چه از بررسی نظرات و ادله در رابطه با شهادت تبرعی حاصل شده این است که نمی‌توان این شهادت را به علت عدم حجیت رد نمود زیرا شاهد با داشتن شرایط شرعی، شهادتش صحیح است و صرفا متبرع بودن در اداء سبب خروج از شرایط شاهد شرعی نمی‌شود لذا شهادتش معتبر است. اما از نظر شکلی و آیین دادرسی باید دقت نمود که آیا قابل استماع هست یا خیر؟ زیرا استناد به شهادت حقی است برای مشهودله و قاضی. بنابراین شهادت محقق می‌شود اما نفوذ و اکتفا به آن مشروط به رضایت ذی‌حق است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه تبریز انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب، بیروت، دارالفکرللطباعه و النشر و التوزیع، چاپ سوم.

احمد بن حنبل. (۱۴۴۲). مسند الامام احمد بن حنبل، بی جا، نشر مؤسسه الرساله.

اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۰). مجمع الفائده و البرهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ج۱۲.

اصفهانی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶). کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

البُجَيْرَمِيّ الشافعی، سلیمان بن محمد. (۱۳۶۹). حاشیهٔ البجیرمی علی شرح المنهج، مصر، مطبعهٔ الحلبی.

القزوینی، ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید. سنن ابن ماجه، بی جا، نشر دار إحیاء الکتب العربیه، بی تا.

بحرانی، حسین بن محمد. الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، قم، مجمع البحوث العلمیه، چاپ اول، بی تا.

بروجری، آقا حسین طباطبایی. (۱۴۲۹). منابع فقه شیعه، مترجمان: حسینیان قمی، مهدی – صبوری، م، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول.

بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (۱۴۱۳). المقنعه، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول.

تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۶). تنقیح مبانی الاحکام – کتاب القصاص، قم، دار الصدیقه الشهیده، چاپ دوم.

جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰). الصحاح – تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول.

حائری طباطبایی، علی بن محمد. (۱۴۱۹). الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع –حدیقه المؤمنین– قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.

حائری طباطبایی، علی بن محمد. (۱۴۱۸). ریاض المسائل –ط الحدیثه–، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول.

حسینی حائری، کاظم. (۱۴۱۵). القضاء فی الفقه الاسلامی، قم، مجمع اندیشه اسلامی، چاپ اول.

حسینی شیرازی، صادق. (۱۴۲۵). التعلیقات علی شرائع الاسلام، قم، انتشارات استقلال ، چاپ ششم.

حلبی، تقی الدین بن نجم الدین. (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه، اصفهان، انتشارات کتابخانه امیرالمؤمنین، چاپ اول.

اسدی حلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۷). المهذب البارع فی شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهری. (۱۴۱۰). ارشاد الاذهان الی الاحکام الایمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.

علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳). مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم..

سیوری، مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۴). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.

سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۸). نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامی الغراء، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.

سبزواری، محمد بن باقر بن محمد. (۱۴۲۳). کفایه الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

سعدی، ابوجیب. (۱۴۰۸). القاموس الفقهی لغه و اصطلاحات، دمشق، دارالفکر، دوم.

شمس، عبدالله. (۱۳۹۴). آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دراک، چاپ سی و چهارم.

طباطبایی قمی، تقی. (۱۴۲۵). هدایه الاعلام إلی مدارک شرائع الاحکام، قم، انتشارات محلاتی، چاپ اول.

طرابلسی، عبد العزیز. (۱۴۰۶). المهذب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دارالکتب عربیه، چاپ دوم.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷). تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب اسلامی، چاپ چهارم.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). مبسوط فی فقه الاسلامی، تهران، المکتبه المرتضویه فی احیاء آثار الجعفریه، چاپ سوم.

جبعی عاملی، زین الدین علی. (۱۴۲۲). حاشیه المختصر النافع، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.

جبعی عاملی، زین الدین علی. (۱۴۱۳). مسالک الافهام، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول.

عاملی، محمد بن مکی. (۱۴۱۷). الدروس الشرعیه، قم، دفترانتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

عاملی، محمد بن مکی. (۱۴۱۷). غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، قم، دفترانتشارات اسلامی، چاپ دوم.

فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۰). تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله – القضاء و الشهادات، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافی (ط – اسلامیه)، تهران، دارالکتب اسلامی، چاپ چهارم.

لنکرانی، محمد. (۱۴۲۰). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله –القضاء و الشهاده، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، چاپ اول.

موسوی اردبیلی، عبدالکریم. (۱۴۲۳). فقه القضاء، قم، چاپ دوم.

موسوی خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲). مبانی تکمله المنهاج، قم، مؤسسه إحیاء آثار الام الخوئی، چاپ اول.

نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴). جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.

نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵). مستند الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول.

فیض کاشانی، محمدمحسن. (۱۴۱۰). مفاتیح الشرائع، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی(ره).

روحانی حسینی، سیدصادق. منهاج الصالحین، قم: دارالکتاب، بی تا.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

The Effectiveness of Emotional Self-Regulation Training on Cognitive Flexibility and Interpersonal Sensitivity of Adolescents with Social Anxiety Symptoms

Yar Ahmad Koshki[1], **Jahanshah MohamadZadeh**[2] ✉, and **Zeynab Mahindost**[3]

1. PhD student, Department of Psychology, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran. Email: fafa.k1125@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Psychology and Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ilam university, Ilam, Iran. Email: j.mohammadzadeh@ilam.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Psychology, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran. Email: zeinab47@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 08 April 2025
Received in revised form 28 July 2025
Accepted 05 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Emotional self-regulation,
Cognitive flexibility,
Interpersonal sensitivity,
Social anxiety,
Adolescents

ABSTRACT

Objective: This study aimed to investigate the effectiveness of emotional self-regulation training on increasing cognitive flexibility and reducing interpersonal sensitivity in adolescents with symptoms of social anxiety**.**

Method: The present study was a quasi-experimental study with a pre-test-post-test design and a control group. The statistical population included male students with symptoms of social anxiety in Kohdasht city in the academic year 1402-1403. From this population, 30 people with the lowest level of cognitive flexibility and the highest level of interpersonal sensitivity were selected using convenience sampling and randomly assigned to two experimental groups (15 people) and control groups (15 people). The experimental group received emotional self-regulation training intervention in 8 90-minute sessions, while the control group did not receive any intervention. Data were collected using standard questionnaires and analyzed using multivariate analysis of covariance (MANCOVA) in SPSS software version 24.

Results: The results of data analysis showed that there was a significant difference between the experimental and control groups in terms of dependent variables. More precisely, emotional self-regulation training led to a significant increase in cognitive flexibility and a significant decrease in interpersonal sensitivity in the experimental group compared to the control group ($p < 0.01$).

Conclusions: Based on the findings of this study, it can be concluded that emotional self-regulation training is an effective and useful intervention for improving the cognitive-emotional performance of adolescents with social anxiety and can be used as a complementary treatment method to promote cognitive flexibility and reduce sensitivity in interpersonal relationships of these individuals.

Cite this article: Koshki , Y. A., MohamadZadeh, J. & Mahindost Z. (2025). The Effectiveness of Emotional Self-Regulation Training on Cognitive Flexibility and Interpersonal Sensitivity of Adolescents with Social Anxiety Symptoms. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248

Introduction

During adolescence, the mental state of the adolescent is not stable and usually the most behavioral and emotional problems arise for them during this period (Chiu et al., 2025). One of the serious and important problems during adolescence is social anxiety disorder; because statistics show that 18.6% of adolescents suffer from some type of anxiety and related disorders (Wang et al., 2024). According to the latest edition of the Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders, this disorder involves a bias in attention and beliefs that is characterized by distortion in the interpretation of internal and external signs (Lee et al., 2024).

Various variables are associated with anxiety disorders in children and adolescents. One of these variables is cognitive flexibility (Parr et al., 2024). Cognitive flexibility refers to the degree of an individual's experienceability in the face of internal and external experiences.This personality trait exists in adolescents to varying degrees and determines their response to new experiences (Lan, 2023). Resilient adolescents are curious about the inner and outer world and their lives are rich in experience. Because they like new experiences and want more experience. They not only do not avoid encountering inner and outer experiences, but sometimes even seek to gain new experiences (De Santana et al., 2022). Resilience, as a subset of executive function, refers more to cognitive control, which is necessary for adapting to new situations and adjusting expectations based on new environmental changes and conditions. Resilience is a unique function, trait, or general cognitive ability that allows an individual to accept multiple ideas, flexibly shift cognitions, and respond normally when the environment changes (Kanda & Osaka, 2019). There is evidence that resilience is associated with psychological well-being and vulnerability to a wide range of distress, including mental illness, depression, and anxiety (Grain & Chamberlain, 2023).

Method

The present study was a quasi-experimental study with a pre-test-post-test design and a control group. The statistical population included male students with symptoms of social anxiety in Kohdasht city in the academic year 1402-1403. From this population, 30 people with the lowest level of cognitive flexibility and the highest level of interpersonal sensitivity were selected using convenience sampling and randomly assigned to two experimental groups (15 people) and control groups (15 people). The experimental group received emotional self-regulation training intervention in 8 90-minute sessions, while the control group did not receive any intervention. Data were collected using standard questionnaires and analyzed using multivariate analysis of covariance (MANCOVA) in SPSS software version 24.

Results

The results of data analysis showed that there was a significant difference between the experimental and control groups in terms of dependent variables. More precisely, emotional self-regulation training led to a significant increase in cognitive flexibility and a significant decrease in interpersonal sensitivity in the experimental group compared to the control group ($p < 0.01$).

Conclusions

Based on the findings of this study, it can be concluded that emotional self-regulation training is an effective and useful intervention for improving the cognitive-emotional performance of adolescents with social anxiety and can be used as a complementary treatment method to promote cognitive flexibility and reduce sensitivity in interpersonal relationships of these individuals.

The purpose of this study was to investigate the effectiveness of emotional self-regulation training on cognitive flexibility and interpersonal sensitivity in adolescents with social anxiety symptoms. In order to collect research data, hypotheses were proposed, and the results and explanations for each will be discussed below. The results of the analysis of the first hypothesis of the study showed that emotional self-regulation training is effective on the cognitive flexibility of adolescents with social anxiety disorder. In other words, the cognitive flexibility score of the subjects in the post-test was not related to the pre-test scores and had a significant improvement compared to the control group. The results obtained from this study are consistent with the results of studies by Mohammadi et al. (1401), Farajzadeh et al. (1399), and Nancy (2021). In explaining the results, it can be said that emotion self-regulation training, in addition to emotion management training, also emphasizes skills related to preventing inappropriate emotions and correcting situations. Also, parts of this program that are related to expanding attention, cognitive evaluation, response modification, and evaluation and application are related to cognitive flexibility and increase it; because cognitive flexibility refers to the ability of an individual to adjust their cognitive process to face new and unpredictable emotional situations (Miron et al., 2015). In addition, better performance in cognitive emotion regulation contributes to better cognitive flexibility; therefore, it is not unlikely that training in the cognitive emotion regulation program will be effective on the cognitive flexibility of adolescents with anxiety disorders.Another explanation is that people who undergo emotional self-regulation training are equipped with effective problem-solving skills, anger control skills, identification and correction of pathological cognitive evaluations, and cognitive reappraisal strategies (Dong et al., 2014).

These abilities help adolescents with anxiety disorders to better manage their internal emotions and, on the other hand, emphasize their strengths and the reproduction of positive emotions. Utilizing emotion regulation abilities helps individuals with social anxiety disorder to effectively deal with stressful and stressful life situations and increases their levels of adaptability and flexibility (Haber et al., 2019). In addition, the results of the analysis of another hypothesis of the study showed that emotional self-regulation training is effective on the interpersonal sensitivity of adolescents with social anxiety. In other words, the interpersonal sensitivity of adolescents with social anxiety has decreased significantly as a result of emotional self-regulation training. So far, no research has addressed the effectiveness of emotional self-regulation training on the interpersonal sensitivity of adolescents with social anxiety disorder. However, the results of this research finding can be considered in line with the results of the studies of Javadian-Ghomi et al. (1403), Mahmoud et al. (2023), Aris et al. (2021), Nancy (2021), and Bayrami et al. (2017). In explaining this research finding, it can be said: Emotion self-regulation training helps adolescents

with social anxiety to manage and control their emotions in academic and social situations and to control negative emotions, to be less affected by negative thoughts and feelings, such as concerns about judgment and the treatment of others, and as a result, to have a greater and more desirable presence in various social situations, and to have less anxiety and concern about how to treat others.In this regard, some researchers claim that what ultimately causes anxiety sensitivity to lead to anxiety psychopathology depends, in part, on how individuals monitor and manage their physical, cognitive, and behavioral symptoms of anxiety (Zhou et al., 2023). In another explanation of the effect of emotion self-regulation training, it can be said that by reducing the social anxiety of adolescents with social anxiety, emotion self-regulation training can reduce their interpersonal sensitivity. In other words, since social anxiety, as a descriptor of an individual's worry and distress about being in the company of others and avoiding group communication, is related to all aspects of interpersonal disorder, such as interpersonal sensitivity (Zhang et al., 2021). The present study, like any scientific study, also had limitations. Among other things, the present study was conducted only on adolescents with social anxiety disorder in Kohdasht city. Therefore, caution should be exercised in generalizing the results to other anxiety disorders and other parts of the country. The measurements in the present study were conducted through a questionnaire that may be associated with social desirability and not very in-depth information. Therefore, it is suggested that while conducting this study on adolescents with other anxiety disorders and in other places, other clinical tools such as interviews should be used to collect more reliable information. The results of this study showed that emotional self-regulation training is effective in improving cognitive flexibility and reducing interpersonal sensitivity in adolescents with social anxiety disorder.Therefore, the results of this study can be a useful source of information for therapists, health professionals, counselors, and psychologists to strengthen and improve psychological variables such as cognitive flexibility and interpersonal sensitivity in adolescents with social anxiety disorder.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by Y. K. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by J. M. as the second author. Z. M., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی

یاراحمد کوشکی[۱]، جهانشاه محمدزاده[۲]✉، زینب مهین دوست[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه روانشناسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. رایانامه: fafa.k1125@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه روانشناسی و علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: j.mohammadzadeh@ilam.ac.ir
۳. استادیار، گروه روانشناسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. رایانامه: zeinab47@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
خودنظم دهی هیجانی،
انعطاف پذیری شناختی،
حساسیت بین فردی،
اضطراب اجتماعی،
نوجوانان

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر افزایش انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش حساسیت بین‌فردی در نوجوانان دارای نشانه‌های اضطراب اجتماعی انجام شد.

روش پژوهش: پژوهش حاضر از نوع نیمه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون–پس‌آزمون و گروه کنترل بود. جامعه آماری شامل دانش‌آموزان پسر دارای نشانه‌های اضطراب اجتماعی در شهر کوهدشت در سال تحصیلی ۱۴۰۳–۱۴۰۲ بود. از این جامعه، ۳۰ نفر که دارای پایین‌ترین سطح انعطاف‌پذیری شناختی و بالاترین سطح حساسیت بین‌فردی بودند، به روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب و به صورت تصادفی در دو گروه آزمایش (۱۵ نفر) و کنترل (۱۵ نفر) جایگزین شدند. گروه آزمایش، مداخله آموزشی خودنظم‌دهی هیجانی را در ۸ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای دریافت کرد، در حالی که گروه کنترل هیچ مداخله‌ای دریافت نکرد. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه‌های استاندارد گردآوری و با روش تحلیل کوواریانس چندمتغیری (*MANCOVA*) در نرم‌افزار *SPSS* نسخه ۲۴ تحلیل شدند.

یافته‌ها: نتایج تحلیل داده‌ها نشان داد که بین دو گروه آزمایش و کنترل از نظر متغیرهای وابسته، تفاوت معناداری وجود دارد. به عبارت دقیق‌تر، آموزش خودنظم‌دهی هیجانی منجر به افزایش معنادار انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش معنادار حساسیت بین‌فردی در گروه آزمایش در مقایسه با گروه کنترل شد ($p < ۰.۰۱$).

نتیجه‌گیری: بر اساس یافته‌های این مطالعه، می‌توان نتیجه گرفت که آموزش خودنظم‌دهی هیجانی یک مداخله مؤثر و مفید برای بهبود عملکرد شناختی–هیجانی نوجوانان مبتلا به اضطراب اجتماعی است و می‌توان از آن به عنوان یک روش درمانی مکمل برای ارتقای انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش حساسیت در روابط بین‌فردی این افراد استفاده کرد.

استناد: کوشکی، یار احمد؛ محمدزاده، جهانشاه و مهین دوست، زینب. (۱۴۰۴). اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۶-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248

مقدمه

در دوره نوجوانی وضعیت روانی فرد نوجوان دارای ثبات نیست و معمولا بیشترین مشکلات رفتاری و هیجانی در این دوره برای ایشان به وجود می‌آید (چیو[1] و همکاران، ۲۰۲۵). یکی از مشکلات جدی و مهم در دوره نوجوانی، اختلال اضطراب اجتماعی[2] است؛ چراکه آمار نشان می‌دهد که ۱۸٫۶ درصد از نوجوانان از یک نوع اضطراب و اختلالات مرتبط با آن رنج می‌برند (وانگ[3] و همکاران، ۲۰۲۴). طبق آخرین ویراست راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، این اختلال دربرگیرنده یک سوگیری در توجه و باورهاست که با تحریف در تفسیر نشانه‌های درونی و بیرونی مشخص می‌شود (لی[4] و همکاران، ۲۰۲۴).

متغیرهای مختلفی با اختلالات اضطرابی کودکان و نوجوانان مرتبط هستند. یکی از این متغیرها انعطاف‌پذیری شناختی[5] است (پار[6] و همکاران، ۲۰۲۴). انعطاف‌پذیری شناختی به میزان تجربه‌پذیری فرد در مقابل تجارب درونی و بیرونی اطلاق می‌شود. این ویژگی شخصیتی در نوجوانان به درجات متفاوتی وجود دارد و نوع واکنش آن‌ها را در مقابل تجارب جدید معین می‌کند (لان[7]، ۲۰۲۳). نوجوانان انعطاف‌پذیر درباره دنیای درونی و بیرونی کنجکاو هستند و زندگی آن‌ها از لحاظ تجربه غنی است. چون تجارب جدید را می‌پسندند و خواهان تجربه بیشتر هستند. آن‌ها نه تنها از مواجهه با تجارب درونی و بیرونی اجتناب نمی‌کنند، بلکه حتی گاهی به‌دنبال کسب تجربیات جدید می‌روند (دی سانتانا[8] و همکاران، ۲۰۲۲). انعطاف‌پذیری به مثابه یکی از زیرمجموعه‌های کارکرد اجرایی، بیشتر به مهار شناختی اشاره دارد که برای تطابق با موقعیت‌های جدید و تنظیم انتظارات بر اساس تغییرات و شرایط جدید محیطی ضروری است. انعطاف‌پذیری یک عملکرد منحصر به‌فرد، صفت بارز یا توانایی شناخت کلی است که به فرد اجازه می‌دهد ایده‌های چندگانه را بپذیرد، به‌طور انعطاف‌پذیر شناخت را تغییر دهد و هنگام تغییرات محیطی پاسخ عادی بدهد (کاندا و اوساکا[9]، ۲۰۱۹). شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد انعطاف‌پذیری با بهزیستی روانی و آسیب‌پذیری در طیف گسترده‌ای از ناراحتی که شامل ناراحتی‌های روانی، افسردگی و اضطراب می‌شود، رابطه دارد (گراین و چمبرلاین[10]، ۲۰۲۳).

اختلال اضطراب اجتماعی می‌تواند متأثر از حساسیت بین‌نفردی قرار گیرد که به بی اعتمادی، انتقادناپذیری، حساسیت به طردشدن، احساس مورد تهاجم قرارگرفتن، حسادت، اجتناب از روابط صمیمانه عاطفی و ناتوانی در رها شدن از احساس کمبود هنگام اتمام روابط صمیمانه و نیز حفظ نکردن استقلال و فردیت در روابط گروهی اشاره دارد (پیترز[11] و همکاران، ۲۰۲۴). در همین باره می‌توان گفت یکی از عوامل مؤثر بر اضطراب اجتماعی حساسیت بین‌فردی[12] است که به معنای آگاهی زیاد از رفتار و احساس دیگران و حساسیت بیش ازحد به آن رفتار و احساس است (میائو و همکاران، ۲۰۲۵). افراد دارای این صفات شخصیتی دل‌مشغولی زیادی با روابط بین‌فردی‌شان دارند و در برابر رفتار و خلق دیگران گوش به زنگ هستند. همچنین در برابر سرزنش و طرد حساسیت بسیاری دارند و رفتارشان را برای به حداقل رساندن خطر سرزنش یا طرد، با انتظارات دیگران تعدیل می‌کنند (لین[13] و همکاران، ۲۰۲۱)؛ درحالی‌که روابط بین‌فردی برای انسان ها مفید است. ایجاد رابطه‌ای جدید یا بهبود بخشیدن به سایر روابط به کیفیت زندگی بهتر و پدیدآمدن دیدگاه خوشایند به زندگی منجر می‌شود. اگرچه روابط اجتماعی نقش مهمی در سلامت روانی افراد دارد، گاهی منبع استرس است. در این حالت، تأثیر روابط درمجموع برای افراد منفی است (ژو[14] و همکاران، ۲۰۲۳). شاید به این دلیل که مبتلایان به اضطراب اجتماعی در موقعیت‌های اجتماعی

1. Chiu
2. Social anxiety
3. Wang
4. Lei
5. cognitive flexibility
6. Parr
7. Lan
8. de Santana
9. Kaneda, & Osaka
10. Grant, & Chamberlain
11. Peters
12. interpersonal sensitivity
13. Lin
14. Xu

احساسات درونی و رفتار خود را وارسی می‌کنند، پیامدهای روابط اجتماعی خود را منفی و فاجع‌آمیز می‌دانند، درباره کارکردهای گذشته و حال خود فرضیاتی را می‌سازند و بر اساس آن انتظار عملکردی ضعیف برای آینده را پیش‌بینی می‌کنند (تاباک[1] و همکاران، ۲۰۲۲).

امروزه توجه به درمان کارآمد، سال‌هاست که دغدغه ذهنی روان‌پزشکان و روان‌شناسان می‌باشند. اگرچه درمان دارویی، درمان اصلی اختلالات اضطرابی محسوب می‌شود اما مطالعات در سال‌های گذشته نشان داده است که افزودن مداخلات روانی- اجتماعی به برنامه درمان، کارآمدی آن را افزایش می‌دهد (لیو[2] و همکاران، ۲۰۲۳). باورهای واسطه‌ای و افکار ناکارآمد که طیف گسترده‌ای از تجربیات بیماران را در بر می‌گیرد باعث مزمن شدن مشکلات و ایجاد ساختارهای شناختی فراگیر در مورد خود و بیماری می‌شود و درمان‌های روانی در شناخت این باورها و افکار مؤثر هستند و می‌تواند بار هیجانی آن‌ها را کاهش دهند (لینکولن[3] و همکاران، ۲۰۲۲).

یکی از درمان‌هایی که در کنار درمان دارویی بیماران مبتلا به اختلال اضطرابی به کار گرفته می‌شود آموزش خودنظم‌دهی هیجانی[4] است. در راستای نشانه شناسی اختلالات اضطرابی و از جمله اختلال اضطراب اجتماعی بر نقش کارکرد تنظیم هیجان تاکید فراوانی شده است، به طوری که بررسی‌ها نشان می‌دهند که تنظیم هیجان نقش برجسته‌ای در سلامتی و کارکرد موثر در تعاملات اجتماعی دارد. بیمارانی که توانایی آن را ندارند تا به‌طور موثری هیجاناتشان را کنترل و نظارت کنند، دوره‌های پایداری از استرس و پریشانی را تجربه می‌کنند (اسمیت[5] و همکاران، ۲۰۲۴). تنظیم هیجانی شامل همه راهبردهای آگاهانه و غیرآگاهانه است که در جهت افزایش، حفظ و کاهش مولفه‌های هیجانی، شناختی و رفتاری یک پاسخ هیجانی به کار برده می‌شود (کوژان[6] و همکاران، ۲۰۲۵). تنظیم هیجانی به توانایی فهم هیجان‌ها و تعدیل تجربه و ابراز هیجان‌ها اشاره دارد. و یکی از آموزش‌های است که در بهبود بیماران مبتلا به اختلالات اضطرابی مورد استفاده قرار می‌گیرد (دنی[7]، ۲۰۲۰). پاسخ‌های هیجانی، اطلاعات مهمی درباره تجربه فرد در ارتباط با دیگران فراهم می‌کند، با این اطلاعات انسان‌ها یاد می‌گیرند که در مواجهه با هیجانات چگونه رفتار کنند، چگونه تجارب هیجانی را به صورت کلامی ابراز کنند، چه روش‌های را در پاسخ به هیجان‌ها به کار گرفته و در زمینه هیجان‌های خاص با دیگران چگونه رفتار کنند (لیندسای[8] و همکاران، ۲۰۱۹). در چندین پژوهش به اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجان بر نشخوارفکری و ادراک کنترل اضطراب دانش‌آموزان مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی (محمدی و همکاران، ۱۴۰۱)؛ اجتناب تجربه‌ای و تکانشگری (جوادیان قمی و همکاران، ۱۴۰۳)؛ اجتناب شناختی و آمیختگی فکر- عمل (محمود و همکاران، ۲۰۲۳)؛ انعطاف‌پذیری روان‌شناختی (فرج زاده و همکاران، ۱۳۹۹)؛ نشانه‌های اختلال اضطرابی (اریس[9] و همکاران، ۲۰۲۱)؛ حالات روانی- جسمانی، شناخت و پیامدهای اجتماعی (نانسی[10]، ۲۰۲۱) و سازگاری اجتماعی و حساسیت بین‌فردی دانش‌آموزان (بیرامی و همکاران، ۱۳۹۶) اشاره شده است.

با توجه به شیوع بالای اضطراب اجتماعی در بین دانش‌آموزان، اثرات مخرب این اختلال بر عملکرد فرد در حیطه‌های مهم تحصیلی و زندگی و همبودی بالای آن با اختلالات دیگر، مطالعات زیادی برای ارائه درمان موثر برای این اختلال صورت‌گرفته و روش‌های درمانی گوناگونی شامل انواع درمان‌های دارویی و روان‌شناختی، جهت بهبود و کاهش علائم این اختلال ارائه شده است. در همین راستا و با هدف یافتن درمانی موثرتر در زمینه کاهش آسیب‌های ناشی از اضطراب اجتماعی، هدف از این پژوهش بررسی اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی دانش‌آموزان پسر نوجوان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی است.

1. Tabak
2. Liu
3. Lincoln
4. emotional self-regulation
5. Smith
6. Cojean
7. Denny
8. Lindsay
9. Eres
10. Nuncy

روش‌ها

روش این پژوهش از نوع نیمه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون، پس‌آزمون با گروه کنترل بود. جامعه آماری پژوهش شامل تمامی دانش‌آموزان پسر نوجوان دارای نشانه‌های اختلال اضطراب اجتماعی شهر کوهدشت در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲ بود. از میان آن‌ها ۳۰ دانش‌آموز نوجوان دارای نشانه‌های اختلال اضطراب اجتماعی که نمرات پایینی در انعطاف‌پذیری شناختی و نمرات بالایی در حساسیت بین فردی داشتند، به شیوه نمونه‌گیری دردسترس انتخاب و به شیوه تصادفی در دو گروه آزمایش (۱۵ نفر) و کنترل (۱۵ نفر) گمارده شدند. ملاک ورود به پژوهش شامل: تشخیص اختلال اضطراب اجتماعی توسط روانشناس، تشکیل پرونده و عدم دریافت درمان‌های پزشکی و روان‌شناختی موازی، تحصیلات در سه پایه (هفتم، هشتم، نهم) و عدم رضایت و همکاری شرکت‌کنندگان در انجام تکالیف و غیبت بیش از دو جلسه از جلسات درمان بوده است. علاوه بر اخذ کد اخلاق، اصول اخلاقی رازداری، استفاده از داده‌ها فقط در راستای اهداف پژوهش، آزادی و اختیار کامل نفرات برای ادامه مشارکت در پژوهش و اطلاع‌رسانی دقیق در صورت درخواست شرکت‌کنندگان از نتایج؛ رعایت شده است. ابزاری که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت، شامل مورد زیر است.

پرسشنامه اضطراب اجتماعی نوجوانان (SASA): مقیاس اضطراب اجتماعی توسط پاکلک (۲۰۰۴) ساخته شده است، یک مقیاس خود گزارش‌دهی است که شامل ۲۸ سوال است. این مقیاس نگرانی، ترس‌ها و رفتار اجتماعی نوجوانان را در موقعیت‌های اجتماعی مختلف اندازه‌گیری می‌کند. مقیاس مذبور شامل دو زیرمقیاس درک و ترس از ارزیابی منفی (۱۵ سوال) و تنش بازداری در برخورد اجتماعی (۱۳ سوال) است (شمالی شهررضا و همکاران، ۱۳۹۹). در پژوهش خدایی، شکری و پاکلک نتایج تحلیل عاملی تاییدی، با هدف بررسی روایی عاملی پرسشنامه اضطراب اجتماعی نشان داد که ساختار دو عاملی برازش خوبی با داده‌ها دارد، ضرایب آلفا برای زیر مقیاس‌های درک و ترس از ارزیابی منفی و تنش و بازداری در برخورد اجتماعی و نمره کلی اضطراب برابر با ۰/۸۴، ۰/۶۸ و ۰/۸۳ به‌دست آمد و همبستگی بین آن‌ها به‌ترتیب برابر با ۰/۴۴ و ۰/۸۷ و ۰/۸۳ به‌دست آمد (خدایی و همکاران، ۱۳۹۹). در پژوهش حاضر پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ محاسبه و برابر با نمره ۰/۷۵ شد.

پرسشنامه انعطاف‌پذیری شناختی: این پرسشنامه توسط دنیس و وندروال[1] (۲۰۱۰) ساخته شده است، یک ابزار خودگزارشی کوتاه ۲۰ سؤالی است و برای سنجش نوعی از انعطاف‌پذیری شناختی که در موقعیت فرد برای چالش و جایگزینی افکار ناکارآمد با افکار کارآمدتر لازم است به کار می‌رود. شیوه نمره‌گذاری آن بر اساس یک مقیاس ۷ درجه‌ای لیکرتی می‌باشد و تلاش دارد تا ۳ جنبه از انعطاف‌پذیری شناختی را بسنجد: الف- میل به درک موقعیت‌های سخت به‌عنوان موقعیت‌های قابل کنترل ب- توانایی درک چندین توجیه جایگزین برای رویدادهای زندگی و رفتار انسان‌ها ج- توانایی ایجاد چندین راه‌حل جایگزین برای موقعیت‌های سخت. این پژوهشگران پایایی به روش آلفای کرونباخ را برای کل مقیاس، ادراک کنترل‌پذیری و ادراک گزینه‌های مختلف به ترتیب ۰/۹۱، ۰/۹۱ و ۰/۸۴ و با روش بازآزمایی به ترتیب ۰/۸۱، ۰/۷۵ و ۰/۷۷ به‌دست آوردند (دنیس و وندروال، ۲۰۱۰). در پژوهش حاضر پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۷۶ بود.

پرسشنامه حساسیت بین فردی (IPSM): پرسشنامه حساسیت بین فردی توسط بویس و پاپکر[2](۱۹۸۹) برای سنجش ابعاد اساسی مفهوم حساسیت بین فردی ابداع شد. این پرسشنامه ۳۶ سؤال و ۵ خرده مقیاس دارد که پاسخ به هرعبارت آن در یک مقیاس لیکرت ۴ درجه‌ای می‌باشد. این ۵ عامل شامل آگاهی بین فردی، نیاز به تأیید، اضطراب جدایی (افرادی که در این خرده مقیاس نمره بالا می‌گیرند، افرادی هستند که از روابط بین‌فردی احساس اضطراب می‌کنند)، کمرویی (این عامل، عدم جرأت ورزی را شناسایی می‌کند. افرادی که در این خرده مقیاس نمره بالایی می‌گیرند کسانی هستند که به علت کمرویی خود قادر به کسب تقویت پاداش نمی‌باشند) و خود درونی شکننده (احساس فرد از اینکه خود او دوست داشتنی نیست و باید از دیگران پنهان شود) می‌باشد. بویس و پاپکر ضریب پایایی بازآزمایی ۰/۸۵ برای نمره کل و ضرایبی در دامنه ۰/۵۵ تا ۰/۷۶ برای خرده مقیاس‌های آن گزارش کرده‌اند. در این پژوهش پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۸۱ بود.

1. Dennis, & Vander WalJ
2. Boyce, & Parker

فرآیند جمع‌آوری به این صورت بود که پس از گمارش تصادفی شرکت کنندگان به روش قرعه‌کشی ساده در دو گروه، یک گروه آموزشی و یک گروه کنترل، در مرحله پیش‌آزمون نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی به پرسشنامه‌ها انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین فردی پاسخ دادند. سپس یک گروه به‌عنوان گروه آزمایشی تحت آموزش خودتنظیمی هیجانی قرار گرفتند. بلافاصله پس از پایان جلسات، آزمودنی‌های هر دو گروه در مرحله پس‌آزمون مجدد به پرسشنامه‌های پژوهش پاسخ دادند. آموزش خودنظم دهی هیجانی طی ۸ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای در هر هفته دو جلسه (در مجموع طی ۴ هفته متوالی) توسط روانشناس مجرب با بیش از چند سال سابقه درمان تحت مداخله قرار گرفتند. گروه کنترل تا پایان آموزش، آزمایشی را دریافت ننمود؛ ولیکن پس از اتمام جلسات، داده‌ها جهت تجزیه و تحلیل جمع‌آوری شدند. خلاصه جلسات هر دو مداخله به‌کار گرفته شده در جداول شماره ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. خلاصه محتوای جلسات آموزش تنظیم شناختی هیجانی (گراس[1]، ۲۰۱۵)

جلسات	محتوا
اول	اجرای پیش‌آزمون، معارفه افراد نمونه پژوهش با یکدیگر، بیان ضرورت آشنایی و استفاده از تنظیم هیجان در زندگی. تعریف هیجان، شناخت انواع هیجان و توضیح در مورد فرایند بیولوژیکی و اثرگذاری هیجان بر کارکرد روزانه، تکلیف خانگی و نوشتن انواع هیجانات تجربه شده توسط اعضای گروه تا جلسه آینده.
دوم	آموزش راه‌هایی جهت افزایش تجربه‌های مثبت، آموزش آگاهی از تجربه های مثبت، ایجاد تجربه های مثبت از طریق تجسم ذهنی صحنه های شادی بخش و غفلت از نگرانی.
سوم	آموزش راه‌های کاهش هیجانات منفی، آموزش آگاهی از تجربیات منفی و کاهش هیجانات منفی از طریق خواب کافی، آموزش جهت تلاش برای به دست گرفتن کنترل زندگی، تغذیه کافی و ورزش، مراقبت از خود با مراجعه به موقع به پزشک.
چهارم	آموزش در راستای شناسایی ارزیابی‌های غلط و اثرات آن ها روی حالات هیجانی، آموزش راهبرد بازارزیابی و تغییر پیامدهای رفتاری و فیزیولوژیکی هیجان.
پنجم	آموزش جهت شناسایی میزان و نحوه استفاده از راهبرد بازداری و بررسی پیامدهای هیجانی آن، مواجهه، آموزش ابراز هیجان، اصلاح رفتار از طریق تقویت کننده های محیطی، آموزش تخلیه هیجانی، آرمیدگی و عمل معکوس.
ششم	توجه آگاهانه به هیجان فعلی، توجه کامل به هیجان مثبت و منفی خود و پذیرش آن بدون قضاوت و ابراز صحیح هیجان.
هفتم	آموزش ارزیابی مجدد و ابراز هیجانات مثبت و منفی، آموزش ارزیابی از هیجانات و توجه به پیامدهای هر هیجان و تلاش برای ابراز مناسب و بازداری از ابراز نامناسب هیجان.
هشتم	آموزش تغییر هیجانات منفی از طریق عمل برخلاف هیجان تجربه شده مانند ترس، عصبانیت و استرس.

یافته‌ها

جدول ۲. میانگین و انحراف معیار متغیرهای وابسته پژوهش در مرحله پیش‌آزمون و پس آزمون

مرحله			پیش‌آزمون		پس‌آزمون	
متغیر	**عضویت گروهی**	**N**	**M**	**SD**	**M**	**SD**
انعطاف‌پذیری شناختی	آزمایش	۱۵	۸۸/۱۳	۱۷/۱/۴	۹۷/۲۶	۱۴/۰۹
	کنترل	۱۵	۸۹/۷۳	۱۷/۶۸	۹۰/۵۳	۱۷/۸۶
حساسیت بین فردی	آزمایش	۱۵	۱۰۲/۶۶	۱۴/۰۹	۷۸/۴۶	۸/۸۴
	کنترل	۱۵	۱۰۴/۶۰	۱۴/۱۷	۹۸/۶۶	۱۲/۴۰

همان‌طور که در جدول ۲ مشاهده می‌کنید میانگین و انحراف معیار متغیرها و زیر مولفه‌های آن‌ها بر حسب مرحله و عضویت گروهی گزارش شده‌است. کاربرد آزمون F به عنوان یک آزمون پارامتریک، تابع رعایت برخی پیش‌فرض‌های آماری است. این پیش‌فرض‌ها شامل: ۱. فاصله‌ای یا نسبی بودن مقیاس اندازه‌گیری متغیرهای وابسته ۲. نمونه‌گیری یا گمارش تصادفی آزمودنی‌ها ۳. توزیع نرمال نمرات متغیرهای وابسته ۴. همسانی واریانس‌های متغیر وابسته ۵. تساوی یا تناسب حجم نمونه‌ها ۶. همگنی شیب رگرسیون می‌باشد. لازم به ذکر است که سطح معناداری برای مفروضه همگنی شیب رگرسیون، نرمال بودن داده ها و همگنی واریانس ($P>0/05$) که

1. Gross

نشان دهنده‌ی این است که این مفروضه‌ها در پژوهش حاضر اعمال گردیده است. در ادامه ابتدا به منظور بررسی تاثیرکلی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی از آزمون تحلیل کوواریانس چند متغیره استفاده شد که نتایج آن در قالب جدول شماره ۳ ارائه می‌شود.

جدول ۳. نتایج تحلیل کوواریانس چند متغیره، متغیرهای وابسته پژوهش در مرحله پس‌آزمون

مرحله	اثر	ارزش	F	df فرضیه	dfخطا	معنی داری	اندازه اثر
	پیلایی	۰/۵۷	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	**۰/۵۷**
	لامبدای ویلکز	۰/۴۲	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	**۰/۵۷**
	هلتینگ	۱/۳۵	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	**۰/۵۷**
	بزرگترین ریشه روی	۱/۳۵	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	**۰/۵۷**

همان‌طوری که در جدول ۳ مشاهده می‌شود پس از خارج کردن اثر پیش‌آزمون و سایر متغیرهای کنترل، به روش تحلیل کوواریانس چند متغیره، اثر معنی‌داری برای عامل عضویت گروهی وجود دارد. این اثر چند متغیره نشان می‌دهد که آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش حساسیت بین فردی دانش‌آموزان دارای نشانه‌های اضطراب اجتماعی تاثیر مثبت و معناداری دارد و بین دو گروه تفاوت معنی‌داری وجود دارد. به منظور تعیین این‌که در کدام یک از متغیرها تفاوت معنادار است از آزمون تحلیل کواریانس تک متغیره استفاده شد که نتایج آن در قالب جدول۴ ارائه می‌شود.

جدول ٤. نتایج تحلیل کوواریانس تک متغیره برای بررسی تأثیر مداخله متغیرهای پژوهش در آزمودنی‌های گروه‌های آزمایش وگواه در مرحله پس‌آزمون

منبع تغییر	متغیر وابسته	SS	Df	MS	F	P	Eta
گروه	پیش‌آزمون	۶۰۳۳/۲۱	۱	۶۰۳۳/۲۱	۷/۸۱	۰/۰۰۱	۰/۲۷
	انعطاف‌پذیری شناختی	۵۳۸/۸۷	۱	۵۳۸/۸۷	۸/۵۵	۰/۰۰۱	۰/۳۴
	خطا	۱۶۳۷/۲۰	۲۶	۶۲/۹۷	–	–	–
	پیش‌آزمون	۷۴۰/۸۰	۱	۷۴۰/۸۰	۷/۷۱	۰/۰۰۱	۰/۱۲
	حساسیت بین فردی	۲۸۴۴/۶۳	۱	۲۸۴۴/۶۳	۲۹/۹۲	۰/۰۰۱	۰/۵۳
	خطا	۲۴۷۱/۲۰	۲۶	۹۵/۰۴	–	–	–

با توجه به نتایج جدول ۴، با کنترل نمرات پیش‌آزمون بین گروه‌های آزمایش و گواه در متغیرهای وابسته پژوهش در مرحله پس آزمون تفاوت معنادار وجود دارد (P<۰/۰۰۱). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آموزش خود نظم‌دهی هیجانی منجر به افزایش ۰/۳۴ انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش ۰/۵۳ حساسیت بین فردی در دانش‌آموزان شرکت‌کننده در گروه آزمایش می‌شود.

نتیجه‌گیری

هدف از انجام این پژوهش اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین‌فردی نوجوانان دارای نشانه‌های اضطراب اجتماعی بود. به‌منظور جمع آوری داده‌های پژوهش فرضیه‌هایی مطرح شد که در ادامه به بررسی نتایج و تبیین مربوط به هرکدام پرداخته خواهد شد. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل فرضیه نخست پژوهش نشان دادکه آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی اثربخش است. به بیان دیگر نمره انعطاف‌پذیری شناختی آزمودنی‌ها در پس‌آزمون نسبت به نمرات پیش‌آزمون و در مقایسه با گروه گواه بهبود معناداری داشته است. نتیجه به‌دست آمده از این پژوهش همسو با نتایج پژوهش‌های محمدی و همکاران (۱۴۰۱)، فرج زاده و همکاران (۱۳۹۹) و نانسی (۲۰۲۱) است. در تبیین نتیجه به‌دست آمده می‌توان گفت آموزش خودنظم‌دهی هیجان علاوه بر آموزش مدیریت هیجان، بر مهارت‌های مربوط به پیشگیری از بروز هیجان نامناسب و اصلاح موقعیت نیز تأکید دارد. همچنین بخش‌هایی از

این برنامه که به گسترش توجه، ارزیابی شناختی، تعدیل پاسخ و ارزیابی و کاربرد مربوط بوده، با انعطاف‌پذیری شناختی مرتبط است و آن را افزایش می‌دهد؛ زیرا انعطاف‌پذیری شناختی به توانایی فرد در تعدیل فرایند شناختی خود برای مواجهه با موقعیت‌های هیجانی جدید و پیش‌بینی‌ناپذیر اشاره دارد (میرون[1] و همکاران، ۲۰۱۵). علاوه بر این، عملکرد بهتر در نظم جویی شناختی هیجان به انعطاف‌پذیری شناختی بهتر کمک می‌کند؛ پس بعید نیست آموزش برنامه نظم جویی شناختی هیجان بر انعطاف‌پذیری شناختی نوجوانان دارای اختلال اضطرابی مؤثر باشد. همچنین در تبیین دیگر می‌توان چنین استنباط نمود، افرادی که تحت آموزش خودنظم‌دهی هیجانی قرار می‌گیرند، به مهارت‌های حل مسئله کارآمد، مهارت کنترل خشم، شناسایی و اصلاح ارزیابی‌های آسیب شناختی و همچنین راهبردهای ارزیابی مجدد شناختی تجهیز می‌شوند (دونگ[2] و همکاران، ۲۰۱۴). این توانایی‌ها به نوجوانان دارای اختلال اضطرابی کمک می‌کند که بهتر بتوانند هیجانات درونی خود را مدیریت کنند و از سوی دیگر بر نقاط قوت خود و باز تولید هیجانات مثبت تاکید کنند. بهره‌گیری از توانمندی‌های تنظیم هیجان به افراد دارای اختلال اضطراب اجتماعی در مقابله کارآمد با شرایط پرفشار و تنش‌زای زندگی کمک نموده و سطوح سازگاری و انعطاف‌پذیری آنان را بالا می‌برد (هابر[3] و همکاران، ۲۰۱۹). در ادامه نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل فرضیه دیگر پژوهش نشان داد که آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی موثر است. به بیان دیگر حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی در نتیجه آموزش خودنظم‌دهی هیجانی کاهش معناداری داشته است. تاکنون در پژوهشی به اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی نپرداخته است. با این وجود نتیجه حاصل از این یافته پژوهش را می‌توان به نوعی در راستای نتایج پژوهش‌های جوادیان قمی و همکاران (۱۴۰۳)، محمود و همکاران (۲۰۲۳)، اریس و همکاران (۲۰۲۱)، نانسی (۲۰۲۱) و بیرامی و همکاران (۱۳۹۶) دانست. در تبیین این یافته پژوهش می‌توان گفت: آموزش خودتنظیمی هیجان به نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی کمک می‌کند، تا با مدیریت و کنترل هیجانات خود در موقعیت‌های تحصیلی و اجتماعی و با کنترل هیجانات منفی، کمتر تحت تأثیر افکار و احساسات منفی همچون، نگرانی درباره قضاوت و برخورد دیگران قرار گیرند و در نتیجه با حضور بیشتر و مطلوب در موقعیت‌های مختلف اجتماعی پریشانی و نگرانی کمتری در مورد نحوه برخورد با دیگران داشته باشند. در این خصوص برخی پژوهشگران مدعی هستند که در نهایت آنچه که باعث می‌شود حساسیت اضطرابی به سمت آسیب شناسی روانی اضطراب سوق پیدا کند، تا حدودی بستگی به این دارد که افراد چگونه نشانه‌های فیزیکی، شناختی و رفتاری اضطرابشان را نظارت و مدیریت کنند (ژوی[4] و همکاران، ۲۰۲۳). در تبیین دیگر تاثیر آموزش خودنظم‌دهی هیجانی می‌توان گفت که آموزش خودنظم‌دهی هیجان با کاهش اضطراب اجتماعی نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی می‌تواند، حساسیت بین‌فردی آن‌ها را کاهش دهد. به عبار دیگر، از آنجایی که اضطراب اجتماعی به عنوان توصیف‌گر نگرانی و پریشانی فرد از قرار داشتن در جمع دیگران و اجتناب از ارتباطات گروهی، با تمامی جنب‌های اختلال بین‌فردی، همچون حساسیت بین‌فردی مرتبط است (ژانگ[5] و همکاران، ۲۰۲۱).

مطالعه حاضر نیز مانند هر مطالعه علمی دارای محدودیت‌هایی بوده است. از جمله اینکه، مطالعه حاضر صرفا بر روی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی شهر کوهدشت انجام شده است. لذا در تعمیم نتایج به سایر اختلالات اضطرابی و دیگر نقاط کشور باید احتیاط شود. سنجش‌ها در مطالعه حاضر از طریق پرسشنامه که ممکن است با مطلوب‌نمایی اجتماعی و اطلاعات نه‌چندان عمیق همراه باشد، انجام پذیرفته است. بنابراین پیشنهاد می‌شود که ضمن اجرای این پژوهش بر روی نوجوانان با دیگر اختلالات اضطرابی و در دیگر نقاط، از ابزارهای بالینی دیگر چون مصاحبه جهت گردآوری اطلاعات پایاتر استفاده شود. نتایج حاصل از این پژوهش نشان داد که آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر بهبود انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش حساسیت بین‌فردی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی موثر است. از این رو نتایج حاصل از این پژوهش می‌تواند منبع

1. Miron
2. Dong
3. Huber
4. Xue
5. Zhang

اطلاعاتی مفید برای درمانگران، متخصصان سلامت، مشاوران و روان‌شناسان در جهت تقویت و بهبود متغیرهای روان‌شناختی چون: انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی باشد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

بیرامی، منصور؛ هاشمی، تورج و عاشوری، مجتبی. (۱۳۹۶). اثربخشی آموزش تنظیم هیجان بر سازگاری اجتماعی و حساسیت بینفردی دانش‌آموزان مقطع متوسطه. پژوهش‌های روانشناسی اجتماعی، ۲۷ (۱)، ۱-۱۴.

جوادیان قمی، نرگس؛ شریفی، طیبه؛ مشهدی‌زاده، شهرام و احمدی، رضا. (۱۴۰۳). اثربخشی آموزش کاهش استرس مبتنی بر ذهن آگاهی بر اجتناب تجربه‌ای و تکانشگری دانش‌آموزان دختر با دشواری در نظم جویی هیجانی. فصل‌نامه پژوهش‌های کاربردی روانشناختی، ۱۵ (۱)، ۱۴۹-۱۶۷.

شمالی شهررضا، مرضیه؛ ابراهیم پور، مجید و بالیده، مهدی. (۱۳۹۹). شیوع‌شناسی اضطراب اجتماعی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه اول شهر اصفهان. فصلنامه روانشناسی تحلیلی – شناختی، ۱۱ (۴۰)، ۴۷-۵۷.

فرجزاده، پروین، غضنفری، احمد؛ چرامی، مریم و شریفی، طیبه. (۱۳۹۹). مقایسه اثربخشی آموزش سرمایه‌های روانشناختی و خودتنظیمی هیجانی بر انعطاف‌پذیری روانشناختی دانشجو معلمان با اشتیاق تحصیلی پایین. مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، ۶۳ (۲)، ۱-۱۵.

محمدی، رحیم؛ تقی پور، بهزاد؛ برزگران، رقیه؛ صلح‌جو، هانیه؛ رحیمی، سعید و جوکار، سعید. (۱۴۰۱). اثر بخشی آموزش تنظیم هیجان بر نشخوارفکری و ادراک کنترل اضطراب دانش‌آموزان مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی. فصلنامه روانشناسی مدرسه و آموزشگاه، ۱۱ (۴)، ۱۳۰-۱۴۱.

References

Boyce, P. & Parker, G. (1989). Development of a scale to measure interpersonal sensitivity. *Australian and New Zealand Journal of Psychiatry*, 23(3), 341–351.

Chiu, K., Stringaris, A., & Leigh, E. (2025). Social anxiety symptoms and their relationship with suicidal ideation and depressive symptoms in adolescents: A prospective study. *JCPP Advances*, 5(1), e12249. DOI: https://doi.org/10.1002/jcv2.12249

Cojean, S., Deperrois, R., Taillandier-Schmitt, A., & Combalbert, N. (2025). Effect of Personality, Cognitive Emotion Regulation, and Impulsivity on the Use of Coercion by Commissioned Officers in Training in the French National Gendarmerie. *Journal of Police and Criminal Psychology*.

de Santana, A. N., Roazzi, A., & Nobre, A. P. M. C. (2022). The relationship between cognitive flexibility and mathematical performance in children: A meta-analysis. *Trends in Neuroscience and Education*, 28, 100179. DOI: https://doi.org/10.1016/j.tine.2022.100179

Denny, B. T. (2020). Getting better over time: A framework for examining the impact of emotion regulation training. *Emotion*, 20(1), 110–114. DOI: https://doi.org/10.1037/emo0000641

Dennis, J. P., & Vander Wal, J. S. (2010). The cognitive flexibility inventory: Instrument development and estimates of reliability and validity. *Cognitive Therapy and Research*, 34(3), 241–253. DOI: https://doi.org/10.1007/s10608-009-9276-4

Dong, G., Lin, X., Zhou, H., & Lu, Q. (2014). Cognitive flexibility in internet addicts: fMRI evidence from difficult-to-easy and easy-to-difficult switching situations. *Addictive Behaviors*, 39(3), 677–683. DOI: https://doi.org/10.1016/j.addbeh.2013.11.028

Eres, R., Lim, M. H., Lanham, S., Jillard, C., & Bates, G. (2021). Loneliness and emotion regulation: Implications of having social anxiety disorder. *Australian Journal of Psychology*, 73(1), 46–56.

Grant, J. E., & Chamberlain, S. R. (2023). Impaired cognitive flexibility across psychiatric disorders. *CNS Spectrums*, 28(6), 688–692.

Gross, J. J. (Ed.). (2015). Handbook of emotion regulation (2nd ed.). Guilford Press.

Huber, L., Plötner, M., & Schmitz, J. (2019). Social competence and psychopathology in early childhood: A systematic review. *European Child & Adolescent Psychiatry*, 28(4), 443–459. DOI: https://doi.org/10.1007/s00787-018-1152-x

Lan, X. (2023). Perceived parenting styles, cognitive flexibility, and prosocial behavior in Chinese youth with an immigrant background: A three-group comparison. *Current Psychology*, 42(224), 20718–20736.

Lei, X., Sasisekaran, J., & Nguyen-Feng, V. N. (2024). The Experience of Stuttering in Everyday Life among Adults Who Stutter: The Impact of Trait Social Anxiety and the Social Situations. *Journal of Fluency Disorders*, 80, 106061. DOI: https://doi.org/10.1016/j.jfludis.2024.106061

Lin, L., Wang, X., Li, Q., Xia, B., Chen, P., & Wang, W. (2021). The influence of interpersonal sensitivity on smartphone addiction: A moderated mediation model. *Frontiers in Psychology*, 12, 670223. DOI: https://doi.org/10.3389/fpsyg.2021.670223

Lincoln, T. M., Schulze, L., & Renneberg, B. (2022). The role of emotion regulation in the characterization, development and treatment of psychopathology. *Nature Reviews Psychology*, 1(5), 272–286. DOI: https://doi.org/10.1038/s44159-022-00040-4

Lindsay, E. K., & Creswell, J. D. (2019). Mindfulness, acceptance, and emotion regulation: Perspectives from Monitor and Acceptance Theory (MAT). *Current Opinion in Psychology*, 28, 120–125. DOI: https://doi.org/10.1016/j.copsyc.2018.12.004

Liu, X., Peng, L., Wang, Z., Zeng, P., Mi, Y., & Xu, H. (2023). Effects of interpersonal sensitivity on depressive symptoms in postgraduate students during the COVID-19 pandemic: Psychological capital and sleep quality as mediators. *Frontiers in Psychiatry*, 14, 1100355. DOI: https://doi.org/10.3389/fpsyt.2023.1100355

Miao, J., Wu, Y., Yuan, J., Wang, X., Shi, X., Zhao, J., & Zang, S. (2025). Network analysis of interpersonal sensitivity and self-efficacy in nursing students. *BMC Nursing*, 24(1), 63.

Miron, L. R., Sherrill, A. M., & Orcutt, H. K. (2015). Fear of self-compassion and psychological inflexibility interact to predict PTSD symptom severity. *Journal of Contextual Behavioral Science*, 4(1), 37–41.

Parr, A. C., Sydnor, V. J., Calabro, F. J., & Luna, B. (2024). Adolescent-to-adult gains in cognitive flexibility are adaptively supported by reward sensitivity, exploration, and neural variability. *Current Opinion in Behavioral Sciences*, 58, 101399. DOI: https://doi.org/10.1016/j.cobeha.2024.101399

Peters, E. M., Yilmaz, O., Li, C., & Balbuena, L. (2024). Interpersonal sensitivity and response to selective serotonin reuptake inhibitors in patients with acute major depressive disorder. *Journal of Affective Disorders*, 355, 422–425.

Smith, R., Persich, M. R., Chuning, A. E., Cloonan, S., Woods-Lubert, R., Skalamera, J., … & Killgore, W. D. (2024). Improvements in mindfulness, interoceptive and emotional awareness, emotion regulation, and interpersonal emotion management following completion of an online emotional skills training program. *Emotion*, 24(2), 431–446.

Tabak, B. A., Gupta, D., Sunahara, C. S., Alvi, T., Wallmark, Z., Lee, J., … & Chmielewski, M. (2022). Environmental sensitivity predicts interpersonal sensitivity above and beyond Big Five personality traits. *Journal of Research in Personality*, 98, 104210. DOI: https://doi.org/10.1016/j.jrp.2022.104210

Wang, Z. J., Liu, C. Y., Wang, Y. M., & Wang, Y. (2024). Childhood psychological maltreatment and adolescent depressive symptoms: Exploring the role of social anxiety and maladaptive emotion regulation strategies. *Journal of Affective Disorders*, 344, 365–372.

Xu, H., Pei, Y., Yong, Z., Liu, X., & Wang, W. (2023). Pathway from interpersonal sensitivity to depression among Chinese college students during the COVID-19 campus lockdown. *Environmental Health and Preventive Medicine*, 28, 34.

Xue, M., Cong, B., & Ye, Y. (2023). Cognitive emotion regulation for improved mental health: A chain mediation study of Chinese high school students. *Frontiers in Psychology*, 12, 1041969. DOI: https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.1041969

Zhang, Q., Pan, Y., Zhang, L., & Lu, H. (2021). Parent-adolescent communication and early adolescent depressive symptoms: The roles of gender and adolescents' age. *Frontiers in Psychology*, 12, 647596. DOI: https://doi.org/10.3389/fpsyg.2021.647596

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Critical Analysis of the Assumptions of Quranic Doubts in the Book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood"

Hamid Ghorban Pour[1] ✉ , and **Hosein Jeddi**[2]

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, University of Guilan, Rasht, Iran. Email: ghorbanpoor1363@guilan.ac.ir
2. PhD in Quran and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: jeddi.hossein1991@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 21 April 2025
Received in revised form 05 August 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Presupposition,
Quranic doubts,
Distortion of the two covenants,
Hojjatollah Nikoei

ABSTRACT

Objective: The main objective of this research is to critique and examine the assumptions and baseless claims of the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" by Hojjatollah Nikoei, which has attempted to cast doubt on the fundamental beliefs of Muslims by raising undocumented doubts, especially in the areas of the miracle of the Quran, the infallibility of the Quran, and the issue of finality.

Method: This research has evaluated and criticized the author's assumptions by adopting an analytical-critical method. In this regard, his arguments regarding the theoretical foundations of prophethood and criticism of the Quran have been carefully examined, and its argumentative shortcomings have been revealed.

Results: The study and critique of the book show that the author's assumptions and claims in many cases lack valid argumentative support and are based on incorrect perceptions. The most important points criticized in this research are:

- Expediency in determining the size of the Holy Quran
- Failure to raise trivial and unimportant issues in the Quran
- Mechanisms for overcoming local and regional issues in the Quran
- The gradual revelation of verses and its role in the dynamics of the Quran
- Wrong assumptions about the Holy Bible
- Inaccurate statement of the reasons for the invalidity of the Testaments

Conclusions: Finally, this research shows that the doubts raised in the book in question do not have the necessary credibility and are based on incorrect and illogical assumptions. Therefore, not only can they not have an impact on genuine Islamic beliefs, but they themselves need to review and correct their intellectual foundations.

Cite this article: Ghorban Pour, H. & Jeddi, H. (2025). Critical Analysis of the Assumptions of Quranic Doubts in the Book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood". *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123

Introduction

Undoubtedly, the increasing expansion of communication opportunities and the influence of social networks in the contemporary era have facilitated the spread of doubts and suspicions, and various movements and individuals, with different purposes and from different contexts, have used this opportunity to fight Islam and the Quran. Of course, the published works, which have been expressed in various audio-visual, written and oral formats, have not and do not have the same level, but rather they have some strengths and typically fundamental weaknesses. However, among them, there are works whose doubts do not have a particular precedent in Quranic studies. Among the books that have attempted to spread doubts and instill doubts about the intellectual and belief foundations of Muslims in the last two decades, and whose doubts are more powerful than those of its peers, is the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" by Hojjatollah Nikoei.In the first part of the book, General Prophethood, the author presents the reasons for the "generality of prophethood" and divine guidance towards the servants, and in the second part, Specific Prophethood, "The reasons for the prophethood of the Prophet of Islam." In the third part, he challenges the historical reliability of the Quran and attempts to spread doubts in this regard. In the fourth part, he also exemplarily addresses the content flaws in various aspects of the Quran. At the beginning of this section, he highlights the title "A Critical Look at the Quran: Is the Quran Free of Any Errors and Contradictions?" and raises critical questions and structurally destabilizing claims against the Holy Quran.

Method

This research has evaluated and criticized the author’s assumptions by adopting an analytical-critical method. In this regard, his arguments regarding the theoretical foundations of prophethood and criticism of the Quran have been carefully examined, and its argumentative shortcomings have been revealed.

Results

The study and critique of the book show that the author’s assumptions and claims in many cases lack valid argumentative support and are based on incorrect perceptions.

The most important points criticized in this research are:

- Expediency in determining the size of the Holy Quran
- Failure to raise trivial and unimportant issues in the Quran
- Mechanisms for overcoming local and regional issues in the Quran
- The gradual revelation of verses and its role in the dynamics of the Quran

Wrong assumptions about the Holy Bible Inaccurate statement of the reasons for the invalidity of the Testaments.

Conclusions

Finally, this research shows that the doubts raised in the book in question do not have the necessary credibility and are based on incorrect and illogical assumptions. Therefore, not only can they not have an impact on genuine Islamic beliefs, but they themselves need to review and correct their intellectual foundations.

1. The origin of the emergence of critical questions and doubts of the author of the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" is, knowingly or unknowingly, his incorrect epistemological and Quranic foundations and assumptions. Although the presence of preconceptions and assumptions in the mental space of the understanders is considered an inevitable category, their improvisational intervention or taking them for granted has led to the author raising fundamentalist doubts and deconstructive claims against the Holy Quran.

2. In the process of understanding any text, especially a revealed text, it is necessary to demarcate between the three distinct areas of "preconceptions", "presuppositions" and "prejudices". The presence of "preconceptions" for the understanding of any text is also undeniable. However, it is the mechanism of how the "presuppositions" intervene that can cause correct, directed and effective understanding.It seems that, when faced with the revealed text, two cognitive-interpretive dimensions can be distinguished: first) extra-Quranic presuppositions; and second) intra-Quranic presuppositions. This means that in order to understand the revealed text, in addition to the existence of “pre-knowledge” and “general presuppositions”, we must also adhere to some “specific presuppositions” that arise from the intratextual discourse.

3. The most important doubts of the commentator regarding his Quranic presuppositions include: “using inductive expressions to create doubt”, “desacralizing Muslim beliefs”, “taking mental presuppositions for Islam”, “reflecting local issues in Quranic verses”, “claiming to create division and discord in the Holy Quran” and “equating the validity of the Quran with the Torah and the Gospel”.

4. The answers to these doubts can be found under the following headings: "The usefulness of subjective evaluations in measuring the volume of the Holy Quran"; "Failure to introduce trivial and unimportant issues in relation to Quranic verses", "Mechanisms for avoiding the presentation of local issues in the Quran", "Gradual descent of revealed verses", "A mistaken assumption of the Holy Bible", and "Inaccurate statement of the reasons for the invalidity of the two Testaments".

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل انتقادی پیش فرض هایِ شبهات قرآنی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت»

حمید قربان پور[۱] ✉، حسین جدی[۲]

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. رایانامه: ghorbanpoor1363@guilan.ac.ir
۲. دکتری علوم قرآن وحدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: jeddi.hossein1991@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
پیش‌فرض،
شبهات قرآنی،
تحریف عهدین،
حجت‌الله نیکویی

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، نقد و بررسی پیش‌فرض‌ها و ادعاهای بی‌پایه‌ی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» اثر حجت الله نیکویی است که با طرح شبهات غیر مستند، به ویژه در حوزه‌ی اعجاز قرآن، خطاناپذیری قرآن و مسئله خاتمیت، تلاش کرده است تا مبانی اعتقادی مسلمانان را مورد تردید قرار دهد.

روش پژوهش: این پژوهش با اتخاذ روش تحلیلی–انتقادی، پیش‌فرض‌های نویسنده را ارزیابی و نقد کرده است. در این راستا، استدلال‌های وی در خصوص مبانی نظری نبوت و نقد قرآن مورد بررسی دقیق قرار گرفته و کاستی‌های استدلالی آن آشکار شده است.

یافته‌ها: مطالعه و نقد کتاب نشان می‌دهد که پیش‌فرض‌ها و ادعاهای نویسنده در موارد متعددی فاقد پشتوانه‌ی استدلالی معتبر و مبتنی بر برداشت‌های نادرست است. مهم‌ترین موارد نقدشده در این پژوهش عبارت‌اند از:

– مصلحت‌سنجی سلیقه‌ای در تعیین حجم قرآن کریم
– عدم طرح مسائل پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت در قرآن
– سازوکارهای برون‌رفت از مسائل محلی و لوکال در قرآن
– نزول تدریجی آیات و نقش آن در پویایی قرآن
– پیش‌فرض‌های اشتباه درباره کتاب مقدس
– بیان نادقیق دلایل بی‌اعتباری عهدین

نتیجه‌گیری: در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که شبهات مطرح‌شده در کتاب مورد بحث، از اتقان لازم برخوردار نبوده و بر مبنای پیش‌فرض‌های نادرست و غیرمنطقی استوار شده‌اند. بنابراین، نه تنها نمی‌توانند تأثیری در باورهای اصیل اسلامی داشته باشند، بلکه خود نیازمند بازنگری و اصلاح مبانی فکری هستند.

استناد: قربان پور، حمید و جدی، حسین. (۱۴۰۴). تحلیل انتقادی پیش فرض هایِ شبهات قرآنی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت». *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123

مقدمه

بی‌شک، گستردگی روزافزون فرصت‌های ارتباطی و گستره نفوذ شبکه‌های اجتماعی در دوره معاصر، زمینه‌ساز تسهیل انتشار شبهات و تشکیکات بوده، و جریان‌ها و افراد مختلفی، با اغراض گوناگون و از بسترهای متنوع، از این فرصت به وجود آمده در مسیر مبارزه با اسلام و قرآن استفاده کرده‌اند. البته آثار منتشر شده که در قالب‌های گوناگون سمعی و بصری، مکتوب و شفاهی نمود یافته‌اند، از یک سطح برخوردار نبوده و نیستند، بلکه بعضا از قوت و نوعاً از ضعف‌هایِ بنیادینی برخوردارند. اما در این بین هستند آثاری که شبهات آنان، سابقه خاصی در مطالعات قرآن پژوهی ندارد. از جمله کتاب‌هایی که در دو دهه اخیر، نسبت به شبهه پراکنی و القای تشکیک نسبت به بنیان‌های فکری و اعتقادی مسلمانان مبادرت ورزیده، و شبهاتش نسبت به هم سلکانش، از قوّتِ بیشتری برخوردار است،کتاب "نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت"، اثر حجت الله نیکویی است.

نویسنده، در بخش اول کتاب، نبوت عامّه، دلایل ناظر به "عمومیت نبوّت" و هدایت‌گری الهی نسبت به بندگان و در بخش دوّم، نبوّت خاصّه،"دلایل نبوّت پیامبر اسلام" و در بخش سوم، وثاقت تاریخی قرآن را به چالش کشیده و در این زمینه به نشر شبهات مبادرت کرده، و در بخش چهارم نیز، به شکل مصداقی به ایراد اشکال محتوایی نسبت به ابعاد گوناگون قرآن پرداخته است. وی، در آغاز این بخش، با برجسته‌سازی عنوان «نگاهی نقادانه به قرآن، آیا قرآن عاری از هرگونه اشتباه و تناقض است؟» به طرح سؤالاتی انتقادی و ادّعاهایی ساختارشکنانه علیه قرآن کریم اقدام کرده است.

همه این‌ها، در حالی است که از دیرباز، قرآن‌پژوهان مسلمان، به دنبال دفع شبهات و روشنگری نسبت به ابهامات و ایهاماتِ مطروحه پیرامون قرآن بوده‌اند، و عدم اختلاف و تناقض درونی آیات ذیل فقراتی چون«لایَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ»(فصلت،۴۲) و«... لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً» (نساء،۸۲)»، به‌مثابه یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم در ابعاد محتوایی نیز، قلمداد می‌شده است(رک:طباطبایی،۱۳۶۲، ص۸۱-۸۳؛ خویی، ۱۳۸۲: ۱۲۸). بااین‌همه، در این مقاله، با تمرکز بر قسمت پیش‌درآمد که به نوعی به‌مثابه "پیش‌فرض‌های" تشکیکاتِ مستشکل است، نسبت به پاسخگویی به شبهات وی اقدام شده است.

پیشینه پژوهش

در طول زمان، القای شبهات نسبت به "قرآن، نبوّت و وحی" سابقه‌ای طولانی داشته و دارد. در دوره معاصر نیز، به دلیل تقابل عینی جبهه حق و باطل، این مواجهه بسیار شدید و همه جانبه شده است. بدین‌سان، پاسخ‌گویی به این شبهات نیز سابقه‌ای طولانی دارد. البته افرادی هم به‌طور مستقیم نسبت به مقابله با این کتاب و پاسخگویی به شبهات نگارنده آن، اقدام کرده‌اند. به‌طور مثال آقای سوزنچی، روشِ مناظره مکتوب در فضای مجازی را با نویسنده در پیش‌گرفته است(https://www.souzanchi.ir/a). پایان‌نامه هایی نیز، در پاسخ به بخش‌های گوناگونِ شبهات کتاب "نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت" نوشته شده است. از جمله آن‌ها: مهدیار زارع، پیرامون ماهیت و اهداف نبوت، معطوف به بخش اول، پایان نامه خانم مهدیه پاک عقیده، با عنوان "تحلیل انتقادی شبهات پیرامون وثاقت تاریخی قرآن" وآقای رسول علیزمانی، پایان نامه "مبانی وثاقت تاریخی قرآن کریم" را ناظر به بخش سوم این کتاب نگاشته اند. ضمناً در رابطه با مبانی نظری نبوت کتابی با همین عنوان از حسینعلی منتظری و کتاب "پاسخ به شبهاتی پیرامون هماوردخواهی قرآن" و "پاسخ به شبهاتی پیرامون معجزات پیامبران" از همو ومقالاتی پراکنده چون: نقد شبهات باستان شناختی قرآن کریم و تحلیل انتقادی شبهات کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» پیرامون زبان قرآن از قربانپور و جدی در رابطه با کتاب مورد بحث نوشته شده اند. طبعا گفتارِ ناظر به بخش چهارم کتاب، از جمله مقاله حاضر فاقد سابقه در آثار پیشین است. با این‌همه، پیش از ورود میدانی به طرح شبهات و پاسخ های آن، ضرورت طرح اجمالیِ مباحثِ پایه‌ای در رابطه با چگونگیِ پیدایش پیش‌فرض‌ها و سهم آن در فهم آیه های قرآنی، اجتناب ناپذیر است. این مطلب از آن روست که نقش پیش فرض‌های فهمنده/مفسر در "چگونگی فهم و جهت‌نماییِ دلالت آیه‌ها" گفتاری انکارناپذیر است.

اهمیت "پیش‌فرض‌ها" در چگونگی دلالت بخشیِ آیه‌های قرآنی

آنچه روشن است، مخاطبانِ قرآن برای فهم متنِ آن، نمی‌توانند خالی‌الذهن باشند، بلکه با «دنیای فکری» خاصی با متن قرآن مواجه می‌شوند. این فضای فکری می‌تواند متأثر از پارادایم‌ها، پارامترها، اصول مسلّم، گزاره‌های قطعی، داده‌ها، اطلاعات، علائق، سلایق، معلومات تجربی و ادراکات عمومی باشد که از رهگذر علوم گوناگون (طبیعی، تجربی، نقلی، عقلی، تاریخی، قلبی (شهودی) به دست می‌آیند. فهم مخاطبان، از یک‌سو، مرهون انباشته‌ها و اندوخته‌های مختلف ذهنیِ آنان است؛ و از سویی دیگر، مدیونِ تمایز انتظارات، علائق، سلایق و پیش‌فرض‌هایِ آنان در مواجهه با متن. به عبارتی می‌توان، فضای ذهنی مخاطبان را ترکیبی از «پیش دانسته‌ها»، «پیش‌فرض‌ها» و «پیش‌داوری‌ها[1]» تلقی کرد که هم‌زمان می‌تواند در هر بخشی از فرآیند مواجهه و فهم، خود را نشان دهد.

لذا، در فهم متن قرآن از یک‌سو، حضور و دخالت «پیش دانسته‌ها»، جزو لوازمِ لاینفک فهمِ آیات تلقی می‌شوند؛ و از سویی دیگر، وجود «پیش‌فرض‌ها»–به‌طور عام– نیز، اثری انکارناپذیردر فرآیند فهم بر عهده دارند. اما ازآن‌رو که متن قرآن، مشتمل بر انواع کاربست های‌زبانی، دلالت‌ها و نشانه‌ها است، «پیش‌فرض‌هایِ قرآنی–تفسیری» نیز، نقش اجتناب‌ناپذیری را در فرآیند فهم، ایفاء می‌کنند. به نظر می‌رسد «پیش‌دانسته»، اساساً می‌تواند در دو معنا به کار گرفته شود: یکم) عام و جامع: به معنای تمامی دانسته‌های عمومی، تصورهای پیشین، بدیهیات اولیه و فهم ابتدایی که در پیوند با علوم مختلف «حسی، طبیعی، تجربی، خیالی، عرفی، تاریخی، نقلی، عقلی و شهودی» نمود می‌یابند. دوم) خاص و متعیَّن: به معنای تمامی اصول مسلم و گزاره‌های قطعی علوم که نزد اکثر دانشمندان آن رشته یا گرایش علمی، به‌مثابه اصول ثابت و مسلم پذیرفته شده‌اند.

بااین‌همه، این نوع گزاره‌های مسلم، به‌مثابه «اصول موضوعه»، «پیش‌فرض‌ها» یا «فرض‌های پیشین»، در ذهن و ضمیرِ فهمنده، به عنوان عامل اساسی در اثرگذاری و جهت‌نمایی دلالت‌های متن، نقش‌آفرین‌اند. لذا، التزام به معنای اول، اعم از معنای دوم است و معنای دوم می‌تواند به‌مثابه پیش‌فرض‌های «مبنایی یا ابزاری»[2] علوم نیز، تلقی شوند. طبعاً هر پیش‌فرضی، خواسته یا ناخواسته، به‌نوعی متکی بر سلسله‌ای از پیش دانسته‌هاست، اما به لحاظ امکان وجودی پس از تحقق پیش‌دانسته‌هاست.

ارتباط ناگسستنی "پیش‌دانسته‌ها" با "پیش‌فرض‌ها"

ارتباط «پیش‌دانسته‌ها» با «پیش‌فرض‌ها» در فضای ذهنیِ فهمنده/مفسر، جدایی‌ناپذیر است، به‌گونه‌ای که در برخی مواقع، تحت عنوانی عام به‌تمامی فضای ذهنیِ وی– اعم از «پیش‌دانسته» یا «پیش‌فرض»– قابل اطلاق است. و در مواضعی، با یکدیگر متداخل و مرتبط‌اند و در برخی موارد نیز، از یکدیگر متمایز و جدا هستند. باری، به نظر می‌رسد، ارتباط آن‌ها با یکدیگر از سنخ لازم است و ملزوم؛ اولی ذی‌المقدمه است و دیگری مقدمه؛ اولی متبوع است و دیگری تابع؛ اولی اصل و اجتناب‌ناپذیر است و دیگری متفرع و اصلاح‌پذیر. اولی عمومی و فراگیر است و دیگری خاص و متعیَّن.

گفتنی است پاره‌ای از «پیش‌دانسته‌ها» و «پیش‌فرض‌ها»، به آموزش، فراگیری و ژرفانگری در فرآیند فهم، وابسته نیستند، بلکه از نقاط مشترک تمامیِ انسان‌ها به‌شمار می‌آیند که از آن می‌توان به «بدیهیات اولیه»(رک: خسروپناه،بی‌تا؛ص ۷۶) یاد کرد. اما در مقابل ، پاره‌ای از پیش دانسته‌ها و پیش‌فرض‌ها، مستلزم کاربست تفکّر و استدلال در فرآیند فهم‌اند. این پیش‌فرض‌های «غیر بدیهی و نظری» نیز به لحاظ ارزش‌گذاری و اعتمادسازی از یکدیگر متفاوت‌اند. شماری از این داده‌ها، مفید «گمان و ظن‌اند»؛ و برخی، مفید «قطع و یقین»؛ و پاره‌ای نیز،با قرائن گوناگونی همراه‌اند که باعث افزایشِ امکان و احتمالِ پذیرش می‌شوند. طبعاً برآیند اختلاف در ارزش‌گذاریِ

---

۱. گزاره‌ها و پیش دانسته‌های فهمنده، به‌گونه‌ای که پیش از قرائت روشمند و مضبوط متن، تمایل داشته باشد که معرفت پیشینی خود را بر متن تحمیل کند، فارغ از اینکه آیا الفاظ متن و قرائن و شواهد ضمیمه آن، سازگاری با آن پیش دانسته داشته باشند یا آنکه آن را اساساً طرد کنند (واعظی، ۱۳۹۲، ص ۳۰۹). گرچه، امکان دارد که در برخی موارد، پیش داوری مطابق با واقع و درست باشد، اما به هر تقدیر، قضاوتی است که از پشتوانه استدلالی و شواهد و دلایل کافی برخوردار نیست. زیرا در این مواقع، قضاوت و فهم «کلیاتی» از یک موضوع، پدیده، واقعیت و ابژه‌ای، مقدم بر «اجزای» آن است، نه فهم اجزای آن، مقدم بر کل باشد. لذا در مقوله پیش‌داوری، می‌توان گفت به نوعی، اجرای حکم است پیش از وقوع جرم و تخلف؛ یا قضاوتی است پیش از مطالعه و تحقیق؛ یا اتخاذ موضعی است پیش از اطلاع از محتوای موضوعی یا تحقق رخدادی(واعظی،۱۳۹۳،ص۲۴۶-۲۴۹).

۲. البته برخی نیز «پیش‌دانسته‌ها» را به «پیش دانسته‌های مبنایی» و «پیش دانسته‌های ابزاری» تقسیم نموده‌اند(رک: واعظی، ۱۳۹۲؛ ص ۳۰۵؛ حسنی، ۱۳۹۳، ص۲۷۳-۳۶۰).

پیش‌دانسته‌هایِ غیر بدیهی، میزان دخالت و اثرگذاری آن‌ها را در فرآیند فهم آیات، متمایز می‌سازد. به عبارتی، «گزاره‌های نظری و غیرقطعی»(گمان و ظن)، با «گزاره‌های قطعی»(قطع و یقین) و «گزاره‌های نزدیک به قطعی»، با هم یکسان نیستند؛ گرچه هر یک در منظومه معرفتی و ارزشی، می‌توانند در روشنگری و جهت‌نمایی دلالت آیات، سهیم باشند (برای توضیح وجه تمایز میان قطع حاصل از «علوم تجربی»، «یقین فلسفی» و «قطع منطقی»(رک:جوادی آملی، ۱۳۸۹؛ص۱۷۱-۱۷۲).

نقش پیش‌فرض‌ها در فهم آیه‌های قرآنی

ارتباط و نقش «پیش‌دانسته‌ها» و «پیش‌فرض‌ها» در فهم آیات از دو جهت کلی بیرون نیست؛ یکم) گاهی نقش الهام‌گری در راستایِ ادراک لایه‌یِ رویین، سطحی و ظاهری فهم آیات را بر عهده دارند. دوم) گاهی نیز از رهگذر قرینه‌سازی و تأملاتی ژرف‌اندیشانه می‌توانند به لایه‌های زیرین درک آیه‌ها نائل شوند(واعظی، ۱۳۹۲،ص۳۰۷) لذا با عنایت به پیدایش «متن قرآن» در یک «جهان فرامتن» و شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، تمامی عوامل و عناصری که فهم ابتدایی معنایِ آیه‌ها را به ارمغان می‌آورند، بایستی به‌مثابه فضای ذهنی مفسر، و به‌منظور تحقّقِ فهم آیات مدنظر باشند(جدی، ۱۴۰۰، ص۲۲۸-۲۳۰).

دور از انتظار نیست که دخالت ارتجالی یا صرف دخالتِ پیش‌فرض‌ها، در فهم آیات چه‌بسا به «پیش‌داوری» یا «تحمیل و تطبیق» یا «تفسیر به رأی» بیانجامد. از همین روست که علامه طباطبایی معتقد است که برای صیانتِ مفسر از گزند «تحمیل یا تفسیر به رأی»، وی بایستی تمامی اندوخته‌ها، معلومات و «نظریه‌های علمی»[1] خود را "موقتاً" کنار بگذارد و به هیچ نظریه علمی اتکا نورزد(طباطبایی،۱۴۱۷ق، ج۱،ص۱۰) لذا لازم است که این «پیش‌دانسته‌ها» یا «پیش‌فرض‌ها» برای فهم آیه"کنترل" و از دخالت ناروای آن‌ها در فرآیند فهم و انحای دیگر تعاملات با متن پرهیز شود(واعظی،۱۳۹۲:ص۳۱۰).

به نظر می‌رسد در حیطه التزام به مجموعه‌ای از «پیش‌فرض‌ها»، بایستی دو بُعدِ "شناختی-تفسیری" را از یکدیگر جدا کرد. یکم) پیش‌فرض‌های برون قرآنی؛ و دوم) پیش‌فرض‌های درون قرآنی(رک:جدی، ۱۴۰۰: ص۲۳۵). به عبارتی، فارغ از ارزش‌گذاری-مثبت یا منفی/ایجابی یا سلبی/درست یا غلط/کامل یا ناقص بودن- پیش‌فرض‌هایِ مفسر در فرآیند فهم، بایستی در یک نگاه کلی«اصول موضوعه» یا همان «فرض‌های پیشین» مفسر را به دو نوع عام (بیرونی) و خاص(درونی)تقسیم و آنها را از هم تفکیک کرد. بدان معنا که برای فهم متن وحیانی، علاوه بر وجود «پیش‌دانسته‌ها» و «پیش‌فرض‌های عام» یا «اصول موضوعه»، بایستی به پاره‌ای از «پیش‌فرض‌های خاص» که از گفتمان درون‌متنی برخاسته است نیز، ملتزم بود(همان). چه، دور از ذهن نیست، که پیش‌فرض‌های عمومیِ فهمنده-که محصول پیش‌دانسته‌های وی از علوم گوناگون است-، نادرست و ناقص باشند که پس از عرضه آن به متن مقدس، تغییر، اصلاح و تکمیل گردند.

زیرا متن قرآنی، موضع‌گیری‌های گوناگونی در قبال آن پیش‌فرض‌ها اتخاذ و ارائه می‌نماید: گاهی فقط همان "پیش فهم" را امضاء می‌کند؛ و زمانی هم، ضمن امضاء و تأیید آن پیش‌فرض، مطلب دیگری را نیز، در عِدل آن تصویب می‌کند؛ و گاهی هم، آن پیش فهم را اساساً ابطال نموده، و مطلب مقابل آن را تأسیس می‌نماید. لذا کم نبودند افراد و مفسرانی که پیش از مراجعه به متن مقدس، باورهای خاصی را در فضای ذهنی می‌پروراندند، اما پس از مراجعه به متن وحیانی، یا از آن عقیده بازگشتند یا در صحّت آن تردید و تجدیدنظر کرده و از جزم به شک و از عزم به تردید منتقل شده‌اند(جوادی آملی،۱۳۸۶:ج۱،ص۱۷۰).

لذاست که کنترل یا کنارگذاری موقت تمامی اندوخته‌های علمی و پیش‌فرض‌های معرفتیِ مفسر در این مرحله از فرآیند تفسیر، از نمود و نمادی خاص برخوردار است. بدون شک، التزام به این مطلب، بدان معناست که پیش‌فرض‌هایی در جهت دستیابی به فهم آیه‌های قرآنی، سودمندند که علاوه بر«گزاره‌های قطعی علوم»، و «اصول موضوعه» از گفتمان متنی قرآن، انبعاث یابند، نه اینکه صرفاً مولود دانش‌های بشری باشند. گرچه، به‌کارگیری پاره‌ای از «گزاره‌های قطعی علوم تجربی و انسانی» و کارکردِ پیش‌فرض‌های «مبنایی/صدوری» یا «ابزاری/دلالی»؛ و «علوم تجربی، انسانی، ریاضی، منطقی و فلسفی»، در فهم متون، واقعیتی انکارناپذیر و

---

۱. تئوری‌های علمی مفسر به آن دسته از باورهایی گفته می‌شود که برآیند مطالعه، پژوهش و اندیشه، و به‌مثابه گزاره‌های مسلمِ علمی، در ذهن مفسر تثبیت شده‌اند؛ اما مانند اعتقادات وی، کلی، همه‌جانبه و فراگیر نیستند (ایازی،۱۳۷۸:ص۱۱- ۱۲).

اجتناب‌ناپذیر است. اما این مطلب، بدان معنا نیست که برآیند تمامی پیش‌فرض‌های این علوم، بایستی در گام نخست به‌منظور فهم متن قرآنی، اثرگذار و دخیل بوده و به کار گرفته شوند.

با این‌همه، اگر مخاطب/فهمنده قرآن، با سوگیری های ذهنی و فضای فکریِ آکنده از پیش فرض‌های ناروا، به سراغ فهمِ متن قرآن کریم برود، چه بسا دچار شبهاتی بنیادی شود. همانطور که ابن اسحاقِ کندی، در مظانِ فروغلتیدن در این دام هرمنوتیکی بود که امام حسن عسکری، وی را از این ورطه رهانید«مَا كَانَ لِيَخْرُجَ مِثْلُ هَذَا إِلَّا مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِالنَّارِ وَ أَحْرَقَ جَمِيعَ مَا كَانَ أَلَّفَهُ»(رک: ابن شهرآشوب، مناقب، ج۴، ص۴۲۴).

شبهات مستشکل در رابطه با "پیش‌فرض‌ها"

مراد از "مبانی و پیش‌فرض‌ها" در این قسمت، سخنان آغازین نویسنده کتاب در بخش چهارم است(نیکویی،۱۳۹۴:ص۲۲۷-۲۳۰) که پیش از نقل مصادیقِ شبهات وی، نسبت به آیه‌های قرآنی، با تکیه‌بر آن‌ها، بحث خود را ارائه کرده است. این مبانی و پیش‌فرض‌ها، عبارت‌اند از:

استفاده از عبارات القایی جهت ایجاد تشکیک

یکی از شیوه‌های مرسوم مورداستفاده مخالفان در القای شبهات در قالب‌های مختلف دیداری، شنیداری و مکتوب، استفاده از "عبارات القایی" به‌منظور ایجاد تشکیک در اذهان مخاطبان است. تعابیری که فارغ از صحت‌وسقم محتوایی‌شان با تکیه‌بر لحن، سیاق و سباق از نظر فکری و احساسی به شکل مستقیم یا غیرمستقیم روی مخاطب اثراتِ اجتناب‌ناپذیری می‌گذارد. مستشکل نیز از این شیوه، برخوردار بوده و دراثنای سخنانش، بارها از این روش، استفاده کرده که دو قسم از مهم‌ترین جنبه‌های استفاده وی از عبارات القایی عبارت است از:

لحن القایی ناظر به نتایج بحث

مستشکل در بخش چهارم کتاب، با انتخاب عنوان «آیا قرآن عاری از هرگونه اشتباه و تناقض است»، و در قسمت پیش‌درآمد، بابیان این نکته که «در بخش اول و دوم این کتاب نشان دادم که دلایل اثبات نبوت محمد و آسمانی بودن قرآن ضعیف و غیرقابل‌دفاع‌اند و در بخش سوم وثاقت تاریخی متن قرآن را به چالش کشیدم»(همان)، و افزودن این سخن که:« اینک وقت آن است که با هم صفحات قرآن را ورق بزنیم و نگاهی به محتوای آن بیندازیم و ببینیم تا چه مقدار می‌تواند در برابر تیغ نقد مقاومت کند»(همان). به بیان انگیزه خود از طرح مباحثِ بخش چهارم پرداخته است.

بدان معنا که پس از انجام بحث‌های مبنایی و مقدماتی در سه بخش نخست، در قالب ایراد اشکال به اصل نبوت عامّه از طریق خدشه در برهان‌های وارده در این زمینه، و القای شبهه در بحث نبوّت خاصه-یعنی نبوّت پیامبر اسلام(ص)-، و ارائه بحث‌های برون‌متنی، شامل بحث‌های تاریخی، خدشه در دلایل تاریخی مرتبط با قرآن و ایراد اشکال به وثاقت تاریخی قرآن، در "فصل چهارم" به ارائه بحث‌های محتوایی و اشکالات محتوایی و مصداقی نسبت به قرآن پرداخته است. آن هم با این ادعا که اشکالات متنی و محتوایی مذکور مُخلِّ وحیانیت این کتابِ آسمانی است. این معنا با توجه به اولین نکته، از تذکرات سه گانه مستشکل در قسمت پیش درآمد بخش چهارم کتاب برداشت شده است. آنجا که گفته است: «به اعتقاد مسلمانان قرآن کلام خدا و معجزه جاوید پیامبر اسلام و آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است بنابراین نباید خطا و تناقض و سخن خلاف اخلاق و ادب در آن راه داشته باشد»؛ به عبارتی«باید به معنای عام کلمه حق باشد، و این کمترین انتظار ما از یک کتاب آسمانی خصوصاً قرآن است»(نیکویی،۱۳۹۴: ص۲۲۷).

بی‌تردید، اصل این نکته درست است و مستشکل بر اساس همین مبنا به ایراد اشکالاتِ ادعایی خود نسبت به قرآن کریم پرداخته است. گرچه، مستشکل این نکته را به‌عنوان تذکر و خالی از هرگونه ارزش‌گذاری و نتیجه‌گیری مطرح می‌کند، اما لحن سخن وی و همچنین عبارات "پسینی"-(ببینیم (قرآن)تا چه مقدار می‌تواند در برابر تیغ نقد مقاومت کند(همان، ص۲۲۹)- و"پیشینی"-(آیا به این نتیجه می‌رسیم که قرآن از این عیب و نقص‌ها پیراسته است؟-(همان) مستشکل در قسمت پیش‌درآمد، مؤید این نکته است که هدف تلویحی ناقد از بیان چنین سخنی این است که قرآن حق نیست و مشتمل بر خطا و تناقض است.

به‌طور مثال وی در عبارات مزبور، به نحوی از روش بحث خود یاد می‌کند که گویی بحث‌هایش از نظر شکلی و محتوایی بدون اشکال و فاقد هرگونه خلل و نقصان است. اینکه گفته شود من در بحث‌هایم نشان دادم قرآن این گونه است(همان) نوعی مصادره به مطلوب و حق‌به‌جانب سخن گفتن است! درحالی‌که در منابع مذکور در بخش پیشینه، بحث‌های وی به شکلی مستدل و منطقی و مستند، بررسی و نقد شده و پاسخ‌های قاطعی به وی داده‌شده است (نک: پیشینه).

تقدس زدایی نسبت به باورهای مسلمانان

یکی دیگر از انحای عبارات القایی وی، نحوه ی یادکرد از پیامبر اسلام و قرآن است. اگرچه، بستر تحقیق، عرصه نقد اندیشه است و نه انگیخته؛ اما ذکر نام پیامبر گرامی اسلام با تعبیر«محمد» در عبارات مستشکل و یادکرد از قرآن کریم با واژه «قرآن»، بدون هیچ عبارت تشریفی، نوعی کم‌لطفی از جانب وی نسبت به مقدسات و ارزش‌های اسلامی به شمار می‌آید. کمترین ایراد این نحوه از سخن گفتن، قداست زدایی از این مفاهیم عالی و نوعی خلع سلاح کردن عاطفی مخاطبِ مسلمان نسبت به جنبه‌های عاطفی و احساسی عقاید و باورهای آن‌هاست.

مسلَّم انگاری پیش‌فرض‌های ذهنی

مستشکل در نکته دوم از قسمت پیش درآمد، با اشاره به فلسفه بعثت انبیا و اینکه آن‌ها آمده‌اند تا خلأهای علم و دانش و عقل آدمی در شناخت حقائق مربوط به مبدأ و معاد، فلسفه آفرینش و معنای سعادت و نحوه رسیدن به آن را پر کنند(نیکویی،۱۳۹۴:ص۸-۲۲۷)، مدعی شده است: «با این پیش‌فرض انتظارات ما از قرآن- به‌عنوان آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی که البته مأموریتی جهانی و ابدی نیز دارد- بسیار بالا می‌رود»؛ و در ادامه به‌عنوان اولین نتیجه از بحث‌های خود چنین گفته است: «توقع ما این است که اولاً: قرآن با این حجم کم و محدود به‌جای پرداختن به مباحث جزئی و پیش‌پاافتاده، بی‌اهمیت، مقطعی و محلی به مسائل بنیادین بشریت بپردازد و موضوعات کلان و سرنوشت‌ساز و حساس را مطرح کند و بینش جهانی داشته باشد»(همان). بسان نکته اول از نکات سه‌گانه مطرح‌شده در قسمت پیش‌درآمد، پیام تلویحی و مراد جدی مستشکل بیان این نکته است که قرآن انتظار او را برآورده نکرده است و فاقد ویژگی‌های مثبت مذکور و مشتمل بر نکات سلبی و نقصی موجود در کلامش است.

ارزیابی و نقد

قبل از پرداختن به پاسخ سؤال مذکور باید گفت: چنین ادعایی منحصر به مستشکل و کتاب مورد بحث این نوشتار نیست؛ بلکه برخی دیگر که سابقاً به نگارش کتاب‌هایی بر ضد قرآن و اسلام دست یازیده‌اند، نیز چنین ادعایی را علیه قرآن مطرح کرده‌اند(رک: قربان پور،۱۳۹۶ص۶۱-۵۶و۷۱-۶۹).

مصلحت سنجی‌های سلیقه‌ای در سنجش حجمِ قرآن کریم

بر چه اساسی، حجم قرآن کم و محدود است؟[۱] این محدودیت با توجه به چه ملاک و محکی احراز شده است؟ اگر حجم قرآن محدود است، آیا معنایش این است که از نظر کمّی، بایستی دربردارنده مسائلی می‌بود، که الآن نیست؟ پرسش هر ناظر بیرونی این است که این مسائل چه هستند؟ به‌عبارتی‌دیگر، اگر قرار بر این بود که حجم قرآن محدود نباشد، آن مطالب زیادی که بایستی در قرآن وجود می‌داشت، چه مطالبی است؟و با چه ملاکی؟ چه کسانی باید آن را احراز کنند یا تشخیص دهند؟ به عبارتی چه مطالبی با چه ملاکی می‌بایست جزو قرآن می‌بود، که الآن نیست؟ و چه مطالبی با چه ملاک و معیاری الان جزو قرآن است که نمی بایست می بود؟

---

۱. نظر به اینکه مستشکل، دقیقا مقصود خود را مشخص نکرده، ناگزیر به الهام گیری از روش پاسخگویی به صورت "شیوه سقراطی" بوده‌ایم. در این روش، گفتگو و احتجاج، بر اساس پرسش و جواب هایِ پی درپی و هدفمند است. بدان گونه که بدون هیچگونه داوری پیرامون نگرش و موضع طرفِ مقابل، ابتدا با موضع وی همسویی می‌شود وسپس با طرح پرسش‌هایی صادقانه و جستجوگرایانه، تناضات دلایل مستشکل آشکار و با استفاده از موضوع و موضعِ خود فرد، مدعیاتش رد و ابطال می‌شود.

معرفی نکردن مسائل پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت در نسبت با آیات قرآنی

چرا وی بدون ارائه هرگونه شاهد و دلیلی با القای چنین سخنی، آن هم در مقدمه بحث، اتهامی این‌چنینی را متوجّه قرآن کرده است؟ بسان عبارت قسمت قبلی، کدام مطالب موجود در قرآن و با چه ملاک و معیاری مسائل پیش‌پاافتاده، جزئی و بی‌اهمیت‌اند؟ مسائل مقطعی و محلی موجود در قرآن کدام‌اند؟ به فرض پذیرش این نکته که در قرآن چنین مسائلی بنا به دلایل موجّهی، وجود داشته باشد، آیا این مسئله قرآن را از پرداختن به مسائل کلان بازداشته است؟ کدام مسائل حساس و سرنوشت‌ساز مؤثر در سرنوشت انسان‌ها هست که در قرآن و روایات به‌عنوان مکمّل قرآن، از آن‌ها یادی نشده است؟ آنچه مخلّ بینش جهانی قرآن است، چیست؟

به طور نمونه، هنگامی که قرآن کریم، سخن از مشاهدهِ پدیده‌های هستی اعم از آسمان و زمین و حیوانات و گیاهان و ...می کند. صرفا در مقامِ بازگویی مطلب ساده و پیش پا افتاده نیست، بلکه در مقام بیان تاکید بر بُعدِ "اندیشه‌سازی" انسان است. مثلا هنگامی که می فرماید«أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَت»(غاشیه،۱۷). به چگونگی نگرش به شتر فرامیخواند که چرا در این شتر نمی‌نگرید که چگونه آفریده شده است؟! بی شک، رویِ سخن قرآن نگرش سَرسَری و ساده انگارانه نیست بلکه مواجهه قرآن به "نوع نگرش انسان که همراه با اندیشه ورزی و کنش سازی" است، باز می‌گردد. همانطور که، برخی مفسران ویژگی‌های بسیار ممتاز و متمایزِ شتر را در نسبت با سایر حیوانات منعکس کرده اند(رک: مکارم، تفسیر نمونه، ج۲۶، ص: ۴۲۸). باری، واضح است که عبارات مستشکل، صرفاً سخنان القایی، ادعایی و تشکیکی‌اند که از نظر اهل فن پاسخ‌هایی شایسته و بایسته دارند، اما مستشکل با عباراتی کلی و به شکل پیش فرض، آن‌ها را القا و از کنارشان عبور کرده است. به عبارتی وی در این قسمت دچار اشتباه **"مسلّم انگاری مبانی"** شده است. مبانی و پیش‌فرض‌هایی که هنوز درستی، صحّت و اعتبارشان اثبات نشده، به‌عنوان اصل موضوعه پذیرفته‌شده و بر اساس آن‌ها نتایجی گرفته‌شده است. و البته در تمامی بخش چهارم به شکل منقح و مستدل بحثی ناظر به این پیش‌فرض‌ها ارائه نشده تا خواننده این‌گونه اشکال کند که در آینده این پیش‌فرض‌ها اثبات خواهند شد.

انعکاس مسائل محلی و لوکال در آیات قرآنی

ظاهراً منظور مستشکل از مسائل جزئی، محلی، مقطعی، اشاراتی است که در قرآن به نام افراد، اشخاص، برخی باورهای اعراب، مظاهری از فرهنگ و تمدّن عربی و جاهلی شده است که در این مقام می‌توان از دو منظر به این مسئله نگاه کرد که عبارت است از: سؤال از اصل و چرایی این موضوع در قرآن و دیگری راه برون‌رفت از تبعات و نتایج استفاده از این اصل.

ارزیابی و پاسخ

چرایی طرحِ مسائل محلی و لوکال در قرآن

یکم) نزول تدریجی قرآن کریم: با توجه به تاریخ قرآن و پیشینه شناسی نزول قرآن، می‌توان این‌گونه عنوان کرد که یکی از فلسفه‌های یادکرد موارد و مصادیق خاص و محلی در قرآن، نزول تدریجی قرآن کریم است. قرآن کریم به‌تصریح آیات نورانیش، برخلاف کتاب‌های آسمانی پیشین، در قالب نزول تدریجی به مردم ابلاغ‌شده است. این نزول تدریجی خود مشتمل بر ابعاد، تبعات و نتایجی است. محققان حوزه مطالعات قرآنی دلایلی چون تقویت قلب پیامبر،تعلیم و تربیت و آمادگی مردم،تحریف ناپذیری قرآن، همگام بودن نزول آیات با حوادث، تامل در محتوای آیات، اظهار عظمت و حقانیت قرآن را برای نزول تدریجی برشمرده‌اند (رک: محمدی، ۱۳۸۵:ص۴۳: حجتی،۱۳۸۹،ص۵۳-۴۶). این نزول تدریجی خود تبعاتی نیز به همراه داشته است. یکی از این تبعات گره خوردن نزول پاره‌ای از آیات با واقعیات زندگی افراد، پیشامدها، موضع‌گیری‌ها و روشن کردن مواضع مسلمانان و پیامبر نسبت به باورها یا اندیشه‌های مخاطبان پیامبر است، که در عرف دانش‌های قرآنی با عنوان اسباب النزول یا شأن نزول از آن یاد می‌شود. وجود اسباب النزول نشانه پویایی و زنده‌بودن قرآن و جریان داشتن آن در واقعیات زندگی افراد است. بدیهی است در رهگذر اسباب نزول‌ها به حادثه خاص، فردی خاص، باور یا رفتار خاصی اشاره و بر اساس اهداف تربیتی، برخی از آن‌ها تائید، تصحیح و تکمیل و برخی هم ابطال و رد شده‌اند. واضح است که لازمه چنین سبکی، پرداختن به این امور است؛ زیرا قرآن در خلأ نازل نشده است. قرآن متنی است که به شکل سماعی و شفاهی(و نه مکتوب) و در

ارتباط با مخاطب زنده که دارای باورها، عقاید، رفتارها و اخلاقیات خاصی بوده‌اند، شکل‌گرفته است. بنابراین اقتضای یک متن زنده و پویا و درگیر با واقعیات زندگی مخاطبینش، پرداختن به این نکات است.

دوم) خدای قرآن، در بخش‌های گوناگون از شخصیت‌های اثرگذارِ تاریخی و حقیقی به اسم یا وصف یا رسم، سخن به میان آورده است. از افراد «نیک کردار» در ابعاد و مسئولیت‌هایِ فردی یا اجتماعی، مانند انبیا و اولیا، لقمان حکیم، اصحاب کهف، و...)؛ و «بدکردار» مانند(قارون، هامان، فرعون و ابولهب و...). افزون بر آن، می‌توان از اقوامِ صالح و طالح یا رفتارهایِ هنجار شناختی یا ارزش شناختیِ جوامع مختلف–که در قالب «مثال و تشبیه و استعاره» مطرح‌شده را نیز– یاد کرد.

سازوکارهای برون‌رفت از طرحِ مسائل محلی و لوکال در قرآن

فارغ از روایاتِ اندکی که به‌مثابه احادیثِ سبب نزول، در خصوصِ اقسام نزول آیات، تلقی شده‌اند؛ سایر آیه‌ها، ارتجالاً و بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای یا سبب نزولی، در جهتِ شفاف‌سازی، آموزش یا عبرت‌آموزی مردمانِ عصر نزول، نازل گردیده‌اند. آیاتی که بیانگرِ سرگذشت تاریخیِ امت‌هایِ پیشین یا حاویِ خبرهای غیبی، یا ترسیمی از دورنمای عالمِ برزخ و بهشت و جهنم و احوالاتِ رستاخیز؛ یا اوصاف خدایِ قرآن است. لذا آیات قرآن، گاهی «با فرض پیش‌زمینه‌های نزول»؛ و اغلب «بدون پیش‌زمینه‌های نزول»(حکیم، ۱۳۷۸: ص ۳۵–۴۰)، تنزّل یافته‌اند. نوع اول، در مقام تبیین و رفع تحیّر و چگونگی پاسخگویی به رخداد یک حادثه، شبهه و سؤالی فراگیر و اجتماعی در میان مسلمانان بوده؛ و دوّمی، به‌صورت ابتدایی و جهت ایضاحِ احکام و سایر تکالیفِ مسلمانان. اولی کمترین بخش از آیات وحیانی را شامل می‌شود؛ و دومی بیشترین را.

اگر بپذیریم که نزول آیاتی از قرآن، در برخی موارد، معلول یک حادثه بوده و به دنبال وقوع یک حادثه مانند «جنگ احزاب، جنگ بدر و ...» نازل شده باشد، اما این موجب نمی‌گردد که باگذشت زمان، آیات مربوط به این حادثه، بی‌ارزش شده و حیات خود را از دست بدهند(رک: حاجی ابوالقاسم، ۱۳۹۷:ص۱۲۲). التزام به این مطلب، از دیرباز میانِ اصولیان و قرآن‌پژوهان مسلمان، با ادبیاتِ گوناگونی چون «الغای خصوصیت سبب» یا «مورد، مخصص نیست» یا «العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب»(سیوطی، ۱۳۹۴ق؛ج۱،ص۱۱۰–۱۱۵؛ فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۱۳۸۹: ص۶۰۹) مطرح‌شده است. مؤید این قاعده، احادیثی فراوانی است که از سنت رفتاریِ معصومان (ع)، در الغای خصوصیتِ مورد، جهت تمسک به عمومیت الفاظ حکایت دارد:

یکم) پیامبر (ص) در خصوصِ آیاتی که ظاهراً ناظر به قضیه شخصیه است، مانند آیاتی چون: آیه لعان (نور:۶–۹)، ظهار (مجادله:۲)، قذف (نور:۲۳–۲۵)؛ سرقت (مائده:۳۸)؛ کلاله (نساء:۱۷۸)، خصوصیت مورد را الغا ساخته و به عمومیت لفظ عمل کرده است(رک: حجتی، ۱۳۸۹: ص ۱۰۳–۱۱۵).

دوم) در احادیث امامیه با تعابیر گوناگونی به این مطلب اشاره‌شده که «اشخاص، قصصِ تاریخی، جریان‌های درونی و بیرونی قلمروی اسلامی، نیکوکاران و بدکاران و...» در هر دوره‌ی زمانی و مکانی، مصداق و تعیّن می‌یابند. پاره‌ای از این احادیث در خصوص «**فرد و یکایک آحاد بشر**» و شماری دیگر نیز، در خصوص «اقوام، جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی» بیان‌شده‌اند. امام صادق (ع) دراین‌باره می‌فرماید: «وَ لَوْ کانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آیَةٌ عَلَی رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِک الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآیَةُ مَاتَ الْکتَابُ وَ لَکنَّهُ حَی جَرَی فِیمَنْ بَقِی کمَا جَرَی فِیمَنْ مَضَی»(کلینی، ۱۴۰۷ق:ج۱،ص۴۷۲) در حدیثی دیگر، در خصوصِ تطبیق آیات بر «اقوام، جریان‌ها و ملت‌ها در بسترِ تاریخ»، از امام باقر (ع) گزارش‌شده «لَوْ أَنَّ آیَةً نَزَلَتْ فِی قَوْمٍ ثُمَّ مَاتُوا أُولَئِک مَاتَتِ الْآیَةُ إِذَا مَا بَقِی مِنَ الْقُرْآنِ شَیءٌ إِنَّ الْقُرْآنَ یجْرِی مِنْ أَوَّلِهِ إِلَی آخِرِهِ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فَلِکلِّ قَوْمٍ آیَةٌ یتْلُونَهَا»(عیاشی،۱۳۸۰،ج۱،ص۱۰).

به عبارتی، نه‌تنها بایستی، زنگار و انگاره انحصارگروی آیاتِ قرآنی را از آیینه تابناک آن، در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، زدود؛ بلکه اساساً سازوکاری که در طراحی ابعاد دلالیِ آیات، از لسان معصومان (ع)، انعکاس یافته، می‌تواند متناسب با خصوصیات و امتیازهای فردی یا جنبش‌های اجتماعی؛ یا جریانِ انحرافی، مصادیق نوینی یابند. لذا این نوع روایاتِ اسباب نزول، صرفاً کارکردی زمینه‌ای دارند و در مقام ذکر بیانِ علت حدوث حکم‌اند، نه ضامنِ بقای آن. تعبیری که در مجامع روایی در خصوص وجودِ اشخاص زشت‌کردار در میان تمامی گروه‌های اجتماعی، انعکاس یافته، به همین مطلب ناظر است«إِنَّ لِکلِ قَوْمٍ سَامِرِی» (طبرسی، ۱۴۰۳ق؛ج۱،ص ۱۷۲).

خلط میان مخاطبان قرآن

اشکال روشی دیگر مستشکل خلط میان مخاطبان عصر نزول و مخاطبان پسینیِ قرآن کریم است. وی در بخشی از سخنان خود، دچار نوعی سردرگمی در مخاطب شناسی قرآن شده است. وی در جایی از مقدمه کتاب به‌گونه‌ای از مخاطبان قرآن سخن یادکرده که گویی مخاطبان قرآن همگی اهل ایمان و معتقد به پیامبر و قرآن بوده و دو زانوی ادب در محضر پیامبر نشسته در مقابل کلام خدا و پیامبر مشغول تلمذ و کسب فیض بوده‌اند. این سخن از آن عبارت مستشکل برداشت شده که گفته است: مؤمنان قرآن را می‌خوانند تا هم خود و هم جهان هستی را بهتر بشناسند و چه و چه.... (نیکویی،۱۳۹۴:ص۲۲۸) غافل از آنکه بین مخاطبان امروزی قرآن با مخاطبان عصر نزول خلط کرده است. زیرا برخلاف مؤمنان امروزی باورمند به قرآن، که البته همه مخاطبان قرآن نیستند، مخاطبان عصر نزول نیز یکدست و همسان نبوده‌اند. به عبارتی مخاطبان پیامبر اعم از موافقان و مخالفان، طیف‌های گسترده و متنوعی را شامل می‌شدند و رفتار با هرکدام اقتضای خاص خود را داشته است. سخن گفتن با کفار معاند و لجوج سبک خود را می‌طلبیده و گفتگو با مؤمنان خاشع و خاضع اقتضای دیگری داشته است. دستگیری از اهل ایمان و راهبری‌شان به‌سوی مقصد نهایی نیز به یک شیوه و روش نبوده است. بین مبتدیان و متوسطان و پیشگامان در نحوه هدایت و راهبری تفاوت است. همگی این نکات اقتضای توجّه خاص به مخاطبان خاص، لحاظ قرار دادن روحیات و خلقیات مخاطبان خاص در وهله اول و سپس توجه به مخاطبان عام و پرداختن تفصیلی به برخی از افراد، باورها و رفتارها، به دلیل برقراری ارتباط با مخاطب را داشته است. اما نکته مهم این است که قرآن کریم به دلیل پرداختن به موارد خاص، منحصر به آن موارد نشده است.و این یکی از رمز و رازهای جهانی بودن قرآن و همگانی بودن آن است. یعنی به رغم اشتمال بر موارد خاص، به دلیل استفاده از ضمائر خاص، نحوه خاص نقد شخصیت‌ها و نه صرفاً اشخاص، منحصر در زمان و مکان خاصی نشده است. این شبهه از جانب دیگر نواندیشان با عباراتی دیگر نیز مطرح‌شده است. بدان معنا که قرآن کریم، به دلیل زبان، مکان، آورنده آن و محتوای خاص آن متهم به اختصاص به زمان و مکان خاصی شده است که مجال پرداختن به آن در این مقال نیست(قربان پور،۱۳۹۶: ج۱/ ص۶۱-۵۶).

ادعای تشتت زایی و اختلاف‌افکنی قرآن کریم

دومین نتیجه‌ای که مستشکل از نکته دوّم پیش‌گفته در بحث پیش‌درآمد از بخش چهارم کتاب، استنباط کرده، ادعایی این‌چنینی است که:« (قرآن باید) به‌گونه‌ای فصیح، بلیغ و به عبارت دقیق‌تر: گویا و رسا و بدون کوچک‌ترین ابهام و ایهامی سخن بگوید تا قابل‌برداشت‌ها و تفسیرهای ضدّونقیض نباشد» و پس از ارائه پاره‌ای از توضیحات، این مقدمه را این‌گونه تفسیر و تبیین کرده است: «قرآن قرار است راهنمای عمل آن‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی باشد. بنابراین ابهام و ایهام در مطالب آن نه‌تنها موجب کج‌فهمی ناخواسته بسیاری از انسان‌ها می‌شود، بلکه باعث اختلاف و تشتت آراء و درنتیجه روشن شدن آتش تفرقه جنگ‌ودعوا می‌شود و این هر دو از مصادیق بارز نقض غرض‌اند»(نیکویی،۱۳۹۴:ص ۲۲۸). بسان دو نکته اوّل و دوّم از نکات سه‌گانه مطرح‌شده در قسمت پیش‌درآمد، پیام تلویحی مستشکل از ذکر این نتیجه‌گیری بیان این نکته است که قرآن به‌گونه‌ای فصیح و بلیغ سخن نگفته و موجب کج‌فهمی و اختلاف و درنتیجه روشن شدن آتش تفرقه جنگ و دعوا شده است.

تحلیل و ارزیابی

عدم ارائه ملاک فصاحت و شاخص بلاغت: نکته‌ای که در پاسخ به ادّعای مستشکل باید گفت این است که فصیح و بلیغ سخن نگفتن قرآن با چه ملاکی به‌دست‌آمده است؟ این در حالی است که ادیبان عرب، از گذشته تا به امروز، همواره از وجه فصاحت و بلاغت قرآن سخن گفته و می گویند(رک: خطابی، بیان اعجاز القرآن؛ ج ۱، ص ۲۷؛ الجرجانی، دلائل الاعجاز؛ ص ۷۷؛ بنت الشاطی، اعجاز بیانی، ص۵۴-۹۶) با این‌همه، مستشکل که به نظر، توانایی رجوع به منابع درجه اوّل را نیز در حوزه مطالعات اسلامی و قرآنی نداشته و دو منبع اصلی وی در نوشتن این کتاب درس‌نامه علوم قرآنی جوان آراسته و قرآن‌شناسی آیت الله محمدتقی مصباح یزدی است، با کدام پشتوانه ادبی و زبانی مدّعی بلیغ و فصیح نبودن قرآن کریم می‌شود؟ آیا این سخن و اتهام مستشکل به معنای آن نیست که فصحا و

بلغای عرب از معاصران پیامبر و افراد قریب به زمان نزول گرفته تا به امروز، نتوانسته‌اند چنین اشکالی را به قرآن ایراد کنند[۱]، اما حجت‌الله نیکویی توانسته است؟ اگر این‌گونه است وی شاهد و سند ادعای خود را با ذکر منابع معتبر و متقن ارائه کند.

- نکته دیگر در نقد ادعاهای مستشکل این است که ابهام و ایهام موجود در قرآن کجاست؟ وی می‌بایست با ذکر سند و منبع، بتواند مواردی از این ابهام‌ها و ایهام‌ها را برشمارد؟! دیگر اینکه به فرض در قرآن کریم ابهام و ایهام وجود داشته باشد، آیا این ابهام و ایهام ذاتی است یا عارضی؟ و آیا این ایهام و ابهام مربوط به مخاطبان کنونی قرآن است یا اینکه مخاطبان عصر نزول هم دچار چنین مشکلی بوده‌اند؟ به فرض پذیرش شق دوم، آیا در عصر نزول همگان دچار این مشکل بودند یا اینکه برخی هم وجود داشته‌اند که عالم به تمام زوایا و جوانب معنایی قرآن بوده‌اند؟(که تبعا این معلمان و مفسران به تبیین این کتاب قیم الهی پرداخته‌اند.) به فرض نبود چنین افرادی، آیا خود پیامبر(ص) که به‌حکم قرآن، اولین مبین و مفسر قرآن بوده(نحل:۴۴)، در تبیین و تفسیر ابهامات این کتاب آسمانی کوتاهی کرده است؟ آیا ایشان قرآن کریم، تنها کتاب هدایتگر ابدی بشر را، با ابهام و ایهام به دست آیندگان و افراد پس از خود سپرده‌اند؟ [۲]
- علت برداشت‌های مختلف از قرآن کدام است؟ آیا علت برداشت‌های متکثر عدم فصاحت است؟ آیا این برداشت‌ها در همه دوره‌ها بوده است؟ یکی از علل پیدایش چنین برداشت نادرستی از جانب مستشکل و نظایرش، غفلت از عواملی چون رویکردهاو گرایش های مختلف تفسیری و نیز اقتضای متن بودن قرآن و چندبعدی قرآن ودسترسی مخاطبان به معارف آن به قدر ظرفیت علمی و معنوی خود و زمان‌دار بودن و دوره‌ای بودن اختلافات در برداشت‌هاست.بدان معنا که این مجموع اختلافات با نگاه به تاریخ بلند بالای نزول قرآن تا به امروز به دست خواهد آمد و الزاما در یک دوره همه این اختلافات تفسیری و تفاسیر متنوع وجود نداشته اند.
- علت برداشت‌ها و تفسیرهای ضد و نقیض از قرآن کریم چیست؟ آیا اینکه مفسران فرق و مذاهب گوناگون از قرآن برداشت‌های مختلف داشته‌اند، به دلیل عدم فصاحت و بلاغت قرآن است؟ سند این ادعا و مدرک و شاهد مثبِت آن چیست؟ این نکته بر کارشناسان علوم قرآنی و تفسیر، معلوم است که علت برداشت‌های مختلف از قرآن، به ضعف در شیوه بیانی قرآن ارتباطی نداشته، بلکه که در اموری دیگر چون: استفاده از منابع مختلف تفسیری و پیمودن شیوه‌های مختلف، روی آوردن به گرایش‌ها و رویکردهای مختلف تفسیری، اتخاذ مبانی متفاوت تفسیری و تفاوت در تبعیت از قواعد مختلف تفسیری ریشه دارد. تفصیل این معنا از منظر اهل فن به‌اختصار عبارت‌اند از: طبیعت قرآن، دستور قرآن، باورهای اعتقادی مفسران(پیدایش مذاهب و مکاتب)، تکیه‌بر رأی و عقاید شخصی، نفوذ افکار و علوم غیرمسلمانان در حوزه اسلامی، اختلاف منابع و ابزارهای تفسیر، جهت‌گیری‌های عصری مفسران، تخصص مفسران در علوم خاص و تمایل به آن‌ها(رضایی اصفهانی، ۱۳۹۰: ص۲۲-۱۸، همو، ۱۳۸۷: ۲/ ۳۰-۲۶).
- با فرض برداشت‌های متکثر از قرآن، آیا همه برداشت‌های متکثر اعتبار و حجیت دارند؟ قطعاً از بدیهیات متن پژوهی که متکی به سیره عقلا و اصول عقلایی محاوره است، اعتبار نداشتن همه برداشت‌های متکثر از یک متن و به بیانی دیگر حجیت نداشتن همگی برداشت‌ها و ارجحیت داشتن برداشتی بر برداشت دیگر است.

با فرض پذیرش وجود برداشت‌ها و تفسیرهای گوناگون از قرآن، آیا همه این برداشت‌ها به یک‌میزان اعتبار دارند؟ آیا قرآن به‌گونه‌ای سخن گفته که هرکسی بتواند هر برداشتی اعم از صحیح و سقیم از آن داشته باشد؟ آیا این معنا تحمیل همان قرائت افراطی از باور هرمنوتیکی مبنی بر وجود قرائت‌های متعدد و بی‌شمار، ولو متناقض، از یک متن، به قرآن نیست؟ کدام مفسر و قرآن‌پژوه چنین معنایی را درباره قرآن پذیرفته است؟ آیا فهم قرآن امری ضابطه‌مند و تابع قواعد عقلائی نیست؟ اصولاً مگر می‌توان مانع برداشت‌های گوناگون مخاطبان قرآن شد؟ آیا تعدّد برداشت‌ها، محصول ماهیت هر متنی، خاصه متن وحیانیِ قرآن کریم است؟

---

۱. برای مشاهده واکنش های مخاطبان فصیح، ادیب و شاعر معاصر نزول :نک: علوم قرآنی اثر مهدوی راد.

۲. اگر چه که ممکن است برخی، محدودیت روایات تفسیری نبوی را یادآور شوند، که در این زمینه هم می توان گفت: بر اساس شواهد و اسناد موجود، پیامبر گرامی اسلام تفسیر و تبیین قرآن را در دو سطح عمومی و خصوصی ارائه کرده اند. در سطح خصوصی همه معارف موجود در ظاهر و باطن قرآن را به وارثان حقیقی علم خود یعنی امام علی(ع) و از ایشان به سایر حضرات معصومین منتقل کرده اند(رک: حکیم، ۱۳۷۸: ص۵-۲۵۴). لذا محدودیت در دسترسی به میراث علم نبوی در برخی از فرقه های اسلامی خللی به مسیر ناب و حقیقی پیروان اهل بیت به عنوان وارثان حقیقی علم نبوی وارد نخواهد ساخت.

این نکته مؤید ناآگاهی مستشکل از فرایند ضابطه‌مند فهم قرآن کریم است. بدان معنا که فهم قرآن کریم تابع پیروی از قواعد و ضوابط تفسیری، مبتنی بر اصول و قواعد عقلایی محاوره و ادبیات عربی است و به میزان تبعیت از این قواعد و پایبندی به ضوابط فهم، برداشت مفسران به حقیقت نزدیک‌تر و خطای آن‌ها کمتر خواهد بود. لذا هیچ‌گاه نمی‌توان داعیه انحصارطلبی یا انسداد فهم داشت، اما می‌توان با ارائه مراحلی خردپسند و سازوکارهایی روشمند، عامل برداشت‌های مقبول و مطلوب شد. پذیرش وجود برداشت‌ها و تفسیرهای گوناگون را ازاین‌جهت می‌توان موجّه دانست که برداشت‌های متعدد از آیات قرآن در عرض هم و نقیض یکدیگر نیستند، بلکه برخی از این فهم‌ها در طول یکدیگرند. یعنی نه تنها نافی و ناقض یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. و قرآن هم در سطح ظاهر و هم در سطح باطن، پذیرای برداشت‌های متعدد است. این معنا در لسان دانشیان تفسیر به اشتمال قرآن به ساحت‌های متعدد و متفاوت معنایی نام بردار است(رک: اسعدی، ۱۳۸۵؛ طباطبایی، ۱۳۸۷).

منشا پیدایش فرق چیست؟ اما در ارتباط با پیدایش فرق، مذاهب و مکاتب گوناگون کلامی، تفسیری و فقهی با اندک تسامحی می توان علل شکل گیری فرق و مکاتب گوناگون را نیز دلایلی چون فهم نادرست از قرآن، دوری از آموزه های اهل بیت(ع) به عنوان مفسران حقیقی قرآن، تاثیر اغراض و انگیزه های سیاسی، مالی و نیز دخالت پیدایش نهضت ترجمه در دنیای اسلام و باز شدن پای آرا و افکار جدید از بیرون از دنیای اسلام(به طور خاص افکار فلسفی یونان و هندوستان و تفکرات الحادی) به درون دنیای اسلام و زمینه سازی پیدایش سوالات جدید و تضارب آرا دانست و نه الزاما نارسایی و ابهام قرآن کریم. به عبارتی چه عامل پیدایش مذاهب و مکاتب کلامی و فرق اسلامی را به عوامل بیرون از جهان اسلام نسبت دهیم و چه به عوامل درون اسلام[1]، (بدان معنا که عامل پیدایش بحث های اعتقادی را پس از پیدایش نهضت ترجمه و ورود افکار متنوع فلسفی و الحادی به جهان اسلام بدانیم؛ از آن حیث که ورود این تفکرات جدید زمینه ساز تضارب آرا و شکل گیری شبهات اعتقادی و در نتیجه بحث های عقیدتی شده باشد، یا اینکه عامل پیدایش این بحث ها را در ماهیت باورها و اعتقادات اسلامی و قرآنی بدانیم که در وهله اول در مواجهه قرآن با کفار و مشرکین و در مرتبه دوم به دلیل چالش های فکری ایجاد شده میان خود مسلمانان بدانیم)،دخالت داشتن قرآن به دلیل نارسایی در القای مقصود و افهام مخاطب کوچکترین نقشی در این زمینه نداشته است. تنها در یک صورت در پیدایش یا تقویت مذاهب یا جریان های کلامی می توان برای قرآن نقشی قائل شد و آن هم در مواردی است که هر یک از فرقه ها و جریان ها برای تثبیت و تایید و اثبات باور خود از آیات قرآن کمک بگیرند که در این مورد هم علت اصلی، دخالت اغراض و هواهای نفسانی به منظور تحمیل آرا و افکار خود بر کتاب الله یا تطبیق آیات بر آموزه هایشان از سویی و رعایت نکردن قواعد، ضوابط و اصول تفسیری و دوری از اهل بیت(ع) به عنوان معلمان حقیقی قرآن عامل اصلی شکل گیری این جریان هاست. در نتیجه قرآن و شیوه های بیانی آن بالذات، هیچ دخالتی در پیدایش جریان های کلامی و فرقه ای نداشته و ندارد.

همسان انگاری اعتبار قرآن با تورات و انجیل

مستشکل در سومین نکته مقدماتی بخش پیش‌درآمد، با بیان اینکه «به اعتقاد مسلمانان کتاب‌های آسمانی پیشین(تورات و انجیل) تحریف‌شده و اصالت و اعتبار خود را از دست داده‌اند. به‌عبارت‌دیگر تورات و انجیل کنونی را دیگر نمی‌توان کتاب آسمانی دانست»(نیکویی، ۱۳۹۴ش، ص ۹-۲۲۸) و با ارائه توضیحی این‌چنینی که مسلمانان در پاسخ به چرایی این اعتقاد، ناسازگاری بسیاری از مطالب این دو کتاب با واقعیات علمی، عقلی، اخلاقی و ...، موارد متعددی از تناقض‌گویی، سخنان لغو و بیهوده، گاه دور از شأن خدا یا پیامبران حقیقی در آن‌ها را علائم و نشانه تحریف این دو کتاب می‌دانند(همان، با تلخیص، ۲۲۹)، افزوده است: «فرض کنیم که همه این ادعاها درست است، اما سؤال اساسی این است که اگر نگاه مؤمنانه و توجیه گرانه را کنار گذاشته و با نگاه محققانه و نقادانه به قرآن نظر کنیم، آیا به این نتیجه می‌رسیم که قرآن از این عیب و نقص‌ها پیراسته است و هیچ سخن باطل، تناقض‌آمیز، لغو و بیهوده‌ای در آن پیدا نمی‌شود؟ آیا همه مطالب آن بدون استثنا مطابق وجدان، اخلاق، فطرت پاک انسانی و سازگار با واقعیات و مسلمات علمی و عقلی است؟»، و آنگاه با بیان اینکه«تأمل در نقدهایی که پس‌ازاین می‌آید، ما را به پاسخ این پرسش نزدیک می‌کند»(همان، ص۲۲۹)، تلویحاً به یکسان انگاری قرآن با تورات و انجیل حکم کرده است. بدان معنا که مشکلات تورات و انجیل در قرآن هم به چشم می‌خورد.

---

۱. برای آشنایی تفصیلی با این زمینه ها نک: درآمدی بر علم کلام، علی ربانی گلپایگانی،ص ۱۱۹- ۱۰۹(درباره علل پیدایش علم کلام) و صص ۱۲۱-۴۲(درباره تحولات علم کلام)

تحلیل و ارزیابی

به نظر می‌رسد در این عباراتِ مستشکل، حداقل دو اشتباه بنیادین موجود است:

پیش‌انگاره‌ی اشتباه از کتاب مقدس: اشتباه اول مستشکل این است که تلقی وی از کتاب‌های مورد اعتقاد مسیحیان و یهودیان صحیح و دقیق نیست. این نکته با توجّه به عبارت «تورات و انجیل کنونی» فهمیده می‌شود. زیرا بر اساس آیات قرآن و روایات اهل‌بیت(ع) آنچه بر موسی(ع) و عیسی(ع) نازل‌شده بود، تحریف‌شده‌اند، اما آنچه امروزه در اختیار مسیحیان و یهودیان است، صرفاً تورات منزّل بر موسی و انجیل نازل‌شده بر عیسی نیست. کتاب‌های موجود یهودیان نه تورات که "تنخ" نام دارد و مشتمل بر چهل و اندی کتاب است. "تورات" پنج کتاب نخست از این مجموعه چهل و اندی کتاب است. بنابراین یک مسلمان محقق می‌داند که میان توراتی که قرآن معرفی می‌کند و کتاب مقدس موجود مورد باور یهودیان، از اساس تفاوت وجود دارد.

اگر بنا به تسامح بشود سخن مستشکل را اصلاح کرد باید این‌گونه گفته می‌شد: عهد قدیم (و نه تورات)، را دیگر نمی‌توان کتاب آسمانی دانست. همچنین است درباره انجیل. انجیلی که قرآن معرفی می‌کند کتابی نازل‌شده از جانب خدا بر عیسی(ع)،بعنوان پیامبری الهی است، اما آنچه امروزه مورد اعتقاد مسیحیان است اولاً اناجیل چهارگانه غیر منزّل و نگاشته شده توسط حواریون و سایرین است و نه انجیل منزل بر عیسی. ثانیا عهد جدید مورد اعتقاد مسیحیان فقط اناجیل نیست، بلکه نامه‌های رسولان، اعمال رسولان و کتاب مکاشفه هم است. لذا بنا بر تصحیح انگاره مستشکل، باید این‌گونه گفته می‌شد: عهد جدید(و نه انجیل) را دیگر نمی‌توان کتاب آسمانی دانست.[۱]

بیانِ نادقیق از دلایل بی‌اعتباری عهدین: اشتباه دوم مستشکل این است که سخنانش درباره عدم اعتبار و اصالت عهدین القایی، نادقیق و ناکافی است. بدان معنا که اولاً وی با گفتن عبارت« فرض کنیم که همه این ادعاها درست است» مشکل تحریف عهدین را امری فرضی می‌انگارد. گویی که این باور، امری اثبات‌شده نیست و وی در مماشات و همراهی با باور مشهور میان مسلمانان آن را فرض می‌گیرد. درحالی‌که واقعیت چیز دیگری است.

دوم اینکه دلایل بی‌اعتباری عهدین صرفاً مشکلات متنی این کتاب‌ها نیستند. مشکلات سندی این کتاب‌ها بسی مهم‌تر و اساسی‌تر از مشکلات متنی‌شان است. تاریخ نگارش بسیاری از کتاب‌های عهدین در هاله‌ای از ابهام است. انتساب بسیاری از این کتاب‌ها به نویسندگانشان نیز مورد تردید محققان است. عهدین تاریخ روشنی ندارند(رک: سلیمانی اردستانی،۱۳۸۵، همو، ۱۳۹۶) نویسندگانِ بخش‌های مختلفی از عهدین، افراد عادی و معمولی‌اند و اهل کتاب صرفاً ادعای الهی بودن برخی از این متون و همراهی الهام روح‌القدس و عنایت وی به نویسندگانش را دارند. مستشکل به‌راحتی از کنار این مشکلات عبور کرده و به سراغ مشکلات متنی رفته است. این در حالی است که مشکلات سندی مذکور در رابطه با قرآن کریم به چشم نمی‌خورد.

به عبارتی مشکل بی‌اعتباری کتاب مقدس ذیل عناوینی چون: الف. فقدان دلیل معتبر بر الهی بودن این کتب، ب. اشکالات محتوایی آموزه‌های این کتب و مغایرتشان با ملاک‌هایی چون عقل، علم، تاریخ پ. دلایل ناظر به تحریف این کتب ج: انفصال تاریخی مؤلفان با زمان نزول و پیدایش کتاب. ت. فقدان دلیل بر خاتمیت آموزه‌های این کتب ث. و درنهایت دلایل موجود در این کتب مبنی بر پیشگویی بر نبوت پیامبر خاتم است که همگی مبین بی‌اعتباری این کتب است.[۲]

---

۱. غفلت از نکته مذکور نشانگر بی اطلاعی فاحش مستشکل از بدیهی ترین باورهای مرتبط با مطالعات کتاب مقدسی است، که برای شخصی چون وی که مدعی پژوهش و منتقد قرآن کریم است، بسیار ناشیانه و مفتضحانه است. عجیب است کسی که تفاوت انجیل و اناجیل را نمی داند، اما به قیاس قرآن و کتاب مقدس می پردازد.

۲. جهت آشنایی تفصیلی با این نقدها نک: سیر تحول کتاب مقدس از محمد شمس،درآمدی بر کتاب مقدس و الهیات مسیحی از محمد ضیا توحیدی، عهدین، قرآن و علم از موریس بوکای،خطاناپذیری کتاب مقدس از محمد حقانی فضل، تبارشناسی کتاب مقدس از حسین کلباسی، خاستگاه عهد جدید از آدولف فون هارناک، مسیحیت و بدعتها از جوآن گریدی، ریشه های مسیحیت در اسناد بحر المیت از ژان دانیلو، مسیحیت شناسی تحلیلی از محمد کاشانی، مسیحیت شناسی تطبیقی از حمید زیبایی نژاد، کتاب مقدس از عبدالرحیم سلیمانی، مسیحیت و صدسوال بی پاسخ از خطاب المصری،ناگفته های کلیسا از گروهی از نویسندگان.

نتیجه‌گیری

۱. منشأ پیدایش سؤالاتی انتقادی و تشکیکاتِ نویسنده کتاب" *نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت*"دانسته یا نادانسته، مبانی و پیش‌فرض‌های نادرستِ معرفت‌شناختی و قرآن‌شناختی وی است. گرچه، همراهیِ پیش دانسته‌ها و پیش‌فرض‌ها در فضای ذهنیِ فهمندگان، مقوله‌ای اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود، اما دخالت ارتجالی یا مسلَّم انگاری آن‌ها، به طرح شبهات بنیادگرایانه و ادعاهایِ ساختارشکنانه مؤلف علیه قرآن کریم انجامیده است.

۲. در فرآیند فهمِ هر متنی، خاصه متن وحیانی، مرزبندی میان سه حیطه متمایز«پیش دانسته‌ها»، «پیش‌فرض‌ها» و «پیش‌داوری‌ها» الزامی است. حضور«پیش دانسته‌ها» برای ادراک هر متنی نیز، غیرقابل‌انکار است. اما سازوکار چگونگی دخالت «پیش‌فرض‌ها»ست که می‌تواند موجبات فهمی صحیح، جهت‌دار و اثرگذار باشد. به نظر می‌رسد، در مواجهه با متن وحیانی، دو بُعدِ شناختی–تفسیری از هم قابل تفکیک‌اند:یکم) پیش‌فرض‌های برون قرآنی؛ و دوم)پیش‌فرض‌های درون قرآنی. بدان معنا که برای فهم متن وحیانی، علاوه بر وجود «پیش دانسته‌ها» و «پیش‌فرض‌های عام»؛ بایستی به پاره‌ای از «پیش‌فرض‌های خاص» که از گفتمان درون‌متنی برخاسته است نیز، ملتزم باشیم.

۳. مهم‌ترین شبهات مستشکل در رابطه با پیش‌فرض‌های قرآن شناختی وی، شامل موارد:«استفاده از عبارات القایی جهت ایجاد تشکیک»،«تقدس زدایی نسبت به باورهای مسلمانان»؛ «مسلَّم انگاری پیش‌فرض‌های ذهنی»،«انعکاس مسائل محلی و لوکال درآیات قرآنی»،«ادعای تشتت زایی و اختلاف‌افکنی قرآن کریم»و«همسان انگاری اعتبار قرآن با تورات و انجیل» است.

۴. پاسخ به این تشکیکات ذیل عناوین:«مصلحت سنجی‌هایِ سلیقه‌ای در سنجش حجمِ قرآن کریم»؛ «عدم معرفی مسائل پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت در نسبت با آیات قرآنی»،«سازوکارهای برون‌رفت از طرحِ مسائل محلی و لوکال در قرآن»،«نزول تدریجی آیات وحیانی»،«پیش انگاره‌ای اشتباه از کتاب مقدس»و «بیانِ نادقیق از دلایل بی‌اعتباری عهدین» قابل بازجستن است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه گیلان و دانشگاه فردوسی مشهد انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم

اسعدی، محمد. (۱۳۸۵). سایه‌ها و لایه‌های معنایی، قم: بوستان.

ایازی، محمدعلی. (۱۳۷۸). تأثیر شخصیت مفسر در تفسیر قرآن، صحیفه مبین، ۲.

بنت الشاطی، عایشه. (۱۳۷۶). اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، انتشارات علمی فرهنگی.

جدی، حسین. (۱۴۰۰). تبیین نظام واره معنایی قرآن کریم، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد.

الجرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن. (۱۹۹۵ م.). دلائل الاعجاز، قاهره: دار الکتب العربی.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). تسنیم، قم: اسراء.

(۱۳۸۶). سرچشمه اندیشه. محقق: رحیمیان، قم: اسراء.

حاجی ابوالقاسم، محمد. (۱۳۹۷). فراعصری بودن قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

حجتی، محمدباقر. (۱۳۸۹). اسباب نزول، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

(۱۳۸۹). تاریخ قرآن، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

حسنی، حمیدرضا. (۱۳۹۳). عوامل فهم متن دردانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پل‌ریکور و محقق اصفهانی، تهران: هرمس.

حکیم، محمدباقر. (۱۳۷۸). علوم قرآنی، ترجمه: محمدعلی لسانی فشارکی، تهران: تبیان.

خسروپناه، عبدالحسین و جمعی از محققان. اصطلاحنامه فلسفه؛ قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم: بی‌تا.

خطابی، حمد بن خطاب، بیان اعجاز القرآن؛ محقق: خلف الله، دار المعارف، مصر.

خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۳۸۲). بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، مترجم: نجمی، محمدصادق،تهران: سمت، تهران.

رضایی اصفهانی، محمد علی. (۱۳۹۰). درسنامه روش های تفسیر قرآن، قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی.

(۱۳۸۷). منطق تفسیر، ج۲، قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی.

سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم. (۱۳۹۶). بررسی متنی و سندی متون مقدس یهودی–مسیحی، تهران: سمت، تهران

(۱۳۹۶). کتاب مقدس: ویراست جدید، کتاب طه.

السیوطی، جلال‌الدین. (۱۳۹۴ ق.). الإتقان فی علوم القرآن، مکتبة المدینه.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷ ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه‌ی مدرسین.

(۱۳۶۲). اعجاز قرآن، مرکزنشر فرهنگی رجاء، تهران.

طباطبایی، حیدر. (۱۳۸۷). پژوهش تطبیقی در بطون قرآن، پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن، قم.

طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ ق.). الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ مشهد: نشر مرتضی.

عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ ق.). تفسیر العیاشی، المطبعة العلمیة، تهران.

قربان پور، حمید. (۱۳۹۶). اساطیر الاولین، زرنوشت، تهران.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق.). الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیة.

محمدی، محمد حسین. (۱۳۸۵). تاریخ قرآن،قم،مرکز جهانی علوم اسلامی.

(۱۳۸۹). مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

نیکویی، حجت الله. (۱۳۹۴). نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت، نسخه الکترونیکی.

واعظی، احمد. (۱۳۹۲). نظریه تفسیر متن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

(۱۳۹۳). درآمدی بر هرمنوتیک، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

A Critical Reading of Realism and Non-Realism in the Field of Religious Faith with Emphasis on Don Cupitt's Perspective

Gholam Abas Hasanvand[1] ✉

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: hasanvand_1351@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 30 March 2025
Received in revised form 16 August 2025
Accepted 15 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Realism,
Unreality,
Don Cupid,
God,
Religious faith

ABSTRACT

Objective: To examine and criticize the intellectual foundations and contradictions in Don Cupitt's reading of religion, focusing on his views in the book "Sea of Faith". This criticism mainly focuses on his ontological, epistemological, and theological foundations, including the primacy of faith over reason, the reductionism of religion to spirituality and pragmatism, relativism, and the influence of postmodern and positivist ideas.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method and a critical approach. The data were extracted by studying the book "Sea of Faith" as the main source of Cupitt's views, and then his intellectual foundations and conclusions were reviewed and analyzed in a systematic framework.

Results: An examination of Cupitt's views shows that his intellectual system faces important contradictions, including:

The primacy of mind over object: which leads to epistemic relativism.

The reduction of God and faith to religious language and practice: which reduces the transcendent to a purely human and social phenomenon.

A naturalistic and humanistic explanation of religion: which ignores the sanctity and revelatory origin of religion.

The project of "moral spirituality" instead of religion: This project lacks solid metaphysical foundations and therefore seems inadequate**.**

Conclusions: The author of this article concludes that Cupid's reading of religion, despite claiming to provide an explanation consistent with the contemporary world, is incorrect and inadequate due to internal contradictions and the reduction of religion to purely linguistic, practical, and moral matters. This approach ultimately leads to relativism and is unable to explain the truth and sanctity of religion.

Cite this article: Hasanvand, G. A. (2025). A Critical Reading of Realism and Non-Realism in the Field of Religious Faith with Emphasis on Don Cupitt's Perspective. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160

Introduction

A critical reading of realism and non-realism in the field of religious faith with an emphasis on Don Cupid is the main focus of this article. In this work, we attempt to carefully explain the limits and scope of each of the two perspectives on the divine and religious truths, and analyze this issue in the field of theology and philosophy of religion by criticizing Cupid's ontological and epistemological perspective. One of the important and fundamental issues in the philosophy of religion in today's world is the discussion of realistic and non-realistic explanations of religion and the language of religion. The fundamental conflict between realism and non-realism in the field of religion is a debate that has its roots in ontology, epistemology, or semantics. Realists believe in the language of religion as real and independent of the mind (Hossein Qale Bahman, 2011: 58). Also, from an epistemological perspective, they believe that religious propositions obtain their truth and justification independently of human minds. In semantics, they believe that religious concepts and religious language have a true meaning and that religious language is a true language.

On the other hand, ontological realists consider the existence of religious truths as well as epistemological truth and justification of religious propositions to be dependent on human minds. They consider religious language to be only an expression of human feelings or intentions or spiritual ideals that do not have an existence independent of the mind. Therefore, our discussion concerns epistemological realism and non-realism, and if we want to prove the meaningfulness of religious concepts and the truth of religious language, we will call it semantic realism (Hossein Qale Bahman, 2011: 58) .Non-realists believe that our perception of reality is related to language, lifestyle and culture. (Hick, 1993: 21-26) Also, in defining reality, they consider human limitations and relate our perception of reality to the specific conditions in which those perceptions may be formed. (Trigg, 1990: 48-52).

Don Cupitt argues that religious claims are essentially expressive rather than representative; that religious truths are beyond our reach; that religious truth is a measure of satisfaction with the internal standards of religious language; and that, in general, religious claims are systematically false. (Cupitt, 1993: 74-75) According to this approach, simple religious realism is essentially a way of thinking rather than a religious belief. The religious non-realist view of religion essentially interprets religious language, not as language that refers to a transcendent reality, but as language that refers to our feelings, insights, fundamental moral intentions, our way of looking at the world, or our moral and spiritual ideals. The non-realist approach to religion is not very old. Cupitt dates it back to the mid-twentieth century. Historically, he traces non-realism back to critical rationalism, which dates back to the last two centuries. When thinkers considered the human intellectual system as a whole to be based on historical and cultural conditions that are completely variable (Ibid:45) (Some also date it back to about a century and a half ago, to the time of Feuerbach. (Hick, 1993:3) In the modern period, the beginning of the non-realist argument goes back to Wittgenstein. In addition to raising the issue of language games, he refers to the category of grammar and the world-image. By transferring theology to grammar, reaching the essence of

things is no longer dependent on philosophical analysis in the Aristotelian manner, but now in their everyday application. Here, religious beliefs are determined according to the application they have to the believers. On the other hand, according to Wittgenstein, the world is depicted by language, and the term world-image, that is, our fundamental beliefs, are meaningful in a specific context, and through that, we can describe the way of living and language games (Alizamani, 2011: 52).

One of the philosophers of the religious non-realism movement in Britain in the twentieth century is Don Cupitt. He is an associate professor at Cambridge University and head of religious affairs at Emmanuel College. He was ordained in 1959 by the Bishop of Manchester and officially began working as a Christian priest in 1960. (Cupitt, 1993: 7) In his view, God is nothing more than the embodiment of a kind of broad cosmic optimism and a "fundamental trust" that the universe is our inner helper and helper. In this view, God is no longer an objective being in the external world (Ibid: 23). For him, the only world that exists is our visible world. The world that we have made; the world of human life and the world of language. (Ibid: 49)

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method and a critical approach. The data were extracted by studying the book "Sea of Faith" as the main source of Cupitt's views, and then his intellectual foundations and conclusions were reviewed and analyzed in a systematic framework.

Results

examination of Cupitt's views shows that his intellectual system faces important contradictions, including:

The primacy of mind over object: which leads to epistemic relativism.

The reduction of God and faith to religious language and practice: which reduces the transcendent to a purely human and social phenomenon.

A naturalistic and humanistic explanation of religion: which ignores the sanctity and revelatory origin of religion.

The project of "moral spirituality" instead of religion: This project lacks solid metaphysical foundations and therefore seems inadequate.

Conclusions

The author of this article concludes that Cupid's reading of religion, despite claiming to provide an explanation consistent with the contemporary world, is incorrect and inadequate due to internal contradictions and the reduction of religion to purely linguistic, practical, and moral matters. This approach ultimately leads to relativism and is unable to explain the truth and sanctity of religion.

1. Non-realism is generally considered at three levels: ontological, epistemological, and theological. A) Non-realism in the ontological sense means the denial of the world outside the

mind, and when it is characterized as religious, it denies any real perception of religious propositions and any view of the outside of these propositions. This view reduces the truth of religious propositions to how they affect our lives, and instead of talking about the object of faith, it discusses the nature of faith. The aim of the non-realistic faith project is to bring together religion and modern life in the modern world, and as a result, to interact more easily with the internalized God. In this view, while denying the origin and resurrection, the common axis between realism and non-realism still exists, and that axis is "God," meaning that the thing that is worshipped is the same in both types of thought. B) In the epistemological dimension, it turns to pragmatism by denying the epistemological foundations of religion.c) In religious studies, religion is also reduced to spirituality and considered a subset of ethics, and in fact, it is interpreted as a kind of organizing life.

2. But it must be asked how can unrealistic faithism be classified as faithism, while the common denominator is merely the word itself, and not faith? Another point is that the evidence used by Cupit in this theory is not proportional to the claim made, and contradicts the theories of experts and what is seen in the lives of religious believers.

3. Cupit's theory is self-contradictory and has fallen into the abyss of absolute relativism.

4. Cupit's approach, which is based on "sensualism" and "critical rationalism", cannot deduce its own theory from those foundations due to epistemological problems.

5.Among other problems of his view is the humanization of religion due to the problems and changes of Christianity throughout history, and its unjustified generalization to all religious communities and other religions. He considers faith and traditional religion to be only a motivating factor for human emotions and internal pressures, and says that God is the summary of our values, and religious concepts such as "God" should not be considered objective, but rather God in the sense of our religious ideal. As a result, he not only denies the existence of God and at least the traditional perception of God, but also negates any idea of ourselves as subjects of rational and independent consciousness.

6. By criticizing the opinions and foundations and mentioning the requirements of unreality, it was concluded that the concept of God is informative and that religious statements, in addition to the dimensions of faith, emotion, and love, are descriptive and not simply non-cognitive.The next point is that despite other ways, both rational and physical, he considers the knowledge of truths to be limited to the external senses and considers the world of the mind to be prior to the object. Of course, in this path he has fallen into contradiction, a severe illusion, and a severely erroneous view, and has reduced religion to a man-made imagination. His view, in a sense, is if not atheistic, then unrealistic.

Author Contributions

The author is solely responsible for the conceptualization, writing, and revision of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The author would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The author avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دیدگاه دان کیوپیت

غلام عباس حسنوند[۱] ✉

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: hasanvand_1351@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
واقع‌گرایی،
نا واقع‌گرایی،
دان کیوپیت،
خدا،
ایمان دینی

چکیده

هدف: بررسی و نقد مبانی فکری و تناقض‌های موجود در خوانش دان کیوپیت از دین، با تمرکز بر آرای او در کتاب «دریای ایمان» است. این نقد عمدتاً بر مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و الهیاتی وی از جمله تقدم ایمان بر عقل، تحویل‌گرایی دین به معنویت و عمل‌گرایی، نسبی‌گرایی و تأثیرپذیری از اندیشه‌های پست‌مدرن و پوزیتیویستی متمرکز است.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی و با رویکرد نقادانه انجام شده است. داده‌ها با مطالعه کتاب «دریای ایمان» به عنوان منبع اصلی آرای کیوپیت استخراج و سپس مبانی و نتایج فکری او در چارچوبی نظام‌مند بازخوانی و تحلیل شده‌اند.

یافته‌ها: بررسی آرای کیوپیت نشان می‌دهد که نظام فکری او با تناقض‌های مهمی روبروست؛ از جمله:
تقدم ذهن بر عین: که به نسبی‌گرایی معرفتی می‌انجامد.
تحویل خدا و ایمان به زبان و عمل دینی: که امر متعالی را به پدیده‌ای صرفاً انسانی و اجتماعی تقلیل می‌دهد.
تبیین طبیعت‌گرایانه و بشری از دین: که قداست و منشأ وحیانی دین را نادیده می‌گیرد.
طرح «معنویت اخلاقی» به جای دین: این طرح فاقد پشتوانه‌های متافیزیکی محکم و در نتیجه ناکافی به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری: نویسنده این مقاله به این نتیجه می‌رسد که خوانش کیوپیت از دین، به رغم ادعای ارائه تبیینی سازگار با دنیای معاصر، به دلیل تناقض‌های درونی و تقلیل امر دینی به اموری صرفاً زبانی، عملی و اخلاقی، نادرست و ناکافی است. این رویکرد در نهایت به نسبی‌گرایی می‌انجامد و قادر به تبیین حقیقت و قداست دین نیست.

استناد: حسنوند، غلام عباس. (۱۴۰۴). خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دیدگاه دان کیوپیت. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۱-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160

مقدمه

خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی درحوزه ایمان دینی با تأکید بر دان کیوپیت محور اصلی این نوشتار است. در این اثر تلاش می‌شود حدود و قلمرو هرکدام از دو دیدگاه درباره امر الوهی و حقایق دینی، با دقت تبیین، و این مساله را در حوزه الهیات و فلسفه دین با نقد دیدگاه هستی شناسانه و معرفت شناختی کیوپیت تحلیل نماییم. یکی از مباحث مهم و بنیادی فلسفه دین درجهان امروز، بحث تبیین‌های واقع‌گرایانه و ناواقع‌گرایانه از دین و زبان دین است. کشمکش اساسی میان واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در عرصه دین، بحثی است که در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و یا معناشناسی ریشه دارد. واقع‌گرایان در زبان دین، به وجود واقعی و هستیِ مستقل از ذهن معتقدند(حسین قلعه بهمن، ۱۳۹۰: ۵۸). همچنین از منظر معرفت شناختی بر آنند که گزاره های دینی صدق و توجیه خود را به شکل مستقل از اذهان آدمیان به دست می آورند. در معنا شناختی معتقدند که مفاهیم دینی و زبان دینی، معنائی حقیقی دارند و زبان دینی، زبانی حقیقی است.

در مقابل ناواقع گرایان هستی شناسی وجود حقایق دینی و نیز معرفت شناختی صدق و توجیه گزاره های دینی را وابسته به اذهان آدمیان می دانند. زبان دینی را تنها، بیانگر احساسات یا نیت‌ها یا آرمان‌های معنوی انسانی می‌داند که وجودی مستقل از ذهن ندارد. بنابراین بحث ما ناظر به واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی معرفت شناختی می‌شود، و اگر بخواهیم معناداری مفاهیم دینی و حقیقت داشتن زبان دینی را اثبات کنیم، عنوان واقع‌گرایی معناشناختی به خود می‌گیرند (حسین قلعه بهمن، ۱۳۹۰: ۵۸).

ناواقع‌گرایان بر این باورند تا برداشت ما از واقعیت را با زبان، سبک زندگی و فرهنگ مرتبط سازند. (Hick, 1993: 21-26) همچنین در تعریف واقعیت، به محدودیت‌های بشری نظر داشته، تصور ما از واقعیت را به شرایط خاصی که ممکن است آن تصورات در ساحت آن‌ها شکل بگیرد مرتبط می سازند. (Trigg, 1990: 48-52)

دان کیوپیت می گوید مدعیات دینی اساساً بیانگرند تا بازنمایاننده؛ به باور ناواقع گرایان حقایق دینی از دسترس ما خارج اند؛ حقیقت دینی ناظر به میزان رضایتمندی از معیارهای درونی زبان دین است؛ و در کل، مدعیات دینی به باور ایشان به نحو سیستماتیک کاذب‌اند. (Cupitt,1993: 74-75) بر اساس رویکرد یاد شده، واقع‌گرایی دینی ساده‌اساساً بیش ازآنکه یک باور دینی باشد، نوعی طرز تلقی است. دیدگاه دینی ناواقع‌گرایانه، اصولاً به تفسیر زبان دینی می‌پردازد، البته نه به‌عنوان زبانی که به واقعیت متعالی اشاره نماید، بلکه به‌مثابه زبانی که احساسات، بینش‌ها، نیّات اخلاقی بنیادین، طرز نگاه ما به عالم یا به آرمان‌های اخلاقی و معنوی ما اشاره دارد.

نگرش ناواقع‌گرایی به دین قدمت طولانی ندارد. کیوپیت آن را به نیمه قرن بیستم ارجاع می‌دهد. او از جنبه تاریخی ناواقع‌گرایی را به عقل‌گرایی انتقادی بازمی‌گرداند که مربوط به دو قرن گذشته بوده است. زمانی که متفکرین، نظام فکری انسان را به‌صورت کلی بر شرایط تاریخی و فرهنگی مبتنی دانستند که کاملاً متغیر است (Ibid:45) . از نظر برخی نیز به حدود یک قرن و نیم پیش، زمان فویرباخ برمی‌گردد. (Hick, 1993:3) در دوره مدرن سرآغاز استدلال ناواقع‌گرایی به ویتگنشتاین باز می‌گردد. وی علاوه بر طرح مساله بازی زبانی، به مقوله دستور زبان و جهان– تصویر اشاره می‌کند. با تحویل الهیات به دستور زبان، نیل به کنه ماهیات، دیگر در گروی واکاوی فلسفی شیوه ارسطویی نبوده، بلکه اکنون در کاربرد روزمره آن‌هاست. اینجا باورهای دینی با توجه به کاربردی که نزد دین‌داران دارند تعیین می‌شوند. از طرفی، به باور ویتگنشتاین، جهان را زبان تصویر می‌کند و تعبیر جهان– تصویر، یعنی باورهای بنیادین ما در بستری خاص معنادارند و از آن طریق می‌توان به توصیف نحوه معیشت و بازی‌های زبانی پرداخت (علیزمانی،۱۳۹۰: ۵۲).

یکی از فلاسفه جریان فکری ناواقع‌گرایی دینی در بریتانیا در قرن بیستم، دان کیوپیت است. وی دانشیار دانشگاه کمبریج و سرپرست امور مذهبی کالج ایمانوئل است. از سال ۱۹۵۹ به دست اسقف منچستر خلعت روحانی بر تن کردو از سال۱۹۶۰ رسماً به‌عنوان کشیش مسیحی آغاز به فعالیت نمود. (Cupitt,1993: 7) به گمان وی، خدا چیزی نیست جز تجسم نوعی خوش‌بینی گسترده کیهانی و «اعتمادی بنیادین» بر اینکه عالم وجود در کنه باطن، یار و یاور ماست. در این نگرش، خدا دیگر موجودی عینی در عالم خارج نیست (Ibid:23). از نظر وی تنها جهان موجود، جهان مشهود ماست. جهانی که ما آن را ساخته‌ایم؛ جهان زندگی انسان و جهان زبان. (Ibid:49)

در نوشتار پیش رو در پی آنیم تا مهم ترین جنبه های آراء کیوپیت را در باب ناواقع گرائی دینی تبیین و سپس در زمینه های هستی شناسی، معرفت شناختی و دیدگاه الهیاتی وی مورد تحلیل و بررسی قرار داده و به سوالاتی از این دست پاسخ داده شود که:

آیاخدا و ایمان دینی را می توان به عنصر ذهن و زبان تحویل نمود؟ آیا واقعیت امور را به لحاظ عینی می توان انکار نمود؟آیا ذهن برعین تقدم دارد ؟ آیا در عالم، تنها یک جهان وجود دارد و آن هم همین جهان مشهود است؟آیا معرفت شناسی مقدم بر هستی شناسی است؟آیا تنها راه رسیدن به معرفت، شناخت حسی است؟آیا برای پیشرفت دین بمانند علم تجربی بایددر آموزه های دینی شک کرد؟آیا«خدا آرمان زندگی است»؟آیا انسان بر مبنای تاریخ،فرهنگ، جامعه و زمانه خود به کمک ابزار کلمات، جهان خاص خود را بر می سازد و اصل دین یک معنویت شخصی است؟

برای رسیدن به پاسخ سوالات فوق لازم است ابتدا دیدگاه های وی تقریر، سپس نقد و بررسی آنها بنشینیم. اما از تفاوت های این نوشتار با سایر پژوهش ها، اشاره به برخی تناقض گوئی های کیوپیت در امور متافیزیکی و غیر متافیزیکی، بویژه در دیدگاه هستی شناختی وی در کتاب دریای ایمان می باشدکه به نظرمی رسد در دیگر پژوهش ها کم تر به آن هاپرداخته شده است.

تعدادی از پژوهشهای صورت گرفته، مستقیم یا غیر مستقیم درباره ایمان از نگاه کیوپیت انجام شده است که تفاوت آنها با نوشتارحاضر در سطور پیشین آمده است ازجمله: زمین جواد صالحی، ۱۳۷۸، گزارشی ازکتاب«دریای ایمان»آیینه پژوهش،شماره۵۹؛کرمی پور،اله کرم، ۱۳۸۴-۱۳۸۳، شناخت:ایمان ومعنویت به روایت دان کیوپیت،شماره۱۲؛قربانی، رحیم،۱۳۸۵،دان کیوپیت و دین«نقد کتاب دریای ایمان،نشریه معرفت فلسفی، شماره ۱۲؛ فخار نوغانی، سعیده، بررسی خوانش ناواقع گرایانه دان کیوپیت،۱۳۹۰،مجله هفت آسمان،سال سیزدهم، شماره۵۰؛ علیزمانی، امیرعباس،۱۳۹۱، ایمان ضدواقع گرایانه و نقدآن ازمنظردیویس، پژوهشهای معرفت شناختی، شماره۴؛ قبسات، سال۲۷، شماره۱۰۳؛ مهدوی،عباس،۱۳۹۲،فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره۳ ؛ حجتی، غزاله، ۱۳۹۳، ایمان:واقع گرا یا ناواقع گرا؟،سال دهم،شماره۲۵؛کاشی زاده،محمد،۱۴۰۱،نقد و بررسی ایمان گرائی ناواقع گرا با قرائت کیوپیت.

مبانی: در دنیای مسیحیت یکی از راهکارهای حل ناسازگاری ایمان مسیحی و عقلانیت، مقدم داشتن ایمان بر عقل است. در دوران مدرن قرائت جدیدی از ارتباط میان ایمان و عقل مطرح شد، که از بین دو عنصر ایمان و عقل، گزاره‌های عقلی را فاقد اعتبار دانسته و وجه اشتراک این قرائت با سایر خوانش‌ها از ایمان،تأکید بر لزوم ایمان و تقدم ایمان بر هر امر دیگر توسط کیوپیت است (Peterson, 1997: 87) تأثیرگذارترین شخص بر اندیشه کیوپیت، ویتگنشتاین دوم است. تاکید بر عنصر زبان، بازی زبانی دانستن آموزه های دینی و به تبع آن صور حیات«سبک زندگی» دینی متاثر از «پژوهش های فلسفیِ» ویتگنشتاین، شک گرائی، از جمله مواردی است که کیوپیت از ویتگنشتاین متاثر شده است. اما تفاوت اساسی کیوپیت و ویتکنشتاین در این نکته است که ویتکنشتاین ملاک تحقیق پذیری را صرفاً در حوزه علم می پذیرد و مفاهیم متافیزیکی و دینی را ورای عقل می داند، اما کیوپیت ملاک مذکور را به حوزه دین نیز سرایت داده و لذا حقایق دینی را بدون پشتوانه معنایی و جهت انطباقی قلمداد می کند.

دغدغه کیوپیت دفاع از حقانیت آموزه‌های اعتقادی مسیحیت نیست؛ بلکه ملموس شدن دین در وجود انسان است . (Cupitt,1993: 289) وی با رویکردی پراگماتیک بر ارزش عنصر صرفاً ایمانی تأکید می‌کند. یکی از مبانی نظریه ناواقع‌گرایی،به کیفیت شکل‌گیری دین مسیحیت و کتاب مقدس مسیحیان برمی‌گردد. براساس مطالعات انتقادی ازآنجاکه این متون توسط مؤلفانی انسانی، در دوره‌های تاریخی متفاوت نگاشته شده، متأثر از تاریخ زمانه خویش بوده و طبعاً متنی انسانی تلقی می‌شوند .(Ibid:314-315) تاثیر دین براندیشه کلامی و معرفت شناسی کیوپیت، به سبب کارکرد های منحصر به فردی است که پیگیری کارکردهای مذکور و اصلاح و بازتبیین آنها از اهداف نظریه وی می باشد:«دلیل بقای دین، بی شک این است که تضعیف تدریجی اندیشه و نهادهای دینی مانع از آن نیست که کشش ونیاز مذهبی هنوز در ژرف ترین ژرفای ضمیر آدمی به شگرفی وجود داشته باشد. پاره ای از وظایف سنتیدین اینک به کارگزاران دیگر واگذار شده است... ولی هدف های دیگر و جدی تر دین دست نخورده باقی است... هنوز وظیفه دین است که مفاهیم و ارزش های زندگی ما را نظم بخشد، نظمی که به زندگی فردی و اجتماعی ما وزن اخلاقی و مقصود بدهد» (کیوپیت،۴۶:۱۳۷۶-۴۷).

کیوپیت معتقد است که زبان، انعکاس غیرحقیقی عالم بیرون نیست؛ بلکه همانند یک ابزار کار است که به ایجاد ارتباط میان انسان‌ها می‌پردازد، آن‌هم در جهانی که از آن شناخت داریم و برای ما معهود است. بنابراین معنا ندارد که زبان را اسطوره‌ای بدانیم که بخواهد

چیزی را که در این جهان نیست، به تصویر بکشد. پس زبان نیز به‌منزله ابزاری جهت انتقال واقعیت‌های عالم، نقش خود را به‌درستی ایفا می‌کند. (Cupitt,1993: 49) کیوپیت نه‌تنها خود بلکه افرادی چون هیوم،هگل،پراگماتیست‌های آمریکائی،مثل ریچارد رورتی را مادی‌گرا و طبیعت‌گرا می‌داند. (Ibid:50) او ویژگی همه این افراد را فرار از واقع‌گرایی و نگرش افلاطونی به عالم دانسته است.

تقریر ناواقع‌گرایی دینی کیوپیت

دیدگاه کیوپیت در تحت سه عنوان: «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی» و«الهیاتی و دینی» قابل طرح است.

دیدگاه هستی شناختی: مقصود از هستی شناختی، پذیرش موجود عینی و مستقل از اذهان آدمیان است. در این نگاه، عالم خارج از ذهن به‌طور عینی، پیش از فاعل‌های شناسایی ذی‌شعور آن و مستقل از آن، تحقق دارد. زمانی که مفهوم واقع‌گرایی با الهیات ترکیب شود، به معنای پذیرش و بحث در باب امر الوهی مستقل از اذهان آدمیان می‌باشد. اما ناواقع‌گرایی ناظر به این دیدگاه است که همه جملات خبری در باره عالم، به صورت عینی نه صادق اند و نه کاذب؛ در این جا عینی به معنای مستقل از همه زبان ها و شیوه های زندگی و نظام های فکری است.

دیدگاه معرفت‌شناختی: کیوپیت درمعرفت‌شناسی، سه مؤلفه مرتبط باهم را مدنظر دارد: «ذهنیت»، «اراده» و «عمل». وی تحت تأثیر کانت و دیگران سوژه را در شناخت جهان اولویت می‌دهد و در حوزه شناخت به حقیقت عینی و مستقل از انسان قائل نیست. وی می‌گوید دیگر دوعالم وجود ندارد بلکه تنها یک عالم است و آن، عالمِ ماده است. واقعیت متعالی ورای درک زبانی و فهم دستوری وجود ندارد. نظریه ناواقع‌گرایی می‌گوید تمام ادعاهای گزاره‌ای راجع به عالم به‌طور عینی نه صادق‌اند و نه کاذب. در مقابل، مقصود از واقع‌گرایی در این سطح، استقلال صدق و کذب گزاره‌ها از ذهن آدمیان است بنابراین واقع‌گرا در زمینه خداباوری معتقد است، اگر خدایی وجود داشته باشد، چه انسانی وجود داشته باشد که وجود خدا را درک کند یا نداشته باشد و چه نداشته باشد، آنگاه این گزاره که «خدا وجود دارد»، صادق خواهد بود.

دیدگاه الهیاتی: درباره دیدگاه الهیاتی کیوپیت ایراداتی مبنایی درعرصه هستی‌شناسی، معرفت شناسی و الهیاتی و دینی وجود دارد که در این نوشتار، در ادامه مطالب به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهد شد.

کیوپیت دیدگاه هائی افراطی در اتکاء کامل بر علم داشته و لذا، معرفت بخشی دین و آموزه های آن را انکار می کند. بر مبنای تلقی پسامدرن خود در حوزه دینی و الهیات، معتقد است، هیچ‌چیز مقدم بر زبان نیست؛ عالم بشری عالمی قوام‌یافته از زبان، زمان، حکایت‌پردازی و تهی از هرگونه نگاه بیرونی است. البته وی با توجه به رویکردی که به امور متافیزیکی دارد در زمره ناواقع‌گرایان فراگیر قرار دارد، بدین معنا که به نفی واقع‌گرایی در هر سه قلمرو هستی شناختی، معرفت‌شناختی و معناشناختی می‌پردازد، اما از دیگر سو، مدعی نگاه طبیعت گرایانه (پذیرش واقعیت هستی شناسانه) است و این دو با هم در تناقض هستند.

خداوند در حقیقت تشخص خیالی آرمان‌های معنوی انسان است. (Hick, 199323) کیوپیت مدعی است در حوزه هستی شناختی گزاره‌های دینی بیانگر هستند نه توصیف گر، بلکه ناظر به امر واقع تلقی نمی نماید و منکر وجود خدای متعال و جهان آخرت می‌شود. ایمان از نگاه کیوپیت یا توصیف گر است یا بیانگر، اگر محتوای ایمان ما به ازای خارجی داشته باشد، توصیف گر است وگرنه، بیانگر است (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۵). کیوپیت معتقد است که ارائه توصیفی یگانه و صحیح از نحوه وجود اشیاء (ازجمله خدا) ناممکن است. لذا، به یک معنا می‌توان گفت که خدا مانند ما تنها از کلمات ساخته‌شده است (کرمی پور، ۱۳۸۷: ۱۱). او تلاش می‌کند بحث از متعلق گزاره‌های دینی را به بحث از ماهیت گزاره‌های دینی تغییر دهد و حقیقت این گزاره‌هارا به چگونگی تأثیرشان بر زندگی تحویل ببرد. لذا چون مدعای کیوپیت بعد معرفتی و کارکردی دارد، از همین رو مبانی فکری کیوپیت در حوزه معرفت‌شناختی و دین شناختی تحلیل و بررسی می‌شود.

نقد مدعای کیوپیت

کیوپیت بر آن است تا با رویکرد ناواقع‌گرایانه به احیاء دین در دنیای نوین بپردازد؛ چراکه آموزه‌های فعلی کلیسا را در نسبت بااخلاق مدرن،تاریخ گذشته می‌داند (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۲۴).

کیوپیت در دستیابی به مقصود فوق ناموفق است. در ادامه این بررسی به آشفتگی‌ها و تناقضات نظریه وی پرداخته می‌شود. لذا نخست می‌خواهیم ببینیم آیا ایمانی که کیوپیت مدعی آن است از اعتبار و وثاقتِ لازم برخوردار است یا خیر؟ و آیا اصولاً ویژگی‌های اساسی ایمان را دارد؟ وجه مشترک ایمان گرایان باورِ راسخ به متعلق گزاره‌های دینی بوده و پذیرش روش عقلی ممکن است به تزلزل در اعتقادات دینی درمسیحیت بیانجامد. سؤال این است که چگونه شخصی که منکر متعلق گزاره‌های دینی است و واقعیت گزاره‌های دینی را منکر می‌شود و همه گزاره‌ها را به آرمان‌های جامعه دینی تعبیر می‌کند، خود را ایمان گرا می‌داند؟

دیدگاه‌های هستی شناسانه کیوپیت

کیوپیت هرگونه واقعیتی مستقل از ذهن و زبان انسانی را نفی می‌کند و جهان را محصول افکار انسان می‌داند. به اعتقاد وی عناصر «ضرورت»، «تغییرناپذیری» و «خداوند» که اساس فلسفه و الهیات بودند از جهان ما رخت بربسته‌اند و دین نیز باید تحولی اساسی پیدا کند تا قابلیت حیات داشته باشد(کیوپیت،۱۳۷۶: ۲۴). لذا،تحت تاثیر فلسفه های مدرن، به انکار مابعد الطبیعه پرداخته، علم را به جد می گیرد و ازدیگر سو، باتاکید بر اهمیت اختیار آدمی، از اطلاق جامع مدل مکانیستی علم بر ابعاد زندگی انسان خودداری می نماید. مابعدالطبیعه، عنوانی است که از زمان ارسطو به این سو به طرح پرسش های بنیادین نظیر پرسش از وجود و معنا و اقسام آن اطلاق گردیده است(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۵۲–۵۸). از جمله شاخص ترین مبانی اندیشه ناواقع گرایی دینی انکار مابعد الطبیعه است. کیوپیت گزاره های دینی را توصیفی و ناظر به امر واقعی نمی داندبلکه حقیقت آها به تاثیرشان در زندگی برمی گردد(کیوپیت،۱۳۷۶: ۲۸). لذا ضروری می نماید ابتدا تصویری دقیق از دیدگاه هستی شناختی کیوپیت ارائه دهیم تا بتوانیم براساس آنها مباحث خود را پیش ببریم.

عدم پذیرش دیدگاه دوگانه انگاری

کیوپیت می‌گوید حدود پانزده قرن، دیدگاهی دوگانه انگار در غرب در باره عالم وجود داشت، بدین‌صورت که در بالا عالمی الهی مستقر بود ودر پائین عالم طبیعت. براین اساس عالم الوهی، کنترل کل عالم طبیعت را دراختیار خود داشت و هرآنچه درعالم دانی رخ می‌داد، بنابر خواست عالم بالا بود(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۲۱–۲۳). اما با طرح علوم جدید در غرب، این تصویر در هم شکست و عالم تنها عالم طبیعت شد، بدون تصرف و دخالت عالم بالا. وی می گوید: عالمی جدا از طبیعت وجود ندارد و این به معنای انکار خدا نیست. با این سخنان،وی صرفا به وجود یک جهان مشترک چند وجهی مستمر اعتقاد دارد. جهانی که در آن زبان،تجربه،معنا، احساس، طبیعت و فرهنگ در هم تنیده شده و جهانی انسانی و فرهنگی و در حال تغییرکه دارای بیرون و خارج نیست (Cupitt,1993: 50).

دیدگاه طبیعت انگاری

کیوپیت می گوید: من معتقدم که در عالم تنها یک جهان وجود دارد و آن یک جهان هم، همین جهان مشهود ماست؛جهانی که ماآن راساخته ایم؛جهان زندگی انسان و جهان زبان (Ibid:59) وی در ادامه می نویسد: به نظر ما،تنها یک جهان موجود است و آن همین دنیاست؛ دنیای زبان، دنیای زندگی روزمره، دنیای سیاست و دنیای اقتصاد، و این دنیا بیرون ندارد. این دنیا به هیچ وجه به موجودی فراتر از آن وابسته نیست و این پیشنها که اعمال و باورهای فرهنگی ما باید بر مبانی بیرونی مبتنی شوند، دیگر هیچ معنائی ندارد (Ibid:49).

مقدم داشتن معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی

کیوپیت بر اساس فلسفه انتقادی، معرفت‌شناسی را بر هستی‌شناسی مقدم دانسته، می‌گوید اگر بخواهیم بدانیم چه اموری در عالم تحقق دارند، باید نخست به عالم ذهن رجوع کنیم و به دست آوریم که از چه چیزهایی آگاهی داریم؛ سپس بر وجودآن‌ها پافشاری کنیم (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۳۱۸).

خالق شدن انسان در دیدگاه ناواقع‌گرا

به باورکیوپیت، در رویکرد ناواقع‌گرایی دینی،انسان قدرت آفرینش رابه دست می‌آورد (کیوپیت، ۱۹۹۳: ۵۵)در طرح کهنه و قدیمی از اشیای عالم، خدا تمام خلق‌ها را انجام می‌داد اما در رویکرد ناواقع گرائی، انسان به‌جای خدا در مقام خلق می‌نشیند.

نقد دیدگاه اول:

ممکن است دورانی را که تفکر پوزیتیویسم در آن رواج داشته، بتوان اوج پذیرش این طرز تلقی کیوپیت دانست، که باظهور افرادی چون آگوست کنت،دورکیم و فروید، دیدگاه‌های ملحدانه در این زمینه ظهور کردند؛ لکن در مقابل این باور، عده‌ای خلاف این دیدگاه را دارند. یعنی درواقع هنوز باور کیوپیت هنوز محقق نشده است. خطای کیوپیت اینجاست که وی نتوانسته نقشی را که معتقدان به وجود عالم بالا در حوادث طبیعی برای اشیای مادی به‌عنوان علل معدّه عالم قائل‌اند، را به‌خوبی درک نماید. نکته مهم دیگر این که، ظاهرا مواضع وی تحت تاثیر پوزیتیویسم منطقی، اتخاذ گردیده، لذا برهمین مبنا یا باید ملتزم به صدق باشد که در این صورت نمی تواند پدیده ها را ساخته زبان و ذهن بداند و یا باید منکر طبیعت گرائی باشد و ذهن را بر عین مقدم بدارد. لذا برخلاف ادعاهائی که در کتاب دریای ایمان و عرفان پست مدرن ابراز داشته است ازمجموع مواضع کیوپیت، تناقض به ذهن متبادر می شود.

نقد دیدگاه دوم:

کیوپیت بر اساس رویکرد طبیعت‌گرایی، حقایق هستی را در اموری که با حواس ظاهری ما قابل شناخت هستند، منحصر نموده و نوعی ناواقع‌گرایی و انکار عالم الوهی را پذیرفته است. اما آیا واقعاً می‌توان وجود عالم ماوراء منکر شد؟

هنگامی‌که واقع‌گرایی به معنای تعالی گرایی(علاوه بر حس،استفاده از منابع عقل،شهود و وحی)، در مقابل تحقیق پذیری تجربی قرار بگیرد، نگرش طبیعت‌گرایانه با مخالفت‌های اساسی روبرو شده، لذا، نمی‌تواند چندان موردتوجه واقع گردد. توضیح این‌که با ابزار حس به دلیل محدودیت خاص، نمی‌توان عقل، شهود و وحی را نفی کرد، لذا برای انکار ابزار غیر حسی مجبوریم به کمک ابزار غیر حسی، ابزار غیر حسی را رد کنیم و این به معنای دور خواهد بود.

علاوه براین اساساً علیت به‌عنوان یک اصل کلی و متافیزیکی است، که پیوند مستقیمی با حس و تجربه و عقل دارد، ابن‌سینا در تبیین این امر و نقش شناخت‌شناسانه‌ی حس، می نویسد:« قوه حس به کنه و ذات امور نمی‌رسد و بر ادراک حقیقت نائل نمی‌گردد بلکه شناخت حقایق امور یا از راه علل آن‌ها یا از طریق تعقل قابل حصول است اما معمولاً شناخت از طریق اسباب وعلل نیست، بلکه طریق حواس حاصل می‌گردد(ابن سینا، ۱۳۶۹، ج۲ : ۲۴۵).

ابن‌سینا در تبیین نقش مبدأیت حس در شناخت بشری براین باور است که حس تنها نقش تمهیدی دارد و تجربه حسی محصول اختلاط قیاس عقلی و استقرای حسی است و از استقرای حسی علم کلی حاصل نمی‌شود.

گذشته از این‌که برخی امور مادی علی‌رغم ماده بودن قابل‌ادراک حسی نیست، کیوپیت نتوانسته است دلیلی برای انکار ماورای طبیعت دلیلی اقامه نماید. ابن‌سینا در نمط چهارم تحت عنوان تنبیه پاسخ می‌دهد که: «گاهی مردم توهّم می‌کند که «موجود، همان محسوس»[= و هر چه هست، محسوس است و اگر چیزی محسوس نباشد، وجود ندارد] و آنچه حس آن را نمی‌یابد، فرض وجودش محال است و آنچه به مکان یا وضع معینی تعلق و ارتباط ندارد، خواه این تعلق داشتن به مکان یا وضع معیّن به جهت ذاتش باشد یا به سبب محلی باشد که در آن حلول کرده است بهره‌ای از وجود نخواهد داشت(ابن سینا، ۱۳۹۳: ۸۹-۱۰۶) شیخ با تمسک به‌کلی طبیعی، بطلان سخن ایشان را نشان می‌دهد. مثلاً انسان من حیث هو هو، را در نظر بگیرید. می‌پرسیم آیا انسان در خارج موجود است یا نه؟ بی‌شک پاسخ مثبت است، چون انسان بر افراد خارجی خود حمل می‌شود و از طرفی، طبیعت لابشرط انسان امری معقول است نه محسوس؛ چون فاقد لواحقی مانند مکان یا زمان خاصی است. لذا روشن می‌کند که در دل امورمحسوس امری معقول و غیرمحسوس(مانند طبیعت کلی انسان)وجود دارد. شیخ نمونه‌هایی از اموری را که معارض نیز به وجود آن‌ها اذعان دارد و درعین‌حال نمی‌توان آن‌ها را محسوس محسوب نمود مانند قوه حس، قوه وهم، قوه عقل و.... برمی شمرد. در فصل چهار نمط چهار مقصود اصلی خود را از اثبات «موجود غیر محسوس» بیان می‌کند و آن این‌که عالم هستی «مبدائی غیر محسوس» دارد(ابن سینا، ۱۳۹۳: ۸۹-۱۰۶).

نقد دیدگاه سوم:

یکی از مهم ترین مبانی کیوپیت تقدم زبان بر واقعیت است. وی در این مورد نیز دچار تناقض گوئی شده است. ایمان دینی، ایمان به متعلَّقِ آن، یعنی خداست. بایدمحتوائی برای ایمان وجود داشته باشد،یعنی چیزی که باور بدان معطوف است، آن هم متعلَّقی خاص نه هر متعلّقی. کیوپیت می خواهد ارتباط میان فاعل آگاهی و متعلَّق آن را نفی کند. در واقع متعلَّق ایمان به جای آنکه چیزی باشد که باورهای ما معطوف به آن است، صرفا یک تصور ذهنی بدون فاعل خواهد بود واین یعنی سخن کیوپیت منجر به تناقض می شود. نکته دیگر آنکه، ما با ابزارهای شناختی خود فقط قادر به شناخت بخشی از حقایق عالم هستیم. لذا معقول نیست که شناخت مقدم بر هستی و خارج گردد. طبق نگرش واقع‌گرایانه، عالم فراتر از ادراک ما بوده و ضمن اینکه توانائی شناخت برخی از امور عالم راداریم؛ لکن حقیقت این است که همه امور به شکار ذهن ما درنمی‌آیند. همچنین امور فراوانی وجود دارند که باوجود مادی بودن، قادر به ادراک آن‌ها نیستیم. پس بنابر دیدگاه کیوپیت باید این امور را خارج از دایره هستی تلقی کنیم؛ حال‌آنکه آن‌ها هستند و موجودند (Davise. S.T., 1993: 156-160).

نقد دیدگاه چهارم:

این عبارت کیوپیت در مورد آفرینش بسیار مبهم است. کیوپیت مدعی است در رویکرد ناواقع گرائی خدا به درون ما منتقل می شود و از راه چشمان ما به عالم نظر می کند (کیوپیت، ۱۹۹۳: ۵۳). وی می گوید در چارچوب متافیزیکی خدا به عنوان وجودی عینی درعالم دست نیافتنی است وحال آن که خداچکیده ارزش های ماست. (Craford, 2004: 53).

و لذا ما خود دست به خلق و آفرینش می زنیم. این سخن در ادامه مدعای تقدم زبان بر واقعیت است که خدا را ساخته زبان و ذهن دانسته و لذا خدا را امری درونی تلقی نموده و نه امری عینی،که تناقض آن آشکارگردید. اما بایداز کیوپیت پرسید مگرانسان در دیدگاه واقع گرایانه، نمی‌تواند توانِ آفرینش داشته باشد؟ انسان یک موجود مختار است و با استفاده از فاعلیت خویش که در طول فاعلیت خداست، می‌تواند دست به آفرینش بزند البته اکثر اعمالی که انسان انجام می‌دهد، از قبیل علّتِ اعدادی است، نه از باب هستی بخشی.

دیدگاه معرفت‌شناسانه

یافته‌های معرفت‌شناختی کیوپیت که در اعتقادات الهیاتی وی نقشی اساسی عبارتند از:

تنها راه نیل به معرفت، شناخت حسی است

اصلی ترین پایه ی فکری کیوپیت طبیعت گرائی است؛ به گونه ای که در عالم به وجود چیزی غیر مادی اعتقاد ندارد. وی می گوید: در عالم تنها یک جهان موجود است و آن یک جهان هم، همین جهان مشهودِ ماست؛ جهانی که ماآن را ساخته ایم؛جهان انسان وجهان زبان (کیوپیت،۱۹۹۳: ۴۹).

معرفت امری نسبی است

کیوپیت می‌گوید«شناخت بشر، صرفاً شناخت بشر است؛یعنی مصنوعی، موقتی و خطاپذیر است» (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۳۱۲).

نقد دیدگاه اول:

در نقد مدعای کیوپیت می توان گفت:«اولا، خود این مدعاکه«تنها راه نیل به معرفت، شناخت حسی است» غیر تجربی و غیرحسی است و محصولِ طیِ فرایند حس و تجربه نیست و بلکه متافیزیکی است. دوم، ما با ابزارهای مختلفی به شناخت عالم مبادرت می وزیم و شناختهای درستی را نیز از آن راه‌ها کسب می‌کنیم. عقل، کشف و شهود و حتی بنا بر اعتقاد خداباوران سنتی، وحی ابزار شناخت به شمارمی‌آیند (طباطبائی،۱۳۳۲، ج۱: ۶۸-۱۶۲؛ مصباح یزدی،۱۳۹۱، ج۱: ۱۶۳-۲۳۱). اگر شخص واقع‌گرا، سطح معرفت خویش را از امور حسی فراتر ببرد، آیا کیوپیت به معرفت دست آمده از آن ملتزم خواهد بود؟ و یا اعتباری برای شناخته‌ای عقلی و حضوری قائل می‌شود؟ اگر او شناخت عقلی و حضوری را، معتبر بداند، با آن شناخت‌ها می‌توان وجود عالمی متعالی‌تر از محسوسات را اثبات وبه آن معرفت عینی پیداکرد؛ در غیر این صورت استدلال‌های او قابل‌اعتنا نخواهد بود؛ زیرا نوعی استدلال عقلی اقامه می‌کند که طی آن سعی می‌کند با

استفاده از این ابزار، ادعای خویش را اثبات کند. سوم، در ذیل دیدگاه هستی شناختی کیوپیت تحت عنوان طبیعت انگاری ناصحیح بودن این دیدگاه بررسی گردیده است.و نکته آخر این که یکی از مباحث مطرح در معرفت شناسی این است که حس تنها ازار شناخت عالم نیست.

نقد دیدگاه دوم:

با این بیان مشخص می‌شود که کیوپیت در ورطه نوعی شک گرایی و یا لااقل نسبی‌گرایی بسیار افراطی در زمینه دانش بشری، گرفتار آمده است. وی می‌گوید بر اساس تفکر انتقادی شناخت‌های ما متکی بر نظریه‌هاست و نظریه‌ها هم همواره در حال تغییرند لذا، هیچ معرفت ثابتی برای انسان متصور نیست. اما آیا واقعاً هیچ معرفت و نظریه ثابتی در عالم وجود ندارد؟ لذا از کیوپیت باید پرسیدآیا همین مدعای شما که:«هیچ معرفت ثابتی برای انسان متصور نیست»، یک نظریه ثابت است؟ اگر بگوید ثابت است، در این صورت، ادعای خود را نقض کرده است. در غیر این صورت، یعنی عدم ثبات نظریه کیوپیت، نظریه وی از درجه اعتبار ساقط می‌شود و لذا نمی‌شود با نظریه‌ای که خود ثابت نیست (متناقض) یک اظهارنظر ثابت نمود.

دیویس در مقاله «در برابر ایمان غیر واقع‌گرایانه»، دیدگاه کیوپیت را نقد کرده و می‌گوید نظریه وی خود را خنثی می‌کند؛ یعنی این نظریه، خودش را منکر می‌شود. این نگرش به دیدگاهی می‌ماند که مدعی است می‌داند در این عالم، هیچ‌چیز قابل‌اعتماد و دانستن نیست. (Davise. S.T., 1993: 57-58)

دیویس معتقد است کیوپیت براساس دیدگاه منظرگرائی، که «ما نمی‌توانیم بدانیم که اشیاء چگونه هستند، بلکه تنها می‌توانیم بگوییم چگونه بر ما آشکار می‌شوند و به نظر ما می‌رسند»، سخن می‌گوید. اما اگر منظرگرایی صادق باشد، آنگاه، ما می‌توانیم بگوییم که اشیاء چگونه هستند؛ یعنی ما نمی‌توانیم بدانیم که اشیاء چگونه‌اند، بلکه تنها می‌توانیم بدانیم که اشیاء بر ما چگونه آشکارشده‌اند. لذا منظرگرائی، خودش، خودش را تکذیب می‌کند.

اما اگر منظرگرایی صادق تلقی نشود، بلکه به عنوان یک دیدگاه در میان دیدگاه‌های گوناگون مدنظر قرار گیرد و تنها دیدگاه خاص یک شخص لحاظ شود، در این صورت چرا باید یک شخص غیر منظر گرا، منظرگرایی را جدی بگیرد؟ کاری که کیوپیت باید انجام دهد، این است که دلیلی بر این مطلب که «چرا آنان باید چنین کاری را انجام دهند و این رویکرد را اتخاذ کنند»، تدارک ببیند و ارائه کند. (Ibid:58)

مشکل دیگر دیدگاه وی نسبی‌گرایی در باب صدق است. اومدعی است دیگر صرفاً زمینه واحدی وجود ندارد که صدق جزم گرایانه را تحت پوشش قرار دهد. این جمله کیوپیت معنا ندارد و باید پرسید آیا به عقیده وی این گزاره به‌خودی‌خود، مبنایی است که صدق را تحت پوشش قرار دهد و ما باید آن را در نظر بگیریم؟ کیوپیت می‌گوید درباره آنچه در حال وقوع است، وصفی مطلق وجود ندارد. پرسش این است که معنای «مطلق» در این عبارت چیست؟ اگر صادق بودن از آن فهمیده شود، دیدگاه وی که هیچ توصیف صادقی در هیچ‌چیزی وجود ندارد، خود را تکذیب می‌کند. (Ibid:58)

درنتیجه باید گفت، وی یا به جد این عبارت را به‌کاربرده و یا صرفاً در مقام بیانِ مطلب از روی مسامحه بوده است. اگر دیدگاه اصلی او این باشد، باید با وی گام‌به‌گام پیش رفت تا وجود معرفت صادق را اثبات و گستره شناخته‌ای انسان را از این رویکرد تنگ‌نظرانه وسعت بخشد، (طباطبائی،۱۳۷۲، ۱:۴: ۱۰۸–۱۳۲) و اگر در مقام مسامحه نبوده، باید به وی یادآور شد که در این امر مهم، جای مسامحه نیست، بلکه باید واژگان مناسب کلام خود را چینش، و سپس سخن بگوید.

دیدگاه الهیاتی

مهم‌ترین ایرادات دیدگاه الهیاتی کیوپیت

تعریف دین

نخستین گام در مباحث الهیاتی کیوپیت نگاه وی به دین است. از نظر وی دین: «دین نوعی واکنش به زندگی، شکل دادن به زندگی، مفهوم بخشیدن و ارزش نهادن نهایی زندگی است» (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۵۰)، وی با دیدگاهی که از دین ارائه می دهد، او را در زمره افرادی

قرار می‌دهدکه در باب رابطه دین و اخلاق،اخلاق را اصل دانسته و دین را زیرمجموعه آن قلمداد می نماید و آن را به اخلاق تحویل می برد.

امکان تحول در دین

به باور کیوپیت، یکی از رویدادهای متعارف در عرصه دین، پدید آمدن دگرگونی‌های اساسی و بنیادین در دین است(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۲۵-۲۶) او می‌گوید چنین تحولی در تاریخ اندیشه دینی غرب سابقه داشته و برای مثال، دین مسیح اوایل به شکلی ارائه گردید که مناسب افکار یهودیان مستقر در سرزمین‌های فلسطین تلقی شود، اما پس از مدتی، با پدید آمدن افکار پولس و یوحنا، تحولی به وجود آمد که آن را برای یونانیان و رومیان نیز پذیرفتنی ساخت۱. کیوپیت از تغییر و تحولات جامعه مسیحی، امکان تحول در دین را نتیجه می‌گیرد.

تعمیم مشکلات مسیحیت به همه ادیان

کیوپیت باملاحظه مسیحیت و متبادر شدن نکاتی درباره آن به ذهن خود، همه مشکلات آن را به سایر ادیان سرایت داده است وآن‌ها را مشکلات عمومی ادیان تلقی کرده است. به‌عنوان‌مثال،او دگرگونی‌هایی را که دراعتقادات مسیحی در بستر تاریخ ملاحظه نموده، سپس مدعی می‌شود مسیحیت دینی است که دربستر زمان وتاریخ شکل‌گرفته است. لذا، دینی بشری است (کیوپیت، ۱۳۷۶ : ۲۵-۲۶).

عدم توجه کیوپیت به براهین اثباتِ وجود خدا

خدا در اصطلاح کیوپیت معنای خاصی پیدا می‌کند که به‌کلی متفاوت از خدای ادیان در تلقی سنتی آن است. وی تلقی سنتی دین مسیحی را ناشی از دیدگاه فلسفی افلاطونی می‌داند. در نگرش افلاطونی خدا امری لایتغیر،غیرمادی،معقول و فسادناپذیراست، که نگاه واقع‌گرایی دینی را ایجاد می‌کند. به وجود یک خدای عینی سرمدی که وجوب ذاتی دارد و به‌کلی غیراز ممکنات است قائل می‌شوند. دراین نحوه تفکر؛گاه فیلسوفی چون دکارت خدای عینی متافیزیکی را اثبات عقلانی می‌کند، و فردی مذهبی چون پاسکال برای حفظ ایمان خود از هرگونه یقین محفلی و علمی چشم می‌پوشد(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۲۸۸). خدای کیوپیت نه عینی است و نه قادر مطلق و نه عالم به همه چیز. از نظر او «خدا یک واژه شاعرانه است و مدلول آن متعلَّقِ غیرآفاقیِ احساس دینی است که دل آدمی در هوای آن می‌تپد»(کیوپیت،۱۳۸۷: ۲۱۵-۲۱۶). همچنین «خدا صرفاً فوران است، نمایش خودجوش ثانویت محض که پیوسته من و جهان مرا لحظه به لحظه می‌آفریند»(کیوپیت، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۵۵).

ایده خدای عینی، لازمه واقع‌گرایی دینی در دوره پیش انتقادی

کیوپیت: لازمه گرایش به واقع‌گرایی دینی در دوره پیش انتقادی، پیش‌فرض گرفتنِ وجود یک خدای عینی برای عالم است(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۲۷ ؛ : ۳۱۹-۳۲۰).

پرهیز از اعتقادات جزمی برای پیشرفت در دین

کیوپیت مدعی است برای اینکه دین نیز مانند علم پیشرفت کند، باید از جزم‌گرایی بپرهیزد و با نگاهی شکاکانه به آموزه‌های دینی بنگرد(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۳۱۱-۳۱۲).

انتساب ناواقع‌گرایی به بنیان‌گذاران اندیشه مدرن

کیوپیت ادعا دارد که بنیان‌گذاران بزرگ اندیشه دینی مدرن از دو قرن پیش، امثالِ کانت، هگل و شلایر ماخر، در باب خدا، ناواقع‌گرا بوده(کیوپیت، ۱۹۹۳: ۱۹۹) و در قرن ما هم افرادی چون شوایتزر، بولتمان، نیبور، بون هوفر و تیلیخ، در حقیقت ناواقع‌گرا بوده‌اند(کیوپیت، ۱۹۹۳: ۵۲).

---

۱. ر.ک. تونی لِین، ۲۰۱۰ م، تاریخ تفکر مسیحی، مترجم روبرت آسریان، انتشارت ایلام.

کثرت‌گرایی نتیجه ناواقع‌گرایی است:

به باور کیوپیت، اگر ناواقع‌گرای دینی باشیم، نسبت به پیروان ادیان دیگر رویکردی مناسب‌تری خواهیم داشت(کیوپیت، ۱۹۹۳: ۵۲).

تفسیر نادرست از معنا و مفهوم خدا:

کیوپیت عبارتی از پولس یاتیلیخ را نقل می‌کندو مراد آن‌ها را ازعبارتِ «خدای برخی شکمشان است»، یا «خدای هر کس دلواپسی نهائی اوست»، این می‌دانند که آدمی دچار شرک است و در درون خود خدایان واهی متعددی را می‌پرستد وخدا را نباید امری ورای عالم دانست (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۳۰۱-۳۰۲).

اعتقادات هر جامعه به همان جامعه اختصاص دارد:

کیوپیت می‌گوید همه عقاید دینی با جوامعِ خاص به خود پیوند خورده‌اند و از هر عضو جامعه انتظار می‌رود مجموعه آن‌ها را به‌طور کامل بپذیرد، و از کسی که بدان جامعه تعلق ندارد، چنین توقعی نیست (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۲۸).

مبهم بودن عبارت «خدا آرمان زندگی است»:

کیوپیت تحت تاثیر ویتگنشتاین در رساله1، شناخت شناسی را بر هستی شناسی مقدم می دارد. زبان نیز حدود موجودات را مشخص می سازد. لذا ناواقع گرائی را بنا می نهد. وی با توجه این نکته می گوید: تفکر دینی نیز باید به همین منوال، ماهیت ایمان دینی را بر متعلّق ایمان تقدم بدارد. وی معنویت را همان ماهیت ایمان دانسته و برآن است که اگر معنویت را درست دریابیم، به مفهوم خدا پی می بریم؛ چون مقصود ما از ذکر خدا، نقشی است که او در شکل دادن به حیات معنوی ما ایفا می کند.

عقاید موقتی هستند:

کیوپیت: عقاید، دارای تاریخ مصرف بوده و لذا آغاز و پایان دارند.

دین امری بشری است:

به باورکیوپیت، اهل‌فن می‌دانند که جزءبه‌جزء هر مذهب، بشری است. دین در جوامع بشری تکامل‌یافته و دارای تاریخی صرفاً بشری است؛ لذا، می‌تواند بازسازی شود (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۹۲؛ : ۳۱۴).

نقد استدلال اول:

کیوپیت بدون توجه به همه ابعاد فردی و اجتماعی دین، و صرفاً با تکیه‌بر یکی از ابعاد آن یعنی معنویت و اخلاق، تصویری بسیار ناقص از دین ارائه و آنگاه حکمی کلی صادر کرده است. در حقیقت ادعای وی عام و شامل تمام ابعاد دین نمی‌شود. نکته دیگر اینکه، دین، واقعیتی مستقل از اخلاق است و حتی گاه به باور برخی، اخلاق زیرمجموعه دین است.

برای مثال، تعریف‌های ذیل را ویلیام پی،آلستون از دین در مقاله «دین» در دایره المعارف فلسفه(آلستون،۱۹۶۷)، آورده است که جهت اختصار به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود: – دین عبارت است از اعتقاد به یک خدای جاودان، یعنی اعتقاد به اراده و ذهنی الهی که جهان را اداره می‌کند و ارتباطی با آدمی برقرار می‌سازد«جیمز مارتینو»؛ – دین عبارت است از اعتراف به این مساله که تمام اشیای عالم تجلیات نیرویی‌اندکه ازآگاهی پیشی می‌گیرد«هربرت اسپنسر» (حسینی قلعه بهمن،۱۳۹۰ : ۱۴۹–۱۵۰). باملاحظه باورِ کیوپیت، معلوم می‌شود که رویکرد وی، با تعاریف دیگران از دین، چندان هماهنگی ندارد. وی تنها یک بعد و کاربرد اخلاقی برای دین قائل بوده و می‌گوید ما دین را طرحی اخلاقی و نوعی معنویت می‌پنداریم که وظیفه تاریخی‌اش تجسم ارزش‌های ما، تصدیق و نگهداری آن‌ها و تحقق بخشیدن ارزش‌ها در حیات انسان است. با این توصیف وی، بخش عمده دین شامل اخلاقیات، احکام، عقاید و امور اجتماعی و...

1. See: Ludwig Wittgenstein, Tractatus Logico-Philosophicus,5.6.

به‌عنوان امورِ غیرواقعی بوده و هیچ حقیقتی ورای آن‌ها متصور نیست. نتیجه اینکه دیگر نیازی به چیزی بنام دین، در زندگی انسان وجود نخواهد داشت. واین درحالی است که به‌رغم نگاه کیوپیت،ابعادو کارکرد های مختلفی توسط متفکرین برای دین در نظر گرفته‌شده است.

نقد استدلال دوم:

به فرض که چنین دگرگونی صحت داشته باشد، آیا این تحول در مسیحیت را باید مثبت ارزیابی نمود؟ به وجود آمدن چنین تحولی، کاملاً ممکن است، اما بحث بر سر درستی و نادرستی آن است. پولس مدعی است، اصول و ارکان این دین را تنها در یک مکاشفه آموخته نه از شاگردان حضرت مسیح(انجیل، ۱۹۸۶: ۳۴۴)، اما آیا این امر می‌تواند جواز افزودن سخنانی به این آئین و دست بردن در آن شود و آن را از حالت خلوص خارج کند؟! اگر از اهمیت دین آگاه باشیم و به کیفیت پدید آمدن یک دین توجه نماییم، بی‌شک نمی‌توانیم به‌راحتی دست به تغییر و تحول اساسی در یک آئین بزنیم. بررسی برخی مؤلفه‌های تغییر در جامعه مسیحیت و سپس تعمیم آن به همه ابعاد دین توسط کیوپیت صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر آئینی از آغاز خودش را جهانی نکرده، برای تبدیل به دینی جهانی، به تحریف در اصولش نیاز دارد، که در مسیحیت رخداده است. و لذا نباید این نگاه را به همه ادیان تعمیم دهد.

نقد استدلال سوم:

اولاً کیوپیت باملاحظه دگرگونی‌هایی دراعتقادات مسیحی،نکاتی به ذهنش متبادر شده و سپس حکم به شکل گیری مسیحیت در بستر تاریخ نموده است، سپس از این تحولات مسیحیت، نتیجه کلی دگرگونی در همه ادیان را اخذ نموده است؛ ثانیاً برفرض که چنین باشد، این امر نمی‌تواند بدون ملاحظه تمام مصادیق دین، جواز صدور حکمی عام برای کل ادیان باشد؛ ثالثاً، این انتقاد نیز بر وی وارد است که چرا وی با رؤیت این مشکلات و تحولات در تاریخ مسیحیت، حکمی هستی شناختی صادر، و وجود عینی خدا را خدشه‌دار نموده است؟ رابعاً، به فرض شکل‌گیری آموزه‌های مسیحیت در بستر تاریخ، چه ارتباطی باوجود خدای عینی دارد؟ و نکته آخر، خدای سنتی و مشهور در مسیحیت، یهودیت و اسلام، خدائی است با ویژگی‌های یگانه و منحصربه فردی چون همه‌دان، همه توان و خیر محض[1] این خدا با تصورات کیوپیت، بسیار متفاوت است.

نقد استدلال چهارم:

به نظر می رسد یکی از نکات مهمی که مورد غفلت کیوپیت واقع گردیده، براهینی است که بر اثبات وجود خدا اقامه شده است. باید توجه داشت که برای اثبات وجود خدا و اوصاف کمالیه او، براهین متقن و تامّی ارائه‌شده که برای پذیرش چگونگی وجود خدا و اوصاف او، باید اقتضای آن‌ها را دریافت. اما نکته بعد این‌که برهان‌های یادشده، وجود خدای عینی را به اثبات می‌رسانند نه خدائی ذهنی. ضمنا کیوپیت هیچ استدلالی برای مدعای خویش ارائه ننموده است بلکه سخن وی در حد ادعای صرف باقی مانده است .

نقد استدلال پنجم:

باید گفت نپذیرفتن یک قاعده و قانون، دال بر واقعیت نداشتن آن نیست. مثلاً تا مدت‌ها مردم نمی‌پذیرفتند که زمین گرد است و به دور خورشید می‌چرخد؛ از سوی دیگر، سخن کیوپیت صرفاً ادعاست و هنوز بسیاری از مردمِ رویِ زمین، خداباور بوده و اعتقاد به خدای عینی دارند. آیاواقعاً وجود خدای عینی برای عالَم یک پیش‌فرض است و «پیش‌فرض» هم در نگاه کیوپیت به معنای فقدان دلیل برآن مطلب است و یا مراد او از پیش‌فرض، نبودِ دلیل حسی بر وجود خداست؟،به‌طورقطع، باورمندانِ به وجود خدای عینی،استدلال‌های گوناگونی را اقامه نموده‌اند. و اگر منظور نبودِ استدلال‌های مبتنی بر حس باشد، باید گفت استدلال‌هایی مبتنی بر حس نیز بر این موضوع مهم دیده می‌شوند(Gale،۲۰۰۷: ۲۸). مضاف براین، استدلال‌های عقلی نیز می‌توانند وجود یا عدم موجودات را اثبات نماید و لذا دیدگاه کیوپیت خطاست.

1.See: Beverly Clrck& Brian Clack, The Philosophy of religion: A Critical Introduction, p.38-46, and p. 100.

نقد استدلال ششم:

کیوپیت برای ترویج تفکر انتقادی به شک گرایی روشمند دعوت نموده و ویژگی اساسی علم را شک گرائی آن تلقی می نماید. لذا باید پرسید آیا در علم، مطلق شک مفیداست که به شک گرایی دعوت شده واساس یقین گرایی نفی می شود؟ در پاسخ باید گفت علت اصلی پیشرفت علم به سبب شک گرایی نبود، بلکه بدین سبب بود که با کنارگذاشتن برخی اندیشه های جزمی گذشته،و البته موارد دیگر سعی نمود به واقعیت نزدیک شود و با تحقیق بیشتر واقعیت را بیشتر بشناسد. به نظر می‌رسد کیوپیت عرصه دین را با علم، یکسان فرض کرده است. دین و علم در برخی جنبه‌ها بایکدیگرتفاوت بنیادین دارند. علم برای کسب زندگی بهتردر دنیای مادی کاربرد دارد؛ ولی دین مدعی رساندن انسان به سعادت حقیقی است. از طرف دیگر، برای ارزیابی علم باید از دین بهره برده شود و ارزش علوم را براساس تعالیم دین تعیین نمود. بی‌تردید، جزمی نگاه نکردن به موضوعات مختلف، مسیر تحقیق بیشتر را برای ما می‌گشاید، لکن بایددانست که شکاکیت دائمی نافی انگیزه تحقیق است. نکته دیگر این‌که هیچ‌گاه در علم به شکاکیت دعوت نمی‌شود. به‌عبارت‌دیگر، شک معبر خوبی است؛ اما قرارگاه مناسبی نیست. آدمی آن‌قدر مهلت نداردکه تمام عمرخویش را درتردید سپری کند. پس این نکته که شک گرایی خسارات فراوانی به انسان می‌زند، ما را وادارمی‌کند که چندان بر ترک جزم‌گرایی اصرار نداشته باشیم (گروه مولفان،۱۳۸۴: ۷۸–۱۷۰؛ جوادی، ۱۳۷۶: ۱۷–۵۳ ؛ پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۷–۱۲۷).

نقد استدلال هفتم:

این نکته جای تحقیق و بررسی کامل دارد که آیا این افراد ناواقع‌گرا بوده‌اند؟ وقتی کانت برهان اخلاقی بر اثبات وجود خداراقامه می‌کند،چگونه می‌توان وی را ناواقع‌گرا خواند؟ (برون، ۲۰۰۱: ۷۸–۷۹). ویا ایدآلیستی چون هگل که وجود عینی روح مطلق را می‌پذیرد؛ چگونه ناواقع‌گراست؟! (Bertocci،۲۰۰۲: ۱۷) ویا شلایر ماخر،که دین را احساس اتکای کامل به امر مطلق می‌داند،چرا غیرواقع گراست؟! یا ویتگنشتاین را ناواقع‌گرا دانسته،درحالی‌که ویتگنشتاین متقدم، ملحد است و ویتگنشتاین متاخر،خداباورِ واقع‌گراست. حال، کیوپیت چگونه این افراد با این نگاه‌ها را ناواقع‌گرا می‌داند؟! این نسبت‌ها نیازمند ادله کافی است.

نقد استدلال هشتم:

کیوپیت،وجود اختلاف وتکثردر اعتقادات دینی را دالِّ بر عدم وجود یک موجود عینی می‌داند. اما آیا برای تنوع اعتقادات مردم، نمی‌توان طریقه‌ای مانند تدبیر واقع‌گرایان ارائه کرد، و یا حتی با نگرش واقع‌گرایی خام به این موضوع پرداخت؟ آیا فقط به دلیل نداشتن وحدت نظر در یک زمینه، باید اصل وجود عینیت داشتن آن را نفی کرد؟ به نظر می‌رسد درک متقابل وهمدلی با پیروان ادیان دیگر،ارتباطی با درک ناواقع‌گرایانه از دین ندارد. مثلاً، در واقع‌گرایی انتقادی، همدلی با پیروان سایر ادیان هم در حقانیت و هم در بعد نجات و هم در زمینه رفتار مطرح می‌شود. لذا الزاماً برای رعایت حال پیروان دیگر ادیان، مجبور به پذیرش ناواقع‌گرایی دینی نیستیم. نکته دیگر،این‌که حتی درصورت پذیرش واقع‌گرایی ساده، کثرت گرایی رفتاری، حاصل و قابل‌ملاحظه خواهد بود.

نقد استدلال نهم:

در قرآن کریم آمده است:«أَرَأَيتَ مَنِ اتّخَذَ إِلَهَهُ هُوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيهِ وَكِيلا؛ آیا دیدی کسی را که خدایش را هوای نفسانی‌اش قرار داده است؟ آیا تو بر او وکیل هستی؟»، (فرقان/۴۳). این آیه شریفه به شرکِ نهفته در درون آدمیان اشاره دارد، لکن این اعتقادی صحیح نیست که انسان می‌تواند هر چیزی را خدای خویش بگیرد. قبول این نگاه، تمسخرِ دینی است که، قرار است راهنمای آدمی به کمال و پاسخی به جاودانگی خواهی وی باشد، و حال، به یک فعالیت درون ذهنی برای نیل به مقاصد حقیقی یا خیالی تبدیل شود و لذا، دین را به‌کلی از اعتبار انداخته می‌اندازد.

نقد استدلال دهم:

کیوپیت در اینجا نیز دچار تناقض گوئی شده است. از طرفی در نقش یک اصلاح‌گر اجتماعی در حال ایفای نقش است و ازدیگر سو، برای دیگر جوامع نسخه می‌پیچد و قصد تحمیل باور و اندیشه خویش را به آن‌ها دارد، این درواقع به معنای نقض مدعای او مبنی بر

اختصاص اعتقادات هر جامعه به همان جامعه است. پیشوایان الهی درجامعه‌ای که به هر دلیل مبتلابه انحراف در فکروعمل شده ودر دام خرافه‌پرستی افتاده، به انذار و تبشیر پرداخته‌اند. ضمناً طرح کثرت‌گرایی توسط وی، خلاف نظریه فوق می‌باشد. همه بحث انحصارگرانی در ادیان در زمینه نجات شناختی و حقانیت، در باب همین مساله است.

نقد استدلال یازدهم:

کیوپیت خدا رابه معنای آرمان وهدف زندگی می‌داند، اما توضیح نمی‌دهد که هدفِ زندگی بودنِ خدا، به چیست.آیا هدف زندگی، مقصدی است که باید آدمی بدان نائل شود و یا شخصی است که انسان باید به اوبرسد؟ کیوپیت هیچ‌گاه واضح و اساسی به این موضوع نپرداخته و این عنوان مبهم را توضیح نداده است؛ بلکه سخنش حالت شعار وادعا پیداکرده و مفاهیم چندان واضح نیست(کیوپیت، ۱۳۷۶: ۹ ؛ ۳۲۶-۳۲۷).

نقد استدلال دوازدهم:

باید پرسید که آیا همیشه تغییر در اعتقادات به شکل نابودی آن‌ها بوده است؟ به‌یقین، بیشتر تغییرها در اعتقادات به شکل تعمیق آن‌هاست و نه جابجا شدن یک اعتقاد و جای گزینی اعتقاد دیگر. اگر در اثبات وجود خدا ادله‌ای آورده شود که ابعاد تازه‌ای از هستی او را معرفی کند، آیا از این مطلب باید نتیجه گرفت که اعتقاد به وجود خدا پایان‌یافته و به اعتقاد دیگری بدل شده است؟! گاه اعتقادی خطاست و لذا آدمی باآن اعتقادِ خطا دچار خرافه و توهم می‌شود، در این صورت، از آغاز، پذیرش آن اعتقاد، خطا بوده و لذا هرگزآن موضوع عنوان اعتقاد به خدا پیدا نخواهد کرد.

نقد استدلال سیزدهم:

کیوپیت رویکردکاملاً طبیعت‌گرایانه به دین دارد(کیوپیت،۱۳۷۶ :۹۲) از این‌رو، همه بخش‌های دین را ساخته‌وپرداخته انسان دانسته و چون نگرش تاریخی بر وی حاکم است، دین را به‌تبع انسان محکوم به تغییر در راستای تحول تاریخی می‌داند و هیچ امری را در دین ثابت نمی‌شمرد. از نگاه وی دین یکی از عناصر فرهنگی بوده و لذا باتغییر فرهنگ، دین نیز به‌تبع آن دگرگون می‌شود. کیوپیت در حقیقت دچار نوعی فرافکنی در اعتقادات دینی است و معتقد است که دین‌داران، نخست خدائی را در ذهن خود مفروض می‌گیرند و برایش در عالم خارج تحققی را می‌سازند، و سپس می‌کوشند اوصافی بشری را به او نسبت دهند.

نتیجه‌گیری

۱. ناواقع‌گرایی به‌طورکلی در سه سطح هستی شناختی، معرفت‌شناختی و الهیاتی مطرح است.

الف) ناواقع‌گرایی در حوزه وجودشناختی، به معنای نفی جهان خارج از ذهن بوده و هنگامی‌که به وصفِ دینی متصف می‌شود، هرگونه تلقی واقعی از گزاره‌های دینی و ناظر به خارج از این گزاره‌ها را نفی می‌کند. این نگاه، حقیقت گزاره‌های دینی را به نحوه تأثیرشان در زندگی ما برمی‌گرداند و به‌جای سخن از متعلقِ ایمان از ماهیتِ ایمان بحث می‌کند. هدف از طرح ایمان گرایی ناواقع‌گرا جمع میان دین وزندگی نوین در دنیای نوین، و درنتیجه تعامل راحت‌تر باخدای درونی شـده است. در این نگاه در عین نفی مبدأ و معاد، محور مشـترک میان واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی هنوز موجود است و آن محور «خداست» یعنی چیزی که پرستیده می‌شود، در هر دو نوع تفکر یکی است.

ب) در بعد معرفت‌شناسی، با نفی پشتوانه‌های معرفتی دین، به عمل‌گرائی رو می‌آورد.

ج) در دین شناختی نیز دین را به معنویت تحویل برده و آن را زیرمجموعه اخلاق دانسته و درواقع نوعی سامان دادن به زندگی تعبیر می‌کند.

۲. اما باید پرسید چگونه می‌توان ایمان گرایی ناواقع‌گرا را درزمره ایمان گرایان دسته‌بندی کرد؛ درحالی‌که وجه اشتراک صرفاً همان لفظ است ونه متعلق ایمان؟ نکته دیگر آنکه ادله استفاده‌شده توسط کیوپیت در این نظریه، تناسبی با ادعای مطرح‌شده نداشته، با نظریات صاحب‌نظران و آنچه در زندگی دین باوران دیده می‌شود منافات دارد.

۳. نظریه کیوپیت،خودمتناقض بوده، در ورطه نسبی‌گرایی مطلق افتاده است.

۴. رویکرد کیوپیت که بر «حس‌گرایی» و «عقل‌گرایی انتقادی» مبتنی است به دلیل مشکلات معرفتی نمی‌تواند از آن مبانی، نظریه خاص خود را استنتاج کند.

۵. ازجمله مشکلات دیگر نگاه وی، بشری دانستن دین به دلیل مشکلات و دگرگونی‌های مسیحیت در طول تاریخ، و تعمیم ناروای آن به همه جوامع دینی و ادیان دیگر. او ایمان و دین سنتی را فقط عامل محرکی برای احساسات و فشارهای درونی انسان‌ها دانسته، می‌گوید،خدا چکیده ارزش‌های ماست و نباید مفاهیم دینی مثل «خدا» را عینی تلقی کرد، بلکه خدا به مفهوم آرمان دینی ماست. نتیجه آن‌که او نه‌تنها وجود خدا و دست‌کم، تلقی سنتی از خدا را انکار می‌کند، بلکه هرگونه اندیشه‌ای از خودمان را به‌عنوان فاعل‌های آگاهِ عاقل و مستقل را نفی می‌کند.

۶. با نقد آراء و مبانی و ذکر الزامات ناواقع‌گرایی نتیجه گرفته شد که تصور خدا، اِخباری است و گزاره‌های دینی علاوه بر ابعاد ایمان، احساس و عشق، توصیف گرند و صرفاً غیر شناختاری نیستند. نکته بعدی این‌که وی علی‌رغم راه‌های دیگر اعم عقلی و حضوری، شناخت حقایق را منحصر در حواس ظاهری دانسته، عالم ذهن را بر عین مقدم می‌داند. البته در این مسیر دچار تناقض گوئی، توهمی سخت و نگاهی به‌شدت خطا گردیده و دین را به یک تصور ساخته دست بشر تقلیل داده است. نگاه وی، در یک برداشت اگر ملحدانه نباشد، ناواقع‌گرایانه است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسنده

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه پیام نور انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۶۹). اشارات و تنبیهات، تالیف محمود شهابی، تهران: چاپ دانشگاه تهران.

ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۹۳). اشارات و تنبیهات و شرح خواجه نصیر طوسی بر آن، ترجمه و شرح: علی شیروانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

انجیل شریف. (۱۹۸۶). انجمن کتاب مقدس، چاپ چهارم، تهران: چاپ گلشن.

پترسون، مایکل و دیگران. (۱۳۷۶). عقل و اعتقادات دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.

تالیافرو،چالز. (۱۳۸۲). فلسفه دین در قرن بیستم، ترجمه ان شاء الله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

تریگ، راجر. (۱۳۸۵). عقلانیت و دین، ترجمه حسن قنبری، قم: پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی.

تریگ، راجر. (۱۳۹۰). «واقع گرائی و ضدواقع گرائی الهیاتی»، ترجمه ان شاالله رحمتی، اطلاعات حکمت و معرفت، بخش اندیشه و نظر، ۶(۴).

جوادی، محسن. (۱۳۷۶). نظریه ایمان در عرصه قرآن و کلام، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.

حسینی قلعه بهمن، اکبر. (۱۳۹۰). واقع گرائی دینی در قرن یستم، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۳۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم، شرح مرتضی مطهری، افست.

طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج۱، با تعلیقات مرتضی مطهری، مقاله چهارم.

علی زمانی، امیر عباس. (۱۳۹۰). واقع گرایی یا ناواقع گرایی زبان دینی با تاکید بر آرای دی. زد. فیلیپس و راجرتریگ، *فصلنامه اندیشه دینی*، ۱۶(۳۹)، ۴۳-۶۸.

علیزمانی، امیرعباس. (۱۳۷۵). زبان دین، قم: دفتر نشر تبلیغات اسلامی.

قربانی رحیم. (۱۳۸۵). دان کیوپیت و دین؛ نقد کتاب دریای ایمان، *نشریه معرفت فلسفی*، ۱۲، ص ۱۰۹-۱۳۰.

کیوپیت، دان. (۱۳۷۶). دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.

کیوپیت، دان. (۱۳۸۰). دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.

کیوپیت، دان. (۱۳۸۷). عرفان پس از مدرنیته، ترجمه اله کرم کرمی پور، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

گروه مؤلفان. (۱۳۸۴). ایمان در سپهر ادیان، قم: صهبای یقین.

لایپ نیتس، گتیفرید ویلهلم و دیگران. (۱۳۸۱). گفتار در مابعدالطبیعه و نوشتارهای مروط به آن، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: انتشارات حکمت.

لین، تونی. (۲۰۱۰). تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه رابرت آسریان، انتشارات ایلام.

مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). آموزش فلسفه، ج۱، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). فطرت، ج۴، تهران: صدرا.

هیک، جان. (۱۳۹۳). واقع گرائی و ناواقع گرائی دینی، ترجمه نغمه پروان، *نشریه حکمت ومعرفت*، ۹(۴)، ۲۱-۲۶.

هیک، جان. (۱۳۹۵). واقع گرائی و ناواقع گرائی دینی، ترجمه نغمه پروان، اطلاعات حکمت و معرفت، ۹(۴)، مرکز دایره المعارف اسلامی.

References

Alston, W. P. (1967). Religion. In P. Edwards (Ed.), The encyclopedia of philosophy (Vol. 7, pp. 140–145). Macmillan and Free Press.

Bertocci, P. A. (2002). The person God is. Routledge.

Brown, S. (2001). Philosophy of religion: An introduction with readings. Routledge.

Clack, B. R. & Clack, B. (1998). The philosophy of religion: A critical introduction. Polity Press.

Crawford, R. (2004). Is God a scientist?: A dialogue between science and religion. Palgrave Macmillan.

Cupitt, D. (1990). Creation out of nothing. SCM Press.

Cupitt, D. (1993). The religious adequacy of non-realism. In J. Runzo (Ed.), Is God real? (pp. 3–16). The Macmillan Press Ltd.

Cupitt, D. (n.d.). About non-realism. Retrieved October 26, 2023, from http://www.doncupitt.com/non-realism.

Cupitt, D. (1993). Anti-realistic faith. St. Martin's Press.

Davies, P. (1993). The mind of God: The scientific basis for a rational world. Simon and Schuster.

Davis, S. T. (1993). Against anti-realistic faith. In J. Runzo (Ed.), Is God real? (pp. 38–52). The Macmillan Press Ltd.

Davis, S. T. (2000). Against unrealistic faith. *Reflection of Thought*, 5, 12–25.

Gale, R. M. (2007). On the philosophy of religion. Thomson Wadsworth.

Hick, J. (1993). Religious realism and non-realism: Defining the issue. In J. Runzo (Ed.), Is God real? (pp. 3–16). The Macmillan Press Ltd.

Hinnells, J. R. (Ed.). (1995). A new dictionary of religions. Blackwell.

Hirst, R. J. (1967). Realism. In P. Edwards (Ed.), The encyclopedia of philosophy (Vol. 7, pp. 77–83). Macmillan and Free Press.

Wittgenstein, L. (1974). Tractatus logico-philosophicus (D. F. Pears & B. F. McGuinness, Trans.). Routledge. (Original work published 1921).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Studying the Effect of Digital Native Skills on the Teaching Style of Digital Immigrant Teachers in the Elementary School of Darehshahr City, Mediated by Content, Educational, and Technological Knowledge

Ali Aghajani[1], **Ehsan Garaei**[2] ✉, and **Afaaneh Abdoli**[3]

1. Master of Arts, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: aghajaniali36@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: geraei.e@lu.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran.Email: abdoli.a@lu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 15 April 2025
Received in revised form 30 July 2025
Accepted 05 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Educational and technological,
Content knowledge,
Teaching style,
Digital native,
Digital immigrant,
Elementary teachers,
Darehshahr

ABSTRACT

Objective: This study aimed to investigate the effect of digital natives' digital skills on the teaching style of digital immigrant teachers in elementary school in Darehshahr County, considering the mediating role of content, pedagogical, and technological knowledge (TPACK).

Method: The data collection method of this study is structural equation research. The statistical population consisted of 590 teachers, of whom 234 were selected as samples using the Krejci-Morgan table and random sampling method. The research tools included three standard questionnaires of teaching style, digital skills, and content, pedagogical, and technological knowledge, whose content validity and reliability (by calculating Cronbach's alpha) were confirmed. The data were analyzed with SmartPLS software**.**

Results: The results of data analysis showed that digital natives' digital skills have a direct and significant effect on teachers' content, pedagogical, and technological knowledge with a beta coefficient of 0.429 (P<0.05). Also, both content, pedagogical, and technological knowledge (with a beta coefficient of 0.361) and digital skills (with a beta coefficient of 0.393) were directly effective on teaching style (P<0.05). The mediating role of content, pedagogical, and technological knowledge in the relationship between digital skills and teaching style was significant with a total coefficient of 0.461 (including direct effect: 0.393 and indirect effect: 0.429).

Conclusions: The findings indicate that digital native teachers, due to their greater mastery of technology, have stronger content, pedagogical and technological knowledge and, as a result, a more productive teaching style than digital immigrant teachers.

Cite this article: Aghajani, A., Garaei, E. & Abdoli A. (2025). Studying the Effect of Digital Native Skills on the Teaching Style of Digital Immigrant Teachers in the Elementary School of Darehshahr City, Mediated by Content, Educational, and Technological Knowledge. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-20. https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196

Introduction

The emergence of information and communication technology (ICT), as one of the characteristics of the present era, has not only transformed the social, economic, and cultural structures of societies, but has also become a strategic tool for achieving sustainable development. Meanwhile, the educational system, as an influential institution, has witnessed fundamental changes in teaching-learning methods. Meanwhile, considering that ICT has become more widespread among people in recent decades, it has led to the formation of a generational gap between two groups of "digital natives" (the generation born in the digital age since the early 21st century) and "digital immigrants" (the generation before this era). Digital natives, due to growing up in an environment saturated with technology, inherently interact with digital tools, while digital immigrants require purposeful learning to adapt to these technologies (Nasseri et al., 1400). This gap has created serious challenges in education systems, including the decline in the quality of education and the mismatch between teachers' teaching styles and students' expectations (Moore et al., 2018; Warf, 2019).

Given that teaching must be tailored to the characteristics of each generation, we now need to integrate ICT into the education system. On the other hand, since many teachers, like the digital native generation, have not fully interacted with digital tools, it highlights the need to redefine the role of teachers and transform traditional teaching methods. In this process, teachers' "teaching style" plays a central role as a model of educational decision-making. Teaching style is categorized into two general formats: "reproductive" (teacher-centered, focused on transferring existing knowledge) and "generative" (student-centered, focused on discovering new knowledge) (Greco, 2023).Choosing the right style requires integrating three knowledge areas: "content" (mastery of the subject matter), "pedagogical" (teaching methods), and "technological" (use of digital tools), which are explained in the theoretical framework of "Content, Pedagogical, and Technological Knowledge" (TPACK) (Mishra, 2019). This framework emphasizes the dynamic interaction of these three areas and considers the successful integration of technology in the classroom to be dependent on teachers' mastery of this combined knowledge (Wang, 2022) **.** In Iran, despite the emphasis of upstream documents such as the Fifth Development Plan on the use of ICT in education, few studies have examined teachers' capabilities in adapting to the needs of the digital generation. Studies such as those by Lotfi et al. (2017) and Bani Jamali et al. (2014) show that the mismatch between teachers' teaching styles and students' learning preferences leads to reduced motivation and academic performance. On the other hand, generational differences between teachers (natives and digital immigrants) may affect their level of ICT proficiency and how they apply it in teaching (Huang and Zheng, 2022). This is of particular importance in less-privileged areas such as Darehshahr County, where access to digital educational resources is more limited. With this description, the present study aimed to study the impact of digital native skills on the teaching style of digital immigrant teachers in Darehshahr County through the mediation of content, pedagogical, and technological knowledge.

Method

The data collection method of this study is structural equation research. The statistical population consisted of 590 teachers, of whom 234 were selected as samples using the Krejci-Morgan table and random sampling method. The research tools included three standard questionnaires of teaching style, digital skills, and content, pedagogical, and technological knowledge, whose content validity and reliability (by calculating Cronbach's alpha) were confirmed. The data were analyzed with SmartPLS software.

Results

The results of data analysis showed that digital natives' digital skills have a direct and significant effect on teachers' content, pedagogical, and technological knowledge with a beta coefficient of 0.429 ($P<0.05$). Also, both content, pedagogical, and technological knowledge (with a beta coefficient of 0.361) and digital skills (with a beta coefficient of 0.393) were directly effective on teaching style ($P<0.05$). The mediating role of content, pedagogical, and technological knowledge in the relationship between digital skills and teaching style was significant with a total coefficient of 0.461 (including direct effect: 0.393 and indirect effect: 0.429).

Conclusions

The findings indicate that digital native teachers, due to their greater mastery of technology, have stronger content, pedagogical and technological knowledge and, as a result, a more productive teaching style than digital immigrant teachers. As we know, teachers are one of the fundamental components of the success of education and the enrichment of students' learning. How they work is one of the most important and effective factors in achieving positive educational results and developing society. In this regard, they, as important members of the school environment, must have the ability to meet the expectations and demands of education and stakeholders, have a precise and correct understanding of social transformations and complexities and future changes in society, and be able to understand the relationships of emerging social phenomena. Therefore, teachers must constantly seek to update their knowledge and skills and seek to improve their capabilities and professional development. These matters are reflected in the teacher's teaching style. In other words, if teachers are to move according to the requirements of their era and implement what the conditions and learning styles and information processing methods of students require, they must not only acquire various skills themselves, but also introduce new innovations and demands into their teaching style in the classroom. Considering digital advances and the fact that current students are most connected to the digital world, this study was designed to compare the teaching style, content, pedagogical, and technological knowledge of teachers of the native and digital immigrant generations in the elementary school of Darehshahr County. The results of this study indicate a significant difference between native and digital immigrant teachers in teaching style and levels of content, pedagogical, and technological knowledge (TPACK). The findings indicate that the skills of digital natives

(through TPACK knowledge) have a direct impact on teachers' teaching style. These results are consistent with the TPACK theoretical framework (Mishra, 2019) and studies such as Wang (2022) that emphasize the necessity of integrating technological knowledge with content and pedagogical knowledge to transform teaching practices. Also, the direct impact of digital skills on teaching style confirms the findings of Teo (2013) and Huang and Zheng (2022) who show that digital native teachers tend to be more student-centered and interactive styles due to their inherent mastery of technology.In explaining these findings, it can be said that when a teacher is proficient in native digital skills, because he has grown up with technology and feels comfortable with multitasking and uses graphics in his communication methods, he knows the skills of communication, searching, acquiring knowledge and using technologies and when he gets stuck in an educational predicament, he has the ability to get out of it or in other words, he can find the most effective content and strategy to deal with it. Due to his digital skills, a native digital teacher can both better access the appropriate content and apply the technologies of his course in accordance with the levels of processing and thinking of his students. These teachers do not have the stress of operationalizing many technological skills due to their skills. In other words, digital natives, due to their extensive exposure to technology, have their own digital learning style and specific educational preferences; therefore, they understand most learners and their learning styles and feel comfortable with changing learning methods. In fact, they have more complex social algorithms in their minds and at the same time, due to their extensive use of technological tools, they have a higher problem-solving ability.

As the results showed, digital native skills also have a significant impact on teachers' teaching style. This finding is consistent with the results of research by Rousonos and Jimoyannis (2019) and Fermandes Rivas and Espada Mateos (2019). In explaining this finding, it can be said that digital native teachers are characterized by four components: growth with technology, comfort with multitasking, reliance on images in communication, and rapid feedback. In fact, when a teacher acquires certain characteristics, these characteristics will affect his / her preferred teaching style and relationships. As Hamedinasb, Pakmehr, and Asgari (1401) also showed that the use of educational technologies and technology affects teachers' teaching style. Fermandes Rivas and Espada Mateos (2019) showed that younger teachers use traditional styles such as the command style less, while teachers with more experience use traditional and command styles more. In fact, a teacher's behavioral patterns are derived from his experiences in a specific field; if he has experienced digitalization a lot and has mastered its skills, his behavioral style will be different. In this context, Paxel (2008; quoted by Mazloum 2014) believes that teaching style reflects the personal characteristics and common and frequent behavioral habits of the teacher, which reveal and manifest these behaviors and habits during classroom leadership and management.In the next hypothesis, which examined the relationship between the independent variable of educational content knowledge and technological knowledge on the dependent variable of teaching style, the research findings indicated a significant effect of educational content knowledge and technological knowledge on the teaching style of elementary school teachers in Darreh Shahr County. This finding is consistent with the research findings of Noorhadi et al. (2022), Tondivar

et al. (2020). In fact, when a teacher is proficient in content, educational, and technological knowledge, he makes every effort to apply it, therefore, since this changes his work processes, it forms his teaching style. In other words, when a teacher knows different educational approaches and content, educational, and technological knowledge, his decision-making chain changes at every stage of planning, implementation, and evaluation processes in teaching and learning that are related to teaching style. Teachers have learned teaching styles over time and based on experience and have come to the conclusion that these styles are effective and efficient for their teaching practices. Kimho, Zalnaidi, and Abdul Rahim (2022) believe that teaching styles include the teacher's preferences for selecting and using a set of teaching strategies. Often, teachers' teaching styles are influenced by the methods they have learned and used in the past and have now become part of the way they do their work.

Also, the results showed that educational content and technological knowledge play a mediating role in the relationship between digital native skills and teaching style of elementary school teachers in Darehshahr County. The mediating role of TPACK knowledge in the relationship between digital skills and teaching style indicates that simply having access to technology is not enough for educational transformation, but mastering how to integrate it with content and teaching methods is essential. This finding is consistent with recent research in underserved areas (Rafipour and Fadaei, 2020; Noorhadi et al., 2022) that emphasizes the need for targeted professional training to strengthen teachers' combined knowledge. This is especially important in Darrehshahr County, where access to digital resources is limited, as digital immigrant teachers may face additional challenges in using technology in the classroom due to their lack of lived experience with it. In fact, content knowledge, as the most important and essential component of teacher knowledge, is relevant to any subject that the teacher is responsible for teaching. Mastering it will enable them to realize the dimensions of knowledge that learners want and engage them in key areas of thought and inquiry, which in turn will give the teacher the necessary self-confidence.On the other hand, if the teacher, in addition to content knowledge and mastery of the subject and its integration, is proficient in how to transfer content in the form of teaching methods, strategies, and methods and is familiar with classroom management skills, lesson planning, and student assessment, he will have the ability to transfer lessons and shape student learning. In other words, these two give the teacher the necessary ideas to pay attention to the learning style of students and their type of information processing, and the teacher will always look for something that is pleasing to the students. In other words, a teacher who has deep content and educational knowledge understands how students construct knowledge, acquire skills, and improve their learning skills, and knows what methods to use to facilitate student understanding.Now, if this teacher is familiar with the requirements of his era and what contextual factors affect the learning style of students and what factors facilitate student learning, he will be able to achieve a desirable result. In other words, the main tools of educational technology such as blackboard and chalk, internet, digital projectors, video images, etc. allow educators to communicate with students and show content to students and assess their understanding of educational objectives. Because technological knowledge represents the type of

knowledge whose primary purpose is to use visual and advanced technologies such as the internet and digital images in the classroom that are related to the learning style of learners and their understanding.In fact, having technological knowledge enables a teacher to use, apply and adapt to changing technologies, all of which are the basis of teachers' digital skills as well as learners' learning styles in the digital age. The application and mastery of these three knowledges will affect the teacher's behavior in the classroom, in other words, the teacher's teaching style, and gradually even increase teachers' digital skills in the field of education.

The difference in teachers' teaching styles is also worth considering. Digital native teachers, with a tendency towards a generative (student-centered) style, use technology as a tool to facilitate knowledge discovery, while digital immigrant teachers still tend towards a reproducible (teacher-centered) style. This generational gap can lead to a mismatch between the expectations of digital learners and traditional teaching methods, as Moore et al. (2018) and Warf (2019) have also pointed out. The findings of this study can help educational planners to reduce the gap between teachers' competencies and students' needs by designing targeted professional development courses. Therefore, three suggestions are made in light of the results of this study:

1) Designing professional development courses: Given the key role of TPACK knowledge, it is necessary for digital immigrant teacher training programs to focus on fostering dynamic interaction between the three domains of content, pedagogy, and technology. These courses should be designed based on local needs and using practical examples in the teachers' subject areas.2) Facilitating intergenerational engagement: Creating professional learning communities (PLCs) where native and digital migrant teachers can share their experiences can help bridge the generational gap. For example, native teachers can introduce new technologies, while migrant teachers benefit from their deep content and pedagogical knowledge.

3) Rethinking education policies: Policymakers should set requirements for the continuous updating of teachers' qualifications by developing national standards for integrating technology into education. Documents such as the Fifth Development Plan should be translated into action, taking into account generational differences.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه

علی آقاجانی[۱]، احسان گرایی[۲]✉، افسانه عبدلی[۳]

۱. کارشناس ارشد، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: aghajaniali36@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: geraei.e@lu.ac.ir
۳. استادیار، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: abdoli.a@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
آموزشی و فناورانه،
دانش محتوایی،
سبک تدریس،
بومی دیجیتال،
مهاجر دیجیتال،
معلمان ابتدایی،
دره‌شهر

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی تأثیر مهارت‌های دیجیتال بومیان دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال در مقطع ابتدایی شهرستان دره‌شهر و با در نظر گرفتن نقش میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه (TPACK) انجام شد.

روش پژوهش: روش این پژوهش گردآوری داده‌ها، از نوع تحقیقات معادلات ساختاری است. جامعه آماری شامل ۵۹۰ معلم بود که با استفاده از جدول کرجسی–مورگان و به روش نمونه‌گیری تصادفی، ۲۳۴ نفر به عنوان نمونه انتخاب شدند. ابزارهای پژوهش شامل سه پرسشنامه استاندارد سبک تدریس، مهارت‌های دیجیتال و دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه بود که روایی محتوایی و پایایی آنها (با محاسبه آلفای کرونباخ) تأیید گردید. داده‌ها با نرم‌افزار *SmartPLS* تحلیل شد.

یافته‌ها: نتایج تحلیل داده‌ها نشان داد که مهارت‌های دیجیتال بومیان با ضریب بتای ۰.۴۲۹ تأثیر مستقیم و معناداری بر دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه معلمان دارد ($P<0.05$). همچنین، هر دو متغیر دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه (با ضریب بتای ۰.۳۶۱) و مهارت‌های دیجیتال (با ضریب بتای ۰.۳۹۳) به طور مستقیم بر سبک تدریس مؤثر بودند ($P<0.05$). نقش میانجی دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه در رابطه بین مهارت‌های دیجیتال و سبک تدریس با ضریب کل ۰.۴۶۱ (شامل اثر مستقیم: ۰.۳۹۳ و اثر غیرمستقیم: ۰.۴۲۹) معنادار بود.

نتیجه‌گیری: یافته‌ها حاکی از آن است که معلمان بومی دیجیتال به دلیل تسلط بیشتر بر فناوری، از دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه قوی‌تر و در نتیجه سبک تدریس مولدتری نسبت به معلمان مهاجر دیجیتال برخوردارند.

استناد: آقاجانی، علی؛ گرایی، احسان و عبدلی، افسانه. (۱۴۰۴). مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۰-۱.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196

مقدمه

پیدایش فناوری اطلاعات و ارتباطات (فاوا) به‌عنوان یکی از شاخصه‌های عصر حاضر، نه‌تنها ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جوامع را دگرگون ساخته، بلکه به ابزاری راهبردی برای دستیابی به توسعه‌ی پایدار تبدیل شده است. در این میان، نظام آموزشی به‌عنوان نهادی تأثیرگذار، شاهد تحولات بنیادین در شیوه‌های یاددهی–یادگیری بوده است. در این میان، با نظر به اینکه فاوا در دهه‌های اخیر گسترش بیشتری در میان مردم یافته است، لذا موجب شکل‌گیری شکافی نسلی میان دو گروه «بومیان دیجیتال» (نسل متولد شده در عصر دیجیتال از اوایل قرن ۲۱) و «مهاجران دیجیتال» (نسل پیش از این دوران) شده است. بومیان دیجیتال به‌دلیل رشد در محیطی اشباع‌شده از فناوری، به‌صورت ذاتی با ابزارهای دیجیتال تعامل می‌کنند، در حالی که مهاجران دیجیتال برای سازگاری با این فناوری‌ها نیازمند یادگیری هدفمند هستند (ناصری و همکاران، ۱۴۰۰). این شکاف، چالش‌هایی جدی در نظام‌های آموزشی ایجاد کرده است، از جمله کاهش کیفیت آموزش و ناهماهنگی بین سبک‌های تدریس معلمان و انتظارات دانش‌آموزان (مور و همکاران[1]، ۲۰۱۸؛ وارف[2]، ۲۰۱۹).

با نظر به اینکه تدریس باید با ویژگی های هر نسل تناسب داشته باشد، بنابراین امروزه نیازمند ادغام فاوا در نظام آموزشی هستیم. از طرفی، چون بسیاری از معلمان همانند نسل بومیان دیجیتال با ابزارهای دیجیتال تعامل کامل نداشته اند، لذا ضرورت بازتعریف نقش معلمان و تحول در شیوه‌های سنتی تدریس را پررنگ می کند. در این فرآیند، «سبک تدریس» معلمان به‌عنوان الگویی از تصمیم‌گیری‌های آموزشی، نقشی محوری ایفا می‌کند. سبک تدریس در دو قالب کلی «بازتولیدکننده» (معلم‌محور، متمرکز بر انتقال دانش موجود) و «مولد» (دانش‌آموزمحور، متمرکز بر کشف دانش جدید) دسته‌بندی می‌شود (گرکو[3]، ۲۰۲۳). انتخاب سبک مناسب، مستلزم تلفیق سه حوزه‌ی دانشیِ «محتوایی» (تسلط بر موضوع درسی)، «آموزشی» (روش‌های تدریس)، و «فناورانه» (کاربرد ابزارهای دیجیتال) است که در چارچوب نظریِ «دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه» (TPACK) تبیین شده است (میشرا[4]، ۲۰۱۹). این چارچوب بر تعامل پویای این سه حوزه تأکید دارد و ادغام موفقیت‌آمیز فناوری در کلاس درس را منوط به تسلط معلمان بر این دانش ترکیبی می‌داند (وانگ[5]، ۲۰۲۲).

در ایران، با وجود تأکید اسناد بالادستی مانند برنامه‌ی پنجم توسعه بر به‌کارگیری فاوا در آموزش مطالعات اندکی به بررسی توانمندی‌های معلمان در تطابق با نیازهای نسل دیجیتال پرداخته‌اند. پژوهش‌هایی همچون مطالعات لطفی و همکاران (۱۳۹۶) و بنی‌جمالی و همکاران (۱۴۰۱) نشان می‌دهند که ناهمخوانی بین سبک تدریس معلمان و ترجیحات یادگیری دانش‌آموزان، به کاهش انگیزه و عملکرد تحصیلی می‌انجامد. از سوی دیگر، تفاوت‌های نسلی بین معلمان (بومیان و مهاجران دیجیتال) ممکن است بر میزان تسلط آنان بر فاوا و نحوه‌ی به‌کارگیری آن در تدریس تأثیرگذار باشد (هوانگ و ژنگ[6]، ۲۰۲۲). این مسئله در مناطق کمتر برخوردار مانند شهرستان دره‌شهر، که دسترسی به منابع آموزشی دیجیتال محدودتر است، حائز اهمیت مضاعف است. با این توصیف، پژوهش حاضر با هدف مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه انجام شده است.

فرضیه‌های پژوهش

۱. مهارت‌های بومیان دیجیتال بر دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه‌ی معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر تاثیر دارد.
۲. مهارت‌های بومیان دیجیتال بر سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر تاثیر دارد.
۳. دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه بر سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر تاثیر دارد.

1. Moore *et al.*
2. Warf
3. Grecu
4. Mishra
5. Wang
6. Huang & Zheng

٤. دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر دارد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر به لحاظ هدف از دسته پژوهش‌های کاربردی و ازلحاظ نحوه گردآوری داده‌ها از دسته‌ی پژوهش‌های میدانی است. تجزیه‌وتحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS و SmartPLS و با استفاده از روش مدلسازی معادلات ساختاری انجام گرفت. جامعه آماری پژوهش حاضر شامل تمامی معلمان ابتدایی شهرستان دره‌شهر است که در سال تحصیلی (۱۴۰۱–۱۴۰۰) به تعداد ۵۹۰ نفر بودند و در مدارس ابتدایی شهرستان دره‌شهر مشغول به تدریس می‌باشند. بر اساس جدول کرجسی–مورگان (۱۹۸۱) نمونه این پژوهش تعداد ۲۳۴ نفر از معلمان مقطع ابتدایی شهرستان دره‌شهر بود که به روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شدند. به‌منظور گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر، از سه پرسشنامه بسته پاسخ استفاده شد. ۱) پرسشنامه‌ی سبک تدریس موسی‌پور و کیامنش (۱۳۷۷) که دارای ۷۴ پرسش براساس طیف لیکرت است. پایایی به روش آلفای کرونباخ به میزان ۰/۸۵ گزارش‌شده است. ۲) پرسشنامه‌ی دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه معلمان اشمیت و همکاران (۲۰۰۹) که دارای هفت مؤلفه و ۴۷ پرسش براساس طیف لیکرت است. ضرایب آلفای کرونباخ پرسشنامه بیان‌گر پایایی آن در همه‌ی مؤلفه‌هاست (جدول ۱).

جدول ۱. ضریب پایایی پرسشنامه‌ی دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه معلمی

مؤلفه	تعداد گویه	ضریب آلفای کرونباخ
دانش فناوری	۱۵	۰/۸۹
دانش آموزشی	۶	۰/۸۸
دانش محتوا	۶	۰/۹۱
دانش آموزشی فناوری	۴	۰/۹۳
دانش آموزشی محتوایی	۷	۰/۹۲
دانش محتوایی فناوری	۴	۰/۸۹
دانش محتوایی آموزشی فناوری	۵	۰/۸۱
کل پرسشنامه	۴۷	۰/۹۱

۳) پرسشنامه‌ی مهارت‌های بومیان دیجیتال که توسط تئو (۲۰۱۳) ساخته و اعتباریابی شده است این پرسشنامه دارای ۱۹ گویه براساس طیف لیکرت است. ضرایب آلفای کرونباخ پرسشنامه بیان‌گر پایایی آن در همه‌ی مؤلفه‌هاست (جدول ۲).

جدول ۲. ضریب پایایی پرسشنامه‌ی مهارت‌های دیجیتال

مؤلفه	تعداد گویه	ضریب آلفای کرونباخ
بازخورد سریع	۴	۰/۷۹
ارتباط مبتنی بر تصویر	۵	۰/۸۸
رشدبا فناوری	۴	۰/۸۱
چندکارگی	۶	۰/۸۳
کل پرسشنامه	۱۹	۰/۸۴

یافته‌های پژوهش

اطلاعات جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان

در مجموع ۲۳۴ نفر در این پژوهش مشارکت کردند. ۱۰۸نفر (۴۶/۲ درصد) از پاسخگویان را مردان و ۱۲۶ نفر (۵۳/۸ درصد) از پاسخ‌دهندگان را زنان تشکیل می‌دهند. از نظر سابقه‌ی کار، ۹۰ نفر (۳۸/۵ درصد) از پاسخ‌دهندگان کمتر از ۵ سال سابقه داشته‌اند، ۴۳نفر(۱۸/۴درصد) بین ۶ تا ۱۰ سال سابقه، ۲۹نفر(۱۲/۴درصد) بین ۱۱ تا ۱۵ سال سابقه، ۱۹نفر(۸/۲درصد) بین ۱۶ تا ۲۰ سال سابقه، ۱۵ نفر(۶/۴ درصد) بین ۲۱ تا ۲۵ سال سابقه، ۳۸ نفر(۱۶/۲درصد) بین ۲۶ تا ۳۰ سال سابقه داشته‌اند. از نظر شاخص تحصیلات، ۱۱نفر(۴/۷درصد) دارای تحصیلات کاردانی، ۱۳۵نفر(۵۷/۷درصد) کارشناسی، ۸۲ نفر(۳۵درصد) کارشناسی ارشد، ۶ نفر(۲درصد) دکتری بودند. از نظر شاخص سنی، ۳۶ نفر(۱۵/۴ درصد) بین ۲۰ تا ۲۵ سال، ۴۵نفر(۱۹/۲درصد) بین ۲۶ تا ۳۰ سال، ۳۸ نفر(۱۶/۲ درصد) بین ۳۱ تا ۳۵ سال، ۴۰ نفر(۱۷/۱ درصد) بین ۳۶ تا ۴۰ سال، ۶۵نفر (۲۷/۸درصد) بین ۴۱ تا ۵۰ سال و ۱۰ نفر(۴/۳درصد) بیش‌تر از ۵۱ سال سن داشته‌اند.

بررسی روایی و پایایی سازه ابزار پژوهش

به‌منظور بررسی دقیق روایی سازه، شاخص‌های آلفای کرونباخ، CR و AVE محاسبه شد. همان‌طور که مشاهده می‌شود مقادیر به‌دست‌آمده برای متوسط واریانس استخراج‌شده، پایایی ترکیبی و آلفای کرونباخ از حد آستانه‌ای مشخص‌شده بیشتر است بنابراین نتیجه گرفته روایی همگرایی، پایایی ترکیبی و سازگاری درونی مدل مورد تأیید قرار می‌گیرد (جدول ۳).

جدول ۳. مقادیر آلفای کرونباخ، پایایی ترکیبی و AVE

سازه	متوسط واریانس استخراج‌شده (AVE) >۰/۵	پایایی ترکیبی >۰/۷	آلفای کرونباخ >۰/٦
دانش محتوایی آموزشی و فناورانه	۰/۶۰۳	۰/۹۱۳	۰/۸۸۹
سبک تدریس	۰/۸۱۲	۰/۷۶۹	۰/۷۶۸
مهارت‌های بومی دیجیتال	۰/۶۴۸	۰/۸۷۹	۰/۸۱۵

همچنین، برای بررسی روایی افتراقی از معیار فورنل و لارکر استفاده گردید؛ به‌این‌ترتیب اگر ریشه دوم (جذر) مقادیر متوسط واریانس استخراج‌شده (AVE) هر سازه بزرگ‌تر از مقادیر همبستگی آن سازه با سازه‌های دیگر باشد روایی افتراقی تأیید می‌شود. همانگونه که در جدول ۴ مشاهده می‌شود، جذر متوسط واریانس استخراج‌شده برای تمامی سازه‌ها، بیشتر از همبستگی با سایر سازه‌ها است، به‌عبارت‌دیگر معیار فورنل و لارکر (۱۹۸۱) در تمامی سازه‌ها محقق شده است؛ بنابراین روایی افتراقی سازه‌ها می‌شود.

جدول ٤. روایی افتراقی سازه‌ها

ردیف	سازه	۱	۲	۳
۱	دانش محتوایی آموزشی و فناورانه	۰/۷۷۷		
۲	سبک تدریس	۰/۵۸۷	۰/۹۰۱	
۳	مهارت‌های بومی دیجیتال	۰/۷۲۹	۰/۶۰۹	۰/۸۰۵

بررسی برازش پیش‌بین مدل ساختاری

برای بررسی برازش مدل ساختاری با روش PLS در این مطالعه از ضرایب R^2 (R Squares) و معیار Q^2 استفاده شده است.R^2 معیاری است که برای متصل کردن بخش اندازه‌گیری و بخش ساختاری مدل‌سازی معادلات ساختاری به کار می‌رود و نشان از تأثیری دارد که یک متغیر برونزا بر یک متغیر درونزا می‌گذارد. Q^2 ⟦Q⟧ معیاری است که توسط استون–گیسر[1] (۱۹۷۵) ارائه شده و قدرت پیش‌بینی مدل را مشخص می‌سازد. مدل‌هایی که دارای برازش ساختاری قابل‌قبول هستند، باید قابلیت پیش‌بینی متغیرهای درون‌زای مدل را داشته باشند. بدین معنی که اگر در یک مدل، روابط بین سازه‌ها به‌درستی تعریف‌شده باشند، سازه‌ها تأثیر کافی بر یکدیگر گذاشته و از این راه فرضیه‌ها به‌درستی تائید شوند. هنسلر و همکاران (۲۰۰۹) سه مقدار ۰/۰۲، ۰/۱۵ و ۰/۳۵ را به‌عنوان مقادیر قدرت پیش‌بینی کم، متوسط و قوی تعیین نموده‌اند. این مقدار برای متغیر دانش محتوایی آموزشی و فناورانه برابر ۰/۴۰۴ و برای متغیر سبک تدریس برابر ۰/۳۰۲ است. قوی بودن این مقادیر نشان‌دهنده‌ی تناسب پیش‌بین برای این سازه‌ها می‌باشد. همچنین مقدار R^2 که قدرت پیش‌بینی مدل می‌باشد بیان می‌کند که چون این شاخص در پژوهش برای متغیر دانش محتوایی آموزشی فناوری برابر ۰/۶۸۴ و برای متغیر سبک تدریس ۰/۳۸۰ است مهر تأیید دیگری بر مناسب بودن مدل آزمون است (جدول ۵).

جدول ۵. مقادیر آماره استون گیسر متغیرهای پژوهش

متغیرها	معیار استون گیسر (Q^2)	R^2	R^2 adjusted
دانش محتوایی آموزشی و فناورانه	۰/۴۰۴	۰/۶۸۸	۰/۶۸۴
سبک تدریس	۰/۳۰۲	۰/۳۹۳	۰/۳۸۰

بررسی مدل ساختاری پژوهش و آزمون فرضیه‌ها

نتایج تحلیل معادلات ساختاری با استفاده از نرم‌افزار PLS نشان از اثرگذاری مثبت و معنی‌دار میان مسیرهای اصلی مدل نهایی پژوهش است (شکل ۱ و ۲ و جدول ۶).

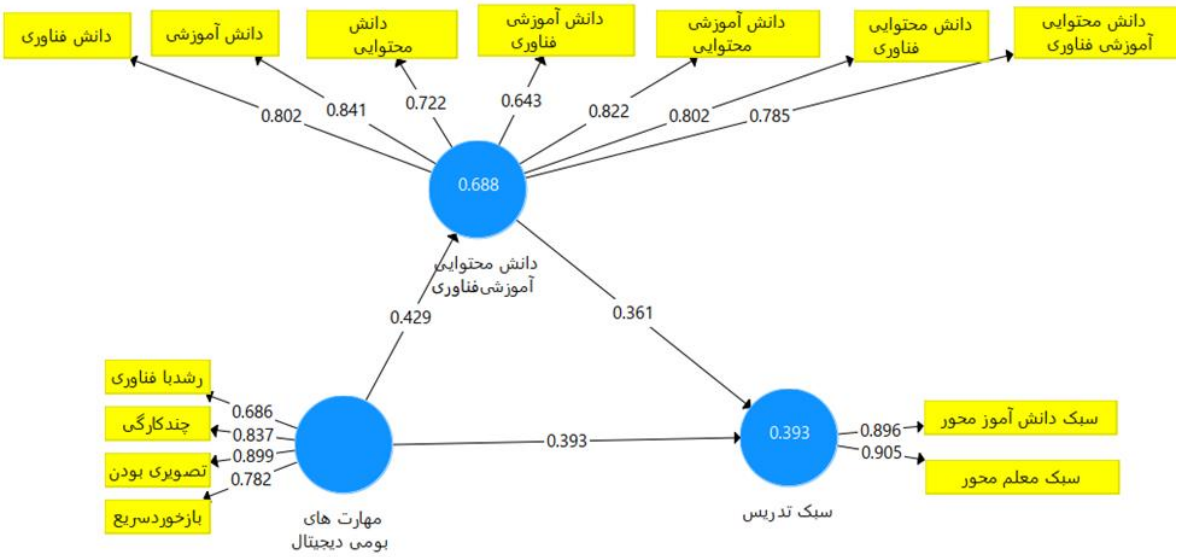

شکل ۱. خروجی نرم‌افزار در حالت ضرایب مسیر و بار عاملی

1. Stone & Geisser

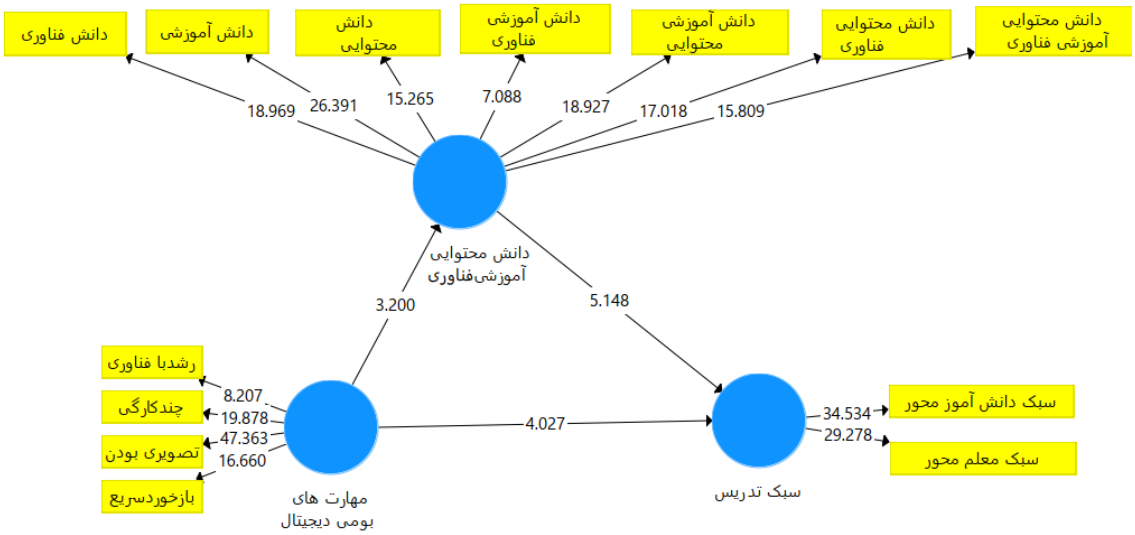

شکل۲. خروجی نرم‌افزار در حالت ضرایب مسیر و آماره تی

جدول ٦. مسیرها و ضرایب استاندارد آن‌ها در الگوی پیشنهادی پژوهش

مسیر	B	T Statistics	P Values	نتیجه مسیر
مهارت‌های بومیان دیجیتال ← دانش محتوایی آموزشی و فناورانه	۰/۴۲۹	۳/۲۰۰	۰/۰۰۰	تأیید
دانش محتوایی آموزشی، فناورانه ← سبک تدریس	۰/۳۶۱	۵/۱۴۸	۰/۰۰۰	تأیید
مهارت‌های بومیان دیجیتال ← سبک تدریس	۰/۳۹۳	۴/۰۲۷	۰/۰۰۰	تأیید

مطابق نتایج به‌دست‌آمده مهارت‌های بومیان دیجیتال با ضریب بتای ۰/۴۲۹ به‌طور معناداری بر دانش محتوایی آموزشی و فناورانه معلمان شهرستان دره شهر تأثیر معناداری دارد(P<۰/۰۵). دانش محتوایی آموزشی و فناورانه با ضریب بتای ۰/۳۶۱ بر سبک تدریس معلمان شهرستان دره شهر تأثیر معناداری دارد(P<۰/۰۵). همچنین مهارت‌های بومیان دیجیتال با ضریب بتای ۰/۳۹۳ به‌طور معناداری بر سبک تدریس معلمان شهرستان دره شهر تأثیر معناداری دارد(P<۰/۰۵).

محاسبه اثر میانجگی‌گر

به‌منظور آزمون این فرضیه که دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر دارد و محاسبه‌ی معناداری اثر میانجی‌گری استفاده از دانش گیرنده از آزمون سوبل استفاده شد. در آزمون سوبل مقدار Z-value از طریق رابطه‌ی زیر به دست می‌آید. اگر مقدار قدرت مطلق Z-value بیش‌تر از ۱/۹۶ باشد می‌توان گفت تأثیر میانجی‌گری یک متغیر در سطح اطمینان ۰/۹۵ معنادار است (مایرز، گامست و گارینو[1]، ۲۰۱۳).

$$Z - value = \frac{a * b}{\sqrt{(b^2 * s_a^2) + (a^2 * s_b^2) + (s_a^2 * s_b^2)}}$$

a: ضریب مسیر میان متغیر مستقل و میانجی

b: ضریب مسیر میان متغیر میانجی و وابسته

S_a: خطای استاندارد مسیر متغیر مستقل و میانجی

S_b: خطای استاندارد مسیرمتغیرمیانجی و وابسته

1. Meyers, Gamst & Guarino

جدول ۷. محاسبه مسیر متغیر میانجی

مسیر	نوع تأثیر متغیر مستقل بر وابسته			ضریب بین متغیرهای مستقل و وابسته		ضریب بین متغیرهای میانجی و وابسته		آماره‌ی سوبل	نتیجه‌ی آزمون
	غیرمستقیم	مستقیم	کل	β	T Statistics	B	T Statistics		
مهارت‌های بومیان دیجیتال←دانش محتوایی آموزشی و فناورانه←سبک تدریس	۰/۴۲۹	۰/۳۹۳	۰/۴۶۱	۰/۳۹۳	۴/۰۲۷	۰/۳۶۱	۵/۱۴۸	۳/۵۶	تأیید

مطابق نتایج به‌دست‌آمده دانش محتوایی آموزشی و فناورانه با ضریب بتای غیرمستقیم ۰/۴۲۹ و ضریب بتای مستقیم ۰/۳۹۳ نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر دارد (جدول ۷).

برازش کلی مدل

شاخص GOF در مدل PLS راه‌حلی برای بررسی برازش کلی مدل بوده و بین صفر تا یک قرار دارد و مقادیر نزدیک به یک نشانگر کیفیت مناسب مدل هستند. این شاخص توانایی پیش‌بینی کلی مدل را بررسی می‌کند و اینکه آیا مدل آزمایش‌شده در پیش‌بینی متغیرهای مکنون درون‌زا موفق بوده است یا خیر. برای بررسی برازش مدل کلی از معیار GOF استفاده می‌شود که GOF= 0.1 میزان کم، GOF= 0.25 مقدار متوسط و مقدار بزرگ GOF= 0.36 برای سنجش اعتبار مدل‌های PLS به کار می‌رود. نتایج برازش کلی مدل در جدول ۸ ارائه‌شده است. این معیار از طریق فرمول زیر محاسبه می‌شود:

$$GOF=\sqrt{\overline{Comunalities} \times \overline{R^2}}$$

با توجه به مقدار به‌دست‌آمده برای GOF به میزان ۰/۴۷۷ برازش بسیار مناسب مدل کلی تأیید می‌شود. علاوه بر این با توجه به جدول بالا ضرایب R^2 معیاری برای بررسی برازش مدل ساختاری محسوب می‌شوند. ضرایب R^2 مربوط به متغیرهای پنهان درون‌زای (وابسته) مدل است که با توجه به نتایج به‌دست‌آمده، مقادیر R^2 مطلوب است (جدول ۸).

جدول ۸. شاخص‌های کلی برازش مدل

متغیر پنهان	Communalities	R^2
دانش محتوایی آموزشی فناوری	۰/۴۶۸	۰/۶۸۸
سبک تدریس	۰/۳۸۳	۰/۳۹۳
مهارت‌های بومیان دیجیتال	۰/۴۱۴	--
GOF	۰/۲۲۷	
جذر GOF	۰/۴۷۷	

نتیجه‌گیری

همان‌طور که می‌دانیم معلم یکی از مؤلفه‌های بنیادین موفقیت آموزش و غنی‌سازی یادگیری دانش آموزان است. چگونگی کار آن‌ها، یکی از عوامل بسیار مهم و اثربخش در حصول نتایج مثبت آموزشی و توسعه جامعه می‌باشد. در این راستا، آن‌ها به‌عنوان یکی از اعضای مهم محیط مدرسه، باید توانایی برآورده کردن انتظارات و تقاضاهای صاحبان امر آموزش‌وپرورش و ذی‌نفعان را داشته باشند، از دگرگونی‌ها و پیچیدگی‌های اجتماعی و تغییرات آینده‌ی اجتماع درک دقیق و درستی داشته و بتوانند روابط پدیده‌های اجتماعی نوظهور را درک کنند. لذا معلمان بایستی دائماً در پی به روزسازی دانش و مهارت‌هایشان باشند و در پی بهبود قابلیت‌ها و توسعه‌ی حرفه‌ای خود باشند. این امور در سبک تدریس معلم نمود پیدا می‌کند. به عبارتی، چنانکه معلمان بر اساس اقتضائات عصر خود حرکت نمایند و آنچه شرایط و سبک یادگیری و شیوه پردازش اطلاعات توسط دانش آموزان

می‌طلبد را پیاده نمایند، باید نه‌تنها خود مهارت‌های مختلفی را کسب نمایند، بلکه نوآوری‌ها و تقاضاهای جدید را در سبک تدریس خود در کلاس درس وارد نمایند. با توجه به پیشرفت‌های دیجیتالی و اینکه دانش آموزان فعلی بیشترین ارتباط را با دنیای دیجیتال دارند، این پژوهش طراحی شد تا به مقایسه‌ی سبک تدریس، دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه‌ی معلمان نسل بومی و مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر بپردازد.

نتایج این پژوهش نشان‌دهنده تفاوت معنادار بین معلمان بومی و مهاجر دیجیتال در سبک تدریس و سطوح دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه (TPACK) است. یافته‌ها حاکی از آن است که مهارت‌های بومیان دیجیتال (از طریق دانشTPACK) بر سبک تدریس معلمان تأثیر مستقیم دارد. این نتایج با چارچوب نظری TPACK (میشرا، ۲۰۱۹) و مطالعاتی مانند وانگ (۲۰۲۲) همسوست که بر ضرورت تلفیق دانش فناورانه با دانش محتوایی و آموزشی برای تحول در شیوه‌های تدریس تأکید می‌کنند. همچنین، تأثیر مستقیم مهارت‌های دیجیتال بر سبک تدریس، یافته‌های تئو (۲۰۱۳) و هوانگ و ژنگ (۲۰۲۲) را تأیید می‌کند که نشان می‌دهند معلمان بومی دیجیتال به دلیل تسلط ذاتی بر فناوری، گرایش بیشتری به سبک‌های دانش‌آموزمحور و تعاملی دارند. در تبیین این یافته‌ها می‌توان گفت زمانی که معلمی بر مهارت‌های دیجیتال بومی مسلط است، چون همگام با فناوری رشد کرده است و با چندکارگی احساس راحتی می‌کند و در روش‌های ارتباطی خود، از گرافیک استفاده می‌کند، لذا مهارت‌های ارتباطی، جستجوگری، کسب دانش و استفاده از فناوری‌ها را می‌داند و زمانی که در یک مخمصه آموزشی گیر کند، توان خروج از آن را دارد یا به عبارتی می‌تواند محتوا و استراتژی مؤثر برای مقابله با آن را به بهترین شکل پیدا کند. معلم بومی دیجیتال به دلیل مهارت‌های دیجیتال، هم بهتر می‌تواند به محتوای مناسب دست یابد و هم فناوری‌های دوره خود را متناسب با سطوح پردازش و تفکر دانش آموزان بکار گیرد. این معلمان به دلیل مهارت‌های خود، استرس عملیاتی کردن بسیاری از مهارت‌های فناورانه را ندارند. به عبارتی، بومیان دیجیتال به دلیل مواجهه زیاد با فناوری‌ها، خود نیز دارای سبک یادگیری دیجیتال و ترجیحات خاص آموزشی هستند؛ بنابراین بیشتر فراگیران و سبک یادگیری آن‌ها را درک می‌کنند و با تغییر شیوه‌های یادگیری احساس راحتی می‌کنند. درواقع، الگوریتم‌های اجتماعی پیچیده‌تری در ذهنشان دارند و هم‌زمان به دلیل بهره‌مندی گسترده از ابزارهای فناوری، توان حلِ مسئله‌ی بالاتری هم دارند.

همان‌طور که نتایج نشان داد مهارت‌های بومیان دیجیتال بر سبک تدریس معلمان نیز تأثیر معنادار دارد. این یافته، با نتایج پژوهش‌های روسونوس و جیمویانیس (۲۰۱۹) و فرماندس ریواس و اسپادا متئوز (۲۰۱۹) همسو است. در تبیین این یافته می‌توان گفت معلمان بومی دیجیتال با چهار مؤلفه رشد با فناوری، راحتی با چندکارگی، اتکا بر تصویر در ارتباطات و بازخورد سریع شناخته می‌شوند. درواقع، زمانی که یک معلم ویژگی‌های خاصی را کسب می‌کند، این ویژگی‌ها بر روابط و سبک تدریس ترجیحی او تأثیر خواهد گذاشت. چنانکه حامدی‌نسب، پاکمهر و عسگری (۱۴۰۱) نیز نشان دادند استفاده از فناوری‌های آموزش و تکنولوژی بر سبک تدریس معلمان تأثیرگذار است. فرماندس ریواس و اسپادا متئوز (۲۰۱۹) نشان دادند معلمان جوان‌تر از سبک‌های سنتی مانند سبک فرمان کمتر استفاده می‌کنند، معلمانی که سابقه کاری بالاتری دارند بیشتر از سبک‌های سنتی و فرمان استفاده می‌کنند. درواقع، الگوهای رفتاری معلم برگرفته از تجربیات او در یک زمینه خاص است، اگر دیجیتالی بودن را زیاد تجربه کرده باشد و بر مهارت‌های آن تسلط یافته باشد، شیوه رفتاری او متفاوت خواهد بود. در این زمینه، پاکسل[1] (۲۰۰۸؛ نقل از مظلوم ۱۳۹۳) معتقد است سبک تدریس نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های شخصی و عادات رفتاری معمول و پرتکرار آموزش‌دهنده می‌باشد که در خلال رهبری و مدیریت کلاس درس، این رفتارها و عادات را آشکار می‌نماید و بروز می‌دهد.

در فرضیه بعدی که رابطه‌ی بین متغیر مستقل دانش محتوایی آموزشی فناورانه بر متغیر وابسته‌ی سبک تدریس بررسی شد، یافته‌های پژوهش بیان‌گر تأثیر معنادار دانش محتوایی آموزشی فناورانه بر سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره شهر بود. این یافته با یافته‌های پژوهش نورهادی و همکاران (۲۰۲۲)، تونديور و همکاران (۲۰۲۰) همسو است. درواقع، زمانی که معلمی بر دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه مسلط است، تمام تلاش خود را می‌کند تا آن را به کار گیرد، بنابراین، همین امر چون روندهای کاری او را تغییر می‌دهد، سبک تدریس او را تشکیل می‌دهد. به عبارتی زمانی که معلم رویکردهای

1. Paksel

مختلف آموزشی و دانش‌های محتوایی، آموزش و فناورانه را می‌داند، زنجیره‌ی تصمیم‌گیری او در هر مرحله از برنامه‌ریزی، اجرا و فرآیند ارزشیابی در تدریس و یادگیری که با سبک تدریس مرتبط هستند، تغییر می‌کند. معلمان طی زمان و بر اساس تجربه سبک‌های تدریس را آموخته‌اند و به این نتیجه دست‌یافته‌اند که این سبک‌ها برای اعمال آموزشی آنان مؤثر و اثربخش می‌باشند. کیم‌هو، زال‌نایبدی و عبدول‌رحیم[1] (۲۰۲۲) معتقدند که سبک‌های تدریس شامل اولویت‌های معلم برای گزینش و استفاده از یک مجموعه از راهبردهای آموزشی می‌باشد. غالباً سبک تدریس معلمان تأثیر گرفته از روش‌هایی می‌باشد که وی درگذشته آن‌ها را یاد گرفته است و بکار گرفته است و در حال حاضر بخشی از شیوه انجام کار توسط او شده است.

همچنین، نتایج نشان داد که دانش محتوایی آموزشی و فناورانه، نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر دارد. نقش میانجی‌گری دانش TPACK در رابطه بین مهارت‌های دیجیتال و سبک تدریس، نشان می‌دهد که صرف دسترسی به فناوری برای تحول آموزشی کافی نیست، بلکه تسلط بر نحوه ادغام آن با محتوا و روش‌های تدریس ضروری است. این یافته با پژوهش‌های اخیر در مناطق کمتربرخوردار (رفیع‌پور و فدایی، ۱۳۹۹؛ نورهادی و همکاران، ۲۰۲۲) همخوانی دارد که بر لزوم آموزش‌های حرفه‌ای هدفمند برای تقویت دانش ترکیبی معلمان تأکید می‌کنند. به ویژه در شهرستان دره‌شهر که دسترسی به منابع دیجیتال محدود است، این مسئله اهمیت دوچندان می‌یابد، چرا که معلمان مهاجر دیجیتال ممکن است به دلیل عدم تجربه زیسته با فناوری، در به‌کارگیری آن در کلاس درس با چالش‌های مضاعفی روبه‌رو باشند. در واقع، دانش محتوا، به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه ضروری از دانش معلم، مربوط به هر موضوعی است که معلم مسئولیت آموزش آن را به عهده دارد، چنانکه بر آن مسلط باشد این امکان را فراهم می‌کند که ابعاد دانشی که فراگیران می‌خواهند را تحقق بخشد و آن‌ها را در حوزه‌های اصلی تفکر و تحقیق سهیم نماید، این خودبه‌خود به معلم اعتمادبه‌نفس لازم را می‌دهد. از سوی دیگر، چنانکه معلم علاوه بر دانش محتوا و تسلط بر موضوع و ادغام آن، بر نحوه انتقال محتوا در قالب شیوه‌ها و راهبردها و روش‌های آموزشی و ارتقا یادگیری مسلط باشد و با مهارت‌های مدیریت کلاس درس، برنامه‌ریزی درسی و ارزیابی دانش‌آموزان آشنا باشد، توان انتقال درس و شکل‌گیری یادگیری دانش آموزان را خواهد داشت. به عبارتی، این دو به معلم ایده‌های لازم برای توجه به سبک یادگیری دانش آموزان و نوع پردازش اطلاعات آن‌ها را می‌دهند و معلم همیشه به دنبال چیزی خواهد بود که خوشایند دانش آموزان باشد. به عبارتی معلمی که دانش محتوایی و آموزشی عمیقی دارد، این را درک می‌کند که چطور دانش‌آموزان دانش را می‌سازند، مهارت‌ها را به دست می‌آورند و مهارت‌های یادگیری‌شان را بهبود می‌بخشند و می‌داند که از چه روش‌هایی استفاده کند تا درک و فهم دانش آموزان را آسان سازد. حالا اگر این معلمان با مقتضیات عصرش و اینکه سبک یادگیری دانش آموزان متأثر از چه عوامل زمینه‌ای است و چه عواملی یادگیری دانش آموزان را تسهیل می‌کند، آشنا باشد، خواهد توانست یک نتیجه مطلوب را رقم بزند. به عبارتی، ابزارهای اصلی فناوری آموزشی مثل تخته و گچ، اینترنت، پروژکتورهای دیجیتالی، تصاویر ویدیویی و ... به مربیان اجازه می‌دهد تا با دانش‌آموزان ارتباط برقرار کرده و محتوا را به دانش آموزان نشان دهند و درک آن‌ها را از اهداف آموزشی مورد ارزیابی قرار دهند. چون دانش فناوری نشان‌دهنده‌ی آن نوع دانشی است که هدف اولیه‌اش استفاده از فناوری‌های دیداری و پیشرفته‌ای مثل اینترنت و تصاویر دیجیتالی، در کلاس درس است که با سبک یادگیری فراگیران و درک آن‌ها مرتبط می‌باشد. درواقع، داشتن دانش فناوری، معلم را قادر به استفاده، کاربرد و سازگاری با فناوری‌های در حال تغییر می‌سازد که همه این‌ها پایه مهارت‌های دیجیتال معلمان و همچنین سبک یادگیری فراگیران در عصر دیجیتال هستند. به‌کارگیری و تسلط بر این سه دانش، شیوه رفتاری معلم در کلاس و به عبارتی سبک تدریس معلم را متأثر خواهد کرد و به‌تدریج حتی مهارت‌های دیجیتال معلمان در حوزه آموزش‌وپرورش را افزایش می‌دهند.

تفاوت در سبک تدریس معلمان نیز قابل تأمل است. معلمان بومی دیجیتال با گرایش به سبک مولد (دانش‌آموزمحور)، از فناوری به‌عنوان ابزاری برای تسهیل کشف دانش استفاده می‌کنند، در حالی که معلمان مهاجر دیجیتال همچنان به سبک بازتولیدکننده (معلم‌محور) تمایل دارند. این شکاف نسلی می‌تواند به ناهماهنگی بین انتظارات دانش‌آموزان دیجیتال و روش‌های

1. Kim How, Zulnaidi & Abdul Rahim

تدریس سنتی بینجامد، همان‌گونه که مور و همکاران (۲۰۱۸) و وارف (۲۰۱۹) نیز به آن اشاره کرده‌اند. یافته‌های این مطالعه می‌تواند به برنامه‌ریزان آموزشی کمک کند تا با طراحی دوره‌های توسعه‌ی حرفه‌ای هدفمند، شکاف بین صلاحیت‌های معلمان و نیازهای دانش‌آموزان را کاهش دهند. لذا با نظر به نتایج این پژوهش سه پیشنهاد ارائه می شود:

۱. طراحی دوره‌های توسعه حرفه‌ای: با توجه به نقش کلیدی دانشTPACK، لازم است برنامه‌های آموزشی معلمان مهاجر دیجیتال بر تقویت تعامل پویا بین سه حوزه محتوا، آموزش و فناوری متمرکز شود. این دوره‌ها باید مبتنی بر نیازهای بومی و با استفاده از نمونه‌های عملی در حوزه درسی معلمان طراحی شوند.

۲. تسهیل تعامل بین نسلی: ایجاد جوامع یادگیری حرفه‌ای (PLCs) که در آن معلمان بومی و مهاجر دیجیتال بتوانند تجربیات خود را به اشتراک بگذارند، می‌تواند به کاهش شکاف نسلی کمک کند. به عنوان مثال، معلمان بومی می‌توانند فناوری‌های جدید را معرفی کنند، در حالی که معلمان مهاجر از دانش عمیق محتوایی و آموزشی خود بهره می‌برند.

۳. بازنگری در سیاست‌های آموزشی: سیاستگذاران باید با تدوین استانداردهای ملی برای ادغام فناوری در آموزش، الزاماتی برای به‌روزرسانی مستمر صلاحیت‌های معلمان تعیین کنند. اسنادی مانند برنامه پنجم توسعه باید با درنظرگرفتن تفاوت‌های نسلی، به صورت عملیاتی ترجمه شوند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه لرستان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احسانی، حامد. (۱۳۹۷). بررسی و تأثیر کارایی فناوری اطلاعات و ارتباطات در آموزش و فراگیری زبان انگلیسی، *مجله نخبگان علوم و مهندسی*. ۳(۹)، ۱۹-۳۱.

بنی‌جمالی، مهدی؛ حمیدی‌فر، فاطمه و شیرزادکبریا، بهارک. (۱۴۰۱). رابطه بین سبک‌های مدیریتی و روش‌های تدریس معلمان کلاس با عملکرد تحصیلی دانش آموزان پایه هفتم (موردمطالعه: دبیرستان‌های غیردولتی پسرانه منطقه ۱ آموزش‌وپرورش شهر تهران)، *نوآوری‌های مدیریت آموزشی*، ۱۱۸-۱۳۰.

حامدی‌نسب، صادق؛ پاکمهر، حمیده و عسگری، علی. (۱۴۰۱). ارتباط بین استفاده از شبکه‌های اجتماعی و سبک‌های تدریس مرجح دانشجو معلمان با نقش میانجی سبک‌های یادگیری آن‌ها، *مطالعات رسانه‌های نوین*. ۸(۳۰)، ۱۲۶-۱۰۷.

حسینی، زهرا. (۱۳۹۴). استفاده از الگوی سازنده گرایی برای افزایش دانش تلفیق تکنولوژی، *فناوری آموزش*، ۱۰(۲)، ۱۶۴-۱۵۵.

خداویسی، سارا و سراجی، فرهاد. (۱۳۹۸). توسعه حرفه‌ای معلمان با استفاده از فضای مجازی: مطالعه پدیدارشناسانه معلمان شهر همدان. *فناوری آموزش (فناوری و آموزش)*، ۱۴(۵۳)، ۱۰۹-۱۲۱.

رفیع‌پور، کاظم و فدایی، قاسم. (۱۳۹۹). بررسی دانش محتوا و دانش پداگوژی محتوای معلمان ابتدایی و ارتباط آن با توانایی حل مسائل کسرهای ریاضی دانش‌آموزان، *پژوهش در برنامه‌ریزی درسی*. ۱۶(۶۰)، ۱۰۴-۱۲۰.

سیف، محمدحسن؛ رستگار، احمد و ظهیری، اعظم. (۱۳۹۸). طراحی مدل عوامل مؤثر در شکل‌گیری دانش دبیران در تلفیق فناوری (موردمطالعه: دبیران شهر شیراز)، *مطالعات آموزشی و آموزشگاهی*. ۸(۲)، ۲۳۳-۲۵۲.

علی‌آبادی، خدیجه؛ دلاور، علی؛ نیلی احمدآبادی، محمدرضا و ایزی، مریم. (۱۳۹۸). اعتبار یابی مقیاس الکترونیکی و چاپی سنجش ویژگی‌های بومیان دیجیتال، *فناوری آموزش*. ۱۴(۱)، ۱۳۵-۱۴۴.

گویا، زهرا و عسگری، محسن. (۱۳۹۶). فلسفه مدارس هوشمند در مالزی، درس‌هایی برای آموختن، رشد آموزش ریاضی.۲۰(۲)، ۱۲-۱۹.

لطفی، حسین؛ مرادی، علی و اکبرزاده، زهره. (۱۳۹۶). نقش الگوی (TPACK) در طراحی آموزشی محیط یادگیری الکترونیکی، *فصلنامه علوم تربیتی*. ۲۵(۶)، ۶۸-۸۰.

مظلوم، ناهید؛ حیدری، محمدرضا؛ اقبال، عبدالعظیم؛ کفیری، علی و موتاب بفروئی، محبوبه. (۱۳۹۳). *بررسی روش‌های سبک تدریس*. همایش کشوری آموزش علوم پزشکی. تهران.

مقصودی، مجتبی. (۱۴۰۰). تأملی بر برنامه درسی کارشناسی آموزش زبان انگلیسی دانشگاه فرهنگیان از منظر دانش فن‌آوری، تربیتی، موضوعی و موضوعی-تربیتی، *پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی*. ۱۱(۲)، ۳۳۶-۳۵۴.

ناصری، الهه؛ صراف‌زاده، مریم و نوروزی، علیرضا. (۱۴۰۰). بررسی رفتار اطلاع‌یابی بومیان دیجیتال (موردمطالعه دانش آموزان ۱۵ تا ۱۸ ساله مدارس هوشمند شهر تهران)، *مطالعات کتابداری و علم اطلاعات*. ۱۳(۳).

References

Bridle, M., & McIntyre, D. (2022). Pedagogical Corpus Stylistics: Teaching Style and Register Variation to EAP Students. In Pedagogical Stylistics in the 21st Century (pp. 75-104). Palgrave Macmillan, Cham.

Chen, X., Dewaele, J. M., & Zhang, T. (2021). Sustainable development of EFL/ESL learners' willingness to communicate: the effects of teachers and teaching styles. Sustainability, 14(1), 396. https://doi.org/10.3390/su14010396

Cheng, K. H. (2017). A survey of native language teachers' technological pedagogical and content knowledge (TPACK) in Taiwan. Computer Assisted Language Learning, 30(7), 692-708. https://doi.org/10.1080/09588221.2017.1349805

Fernández-Rivas, M., & Espada-Mateos, M. (2019). The knowledge, continuing education and use of teaching styles in Physical Education teachers. Journal of Human Sport and Exercise, 14(1), 67-79.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurement error. Journal of Marketing Research, 18(1), 39–50. https://doi.org/10.1177/002224378101800104

Grecu, Y. V. (2023). Differentiated instruction: Curriculum and resources provide a roadmap to help English teachers meet students' needs. Teaching and Teacher Education, 125, 104064. https://doi.org/10.1016/j.tate.2023.104064

Hadjar, A., & Backes, S. (2022). Gender, teaching style, classroom composition and alienation from learning: an exploratory study. Educational Research, 64(3), 336-353.

Henseler, J. & Sarstedt, M. (2013). Goodness-of-fit indices for partial least squares path modeling. *Computational Statistics*, 28, 565–580. https://doi.org/10.1007/s00180-012-0317-1

Huang, C. & Zheng, Q. (2022). How teaching style influences learning effectiveness through learning motivation: An example of an advanced mathematics course for undergraduate students at university. *International Journal of Research in Business and Social Science (2147-4478)*, 11(6), 468-477.

Loch, F., Böck, S., & Vogel-Heuser, B. (2018). Teaching Styles of Virtual Training Systems for Industrial Applications? A Review of the Literature. *IxD&A*, 38, 46–63. https://doi.org/10.55612/s-5002-038-003

Maise, A. (2020). Do (how) digital natives adopt a new technology differently than digital immigrants? A longitudinal study. *Information & Management*, 57(2), 103170.

Meyers, L. S., Gamst, G. C., & Guarino, A. J. (2013). P*erforming data analysis using IBM SPSS*. John Wiley & Sons.

Mishra, P. (2019). Considering contextual knowledge: The TPACK diagram gets an upgrade. *Journal of Digital Learning in Teacher Education*, 35(2), 76–78. https://doi.org/10.1080/21532974.2019.1588611

Moore, R., Vitale, D., & Stawinoga, N. (2018). The Digital Divide and Educational Equity: A Look at Students with Very Limited Access to Electronic Devices at Home. Insights in Education and Work. ACT, Inc. https://www.act.org/content/dam/act/unsecured/documents/R1698-digital-divide-2018-08.pdf

Nurhadi, D., Purwaningsih, E., Masjkur, K. & Nyan-Myau, L. (2022). *Using TPACK to map teaching and learning skills for vocational high school teacher candidates in Indonesia*. In 5th UPI International Conference on Technical and Vocational Education and Training (ICTVET 2018) (pp. 38-40). Atlantis Press. https://doi.org/10.2991/ictvet-18.2019.9

Raygan, A., & Moradkhani, S. (2022). Factors influencing technology integration in an EFL context: investigating EFL teachers' attitudes, TPACK level, and educational climate. *Computer Assisted Language Learning*, 35(8), 1971-2004.

Roussinos, D. & Jimoyiannis, A. (2019). Examining primary education teachers' perceptions of TPACK and the related educational context factors. *Journal of Research on Technology in Education*, 51(4), 377–397.

Schmid, M., Brianza, E. & Petko, D. (2020). Developing a short assessment instrument for Technological Pedagogical Content Knowledge (TPACK.xs) and comparing the factor structure of an integrative and a transformative model. *Computers & Education*, 157, 103967. https://doi.org/10.1016/j.compedu.2020.103967

Stone, M., & Geisser, F. (1975). Cross validatory choice and assessment of statistical predictions. Journal of the Royal Statistical Society. *Series B (Methodological)*, 37(2), 111–147.

Teo, T. (2013). An initial development and validation of a Digital Natives Assessment Scale (DNAS). *Computers & Education*, 67, 51–57. https://doi.org/10.1016/j.compedu.2013.02.012

Tondeur, J., Scherer, R., Siddiq, F. & Baran, E. (2020). Enhancing pre-service teachers' technological pedagogical content knowledge (TPACK): A mixed-method study. *Educational Technology Research and Development*, 68(1), 319–343.

Vlahava, K. & Antoniou, F. (2019). The relationship between teaching styles and SEN students' reading comprehension achievement. *New Trends and Issues Proceedings on Humanities and Social Sciences*, 6(7), 62–72.

Wang, A. Y. (2022). Understanding levels of technology integration: A TPACK scale for EFL teachers to promote 21st-century learning. *Education and Information Technologies*, 27(5), 5935–5956.

Warf, B. (2019). Teaching digital divides. *Journal of Geography*, 118(2), 77–87.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Challenges and Solutions for Imposing Prison Sentences on Convicted Members of Deviant Groups

Amin Amirian Farsani[1] ✉, and **Esmaiil Kashkolian**[2]

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Law Department, Gonabad Higher Education Complex, Gonabad, Iran, Email: amirian.amin@yahoo.com
2. Assistant Professor of Criminal Law and Criminology, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran, Email: esmaeil.kashkoulian67@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 31 March 2025
Received in revised form 14 August 2025
Accepted 14 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Persuasive measures,
Deviant group,
Imprisonment,
Challenge,
Prisoner,
Punishment

ABSTRACT

Objective: To explain the challenges arising from the imposition of imprisonment for prisoners convicted under the criminal title of "deviant educational or propaganda activity contrary to or contrary to the holy law of Islam" (approved in 1399) and to provide mitigating solutions for these challenges.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method.

Results: The study shows that the most important challenges of imprisonment for this category of prisoners are:

1. Criminalization of the prison environment. 2- Adverse impact on the prisoner's socialization process. 3- Adverse impact on the family and community economy

In response to these challenges, the following solutions were identified:

1- For the challenge of criminalization of prison: persuasive measures and solutions based on specialized classification of prisoners.

2- For the challenge of impaired socialization: support solutions with a psychological approach.

3- For the economic challenge: support solutions with an economic approach.

Conclusions: An evaluation of these strategies in comparison with the “Executive Regulations of the Prisons Organization Approved in 1400” shows that despite the presence of positive components, this regulation has significant shortcomings in the field of mitigating the challenges of imprisonment for deviant prisoners. The most important of these shortcomings are: 1- The lack of specific provisions for persuasive strategies related to these prisoners. 2- The lack of specialized relevance in the decisions of the Prison Classification Council. 3- Silence on psychological-debate strategies. 4- Implicit permission to interfere with the prisoners’ beliefs in their enjoyment of fair rights.

Cite this article: Amirian Farsani, A. & Kashkolian, E. (2025). Challenges and Solutions for Imposing Prison Sentences on Convicted Members of Deviant Groups. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182

Introduction

The history of criminal law shows that in the not-so-distant past, corporal punishment was thought to have general and specific deterrence (prevention of recidivism); these punishments gradually met with opposition from social reformers, which led to their gradual abolition and the establishment of a new system of punishment based on imprisonment.This type of punishment has undergone changes and evolutions since its inception and has become the most common punishment for various crimes over time (Salehi et al., 2019: 105); however, in the past decades, the effects of abusive imprisonment have attracted the attention of lawyers, criminologists, and penal scholars, and while creating changes in the legislative and judicial systems, it has also led experts (Moazami, 2007: 67-69) to conclude that the effectiveness of imprisonment and its effect on the correction and education of criminals is not the same under all circumstances and for all criminals, and in some cases, its harmful effects are greater than its benefits and advantages; in other words, it is necessary to evaluate the effects of imprisonment separately for some criminals (according to the type of crime they committed).Considering the criminalization of "educational or deviant propaganda activity that is contrary to or contrary to the sacred law of Islam" under Article 500 of the Islamic Penal Code in 2010 - which was first brought to the attention of the Iranian criminal legislator. In this study, we aim to explain the most important challenges facing the application of imprisonment to convicts and defendants of deviant groups (subject of Article 500 of the Islamic Penal Code) using a descriptive-analytical method and using theoretical data and library resources, and to analyze and evaluate the solutions to mitigate the aforementioned challenges by focusing on the approach of the current Iranian criminal justice system in general and the Executive Regulations of the Prisons Organization and the Country's Security and Educational Measures approved in 1400 in particular.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method.

Results

The study shows that the most important challenges of imprisonment for this category of prisoners are:

1. Criminalization of the prison environment. 2. Adverse impact on the prisoner's socialization process. 3. Adverse impact on the family and community economy

In response to these challenges, the following solutions were identified:

1. For the challenge of criminalization of prison: persuasive measures and solutions based on specialized classification of prisoners.

2. For the challenge of impaired socialization: support solutions with a psychological approach.

3. For the economic challenge: support solutions with an economic approach.

Conclusions

The challenges of applying imprisonment in recent decades have gradually become apparent and have been evaluated by experts in various sciences. Given the necessity of evaluating these challenges separately for certain crimes and criminals, and also with regard to the approval of the novel criminal title of "educational or propaganda activity that is contrary to or contrary to the sacred Islamic law" pursuant to Article 500 of the Islamic Penal Code in 2010, explaining the challenges of applying imprisonment to prisoners (defendants and convicts) of deviant groups and evaluating their mitigating solutions, focusing on the Executive Regulations of the Prisons Organization and the Security and Educational Measures of the Country approved in 1400, is a topic that was addressed in this study in a descriptive-analytical manner.The findings of the research show that the criminalization of the prison environment, the adverse impact on the prisoner's socialization, and the adverse impact on the family and community economy are among the most important challenges of implementing imprisonment in relation to general prisoners and prisoners of deviant groups in a manner that is proportionate and corresponding to the challenges explained, and providing solutions to eliminate or modify them is essential; on this basis, in response to the challenge of the criminalization of the prison environment, persuasive measures and solutions based on the classification of prisoners, in response to the challenge of the adverse impact on the prisoner's socialization, support solutions with a psychological approach, and in response to the challenge of the adverse impact on the family and community economy, support solutions with an economic approach were identified by the authors and evaluated with regard to the aforementioned regulations.The results indicate that despite some positive elements such as considering incentive mechanisms for prisoners to participate in religious and cultural programs, paying attention to the beliefs, privacy, and mental health of prisoners as essential principles, anticipating new institutional mechanisms for classifying prisoners and providing financial and livelihood support to their families, and also the possibility of non-governmental sector participation in many of the strategies adopted in the executive regulations of the Prisons Organization and the country's security and educational measures, there are significant shortcomings in relation to the issue.The shortcomings that have the potential to render the solutions for modifying imprisonment ineffective, and the most important of them are the lack of a specific regulation related to persuasion-based solutions for prisoners (defendants and convicts) of deviant groups, the lack of professional relevance and preventive effect in the decisions of the Prison Classification Council due to the lack of intellectual and academic expert members in its composition, the silence regarding psychological-debate solutions focusing on the leaders and branches of deviant groups, and finally the implicit permission of the intervention of the "belief" and "thought" of prisoners in order to ensure their fair rights. It is natural that modifying the challenges of imprisonment for prisoners of deviant groups requires eliminating the aforementioned disadvantages and providing efficient, logical, and coherent solutions.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

چالش‌ها و راهکارهای اِعمال کیفر حبس در قبال محکومین گروه های انحرافی

امین امیریان فارسانی[۱] ✉، اسماعیل کشکولیان[۲]

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق، مجتمع آموزش عالی گناباد، گناباد، ایران. رایانامه: amirian.amin@yahoo.com
۲. استادیار حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران. رایانامه: esmaeil.kashkoulian67@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
تدابیر اِقناعی،
گروه انحرافی،
حبس،
چالش،
زندانی،
کیفر

چکیده

هدف: تبیین چالشهای ناشی از اعمال مجازات حبس برای زندانیانِ محکوم تحت عنوان مجرمانه «فعالیت آموزشی یا تبلیغی انحرافی مُغایر یا مُخلّ به شرع مقدس اسلام» (مصوب ۱۳۹۹) و ارائه راهکارهای تعدیلکننده برای این چالشها.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

یافته‌ها: مطالعه نشان میدهد که مهمترین چالشهای مجازات حبس برای این دسته از زندانیان عبارتند از: ۱- جرم‌زایی محیط زندان. ۲- تأثیر سوء بر فرآیند جامعه‌پذیری زندانی. ۳- تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه
در پاسخ به این چالشها، راهکارهای زیر شناسایی شد:
۱- برای چالش جرم‌زایی زندان: تدابیر اقناعی و راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی تخصصی زندانیان.
۲- برای چالش اختلال در جامعه‌پذیری: راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی.
۳- برای چالش اقتصادی: راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی.

نتیجه‌گیری: ارزیابی این راهکارها در مقایسه با «آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها مصوب ۱۴۰۰» نشان میدهد که علیرغم وجود مؤلفه های مثبت، این آئین‌نامه دارای کاستی های مهمی در زمینه تعدیل چالشهای حبس برای زندانیان انحرافی است. مهمترین این کاستیها عبارتند از: ۱- فقدان مقررات خاص برای راهکارهای اقناعی مربوط به این زندانیان. ۲- عدم وجاهت تخصصی در تصمیمات شورای طبقه بندی زندان. ۳- سکوت در مورد راهکارهای روان‌شناختی-مباحثهای. ۴- جواز ضمنی برای مداخله دادن عقیده زندانیان در برخورداری آنها از حقوق عادلانه.

استناد: امیریان فارسانی، امین و کشکولیان، اسماعیل. (۱۴۰۴). چالش‌ها و راهکارهای اِعمال کیفر حبس در قبال محکومین گروه های انحرافی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182

مقدمه

تاریخ حقوق کیفری نشان می‌دهد که در گذشته‌ای نه چندان دور، چنین تصور می‌شده است که کیفرهای بدنی، واجد بازدارندگی عام و خاص (پیشگیری از تکرار جرم)[۱] هستند؛ این کیفرها، تدریجاً با اعتراض مصلحان اجتماعی مواجه شدند و همین امر، باعث لغو تدریجی آنها و پایه‌ریزیِ نظامی جدید در کیفرگذاری بر مبنای کیفر حبس شد. این نوع کیفر از زمان پیدایش تاکنون، سیر تحول و تغییراتی را داشته[۲] و به مرور زمان، به رایج‌ترین کیفر برای جرائم مختلف تبدیل شده است (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸ : ۱۰۵)؛ با این وجود در دهه‌های گذشته، آثار سوء حبس، مورد توجه حقوقدانان، جرم شناسان و کیفرشناسان قرار گرفته و ضمن ایجاد تحول در نظام‌های قانونگذاری و قضایی[۳]، صاحب‌نظران (معظمی، ۱۳۸۶ : ۶۷–۶۹) را نیز به این نتیجه رسانده است که میزان کارآمد بودن کیفر حبس و تأثیر آن بر اصلاح و تربیت مجرم[۴]، تحت همه شرایط و نسبت به تمام مجرمان، یکسان نیست و در بعضی مواقع، آثار زیان‌آورِ آن بیشتر از فواید و منافع آن است[۵]؛ به بیان دیگر، بایستی به تفکیک برخی مجرمان (با توجّه به نوع جرم ارتکابیِ آنها)، مبادرت به ارزیابیِ آثار اِعمال کیفر حبس نمود. با توجّه به جرم‌انگاریِ «فعالیت آموزشی و یا تبلیغی انحرافیِ مُغایر و یا مُخلّ به شرع مقدس اسلام» به موجب ماده ۵۰۰ مکرّر قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۹ – که برای نخستین بار مورد توجّه قانونگذار کیفریِ ایران واقع شد. در این پژوهش، بر آن هستیم تا به روش توصیفی – تحلیلی و بهره‌گیری از داده‌های نظری و منابع کتابخانه‌ای، به تبیین مهمترین چالش‌های پیش‌روی اِعمال کیفر حبس در قبال محکومین و متهمین گروه‌های انحرافی (موضوع ماده ۵۰۰ مکرر ق.م.ا) پرداخته و راهکارهای تعدیل‌کننده‌ی چالش‌های مزبور را نیز با تمرکز بر رویکرد نظام عدالت کیفریِ فعلیِ ایران به طور عام و آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ به طور خاص مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم.

مفهوم فرقه‌های انحرافی

۱. فرقه، از ریشه فرق به معنی جدایی بین دو چیز و دو گروه از مردم آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۵ :۱۴۸) (ابن منظور، ۱۹۹۷، ۱۰۱: ۳۰۰). طریحی در اشاره به قول خداوند که می‌فرمایند: «فریق منهم» (۷۵/۲) به معنای گروهی از آنان فرقه را معنی می‌کند. در دیدگاه ایشان فرقه از تفرق مفهوم گرفته شده که به معنی از راه خدا دور کردن می‌باشد ریشه‌ی این مفهوم به این آیه از قرآن بر گردد:می «فَافْرق بیننا وبین القوم الفاسقین» (۲۵/۵) «از راههای متفرقه پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده میسازد». (۱۵۳/۶) (طریحی، ۱۴۰۸،۳: ۳۹۳)

---

۱. از منظر جرم‌شناسی، مجازات صرف‌نظر از بُعد تنبیهی آن، در واقع وسیله‌ای برای اصلاح و درمان مجرم است (حاج علی‌اکبری، ۱۴۰۱ : ۵۱۷). البته روزی که سنگ بنای نخستین زندان در جهان گذاشته شد، هدف پیشگیری از تکرار جرم، مطرح نبود؛ به همین دلیل، امروزه از زندان به عنوان بدترین نوع مجازات به منظور پیشگیری از تکرار جرم یاد می‌شود (رضائیان، ۱۳۹۴ : ۲۹).

۲. شکل زندان و اهداف آن در طول تاریخ با دگرگونی‌های بسیاری روبه رو شد و از سیاهچال‌هایی که برای ایجاد رعب و وحشت و آزار و شکنجه مجرم از آن استفاده می‌شد، تبدیل به مکانی برای اصلاح و تربیت مجرم گشت (عبدی، ۱۳۹۲ : ۱).

۳. در نظام حقوقی ایران، افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها و لزوم مدیریت صحیح آن، باعث شد تا متولیان رسمی نیز از رویکرد حبس‌زدایی استقبال کنند. لذا اولاً : در سیاست جنایی قضایی از ابتدای دهه ۱۳۹۰، با گسترش عفوها و صدور بخشنامه‌های متعددِ مدیریت جمعیت کیفری، این رویکرد به یک گفتمان غالب تبدیل شد و ثانیاً : قانونگذار را به سمت تحقق آن سوق داد. موج اول ابعاد تقنینی حبس‌زدایی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و با گسترش نهادهای ارفاقی چون تعویق صدور حکم، نظام نیمه‌آزادی و جایگزین‌ها آغاز شد و موج دوم، با قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ شدت گرفته است. با این وصف، در طول قریب ۱۰ سال و با همراهی سیاست جنایی قضایی و تقنینی، امروزه می‌توان گفت کاهش استفاده از زندان به یک ارزش تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که هم در سیستم رسمی، معیاری برای سنجش نحوه عملکرد قضات تلقی می‌شود (مواد ۲۶ و ۲۸ دستورالعمل ساماندهی زندانیان و کاهش جمعیت کیفری) و هم در مجامع علمی و بلکه مردم عادی جامعه از آن استقبال می‌شود (علی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱ : ۱۰۷).

۴. بایستی توجه داشت که چنانچه جنبه اصلاحی حبس مدنظر نباشد، جنبه ارعابی آن به تنهایی نمی‌تواند باعث پیشگیری از تکرار جرم باشد (حاج‌علی اکبری، ۱۴۰۱ : ۵۱۸).

۵. البته نباید نادیده انگاشت که در بعضی جرائم و نسبت به بعضی اشخاص، مشروط به استفاده از برنامه‌های علمی، زندانی کردن مجرم، بهترین واکنش و کیفر تلقی می‌شود.

۲. در اصطلاح، واژهی‌فرقه به گروهی دلالت دارد که از پیشوایی مشترک تبعیت میکنند و معمولاً دارای گرایش به مخالفت با نظام حاکم دینی و پیگیری اهداف مریدانه خود هستند و در واقع بیانگریک گروه است که حول یک شخص شکل می‌گیرد که وی مدعی است دارای مأموریت و دانش ویژه ای است و این دانش را با کسانی که تقریباً قدرت تصمیم گیری فردی خود را در اختیار رهبر انتسابی خود قراردهند، شریک خواهد به عبارت دیگر به فردی که در روابط آگاهانه افراد دیگر را وادار میکند تا به طور کامل و یا نزدیک به آن در خصوص همه تصمیمات مهم زندگی اش وابسته به او باشد، گفته میشود. به پیروان رهبر انتسابی چنین القاء میشود که او دارای استعداد و نبوغ ویژه ای است. (تالرسینگر، ۱۳۸۶، ۱۹)

چالش‌های اِعمال کیفر حبس

کیفر حبس یکی از فراگیرترین ابزارهای کنترل اجتماعی، ایجاد نظم و پیشگیری از جرم میباشد (گلدوزیان و همکاران، ۱۳۹۸ : ۵۳) که به عنوان یک کیفر مهم و پرکاربرد، همواره نقشی اساسی را در سیستم کیفری کشورها ایفا نموده است. با وجود این، در دهه‌های اخیر، آثار و تبعات منفیِ کیفر حبس، به تدریج آشکار شده و مورد ارزیابی نقادانه متخصصین علوم جنایی، روان‌شناسان و صاحب‌نظران مختلف، واقع گردیده که از مهم‌ترین این آثار و تبعات منفی – که به مثابه‌ی چالش در اِعمال کیفر حبس مطرح می‌گردند – می‌توان به جرم‌زاییِ محیط زندان، تأثیر سوء بر جامعه‌پذیریِ زندانی و تأثیر سوء حبس بر اقتصاد خانواده و جامعه اشاره نمود. در این قسمت، به تبیین چالش‌های مزبور با تمرکز خاص بر زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی موضوع ماده ۵۰۰ مکرّر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۹ می‌پردازیم و سپس در بخش بعدی، راهکارهای متناسب درجهت تعدیل چالش‌های گفته شده را با تمرکز بر آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، مورد شناسایی و ارزیابی قرار خواهیم داد.

جرم‌زاییِ محیط زندان

یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی کیفر حبس، جرم‌زاییِ محیط زندان یا ترویج خرده‌فرهنگ بزهکاری[۱] از طریق آن به علل مختلف[۲] است. به طور کلّی، هر اندازه میزان افرادی که حبس را تجربه می‌کنند افزایش یابد، شیوه‌های ارتکاب رفتار مجرمانه نیز افزایش خواهد

---

۱. زندان دارای خرده فرهنگ خاص خود است و برخی عبارات گفتاری و الگوهای رفتاری در زندان وجود دارد که مختص آن محیط است و در واقع توسط زندانیان، ابداع و ترویج شده و به سایر زندانیان آموزش داده می‌شود. این خرده فرهنگ می‌تواند بستری برای ارتکاب دوباره جرم باشد، خواه در داخل زندان و خواه در محیط خارج از آن (حاج علی اکبری، ۱۴۰۱ : ۵۲۷).

۲. از بُعد نظری، مهمترین علل یادگیری روش‌های مجرمانه در زندان به قرار زیر است : ۱) تأثیرگذاری بر عوامل فردی : بدین معنا که حالت روانی و ادراکیِ فرد را تحت تأثیر قرار داده و گرایش به یادگیری را در او تحریک مینماید. نظریات مرتبط با تأثیرگذاری بر عوامل فردی، خود به دو گروه تقسیم می‌شوند : الف) نظریه‌های یادگیری شناختی : بر مبنای این نظریه‌ها، اگر رفتاری که در بار نخست انجام می‌شود، برای فرد نتایج مطلوبی داشته باشد، امکان تکرار آن بیشتر خواهد بود. زمانی که این رفتارها تقویت می‌شوند و از طرف محیط بدان پاسخ گفته میشود، موجبات تکرار رفتار فراهم خواهد شد (شرطی‌سازی عامل). ب) نظریه‌های واکنش متقابل میان شناخت و عوامل محیطی : به موجب این نظریه‌ها، رفتار در نتیجه واکنش متقابل میان شناخت و عوامل محیطی به وجود می‌آید و شخص قادر است با مشاهده رفتار دیگران، یاد بگیرد. در این دیدگاه، محیط از عوامل مؤثر بر رفتار محسوب میشود (یادگیری شناختی). گاهی فرآیند یادگیری در نتیجه مشاهده، کاملاً ناخودآگاه است؛ بنابراین زندانی هنگامی که رفتار انحرافی را که توسط هم‌بندانش انجام می‌شود، می‌بیند، بی‌آنکه خود بخواهد آن را یاد می‌گیرد، به طور کلی این دسته از نظریات به تقویت‌های محیطی بسیار تأکید دارند. ۲) تأثیر روابط اجتماعی معاشرین بر افراد : بر اساس این نظریات، یادگیری رفتار مجرمانه در همکنش و تعامل با دیگران آموخته می‌شود و وقتی یک فرد در زندان با مجرمین سابقه‌دار ارتباط می‌یابد، از آنان می‌آموزد که چطور مرتکب سایر جرائم شود. این نظریات بر این باورند افرادی که تعاریف مجرمانه‌ی بیشتری در ذهن خویش دارند، برای آموختن تعاریف جدید دارای پتانسیل بالاتری هستند (معاشرت ترجیحی). نظریه دیگر این گروه، بر پایه انگیزه‌های فردی استوار است که توسط محیط تقویت می‌شود و یا کاهش می‌یابد و بر دو اصل تقویت و اشباع شکل گرفته است. این نظریه ابراز می‌دارد که تقویت محیطی می‌تواند سبب یادگیری جرم شود همانگونه که اشباع احتمال ارتکاب جرم را کاهش می‌دهد. (نظریه تقویت ترجیحی) همچنین این نظریات بیان می دارند که مردم نخست از طریق معاشرت ترجیحی به ارتکاب رفتار مجرمانه متمایل می‌شوند و آنگاه با تقویت محیط رو به رو گشته و دست به ادامه رفتار انحرافی میزنند. به بیانی دیگر فرد جرم را در فرایند معاشرت با کجروان می‌آموزد. سپس دست به تقلید و مدل‌سازی زده، از طرف محیط با تقویت روبه‌رو می‌شود و در نهایت رفتار مجرمانه استمرار می‌یابد (یادگیری اجتماعی) (عبدی، ۱۳۹۲ : ۱۷۷).

یافت.[۱] گاهی اوقات با تشکیل باندهای بزهکاری در زندان، این مکان به محلّی برای شروع فعالیت‌های مجرمانه مبدل شده و محکوم پس از بازگشت به جامعه با فعالیت در گروه مجرمانه، مرتکب جرائم سنگین‌تری نیز می‌شود؛ بنابراین زندان – که بایستی مکانی برای اصلاح، تربیت و تهذیب اخلاقی بزهکاران باشد – به تعبیر «مارک آنسل» تبدیل به «مدرسه تکرار جرم» و به تعبیر «استاد کی‌نیا» به «دانشگاه جنایی» تبدیل می‌شود (مرادی و همکار، ۱۳۹۷ : ۱۷۶) امروزه با اینکه تلاش‌های فراوانی برای بهبود وضعیت زندان صورت گرفته است، اصلاح و درمان بزهکاران – که به عنوان یکی از اهداف اصلی کیفر حبس مورد توجه بود – با تردیدهای جدی روبه رو شده (آشوری، ۱۳۹۴ : ۳۸) و تجربه به مدد آمار تکرار جرم[۲]، نشان داده است که ارتکاب مکرر جرم به صورت حرفه‌ای، بیشتر توسط کسانی که سابقه زندان داشته‌اند، اتفاق می‌افتد. بر این اساس، نگاه سنّتی به زندان به عنوان محلّی برای مراقبت و اصلاح و تربیت بزهکاران در دهه های اخیر، به شدت مورد تردید قرار گرفته است. در ارتباط با زندانیان (متهمین و محکومین) گروههای انحرافی نیز طبیعی است که ارتباط نزدیک در زندان و تبادل افکار و اندیشه‌ها بین این دسته از زندانیان، منجر به انسجام و هم افزایی بیشتر آنها خواهد گردید؛ در صورت استمرار چنین وضعیتی، گسترش خرده‌فرهنگ بزهکارانه‌ی گروه‌های مزبور در محیط زندان، موضوعی دور از ذهن نبوده و بایستی راهکارهایی به منظور جلوگیری از آن پیش‌بینی شوند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

تأثیر سوء بر جامعه‌پذیریِ زندانی

به طور کلّی، اتّخاذ سیاست‌های منتهی به حبس انبوه، چنانچه با انگ (برچسب) زنیِ[۳] مجرمانه توأم باشد، مانع از بازاجتماعی کردن دوباره محکومین شده (محمدنسل، ۱۴۰۱ : ۱۹۶) و شانس آنها را برای بازگشت به جامعه، کاهش خواهد داد؛ در چنین وضعیتی، طبیعی است که خطر بالقوه تکرار جرم نیز وجود خواهد داشت؛ چرا که متعاقب پذیرش برچسب مجرمانه از جانب فرد، رفتارهای بعدیِ وی (حتی پس از پایان دوران محکومیت حبس)، متناسب با این امر، شکل خواهند گرفت. در ارتباط با زندانیان (متهمین و محکومین) گروههای انحرافی (موضوع بند ۲ ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی)، بایستی توجّه داشت که اتهام و محکومیت آنها بر مبنای انجام نوع خاصی از فعالیت‌های آموزشی یا تبلیغی از طریق طرح ادعاهای واهی و کذب در حوزه‌های دینی و مذهبی است و چون اینگونه فعالیت‌ها در هر صورت، موجب شکل گیری نوعی هویت و تمایز برای رهبران و مریدان آنها می‌گردد، لذا در صورت صدور حکم محکومیت به حبس و اجرای آن به دلیل انجام فعالیت‌های گفته شده، هویت (برچسب) مجرمانه بیش از پیش در فرد محکوم، درونی شده و متناسب با آن، رفتارهای بعدی وی شکل گرفته و جامعه‌پذیریِ فرد زندانی را بیش از پیش دشوار خواهد نمود. لذا تاثیرات ناشی ازحبس بر عملکرد اجتماعی و عدم برگشت به جامعه و فرآیند جامعه پذیری را در این افراد عملا غیر ممکن کرده و موجب تبعات زیادی برای جامعه و خانواده محکوم می شود .

---

۱. معمولاً شیوه‌های جدید و گوناگون بزهکاری توسط تبهکاران حرفه‌ای و زندانیان باسابقه به محکومین بی‌تجربه و زندانیان تازه‌وارد آموزش و انتقال داده می‌شود. علاوه بر این، زندانیان براثر معاشرت و همنشینی با یکدیگر، شیوه‌ها و شگردهای بزهکاری را از هم می‌آموزند و با مشورت و همفکری با یکدیگر، روش‌های نوینی را برای ارتکاب جرم خلق می‌کنند و این مسئله زمینه تکرار جرم در آینده را فراهم می‌نماید؛ بنابراین کیفر حبس، نه تنها در پیشگیری از تکرار جرم و اصلاح برخی مجرمین موثر نیست، بلکه در موارد بسیاری، باعث آموزش نحوه ارتکاب جرائم نیز می‌شود (همان : ۲).

۲. تحقیقی (گودرزی، ۱۳۸۲ : ۱۴۲) که در برخی زندان‌های شهر تهران صورت گرفته چنین گزارش می‌دهد که ۵/ ۸ درصد مجرمان مواد مخدر برای دومین بار مرتکب جرائم دیگری شده‌اند و تمامی مرتکبان جرائم سبک، برای دومین بار مرتکب جرائم سنگین‌تری گردیده‌اند.

۳. دیرزمانی است که متفکران و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علم و اندیشه، این نکته را واقعیتی انکارناپذیر در حیات فردی و اجتماعی انسان می‌دانند که برچسب زدن می‌تواند تأثیری تعیین‌کننده بر رفتار و شخصیت فرد داشته باشد. هاوارد بکر و همکاران او دیدگاه خود در این زمینه را در قالب نظریه‌ای با عنوان «نظریه برچسب‌زنی» ارائه داده‌اند (حسینی و متولّی‌زاده نائینی، ۱۳۹۱ : ۱۱۸). بر پایهٔ این نظریه، بزهکار زمانی به وجود می‌آید که قانونگذاران با تصمیمات خودسرانه - که در زمان و مکان تغییر می‌کند – رفتارهایی که درجایی دیگر مباح و پذیرفتنی بوده یا هست را جرم‌انگاری می‌کنند (جرم‌انگاری نخستین). از سویی، بسیاری از مرتکبان این اَعمال، ناشناخته باقی می‌مانند و نمی‌توان آنان را از سایر افراد تفکیک کرد؛ همچنین دسته‌ای دیگر از مرتکبان را پلیس و دادگستری شناسایی می‌کنند؛ ولی موضوع هیچگونه پیگردی قرار نمی‌گیرند (منع پیگرد) و سرانجام فقط شمار اندکی از آنان، دستگیر و در طول فرآیندی مشهور به «جرم‌انگاری دومین» از رهگذر سامانهٔ عدالت جنایی، برچسب بزهکار می‌خورند. آثار این برچسب‌زنی که موجب طرد آنان از جامعه و محرومیت‌شان از آزادی می‌شود، ناعادلانه است؛ زیرا این امر نتیجهٔ اِعمال تبعیض میان مرتکبان اقدام‌های مجرمانه است (شاهپوری و بشیریه، ۱۳۹۸ : ۲۷۸).

تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه

از دیگر آثار سوء کیفر حبس، تأثیر مخربی است که بر اقتصاد خانواده و به تبع آن اقتصاد جامعه دارد. (بهره‌مند، ۱۳۹۶ : ۳۵۸ ؛ عطایی، ۱۳۹۴ : ۲۹–۳۰). زندانی شدن بسیاری از بزهکارانِ سرپرست خانوار، ضمن از بین رفتن استقلال مالی خانواده‌ی آنها، باعث می‌گردد که همسر و فرزندان این افراد با طرد اجتماعی مواجه شده[۱] و در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی قرار گیرند.[۲] در سطح جامعه نیز با افزایش جمعیت کیفری[۳]، ساخت زندان‌های بیشتر ضروری‌تر می‌گردد؛ حفظ و نگهداری زندان‌های قدیمی نیز هزینه‌های زیادی در بردارد. علاوه بر اینها، حبس باعث منفعل شدن عضو فعال اقتصادی جامعه شده و با زندانی شدن تعداد زیادی از افراد فعال، جامعه نیز به تدریج دچار رکود اقتصادی می‌شود. طبیعی است وقتی فرد بر اثر زندانی شدن، موقعیت شغلیِ گذشته خود را از دست بدهد، پس از آزادی نیز مجدداً مبادرت به ارتکاب جرم خواهد نمود (مرادی و همکار، ۱۳۹۷ : ۱۸۲). بدیهی است که زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی (موضوع بند ۲ ماده ۵۰۰ مکرّر قانون مجازات اسلامی) نیز مستثنی از قاعده مزبور نبوده و آثار سوء کیفر حبس بر اقتصاد خانواده و جامعه در مورد این دسته از محکومین نیز ساری و جاری است.

راهکارهای تعدیل کننده آثار نامطلوب کیفر حبس

با توجّه به چالش‌های پیش‌روی اِعمال کیفر حبس درخصوص محکومین گروه‌های انحرافی که در قسمت پیشین به آن اشاره گردید، اتّخاذ راهکارهای متناسب در راستای تعدیل آثار این چالش‌ها، ضروری است. در این قسمت، با تمرکز بر رویکرد فعلی نظام عدالت کیفری ایران به طور عام و آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ به طور خاص، به تبیین و ارزیابیِ این راهکارها خواهیم پرداخت؛ بدین صورت که در قبال چالش جرم‌زایی محیط زندان، تدابیر اِقناعی و راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان، در قبال چالش تأثیر سوء بر جامعه‌پذیریِ زندانی، راهکارهای حمایتی با رویکرد روان شناختی و در قبال چالش تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه، راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی، ارائه و موضع و رویکرد نظام عدالت کیفری ایران (با تمرکز بر آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰) در ارتباط با راهکارهای مزبور، مورد مداقه و ارزیابی قرار خواهند گرفت.

تدابیر اِقناعی

پیشتر گفته شد که یکی از چالش‌های پیش‌روی کیفر حبس، جرم‌زاییِ محیط زندان و ترویج خرده‌فرهنگ بزهکاری از طریق آن است. در ارتباط با محکومین گروه‌های انحرافی نیز ارتباط نزدیک آنها در زندان و تبادل افکار و اندیشه‌ها، منجر به انسجام و هم‌افزایی بیشتر این دسته از محکومین گردیده و تأثیر جرم‌زای محیط زندان را در مورد آنها، بیش از پیش تشدید خواهد نمود. از آنجا که محکومین

---

۱. زندانی شدن فرد باعث می‌شود خانواده، جایگاه اجتماعی‌اش را از دست داده و حتی نزدیکان فرد نیز ارتباط خود را با خانواده‌اش قطع کنند تا به باور خود، خویشتن را از گزند آسیب‌های احتمالی حفظ نمایند و بدین‌گونه نه تنها هیچ نوع حمایت و پشتیبانی از طرف آنها صورت نمی‌پذیرد، بلکه سعی در فراموش نمودن محکوم و خانواده اش می‌کنند (عبدی، ۱۳۹۲ : ۱۰۸).

۲. با زندانی شدن یکی از افراد خانواده (بخصوص والدین و یا به طور کلّی سرپرست خانواده) روابط خانوادگی اعضاء رو به سردی می‌گراید و پویایی، تعامل و سرزندگی خود را از دست می‌دهد. عدم وجود یکی از والدین، زمینه تربیت صحیح را از کودک می‌ستاند و کودک دچار آموزشی ناقص می‌شود. معمولاً زنانی که همسرانشان در زندان هستند، برای تأمین معاش خانواده مجبور به کار شده و بدین‌گونه زمان کمتری را در کنار فرزندان میگذرانند و کودکان به علت فقدان محیط خانوادگیِ گرم و پویا، با احساس عدم امنیت مواجه می‌شوند (همان). به طور کلّی، مسیر سرنوشت خانواده، تحت الشعاع سرپرست زندانیِ آن، تغییر می‌یابد و همسر و فرزندان فرد زندانی نیز ناخودآگاه دچار ناهنجاری شده (موسوی و همکاران، ۱۳۹۹ : ۹۳) و آثار عملیِ این آسیب‌ها، می‌تواند باعث از هم‌پاشیدگی خانواده گردد (بختیاری، ۱۳۹۸ : ۷۶).

۳. منظور از جمعیت کیفری، همه افرادی هستند که تحت قرار تأمین یا جهت تحمل مجازات حبس به زندان معرفی شده‌اند و همچنین افرادی که در اجرای قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی و ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی (کتاب پنجم) به زندان معرفی شده‌اند. برخی از افراد نیز در انتظار اجرای مجازات‌های دیگری مانند قصاص و اعدام، در زندان محبوس هستند (میرخلیلی و یعقوبی، ۱۳۹۶ : ۱۰۳). به طور کلّی، ازدحام در جمعیت کیفری با موضوعات بنیادینی نظیر صدور حکم محکومیت کیفری، میزان محکومیت کیفری و همچنین نقش مجازات حبس در نظام ضمانت اجراهای کیفری مرتبط است (Vasseur, 2001 : 449).

گروه‌های انحرافی، دارای الزامات اعتقادی و بایسته‌های فکری و عقیدتی بوده و خود را ملزم به آنها می‌دانند و با توجّه به هم‌افزایی بیشتر آنها در محیط زندان، به نظر نگارندگان، راهکارهای اقناعی[۱]، نقشی اساسی به منظور تعدیل چالش جرم‌زاییِ زندان در ارتباط با محکومین گروه‌های انحرافی را ایفاء می‌نمایند. راهکارهای مزبور یکی از مهم‌ترین شیوه‌های بازپروریِ محکومین گروه‌های انحرافی هستند؛ چرا که اساساً اهداف برنامه‌های فرهنگی زندان، تغییر در تفکر ناسالمِ زندانی و تبدیل آن به تفکری صحیح و سالم، تغییر در شخصیت ضداجتماعی فرد و سازگاریِ وی با جامعه می‌باشد (موسوی و همکاران، ۱۳۹۹ : ۹۳). در آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ با وجود اینکه شرکت در برخی فعالیت‌های مذهبی (بند ب ماده ۱۹۴) و فرهنگی (بند پ) به عنوان امتیازی در راستای اعطای مرخصی به زندانی تلقی گردیده است، لیکن در ارتباط با راهکارهای مبتنی بر اقناع و گفتگو با زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی به طور خاص، مقرره‌ای پیش‌بینی نشده است. بایستی توجّه داشت که لازمه موفقیت تدابیر اقناع‌محور در محیط زندان، احترام به عقاید و حریم خصوصی اشخاص است که به طور عام در بند (چ) ماده ۲ آئین‌نامه مزبور به عنوان یکی از اصول لازم‌الرعایه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در ارتباط با کلیه بازداشت‌شدگان و زندانیان، مورد توجّه قرار گرفته است. نکته پایانی که بایستی بدان توجّه داشت، این است که مقابله با جرم‌زاییِ محیط زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاری (و در اینجا خرده‌فرهنگ گروه‌های انحرافی) تنها با اتّخاذ راهکارهای اقناع‌محور، امکان‌پذیر نیست؛ به بیان دیگر، راهکارهای اقناع‌محور، اگرچه در راستای مقابله با جرم‌زاییِ زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاریِ گروه‌های انحرافی، ضروری است، لیکن به تنهایی، کافی نبوده و بایستی با راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان مزبور، توأم گردد.

راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان

همانگونه که گفته شد، راهکارهای اقناع‌محور به تنهایی در راستای مقابله با جرم‌زاییِ زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاریِ گروه‌های انحرافی، کافی نبوده و مستلزم توأم شدن با راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی[۲] زندانیان است. بی‌شک طبقه‌بندی زندانیان می‌تواند نقش بسیار مؤثری را در جلوگیری از جرم زاییِ محیط زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاری از طریق آن، ایفاء نماید. پیشتر به این موضوع اشاره شد که ارتباط نزدیک در زندان و تبادل افکار و اندیشه‌ها بین محکومین گروه‌های انحرافی، ضمن ایجاد انسجام و هم‌افزایی بیشتر میان آنها، موجبات گسترش خرده‌فرهنگ بزهکارانه‌ی آنها در محیط زندان را نیز مهیا می‌کند؛ بنابراین ضروری است که این دسته از محکومین در بندها، اندرزگاه‌ها و خوابگاه‌های مجزّا و به صورت تفکیکی، دوران محکومیت خود را سپری نمایند. ماده ۲۲ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ با پیش‌بینی نهادی موسوم به «شورای مرکزی طبقه بندی» متشکّل از دادستان کل کشور یا نماینده وی، رئیس سازمان زندانها و معاونین قضایی، اصلاح و تربیت، و توسعه مدیریت و منابع وی، ایجاد رویه واحد در تفکیک و تخصیص زندان های هر استان و همچنین برنامه‌ریزی و نظارت در امر طبقه‌بندی زندانیان را از مهم‌ترین وظایف این شورا دانسته است. همچنین به موجب ماده ۲۳ در هر مؤسسه زیرمجموعه سازمان، «شورای طبقه‌بندی» به منظور اتّخاذ تصمیمات کلّی برای تفکیک و طبقه‌بندی برای متهمان و محکومانِ جدیدالورود با رعایت مصوبات شورای مرکزی طبقه‌بندی (بند الف ماده ۲۴) تشکیل می‌شود. از مهم‌ترین وظایف این شورا می‌توان به تشخیص حالت خطرناک در فرد متّهم یا محکوم (بند ح ماده ۱)، بررسی وضعیت زندانیان دارای شرایط انتقال به انواع مؤسسه‌های کیفری (بند پ ماده ۲۴)، تعیین یا تغییر طبقه‌بندی و تفکیک هریک از زندانیان (تبصره

---

۱. اقناع، فرآیندی ارتباطی است که به منظور تغییر نگرش در افکار و رفتار مخاطب، بدون توسل به جبر، زور، تهدید و فریب صورت می‌گیرد. فرآیند مزبور با توسل به تعقل و احساس، در قالب مهارت‌های کلامی، غیرکلامی و رسانه‌ای، ذهنیت افراد را غالباً جهت تغییر رفتار و وادار کردن آن‌ها به عمل معینی تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طور کلّی، دو هدف برای اقناع متصور است : ۱ـ متقاعد و مجاب کردن مخاطب؛ ۲ـ گفت‌وگو با مخاطب جهت رسیدن به شناختی عمیق‌تر و هم‌فهمی از طریق مشارکت در معنی (خاکپور و همکاران، ۱۳۹۴ : ۲۹).

۲. طبقه‌بندی، عبارت است از تفکیک انواع مؤسسه‌های کیفری براساس جنس، سن، پیشینه کیفری، نوع اتهام متهمان و زندانیان، میزان مجازات آن‌ها، ظرفیت پذیرش مؤسسه‌ها و نیازمندی‌های هر استان و همچنین تقسیم بندی زندانیان در مؤسسه‌های‌کیفری بر مبنای منشاء یا علت اصلی ارتکاب جرم (مانند بیکاری، اعتیاد، اختلالات روانی و عادت) و با لحاظ پیشینه کیفری، وجود حالت خطرناک، شخصیت و ... آخرین وضعیت رفتاری آن‌ها، با هدف صیانت از شرایط جسمی و روانی آنان و تأمین مقدمات لازم برای اجرای برنامه‌های اصلاح و تربیت (بند ر ماده ۱ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰).

۳ ماده ۲۷)، تعیین محل اشتغال، اقامت و استراحت و خوابگاه زندانی (ماده ۱۸۲) و ... اشاره نمود. با وجود اینکه آئین‌نامه مزبور در بند (ر) ماده ۱، تفکیک زندانیان براساس نوع اتهام را پذیرفته و از این مقرره قانونی می‌توان در راستای تفکیک زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی از سایر زندانیان بهره برد، لیکن با توجّه به وضعیت این دسته از زندانیان از حیث پایبندیِ آنها به الزامات اعتقادی و بایسته‌های عقیدتی و افزایش هم‌افزاییِ آنها در نتیجه ارتباط نزدیک در زندان و انجام تبادل فکری که پیشتر اشاره شد و همچنین فقدان حضور صاحبنظران فکری و دانشگاهی در ترکیب شورای طبقه‌بندی[۱]، به نظر می‌رسد تصمیمات شورای مزبور در ارتباط با این دسته از محکومین دارای وجاهت تخصصی و تأثیر پیشگیرانه نباشد؛ به همین دلیل، اتّخاذ رویکرد افتراقی در ارتباط با زندانیان (اعم از متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی از جانب شورای طبقه‌بندیِ هر مؤسسه و یا الزام شورای مزبور به اخذ نظریه مشورتی از صاحب‌نظران حوزه مورد اشاره در این ارتباط، ضروری به نظر می‌رسد.

راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی

اتّخاذ سیاست‌های منتهی به حبس انبوه، چنانچه با انگ (برچسب) زنیِ مجرمانه توأم باشد، مانع از بازاجتماعی کردن دوباره محکومین شده و خطر بالقوه تکرار جرم را درپی خواهد داشت. در ارتباط با زندانیان گروههای انحرافی نیز این قاعده، ساری و جاری است؛ بدین معنا که چون فعالیت‌های مجرمانه‌ی آنها در هر صورت، موجب شکل‌گیری نوعی هویت و تمایز برای رهبران و مریدان‌شان می‌گردد، لذا در صورت محکومیت به حبس به دلیل انجام اینگونه فعالیت‌ها، هویت و تمایز گفته شده، بیش از پیش برجسته می‌شود و متناسب با آن، رفتارهای بعدی فرد، شکل گرفته و بازگشت وی به جامعه را دشوار خواهد نمود. به منظور مقابله با وضعیت مزبور و تعدیل آثار منفی آن، اتّخاذ راهکارهای حمایتی با رویکرد روان شناختی در محیط زندان[۲] ضروری به نظر می‌رسد. راهکارهایی که ضمن آموزش مهارت‌های زندگی[۳]، فرد زندانی را قادر می‌سازد تا دانش، نگرش و ارزش‌های وجودیِ خود را به توانایی بالفعل تبدیل کرده و از توانایی مزبور درجهت تغییر مسیر زندگیِ خویش بهره ببرد. در نتیجه اتّخاذ راهکارهای فوق‌الاشاره و آموزش مهارت‌های زندگی ضمن آنها، فرد زندانی می‌تواند در شرایط خاص، تصمیم‌گیریِ منطقی، بی‌طرفانه، واقع‌بینانه و بر مبنای ارزیابی دقیق موقعیت‌ها داشته باشد. علاوه بر اینها یکی از مهم‌ترین حقوق زندانیان در راستای تحقق هدف اصلاح و درمان، حقوق مرتبط با سلامت روانی آنان است (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸ : ۱۰۵). بر مبنای آنچه گفته شد، ب (ت) ماده ۲ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، ارتقاء سطح سلامت روانی را از اصول لازم‌الرعایه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در ارتباط با کلیه بازداشت‌شدگان و زندانیان تلقی نموده است؛ ماده ۸۱، رئیس مؤسسه (زندان) را موظّف نموده است که در اجرای برنامه‌های فرهنگی و تربیتی برای زندانیان، علاوه بر دوره‌های مذهبی، دوره‌های مهارت‌های اساسی زندگی و برنامه های روان‌شناسی و مشاوره (به ویژه در حوزه مهارت‌های اجتماعی وخانوادگی) را در اولویت قرار دهد و ماده ۱۶۱ نیز سازمان (زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور) را مکلّف به ارائه خدمات مشاوره روان‌شناسی (با استفاده از خدمات خیرین و مؤسسه‌های حمایتی دولتی و غیردولتی و مردم نهاد) به منظور جامعه‌پذیری و بازاجتماعی شدن زندانیان کرده است. به نظر می‌رسد در ارتباط با اِعمال راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی در قبال زندانیان (متهمین و

---

۱. اعضای شورای طبقه‌بندیِ هر مؤسسه‌ی زیرمجموعه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور عبارتند از : الف) قاضی اجرا (قاضی ناظر زندان) به عنوان رئیس شورا؛ ب) رئیس مؤسسه یا یکی از معاونان وی؛ پ) مسئول واحد امور قضایی مؤسسه یا یک نفر از مددکاران قضایی به عنوان دبیر شورا؛ ت) رئیس اندرزگاه مربوط؛ ث) مسئول واحد اصلاح و تربیت یا واحد فرهنگی مؤسسه؛ ج) مسئول واحد حفاظت و اطلاعات مؤسسه؛ چ) مسئول واحد بهداشت و درمان و یا روان‌شناس مؤسسه (ماده ۲۳).

۲. راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی از اهمیت بسیاری در داخل زندان برخوردار است؛ زیرا اکثر افرادی که مرتکب جرم می‌شوند، یا دارای اختلالات روان‌شناختی هستند یا با مهارت‌های اوّلیه زندگی آشنایی ندارند.

۳. مهارت‌های زندگی، به فرد کمک می‌کنند تا به نحو مؤثرتری در مورد مسائل زندگی و تصمیم‌گیری‌های خود، ارزیابی معقولانه‌ای داشته باشد (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸ : ۱۰۳). عمده‌ترین مصادیق مهارت‌های زندگی عبارتند از : رهایی از افسردگی، خودآگاهی، همدلی، روابط بین فردی، ارتباط مؤثر، کنترل هیجان، کنترل خشم، حل‌مسئله و تصمیم‌گیری، بازپروری اجتماعی، روش‌های کنترل خانواده، هویت‌یابی و ...که باعث افزایش قدرت سازگاری افراد شده و بایستی با دقّت و تسلط بر مطالب، به افراد تحت‌آموزش، منتقل گردند (صادقی و میرزاخان، ۱۳۹۹ : ۱۰۲).

محکومین) گروه‌های انحرافی، بایستی رویکردی افتراقی و مبتنی بر تفکیک بین رهبران (سرشاخه‌ها) و اعضای عادی آنها اتّخاذ نمود. بدین معنی که در ارتباط با رهبران و سرشاخه‌ها (درصورت فقدان عنصر امنیتی در پرونده کیفری آنها)، حتی‌الامکان رویکرد روان شناختی- مباحثه‌ای و در ارتباط با اعضای عادی، تا حد ممکن، رویکرد روان شناختی- حمایتی را در پیش گرفت؛ مهمترین مصداق رویکرد اخیرالذّکر را می‌توان در برگزاری کلاس‌ها و دوره های آموزشی (با اولویت آموزش اعتقادی) در دوران سپری کردن حبس برای اعضای عادی گروه‌های انحرافی مشاهده نمود. ماده ۷۹ آئین‌نامه فوق‌الاشاره، سازمان زندان‌ها را مکلف نموده تا ترتیبی اتخاذ کند که هر طبقه از زندانیان و مددجویان براساس اصول طبقه‌بندی و با توجه به برنامه‌های اصلاحی و تربیتی مدون، از دوره‌های آموزشی تخصصی و تفکیکی و برنامه های متنوع فرهنگی و تربیتی از قبیل آموزش‌های رسمی و غیررسمی علمی، فرهنگی، مذهبی، ورزشی و هنری و مانند آن به صورت داوطلبانه برخوردار شوند. ماده ۸۱ نیز اجرای سیاست برون‌سپاری و استفاده از ظرفیت نهادهای مختلف (مانند سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره، مؤسسات و کلینیک‌های تخصصی بخش خصوصی و نهادهای مردمی) را در این راستا، بلامانع دانسته است. برخلاف رویکرد روان شناختی- حمایتی، آئین نامه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در ارتباط با رویکرد روان شناختی- مباحثه‌ای به طور خاص، فاقد مقرره بوده و از این حیث، قابل انتقاد به نظر می‌رسد.

راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی

پیشتر گفته شد که یکی از آثار سوء کیفر حبس، تأثیر مخربی است که بر اقتصاد خانواده و به تبع آن اقتصاد جامعه دارد؛ چرا که با زندانی شدن فرد، علاوه بر وی، اعضای خانواده و در نهایت، جامعه نیز از این امر متأثر می‌شوند. مصادیق تأثیرپذیری مزبور را می‌توان در از دست رفتن موقعیت شغلی فرد و منفعل شدن وی به عنوان عضو فعال اقتصادی جامعه، از بین رفتن استقلال مالی خانواده‌ی فرد و تحمیل هزینه مالی و رکود اقتصادی به جامعه مشاهده نمود. بدیهی است که شدت و ضعف این تأثیرات به عوامل گوناگونی همچون نوع جرم زندانی، مدت محکومیت، وجود یا فقدان ارگان‌های حمایتی، نوع برخورد جامعه با زندانی و خانواده او و ... بستگی دارد؛ اما نکته مسلّم اینجاست که چون فردی که زندانی می‌شود خانواده خود را نیز درگیر می‌کند، بنابراین بایستی براساس رسالت و تعهد اجتماعی، نهادهای مردمی همچون انجمن‌های حمایت زندانیان[1] در حد بضاعت خویش، خانواده‌های زندانیان را تحت پوشش قرار داده و راهکارهای حمایتی خود را با مشارکت دیگر نهادهای اجتماعی و حمایتی، گسترش دهند (چهرقی، ۱۴۰۰ : ۱۶۵). در ارتباط با محکومین گروه‌های انحرافی، ضرورت اتّخاذ راهکارهای مختلف به منظور حمایت مالی و اقتصادی از خانواده‌ی فرد محکوم، بیش از سایر محکومین است؛ چرا که بدین وسیله، ضمن پیشگیری از طرد و آسیب‌پذیریِ اجتماعیِ خانواده که پیشتر شرح آن گفته شد، گرایش بالقوه‌ی اعضای آن به منظور پیوستن و یا هواداری از گروه‌های انحرافی نیز تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت؛ به بیان دیگر، حمایت مالی و اقتصادی از خانواده محکومین گروه‌های انحرافی، نوعی پیشگیری ثانویه[2] در راستای حمایت از اقشار در معرض خطر بزهکاری است. در نظام حقوقی ایران و در آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، نهادهای مختلفی همچون «انجمن حمایت از زندانیان و خانواده‌های آنها» (بند ش ماده ۱)، «بنیاد تعاون زندانیان» (بند ض ماده ۱) و واحدهای اصلاح و تربیت مؤسسات کیفریِ زیرمجموعه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور (بند پ ماده ۷) به منظور حمایت مالی و معیشتی از خانواده زندانیان پیش‌بینی شده‌اند. ارائه خدمات بیمه سلامت رایگان (ماده ۱۴۷) و مددکاری اجتماعی (ماده ۱۶۱) برای خانواده زندانیان، معرفی آنها به نهادهای حمایتی (۱۶۴) و پیش‌بینی «سامانه اقدامات حمایتی» (ماده ۱۶۶) نیز از دیگر راهکارهای حمایتیِ آئین‌نامه فوق‌الاشاره در این راستا میباشند. با وجود مقرره بند (چ) ماده ۲ آئین‌نامه که «...احترام به عقاید و حریم خصوصی اشخاص» را از اصول اساسی برنامه‌ها و اقدامات سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور قلمداد نموده است، مقرره بند (ج) همان ماده مبنی بر «برخورداری تمام افراد از حقوق عادلانه، بدون

---

۱. انجمن حمایت زندانیان، انجمنی است که با شرکت مسئولان و معتمدان ... در مقر هر دادگاه عمومی، دادگاه شهرستان و دادگاه بخش مستقل (در صورت وجود زندان) تشکیل می‌شود. انجمن، مؤسسه‌ای غیرانتفاعی و دارای شخصیت حقوقی است. نظارت بر کار، تشکیل و انحلال و تعیین خط‌مشی و صدور احکام و هماهنگی امور انجمنها در سطح کشور برعهده اداره اقدامات تأمینی و تربیتی است (ماده ۱ اساسنامه انجمن‌های حمایت زندانیان مصوب شورای عالی قضایی، اصلاحی ۱۳۶۲).

۲. پیشگیری ثانویه، ناظر به شناسایی و مداخله پیشگیرانه نسبت به گروه یا جمعیتی است که در معرض خطر انحراف یا بزه قرار دارند (ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۵۰).

تبعیض ناروا و عاری از هرگونه انحصار و فساد و فارغ از نژاد، جنس، سن، زبان، مذهب، ملّیت، قومیت، نَسَب، طبقه اجتماعی، ثروت یا تمکن مالی و قدرت جسمی»، تاحدی قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ چرا که به صرف‌نظر کردن از مؤلّفه‌هایی همچون «عقیده» و «تفکّر» افراد در راستای برخورداریِ آنها از حقوق عادلانه، اشاره نداشته است؛ این در حالی است که به موجب اصل ۲۳ ق.ا : «...هیچ‌کس را نمی‌توان بصرف داشتن عقیده‌ای، مورد تعرّض و مؤاخذه قرار داد». به بیان دیگر، وقتی تعرّض و مؤاخذه افراد به صرف داشتن هر عقیده‌ای (ولو انحرافی) به دلیل اطلاق اصل ۲۳ ق.ا، جایز نیست، به طریق اولی، اِعمال محدودیت در حقوق آنان نیز فاقد جواز قانونی خواهد بود؛ بر این مبنا مقرره بند (ج) ماده ۲ آئین‌نامه علاوه بر مغایرت با اصل ۲۳ ق.ا، قابلیت نقض حقوق زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی را داشته و ممکن است مانع اِعمال راهکارهای حمایتی در قبال این دسته از زندانیان و خانواده‌های آنها گردد.

نتیجه‌گیری

چالش‌های اِعمال کیفر حبس در دهه‌های اخیر، به تدریج آشکار شده و مورد ارزیابی صاحبنظران علوم مختلف، واقع گردیده است. نظر به ضرورت ارزیابیِ چالش‌های مزبور به تفکیک برخی جرائم و مجرمین و همچنین با توجّه به تصویب عنوان مجرمانه‌ی بدیع «فعالیت آموزشی و یا تبلیغی انحرافیِ مُغایر و یا مُخلّ به شرع مقدس اسلام» به موجب ماده ۵۰۰ مکرّر قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۹، تبیین چالش‌های اِعمال کیفر حبس در قبال زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی و ارزیابیِ راهکارهای تعدیل‌کننده‌ی آنها با تمرکز بر آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، موضوعی است که در این پژوهش به شیوه توصیفی – تحلیلی به آن پرداخته شد. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که جرم‌زاییِ محیط زندان، تأثیر سوء بر جامعه‌پذیریِ زندانی و تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه از مهم‌ترین چالش‌های اِعمال کیفر حبس در ارتباط با عموم زندانیان و زندانیان گروه های انحرافی به طور بوده و متناسب و متناظر با چالش‌های تبیین شده، ارائه راهکار در راستای از بین بردن یا تعدیل آنها، امری ضروری است؛ بر این مبنا، در قبال چالش جرم‌زایی محیط زندان، تدابیر اِقناعی و راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان، در قبال چالش تأثیر سوء بر جامعه‌پذیریِ زندانی، راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی و در قبال چالش تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه، راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی از جانب نگارندگان شناسایی و با توجّه به آئین‌نامه فوق‌الاشعار، ارزیابی گردیدند. نتایج، حاکی از آن است که با وجود برخی مؤلّفه‌های مثبت همچون درنظرگرفتن ساز و کارهای تشویقی به منظور شرکت زندانیان در برنامه‌های مذهبی و فرهنگی، توجّه به عقاید، حریم خصوصی و سلامت روانی زندانیان به مثابه اصول لازم‌الرعایه، پیش‌بینی ساز و کارهای نهادیِ جدید در راستای طبقه‌بندی زندانیان و حمایت مالی و معیشتی از خانواده‌های آنها و نیز امکان‌پذیریِ مشارکت بخش غیردولتی در بسیاری از راهکارهای اتّخاذی در آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، کاستی‌های قابل توجّهی در ارتباط با موضوع، در آن به چشم می‌خورد. کاستی‌هایی که دارای قابلیت بالقوه درجهت بی‌اثر نمودنِ راهکارهای تعدیل‌کننده حبس هستند و از مهمترین آنها می‌توان به فقدان مقرره خاصِ مرتبط با راهکارهای اقناع‌محور درخصوص زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی، عدم وجاهت تخصصی و تأثیر پیشگیرانه در تصمیمات شورای طبقه‌بندی زندان به دلیل فقدان حضور اعضای صاحب‌نظر فکری و دانشگاهی در ترکیب آن، سکوت درخصوص راهکارهای روان شناختی– مباحثه‌ای با تمرکز به رهبران و سرشاخه‌های گروههای انحرافی و در نهایت جواز ضمنیِ مدخلیت «عقیده» و «تفکّر» زندانیان در راستای برخورداریِ آنها از حقوق عادلانه اشاره نمود. طبیعی است که تعدیل چالش‌های کیفر حبس در مورد زندانیان گروه‌های انحرافی، مستلزم رفع معایب اشاره شده و ارائه راهکارهای کارآمد، منطقی و منسجم است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی مجتمع آموزش عالی گناباد و دانشگاه دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آشوری، محمّد. (۱۳۹۴). *جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین*، تهران: انتشارات گرایش.

ابراهیمی، شهرام. (۱۴۰۰). *جرم‌شناسی پیشگیری*، جلد اول. تهران: نشر میزان.

محمدنسل، غلامرضا. (۱۴۰۱). *کلیات پیشگیری از جرم*، تهران: نشر میزان.

بهره‌مند، حمید. (۱۳۹۶). سیاست حبس‌زدایی در نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران، *فصلنامه راهبرد*، (۸۲)، ۳۸۲-۳۵۷.

چهرقی، لیلا. (۱۴۰۰). حمایت اجتماعی و معاضدتی از زندانی آزاد شده از زندان و خانواده وی، *دوفصلنامه معارف علوم اسلامی و علوم انسانی*، (۷)، ۱۷۱-۱۵۸.

حاج علی‌اکبری، محمد. (۱۴۰۱). راه‌های از بین بردن اثر زندان در تکرار جرم، *نشریه قانون یار*، (۲۱)، ۵۴۲-۵۱۷.

حسینی، سیدمحمّد و متولّی‌زاده نائینی، نفیسه (۱۳۹۱). بررسی نظریه برچسب‌زنی با نگاه به منابع اسلامی، *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی*، (۴۲)، ۱۳۶-۱۱۷.

خاکپور، حسین؛ حسومی، ولی‌الله و کرم‌پور، زهرا (۱۳۹۴). اقناع در نهج البلاغه، *نشریه پژوهشنامه نهج البلاغه*، (۹)، ۵۴-۲۷.

شاهپوری، تهمینه و بشیریه، تهمورث. (۱۳۹۸). رویکرد نظام تقنینی دادرسی کیفری نوین ایران مبتنی بر نظریه برچسب‌زنی، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، (۸۷)، ۳۰۲-۲۷۵.

صادقی، مجید و میرزاخوان، حامد. (۱۳۹۹). بایدها و نبایدهای تبلیغ در زندان، *نشریه پژوهشنامه تبلیغ اسلامی*، (۳)، ۱۰۴-۹۱.

صالحی، علیرضا؛ شیخ‌موحد، محمدعلی و شاکری، علی. (۱۳۹۸). سیاست‌های اصلاح و درمان فرهنگ‌محور در زندان‌های ایران، *نشریه رهیافت پیشگیری*، (۴)، ۱۰۷-۸۹.

علی‌زاده، حمید؛ نیکخواه سرنقی، رضا؛ جوادی، محمّدحسن و سیداصفهانی، سید حسام الدین. (۱۴۰۱). رؤیای حبس‌زدایی تا جوانب بازدارندگی و بی‌کیفریِ مجازات در پرتو قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، *مجلّه پژوهش‌های حقوق جزا و جرم شناسی*، (۱۹)، ۱۲۵-۹۹.

گلدوزیان، ایرج؛ کثیری، مژگان و کرمی، داود. (۱۳۹۸). تأثیر مجازات زندان بر پیشگیری از تکرار جرم با تأکید بر آموزه‌های قرآنی، *نشریه مطالعات قرآنی*، (۴۰)، ۵۸-۳۹.

گودرزی، محمّدرضا. (۱۳۸۲). نارسایی‌های زندان، *دوفصلنامه آموزه‌های حقوقی*، (۳ و ۴)، ۱۴۷-۱۰۶.

مرادی، قاسم و مرادی، محمّدحسین. (۱۳۹۷). عوامل عملی و نظریِ ناکارآمدیِ کیفر حبس، *فصلنامه قانون یار*، (۵)، ۱۹۲-۱۷۳.

موسوی، سیداحمد؛ عامری شهرابی، محسن و بیابانی، غلامحسین. (۱۳۹۹). نقش فعالیت‌های فرهنگی در اصلاح و تربیت و بازگشت زندانی به زندگی، *نشریه رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت*، (۴۱)، ۱۰۷-۹۰.

میرخلیلی، محمود و یعقوبی، تقی. (۱۳۹۶). بررسی عوامل قضایی افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها، *فصلنامه راهبرد*، (۸۲). ۱۲۸-۹۹.

یوسفی، محمّدمهدی. (۱۳۹۸). بررسی چالش‌ها و نارسایی‌های زندان، *دوفصلنامه تخصصی گفتمان حقوقی*، (۱۵)، ۸۳-۶۳.

معظّمی، شهلا. (۱۳۸۶)، جانشین‌های مجازات زندان برای زنان، در : مجموعه *مقالات همایش راهکارهای جمعیت کیفری زندان*، تهران: نشر میزان. چاپ اول، ۷۴-۵۹.

بختیاری، نادر. (۱۳۹۸). *اثر حبس بر ساختار خانواده‌ی زندانیان و راهکارهای کاهش آسیبهای وارده*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس.

رضائیان، سعیده. (۱۳۹۴). *نقش نهادهای مدنی در پیشگیری از تکرار جرم در مرحله پساکیفری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه کاشان.

عبدی، سحر. (۱۳۹۲)، *آسیب‌شناسی زندان و نقش آن به عنوان آموزشگاه جرم*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

عطایی، سمیه. (۱۳۹۴)، *بررسی سیاست کیفری تقنینی ناظر به حبس‌زدایی در حقوق ایران با تأکید بر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه دامغان.

References

Bales, W. D. & Piquero, A. R. (2012). Assessing the impact of imprisonment on recidivism. *Journal of Experimental Criminology*, 8(1), 71–101. · https://doi.org/10.1007/s11292-011-9139-3

Nieuwbeerta, P., Blokland, A. A. J. & Nagin, D. (2009). Assessing the Impact of First-Time Imprisonment on Offenders' Subsequent Criminal Career Development, University of Groningen, *Journal of Quantitative Criminology*.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Conditions for Exercising Guardianship over Minor Marriages (Condition of Absence of Corruption or Existence of Expediency)

Fatemeh Bazokar[1], and **Fateme Sadat Hosseini**[2] ✉

1. PhD Student in Private Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran, Email: bazokar.f@ut.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Law, Refah Non-Profit Faculty, Tehran, Iran, Email: hosseini@refah.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 06 April 2025
Received in revised form 23 July 2025
Accepted 26 August 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Forced guardianship,
Marriage of minors,
Guardianship over promotion,
Conditionality of non-corruption,
Conditionality of expediency

ABSTRACT

Objective: To investigate the legal authority over the marriage of minors in jurisprudence and civil law with the aim of finding a solution to protect children and determining the conditions and limitations of the exercise of this authority by a compulsory guardian.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method. Thus, by studying and examining jurisprudential sources (such as narrations and other evidence) and legal regulations (such as Article 1041 of the Civil Code), the principles and theories related to the authority over the marriage of minors were described and then analyzed.

Results: The jurisprudential reasons for the authority over the marriage of minors are definite, and this is also explicitly foreseen in the Iranian Civil Code (Article 1041).

The exercise of this authority by a compulsory guardian is not absolute and conditions must be observed.

Given social changes such as lifestyle and customs, the marriage of minors in the present era is not only undesirable, but in many cases causes irreparable harm to the child.

According to jurisprudential principles, the exercise of guardianship over a minor's marriage is subject to two basic conditions: first, the absence of a corrupting factor for the child, and second, the determination of his/her best interests by experts.

Conclusions: As a result, if a forced guardian in a minor's marriage does not respect his/her best interests, the annulment of the marriage is a ruling that is consistent with jurisprudential principles and defensible. This condition of determining best interests is proposed by experts as a legal solution to prevent possible harm and protect the rights of children..

Cite this article: Bazokar, F. & Hosseini, F. S. (2025). Conditions for Exercising Guardianship over Minor Marriages (Condition of Absence of Corruption or Existence of Expediency). *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-14. https://doi.org/10.22034/api.2025.729631

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.729631

Introduction

The exercise of guardianship over the marriage of minors by their fathers and grandparents is a jurisprudential certainty based on the text of the narration. In the past, this was accepted due to the culture and customs prevailing in the society, but today, this issue is not only not accepted, but due to the changing circumstances and conditions of the society, it is mentioned and condemned as one of the examples of child marriage. This has caused some to criticize it, citing the mental and physical harm this issue causes to minors, and to demand the establishment of a regulation to prohibit it**.**

The background of the research also shows that the issue of the marriage of minors and the exercise of guardianship over this type of marriage has always been one of the important and controversial issues in our legal system.In recent years, numerous studies have been conducted in this field, including the article "A Legal and Jurisprudential Study of Child Marriage," published in the Journal of Legal Studies in 2017, which analyzed the social and legal harms of early marriage. Seyyed Mustafa Mohaqeq Damad, a researcher, in a study titled "A Jurisprudential Analysis of Early Marriage in Imamiyyah Jurisprudence," written in 2018, examined the adaptation of jurisprudential principles to the needs of today's society.Other researchers such as Abbasi and Salehinejad, in an article on the requirements of the Iranian legal system in prohibiting marriage of persons under the age of eighteen, have identified the capacities of the Iranian legal system, including jurisprudence, domestic laws and regulations, international documents, and court decisions, in prohibiting marriage of persons under the age of eighteen, and using them, have proven the necessity of separating the age of religious responsibility from the age of enjoyment of social and civil rights, and have proposed eighteen as the legal age of marriage because the child has reached maturity**.**

In any case, the physical and mental harm caused to children by early marriage cannot be denied, but the evidence on this issue is so conclusive that a claim against it and a ruling to prohibit it is ijtihad against the text.Therefore, it seems necessary to research and scrutinize jurisprudence and re-examine the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors so that this matter can be limited to special and exceptional cases by fully observing all the conditions for exercising guardianship over marriage, and in the event of non-observance of the conditions, preventive enforcement guarantees can be applied to prevent physical and mental harm to minors. Among the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors, one of the conditions and enforcement guarantees resulting from it is a subject of disagreement and diversity of opinion.This disagreement concerns whether a compulsory guardian should consider the interests and jealousy of the minor in exercising guardianship over the marriage of minors, or is the mere absence of a corrupting factor sufficient for the validity of the marriage? Also, if this condition is not observed (according to some, failure to observe interests, and according to others, the presence of a corrupting factor), should it be considered that the marriage was not valid or is the marriage that has taken place doomed to be null and void? Now, considering the above explanations, researching and examining jurisprudence and determining the strongest opinion on

validity helps to reduce the harms resulting from this type of marriage. Therefore, in the following research, which is organized in three parts, we will first examine the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors in the first part, and then in the second part, we will examine the guarantee of enforcement in the event of failure to observe these conditions, and finally, we will examine the laws and judicial practice of the Iranian legal system.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method. Thus, by studying and examining jurisprudential sources (such as narrations and other evidence) and legal regulations (such as Article 1041 of the Civil Code), the principles and theories related to the authority over the marriage of minors were described and then analyzed.

Results

The jurisprudential reasons for the authority over the marriage of minors are definite, and this is also explicitly foreseen in the Iranian Civil Code (Article 1041).

The exercise of this authority by a compulsory guardian is not absolute and conditions must be observed.

Given social changes such as lifestyle and customs, the marriage of minors in the present era is not only undesirable, but in many cases causes irreparable harm to the child.

According to jurisprudential principles, the exercise of guardianship over a minor's marriage is subject to two basic conditions: first, the absence of a corrupting factor for the child, and second, the determination of his/her best interests by experts.

Conclusions

Forced guardianship, which is the guardianship of fathers and grandfathers over minors and orphans whose guardianship is connected to their childhood, is a legal institution that the Holy Law has established to protect, preserve, and manage the affairs of the aforementioned persons. Among these matters is the issue of the marriage of minors, which is based on the text of narrations and the law, and there is no room for doubt in the essence of the matter. However, there is no consensus regarding the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors and the guarantee of enforcement of non-compliance with these conditions. Famous jurists believe that the mere absence of corruption in the marriage of a minor is sufficient for the validity of the contract, but another group does not consider the mere absence of corruption to be sufficient for the validity of the marriage of a minor and believes that exercising guardianship over the marriage of a minor is valid if the contract concluded is not only corrupt and harmful to the child, but also serves the interests and welfare of the present and future of the minor in this marriage.Because firstly, guardianship has two faces, in other words, although guardianship is a right for the guardians, it is also an obligation, the obligation to protect and secure the interests in both financial and non-financial matters. Secondly, exercising guardianship over the financial affairs of a minor without considering his jealousy and interest will result in the lack of influence

of the actions taken, therefore, in the first way, in the matter of marriage, which is a much more important issue than financial matters, it is necessary to observe interest. Thirdly, there are several narrations that indicate this important point.

Now, regarding the guarantee of the implementation of the failure to observe the interest condition, there is also no unity of procedure, and some believe that the effect of the marriage is not effective, and they believe that if the guardian does not consider the interest of the child in the marriage, the marriage is an extramarital contract that is invalid until the child reaches adulthood, and after that, the individual himself will decide on the validity or rejection of the marriage.But some others consider such a marriage to be generally condemned to nullity and believe that in the current situation, no expediency is conceivable for the marriage of minors, in addition to the fact that the contract is frivolous and invalid in a place where the original has the ability to enforce or reject it at the time of concluding the contract, otherwise the contract is invalid. Also, the capacity of a compulsory guardian to enjoy the marriage of a minor depends on the existence of expediency. Now, if expediency is not observed in the marriage of a minor, but he does not have the capacity to enjoy the expediency to conclude that contract, therefore one of the pillars of the contract, which is the existence of the capacity, is missing and the contract is condemned to nullity. Therefore, as is clear, the ruling to invalidate the marriage of minors in the event of failure to observe expediency is not far from the mind.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

شرایط اعمال ولایت بر نکاح صغار (شرطیت عدم وجود مفسده یا وجود مصلحت)

فاطمه بازوکار[۱]، فاطمه سادات حسینی[۲] ✉

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: bazokar.f@ut.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه حقوق دانشکده غیر انتفاعی رفاه، تهران، ایران. رایانامه: hosseini@refah.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
ولایت قهری،
نکاح صغار،
ولایت بر ترویج،
شرطیت عدم مفسده،
شرطیت مصلحت

چکیده

هدف: بررسی حقوقی ولایت بر تزویج صغار در فقه و قانون مدنی با هدف یافتن راهکاری برای حمایت از کودکان و تعیین شرایط و محدودیت های اعمال این ولایت توسط ولی قهری.

روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. بدین ترتیب که با مطالعه و تدقیق در منابع فقهی (مانند نصوص روایی و سایر ادله) و مقررات قانونی (مانند ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی)، مبانی و نظریات مربوط به ولایت بر تزویج صغار توصیف و سپس به صورت تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است.

یافته‌ها:
– دلایل فقهی ولایت بر تزویج صغار قطعی است و در قانون مدنی ایران (ماده ۱۰۴۱) نیز این امر صریحاً پیش‌بینی شده است.
– اعمال این ولایت توسط ولی قهری، مطلق نیست و باید شرایطی رعایت شود.
– با توجه به تغییرات اجتماعی مانند سبک زندگی و عرف، تزویج صغیر در عصر حاضر نه تنها پسندیده نیست، بلکه در بسیاری از موارد باعث آسیب‌های جبران‌ناپذیر به کودک می‌شود.
– مطابق مبانی فقهی، اعمال ولایت بر نکاح صغیر مشروط به دو شرط اساسی است: اول، عدم وجود مفسده برای کودک و دوم، احراز غبطه و مصلحت او توسط اهل خبره.

نتیجه‌گیری: در نتیجه، اگر ولی قهری در نکاح صغیر، غبطه و مصلحت وی را رعایت نکند، بطلان نکاح حکمی است که با مبانی فقهی سازگار و قابل دفاع می‌باشد. این شرطیتِ احراز مصلحت توسط کارشناسان، به عنوان راهکاری حقوقی برای پیشگیری از آسیب‌های احتمالی و حمایت از حقوق کودکان پیشنهاد می‌شود.

استناد: بازوکار، فاطمه و حسینی، فاطمه سادات. (۱۴۰۴). شرایط اعمال ولایت بر نکاح صغار (شرطیت عدم وجود مفسده یا وجود مصلحت). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۴-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.729631

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.729631

مقدمه

اعمال ولایت بر تزویج صغار توسط پدر و جدپدری آنان از مسلمات فقهی است که مبتنی بر نص روایت است. در گذشته این امر به سبب فرهنگ و عرف حاکم بر جامعه مورد پذیرش بوده، اما امروزه این موضوع نه تنها مورد پذیرش نیست بلکه به واسطه تغییر اوضاع و احوال جامعه از آن به عنوان یکی از مصادیق کودک همسری یاد شده و مورد تقبیح است. همین امر سبب شده تا برخی با استناد به آسیب‌های روحی و جسمی این موضوع برای صغارِ، آن را مورد انتقاد قرارداده و خواستار وضع مقرره‌ای جهت ممنوعیت آن باشند.

پیشینه تحقیق نیز نشان می‌دهد که موضوع تزویج صغار و اعمال ولایت بر این نوع ازدواج همواره یکی از مسائل مهم و بحث‌برانگیز در نظام‌حقوقی ماست. در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی در این زمینه انجام شده است، از جمله مقاله «بررسی حقوقی و فقهی کودک‌همسری» که در سال ۱۳۹۶ در مجله مطالعات حقوقی منتشر شده و به تحلیل آسیب‌های اجتماعی و حقوقی ازدواج زودهنگام پرداخته است. سیدمصطفی محقق داماد در پژوهشی با عنوان «تحلیل فقهی ازدواج زودهنگام در فقه امامیه» که در سال ۱۳۹۷ نگاشته، به تطبیق اصول فقهی با نیازهای جامعه امروز پرداخته است. پژوهشگران دیگری چون عباسی و صالحی نژاد در مقاله‌ای با موضوع بایسته های نظام حقوقی ایران در منع ازدواج افراد زیر هجده سال، به شناسایی ظرفیت‌های نظام حقوقی ایران مشتمل بر فقه، قوانین و مقررات داخلی، اسناد بین المللی و آرای محاکم قضایی در منع ازدواج افراد زیر هجده سال پرداخته و با استفاده از آن، لزوم تفکیک سن مسؤولیت عبادی از سن بهره مندی از حقوق اجتماعی و مدنی را اثبات کرده و هجده سالگی را به دلیل رسیدن کودک به رشد، به عنوان سن قانونی ازدواج پیشنهاد داده است.

به هرروی آسیب‌های جسمی و روحی که به واسطه نکاح زودهنگام به کودکان وارد می‌گردد، قابل انکار نیست اما دلایل بر این موضوع چنان قطعی است که ادعایی خلاف و حکم به ممنوعیت آن اجتهاد در مقابل نص است. از همین رو تحقیق و تدقیق در فقه و بررسی مجدد شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار ضروری به نظر می‌رسد تا بتوان با رعایت کامل کلیه شرایط اعمال ولایت بر تزویج، این امر را محدود به موارد خاص و استثنائی نمود و در صورت عدم رعایت شرایط با اعمال ضمانت اجرایی بازدارنده از آسیب‌های جسمی و روحی آن بر صغار جلوگیری نمود.

از میان شروط اعمال ولایت بر تزویج صغار، یکی از شروط و ضمانت اجرای مترتب بر آن محل اختلاف نظر و تعدد آراست. این اختلاف ناظر بر این امر است که آیا ولی قهری برای اعمال ولایت بر تزویج صغار می‌بایست مصلحت و غبطه صغیر را مدنظر قرار دهد و یا صرف عدم وجود مفسده برای صحت تزویج کفایت می‌نماید؟ همچنین در صورت عدم رعایت این شرط (مطابق نظر برخی عدم رعایت مصلحت و مطابق نظر برخی دیگر وجود مفسده) آیا باید قائل به عدم نفود نکاح صورت گرفته بود و یا نکاح واقع شده محکوم به بطلان است؟

حال با توجه به توضیحات فوق تحقیق و تدقیق در فقه و تعیین نظر اقوی به صحت، به کاهش آسیب‌های حاصل از این نوع نکاح کمک‌کننده است. از همین رو در پژوهش پیش‌رو که در سه بخش تنظیم گردیده است، ابتدا در بخش نخست شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار را مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس در بخش دوم ضمانت اجرای عدم رعایت این شروط را بررسی می‌نماییم و در انتها به بررسی قوانین و رویه قضایی نظام حقوقی ایران خواهیم پرداخت.

شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار

اعمال ولایت بر تزویج صغار بدون قید و شرط نیست و فقها رعایت چندین شرط را ضروری دانسته‌اند که تمامی آن شروط مورد اتفاق نظر است جز شرط عدم وجود مفسده یا رعایت مصلحت. برخی از فقها صرف عدم وجود مفسده را جهت تزویج صغار کافی دانسته اما برخی دیگر معتقدند صرف عدم وجود مفسده کفایت نمی‌کند و در تزویج صغار باید وجود مصلحت و غبطه صغیر احراز گردد والا نکاح صورت گرفته نافذ نخواهد بود. از همین رو ذیل این عنوان ابتدا به شناسایی صغیر و مفهوم ولایت می‌پردازیم در ادامه شرط عدم مفسده یا وجود مصلحت را به عنوان یکی از شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شناسایی صغیر و صغیره

صغیر در لغت از ریشه صغر، به معنای کوچک و خرد است و در اصطلاح به کسی می‌گویند که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد.(لنگرودی، ۱۳۹۸: ۴۵۹) براساس نظر مشهور فقها سن بلوغ شرعی در پسران پانزده و در دختران نه سال تمام قمری است.

موضوعی که در بدو امر اشاره به آن ضروری است تا گستره و محدوده‌ی بحث روشن گردد، آن است که گرچه مشهور فقها سن بلوغ شرعی را برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال تمام قمری می‌دانند اما این سن در واقع سن خروج از صغر جهت انجام تکالیف شرعی همانند نماز و روزه و... است نه سن خروج از صغر جهت آمادگی برای ازدواج. از همین روست که در بحث ولایت بر تزویج صغار به ویژه در خصوص دختران، ولایت بر صغار زیر ۱۳ سال و یا حتی ۱۵ سال مطرح است. به عبارت دیگر همانطور که سن بلوغ از سن رشد متمایز است و شخص بالغ به دلیل عدم رشد، حق دخل و تصرف در امور مالی خود را ندارد، در بحث نکاح نیز سن بلوغ جهت انجام تکالیف شرعی و دخل و تصرف در امور غیرمالی متمایز از سن بلوغ و آمادگی جهت ازدواج است. برای تایید این نظر می‌توان به بیانات آیت‌الله مکارم شیرازی اشاره نمود که ایشان از ادله‌ی شرعی، چهار مرحله از بلوغ را استنباط نمودند:۱-بلوغ به معنای سن تکلیف، ۲-بلوغ به معنای آمادگی روزه گرفتن، ۳-بلوغ برای ازدواج که متکی بر آمادگی جسمی است و ۴-بلوغ برای مسایل اقتصادی.(مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۳۷۶) بنابراین همانطور که مشخص گردید سن خروج از صغر جهت آمادگی برای ازدواج متفاوت از سن خروج از صغر جهت انجام تکالیف شرعی است.

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که سن ۱۳سال و یا ۱۵سال تمام قمری که به عنوان سن خروج از صغر و آمادگی جهت ازدواج بیان شده، صرفاً یک اماره نوعی است، همانند سن ۱۸ سال که اماره نوعی برای احراز رشد است. بنابراین خلاف این اماره قابل اثبات است و می‌توان سنی کمتر و یا بیشتر از ۱۳ و ۱۵ سال قمری را به عنوان سن خروج از صغر و آمادگی جهت ازدواج اثبات نمود.

ولایت پدر و جدپدری بر تزویج صغیر و صغیره

ولایت در زبان فارسی به معنی سلطنت و حکومت است واژه ولایت از کلمه ولی گرفته شده، ولی در لغت عرب به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است، بدون این که فاصله‌ای میان این دو باشد که لازمه چنین ترتبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از این رو این واژه با هیئت‌های مختلف (با فتحه و کسره) در معانی، حب و دوستی، نصرت و یاری، متابعت و پیروی و سرپرستی، استعمال شده است که وجه مشترک همه این معانی، همان قرب معنوی است.(اصفهانی،بی‌تا: ۸۸۵) در کتاب لسان العرب آمده است: «به کسی که تدبیر امور یتیم به دست اوست و آن را انجام می‌دهد، ولی می‌گویند.»(ابن منظور،۱۴۱۴ق: ۴۰۷) خلاصه آن که تدبیر امور و حق تصرف در جان و مال دیگری را در لغت، ولایت نامیده‌اند. اما مقصود از ولایت در اصطلاح شرعی، سلطه و سلطنت است و به عبارت دیگر، قدرت شرعی و قانونی است که شارع آن را به اصالت، مانند ولایت پدر و جدپدری بر صغار و یا ولایت عرضی (بالعرض)، مانند ولایت وصی و یا عدول از مؤمنین جعل نموده است و به صاحب آن اجازه می‌دهد در امور دیگری (اعم از جان یا مال و یا هر دو) دخالت نماید.(طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق: ۴۱۳).

از جمله اموری که ولی حق مداخله در آن را دارد، ولایت بر نکاح است. از نظر صاحب جواهر و محقق حلی(محقق حلی، ۱۴۰۹ق: ۵۰۱) شخصی غیر از پدر و جدپدری در باب نکاح صغار ولایت ندارد. بسیاری از فقها اعم از گذشتگان(علامه حلی، ۱۳۷۸: ۱۵ و شهیدثانی، ۱۴۱۳ق: ۱۱۸) و معاصرین(طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۸۹ و فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق:۸۹) به این امر تصریح کرده‌اند. و صاحب جواهر در خصوص این موضوع ادعای اجماع نیز می‌نماید.(نجفی، ۱۳۹۲: ۱۳۷) بنابراین اعمال ولایت بر تزویج صغار مختص ولی قهری و یا به عبارت دیگر پدر و جدپدری است و سایر اولیای قضایی و یا قراردادی فاقد چنین اختیاری می‌باشند.

شرایط ولی در اعمال ولایت

در فقه برای اعمال ولایت بر تزویج صغار، شرایطی ذکر نموده‌اند. تعبیر محقق حلی در خصوص این شرایط آن است که وجود آن‌ها مانع است(محقق حلی،۱۴۰۹ق: ۵۰۴)، به بیانی دیگر در صورتی ولی می‌تواند در باب ازدواج صغیر اعمال ولایت نماید که این شرایط

مفقود باشد. اما برخی دیگر مانند علامه حلی در قواعد الاحکام (علامه حلی، ۱۳۷۸: ۱۰۴) و محقق ثانی (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ۱۰۴) عدم وجود آن شرایط را مسقط ولایت دانسته‌اند، به هر صورت چه این موارد شرط باشند چه مانع، عبارت‌اند از: بلوغ، عقل، رشد و کمال، اسلام و رعایت مصلحت یا به تعبیر برخی از فقها عدم وجود مفسده. فقها در خصوص تمامی این شروط اتفاق نظر دارند جز شرط رعایت مصلحت و یا عدم وجود مفسده که مورد اختلاف است و برخی از فقها معتقدند همین که در نکاح صغیر مفسده‌ای وجود نداشته باشد، نکاح صحیح است اما گروهی دیگر از فقها بر این عقیده‌اند که صرف عدم وجود مفسده جهت صحت نکاح کافی نیست و باید احراز گردد که نکاح مزبور برای صغیر دارای مصلحت و غبطه است. که در ادامه به تشریح این اختلاف خواهیم پرداخت.

عدم وجود مفسده

مفسده، خلاف مصلحت است.(ابن منظور، بی‌تا: ۳۳۵) ازدواجی‌که برای کودک، زیان‌بار و تباهی‌آور باشد، آسیب مادی یا معنوی بر کودک وارد سازد، «پیمان زناشویی مفسده‌زا» شمرده می‌شود. برخی از فقها بر این عقیده‌اند که در تزویج صغار، صرف نبودن ضرر و مفسده کافی است. به بیانی دیگر اگر برای ولی قهری محرز گردد که تزویج صغیر یا صغیره زیان بار نیست، می‌تواند او را به تزویج درآورد و نکاح صورت گرفته صحیح خواهد بود. از تعابیر صاحب مفتاح الکرامه، شهید ثانی و بعضی دیگر استفاده می‌شود که اشتراط عقد ولی قهری به عدم المفسده، اجماعی است. اما با مراجعه به کتب و نظرایات علما معلوم می‌گردد که چنین اجماعی در کار نیست.(شبیری زنجانی، ۱۳۸۳: ۱۴۷۸) بلکه مشهور فقها چنین نظری دارند که از جمله آنان می‌توان به: شهید ثانی (شهید ثانی،۱۴۱۳ق: ۱۵۵)، شیخ مرتضی انصاری(انصاری، ۱۴۱۵ق:۱۶۸)، سید یزدی(طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق: ۸۶۶)، سید سبزواری(موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۲۶۸)، امام خمینی(امام خمینی،۱۳۷۲: ۲۷۴)، سید محسن حکیم(حکیم، ۱۳۷۴: ۴۵۵)، ملا احمد نراقی و... اشاره نمود. این گروه از فقها برای نظر خویش دلایلی را مطرح نموده‌اند که این دلایل به قرار ذیل است:

الف– عمومات قاعده لاضرر و لاضرار: بنابر تحلیل یکی از فقیهان، در ماجرای سَمُرَه بن جُندَب، رسول اسلام(ص)، دو قاعده (لاضرر و لاضرار) را بیان کرده و از ضرر (زیان مادی: کاستی در مال یا جان) و ضرار (زیان معنوی: آزار و به دشواری افکندن دیگری و کاستی در آبرو) بازداشته‌اند.(امام خمینی،۱۳۹۲: ۵۲۷) بنابراین قاعده لاضرر علاوه بر ضرر و زیان مادی، ضررهای معنوی را نیز نفی می‌کند. در مورد ازدواج صغار نیز ازدواجی که برای طفل مفسده و ضرری به همراه داشته باشد، چه ضرر از نوع جسمی و مادی باشد و چه از نوع روحی و روانی، به واسطه قاعده لاضرر مورد نفی قرار می‌گیرد. البته نکته‌ای که در اینجا قابل طرح می‌باشد این است که برخی بیان می‌دارند؛ بین عمومات ولایت پدر و جدپدری و عموم قاعده لا ضرر تعارض است. به عبارت دیگر عموم ولایت پدر و جدپدری مقید به قید مصلحت و یا عدم مفسده نیست و قاعده لاضرر نیز نسبت به نکاح و غیر نکاح عمومیت دارد. اما در پاسخ باید گفت؛ عمومات لا ضرر دلیل حاکم است، به بیان دیگر لاضرر عنوان ثانوی است و عنوان ثانوی با عنوان اولیه تعارض نمی‌کند و همواره عنوان ثانویه حاکم می‌گردد.(مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۲).

ب– فهم متشرعه: فهمِ دینداران از ولایت قهری بر ازدواج صغیر آن است که در این پیوند، دست‌کم زیانی برای کودک نباشد. یعنی پدر و جدّ ولایت نیافته‌اند که بر کودک زیانی وارد سازند. ادله‌ی ولایت از آغاز بر غیر موارد ضرر انصراف یافته است.(موسوی سبزواری،۱۴۱۳ق: ۲۶۸).

ج– اجماع: برخی از فقها بر شرطیت عدم وجود مفسده ادعای اجماع نمودند(حکیم، ۱۳۷۴: ۴۵۵) و بیان نمودند که عقد دارای مفسدهٔ باطل است. گرچه به نظر می‌رسد اجماع از نوع اجماع مدرکی است اما به عنوان تاییدی بر نظر خویش به آن اشاره نموده‌اند.

د– انصراف: عمومات ولایت پدر و جدپدری بدون استناد به قاعده لا ضرر هم منصرف به صورتی است که مفسده‌ای نباشد.

افزون بر دلایل فوق، به اصل عدم ترتب اثر یا اصل عدم ولایت در حالت مفسده نیز استناد کرده و بیان نمودند؛ با چشم‌پوشی از احتیاط در کودک‌همسری، «فقدان مفسده» کافی است و در هیچ‌یکی از نصوص، وجود مصلحت بر ولایت پدر و جدّ اعتبار نگردیده، بنابراین هرگاه پدر یا جدپدری، کودک خود را به ازدواج کسی درآورد، و در آن مفسده‌ای نباشد، ازدواج به نحو صحیح تشکیل یافته است.(خویی، ۱۴۱۸ق: ۲۳۱).

شرطیت مصلحت

برخی معتقدند در تزویج صغار علاوه بر عدم وجود مفسده، لازم است مصلحت طفل نیز رعایت گردد. مقصود از مصلحت، برتری ازدواج صغیر بر عدم آن است و مراد مطلق مصلحت (مالی و غیر مالی) در مطلق زناشویی (دایم و موقت) است (فاضل لنکرانی،۱۴۲۱ق: ۱۰۵-۱۰۶)، به بیانی دیگر ازدواج طفل نه تنها برای وی مفسده‌ای نداشته باشد بلکه خیر و صلاح، نفع و آسایش وی در این ازدواج باشد. سید یزدی در این باره می‌نویسد: «تزویج صغار که توسط پدر و جد پدری انجام می‌شود، در صورتی صحیح و نافذ است که عاری از مفسده باشد و به احتیاط واجب باید با رعایت مصلحت همراه باشد.» (طباطبایی یزدی،۱۴۰۹ق: ۶۱۷) بسیاری از فقهای معاصر نیز بر رعایت این شرط تاکید کرده‌اند.(حکیم، ۱۳۷۸: ۴۵۶).

آیت الله مکارم شیرازی در پاسخ به این سوال که آیا برای تزویج صغار صرف عدم وجود مفسده کفایت می‌کند و یا وجود مصلحت ضروری است؟ بیان می‌دارد؛ «باید دید نگاه ما به عنوان «ولایت» چگونه است؟ در این مسئله دو دیدگاه وجود دارد:

۱- اگر نگاه ما به ولایت، «مالکیت» باشد، (انت و مالک لابیک) پدر هر کاری بخواهد، می‌تواند انجام دهد. زیرا مالش می‌باشد و اختیارش را دارد، در این صورت مفسده‌اش هم اشکال ندارد، حتی لا ضرر هم نمی‌تواند جلوی او را بگیرد (ولایت امتیاز به پدر است).

۲- اگر نگاه ما به عنوان ولایت این است که دلسوزترین فرد برای دختر، پدر و جدپدری است، برای اینکه منافع او را تأمین می‌کنند، در این صورت شارع مقدس نمی‌خواهد امتیازی به پدر بدهد بلکه امتیازی است برای دختر، که در این صورت مصلحت مولی علیه را باید در نظر گرفت و عدم مفسده کافی نیست.»(مکارم شیرازی،۱۴۲۴ق: ۳۳) که ایشان خود طرفدار نظر دوم است.

طرفداران این دیدگاه برای اثبات نظر دلایلی را ارائه می‌دهند که در ادامه به بیان این دلایل خواهیم پرداخت.

الف- دلیل اولویت: آیه «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[1] تصرفات در اموال یتیم را منوط به رعایت مصلحت کرده است.

گرچه این آیه در باب مال یتیم است و ممکن است این ایراد مطرح گردد که موضوع بحث ما تزویج صغار توسط ولی است نه شخص یتیم. اما در پاسخ به این ایراد باید گفت؛ صغیری که پدر خود را از دست داده است اما جدپدری بر وی ولایت دارد، یتیم است. پس هنگامی که تصرفات جدپدری منوط به رعایت مصلحت است به واسطه عدم وجود تفاوت، تصرفات پدر نیز منوط به رعایت مصلحت خواهد بود. همچنین برخی از فقهای امامیه در خصوص رعایت مصلحت در تصرفات مالی ولی، ادعای عدم خلاف نمودند.(حکیم، ۱۳۷۸: ۴۵۷) حال از آنجا که تصرفات مالی پدر و جدپدری منوط به رعایت مصلحت طفل است، بنابراین به طریق اولی در تزویج صغار که از اهمیت بیشتری برخوردار است، مصلحت باید رعایت گردد.

ب- روایاتی که دلالت بر رعایت مصلحت دارند: فضل بن عبد الملک، از امام صادق(ع) نقل نموده است: «لا تستأمر الجاریة الّتی بین ابویها اذا اراد ابوها ان یزوّجها، هو انظر لها.»(مکارم شیرازی،۱۴۲۴ق: ۳۴) عبارت «هو انظر لها» به منزله تعلیل است. زیرا روایت می‌گوید: چون پدر رعایت مصلحت می‌کند نظر او بر نظر دختر مقدم است. حال ممکن است برخی اشکال نمایند که روایت در مقام بیان حکمت است نه علت. که در پاسخ باید گفت؛ در صورتی که بپذیریم حکمت است بازهم مویدی بر ادعاست.(مکارم شیرازی،۱۴۲۴ق: ۳۴).

در روایتی دیگر فضل بن عبد الملک، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «إنّ الجد اذا زوّج ابنة ابنه و کان ابوها حیّاً و کان الجد مرضیّاًجاز....»(مکارم شیرازی،۱۴۲۴ق: ۳۵) در این روایت نیز عرف از قرار گرفتن «وَ کَانَ الْجَدُّ مَرْضِیّاً» در متن روایت، «رعایت مصلحت» را می‌فهمد.

همچنین روایتی عبید بن زراره نقل می‌کند: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام: الجاریةُ یریدُ ابوها ان یزوّجها ... فقال: الجدّ اولی بذلک ما لم یکن مضار...»(مکارم شیرازی،۱۴۲۴ق: ۳۵) گرچه ظاهر این روایت بر عدم مفسده دلالت دارد اما در جایی که رعایت مصلحت ممکن است، عدم رعایت آن و اکتفا به صرف نبود مفسده خود مصداق ضرر است.

---

۱. آیه ۱۵۲ سوره انعام و آیه ۳۴ سوره إسراء.

ج– استصحاب: مقتضای احتیاط این است که در تزویج صغار، مصلحت رعایت شود. زیرا به حکم استصحاب در صورت عدم رعایت مصلحت عقد نکاح محقق نمی‌گردد.(فاضل لنکرانی،۱۴۲۱ق: ۱۰۵) در واقع پیش فرض این دیدگاه آن است که وجود ولایت ولی منوط به رعایت مصلحت است و اگر مصلحت رعایت نگردد اصلاً ولایتی وجود نخواهد داشت.

در نهایت می‌توان گفت با وجود آنکه شرط "عدم وجود مفسده" نظر مشهور است اما به نظر می‌رسد شرط "رعایت مصلحت" در تزویج صغار توسط ولی از یک جانب با اهمیت نهاد نکاح سازگاری بیشتری دارد و از جانب دیگر در نظر عرف و عقلا پسندیده‌تر است. چه بسا آنکه گروه اول که عدم وجود مفسده را برای تزویج صغیر توسط ولی کافی می‌دانستند، در نهایت بیان داشته‌اند که جانب احتیاط آن است که در مسئله نکاح مصلحت صغیر توسط ولی رعایت گردد.(طباطبایی یزدی،۱۴۰۹ق: ۸۶۶).

ضمانت اجرای عدم رعایت شرط مصلحت در اعمال ولایت بر تزویج صغار

پس از بررسی شرط اعمال ولایت بر تزویج صغار این بحث مطرح است که اگر پدر و یا جدپدری، طفل را به تزویج درآورند در حالی که این ازدواج فاقد مصلحت و غبطه‌ای برای طفل باشد، و یا بنا بر نظر کسانی که صرف عدم موجود مفسده را کافی می‌دانند، نکاح صورت گرفته دارای مفسده و ضرری باشد، وضعیت این نکاح به چه صورت خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش به طور کلی دو نظر مطرح گردیده است؛ گروهی از فقها نظر به عدم نفوذ نکاح صورت گرفته دارند و عده‌ای دیگر معتقد به بطلان هستند. از همین رو در ذیل این عنوان ابتدا بررسی نظر عدم نفوذ پرداخته و در ادامه نظریه بطلان را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

عدم نفوذ نکاح فاقد مصلحت

مشهور فقها معتقدند در صورتی که پدر و یا جدپدری اقدام به تزویج صغیر نمایند در حالی که آن نکاح برای صغیر دارای مفسده‌ای است(بنابر نظری که عدم وجود مفسده را شرط می‌دانست) و یا مصلحت صغیر در آن لحاظ نشده است، در این حالت عقدنکاح فضولی و غیرنافذ است تا زمانی که صغیر، بالغ گردد و در مورد تنفیذ و یا رد آن اعلام اراده نماید. زیرا پدر و جدپدری در باب نکاحی که دارای مفسده است و یا مصلحت صغیر رعایت نگردیده است، ولایت ندارند.(نجفی،۱۳۹۲: ۲۲۰) همانند شخصی که بدون داشتن اختیار اقدام به انعقاد عقدی برای دیگری می‌نماید. همچنین این گروه از فقها در پاسخ به این نظر که؛ هرگاه پدر یا جد پدری با استفاده از فرصت ولایت قهری، بر نکاح زیان‌آمیز برای صغیر اقدام نمود یا مصلحت وی را رعایت نکرد، باید نکاح باطل باشد، نه غیر نافذ، گفته‌اند: ادله‌ی لاضرر، لزوم عقد را زایل می‌کند، زیرا لزوم وفای به عقد ضرر است، نه بطلان از اصل. به علاوه، در این استفاده‌جویی، ارتکاب حرام صورت گرفته که تأثیری بر حکم وضعی (بطلان عقد نکاح ضرری) نخواهد داشت.(سیفی، ۱۳۸۶: ۱۰۰) آیت ا... ناصر مکارم شیرازی نیز، در پاره‌ی نوشته‌های استدلالی پیشین‌شان، تصریح دارند که عقد نکاح کودک از سوی ولیّ قهری حتی با وجود مفسده برای مولّی‌علیه، در زمره‌ی عقود فضولی قرار می‌گیرد، عقد از ریشه باطل نیست، بلکه فضولیت تا بلوغ طفل استمرار می‌یابد.(مکارم شیرازی،۱۴۲۷ق: ۳۲۰).

بطلان نکاح فاقد مصلحت

در مقابل برخی از فقها که در اقلیت هستند، در صورت عدم وجود مصلحت و یا وجود مفسده(بنابر اعتقاد گروهی که صرف عدم وجود مفسده را کافی می‌دانند) در نکاح صغار، ادعای بطلان نمودند. که از جمله آن ها می‌توان به ملا احمد نراقی(فاضل نراقی،۱۴۱۵ق: ۱۶۷) و سید محمد موسوی عاملی(موسوی عاملی،۱۴۱۳ق: ۸۹)، اشاره نمود. همچنین آیت الله مکارم شیرازی نیز در سخنان اخیر خویش بیان داشتند :«هرگاه ازدواج دختری قبل از بلوغ مصلحت نداشته است، از اوّل عقد باطل بوده است».(مکارم شیرازی،۱۴۲۷ق: ۲۰۹) دلایلی برای توجیه این نظر وجود دارد که در ادامه مورد اشاره قرار می‌گیرد:

الف– اجماع بر بطلان: بر بطلان عقدی که دارای مفسده است ادعای اجماع شده است. از کسانی که ادعای اجماع کرده‌اند مرحوم نراغی در کتاب مستند است.(فاضل نراقی،۱۴۱۵ق: ۱۶۷) آیت الله مکارم شیرازی نیز در کتاب النکاح به این مسئله اشاره نموده است.(مکارم شیرازی،۱۴۲۴ق: ۳۳).

ب– تغییر موضوع تزویج صغار: آیت‌الله مکارم شیرازی بیان می‌دارد؛ «در زمان ما مصلحتی در عقد صغیر و صغیره نیست. گرچه حکم ولایت عوض نشده، ولی موضوع ولایت بر صغیر و صغیره مع المصلحه و عدم المفسده عوض شده است و کمتر اتفاق می‌افتد که برای صغیر و صغیره ازدواجی واقع شود و بعد از کبیر شدن مخالفتی صورت نگیرد، اگر هم مخالفت نشود، لااقل خوف مخالفت هست و این خوف مخالفت، مفسده است، پس باید بگذاریم تا کبیر شوند تا اختلافی پیش نیاید، پس ما که در نکاح صغیر و صغیره طرفدار مصلحت هستیم، در زمان خودمان اجازه نمی‌دهیم، حتی مشهور هم که قائل به عدم مفسده هستند، باید در زمان ما عقد صغیر و صغیره را اجازه ندهند، چون مفسده دارد. باید توجه کرد که در این‌جا حکم عوض نشده است بلکه موضوع عوض شده و با تغییر موضوع، حکم آن نیز عوض می‌شود.»(مکارم شیرازی،۱۴۲۴: ۳۵).

ج– عدم وجود اهلیت جهت تنفیذ و یا رد عقد: عقد در جایی فضولی و غیرنافذ است که اصیل هنگام انعقاد قرارداد توانایی تنفیذ و یا رد آن را داشته باشد. بنابراین در خصوص نکاح صغار چون در هنگام انعقاد عقد صغیر توانایی رد و یا تنفیذ معامله را ندارد بنابراین عقد از اصل باطل است. همانطور که مرحوم سیدمحمد کاظم یزدی بیان می‌دارد:« و یحتمل البطلان و لو مع الإجازة بناء علی اعتبار وجود المجیز فی الحال»(طباطبایی یزدی،۱۴۰۹ق: ۸۶۶)

د– عدم وجود اهلیت تمتع: دلیل دیگری که به نظر می‌رسد آن است که حق و یا به عبارت دیگر اهلیت تمتع ولی قهری جهت تزویج صغیر وابسته به عدم وجود مفسده و یا وجود مصلحت است، حال اگر در تزویج صغیر مفسده‌ای وجود داشته باشد و یا مصلحت رعایت نگردد، ولی اهلیت تمتعی جهت انعقاد آن عقد ندارد، بنابراین یکی از ارکان عقد که وجود اهلیت است، مفقود بوده و عقد محکوم به بطلان است.

ه– شرط باطل و مبطل عقد: همانطور که اشاره نمودیم از شروط اعمال ولایت ولی جهت تزویج صغیر، عدم وجود مفسده و یا رعایت مصلحت است. به عبارت دیگر یکی از شرایط صحت نکاح صغیر آن است که ولی غبطه و مصلحت مولی علیه خود را رعایت نماید و یا عقد عاری از مفسده باشد. حال در بحث شروط بیان می‌گردد که «الشرط جزء من العوضین» یعنی شرط جزئی از عوضین است که البته عوضین در خصوص عقود مالی مصداق دارد اما در خصوص عقود غیرمالی می‌توان بیان نمود که شرط جزئی از ارکان است و زمانی که شرط مفقود باشد، ارکان عقد به طور کامل محقق نمی‌گردد و عقد باطل خواهد بود.

بنابراین همانطور که مشخص گردید، آنچه در فقه امامیه مشهور است، آن است که وجود مفسده و یا عدم وجود مصلحت در نکاح صغار، موجب فضولی شدن و عدم نفوذ عقد خواهد شد. اما بنابر دلایلی که ذکر گردید، بطلان عقد در صورت عدم رعایت این شرط چندان دور از ذهن نیست و می‌توان با توجه به مبانی مطرح شده ضمانت اجرای بطلان را در صورت عدم رعایت مصلحت در تزویج صغار در نظام حقوقی پیش‌بینی نمود.

بررسی رویه و نظام حقوقی ایران در باب اعمال ولایت بر تزویج صغار:

در خصوص پذیرش اعمال ولایت پدر و جدپدری بر تزویج صغار توسط نظام حقوقی ایران هیچ تردیدی وجود ندارد و ماده‌ی ۱۰۴۱ قانون مدنی این امر را صریحاً پیش‌بینی نموده است.[۱] البته قانون‌گذار در تنظیم این ماده نظر فقهایی را برگزیده است که رعایت غبطه و مصلحت صغار را شرط صحت تزویج توسط اولیای قهری می‌دانند، از همین رو تزویج دختران زیرسن ۱۳ سال شمسی و پسران زیر سن ۱۵ سال شمسی را با اذن ولی و تشخیص مصلحت از جانب دادگاه بلامانع دانسته است.

در این راستا، ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. این ماده به‌طور مستقیم اختیار ولی قهری را محدود به رعایت مصلحت مولی‌علیه کرده و مقرر می‌دارد که اگر ولی قهری مصلحت صغیر و صغیره را رعایت نکند، دادگاه می‌تواند او را از انجام وظایف خود منع کند. این مقرره نشان‌دهنده آن است که رعایت مصلحت طفل حتی در مواردی که ولی به‌صورت قانونی حق تصمیم‌گیری دارد، شرطی ضروری و الزامی است.

---

۱. ماده‌ی ۱۰۴۱ قانون مدنی:«عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه است.»

از سوی دیگر، نظریات حقوق‌دانان برجسته نیز به‌خوبی اهمیت نظریه مصلحت‌محوری را نشان می‌دهد. دکتر ناصر کاتوزیان در کتاب "حقوق مدنی: خانواده" تأکید دارد که اذن ولی شرط لازم است اما کافی نیست(کاتوزیان،۱۳۹۴:۶۸). به اعتقاد وی، دادگاه باید مصلحت طفل را احراز کند، زیرا ممکن است ولی در تشخیص مصلحت اشتباه کند یا از اختیارات خود سوءاستفاده نماید. این دیدگاه به‌طور مستقیم بر اهمیت تشخیص مصلحت توسط مرجع قضایی تأکید دارد.

دکتر صفایی و امامی نیز در کتاب "حقوق خانواده" بر لزوم احراز مصلحت طفل توسط دادگاه تأکید کرده اند و بر این باورند که این امر از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کرده و کودک را از آسیب‌های ازدواج زودهنگام محافظت می‌کند(امامی و صفایی،۱۳۹۳:۷۶). به نظر ایشان، اذن ولی اگرچه از نظر قانونی لازم است، اما نمی‌تواند به‌تنهایی ضامن حفظ منافع کودک باشد. در همین راستا، دکتر شمس‌الدین مجتهد شبستری در کتاب "نکاح صغار در فقه و حقوق ایران" نظریه مصلحت‌محوری را به‌تفصیل مورد بحث قرار داده و بر لزوم مداخله دادگاه در کنار اذن ولی برای احراز مصلحت کودک تأکید کرده است. وی معتقد است که مصلحت کودک باید به‌عنوان یک اصل محوری در تمامی مراحل عقد نکاح مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین همانطور که واضح است در نظام حقوقی ایران، نه تنها رعایت غبطه و مصلحت صغیر را ضروری است بلکه احراز وجود این مصلحت و غبطه نه برعهده ولی بلکه برعهده دادگاه (یا به عبارت فقهی، اهل خبره) قرار دارد تا از تصمیم‌گیری و اعمال نظر شخصی توسط اولیای قهری جلوگیری شود. در همین راستا می‌توان به آرای قضایی اشاره نمود که دادگاه ازدواج صغیر را در راستای مصلحت وی تشخیص نداده است و اجازه‌ی نکاح را صادر ننموده است. به عنوان نمونه می‌توان به رای صادره از شعبه یک دادگاه عمومی–حقوقی شهرستان کبودرآهنگ در تاریخ ۱۴۰۱/۰۴/۰۲ اشاره نمود که :"دادگاه با ملاحظه وضعیت جسمانی صغیره و فاصله سنی زیاد بین صغیره و خواستگار ایشان و عدم احراز هم‌کفو بودن و همچنین عدم احراز مصلحت این نکاح برای دادگاه به استناد ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی حکم به بطلان دعوای خواهان(ولی صغیره) صادر می‌نماید."

نکته دیگری که در این زمینه مطرح می‌شود، اختلاف‌نظر حقوق‌دانان در خصوص وضعیت عقد نکاح بدون اذن ولی است. برخی از حقوق‌دانان، از جمله دکتر کاتوزیان، عقد نکاح بدون اذن ولی را غیرنافذ می‌دانند و معتقدند که این عقد با اجازه بعدی ولی می‌تواند تنفیذ شود. این دیدگاه براساس اصول کلی حقوق قراردادها در قانون مدنی ایران شکل گرفته است که مطابق آن، معاملات افراد فاقد اهلیت با اجازه ولی نافذ می‌شوند. در مقابل، برخی دیگر از حقوق‌دانان، مانند دکتر امامی، معتقدند که عقد نکاح بدون اذن ولی باطل است، زیرا فقدان اذن ولی موجب بی‌اعتباری عقد می‌شود و این نقص اساسی را نمی‌توان با اجازه بعدی رفع کرد.

از دیدگاه نظریه مصلحت‌محوری، احراز مصلحت کودک نه‌تنها در مرحله انعقاد عقد بلکه در تمامی مراحل پس از آن نیز ضروری است. به عبارت دیگر، اگر پس از انعقاد عقد مشخص شود که مصلحت کودک رعایت نشده است، دادگاه می‌تواند این عقد را بی‌اعتبار اعلام کند. این رویکرد از یک سو حقوق کودکان را به‌عنوان گروهی آسیب‌پذیر در جامعه تضمین می‌کند و از سوی دیگر از سوءاستفاده احتمالی ولی یا دیگر اشخاص جلوگیری می‌کند.

در مجموع، نظریه مصلحت‌محوری در حقوق ایران به‌عنوان یک اصل کلیدی برای حمایت از حقوق کودکان در نکاح صغار شناخته می‌شود. این نظریه با استناد به قوانین مدنی و اصول قانون اساسی، اذن ولی را به‌عنوان شرطی لازم اما نه کافی معرفی می‌کند و بر ضرورت احراز مصلحت کودک توسط دادگاه تأکید دارد. از این رو، نظریه مذکور با ایجاد توازنی میان اختیارات ولی و حقوق کودک، گامی مؤثر در جهت حمایت از منافع کودکان و جلوگیری از ازدواج‌های زودهنگام و آسیب‌زا به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

ولایت قهری که عبارت است از ولایت پدر و جدپدری بر صغار و محجورینی که حجر آنان متصل به ایام صغر است، نهادی حقوقی است که شارع مقدس به جهت حمایت، حفاظت و اداره امور اشخاص مذکور وضع نموده است. از جمله این امور بحث تزویج صغار است که مبتنی بر نص روایت و قانون است و در اصل موضوع هیچ تردیدی راه ندارد. اما در خصوص شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار و ضمانت اجرای عدم رعایت این شروط اتفاق نظری به چشم نمی‌خورد. مشهور فقها بر این اعتقادند که صرف عدم وجود مفسده در نکاح صغیر برای صحت عقد واقع شده، کفایت می‌نماید، اما گروهی دیگر صرف عدم وجود مفسده

را برای صحت نکاح صغیر کافی ندانسته و معتقدند که اعمال ولایت بر تزویج صغیر در صورتی صحیح است که عقد واقع شده برای طفل نه تنها مفسده و ضرری به همراه نداشته باشد بلکه مصلحت و غبطه حال و آینده صغیر در این ازدواج باشد. زیرا اولاً ولایت دو چهره دارد، به عبارت دیگر ولایت گرچه حقی برای اولیاست اما تکلیف نیز می‌باشد، تکلیف به محافظت و تامین منافع هم در امور مالی و هم در امور غیرمالی. ثانیاً اعمال ولایت بر امور مالی صغیر بدون رعایت غبطه و مصلحت وی سبب عدم نفوذ اعمال صورت گرفته خواهد شد، بنابراین به طریق اولی در امر ازدواج نیز که مسئله‌ای به مراتب مهم‌تر از امور مالی است، رعایت مصلحت ضرورت دارد. ثالثاً روایت متعددی وجود دارد که بر این مهم دلالت می‌نماید.

حال در خصوص ضمانت اجرای عدم رعایت شرط مصلحت نیز وحدت رویه‌ای وجود ندارد و برخی قائل به عدم نفوذ نکاح واقع شده، بوده و معتقدند در صورتی که ولی، مصلحت طفل را در نکاح مدنظر قرار ندهد، نکاح واقع شده عقود فضولی تا زمان کبیرشدن طفل غیرنافذ است و پس از آن خود فرد در باب تنفیذ و یا رد نکاح تصمیم خواهد گرفت. اما برخی دیگر به طور کلی چنین تزویجی را محکوم به بطلان دانسته و معتقدند در وضعیت فعلی هیچ مصلحتی برای تزویج صغار قابل تصور نیست، مضاف بر اینکه عقد در جایی فضولی و غیرنافذ است که اصیل هنگام انعقاد قرارداد توانایی تنفیذ و یا رد آن را داشته باشد، در غیر این صورت عقد باطل است. همچنین اهلیت تمتع ولی قهری جهت تزویج صغیر وابسته به وجود مصلحت است، حال اگر در تزویج صغیر مصلحت رعایت نگردد، ولی اهلیت تمتعی جهت انعقاد آن عقد ندارد، بنابراین یکی از ارکان عقد که وجود اهلیت است، مفقود بوده و عقد محکوم به بطلان است. بنابراین همانطور که مشخص است، حکم به بطلان تزویج صغار در صورت عدم رعایت مصلحت چندان دور از ذهن نیست.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران و دانشگاه غیر انتفاعی رفاه انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابن منظور، محمد. (۱۴۱۴). لسان العرب . بیروت: دار صادر.

اصفهانی، راغب. (بدون تاریخ). المفردات فی غریب القرآن ، جلد ۱. قم: دار القلم.

امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۲). تحریر الوسیلة ، جلد ۲. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی.

امام خمینی، روح الله. (۱۳۹۲). کتاب البیع ، جلد ۵. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). کتاب النکاح . قم: المؤتمر العالمی.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۹). ترمینولوژی حقوق . تهران: گنج دانش.

حکیم، سید محسن. (۱۳۷۴). مستمسک العروة الوثقی ، جلد ۱۴. قم: دار التفسیر.

خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸). موسوعهٔ ، جلد ۳۳. قم: موسسه احیای آثار امام خوئی.

سیفی، علی‌اکبر. (۱۳۸۶). دلیل تحریر الوسیلة (النکاح) ، جلد ۲. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۳۸۳). کتاب نکاح ، جلد ۱۲. قم: موسسه پژوهشی رای پرداز.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام ، جلد ۷. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه.

صفایی، حسین و امامی، اسدالله. (۱۳۹۳). حقوق خانواده . تهران: انتشارات سمت.

طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۰۹). العروة الوثقی ، جلد ۲. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۸). قواعد الاحکام ، جلد ۳. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۱ق). تفصیل الشریعة (النکاح) . قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار.

فاضل نراقی، احمد. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعه فی الاحکام الشریعه ، جلد ۱۶. قم: موسسه آل البیت.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۴). حقوق مدنی: خانواده (چاپ یازدهم). تهران: شرکت سهامی انتشار.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۹ق). شرائع الاسلام ، جلد ۲. تهران: انتشارات استقلال.

محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد ، جلد ۱۲. قم: موسسه آل البیت.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق). استفتاءات ، جلد ۱. قم: مدرسه الامام الاعلی.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۴ق). کتاب النکاح ، جلد ۲. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۰). أنوار الفقاهة (النکاح) ، جلد ۱. قم: دارالنشر الامام علی.

موسوی عاملی، محمد. (۱۴۱۳ق). نهایة المرام ، جلد ۱. قم: موسسه النشر الاسلامی.

موسوی سبزواری، عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام ، جلد ۴. قم: السید عبد الاعلی.

نجفی، محمدحسن. (۱۳۹۲). جواهرالکلام ، ترجمه اکبر نائب زاده، جلد ۴. تهران: انتشارات گنج دانش.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Designing a Teacher Training Curriculum Model with a Futures Research Approach

Hamed Yaghobian[1], **Fatemeh Parasteh Qombwani**[2] ✉, and **Mojhgan Mohammadi Naiini**[3]

1. PhD student, Department of Educational Sciences, Curriculum Planning, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran, Email: hybolfa@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. Email: fatemeh.parasteh@yahoo.com
3. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran, Email: mm.naeeni@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 21 April 2025
Received in revised form 06 August 2025
Accepted 14 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Curriculum model,
Teacher training,
Future studies

ABSTRACT

Objective: The aim of this research was to design a teacher education curriculum model with a futures research approach.

Method: This study was conducted using the classical data-based theory research method. The research population consisted of futures research experts, educational science experts, and lecturers at Farhangian University and other universities in the country in 1402-1404. Using theoretical sampling, 23 curriculum planning professors were selected for interviews. The data collection tool was in-depth and unstructured interviews, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding.

Results: The research findings showed that the teacher education curriculum model with a futures research approach consists of ten main dimensions. These dimensions are: learning objectives, learning environment, learning content, teaching-learning grouping, learning resources/materials, learning activities, learning scheduling, teachers' roles, learning evaluation, and learning logic.

Conclusions: Based on the findings, it can be concluded that in order to train teachers who can anticipate and respond to future needs, it is necessary to design a comprehensive curriculum that includes these ten dimensions in a coordinated and forward-looking manner. This model can be used as a basic framework for reviewing and developing teacher education curricula.

Cite this article: Yaghobian, H., Parasteh Qombwani, F. & Mohammadi Naiini, M. (2025). Designing a Teacher Training Curriculum Model with a Futures Research Approach. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322

Introduction

Recruitment and staffing include the actions and activities undertaken by an organization to identify and attract individuals into the organization who have the ability to help the organization achieve its strategic goals (Haghighi et al., 1403). Specifically, such activities should create a pool of desirable candidates; increase their interest and attraction to the organization as an employer and increase the likelihood that they will accept a job offer. Recruitment and staffing is the process of finding and engaging individuals in the organization (Hayati and Makondi, 1400). In deciding which applicants and candidates to appoint to a job, selection is part of the recruitment and staffing process. This process has four stages, which include defining the need, planning the recruitment, attracting applicants, and selecting applicants (Armstrong et al., 2014). In a rapidly changing society, scientists often raise the issue of the relevance of future teacher education to the realities of professional activity, the needs of society and the labor market. In this regard, researchers study the various roles of a teacher in modern society (Prokopenko, et al., 2013). In the theory and practice of higher education, new approaches to the professional education of future teachers for various roles in their future educational activities appear. A significant achievement in this area is the understanding of the place of a private tutor and the training of teachers for private tutoring. Therefore, based on studies, it is now worth talking about the role of a teacher not as a mentor and source of knowledge, but as a coach, facilitator, mentor, moderator of the child's individual educational path (Osadcha et al., 2020). The key elements of the teacher education model for achieving learning outcomes and sustainability competencies mean taking transformative actions. This not only means using a theoretical framework as the basis of a model that must be individually adapted by each educational institution according to its needs, but also socio-emotional competencies (Morvino-Casado, Miguel Ángel, & Sánchez-Oliva, 2021). The lack of a coherent methodological model for conducting futures studies is undeniable as a serious research gap in the field of teacher education curriculum (Institute for Research and Planning of Higher Education, 2014).

The phenomenon of futures studies, along with technology and technology, has the ability to be presented not as a tool but as a catalyst for transformation and innovation in education.Understanding the specifics of this phenomenon and its conscious and intelligent management can be one of the most important strategies for education officials in the country and can be used as an opportunity to rebuild the education system and teacher training and transform the teaching-learning process (Dosti, Khamis Abadi, Midani, 2015). One of the major characteristics of information and communication technology and futures studies, with a view that reveals the need for its use in teacher training, is that it creates omniscient or inclusive power (Arnaiz-Sanchez et al., 2023). Futures studies are a systematic process for looking at the long-term future of science, technology, environment, economy, and society, which aims to identify emerging general technologies and strengthen strategic research areas that are likely to bring the greatest economic and social benefits.In reality, it can be said that futures research is

a systematic, participatory process that gathers future perceptions that builds a medium- to long-term perspective with the aim of making up-to-date decisions and mobilizing joint actions (Norpisheh et al., 2019). Several studies have shown weaknesses in the generality of the teacher education curriculum. For example, the developments resulting from scientific findings in various fields, especially in educational sciences and changes in the educational system in accordance with the fundamental transformation document, have not been implemented; therefore, the gap between this program and the aforementioned developments has prevented it from achieving its predetermined goals (Deputy Director of Education and Postgraduate Studies, Farhangian University, 2014).Also, as stated in the strategic plan of Farhangian University in the Vision Horizon 1404, approved by the Board of Trustees of Farhangian University (2016), the implementation of the new teacher education curriculum has faced numerous challenges, including inadequate participation of factors and institutions involved in teacher education, inconsistent attitudes in the development and modernization of teacher education, limited resources and infrastructure of the university considering its position and role in advancing the country's education system, inattention of managers at various levels to the university, and the formation of a negative attitude towards Farhangian University among a significant portion of the country's higher education units. The main issue of this research is: What elements and components does the teacher education curriculum model based on the futures study approach consist of?

Method

This study was conducted using the classical data-based theory research method. The research population consisted of futures research experts, educational science experts, and lecturers at Farhangian University and other universities in the country in 1402-1404. Using theoretical sampling, 23 curriculum planning professors were selected for interviews. The data collection tool was in-depth and unstructured interviews, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding.

Results

The research findings showed that the teacher education curriculum model with a futures research approach consists of ten main dimensions. These dimensions are: learning objectives, learning environment, learning content, teaching-learning grouping, learning resources/materials, learning activities, learning scheduling, teachers' roles, learning evaluation, and learning logic.

Conclusions

Based on the findings, one of the elements of the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach is based on teaching-learning grouping, which includes 8 core codes (grouping by learning scenarios, grouping by learning objectives). 1. Grouping by learning scenarios: In this type of grouping, learners are divided into groups based on roles, simulated situations, or real educational situations in specific educational scenarios. This

method promotes situational thinking, problem-solving skills, and collaborative learning in real or simulated contexts. 2. Grouping by learning objectives: In this approach, the composition of learning groups is formed based on specific educational objectives. For example, to learn teaching skills, critical thinking, or multicultural education, learners are grouped in such a way that purposeful interactions are created to achieve that specific goal. These two core codes indicate a flexible and purposeful approach to grouping in the teacher education process. According to the futures approach, such groupings can help teachers gain experience and strengthen their professional skills in different educational situations with diverse combinations of learners. The results are in line with studies (Norpisheh et al., 2019; Golshani et al., 2020; Armstrong et al., 2014). Based on the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with the futures approach based on learning scheduling was identified as consisting of five core codes.These codes include: time-based evaluation that emphasizes regular and timely evaluation of the learning process, categorizing learning materials in order to organize educational content, prioritizing according to difficulty to gradually present topics from simple to difficult, periodic feedback to continuously correct and improve learners' performance, and finally determining the time required for learning that emphasizes providing sufficient opportunity to master educational topics. The results are in line with studies (Hayati and Makondi, 1400; Haghighi et al., 1403; Barbour and Hodges, 2024). Based on the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach based on learning evaluation was identified as including four core codes.These codes include: metacognitive evaluation, which assesses teachers' awareness and management of mental processes and self-regulated learning; evaluation rethinking, which focuses on continuous review of evaluation methods and their updating in line with environmental changes and future needs; comprehensive evaluation, which emphasizes comprehensive assessment of teachers' knowledge, skills, and attitudes in the teaching-learning process; and finally, evaluation challenges, which refer to the obstacles and problems in implementing prospective evaluations and providing solutions to address them. The results are in line with studies (Mortezaei et al., 1403; Taherinejad, 1402). Based on the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach based on the role of teachers in learning includes four core codes.These codes include: Facilitator, which defines the role of teachers as facilitators of the learning process and guides educational interactions; Creating learning values, which emphasizes cultivating attitudes, values, and insights that are appropriate for future needs among student teachers; Accelerator, which places teachers in the position of accelerating and stimulating agents in the learning process; Flexible and innovative curriculum design, which focuses on the ability of teachers to produce and implement curricula that are appropriate for future developments; and finally, Soft Skills Coach, which focuses on cultivating skills such as effective communication, critical thinking, creativity, and emotional intelligence in student teachers. The results were consistent with studies (Ghanbari Pourtalami, Khosravi Babadi, & Osare, 2019; Ali Mohammadi, Jabbari, & Niaz Azari, 2019). According to the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach based on learning content is divided into four core codes, each

of which has specific characteristics. These codes are: 1. Active learning content: This type of content is typically designed based on active and action-based approaches. Its goal is to create an interactive learning environment in which students or teachers participate as the main actors in the learning process. This approach can include group activities, class discussions, and practical experiences. 2. Project-based learning content: This model emphasizes the design of educational activities that are shaped around a larger project or challenge. Students or teachers solve real or simulated problems and acquire various skills and knowledge through the problem-solving process. 3.Learning Content Analysis: In this section, the focus is on reviewing and analyzing educational content. The purpose of these analyses may be to identify the strengths and weaknesses of existing content, adapt it to future needs, or make necessary modifications to improve the quality of learning. 4. Digital Learning Content: In this type of content, the use of digital tools and resources is considered an integral part of the teaching-learning process. This digital content can include educational software, online resources, videos, webinars, or even the use of artificial intelligence in the learning process. The results are consistent with studies (Sharafi et al., 2012; Sahab, Lou, Ali; and Naderi, 2010).

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

حامد یعقوبیان[۱]، فاطمه پرسته قمبوانی[۲] ✉، مژگان محمدی نایینی[۳]

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم تربیتی، برنامه ریزی درسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. رایانامه: hybolfa@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم تربیتی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. رایانامه: fatemeh.parasteh@yahoo.com
۳. استادیار گروه علوم تربیتی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. رایانامه: mm.naeeni@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
الگوی برنامه درسی،
تربیت معلم،
آینده پژوهی

چکیده

هدف: این پژوهش، طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی بوده است.

روش پژوهش: این مطالعه با روش تحقیق نظریه داده‌بنیاد کلاسیک انجام شده است. جامعه پژوهش را متخصصان آینده‌پژوهی، متخصصان علوم تربیتی و مدرسین دانشگاه فرهنگیان و سایر دانشگاه‌های کشور در سال‌های ۱۴۰۲-۱۴۰۴ تشکیل دادند. با استفاده از نمونه‌گیری نظری، تعداد ۲۳ نفر از اساتید برنامه‌ریزی درسی برای مصاحبه انتخاب شدند. ابزار جمع‌آوری داده‌ها، مصاحبه عمیق و غیرساختاریافته بود و داده‌ها با استفاده از کدگذاری باز، محوری و انتخابی تجزیه و تحلیل شدند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان داد که الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی از ده بعد اصلی تشکیل شده است. این ابعاد عبارتند از: اهداف یادگیری، محیط یادگیری، محتوای یادگیری، گروه‌بندی یاددهی-یادگیری، منابع/مواد یادگیری، فعالیت‌های یادگیری، زمان‌بندی یادگیری، نقش معلمان، ارزشیابی یادگیری و منطق یادگیری.

نتیجه‌گیری: بر اساس یافته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که برای تربیت معلمانی که بتوانند نیازهای آینده را پیش‌بینی و پاسخ دهند، لازم است برنامه درسی جامعی طراحی شود که این ده بعد را به‌طور هماهنگ و با نگاه آینده‌نگرانه در بر گیرد. این الگو می‌تواند به عنوان چارچوبی اساسی برای بازنگری و تدوین برنامه‌های درسی تربیت معلم مورد استفاده قرار گیرد.

استناد: یعقوبیان، حامد؛ پرسته قمبوانی، فاطمه و محمدی نایینی، مژگان. (۱۴۰۴). طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۵-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322

مقدمه

جذب و تامین نیروی انسانی، شامل اقدامات و فعالیت های انجام شده توسط یک سازمان به منظور شناسایی و جذب افرادی در سازمان می شود که دارای توانایی کمک به سازمان برای تحقق اهداف راهبردی آن باشند(حقیقی و همکاران،۱۴۰۳). به طورخاص، چنین فعالیت هایی باید جمعی از نامزدهای مطلوب را ایجاد کرده؛ علاقه آنها و جاذبه به سازمان را به عنوان یک کارفرما بالا ببرد و احتمال اینکه آنها یک پیشنهاد کاری را بپذیرند را افزایش می دهد. جذب و تأمین نیروی انسانی، فرایند یافتن و درگیرشدن افراد در سازمان موردنظر است(حیاتی و مکوندی،۱۴۰۰). در مورد تصمیم‌گیری درباره متقاضیان و داوطلبانی که باید در شغل موردنظر منصوب شوند، انتخاب بخشی از فرآیند جذب و تأمین نیروی انسانی می‌باشد. این فرآیند دارای ۴ مرحله است که شامل تعریف نیاز، برنامه‌ریزی استخدام، جذب متقاضیان، و انتخاب متقاضیان می‌شود (آرمسترانگ و همکاران[1]،۲۰۱۴).در جامعه‌ای که به سرعت در حال تغییر است، دانشمندان اغلب موضوع ارتباط آموزش معلمان آینده را با واقعیت‌های فعالیت حرفه‌ای، نیازهای جامعه و بازار کار مطرح می‌کنند. در این راستا،محققان،نقش های مختلف معلم را در جامعه مدرن مطالعه می کنند(پروکوپنکو، و همکاران[2]، ۲۰۱۳). در تئوری و عمل آموزش عالی رویکردهای جدیدی برای آموزش حرفه ای معلمان آینده برای نقش های مختلف در فعالیت های آموزشی آینده آنها ظاهر می شود.یک دستاورد قابل توجه در این زمینه، درک جایگاه معلم خصوصی و تربیت معلم برای تدریس خصوصی است.بنابراین،بر اساس مطالعات،اکنون ارزش دارد در مورد نقش معلم نه به عنوان یک مربی و منبع دانش، بلکه به عنوان یک مربی،تسهیل کننده، مربی، تعدیل کننده مسیر آموزشی فردی کودک صحبت شود(اوسادچا و همکاران[3]،۲۰۲۰). عناصر کلیدی الگوی تربیت معلم برای دستیابی به نتایج یادگیری و شایستگی های پایداری به معنای انجام اقدامات تحول آفرین است.این نه تنها به معنای استفاده از یک چارچوب نظری به عنوان مبنای مدلی است که باید توسط هر مؤسسه آموزشی با توجه به نیازهای خود به‌صورت فردی انطباق داده شود، بلکه شایستگی‌های اجتماعی–عاطفی نیز به کار می‌رود(موروینو–کاسادو، میگل آنخل و سانچیز–اولیوا[4]، ۲۰۲۱). فقدان یک الگوی روش شناسانه منسجم برای انجام مطالعات آینده پژوهی به عنوان یک خلاء پژوهشی جدی در حوزه برنامه درسی تربیت معلم، غیرقابل انکار است(موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی کشور،۱۳۹۳).

پدیده آینده‌پژوهی در کنار فناوری و فناوری این توانایی را دارد که نه به‌عنوان یک ابزار بلکه به‌عنوان یک زمینه‌ساز تحول و نوآوری در آموزش مطرح شود. شناخت مختصات این پدیده و مدیریت آگاهانه و هوشمندانه آن می‌تواند یکی از مهم‌ترین راهبردهای متصدیان آموزش و پرورش در کشور باشد و به‌عنوان فرصتی برای بازسازی نظام آموزش و پرورش و تربیت معلم و تحول در فرایند یاددهی — یادگیری استفاده شود(دوستی، خمیس ابادی،میدانی،۱۳۹۴).یکی از ویژگی‌های عمده فناوری اطلاعات و ارتباطات و آینده‌پژوهی با نگاهی که لزوم استفاده آن را در تربیت معلم آشکار می‌کند، این است که قدرت همه‌بینی یا قدرت فراگیر ایجاد می کند(آرنایز–سانشز و همکاران[5]،۲۰۲۳).آینده‌پژوهی، فرآیندی سیستماتیک برای نگاه به آینده بلندمدت علم، فناوری، محیط‌زیست، اقتصاد و اجتماع است که با هدف شناسایی تکنولوژی‌های عام نوظهور و تقویت حوزه‌های تحقیقات استراتژیکی انجام می‌شود که احتمالاً بیشترین منافع اقتصادی و اجتماعی را به همراه دارند. در واقعیت، می‌توان گفت که آینده‌پژوهی یک فرآیند سیستماتیک، مشارکتی و گردآورنده ادراکات آینده است که چشم‌اندازی میان‌مدت تا بلندمدت را به هدف اتخاذ تصمیمات روزآمد و بسیج اقدامات مشترک بنا می‌سازد(نورپیشه و همکاران، ۱۳۹۸). مطالعات متعددی نشان از ضعف در کلیات برنامه درسی تربیت معلم دارد. از جمله اینکه تحولات ناشی از یافته‌های علمی در حوزه‌های مختلف، به‌ویژه در علوم تربیتی و تغییرات نظام آموزشی مطابق با سند تحول بنیادین، اعمال نشده؛ از این رو فاصلهٔ بین این برنامه و تحولات مذکور مانع دستیابی آن به هدفهای از پیش تعیین شده است (معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه فرهنگیان،۱۳۹۳). همچنین، آنگونه که در برنامهٔ راهبردی دانشگاه فرهنگیان در افق چشم‌انداز ۱۴۰۴ ، مصوبهٔ هیأت امنای دانشگاه فرهنگیان (۱۳۹۵) آمده است، اجرای برنامهٔ درسی جدید تربیت معلم با چالش‌های متعددی از جمله مشارکت نابسندهٔ عوامل و نهادهای سهیم و مؤثر در امر

1. Armstrong et al.
2. Prokopenko et al.
3. Osadcha et al.
4. Moreno-Casado, Miguel, & Sánchez-Oliva
5. Arnaiz-Sánchez et al.

تربیت معلم، نگرشهای ناهمخوان در توسعه و نوسازی تربیت معلم، محدودیت منابع و زیرساخت‌های دانشگاه با توجه به جایگاه و نقش آن در اعتلای نظام تعلیم و تربیت کشور، بی‌توجهی مدیران سطوح مختلف به دانشگاه، شکل‌گیری نگرش منفی به دانشگاه فرهنگیان نزد بخش قابل ملاحظه‌ای از واحدهای آموزش عالی کشور روبه‌رو بوده است. مسئله اصلی این پژوهش عبارت است از اینکه الگوی برنامه درسی تربیت معلم مبتنی بر رویکرد آینده پژوهی از چه عناصر و مولفه هایی تشکیل شده است؟

روش تحقیق

روش تحقیق حاضر از حبث هدف کاربردی و از لحاظ شیوه تحقیق نظریه داده بنیاد کلاسیک بوده است. میدان پژوهش در این بخش شامل سه دسته متخصصان آینده پژوهی، متخصصان علوم تربیتی، و مدرسین دانشگاه فرهنگیان، و متخصصان علوم تربیتی سایر دانشگاههای سطح کشور در سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۲ را مشتمل شده است.برای انتخاب اساتید از شیوه نمونه گیری نظری تا حد کفایت اطلاعات استفاده بعمل آمد و بدین شیوه تعداد ۲۳ نفر از اساتید رشته برنامه ریزی درسی سطح کشور برای مصاحبه انتخاب شدند. ۱۸٪ از اساتید دارای مرتبه علمی استاد تمامی، ۳۹٪ دارای مرتبه علمی دانشیاری و ۴۳٪ دارای مرتبه علمی استادیاری بودند. ۲۷٪ دارای سابقه خدمت تا ۱۰سال، ۳۵٪ دارای سابقه خدمت ۱۱ تا ۲۰ سال و ۳۸٪ دارای سابقه خدمت بالای ۲۰ سال بودند و ۳۲٪ دارای ملاکهای ورودی برای انجام مصاحبه، دارا بودن مقاله در حوزه آینده پژوهی، طراحی برنامه درسی، و علاقه مند بودن برای شرکت در مصاحبه بوده است.ابزار گردآوری داده ها، مبتنی بر مصاحبه عمیق و غیرساختاریافته صورت پذیرفت.تجزیه و تحلیل اطلاعات به شیوه دسته بندی داده ها برحسب وجوه تشابه و براساس کُدهای باز،کدهای محوری و کُد انتخابی انجام گرفت.

جدول ۱. نمونه ای مصاحبه های بعمل آمده

کُد مصاحبه	متن مصاحبه
کُد هشتم	ابزارهای یاددهی—یادگیری با رویکرد آینده‌پژوهی، نقش کلیدی در آمادگی ذهنی، شناخت روندها، و رشد بینش راهبردی دانشجومعلمان دارند. این ابزارها نه‌تنها معلمان آینده را برای شرایط متحول قرن ۲۱ آماده می‌سازند، بلکه آن‌ها را به رهبران تغییر و طراحان نظام‌های یادگیری آینده تبدیل می‌کنند
کُد یازدهم	آموزش مهارت‌های بین‌رشته‌ای در محیط یادگیری باید صورت پذیرد.برای آماده‌سازی معلمان برای آینده، برنامه‌های درسی باید دانش‌آموزان را با مفاهیم مختلف از رشته‌های گوناگون آشنا کنند. این شامل ارتباطات، علوم اجتماعی، فناوری و حتی روانشناسی است تا معلمان بتوانند به طور جامع و منعطف به مشکلات و نیازهای دانش‌آموزان پاسخ دهند.
کُد سیزدهم	دربرنامه درسی آینده پژوه باید از پلتفرم های یادگیری هوشمند، پلتفرم های جستجو و چت بات های آموزشی استفاده کرد چنانکه یادگیری را برای دانش آموزان سهل تر می کند و دانش آموزان بیشتر درگیر یادگیری می سازد.
کُد چهاردهم	به نظر من مهمترین ابزار یادگیری در برنامه درسی آینده پژوه، استفاده از ابزارهای چند منظور و چندگانه است چنانکه از ظرفیت های تصویری–دیداری، شنیداری–صوتی و متنی– شفاهی برای درونی سازی یادگیری برای دانش آموزان برخوردار باشند.
کُد نوزدهم	منابع یادگیری در برنامه‌های درسی تربیت معلم آینده باید متناسب با نیازهای آموزشی قرن ۲۱، تغییرات فناوری، و رویکردهای نوین تدریس و یادگیری باشند. مثل فناوری‌های آموزشی و ابزارهای دیجیتال، پژوهش‌های آموزشی و تجربیات عملی، مهارت‌های نرم و توسعه حرفه‌ای
کُد بیستم	منابع آموزشی دربرنامه های درسی تربیت معلم آینده باید شامل مواردی از این قبیل باشد: مقالات علمی و پژوهشی، دوره های آنلاین، کتابهای پژوهشی، پلتفرم های آموزش دیجیتال

یافته ها

سؤال اول تحقیق

ابعاد و مؤلفه های برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی کدامند؟

جدول ۲. اهداف یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُدهای محوری	کُد انتخابی
آشنایی دانش آموزان با مفاهیم اولیه هوش مصنوعی به زبان ساده(مصاحبه۱)، آشنایی با مفهوم کامپیوتر(مصاحبه۱)، افزایش اطلاعات در باب پیشرفت های علمی(مصاحبه۱)؛ آشنایی با مفهوم سواد دیجیتال(مصاحبه۱)، آشنایی با مفهوم خلاقیت هوشمند(مصاحبه۱)، آشنایی با مفهوم سیستم هوشمند(مصاحبه۱)، آشنایی با مفهوم ربات ها(مصاحبه۱)، آشنایی با یادگیری الگورتیمی(مصاحبه۲)، آشنایی با مفهوم یادگیری تعاملی(مصاحبه۳)؛ آشنایی با تغییرات در فناوری(مصاحبه۱)؛ آشنایی با الگوهای پایه ای برنامه نویسی(مصاحبه۲)، نحوه تشخیص تصویر و پردازش زبان طبیعی(مصاحبه۳)، آشنایی با نحوه یادگیری ماشین(مصاحبه۴)، آشناسازی معلمان با ابزارها و پلتفرم‌های دیجیتال(مصاحبه۵)؛ آشناسازی با نحوه تدریس آنلاین و ترکیبی(مصاحبه۵)؛ آموزش نحوه نوشتن سناریو های خلاقانه به کودکان(مصاحبه۵)، درک نقش AI در ابزارهای روزمره مانندSiri ، Google Assistant(مصاحبه۶)، آموزش نحوه تعامل ایمن و مسئولانه با فناوری‌های هوشمند(مصاحبه۶)، تقویت آگاهی درباره اخلاق و تأثیرات هوش مصنوعی در جامعه(مصاحبه۶)، فراهم سازی سواد دیجیتال(مصاحبه۶)، آگاهی از کاربردهای AI در زندگی روزمره(مصاحبه۶)، آموزش همکاری در یادگیری(مصاحبه۷)، درک چالش‌های اخلاقی و اجتماعی هوش مصنوعی(مصاحبه۷)؛ آموزش نحوه به اشتراک گذاری نظرات به دانش آموزان(مصاحبه۱۲)، ذهن آگاهی در تدریس(مصاحبه۱۳)، دوری از پیش داوری ها(مصاحبه۱۴)، شناسایی نقاط ضعف برای بهبود یادگیری/آموزش(مصاحبه۱۹)،	بُعد شناختی	اهداف یاددهی-یادگیری
پاسخگویی به چالش‌ها و تحولات سریع دنیای آموزش و پرورش(مصاحبه۱)، بازی تعاملی برای یادگیری(مصاحبه۴)، تشویق کودکان به ساخت پروژه‌های ساده(مصاحبه۵)،نمایش نحوه یادگیری ماشین از داده ها(مصاحبه۴)، کار گروهی روی پروژه‌های کوچک هوش مصنوعی(مصاحبه۷)، تشویق به پرسشگری درباره نحوه عملکرد الگوریتم‌ها و تصمیم‌گیری‌های ماشینی(مصاحبه۷)، نمایش نحوه یادگیری الگوریتم ها(مصاحبه۴)، یادگیری اصول تصمیم گیری با هوش مصنوعی(مصاحبه۴)، مقایسه یادگیری ماشین با یادگیری انسان(مصاحبه۴)، نمایش ابزارهای هوش مصنوعی(مصاحبه۵)، تشویق دانش آموزان به طراحی سیستمی(مصاحبه۵)، بازی‌های ویدیویی(مصاحبه۶)، دادن فرصت های برابر به دانش آموزان(مصاحبه۱۴)؛ مورد توجه قرار دادن نگرش های متنوع(مصاحبه۱۴)، دوری از قضاوت سریع(مصاحبه۱۴)، تشویق معلمان به استفاده از تفکر انتقادی در تدریس(مصاحبه۱۵)، ارائه فرصت بحث و نقد به دانش آموزان(مصاحبه۱۶)؛ فراهم سازی فرصت رشد یادگیری(مصاحبه۱۷)؛ فراهم سازی فضای باز برای نقد و پرسش دانش در فرایند تدریس(مصاحبه۱۷)، دردسترس قرار دادن الگوهای عملی تفکر انتقادی(مصاحبه۱۸)، ایجاد محیط‌های یادگیری متنوع(مصاحبه۲۱)؛ آماده‌سازی معلمان برای مواجهه با تغییرات آینده(مصاحبه۲۳)،	بُعد عاطفی	
آشنایی با مهارتهای تفکر محاسباتی(مصاحبه۱)، توانایی پیش‌بینی و سازگاری با تغییرات فناورانه(مصاحبه۱)؛ تقویت تفکر حل مسئله(مصاحبه۲)، توانمندسازی مهارت های لازم برای سازگاری با تغییرات فناوری(مصاحبه۲)، مهارت‌های تطبیق و انعطاف‌پذیری را در محیط‌های آموزشی(مصاحبه۲)؛ توانایی استفاده از فناوری‌های نوین آموزشی(مصاحبه۴)؛ استفاده از ربات‌های آموزشی مانندLEGO Mindstorms ، Scratchو Python (مصاحبه۵)؛ توسعه مهارتهای خلاقیت(مصاحبه۵)، توسعه مهارتهای نوآوری(مصاحبه۵)، توانایی تحلیل و حل مسائل پیچیده(مصاحبه۶)؛ تفکر انتقادی و مهارت‌های ارتباطی(مصاحبه۷)، استفاده از تفکر انتقادی در تدریس (مصاحبه۸)،(مصاحبه۹)،(مصاحبه۱۰)،(مصاحبه۱۲)،(مصاحبه۱۳)،(مصاحبه۱۵)؛ توانایی مواجهه با چالش‌های آموزشی(مصاحبه۸)، استفاده از رویکردهای نوآورانه(مصاحبه۸)، ارزیابی اطلاعات و اتخاذ تصمیم‌های آگاهانه در فرآیند تدریس(مصاحبه۸)، توانایی ایجاد مهارت‌های حل مسئله در دانش‌آموزان (مصاحبه۹)، توانایی نحوه آموزش یادگیری مستقل به دانش آموزان(مصاحبه۱۰)، توانمندسازی پاسخگویی به چالش‌های پیچیده آموزش(مصاحبه۱۱)، توانمندسازی تحلیل موقعیت های یادگیری(مصاحبه۱۱)، توانایی ایجاد محیط یادگیری مشارکتی(مصاحبه۱۲)، بهبود کیفیت تصمیم گیری در تدریس(مصاحبه۱۳)، نداشتن ذهنیت ثابت(مصاحبه۱۴)، استفاده از راهبردهای کاربردی در تدریس(مصاحبه۱۵)، تدریس بر مبنای تعریف پروژه(مصاحبه۱۶)، طراحی فعالیت‌های تدریسی مبتنی بر تفکر انتقادی(مصاحبه۱۶)؛ بهره گیری از روش تدریس فعال(مثل حلی مسئله، مطالعه موردی، بحث گروهی)(مصاحبه۱۶)؛ شفاف سازی فرایند تفکر در مواجهه با مسائل و چالش های یادگیری(مصاحبه۱۸)، استفاده از تفکر انتقادی در فرایند یادگیری/آموزش(مصاحبه۲۰)، استفاده از بازخورد و ارزیابی مستمراز دانش آموزان(مصاحبه۱۹)، استفاده از	بُعد روانی-حرکتی	

ارزیابی‌های منتقدانه و بازخوردهای سازنده(مصاحبه۱۹)، استفاده از تجربیات سایر معلمان برای ارتقای تدریس(مصاحبه۲۰)؛ بهبود مستمر روش های تدریس(مصاحبه۲۰)، یادگیری شخصی سازی شده(مصاحبه۲۰)، آموزش پژوهش مستقل(مصاحبه۲۰)، تدریس برمبنای پژوهش(مصاحبه۲۰)، استفاده از روش های نوآورانه برای بهبود تدریس(مصاحبه۲۱)، بازسازی تدریس برمبنای نیازهای فرهنگی(مصاحبه۲۱)، بازسازی تدریس برمبنای نیازهای اجتماعی(مصاحبه۲۱)، بازسازی تدریس برمبنای نیازهای روانی(مصاحبه۲۱)، بازسازی تدریس برمبنای نیازهای جسمی(مصاحبه۲۱)، مهارت‌های رهبری و کار تیمی در معلمان(مصاحبه۲۲)، تقویت مهارت‌های ارتباطی شفاهی و نوشتاری(مصاحبه۲۲)، توانایی برقراری ارتباط مؤثر و همدلانه با دیگران(مصاحبه۲۲)، توانایی ایجاد رابطه مؤثر و حمایتی با دانش‌آموزان(مصاحبه۲۲)، پرورش مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی معلمان در تدریس(مصاحبه۲۲)، تقویت مهارت‌های اجتماعی و تفکر انتقادی(مصاحبه۲۳)، ارتقاء مهارت‌های رهبری و پژوهشی(مصاحبه۲۳)؛ توانمندسازی آن‌ها در استفاده از فناوری‌های نوین(مصاحبه۲۳)،		

براساس یافته های جدول ۲، الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر هدف یادگیری شامل ۳ کُد محوری(بُعد شناختی، بُعد عاطفی و بُعد روانی–حرکتی) بوده است.

جدول ۳. محیط یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم آینده پژوهی

کُدهای باز	کُدهای محوری	کُد انتخابی
محیط یادگیری مهارت محور(مصاحبه۱)؛ برنامه درسی پروژه محور(مصاحبه۱)؛ آموزش مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی(مصاحبه۳)؛ محیط یادگیری پروژه‌محور(مصاحبه۱۳)؛ محیط یادگیری توانمندساز(مصاحبه۱۷)؛ **ارزیابی** توانمندی‌های واقعی دانشجویان در دنیای واقعی(مصاحبه۱۸)؛ توانایی تعامل با افراد از فرهنگ‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی(مصاحبه۱۹)؛ توانایی برخورد با چالش‌های اخلاقی و حرفه‌ای در عرصه آموزشی(مصاحبه۲۱)؛ محیط یادگیری مبتنی بر پروژه(مصاحبه۲۲)؛	محیط مهارت محور	محیط یاددهی–یادگیری
یادگیری نقش فعال در جریان یادگیری(مصاحبه۱)؛ توانایی برقراری ارتباط مؤثر با دانش‌آموزان(مصاحبه۳)؛ تغییرات سریع محیط یادگیری در دنیای آموزش و پرورش(مصاحبه۴)؛ تحلیل روندهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فناورانه (مصاحبه۵)؛ محیط یادگیری پویا(مصاحبه۶)؛ محیط یادگیری در حال تغییر(مصاحبه۶)؛ آموزش مبتنی بر تحقیقات(مصاحبه۷)؛ محیط یادگیری آینده‌پژوه(مصاحبه۸)؛ تحول محیط یادگیری تحول ساز(مصاحبه۸)؛ محیط یادگیری باز و شفاف(مصاحبه۹)؛ محیط یادگیری برای آماده کردن معلمان(مصاحبه۱۰)؛ مقابله با تغییرات غیرمنتظره و تحولات(مصاحبه۱۰)؛ محیط یادگیری چند موضوعی(مصاحبه۱۱)؛ محیط یادگیری نوآورانه(مصاحبه۱۴)؛ ارزیابی مستمر و انعطاف‌پذیر(مصاحبه۱۸)؛ محیط یادگیری عادلانه(مصاحبه۲۱)؛ محیط یادگیری معکوس(مصاحبه۲۲)؛ محیط یادگیری با تنوع فرهنگی(مصاحبه۲۳)، محیط یادگیری با تنوع زبانی (مصاحبه۲۳)؛ محیط یادگیری با تنوع اجتماعی(مصاحبه۲۳)	محیط پویا	
مدیریت یادگیری آنلاین(مصاحبه۲)، مهارت‌های استفاده از فناوری برای تدریس(مصاحبه۲)؛ محیط یادگیری شخصی سازی شده(مصاحبه۱۰)؛ آماده‌سازی معلمان برای آینده(مصاحبه۱۱)؛ محیط یادگیری فناورانه(مصاحبه۱۱)؛ سیستم‌های مدیریت یادگیری آنلاین(مصاحبه۱۲)، محیط یادگیری با ابزارهای چندگانه(مصاحبه۱۲)، محیط یادگیری ترکیبی نظری و عملی(مصاحبه۱۹)؛ محیط یادگیری شبیه سازی شده(مصاحبه۲۰)؛ پیاده‌سازی روش‌های نوآورانه در تدریس(مصاحبه۲۲)؛ استفاده از فناوری‌های جدید(مصاحبه۲۲)؛	محیط فناورانه	
مواجهه با چالش‌های آینده آموزش و پرورش(مصاحبه۱)؛ حل مسائل پیچیده، و تحلیل روندها و پیش‌بینی تحولات آینده (مصاحبه۱)؛ استفاده از فناوری‌های نوین آموزشی(مصاحبه۲)؛ طراحی محیط یادگیری چالش برانگیز(مصاحبه۴)؛ محیط یادگیری پاسخگوی نیازهای متنوع (مصاحبه۴)؛ محیط یادگیری نقادانه(مصاحبه۷)؛ طراحی راه‌حل‌هایی برای مشکلات آینده(مصاحبه۱۳)؛ آموزش مهارت حل مسئله(مصاحبه۱۳)؛ محیط یادگیری تصمیم ساز(مصاحبه۱۶)؛ محیط یادگیری میدانی(مصاحبه۲۰)؛ محیط یادگیری مسئولانه(مصاحبه۲۱)؛ محیط یادگیری برپایه بحث‌های اخلاقی(مصاحبه۲۱)؛ دسترسی به آموزش برای اقلیت‌ها و افراد با نیازهای ویژه(مصاحبه۲۳)؛	محیط کنشگرانه	
مشارکت از طریق پروژه‌های عملی، بحث‌های گروهی(مصاحبه۱)؛ محیط تعاملی(مصاحبه۳)؛ برنامه درسی مبتنی بر فضا(مصاحبه۹)؛ محیط یادگیری تشریک مساعی(مصاحبه۹)؛ محیط یادگیری تعاملی و مراوده ای(مصاحبه۱۴)؛ محیط یادگیری گروهی(مصاحبه۱۴)؛ محیط یادگیری انگیزشی(مصاحبه۱۷)؛ محیط یادگیری اجتماعی(مصاحبه۱۷)؛ محیط یادگیری بین فردی و بین فرهنگی(مصاحبه۱۹)؛ محیط یادگیری کارگاهی(مصاحبه۲۰)؛ محیط یادگیری عملی(مصاحبه۲۰)؛	محیط مشارکتی	
محیط پژوهش محور(مصاحبه۷)؛ محیط یادگیری سازگارانه(مصاحبه۱۰)؛ آموزش مهارت‌های بین‌رشته‌ای در محیط یادگیری(مصاحبه۱۱)؛ محیط یادگیری واکاوانه(مصاحبه۱۳)؛ محیط یادگیری تحلیل گر داده(مصاحبه۱۵)؛ محیط یادگیری پیش‌بینی(مصاحبه۱۵)؛ محیط یادگیری نقاد(مصاحبه۱۶)؛ محیط مطالعاتی چالش‌های آینده(مصاحبه۱۸)؛	محیط مطالعه محور	

براساس یافته های جدول ۳،الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر محیط یادگیری شامل ۶ کُد محوری(محیط مهارت محور،محیط پویا،محیط فناورانه، محیط کنشگرانه،محیط مشارکتی و محیط مطالعه محور) بوده است.

جدول ٤. فعالیت های یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُدهای محوری	کُد انتخابی
آموزش مهارت‌های تدریس(مصاحبه۱)؛ آموزش مدیریت کلاس (مصاحبه۲)، فعالیت های یادگیری مبتنی بر پروژه (مصاحبه۷)، یادگیری آینده پژوهانه(مصاحبه۷)، تعلیم تفکر در رابطه با مسائل و چالش‌های پیچیده(مصاحبه۸)، توانایی طراحی و پیاده‌سازی پروژه‌های آموزشی(مصاحبه۸)، درگیری در مسائل واقعی(مصاحبه۸)، تمرکز بر پرورش مهارت‌های اجتماعی و عاطفی دانش‌آموزان(مصاحبه۱۱)، مدیریت تنوع و چالش‌ها(مصاحبه۱۵)، فعالیت های یادگیری آینده پژوه(مصاحبه۱۷)، مهارتهای معلمان آینده(مصاحبه۱۸)، انجام تدریس مبتنی بر پروژه(مصاحبه۱۸)، توسعه مهارت‌های ضروری در دانش‌آموزان(مصاحبه۱۸)، پاسخگویی به چالش‌های آینده نظام‌های آموزشی(مصاحبه۱۸)، یادگیری مبتنی بر پروژه(مصاحبه۲۱)، درگیر یک پروژه واقعی و کاربردی(مصاحبه۲۱)، مواجهه با نیازهای متنوع دانش‌آموزان(مصاحبه۲۲)، ارزیابی نیازهای فردی(مصاحبه۲۳)، پروژه‌های تحقیقاتی فردی(مصاحبه۲۳)	فعالیت های یادگیری در عرصه	فعالیت های یاددهی–یادگیری
آموزش و یادگیری تعاملی(مصاحبه۳)، فعالیت‌های یاددهی–یادگیری(مصاحبه۴)، برنامه درسی تعاملی(مصاحبه۴)، برنامه درسی تعاملی(مصاحبه۷)، روش‌های بازی‌سازی در فرآیند یاددهی–یادگیری(مصاحبه۱۰) ،طراحی فعالیت‌های آموزشی برپایه عرصه(مصاحبه۱۰)، سازگاری با شرایط مختلف آموزشی (حضوری یا آنلاین)(مصاحبه۱۳)، بازخوردهای تعاملی(مصاحبه۱۷)، برگزاری آزمون‌های تعاملی(مصاحبه۱۹)، طراحی پروژه‌های چندرشته‌ای(مصاحبه۲۱)، طراحی پروژه‌های چندرشته‌ای(مصاحبه۲۱)، محیط‌های یادگیری همکارانه و تعاملی(مصاحبه۲۲)، جلسات هم‌اندیشی و بحث‌های گروهی(مصاحبه۲۲)	فعالیت های یادگیری تعاملی	
تربیت معلمان توانمند برای محیط‌های آموزشی آینده(مصاحبه۱)؛ شناسایی نیازهای فردی(مصاحبه۵)،فعالیت هایی مبتنی بر پشتیبانی(کُد۶)، مطالعات خودمختارانه(مصاحبه۶)، فهم و درک مطالب و محتوای درس(مصاحبه۸)، فراهم سازی محیط رشد(مصاحبه۱۰)، مدیریت احساسات و ارتباطات بین فردی(مصاحبه۱۱)؛ ایجاد فضای آموزشی اقتضایی(مصاحبه۱۱)، یادگیری از طریق تجربه‌های مشترک(مصاحبه۱۲)، توانایی یادگیری مادام‌العمر(مصاحبه۱۲)، پشتیبانی از یادگیری خودرهبری(مصاحبه۱۳)، ارزیابی‌های غیرمتمرکز و فرایندی(مصاحبه۱۶)، رشد و پیشرفت مداوم(مصاحبه۱۶)، ارائه بازخورد آنی و مستمر(مصاحبه۱۷)، محیط‌های آموزشی غنی‌تری برای دانش‌آموزان(مصاحبه۲۰)،	فعالیت های یادگیری پشتیبانی	
همگام شدن با تحولات اجتماعی و فرهنگی(مصاحبه۱)، یادگیری از طریق حل مسئله(مصاحبه۷)، یادگیری همکارانه(مصاحبه۷)، یادگیری مشارکتی(مصاحبه۹)، یادگیری گروهی و همکارانه(مصاحبه۹)، پروژه‌های گروهی و تعاملات آنلاین(مصاحبه۹)، رقابت‌های گروهی(مصاحبه۱۰)، فرصت‌هایی برای همکاری در پروژه‌ها(مصاحبه۱۲)، بحث‌های گروهی(مصاحبه۱۲)، کار گروهی و همکاری(مصاحبه۲۲)، فعالیت‌های گروهی(مصاحبه۲۲)	فعالیت های یادگیری همکارانه	
تغییرات سریع فناوری(مصاحبه۱)؛ آشنایی پلتفرم‌های آنلاین در فرآیند تدریس و یادگیری(مصاحبه۲)؛ آشنایی با فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی،واقعیت افزوده، واقعیت مجازی(مصاحبه۲)، آماده سازی معلمان آینده برای استفاده مؤثر از ابزارهای دیجیتال(مصاحبه۲)، مهارت‌های استفاده از نرم‌افزارها و ابزارهای آموزشی دیجیتال در برنامه‌های درسی (مصاحبه۳)؛ آموزش استفاده از ابزارهای نوین(مصاحبه۳)؛ کار با پلتفرم‌های مدیریت یادگیری(LMS) ، آشنایی با ابزارهای ارزیابی آنلاین(مصاحبه۳)؛ آشنایی با نرم‌افزارهای شبیه‌سازی(مصاحبه۳)؛ برنامه درسی برای معلمان براساس واقعیت افزوده(مصاحبه۳)؛ فعالیت های مبتنی بر شبیه‌سازی یادگیری(مصاحبه۳)؛ تربیت معلمان آینده پژوه باید با فناوری(مصاحبه۳)؛ برنامه درسی با واقعیت مجازی(مصاحبه۳)، شبیه‌سازی برنامه درسی مبتنی بر فناوری(مصاحبه۴)، یادگیری فناورانه(مصاحبه۴)، شبیه‌سازی برنامه درسی مبتنی بر فناوری(مصاحبه۴)، شبیه‌سازی با فناوری‌های پیشرفته(مصاحبه۲۰)، تجربه کار با فناوری‌های واقعیت مجازی و واقعیت افزوده((مصاحبه۲۰)، استفاده از هوش مصنوعی برای ارزیابی و تطبیق محتوا(مصاحبه۵)، استفاده از منابع دیجیتال و آنلاین(مصاحبه۶)، آشنایی با ابزارها و پلتفرم‌های دیجیتال(مصاحبه۱۹)، کلاس‌های شبیه‌سازی‌شده و تجربیات تعاملی(مصاحبه۲۰)، بازی‌های مبتنی بر فناوری‌های نوین(مصاحبه۱۰)، ایجاد محیط آنلاین(مصاحبه۱۱)، فعالیت های یادگیری با تغییرات سریع در حوزه فناوری(مصاحبه۲)، آموزش و یادگیری با ویدیوهای آموزشی(مصاحبه۳)، آشنایی با ابزارها و پلتفرم‌های دیجیتال(مصاحبه۱۹)، بهره گیری از فناوری‌های هوش مصنوعی(مصاحبه۵)، یادگیری شخصی‌سازی‌شده و تطبیقی(مصاحبه۵)، توانایی استفاده از فناوری‌های روز در فرآیند تدریس(مصاحبه۱۹) ، شبیه‌سازی موقعیت‌های اجتماعی(مصاحبه۱۲)، استفاده از منابع آنلاین و ابزارهای یادگیری دیجیتال(مصاحبه۱۳)، داشتن برنامه درسی مبتنی بر نیاز شخصی(مصاحبه۱۳)، ارزیابی‌های یادگیری را به روشی	فعالیت های یاددهی–یادگیری فناورانه	

نوین(مصاحبه۱۵)، استفاده از ابزارهای دیجیتال برای ارزیابی پیشرفت دانش‌آموزان(مصاحبه۱۷)، انعطاف‌پذیر و مبتنی بر شبیه‌سازی‌های دیجیتال(مصاحبه۱۸)، یادگیری شخصی‌سازی‌شده(مصاحبه۱۸)، استفاده از فناوری‌های نوین(مصاحبه۱۸)		
آموزش برحسب تفاوت‌ها و احترام به تنوع(مصاحبه۱۴)، برنامه درسی با رویکرد جهانی‌شدن(مصاحبه۱۴)، برنامه درسی با رویکرد تنوع فرهنگی در جوامع(مصاحبه۱۴)، کلاس‌های چندفرهنگی(مصاحبه۱۴)، تعامل با دانش‌آموزان از زمینه‌های فرهنگی مختلف(مصاحبه۱۴)، مهارت‌های لازم برای مدیریت تنوع فرهنگی(مصاحبه۱۵)، بهره برداری تعارض‌ها و تفاوت‌های فرهنگی(مصاحبه۱۵)، مواجهه با تحولات و چالش‌های سیستم‌های آموزشی(مصاحبه۱۸)، مدیریت کلاس‌های چندفرهنگی(مصاحبه۱۸)، مطالعه چالش‌های اجتماعی، علمی، زیست‌محیطی یا اقتصادی آینده(مصاحبه۲۱)	فعالیت های یادگیری چندفرهنگی	
مسیر یادگیری مناسب و متفاوت (مصاحبه۵)، یادگیری مستقل(مصاحبه۶)، مهارت تفکر انتقادی(مصاحبه۷)؛ تعلیم تفکر انتقادی(مصاحبه۸)، یادگیری مفاهیم درسی(مصاحبه۱۰)، تقویت مهارت‌های اجتماعی آینده(مصاحبه۱۲)، ارتقاء مهارت‌ها و دانش خود (مصاحبه۱۳)، انعطاف‌پذیری در طراحی برنامه‌های درسی(مصاحبه۱۳)، تقویت مهارت‌های تفکر انتقادی(مصاحبه۲۱)، توانایی شناسایی نقاط قوت و ضعف دانش‌آموزان(مصاحبه۲۳)	فعالیت های یادگیری ادراکی	
جذابیت و انگیزش بیشتر دانش‌آموزان (مصاحبه۱۰)، باید توانایی طراحی فعالیت‌ها و بازی‌های آموزشی(مصاحبه۱۰)، انعطاف‌پذیری در برابر تغییرات(مصاحبه۱۲)، انتخاب محتوای آموزشی بر اساس علاقه‌مندی‌های دانش‌آموزان (مصاحبه۲۳)، طراحی مسیرهای یادگیری شخصی‌سازی‌شده(مصاحبه۲۳)، تطبیق محتوا با سطح و نیازهای دانش‌آموزان(مصاحبه۲۳)، خودرهبری برنامه درسی(مصاحبه۲۳)	فعالیت یادگیری انگیزشی	

براساس یافته های جدول ۴، الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی برفعالیت های یادگیری شامل ۸ کُد محوری(فعالیت های یادگیری در عرصه،فعالیت های یادگیری تعاملی،فعالیت های یادگیری پشتیبانی، فعالیت های یادگیری همکارانه، فعالیت های یاددهی–یادگیری فناورانه ، فعالیت های یادگیری چندفرهنگی ،فعالیت های ادراکی و فعالیت یادگیری انگیزشی) بوده است.

جدول ۵. منابع یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُد محوری	کُدهای انتخابی
مواد و منابع یادگیری دیجیتالی(کَد۱)، مواد و منابع یادگیری چندوجهی(کَد۱)، منابع فناورانه(مصاحبه۲)، پایگاههای علمی فناورانه(مصاحبه۳)، آشنایی با پایگاه‌های داده اجتماعی(مصاحبه۳)، آشنایی با پایگاه‌های داده آموزشی(مصاحبه۳)، آشنایی با پایگاه‌های داده تحلیل روندها(مصاحبه۳)، آشناسازی با پلتفرم‌هایی مانند LinkedIn و گروه‌های تخصصی آنلاین برای تبادل ایده‌ها و تجربیات(مصاحبه۴)، تدریس و برنامه‌ریزی در شرایط واقعی و مطالعه چالش‌های واقعی آموزشی(مصاحبه۵)، شبیه سازی مهارت‌های تصمیم‌گیری و تحلیل خود(مصاحبه۸)، آشنایی با سیستم‌های مدیریت یادگیری (LMS) مانند Moodle، Blackboard یاCanvas (مصاحبه۹)، آشنایی با نرم‌افزارهای آموزش مجازی(مصاحبه۹)، **کسب** تجربه‌های یادگیری آنلاین(مصاحبه۹)، دسترسی به پایگاه‌های داده علمی و تحقیقاتی(مصاحبه۱۰)، دسترسی به مقالات تحقیقاتی(مصاحبه۱۰)، دسترسی به پایان نامه ها(مصاحبه۱۰)، دسترسی به کتابهای الکترونیکی(مصاحبه۱۰)، به‌روزرسانی دانش و شبکه‌سازی(مصاحبه۱۱)، منابع اینترنتی(مصاحبه۱۲)، پلتفرمهایی مانندCoursera ، edX، و Udemy (مصاحبه۱۳)، منابع آموزش دیجیتال(مصاحبه۱۳)، دوره‌های آموزشی آنلاین(مصاحبه۱۳)، منابع فناورانه جدید(مصاحبه۱۴)، پادکست‌های تخصصی در آموزش(مصاحبه۱۶)، ویدئوهای آموزشیTED-Ed (مصاحبه۱۷)، **منابع یادگیری** ترکیبی در برنامه درسی(مصاحبه۱۸)، پلتفرم های آموزشی دیجیتال(مصاحبه۲۰)، دوره های آنلاین(مصاحبه۲۰)، پلتفرم های دیجیتالی یادگیری(مصاحبه۲۱)، **ربات‌های آموزشی و چت‌بات‌های هوشمند برای کمک به دانش‌آموزان(مصاحبه۲۲)**، آشنایی با ChatGPT، Khanmigo، ScribeSense (مصاحبه۲۲)، ویدئوهای آموزشی تعاملی(مصاحبه۲۳)، ویدئوهای آموزشی تعاملی(مصاحبه۲۳)، کتاب‌های مجهز به **هوش مصنوعی(مصاحبه۲۳)**، کتاب‌های الکترونیکی هوشمند(Smart eBooks) ، محتوای آموزشی دیجیتال و تعاملی(مصاحبه۲۳)	منابع دیجیتالی	
مواد و منابع یادگیری نوآور(کَد۱)، مواد و منابع یادگیری آینده پژوه(کَد۱)، مواد و منابع یادگیری درحال تغییر(کَد۱)، آشنایی با برنامه های آموزشی آینده پژوهی(مصاحبه۳)، مطالعه تغییرات سیاست‌های آموزشی(مصاحبه۷)، مطالعه گزارش های روندهای آموزش و پرورش و تحولات جهانی(مصاحبه۶)، مطالعه موردی تحولات آموزشی(مصاحبه۷)، گزارش‌های منتشر شده توسط مؤسسات معتبر مانندOECD ، UNESCO،(مصاحبه۶)، بررسی ابتکارات جدید در مدارس(مصاحبه۷)،	منابع آینده پژوه	منابع یاددهی–یادگیری

استفاده از شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای برای بررسی موقعیت‌های آموزشی(مصاحبه۸)، مقالات علمی و پژوهشی : مقالات(مصاحبه۱۲)، منابع علمی نوین(مصاحبه۱۸)، منابع محیطی پویا و آینده‌نگر**(مصاحبه۱۸)**، فناوری‌های آموزشی جید (مصاحبه۲۲)، مواد آموزشی نوین(مصاحبه۲۲)،		
مواد و منابع یادگیری توانمندساز(کَد۱)، کارگاههای مشاهده ای(مصاحبه۲)، منابع عملی(مصاحبه۲)، منابع و مواد مهارت محور(مصاحبه۲)، مشارکت در کنفرانس‌ها و نشست‌های تخصصی(مصاحبه۱۱)، حضور در کارگاه‌های تخصصی(مصاحبه۱۱)، وبینارها و ویدیوهای آموزشی(مصاحبه۱۴)، مواد و منابع یادگیری انعطاف‌پذیر(کَد۱)، پژوهش‌های اخیر در زمینه‌های مختلف آینده‌پژوهی(مصاحبه۱۲)، منابع تعاملی(مصاحبه۱۴)، منابع تسهیل گر آموزشی(مصاحبه۱۴)، منابع یادگیری تربیتی(مصاحبه۱۵)، منابع یادگیری اخلاقی(مصاحبه۱۵)؛ منابع چندرسانه ای(مصاحبه۱۶)، تجربیات عملی(مصاحبه۱۹)، مهارت‌های نرم و توسعه حرفه‌ای(مصاحبه۱۹)، کتابهای پژوهشی(مصاحبه۲۰)؛ **کتاب‌های علمی و پژوهشی معتبر(مصاحبه۲۱)**،	منابع چندوجهی	
آشناسازی با شبکه‌های اجتماعی حرفه‌ای برای معلمان(مصاحبه۴)، آشنایی با معلمان و متخصصان دیگر در سراسر جهان(مصاحبه۴)، دردسترس قرار دادن تجربه‌های عملی در مدارس و نهادهای آموزشی(مصاحبه۵)، همکاری با مدارس و سازمان‌های آموزشی برای تجربه‌ی عملی(مصاحبه۵)، مطالعه تجربیات کشورهای مختلف(مصاحبه۷)، دردسترس قرار دادن گزارش‌های تحقیقی و روندهای آینده برای معلمان(مصاحبه۶)، مواد آموزشی تعاملی(مصاحبه۱۶)، محتوای تعاملی و شبیه‌سازی تدریس(مصاحبه۱۷)، پژوهش‌های آموزشی(مصاحبه۱۹)، پشتیبانی آموزشی(مصاحبه۲۲)	منابع شبکه ای	

براساس یافته های جدول۵، الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر منابع/مواد یادگیری شامل ۴ کُد محوری(منابع دیجیتالی ، منابع آینده پژوه ،منابع چندوجهی و منابع شبکه ای) بوده است.

جدول ٦. گروه بندی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُد محوری	کُد انتخابی
گروه بندی سناریوهای یادگیری موضوعات(کُد۱)، گروهبندی سناریوهای یادگیری شیوه ها(کُد۱)، گروهبندی سناریوهای یادگیری ابزارها(کُد۱)، گروهبندی سناریوهای یادگیری فعالیت ها(کُد۱)، گروهبندی سناریوهای یادگیری فعالیت ها(کُد۱)، گروهبندی سناریوهای یادگیری سطوح(کُد۲)، گروهبندی سناریوهای یادگیری ابعاد(کُد۲)، گروهبندی سناریوهای یادگیری موضوعات(کُد۳)، گروهبندی سناریوهای یادگیری بخش ها(کُد۳)	گروه بندی بر حسب سناریوهای یادگیری	گروهبندی یاددهی- یادگیری
گروه‌های یادگیری همیار(کُد۴)، یادگیری مبتنی بر تعاملات چندفرهنگی(کُد۴)، گروهبندی با هدف همفکری(کُد۵)، گروهبندی با هدف رشد اجتماعی(کُد۵)، گروهبندی با هدف رشد فرهنگی(کُد۵)، گروهبندی با هدف رشد دینی(کُد۵)، گروهبندی با هدف رشد علمی(کُد۵)، گروهبندی با هدف رشد علمی(کُد۵)، گروهبندی با هدف رشد ذهنی(کُد۵)، گروهبندی با هدف سناریو–محور و آینده‌نگر(کُد۶)، گروهبندی با هدف بین‌رشته‌ای و سیستمی(کُد۷)، گروهبندی با هدف رشد مهارتهای ارتباطی(کُد۷)، گروهبندی با هدف یادگیری مسئله‌محور(کُد۸)، گروهبندی با هدف یادگیری پروژه محور(کُد۸)، گروهبندی با هدف یادگیری فرایند محور(کُد۸)، گروهبندی با هدف یادگیری حرفه ای(کُد۹)، گروهبندی با هدف یادگیری استراتژیک(کُد۹)، گروهبندی با هدف یادگیری ضرورتها(کُد۱۰)، گروهبندی با هدف یادگیری اولویت ها(کُد۱۰)، گروهبندی با هدف یادگیری مشارکتی (کُد۱۰)، گروهبندی با هدف یادگیری چالش ها(کُد۱۱)، گروهبندی با هدف یادگیری آینده پژوهی(کُد۱۱)، گروهبندی با هدف یادگیری آینده سازی(کُد۱۱)، گروهبندی با هدف یادگیری آینده گزینی(کُد۱۱)	گروه بندی برحسب هدف یادگیری	

براساس یافته های جدول ۶، الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر گروهبندی یاددهی–یادگیری شامل ۸کُد محوری(گروهبندی بر حسب سناریوهای یادگیری،گروهبندی برحسب هدف یادگیری) بوده است.

جدول ۷. زمان بندی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُد محوری	کُد انتخابی
ارزشیابی پایانی تدریس(کُد۱)، اجرای پروژه‌های یادگیری حین درس(کُد۱)، تدریس آزمایشی در کارگاه حین درس(کُد۲)، ارائه پروژه های پایانی(کُد۱)، اجرای پروژه‌های یادگیری حین درس(کُد۱)، اجرای پروژه‌های یادگیری پایان درس(کُد۱)، ایجاد حس خوب درپایان درس با تشویق(کُد۸)، شروع درس ازساده به مشکل(کُد۸)	ارزشیابی برحسب زمان	زمان بندی یاددهی-یادگیری
دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات فوریت(کُد۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات اهداف(کُد۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات زمانی(کُد۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات محتوایی(کُد۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات موضوعی(کُد۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برجسب توانایی های روانی-حرکتی(کُد۱۵)، دسته بندی مطالب یادگیری برجسب توانایی های عاطفی(کُد۱۴)، دسته بندی مطالب یادگیری برجسب توانایی های شناختی(کُد۱۴)، دسته بندی مطالب برحسب زمان یادگیری(کُد۱۳)	دسته بندی مطالب یادگیری	
بازنگری و اصلاح مستمر برنامه زمانی(کُد۱۰)، اولویت بندی برحسب دشواری ارزشیابی یادگیری(کُد۲۲)، اولویت بندی برحسب دشواری شیوه های یادگیری(کُد۲۳)، اولویت بندی برحسب دشواری فعالیت های یادگیری(کُد۲۲)، اولویت بندی برحسب دشواری اهداف یادگیری(کُد۲۱)، اولویت بندی برحسب دشواری محتوای یادگیری(کُد۲۱)، ضرورت برحسب دسترسی به مواد و منابع آموزشی(کُد۲۰)، ضرورت برحسب تسریع بخشی ارزشیابی(کُد۲۰)، ضرورت برحسب تسریع بخشی محتوایی(کُد۲۰)، ضرورت برحسب تسریع بخشی موضوعی(کُد۲۰)، فوریت برحسب تسریع بخشی روشی(کُد۲۰)، فوریت برحسب تسریع بخشی موضوعی(کُد۲۰)، فوریت برحسب تسهیل بخشی یادگیری(کُد۱۹)، فوریت برحسب چابک سازی یادگیری(کُد۱۹)، فوریت برحسب پیشبرندگی یادگیری(کُد۱۸)، فوریت برحسب استلزامات(کُد۱۷)، فوریت برحسب ضرورت(کُد۱۷)، امکان بهره‌گیری در یادگیری انفرادی، آنلاین، تطبیقی و مبتنی بر هوش مصنوعی(کُد۷)، اولویت‌بندی محتوا و فعالیت‌ها(کُد۹)، اولویت‌بندی محتوا و فعالیت‌ها(کُد۹)، تخصیص بهینه زمان به دروس و فعالیت‌ها (بر اساس سطح سختی و اهمیت)(کُد۹)، پایش و ارزیابی زمان صرف‌شده(کُد۱۰)، جلب توجه دانش آموزان به درس با یک سؤال چالشی(کُد۷)	اولویت بندی برحسب دشواری	
تحلیل عملکرد و نوشتن گزارش پایانی(کُد۱)، تحلیل و اصلاح عملکرد(کُد۳)، آشنایی با اصول و مبانی تعلیم و تربیت(کُد۳)، میزان کارآمدی روش و محتوای تدریس معلم در تسهیل یادگیری(کُد۵)، هدف‌گذاری آموزشی(کُد۹)، ارتباط تناسب درس با موقعیت های خارج از کلاس و بیان فواید درس(کُد۸)، بازخورد دهی بعد از اتمام درس(کُد۱)، بازخورد گروهی و مربی به موقع(کُد۲)، دریافت بازخورد از معلمان راهنما بطور مستمر(کُد۳)،	بازخورددهی دوره ای	
زمان لازم برای یادگیری برنامه درسی(کُد۴)، زمان صرف شده برای یادگیری برنامه درسی(کُد۴)، درنظر گرفتن میزان فرصت یادگیری(کُد۴)، میزان تلاش مورد نیاز برای یادگیری برنامه درسی(کُد۵)، طراحی برنامه درسی با توجه به فرصت‌های یادگیری کافی(کُد۶)، میزان فرصتی که نظام آموزشی در اختیار دانش‌آموز برای یادگیری قرار می‌دهد(کُد۶)، برنامه‌ریزی مارپیچی برونر(کُد۱۱)، برنامه ریزی برحسب زمان لازم(کُد۱۱)، برنامه ریزی برحسب طول زمان دوره آموزشی(کُد۱۱)، برنامه ریزی با ارائه زمان تدریجی مباحث (کُد۱۲)، انعطاف در برنامه‌ریزی(کُد۹)، تعیین میزان زمان استاندارد برای هر درس براساس استعداد و ویژگی‌های یادگیرندگان(کُد۶)، تنظیم انعطاف در ساعات تدریس و تکلیف بر اساس میزان زمان موردنیاز(کُد۶)	زمان لازم برای یادگیری	

براساس یافته های جدول ۷، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر زمان بندی یادگیری شامل ۵ کُد محوری(ارزشیابی برحسب زمان ،دسته بندی مطالب یادگیری ، اولویت بندی برحسب دشواری، بازخورددهی دوره ای،زمان لازم برای یادگیری) بوده است.

جدول ۸. ارزشیابی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُد محوری	کُد انتخابی
بازاندیشی ابزارهای ارزشیابی(کُد۱)، بازاندیشی شیوه های ارزشیابی(کُد۱)، بازاندیشی اهداف ارزشیابی(کُد۱)، بازاندیشی زمان ارزشیابی(کُد۱)، بازاندیشی منابع ارزشیابی(کُد۱)، بازاندیشی فعالیت های ارزشیابی(کُد۱)، جهت دهی ارزشیابی(کُد۲)	بازاندیشی ارزشیابی	ارزشیابی یاددهی- یادگیری
استراتژی های آینده پژوهی در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی پروژه محور در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی های عملگرایانه در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی محصول محور در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی خلاقیت محور در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی هدف آزاد در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی مهارت محور در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی فهم محور در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی اجتماع محور در ارزشیابی(کُد۳)، استراتژی استعداد محور در ارزشیابی(کُد۳)	استراتژی های ارزشیابی	
ارزشیابی مهارت خودتنظیمی(کُد۴)، ارزشیابی مهارت خوداهبری(کُد۴)، ارزشیابی مهارت خودبرنامه ریزی(کُد۴)، ارزشیابی مهارت خودپیش برندگی(کُد۴)، ارزشیابی مهارت خودتعیین کنندگی (کُد۵)	ارزشیابی فراشناختی	
ارزشیابی دروندادها(کُد۶)، ارزشیابی پایانی(کُد۶)، ارزشیابی تراکمی(کُد۶)، ارزشیابی مستمر(کُد۶)، ارزشیابی تکوینی(کُد۷)، ارزشیابی مغز پرور(کُد۸)، ارزشیابی سیستمی(کُد۸)، ارزشیابی چندگانه(کُد۹)، ارزشیابی بازتابی(کُد۱۰)	ارزشیابی جامع	
پیش‌بینی دقیق نیازهای آینده(کُد۱۱)، **تغییر در نگرش‌ها**(کُد۱۱)، آمادگی بهتر برای تغییرات(کُد۱۲)، افزایش انعطاف‌پذیری برنامه‌های درسی(کُد۱۲)، نحوه استفاده از فناوری هوش مصنوعی در ارزشیابی(کُد۱۳)، مشکلات ارزشیابی ماشیتی(کُد۱۴)، تحلیل داده‌های کلان ارزشیابی(کُد۱۵)، انعطاف پذیری ارزشیابی ماشینی(کُد۱۶)، پیش‌بینی تغییرات و نیازهای آینده(کُد۱۷)، استفاده از داده‌های پیش‌بینی روندهای آموزشی(کُد۱۸)،ارزشیابی دیجیتالی(کُد۱۹)، تحولات ارزشیابی(کُد۲۰)، نحوه نظارت بر فرایندهای ارزشیابی(کُد۲۱)، نحوه بازخوردگیری از ارزشیابی با هوش مصنوعی(کُد۲۲)، اولویت های اشکال ارزشیابی(کُد۲۳)،	چالش های ارزشیابی	

براساس یافته های جدول ۸، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر ارزشیابی یادگیری شامل ۴ کُد محوری(ارزشیابی فراشناختی، بازاندیشی ارزشیابی، ارزیابی جامع، چالش های ارزشیابی) بوده است.

جدول ۹. نقش معلمان در یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُدهای محوری	کُد انتخابی
آفرینندگی ابزارهای یادگیری(کُد۱)، آفرینندگی سبک های یادگیری(کُد۱)، آفرینندگی تنوع یادگیری(کُد۲)،خلق نقشه های مفهومی(کُد۲)، خلق طرح های درس(کُد۳)، خلق ارزش های یادگیری(کُد۳)، خلق تدابیر یادیار(کُد۴)،خلق نکالیف درسی مبتکرانه(کُد۵)، همکاری های یادگیری مبتکرانه(کُد۶)، آفرینندگی در اتباط درون محتوایی(کُد۷)،آفرینندگی در ارتباط بین مفهومی(کُدن۸)، ساخت دهی به محتوای یادکیری(کُد۹)،ساخت دهی به اشکال یادگیری(کُد۱۰)،	خلق ارزش های یادگیری	نقش معلمان در یاددهی-یادگیری
تسهیل گری ابزارهای یادگیری(کُد۱۲)، تسهیل گری راهبردهای یادگیری(کُد۱۲)، تسهیل گری فعالیت های یادگیری(کُد۱۲)، تسهیل گری ارزشیابی یادگیری(کُد۱۳)، تسهیل گری منابع یادگیری(کُد۱۳)، تسهیل گری محتوای یادگیری(کُد۱۳)، یادگیری مشارکتی(کُد۱۴)، یادگبری مسئله محور(کُد۶)، نقش آفرینی	تسهیل گری	
یادگیرندگان با سرعت بیشتری پیشرفت کنند(کُد۱۹)، از زمان آموزشی بهینه‌تر استفاده شود(کُد۱۹)، خستگی و افت انگیزه در یادگیرندگان مستعد کاهش یابد،(کُد۱۹)، جلوگیری از اتلاف زمان یادگیری(کُد۲۰)، افزایش انگیزش و احساس موفقیت(کُد۲۰)، استفاده حداکثری از ظرفیت‌های ذهنی فراگیران(کُد۲۰)، فراهم‌سازی فرصت‌های چالشی و توسعه‌ای(کُد۲۰)،شتاب دهنده یادگیری محتوا(کُد۲۱)، یادگیری سریع مفاهیم(کُد۲۱)، تمرکز بر سرعت یادگیری(کُد۲۲)، گذر سریع از مطالب یادگیری(کُد۲۳)، بهینه سازی زمان یادگیری(کُد۲۳)	تسریع بخشی	
نیازهای آینده جامعه و بازار کار را شناسایی کنند(کُد۱۴)، برنامه‌های درسی پویا و قابل بازنگری طراحی نمایند،(کُد۱۵)، از فناوری‌های نوظهور در یادگیری بهره ببرند.(کُد۱۶)،	طراح برنامه درسی منعطف و نوآورانه	
همکاری و ارتباط مؤثر(کُد۱۷)، هوش هیجانی(کُد۱۸)، تطبیق پذیری(کُد۱۹)، تدریس خلاقانه۰کُد۲۰)، تفکر انتقادی(کُد۱۸)،تفکر یکپارچه(کُد۱۸)، ارتباط تیمی(کُد۱۹)، آماده سازی مغز در سطح عاطفی(کُد۱۹)،آماده سازی مغز در سطح شناختی(کُد۱۹)؛ آماده سازی مغز در سطح روانی-حرکتی(کُد۲۰)	مربی مهارت‌های نرم	

براساس یافته های جدول ۹، الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر نقش معلم در یادگیری شامل ۵ کُد محوری(خلق ارزش های یادگیری، تسهیل بخشی، تسریع گری، طراح برنامه درسی منعطف و نوآورانه ، **مربی مهارتهای نرم**) بوده است.

جدول ۱۰. منطق یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُد محوری	کُد انتخابی
سواد فرهنگی– اجتماعی(کُد۳)، سواد آینده(کُد۴)، سواد داده و هوش مصنوعی(کُد۴)، تقویت سوادهای جدید برای مواجهه با آینده(کُد۳)، تقویت سوادهای جدید برای مواجهه با آینده(کُد۵)، آموزش و یادگیری چندوجهی(کُد۱۹)، یادگیری تجربی(کُد۱۱)، تفییر روند آموزش و یادگیری آینده(کُد۲۰)، ترکیب محتوای دانشی، نگرشی و مهارتی با روش تدریس فعال(کُد۲۰)، یادگیری مادام العمر(کُد۱۹)، شهروند آینده نگر(کُد۲۱)، شهروند الکترونیک(کُد۲۱)،	سواد چندوجهی	منطق یاددهی–یادگیری
تسلط بر روش‌های تدریس خلاق و نوآور(کُد۱۸)، تربیت معلم فناورمحور و داده‌بنیان(کُد۱۹)، آموزش مبتنی بر شایستگی(کُد۱۹)، تربیت برای سازگاری با بحرانهای طبیعی(کُد۱۲)،استفاده درست و بجا از فناوری های نوین(کُد۱۵)، استفاده درست از ابزارهای یادگیری(کُد۱۵)، تربیت برای سازگاری با بحران محیط زیست(کُد۱۱)، آماده سازی برای آینده ای نامطمئن(کُد۱۲)،تربیت برای سازگاری با بحرانهای طبیعی(کُد۱۲)، تربیت تطبیقی با آینده(کُد۱۷)، آشنایی با ابزارهای داده کاوی(کُد۲۱)، سناریو سازی آموزش و یادگیری(کُد۲۲)، سناریو های یادگیری و آموزش(کُد۲۰)، شناخت شیوه های یادگیری آینده(کُد۱۶)، شناخت فرصت های یادگیری(کُد۱۶)، تربیت فراکنشی(کُد۱۳)	توانمندسازی معلمان	
یادگیری تحلیلی(کُد۹)، نقد آینده آموزش و یادگیری (کُد۱۳)، تفییر فضای یادگیری آینده(کُد۲۳)، مدیریت کلاس در فضای حضوری و مجازی(کُد۱۸)، یادگیری و آموزش امری انعطاف پذیر(کُد۸)، تحلیل ظرفیت های یادگیری تعاملی(کُد۱)، آموزش برای آینده‌ای نایافته، نه گذشته‌ای تکراری(کُد۳)، تبیین علمی فعالیت های یادگیری(کُد۲)، تبیین اجتماعی فعالیت های یادگیری(کُد۲)	نقد یادگیری/آموزش	
شناخت منابع نوین یادگیری(کُد۱۶)، یادگیری بازتابی(کُد۱۷)، دیجیتالی سازی یادگیری و آموزش(کُد۱۴)، محتواهای آموزشی چندگانه(کُد۲۳)، آموزش برای آینده متنوع(کُد۱۰)، نگاه سیستمی و بین‌رشته‌ای(کُد۱)، یادگیری بر محور چندگانه(کُد۱۳)، یادگیری به‌عنوان کنش اجتماعی و اخلاقی(کُد۱۱)، یادگیری سیستمی(کُد۱۰)، یادگیری تطبیقی و سناریو محور(کُد۸)، یادگیری فرایندی سیال (کُد۷)، یادگیری تیمی(کُد۷)، طراحی یادگیری فراگیر(کُد۱)، طراحی یادکیری فراتر از دیوار کلاس و مدرسه (کُد۲)	دیجیتالی سازی یادگیری	
معلم به عنوان تسهیل گر(کُد۵)، معلم به عنوان حمایت کننده(کُد۵)، معلم به عنوان راهنما(کُد۶)، معلم به عنوان الهام بخش(کُد۶)، معلم آماده کننده دانش آموزان برای اینده(کُد۷)، توانمندی در تدریس چندفرهنگی و انعطاف‌پذیر(کُد۱۸)،	معلم چندوجهی	
بازتعریف نقش های ظرفین یادگیری(کُد۹)، بازتعریف ابزارهای یادگیری(کُد۹)، بازتعریف فرایندهای یادگیری(کُد۹)، بازتعریف یادگیری(کُد۸)، بازتعریف فضای یادگیری و آموزش(کُد۲۳)،	بازتعریف چندوجهی آموزش/یادگیری	

براساس یافته های جدول ۱۰، الگوی یاددهی–یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر منطق یاددهی–یادگیری شامل ۵ کُد محوری(سواد چندوجهی،دیجیتالی سازی یادگیری، توانمندسازی معلمان، نقد یادگیری/آموزش ،معلم چندوجهی ، باز تعریف چندوجهی آموزش/یادگیری) بوده است.

جدول ۱۱. محتوای یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُدهای باز	کُد محوری	کُد انتخابی
محتوای یادگیری تقویت کننده شناخت(مصاحبه۱۸)،محتوای یادگیری تقویت کننده انگیزشی (مصاحبه ۱۸)،محتوای یادگیری تقویت کننده مهارت(مصاحبه ۱۸)، محتوای یادگیری تقویت کننده قوه عمل(مصاحبه ۱۸)،محتوای یادگیری کنش گرای محتوایی(مصاحبه۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای محتوایی(مصاحبه۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای جمعی(مصاحبه۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای اجتماعی(مصاحبه۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای فردی(مصاحبه ۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای زمین بافتی(مصاحبه۱۹)،م	محتوای یادگیری کنشگر	محتوای یاددهی-یادگیری
محتوای یادگیری پروژه درس محور(مصاحبه ۲۰)، محتوای یادگیری پروژه محور هدفدار(مصاحبه ۲۰)، محتوای یادگیری پروژه محور ارزیابانه(مصاحبه۲۰)، محتوای یادگیری طراح ذهن خلاق(مصاحبه۲۱)، محتوای یادگیری طراح ذهن مبتکرانه(مصاحبه ۲۱)، محتوای یادگیری ذهن متبلور(مصاحبه۲۱)، محتوای یادگیری محتوای شناختی(مصاحبه۲۲)، محتوای یادگیری محتوای عاطفی(مصاحبه۲۲)، تحلیل مهارتهای محتوای محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۲)، تحلیل بدعت محتوای یادگیری فراکنشی(مصاحبه ۲۲)،	محتوای یادگیری پروژه محور	
تحلیل محتوای محتوای یادگیری(مصاحبه۲۳)، تحلیل روند شناختی محتوای یادگیری (مصاحبه۲۳)، تحلیل فراز محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۳)، تحلیل اهداف محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۳)، تحلیل اقدامات محتوای یادگیری(مصاحبه ۲۳)، تحلبل زمانی محتوای یادگیری (مصاحبه۲۳)، تحلیل مکانی محتوای یادگیری(مصاحبه ۲۳)،	تحلیل محتوای یادگیری	
محتوای یادگیری چابکی(مصاحبه ۱۵)، محتوای یادگیری یادگیری همزمان زمین بافت های درس(مصاحبه ۱۵)، محتوای یادگیری همزمان مضامین درس(مصاحبه ۱۵)، محتوای یادگیری انگیزشی تفکر(مصاحبه۱۶)، محتوای یادگیری تعاملی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تحریک تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری غنی سازی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تسریع بخشی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تحول ساز تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری همگرایی تفکر(مصاحبه۱۶)، محتوای یادگیری واگرایی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری دیجیتال پیشبرنده(مصاحبه ۱۷)، محتوای یادگیری دیجیتال توسعه دهنده(مصاحبه ۱۷)، محتوای یادگیری دیجیتال مسیرمدار(مصاحبه۱۷)، محتوای یادگیری دیجیتال همسو(مصاحبه ۱۷)، نگار ذهنی و آینده نگاری محتوای یادگیری(مصاحبه۷)، محتوای یادگیری خلاقیت ساز(مصاحبه ۷)، محتوای یادگیری دیجیتالی(مصاحبه ۸)، محتوای یادگیری چندگانه(مصاحبه ۸)، محتوای یادگیری طراح(مصاحبه ۹)، محتوای یادگیری پروژه ساز(مصاحبه ۹)، محتوای یادگیری پیش بین(مصاحبه ۱۰)، محتوای یادگیری گزارشگر(مصاحبه۱۰)، تحلیل روندهای محتوای یادگیری(مصاحبه ۱۱)، بازی‌های یادگیری محتوای شبیه‌سازی آینده(مصاحبه ۱۱)؛ محتوای یادگیری مبتنی بر واقعیت افزوده(مصاحبه ۱۲)، محتوای یادگیری مبتنی بر واقعیت مجازی(مصاحبه ۱۲)، محتوای یادگیری برپایه پلتفرمهای یادگیری هوشمند(مصاحبه ۱۳)، محتوای یادگیری برپایه پلتفرم های جستجو(مصاحبه ۱۳)، محتوای یادگیری برپایه چت بات های آموزشی(مصاحبه ۱۳)، محتوای یادگیری برپایه سناریوی آموزشی(کُد۱)، محتوای یادگیری تصویری-دیداری(مصاحبه ۱۴)، محتوای یادگیری متنی-شفاهی(مصاحبه ۱۴)، محتوای یادگیری شنیداری-صوتی(مصاحبه ۱۴)، یادگیری همزمان محتوای درس(مصاحبه ۱۵)،	محتوای یادگیری دیجیتال	

براساس یافته های جدول ۱۱، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر محتوای یادگیری شامل ۴ کُد محوری(محتوای یادگیری کنشگر، محتوای یادگیری پروژه محور ، تحلیل محتوای یادگیری ، محتوای یادگیری دیجیتال) بوده است.

سؤال دوم تحقیق

الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی چگونه است؟

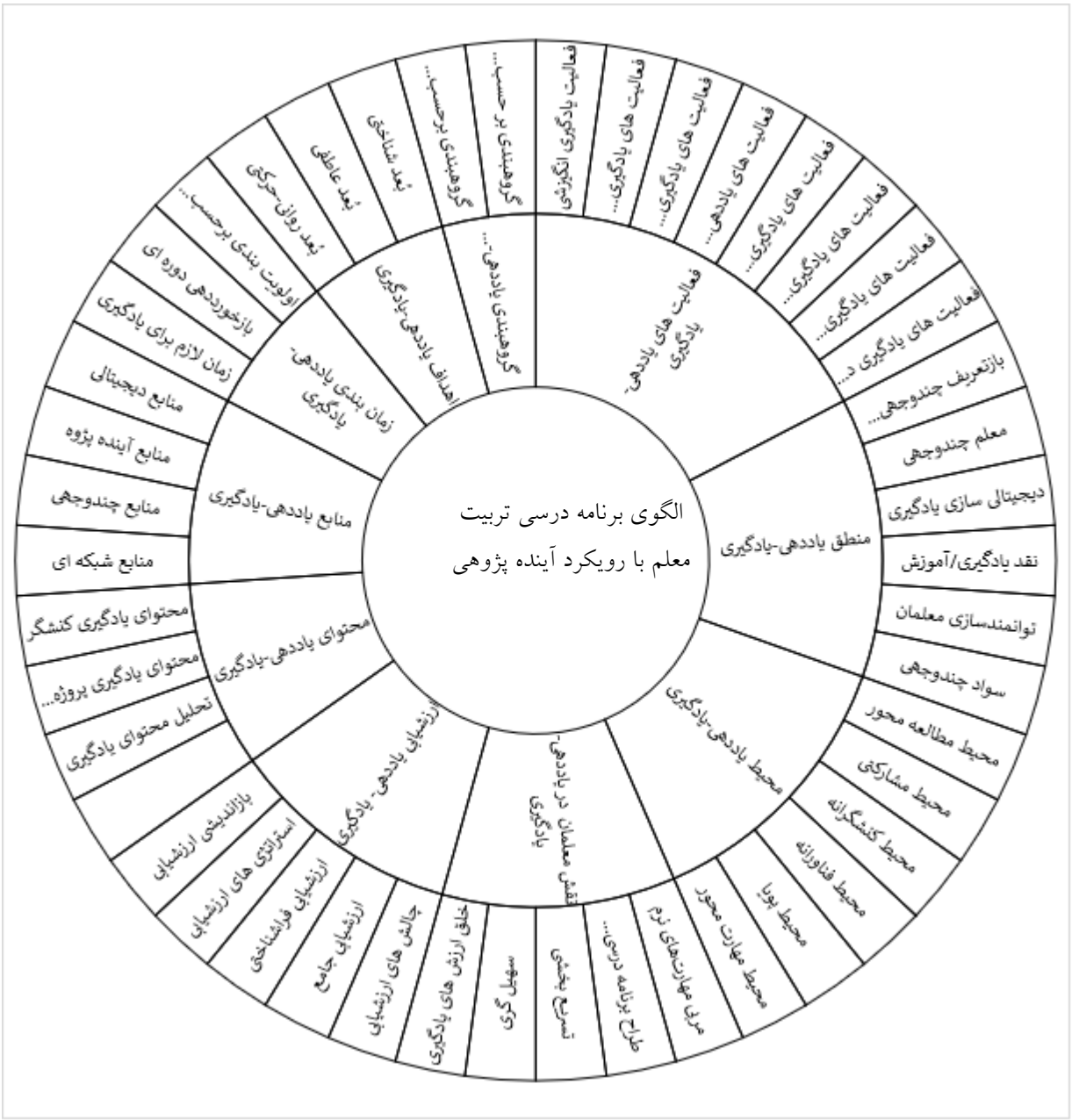

شکل ۱.الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

نتیجه‌گیری

یافته‌ها نشان داد، الگوی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر هدف شامل ۳ کُد محوری(بُعد شناختی،بُعد عاطفی و بُعدروانی-حرکتی) بوده است.بُعدشناختی: این بعد به فرآیندهای فکری و آگاهی‌های ذهنی دانش‌آموزان یا معلمان اشاره دارد. در این زمینه، ممکن است تاکید بر توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی، حل مسئله،و درک مفاهیم عمیق باشد.بُعدعاطفی:این بُعد بر احساسات، نگرش‌ها،و انگیزه‌های درونی افراد تاکید دارد.در برنامه‌های تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی،ممکن است به توانایی معلمان در ایجاد ارتباط‌های عاطفی مؤثر و ارتقاء انگیزه در دانش‌آموزان توجه شود.بُعد روانی-حرکتی: این بُعد به جنبه‌های فیزیکی و عملی یادگیری اشاره دارد که ممکن است شامل فعالیت‌های بدنی، تعامل‌های

اجتماعی و تجربه‌های عملی باشد که در یادگیری معلمان یا دانش‌آموزان نقش دارد.نتایج با مطالعات(هایرونوری، یو، رایسا، و تیتسو[1]،۲۰۲۱ ؛ اوسادچا و همکاران[2]،۲۰۲۰) همسویی داشته است.

یافته‌ها نشان داد، یکی از عناصرالگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر محیط یادگیری است که شامل شش کُد محوری (بُعد یا مؤلفه کلیدی) است و هر کدام نقش مهمی در ایجاد یک محیط آموزشی هم‌راستا با نیازهای آینده دارند۱..محیط مهارت‌محور:تمرکز بر ارتقاء مهارت‌های عملی، حرفه‌ای و کاربردی معلمان آینده،از جمله مهارت‌های تدریس، مدیریت کلاس، و مهارت‌های ارتباطی.این محیط یادگیری به جای صرفا انتقال دانش نظری، بر توانمندسازی عملی افراد تاکید دارد.۲.محیط پویا:محیطی که در آن یادگیری انعطاف‌پذیر، به‌روز، و متناسب با تغییرات سریع علمی، اجتماعی و فناوری صورت می‌گیرد. این فضا خلاقیت، نوآوری و انطباق‌پذیری را در فراگیران پرورش می‌دهد۳.محیط فناورانه:استفاده گسترده و مؤثر از فناوری‌های نوین آموزشی (مانند هوش مصنوعی، یادگیری دیجیتال، واقعیت افزوده و مجازی) برای ارتقای کیفیت و جذابیت فرایند یادگیری.۴.محیط کنشگرانه:یادگیری مبتنی بر عمل و تجربه‌گرایی که در آن معلمان در حال آموزش، به صورت فعال در فرآیند یادگیری درگیر هستند و نقش فعالی در ساخت دانش و تصمیم‌گیری دارند.۵.محیط مشارکتی:تأکید بر همکاری، تعامل گروهی و یادگیری جمعی. در این فضا، معلمان آینده به یادگیری از یکدیگر، کار گروهی، و مشارکت در طراحی و ارزیابی فرآیندهای آموزشی تشویق می‌شوند.۶.محیط مطالعه‌محور:فضایی که در آن مطالعه، پژوهش و یادگیری مستقل و مداوم تشویق می‌شود. این محیط باعث تقویت توان پژوهشی، تفکر انتقادی و علاقه به یادگیری مادام‌العمر در معلمان می‌شود.در مجموع، این شش مؤلفه نشان می‌دهند که برنامه‌ریزی درسی برای تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی نه تنها بر محتوای آموزشی، بلکه بر طراحی محیط یادگیری نیز تاکید دارد تا معلمان را برای مواجهه با آینده‌ای پیچیده و متغیر آماده سازد.نتایج با مطالعات(محمدی بلبان آباد،سیفی، ناطقی،۱۳۹۷؛علیزاده،و جهانیان،۱۳۹۹) همسویی داشته است.

یافته های نشان داد، یکی از عناصر الگوی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر فرصت های یادگیری است که شامل ۸ کُد محوری(فرصت مهارت آموزی،فرصت های نوین یادگیری ،فرصت تجزیه و تحلیل موقعیت، فرصت آموزشی عادلانه، فرصت ابزارشناسی، فرصت استفاده از رویکردهای متفاوت، فرصت مدیریت رفتار یادگیری و فرصت یادگیری با نیازهای ویژه) بوده است.۱.فرصت مهارت‌آموزی: تأکید برمهارت‌های عملی و کاربردی که معلمان باید در مواجهه با موقعیت‌های متنوع به‌کار گیرند .۲.فرصت‌های نوین یادگیری:ایجاد فضا برای استفاده از روش‌های جدید و مبتنی بر فناوری‌های پیشرفته برای ارتقاء کیفیت یادگیری. ۳.فرصت تجزیه و تحلیل موقعیت: به معلمان این امکان را می‌دهد که موقعیت‌های مختلف را تحلیل کرده و به بهترین روش‌ها و استراتژی‌ها برای مواجهه با آنها دست یابند. ۴.فرصت آموزشی عادلانه: توجه به برابری در دسترسی به منابع آموزشی برای تمامی دانش‌آموزان، به‌ویژه در شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت. ۵.فرصت ابزارشناسی:کمک به معلمان برای شناخت ابزارها و منابع جدید که می‌تواند فرآیند یاددهی-یادگیری را تسهیل کند. ۶.فرصت استفاده از رویکردهای متفاوت :معلمان می‌توانند از رویکردهای مختلف برای پاسخ به نیازهای متنوع دانش‌آموزان بهره ببرند.۷.فرصت مدیریت رفتار یادگیری: تقویت مهارت‌های معلمان در مدیریت رفتارهای یادگیری در کلاس درس و به‌ویژه در مواجهه با مشکلات رفتاری. ۸.فرصت یادگیری با نیازهای ویژه:ارائه فرصت‌های خاص برای پاسخ به نیازهای دانش‌آموزانی که ممکن است با چالش‌های خاص یادگیری مواجه باشند. این الگو می‌تواند به معلمان کمک کند تا نه تنها مهارت‌های تدریس خود را بهبود دهند، بلکه برای آینده‌ای بهتر و چالش‌های آن آماده شوند.نتایج با مطالعات(خان[3]،۲۰۱۴؛ هوآرد و توندر،ما و یانگ[4]،۲۰۲۱) همسویی داشته است.

یافته ها نشان داد، یکی ازعناصرالگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی برفعالیت های یادگیری است که شامل ۸ کُد محوری(فعالیت های یادگیری در عرصه،فعالیت های یادگیری تعاملی،فعالیت های یادگیری

1. Hironori, Yu, Risa, & Tetsu
2. Osadcha etal
3. Khan
4. Howard, Tondeur, Ma, & Yang

پشتیبانی، فعالیت های یادگیری همکارانه، فعالیت های یاددهی-یادگیری فناورانه ، فعالیت های یادگیری چندفرهنگی ،فعالیت های ادراکی و فعالیت یادگیری انگیزشی) بوده است.۱.فعالیت‌های یادگیری در عرصه :تأکید بر یادگیری تجربی در محیط‌های واقعی آموزشی، مانند مدارس، برای درک عملی مفاهیم تدریس و کلاس‌داری. ۲.فعالیت‌های یادگیری تعاملی :ترویج تعامل بین معلمان و دانش‌آموزان یا میان خود معلمان به‌منظور افزایش درک و مشارکت در فرآیند یاددهی-یادگیری. ۳.فعالیت‌های یادگیری پشتیبانی :شامل فعالیت‌هایی است که معلمان را از طریق بازخورد، مشاوره و منابع حمایتی در مسیر یادگیری هدایت می‌کند. ۴.فعالیت‌های یادگیری همکارانه :یادگیری از طریق کارگروهی، تبادل ایده و همکاری با همکاران آموزشی برای ارتقاء مهارت‌ها و بینش حرفه‌ای. ۵.فعالیت‌های یاددهی-یادگیری فناورانه :استفاده از فناوری‌های نوین مانند ابزارهای دیجیتال، پلتفرم‌های آموزشی و واقعیت مجازی برای افزایش کیفیت یادگیری. ۶.فعالیت‌های یادگیری چندفرهنگی :ترویج درک و احترام به تنوع فرهنگی و آماده‌سازی معلمان برای آموزش در کلاس‌های چندفرهنگی و متنوع. ۷.فعالیت‌های ادراکی :توسعه مهارت‌های شناختی مانند تفکر انتقادی، حل مسئله و تصمیم‌گیری در موقعیت‌های آموزشی. ۸.فعالیت یادگیری انگیزشی : طراحی فعالیت‌هایی که انگیزه درونی معلمان را برای یادگیری و رشد حرفه‌ای افزایش می‌دهد.این کُدها نشان‌دهنده آن هستند که در رویکرد آینده‌پژوهانه، تربیت معلم دیگر صرفاً انتقال دانش نیست، بلکه فرآیندی پویا، چندبعدی و مبتنی بر یادگیری مادام‌العمر و انعطاف‌پذیر است.نتایج با مطالعات(مشفقی، و نادی،۱۳۹۹ ؛ گارسیا و همکاران،۲۰۲۳) همسویی داشته است.

براساس یافته ها، یکی از عناصر الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر منابع یادگیری شامل ۴ کُد محوری(منابع دیجیتالی، منابع آینده پژوه ،منابع چندوجهی و منابع شبکه ای) بوده است.۱.منابع دیجیتالی:اشاره به بهره‌گیری از انواع منابع الکترونیکی مانندکتاب‌های دیجیتال،ویدئوهای آموزشی، اپلیکیشن‌ها، پلتفرم‌های یادگیری آنلاین و ابزارهای تعاملی دارد. این منابع موجب انعطاف‌پذیری در فرآیند یادگیری و دسترسی سریع به اطلاعات روز می‌شوند. ۲.منابع آینده‌پژوه:منابعی که از طریق تحلیل روندهای آینده، سناریونویسی، مطالعات تطبیقی و داده‌های کلان، دیدگاه معلمان را نسبت به تغییرات آینده در نظام آموزشی گسترش می‌دهند و آن‌ها را برای مواجهه با چالش‌های آینده آماده می‌سازند۳و.منابع چندوجهی:شامل ترکیبی از منابع نوشتاری، دیداری، شنیداری و تجربی است که متناسب با سبک‌های مختلف یادگیری معلمان طراحی شده و یادگیری عمیق‌تری را رقم می‌زند. ۴.منابع شبکه‌ای:به منابعی اشاره دارد که در بستر شبکه‌های ارتباطی و اجتماعی (نظیر گروه‌های حرفه‌ای معلمان، انجمن‌های علمی، تالارهای گفت‌وگو و وبینارها) فراهم می‌شوند.این منابع یادگیری را به یک فرآیند اجتماعی و تعاملی تبدیل می‌کنند. در مجموع، این کدها نشان می‌دهند که برنامه درسی تربیت معلم در رویکرد آینده‌پژوهی باید منابع متنوع، فناورانه، تحلیلی و مشارکتی را در برگیرد تا یادگیری معنادار، به‌روز و آماده برای تحولات آینده شکل گیرد. نتایج با مطالعات(مصطفی زاده، کشتی آراء، قلی زاده،۱۳۹۸،گودرزی،۱۳۹۶) همسویی داشته است

براساس یافته ها، یکی از عناصرالگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر ابزارهای یادگیری است که شامل ۸کُد محوری(ابزار دیجیتال، ابزار کنشگرساز،ابزار فناورانه،ابزار تقویت کننده،ابزار تحلیل گر ،ابزار شبیه ساز ،ابزار پروژه محور و ابزار جامع) بوده است.۱.ابزار دیجیتال:ابزارهایی مانند نرم‌افزارها، اپلیکیشن‌های آموزشی، تخته‌های هوشمند، و منابع دیجیتال که فرآیند یاددهی-یادگیری را کارآمدتر و جذاب‌تر می‌سازند.۲.ابزار کنشگرساز:ابزارهایی که معلمان را از حالت دریافت‌کننده صرف دانش به یادگیرنده فعال، مشارکت‌جو و تصمیم‌گیر تبدیل می‌کنند (مانند ابزارهای یادگیری مسئله‌محور یا مبتنی بر بازی) ۳.ابزار فناورانه:ابزارهایی با تکیه بر فناوری‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی، واقعیت افزوده (AR)، واقعیت مجازی(VR) ، چاپ سه‌بعدی و اینترنت اشیا که می‌توانند آموزش را متحول کنند.۴.ابزار تقویت‌کننده:ابزارهایی که باعث بهبود کیفیت تدریس و یادگیری از طریق پشتیبانی از توانایی‌ها و کاهش محدودیت‌های آموزشی می‌شوند، مانند ابزارهای کمک‌آموزشی برای یادگیرندگان با نیازهای ویژه.۵.ابزار تحلیل‌گر:ابزارهایی که به معلمان امکان تحلیل عملکرد یادگیرندگان، ارزشیابی پیشرفت تحصیلی، و بررسی بازخورد آموزشی را می‌دهند (مانند داشبوردهای تحلیلی و نرم‌افزارهای مدیریت یادگیری).۶.ابزارشبیه‌ساز:ابزارهایی که محیط‌ها یا موقعیت‌های آموزشی واقعی را شبیه‌سازی می‌کنند تا معلمان بتوانند تجربه عملی و کنترل‌شده‌ای از آموزش و مدیریت کلاس به‌دست آورند.۷.ابزار پروژه‌محور:ابزارهایی که یادگیری را از طریق

انجام پروژه‌های کاربردی و عملیاتی تسهیل می‌کنند و بر یادگیری مبتنی بر عمل تأکید دارند.۸.ابزار جامع:ابزارهایی که چند کارکرد را هم‌زمان پوشش می‌دهند و یکپارچه‌سازی منابع،محتوا،ارزیابی و بازخورد را در یک بستر منسجم ممکن می‌سازند(مانند سیستم‌های مدیریت یادگیری پیشرفته).این ۸ کُد محوری نشان می‌دهند که در رویکرد آینده‌پژوهی،ابزارهای یادگیری دیگر صرفاً وسایل کمک‌آموزشی نیستند، بلکه عوامل تعیین‌کننده در طراحی، اجرا و تحلیل فرآیند یاددهی- یادگیری به‌شمار می‌روند.نتایج با مطالعات(حقیقی و همکاران،۱۴۰۳؛مرتضایی و همکاران،۱۴۰۳؛باربور، وهودجس،۲۰۲۴) همسویی داشته است.

براساس یافته ها، یکی از عناصرالگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر گروهبندی یاددهی- یادگیری است که شامل ۸کُد محوری(گروهبندی بر حسب سناریوهای یادگیری، گروهبندی برحسب هدف یادگیری) بوده است.۱وگروه‌بندی بر حسب سناریوهای یادگیری:در این نوع گروه‌بندی، فراگیران بر اساس نقش‌ها، موقعیت‌های شبیه‌سازی‌شده یا موقعیت‌های واقعی آموزشی در سناریوهای آموزشی مشخص، به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند. این شیوه باعث ارتقاء تفکر موقعیتی، مهارت حل مسئله و یادگیری مشارکتی در بسترهای واقعی یا شبیه‌سازی‌شده می‌گردد. ۲.گروه‌بندی بر حسب هدف یادگیری:در این رویکرد، ترکیب گروه‌های یادگیری بر پایه‌ی اهداف مشخص آموزشی شکل می‌گیرد. مثلاً برای یادگیری مهارت‌های تدریس، تفکر انتقادی، یا آموزش چندفرهنگی، فراگیران به‌گونه‌ای گروه‌بندی می‌شوند که تعاملات هدفمند برای رسیدن به آن هدف خاص ایجاد گردد.این دو کُد محوری نشان‌دهنده‌ی یک رویکرد منعطف و هدف‌مند به گروه‌بندی در فرآیند تربیت معلم هستند. با توجه به رویکرد آینده‌پژوهی، چنین گروه‌بندی‌هایی می‌تواند به معلمان کمک کند تا در موقعیت‌های مختلف آموزشی با ترکیب‌های متنوع یادگیرندگان، تجربه کسب کرده و مهارت‌های حرفه‌ای خود را تقویت نمایند. نتایج با مطالعات(نورپیشه و همکاران،۱۳۹۸؛ گلشنی و همکاران،۱۳۹۹؛ آرمسترانگ و همکاران،۲۰۱۴) همسویی داشته است

براساس یافته‌ها،الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر زمان‌بندی یادگیری، متشکل از پنج کد محوری شناسایی شد. این کدها عبارتند از :ارزشیابی برحسب زمان که بر ارزیابی منظم و زمان‌مند فرایند یادگیری تأکید دارد، دسته‌بندی مطالب یادگیری به‌منظور سازمان‌دهی محتوای آموزشی، اولویت‌بندی برحسب دشواری جهت ارائه تدریجی مباحث از ساده به دشوار، بازخورددهی دوره‌ای برای اصلاح و بهبود مستمر عملکرد یادگیرندگان و در نهایت تعیین زمان لازم برای یادگیری که بر فراهم‌سازی فرصت کافی برای تسلط بر مباحث آموزشی تأکید دارد. نتایج با مطالعات(حیاتی و مکوندی،۱۴۰۰؛ حقیقی و همکاران،۱۴۰۳؛ باربور، و هودجیز[1]،۲۰۲۴) همسویی داشته است.

براساس یافته‌ها،الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر ارزشیابی یادگیری، شامل چهار کد محوری شناسایی گردید. این کدها عبارتند از :ارزشیابی فراشناختی که به سنجش آگاهی و مدیریت فرایندهای ذهنی و یادگیری خودتنظیم معلمان می‌پردازد؛ بازاندیشی ارزشیابی که ناظر بر بازنگری مستمر در شیوه‌های ارزیابی و به‌روزرسانی آن‌ها متناسب با تغییرات محیطی و نیازهای آینده است؛ ارزیابی جامع که بر سنجش همه‌جانبه ابعاد دانشی، مهارتی و نگرشی معلمان در فرایند یاددهی-یادگیری تأکید دارد؛ و در نهایت چالش‌های ارزشیابی که به موانع و مشکلات موجود در اجرای ارزشیابی‌های آینده‌نگر و ارائه راهکارهای مواجهه با آن‌ها اشاره دارد. نتایج با مطالعات(مرتضایی و همکاران،۱۴۰۳؛ طاهری نژاد،۱۴۰۲) همسویی داشته است

براساس یافته‌ها، الگوی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر نقش معلمان در یادگیری، شامل چهار کد محوری است. این کدها عبارتند ازتسهیل‌گری که نقش معلمان را به‌عنوان تسهیل‌کننده فرایند یادگیری و هدایت‌کننده تعاملات آموزشی تعریف می‌کند؛ خلق ارزش‌های یادگیری که بر پرورش نگرش‌ها، ارزش‌ها و بینش‌های متناسب با نیازهای آینده در میان دانشجویان معلمی تأکید دارد؛ تسریع‌بخشی که معلمان را در جایگاه عاملان شتاب‌دهنده و محرک فرایند یادگیری قرار می‌دهد؛ طراحی برنامه درسی منعطف و نوآورانه که بر توانمندی معلمان در تولید و اجرای برنامه‌های درسی متناسب با تحولات آینده تمرکز دارد؛ و در نهایت مربی مهارت‌های نرم که به پرورش مهارت‌هایی چون ارتباط مؤثر، تفکر

1. Barbour, & Hodges

انتقادی، خلاقیت و هوش هیجانی در دانشجویان معلمی می‌پردازد.نتایج با مطالعات (قنبری پورطالمی، خسروی بابادی،و عصاره،۱۳۹۹ ؛علی محمدی، جباری، نیازآذری،۱۳۹۸) همسویی داشته است.

با توجه به یافته‌ها، الگوی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر محتوای یادگیری به چهار کد محوری تقسیم می‌شود که هرکدام ویژگی‌های خاصی دارند. این کدها عبارتند از: ۱.محتوای یادگیری کنشگر :این نوع محتوا به طور معمول بر اساس رویکردهای فعال و مبتنی بر عمل طراحی می‌شود. هدف از آن ایجاد یک فضای یادگیری تعاملی است که دانش‌آموزان یا معلمان به عنوان کنشگران اصلی در فرآیند یادگیری مشارکت کنند. این رویکرد می‌تواند شامل فعالیت‌های گروهی، بحث‌های کلاسی و تجربه‌های عملی باشد.۲.محتوای یادگیری پروژه‌محور :این مدل تاکید دارد بر طراحی فعالیت‌های آموزشی که حول یک پروژه یا چالش بزرگتر شکل می‌گیرند. دانش‌آموزان یا معلمان به حل مسائل واقعی یا شبیه‌سازی شده پرداخته و از طریق فرآیند حل مشکل، مهارت‌ها و دانش‌های مختلف را به دست می‌آورند.۳.تحلیل محتوای یادگیری :در این بخش، بررسی و تجزیه و تحلیل محتوای آموزشی در کانون توجه قرار می‌گیرد. هدف از این تحلیل‌ها ممکن است شناسایی نقاط قوت و ضعف محتوای موجود، تطبیق آن با نیازهای آینده یا اصلاحات لازم برای بهبود کیفیت یادگیری باشد.۴.محتوای یادگیری دیجیتال :در این نوع محتوا، استفاده از ابزارها و منابع دیجیتال به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر از فرآیند یاددهی-یادگیری در نظر گرفته می‌شود. این محتوای دیجیتال می‌تواند شامل نرم‌افزارهای آموزشی، منابع آنلاین، ویدیوها، وبینارها، یا حتی استفاده از هوش مصنوعی در فرایند یادگیری باشد. نتایج با مطالعات (شرفی، و همکاران،۱۴۰۱؛ صحبت لو،علی؛ و نادری،۱۳۹۹) همسویی داشته است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک وکرج انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

الهامیان، نگار؛ حاجی حسین نژاد، غلامرضا؛ موسی پور، نعمت الله و کیان، مرجان. (۱۳۹۸). طراحی الگوی اجرای برنامه درسی تربیت معلم مبتنی بر اسناد تحولی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، *فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش در نظامهای آموزشی*، ۱۳(۴۶)، ۱۶۱-۱۴۵.

حیاتی فر، فاطمه و مکوندی، محمد. (۱۴۰۰). ضرورت تغییر در برنامه های درسی با رویکرد آینده پژوهی، نخستین کنفرانس ملی آینده پژوهی، علوم تربیتی و روانشناسی.

حقیقی، سبحانی جهانبان، امید رضا؛ نبانی، محمدمهدی و بارانی، مهدی. (۱۴۰۳). نقش اجتماعی معلم و آموزش و پرورش در اقناع فرهنگی نسل آینده، دومین همایش بین المللی جامعه شناسی، علوم اجتماعی و آموزش و پرورش با رویکرد نگاهی به آینده.

دوستی، زهره؛ خمیس ابادی، مرجان و میدانی، محمود. (۱۳۹۴). آینده پژوهی در محتوای برنامه درسی»، اولین کنفرانس بین المللی مدیریت،اقتصاد، حسابداری و علوم تربیتی.

شرفی، ناهید؛ شاه طالبی حسین آبادی، بدری و اعتباریان خوراسگانی، اکبر. (۱۴۰۱). ارائه الگوی مدرسه آینده با تأکید بر مؤلفه های فرهنگی، *فصلنامه مدیریت فرهنگی*، ۱۶(۵۷)، ۳۵-۲۳.

علیزاده، مهری و جهانیان، رمضان. (۱۳۹۹). آینده پژوهی در آموزش و پرورش، *مجله پیشرفت های نوین در روانشناسی، علوم تربیتی و آموزش و پرورش*، ۳(۲۲)، ۹۸-۸۵.

مرتضایی، طیبه؛ جاودانی، محمد؛ حیدری، نقد علی و باقری کراچی، امین. (۱۴۰۳). طراحی و اعتبارسنجی چارچوب برنامه درسی تربیت معلم آینده پژوه، *فصلنامه علمی-پژوهشی تعلیم و تربیت*، ۴۰(۱)، ۸۲-۶۷.

صحبت لو، علی و نادری، مهدی. (۱۳۹۹). تأملی آینده پژوهانه بر تربیت حرفه ای در نظام آموزشی ایران، *فصلنامه علمی- ترویجی آموزش پژوهی*، ۷(۲۵)، ۲۳-۱.

صفایی، نصرت؛ زارعی، اقبال و سماوی، عبدالوهای. (۱۴۰۰). طراحی و اعتباربخشی الگوی برنامه درسی مبتنی بر مهارتهای تفکر خلاق برای دانش‌آموزان دوره ابتدایی، *فصلنامه فناوری آموزش*، ۱۵(۳)، ۵۹۰-۵۷۹.

طاهری نژاد، مجتبی. (۱۴۰۲). نقش آینده پژوهی در برنامه درسی تعلیم و تربیت نوین، ششمین کنفرانس بین المللی مطالعات میان رشته ای روانشناسی، مشاوره، آموزش و علوم تربیتی.

گلشنی، مریم؛ مکی آل آقا، بدیع الزمان و اعتماد اهری، علاء االدین. (۱۳۹۹). طراحی الگوی برنامه درسی آموزش شهروندی، *فصلنامه پژوهش در نظام های آموزشی*، ۱۴(۵۱)، ۶۰-۳۹.

علی محمدی، غلامعلی؛ جباری، نگین؛ نیازآذری، کیومرث و همکاران. (۱۳۹۸). در تحقیقی به توانمندسازی حرفه ای معلمان در چشم انداز آینده و ارائهٔ مدل، *فصلنامه نوآوری های آموزشی*، ۱۸(۶۹)، ۳۲-۷.

گودرزی، شهباز. (۱۳۹۶). تجربه و مدیریت (تجربه‌ی آموزشی معلمان در امارات عربی متحده).

ایلاف، متکلم؛ عظیمه، سلیمانی، توران و نامور، یوسف. (۱۴۰۰). طراحی مدل مطلوب برای گزینش دانشجو در دانشگاه فرهنگیان ایران، *مدیریت و برنامه ریزی در نظام های آموزشی*، ۱۴(۱)، ۹۹-۱۲۸.

قنبری پورطالمی، فرانک؛ خسروی بابادی، علی اکبر و عصاره، علیرضا. (۱۳۹۹). طراحی برنامه درسی مبتنی بر توسعه سواد اطلاعاتی در دوره متوسطه دوم، *فصلنامه علمی اندیشه های نوین تربیتی*، ۱۵(۳)، ۱۸۴-۱۶۱.

محمدی بلبان آباد، علی؛ سیفی، محمد و ناطقی، فائزه. (۱۳۹۷). آینده پژوهی تربیت اجتماعی حوزه زیست محیطی در نظام آموزشی دوره ابتدایی ایران در افق۱۴۰۴، *ماهنامه جامعه شناسی سیاسی ایران*، ۱(۳)، ۲۵۲-۲۲۸.

مشفقی، نزهت الزمان و نادی، محمدعلی. (۱۳۹۹). طراحی الگوی اجرایی برنامه درسی دانشگاه کلاس جهانی در آموزش عالی ایران بر مبنای نظریه داده بنیاد، *پژوهش در برنامه ریزی درسی (دانش و پژوهش در علوم تربیتی-برنامه ریزی درسی)*، ۱۷(۳۸)، ۶۰-۴۹.

مصطفی زاده، اسماعیل؛ کشتی آراء، نرگس و قلی زاده، آذر. (۱۳۹۸). ضرورت های آموزش چندفرهنگی و واکاوی عناصر و مؤلفه های تعلیم وتربیت چندفرهنگی، *فصلنامه پژوهشی در برنامه ریزی درسی* ۱۶(۳۳)، ۳۵-۲۰.

نورپیشه، ندا؛ علی دادی، علیرضا؛ طالبی، احسان و مزارعی، مصطفی. (۱۳۹۸). آینده پژوهی در تربیت معلم با رویکرد دانش و فناوری از دید هیئت علمی و دانشجویان دانشگاه فرهنگیان فارس، *فصلنامه علمی-پژوهشی آموزش پژوهی نوین*، ۵(۱۹)، ۱۰۶-۹۱.

References

Armstrong, M. J., Adams, L. A., Canbay, A., & Syn, W. K. (2014). Extrahepatic complications of nonalcoholic fatty liver disease. *Hepatology*, 59(3), 1174-1197.

Arnaiz-Sánchez, P., De Haro-Rodríguez, R., Caballero, C. M., & Martínez-Abellán, R. (2023). Barriers to educational inclusion in initial teacher training. *Societies*, 13(2), 31. https://doi.org/10.3390/soc13020031

Asfahani, A., El-Farra, S. A., & Iqbal, K. (2024). International Benchmarking of Teacher Training Programs: Lessons Learned from Diverse Education Systems. *EDUJAVARE: International Journal of Educational Research*, 2(1), 1-12.

Barbour, M. K., & Hodges, C. B. (2024). Preparing teachers to teach online: A critical issue for teacher education. *Journal of Technology and Teacher Education*, 32(1), 5-27.

Hironori, T., Yu, I., Risa, N., & Tetsu, I. (2021). Modeling of Machine Learning Projects Using ArchiMate. In N. Chaudhari, S. Babu, & R. K. Shyamasundar (Eds.), Advances in Data and Information Sciences (pp. 259-268). Springer.

Howard, S. K., Tondeur, J., Ma, J., & Yang, J. (2021). What to teach? Strategies for developing digital competency in preservice teacher training. *Computers & Education*, 165, 104149.

Khan, S. (2014). A model for integrating ICT into teacher training programs in Bangladesh based on TPCK. *International Journal of Education and Development using ICT*, 10(3).

Moreno-Casado, H., Miguel, Á., & Sánchez-Oliva, D. (2021). Adaptation and validation of the MLQ-5X Leadership Scale to the Spanish educational context. *Anales De Psicología*, 37(2), 311.

Morgado, E., Rodrigues, J. B., & Silva, L. L. (2024). Rethinking teacher training from an inclusive and community dialogical perspective. *Journal of Education and E-Learning Research*, 11(1), 219-228.

Oriji, A., & Nnadieze, G. C. (2023). Teachers' Current Technological Challenges and Expectations for Futuristic Learning in a Knowledge-Based Economy. *Glob. Acad. J. Humanit. Soc. Sci*, 5(02), 96-111.

Osadcha, K., Osadchyi, V., Chemerys, H., & Chorna, A. (2020). The review of the adaptive learning systems for the formation of individual educational trajectory.

Petrenko, M. (2024). Innovative Pedagogy: Key to Future Teacher Training Excellence. *Frontline Social Sciences and History Journal*, 4(02), 01-08.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Systemic Thinking and its Obstacles from the Perspective of the Quran and Narrations

Mohsen Khabair Sanaefard[1], **Mohammad Hossein Irandoost**[2] ✉, and **Gholamreza Khoshneit**[3]

1. PhD student, Department of Quran and Hadith Sciences, Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran, Email: mohsen.khabirossanayeefard@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Philosophy, Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran, Email: mo.irandoost@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran, Email: r_khoshneyat@smc.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 05 April 2025
Received in revised form 25 July 2025
Accepted 01 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Systemic thinking,
Obstacles,
Quran,
Narrations

ABSTRACT

Objective: To analyze and explain the six obstacles to systemic thinking from the perspective of the Holy Quran and the narrations of the Infallibles (AS). This research seeks to show how these obstacles hinder the deep understanding of realities and the achievement of sustainable solutions, which are the goals of systemic thinking in Islam.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method. In this way, it first analyzed and explained the concept of "systemic thinking" in the intellectual system of Islam and then examined and analyzed its six obstacles based on religious texts (verses and narrations).

Results: The most important findings of the research are the identification and analysis of six main obstacles to systemic thinking from the perspective of the Quran and narrations, which are: 1. Detail-oriented: reducing facts to separate parts and separate from the whole. 2. Projection: attributing problems to external factors and weakening the sense of individual and social responsibility.3. Doublethink: Seeing realities in black and white, which prevents understanding the complexities of things. 4. Stereotyped thinking: Tendency to fixed patterns of thought without considering individual and situational differences. 5. Quantitativeness: Excessive focus on quantitative aspects and ignoring the quality and immaterial dimensions of phenomena. 6. Lack of focus on events: Paying fleeting and superficial attention to immediate events instead of paying attention to gradual and long-term trends.

Conclusions: The overall result of the research shows that from the perspective of the Quran and hadiths, these six obstacles play a very special role in weakening systemic thinking. Overcoming these obstacles is a necessary condition for developing a holistic perspective, understanding cause-and-effect relationships in existence, and ultimately, achieving a deeper understanding of reality and sustainable solutions to individual and social problems.

Cite this article: Khabair Sanaefard, M., Hossein Irandoost, M. S. & Khoshneit G. (2025). Systemic Thinking and its Obstacles from the Perspective of the Quran and Narrations. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408

Introduction

Systemic thinking, as a holistic approach to understanding phenomena through their interconnections and causal relationships, finds a profound foundation in Islamic epistemology. The Holy Quran and the narrations of the Infallibles (AS) consistently emphasize this mode of thought, presenting it as a path to deeper comprehension of reality and the development of sustainable solutions. In an era of increasing complexity, a purely reductionist, linear mindset is insufficient for addressing multifaceted challenges. This study posits that Islamic teachings offer a robust, divinely-inspired framework for systemic thinking, while also explicitly identifying the cognitive and behavioral obstacles that hinder its realization. The research aims to bridge a gap in the literature by systematically exploring these obstacles through the lens of primary Islamic sources.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method. In this way, it first analyzed and explained the concept of "systemic thinking" in the intellectual system of Islam and then examined and analyzed its six obstacles based on religious texts (verses and narrations).

Results

The most important findings of the research are the identification and analysis of six main obstacles to systemic thinking from the perspective of the Quran and narrations, which are:

1. Detail-oriented: reducing facts to separate parts and separate from the whole
2. Projection: attributing problems to external factors and weakening the sense of individual and social responsibility.
3. Doublethink: Seeing realities in black and white, which prevents understanding the complexities of things.
4. Stereotyped thinking: Tendency to fixed patterns of thought without considering individual and situational differences.
5. Quantitativeness: Excessive focus on quantitative aspects and ignoring the quality and immaterial dimensions of phenomena.
6. Lack of focus on events: Paying fleeting and superficial attention to immediate events instead of paying attention to gradual and long-term trends.

Conclusions

Systems thinking focuses on understanding the dynamic interrelationships between the components of a system. There are obstacles to achieving systems thinking, one of which is detailism; detailism, which is the opposite of holistic thinking, focuses on the separate analysis of the components of a system. This approach is the product of the analytical methods of reductionists in the empirical sciences. Islam, emphasizing the integrity of faith, rejects any selectivity in religious rulings. Another obstacle to systems thinking is projection, which means attributing problems to external factors instead of accepting responsibility within the

system. Dualistic thinking acts as an obstacle to systems thinking. By reducing the complexities of the world to simple choices, this "zero-one" attitude not only causes cognitive stagnation and limits dynamic analysis, but also destroys creativity and disrupts understanding of complex interactions of systems. Islamic teachings also emphasize the rejection of dualistic thinking and prejudice. Lack of focus on events, as the most important obstacle to systems thinking, leads to neglect of the structural roots of problems, gradual processes, and the causal relationship between system components. The Quran considers neglecting deep truths to be equivalent to forgetting human identity. Focusing on symptoms instead of structural causes is another obstacle to systems thinking, leading to incorrect decision-making. Strategic errors in organizations result from failure to recognize the difference between symptoms and causes, and also, by focusing solely on numerical indicators, quantityism ignores the qualitative characteristics of the system such as flexibility, resilience, and innovation. Quantitative growth does not necessarily lead to improved quality of life. Islam opposes reducing reality to numbers and figures and emphasizes the qualitative connection of actions with the divine system.

Focusing on symptoms instead of structural causes is another obstacle to systems thinking, leading to incorrect decision-making. Strategic errors in organizations result from failure to recognize the difference between symptoms and causes, and also, by focusing solely on numerical indicators, quantityism ignores the qualitative characteristics of the system such as flexibility, resilience, and innovation. Quantitative growth does not necessarily lead to improved quality of life. Islam opposes reducing reality to numbers and figures and emphasizes the qualitative connection of actions with the divine system.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تفکر سیستمی و موانع آن از دیدگاه قرآن و روایات

محسن خبیر الصنایع فرد[۱]، محمد حسین ایران دوست[۲] ✉، غلامرضا خوش نیت[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. رایانامه: mohsen.khabirossanayeefard@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه فلسفه، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. رایانامه: mo.irandoost@iau.ac.ir
۳. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات، دانشگاه علوم اسلامی قم، قم، ایران. رایانامه: r_khoshneyat@smc.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
تفکر سیستمی،
موانع،
قرآن،
روایات

چکیده

هدف: واکاوی و تبیین موانع شش‌گانه تفکر سیستمی از منظر قرآن کریم و روایات معصومین (ع). این پژوهش در پی آن است که نشان دهد چگونه این موانع، درک عمیق واقعیت‌ها و دستیابی به راه‌حل‌های پایدار را که از اهداف تفکر سیستمی در اسلام است، مختل می‌کنند.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی انجام شده است. بدین صورت که ابتدا به تحلیل و تبیین مفهوم «تفکر سیستمی» در منظومه فکری اسلام پرداخته و سپس موانع شش‌گانه آن را بر اساس متون دینی (آیات و روایات) مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

یافته‌ها: مهم‌ترین یافته‌های پژوهش، شناسایی و تحلیل شش مانع اصلی در برابر تفکر سیستمی از منظر قرآن و روایات است که عبارتند از:

۱. جزءنگری: تقلیل دادن حقایق به اجزای مجزا و جدا از کل.
۲. فرافکنی: انتساب مشکلات به عوامل بیرونی و تضعیف احساس مسئولیت‌پذیری فردی و اجتماعی.
۳. تفکر دوگانه: دیدن واقعیت‌ها به صورت سیاه و سفید که مانع درک پیچیدگی‌های امور می‌شود.
۴. تفکر قالبی: گرایش به الگوهای ثابت فکری بدون توجه به تفاوت‌های فردی و موقعیتی.
۵. کمیت‌گرایی: تمرکز افراطی بر جنبه‌های کمی و نادیده گرفتن کیفیت و ابعاد غیرمادی پدیده‌ها.
۶. عدم تمرکز بر وقایع: توجه گذرا و سطحی به رویدادهای آنی به جای توجه به روندهای تدریجی و بلندمدت.

نتیجه‌گیری: نتیجه کلی پژوهش نشان می‌دهد که از منظر قرآن و روایات، این موانع شش‌گانه نقش بسیار ویژه‌ای در تضعیف تفکر سیستمی ایفا می‌کنند. غلبه بر این موانع، شرط ضروری برای پرورش نگرش کل‌نگر، درک روابط علّی و معلولی در هستی و در نهایت، دستیابی به فهمی عمیق‌تر از واقعیت و راه‌حل‌های پایدار برای مسائل فردی و اجتماعی است.

استناد: خبیر الصنایع فرد، محسن؛ ایران دوست، محمد حسین و خوش نیت، غلامرضا. (۱۴۰۴). تفکر سیستمی و موانع آن از دیدگاه قرآن و روایات. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408

مقدمه

تفکر که جوهره تمایز انسان از حیوان است، در نظام معرفتی اسلام جایگاهی بنیادین دارد. قرآن کریم با تعابیری مانند «یَتَفَکَّرُونَ» (الاعراف: ۱۷۶) انسان را به اندیشه‌ورزی دعوت می‌کند و آن را ابزاری برای شناخت خدا، هستی و خود می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه تفکر). در این دیدگاه، تفکر نه‌تنها یک فعالیت ذهنی فردی، بلکه فرآیندی وجودی و تربیتی است که زندگی انسان را جهت می‌دهد و پایه‌ای برای رشد معرفت، ایمان و رفتار انسانی فراهم می‌کند. بااین‌حال، پیچیدگی‌های دنیای امروز و درهم‌آمیختگی مسائل فردی، اجتماعی و فرهنگی، انسان را با چالش‌هایی روبه‌رو کرده که تحلیل آن‌ها با نگاه جزءنگر و خطی ممکن نیست. در این میان، «تفکر سیستمی» به‌عنوان رویکردی کل‌نگر و شبکه‌ای مطرح‌شده است. این رویکرد، اجزای یک پدیده را در ارتباط با یکدیگر و در تعامل با کل سیستم بررسی می‌کند و ویژگی‌های نظام را فراتر از مجموع ساده اجزا می‌بیند. برخلاف نگرش خطی و تقلیل‌گرا، تفکر سیستمی بر روابط علّی چندجانبه، چرخه‌های بازخورد، پویایی زمان و نقش کل در هدایت اجزا تأکید دارد.

آموزه‌های اسلامی نیز با نگاهی کل‌نگر به هستی و پدیده‌های انسانی، هم‌راستا با رویکرد سیستمی عمل می‌کنند. آیات متعدد قرآن کریم به پیوندهای نظام‌مند میان اجزا و کل هستی اشاره دارند. برای مثال، آیه «کُلٌّ مِّنْ عِندِاللَّهِ» (نساء: ۷۸) نشان می‌دهد که حوادث و پدیده‌ها، باوجود تنوع ظاهری، در چارچوبی کلان و در ارتباط باراده الهی معنا پیدا می‌کنند. همچنین، قرآن با آیه «فِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱) انسان را به خودشناسی و کشف روابط درونی وجودش دعوت می‌کند و با آیه «کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» (یس: ۴۰) نظم هماهنگ جهان را به تصویر می‌کشد. این آیات در کنار هم نگرشی سیستمی و کل‌نگر به هستی ارائه می‌دهند که توانایی بالایی برای پاسخ به مسائل پیچیده دارد.

باوجود پشتوانه نظری و دینی، به‌کارگیری تفکر سیستمی در عمل با چالش‌ها و موانع جدی روبه‌رو است. آموزه‌های دینی نیز به عواملی اشاره می‌کنند که مانع از درک شبکه‌ای و سیستمی پدیده‌ها می‌شوند. قرآن کریم با اشاره به پیامدهای نگاه جزئی و گزینشی، در آیه‌ای مانند «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره: ۸۵) هشدار می‌دهد که نگاه سطحی و انتخابی به پدیده‌ها، مانع فهم درست کل نظام می‌شود. ازاین‌رو، بازخوانی تفکر سیستمی با تکیه‌بر آموزه‌های اسلامی اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. پژوهش‌های متعددی به موضوع تفکر سیستمی پرداخته‌اند. برای نمونه، زنجانی حسنلوئی و همکاران (۱۳۹۵) به اولویت‌بندی راهکارهای استقرار تفکر سیستمی اخلاق‌محور در سازمان‌ها توجه کرده‌اند. همچنین، نوروزی (بدون سال) با بررسی رویکردهای سیستمی و کل‌نگر در سازمان‌ها، بر اهمیت نگرش جامع و تعامل اجزای سیستم تأکید کرده است. علاوه بر این، امیری (۱۳۸۴) نقش جامع‌نگری و تفکر استراتژیک را در مدیریت سازمان‌ها مطالعه کرده و نشان داده که این رویکردها می‌توانند به بهبود تصمیم‌گیری و مدیریت کلان کمک کنند. بااین‌حال، بررسی موانع تفکر سیستمی از منظر آموزه‌های دینی، به‌ویژه آیات و روایات، در پژوهش‌های موجود چندان موردتوجه قرار نگرفته است.

بر پایه این مبانی، پرسش اصلی پژوهش این است که موانع تحقق تفکر سیستمی از دیدگاه قرآن و روایات کدام‌اند و چگونه می‌توان با تکیه‌بر تعالیم وحیانی این موانع را شناسایی و رفع کرد؟ پاسخ به این پرسش، علاوه بر غنای مبانی نظری اندیشه اسلامی، می‌تواند راهکارهای عملی برای ارتقای تفکر سیستمی در سطح فردی و اجتماعی ارائه دهد و زمینه‌ساز تحقق نگرش کل‌نگر در مواجهه با پیچیدگی‌های جهان معاصر گردد.

مفهوم شناسی

واژه «تفکر» از ریشه عربی «ف‌ک‌ر» به معنای اندیشیدن، تأمل و به‌کارگیری ذهن در موضوعی خاص است. در کتاب لسان العرب آمده: «الفِکرُ: جولانُ القَلبِ فیما یَحصُلُ فیهِ»، یعنی به جریان افتادن ذهن در چیزی که به آن وارد می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ۵: ۲۵۱). راغب اصفهانی در تعریف تفکر می‌گوید: التفکر قوةٌ مُطَرّدَة للنفس ینتقل بها من امورٍ معلومة الی امورٍ مجهولة؛ او تفکر را «حرکت نفس از معلومات به‌سوی مجهولات» معرفی کرده و آن را نیرویی می‌داند که ذهن را از شناخته‌ها به ناشناخته‌ها می‌برد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۷۱). ابن‌فارس نیز بیان می‌کند که تفکر زمانی رخ می‌دهد که قلب با عبرت گرفتن از چیزی عبور کند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ۴: ۴۴۶). به گفته مصطفوی، تفکر فرآیندی است برای تحلیل و بررسی اطلاعات به‌منظور شناخت بهتر و دستیابی به اهداف (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۹: ۱۲۷). همچنین، طریحی تفکر را قوه‌ای ذهنی می‌داند که وظیفه‌اش مرتب‌سازی منطقی دانش ذهن است (طریحی، ۱۳۷۵، ۳: ۴۴۴).

در اصطلاح تفکر به‌عنوان یک فعالیت ذهنی در نظر گرفته‌شده است که به بررسی اطلاعات موجود و کشف مجهولات می‌پردازد. تفکر فرایندی ذهنی و سازمان‌یافته است که فرد از طریق حافظه، تخیل، تحلیل و استدلال به حل مسئله یا فهم پدیده‌ها می‌پردازد. غزالی تفکر را «چراغ قلب» می‌داند که انسان با آن راه سعادت یا شقاوت را تشخیص می‌دهد (غزالی، ۱۳۵۱، ۴: ۴۲۳). در کتاب الاسفار، تفکر به‌صورت «سیر عقلانی نفس از مبادی به مقاصد و از مقدمات به نتایج» تعریف‌شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۳: ۲۸۷). به‌بیان‌دیگر، تفکر فرآیندی آگاهانه و نظام‌مند است که با تحلیل، ارزیابی و بازسازی اندیشه‌ها، به دنبال دستیابی به حقیقت یا تصمیم‌گیری صحیح است.

سیستم ریشه در واژه یونانی دارد که به معنای «کلِ ساخته شده از اجزای مرتبط» است. این واژه از طریق لاتین و فرانسوی در قرن ۱۷ میلادی وارد زبان انگلیسی شد (oed، 2023: ذیل واژه سیستم) و در دوره مدرن (قرن ۲۰-۱۹) تحت تأثیر تحولات علمی غرب به فارسی راه یافت (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل سیستم).

در اصطلاح سیستم‌ها شبکه‌هایی از روابط متقابل هستند که در طول زمان الگوهای رفتاری ایجاد می‌کنند (senge, 1990: 73). دنیلا میدوز سیستم را مجموعه‌ای از اجزا می‌داند که به‌صورت سازمان‌یافته با یکدیگر همکاری می‌کنند تا به هدفی مشترک برسند (meadows, 2008: 188). در تعریفی دیگر لودویگفون برتالانفی نیز سیستم را مجموعه‌ای از اجزای در تعامل تعریف می‌کند که به‌عنوان یک کل یکپارچه برای دستیابی به اهدافی مشخص عمل می‌کنند (bertalanffy, 1968: 55) پیتر چکلند نیز معتقد است سیستم، کلیتی است که از طریق تعامل هدفمند اجزای خود، رفتاری را بروز می‌دهد که هیچ‌یک از اجزا، به‌تنهایی قادر به انجام آن نیستند (checkland 1999: 312). درنهایت می توان گفت: سیستم عبارت است از مجموعه‌ای از عناصر یا موضوعات با روابط مشخص که در صورت هرگونه تغییر در این روابط یا اجزا، بر دیگر اجزا، روابط میان آن‌ها و درنتیجه کل سیستم، بر روی هدف و غایت آن تأثیر می‌گذارد.

تفکر سیستمی که در گسترده‌ترین سطح مفهومی، دربرگیرنده مجموعه از متدولوژی‌های متنوع، سازوکارهای عملیاتی و بنیان‌های نظری است که بر شناسایی و تحلیل پویاییِ همبستگی‌های علّی بین مؤلفه‌ها و روابط متقابل آن‌ها تأکید دارد (سنگه و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۰۱) تفکر سیستمی به معنای درک پدیده ها در چارچوب یک سیستم است. به زبان ساده، سیستم از اجزای به هم پیوسته–ای تشکیل می شود که با همکاری و تأثیرگذاری متقابل، یک کل را به وجود می‌آورند؛ به‌طوری‌که حذف هر بخش، کارایی کل این مجموعه را مختل می‌کند. هر سیستم چهار رکن اصلی دارد که شامل جریان ورودی، فرآیند پردازش، خروجی و بازخورد نهایی می باشد که این اجزا را هماهنگ نگه می‌دارد. (کالینز، ۱۳۸۶: ۱۴)

تفکر سیستمی در گسترده‌ترین مفهوم خود، شامل مجموعه‌ای از روش‌ها، ابزارهای عملیاتی و پایه‌های نظری است که بر شناسایی و تحلیل پویایی روابط علّی و تعاملات متقابل میان اجزای یک سیستم تمرکز دارد (سنگه و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۰۱). به بیان ساده، تفکر سیستمی یعنی درک پدیده‌ها در قالب یک سیستم. سیستم از اجزای به‌هم‌پیوسته‌ای تشکیل‌شده که با همکاری و تأثیرگذاری متقابل، کلیتی یکپارچه را شکل می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که حذف هر جزء، عملکرد کل مجموعه را مختل می‌کند. هر سیستم چهار رکن اصلی دارد: ورودی، فرآیند پردازش، خروجی و بازخورد نهایی که این اجزا را هماهنگ نگه می‌دارد (کالینز، ۱۳۸۶: ۱۴).

موانع تفکر سیستمی

در عمل، به‌کارگیری تفکر سیستمی همواره ساده نیست و با چالش‌هایی همراه است. باوجود اجماع بر اهمیت و مزایای آن، شکافی بین آگاهی از این مفهوم و اجرای آن وجود دارد. این شکاف عمدتاً ناشی از موانع و محدودیت‌های گوناگون است. ازاین‌رو، شناسایی و رفع این موانع می‌تواند به بهره‌گیری مؤثرتر از تفکر سیستمی کمک کند. در ادامه به مهم‌ترین این موانع اشاره می‌شود:

جزء نگری

جزءنگری در برابر کل‌نگری قرار دارد، درحالی‌که تفکر سیستمی بر کل‌نگری استوار است و بر درک الگوهای تعاملی و وابستگی‌های متقابل میان اجزا تأکید می‌کند. جزءنگری که از غرق شدن در علوم تجربی و رویکردهای تحلیلی مبتنی بر تقلیل‌گرایی نشئت می‌گیرد،

به‌خودی‌خود ناپسند نیست و حتی در برخی حوزه‌های علمی (مانند زیست‌شناسی مولکولی یا فیزیک ذرات) ضروری است (descartes, 1998: 27). بااین‌حال، نکته کلیدی این است که تکیه صرف بر جزءنگری، توانایی درک الگوهای حاکم بر پدیده‌ها و سیستم‌ها را محدود می‌کند. در سازمان‌ها نیز این وضعیت صدق می‌کند. تمرکز بیش‌ازحد بر اجزا و واحدها باعث می‌شود افراد و گروه‌ها به‌صورت جزیره‌ای عمل کنند. این رویکرد، هرچند ممکن است عملکرد برخی واحدها را بهبود بخشد، به عملکرد کلی سازمان آسیب می‌رساند (ackoff, 1994: 102).

این موضوع در احادیث و روایات مورد تأکید قرارگرفته است چنانکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۱۷۸؛ ابن شعبه، ۱۳۶۳: ۵۷) آن حضرت، با تعریف ایمان به‌عنوان ترکیبی یکپارچه از شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل جوارحی، رویکرد جزءنگر در دین‌داری را صراحتاً نفی کرده و نشان می‌دهد که ایمان حقیقی نیازمند هماهنگی این سه بُعد است. این نگرش با آیه ۸۵ سوره بقره که می‌فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»، هم‌راستاست؛ مصداق ایمان فدیه دادن و مصداق کفر قتل و بیرون راندن بود (قرشی، ۱۳۷۷، ۱: ۱۸۲) که هرگونه گزینشگری در پذیرش احکام الهی را نشانه نفاق و عهدشکنی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۹۵). همچنین بررسی منابع تفسیری نیز نشان می‌دهد که مفسران این آیه را دلیلی بر بطلان ایمان گزینشی و نقض عهد الهی تفسیر کرده‌اند. در این تفاسیر، رفتار یهود به‌گونه‌ای توصیف‌شده که به بخشی از احکام تورات ــ همچون وجوب فدیه دادن اسیران ــ پایبند بودند، اما در برابر بخش دیگر آن ــ مانند حرمت خونریزی و اخراج هم‌کیشان از دیارشان ــ سرپیچی می‌کردند؛ تناقضی که قرآن آن را مصداق «ایمان به بعض و کفر به بعض» دانسته و به‌شدت نکوهش کرده است (مغنیه، ۱۴۲۴، ۱: ۲۸۷؛ ابن‌کثیر، ۱۴۲۰، ۱: ۲۱۱) حاصل این اجماع تفسیری آن است که دینداریِ گزینشی نه‌تنها بی‌اعتبار، بلکه مصداق روشن نفاق و نشانه‌ی بی تعهدی به حقیقت ایمان تلقی می‌شود.

افزون بر این، حدیث پیامبر (ص) «مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (کلینی، ۱۳۷۵، ۵: ۴۹۶) هرگونه گزینشگری در سنت نبوی مردود است، به‌گونه‌ای که نادیده گرفتن حتی یک حکم (مانند روزه یا زکات)، فرد را از دایره پیروان حقیقی خارج می‌سازد. امام صادق (ع) نیز بابیان «إِنَّ الْإِيمَانَ عَمَلٌ كُلُّهُ»، بر ضرورت پایبندی به تمام احکام تأکید کرده (کلینی، ۱۳۷۵، ۲: ۳۹) و تقلیل ایمان به یک بُعد (مانند عبادات بدون اخلاق یا اعتقاد بدون عمل) را نادرست می‌داند. این آموزه‌ها با سوره لقمان (آیه ۱۷) که می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُو»، همخوانی دارد و نشان می‌دهد دین‌داری، مجموعه‌ای تفکیک‌ناپذیر از واجبات است که غفلت از هر جزء، کلیّت ایمان را مخدوش می‌کند؛ مقصود اموری است که ثبات و پایداری در آن‌ها واجب است؛ و اصل عزم از ملزومات و مقطوعات امور است (طبرسی، ۱۳۷۷، ۵: ۶۵) بنابراین، حدیث امام علی (ع) با پیوند دادن ابعاد ایمان، جزءنگری را نه‌تنها «نقصان در ایمان»، بلکه «انحراف از مسیر توحید» می‌داند، به‌گونه‌ای که بر اساس آیه ۱۴ سوره حجرات، ایمان ظاهری بدون التزام باطنی و عملی، فاقد اعتبار است (ابن کثیر،۱۴۲۰، ۴: ۲۳۵). ابوالفتوح رازی با رد هرگونه تناقض بین این دو مفهوم، برتری ایمان قلبی را استدلال کرده و ایمان را به‌عنوان استقرار قلبی همراه با تصدیق عملی تعریف می‌کند و آن را اخلاص درونی همراه با پاسخ‌گویی عملی توصیف می‌نماید (بحرانی، ۱۴۱۵، ۵: ۱۱۷)؛ این تحلیل تطبیقی، با تکیه‌بر رویکردهای روایی و تحلیلی کلاسیک، شواهدی محکم ارائه می‌دهد که ایمان ظاهری بدون عمق باطنی و تعهد عملی، نه‌تنها نقصان ایمانی بلکه انحرافی توحیدی است. این منابع نشان می‌دهند که رویکرد جزءنگر باروح جامعیت دین اسلام در تعارض است و بر اساس تعالیم قرآن و عترت، تنها با پایبندی به تمامیت ایمان می‌توان از خسران اخروی رهایی یافت.

فرافکنی

یکی از چالش‌های اصلی در تفکر سیستمی، گرایش به منفی نگری و سرزنش عوامل محیطی است. تفکر سیستمی به ما می‌آموزد که «علل ریشه ای مشکلات در درون سیستم نهفته است و نمی توان آن‌ها را صرفاً به عوامل بیرونی نسبت داد» این رویکرد تأکید دارد که تمامی اسباب و علل مسائل، بخشی از ساختار سیستم به شمار می‌روند.. در سازمان ها و جوامع، زمانی که افراد تنها نقش خود را در موقعیت محدود خویش تعریف می کنند، «اثرات اعمالشان بر سایر اجزای سیستم نادیده گرفته می شود» (argyris, 1990: 27). مطالعات نشان می‌دهد که افراد اغلب شرایط محیطی را مسئول ناکامی ها می‌دانند، درحالی‌که خود بخشی از سیستم هستند و نمی‌توان

آن‌ها را جدا از آن در نظر گرفت. (ackoff, 1999: 17). تفکر سیستمی با تأکید بر «درون سیستم به جای عوامل بیرونی»، رویکردی توسعه‌گرا ارائه می‌دهد که به رفع موانع ساختاری می‌پردازد (checkland, 1981: 34). جیم کالینز (۱۳۸۶، ۳۵) در کتاب از خوب به عالی، این مفهوم را با استعاره «پنجره و آینه» تبیین می‌کند: «رهبران متعالی، هنگام موفقیت، از پنجره به بیرون نگاه می‌کنند تا عوامل موفقیت را بیرون از خود جستجو کنند، اما در مواجهه با شکست، به آینه می‌نگرند و مسئولیت را بر عهده می‌گیرند».

دامنه عملکرد تفکر سیستمی در سطح جهانی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد و این نگرش، درک متقابل فرهنگ‌ها را تسهیل می‌سازد. منفی نگری و تنگ‌نظری، اصلی‌ترین موانع در مسیر شکل‌گیری تفکر سیستمی به شمار می‌آیند، درحالی‌که ذهنیت سیستمیک «مثبت‌اندیش و تنوع‌پذیر» است. افرادی با چنین ذهنیتی، نه‌تنها از تعامل با گروه‌های گوناگون استقبال می‌کنند، بلکه همواره در پی یادگیری نیز هستند. جهان‌وطنی به معنای «احترام به تفاوت‌ها و پرهیز از پیش‌داوری»، از اصول کلیدی تفکر سیستمی به شمار می‌رود. این نگرش بر این باور استوار است که «تنوع، موتور نوآوری و بهبود سیستم‌های پیچیده است» (page, 2007: 89).

اصول قرآنی و حدیثی نیز مخالف فرافکنی است چنانکه فرافکنی معاویه در جریان قتل عمار یاسر، نمادی از نقض آن اصول است که مسئولیت‌پذیری، وحدت و صداقت را پایه جامعه اسلامی می‌دانند. قرآن کریم با تأکید بر «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» (نساء: ۵۸)، مسئولیت رهبران در حفظ امانت‌های الهی را یادآوری می‌کند، اما معاویه با تحریف حدیث پیامبر (ص) درباره عمار «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» (ابن أبی فراس، ۱۳۶۹، ۲: ۹۶) نه‌تنها این مسئولیت را نادیده گرفت، بلکه با نسبت دادن قتل به امام علی (ع)، امانت‌داری در نقل حقایق را زیر پا گذاشت (طبری، ۱۴۰۷، ۳: ۵۴۰). این رفتار در تضاد آشکار با حدیث «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۲: ۳۸) است که مسئولیت همگانی در قبال نظام اجتماعی را گوشزد می‌کند. از سوی دیگر، قرآن کریم تزکیه نفس را اساس فلاح می‌داند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۹—۱۰)، در این چارچوب، تزکیه نه امری صرفاً فردی، بلکه فرآیندی مستمر در جهت تربیت اخلاقی و التزام عملی به شریعت است. (طوسی، ۱۳۸۹، ۱۰: ۳۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۷: ۱۱۶) اما معاویه با غفلت از محاسبه نفس «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ» (فیض، ۱۴۰۶، ۴: ۳۱۳) به‌جای اصلاح درونی، به تحریف واقعیت‌ها روی آورد و سلامت سیستم سیاسی اسلام را با بحران مشروعیت روبه‌رو ساخت. این رویکرد در بحبوحه جنگ صفین، شکافی عمیق در وحدت امت اسلامی ایجاد نمود، درحالی‌که قرآن کریم هشدار می‌دهد: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل‌عمران: ۱۰۳) «اعتصام» دست در چیزی زدن بود و اینجا کنایه از اتّباع و استقامت است؛ و «حبل‌الله» اینجا قرآن است و پیمان الله با بنده در آن است. (انصاری،۱۳۷۱، ۲: ۲۳۱) و پیامبر (ص) جامعه اسلامی را به «جسد واحد» تشبیه می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ۵۸: ۱۵۰). در بررسی تفسیری آیه شریفه، شیخ محمدجواد مغنیه، با تحلیلی جامعه‌شناختی، وحدت را به‌عنوان پیوندی قوی‌تر از روابط نسبی، ضروری برای پایداری امت اسلامی در برابر تقسیم‌بندی‌های حزبی می‌داند. (مغنیه، ۱۴۲۴، ۲: ۱۲۵) ولی معاویه با ترویج «دیگری سازی» اعتماد عمومی را ویران نمود؛ اقدامی که قرآن به‌صراحت نهی می‌کند: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۴۲). این فرافکنی، مصداق بارز نفاق قرآنی است که در سوره مبارکه صف توصیف‌شده است: «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (صف: ۲—۳) وعده‌های دروغین معاویه، نمونه برجسته رفتار منافقانه است که قرآن آن را نهی می‌کند: «چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ این کار نزد خدا بسیار ناپسند است» (قمی، ۱۳۶۳، ۲: ۳۶۵)؛ زیرا معاویه به‌جای پذیرش مسئولیت، دروغ را به سپاه امام علی (ع) نسبت داد و خود را به امتیازی واهی منسوب کرد؛ رفتاری که پیامبر (ص) در حدیثی آن را نشانه «أكذب الناس» (ابن بابویه، ۱۴۰۵، ۴: ۳۵۹) می‌داند. دستگاه اموی با مشروعیت بخشیدن به چنین اقداماتی، الگویی از حکمرانی را تثبیت کرد که در آن «توجیه گری بیرونی» جایگزین «اصلاحگری درونی» شد، درحالی‌که امام علی (ع) بر «مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۵، ۴: ۳۹۶؛ حر عاملی، ۱۳۷۴، ۱۵: ۲۹۷). تاریخ‌نگارانی مانند طبری به‌روشنی به این انحرافات اشاره‌کرده‌اند و نشان داده‌اند که فرافکنی معاویه صرفاً یک تاکتیک سیاسی نبود، بلکه نقض آشکار تفکر سیستمی اسلام بود که بر شفافیت، مسئولیت‌پذیری و وحدت به‌عنوان پایه‌های حکمرانی تأکید دارد (طبری، ۱۴۰۷، ۳: ۵۴۰). این رویداد، اهمیت بازخوانی تاریخ اسلام با نگاهی انتقادی به ساختارهای قدرت و تمرکز بر پیوند اصول اخلاقی با سیاست‌ورزی را آشکار می‌کند.

تفکر دوگانه

درک دوقطبی از پدیده‌ها، مانند سیاه یا سفید دیدن مسائل، مانعی ساختاری در مسیر شکل‌گیری تفکر سیستمی ایجاد می‌کند. نگرش «صفر و یک» یا دوگانه‌انگاری و پایبندی به منطق تقلیل‌گرایانه «یا این/یا آن»، نه‌تنها به توقف شناخت منجر می‌شود، بلکه توانایی تحلیل پویا را در چارچوب الگوهای فکری محدود و خودارجاع محبوس می‌کند و نشانه‌ای از «ساده‌سازی بیش‌ازحد» در برابر پیچیدگی‌های دنیای امروز است. این نوع تحلیل نه‌تنها با واقعیت‌های چندلایه سیستم‌ها ناسازگار است، بلکه خلاقیت را نیز از بین می‌برد (amabile, 1996: 15). افرادی که به چارچوب‌های دوگانه تکیه می‌کنند، اغلب در دام «الگوهای ذهنی خودساخته» گرفتار می‌شوند و نمی‌توانند تعاملات پویای سیستم را درک کنند. این نگاه ساده‌انگارانه با دوگانگی، نه‌تنها نوآوری را محدود می‌کند، بلکه به شکل‌گیری «چارچوب‌های شناختی ایستا» منجر می‌شود که برای رهایی از آن‌ها نیاز به تفکری فراتر از دوگانه‌انگاری است. (kahneman, 2011: 87).

یک رخداد می‌تواند به‌طور هم‌زمان تأثیرات متفاوتی بر بخش‌های مختلف سیستم داشته باشد و معنای آن بسته به «زاویه دید ناظر» تغییر کند این ایده که «هر پدیده ممکن است حالتی متفاوت از تمامی حالات شناخته‌شده داشته باشد»، اساس درک پیچیدگی در نظریه سیستم‌های پیچیده است. رویکرد سیستمی با تأکید بر «درک چندبعدی و پویا»، توانایی تحلیل آشفتگی و پیچیدگی را فراهم می‌آورد (checkland, 1981: 107). زمانی که تصور می‌کنیم پدیده‌ای را «فهمیده‌ایم»، درواقع آن را در قالب‌های ساده‌سازی شده تقلیل داده‌ایم جستجوی راه‌حل‌های ساده مانند «یا این یا آن»، نشانه‌ای از ناتوانی در مواجهه با مسائل چندعاملی است این ناکارآمدی، واقعیت را تحریف می‌کند و راهبردهای مقابله را به «پاسخ‌های سطحی» تبدیل می‌کند (taleb, 2010: 9).کریشنا مورتی فرایند روان‌شناختی این چارچوب‌های ذهنی را توضیح می‌دهد: «ذهن انسان به الگوهای ثابت عادت می‌کند و در برابر تغییر مقاومت می‌کند. این مقاومت ناشی از ترس از ناشناخته‌هاست. سلول‌های مغز الگوهای امنی ایجاد می‌کنند و هرگونه تلاش برای شکستن آن‌ها، اضطرابی عمیق به وجود می‌آورد» (krishnamurti, 1969: 45).

آموزه‌های اسلامی با انتقاد صریح از تفکر دوگانه (سیاه‌وسفید دیدن پدیده‌ها) و تعصب بیجا، بر ضرورت خردورزی، اعتدال و عدالت تأکید می‌کنند. قرآن کریم با معرفی امت اسلامی به‌عنوان «أُمَّةً وَسَطًا» (بقره: ۱۴۳)، هرگونه افراط‌وتفریط و قطب‌بندی کاذب را نفی می‌کند و بر لزوم تعادل در اندیشه و عمل تأکید می‌نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۳۲۱). التبیان با تأکید بر مفهوم «الوسط» به معنای عدالت و میانه‌روی، بیان می‌کند که امت اسلامی باید در عمل و اندیشه، بین افراط‌وتفریط تعادل را حفظ کند. (طوسی، ۱۳۸۹، ۲: ۵) این نگرش با آیه «رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» (حدید: ۲۷) افراط در زهد را محکوم می‌کند، تکمیل می‌شود و نشان می‌دهد حتی عبادتِ خارج از چارچوب شرع، به‌مثابه تعصب نادرست است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۳: ۲۹۰). «رهبانیت» اختراعی شخصی و بدعتی از سوی مسیحیان بود که خدا آن را بر آنان واجب نکرده بود (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۱۹: ۴۴). از سوی دیگر، قرآن با نهی از «تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» (حجرات: ۱۱)، هرگونه برچسب‌زنی متعصبانه را رد می‌کند، چراکه این رفتار کرامت انسانی و وحدت اجتماعی را نقض می‌نماید (ابن کثیر، ۱۴۲۰،۱۰: ۳۳۰۴). این آیه چارچوبی اخلاقی برای گفتار اجتماعی ترسیم می‌کند که هدف آن پاسداشت حرمت افراد و تحکیم روابط بر پایه احترام متقابل است. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۱۸: ۳۰–۳۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۲۰۴).

هم‌راستا با این آیات، خداوند در آیه‌ای دیگر تأکید می‌کند «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا» (مائده: ۸) به این معنا که حتی دشمنی نباید مانع انصاف شود و هرگونه تعصب در قضاوت را نفی می‌نماید (حقی، ۱۳۳۰، ۲: ۳۵۹). مفسران در تفسیر این آیه اتفاق‌نظر دارند که «قوم» به دشمنان خیر و عدالت اشاره دارد که ممکن است با کینه و نقشه‌های خود مانع رفتار عادلانه شوند، اما این امر نباید عدالت را مختل کند (مغنیه، ۱۴۲۴، ۳: ۲۶). رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم در حدیثی می فرماید: «إِنَّ العَقلَ عِقالٌ مِنَ الجَهلِ و النَّفسَ مِثلُ أخبَثِ الدَّوابِّ، فإن لَم تُعقَلْ حارَت». (نوری، ۱۴۰۸، ۱: ۸۳؛ ابن شعبه، ۱۳۶۳، ۱: ۱۵)، بر ضرورت اجتناب از دوگانه انگاره‌های ساده‌لوحانه تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که عقلانیت واقعی نیازمند حفظ تعادل میان جنبه‌های مختلف است. افزون بر این، امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ» (شعیری، ۱۳۸۴، ۱: ۱۶۲) که تعصب ورزی را ناقض ایمان می‌داند، زیرا ایمان حقیقی بر پایه انصاف و رد جانب‌داری‌های کورکورانه است. این آموزه‌ها درمجموع نشان می‌دهند اسلام با ارائه نظام اخلاقی پیچیده، پیروان خود را از گرفتار شدن در دام تفکرِ «یا این یا آن» بر حذر می‌دارد و به‌جای آن، رویکردی جامع و مبتنی بر تعادل را ترویج می‌کند

که در آن حقایق با در نظر گرفتن ابعاد مختلف تحلیل می‌شوند. این تحلیل بیانگر آن است که اسلام با نفی تفکر دوگانه و تعصب، انسان‌ها را به‌سوی درکی عمیق‌تر از حقایق، مبتنی بر خردورزی و انصاف، هدایت می‌کند.

عدم تمرکز بر وقایع

تمرکز بر رویدادهای منفرد به‌عنوان رویکردی غالب در درک پدیده‌ها، ما را به «توهم علیت ساده‌انگارانه» گرفتار می‌کند. این نگرش، با تقلیل زندگی به مجموعه‌ای از وقایع مجزا، «الگوهای تغییرات ساختاری و بلندمدت» را نادیده می‌گیرد مطالعات نشان می‌دهند که انسان‌ها به دلیل سوگیری‌های شناختی، در برابر درک فرآیندهای تدریجی، مانند فروپاشی اکوسیستم‌ها یا تشدید نابرابری‌های اجتماعی، از «رویدادهای ناگهانی» غافل می‌مانند (gladwell, 2000: 229). استعاره «قورباغه در آب گرم» (که ناتوانی در تشخیص تغییرات تدریجی را نشان می‌دهد)، به‌خوبی بیانگر این نقص شناختی است (senge, 1990: 22).

رسانه‌ها با بزرگ‌نمایی رویدادهای شوک‌آور (مانند مرگ ناگهانی یک فرد)، «تمرکز عمومی» را از ریشه‌های سیستماتیک مشکلات (نظیر فقر ساختاری یا ناکارایی نظام سلامت) منحرف می‌کنند (chomsky, 1988: 9). در مقابل، مرگ تدریجی هزاران انسان بردر بُعد روایی، امام علی (ع) بابیان «قِیمَةُ کُلِّ امْرِئٍ مَا یُحْسِنُهُ» (ابن‌بابویه، ۱۴۰۰، ۱: ۴۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴: ۴۲۰)، ارزش انسان را به کیفیت مهارت‌هایش گره میزند، نه کمیت اعمال. امام صادق (ع) نیز هشدار می‌دهد که تمرکز بر کمیت عبادات (طول رکوع) بدون توجه به صلاحیت اخلاقی، نظام دین‌داری را از مسیر حقیقی خود منحرف می‌کند (کلینی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۰۵). این آموزه‌ها درمجموع نشان می‌دهند که اسلام با شناسایی خطر تقلیل‌گرایی کمّی، انسان را به سمت تفکر سیستمیِ توحیدی هدایت می‌کند که در آن، کمیت تنها در پرتو کیفیت و ارتباط با کل معنا می‌یابد. به تعبیر قرآن، حقیقت زمانی آشکار می‌شود که ذره‌های اعمال در شبکه‌ی عدالت الهی جای‌گیرند، نه در انزوای عددیِ بی‌ارتباط با غایت هستی.

تفکر قالبی

تفکر قالبی مانند زنجیری نامرئی، ذهن را در چارچوب «الگوهای شناختی پیش‌ساخته» محبوس می‌کند. پیش‌فرض‌ها و تصورات پیشین، با ایجاد سوگیری تأییدی ، فرایند شناسایی محدودیت‌های خودساخته را دشوار می کنند. این پدیده در آزمایش کلاسیک «معمای ۹ نقطه با ۴ خط» به‌وضوح نشان داده می‌شود که در آن افراد به دلیل «قیود ذهنی ناخودآگاه»، مرزهای مسئله را گسترده‌تر از حد واقعی در نظر می‌گیرند (Guilford, 1967: 81). چنین محدودیت‌هایی نه‌تنها مانع خلق راه‌حل‌های نوآورانه می‌شوند، بلکه «تحریف ادراکی» از واقعیت را نیز تقویت می‌کنند (Argyris, 1990: 42).

ابن خلدون در تحلیل این الگوی ذهنی تأکید می‌کند: «ذهن انسان به دلیل عادت به الگوهای آشنا، از درک امور خارج از چارچوب‌های شناخته‌شده ناتوان است. این عادت‌پذیری، ریشه در طبیعت محافظه‌کارانه شناخت بشری دارد» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۳۴). از منظر روانشناسی، «مالکیت فکری» و وابستگی به «منیت» به‌عنوان عوامل اصلی تثبیت تفکر قالبی شناخته می‌شوند. هاوکینز دراین‌باره می‌گوید: «وابستگی به افکار شخصی، آن‌ها را به ایدئولوژی‌های غیرقابل انعطاف تبدیل می‌کند. این جزمیت، نه‌تنها خلاقیت را از بین می‌برد، بلکه گفت‌وگوی سازنده را نیز مختل می‌کند» (Hawkins, 2011: 119). گسترش «چارچوب‌های شناختی فراخ» با بهره‌گیری از تکنیک‌هایی مانند «تفکر جانبی» (De Bono, 1970: 210)، می‌تواند راهگشای عبور از این محدودیت‌ها باشد.

پیش‌داوری و تفکر قالبی، به‌عنوان موانع اصلی در مسیر شناخت حقیقت در نظام اسلامی، با تأکید قرآن و روایات بر مفاهیمی مانند تحقیق و پرهیز از گمان بی‌اساس به چالش کشیده شده‌اند. این دیدگاه با آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ۳۶) تقویت می‌شود که هرگونه قضاوت بدون پایه علمی را رد کرده و خردورزی مبتنی بر تحقیق را ضروری می‌شمارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۲: ۲۲۱) این آیه به‌صراحت انسان را از گفتار یا عملی بدون علم نهی می‌کند و تأکید دارد که هر فرد در برابر آنچه با گوش، چشم و قلب خود درک می‌کند، مسئول است (مغنیه، ۱۴۲۴، ۵: ۴۳۹؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۳: ۱۶۴). همچنین سوره¬ی نجم (آیه ۲۸) پیروی از گمان را عامل گمراهی معرفی می‌کند، رویکردی که در تفسیر نمونه آن را هشداری علیه تعمیم‌های ناروا بر اساس تجربیات محدود می‌داند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۲: ۳۰۷) قرآن تصریح می‌کند که ظن، جایگزین علم نیست و هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگاه علم و یقین را پر کند؛ لذا هرگونه تصمیم یا باور بر پایه گمان و بدون علم، می‌تواند منشأ خطا و گمراهی باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۲۶۹).

در بُعد روایی، امام علی (ع) در حکمت ۳۴۷ نهج‌البلاغه شتاب‌زدگی در قضاوت‌های نادرست را عاملی برای شکل‌گیری گمان‌های بی¬اساس می داند. همچنین امام صادق (ع) بابیان «مَنْ قَضَى بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ فِي النَّارِ» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۱: ۲۵۴) به پیامدهای اخروی قضاوت بدون دانش هشدار می دهد. این مجموعه به‌هم‌پیوسته از آیات و روایات نشان می‌دهد که اسلام با محوریت عدالت به‌عنوان اصل غیرقابل‌چشم‌پوشی، تحقیق به‌عنوان روش‌شناسی شناخت و نفی ظن به‌عنوان ضدِ معرفت، انسان را به عبور از کلیشه‌های ذهنی و مواجهه¬ی عینی با واقعیت دعوت می کند. این نظام نه‌تنها پیش‌داوری را نقض اخلاق دینی می‌داند، بلکه آن را مخالف خردورزی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی می‌شمارد که درنهایت، وحدت جامعه و تحقق عدالت را به خطر می اندازد.

توجه به علائم به جای علل

مغالطه تمرکز بر علائم به‌جای علل ریشه‌ای، یکی از چالش‌های کلیدی در تحلیل سیستم‌های پیچیده است. در این سیستم‌ها، «علائم» به‌عنوان نشانه‌های سطحی مشکلات، اغلب توجه را از «علل ساختاری» منحرف می‌کنند (Senge, 1990: 14). این پدیده از «سوگیری تقلیل‌گرایانه» ناشی می‌شود که در آن، تحلیلگران به‌جای بررسی حلقه‌های پیچیده علّی، بر رویدادهای منفرد تمرکز می کنند. مطالعات نشان می‌دهد که بیش از ٪۷۰ خطاهای راهبردی در سازمان‌ها به دلیل «ناتوانی در تمایز بین علائم و علل» رخ می دهد (Ackoff, 1999: 45).

تفکر سیستمی با تأکید بر «تحلیل چند سطحی» ، لایه‌های پنهان تعاملات (نظیر قوانین نانوشته سازمانی یا هنجارهای فرهنگی) را شناسایی می‌کند به‌عنوان‌مثال، افزایش نرخ جرم و مصرف بستنی در تابستان، یک «همبستگی کاذب» است که ناشی از متغیر سوم (مانند دمای هوا) است این مثال کلاسیک نشان می‌دهد که «استنتاج علّی از داده‌های همبستگی» چگونه می‌تواند به خطاهای فاجعه‌بار بینجامد (Taleb, 2010: 52). راسل ایکاف در انتقاد از این هشدار می‌دهد: «یک اونس درک از روابط علّی، ارزشمندتر از تُن‌ها دانش مبتنی بر همبستگی است. سیستم‌ها را نمی‌توان با داده‌های سطحی درک کرد؛ بلکه باید ساختارهای زیربنایی را کشف کرد» (Ackoff, 2006: 12).

توجه صرف به علائم و غفلت از ریشه‌های مشکلات در تعالیم اسلامی به‌عنوان رویکردی بی‌بنیان محکوم‌شده است، چراکه قرآن و روایات با تأکید بر ضرورت تحلیل علّی و شناخت عمیق مسائل، حل واقعی مشکلات را درگرو درک علل بنیادین می‌دانند. قرآن کریم بابیان «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم: ۴۱)، فساد محیط‌زیست را نه به‌عنوان پدیده‌ای مستقل، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از رفتارهای نادرست انسان‌ها معرفی می‌کند، رویکردی که علامه طباطبایی آن را هشداری برای توجه به اصلاح ریشه‌ای به‌جای مبارزه با علائم ظاهری می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۶: ۲۳۴) قرآن کریم فساد در خشکی و دریا را پیامدی مستقیم از گناهان و نافرمانی انسان‌ها معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که جنگ، اسراف و ترک فرایض الهی، نظم طبیعی و حیات موجودات را مختل می‌سازد (مغنیه، ۱۴۲۴، ۶: ۱۴۷). این نگاه درآیات کتاب الهی با تأکید بر «لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳) تکمیل می‌شود، چراکه طبق تفاسیر، تغییرات بیرونی تنها با تحول درونی امکان‌پذیر است و تمرکز بر علائم بدون شناخت علل، نتیجه‌ای جز دوری از حقیقت ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۷: ۱۵۶) در تفسیر روض الجنان و روح الجنان نیز آمده است که خداوند هیچ نعمتی را به نقمت تبدیل نمی‌کند مگر آنکه انسان‌ها نیّت و فعل خود را تغییر دهند و به‌جای شکر نعمت، کفران ورزند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۹: ۱۳۷). هم‌زمان در سوره¬ی بقره با نقد ادعای اصلاح‌طلبی افرادی که درواقع فسادگرند «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره: ۱۱—۱۲)، نشان می‌دهد که ظاهرسازی و توجه به نشانه‌های سطحی، نه‌تنها راهگشا نیست، بلکه خود عاملی برای تشدید بحران‌هاست (اشکوری، ۱۳۷۳، ۱: ۱۴). تفسیر التبیان توضیح می‌دهد که گاهی آنان تصوری از اصلاح دارند، اما آنچه انجام می‌دهند در حقیقت خلاف دستور الهی است و نتیجه‌ای جز گمراهی و اختلال در جامعه به همراه ندارد (طوسی، ۱۳۸۹، ۱: ۷۵).

در بُعد روایی، پیامبر اکرم (ص) در کلامی هشدار می‌دهد که «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۳۸) اشاره‌ای به اینکه اقدامات ناآگاهانه و مبتنی بر علائم، فساد را بیش از اصلاح گسترش می‌دهد. پیامبر اکرم (ص) بابیان «فَضلُ العِلمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِن فَضلِ العِبادَةِ» (ابن شعبه، ۱۳۶۳، ۱: ۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۱۸)، اولویت دانش بر اعمال ظاهری را گوشزد می‌کند و این در حالی است که امام صادق (ع) با عبارت «مَنْ دَاوَى الْعِلَّةَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْهَا» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۳۷)، درمان علائم

بدون شناخت علل را آسیبی جبران‌ناپذیر می‌خواند. این شبکه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی آیات و روایات، نظام فکری اسلام را در مقابله با ضعف فکری ترسیم می‌کند که در آن، شناخت علل به‌مثابه پیش‌شرط هرگونه اصلاحِ پایدار و دانش به‌عنوان ابزاری برای عبور از ظواهر فریبنده به شمار می‌رود. چنین رویکردی نه‌تنها تمرکز بر علائم را بی‌ثمر می‌داند، بلکه آن را به‌مثابه عاملی برای تشدید مشکلات و دوری از حقیقت قلمداد می‌کند، چراکه به تعبیر قرآن، تغییر واقعی تنها با نگاه عمیق به «مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳) و عبور از دامِ ظاهرپرستی ممکن می‌شود.

تفکر تحلیلی

محدودیت ذاتی تفکر تحلیلی در مواجهه با سیستم‌ها، ناشی از «تجزیه کل به اجزاء» ناشی می شود که ویژگی‌های نوظهور سیستم را نادیده می‌گیرد این رویکرد با تجزیه سیستم به عناصر تشکیل‌دهنده‌اش، «تعاملات پویا» و «وابستگی‌های متقابل» اجزا را تخریب می‌کند در مقابل، «تفکر ترکیبی» با نگرش کل‌نگر، سیستم را به‌عنوان یک موجودیت یکپارچه تحلیل می‌کند که رفتار آن از روابط غیرخطی اجزا ناشی می‌شود (Checkland, 1981: 20).

در تقابل تحلیل و ترکیب ، تقابل تحلیل، متمرکز بر «تجزیه سیستم به اجزای ساده‌تر» است، اما خطر «تقلیل‌گرایی افراطی» را به همراه دارد و تقابل ترکیب، با تمرکز بر «الگوهای ارتباطی»، درک سیستم را در بستر محیط فراگیر آن ممکن می‌سازد (Senge, 1990: 10). دراین‌بین اصل ناکارایی جمعی اجزاء نکته حائز اهمیت است که بهینه‌سازی مستقل اجزاء لزوماً به بهینه‌سازی کل سیستم نمی‌انجامد مثال کلاسیک «خودروی ساخته‌شده از بهترین قطعات» نشان می‌دهد که نبود هماهنگی بین اجزا، عملکرد کل را تخریب می‌کند به همین ترتیب، یک «تیم فوتبال متشکل از ستاره‌های فردی»، بدون هماهنگی تیمی، به‌ندرت به موفقیت دست می‌یابد (Katzenbach & Smith, 1993: 40).

و اینجا ضرورت، گذار از جزء به‌کل را بیش‌ازپیش نمایان می‌سازد که شناخت سیستم‌های پیچیده مستلزم «گذار از سطح به عمق» و «درک روابط علّی چندلایه» است همان‌گونه که «ویژگی‌های آب» (نظیر جریان یا شفافیت) را نمی‌توان از مطالعه جداگانه اتم‌های اکسیژن و هیدروژن پیش‌بینی کرد، خواص کلان سیستم‌ها نیز برآیند تعاملات اجزا هستند (Holland, 2014: 48).

در دستورات اسلامی، تفکر تحلیلی اگرچه به‌عنوان ابزاری ضروری برای شناخت جزئیات تلقی می‌شود، اما زمانی که به‌صورت تک‌بعدی و بدون درک جامع از روابط سیستماتیک اجزای هستی به کار رود، می‌تواند به مانعی جدی برای تفکر سیستمی تبدیل گردد. قرآن کریم با خطاب تند به کسانی که مردم را به نیکی فرمان می‌دهند، ولی خود را فراموش می‌کنند (بقره: ۴۴)، نقدی عمیق بر رویکرد تحلیلیِ ناقص وارد می‌کند که در آن، فرد باوجود تسلط بر جزئیات نظری (مطالعه کتاب)، از تطبیق آن بر خویش غافل می‌ماند. علامه طباطبایی این رفتار را نمونه‌ای از «جزء گرایی تحلیلی» می‌داند که پیوند بین دانش و عمل را قطع کرده و وحدت نظام اخلاقی را مخدوش می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۳۴) چنین رفتاری نه‌تنها در عرصه علم و اخلاق آسیب‌زا است، بلکه موجب می‌شود که آموزه‌های دینی در جامعه اثرگذار نباشد. برخی از این افراد، اموال فقرا را برای منافع شخصی خودمصرف می‌کنند و باوجود توصیه دیگران به نیکی، خود از انجام آن بازمی‌مانند (بحرانی، ۱۴۱۵، ۱: ۲۰۵–۲۰۷). این نقد آنجایی تشدید می‌شود که قرآن کریم، زندگی دنیا را «لَعِبٌ وَلَهْوٌ» می‌خواند (حدید: ۲۰) و طبق تفسیر نمونه، هشدار می‌دهد که تمرکز تحلیلی بر مادیات، انسان را از درک غایت¬شناسی الهی و شبکه–ی به‌هم‌پیوسته‌ی هستی بازمی‌دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۳: ۳۰۵). محدودیت‌های ذاتی عقل بشری در بخشی از سوره انعام نیز آشکار می‌شود؛ جایی که پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام: ۵۰) و علامه طباطبایی توضیح می‌دهد که تفکر تحلیلیِ محض، به دلیل ناتوانی در احاطه بر غیب، نیازمند تکمیل با تفکر سیستمیِ توحیدی است که مبتنی بر اعتماد به علم نامحدود الهی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۷: ۱۸۹). التبیان نیز تأکید می‌کند که پیامبر میزان معرفت خود را به آنچه خداوند به او آموخته محدود می‌کند و این محدودیت نشانگر ضرورت تکمیل تفکر تحلیلی با تفکر سیستمی توحیدی است (طوسی، ۱۳۸۹، ۴: ۱۴۲–۱۴۳).

در بُعد روایی، رسول خدا (ص) فرمود: کسی که ندانسته عملی انجام دهد خراب کردنش از درست کردنش بیشتر است. (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۴)، اشاره‌ای به اینکه تحلیل‌های ناقص و شتاب‌زده (مانند تصمیم‌گیری‌های مدیریتی مبتنی بر داده‌های جزئی) می‌تواند کل نظام را متلاشی کند. دربیانی دیگر رئیس مکتب جعفری با عبارت «إِيَّاكَ أَنْ تَظُنَّ أَنَّ الْعَقْلَ يُدْرِكُ كُلَّ شَيْءٍ» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۳)، مرزهای

شناخت تحلیلی را نشان می‌دهد و ضرورت تکمیل آن با وحی را یادآور می‌شود. این دستورات درمجموع نشان می‌دهند که اسلام با شناسایی خطر جزء گرایی تحلیلی، انسان را به سمت تفکر سیستمیِ توحیدی سوق می‌دهد که در آن، اجزای هستی نه به‌صورت پراکنده، بلکه در چارچوب شبکه¬ی هدفمند الهی معنا می‌یابند. به تعبیر قرآن، شناخت حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که تحلیل‌های جزئی‌نگر با کل‌نگری مبتنی بر «مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳) و اعتماد به علم غیب الهی (انعام: ۵۰) ترکیب گردد تا انسان از دام تقلیل‌گرایی تحلیلی رهایی یابد و در پرتو نظام یکپارچه ی هستی، به تعادل بین عقل و وحی دست پیدا کند.

کمیت گرایی

کمیت گرایی به‌عنوان مانعی برای تفکر سیستمی، با تقلیل پدیده‌ها به شاخص‌های عددی، «ویژگی‌های کیفی سیستم» نظیر انعطاف‌پذیری، تاب‌آوری و نوآوری را نادیده می‌گیرد راسل ایکاف تمایز بنیادینی بین «رشد» به معنای افزایش کمّی (اندازه/تعداد) و «توسعه» به‌مثابه بهبود کیفی (شایستگی/توانمندی) قائل می‌شود. او تأکید می‌کند «توسعه، فرایندی درونی است که نیازمند یادگیری، خردورزی و افزایش ظرفیت‌های سازگاری است، درحالی‌که رشد صرفاً انباشت بیرونی منابع است» (Ackoff, 2006: 58). در روبرو شدن رشد و توسعه دیده می شود، تقابل رشد، افزایش خطی در معیارهای کمّی (نظیر تولید ناخالص داخلی) که ممکن است بدون بهبود کیفیت زندگی همراه باشد را دارد درحالی‌که تقابل توسعه، فرایندی غیرخطی که بر «ساختارهای نهادی»، «سرمایه انسانی» و «پایداری اکولوژیک» متمرکز است را دارا می باشد (Sen, 1999: 5).

در روبرو شدن کارایی و اثربخشی ، تقابل کارایی به انجام درست‌کارها (بهینه‌سازی منابع) که ممکن است به «بهینه‌سازی محلی به هزینه کل سیستم» بینجامد گفته می شود درحالی‌که تقابل اثربخشی به انجام کارهای درست (تحقق اهداف کلان) که مستلزم درک «وابستگی‌های متقابل سیستم» است می باشد به‌طور مثال، افزایش کارایی تولید یک محصول ناکارآمد، تنها «اتلاف منابع را سیستماتیک می‌کند» (Deming, 1986: 19 از منظری دیگر می‌توان گفت توسعه به‌مثابه فرایند درونی می‌باشد و این در حالی است که توسعه را نمی‌توان از طریق انتقال بیرونی (نظیر کمک‌های مالی) محقق کرد، چراکه مستلزم «تغییر پارادایم‌های ذهنی» و «ظرفیت‌سازی نهادی» است این فرایند، مبتنی بر «خرد جمعی» و «یادگیری سازمانی» است (Nonaka & Takeuchi, 1995: 19-63).

در تعالیم اسلامی، کمیت گرایی تک‌بعدی به‌عنوان مانعی برای تفکر سیستمی شناخته می‌شود، چراکه با تقلیل واقعیت به اعداد و ارقام، از درک روابط کیفی، ابعاد معنوی و شبکه¬ی به‌هم‌پیوسته‌ی هستی غافل می‌ماند. قرآن کریم با تشبیه انفاقِ بدون نیت خالص به باغی بی‌ثمر (بقره: ۲۶۵)، تأکید می‌کند که ارزش واقعی اعمال نه در کمیت، بلکه در تأثیر پایدار و ارتباط با نظام الهی است؛ امری که علامه طباطبایی آن را عاملی برای بی‌اثر شدن اعمال در نظام هستی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲: ۴۵۶). این نقد در سوره توبه تشدید می‌شود، آنجا که قرآن اولویت دادن به کمیت روابط خانوادگی «پدران و پسرانتان» بر رابطه باخدا را محکوم می‌کند (توبه: ۳۷) و در تفسیر نمونه توضیح می‌دهد که این رویکرد، انسان را از نظام توحیدی جدا می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۷: ۳۲۱). در آیه ۳۷ سوره توبه، موضوع «نَسِیء» یا تأخیر دادن ماه‌های حرام، به‌عنوان یکی از رفتارهای جاهلیان معرفی‌شده است که آثار آن در بی‌اثر شدن اعمال و افزایش گمراهی انسان آشکار می‌شود. مفسران شیعه این پدیده را تفسیر کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که تفسیر القمی آن را تغییر جایگاه حلال و حرام و عاملی برای افزوده شدن کفر می‌داند (قمی، ۱۳۶۳، ۱: ۲۹۰). حتی درجایی دیگر که به «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» اشاره دارد، هدف نهایی، نمایش شبکه¬ی عدالت الهی است که در آن، ذره‌های نیک و بد در تعادل کل نظام مؤثرند (زلزال: ۷–۸)، بر اساس تفاسیر گوناگون، آیه‌ی «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...» بر عدالت مطلق الهی و تأثیر حتی خردترین اعمال دلالت دارد. (قمی، ۱۳۶۳، ۲: ۴۳۴؛ مغنیه ۱۴۲۴، ۷: ۵۹۸).

در بُعد روایی، امام علی (ع) بابیان «قِیمَةُ کُلِّ امْرِئٍ مَا یُحْسِنُهُ» (ابن¬بابویه، ۱۴۰۰، ۱: ۴۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴: ۴۲۰)، ارزش انسان را به کیفیت مهارت‌هایش گره میزند، نه کمیت اعمال. امام صادق (ع) نیز هشدار می‌دهد که تمرکز بر کمیت عبادات (طول رکوع) بدون توجه به صلاحیت اخلاقی، نظام دین‌داری را از مسیر حقیقی خود منحرف می‌کند (کلینی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۰۵). این آموزه‌ها درمجموع نشان می‌دهند که اسلام با شناسایی خطر تقلیل‌گرایی کمّی، انسان را به سمت تفکر سیستمیِ توحیدی هدایت می‌کند که در آن، کمیت تنها

در پرتو کیفیت و ارتباط با کل معنا می‌یابد. به تعبیر قرآن، حقیقت زمانی آشکار می‌شود که ذره‌های اعمال در شبکه ی عدالت الهی جای‌گیرند، نه در انزوای عددیِ بی‌ارتباط با غایت هستی.

نتیجه‌گیری

تفکر سیستمی بر درک پویایی روابط متقابل بین اجزای یک سیستم تمرکز دارد. برای رسیدن به تفکر سیستمی موانعی وجود دارد که یکی از آن موارد جزءنگری است؛ جزءنگری که در مقابل کل‌نگری قرار دارد، بر تحلیل مجزای اجزای یک سیستم تمرکز می‌کند. این رویکرد، محصول روش‌های تحلیلیِ تقلیل‌گرایانِ در علوم تجربی است. اسلام با تأکید بر یکپارچگی ایمان، هرگونه گزینشگری در احکام دینی را نفی می‌کند. فرافکنی از دیگر موانع تفکر سیستمی بوده که به معنای نسبت دادن مشکلات به عوامل بیرونی، به‌جای پذیرش مسئولیت درون سیستمی است.

تفکر دوگانه به‌عنوان مانعی در برابر تفکر سیستمی عمل می‌کند. این نگرشِ «صفر و یک» با تقلیل پیچیدگی‌های جهان به انتخاب‌های ساده، نه‌تنها باعث ایستایی شناختی و محدودیت در تحلیل پویا می‌شود، بلکه خلاقیت را نابود کرده و درک تعاملات پیچیده سیستم‌ها را مختل می‌سازد. در آموزه‌های اسلامی نیز نفی تفکر دوگانه و تعصب مورد تأکید است. عدم تمرکز بر وقایع به‌عنوان مهم‌ترین مانع تفکر سیستمی باعث غفلت از ریشه‌های ساختاری مشکلات، فرآیندهای تدریجی و رابطه علّی بین اجزای سیستم می‌شود. قرآن غفلت از حقایق عمیق را معادل فراموشی هویت انسانی می‌داند.

تمرکز بر علائم به‌جای علل ساختاری مانع دیگر تفکر سیستمی، منجر به تصمیم‌گیری‌های نادرست می‌شود. خطاهای راهبردی در سازمان‌ها ناشی از عدم‌تشخیص تفاوت بین علائم و علل است و همچنین کمیت گرایی با تمرکز صرف بر شاخص‌های عددی، ویژگی‌های کیفی سیستم مانند انعطاف‌پذیری، تاب‌آوری و نوآوری را نادیده می‌گیرد. رشد کمّی لزوماً به بهبود کیفیت زندگی منجر نمی‌شود. اسلام با تقلیل واقعیت به اعداد و ارقام مخالف است و بر ارتباط کیفی اعمال با نظام الهی تأکید می‌کند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم و دانشگاه علوم اسلامی قم انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم

ابن أبی فراس، ورّام. (۱۳۶۹). تنبیه الخواطر و نزهة النواظر. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۶). الخصال. قم: موسسة النشر الاسلامی.

ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۰). امالی الصدوق. بیروت: موسسه الأعلمی للمطلوعات.

ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۵). من لا یحضر الفقیه. بیروت: درالأضواء.

ابن خلدون. (۱۳۷۵). مقدمه ابن خلدون. (پ. گنابادی، مترجم)، انتشارات علمی و فرهنگی. (اثر اصلی منتشرشده در ۱۹۵۸).

ابن شعبه، حسن بن علی. (۱۳۶۳). تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم. قم: موسسة النشر الاسلامی.

ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. مصحح ع محمد هارون، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیة.

ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۲۰). تفسیر القرآن العظیم. ریاض: دارطیبه.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. (۱۴۰۸). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

اشکوری، محمد بن علی. (۱۳۷۳). تفسیر شریف لاهیجی. تهران: نشر داد.

اصفهانی، حسین بن محمد راغب. (۱۴۱۲). مفردات فی غریب القرآن. صفوان عدنان، داودی، دمشق: دار العلم.

انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۱). کشف‌الاسرار و عدة الابرار. (تصحیح حکمت، علی‌اصغر). تهران: امیرکبیر.

بحرانی، هاشم بن سلیمان. (۱۴۱۵). البرهان فی تفسیر القرآن. قم: موسسة البعثة.

حر عاملی، محمدبن‌حسن. (۱۳۷۴). تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. قم: موسسة آل البیت (علیهم السلام) لإحیاء التراث.

حقی، اسماعیل بن مصطفی. (۱۳۳۰). تفسیر روح البیان. ترکیه: انتشارات عثمانی.

حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین. قم: اسماعیلیان.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه دهخدا. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

رضی، محمد بن حسین. (۱۳۸۳). نهج‌البلاغه. ترجمه ابراهیم منهاج (دشتی)، قم: حبیب.

سنگه، پیتر. (۱۳۷۵). رقص تغییر. ترجمه: علی مشایخی، تهران: آریانا.

سنگه، پیتر. همکاران (۱۳۸۷). پنجمین فرمان، خلق سازمان یادگیرنده. ترجمه: حافظ کمال هدایت و محمد روشن، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.

شعیری، محمدبن‌محمد. (۱۳۸۴). جامع الأخبار. قم: نشر رضی.

صافی، احمد. (۱۳۷۹). سازمان و مدیریت در آموزش‌وپرورش. تهران: انتشارات ارسباران.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین. (۱۴۱۳). التوحید. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیرالقرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع. مشهد: آستان قدس رضوی.

طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۷). تاریخ الأمم و الملوکه. بیروت: دارالفکر.

طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۹). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۱). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار (تصحیح سید حسن موسوی خرسان). تهران: دارالکتب الإسلامیۀ.

غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۵۱). احیاء علوم الدین، ترجمه موید الدین محمد خوارزمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۴۰۶). الوافی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

قرشی، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). تفسیر احسن الحدیث. تهران: بنیاد بعثت.

قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.

کالینز، جیم. (۱۳۸۶). از خوب به عالی. ترجمه: سپهرهورن، تهران: پیک آوین.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵). الکافی. قم: اسوه.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). بحارالانوار. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴). التفسیر الکاشف. قم: دار الکتاب الإسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیۀ.

نوری، حسین. (۱۴۰۸). مستدرک‌الوسائل. بیروت: مؤسسۀ آل البیت لاحیاء التراث.

امیری، مجتبی. (۱۳۸۴). تبیین نقش و جایگاه جامع‌نگری و تفکر استراتژیک در سازمان، *مطالعات دفاعی استراتژیک*، ۲۳, ۲۴.

زنجانی حسنلوئی، سیف‌الله؛ فقهی فرهمند، ناصر و رضوانی چمن زمین، موسی. (۱۴۰۳). اولویت‌سنجی راهکارهای استقرار تفکر سیستمی اخلاق محور در سازمان، *اخلاق در علوم و فناوری*، ۱۹.

References

Ackoff, R. L. (1994). The democratic corporation: A radical prescription for recreating corporate America and rediscovering success. Oxford University Press.

Ackoff, R. L. (1999). Re-creating the corporation: A design of organizations for the 21st century. Oxford University Press.

Ackoff, R. L. (2006). Why few organizations adopt systems thinking. *Systems Research and Behavioral Science*, 23(5), 705–708. DOI: https://doi.org/10.1002/sres.791

Amabile, T. M. (1996). Creativity in context: Update to the social psychology of creativity. Westview Press.

Argyris, C. (1990). Overcoming organizational defenses: Facilitating organizational learning. Prentice Hall.

Bertalanffy, L. von. (1968). General system theory: Foundations, development, applications. George Braziller.

Checkland, P. (1981). Systems thinking, systems practice. John Wiley & Sons.

Checkland, P. (1999). Systems thinking, systems practice. Wiley.

Chomsky, N., & Herman, E. S. (1988). Manufacturing consent: The political economy of the mass media. Pantheon Books.

de Bono, E. (1970). Lateral thinking: Creativity step by step. Harper & Row.

Deming, W. E. (1986). Out of the crisis. MIT Press.

Descartes, R. (1998). Discourse on method and meditations on first philosophy (D. A. Cress, Trans.). Hackett Publishing. (Original work published 1637)

Gladwell, M. (2000). The tipping point: How little things can make a big difference. Little, Brown and Company.

Guilford, J. P. (1967). The nature of human intelligence. McGraw-Hill. Hawkins, D. R. (2011). Power vs. force: The hidden determinants of human behavior. Hay House.

Holland, J. H. (2014). Complexity: A very short introduction. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/actrade/9780199662548.001.0001

Kahneman, D. (2011). Thinking, fast and slow. Farrar, Straus and Giroux.

Katzenbach, J. R., & Smith, D. K. (1993). The wisdom of teams: Creating the high-performance organization. Harvard Business Review Press.

Krishnamurti, J. (1969). Freedom from the known. HarperOne.

Meadows, D. H. (2008). Thinking in systems: A primer. Chelsea Green Publishing.

Nonaka, I., & Takeuchi, H. (1995). The knowledge-creating company: How Japanese companies create the dynamics of innovation. Oxford University Press.

Oxford English Dictionary. (2023). System. Retrieved July 10, 2024, from https://www.oed.com

Page, S. E. (2007). The difference: How the power of diversity creates better groups, firms, schools, and societies. Princeton University Press.

Sen, A. (1999). Development as freedom. Oxford University Press. 25. Senge, P. M. (1990). The fifth discipline: The art and practice of the learning organization. Doubleday/Currency.

Slovic, P. (2007). "If I look at the mass I will never act": Psychic numbing and genocide. *Judgment and Decision Making*, 2(2), 79–95.

Taleb, N. N. (2010). The black swan: The impact of the highly improbable (2nd ed.). Random House.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Impact of Artificial Intelligence on Enhancing Organizational Performance with an Emphasis on the Organization-to-Customer (C2B) Model in the Call Center of Rightel Communication Services Company

Davood Tarvirdizadeh[1], **Mohammad Bandari**[2] ✉

1. Department of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: dtarvirdi@pnu.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: mbandari@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 09 April 2025
Received in revised form 22 June 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 23 March 2025

Keywords:
Artificial Intelligence,
Employees' Innovation Skills,
Internal Social Capital,
Brand Orientation,
Organizational Performance,
Rightel Company

ABSTRACT

Objective: The main objective of this study is to investigate the impact of artificial intelligence on enhancing organizational performance with an emphasis on the organization customer (C2B) model in the call center of Rightel Communication Services Company.

Method: This applied descriptive-correlational study was conducted among 158 employees, managers, and experts of Rightel Communication Services Company's call center using a census method. Data were collected through a standardized questionnaire measuring innovation skills, internal social capital, brand orientation, artificial intelligence, and organizational performance based on established scales from previous studies. The questionnaire's reliability was confirmed with a Cronbach's alpha of 0.87. Data were analyzed using SPSS 22 and LISREL 8.8 through the Kolmogorov Smirnov test, structural equation modeling, and hierarchical analysis.

Results: The results indicate that artificial intelligence mediates the relationship between employees' innovation skills, internal social capital, brand orientation, and organizational performance within the B2C model in Rightel Company.

Conclusions: The application of artificial intelligence in organizations can enhance organizational performance by strengthening employees' innovation capabilities, developing internal social capital, and improving brand orientation. Therefore, the purposeful use of artificial intelligence technologies in call centers and communication service organizations can improve customer interactions and increase organizational efficiency.

Cite this article: Davood Tarvirdizadeh, D. & Bandari, M. (2025). The Impact of Artificial Intelligence on Enhancing Organizational Performance with an Emphasis on the Organization-to-Customer (C2B) Model in the Call Center of Rightel Communication Services Company. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2026.2088367.1723

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088367.1723

Introduction

Rapid technological developments in today's world have led to significant transformations in economic and organizational structures. Technology has become one of the key drivers of development, competitive advantage, and improvements in the quality of life. Under such conditions, organizations are compelled to adopt modern technologies and scientific approaches in marketing and management in order to survive and succeed. At the same time, they must pay greater attention to customers' needs, satisfaction, and loyalty. In the current competitive environment, customers have become more informed and selective in evaluating organizational performance, and the success of firms largely depends on their ability to achieve and maintain customer satisfaction**.**Moreover, the shortening of product life cycles and the rapid advancement of technologies have increased the importance of innovation and technology management. Technology management, as a component of strategic management, enables organizations to effectively utilize technology in achieving organizational objectives and creating value for customers. In this context, artificial intelligence, as one of the most significant emerging technologies, plays an increasingly important role in improving decision-making, optimizing processes, and enhancing organizational performance. Considering these developments, the present study seeks to examine the impact of innovative technologies, particularly artificial intelligence, on enhancing organizational performance with an emphasis on the customer organization model.

Method

This applied descriptive-correlational study was conducted among 158 employees, managers, and experts of Rightel Communication Services Company's call center using a census method. Data were collected through a standardized questionnaire measuring innovation skills, internal social capital, brand orientation, artificial intelligence, and organizational performance based on established scales from previous studies. The questionnaire's reliability was confirmed with a Cronbach's alpha of 0.87. Data were analyzed using SPSS 22 and LISREL 8.8 through the Kolmogorov Smirnov test, structural equation modeling, and hierarchical analysis.

Results

The results indicate that artificial intelligence mediates the relationship between employees' innovation skills, internal social capital, brand orientation, and organizational performance within the B2C model in Rightel Company.

Conclusions

The purpose of this study was to investigate whether innovative technology facilitates the relationship among employees' innovation skills, internal social capital, brand orientation, and organizational performance within the B2C context of Rightel Company. The findings revealed that innovative technology functions as a complementary mediator in the relationship between employees' innovation skills and customer performance, as both the direct and indirect effects were positive and statistically significant. Furthermore, innovative technology also acted as an indirect

mediator in the relationship between brand orientation and organizational performance, since only the indirect effect was found to be significant .From a theoretical perspective, the proposed model integrates various antecedents of customer satisfaction within the B2C context of small and medium-sized enterprises, an area that has not been sufficiently addressed in previous studies. This study focuses not only on employees' skills and internal social capital, but also on brand orientation, which has previously been examined primarily through a B2C perspective. As highlighted in prior studies, the importance of brand orientation has been increasing considerably within the B2B industry as well. Moreover, this research places particular emphasis on the mediating role of the company's technological reputation in the relationships among employees' innovation skills, brand orientation, and customer performance .In addition, this study employed a rigorous methodological approach, thereby providing a strong foundation for future research. For instance, all measurement scales were tested using precise statistical techniques, including confirmatory factor analysis, reliability analysis, and validity assessment. All scales satisfied the necessary reliability and validity requirements and can therefore be applied in future studies. The robust methodology adopted in this research may also be utilized in future empirical investigations to further explore the relationships among the constructs examined in this study.From a managerial perspective, the evidence obtained from this study suggests that managers can achieve substantial benefits by developing strong innovative technological capabilities. If innovative technology, as proposed in this research, is a significant determinant of organizational performance, then understanding the factors that contribute to strengthening innovative technological capabilities becomes critically important. The findings suggest that strong human resources such as skilled employees capable of generating knowledge and effectively communicating promotional and brand-related messages during their activities constitute essential resources for developing sustainable innovative technological capabilities.Managers play a fundamental role in this process because, through communicating the brand strategy to employees, they are expected to align employee behavior with the brand. An integrated approach involving the development of employee capabilities and the establishment of a strong brand culture appears to be a key factor in enhancing technological credibility, which, in turn, improves organizational performance.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also

extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تاثیر هوش مصنوعی در ارتقاء عملکرد سازمانی با تأکید بر مدل سازمان–مشتری (C2B) مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل

داود تارویردی زاده[۱]، محمد بندری[۲] ✉

۱. گروه مدیریت، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: dtarvirdi@pnu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه مدیریت، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: mbandari@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
هوش مصنوعی،
مهارت های کارکنان برای نوآوری،
سرمایه اجتماعی داخلی،
جهت گیری برند،
عملکرد سازمانی، شرکت رایتل

چکیده

هدف: هدف کلی این تحقیق بررسی تأثیر هوش مصنوعی بر ارتقاء عملکرد سازمانی با تأکید بر مدل سازمان–مشتری (*C2B*) در مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل است.

روش پژوهش: این پژوهش از نوع کاربردی و با روش توصیفی- همبستگی انجام شد. جامعه آماری شامل ۱۵۸ نفر از کارکنان، مدیران و کارشناسان مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل بود که به دلیل محدود بودن جامعه، از روش سرشماری استفاده شد. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه استاندارد جمع‌آوری شد که متغیرهای مهارت‌های نوآوری، سرمایه اجتماعی درون‌سازمانی، گرایش به برند، هوش مصنوعی و عملکرد سازمانی را بر اساس مقیاس‌های معتبر پیشین اندازه‌گیری می‌کرد. پایایی پرسشنامه با ضریب آلفای کرونباخ ۸۷/۰ تأیید شد. داده‌ها با استفاده از نرم‌افزارهای *SPSS* نسخه ۲۲ و *LISREL* نسخه ۸/۸ و از طریق آزمون کولموگروف،اسمیرنوف، مدل‌سازی معادلات ساختاری و تحلیل سلسله‌مراتبی مورد تحلیل قرار گرفتند.

یافته‌ها: نتایج پژوهش نشان داد که هوش مصنوعی نقش میانجی در ارتباط بین مهارت‌های کارکنان برای نوآوری، سرمایه اجتماعی داخلی، جهت‌گیری برند و عملکرد سازمانی در مدل **B2C** شرکت رایتل ایفا می‌کند.

نتیجه‌گیری: به‌کارگیری هوش مصنوعی در سازمان می‌تواند با تقویت نوآوری کارکنان، توسعه سرمایه اجتماعی داخلی و بهبود جهت‌گیری برند، موجب ارتقاء عملکرد سازمانی شود. بنابراین استفاده هدفمند از فناوری‌های هوش مصنوعی در مراکز تماس و خدمات ارتباطی می‌تواند به بهبود تعامل با مشتریان و افزایش کارایی سازمان منجر گردد.

استناد: تارویردی زاده، داود و بندری، محمد. (۱۴۰۴). تاثیر هوش مصنوعی در ارتقاء عملکرد سازمانی با تأکید بر مدل سازمان–مشتری (C2B) مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۱-۱.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2088367.1723

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088367.1723

مقدمه

واقعیت این است که ما در دنیایی زندگی میکنیم که بدلیل سرعت تحولات فناورانه، تفاوت زیادی با گذشته پیداه کرده است. دنیا در حال تغییر و تحول است و سرعت این تغییر، روز به روز بیشتر میشود. فناوریهای جدیدی ظهور میکنند و عمر آنها به سرعت تمام میشود و جانشینهایی برای آنها به بازار میآید. از طرف دیگر فناوری همواره با پیشرفت و توسعه جامعه مرتبط بوده و هیچگاه مانند امروز، بهبود و ارتقای استانداردهای زندگی به آن وابسته نبوده است. شاید این مهمترین دلیل توسعه بسیار سریع دنیای ما باشد. توسعه به عنوان یکی از مهمترین اهداف جوامع بشری، نیازمند ابزاری مانند فناوری است تا بتواند ساختارهای خود را در جهت رشد تحت تاثیر قرار دهد. پیشرفت و رفاه جوامع، رونق اقتصادی، گسترش صنایع، خلق ثروت و ایجاد مزیت رقابتی را میتوان از نتایج به کارگیری فناوری و توسعه آن دانست (موروکانه و همکاران[1]، ۲۰۱۶). ایران نیز مانند تمامی کشورهای دنیا، نیاز به توسعه فناوری در جهت نیل به پیشرفت و توسعه همه جانبه دارد. از این رو ساز و کارهای مختلفی در راستای تحقق اهداف فناورانه و توسعه پایدار ایجاد گردیدهاند.

در جهان کنونی دیگر نمی‌توان حیطه بازاریابی و فروش را با ابزارهای محدود گذشته تعریف کرد، بلکه باید با روش های علمی و تعاریف جدیدی که در حوزه بازاریابی و فروش مطرح گردیده است، آشنا شد و در مقام عمل، آنها را به کار بست. نکته اساسی که در بحث های علمی بازاریابی و فروش مطرح گردیده است، سمت و سوی کلیه فعالیت های بنگاه اقتصادی برای تامین نیازهای مشتری و کسب رضایت و اعتماد اوست. مطلبی که در گذشته کمتر بدان توجه شده و یا لااقل از چنین جایگاه مهمی که تمام فعالیت های یک بنگاه اقتصادی را تحت تاثیر خود قرار دهد، برخوردار نبوده است. در این چارچوب، مشتری فرد فاضل، هوشمند و دانایی است که درباره تامین نیازهای خود بخوبی مطالعه و بررسی می کند. بازار گسترده و کالاهای متنوع در اختیار دارد و با توجه به امکانات و استعداد خود به مقوله های قیمت، مرغوبیت، کیفیت و... توجه می کند و برای هر یک از این موارد ارزش گذاری می نماید و عملکرد سازمان موردنظرش را ارزیابی می کند. با ارزیابی که انجام می دهد، امکان موفقیت یا عدم موفقیت یک بنگاه اقتصادی را فراهم می سازد. زیرا در محدوده علمی بازاریابی و فروش، سرمایه گذاران، مدیران، عوامل تولید، مهندسان و کارشناسان موفقیت خود را مرهون جلب رضایت و اعتماد مشتری می دانند. بدین معنا که سازمان ها با بررسی قضاوت ها و رفتارهای مشتری، نسبت به سازمان خود در بخش های تولیدی و خدماتی علاوه بر تضمین سرمایه، منافع بیشتری را عاید خویش می کنند. مدیران نیز با تامین خواسته های مشتری به حیات اقتصادی بنگاه تداوم می بخشند و با خاطری آسوده به برنامه ریزی های درازمدت می پردازند و ضریب موفقیت خویش را افزایش می دهند. مهندسان و کارشناسان با بهره گیری از ایده ها، نظارت و پیشنهادهای مشتری در رابطه با مقایسه عملکرد سازمان، اطلاعات مناسبی را برای طراحی، سازماندهی، اصلاح و بهبود تلاش در حوزه فعالیت های خرد و کلان اقتصادی، سبب گردش سرمایه، افزایش تولید، ایجاد اشتغال، مبادله کالا (واردات و صادرات)، فعالیت های خدماتی، تحقیقاتی و توسعه ای و... خواهد شد که سامان یافتن و رونق اقتصادی هر جامعه را به دنبال می آورد. سازمان ها با درک صحیح از مفهوم مشتری و توجه به تامین نیازها و استعدادهای وی و نیز همسویی با نظرها و آرای او به ساماندهی بنگاه اقتصادی خویش می پردازند و رمز موفقیت خود را بر پایه اصولی قرار می دهند که با"مشتری شناسی" آغاز، با "مشتری گرایی" سامان و با "حفظ رضایت و وفاداری مشتری" تداوم می یابد(هسکت[2]، ۲۰۱۳).

امروزه با توجه به شرایط رقابتی، شرکت ها برای ادامه حیات و دستیابی به جایگاه بهتر در مقایسه با سایر شرکت ها در جهت بهبود عملکرد خود تلاش می کنند. شرکت هابرای پذیرش شرایط پیش بینی نشده و تغییر سریع محیط باید به هوش مصنوعی منعطف شوند و به دنبال بهینه سازی فرآیندهای تکنولوژی خود جهت بهبود عملکرد باشند. در دنیای رقابتی امروزی، با توجه به ویژگی های محیط جدید تولیدی و طبیعت مشتریان به دلیل افزایش رقابت پذیری، محیط تجارت جهانی و پیشرفت در تکنولوژی های تولیدی، شیوه های مدیریت تولید گذشته که یکپارچگی کمتری را در فرآیندهای شان دنبال می کردند، کارآیی خود را از

1. Morokane et al
2. Hesket

دست داده اند و شرکت ها نیازمندند تا یکپارچگی منظمی را در تمام فرآیندهای تولیدی از ماده خام تا مصرف کننده نهایی ایجاد نمایند. از طرفی، سازمان ها همواره در راه رسیدن به موفقیت های خود از روش ها و تکنیک های نوآور استفاده می نمایند و به دنبال توسعه و یافتن راه حل های جدیدی می باشند(احمدی سراوانی و همکاران، ۱۳۹۴).

امروزه، با کوتاه تر شدن چرخه عمرکالاها و فناوری بکارگرفته شده در آنها، مقوله نوآوری اهمیت روزافزونی در تجارت پیدا کرده است(جاکوبی و بیلینگر، ۲۰۱۵). این بدان معنی است که بسیاری از شرکتها و بنگاهها در مقایسه با ده یا بیست سال گذشته از مقدار بسیار زیادتری از منابع در جهت توسعه و شکوفا نمودن درخت نوآوری تأکید میکنند.

به واسطه رشد سریع در تئوری ها و شیوه های مدیریت از قرن ۱۹ تا به امروز، حوزه های خاصی ازمطالعات مدیریت در طی ۳۰ سال اخیر مورد توجه قرار گرفته است، که مدیریت تکنولوژی یکی از آنها می باشد(وانگ و هونگ[1]، ۲۰۱۸). مدیریت تکنولوژی یعنی توانایی ایجاد درکی متقابل میان تجارت و تکنولوژی، شناخت محدودیت های فرآیند برنامه ریزی استراتژیک و به کارگیری تکنولوژی به عنوان بخشی از فرایند برنامه ریزی استراتژیک شرکت(ادلر و همکاران[2]، ۲۰۱۲) بنابر این مدیریت تکنولوژی را می توان به عنوان بخشی از مدیریت استراتژیک در نظر گرفت(کوروکاوار و همکاران[3]، ۲۰۱۵).

مدیریت تکنولوژی، در واقع مدیریت سیستمی است که خلق، کسب و به کارگیری تکنولوژی را ممکن میسازد و شامل مسئولیتی است که این فعالیتها را در راستای خدمت به بشر و برآورده ساختن نیازهای مشتری قرار میدهد. در مسیر تولید ثروت، مؤلفه مهمی وجود دارد که همان به کارگیری یا تجاری سازی تکنولوژی است. به بیان دیگر، مزایای تکنولوژی هنگامی تحقق مییابند که نتیجه آن به دست مشتری برسد. مشتری میتواند فرد، شرکت یا یک نهاد دولتی باشد. اختراعی که در قفسه نهاده شود، ثروت تولید نمیکند و ایدهای که بروز میکند و به کار بسته نمیشود، حتی اگر به عنوان اختراع به ثبت برسد بازده مالی ندارد. تکنولوژی هنگامی به تولید ثروت منجر میشود که یا تجاری شود و یا در مسیر تحقق اهداف استراتژیک یا عملیاتی یک سازمان به کار بسته شود. شورای تحقیقات ملی آمریکا، مدیریت تکنولوژی را چنین تعریف کرده است: "یک حوزه بین رشتهای که با طرحریزی، توسعه و پیادهسازی توانمندیهای تکنولوژیک برای شکل دادن و تحقق اهداف استراتژیک و عملیاتی یک سازمان سروکار دارد"(خلیل[4]، ۲۰۱۶).

پیشرفت روزافزون سامانه‌های هوش مصنوعی و گسترش نقش آن‌ها در تصمیم‌سازی و فرایندهای حقوقی، ضرورت بازنگری در مبانی مسئولیت مدنی و شخصیت حقوقی را برجسته کرده است. پژوهش‌های حقوقی جدید نشان می‌دهد که انتساب مسئولیت به سامانه‌های هوشمند، تنها در صورتی معنا پیدا می‌کند که جایگاه حقوقی آن‌ها به‌صورت مستقل یا شبه‌مستقل تعریف شود؛ موضوعی که در نظام‌های حقوقی مختلف از جمله ایران و اتحادیه اروپا محل چالش و بررسی جدی بوده است (فرج‌پور و همکاران، ۱۴۰۴). در همین راستا، برخی دیدگاه‌ها بر این باورند که تعیین حدود مسئولیت مدنی توسعه‌دهندگان و بهره‌برداران سامانه‌های هوش مصنوعی، نقشی بنیادین در تضمین عدالت و کاهش مخاطرات حقوقی ایفا می‌کند (Farajpour, ۲۰۲۵). همچنین پژوهش‌های انجام‌شده بر پلتفرم‌های هوشمند و فناوری‌های داده‌محور نشان می‌دهد که نبود سازوکارهای شفاف برای تنظیم‌گری این سامانه‌ها می‌تواند منجر به بروز ابهامات حقوقی و پیامدهای اجتماعی گسترده شود (Farajpour, 2025; Farajpour, 2025). این مباحث تأکید می‌کنند که برای بهره‌گیری مسئولانه از هوش مصنوعی، تدوین چارچوب‌های حقوقی منسجم و متناسب با پیچیدگی‌های فناوری امری اجتناب‌ناپذیر است.

با توجه به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر تلاش دارد تا تأثیر تکنولوژی نوآور بر ارتقاء عملکرد سازمان با تأکید بر مدل مشتری–سازمان را مورد بررسی قرار دهد. دلیل این موضوع این است که تکنولوژی از اصلی ترین منابع برای دست یابی به حدود بالاتری از عملکردهای خلاقانه در سازمانها محسوب میشوند. موضوع فوق این سؤال را مطرح مینماید که آیا تکنولوژی نوآور بر

1. Wang & Hong
2. Edler et al
3. Kurokawa et al
4. Khalil

ارتقاء عملکرد سازمان با تأکید بر مدل مشتری–سازمان تأثیر معناداری دارد؟ و میزان تأثیر مدیریت نوآوری جامع بر این عملکردها چه میزان است؟

پیشینه تحقیق

طباییان (۱۳۹۵)، در پژوهشی با عنوان، بررسی تاثیر مدیریت تکنولوژی بر عملکرد سازمان از لحاظ نوآوری و کیفیت، به مرور پژوهشهای انجام شده می پردازد و طی آن نقش مدیریت تکنولوژی، تحقیق و توسعه را در راستای پیش بینی عملکردهای سازمان در حوزه های کیفیت و نوآوری، که به عنوان مهم ترین منابع در کسب مزیت رقابتی برای سازمان ها مطرح هستند، مورد بررسی قرار می دهد. یافته های حاصل از تحقیقات مختلف حاکی از این می باشد که مدیریت تکنولوژی، تحقیق و توسعه (مدیریت نوآوری جامع) دارای قدرت پیش بینی برای عملکردهای کیفی سازمان است اما قدرت پیش بینی آن برای عملکردهای نوآوری سازمان، بالاتر است. مهم تر از همه اینکه بکارگیری مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعه سبب ارتقای عملکردهای کیفیت و مهمتر از آن تقویت عملکردهای نوآوری درسازمان ها می شود.

کاشانی نژاد و حق‌شناس کاشانی (۱۳۹۵)، پژوهشی با عنوان، بررسی تاثیر قابلیت های فناوری اطلاعات بر عملکرد سازمانی با نقش میانجی چابکی سازمانی در بانک تجارت شعب منطقه جنوب غرب شهر تهران، با هدف بررسی تاثیر قابلیت های فناوری اطلاعات بر عملکرد سازمانی با نقش میانجی چابکی سازمانی در بانک تجارت شعب منطقه جنوب غرب شهر تهران انجام دادند. این تحقیق از لحاظ هدف کاربردی، بر اساس ماهیت توصیفی و میدانی است. جامعه آماری این تحقیق ۴۰۰ نفر از کارمندان شاغل در شعب جنوب‌غرب بانک تجارت در شهر تهران می باشند که با استفاده از جدول کرجسی و مورگان نمونه این تحقیق ۱۹۶ نفر اعلام شد. روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شد. برای تجزیه تحلیل داده ها از نرم افزار spss و لیزرل استفاده گردید. یافته ها نشان می دهد که با بکار گیری و تقویت قابلیت های فناوری اطلاعات می توان ضمن افزایش چابکی سازمانی به بهبود عملکرد سازمانی دست یافت.

قهرمانی (۱۳۹۴)، پژوهشی با عنوان، بررسی تأثیر مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعهبر عملکرد سازمان از لحاظ نوآوری و کیفیت، انجام دادند. این مقاله براساس انجام یک مطالعه توصیفی تهیه شده است و طی آن نقش مدیریت تکنولوژی، تحقیق و توسعه، در راستای پیش بینی عملکردهای سازمان در حوزه های کیفیت و نوآوری، که به عنوان مهم ترین منابع در کسب مزیمت رقابتی بوای سازمان ها مطرح هستند، مورد آزمون قرار می گیود. روش : بدین منظور شش فرضیه مطرح گردیده است و داده های موردنیاز این پژوهش از ۲۰۰ مدیر شاغل در شرکت های تولیدی دارای بیش از ۳۰۰ پرسنل، در محدوده استانهای اردبیل و آذربایجان شرقی جمع آوری شده است که با استفاده از مدل معادلات ساختاری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. برای تجزیه و تحلیل داده ها، از نرم افزارهای لیزرل و اس پی اس اس استفاده شده است. یافته ها : یافته های تحقیق نشان داد که مدیریت تکنولوژی، تحقیق و توسعه دارای قدرت پیش بینی بوای عملکردهای کیفی سازمان است اما قدرت پیش بینی آن برای عملکردهای نوآوری سازمان، بالاتر است. نتیجه گیری : مهم ترین نتیجه پژوهش حاضر این است که به کارگیری مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعه سبب ارتقای عملکردهای کیفیت و مهم تر از آن تقویت عملکردهای نوآوری در سازمان ها می شود.

فضل‌زاده و همکاران(۱۳۹۳)، پژوهشی با عنوان، بررسی تأثیر منابع نوآوری بر عملکرد سازمان با نقش میانجی قابلیت‌های نوآوری تکنولوژیکی، با هدف رسیدن به این موضوع که منابع دانش موجود در نظام ملی نوآوری، اثر مثبتی بر قابلیت‌های نوآورانه تکنولوژیکی سازمان انجام دادند. همچنین در این تحقیق رابطه میان قابلیت‌های نوآورانه تکنولوژیکی سازمان و عملکرد نوآورانه آن بررسی شده‌است. در این راستا با استفاده از داده‌های گردآوری شده از ۲۳۸ شرکت مستقر در پارک‌های علم و فناوری کشور به بررسی تأثیر منابع نوآوری موجود در نظام نوآوری بر عملکرد سازمان از طریق نقش میانجی قابلیت‌های تکنولوژیکی نوآورانه پرداخته‌شده‌است. نتایج حاصل از آزمون فرضیات تأثیر مثبت دانش خارجی بر قابلیت‌های تکنولوژیکی نوآورانه را تأیید کرد ولی رابطه معناداری را میان همکاری با سازمان‌های خارجی و تمام ابعاد قابلیت‌ها نشان نداد. همچنین از میان هفت بعد قابلیت‌های تکنولوژیکی نوآورانه تنها قابلیت R&D و قابلیت سازماندهی دارای تأثیر مثبت بر عملکرد نوآورانه سازمان بودند.

قنبری نژاد اسفقن سری و محمدی آلمانی(۱۳۹۱)، پژوهشی با عنوان، بررسی تأثیر مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعه (مدیریت نوآوری جامع) بر عملکرد سازمان از لحاظ نوآوری و کیفیت، انجام دادند. این مقاله بر اساس انجام یک مطالعه توصیفی تهیه شده است و طی آن نقش مدیریت تکنولوژی، تحقیق و توسعه، در راستای پیش بینی عملکردهای سازمان در حوزه های کیفیت و نوآوری، که به عنوان مهم‌ترین منابع در کسب مزیت رقابتی برای سازمان ها مطرح هستند، مورد آزمون قرار میگیرد. بدین منظور شش فرضیه مطرح گردیده است و داده های مورد نیاز این پژوهش از ۲۳۶ مدیر شاغل در شرکت‌های تولیدی دارای بیش از۵۰۰ پرسنل، در محدوده استان گیلان جمع آوری شده است که با استفاده از مدل معادلات ساختاری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. برای تجزیه و تحلیل داده ها، از نرم افزارهای لیزرل و اِس پی اِس اِس استفاده شده است. یافته های تحقیق نشان داد که مدیریت تکنولوژی، تحقیق و توسعه (مدیریت نوآوری جامع) دارای قدرت پیش بینی برای عملکردهای کیفی سازمان است اما قدرت پیش بینی آن برای عملکرد های نوآوری سازمان، بالاتر است. مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر این است که به‌کارگیری مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعه سبب ارتقای عملکردهای کیفیت و مهم‌تر از آن تقویت عملکردهای نوآوری درسازمان ها می شود.

فارسیجانی و سمیعی نیستانی (۱۳۸۹)، پژوهشی با عنوان، بررسی نقش یک پارچگی بین مدیریت کیفیت جامع و مدیریت تکنولوژی در تعیین عملکرد های کیفیت و نوآوری(پژوهشی در مورد شرکت های تولیدی استان مرکزی)، انجام دادند. این مقاله بر اساس انجام یک مطالعه ی توصیفی تهیه شده است و طی آن یک پارچگی بین مدیریت کیفیت جامع (TQMو مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعه (TIM) در راستای پیش بینی عملکردهای سازمان در حوزه های کیفیت و نوآوری، مورد آزمون قرار می گیرد. این مطالعه رابطه ی بین TQM و TIM را با تاکید بر دو موضوع مهم زیر به انجام می- رساند:نخست یک پارچگی بین TQM و TIM از طریق بررسی شکاف بین این دو بخش مهم، که در سازمان ها به صورت مجزا از یکدیگر بوده و دارای شرح وظایف متفاوتی هستند، صورت می پذیرد.در ثانی تاثیر یک پارچگی بین TQM و TIM بر روی شاخص های عملکرد کیفیت و نوآوری، که اولین و مهم ترین منابع در کسب مزیت رقابتی برای سازمان ها مطرح هستند، مورد آزمون قرار می گیرد. اطلاعات مورد نیاز این پژوهش از ۱۴۸ مدیر شاغل در شرکت های تولیدی دارای بیش از ۵۰۰ پرسنل، در محدوده ی استان مرکزی جمع آوری شده و برای تجزیه و تحلیل آن ها نیز از تکنیک مدل معادلات ساختاری استفاده شده است. یافته های پژوهش نشان می دهد که: TQMدارای قدرت پیش بینی قوی برای عملکردهای کیفی سازمان است ولی هیچ گونه رابطه ی مشخص و قابل توجهی با عملکردهای نوآوری ندارد. هم چنین TIM دارای قدرت پیش بینی برای عملکردهای کیفی سازمان است، ولی شدت آن نسبت به TQM در درجات پایین تری قرار دارد، با این وجود دارای رابطه قوی تری برای پیش بینی عملکردهای نوآوری سازمان است. در نهایت این که TQM و TIM دارای رابطه ی همبستگی با یکدیگر هستند. مهم ترین نتیجه ی به دست آمده از این پژوهش این است که مدیریت تکنولوژی و تحقیق و توسعه ی منابعی مناسب برای کاربرد به همراه و با هماهنگی با TQM می باشند که نتیجه ی این تعامل ارتقاء عملکرد های کیفیت، و مهم تر از آن تقویت عملکردهای نوآوری در سازمان ها است.

تن، وانگ و سدرا[1] (۲۰۱۷)، تحقیقی با موضوع، چابکی تکنولوژی نوآور بر عملکرد شرکت، انجام دادند. آنها در تحقیق خود مدلی را ارائه دادهاند که نشان میدهد چگونه میتوان از آن برای به انجام رساندن چابکی عملیاتی شرکت استفاده نمود. مدل ارائه شده، تکنولوژی نوآور، قابلیت های جدید مدیریت منابع، روند مذاکره و اقدامات مدیریتی برای استفاده از تکنولوژیهای نوآور را نشان میدهد. یافتههای این پژوهش، مدیران را قادر میسازد که با روشهای بهتری، قابلیتهای تکنولوژی نوآور را به کار گیرند و در جهت دستیابی به چابکی گام بردارند.

لارا آگوستینی، آنا نوسلا(۲۰۱۶)، در پژوهشی با عنوان، نقش مرکزی شهرت تکنولوژیکی یک شرکت در افزایش عملکرد مشتری در حوزه ی B2B واحدهای تجاری کوچک و متوسط، به بررسی این نکته که آیا شهرت تکنولوژیکی، ارتباط بین مهارت های کارکنان را برای نوآوری، سرمایه اجتماعی داخلی (یعنی به اشتراک گذاری دانش در میان کارکنان) و جهت گیری برند (تا چه حدی برند نقش کلیدی در شرکت دارد) و عملکرد مشتری (یعنی رضایت مشتری و وفاداری وی) میانجی گری می کند یا خیر

1. Tan, Wang & Sedera

پرداخته است. از SEM برای تحلیل داده های اولیه ی بررسی بین ۱۵۰ SME استفاده شده است. نتایج بدست آمده یک میانجی گری مکمل شهرت تکنولوژیکی در رابطه بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد مشتری، به جای یک میانجی گری غیر مستقیم تنها بین هدف برند و عملکرد مشتری نشان می دهد. این مقاله در باب عوامل تعیین کننده عملکرد مشتری و اهمیت شهرت تکنولوژیکی برای B2B شرکت های کوچک و متوسط به منابع در این حوزه تحت بررسی کمک کرده است. در واقع از یک طرف، این مقاله یک دیدگاه یکپارچه در مورد پیشینه های مختلف رضایت مشتری بر مبنای یک روش قوی ارائه می نماید و برای دانشگاهیان پایه ای محکم جهت انجام تحقیقات آتی فراهم می نماید. و از سوی دیگر، مدیران شواهدی پیدا می کنند که نشان می دهد یک رویکرد یکپارچه، که شامل توسعه قابلیت های کارکنان و گسترش فرهنگ برند می شود، کلید افزایش شهرت تکنولوژی و به نوبه خود افزایش عملکرد مشتری است.

کلین[1] و همکاران(۲۰۱۵)، تحقیقی با هدف تجزیه و تحلیل رابطه بین تکنولوژی نوآور، استراتژی و مدیریت زنجیره تأمین انجام دادهاند. به منظور انجام این کار، یک نظرسنجی در میان ۲۸۸ نفر از مدیران شرکتهای تولیدی کوچک و متوسط در آگوئاسکالینتس[2] انجام شده است. دادهها با استفاده از معادلات ساختاری، پشتیبانی نرم افزار EQ و همچنین از طریق رگرسیون خطی با پشتیبانی از نرم افزار SPSS تجزیه و تحلیل شده است. نتایج نشان میدهد که در واقع، تکنولوژی نوآور و استراتژی بر عملکرد SCM تأثیر دارد. استفاده از تکنولوژیهای نوآور باعث تسهیل منابع اطلاعات و اجتناب از تأخیر میشود که در نتیجه نه تنها در کاهش هزینهها همچنین در افزایش انطباق مشتری تأثیر دارد بلکه باعث افزایش رقابت کلی سازمان میشود.

کریمی و همکاران[3] (۲۰۱۴)، به تحقیقی تحت عنوان، اثر قابلیتهای نکنولوژی ارتباطات بر عملکرد شرکت، تمرکز بر زنجیره کارمند–مشتری–سود پرداختهاند. در این پژوهش با استفاده از فن مدسازی معادلات ساختاری، اثر قابلیتهای نکنولوژی ارتباطات بر عملکرد شرکت، تمرکز بر زنجیره کارمند–مشتری–سود مدلسازی شد. نوآوری فرآیند خدمات نیز متغیر میانجیگری بین قابلیتهای نکنولوژی ارتباطات و تمرکز بر زنجیره کارمند–مشتری–سود استفاده شده است. نتایج پژوهش نشان داد به طور خاص، رابط قابلیتهای نکنولوژی ارتباطات و نوآوری، فرآیند خدمات با عناصر زنجیره کارمند–مشتری–سود و اثر اهرمی آنها برای تسهیل حرکت سازمانها در امتداد این زنجیره به لحاظ آماری تأیید شد.

لیو[4] و همکاران(۲۰۱۳)، مقالهای تحت عنوان اثر قابلیتهای تکنولوژیهای نوآور بر عملکرد شرکت: نقش واسطهای ظرفیت جذب و چابکی زنجیره تأمین ارائه نمودند. این مقاله یک مدل پیشنهاد میدهد که به بررسی تأثیر قابلیتهای تکنولوژیهای نوآور(برای مثال زیرساختهای انعطافپذیر تکنولوژی و ادغام فنآوری اطلاعات) بر عملکرد شرکتها از طریق ظرفیت جذب و چابکی زنجیره تأمین در زنجیره تأمین میپردازد. نتایج نشان میدهد که ظرفیت جذب و چابکی زنجیره تأمین به طور کامل و با نقش واسطهای بر قابلیتهای تکنولوژیهای نوآور و در نتیجه بر عملکرد شرکت تأثیرگذارند. علاوه بر اثرات مستقیم، ظرفیت جذب بر عملکرد شرکت اثرات غیرمستقیمی از طریق شکلدهی چابکی زنجیره تأمین نیز دارا هست.

جن و تسو[5] (۲۰۱۲)، مقالهای تحت عنوان اثرات قابلیت تکنولوژیهای فرآیند نوآوری خدمات و نقش واسطهای خدمت به مشتریان بر عملکرد شرکت ارائه دادهاند. در این تحقیق، پیشنهاد شد که خدمت به مشتریان یک نقش واسطهای قابل توجه است که از طریق آن قابلیت تکنولوژیهای فرآیند نوآوری خدمات بر عملکرد شرکت تأثیر میگذارند و قابلیت تکنولوژی یک برگ خرید بحرانی است که نوآوری فرآیند خدمات را تسهیل میسازد. نتایج نشان میدهند که طرحهای مدیریتی باید در راستای توسعه قابلیت تکنولوژیهای فرآیند نوآوری خدمات و اعمال نفوذ آنها به منظور تسهیل خدمات به مشتریان به منظور رسیدن به عملکرد بهتر شرکتها طراحی و اجرا شوند.

1. Colin
2. Aguascalientes
3. Karimi, J.Somers, T.M.Bhattacherjee, A
4. Liu
5. Chen &Tsou

فرضیه های پژوهش

فرضیه اصلی

هوش مصنوعی در ارتقاء عملکرد سازمانی با تأکید بر مدل مشتری-سازمان(C_2B) مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل تأثیر مستقیم(مثبت) دارد.

فرضیه های فرعی

- مهارت های کارکنان برای نوآوری تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل در بستر B2C دارد.
- سرمایه اجتماعی داخلی تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل در بستر B2C دارد.
- جهت گیری برند تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل B2C دارد.
- هوش مصنوعی ارتباط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد سازمانی در B2C را در مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل میانجی گری می کند.
- هوش مصنوعی ارتباط بین سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی را در B2C مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل میانجی گری می کند.
- هوش مصنوعی ارتباط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمانی را در B2C مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل میانجی گری می نماید.

مدل پژوهش

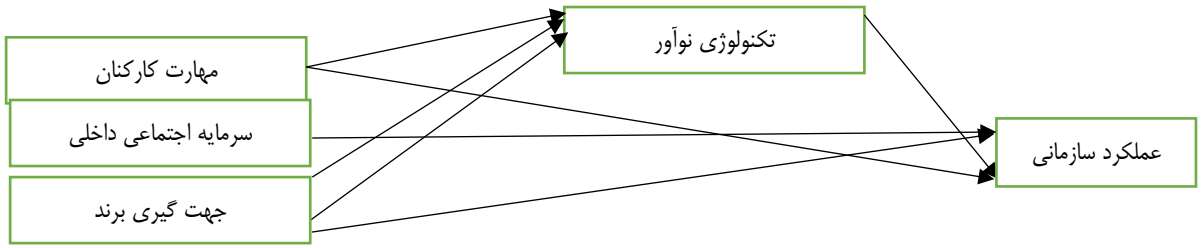

مواد و روش کار

این پژوهش بر اساس هدف، کاربردی و از نقطه نظر چگونگی جمع آوری اطلاعات، پیمایشی(میدانی) است و از نظر ماهیت روش، توصیفی- همبستگی می‌باشد. تحقیق حاضر از نظر هدف کاربردی زیرا نتایج آن می‌تواند مورد استفادهٔ شرکت رایتل در جهت افزایش عملکرد سازمانی باشد، توصیفی از آن جهت که درصدد شناخت عوامل مؤثر این نهاد در افزایش عملکرد سازمانی است و همبستگی از آن جهت که درپی بررسی میزان همبستگی و ارتباط متغیرهای موجود در یک عامل با متغیرهای عامل دیگر می‌باشد. از جهت زمانی، آینده‌نگر است. جامعه آماری شامل تمامی کارکنان، مدیران و کارشناسان مرکز تماس شرکت خدمات ارتباطی رایتل می باشد. که تعداد آنها برابر با ۱۵۸ نفر می باشد. در این پژوهش با توجه به اینکه جامعه آماری محدود و در دسترس هستند نمونه گیری انجام نگرفته است و از روش سرشماری استفاده شده است. متغیرهای مستقل "مهارت کارکنان برای نوآوری" و "سرمایه اجتماعی داخلی" با استفاده از مقیاس اقتباس شده سوبرامانیام و یوندت (۲۰۰۵)، متغیر مستقل "جهت گیری برند" با استفاده از سه آیتم اقتباس شده از مطالعه ی وانگ و مریل (۲۰۰۸) ." هوش مصنوعی"، با استفاده از مقیاس اقتباس شده از مطالعه زهرا و همکاران (۲۰۰۳) و متغیر وابسته،"عملکرد سازمان" از طریق مقیاس سه آیتمی که از مطالعه ی هولی و همکاران

(۲۰۰۵)اندازه گیری گردیده است که از روایی صوری برخوردار است و برای تعیین پایایی از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. ضریب کرونباخ آلفا برای پرسشنامه (۰/۸۷) محاسبه گردید، که این ضریب از نظر آماری قابل قبول می‌باشد و دلالت بر پایائی پرسشنامه دارد. برای تحلیل داده‌های این تحقیق برای سنجش نرمال بودن توزیع داده‌ها از آزمون کولموگروف– اسمیرنف استفاده شده است. برای سنجش سؤال‌ها از آزمون معادلات ساختاری استفاده شده است. لازم به ذکر است که آزمون‌های فوق‌الذکر با استفاده از نرم‌افزار spss نسخه ۲۲ و نرم افزار لیزرل نسخه ۸/۸ استفاده شده است.

یافته ها

در این قسمت به دنبال اثبات فرضیه های اول و دوم و سوم تحقیق هستیم. مدل فرضیه های اول و دوم و سوم ارایه می شود که در آن با توجه به اعداد معناداری فرضیه مورد پذیرش را رد می گردند.

مدل در حالت تخمین استاندارد

شکل ۱. مدل معناداری فرضیه اول و دوم و سوم تحقیق در حالت تخمین استاندارد مدل در حالت ضرایب معناداری

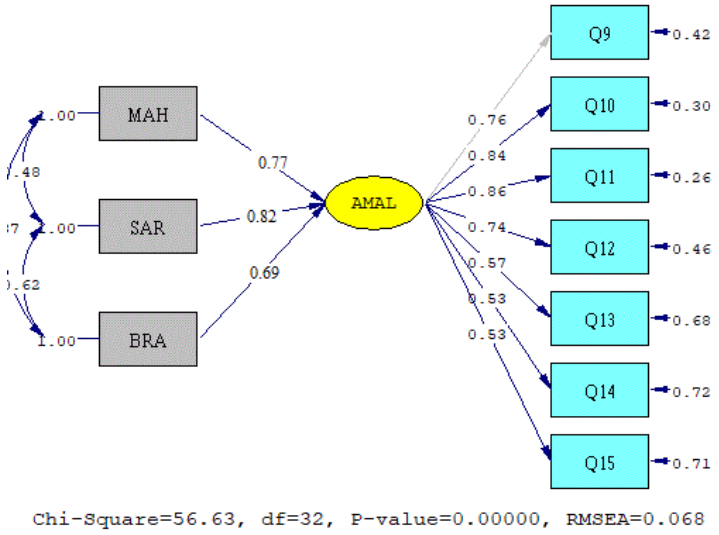

شکل ۲. مدل معناداری فرضیه اول و دوم و سوم تحقیق در حالت ضرایب معناداری

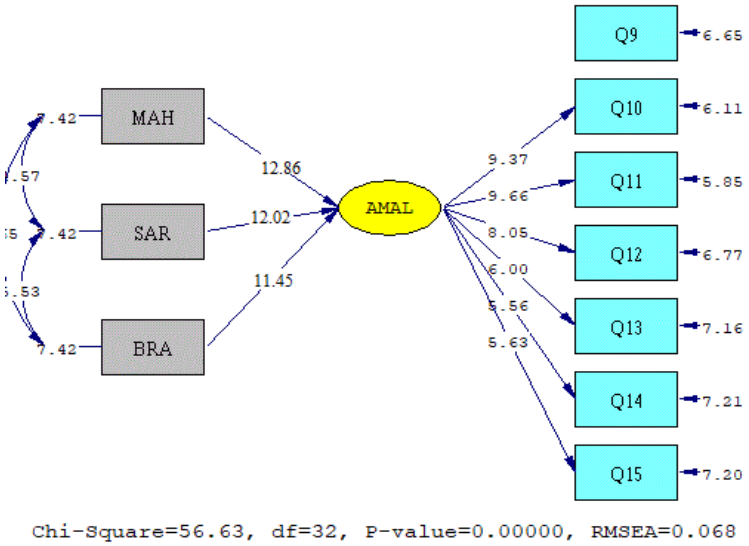

بررسی فرضیه اول و دوم و سوم تحقیق و نتیجه گیری درباره آنها :

فرضیه اول: مهارت های کارکنان برای نوآوری تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از:

H_0 = مهارت های کارکنان برای نوآوری تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C ندارد.

H_1 = مهارت های کارکنان برای نوآوری تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ۱. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری: فرضیه اول

ضریب استاندارد	T-value	متغیر مستقل	متغیر وابسته	نتیجه آزمون
٪۷۷	۱۲.۸۶	مهارت کارکنان	عملکرد سازمانی	رد H_0

H_1 مدعی این است که مهارت های کارکنان برای نوآوری تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.بر اساس جدول شماره ۴-۵ ضریب استاندارد بین دو متغیر مکنون مهارت کارکنان و عملکرد سازمانی آنها برابر با ۰.۷۷ است، و با توجه به t بدست آمده (۱۲.۸۶) که بزرگتر از ۱.۹۶ میباشد، لذا H_0 رد و H_1 تأیید میگردد. پس میتوان نتیجه گرفت که مهارت های کارکنان برای نوآوری تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2Cدارد از این رو فرضیه اول پژوهش مورد تأیید است.

فرضیه دوم : سرمایه اجتماعی داخلی تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از:

H_0 = سرمایه اجتماعی داخلی تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C ندارد.

H_1 = سرمایه اجتماعی داخلی تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ۲. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری: فرضیه دوم

ضریب استاندارد	T-value	متغیر مستقل	متغیر وابسته	نتیجه آزمون
٪۸۲	۱۲.۰۲	سرمایه اجتماعی داخلی	عملکرد سازمانی	رد H_0

H_1 مدعی این است که سرمایه اجتماعی داخلی تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2Cدارد.بر اساس جدول شماره ۲ ضریب استاندارد بین دو متغیر مکنون سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی آنها برابر با ۰.۸۲ است، و با توجه به t بدست آمده (۱۲.۰۲) که بزرگتر از ۱.۹۶ میباشد، لذا H_0 رد و H_1 تأیید میگردد. پس میتوان نتیجه گرفت که سرمایه اجتماعی داخلی تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2Cدارد از این رو فرضیه دوم پژوهش مورد تأیید است.

فرضیه سوم : جهت گیری برند تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از:

H_0 = جهت گیری برند تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C ندارد.

H_1 = جهت گیری برند تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2C دارد.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ۳. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری: فرضیه سوم

ضریب استاندارد	T-value	متغیر مستقل	متغیر وابسته	نتیجه آزمون
٪۶۹	۱۱.۴۵	جهت گیری برند	عملکرد سازمانی	رد H_0

H_1 مدعی این است که جهت گیری برند تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2Cدارد.بر اساس جدول شماره ۳ ضریب استاندارد بین دو متغیر مکنون جهت گیری برند و عملکرد سازمانی آنها برابر با ۰.۶۹ است، و با توجه به t بدست آمده (۱۱.۴۵) که بزرگتر از ۱.۹۶ میباشد، لذا H_0 رد و H_1 تأیید میگردد. پس میتوان نتیجه گرفت که جهت گیری برند تاثیر مثبتی بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل در بستر B2Cدارد از این رو فرضیه سوم پژوهش مورد تأیید است.

بررسی مدل ساختاری (تحلیل مسیر) تحقیق(فرضیههای میانجی تحقیق):

در این قسمت به دنبال اثبات فرضیههای میانجی تحقیق هستیم.مدل فرضیات میانجی ارایه می شود که در آن با توجه به اعداد معناداری فرضیات مورد پذیرش را رد می گردند.

مدل در حالت تخمین استاندارد

شکل ۳. مدل معناداری فرضیه های میانجی تحقیق در حالت تخمین استاندارد مدل در حالت ضرایب معناداری

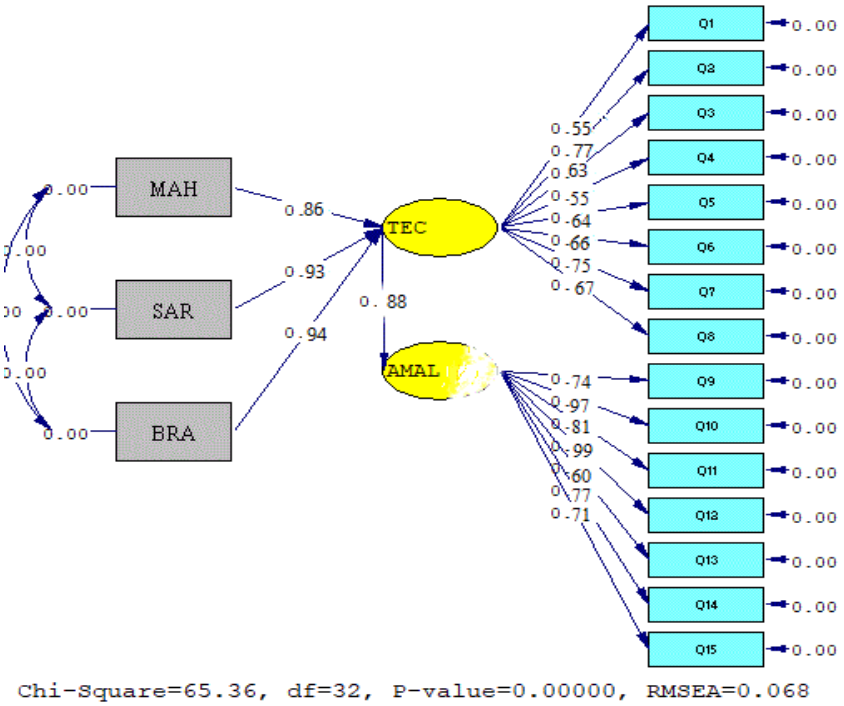

شکل ٤. مدل معناداری فرضیه های میانجی تحقیق در حالت ضرایب معناداری

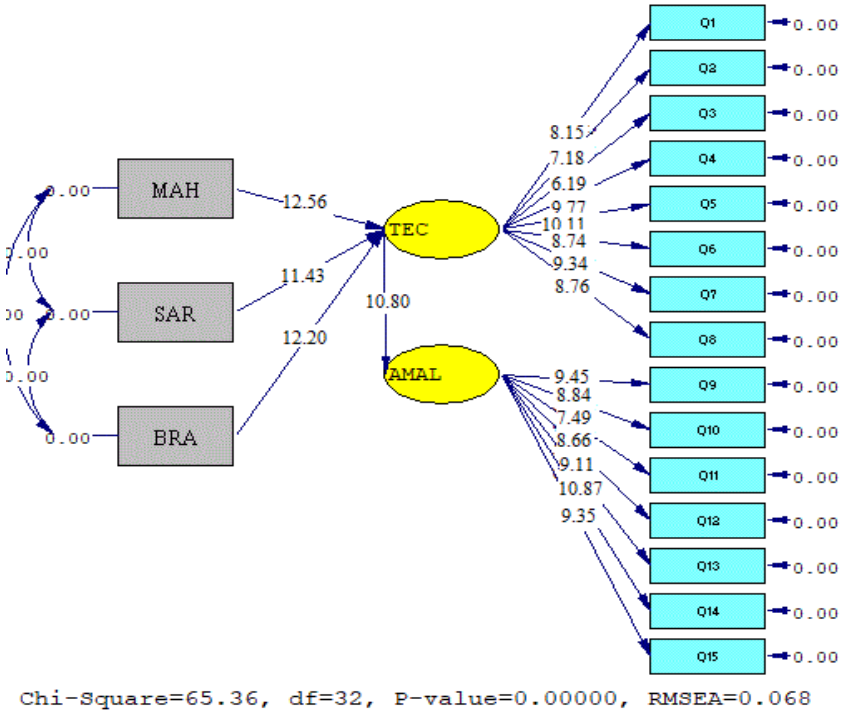

جدول ٤. بررسی فرضیه های تحقیق

فرضیه های تحقیق	نوع تأثیر	ضریب مسیر	آماره t	نتیجه فرضیه
مهارت های کارکنان برای نوآوری ← تکنولوژی نوآور	مستقیم	۰.۸۶	۵۶.۱۲	ردH0
سرمایه اجتماعی داخلی ← تکنولوژی نوآور	مستقیم	۰.۹۳	۴۳.۱۱	ردH0
جهت گیری برند ← تکنولوژی نوآور	مستقیم	۰.۹۴	۲۰.۱۲	ردH0
تکنولوژی نوآور ← عملکرد سازمانی	مستقیم	۰.۸۸	۸۰.۱۰	ردH0
مهارت های کارکنان ← تکنولوژی نوآور ← عملکرد	غیرمستقیم	۰.۷۵۶	۶۸.۱۱	ردH0
سرمایه اجتماعی ← تکنولوژی نوآور ← عملکرد	غیرمستقیم	۰.۸۱۸	۱۱.۱۱	ردH0
جهت گیری برند ← تکنولوژی نوآور ← عملکرد	غیرمستقیم	۰.۸۲۷	۵.۱۱	ردH0

بررسی فرضیه های میانجی تحقیق و نتیجه گیری درباره آنها:

فرضیه چهارم : هوش مصنوعی ارتباط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از :

H_0 = هوش مصنوعی ارتباط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری نمی کند.

H_1 = هوش مصنوعی ارتباط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ۵. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری: فرضیه چهارم

ضریب استاندارد	T-value	متغیر مستقل	متغیر وابسته	متغیر میانجی	نتیجه آزمون
۰.۷۵۶	۶۸.۱۱	مهارت های کارکنان	عملکرد سازمانی	هوش مصنوعی	رد H_0

H_1 مدعی این است که هوش مصنوعی ارتباط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند. بر اساس جدول شماره ۵ ضریب استاندارد بین دو متغیر مکنون مهارت کارکنان و عملکرد سازمانی با توجه به نقش میانجی تکنولوژی نوآور برابر با ۰.۷۵ است، و با توجه به t بدست آمده (۱۱.۶۸) که بزرگتر از ۱.۹۶ میباشد، لذا H_0 رد و H_1 تأیید میگردد. پس میتوان نتیجه گرفت که هوش مصنوعی ارتباط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری و عملکرد سازمانی در B2Cرا در شرکت رایتل میانجی گری می کند از این رو فرضیه چهارم پژوهش مورد تأیید است.

فرضیه پنجم: هوش مصنوعی ارتباط بین سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از:

H_0 = هوش مصنوعی ارتباط بین سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری نمی کند.

H_1 = هوش مصنوعی ارتباط بین سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ٦. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری: فرضیه پنجم

ضریب استاندارد	T-value	متغیر مستقل	متغیر وابسته	متغیر میانجی	نتیجه آزمون
۰.۸۱۸	۱۱.۱۱	سرمایه اجتماعی داخلی	عملکرد سازمانی	هوش مصنوعی	رد H_0

H_1 مدعی این است که هوش مصنوعی ارتباط بین سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند. بر اساس جدول شماره ۶ ضریب استاندارد بین دو متغیر مکنون سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی با توجه به نقش میانجی تکنولوژی نوآور برابر با ۰.۸۱ است، و با توجه به t بدست آمده (۱۱.۱۱) که بزرگتر از ۱.۹۶ میباشد، لذا H_0 رد و H_1 تأیید میگردد. پس میتوان نتیجه گرفت که هوش مصنوعی ارتباط بین سرمایه اجتماعی داخلی و عملکرد سازمانی در B2Cرا در شرکت رایتل میانجی گری می کند از این رو فرضیه پنجم پژوهش مورد تأیید است.

فرضیه ششم: هوش مصنوعی ارتباط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از:

H_0 = هوش مصنوعی ارتباط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری نمی کند.

H_1 = هوش مصنوعی ارتباط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ۷. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری: فرضیه ششم

ضریب استاندارد	T-value	متغیر مستقل	متغیر وابسته	متغیر میانجی	نتیجه آزمون
۰.۸۲۷	۵.۱۱	جهت گیری برند	عملکرد سازمانی	هوش مصنوعی	رد H_0

H_1 مدعی این است که هوش مصنوعی ارتباط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمانی در B2C را در شرکت رایتل میانجی گری می کند. بر اساس جدول شماره ۷ ضریب استاندارد بین دو متغیر مکنون جهت گیری برند و عملکرد سازمانی با توجه به نقش میانجی تکنولوژی نوآور برابر با ۰.۸۲ است، و با توجه به t بدست آمده (۱۱.۵) که بزرگتر از ۱.۹۶ میباشد، لذا H_0 رد و H_1 تأیید میگردد. پس میتوان نتیجه گرفت که هوش مصنوعی ارتباط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمانی در B2Cرا در شرکت رایتل میانجی گری می کند از این رو فرضیه ششم پژوهش مورد تأیید است.

اولویت بندی عوامل مؤثر بر عملکرد سازمانی

برای تعیین ترتیب ابعاد موثر بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل از حیث تأثیرگذاری، آزمون فریدمن بکار گرفته می‌شود.

جدول ۸. آزمون فریدمن

تعداد	کای اسکوئر	درجه آزادی	سطح معنی داری
۱۵۸	۱۴۳.۲۸۷	۳	۰.۰۰۰

با استناد به مقدار آزمون کای اسکوئر (۱۴۳/۲۸۷) که در سطح خطای کوچک تر از ۰/۰۱ معنی دار است، باید گفت که به لحاظ آماری با اطمینان ۹۵٪ میزان عملکرد سازمانی در شرکت رایتل بر اساس ابعاد تعین شده است.

جدول ۹. آزمون رتبه بندی میانگین

عوامل	میانگین	رتبه
جهت گیری برند	**۳.٦۱**	**۱**
سرمایه اجتماعی داخلی	**۲.۳۷**	**۲**
مهارت کارکنان	**۲.۳٥**	**۳**
تکنولوژی نوآور	**۱.٦۷**	**٤**

با توجه به جدول ۹، تکنولوژی نوآور با میانگین رتبه ۱/۶۷ کمترین تأثیر و جهت گیری برند با میانگین رتبه ۳/۶۱ بیشترین تأثیر بر عملکرد سازمانی در شرکت رایتل را دارد.

بررسی برازش مدل های بدست آمده از معادلات ساختاری

برای بررسی میزان برازش مدل از شاخصهای خاصی استفاده میگردد که در جدول ۱۰ میزان محاسبه شده این شاخصها در مقایسه با مقدار مجاز آمده است، که نتایج حاکی از برازش مطلوب مدل میباشد

جدول ۱۰. مقایسه شاخصهای برازش مدل با میزان مجاز

شاخصها	مقدار مجاز	ضرایب محاسبه شده مدل ۱	ضرایب محاسبه شده مدل ۲	نتیجه
GFI	بالاتر از ۰/۹	۰.۹۶	۰.۹۴	برازش خوب
AGFI	بالاتر از ۰/۹	۰.۹۷	۰.۹۵	برازش خوب
RMR	به صفر نزدیکتر بهتر	۰.۰۶	۰.۱۰	برازش خوب
NFI	بالاتر از ۰/۹	۰.۹۸	۰.۹۶	برازش خوب
IFI	بالاتر از ۰/۹	۰.۹۷	۰.۹۴	برازش خوب

برپایه یک قانون سرانگشتی مدل پیشفرض (مدلی که در حال برازش است) زمانی نیکو است که ضرایب محاسبه شده جدول ۱۰ در محدوده مجاز قرار گرفته باشند، اگر ضرایب محاسبه شده در خارج از محدوده مجاز باشند، بدین معنی است که آن شاخص ضعیف برازش شده است.وضعیت شاخصهای مدلهای ساختاری ۱و۲ در جدول ۴-۱۳ نشان داده شده است. مقایسه ستون ضرایب محاسبه شده با ستون محدوده مجاز نشان میدهد که شاخص های برازش مدل مناسب هستند.

نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش بررسی این موضوع است که آیا تکنولوژیکی نوآور ارتباط بین مهارت های کارکنان را برای نوآوری، سرمایه اجتماعی داخلی و جهت گیری برند و عملکرد سازمان در شرکت رایتل در بستر B2Cبه ارمغان می آورد یا خیر؟یافته ها حاکی از آن است که تکونوژیکی نوآور به عنوان یک میانجی گر مکمل در روابط بین مهارت کارمندان برای نوآوری و عملکرد مشتریان عمل کرد، چرا که تاثیرات مستقیم و غیر مستقیم مثبت و معنادار بودند، آن همچنین به عنوان میانجی گر غیر مستقیم روابط بین جهت گیری برند و عملکرد سازمان عمل کرد، چرا که تنها اثر غیر مستقیم رخ می دهد.

از دیدگاه نظری، مدل پیشنهادی ما پیشینه های مختلف رضایت مشتری را در بستر B2Cشرکت های متوسط و کوچک، متمرکز می نماید که در مطالعات قبلی بر روی این مسئله متمرکز نشده اند. این مطالعه نه تنها بر مهارت های کارکنان و سرمایه اجتماعی داخلی بلکه همچنین بر روی جهت گیری برند متمرکز است که در گذشته، عمدتا از طریق دیدگاه B2C مورد بررسی قرار گرفته بود. همانطور که در جاهای دیگر نیز گزارش شده است، اهمیت جهت گیری برند بطور قابل ملاحظه ای در صنعت B2B رو به افزایش می باشد. علاوه بر این، تحقیقات ما توجه ویژه ای به نقش میانجی از شهرت تکنولوژیکی شرکت در روابط بین مهارت های کارکنان برای نوآوری، جهت گیری برند و عملکرد مشتری داشت. علاوه بر این، در این مطالعه یک متولوژی قوی بکار گرفته شده است و از طریق آن یک پایه محکم برای ایجاد مطالعات آتی فراهم شده است. به عنوان مثال، تمامی مقیاس ها با استفاده از روش های آماری دقیق، از جمله تجزیه و تحلیل عامل تأیید، قابلیت اطمینان و آنالیز اعتبار مورد آزمایش قرار گرفتند. کلیه ی مقیاس ها الزمات لازم برای قابلیت اطمینان و اعتبار را برطرف نمودند و بنابراین می توانند در تحقیقات آتی مورد استفاده قرار گیرند. متد قوی که در اینجا استفاده می شود می تواند در پژوهش های تجربی آتی، برای کشف روابط بین ساختارهای مورد مطالعه استفاده گردد. از دیدگاه مدیریتی، شواهد موجود از این مطالعه نشان می دهد که مدیران با ایجاد یک تکنولوژیکی نوآور قوی، می توانند انتظار پاداش های قابل توجهی را داشته باشند. اگر تکنولوژیکی نوآور شرکت همانطور که در این تحقیق پیشنهاد شده است تعیین کننده مهمی در عملکرد سازمان باشد، در این صورت درک عوامل موثر در افزایش تکنولوژیکی نوآور بسیار مهم خواهد بود. ما معتقدیم منابع انسانی قوی (به عنوان مثال یک مجموعه ای از کارکنان ماهر که می توانند دانش را ایجاد کنند و همچنین پیام تبلیغاتی را در حین انجام فعالیت هایشان بیان کنند) برای توسعه یک تکنولوژیکی نوآور مستحکم، منابعی کلیدی می باشند. مدیران نقش اساسی در این فرایند ایفا می کنند، زیرا با انتقال استراتژی برند به کارکنان، بایستی رفتار کارکنان را با برند تنظیم نمایند. یک رویکرد یکپارچه که شامل توسعه قابلیت های کارکنان و ایجاد یک فرهنگ برند می شود، به نظر می رسد که کلید افزایش اعتبار تکنولوژیکی باشد که به نوبه خود عملکرد سازمان را بهبود می بخشد.

پیشنهادات

تکنولوژیکی نوآور نقش مرکزی در عملکرد سازمان بازی کرد. از این رو، مدیران شرکت رایتل بایستی فاکتورهای کلیدی که به ایجاد تکنولوژیکی نوآور کمک می نمایند را درک نمایند، این به نوبه خود عملکرد سازمان را افزایش می دهد.

- به طور خاص، مورد توجه قرار دادن توسعه مهارت تکنیکی کارمندان و ترغیب ذهنیت جهت گیری برند در محیط کار جهت ایجاد تکنولوژیکی نوآور قوی در بستر B2C شرکت رایتل ضروری می باشد.
- پیشنهاد می شود که کارکنان شرکت رایتل در انجام کار به دنبال استفاده از فناوری، روش‌ها و فنون جدید در حیطه کارهای فنی مربوط به شرکت‌های ارتباطی باشند.
- پیشنهاد می شود که مدیران شرکت رایتل در انجام دادن کار به دنبال استفاده از فناوری، روش ها وفنون جدید باشند و اندیشه های مفید و سازنده ای را ارایه دهند.
- پیشنهاد می شود که مدیران شرکت رایتل اندیشه های جدید را در سازمان ترویج دهند و از آنها حمایت کنند.
- پیشنهاد می شود که مدیران شرکت رایتل همواره در جستجو و تأمین بودجه و امکانات لازم برای اجرای اندیشه های جدید خود باشند.
- مدیران کارکنان را به ارائه اندیشه‌های خلاق و جدید برای بهبود کار تشویق نمایند و از کارکنان خلاق حمایت مالی و غیرمالی به عمل آورند.
- پیشنهاد می شود که مدیران برنامه‌های آموزش که باعث می‌شود که کارکنان در مهارت های مورد نیاز شغلی تسلط کافی پیدا کنند برگزار کنند.
- سازمان اختیارات و امکانات لازم را در مورد تصمیم گیری درباره چگونگی نحوه انجام کار را، به کارکنان بدهد.
- پیشنهاد می شود که استفاده مستمر مدیریت از نظرات و پیشنهادات کارکنان، موجب افزایش ظرفیت شغلی آنان می شود.
- با توجه به عدم استقبال مدیران شرکت رایتل از کارگروهی پیشنهاد می شود که مدیران در سازمان برای کار گروهی و عضویت در تیم اهمیت زیادی قائل شوند.

با توجه به عدم استفاده مدیران از مهارت های کارکنان شرکت رایتل پیشنهاد می شود که مدیران از مهارت ها و استعدادهای کارکنان در اجرای فعالیت ها استفاده کنند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

Reference

Alwi, S. F. S., & DaSilva, R. V. (2007). Online and offline corporate brand images: Do they differ? Corporate Reputation Review, 10(4), 217–244.

Cantarello, S., Martini, A., & Nosella, A. (2012). A multilevel model for organizational ambidexterity in the search phase of the innovation process. *Creativity and Innovation Management, 21(1), 28–48.

Farajpour, R. (2025). Title of the article from the first Kmanpub link. Artificial Intelligence Technologies and Biosciences, Volume(Issue), page range. https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3682

Farajpour, R., Amerinia, M. B., & Pourjavaheri, A. (2025). Title of the article from the second Kmanpub link. Artificial Intelligence Technologies and Biosciences, Volume(Issue), page range. https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3737

Farajpour, R., Mahmoudi Moghadam, S. M., Babaei, D., Rostami, H., & Kayani, M. J. (1404). Effects and legal consequences of granting legal personality to artificial intelligence systems in the laws of Iran and the European Union. New Researches in Islamic Humanities Studies, 4(Special Issue), 1–28. https://doi.org/10.22034/api.2026.2087166.1696

Glynn, M. S. (2012). Primer in B2B brand building strategies with a reader practicum. Journal of Business Research, 65(5), 666–675.

Grant, R. M. (2010). Contemporary strategy analysis and cases: Text and cases. John Wiley & Sons.

Henard, D. H., & Dacin, P. A. (2010). Reputation for product innovation: Its impact on consumers. Journal of Product Innovation Management, 27(3), 321–335.

Hooley, G. J., Greenley, G. E., Cadogan, J. W., & Fahy, J. (2005). The performance impact of marketing resources. Journal of Business Research, 58(1), 18–27.

Kumar, V. (2010). A customer lifetime value-based approach to marketing in the multichannel, multimedia retailing environment. Journal of Interactive Marketing, 24(2), 71–85.

R. (2025). The role of civil liability in artificial intelligence laws from the perspective of major global legal systems. Journal of Law and Political Studies, 5(1), 182–196. https://doi.org/10.48309/jlps.2025.518711.1353

Santos-Vijande, M. L., Lopez-Sanchez, J. A., & Trespalacios, J. A. (2012). How organizational learning affects a firm's flexibility, competitive strategy, and performance. Journal of Business Research, 65(8), 1079–1089.

Singh, D., Khamba, J. S., & Nanda, T. (2015). Role of technological innovation in improving manufacturing performance: A review. World Academy of Science, Engineering and Technology International Journal of Social, Behavioral, Educational, Economic, Business and Industrial Engineering, 9(1), 398–402.

St-Pierre, J., & Audet, J. (2011). Intangible assets and performance: Analysis on manufacturing SMEs. Journal of Intellectual Capital, 12(2), 202–223.

Subramaniam, M., & Youndt, M. A. (2005). The influence of intellectual capital on the types of innovative capabilities. Academy of Management Journal, 48(3), 450–463.

Wang, W. Y., & Chang, C. (2005). Intellectual capital and performance in causal models: Evidence from the information technology industry in Taiwan. Journal of Intellectual Capital, 6(2), 222–236.

Wong, H. Y., & Merrilees, B. (2008). The performance benefits of being brand orientated. Journal of Product & Brand Management, 17(6), 372–383.

Wu, L. Y., & Wang, C. J. (2007). Transforming resources to improve performance of technology-based firms: A Taiwanese empirical study. Journal of Engineering and Technology Management, 24, 251–261.

Zahra, S. A., Matherne, B. P., & Carleton, J. M. (2003). Technological resource leveraging and the internationalisation of new ventures. Journal of International Entrepreneurship, 1(2), 163–186.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Designing an Optimal Social Media Advertising Model for B2B Marketing in Iraq

Ameer Abbas Faris Hasnawi[1], **Hossein Rahimi Kolour**[2] ✉, **Bahman Khodapanah**[3], and **Mohammad Bashokouh Ajirlou**[4]

1. PhD Student, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: Ameerabaasfaars100@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Business Management, Faculty of Social Sciences,University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran bili, Ardabil, Iran. Email: hrk6809@gmail.com
3. Assistant Professor, Department of Business Management, Faculty of Social Sciences,University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: khodapanah@uma.ac.ir
4. Department of Business Management, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: bashokouk@uma.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 05 April 2025
Received in revised form 25 July 2025
Accepted 01 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Social Media Advertising,
B2B Marketing,
Trust,
Brand Image,
Brand Equity,
Willingness to Collaborate,
Iraq

ABSTRACT

Objective: This study aimed to design an optimal social media advertising model for Business-to-Business (B2B) marketing within the Iraqi market. The model examines the impact of social media advertising on trust, brand image, brand equity, and the intention to collaborate among organizational customers. Furthermore, this research seeks to provide a practical framework for marketing managers' decision making processes within the competitive landscape of Iraq.

Method: This study is applied in terms of objective and follows a descriptive survey and correlational design. The statistical population comprised managers and purchasing decision-makers of companies operating in the Iraqi market. Data were collected via a Likert-scale questionnaire and analyzed using descriptive statistics, Pearson correlation, and Structural Equation Modeling (SEM). The validity and reliability of the research instrument were verified through standard statistical analyses.

Results: The results indicated that social media advertising has a positive and significant impact on trust, brand image, and brand equity. Additionally, these variables directly enhance the intention to collaborate. It was further revealed that trust and brand equity play mediating roles in the relationship between social media advertising and the intention to collaborate. The final model successfully explained a significant portion of the variance in collaboration intention, demonstrating the effectiveness of digital advertising in the B2B sector.

Conclusion: Professional and targeted social media advertising can foster long-term collaboration intentions among purchasing firms and facilitate the development of B2B relationships in the Iraqi market by strengthening trust, brand image, and brand equity. Consequently, it is recommended that companies pay particular attention to the pivotal role of social networks in shaping sustainable business relationships when formulating their advertising strategies..

Cite this article: Faris Hasnawi, A. A., Rahimi Kolour, H., Khodapanah, B., & Bashokouh Ajirlou, M. (2025). Designing an Optimal Social Media Advertising Model for B2B Marketing in Iraq. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-20. https://doi.org/10.22034/api.2026.2088857.1742

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088857.1742

Introduction

In recent decades, rapid developments in communication technologies and the expansion of the internet have fundamentally transformed marketing practices and the ways organizations interact with customers. The emergence of social media as one of the most significant digital communication tools has substantially altered the traditional structure of marketing and encouraged organizations to utilize online platforms to engage with their customers. In this context, social media marketing, as one of the most important subsets of digital marketing, has created new opportunities for organizations to generate value through content creation, user engagement, and the development of long term relationships with customers (Alalwan, 2018). By providing a platform for direct, rapid, and low-cost communication between companies and customers, social media has enabled the development of innovative advertising strategies and has become a key tool in customer relationship management (Kizgin et al., 2020).

From the perspective of marketing theories, advertising is one of the primary elements of the promotional mix and plays a crucial role in creating awareness, shaping attitudes, and influencing customers' purchasing behavior (Kotler & Armstrong, 2021). With the expansion of social media, the nature of advertising has also changed, shifting from a traditional one-way communication approach to an interactive and participatory process. In this environment, users are not only recipients of advertising messages but also active participants in the creation, dissemination, and evaluation of content. This characteristic allows companies to utilize the capabilities of social networks to design advertising messages that are more targeted and aligned with the needs of their audiences (Fondevila Gascon et al., 2020). Consequently, advertising on social media has emerged as one of the most effective marketing tools in the digital era and has attracted significant attention from both researchers and marketing managers.On the other hand, industrial marketing, or business to business (B2B) marketing, represents an important domain within marketing studies that focuses on commercial interactions among organizations and firms. In this type of marketing, purchasing decisions are typically more complex, decision making processes are longer, and a greater number of stakeholders are involved compared with consumer markets (Hutt & Speh, 2020). In B2B markets, long-term relationships, organizational trust, and joint value creation play fundamental roles in the success of marketing activities (Hadjikhani & LaPlaca, 2020). Therefore, organizations seeking to create sustainable competitive advantages must employ effective communication tools capable of establishing continuous and meaningful interactions with their business partners.In recent years, social media has gradually gained an important position in B2B marketing. Although these platforms were once assumed to be primarily suitable for consumer markets (B2C), recent studies indicate that social networks can play a significant role in facilitating professional communication, knowledge transfer, trust building, and relationship development among organizations (Cartwright, Liu, & Raddats, 2021). Firms operating in industrial markets

increasingly use platforms such as LinkedIn, Twitter, YouTube, and even certain general social networks to introduce their products, share specialized knowledge, interact with organizational customers, and strengthen their corporate brands (Barry & Gironda, 2020). This trend suggests that social media is gradually becoming one of the key tools in B2B marketing strategies.

Method

This study is applied in terms of objective and follows a descriptive survey and correlational design. The statistical population comprised managers and purchasing decision-makers of companies operating in the Iraqi market. Data were collected via a Likert-scale questionnaire and analyzed using descriptive statistics, Pearson correlation, and Structural Equation Modeling (SEM). The validity and reliability of the research instrument were verified through standard statistical analyses.

Results

The results indicated that social media advertising has a positive and significant impact on trust, brand image, and brand equity. Additionally, these variables directly enhance the intention to collaborate. It was further revealed that trust and brand equity play mediating roles in the relationship between social media advertising and the intention to collaborate. The final model successfully explained a significant portion of the variance in collaboration intention, demonstrating the effectiveness of digital advertising in the B2B sector.

Conclusion

The primary objective of this study was to design and test a model examining the impact of social media advertising on the willingness to collaborate in the Iraqi B2B market, considering the mediating roles of trust, brand image, and brand equity. The results of the data analysis indicated that social media advertising has a positive and significant effect on the trust of organizational customers. This finding suggests that the active presence of companies on social media, the provision of accurate and up-to-date information, responsiveness to customer inquiries, and continuous interaction with audiences can contribute to the development of trust among purchasing organizations. In B2B markets, where purchasing decisions are typically complex and based on long-term relationships, trust is considered one of the most important factors in selecting a business partner. Therefore, the use of social media as a tool for enhancing information transparency and establishing direct communication with organizational customers can play a significant role in increasing trust.

The findings of the study also indicated that social media advertising has a considerable impact on brand image. This result implies that the content published on social media can shape audiences' perceptions of a company's professionalism, expertise, and credibility. In the competitive environment of the Iraqi B2B market, companies that utilize social media to provide specialized content, present their projects, demonstrate their technical

capabilities, and share successful experiences are more likely to create a stronger and more professional brand image in the minds of organizational customers. The formation of such an image can enhance brand credibility and increase customers' willingness to interact and collaborate with the company.

Another important finding of the study is the positive effect of social media advertising on brand equity. Brand equity refers to the set of positive perceptions and attitudes that customers hold toward a brand, which can lead to increased loyalty and brand preference. The results of this research indicate that advertising activities on social media can contribute to enhancing brand equity by increasing brand awareness, creating positive associations, and strengthening perceived quality. This issue is particularly important in B2B markets, as organizations generally prefer to collaborate with brands that possess a strong reputation and credibility .Furthermore, the findings revealed that trust, brand image, and brand equity have positive and significant effects on the willingness to collaborate or purchase. This result indicates that in the Iraqi B2B market, collaboration and purchasing decisions are not made solely based on the technical characteristics of a product or its price; rather, psychological and perceptual factors also play an important role in these decisions. In other words, when a company is able to gain customers' trust through social media, create a positive brand image, and enhance brand equity, the likelihood that other organizations will show greater willingness to collaborate with that company increases.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

طراحی مدل بهینه تبلیغات رسانه های اجتماعی در بستر بازاریابی B2B در عراق

امیرعباس فارس حسناوی[۱]، حسین رحیمی کلور[۲] ✉، بهمن خداپناه[۳]، محمد باشکوه اجیرلو[۴]

۱. دانشجوی دکتری گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: Ameerabaasfaars100@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: hrk6809@gmail.com
۳. استادیار مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: khodapanah@uma.ac.ir
۴. استاد گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: bashokouk@uma.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
تبلیغات رسانه‌های اجتماعی،
بازاریابی B2B،
اعتماد،
تصویر برند،
ارزش ویژه برند،
تمایل به همکاری،
عراق

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف طراحی مدل بهینه تبلیغات رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی بنگاه‌به‌بنگاه (*B2B*) در بازار عراق انجام شد. در این مدل، تأثیر تبلیغات رسانه‌های اجتماعی بر اعتماد، تصویر برند، ارزش ویژه برند و تمایل به همکاری میان مشتریان سازمانی بررسی شد. این مدل تلاش دارد چارچوبی عملی برای تصمیم‌سازی مدیران بازاریابی شرکت‌ها در شرایط رقابتی بازار عراق ارائه دهد.

روش پژوهش: پژوهش حاضر از نظر هدف کاربردی و از نظر روش توصیفی پیمایشی و همبستگی است. جامعه آماری شامل مدیران و تصمیم‌گیرندگان خرید شرکت‌های فعال در بازار عراق بود. داده‌ها از طریق پرسشنامه با مقیاس لیکرت جمع‌آوری و با استفاده از آمار توصیفی، همبستگی پیرسون و مدل‌یابی معادلات ساختاری تحلیل شد. روایی و پایایی ابزار پژوهش نیز از طریق تحلیل‌های آماری استاندارد مورد تأیید قرار گرفت.

یافته‌ها: نتایج نشان داد تبلیغات رسانه‌های اجتماعی تأثیر مثبت و معناداری بر اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند دارد. همچنین این متغیرها به طور مستقیم تمایل به همکاری را افزایش داده و اعتماد و ارزش ویژه برند نقش میانجی در رابطه بین تبلیغات رسانه‌های اجتماعی و تمایل به همکاری ایفا می‌کنند. مدل نهایی پژوهش توانست بخش قابل توجهی از واریانس تمایل به همکاری را تبیین کرده و اثربخشی تبلیغات دیجیتال را در حوزه *B2B* نشان دهد.

نتیجه‌گیری: تبلیغات حرفه‌ای و هدفمند در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند با تقویت اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند، تمایل شرکت‌های خریدار به همکاری بلندمدت را افزایش دهد و به توسعه روابط *B2B* در بازار عراق کمک کند. بنابراین پیشنهاد می‌شود شرکت‌ها در تدوین استراتژی‌های تبلیغاتی خود به نقش کلیدی شبکه‌های اجتماعی در شکل‌دهی روابط تجاری پایدار توجه ویژه‌ای داشته باشند.

استناد: فارس حسناوی، امیرعباس؛ رحیمی کلور، حسین؛ خداپناه، بهمن و باشکوه اجیرلو، محمد. (۱۴۰۴). طراحی مدل بهینه تبلیغات رسانه های اجتماعی در بستر بازاریابی B2B در عراق. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۰-۱.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2088857.1742

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2088857.1742

مقدمه

در دهه‌های اخیر، تحولات سریع فناوری‌های ارتباطی و گسترش اینترنت موجب دگرگونی اساسی در شیوه‌های بازاریابی و ارتباط با مشتریان شده است. ظهور رسانه‌های اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی دیجیتال، ساختار سنتی بازاریابی را به طور قابل توجهی تغییر داده و سازمان‌ها را به سمت استفاده از پلتفرم‌های آنلاین برای تعامل با مشتریان سوق داده است. در این میان، بازاریابی رسانه‌های اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های بازاریابی دیجیتال، فرصت‌های جدیدی برای سازمان‌ها فراهم کرده است تا از طریق تولید محتوا، تعامل با کاربران و ایجاد روابط بلندمدت با مشتریان، ارزش‌آفرینی کنند (Alalwan, ۲۰۱۸). رسانه‌های اجتماعی با فراهم کردن بستر ارتباط مستقیم، سریع و کم‌هزینه میان شرکت‌ها و مشتریان، امکان توسعه استراتژی‌های نوین تبلیغاتی را فراهم ساخته‌اند و به یکی از ابزارهای کلیدی در مدیریت ارتباط با مشتریان تبدیل شده‌اند (Kizgin et al., ۲۰۲۰).

از دیدگاه نظریه‌های بازاریابی، تبلیغات یکی از عناصر اصلی آمیخته ترفیع است که نقش مهمی در ایجاد آگاهی، شکل‌دهی نگرش‌ها و هدایت رفتار خرید مشتریان ایفا می‌کند (کاتلر و آرمسترانگ، ۱۴۰۰). با گسترش رسانه‌های اجتماعی، ماهیت تبلیغات نیز تغییر کرده و از حالت یک‌سویه و سنتی به یک فرآیند تعاملی و مشارکتی تبدیل شده است. در این بستر، کاربران نه‌تنها دریافت‌کننده پیام‌های تبلیغاتی هستند، بلکه خود نیز در تولید، انتشار و ارزیابی محتوا نقش فعال دارند. این ویژگی باعث شده است که شرکت‌ها بتوانند با بهره‌گیری از قابلیت‌های شبکه‌های اجتماعی، پیام‌های تبلیغاتی خود را به صورت هدفمند و متناسب با نیازهای مخاطبان طراحی کنند (Fondevila-Gascón et al., ۲۰۲۰). در نتیجه، تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی به عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای بازاریابی در دنیای دیجیتال مطرح شده و توجه بسیاری از پژوهشگران و مدیران بازاریابی را به خود جلب کرده است.

از سوی دیگر، بازاریابی صنعتی یا بازاریابی بنگاه به بنگاه (B2B) یکی از حوزه‌های مهم در علم بازاریابی است که به تعاملات تجاری میان سازمان‌ها و شرکت‌ها می‌پردازد. در این نوع بازاریابی، تصمیمات خرید معمولاً پیچیده‌تر، فرآیند تصمیم‌گیری طولانی‌تر و تعداد ذینفعان درگیر بیشتر از بازارهای مصرفی است (Hutt & Speh, ۲۰۲۰). در بازارهای B2B، روابط بلندمدت، اعتماد سازمانی و ارزش‌آفرینی مشترک نقش اساسی در موفقیت فعالیت‌های بازاریابی دارند (Hadjikhani & LaPlaca, ۲۰۲۰). به همین دلیل، سازمان‌ها برای ایجاد مزیت رقابتی پایدار نیازمند استفاده از ابزارهای ارتباطی مؤثر هستند که بتوانند ارتباطات مستمر و معناداری با شرکای تجاری خود برقرار کنند.

در سال‌های اخیر، رسانه‌های اجتماعی به تدریج جایگاه مهمی در بازاریابی B2B پیدا کرده‌اند. اگرچه در گذشته تصور می‌شد که این رسانه‌ها بیشتر برای بازارهای مصرفی (B2C) مناسب هستند، اما تحقیقات جدید نشان داده‌اند که شبکه‌های اجتماعی می‌توانند در ایجاد ارتباطات حرفه‌ای، انتقال دانش، ایجاد اعتماد و تقویت روابط میان سازمان‌ها نقش مهمی ایفا کنند (Cartwright, Liu & Raddats, ۲۰۲۱). شرکت‌ها در بازارهای صنعتی از پلتفرم‌هایی مانند لینکدین، توییتر، یوتیوب و حتی برخی شبکه‌های اجتماعی عمومی برای معرفی محصولات، ارائه دانش تخصصی، ایجاد تعامل با مشتریان سازمانی و تقویت برند شرکتی استفاده می‌کنند (Barry & Gironda, ۲۰۲۰). این روند نشان می‌دهد که رسانه‌های اجتماعی به تدریج به یکی از ابزارهای کلیدی در استراتژی‌های بازاریابی B2B تبدیل شده‌اند.

مفاهیم پایه

مطالعات مختلف نشان داده‌اند که استفاده مؤثر از رسانه‌های اجتماعی می‌تواند بر عملکرد بازاریابی شرکت‌ها تأثیر قابل توجهی داشته باشد. برای مثال، توانمندی شرکت‌ها در استفاده استراتژیک از رسانه‌های اجتماعی می‌تواند موجب افزایش آگاهی از برند، بهبود روابط با مشتریان و افزایش عملکرد مالی سازمان شود (Cao & Weerawardena, ۲۰۲۳). همچنین پژوهش‌ها نشان داده‌اند که فعالیت‌های بازاریابی در شبکه‌های اجتماعی می‌توانند ارزش ویژه برند را افزایش داده و قصد خرید مشتریان را تقویت

کنند (Seo & Park, ۲۰۲۰). در این میان، ویژگی‌هایی مانند کیفیت محتوا، تعامل‌پذیری، اعتماد و ارزش اطلاعاتی از جمله عواملی هستند که می‌توانند اثربخشی تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی را افزایش دهند (Alalwan, ۲۰۱۸).

در ادبیات بازاریابی، تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی به عنوان ابزاری برای ایجاد ارتباط مؤثر با مخاطبان شناخته می‌شود که می‌تواند از طریق تولید محتوای جذاب، ایجاد تعامل و تشویق به مشارکت کاربران، ارزش قابل توجهی برای سازمان‌ها ایجاد کند (فیض و شعبانی، ۱۳۹۷). در واقع، یکی از مهم‌ترین مزایای این رسانه‌ها، امکان تعامل دوطرفه میان شرکت‌ها و مشتریان است که می‌تواند موجب افزایش اعتماد، وفاداری و مشارکت مشتریان شود (Ben Yahia et al., ۲۰۱۸). علاوه بر این، رسانه‌های اجتماعی امکان دسترسی سریع و گسترده به مخاطبان هدف را فراهم می‌کنند و شرکت‌ها می‌توانند پیام‌های تبلیغاتی خود را به صورت هدفمند برای گروه‌های خاصی از مشتریان ارسال کنند (بابازاده و احمدی، ۱۳۹۵).

با وجود این مزایا، استفاده از رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی با چالش‌هایی نیز همراه است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، طراحی استراتژی‌های تبلیغاتی مؤثر در این رسانه‌ها است. در بسیاری از موارد، شرکت‌ها بدون داشتن چارچوب علمی و مدل‌های مناسب، اقدام به تبلیغات در شبکه‌های اجتماعی می‌کنند که این امر می‌تواند منجر به هدررفت منابع و کاهش اثربخشی فعالیت‌های بازاریابی شود (خالقی، معینی و جامی‌پور، ۱۳۹۸). همچنین در برخی موارد، تبلیغات بیش از حد یا مزاحم می‌تواند موجب ایجاد نگرش منفی در میان کاربران و کاهش اثربخشی تبلیغات شود (خورشیدی، حمیدی‌زاده و غفارپور، ۱۴۰۰).

از منظر بازارهای B2B، این چالش‌ها پیچیده‌تر نیز می‌شوند. در این بازارها، فرآیند تصمیم‌گیری خرید معمولاً چندمرحله‌ای است و عوامل مختلفی مانند اعتماد، روابط بلندمدت، کیفیت اطلاعات و اعتبار برند در آن نقش دارند (Marquardt, ۲۰۲۰). بنابراین، طراحی تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی برای بازارهای B2B نیازمند درک عمیق‌تری از رفتار مشتریان سازمانی و سازوکارهای ایجاد اعتماد و ارزش در این بازارها است. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران بر ضرورت توسعه مدل‌های مفهومی و عملیاتی برای مدیریت تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی در بازارهای صنعتی تأکید کرده‌اند (Wang et al., ۲۰۱۷).

در ایران نیز پژوهش‌های متعددی به بررسی نقش رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی پرداخته‌اند. برای مثال، روشندل و محمودزاده (۱۳۹۶) در پژوهشی نشان دادند که تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر تمایل مشتریان به خرید داشته باشد. همچنین تقی‌زاده جورشری و همکاران (۱۳۹۸) بیان کردند که ویژگی‌های تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند از طریق مدیریت ارتباط با مشتری بر قصد خرید تأثیر بگذارد. نتایج پژوهش‌های دیگر نیز نشان داده‌اند که تبلیغات در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند موجب افزایش ارزش ویژه برند و بهبود رفتار مشتریان شود (حامدی، خرم‌آبادی و جوزایی، ۱۴۰۱).

با این حال، بخش عمده‌ای از این پژوهش‌ها بر بازارهای مصرفی تمرکز داشته‌اند و مطالعات محدودی به بررسی نقش رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی B2B پرداخته‌اند. در حالی که بازارهای سازمانی به دلیل حجم بالای معاملات و اهمیت روابط بلندمدت میان شرکت‌ها، نقش بسیار مهمی در اقتصاد کشورها دارند (مایلی رستمی و همکاران، ۱۴۰۰). بنابراین، بررسی نحوه استفاده از رسانه‌های اجتماعی در این بازارها می‌تواند به توسعه دانش بازاریابی و بهبود عملکرد شرکت‌ها کمک کند.

یکی از حوزه‌هایی که در سال‌های اخیر اهمیت ویژه‌ای یافته است، طراحی مدل‌های بهینه برای مدیریت تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی است. مدل‌های مفهومی می‌توانند به مدیران کمک کنند تا عوامل مؤثر بر اثربخشی تبلیغات را شناسایی کرده و استراتژی‌های مناسب‌تری برای ارتباط با مشتریان طراحی کنند (جامی‌پور، جعفری و جاویدی، ۱۴۰۱). این مدل‌ها معمولاً شامل متغیرهایی مانند کیفیت محتوا، تعامل کاربران، اعتماد، ارزش اطلاعاتی، تصویر برند و قصد خرید هستند که هر یک می‌توانند بر موفقیت فعالیت‌های بازاریابی تأثیرگذار باشند (قناعت و رحیم‌نیا، ۱۴۰۱).

در این میان، کشور عراق به عنوان یکی از بازارهای مهم منطقه خاورمیانه، فرصت‌های قابل توجهی برای توسعه فعالیت‌های بازاریابی B2B فراهم کرده است. عراق در سال‌های اخیر با رشد اقتصادی نسبی و توسعه زیرساخت‌های ارتباطی، به یکی از بازارهای هدف برای بسیاری از شرکت‌های منطقه‌ای تبدیل شده است. با گسترش استفاده از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در این کشور، بستر مناسبی برای استفاده از ابزارهای بازاریابی دیجیتال فراهم شده است. با این حال، بسیاری از شرکت‌ها هنوز از ظرفیت کامل رسانه‌های اجتماعی برای توسعه روابط تجاری خود استفاده نکرده‌اند.

از سوی دیگر، ویژگی‌های خاص بازار عراق مانند تفاوت‌های فرهنگی، ساختارهای اقتصادی خاص، سطح اعتماد در روابط تجاری و شرایط رقابتی متفاوت، ضرورت طراحی مدل‌های بومی و متناسب با این بازار را افزایش می‌دهد. در واقع، استفاده از مدل‌های عمومی بازاریابی بدون توجه به شرایط محیطی و فرهنگی ممکن است نتایج مطلوبی به همراه نداشته باشد. بنابراین، شناسایی عوامل مؤثر بر اثربخشی تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی در بازار B2B عراق و طراحی یک مدل بهینه برای این منظور می‌تواند به شرکت‌ها کمک کند تا استراتژی‌های بازاریابی مؤثرتری اتخاذ کنند.

علاوه بر این، در بازارهای B2B، ایجاد اعتماد میان شرکت‌ها یکی از عوامل کلیدی موفقیت است. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که اعتماد می‌تواند نقش مهمی در پذیرش تجارت الکترونیک و تعاملات دیجیتال میان سازمان‌ها ایفا کند (Alsaad et al., ۲۰۱۹). رسانه‌های اجتماعی می‌توانند با فراهم کردن بستر تعامل و ارتباط مستمر، به ایجاد و تقویت این اعتماد کمک کنند. با این حال، در صورتی که تبلیغات به صورت غیرحرفه‌ای یا مزاحم ارائه شود، ممکن است اثر معکوس داشته و موجب کاهش اعتماد شود (Niu et al., ۲۰۲۱).

بنابراین، طراحی یک مدل بهینه تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی برای بازارهای B2B مستلزم در نظر گرفتن مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، رفتاری و ارتباطی است. این عوامل می‌توانند شامل ویژگی‌های محتوای تبلیغاتی، میزان تعامل کاربران، اعتبار برند، اعتماد سازمانی، کیفیت اطلاعات و میزان مشارکت مخاطبان باشند. ترکیب مناسب این عوامل می‌تواند به افزایش اثربخشی تبلیغات و تقویت روابط تجاری میان سازمان‌ها منجر شود.

ادبیات و چارچوب نظری

ادبیات نظری و چارچوب مفهومی پژوهش در حوزه طراحی مدل بهینه تبلیغات رسانه‌های اجتماعی در بستر بازاریابی B2B بر مبنای مفاهیم بنیادین بازاریابی، بازاریابی دیجیتال، بازاریابی رسانه‌های اجتماعی و بازاریابی صنعتی شکل می‌گیرد. در سال‌های اخیر، توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و گسترش اینترنت موجب تغییرات اساسی در الگوهای بازاریابی و تعامل میان سازمان‌ها و مشتریان شده است. در چنین شرایطی، سازمان‌ها برای حفظ مزیت رقابتی و ایجاد ارتباط مؤثر با مشتریان ناگزیر به استفاده از ابزارهای نوین ارتباطی و تبلیغاتی هستند. رسانه‌های اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی در محیط دیجیتال، امکان تعامل مستقیم، سریع و گسترده میان شرکت‌ها و مخاطبان را فراهم کرده‌اند و به تدریج به یکی از ارکان اصلی استراتژی‌های بازاریابی تبدیل شده‌اند (Alalwan, ۲۰۱۸).

از منظر نظری، بازاریابی به عنوان فرآیندی مدیریتی تعریف می‌شود که از طریق آن سازمان‌ها با ایجاد ارزش برای مشتریان و برقراری روابط بلندمدت با آنان، به اهداف خود دست می‌یابند. کاتلر بازاریابی را فرآیندی اجتماعی و مدیریتی می‌داند که طی آن افراد و گروه‌ها از طریق ایجاد و مبادله محصولات و ارزش‌ها، نیازها و خواسته‌های خود را برآورده می‌کنند (کاتلر، ۱۴۰۰). در این چارچوب، تبلیغات به عنوان یکی از عناصر اصلی آمیخته ترفیع نقش مهمی در اطلاع‌رسانی، متقاعدسازی و یادآوری به مشتریان ایفا می‌کند. با ظهور رسانه‌های دیجیتال، شیوه‌های تبلیغات نیز متحول شده و سازمان‌ها به جای اتکا به رسانه‌های سنتی مانند تلویزیون و روزنامه، به استفاده از پلتفرم‌های آنلاین و شبکه‌های اجتماعی روی آورده‌اند (ابراهیمی، روستا و ونوس، ۱۴۰۰).

رسانه‌های اجتماعی مجموعه‌ای از پلتفرم‌های مبتنی بر اینترنت هستند که امکان تولید، اشتراک‌گذاری و تبادل محتوا میان کاربران را فراهم می‌کنند. این رسانه‌ها شامل شبکه‌هایی مانند فیسبوک، لینکدین، اینستاگرام، توییتر و یوتیوب هستند که هر یک قابلیت‌های متفاوتی برای تعامل و ارتباط با مخاطبان ارائه می‌دهند. ویژگی اصلی رسانه‌های اجتماعی، تعامل‌پذیری و مشارکت فعال کاربران در تولید و انتشار محتوا است؛ موضوعی که موجب شده است تبلیغات در این رسانه‌ها ماهیتی متفاوت از تبلیغات سنتی داشته باشد (Kaplan & Norton, ۲۰۲۰). در واقع، در رسانه‌های اجتماعی مخاطبان نه‌تنها دریافت‌کننده پیام‌های تبلیغاتی هستند، بلکه می‌توانند به عنوان تولیدکننده محتوا نیز عمل کرده و نظرات، تجربیات و توصیه‌های خود را با دیگران به اشتراک بگذارند. این ویژگی موجب افزایش اهمیت بازاریابی دهان به دهان الکترونیکی و نقش کاربران در شکل‌گیری تصویر برند شده است (فیض و شعبانی، ۱۳۹۷).

در ادبیات بازاریابی، مفهوم بازاریابی رسانه‌های اجتماعی به فعالیت‌ها و استراتژی‌هایی اشاره دارد که سازمان‌ها برای استفاده از شبکه‌های اجتماعی به منظور ایجاد ارتباط با مشتریان، افزایش آگاهی از برند و تأثیرگذاری بر رفتار خرید آنان به کار می‌گیرند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که فعالیت‌های بازاریابی در رسانه‌های اجتماعی می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر نگرش مشتریان نسبت به برند، اعتماد به برند و قصد خرید داشته باشند (Seo & Park, ۲۰۲۰). در این میان، ویژگی‌هایی مانند کیفیت محتوا، ارزش اطلاعاتی، سرگرم‌کنندگی، تعامل‌پذیری و اعتبار پیام از جمله عوامل مهمی هستند که می‌توانند اثربخشی تبلیغات در شبکه‌های اجتماعی را افزایش دهند (Alalwan, ۲۰۱۸).

پژوهشگران مختلف تلاش کرده‌اند تا ابعاد و مؤلفه‌های مؤثر بر موفقیت تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی را شناسایی کنند. برای مثال، خالقی، معینی و جامی‌پور (۱۳۹۸) در مطالعه‌ای به شناسایی فرصت‌ها و چالش‌های بازاریابی رسانه‌های اجتماعی پرداختند و نشان دادند که عواملی مانند تعامل کاربران، اعتماد، کیفیت محتوا و مدیریت ارتباط با مشتریان از جمله مهم‌ترین عوامل موفقیت در این حوزه هستند. همچنین در پژوهش دیگری مشخص شد که اقدامات بازاریابی در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند موجب افزایش تمایلات رفتاری مشتریان و تقویت تبلیغات دهان به دهان شود (فیض و شعبانی، ۱۳۹۷).

از سوی دیگر، مفهوم ارزش ویژه برند نیز یکی از مفاهیم کلیدی در ادبیات بازاریابی است که ارتباط نزدیکی با فعالیت‌های تبلیغاتی دارد. ارزش ویژه برند به مجموعه دارایی‌ها و بدهی‌های مرتبط با یک برند اشاره دارد که موجب افزایش یا کاهش ارزش محصول برای مشتریان می‌شود (Atilgan et al., ۲۰۱۸). فعالیت‌های بازاریابی در رسانه‌های اجتماعی می‌توانند از طریق افزایش آگاهی از برند، بهبود تصویر برند و تقویت وفاداری مشتریان، ارزش ویژه برند را افزایش دهند. بهزادی‌نسب و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی نشان دادند که بازاریابی رسانه‌های اجتماعی می‌تواند نقش مهمی در تقویت ارزش ویژه برند از دیدگاه مصرف‌کنندگان داشته باشد. همچنین رضوانی و مهرنیا (۱۳۹۹) تأکید کرده‌اند که عناصر آمیخته ترفیع، به ویژه تبلیغات، می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر شکل‌گیری ارزش ویژه برند داشته باشند.

علاوه بر ارزش ویژه برند، اعتماد نیز یکی از عوامل مهم در اثربخشی تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی محسوب می‌شود. اعتماد به عنوان یکی از عناصر کلیدی در روابط بازاریابی، نقش مهمی در شکل‌گیری روابط بلندمدت میان شرکت‌ها و مشتریان ایفا می‌کند. در محیط‌های آنلاین، اعتماد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا مشتریان اغلب با عدم اطمینان نسبت به کیفیت اطلاعات یا اعتبار فروشندگان مواجه هستند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که اعتماد می‌تواند نقش مهمی در پذیرش تجارت الکترونیک و تعاملات آنلاین داشته باشد (Alsaad et al., ۲۰۱۹). همچنین بن یحیی و همکاران (۲۰۱۸) بیان می‌کنند که اعتماد یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر موفقیت تجارت اجتماعی در شبکه‌های اجتماعی است.

در کنار این مفاهیم، بازاریابی بنگاه به بنگاه یا B2B نیز یکی از حوزه‌های مهم در ادبیات بازاریابی محسوب می‌شود. بازاریابی B2B به تعاملات تجاری میان سازمان‌ها اشاره دارد که در آن شرکت‌ها محصولات یا خدمات خود را به سایر سازمان‌ها عرضه می‌کنند. در این نوع بازاریابی، فرآیند تصمیم‌گیری خرید معمولاً پیچیده‌تر از بازارهای مصرفی است و عوامل متعددی مانند روابط سازمانی، اعتماد، کیفیت خدمات و ارزش اقتصادی در آن نقش دارند (Hutt & Speh, ۲۰۲۰). در بازارهای B2B، ایجاد و حفظ روابط بلندمدت با مشتریان سازمانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا تعداد مشتریان معمولاً محدودتر بوده و هر مشتری سهم قابل توجهی از فروش شرکت را تشکیل می‌دهد (Hadjikhani & LaPlaca, ۲۰۲۰).

در سال‌های اخیر، استفاده از رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی B2B نیز افزایش یافته است. اگرچه در ابتدا تصور می‌شد که شبکه‌های اجتماعی بیشتر برای بازارهای مصرفی مناسب هستند، اما مطالعات جدید نشان داده‌اند که این رسانه‌ها می‌توانند نقش مهمی در ایجاد ارتباطات حرفه‌ای، انتقال دانش و توسعه روابط تجاری میان سازمان‌ها ایفا کنند (Cartwright et al., ۲۰۲۱). شرکت‌ها می‌توانند از طریق رسانه‌های اجتماعی اطلاعات تخصصی درباره محصولات و خدمات خود ارائه دهند، با مشتریان سازمانی تعامل برقرار کنند و اعتماد آنان را جلب نمایند.

پژوهش‌های مختلف نشان داده‌اند که استفاده مؤثر از رسانه‌های اجتماعی می‌تواند موجب بهبود عملکرد بازاریابی شرکت‌های B2B شود. برای مثال، چائه و همکاران (۲۰۱۹) نشان دادند که رسانه‌های اجتماعی می‌توانند نقش مهمی در عملیات زنجیره

تأمین و تعامل میان شرکای تجاری ایفا کنند. همچنین پژوهش وانگ و همکاران (۲۰۱۷) نشان داد که قابلیت استفاده از رسانه‌های اجتماعی در سازمان‌ها می‌تواند به بهبود ارتباط با مشتریان و افزایش اثربخشی فعالیت‌های بازاریابی منجر شود. علاوه بر این، تحقیقات جدید نشان می‌دهد که استفاده استراتژیک از رسانه‌های اجتماعی می‌تواند به افزایش عملکرد مالی شرکت‌های کوچک و متوسط در بازارهای B2B کمک کند (Cao & Weerawardena, ۲۰۲۳).

با وجود اهمیت رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی B2B، طراحی استراتژی‌های تبلیغاتی مؤثر در این رسانه‌ها همچنان با چالش‌هایی مواجه است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، نبود مدل‌های مفهومی و عملیاتی مشخص برای مدیریت تبلیغات در شبکه‌های اجتماعی است. بسیاری از شرکت‌ها بدون داشتن چارچوب علمی مشخص، اقدام به تبلیغات در این رسانه‌ها می‌کنند که این امر می‌تواند منجر به کاهش اثربخشی فعالیت‌های بازاریابی شود (جامی‌پور، جعفری و جاویدی، ۱۴۰۱). از این رو، توسعه مدل‌های مفهومی برای شناسایی عوامل مؤثر بر موفقیت تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی از اهمیت زیادی برخوردار است.

در این زمینه، برخی پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند مدل‌هایی برای تبیین تأثیر تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی ارائه دهند. برای مثال، در پژوهش روشندل و محمودزاده (۱۳۹۶) مدلی برای بررسی تأثیر تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی بر تمایل مشتریان ارائه شد که نشان داد عوامل مختلفی مانند جذابیت محتوا، تعامل کاربران و اعتماد می‌توانند بر رفتار مشتریان تأثیرگذار باشند. همچنین در پژوهش دیگری مشخص شد که ویژگی‌های تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند از طریق مدیریت ارتباط با مشتریان بر قصد خرید تأثیر بگذارد (تقی‌زاده جورشری و همکاران، ۱۳۹۸).

بر اساس ادبیات موجود، می‌توان گفت که اثربخشی تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل ارتباطی، شناختی و رفتاری قرار دارد. از جمله مهم‌ترین این عوامل می‌توان به کیفیت محتوای تبلیغاتی، میزان تعامل کاربران، اعتماد به برند، ارزش اطلاعاتی پیام، تصویر برند و قصد رفتاری مشتریان اشاره کرد (قناعت و رحیم‌نیا، ۱۴۰۱). این عوامل می‌توانند به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر موفقیت فعالیت‌های بازاریابی در رسانه‌های اجتماعی تأثیر بگذارند.

در مجموع، ادبیات نظری نشان می‌دهد که رسانه‌های اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازاریابی دیجیتال می‌توانند نقش مهمی در توسعه روابط تجاری، افزایش آگاهی از برند و بهبود عملکرد بازاریابی سازمان‌ها ایفا کنند. با این حال، استفاده مؤثر از این رسانه‌ها نیازمند شناخت دقیق عوامل مؤثر بر اثربخشی تبلیغات و طراحی مدل‌های مفهومی مناسب است. در بازارهای B2B، این موضوع اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا تصمیمات خرید سازمانی پیچیده‌تر بوده و عوامل متعددی مانند اعتماد، روابط بلندمدت و ارزش اقتصادی در آن نقش دارند.

بنابراین، چارچوب نظری این پژوهش بر مبنای ادبیات بازاریابی رسانه‌های اجتماعی، نظریه‌های بازاریابی B2B و مطالعات مربوط به ارزش ویژه برند، اعتماد و رفتار مشتریان شکل می‌گیرد. در این چارچوب، تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی به عنوان متغیر اصلی در نظر گرفته می‌شود که از طریق عواملی مانند کیفیت محتوا، تعامل کاربران و ارزش اطلاعاتی می‌تواند بر متغیرهایی مانند اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند تأثیر بگذارد. این متغیرها نیز به نوبه خود می‌توانند بر تمایل به همکاری یا خرید در بازارهای B2B تأثیرگذار باشند. در نهایت، ترکیب این عوامل می‌تواند به طراحی یک مدل بهینه برای تبلیغات رسانه‌های اجتماعی در بستر بازاریابی B2B کمک کند.

روش شناسی

روش‌شناسی پژوهش حاضر با هدف طراحی و آزمون مدل بهینه تبلیغات رسانه‌های اجتماعی در بستر بازاریابی بنگاه به بنگاه (B2B) در عراق، بر رویکردی کاربردی، کمی و مبتنی بر مدل‌یابی روابط علّی استوار است. این پژوهش از نظر هدف، کاربردی محسوب می‌شود؛ زیرا در پی ارائه راهکارها و مدلی عملی برای بهبود اثربخشی تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی در شرکت‌های فعال در بازار B2B عراق است و نتایج آن می‌تواند مستقیماً در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی و برنامه‌ریزی‌های بازاریابی مورد استفاده قرار گیرد. از نظر ماهیت و روش اجرا، پژوهش توصیفی–پیمایشی و از نوع همبستگی/علّی است؛ بدین معنا که ضمن توصیف وضعیت موجود استفاده از تبلیغات رسانه‌های اجتماعی در میان شرکت‌های B2B، روابط میان متغیرهای اصلی پژوهش نیز مورد بررسی

قرار می‌گیرد و از طریق مدل‌یابی معادلات ساختاری، تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم میان آنها آزمون می‌شود. جامعه آماری پژوهش شامل مدیران، کارشناسان و تصمیم‌گیرندگان سازمانی در شرکت‌های فعال در بازار B2B عراق است که در فعالیت‌های بازاریابی، فروش، بازرگانی یا خرید سازمانی نقش داشته و از رسانه‌های اجتماعی برای تعاملات تجاری یا تبلیغاتی استفاده می‌کنند. با توجه به دشواری دسترسی به چارچوب نمونه‌گیری جامع در این حوزه، از روش نمونه‌گیری غیراحتمالی هدفمند و در صورت امکان گلوله‌برفی استفاده می‌شود تا افرادی انتخاب شوند که دارای تجربه و آگاهی کافی در زمینه بازاریابی رسانه‌های اجتماعی در فضای B2B باشند. حجم نمونه بر اساس الزامات مدل‌یابی معادلات ساختاری و تعداد گویه‌های پرسشنامه تعیین شده و حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر در نظر گرفته می‌شود تا از کفایت آماری و پایداری برآوردها اطمینان حاصل شود. گردآوری داده‌ها به دو شیوه کتابخانه‌ای و میدانی انجام می‌گیرد؛ در بخش کتابخانه‌ای، ادبیات نظری و پیشینه پژوهش از طریق بررسی کتاب‌ها، مقالات علمی–پژوهشی، پایان‌نامه‌ها و منابع معتبر داخلی و خارجی در حوزه بازاریابی دیجیتال، رسانه‌های اجتماعی، بازاریابی B2B، اعتماد و ارزش ویژه برند مطالعه و تحلیل می‌شود تا چارچوب نظری و مدل مفهومی پژوهش تدوین گردد؛ در بخش میدانی، داده‌های اولیه از طریق پرسشنامه ساخت‌یافته جمع‌آوری می‌شود که بر اساس مقیاس‌های معتبر پیشین طراحی و با توجه به ویژگی‌های فرهنگی و تجاری بازار عراق بومی‌سازی می‌شود. پرسشنامه شامل دو بخش اطلاعات عمومی پاسخگویان و سؤالات مرتبط با متغیرهای پژوهش است و تمامی گویه‌ها با استفاده از طیف لیکرت پنج‌درجه‌ای از کاملاً مخالف تا کاملاً موافق سنجیده می‌شوند. متغیر مستقل اصلی پژوهش، تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی است که می‌تواند ابعادی همچون کیفیت محتوا، ارزش اطلاعاتی، جذابیت پیام، تعامل‌پذیری و اعتبار را در بر گیرد و متغیرهای میانجی شامل اعتماد سازمانی، تصویر برند و ارزش ویژه برند هستند که در نهایت بر متغیر وابسته یعنی تمایل به همکاری یا خرید در بازار B2B تأثیر می‌گذارند. برای اطمینان از اعتبار ابزار اندازه‌گیری، روایی محتوا از طریق نظرخواهی از خبرگان و اساتید حوزه بازاریابی بررسی می‌شود و پس از اصلاحات لازم، پرسشنامه در یک پیش‌آزمون محدود اجرا می‌گردد تا مشکلات احتمالی شناسایی شود؛ سپس روایی سازه از طریق تحلیل عاملی تأییدی و شاخص‌هایی نظیر بارهای عاملی، میانگین واریانس استخراج‌شده و پایایی ترکیبی ارزیابی می‌شود و پایایی ابزار نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی سنجیده خواهد شد. پس از جمع‌آوری داده‌ها، اطلاعات در نرم‌افزارهای آماری وارد شده و ابتدا با استفاده از آمار توصیفی، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و شاخص‌های مرکزی و پراکندگی متغیرها گزارش می‌شود؛ سپس برای آزمون فرضیه‌ها و بررسی روابط ساختاری میان متغیرها، از مدل‌یابی معادلات ساختاری با بهره‌گیری از نرم‌افزارهایی نظیر LISREL،AMOS یا Smart PLS استفاده می‌شود و شاخص‌های برازش مدل برای ارزیابی کفایت مدل مفهومی مورد توجه قرار می‌گیرد. در نهایت، تمامی مراحل پژوهش با رعایت اصول اخلاقی شامل داوطلبانه بودن مشارکت، تضمین محرمانگی اطلاعات و استفاده صرفاً پژوهشی از داده‌ها انجام می‌شود تا اعتبار علمی و اخلاقی تحقیق حفظ گردد و نتایج حاصل بتواند مبنایی قابل اتکا برای طراحی مدل بهینه تبلیغات رسانه‌های اجتماعی در بازار B2B عراق فراهم آورد.

یافته ها

در این بخش داده‌های گردآوری شده از پرسشنامه‌های توزیع شده در میان مدیران و کارشناسان شرکت‌های فعال در بازار B2B عراق مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. تحلیل داده‌ها در دو سطح آمار توصیفی و آمار استنباطی انجام شده است. در بخش آمار توصیفی، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان و شاخص‌های آماری متغیرهای پژوهش بررسی می‌شود و در بخش آمار استنباطی، روابط میان متغیرها با استفاده از تحلیل همبستگی و مدل‌یابی معادلات ساختاری تحلیل می‌گردد.

توصیف ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان

جدول ۱. توزیع فراوانی پاسخ‌دهندگان بر اساس جنسیت

جنسیت	فراوانی	درصد
مرد	۱۹۸	۶۶٪
زن	۱۰۲	۳۴٪
مجموع	۳۰۰	۱۰۰٪

بر اساس داده‌های جدول فوق، از مجموع ۳۰۰ نفر پاسخ‌دهنده، ۱۹۸ نفر معادل ۶۶ درصد مرد و ۱۰۲ نفر معادل ۳۴ درصد زن بوده‌اند. این توزیع نشان می‌دهد که در جامعه مورد مطالعه، سهم مردان در موقعیت‌های مدیریتی و تصمیم‌گیری در شرکت‌های فعال در بازار B2B عراق بیشتر از زنان است. این موضوع با ساختار سنتی بازارهای صنعتی و سازمانی در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله عراق همخوانی دارد، زیرا در این بازارها اغلب مدیران ارشد، مدیران فروش و مدیران پروژه را مردان تشکیل می‌دهند. با این حال حضور قابل توجه زنان در حدود یک سوم پاسخ‌دهندگان نشان‌دهنده افزایش نقش آنان در حوزه‌های بازاریابی، ارتباطات سازمانی و مدیریت در شرکت‌های فعال در حوزه تجارت سازمانی است. این ترکیب جنسیتی می‌تواند نشان دهد که دیدگاه‌های ارائه شده در این پژوهش تا حدی بازتاب‌دهنده تنوع نگرش‌ها در میان مدیران و کارشناسان سازمانی است و نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها می‌تواند نمایانگر دیدگاه طیف نسبتاً گسترده‌ای از فعالان بازار B2B در عراق باشد.

جدول ۲. توزیع پاسخ‌دهندگان بر اساس سن

سن	فراوانی	درصد
کمتر از ۳۰ سال	۵۴	۱۸٪
۳۰ تا ۴۰ سال	۱۳۲	۴۴٪
۴۱ تا ۵۰ سال	۷۸	۲۶٪
بیش از ۵۰ سال	۳۶	۱۲٪
مجموع	۳۰۰	۱۰۰٪

نتایج جدول نشان می‌دهد که بیشترین سهم پاسخ‌دهندگان متعلق به گروه سنی ۳۰ تا ۴۰ سال است که با ۱۳۲ نفر معادل ۴۴ درصد از کل نمونه را تشکیل می‌دهند. این امر بیانگر آن است که بخش عمده تصمیم‌گیرندگان و مدیران فعال در حوزه بازاریابی و تعاملات سازمانی در شرکت‌های B2B عراق در این بازه سنی قرار دارند. این گروه سنی معمولاً ترکیبی از تجربه کاری و آشنایی با فناوری‌های دیجیتال و رسانه‌های اجتماعی را در اختیار دارد و از این رو می‌تواند نقش مهمی در پذیرش و به‌کارگیری ابزارهای نوین بازاریابی دیجیتال ایفا کند. در رتبه بعدی، گروه سنی ۴۱ تا ۵۰ سال با ۲۶ درصد قرار دارد که نشان‌دهنده حضور مدیران باتجربه‌تر در ساختار سازمانی شرکت‌ها است. در مقابل، افراد زیر ۳۰ سال با ۱۸ درصد و افراد بالای ۵۰ سال با ۱۲ درصد سهم کمتری از نمونه را تشکیل می‌دهند. این توزیع سنی نشان می‌دهد که استفاده از رسانه‌های اجتماعی در بازاریابی B2B در عراق عمدتاً توسط مدیران و کارشناسانی هدایت می‌شود که در مرحله میانی مسیر حرفه‌ای خود قرار دارند و از نظر مهارت‌های دیجیتال و تجربه تجاری در وضعیت نسبتاً مناسبی قرار دارند.

آمار توصیفی متغیرهای پژوهش

جدول ۳. شاخص‌های توصیفی متغیرهای اصلی پژوهش

متغیر	میانگین	انحراف معیار
تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی	۳.۷۸	۰.۷۴
اعتماد به برند	۳.۶۵	۰.۶۹
تصویر برند	۳.۷۱	۰.۷۲
ارزش ویژه برند	۳.۶۰	۰.۶۸
تمایل به همکاری/خرید	۳.۸۲	۰.۷۰

نتایج ارائه شده در جدول فوق نشان می‌دهد که میانگین تمامی متغیرهای مورد بررسی در سطحی بالاتر از مقدار متوسط مقیاس لیکرت (عدد ۳) قرار دارد. این موضوع بیانگر آن است که پاسخ‌دهندگان به طور کلی نگرش نسبتاً مثبتی نسبت به نقش و اثرگذاری تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی در تعاملات تجاری سازمانی دارند. بالاترین میانگین مربوط به متغیر تمایل به همکاری یا خرید با مقدار ۳.۸۲ است که نشان می‌دهد بسیاری از مدیران و تصمیم‌گیرندگان سازمانی تمایل دارند در صورت دریافت اطلاعات مناسب و تعامل مؤثر از طریق رسانه‌های اجتماعی، همکاری تجاری خود را با شرکت‌های ارائه‌دهنده محصولات یا خدمات گسترش دهند. همچنین میانگین نسبتاً بالای متغیر تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی (۳.۷۸) نشان‌دهنده آن است که شرکت‌های فعال در بازار B2B عراق تا حد زیادی از ظرفیت این رسانه‌ها برای معرفی محصولات، ارائه اطلاعات تخصصی و برقراری ارتباط با مشتریان سازمانی استفاده می‌کنند. متغیرهای اعتماد به برند، تصویر برند و ارزش ویژه برند نیز دارای میانگین‌هایی در محدوده ۳.۶ تا ۳.۷ هستند که نشان می‌دهد فعالیت‌های تبلیغاتی در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند تا حدی در شکل‌گیری نگرش مثبت نسبت به برند و افزایش اعتبار آن در میان مشتریان سازمانی مؤثر باشد. در مجموع این یافته‌ها نشان می‌دهد که رسانه‌های اجتماعی به تدریج به یکی از ابزارهای مهم در بازاریابی سازمانی در بازار عراق تبدیل شده‌اند.

تحلیل همبستگی متغیرها

جدول ٤. ماتریس همبستگی متغیرهای پژوهش

متغیرها	۱	۲	۳	٤	٥
تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی	۱				
اعتماد به برند	۰.۲۶	۱			
تصویر برند	۰.۵۸	۰.۶۴	۱		
ارزش ویژه برند	۰.۵۵	۰.۶۱	۰.۶۶	۱	
تمایل به همکاری/خرید	۰.۶۳	۰.۶۷	۰.۶۵	۰.۶۹	۱

نتایج تحلیل همبستگی نشان می‌دهد که میان تمامی متغیرهای پژوهش روابط مثبت و معناداری وجود دارد. قوی‌ترین رابطه مشاهده شده مربوط به ارتباط میان ارزش ویژه برند و تمایل به همکاری یا خرید است که ضریب همبستگی آن برابر با ۰.۶۹ می‌باشد. این یافته نشان می‌دهد که هرچه ارزش ادراک شده برند در ذهن مشتریان سازمانی افزایش یابد، احتمال تمایل آنها به همکاری و خرید از آن شرکت نیز بیشتر خواهد شد. همچنین ضریب همبستگی نسبتاً بالای میان تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی و تمایل به همکاری (۰.۶۳) بیانگر آن است که فعالیت‌های تبلیغاتی در این رسانه‌ها می‌تواند نقش قابل توجهی در ایجاد انگیزه برای تعاملات تجاری میان سازمان‌ها ایفا کند. علاوه بر این، رابطه مثبت میان تبلیغات رسانه‌های اجتماعی و متغیرهای اعتماد به برند، تصویر برند و ارزش ویژه برند نشان می‌دهد که این نوع تبلیغات نه تنها در اطلاع‌رسانی بلکه در شکل‌دهی به ادراکات و نگرش‌های مشتریان سازمانی نسبت به برند نیز

تأثیرگذار است. به طور کلی، نتایج تحلیل همبستگی حاکی از آن است که متغیرهای مورد بررسی دارای ارتباطات معناداری هستند و این امر زمینه لازم را برای آزمون مدل مفهومی پژوهش از طریق مدل‌یابی معادلات ساختاری فراهم می‌کند.

جدول ۵. نتایج آزمون فرضیه‌ها در مدل معادلات ساختاری

فرضیه	مسیر	ضریب مسیر	مقدار t	نتیجه
H1	تبلیغات رسانه‌های اجتماعی ⟶ اعتماد	۰.۶۱	۹.۴۲	تأیید
H2	تبلیغات رسانه‌های اجتماعی ⟶ تصویر برند	۰.۵۷	۸.۸۵	تأیید
H3	تبلیغات رسانه‌های اجتماعی ⟶ ارزش ویژه برند	۰.۴۹	۷.۷۳	تأیید
H4	اعتماد ⟶ تمایل به همکاری	۰.۳۳	۵.۹۱	تأیید
H5	تصویر برند ⟶ تمایل به همکاری	۰.۲۹	۵.۳۷	تأیید
H6	ارزش ویژه برند ⟶ تمایل به همکاری	۰.۴۱	۶.۸۸	تأیید

نتایج آزمون فرضیه‌های پژوهش نشان می‌دهد که تمامی روابط فرض شده در مدل مفهومی مورد تأیید قرار گرفته‌اند. بر اساس یافته‌های جدول فوق، تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی تأثیر مثبت و معناداری بر اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند دارد. ضریب مسیر ۰.۶۱ میان تبلیغات رسانه‌های اجتماعی و اعتماد نشان می‌دهد که فعالیت‌های تبلیغاتی در این رسانه‌ها می‌توانند نقش مهمی در ایجاد حس اعتماد در میان مشتریان سازمانی ایفا کنند. همچنین تأثیر قابل توجه تبلیغات رسانه‌های اجتماعی بر تصویر برند (۰.۵۷) نشان می‌دهد که حضور فعال و حرفه‌ای شرکت‌ها در این رسانه‌ها می‌تواند ادراک مشتریان از اعتبار، تخصص و حرفه‌ای بودن برند را تقویت کند. علاوه بر این، نتایج نشان می‌دهد که متغیرهای میانجی یعنی اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند تأثیر مثبتی بر تمایل سازمان‌ها به همکاری و خرید دارند. در میان این متغیرها، ارزش ویژه برند بیشترین تأثیر را بر تمایل به همکاری دارد که بیانگر اهمیت ایجاد ارزش ادراک‌شده در ذهن مشتریان سازمانی است. به طور کلی، یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی نه تنها به طور مستقیم بلکه از طریق تقویت اعتماد و تصویر برند نیز می‌تواند بر تصمیمات همکاری و خرید در بازار B2B عراق تأثیرگذار باشد.

شاخص‌های برازش مدل

جدول ٦. شاخص‌های برازش مدل ساختاری

شاخص برازش	مقدار به‌دست‌آمده	مقدار قابل قبول	وضعیت برازش
Chi-Square/df	2.31	کمتر از ۳	مناسب
GFI	0.91	بیشتر از ۰.۹۰	مناسب
AGFI	0.89	بیشتر از ۰.۸۰	مناسب
CFI	0.93	بیشتر از ۰.۹۰	مناسب
TLI	0.92	بیشتر از ۰.۹۰	مناسب
NFI	0.90	بیشتر از ۰.۹۰	مناسب
RMSEA	0.058	کمتر از ۰.۰۸	مناسب

نتایج جدول شاخص‌های برازش مدل نشان می‌دهد که مدل مفهومی پژوهش از برازش مناسبی با داده‌های تجربی برخوردار است. یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها نسبت کای اسکوئر به درجه آزادی است که مقدار آن در این پژوهش برابر با ۲.۳۱ به دست آمده و کمتر از مقدار آستانه ۳ است؛ بنابراین نشان می‌دهد که اختلاف میان ماتریس کوواریانس مشاهده شده و ماتریس برآورد شده توسط مدل در

سطح قابل قبولی قرار دارد. همچنین شاخص برازش تطبیقی (CFI) با مقدار ۰.۹۳ و شاخص برازش تاکر–لوئیس (TLI) با مقدار ۰.۹۲ هر دو بالاتر از حد مطلوب ۰.۹۰ قرار دارند که نشان می‌دهد مدل پیشنهادی در مقایسه با مدل پایه از قدرت تبیین بالایی برخوردار است. شاخص برازش کلی (GFI) نیز برابر با ۰.۹۱ گزارش شده است که نشان می‌دهد مدل قادر است بخش قابل توجهی از واریانس داده‌ها را توضیح دهد. علاوه بر این، مقدار شاخص RMSEA برابر با ۰.۰۵۸ است که کمتر از ۰.۰۸ بوده و بیانگر خطای تقریبی قابل قبول مدل است. در مجموع این شاخص‌ها نشان می‌دهند که مدل ساختاری پژوهش از برازش مناسبی برخوردار بوده و می‌توان از آن برای تحلیل روابط میان متغیرهای تبلیغات رسانه‌های اجتماعی، اعتماد، تصویر برند، ارزش ویژه برند و تمایل به همکاری در بازار B2B عراق استفاده کرد.

تحلیل اثرات مستقیم، غیرمستقیم و کل

جدول ۷. اثرات مستقیم، غیرمستقیم و کل متغیرها

مسیر	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	اثر کل
تبلیغات رسانه‌های اجتماعی → اعتماد	0.61	—	0.61
تبلیغات رسانه‌های اجتماعی → تصویر برند	0.57	—	0.57
تبلیغات رسانه‌های اجتماعی → ارزش ویژه برند	0.49	—	0.49
تبلیغات رسانه‌های اجتماعی → تمایل به همکاری	0.22	0.38	0.60
اعتماد → تمایل به همکاری	0.33	—	0.33
تصویر برند → تمایل به همکاری	0.29	—	0.29
ارزش ویژه برند → تمایل به همکاری	0.41	—	0.41

تحلیل اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرها نشان می‌دهد که تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی علاوه بر تأثیر مستقیم، از طریق متغیرهای میانجی نیز بر تمایل به همکاری یا خرید در بازار B2B تأثیر قابل توجهی دارد. همان‌گونه که در جدول مشاهده می‌شود، اثر مستقیم تبلیغات رسانه‌های اجتماعی بر تمایل به همکاری برابر با ۰.۲۲ است، اما زمانی که اثرات غیرمستقیم از طریق اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند در نظر گرفته می‌شود، مقدار اثر کل به ۰.۶۰ افزایش می‌یابد. این موضوع نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از تأثیر تبلیغات رسانه‌های اجتماعی به طور غیرمستقیم و از طریق ایجاد نگرش مثبت نسبت به برند در ذهن مشتریان سازمانی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی ابتدا موجب افزایش اعتماد مشتریان سازمانی به برند می‌شود، سپس تصویر ذهنی مثبت‌تری از برند ایجاد می‌کند و در نهایت ارزش ویژه برند را تقویت می‌نماید؛ مجموعه این عوامل باعث افزایش تمایل سازمان‌ها به همکاری و خرید از شرکت مورد نظر می‌شود. از سوی دیگر، در میان متغیرهای میانجی، ارزش ویژه برند با ضریب ۰.۴۱ بیشترین تأثیر را بر تمایل به همکاری دارد که بیانگر اهمیت ایجاد ارزش ادراک‌شده در ذهن مشتریان سازمانی است. اعتماد و تصویر برند نیز به ترتیب با ضرایب ۰.۳۳ و ۰.۲۹ تأثیر مثبت و معناداری بر تمایل به همکاری دارند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که در بازارهای B2B، تصمیمات خرید سازمانی تنها بر اساس اطلاعات محصول نیست بلکه عوامل ادراکی و ارتباطی مانند اعتماد و اعتبار برند نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش طراحی و آزمون مدلی برای بررسی تأثیر تبلیغات رسانه‌های اجتماعی بر تمایل به همکاری در بازار B2B عراق با در نظر گرفتن نقش میانجی اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند بوده است. نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها نشان داد که تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی تأثیر مثبت و معناداری بر اعتماد مشتریان سازمانی دارد. این یافته نشان می‌دهد که حضور

فعال شرکت‌ها در رسانه‌های اجتماعی، ارائه اطلاعات دقیق و به‌روز، پاسخگویی به پرسش‌های مشتریان و تعامل مستمر با مخاطبان می‌تواند به شکل‌گیری اعتماد در میان سازمان‌های خریدار کمک کند. در بازارهای B2B که تصمیمات خرید معمولاً پیچیده و مبتنی بر روابط بلندمدت هستند، اعتماد یکی از مهم‌ترین عوامل در انتخاب شریک تجاری محسوب می‌شود. بنابراین استفاده از رسانه‌های اجتماعی به عنوان ابزاری برای ایجاد شفافیت اطلاعاتی و ارتباط مستقیم با مشتریان سازمانی می‌تواند نقش مهمی در افزایش اعتماد ایفا کند.

نتایج پژوهش همچنین نشان داد که تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی تأثیر قابل توجهی بر تصویر برند دارد. این موضوع بیانگر آن است که محتوای منتشر شده در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند ادراک مخاطبان از حرفه‌ای بودن، تخصص و اعتبار یک شرکت را شکل دهد. در محیط رقابتی بازار B2B عراق، شرکت‌هایی که از رسانه‌های اجتماعی برای ارائه محتوای تخصصی، معرفی پروژه‌ها، نمایش توانمندی‌های فنی و انتشار تجربیات موفق استفاده می‌کنند، قادر خواهند بود تصویر قوی‌تر و حرفه‌ای‌تری از برند خود در ذهن مشتریان سازمانی ایجاد کنند. شکل‌گیری چنین تصویری می‌تواند به افزایش اعتبار برند و تمایل مشتریان به تعامل و همکاری با آن شرکت منجر شود.

از دیگر یافته‌های مهم پژوهش، تأثیر مثبت تبلیغات رسانه‌های اجتماعی بر ارزش ویژه برند است. ارزش ویژه برند به مجموعه‌ای از ادراکات و نگرش‌های مثبت مشتریان نسبت به برند اشاره دارد که می‌تواند منجر به افزایش وفاداری و ترجیح برند شود. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که فعالیت‌های تبلیغاتی در رسانه‌های اجتماعی می‌تواند از طریق افزایش آگاهی از برند، ایجاد تداعیات مثبت و تقویت کیفیت ادراک‌شده، به ارتقای ارزش ویژه برند کمک کند. این موضوع به ویژه در بازارهای B2B اهمیت دارد زیرا سازمان‌ها معمولاً تمایل دارند با برندهایی همکاری کنند که از اعتبار و شهرت مناسبی برخوردار باشند.

یافته‌های پژوهش همچنین نشان داد که اعتماد، تصویر برند و ارزش ویژه برند تأثیر مثبت و معناداری بر تمایل به همکاری یا خرید دارند. این نتیجه نشان می‌دهد که در بازار B2B عراق تصمیمات همکاری و خرید تنها بر اساس ویژگی‌های فنی محصول یا قیمت اتخاذ نمی‌شود، بلکه عوامل روان‌شناختی و ادراکی نیز نقش مهمی در این تصمیمات دارند. به عبارت دیگر، زمانی که یک شرکت بتواند از طریق رسانه‌های اجتماعی اعتماد مشتریان را جلب کند، تصویر مثبتی از برند خود ایجاد نماید و ارزش ویژه برند را افزایش دهد، احتمال آنکه سازمان‌های دیگر تمایل بیشتری به همکاری با آن شرکت داشته باشند افزایش خواهد یافت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

نویسنده اول: طراحی پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل کیفی و نگارش اولیه مقاله.

نویسنده دوم: نظارت علمی، تحلیل نهایی، ویرایش مقاله و پاسخگویی به داوری‌ها

نویسنده سوم: کمک در طراحی روش‌شناسی و کدگذاری داده‌ها

نویسنده چهارم: مشاوره در بخش‌های نظری و ویرایش نهایی متن

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Alizadeh Pasdar, N., & Janani, H. (2021). Investigating the relationship between media advertising and brand value from the perspective of sports store customers in Tabriz. Sociological Studies Quarterly, 9, 127–143.

Azizi, S. (2017). Research method in management with emphasis on practical and statistical examples (2nd ed.). Tehran: SAMT Publications.

Babazadeh, S., & Ahmadi, M. (2015). The importance of cyberspace in advertising and product sales. In Proceedings of the Scientific Conference on Management, Accounting, Economy and Insurance. Zanjan: Padna Design Company.

Behzadi Nesab, S., & Albonaimi, L. A. E. (2021). Designing a social media marketing pattern for chain stores based on brand equity from the consumer perspective. Business Management, 13(50), 112–129.

Dehghani, I. (2017). What is corporate marketing? Definition, strategy and trends. Marketing Studies, 3, 5–19.

Divandari, A., Kimasi, M., & Motaghi, S. (2022). Identifying and classifying the characteristics of advertising texts with a focus on consumer engagement behavior: A meta-combination approach. Journal of Business Administration.

Droodi, H., & Razavi Sotoudeh, S. (2019). The moderating role of customer intention in online social media advertising based on the AIDA model (Case study: Instagram users). New Media Studies, 6(22), 329–359.

Ebrahimi, A., Rusta, A., & Venus, D. (2021). Marketing management. Tehran: SAMT Publications.

Elahi, S., & Hassan Zadeh, H. (2018). Investigating the relationship between e-commerce and customer buying behavior. Research Journal, 4, 145–155.

Emadi, E., Ghorbani, H., & Landran Isfahani, S. (2022). Designing the influence model of hidden pleasures in social media advertising. Business Management Perspectives, 21(83), 124–142.

Faiz, D., & Shabani, A. (2017). Investigating the impact of marketing actions in social media: A growth hacking strategy based on customer behavioral tendencies and word-of-mouth advertising. Modern Marketing Research, 8(4), 45–68.

Bingham, F. J. (2021). Corporate marketing: Principles and practices. Missionary Publications.

Haghigi Nasab, M., Yazdani, H. R., & Moradi, E. (2021). The effect of brand values on relationship performance in B2B markets (Case study: Shuttle Company). Business Management Perspective, 41, 27–46.

Hamedi, A., Khorramabadi, M., & Jozaei, N. (2022). The effect of social media advertising on customer behavior with the mediating role of brand equity (Case study: Mihan Company) (Master's thesis). Payam Noor University.

Hosseini, E. (2021). The best corporate marketing strategies. Business Studies, 6, 7–20.

Hosseinpour, H. (2021). Corporate marketing and everything you need to know about it. Marketing Journal, 9, 50–70.

Jamipour, M., Jafari, S. M. B., & Javidi, F. (2023). Social media marketing performance evaluation framework in small and medium enterprises: A hybrid approach. Modern Marketing Research, 12(4), 1–28.

Kamali Rad, E., & Hashemi, S. H. (2022). Investigating the impact of social media advertising and purchase motivation on consumer behavior with the mediating role of brand image (Master's thesis). Bushehr Higher Education Institute.

Karimi, A., Bahrami, S., Rasakh, N., & Ghasemi, H. (2022). Development of a paradigmatic model of the role of advertising on customers' desire for sports products with emphasis on social media. Communication Management in Sports Media, 9(3), 30–44.

Karimi, A., Ghasemi, H., & Bahrami, S. (2023). Designing an advertising model through social media to influence customers' desire for sports products. Journal of Sports Marketing Studies, 4(2).

Khaleghi, A., Moini, H., & Jamipour, M. (2018). Identifying and ranking social media marketing opportunities and challenges. Modern Marketing Research, 9(1).

Kotler, P., & Armstrong, G. (2021). Principles of marketing (Trans. A. Parsaeian). Tehran: Adabestan.

Ahmed, R. R., Streimikiene, D., Rolle, J. A., & Duc, P. A. (2020). The COVID-19 pandemic and the antecedents for the impulse buying behavior of US citizens. Journal of Competitiveness, 12(3), 5–27. https://doi.org/10.7441/joc.2020.03.01

Alalwan, A. A. (2018). Investigating the impact of social media advertising features on customer purchase intention. International Journal of Information Management, 42, 65–77. https://doi.org/10.1016/j.ijinfomgt.2018.06.001

Alalwan, A. A., Rana, N. P., Algharabat, R., & Tarhini, A. (2016). A systematic review of social media in marketing. In Proceedings of the Conference on e-Business, e-Services and e-Society (pp. 79–89).

Ben Yahia, I., Al-Neama, N., & Kerbache, L. (2018). Investigating the drivers for social commerce in social media platforms: Importance of trust, social support and the platform perceived usage. Journal of Retailing and Consumer Services, 41, 11–19.

Carmona-Lavado, A., Gopalakrishnan, S., & Zhang, H. (2019). Product radicalness and firm performance in B2B marketing: A moderated mediation model. Industrial Marketing Management. https://doi.org/10.1016/j.indmarman.2019.08.013

Chang, Y. Y., Lin, S. C., Yen, D. C., & Hung, J. W. (2020). The trust model of enterprise purchasing for B2B e-marketplaces. Computer Standards & Interfaces. https://doi.org/10.1016/j.csi.2020.103422

Chae, B., McHaney, R., & Sheu, C. (2019). Exploring social media use in B2B supply chain operations. Business Horizons. https://doi.org/10.1016/j.bushor.2019.09.008

Cartwright, S., Liu, H., & Raddats, C. (2021). Strategic use of social media within business-to-business (B2B) marketing: A systematic literature review. Industrial Marketing Management, 97, 35–53.

Fondevila-Gascon, J. F., Polo-Lopez, M., Rom-Rodríguez, J., & Mir-Bernal, P. (2020). Social media influence on consumer behavior: The case of mobile telephony manufacturers. Sustainability, 12(4), 1506. https://doi.org/10.3390/su12041506

Laato, S., Islam, N. A. K. M., Farooq, A., & Dhir, A. (2020). Unusual purchasing behavior during the early stages of the COVID-19 pandemic: The stimulus-organism-response approach. Journal of Retailing and Consumer Services, 57. https://doi.org/10.1016/j.jretconser.2020.102224

Naeem, M. (2021). Do social media platforms develop consumer panic buying during the fear of COVID-19 pandemic? Journal of Retailing and Consumer Services, 58, 102226. https://doi.org/10.1016/j.jretconser.2020.102226

Niu, X., Wang, X., & Liu, Z. (2021). The effect of advertising invasiveness on consumers' avoidance of social media advertising. Journal of Retailing and Consumer Services, 58, 102320.

Pantano, E., Pizzi, G., Scarpi, D., & Dennis, C. (2020). Competing during a pandemic? Retailers' ups and downs during the COVID-19 outbreak. Journal of Business Research, 116, 209–213. https://doi.org/10.1016/j.jbusres.2020.05.036

Vesal, M., Siahtiri, V., & O'Cass, A. (2020). Strengthening B2B brands by signaling environmental sustainability and managing customer relationships. Industrial Marketing Management.

https://doi.org/10.1016/j.indmarman.2020.02.024

Wang, Y., Rod, M., Deng, Q., & Ji, S. (2017). Social media capability in B2B marketing: Toward a definition and a research model. Journal of Business & Industrial Marketing..

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Analysis and Application of Sacrificial Literature in the Iliad and the Odyssey and the Mythological Section of the Shahnameh

Saadallah Rahimi[1], **Mohammad Diyanti** [2]✉, and **Mohammad Hojjat**[3]

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Kerman Branch, Kerman, Iran. Email: saadallah.rahimi@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Kerman Branch, Islamic Azad University, Kerman, Iran. Email: mohammad.dianati@iau.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kerman Branch, Islamic Azad University, Kerman, Iran. Email: m.hodjjat@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 09 April 2025
Received in revised form 30 July 2025
Accepted 23 August 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Ferdowsi,
Shahnameh,
Homer,
Iliad,
Odyssey,
Sacrifice

ABSTRACT

Objective: This research deals with a comparative analysis of the motif of sacrifice in two epic works, Shahnameh by Ferdowsi and Iliad and Odyssey by Homer. The main objective is to identify the similarities and differences in the presentation of this concept in order to achieve a better understanding of the intellectual, religious and mythological structures of the two ancient civilizations of Iran and Greece.

Method: The research method in this article is analytical-comparative and based on library studies. The data were collected by directly examining the texts of Shahnameh, Iliad and Odyssey as well as related mythological sources and then analyzed in a comparative framework.

Results: The findings show that although sacrifice is a fundamental ritual in both traditions, they have fundamental differences in their function and symbolic meaning. In the Iliad and Odyssey, sacrifice is mainly an “exchange” relationship and a ritual practice with multiple and personalized gods to achieve worldly goals (such as victory in war). In contrast, in the mythological part of the Shahnameh, sacrifice in a monotheistic context is more a symbol of servitude, gratitude, and a means to fulfill the divine will, establish "justice," and cosmic order. Sacrifice in the Shahnameh has more pronounced ethical and cosmic dimensions, while in Homer's works, its civil and social aspects are emphasized.

Conclusions: Finally, this study concludes that the difference in the representation of the concept of sacrifice reflects the difference in worldview, religious structures (polytheism versus monotheism), and core values of the two civilizations. In ancient Greece, sacrifice is a tool for interacting with the gods and maintaining the cohesion of civil society (polis), while in ancient Iran, it is a symbol of the ideal king's connection with the transcendent to establish justice and order in the kingdom.

Cite this article: Rahimi, S., Diyanti, M., & Hodjjat, M. (2025). Analysis and Application of Sacrificial Literature in the Iliad and the Odyssey and the Mythological Section of the Shahnameh. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-13. http//doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: http//doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493

Introduction

The ritual of sacrifice, as one of the oldest and most complex religious and cultural rituals, has a special place in the myths and epics of different nations. In Iranian culture, sacrifice is not just a simple act, but a multifaceted ritual that is linked to concepts such as honor, vow, gratitude, covenant, renewal, and warding off evil and disaster (Anvari, 2002: 5516). On the other hand, in Greek mythology, sacrifice takes on a more civil and political aspect and acts as a common food for politics and a means of establishing social order (Burkert, 1983: 35). These subtle differences in the function and manifestation of sacrifice in the epics of the East and the West reflect the fundamental differences in the worldviews of these two ancient civilizations. According to Mircea Eliade, sacrifice is a symbolic recreation of the creation of the universe (Eliade, 1959: 11), but the manner of this recreation in each culture is unique.The present study seeks to answer key questions about the forms and manifestations of sacrifice in the Shahnameh (centered on concepts such as vows, sacrifice, and human sacrifice) and the Iliad and Odyssey (focusing on animal sacrifice, offerings to the gods, and sometimes human sacrifice). One of the main goals of this research is to examine whether the motive for sacrifice in these works is addressed to specific and well-known gods (such as the Olympian gods in the Iliad and Odyssey) or to a more vague god or transcendent force (such as that seen in the Shahnameh and the concept of destiny). The article also examines how sacrifice functions as a "cultural symbol" and reflects the central values of each civilization (Lincoln, 1986: 8). In addition, the role of sacrifice in the formation of collective identity, the consolidation of sovereignty, and the fundamental opposition of "order and chaos" in both cultures is addressed. The research method in this article is analytical-comparative and based on library studies that have been conducted by examining two classical works from the perspectives of Ferdowsi and Homer on the issue of sacrifice. The strength of this discussion lies in the analysis and comparison of the commonalities and differences that create the cultural and intellectual context in the perspectives of the authors of the Shahnameh and the Iliad and the Odyssey, which pay attention to the philosophical, mythological, social and even geographical roots. The approach of this research is to extract and compare the themes of sacrifice in the key examples of each text.

The main goal of this research is to conduct a comparative analysis of the underlying theme of sacrifice in Ferdowsi's Shahnameh and Homer's Iliad and Odyssey, in order to identify the commonalities and differences in the presentation of this concept and to achieve a better understanding of the intellectual, religious and mythological structures of the two great civilizations of Iran and ancient Greece.This study can clearly articulate more dimensions of the beliefs and convictions of the people of these two civilizations and reveal the hidden aspects of the culture of these two nations, considering similarities and differences.

Method

The research method in this article is analytical-comparative and based on library studies. The data were collected by directly examining the texts of Shahnameh, Iliad and Odyssey as well as related mythological sources and then analyzed in a comparative framework.

Results

The findings show that although sacrifice is a fundamental ritual in both traditions, they have fundamental differences in their function and symbolic meaning. In the Iliad and Odyssey, sacrifice is mainly an “exchange” relationship and a ritual practice with multiple and personalized gods to achieve worldly goals (such as victory in war). In contrast, in the mythological part of the Shahnameh, sacrifice in a monotheistic context is more a symbol of servitude, gratitude, and a means to fulfill the divine will, establish "justice," and cosmic order. Sacrifice in the Shahnameh has more pronounced ethical and cosmic dimensions, while in Homer's works, its civil and social aspects are emphasized.

Conclusions

A comparative study of the motif of sacrifice in Ferdowsi’s Shahnameh and the Homeric epics, the Iliad and the Odyssey, reveals that this ritual concept, although it has a central presence in both ancient Iranian and Greek civilizations, has served to express completely distinct worldviews and cultural values. This research has shown that sacrifice in Homeric literature is mainly a civil, transactional and pragmatic ritual designed within the framework of a polytheistic system and to manage human relations with personalized and capricious gods. The main goal here is to gain support for worldly goals such as victory in battle, safety on a journey or appeasement of divine wrath. Sacrifice is the common language of this transaction and the cornerstone of social cohesion in the Greek “polis”. In contrast, sacrifice in the mythological part of the Shahnameh is a cosmic, moral and symbolic ritual that is carried out in a monotheistic context and centered on the “God of Life and Wisdom”.Its purpose is not bargaining, but approaching the sacred essence, realizing justice (asha), strengthening the king's "divine power" and symbolic battle with demonic forces. Sacrifice here symbolizes an unbreakable covenant between the just ruler and the divine order that governs the world, and its legitimacy is conditional on the moral virtue of the sacrificer.Finally, we can say

In the Iliad and Odyssey: sacrifice = a means of exchange with the gods for worldly purposes and maintaining social order.

In the Shahnameh: sacrifice = a symbol of servitude, realizing cosmic justice and establishing a covenant with the gods.

These fundamental differences are rooted in the different ontology of the two civilizations: Ancient Greece depicts a polytheistic and anthropocentric world in which sacrifice is a means of regulating the tense but necessary relationship of man with equal but more powerful gods.Ancient Iran, in Ferdowsi's narrative, depicts a monotheistic and fatalistic world in which sacrifice is a

sign of acceptance of that fate and an effort to harmonize with a moral order higher than personal gods. Therefore, a comparative study of sacrifice is not just a comparison between two similar religions, but also a window into a deeper understanding of the intellectual, religious, and social structures of two great civilizations of the ancient world, each of which provided a unique answer to fundamental human questions about its relationship with the sacred, society, and destiny. For future research, one could conduct a comparative study of this concept in other epic texts of the world or analyze the evolution of the concept of sacrifice from mythology to the heroic and historical parts of the Shahnameh.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by S. R. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by M. D. as the second author. M. H., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل و تطبیق ادبیات قربانی در ایلیاد و ادیسه و بخش اساطیری شاهنامه

سعدالله رحیمی[۱]، محمد دیانتی[۲] ✉، محمد حجت[۳]

۱. دانشجوی دکترا، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. رایانامه: saadallah.rahimi@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. رایانامه: mohammad.dianati@iau.ac.ir
۳. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. رایانامه: m.hodjjat@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
فردوسی،
شاهنامه،
هومر،
ایلیاد،
ادیسه،
قربانی

چکیده

هدف: این پژوهش به تحلیل تطبیقی بن‌مایه قربانی در دو اثر حماسی شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر می‌پردازد. هدف اصلی، شناسایی وجوه اشتراک و افتراق در نمایش این مفهوم برای دستیابی به درکی بهتر از ساختارهای فکری، دینی و اساطیری دو تمدن کهن ایران و یونان است.

روش پژوهش: روش تحقیق در این مقاله، تحلیلی–تطبیقی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. داده‌ها با بررسی مستقیم متون شاهنامه، ایلیاد و ادیسه و نیز منابع مرتبط اسطوره‌شناختی گردآوری و سپس در چارچوبی مقایسه‌ای تحلیل شده‌اند.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که اگرچه قربانی در هر دو سنت یک آیین بنیادین است، اما در کارکرد و معنای نمادین تفاوت‌های بنیادینی دارند. در ایلیاد و ادیسه، قربانی عمدتاً رابطه‌ای «مبادله‌ای» و عملی آیینی با خدایان چندگانه و شخصی‌شده برای دستیابی به اهداف دنیوی (مانند پیروزی در جنگ) است. در مقابل، در بخش اساطیری شاهنامه، قربانی در بستری یکتاپرستانه، بیشتر نماد بندگی، سپاسگزاری و وسیله‌ای برای تحقق اراده الهی، برقراری «داد» و نظم کیهانی است. قربانی در شاهنامه ابعاد اخلاقی و کیهانی پررنگ‌تری دارد، در حالی در آثار هومر بر جنبه‌های مدنی و اجتماعی آن تأکید می‌شود.

نتیجه‌گیری: در نهایت، این تحقیق نتیجه می‌گیرد که تفاوت در بازنمایی مفهوم قربانی، بازتاب‌دهنده تفاوت در جهان‌بینی، ساختارهای دینی (چندخدایی در برابر یکتاپرستی) و ارزش‌های محوری دو تمدن است. قربانی در یونان باستان ابزاری برای تعامل با خدایان و حفظ انسجام جامعه مدنی (پولیس) است، حال آنکه در ایران باستان، نمادی از پیوند پادشاه آرمانی با امر متعالی برای استقرار عدالت و نظم در قلمرو پادشاهی به شمار می‌رود.

استناد: رحیمی، سعدالله؛ دیانتی، محمد؛ و حجت، محمد. (۱۴۰۴). تحلیل و تطبیق ادبیات قربانی در ایلیاد و ادیسه و بخش اساطیری شاهنامه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۳-۱. http//doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: http//doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493

مقدمه

آیین قربانی به عنوان یکی از کهن‌ترین و پیچیده‌ترین مناسک مذهبی و فرهنگی، جایگاه ویژه‌ای در اساطیر و حماسه‌های ملل مختلف دارد. در فرهنگ ایرانی، قربانی تنها یک عمل ساده نیست، بلکه آیینی چندوجهی است که با مفاهیمی چون شرافت، نذر، شکرگزاری، پیمان، تجدید حیات، دفع بلا و شر پیوند دارد (انوری، ۱۳۸۱: ۵۵۱۶). از سوی دیگر، در اساطیر یونانی، قربانی بیشتر جنبه‌ای مدنی و سیاسی به خود می‌گیرد و به عنوان خوراک مشترک سیاست و وسیله‌ای برای تثبیت نظم اجتماعی عمل می‌کند (Burkert, 1983: 35). این تفاوت‌های ظریف در کارکرد و تجلی قربانی در حماسه‌های شرق و غرب، بازتاب‌دهنده تفاوت‌های بنیادین در جهان‌بینی این دو تمدن کهن است. به باور میرچا الیاده، قربانی بازآفرینی نمادین آفرینش کیهان است (Eliade, 1959: 11)، اما نحوه این بازآفرینی در هر فرهنگ، منحصربه‌فرد است.

جستار حاضر در پی پاسخ به پرسش‌های کلیدی پیرامون اشکال و نمودهای قربانی در شاهنامه (با محوریت مفاهیمی چون نذر، فداکاری و ایثار انسانی) و ایلیاد و ادیسه (با تمرکز بر قربانی حیوانات، پیشکشی به خدایان و گاه قربانی انسانی) است. بررسی این که انگیزه قربانی در این آثار خطاب به خدایان مشخص و نامدار (همانند خدایان المپ در ایلیاد و ادیسه) یا خطاب به یک یزدان یا نیروی متعالی مبهم‌تر (مانند آنچه در شاهنامه و مفهوم تقدیر دیده می‌شود) انجام می‌گیرد، از اهداف اصلی این پژوهش است. همچنین، این مقاله به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه قربانی به عنوان یک «نماد فرهنگی» عمل می‌کند و ارزش‌های محوری هر تمدن را بازمی‌تاباند (Lincoln, 1986: 8). افزون بر این، به نقش قربانی در شکل‌گیری هویت جمعی، تثبیت حاکمیت و تقابل اساسی «نظم و آشوب» در هر دو فرهنگ پرداخته می‌شود.

روش تحقیق در این مقاله، تحلیلی–تطبیقی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای است که با بررسی دو اثر کلاسیک از دیدگاه فردوسی و هومر در زمینه مسئله قربانی انجام شده است. نقطه قوت این بحث در تحلیل و مقایسه موارد اشتراک و افتراق بسترساز فرهنگی و فکری در دیدگاه صاحبان شاهنامه و ایلیاد و ادیسه است که به ریشه‌های فلسفی، اسطوره‌ای، اجتماعی و حتی جغرافیایی توجه می‌شود. رویکرد این تحقیق، استخراج و مقایسه‌ی مضامین قربانی در نمونه‌های شاخص هر متن است.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل تطبیقی بن‌مایه قربانی در شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر است تا از این طریق، ضمن شناسایی وجوه اشتراک و افتراق در نمایش این مفهوم، به درک بهتری از ساختارهای فکری، دینی و اساطیری دو تمدن بزرگ ایران و یونان باستان دست یابیم. این بررسی می‌تواند ابعاد بیشتری از باورها و اعتقادات مردم این دو تمدن را به گونه‌ای روشن بیان کند و زوایای پنهان فرهنگ این دو ملت را با توجه به موارد مشابه و متفاوت آشکار سازد.

مفهوم‌شناسی واژه قربانی

پیش از هر تحلیل تطبیقی، درک دقیق مفهوم و دامنه معنایی واژه «قربانی» در هر یک از این سه سنت ادبی–اساطیری ضروری است. این واژه در بسترهای فرهنگی مختلف، بار معنایی متفاوتی را حمل می‌کند که بر کنش‌ها و انگیزه‌های شخصیت‌ها تأثیر مستقیم می‌گذارد.

واژه فارسی «قربانی» از ریشه عربی «قرب» به معنای «نزدیکی» گرفته شده است و در اصل به هر عمل یا شیئی اطلاق می‌شود که وسیله‌ای برای تقرّب و نزدیکی به امر مقدّس یا الوهیت باشد (معین، ۱۳۷۸: ذیل واژه). این مفهوم، با وجود تفاوت‌های ظاهری، در قلب آیین‌های کهن یونانی و ایرانی نیز حاضر است. در زبان یونانی، واژه‌های کلیدی مرتبط با قربانی شامل «تِمِنه» (temenos) به معنای محوطه مقدس برای قربانی و «تایا» (thya) به معنای قربانی کردن برای خدایان است که بر عمل آیینی و اختصاص دادن چیزی به خدایان تأکید دارد (Burkert, 1985, p. 55). در سنت اوستایی، واژه‌هایی مانند «یاز» (**yaz**) به معنای نیایش و قربانی کردن و «مئزو» (maēza–) به معنای قربانی، بر جنبه ستایشی و آیینی تأکید دارند (Boyce, 1975, p. 157). این تفاوت واژگانی خود نشان از تفاوت در نگرش به این پدیده دارد.

در جهان‌بینی حماسه‌های هومری، قربانی (thysia) عملی است کاملاً آیینی و مبتنی بر مبادله. انسان با سوزاندن بخشی از حیوان (معمولاً استخوان‌ها و چربی) برای خدایان، انتظار دریافت موهبتی مانند پیروزی در نبرد، امنیت در سفر، یا رفع خشم خدایان را دارد. این رابطه «داد و ستدی» به وضوح در صحنه‌های متعدد ایلیاد، مانند قربانی‌کردن آگاممنون برای آرتمیس به منظور وزش باد و حرکت کشتی‌ها به سوی تروا (هومر، ایلیاد، سرود اول، بیت‌های ۴۵۰-۴۶۶)، یا قربانی‌های اولیس در ادیسه برای تقویت روح مردگان (هومر، ادیسه، سرود یازدهم) نمود می‌یابد. هدف اصلی در اینجا، برقراری ارتباط با قدرت‌های فرابشری برای دستیابی به اهداف دنیوی و جلوگیری از بلایا است (Parker, 2011, p. 124). این نظام مبادله، جامعه یونانی را به جهانی الهی پیوند می‌زد و نظم کیهانی را حفظ می‌کرد (Vernant, 1991, p. 297). قربانی در این بستر، یک زبان مشترک و قراردادی بین انسان و خدا است.

در بخش اساطیری شاهنامه، مفهوم قربانی از این آیین مبادله‌محور فراتر رفته و ابعاد کیهانی و اخلاقی می‌یابد. قربانی‌های کیومرث، هوشنگ و جمشید نه تنها برای جلب رضایت اهورامزدا، بلکه برای نظم بخشیدن به جهان، راندن اهریمن و تثبیت تمدن انجام می‌شود. برای نمونه، با کشتن گاو یکتا آفریده اهریمنی به دست گیومرث، نه تنها نخستین قربانی صورت می‌گیرد، بلکه از نطفه او انواع حیوانات و گیاهان مفید برای انسان پدید می‌آیند (فردوسی، شاهنامه، جلد اول، داستان کیومرث). این نگرش، قربانی را به عملی آفرینش‌گر و نمادین تبدیل می‌کند که در تقابل خیر و شر و استمرار حیات نقش اساسی دارد. به بیان دیگر، قربانی در اساطیر ایرانی تنها یک «پیشکش» نیست، بلکه نبرد و پیروزی نمادین نظم (اشا) بر آشوب (دروج) است (Christensen, 1993, p. 42). این نبرد، درونی‌تر و اخلاقی‌تر از نبردهای فیزیکی ایلیاد است. قربانی در شاهنامه، تاییدی بر پیمان میان انسان و خدا برای حفظ نظم جهان است.

قربانی در ایلیاد و ادیسه

قربانی به عنوان یک آیین بنیادین، نقشی محوری در ساختار جهان‌بینی و روابط انسانی–الهی در حماسه‌های هومر، ایلیاد و ادیسه، ایفا می‌کند. این عمل تنها یک تقدیم ساده نبوده، بلکه زبان ارتباطی میان دنیای mortals (فانیان) و immortals (نامیرایان) و وسیله‌ای برای جلب خشنودی، طلب یاری، یا سپاسگزاری از خدایان است. والتر بورکرت، اسطوره‌شناس برجسته، قربانی یونانی را «آیین بنیادین کشتار درمانگر» می‌نامد که اضطراب ناشی از کشتن را به عملی مقدس و جامعه‌ساز بدل می‌کند (Burkert, 1983, p. 3).

در ایلیاد، قربانی اغلب در بافت جنگ و برای اهداف تاکتیکی صورت می‌گیرد. قربانی کردن، پیش از اقدامات مهم نظامی، امری ضروری است. برای مثال، پیش از آنکه کریسس، کشیش آپولون، برای بازپس گیری دخترش نزد آگاممنون برود، برای خدای خود قربانی می‌کند تا دعایش اجابت شود (هومر، ایلیاد، سرود ۱). هنگامی که طاعون بزرگی سپاه یونان را فرا می‌گیرد، آگاممنون برای رفع خشم آپولون، پیشنهاد قربانی صد گاو را می‌دهد (هومر، ایلیاد، ۱). این صحنه به وضوح نشان می‌دهد که قربانی به عنوان یک «معامله» یا «نذر» برای دفع خشم الهی عمل می‌کند. صحنه قربانی کردن هکتور برای آتنا در آستانه نبرد نهایی، نمونه‌ای دیگر از این باور است که او با نذر گاوهای زیبا، حمایت الهه را برای شهر تروا جلب می‌کند (هومر، ایلیاد، ۶). این قربانی‌ها ساختاری تشریفاتی دارند: انتخاب حیوان بی‌عیب، تزیین آن، خواندن دعا و پرتاب کردن جو یا آرد بر سر آن، و سپس ذبح و تقسیم گوشت (Kirk, 1990, p. 60). این تشریفات دقیق، خود نشان‌دهنده اهمیت قربانی به مثابه یک کنش اجتماعی تنظیم‌شده است.

در ادیسه، کارکرد قربانی گسترده‌تر و اغلب در بستر سفر و میهمان‌نوازی نمود می‌یابد. اولیس (ادیسه) به کرات برای نجات از مخاطرات دریا یا کسب راهنمایی، به قربانی متوسل می‌شود. صحنه مشهور قربانی در ورودی جهان زیرین (هادس) نمونه‌ای بارز است؛ او با ریختن خون قربانی، ارواح را فرا می‌خواند تا با آنان گفتگو کند و تنها پس از این آیین است که ارواح، از جمله تیرسیاس، قادر به سخن گفتن با او می‌شوند (هومر، ادیسه، سرود ۱۱). این صحنه بر این باور دلالت دارد که خون قربانی، منبع حیات و نیرویی است که حتی مردگان را قادر به سخن می‌سازد (Sourvinou-Inwood, 1995, p. 80). همچنین، آیین میهمان‌نوازی (Xenia) که از ارکان اخلاقی جامعه یونان است، همواره با قربانی و تقسیم گوشت میان میزبان و میهمان همراه است، همان‌گونه

که تلماک در دربار نستور و منلائوس شاهد آن است (هومر، ادیسه، سرود ۳ و ۴). قربانی در این بافت، نه تنها یک عمل مذهبی، بلکه سنگ بنای پیوندهای اجتماعی و دیپلماتیک است. نقض این آیین، مانند کردار مغرورانه و توهین‌آمیز مهمانان پنهاردوست پنهلوپه در قصر اولیس، که گاوان مقدس خدای هلیوس را ذبح می‌کنند، ناگزیر به مجازات الهی و فاجعه می‌انجامد (هومر، ادیسه، سرود ۱۲). این امر نشان می‌دهد که قربانی تنها به خشنودی خدایان محدود نمی‌شود، بلکه رعایت قوانین و حدود آن برای حفظ تعادل جامعه انسانی نیز حیاتی است.

بنابراین به طور کلی، قربانی در جهان هومری، عملی است آیینی و ساختاریافته که شامل ذبح حیوان، پختن قطعات برگزیده (به ویژه ران) برای خدایان، و سپس ضیافت و مصرف بقیه آن توسط انسان‌ها می‌شود. این عمل نه تنها نشان‌دهنده تقابل و وابستگی انسان و خدا است، بلکه بازتابی از سلسله مراتب اجتماعی، ثروت و تعهد افراد به قوانین حاکم بر جهان است. نقض آیین قربانی (مانند کردار مغرورانه آژاکس) می‌تواند به فاجعه بینجامد.

قربانی در بخش اساطیری شاهنامه

در بخش اساطیری شاهنامه فردوسی، قربانی به عنوان نمادی از نظم کیهانی، بندگی در برابر پروردگار و ابزاری برای تحقق اراده فره ایزدی جلوه می‌کند. برخلاف جهان چندخدایی هومر، این آیین در بستری یکتاپرستانه و با محوریت «خداوند جان و خرد» انجام می‌شود و هدف اصلی آن، نه چانه‌زنی با خدایان، بلکه سپاس، طلب یاری برای برقراری داد و عدل، و تقویت نیروی معنوی فرمانروا است. آرتور کریستنسن خاطرنشان می‌کند که قربانی در اساطیر ایران، تجدید قوای جهان و نبرد با نیروهای اهریمنی است (Christensen, 1993, p. 75).

یکی از برجسته‌ترین صحنه‌های قربانی، مربوط به پادشاهی جمشید است. در آغاز فرمانروایی او، آنگاه که عدل و داد می‌گسترد و جهان را به آرامش می‌رساند، آیین قربانی با شکوه تمام برگزار می‌شود: «بفرمود پس آتش افروختند / همه باده و عود بر سوختند» (فردوسی، شاهنامه، پادشاهی جمشید). این قربانی، نشانه شکرگزاری برای نعمت‌های ایزدی و نماد پیوند میان شاه آرمانی و خداوند است. با این حال، با طلوع «غرور» در جمشید و گسستن این پیوند، فره از او روی می‌گرداند و آیین قربانی نیز بی‌ثمر می‌ماند. این گسست نشان می‌دهد که مشروعیت قربانی، وابسته به پاکی و عدالت قربانی‌کننده است (رجبی، ۱۳۸۵: ۱۲۳). این رابطه مستقیم بین فضیلت اخلاقی حاکم و پذیرش قربانی، از وجوه ممیزه مهم شاهنامه است.

نمونه کلیدی دیگر، در داستان فریدون روی می‌دهد. هنگامی که فریدون برای شکست دادن ضحاک و احقاق حق، قیام می‌کند، به همراه کاوه و مردم، به درگاه خداوند قربانی می‌کنند: «به پیش جهاندار بردند نم / جهان شد ز داد آفرین پر ز زم» (فردوسی، شاهنامه، داستان فریدون). این قربانی، آیینی برای طلب یاری الهی در نبرد حق علیه باطل است و موفقیت فریدون، پاسخ خداوند به این بندگی جمعی محسوب می‌شود. این صحنه، قربانی را به عاملی برای اتحاد ملی و قیام علیه ستم تبدیل می‌کند. قربانی در اینجا، نه یک عمل فردی، که کنشی اجتماعی–انقلابی است.

قربانی در شاهنامه تنها به چهارپایان محدود نمی‌شود. در اسطوره آفرینش کیومرث، مرگ پسرش، سیامک، به دست دیوان، را می‌توان به مثابه نخستین قربانی انسانی تفسیر کرد که خون او بذر جنبش و مبارزه برای حق را در جهان می‌افشاند (محمدی، ۱۳۹۰: ۸۷). همچنین، قربانی کردن «گاو نخجیر» توسط هوشنگ که منجر به کشف آتش می‌شود، نشان می‌دهد که قربانی چگونه می‌تواند محرکی برای یک کشف تمدنی باشد (فردوسی، شاهنامه، پادشاهی هوشنگ). این ایده که قربانی به پیشرفت تمدن می‌انجامد، در اساطیر یونانی کمتر دیده می‌شود. در داستان ضحاک نیز، قربانی روزانه دو جوان برای مارهای شانه‌های او، نماد اوج بیدادگری و آشوب اهریمنی است که تنها با قیام فریدون و قربانی جمعی برای یزدان پایان می‌یابد. اینجا قربانی انسانی، نه یک آیین مقبول، که نشانه‌ی حاکمیت شر است و قربانی واقعی، همانا نبرد برای پایان دادن به این قربانی‌های اجباری است.

بنابراین در مجموع، قربانی در اساطیر شاهنامه، آیینی است که مشروعیت و فره ایزدی پادشاه را تقویت می‌کند. این عمل در اوج نیک‌بختی و آرامش (مانند جمشید) نشانه سپاس و در اوج بحران و ستم (مانند عصر ضحاک) نماد دعا و طلب یاری برای بازگرداندن نظم و عدل به جهان است. این آیین، پیوندی ناگسستنی با مفهوم «داد» در اندیشه ایرانی دارد و ابزاری برای تحقق

اراده الهی بر زمین محسوب می‌شود. قربانی در شاهنامه، بیشتر از آنکه یک «معامله» باشد، یک «اعلام وفاداری» و «تجدید پیمان» با نظم اخلاقی جهان است.

مقایسه و تحلیل تطبیقی

ماهیت و اهداف قربانی: مبادله در برابر تحقق اراده الهی

در شاهنامه فردوسی، قربانی اغلب با مفاهیم اخلاقی متعالی مانند عدالت (داد)، شرافت، وفاداری و میهن‌پرستی پیوند خورده است. قربانی کردن نه تنها یک عمل آیینی، بلکه نمادی از فداکاری برای حفظ ارزش‌های والای انسانی و ملی است. برای مثال، قربانی شدن سیاوش برای اثبات پاکدامنی یا فداکاری رستم در دفاع از ایران، نشان‌دهنده جنبه‌های اخلاقی و حماسی قربانی در شاهنامه است (خالقی مطلق، ۱۳۶۹، ص ۹۳). هدف نهایی، تحقق بخشیدن به نظم اخلاقی و کیهانی (اشا) است که خواست خداوند است.

در مقابل، در ایلیاد و ادیسه هومر، قربانی بیشتر به عنوان یک عمل آیینی برای جلب رضایت خدایان و کسب حمایت آنان در جنگ یا سفرهای پرمخاطره انجام می‌شود. این یک رابطه مبتنی بر مبادله (**do ut des**) است: "من می‌دهم تا تو بدهی". قربانی‌های انسانی مانند قربانی کردن ایفیژنیا توسط آگاممنون برای آرتمیس، یا قربانی‌های حیوانی متعدد در طول جنگ تروا، نشان‌دهنده جنبه‌های کاربردی و آیینی قربانی در ادبیات یونان باستان است (Aydınlıoğlu, 2009). هدف، دستیابی به یک منفعت دنیوی و حفظ تعادل با خدایان دمدمی‌مزاج است.

نقش خدایان و تقدیر: چندخدایی شخصی‌محور در برابر یکتاپرستی تقدیرمحور

در ایلیاد و ادیسه، خدایان المپ به طور مستقیم و عینی در زندگی انسان‌ها دخالت می‌کنند و قربانی‌ها اغلب خطاب به خدایان مشخصی مانند زئوس، آتنا یا آرتمیس انجام می‌شود. این خدایان دارای شخصیت‌های انسانی، ضعف‌ها و جانبداری‌های مشخص هستند. این قربانی‌ها نشان‌دهنده جهان‌بینی چندخدایی و تأثیرپذیری مستقیم انسان‌ها از اراده و خلق‌وخوی خدایان است (Griffin, 1980, p. 144).

در شاهنامه، اگرچه مفهوم تقدیر (سرنوشت/قضا) نقش پررنگی دارد، اما قربانی‌ها کمتر خطاب به خدایان مشخص و شخصی‌شده انجام می‌شوند و بیشتر متوجه «خداوند جان و خرد» یا «یزدان»ی یکتا و متعالی هستند. این نیروی برتر، کمتر مستقیماً در امور مداخله می‌کند و بیشتر از طریق فره ایزدی و قانون اخلاقی حاکم بر جهان عمل می‌نماید. برای مثال، قربانی شدن سهراب نه به درخواست خدایان، بلکه در نتیجه تراژدی انسانی، جهل و چرخش گردون (تقدیر) رخ می‌دهد (مصطفوی، ۱۳۶۹، ص ۲۷). قربانی در اینجا، وسیله‌ای برای هم‌نوا شدن با این تقدیر و قانون اخلاقی حاکم بر جهان است.

قربانی انسانی و حیوانی: نمادگرایی کیهانی در برابر ضرورت آیینی

در هر دو اثر، قربانی انسانی و حیوانی دیده می‌شود، اما اهداف و زمینه‌های آن به شدت متفاوت است. در شاهنامه، قربانی‌های انسانی مانند قربانی کردن جوانان در داستان ضحاک، اغلب برای دفع بلا، طلسم‌شکنی یا به عنوان نمادی از پیروزی نیکی بر شر مطلق انجام می‌شود (امیدی و خاتمی، ۱۴۰۰). این قربانی‌ها اغلب بعدی نمادین و کیهانی دارند. در ایلیاد، قربانی انسانی مانند ایفیژنیا، برای جلب رضایت خدایان و پیشبرد اهداف نظامی صورت می‌گیرد و بیشتر یک ضرورت آیینی و تراژیک است تا یک نماد کیهانی (Hughes, 1991, p. 75).

قربانی حیوانی نیز در هر دو فرهنگ وجود دارد، اما در ایلیاد و ادیسه، این قربانی‌ها جزئی از آیین‌های مذهبی روزمره و تشریفات اجتماعی هستند، در حالی که در شاهنامه، قربانی حیوانی اگرچه **present** است، اما کمتر با جزئیات آیینی توصیف شده و بیشتر بر جنبه‌های نمادین و نتایج بزرگ قربانی (اعم از انسانی یا حیوانی) تأکید می‌شود.

فداکاری و ازخودگذشتگی: ایثار جمعی در برابر افتخار فردی

مفهوم فداکاری در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه به شکل‌های مختلفی تبلور یافته است. در شاهنامه، فداکاری اغلب برای حفظ شرافت، عدالت و میهن انجام می‌شود. شخصیت‌هایی مانند رستم، سیاوش و گیو نماد فداکاری و ازخودگذشتگی در راه جمع و آرمانی فراتر از خود هستند.

در ایلیاد، فداکاری هکتور برای دفاع از تروا یا فداکاری آخیلس در جنگ، اگرچه قابل ستایش است، اما اغلب با مفاهیمی مانند شجاعت شخصی، افتخار (**timē**) و کسب نام‌آوری جاودانه (**kleos**) گره خورده است (Nagy, 1999, p. 26). در ادیسه، اولیس با تحمل رنج‌های بسیار در سفر بازگشت به ایتاکا، نماد استقامت و فداکاری برای هدفی والا (بازگشت به وطن و خانواده) است که در این مورد، به ارزش جمعی نزدیک‌تر می‌شود.

پیامدهای قربانی: عبرت اخلاقی در برابر نتیجه عملی

پیامدهای قربانی در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه نیز متفاوت است. در شاهنامه، قربانی‌ها اغلب به تراژدی‌های انسانی می‌انجامند و تأکید بر عبرت‌آموزی و حفظ ارزش‌های اخلاقی است. برای مثال، قربانی شدن سهراب یا سیاوش، نه تنها یک تراژدی شخصی، بلکه نمادی از بی‌عدالتی و حسادت است و پیامی اخلاقی–انسانی را منتقل می‌کند.

در ایلیاد و ادیسه، قربانی‌ها معمولاً به نتایج عملی و ملموس منجر می‌شوند. برای مثال، قربانی ایفیژنیا باعث وزیدن باد و حرکت کشتی‌های یونانیان به سمت تروا می‌شود. قربانی اولیس در هادس، اطلاعات عملی برای ادامه سفر به او می‌دهد. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده جهان‌بینی متفاوت دو فرهنگ است: یکی معطوف به درس اخلاقی و دیگری معطوف به حل مشکل عملی.

تطبیق جهان‌بینی‌ها: جامعه مدنی در برابر پادشاهی آرمانی

بررسی تطبیقی قربانی در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه نشان می‌دهد که این مفهوم در هر دو فرهنگ ریشه دارد، اما به شکل‌های مختلفی تفسیر شده است. در فرهنگ یونان باستان، قربانی آیینی است که در مرکز «پولیس» (شهر–دولت) قرار دارد و ابزاری برای تعامل با خدایان و حفظ انسجام جامعه مدنی است (Vernant, 1991). در فرهنگ ایران باستان، قربانی نمادی از پیوند میان پادشاه آرمانی (فرّه‌مند) با خداوند است و ابزاری برای تحقق عدالت و نظم کیهانی در قلمرو پادشاهی. این تفاوت‌ها ناشی از تفاوت‌های مذهبی (چندخدایی در برابر یکتاپرستی)، اجتماعی (شهر–دولت‌های مستقل در برابر امپراتوری متمرکز) و سیاسی دو تمدن است. قربانی در یونان، آیینی برای «شهر» است و در ایران، آیینی برای «شاه–کشور» و نظم کیهانی.

نتیجه گیری

بررسی تطبیقی بن‌مایه قربانی در شاهنامه فردوسی و حماسه‌های هومری، ایلیاد و ادیسه، آشکار می‌سازد که این مفهوم آیینی، اگرچه در هر دو تمدن کهن ایران و یونان حضوری محوری دارد، اما در خدمت بیان جهان‌بینی‌ها و ارزش‌های فرهنگی کاملاً متمایزی قرار گرفته است. این پژوهش نشان داد که قربانی در ادبیات هومری، عمدتاً آیینی مدنی، مبادله‌محور و عمل‌گرا است که در چهارچوب یک نظام چندخدایی و برای مدیریت روابط انسان با خدایان شخصی‌شده و دمدمی‌مزاج طراحی شده است. هدف اصلی در اینجا، جلب حمایت برای اهداف دنیوی مانند پیروزی در نبرد، امنیت در سفر یا رفع خشم الهی است. قربانی، زبان مشترک این داد و ستد و سنگ بنای انسجام اجتماعی در «پولیس» یونانی است.

در مقابل، قربانی در بخش اساطیری شاهنامه، آیینی کیهانی، اخلاق‌محور و نمادین است که در بستری یکتاپرستانه و با محوریت «خداوند جان و خرد» انجام می‌شود. هدف آن، نه چانه‌زنی، بلکه تقرب به ذات مقدس، تحقق بخشیدن به عدالت (اشا)، تقویت «فرّه ایزدی» پادشاه و نبرد نمادین با نیروهای اهریمنی است. قربانی در اینجا، نماد پیمانی ناگسستنی بین حاکم عادل و نظم الهی حاکم بر جهان است و مشروعیت آن مشروط به فضیلت اخلاقی قربانی‌کننده است.

در نهایت می توان گفت

در ایلیاد و ادیسه: قربانی = ابزار مبادله با خدایان برای اهداف دنیوی و حفظ نظم اجتماعی.

در شاهنامه: قربانی = نماد بندگی، تحقق عدالت کیهانی و تثبیت پیمان با یزدان.

این تفاوت‌های بنیادین، ریشه در هستی‌شناسی متفاوت دو تمدن دارد: یونان باستان، جهانی چندخداگونه و انسان‌محور را به تصویر می‌کشد که در آن قربانی، وسیله‌ای برای تنظیم رابطه‌ی پرتنش اما ضروری انسان با خدایان هم‌تراز اما نیرومندتر است. ایران باستان، در روایت فردوسی، جهانی یکتاپرست و تقدیرگرا را ترسیم می‌کند که در آن قربانی، نشانه‌ی پذیرش آن تقدیر و کوشش برای هم‌اهنگ شدن با نظم اخلاقی والاتر از خدایان شخصی است. بنابراین، مطالعه تطبیقی قربانی، تنها مقایسه‌ای بین دو آیین مشابه نیست، بلکه پنجره‌ای است به سوی درک ژرف‌تر از ساختارهای فکری، دینی و اجتماعی دو تمدن بزرگ جهان باستان که هر یک، پاسخی منحصربه‌فرد به پرسش‌های بنیادین بشر درباره رابطه‌ی او با امر مقدس، جامعه و سرنوشت ارائه داده‌اند. برای تحقیقات آینده، می‌توان به بررسی تطبیقی این مفهوم در سایر متون حماسی جهان یا تحلیل سیر تحول مفهوم قربانی از اساطیر به بخش‌های پهلوانی و تاریخی شاهنامه پرداخت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی واحد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

امیدی، محسن و خاتمی، سید احمد. (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی قربانی در اساطیر ایران و یونان، *فصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. ۹(۲)، ۴۵-۶۸.

انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. جلد ششم. تهران: انتشارات سخن.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۹). قربانی در شاهنامه. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. ۲۷(۳)، ۸۹-۱۱۰.

رجبی، پرویز. (۱۳۸۵). *جان‌سوزی در راه میهن: بررسی مفهوم قربانی در اندیشه ایرانی*. تهران: نشر علم.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات دایرهالمعارف بزرگ اسلامی.

محمدی، محمد. (۱۳۹۰). نخستین قربانی: تحلیل اسطوره کیومرث و سیامک. *نشریه پژوهش‌های اسطوره‌شناسی*. ۷(۱۴)، ۷۹-۹۶.

مصطفوی، علی. (۱۳۶۹). تقدیر و تراژدی در شاهنامه. *مجله هنر و مردم*. ۹۵، ۲۲-۳۴.

معین، محمد. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی*. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر

References

Aydınlıoğlu, M. (2009). Sacrifice in Homer's Epics: Ritual and Function. Cambridge Scholars Publishing.

Boyce, M. (1975). A History of Zoroastrianism, Vol. I. Brill.

Burkert, W. (1983). Homo Necans: The Anthropology of Ancient Greek Sacrificial Ritual and Myth. (P. Bing, Trans.). University of California Press.

Burkert, W. (1985). Greek Religion. (J. Raffan, Trans.). Harvard University Press.

Christensen, A. (1993). Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens. E.J. Brill.

Eliade, M. (1959). The Sacred and the Profane: The Nature of Religion. (W. R. Trask, Trans.). Harcourt Brace Jovanovich.

Griffin, J. (1980). Homer on Life and Death. Clarendon Press. 8. Hughes, D. D. (1991). Human Sacrifice in Ancient Greece. Routledge.

Kirk, G. S. (1990). The Iliad: A Commentary, Volume I: books 1-4. Cambridge University Press.

Lincoln, B. (1986). Myth, Cosmos, and Society: Indo-European Themes of Creation and Destruction. Harvard University Press.

Nagy, G. (1999). The Best of the Achaeans: Concepts of the Hero in Archaic Greek Poetry. The Johns Hopkins University Press.

Parker, R. (2011). On Greek Religion. Cornell University Press.

Sourvinou-Inwood, C. (1995). 'Reading' Greek Death: To the End of the Classical Period. Clarendon Press.

Vernant, J. P. (1991). Mortals and Immortals: Collected Essays. (F. I. Zeitlin, Ed.). Princeton University Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Analysis of the Relations between the Sepahsalars and the Ministers of the Ghaznavid Government

Samira Ghasemirad[1], **Amir Abdulahi**[2] ✉, and **Mahboob Mahdavian**[3]

1. Department of History and Civilization of Islamic nations, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.
   Email: 2803503751@iau.ir
2. Corresponding Author, Department of History, Mak.C., Islamic Azad University, Maku, Iran.
   Email: Amir.abdulahi@iau.ac.ir
3. Department of History and Civilization of Islamic nations, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.
   Email: Dr.m.mahdavian@iau.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 01 April 2025
Received in revised form 15 August 2025
Accepted 28 August 2025
Available online 27 September 2025

Keywords:
Ghaznavids,
Ministry,
Military Emirs,
Sultans

ABSTRACT

Objective: To analyze the competition between Turkic military commanders and Iranian ministers in the Ghaznavid rule and examine its consequences on the political and administrative structure of the empire. This research seeks to explore the dual nature of governance and the impact of this tension on the course of Ghaznavid history. This approach contributes to a deeper understanding of power dynamics in post-Islamic societies.

Method: Descriptive-analytical using primary historical sources such as Bayhaqi's history and Gardizi's works. Textual analysis and criticism were conducted based on the theoretical framework of elite competition.

Results: During the Ghaznavid period, power was held by Turkic military commanders, while Iranian ministers played a secondary and unstable role. This military dominance led to the weakening of administrative institutions, a decline in state revenues, and financial dependence on plunder-driven campaigns. This imbalance in the power structure hindered the formation of a cohesive administrative system.

Conclusions: The Ghaznavid state was an arena for the confrontation of two governance models based on the sword and the pen, resulting in political instability and reduced governmental efficiency. This confrontation illustrates an early pattern of the enduring struggle between the military and civil administration in Iranian history. This pattern challenged the nature of political legitimacy and management in Turko-Iranian empires.

Cite this article: Ghasemirad, S., Abdulahi, M., & Mahdavian, M. (2025). Analysis of the Relations between the Sepahsalars and the Ministers of the Ghaznavid Government. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558

Introduction

The semi autonomous governments that were formed in Iran were initially dependent on military forces, which made the position of Commander in Chief (Sipahsalar) particularly prominent in these states**.** The Ghaznavid dynasty, which was established and lasted from 351 to 582 AH, emerged as a result of the efforts of Turkish military commanders, including Alptegin and Sebüktegin, who were commanders in the Samanid army and later claimed independence. In essence, the office of Commander-in-Chief (Sipahsalar) during this period combined military power and political influence to such an extent that it overshadowed the office of the Vizierate. The clashes between the Turkish military commanders (Amirs) and the Iranian viziers over the division of power led to a struggle between these two groups: the "Men of the Pen" (the Iranian bureaucrats) and the "Men of the Sword" (the Turkish military commanders). This occurred because both groups sought to dominate the other, a confrontation that sometimes resulted in the elimination of the vizier's position**.**As the power of these military commanders grew, they demanded a share in governance and gradually began to support regional rulers (Muluk) in whose name they could govern. Through this strategy, they aimed to exert control over both the rulers and the viziers, thereby securing their own interests and installing their chosen candidates on the throne**.**By examining the complex and often contradictory interactions between the "Men of the Pen" (bureaucrats) and the "Men of the Sword" (military commanders), a deeper understanding of the power structure of this era can be gained providing significant insight into the political dynamics of the period.

Method

The present study has been conducted using a descriptive analytical method with a historical approach. The necessary data were collected through library research and reference to primary and firsthand historical sources such as general histories, chronicles [Siyar-namas], and biographical compendia.

Results

The key findings of the research confirm that during the Ghaznavid period, the balance of power was systematically skewed towards the institution of the military command (Sipahsalari). This predominance originated from the military-tribal nature of the dynasty's foundation, which was established by a military commander (Alptegin). Consequently, although the Iranian viziers were essential for administering the bureaucratic and fiscal affairs of the state, they were generally placed in a secondary and reactive position. Their power was often unstable, dependent on the Sultan's support, and vulnerable to being sidelined or even killed by military coalitions. This finding indicates the domination of a militaristic culture and structure over the bureaucratic administration in this era.

Conclusions

The institution of the military command (Sipahsalari) was an influential entity in the Ghaznavid state, founded on a military basis. According to this principle, the military commander (Sipahsalar) held fundamental power and a crucial role in this government, deriving his legitimacy from the sword. Given that the influence of this office could impact the stability of governments, the power of these individuals required control. This office was consistently in relation with other power institutions, such as the vizierate. This complex relationship over power sometimes led to cooperation and at other times to rivalry.

The Ghaznavids themselves were of Turkish military origin who, under the leadership of Alptegin, a military commander, established an independent dynasty and played a key role in shaping the military-political strategies of Iranian history. Therefore, conflict between these individuals and other officeholders, including the viziers, was inevitable. In fact, to preserve their lives, viziers attempted to adopt a middle path, never positioning themselves at the peak of power, and if unsuccessful, tried to accommodate the military command. In the Ghaznavid state, the office of the vizier held importance and prestige, but with the weakening of the state, the power of the military increased, leading to tension between the vizierate and the military command. Only those viziers who aligned with the objectives of the military commanders could retain their positions. Thus, willingly or unwillingly, viziers were compelled to establish friendly relations with military commanders such as Alptegin. Given the military nature of the Ghaznavid state, the military commanders believed that the government had been founded by these individuals and that the vizier should not be considered the second person in the realm. Commanders such as Eriaq and Aseftegin removed the administrative apparatus from the hands of the "Men of the Pen." These challenges weakened the central government and ultimately, through the collaboration of centrifugal military commanders with the Seljuks, threatened the stability of this state.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

واکاوی روابط سپهسالاران با وزرا در حکومت غزنوی

سمیرا قاسمی‌راد[۱]، امیر عبدالهی[۲] ✉، محبوب مهدویان[۳]

۱. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. رایانامه: 2803503751@iau.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه تاریخ ، واحد ماکو، دانشگاه آزاد اسلامی، ماکو، ایران. رایانامه: Amir.abdulahi@iau.ac.ir
۳. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. رایانامه: dr.m.mahdavian@iau.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

کلیدواژه‌ها:
غزنویان،
وزارت،
امیران نظامی،
سلاطین

چکیده

هدف: تحلیل رقابت بین سپهسالاران ترک و وزیران ایرانی در حکومت غزنوی و بررسی پیامدهای آن بر ساختار سیاسی و اداری امپراتوری. این پژوهش درپی واکاوی ماهیت دوگانه حکمرانی و تأثیر این تنش بر مسیر تاریخ غزنویان است. این رویکرد به درک عمیق‌تری از پویایی‌های قدرت در جوامع پس از اسلام کمک می‌کند.

روش پژوهش: توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع تاریخی دست اول مانند تاریخ بیهقی و آثار گردیزی. تجزیه و انتقاد متون بر اساس چارچوب نظری رقابت نخبگان انجام شده است.

یافته‌ها: در دوره غزنوی، قدرت در اختیار سپهسالاران ترک بود و وزیران ایرانی نقش ثانوی و ناپایدار داشتند. این غلبه نظامی‌گری منجر به تضعیف نهادهای اداری، کاهش درآمدهای دولتی و وابستگی مالی به یورش‌های غنیمت‌محور شد. این عدم تعادل در ساختار قدرت، مانعی برای تشکیل یک نظام اداری منسجم بود.

نتیجه‌گیری: دولت غزنوی عرصه تقابل دو الگوی حکمرانی مبتنی بر شمشیر و قلم بود که به بی‌ثباتی سیاسی و کاهش کارایی دولت انجامید. این تقابل، الگوی اولیه‌ای از کشمکش دیرپای نظامیان و دیوانیان در تاریخ ایران را نشان می‌دهد. این الگو، ماهیت مشروعیت سیاسی و مدیریت در امپراتوری‌های ترکی-ایرانی را به چالش کشید.

استناد: قاسمی‌راد، سمیرا؛ عبدالهی، امیر و مهدویان، محبوب. (۱۴۰۴). واکاوی روابط سپهسالاران با وزرا در حکومت غزنوی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558

مقدمه

حکومت های نیمه مستقلی که در ایران تشکیل شدند در ابتدای شکل گیری متکی به نیروی نظامی بودند که از این و جایگاه سپهسالار در این دولت ها بارزتر می شود.

حکومت غزنوی که از سال ۳۵۱ تا ۵۸۲ ه.ق تشکیل و ادامه یافت در نتیجه تلاش های سپهسالاران ترکی از جمله آلبتکین و سبکتکین که سپهسالار حکومت سامانی بوده و ادعای استقلال کردند ایجاد شد. در واقع منصب سپهسالاری در این دوره تلفیقی از قدرت نظامی و نفوذ سیاسی بود تا جایی که منصب وزارت را تحت الشعاع خود قرار می داد. برخورد امرای ترک و وزیران ایرانی بر سر تقسیم قدرت سبب کشمکش میان این دو گروه اهل قلم(دیوانسالاران ایرانی) و اهل شمشیر(سپهسالاران ترک) شد. چرا که هر دو گروه سعی داشتند بر طرف مقابل تسلط یابند که این تقابل گاه به حذف مقام وزیر می انجامید. با افزایش قدرت این سپهسالاران سهمی از حکومت را مطالبه می کردند و به تدریج به سمت حمایت از ملوکی حرکت کردند که بتوانند با نام آنان حکومت کنند تا بتوانند از این طریق هم بر حاکمان و هم بر وزرا تسلط داشته باشند و خواسته هایشان را بر تخت نشانند. با بررسی تعامل پیچیده و بعضاً متضاد میان "اهل‌قلم " (دیوان‌سالاران) و "اهل شمشیر " (سپهسالاران) درک عمیقی از ساختار قدرت در این دوره حاصل می شود؛ که داده‌های حاصل مسبب عمیق سیاسی در این دوره است.

پیشینه تحقیق

تحقیق درباره غزنویان محدود است، اما موضوع حاضر و مسئله و سؤال‌های مطرح‌شده در این مقاله، به دلیل کمبود منابع به‌صورت جدی موردتوجه غزنوی پژوهان نبوده است. پژوهش‌ها در این زمینه محدود به چند مورد هست. مقاله «**فروپاشی ساختار قدرت غزنویان**» (پرگاری،۱۳۸۲: ۶۶-۴۳) نوشته صالح پرگاری که راجع ساختار قدرت غزنویان و بحران جانشینی در این دولت بحث کرده است. مقاله دیگری با عنوان «**ساختار و عملکرد سپاه غزنویان**» (حسن زاده،۱۳۸۵: ۱۵۲-۱۱۵) نوشته اسماعیل حسن زاده که به طور محدود راجع به عملکرد سپاه غزنوی در این دولت و مراتب نظامی سپهسالار بحث کرده است. تحقیقی دیگر با عنوان «**شخصیت ها و گروه های حاکم در عصر غزنوی**» (موسوی،۱۳۷۸: ۵۹-۵۲) نوشته زهره موسوی که درباره حکمرانان، اهل قلم، دربار و درگاه و اشاره مختصری درباره مقام سپهسالاری و اهمیت آن ارائه داده است.

در این زمینه این دولت پایان نامه ای با عنوان «**ساختار نظامی حکومت غزنویان**» (فاطمه قجقی،۱۳۹۰) به راهنمایی (دکتر غلامرضا منتظری) نوشته شده است .این رساله درباره نحوه سازماندهی سپاه در این دوره و اشارات مختصری به شورش برخی از سپهسالاران در این دوره کرده است.

کتاب جیلانی جلالی با عنوان **غزنه و غزنویان** (جلالی،۱۳۸۸) علی رغم نقش سپهسالاران در این دولت اشارات مختصری به دسته بندی سپهسالاران در این دولت پرداخته است.

جایگاه امیران نظامی در دربار غزنوی

در تاریخ ایران سپهسالاران به عنوان نهاد کلیدی در ساختار سیاسی و نظامی حکومت ها نقش اساسی در فرایند همگرایی و واگرایی ایجاد کرده اند. این همگرایی به واسطه اتحاد سپهسالاران با دیگر نهاد ها بود و واگرایی ناشی از منافع متضاد بود.

براندازی حکومت‌های ضعیف و برپایی حکومت‌های جدید اغلب با کمک سپهسالاران صورت می‌گرفت. این واقعیت نشان می‌دهد که حکومت‌ها به نظامیان نیاز مبرمی دارند و بدون آن‌ها، ثبات و استمرار قدرت سیاسی به چالش کشیده می‌شود. ازاین‌رو، دولت‌ها برای تضمین بقای خود نیازمند ایجاد ساختارهای مناسب برای نهاد نظامی بودند؛ چرا که سپاه یکی از ارکان اساسی اجتماع و حکومت‌ها محسوب می‌شود. سپهسالاران نه‌تنها به‌عنوان نیروی نظامی، بلکه به‌عنوان بازیگران اصلی در عرصه سیاست نیز عمل کرده‌اند. تعاملات و روابط آن‌ها با دیگر نهادهای حکومتی و اجتماعی همواره تأثیر عمیقی بر سرنوشت حکومت‌ها داشته است.

حکومت ها وقتی قدرتمند بودند که عملکرد سپهسالاران بر اساس خواست شخصی فرمانروا بود(حسن زاده،۱۳۸۵: ۱۱۷).

از قرن سوم هجری در بین‌النهرین تعداد ترکان در خدمات نظامی و مناصب رهبری افزایش‌یافت؛ که از این طریق زمینه برای تأسیس سلسله های ترک تبار مانند غزنویان فراهم شد(اشپولر،۱۳۸۴: ۱۰۳). تکوین ساختار قدرت غزنویان زمانی بود که سبکتکین در سال ۳۶۶ ه.ق. به‌عنوان سپهسالار، هجوم سخت ابوعلی انوک[۱] را به شهر غزنه (در خارج از این شهر) دفع کرد و با شماری اسیر و غنائمی از جمله، دو فیل، به شهر بازگشت (جوزجانی،۱۳۴۲: ۲۲۷). سپاهیان که شمار آن‌ها حدود پانصد تن بود به گرد وی اجتماع کردند و او را به‌عنوان حاکم و فرمانده خویش به جای تکین برگزیدند (شبانکاره‌ای،۱۳۸۱: ۳۳).

حکومت های نیمه مستقل امپراتوری اسلامی در ابتدای شکل‌گیری‌شان متکی به نیروی نظامی بودند و از این طریق خود را در رأس هرم قدرت قرار می‌دادند. ازآن‌رو نقش و جایگاه تعیین کننده ی نیروهای نظامی در این حکومت ها بارزتر می‌نمود. قدرت نظامی این افراد و دخالت در امور سیاسی توازن قدرت را به نفع نظامیان تغییر می داد که منجر به تضعیف حکومت مرکزی و بی ثباتی سیاسی می شد و در حکومت هایی همچون غزنوی که مبتنی بر قدرت نظامی بودند تعادل میان قدرت نظامی و سیاسی امری چالش برانگیز بود. نفوذ سپهسالاران در امور دیوانسالاری و دخالت در امور اداری باعث تضعیف جایگاه وزرا می شد. چنانچه کتاب قابوس‌نامه که در عهد غزنوی توسط کیکاووس بن اسکندر تألیف شده است، هنوز جایگاه سپهسالار دارای قرب و منزلت در نزد غزنویان بوده که یک باب به آن اختصاص داده‌شده است. البته از جمله سپهسالاران سامانی، البتکین و سبکتکین بودند که از مؤسسان سلسله غزنوی می باشند و همچنین سلطان محمود نیز خود به این منصب دست‌یافت(شاهین و همکاران،۱۳۹۵: ۶). سلاطین دولت غزنوی امرای [نظامی] دولت های قبلی ایرانی بودند که با خیانت به صاحبان خود توانستند چند قرن در ایران حکومت کنند (طوسی،۱۳۴۷: ۱۵۰). زمانی که خراسان تحت سیطره سامانیان بود، غلامان ترک، به مانند سایر نقاط شرق اسلامی، امیران نظامی دولت ها به شمار می رفتند (فرای،۱۳۹۴: ۱۴۳). این افراد از راه خوش‌خدمتی در ردیف اشراف نظامی درآمدند (گرانتوفسکی،۱۳۹۵: ۱۹۹). برخی از آن‌ها بر اثر ذکاوت و زیرکی که داشتند نفوذ زیادی به دست آورده بودند و سال ها در محلی به خدمت مشغول بودند، در پی استقلال برآمدند (جعفریان،۱۳۷۷: ۲۱۵). به‌طوری که هر وقت حکومت مرکزی سست می‌شد این فرماندهان ترک بی درنگ قدرت را در دست می گرفتند (فرای،۱۳۹۴: ۱۴۳).استخدام ترکان در ایران دورهٔ میانه و در تشکیل دولت های مستقل در ایران به‌خصوص از دورهٔ سامانی به بعد موجب ترقی این افراد و رسیدن تا منصب سپهسالاری شد. به‌تدریج حکومت و سپهسالاری به دست ترکان و مخصوصاً به حکومت رسیدنشان شد؛ مانند حکومت غزنویان که توسط آلبتکین بنا شد که خود سپهسالار دستگاه سامانی بود؛ اما برعکس دیوانسالاری در دست ایرانیان قرار داشت. این امر سبب کشمکش و درگیری در میان اهل‌قلم (دیوان‌سالاران) و اهل شمشیر (سپهسالاران) یا برخورد امرای ترک با وزرای ایرانی در طول تاریخ ایران شد (همان،۱۳۹۴: ۱۵۹/۴). روایتِ غزنویان، با یکی از این سرداران ترک به نام آلبتگین که سپهسالار خراسان بود آغاز شد (جعفریان،۱۳۷۷: ۲۱۵). وی از مرتبه غلامی به مقام‌هایی چون ریاست دربار سامانی و سپهسالاری و امارت خراسان دست‌یافت. منصور سامانی از وی با عنوان گرگ پیر یاد کرده و همیشه از قدرت وی وحشت داشت. (فروزانی،۱۳۸۷: ۴۸). وی در زمان امیر نوح به مقام حاجب بزرگ دربار سامانی گماشته شد و در زمان امیر عبدالملک به‌عنوان حاجب بزرگ رسید. استیلای روزافزون وی بر دربار باعث ناخرسندی عبدالملک از وی شد. چون عبدالملک حضور وی را در دربار خویش مخاطره‌آمیز می‌دانست برای جلب رضایت وی فرمان داد سپهسالاری خراسان یعنی مهم‌ترین مقام نظامی در حکومت سامانیان که با امارت خراسان توأم بود به وی واگذار گردد. ابومنصور عبدالرزاق از مقام سپهسالاری خراسان برکنار و آلبتکین به‌عنوان سپهسالار و حاکم خراسان وارد آن ولایت شد. وی در غزنه موفق به تشکیل حکومتی بزرگ گردید و بدین ترتیب از مقام سپهسالاری به تشکیل حکومت نائل آمد. بنابراین غزنویان از حال و هوای انقلابات دربار سامانی ظهور کردند(همان،۵۱_۴۹).

«نسب غزنویان به سربازان مزدور ترکی می رسید»(هولنت،۱۳۸۰: ۲۰۸). اقدام آلبتگین به تشکیل حکومت، باعث خشم امیر منصور سامانی گردید و یک سپاه به سپهسالاری ابوجعفر به غرض خلع آلبتگین به غزنه فرستاد؛ اما چون این لشگر گران از مقابل آلبتگین به هزیمت رفت امیر منصور برای دفع حوادث ناگوار مصلحت را چنین دید که با آلبتگین صلح نموده و حکمرانی قلمرو مفتوحه‌اش را به او بدهد (جیلانی جلالی،۱۳۸۸: ۳). خراسان به علت موقعیت خوب همیشه عامل درگیری بین سپهسالاران بود. امری که بین محمود و

---

۱. ابوعلی انوک (لاوبک) فرزند ابوبکر انوک بود و چون الپکتکین شهر غزنه را از دست این خاندان خارج شاخت، آن ها هر از چندی برای دست یافتن به این شهر، با حکمرانان ترک به جنگ می پرداختند.

بکتوزون سپهسالار ترک صورت گرفت که در نهایت محمود غزنوی بر بکتوزون الب آمده و خراسان را ضمیمه قلمرو غزنویان کرد(فرای،۱۳۹۴: ۱۴۸). محمود غزنوی جانشین سبکتکین یک رهبر سیاسی و نظامی مقتدر و با اقتدار بود (اشپولر،۱۳۸۴: ۱۲۸). او سرداری است که به‌واسطه تاکتیک هایش سپاهیانش روحیه جنگ‌جویی داشتند (استانلی،۱۳۶۳: ۲۵۶). محمود غزنوی یک سیاست متفاوت را در برابر سپهسالارانش از جمله "ایاز " در پیش گرفت. با فرستادن این افراد به جنگ در هندوستان هم خواست این افراد را مشغول نگه دارد تا فرصت شورش نیابند و هم با به دست آوردن غنائم سپاه را بهره‌ور کند. (اقبال،۱۳۸۷: ۲۴۹).

محمود حکومت ولایات مهم را بین سرداران خود تقسیم کرد و "ارياق " با لقب حاجب در نتیجه ابراز شجاعت و شهامت در محاربه در نقاط مختلف انجام می داد از طرف سلطان محمود به مقام سپهسالاری کل عساکر هندوستان رسید؛ وی همیشه همراه سلطان محمود بود و بیشتر کارهای سلطان محمود به دست او انجام می شد. اما در چند سال آخر سلطان محمود قصد طغیان کرد و پس از فوت محمود خودسرتر شد (پرویز،۱۳۵۱: ۵۶). در واقع محمود و پسرش مسعود غزنوی در مواقع جنگ یا حتی مرگ وزیر با سپهسالار مشورت می کردند(حسن زاده،۱۳۸۵: ۱۱۸). یکی از شورش های دوران محمود شورش ترکمانان در سرخس بود. وی گروهی از لشگریان را به سرداری ابوسعد بن عبدالعزیز به سرکوب این شورش روانه کرد. وی بر ترکمانان حمله برده و آنان را وادار به عقب‌نشینی کرد. سپس سلطان محمود دو سپاه دیگر به فرماندهی "بکتغدی " و "حسین بن علی بن میکال " فرستاد اما این دو سردارش از ترکمانان شکست خوردند. غزنویان با کاستن از نفوذ طبقه نظامی و زمین‌دار نقش مهمی در بر آمدن سلجوقیان داشتند(رضایی،۱۳۷۸: ۱۳۴). پس از درگذشت محمود نقش سپهسالاران در انتخاب جانشین پر رنگ تر شد. وقتی محمود غزنوی درگذشت پسرش مسعود در اصفحان بود (ابن اثیر،۱۳۶۷: ۱۳/۵۶۴۶–۵۶۴۵). پس از محمود پسرش محمد، به کمک سپهسالاری به نام "ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین "[عموی محمد و سپهسالار خراسان] رسید. وی "بوسهل حمدوی " را نیز هم به وزارت برگزیده بود و خودش نیز به طرب و خوش‌کامی مشغول بود. همین عوامل باعث شد عده زیادی از غلامان سرایی که جنگ‌جویان ترک بودند به تحریک ایاز و "علی دایه " از امراء محبوب دربار سلطان محمد را رها کردند و همراه سرکردگان خویش رو به درگاه سلطان مسعود نهادند. «امیر ایاز با لشگریانش تمایل به مسعود داشتند» در جنگ مقابل این دو سپهسالار محمد نتوانست مقاومت کند و شکست را قبول کرد (گردیزی،۱۳۶۳: ۴۱۹)؛ و بدین ترتیب «مسعود بدون آنکه با مقاومتی روبه‌رو شده باشد در هرات به سلطنت نشست»(زرین کوب،۱۳۸۸: ۲/ ۲۵۱–۲۵۰).

مسعود به سمت خراسان رفت و یکی از یارانش را همراه سپاهی در اصفحان به جانشین گذاشت؛ اما بر جانشین وی شوریدند. مسعود برگشت و اوضاع را آرام کرد و دوباره به نیشابور رفت (ابن اثیر،۱۳۶۷: ۱۳/۴۶۴۶–۵۶۴۵). یکی از اشتباهات بزرگ مسعود بد رفتاری با سپهسالاران از جمله ینالتگین بود که این بد رفتاری باعث شورش و عصیان این سپهسالاران می شدکه دوباره مسعود را مجبور می کرد لشگری به فرماندهی سپهسالار دیگر برای دفع شورش بفرستد و باعث دشمنی بین سپهسالاران می شد و این افراد به جای پرداخت به امور مملکت مشغول درگیری باهم می شدند (فرای،۱۳۹۴: ۱۴). یک ناحقی دیگر که در حق سپهسالاران محمود توسط مسعود انجام شد و باعث شورش و سرکشی این افراد شد، مورد مؤاخذه یا کشتن این افراد بود. ازجمله این افراد آلتونتاش سردار لشگر سبکتکین بود. "احمد ینالتکین" از دیگر این سپهسالاران بود که مصادره اموالش باعث شورش او شد (استرآبادی،۱۳۸۷: ۶۶۵/۱). با این حال اما مسعود به سپهسالاران خود ارج می نهاد و در امور لشگری با آنان مشورت می کرد. از جمله سپهسالارانی که مورد توجه بود سپهسالار"غازی" بود که بسیار مورد اکرام بود. آنچه او را به سپهسالاران بدگمان میکرد این بود که از سپهسالاری تا بر تخت شاهی نشستن راهی نیست کاری که پدرش محمود سپهسالار سامانیان کرده بود(موسوی،۱۳۷۸: ۸_۷). از جمله سپهسالاران بزرگ این دوره علی قریب، علی دایه، سباشی، امیر نصر و امیر یوسف بودند که این افراد را فردی به نام کدخدا به‌عنوان یک عامل مخفی درباری، یاری می‌داد که این جایگاه نزد سپهسالار عزیز بود و در عزل و نصب سپهسالار نظر این فرد الویت داشت. علاوه بر این کارهای سپهسالار را نیز به دربار گزارش می‌کرد (حسن‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۹_۱۱۷).

این امرا هم در مقابل رفتارهای مسعود برای اطلاع یافتن از امور دربار پادشاهان همیشه جاسوسانی از غلامان ترک در دربار پادشاهان داشتند تا از نیات و تصمیمات سلطان‌ها باخبر باشند (پرویز، ۱۳۵۱: ۴۶). از سال ۴۲۵ هجری به‌تدریج قدرت امرا در دولت غزنوی زیاد شد. در این سال ما با شورش یکی از سرداران محمود به نام "اکین بن سوربل " روبه‌رو هستیم؛ که شورش وی با سرکوبش توسط یکی از امرای دیگر به همراه مسعود خاتمه یافت (رضایی،۱۳۷۶: ۶۹۲). مسعود بسیاری از سپهسالاران خود را به جرم خیانت دستگیر کرد که

باعث شد همه در فرمانروایی او هم سخن شوند(ابن اثیر،۱۳۶۷: ۵۶۴۵/۱۳). در صورت تکرار اشتباهات مسعود سپهسالاران را دستگیر و افراد دیگری را بر سر کار می آورد. کاری که وی با سباشی در جریان شکست از سلجوقیان کرد. وی را به درگاه نپذیرفته و او را به دلیل تباه ساختن سپاهیان بر کنار کرد(همان،۵۷۳۰/۱۳).

حکومت غزنوی برای کاهش قدرت سپهسالاران و عدم پیوستگی عاطفی سعی می کرد برای هر قوم فرمانده نظامی غیر قومی تعیین کند. که این تنوع قومی به شکل گیری ائتلاف ها و تضادهای جدید منجر شد و این عدم قرابت باعث ناکارآمدی این دولت ، عدم ثبات حکومت و افزایش سپهسالاران مرکزگریز شد. انتصاب ابوالحسن عراقی از این نوع انتصابات بود که باعث بر هم ریختگی سپاه و عزل وی شد. چرا که باهم منافع مشترک نداشتند(بیهقی،۱۳۷۴: ۱۲۵). به دلیل تعدد قومیت‌ها در میان سپهسالاران این دولت هر سپهسالار بر اساس منفعت قومی[۱] در حمایت یک سلطان درمی‌آمد. گاها ارکان دولت فدای سوءظن‌های سلاطین و تسویه‌حساب‌های هواداران می‌شد. از جمله امیر یوسف، سپهسالار ارياق، آسغتکین غازی سپهسالار ترک در این توطئه‌ها تباه شدند. در دولت غزنوی نیز برخورد دائم بین عناصر لشگری و کشوری گاه به اختلافات طولانی منجر می‌شد که اگر با عزم و اراده سلطان به تعادل نمی‌انجامید دولت را دچار تجزیه می‌کرد. (زرین‌کوب،۱۳۸۸: ۲/ ۲۶۸_۲۵۳) با شورش هر سرداری سلطان غزنوی جای این افراد را عوض می‌کرد. (باسورث،۱۳۸۱: ۹۸) گاها اختلافات مناطق تحت حکومتی سپهسالاران به دربار غزنه نیز منتقل می‌شد همان‌گونه که در عصر محمود غزنوی خرده‌حساب‌های بخارا و اختلافات بین وزرا و سپهسالاران به دربار غزنه نیز کشیده شد و محمود غزنوی وزیر ابوالعباس اسفراینی را به تحریک یکی از امراء علی خویشاوند پس از چندین سال خدمت به قتل رساند. (زرین‌کوب،۱۳۸۸: ۲/ ۲۷۰_۲۶۹)

یکی دیگر از اشتباهات دولت غزنوی در مورد منصب سپهسالاری موروثی کردن این منصب بود. این امر باعث شد سپهسالاران بعدی قابلیت لازم سپهسالاران قبلی را نداشته باشند و به علت موروثی بودن قدرتی برا این منصب نداشته باشند چرا که این منصب به راحتی از پدر به پسر رسید. وقتی هم که مسعود غزنوی از سپهسالار خراسان خواست به مقابله سلجوقیان برود وی گفت:"کار ایشان زیادت از آن است که به من بنده کفایت شود،تا با ایشان مقاومت توانم کرد"(رشیدالدین،۱۳۶۳: ۱۰).

گرایش به مرکزگریزی سپهسالاران نیز تحت تأثیر رفتار استبدادی سلطان و توطئه‌چینی‌های درباریان قرار داشت. این عوامل نه‌تنها به تضعیف اقتدار سلطنت کمک می‌کردند، بلکه موجب می‌شدند که غلامان و سپهسالاران به دنبال ایجاد قدرت مستقل خود باشند. در نتیجه، این وضعیت نه‌تنها به تضعیف قدرت مرکزی انجامید، بلکه موجب شکل‌گیری رقابت‌های داخلی و بحران‌های سیاسی نیز گردید.

جایگاه وزیران در دربار غزنوی

ساختار سپهسالاری باید در تعامل با ساختارهای دیر اجتماع از جمله وزارت هماهنگی داشته باشد تا احتمال موفقیت حکومت بیشتر و کارکردهای آن ضعیف نباشد. در عصر میانه ایران عنصر نظامی در دیوانسالاری کشوری نقش ثانوی را بر عهده دارد؛ اما مداخله روزافزون صاحب‌منصبان نظامی در کار دیوانی این موقعیت را دچار تغییر کرد. وزیر برای حفظ مقام خود ناچار به جلب رضایت امرای نظامی بود. وزرای کاردان به تدریج با ترس از قدرت نظامی امیران از پذیرش منصب وزارت سر باز می زدند.

جایگاه وزیر در این دوره در ایران همیشه جایگاهی بینابین را شامل می‌شد. تقسیم قدرت میان عناصر قدرت در قالب امرای نظامی و وزرا که نمایندگان حوزه نظامی و سیاسی بودند، در عصر میانه ایران موردپذیرش بود. در این دوره «منصب وزارت نیز شغل پراهمیتی بود. وزیر در رأس همه اهل‌قلم قرار داشت و اگر بسیار قدرتمند بود می توانست فرماندهی سپاه در میدان‌های جنگ را نیز در دست خود نگه دارد»(بارتولد،۱۳۵۲: ۴۹۳/۱). وزیر پس از سلطان در تدبیر امور نظامی از اهمیت بی‌اندازه‌ای برخوردار بود. هر چند وزیر در عزل و نصب های نظامی دخالت نمی کرد اما از آنجا که مورد مشورت سلطان قرار می گرفت نقش اساسی ایفا می نمود. همچنین وی در شورای جنگ برای تعیین فرمانده سپاه، تعداد نیروی نظامی و.. صاحب‌اختیار بود (حسن زاده،۱۳۸۵: ۱۱۸_۱۱۷). نظر وزیر در تدابیر نظامی از اهمیت بسزایی برخوردار بود و برای اینکه سپهسالاران را علیه خود تحریک نکند مستقیما در سلسله مراتب نظامی دخالت نمی کرد. اما

۱. سپهسالاران قوم هندی قابل اعتماد تر از سپهسالاران سایر قوم ها از جمله ترک ها در این دولت بودند.(باسورث،۱۳۸۱: ۱۰۷)

تبحر وی در امور نظامی منصب وی را در برابر سپهسالار تقویت می کرد. اما رقابت ها و دسیسه های نا به جای افراد بر سر این منصب باعث تزلزل موقع وزارت شد (همان،۱۳۸۵: ۱۱۹_۱۱۸).

به تدریج در حکومت غزنوی وزرا یکی از عوامل درگیری بین حکمرانان و سپهسالاران شدند. چرا که سپهسالاران در اوج بودن وزرا را نمی خواستند و تمایل داشتند حکمرانان در انتخاب وزیر با این افراد مشورت کنند. امری که در دوره فرمانروایی مسعود اتفاق افتاد و وزرا یکی از عوامل درگیری بین مسعود با سپهسالارانش شد. سپهسالاران در اوج بودن دو قدرت باهم را نمی خواستند(صدرالدین حسینی،۱۳۸۲: ۱۳۳-۱۳۴). سردمداران این امر امیر یوسف سپهسالار و بکتغدی سالار غلامان بودند(جیلانی جلالی،۱۳۸۸: ۲۶).

چالش های بین روابط دو منصب سپهسالار و وزیر در دولت غزنوی

امور سیاسی و نظامی در دولت‌ها همیشه همراه قدرت مطرح می‌شوند. در این پژوهش از امر سیاسی با عنوان "اهل‌قلم " و از امر نظامی با عنوان "اهل شمشیر " یاد می شود. در تاریخ همواره جدالی دیرینه میان قلم و شمشیر وجود داشته است. در این بازی قدرت قلم و شمشیر دو روی یک سکه بودند و تعاملی که بین این دو وجود داشت همیشه مسالمت آمیز نبود. درست است که «کشور با شمشیر و قلم اداره می‌شود»(بن طقطقی،۱۳۹۸: ۶۶). اهل‌قلم و اهل شمشیر دو رکن اصلی و اساس حکومت‌ها همیشه در تعامل یا تقابل با هم بر اساس منافع خود تعریف‌شده‌اند. یکی از اهداف حکومت‌ها ایجاد یک مرز مطمئن می‌باشد که برای تحقق این امر سیاست به نظامیان متکی می‌شود. اینجاست که اهل شمشیر مفهوم قدرت را در دست می‌گیرند را که این افراد موجودیت حکومت‌ها را تضمین می‌کنند و در این موجودیت به دنبال یک جایگاه مطمئن در قدرت برای خود هستند.در جوامعی مانند حکومت غزنوی که از طریق نظامی گری حکومت را به دست گرفته بودند، فرماندهان نظامی[1] از نفوذ بشتری برخوردار بودند که موقعیت آنان را در برابر دیوانسالاران تقویت می کرد(عضدانلو،۱۳۸۴: ۳۷۳). در هر دوره مقام وزارت و سپهسالاری دائم در کش و قوس بودکه مقام وزارت ابتدا دارای اهمیت و اعتبار بوده و به تدریج که افول دولت ها نزدیک می شد، قدرت نظامیان افزایش پیدا کرده و مقام وزارت ضعیف می شد که این امر باعث تنش بین وزرا و امیران نظامی می شد و توطئه و کشمکش را بین امیران نظامی و وزرا افزایش میداد. فقط وزرایی می توانستند در مقام وزارت بمانند که در مقابل سپهسالاران سکوت پیشه می کردند. با بررسی تعامل پیچیده و متضاد میان اهل قلم و اهل شمشیر درک عمیقی از ساختار قدرت حاصل میشود(بنداری،۱۳۵۶: ۱۸۷).

در مورد اولویت و افضل بودن اهل‌قلم و اهل شمشیر همواره اختلاف وجود داشته است؛ گروهی بر آن‌اند که باید قلم بر شمشیر چیره باشد و در تائید نظر خود گفته اند که قلم را شمشیر نگاهداری می کند و در این صورت شمشیر به‌منزلهٔ نگاهبان و خدمتگزار قلم است و جمعی معتقدند که باید شمشیر بر قلم چیره باشد و چنین دلیل آورده اند که «قلم خدمتگزار شمشیر است زیرا قلم روزی صاحبان شمشیر را تحصیل می کند، پس در این صورت به‌منزله خادم شمشیر است. بعضی هم گفته اند هر دو باهم مساوی هستند و هیچ‌یک از دیگری بی نیاز نیست»(بن طقطقی،۱۳۹۸: ۶۶).

به گفته ابن خلدون «شمشیر و قلم هر دو از ابزار و وسایل خدایگان دولت است که در فرمانروایی خویش از آنان یاری می جستند. ولی در آغاز تشکیل دولت و هنگامی که هنوز ارکان دولت پایه های فرمانروایی را استوار نساخته اند نیاز پادشاه به شمشیر از قلم بیشتر است؛ اما شمشیر در پایان دولت هم که عصبیت آن رو به ضعف و زبونی می رود بیش از قلم مورد نیاز دولت است و همان‌طور که در آغاز تشکیل آن به خداوندان شمشیر اتکا می کند و از آنان یاری می جوید در این مرحله هم برای تقویت کردن دولت ناچار است شمشیر را تکیه‌گاه خود سازد؛ بنابراین شمشیر در هر دو مرحله آغاز و پایان دولت بر قلم مزیت دارد و خداوندان شمشیر در این دو مرحله شکوهمندتر هستند و اقطاع پربهاتری به چنگ می آورند؛ اما در اواسط دولت سلطان و خدایگان تا آن حدی از شمشیر بی‌نیاز می شوند زیرا او در این مرحله در تشکیل دادن دولت کامیاب شده و فرمانش در همه جا نفوذ یافته است. در این مرحله یاری گر او قلم است و در اینجا دیگر شمشیر نیاز نیست مگر آنکه غائله ای در کشور روی دهد که به شمشیر نیاز باشد ازاین‌رو در این مرحله خداوندان قلم به پایگاه بلندی نائل می شوند و ثروت بیشتری به دست می آورند»(ابن خلدون،۱۳۸۲: ۱/ ۴۹۰-۴۹۲). امرای نظامی همان گونه که وزیران را روی کار می

۱. سپهسالاران به نام خراسان

آورند به‌راحتی نیز این افراد را کنار می گذاشتند. وزرا خواسته یا ناخواسته مجبور به ایجاد یک رابطه دوستانه با امرای نظامی بودند. به مانند همکاری "ابوعلی بلعمی " و "آلبتکین " که هیچ کاری را بدون مشورت هم انجام نمی دادند؛ اما پیش می آمد که اگر وزیر و سپهسالاری با هم مخالفت می ورزیدند نیروی خود را صرف نابودی هم می‌کردند. این کشمکش دولت ها را به سمت سقوط پیش می برد. چون هدف هر دو گروه کسب قدرت برای سلطه بر هم بود. علاوه بر این وزرا و دیوان‌سالاران برای ماندگاری و جلوگیری از کاهش اقتدار به‌نوعی مجبور بودند تحت امر امرا باشند (گردیزی،۱۳۶۳: ۳۵۴).

در دورهٔ غزنویان اگرچه سپهسالاری به دست ترکان افتاد که از دوره سامانی وارد دستگاه حکومتی ایرانی شدند اما دیوانسالاری در دست ایرانیان بود. همین امر سبب کشمکش میان اهل‌قلم و اهل شمشیر در ایران دوره میانه شد (فرای،۱۳۹۴: ۱۵۹/۴). نمونه این امر را در طرفداری از حاکمان می توان مشاهده کرد. همان طور که امیر ایاز به دلیل اثبات قدرت خود متمایل به مسعود غزنوی بود (گردیزی،۱۳۶۳: ۴۱۹). و در مقابل او امیر یوسف سپهسالار و سالار علی قریب علیه مسعود غزنوی بودند چرا که در طلب قدرت زیادی بودند(زرین کوب،۱۳۷۸: ۴۱۸). با این حال در این دولت سپهسالار با مشورت بزرگان حکومتی به ویژه وزیر انتخاب می شد که در این انتخاب مناسبات نیز تاثیر گذار بودند. از جمله امیر نصر و امیر یوسف که پسران سبکتکین بودند و با علی قریب که از خاندان سلطنتی بود (حسن زاده،۱۳۸۵: ۱۲۰). وزیر این اختیار را داشت که در امور نظامی حتی در عزل و نصب سپهسالاران نیز دخالت کند چرا که از نظر سلطان وی شخص دوم مملکت به حساب می‌آمد.این امر حسادت سپهسالاران را تحریک می کرد را که این افراد عقیده داشتند حکومت به دست آنان بنا می گردد (عقیلی،۱۳۶۴: ۱۶۴). از جمله این افراد سپهسالارانی چون ارياق و آسفتکین بودند گاها قربانی کینه سلطان شده و منصب سپهسالاری از این افراد گرفته می‌شد و همین عامل باعث شورش‌های تهاجمی سپهسالاران علیه سلطان می‌شد (باسورث،۱۳۸۱: ۱۰۷).

در بررسی چالش های بین این دو منصب مواقعی که حکومت مرکزی ضعیف شده و قدرتش کاهش می یافت، نظامی گری افراطی بر اهمیت اهل شمشیر می افزود و به تدریج دیوانسالاری را به دست گرفته که این امر به نوبه خود باعث خارج شدن مشاغل دیوانسالاری از دست اهل قلم شد که این امر قدرت وزرا را کاهش داد (بویل،۱۳۸۰ :۲۲۱/۵–۲۲۰). این افراد به‌تدریج از ملوکی حمایت می‌کردند که بتوانند با نام آنان حکومت کنند و از میان مأمورین دیوانسالاری هر که را بخواهند تغییر یا برکنار کنند (همان،۲۶۷/۵). از جمله این افراد می توان به امیر یوسف سپهسالار و سالار علی قریب که از امیران نظامی دوره مسعود بودند که با کم شدن قدرت حاکمیت مرکزی علیه مسعود و دستاه او شورش کردند (زرین کوب،۱۳۷۸: ۴۱۸). گاهی هم این سپهسالاران به دشمنان حاکمیت مرکزی پناه می بردند کاری که ارسلان جاذب سپهسالار کرده و به حکومت سلجوقی پناهنده شد (فرای،۱۳۹۴: ۱۶۴). راهکاری که دولت غزنوی از ترس افزایش قدرت سپهسالاران و نظارت بر عملکرد این افراد به کار برد، انتخاب یک کدخدا و اعزام وی همراه سپهسالار به منطقه جکومتی او بود. در واقع کدخدا به عنوان جاسوس مخفیانه رفتارهای سپهسالار را به دربار گزارش می داد. گاها بین این دو فرد اختلاف پیش می آمد مانند روابط ابوالحسن علی قاضی با احمد ینالتکین سپهسالار هندوستان که کدخدا نامه ای به وزیر احمد بن حسن میمندی نوشت و وی در جواب گفت:«تو کدخدا هستی، تو را به سالار و لشگر چه کار» از این جواب وزیر چنین استنباط می شود که وزرا از ترس شورش های سپهسالاران و برای حفظ جان خود سکوت را ترجیح می دادند برای اینکه میمندی می دانست در صورت میدان دادن به قاضی نمی تواند جلوی شورش ینالتکین را بگیرد (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۲). از دوره مسعود غزنوی سپهسالاران با تحلیل دو شمشیر در یک نیام نمی گنجد قدرت وزیران را به چالش بردند. سردمداران این دیدگاه سپهسالاران مرکز گریز امیر یوسف سپهسالار و بکتغدی بودند (جیلانی جلالی، ۱۳۸۸: ۲۶).مسعود یکی از سپهسالاران مرکزگرای خود به نام سباشی[۱] تکین را به تنبیه این افراد فرستاد. اما سباشی از جنگ با این افراد خودداری کرده و سپاهش پراکنده شد (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۱۸). این امر باعث شد مسعود از عملکرد این سپهسالار ناراضی باشد. اما بر عکس دیوانسالاران و وزیران،سباشی را تایید میکردند. چرا که در جهت مخالفت وزرا حرکت نمی کرد. اما با وجود داعیات دیوانسالاران از وی ، این فرمانده با شکست سختی که از ترکمانان خورد بخش اعظم خراسان به دست سلجوقیان افتاد و قحطی و گرسنگی بزرگ ترین مشکل سپهسالاران غزنوی شد. سپهسالاران مرکز گریز همچون آکین بن سوربل با شرایطی که ایجاد کردند مقدمات شکست مسعود را

۱. صاحب سپاه و فرمانده لشگر

فراهم کردند(ستارزاده،۱۳۸۴: ۳۳). مسعود وقتی به حکومت رسید "ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی " وزیر را که پدرش به زندان افکنده بود آزاد ساخت و وی را به جای حسنک به وزارت منصوب کرد (اشپولر،۱۳۷۳: ۲۷۱/۱). سلطان مسعود در اثنای محاربات ترکمانان خود قشون خود را سالاری کرد و به نصایح میمندی و "احمد عبد الصمد " گوش نمی کرد و کارها را به رأی خود می راند و به این جهت "سالار علی قریب " و "ارياق احمد ینالتگین غازی " سپهسالار، "امیر یوسف " سپهسالار و "بیکتغدی " سالار غلامان سرای ضایع می شوند. لشگرهای ناراضی و بازماندگان سالاران با پسر "ارسلان جاذب " و عده‌ای از غلامان گردنکش سلطانی به قشون "بیغو داود " و "طغرل سلجوقی " پناه می برند و شجاع ترین لشگر ترکمانان را تشکیل می دهند. "سبکتکین " سپهسالاری بود که در حال اقتدار خویش و ضعف سامانیان به آن‌ها به دیده احترام می نگریست. چنان‌که وی در آوان طغیان "ابوعلی سیمجوری " و "فایق " علیه امیر نوح سامانی از شاه درمانده سامانی حمایت نموده و مخالفین او را شکست فاحشی داده و قشون یاغی را سرکوب نمود. امیر نوح به جایزه این معاونت به سبکتکین لقب "ناصر الدوله " و به امیر محمود که در آن غائله هنرهای نمایان حربی از خود نشان داده بود لقب "سیف الدوله " و سپهسالاری خراسان عنایت کرد (جیلانی جلالی،۱۳۸۸: ۵۰_۲۶). در سال ۴۳۲ هجری قمری وزیران مسعود برای کاهش قدرت سپهسالاران و هم دست نشدن این افراد با سلجوقیان از او خواستند به امور خراسان بیشتر بپردازد. وی سپاهی به فرماندهی بزرگ ترین سالارش سباشی به خراسان فرستاد(بن اثیر،۱۳۶۷: ۵۷۲۶/۱۳). برخی از وزرا نیز به پیشرفت کار ارياق که از سپهسالاران معرف عساکر هندوستان بود، حسادت و دشمنی ورزیده و خواستار زوال ایشان شدند. مسعود هم بر اثر گفتار این جماعت در حق ارياق بدگمان شده و در صدد توقیف او برآمد. وزرا با این اعمال سعی داشتند قدرت سپهسالاران را در حکومت کاهش دهند. با توجه به قدرت سپهسالاران و علاقه به تصاحب قدرت درگیری میان آنان و وزرا اجتناب ناپذیر بود. این رقابت بیشتر با کنترل منابع و یا حمایت از شاهزادگان صورت می گرفت. سپهسالاران به راحتی علیه وزرا ائتلاف تشکیل می دادندو باعث بی ثباتی و آشفتگی می شدند(پرویز،۱۳۵۱: ۵۶).

رقابت میان سپهسالاران و وزرا برای کسب قدرت موجب بی ثباتی و جنگ های داخلی شد. این وضع فرصت را برای مداخله قدرت های خارجی فراهم کرد. افزایش قدرت سپهسالاران و پناه بردن این افراد از جمله ارسلان جاذب به حکومت سلجوقی باعث ضعف و در نهایت سقوط حکومت مرکزی شد.

نتیجه‌گیری

سپهسالاری نهاد تاثیر گذار در حکومت غزنوی بود که بر مبنای نظامی بنا شده بودند. بر اساس همین اصل سپهسالار در این دولت قدرت و نقش اساسی داشت که مشروعیت خود را از شمشیر می گرفت. با توجه به اینکه نفوذ این منصب ثبات حکومت ها تحت تاثیر قرار می داد، قدرت این افراد باید کنترل می شد. این منصب همواره با دیگر نهادهای قدرتی همچون وزارت در ارتباط بوده است. این ارتباط پیچیده بر سر قدرت گاه به تعامل و گاه به رقابت ختم می شده است.

غزنویان خود از سپاهیان ترک بودند که تحت رهبری آلبتکین سپهسالار یک سلسله مستقل تاسیس کرده و در تعیین استراتژی های نظامی سیاسی تاریخ ایران نقش کلیدی داشتند بنابراین درگیری میان این افراد و صاحب منصبان دیگر از جمله وزارت اجتناب ناپذیر بود. کما اینکه وزرا بخاطر در امان ماندن جان خود سعی می کردند راه میانه را در پیش گرفته و همیشه خود را در اوج قدرت نه دارند و در صورت موفق نشدن سعی بر کنار آمدن با منصب سپهسالاری بود.

در دولت غزنوی مقام وزارت دارای اهمیت و اعتبار بود اما با ضعیف شدن دولت، قدرت نظامیان افزایش پیدا کرد که این امر باث تنش بین مقام وزارت و سپهسالاری شد. فقط وزرایی می توانستند جایگاه خود را حفظ کنند که همسو با اهداف سپهسالاران شوند. بنابراین وزرا خواسته یا ناخواسته مجبور به ایجاد یک رابطه دوستانه با امرای نظامی از جمله آلبتکین بودند. با توجه به نظامی بودن دولت غزنوی، سپهسالاران عقیده داشتند که حکومت به دست این افراد بنا شده است و نباید وزیر شخص دوم مملکت به حساب آید. سپهسالارانی از جمله ارياق و آسفتکین منصب دیوانسالاری را از دست اهل قلم خارج کردند. این چالش ها باعث ضعیف شدن حکومت مرکزی شده و در نهایت با همکاری سپهسالاران مرکز گریز با سلجوقیان، این حکومت را به چالش کشیدند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۶۷). تاریخ کامل،ذترجمه حمیدرضا آژیر. تهران: انتشارات اساطیر.

ابن طقطقی، محمد بن علی. (۱۳۹۸). تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

ابن خلدون. (۱۳۸۲). مقدمه بن خلدون،ترجمه پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

اشپولر، برتولد. (۱۳۷۳). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی فرهنگ.

اشپولر، برتولد. (۱۳۸۴). جهان اسلام، ترجمه دکتر قمر آریان، تهران: انتشارات امیرکبیر.

استانلی، لین پول. (۱۳۶۳). تاریخ دولت‌های اسلامی، ترجمه صادق سجادی و سید محمدصادق، تهران: انتشارات تاریخ ایران.

اقبال، عباس. (۱۳۸). تاریخ کامل ایران (بعد از اسلام)، تهران:انتشارات نامک.

استرآبادی، محمدقاسم هندو شاه. (۱۳۸۷). تاریخ فرشته از آغاز تا بابر،تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بار تولد و.و. (۱۳۵۲). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

باسورث، ادموند. (۱۳۸۱). سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

بنداری، فتح بن علی. (۱۳۵۶). تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ.

بویل، ج.آ. (۱۳۸۰). تاریخ ایران کمبریج، ترجمه تیمور قادری، تهران:انتشارات امیرکبیر.

بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۴). تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض،تهران: انتشارات علم.

پرویز، عباس. (۱۳۵۱). تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، تهران: انتشارات مکتب ایران.

حسینی، صدرالدین. (۱۳۸۲). اخبار دولت سلجوقی، ترجمه جلیل نظری، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی فیروزآباد.

جوزجانی، قاضی منهاج سراج. (۱۳۴۲). طبقات ناصری، تصحیح حبیب عبدالهی ، تهران:انتشارات دنیای کتاب.

جعفریان، رسول. (۱۳۷۷). تاریخ ایران اسلامی، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

جیلانی جلالی، غلام. (۱۳۸۸). غزنه و غزنویان، تصحیح محمد سرور مولایی، کابل.

رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۶). تاریخ سیاسی اجتماعی ایران،تهران: انتشارات علم.

رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۸). گنجینه تاریخ ایران،تهران: انتشارات اطلس.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). تاریخ مردم ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی،تهران: انتشارات سخن.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (۱۳۸۱). مجمع اللانساب، تصحیح هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

عقیلی، سیف‌الدین حاجی نظام. (۱۳۶۴). آثارالوزراء، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی، تهران: انتشارات اطلاعات.

عضدانلو، حمید. (۱۳۸۴). آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات نی.

فرای، ریچارد، و دیگران. (۱۳۹۴). تاریخ ایران، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فروزانی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). غزنویان از پیدایش تا فروپاشی،تهران: انتشارات سمت.

طوسی، ابوعلی حسن. (۱۳۴۷). سیاست‌نامه، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

گرانتوفسکی، ادوین و دیگران. (۱۳۹۵). تاریخ ایران از باستان تا امروز، ترجمه‌ی کی خسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۶۳). زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۶۳). جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال.

هولنت، پی. ام.، و آن. ک. س. لمتون. (۱۳۸۰). تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: انتشارات امیرکبیر.

حسن‌زاده، اسماعیل. (۱۳۸۵). ساختار عملکرد سپاه غزنوی. پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۲ ، زمستان.

شاهین، مهدی، اسماعیل سپهوند و مرتضی قربانی. (۱۳۹۵). بررسی موقعیت سیاسی سپهسالار در ایران و ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری او با تکیه‌بر قابوس‌نامه. در سومین کنفرانس بین‌المللی مدیریت و اقتصاد، مشهد.

موسوی، زهره. (۱۳۷۸). شخصیت‌ها و گروه‌های حاکم در عصر غزنوی. کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۰ ، بهمن.

References

Aqili, Sayf al Din Haji Nezam. (1985). Athar al Vozara (M. J. Hosseini, Ed.). Tehran: Ettelaat Publications.

Aryan, Q. (Trans.). (2005). The Islamic world. Tehran: Amir Kabir Publications.

Astarabadi, Muhammad Qasim Hindushah. (2008). Tarikh Fereshteh: From the beginning to Babur (M. R. Nasiri, Ed.). Tehran: Society for Cultural Heritage and Eminent Figures.

Barthold, V. V. (1973). Turkestan Nameh (K. Keshavarz, Trans.). Tehran: Foundation of Iranian Culture.

Bayhaqi, Abolfazl. (1995). Tarikh Bayhaqi (A. A. Fayyaz, Ed.). Tehran: Elm Publications.

Bosworth, C. E. (2002). The Islamic dynasties (F. Badreh, Trans.). Tehran: Center for the Recognition of Islam and Iran.

Boyle, J. A. (2001). The Cambridge history of Iran (T. Qaderi, Trans.). Tehran: Amir Kabir Publications.

Bundari, Fath ibn Ali. (1977). History of the Seljuk dynasty (M. H. Jalili, Trans.). Tehran: Foundation of Culture.

Foruzani, A. Q. (2008). The Ghaznavids: From emergence to collapse. Tehran: SAMT Publications.

Frye, R. N., et al. (2016). History of Iran (H. Anousheh, Trans.). Tehran: Amir Kabir Publications.

Gardizi, Abu Said Abd al Hayy. (1984). Zayn al Akhbar (A. H. Habibi, Ed.). Tehran: Foundation of Iranian Culture.

Gilani Jalali, G. (2009). Ghazna and the Ghaznavids (M. S. Mowlai, Ed.). Kabul.

Grantovsky, E., et al. (2016). History of Iran from antiquity to the present (K. Keshavarzi, Trans.). Tehran: Pouyesh Publications.

Hassanzadeh, E. (2006). Structure and performance of the Ghaznavid army. Journal of Humanities Research, 52, Winter.

Holt, P. M., & Lambton, A. K. S. (2001). History of Islam: Cambridge University research (A. Aram, Trans.). Tehran: Amir Kabir Publications.

Hosseini, Sadr al Din. (2003). Akhbar al Dawla al Seljuqiyya (J. Nazari, Trans.). Tehran: Islamic Azad University, Firuzabad.

Ibn Athir, Izz al Din. (1988). The complete history (H. R. Azhir, Trans.). Tehran: Asatir Publications.

Ibn Khaldun. (2003). The Muqaddimah of Ibn Khaldun (P. Gonabadi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Ibn Taqtaqa, Muhammad ibn Ali. (2019). Tarikh Fakhri (V. Golpayegani, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Iqbal, A. (1959). The complete history of Iran (after Islam). Tehran: Namek Publications.

Jafarian, R. (1999). History of Islamic Iran. Tehran: Danesh va Andishe Moaser Cultural Institute.

Juzjani, Minhaj Siraj. (1963). Tabaqat Nasiri (H. Abdollahi, Ed.). Tehran: Donyaye Ketab Publications.

Lane Poole, S. (1984). The history of Islamic dynasties (S. Sajjadi & S. M. Sadeq, Trans.). Tehran: Tarikh Iran Publications.

Mousavi, Z. (2000). Ruling elites and groups in the Ghaznavid era. Keyhan Farhangi, 160, Bahman.

Ozdanlou, H. (2005). Introduction to basic concepts of sociology. Tehran: Ney Publications.

Parviz, A. (1972). History of the Seljuks and Khwarazmshahs. Tehran: Maktab Iran Publications.

Rashid al Din Hamadani, Fazl Allah. (1984). Jami al Tawarikh (B. Karimi, Ed.). Tehran: Iqbal Publications.

Rezaei, A. (1997). Socio political history of Iran. Tehran: Elm Publications.

Rezaei, A. (1999). Treasury of Iranian history. Tehran: Atlas Publications.

Shabankaraei, Muhammad ibn Ali. (2002). Majma al Ansab (H. Mohaddeth, Ed.). Tehran: Amir Kabir Publications.

Shahin, M., Sepahvand, E., & Ghorbani, M. (2016). Political position of the commander in chief in Iran and his ethical and behavioral characteristics with emphasis on Qabus Nameh. In Proceedings of the 3rd International Conference on Management and Economics (Mashhad).

Spuler, B. (1994). Iran in the early Islamic centuries (J. Falaturi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Tusi, Abu Ali Hasan. (1968). Siyasat Nameh (Book of government). Tehran: Translation and Publication Organization.

Zarrinkoub, A. H. (1999). Ages: History of Iran from the beginning to the fall of the Pahlavi dynasty. Tehran: Sokhan Publications.

Zarrinkoub, A. H. (2009). History of the Iranian people. Tehran: Amir Kabir Publications.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

The Role of Good Governance Indicators of Reform, Compassion, and Moderation Governments in Political Development during the Islamic Republic

Sima Talebi Aghdam Malek[1], **Ehsan Shakeri Khoei**[2]✉, and **Mirghasem Banihashemi**[3]

1. Department of Political Science and International Relations, Ta. C., Islamic Azad University, Tabriz, Iran. Email: sima.talebiaghdam@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Political Science and International Relations, Ta. C., Islamic Azad University, Tabriz, Iran. Email: ehsanshakeri@iaut.com
3. Department of Iran Security Studies, Strategic Studies Center, Tehran, Iran. Email: banihashemi@risstudies.org

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 23 April 2025
Received in revised form 04 August 2025
Accepted 13 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Good Governance,
Political Development,
Islamic Republic,
Khatami,
Ahmadinejad,
Rouhani

ABSTRACT

Objective: This study examines the performance of the Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani administrations in Iran, focusing on the indicators of good governance and political development. Its main goal is to assess how successfully these governments implemented the principles of transparency, accountability, participation, and rule of law, and how these factors influenced the overall process of political development in the country.

Method: The study follows a descriptive analytical approach and uses a comparative method to identify similarities and differences among the three administrations. Data were collected from official reports, academic studies, and governance indicators provided by international institutions. This approach allows for an objective comparison of policy making styles and governance outcomes across the selected periods.

Results: The results show a significant relationship between good governance and both political development and domestic economic growth. While the Khatami administration promoted civil society and political participation, the Ahmadinejad government witnessed a decline in these areas due to economic rent seeking and centralization of power. Under Rouhani, despite limited improvements in international relations, institutional and economic constraints prevented full implementation of good governance. Overall, structural challenges such as weak accountability, limited political pluralism, and the separation of state and society remain key barriers.

Conclusions: The study concludes that the persistence of a rentier state, weak civil society structures, the absence of effective political parties, and institutional inefficiency have slowed the realization of good governance in Iran. Achieving sustainable political development requires institutional reform, improved transparency, and greater public participation in governance processes.

Cite this article: Talebi Aghdam Malek, S., Shakeri Khoei, E., & Banihashemi, M. (2025). The Role of Good Governance Indicators of Reform, Compassion, and Moderation Governments in Political Development during the Islamic Republic. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-23. http//doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: http//doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505

Introduction

Governance refers to the exercise of political and administrative authority at all levels for the management of a country's affairs. It encompasses the mechanisms, processes, and institutions through which citizens and groups articulate their interests, exercise their legal rights, fulfill their obligations, and mediate their differences. Institutional and human capacities for governance determine the effectiveness of public policies and strategies, particularly in the delivery of public services (Madadi et al., 2021). Much of the debate over the definition of good governance has focused on what makes institutions and laws more effective and efficient in achieving justice, transparency, participation, accountability, and the rule of law. These elements are vital for human and political development and for the eradication of poverty, since inefficient institutions generally cause the most harm to the poor and vulnerable. Therefore, in the absence of a universal standard for governance, the notion of what constitutes "good" is often defined by its desirable outcomes, which vary from one context to another. Nevertheless, two broad dimensions of governance can be identified (Alvani, 2009). The first relates to governance institutions, including public administration and public services, particularly concerning the proper management of resources, equitable access to public services, responsiveness to citizens' views, and their participation in decision making processes. The strategies adopted in this regard such as improved personnel management, transparency in public finances, combating corruption, citizen participation, and enhanced accountability have since become common currency in public administration discourse (Elhami et al., 2022). This broad domain of governance is closely related to the concepts of democracy and the rule of law, encompassing claims to rights such as equality before the law, judicial independence, participation in public affairs, political pluralism, freedom of expression, and media independence. These claims also extend to demands for gender equality and the inclusion of youth and marginalized groups. Effective implementation of these principles depends on informed and empowered citizens actively engaged in transparent and accountable governance processes. Moreover, free and pluralistic media are deemed essential to ensure the right of public access to information held by governmental institutions. Good governance and political development represent two sides of the same coin in advancing society toward welfare and the institutionalization of democracy and its requisites. Iran's political development over the past century has undergone significant transformations (Darabi et al., 2025): from the emergence of the Constitutional Revolution in 1906, to the periods of absolute monarchy and covert modernization under the two Pahlavi monarchs; the brief parliamentary democracy under Prime Minister Mohammad Mossadegh; and the 1979 Islamic Revolution, followed by various state manifestations conservative, pragmatic, reformist, neo-conservative, and neo-pragmatist. In each of these periods, Iranian society and politics experienced profound changes, often imposed from above. These transformations were further intensified by Iran's historically significant geopolitical position in international politics, serving as both a focal point and a catalyst for the interests of major powers in the oil-rich Middle East.Against this backdrop, the present study

conducts a comparative examination of good governance and political development across the administrations of Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani. The objective is to formulate a theoretical model explaining the inefficiency of governments in implementing good governance as a pathway to political development. The central question of this research concerns how governmental performance has aligned with good governance indicators and what ultimate impact these actions have had on the overall trajectory of political development in Iran toward effective governance and sustainable progress.

Method

The study follows a descriptive analytical approach and uses a comparative method to identify similarities and differences among the three administrations. Data were collected from official reports, academic studies, and governance indicators provided by international institutions. This approach allows for an objective comparison of policy making styles and governance outcomes across the selected periods.

Results

The results show a significant relationship between good governance and both political development and domestic economic growth. While the Khatami administration promoted civil society and political participation, the Ahmadinejad government witnessed a decline in these areas due to economic rent seeking and centralization of power. Under Rouhani, despite limited improvements in international relations, institutional and economic constraints prevented full implementation of good governance. Overall, structural challenges such as weak accountability, limited political pluralism, and the separation of state and society remain key barriers.

Conclusions

The study concludes that the persistence of a rentier state, weak civil society structures, the absence of effective political parties, and institutional inefficiency have slowed the realization of good governance in Iran. Achieving sustainable political development requires institutional reform, improved transparency, and greater public participation in governance processes.

Development represents a key aspiration for nations, spanning economic, cultural, and political realms under sustainable development. Good governance serves as the dominant progress model, endorsed by governments and developmental institutions (Banai et al., 2022). This analysis of good governance's role in Iran's political development during the Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani presidencies highlights the state's impediments, especially in Third World settings like Iran: fostering governmental independence from society, stifling civil society, bypassing democracy, blocking political advancement, displaying weak extractive/redistributive capabilities, acting as a rent distributor, encouraging rent seeking, expanding the public sector, promoting consumption-driven economics, and disrupting development plans. These factors have obstructed political progress and good governance, particularly under Ahmadinejad and Rouhani, as good governance counters rentier states its success undermines them, while failure reinforces

barriers to societal growth. Thus, Iran's rentier evolution in these periods via hindrances to independent civil society, bureaucratic growth, lack of robust parties, and pluralism neglect has postponed good governance. Good governance metrics directly influence political development and economic growth. Indicators declined in Ahmadinejad's first four years, correlating with political and GNP setbacks, while Rouhani's term saw improvements with economic benefits, though final year declines linked to 2016 –2017 shifts, including drops in stability and corruption control.Iran's 2020 governance ranking was 181/202, with scores dropping from -0.78 (1996) to -1.14 (2019), revealing systemic flaws in rule of law, accountability, and others persistently negative against positive global averages.Despite minor presidential differences, governance gains yield no major national shifts; Rouhani's eras show enduring structural hurdles to rule of law and accountability, with bleak global/regional comparisons amid ongoing declines.Khatami's reformist era featured expansions in political/press freedoms, European ties, council elections, peak post-revolutionary growth, inflation/currency successes, and foreign de-escalation via détente and civilizational dialogue. Yet, good governance fell short: civil society underdeveloped, rule of law suboptimal (-0.51 to -0.83, 2000–2005), press golden age with proliferations/closures, reform discourses fostering consensus, but efficiency (-0.60 to -0.53), corruption (-0.19 to -0.48), stability (0.032 in 1996 to critical 2006), and accountability (-0.95 to -1.50, peak 0.086 in 2003) unsatisfactory superior to peers but below global standards.Charts show sub zero scores across World Bank's six metrics in Ahmadinejad/Rouhani governments, signaling urgent need for executive/legal reforms.Ahmadinejad's centralization, fueled by oil rents, eschewed societal engagement/accountability, neglected transparency (breeding corruption), undermined rule of law via mergers legislative clashes, and frequent turnovers eroded effectiveness stability. Selective media political permits and direct interventions contradicted good governance, democracy, and development, delaying Iran's effective governance.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقش شاخص‌های حکمرانی خوب دولت‌های اصلاحات، مهرورزی و اعتدال در توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی

سیما طالبی اقدم ملک[۱]، احسان شاکری خوئی[۲] ✉، میرقاسم بنی هاشمی[۳]

۱. گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. رایانامه: sima.talebiaghdam@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. رایانامه: ehsanshakeri@iaut.com
۳. گروه مطالعات امنیتی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ایران. رایانامه: banihashemi@risstudies.org

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
حکمرانی خوب،
توسعه سیاسی،
جمهوری اسلامی،
خاتمی،
احمدی نژاد،
روحانی

چکیده

هدف: این پژوهش به بررسی عملکرد دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی در ایران با تمرکز بر شاخص‌های «حکمرانی خوب» و «توسعه سیاسی» می‌پردازد. هدف اصلی، ارزیابی میزان موفقیت هر دولت در نهادینه‌سازی اصولی مانند شفافیت، پاسخگویی، مشارکت سیاسی و رعایت قانون‌مداری و تأثیر این اصول بر روند کلی توسعه سیاسی کشور است.

روش پژوهش: تحقیق با رویکرد توصیفی– تحلیلی و با استفاده از روش تطبیقی انجام شده است. داده‌ها از طریق تحلیل اسناد رسمی، گزارش‌های بین‌المللی، شاخص‌های حکمرانی بانک جهانی و منابع علمی داخلی و خارجی گردآوری شده‌اند. با مقایسه سیاست‌ها، ساختار تصمیم‌گیری و عملکرد اجرایی سه دولت، تصویری واقع‌بینانه از وضعیت حکمرانی و روند توسعه سیاسی در دو دهه اخیر ارائه شده است.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که میان شاخص‌های حکمرانی خوب (شفافیت، پاسخگویی، کنترل فساد و کیفیت تنظیم‌گری) و توسعه سیاسی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. در دولت خاتمی توجه بیشتری به جامعه مدنی، آزادی مطبوعات و مشارکت سیاسی مشاهده شد، اما در دولت احمدی‌نژاد تمرکز قدرت، اقتصاد رانتی و ضعف نهادهای مدنی، تحقق بسیاری از شاخص‌های حکمرانی مطلوب را محدود کرد. دوره روحانی نیز با وجود برخی گشایش‌های بین‌المللی، به دلیل محدودیت‌های نهادی و بوروکراسی فزاینده، به تحقق کامل حکمرانی خوب نینجامید.

نتیجه‌گیری: استمرار ساختار دولت رانتی، ضعف احزاب حرفه‌ای، محدودیت تکثر سیاسی و موانع نهادی در برابر جامعه مدنی، مهم‌ترین عوامل تأخیر در شکل‌گیری حکمرانی مطلوب در ایران هستند. دستیابی به توسعه سیاسی پایدار نیازمند اصلاحات نهادی، افزایش شفافیت و تقویت نهادهای نظارتی و مدنی است.

استناد: طالبی اقدم ملک، سیما؛ شاکری خوئی، احسان؛ و بنی هاشمی، میرقاسم. (۱۴۰۴). نقش شاخص‌های حکمرانی خوب دولت‌های اصلاحات، مهرورزی و اعتدال در توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۳-۱.
http//doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: http//doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505

مقدمه

حکمرانی به اعمال اختیارات سیاسی و اداری در تمام سطوح برای اداره امور یک کشور اشاره دارد. این شامل سازوکارها، فرآیندها و نهادهایی است که از طریق آنها شهروندان و گروه‌ها منافع خود را بیان می‌کنند، حقوق قانونی خود را اعمال می‌کنند، به تعهدات خود عمل می‌کنند و تفاوت‌های خود را میانجی‌گری می‌کنند.. ظرفیت‌های نهادی و انسانی برای حکمرانی، نحوه دستیابی به اثربخشی سیاست‌ها و استراتژی‌های عمومی، به ویژه در ارائه خدمات را تعیین می‌کند (مددی و همکار ان، ۱۴۰۰).

بحث‌های زیادی در مورد تعریف حکمرانی خوب؛ بر این موضوع متمرکز شده است که چه چیزی مؤسسات و قوانین را مؤثرتر و کارآمدتر می‌کند تا به عدالت، شفافیت، مشارکت، پاسخگویی و حاکمیت قانون دست یابد. این جنبه‌ها برای توسعه انسانی، سیاسی و ریشه‌کنی فقر حیاتی هستند، زیرا نهادهای ناکارآمد معمولاً بیشترین آسیب را به افراد فقیر و آسیب‌پذیر وارد می‌کنند. بنابراین، بدون ارجاع به یک استاندارد جهانی برای حکومت، مفهوم آنچه خوب است با نتیجه مطلوب تعریف می‌شود، از موقعیتی به موقعیت دیگر متفاوت است. با این وجود، دو موضوع کلی حاکمیتی قابل تشخیص است (الوانی،۱۳۸۸). اولین مورد مربوط به نهادهای حاکمیتی، از جمله مدیریت عمومی و خدمات عمومی است که به ویژه با مدیریت صحیح منابع، ارائه و دسترسی عادلانه به خدمات عمومی، پاسخگویی به دیدگاه‌های شهروندان و مشارکت آنها در تصمیم گیری‌های مربوط به آنها مرتبط است. راهبردهای اتخاذ شده در پاسخ از جمله مدیریت بهتر پرسنل، شفافیت در امور مالی عمومی، مهار فساد، مشارکت شهروندان و افزایش پاسخگویی از آن زمان به ارز رایج در گفتگوهای مدیریت دولتی تبدیل شده است (الهامی و همکاران، ۱۴۰۱). این موضوع گسترده حاکمیتی، به مفاهیم دموکراسی و حاکمیت قانون مربوط می‌شود، از جمله با ادعاهای مبتنی بر حقوق برابری در برابر قانون، استقلال قضایی، مشارکت در اداره امور عمومی، کثرت سیاسی، آزادی بیان و استقلال رسانه ها. این ادعاها شامل مطالبات برای برابری جنسیتی و گنجاندن جوانان و گروه‌های به حاشیه رانده شده است. اجرای مؤثر این امور،در گرو شهروندانی آگاه و توانمند است که در فرآیندهای حکمرانی شفاف و پاسخگو درگیر هستند و رسانه‌های آزاد و کثرت‌گرا در راستای حق دسترسی آزادانه به اطلاعاتی که نهادهای عمومی در اختیار دارند، ضروری تلقی می‌شوند.

حاکمیت خوب و توسعه سیاسی دو روی سکه پیشبرد جامعه به سوی رفاه و نهادینه کردن دموکراسی و الزامات آن است. توسعه سیاسی ایران در قرن گذشته دستخوش تغییرات مهمی شده است (دارابی و همکاران، ۱۴۰۴): ظهور مشروطیت در ۱۲۱۴، دوره حکومت مطلقه و مدرنیزاسیون پنهانی در زمان دو پادشاه پهلوی. دوره کوتاه دموکراسی پارلمانی در زمان نخست وزیری محمد مصدق، انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ با تجسم‌های دولتی محافظه‌کار، عمل‌گرا، اصلاح‌طلب، نومحافظه‌کار و نوپراگماتیست همراهش. در هر یک از این دوره ها، جامعه و سیاست ایران دستخوش دگرگونی‌های مهمی شد که اغلب از بالا تحمیل می‌شد. این تغییرات همچنین با این واقعیت تشدید شد که ایران از لحاظ تاریخی موقعیت ژئوپلیتیکی مهمی را در سیاست بین‌الملل اشغال کرده است، که مهره و عامل تحریک کننده قدرت‌های بزرگ در قلب خاورمیانه نفت خیز بوده است. با این مقدمات، این تحقیق به بررسی مقایسه ای حکمرانی خوب و توسعه سیاسی در دولت‌های خاتمی،احمدی نژاد و روحانی می‌پردازد تا از این خلال به الگویی نظری در ناکارآمدی دولت در پیاده سازی حکمرانی خوب در مسیر توسعه سیاسی بپردازد. اصلی این پژوهش آن است که عملکرد دولت در زمینه شاخص حکمرانی مطلوب چگونه بوده و این اقدامات در نهایت چه تاثیری بر روند کلی توسعه سیاسی در کشور در مسیر توسعه و حکمرانی مطلوب داشته است.

مبانی نظری

ایجاد جمهوری اسلامی از همان ابتدا با مشکلاتی همراه بود. هدف آیت الله خمینی(ره) برقراری حکومت عادلانه و مردمی تحت اصول اسلام بود. چالش جمهوری اسلامی این بوده است که چگونه می‌توان حاکمیت مردمی را تحت حاکمیت روحانیت برقرار کرد و حکومتی را با مأموریت الهی حفظ کرد که وظیفه واقعی سکولار آن اداره یک کشور مدرن در دنیای سرمایه داری تحت سلطه غرب بود. انشعابات ایدئولوژیک پدید آمده، و نیز مشکلات اقتصادی مداوم دولت، تردیدهایی را در مورد توانایی یا حتی مشروعیت علما برای هدایت امور دولتی ایجاد کرده است (شاکری و همکاران، ۱۴۰۴). در نتیجه، ایران تاکنون در میان گرایش‌های

دموکراتیک، کنترل خودکامه و سرکوب‌های گاه به گاه در نوسان بوده است.چارچوب نهادی طراحی شده برای جمهوری اسلامی شیعه، هم مشارکت مردمی و هم توازن قوا در حلقه نخبگان حاکم را در بر می‌گیرد. مرجع عالی قدر در قانون اساسی ایران، رهبر انقلاب است که در حال حاضر آیت الله علی خامنه ای، از سوی مجلس خبرگان منتخب ۸۳ نفره منتخب مردم، منصوب شد و در قانون اساسی از حق عزل وی برخوردار است. هرچند او فرمانده کل نیروهای مسلح است و قدرت عزل رئیس جمهور و انتصاب روسای قوه قضائیه، سپاه پاسداران و ارتش و رییس صدا و سیما و رسانه‌ها و ریاست قوه قضاییه رو دارد. شورای نگهبان متشکل از وکلای مذهبی منصوب از سوی رهبر و از وکلای غیر روحانی منتخب مجلس، تضمین می‌کند که همه قوانین با قوانین اسلام مطابقت داشته باشد. از سال ۱۳۶۷، مجمع تشخیص مصلحت نظام وظیفه حل اختلافاتی را که اغلب بین شورای نگهبان و مجلس منتخب مردم ایجاد می‌شود، برعهده داشت. بر خلاف همه این نهادهای انتصابی، نمایندگان مجلس و رئیس جمهور منتخب مردم هستند. از زمان پایان جنگ با عراق در سال ۱۳۶۸ و شکاف ایدئولوژیک در رهبری سیاسی پس از مرگ آیت الله خمینی، رهبری و کنترل دولت به دلیل توسعه اقتصادیِ کند، دو قطبی شد. یکی از تقابل‌های اصلی میان اردوگاه‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا، بر سر آزادی مطبوعات، به‌ویژه، حق رسانه‌های مکتوب برای زیر سؤال بردن سیاست‌های دولتی یا مشروعیت راهنمای غیرمنتخب بوده است. دولت بارها و بطور قابل پیش بینی، مطبوعات طرفدار اصلاحات را به نقض احکام اسلامی دولت متهم کرده و رسانه‌ها وروزنامه‌های اصلاح طلب را به صورت فله ای بستند. امید اصلاح طلبان به بازنگری در قانون بسیار محدودکننده مطبوعات مصوب مجلس پنجم تحت سلطه محافظه‌کاران، با مجلس مبنی بر توقف بحث اصلاحات مطبوعات در مرداد ۱۳۷۹ از بین رفت (عطارزاده، ۱۴۰۳). اندیشیدن به آسیب‌های اجتماعی مزمن، به ویژه در عرصه‌های سیاسی، ضرورتی اجتناب ناپذیر برای تضمین ثبات و پویایی جمهوری اسلامی است. به لحاظ تاریخی، از یک سو، سنت دینی همه ابعاد زندگی فردی، خصوصی و اجتماعی را احاطه کرده است. از سوی دیگر، دولت همواره مرکز نظام اجتماعی بوده و تمامی عرصه‌های زندگی را سامان داده است. بنابراین فرصت ها، تهدیدها، قوت‌ها و ضعف‌ها به راحتی در امور سیاسی قابل تشخیص بود. با توجه به کارکرد متناظر بالاتر روابط سیاسی در زندگی اجتماعی، توسعه سیاسی در ایران بستر توسعه در سایر حوزه‌ها است. با انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی، انتظار می‌رفت که نظام جدید توسعه سیاسی را به عنوان اصلی ترین درخواست عمومی در اولویت قرار دهد. روزهای آغازین با هرج و مرج داخلی و جنگ خارجی سپری شد که هر طرح توسعه ای را غیرممکن کرد.

حکمرانی خوب

حکمرانی خوب[1] یک موضوع جدید مهم در ادبیات توسعه از دهه ۱۹۸۰ بوده است. این موضوع نقش بسزایی در ایجاد و نهادینه سازی جامعه مدنی در سیاست‌های کمک رسانی به ویژه در کشورهای در حال توسعه دارد. از این رو یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای در حال توسعه قرار گرفتن در مسیر توسعه است (باسو[2] و کاردلا[3]، ۲۰۱۸: ۷۸). حکمرانی، مجموعه ای از روش‌های فردی و نهادی، عمومی و خصوصی برای اداره امور روزمره یک جامعه است. حکمرانی، فرآیندی مستمر است که از طریق آن، منافع متضاد یا متنوع[4] را هماهنگ می‌کند و همکاری مشترک صورت می‌گیرد. حکمرانی شامل نهادها و سیستم‌های رسمی است که برای تضمین حاکمیت قانون و ترتیبات غیررسمی مورد توافق مردم و نهادهایی که به نفع آنهاست، قدرت دارند. برخی از عوامل زمینه ای و متغیرهای زمینه ای باید مورد توجه و شناسایی قرار گیرند تا حکمرانی خوب در سازمان‌ها اجرا شود. عوامل زیادی با اجرای حکمرانی خوب مرتبط هستند و بر آن تأثیر می‌گذارند (ستیگلیتز[5]، ۲۰۱۳: ۸۵).

موضوعات حکمرانی خوب گسترده است، از جمله ارتباط ناگسستنی این اصطلاح با توسعه پایدار به اثربخشی مدیریت دولتی و غیره. حکمرانی خوب تفسیر جدیدی از مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر، مسئولیت پذیری، مشارکت و حاکمیت قانون است

1. Good governance
2. Basu
3. Cordella
4. Conflicting or diverse interests
5. Stiglitz

که با ارائه قالبی جدید به دنبال جمع آوری این ارزش هاست. حکمرانی خوب بیانگر توسعه حقوق اساسی و انسانی[۱] است (لوی[۲] و فوکویاما[۳]، ۲۰۱۰: ۱۵). حکمرانی خوب، توسعه سیاسی کشور را روایت می‌کند. هر گونه تضعیف نهادها و گروه‌های جامعه مدنی منجر به دولت ناکارآمد و جامعه ای توسعه نیافته و فاسد می‌شود (عنایت‌ناصر و همکاران، ۱۴۰۰).حکمرانی خوب الگویی جدید برای توسعه پایدار است. این مدل بر همکاری مبتنی بر مشارکت و تعامل بین سه بخش دولتی، خصوصی و مدنی تاکید دارد تا کشورها بتوانند از همه توان خود در توسعه همه جانبه استفاده کنند. این مشارکت منجر به مدیریت بهتر و کارآمدتر امور عمومی می‌شود. ارتباط صحیح و تعاملی سه بخش مذکور، زمینه تحقق حکمرانی خوب را در ابعاد مختلف فراهم می‌کند. حکمرانی دارای سه بعد اقتصادی، سیاسی و اداری است. بعد اقتصادی شامل فرآیندهایی است که بر فعالیت‌های یک کشور تأثیر می‌گذارد و با اقتصاد کشورهای دیگر مرتبط است. بعد سیاسی همان فرآیند تصمیم گیری برای سیاست گذاری است و بعد اداری همان سیستم اجرایی است. بانک جهانی به عنوان یک موسسه معتبر بین المللی در سال ۱۹۸۹ گزارشی را منتشر کرد و برای اولین بار حکمرانی خوب را به عنوان خدمات عمومی کارآمد، قوه قضاییه قابل اعتماد و سیستم اداری پاسخگو تعریف کرد (فوکویاما،۲۰۱۲: ۹۸).

شاخص‌های حکمرانی خوب

شش مؤلفه اصلی حکمرانی خوب عبارتند از: حق اظهار نظر و پاسخگویی[۴]، اثربخشی یا کارآمدی دولت در انجام وظایف خود[۵]، بار مالی مقررات (مقررات اضافی و هزینه‌های آن)[۶]، حاکمیت قانون[۷]، مبارزه با فساد[۸] و ثبات سیاسی و عدم خشونت[۹] (لویا و فوکویاما،۲۰۱۵: ۵۶). حکمرانی خوب روایت جدیدی از پاسخگویی، مشارکت و حاکمیت قانون است. در این بین، چارچوبی را برای همه ارزش‌ها و اهداف ارائه می‌دهد تا با هم‌گرایی و مردم محوری[۱۰] حداکثری اهداف توسعه را دنبال کنند. حکمرانی خوب، توسعه کشور را روایت می‌کند. تحولات جدید فکری و فنی، مدیریت امور اقتصادی را تغییر داده و بر نقش همزمان دولت و جامعه در توسعه اقتصادی تأکید می‌کند. بنابراین، مدل حکمرانی خوب توسط نهادهای بین‌المللی پیشنهاد می‌شود که ساختار، شاخص‌ها و ترتیبات نهادی و اجتماعی این مدل بر توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارد (لیندبورگ و همکاران[۱۱]، ۲۰۱۷: ۹۸).

حکمرانی خوب با مشارکت دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی[۱۲] شکل می‌گیرد و فرصت‌های برابر را برای مشارکت مردم در تصمیم‌گیری، شفافیت و پاسخگویی فراهم می‌کند. علاوه بر نقش فعال تمامی نیروهای اجتماعی در این ساختار افقی، دولت از ظرفیت ساختاری و ماهوی منحصر به فردی برای ایفای نقش تاثیرگذار در توسعه برخوردار است. از این رو حکمرانی خوب دارای سه بعد اصلی اقتصادی، سیاسی و اداری[۱۳] است. حکمرانی اقتصادی شامل فرآیند تصمیم‌گیری و نقش نیروهای اجتماعی مختلف در فعالیت‌های اقتصادی، ابعاد حمایتی و نظارتی حاکمیت و ارتباط آن با سایر اقتصادها می‌شود (فوکویاما،۲۰۱۲: ۶۹). مشروعیت دولت و رابطه دوجانبه دولت و مردم نقش انکارناپذیری در رشد اقتصادی مبتنی بر حکمرانی خوب دارد. در این میان توانایی راهبردی و عملکردی دولت و به عبارتی توسعه اقتصادی با کیفیت در اولویت قرار دارد. یک قوه قضاییه عادلانه، قانونگذار تسهیل کننده و دولت ساختاری منطقی و پویا در مدلی از حکمرانی خوب با ماهیت کارآمد رخ می‌دهد (بشیریه[۱۴]،۲۰۱۵: ۶۳). مفهوم حکمرانی خوب به دلیل تازگی آن تفسیرهای متفاوتی داشته است. برخی افراد یا مؤسسات آن را با ویژگی‌های آن تعریف می‌کنند

1. Development of fundamental and human rights
2. Levy
3. Fukuyama
4. The right to comment and be accountable
5. The effectiveness or efficiency of government in performing its duties
6. The financial burden of the regulation (additional regulation and its costs)
7. The rule of law
8. The fight against corruption
9. Political stability, and non-violence
10. Maximum convergence and people-centeredness
11. Lindberg
12. Government, civil society، and the private sector
13. Economic, political, and administrative
14. Bashiriyeh

(کارشناسان بانک جهانی) و معتقدند مؤلفه‌هایی مانند مشارکت، حاکمیت قانون، شفافیت، پاسخگویی، توجه به افکار عمومی و توافق جمعی و برابر با اثربخشی و کارایی چشم انداز حکمرانی شکل می‌دهد..

روش تحقیق

این پژوهش با رویکرد توصیفی- تحلیلی و بر پایه روش مقایسه‌ای انجام شده است. داده‌های تحقیق از منابع ثانویه شامل گزارش‌های بین‌المللی بانک جهانی (مانند شاخص‌های حکمرانی جهانی)، آمارهای سازمان‌های معتبر مانند پروژه عدالت جهانی، و تحقیقات داخلی و مقالات علمی مرتبط جمع‌آوری شده است. برای تحلیل، شاخص‌های کلیدی حکمرانی خوب مانند حاکمیت قانون، پاسخگویی، ثبات سیاسی، کنترل فساد، کارآمدی دولت و کیفیت مقررات تنظیمی در دوره‌های ریاست جمهوری خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۹۲) و روحانی (۱۳۹۲-۱۴۰۰) مورد بررسی قرار گرفته و با استفاده از نمودارها، جداول و آمارهای کمی و کیفی مقایسه شده‌اند. این روش امکان ارزیابی تأثیر عملکرد دولت‌ها بر توسعه سیاسی را فراهم کرده و بر پایه تحلیل محتوایی اسناد و گزارش‌های موجود، بدون انجام تحقیقات میدانی جدید، صورت پذیرفته است.

یافته‌ها

۱- شاخص‌های حکمرانی خوب در دولت‌های خاتمی،احمدی نژاد و روحانی

حاکمیت قانون

مراد از عبارت حاکمیت قانون؛ قانون گرایی و تبعیت برابر شهروندان و حاکمان از قانون است. این مفهوم در واقع قیدی است که می‌تواند رفتارهای دولت را تحدید کند و آن را در مسیر تضمین کارایی هایش قرار دهد. این مفهوم به معنای نهادمند شدن روابط در جامعه بوده و از جمله مهمترین اصول مطرح در تمامی قوانین اساسی کشورهای دنیاست (آزادی و همکاران[1]، ۲۰۲۲). حاکمیت قانون، همچنین از جمله مطالبات عمده طبقه متوسط جدید و یکی از شاخص‌های مهم در جوامع توسعه یافته و از اهداف اصلی توسعه سیاسی است. در قانون اساسی این اصل در قالب محدود کردن وظایف و اختیارات کارگزاران حکومت و برابر شمردن آنها با آحاد مردم و همچنین پیش بینی سازوکارهایی برای نظارت بر دولتمردان مورد شناسایی قرار گرفته است. با توجه به تعریف بالا از حاکمیت قانون یعنی قانون گرایی و برابری همگان در برابر قانون، باید گفت که طبق آمارهای بین المللی و همچنین تحقیقات داخلی میزان قانون گرایی در ایران بسیار پایین است. مسئولان کشور نیز به شدت به قانون گریزی در دستگاه‌ها و نظام اداری اذعان داشته و آن را به عنوان یک آسیب مهم تلقی می‌کنند (مرادی[2]،۲۰۲۰). در همین رابطه و پیش از آنکه به مفهوم جامعه مدنی بپردازیم، رجوع به نمودار پایگاه اقتصاد جهانی نمودار شماره (۱) در خصوص وضعیت ایران در شاخص حاکمیت قانون حائز اهمیت است.

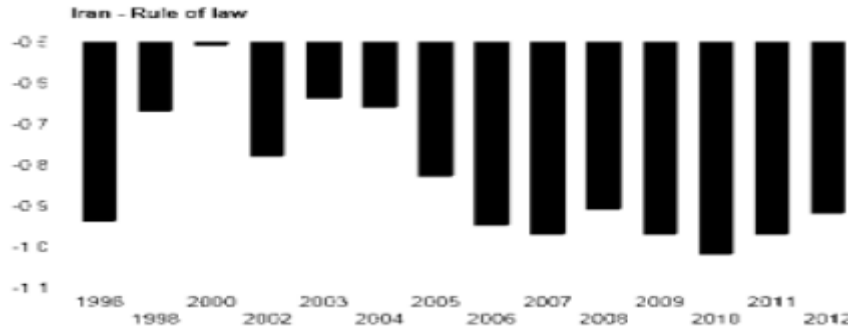

شکل ۱. عملکرد دولت‌های خاتمی و احمدی نژاد در زمینه حاکمیت قانون (۲۰۱۲-۱۹۹۶)

[1]. Azadi
[2]. Morady

در شکل ۱، که توسط بانک جهانی تهیه شده عملکرد دو دولت محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۱۲ در زمینه این شاخص به نمایش درآمده است. در این شاخص پایین ترین میزان با عدد ۵/۲ و بهترین عملکرد با عدد +۵/۲ نمایش داده می‌شود. میانگین عملکرد دولت ایران در این خصوص ۸۵/۰ بوده که پایین ترین میزان آن در سال ۲۰۱۴ و بهترین عملکرد ایران در سال ۲۰۰۰ ثبت شده است با در نظر داشتن این توضیح و دقت در داده‌های این نمودار میتوان دریافت که در دوران، اصلاحات، دولت خاتمی عملکرد نسبتاً بهتری در مقایسه با دیگر ادوار در این زمینه داشته است. بنا به تقسیم بندی سایت معتبر اقتصاد جهانی که مرجع معتبر بین المللی در زمینه تمامی آمارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهاست مفهوم حاکمیت قانون شامل چند شاخص فرعی است که از طریق آن می‌توان به ارزیابی این مسأله در هر کشور پرداخت از جمله؛ شاخص‌های حاکمیت قانون عبارتند از؛ کارآمدی دولت، کنترل فساد، پاسخگویی، ثبات سیاسی، حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی. سیدمحمد خاتمی برای نخستین بار مفهوم جامعه مدنی را در یکی از میتینگ‌های انتخاباتی خود طرح کرد و از آن به بعد بود که این مفهوم به یکی از مفاهیم اصلی در مباحث اصلاح طلبان تبدیل شد. خاتمی در سخنرانی‌های خود قبل و بعد از انتخابات، رضایت و قرارداد را سرچشمهٔ تحقق جامعه مدنی می‌دانست و با تأکید بر قانون گرایی اصولی چون پاسخگویی صاحب منصبان در برابر قانون و نهادهای مدنی واسط یعنی احزاب و سندیکاها و تشکل‌های اجتماعی را به عنوان اساس جامعه مدنی معرفی می‌کرد.

از سال ۱۳۷۴ یعنی دو سال پیش از آغاز به کار دولت اصلاحات روند افزایش درآمدهای مالیاتی آغاز شده بود وهمزمان با کاهش درآمدهای نفتی در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ روند افزایش سهم درآمدهای مالیاتی همچنان تداوم یافته و در سال‌های بعد از آن نیز تقریباً به همین شکل باقی ماند. این شرایط اقتصادی زمینه را برای قدرت یافتن بخش خصوصی فراهم کرد و به منظور تضمین همکاری این بخش با دولت، برنامه توسعه سیاسی و گسترش جامعه مدنی در دستور کار قرار گرفت. در جامعهٔ مدنی مدنظر اصلاح طلبان و بویژه محمد خاتمی این مردم هستند که محوریت دارند و نظرشان تعیین کننده است. ارکان و ارگان‌های مختلف نظام را آنها تعیین می‌کنند و جامعه مدنی یعنی جامعه ای که قدرتش ناشی از خواست مردم است. به منظور تقویت روند بهبود سهم مالیات در درآمدهای کشور دولت شعار "مالیات سنگ بنای جامعه مدنی" را سرلوحه کار خود قرار داد. در طی این سالها دولت اصلاحات اقدامات مهمی در راستای تقویت فرآیند دموکراتیک در کشور صورت داد که از جمله آنها می‌توان به برگزاری انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در اسفند ماه سال ۱۳۷۷ اشاره کرد. در این دوره که همزمان با کاهش درآمدهای نفتی و افزایش سهم مالیات در بودجه عمومی رشد کمی طبقه متوسط جدید ادامه یافته بود دولت به منظور ایجاد توازن میان رشد کمی و کیفی این قشر در راستای ایجاد زمینه‌های گسترش و رشد این طبقه اقداماتی انجام داد. از جمله این اقدامات افزایش آزادیهای سیاسی بود که یکی از نمودهای مهم آن افزایش ۲۱۹ عددی تعداد نشریات و مجلات به چاپ رسیده تنها در طی دو سال اول دولت اصلاحات بود. همچنین فعالیت سازمان‌های غیردولتی افزایش چشمگیری یافت و این مساله در برنامه بودجه سوم و چهارم و بویژه در بودجه مربوط به بخش‌های زنان و سازمان‌های غیر دولتی آشکار است در نتیجه این تدابیر، نرخ اشتغال زنان بیش از ۳٪ افزایش یافت امری که تا سال‌ها بعد نیز تأثیرگذاری مثبت سیاسی و اجتماعی خود را باقی گذارد. یکی از مهمترین ارکان جامعه مدنی نهادهای مدنی و تشکل‌های غیردولتی است که در دولت اصلاحات از رشد قابل ملاحظه ای برخوردار بود در طی سال‌های دوران اصلاحات زمینه سازی‌های مؤثری در راستای سازماندهی مشارکت مردم فراهم شد. این نهادهای مدنی که اساساً در حوزه‌هایی چون زنان،جوانان، محیط زیست، صنعت، قومیت ها، مطبوعات و غیره فعالیت داشتند، تأثیر بسزایی بر تحولات اجتماعی سیاسی کشور گذاردند.

با این حال کاستی‌های بسیاری نیز در عملکرد دولت یازدهم به منظور اجرای قوانین و تقویت حاکمیت قانون وجود داشته است به عنوان مثال در دولت یازدهم، دولت روحانی از عملکرد خود در اجرای قانون برنامه توسعه هیچ گزارشی به مجلس ارائه نداد و به نامه‌های رئیس مجلس هم توجهی نکرد. در ادامه از منظری کمی و در لابلای آمارهای بین المللی ارائه شده از حیث حکومت قانون و پاسخگویی به عملکرد حسن روحانی در طول هشت سال دوره ریاست جمهوری خواهیم پرداخت سازمان پروژه عدالت جهانی در بررسیهای خود با توجه به شاخصهای در نظر گرفته شده برای حاکمیت قانون در حکمرانی وضعیت ایران را در پایان دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی مورد بررسی قرار داد. از بین ۱۱۳ کشور مورد بررسی ایران در سال ۱۳۹۵ با دو پله صعود

نسبت به سال ۱۳۹۴، در رده ۸۶ جدول قرار گرفت و امتیاز ۴۷/۰ را به خود اختصاص داد. بر اساس آمار جهانی شاخص جهانی حاکمیت وضعیت حاکمیت قانون در دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی و دوسال اول آن میزان کیفیت حاکمیت قانون در مدیریت حکمرانی کشور در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ را میتوان به صورت زیر ارائه داد.

جدول ۱. حاکمیت قانون در دوران روحانی

حاکمیت قانون	۱۳۹۲	۱۳۹۳
برآورد میزان حاکمیت قانون	-۱.۰۰	-۱.۰۶
تعداد منابع در نظر گرفته‌شده	۱۳	۱۱
شفافیت و پاسخگویی (درصد)	۱۶.۵	۱۲.۵
کمترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۹.۴	۶.۷
بیشترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۲۷.۲	۲۳.۱
میزان خطای معیار	۱۵	۱۷

شاخص دیگر قابل توجه در ذیل موضوع حاکمیت قانون کیفیت مقررات تنظیمی است. در این خصوص آمارهای کمی ارائه شده نیز گویای الگویی مشابه است که در شاخص‌های بالا از آن صحبت شد با این تفاوت که در این شاخص دولت سازندگی عملکرد ضعیف تری نسبت به دولت احمدی نژاد داشته است. برآورد میزان و کیفیت مقررات تنظیمی نشان می دهد که عملکرد دولت سازندگی منفی یک و ۶۳ درصد، دولت اصلاحات منفی یک و ۴۷ درصد و دولت مهرپروری منفی یک و ۵۷ صدم درصد بوده است.

جدول ۲. آمار تطبیقی عملکرد دولت مهروز و دولتهای پیش از آن در حوزه کیفیت مقررات تنظیمی

برآورد میزان حاکمیت قانون	دوره
-۶۳/۱	دوره سازندگی
-۴۷/۱	دوره اصلاحات
-۵۷/۱	دوره مهرورزی

جامعه مدنی و توسعه نهاددهای مستقل

برطبق آمار مربوط به سازمان‌های غیر دولتی در دولت نهم و دهم اغلب مجوزها برای فعالیت سازمانهای غیر دولتی در دولت دهم از طریق وزارت کشور صادر شده است. در طول دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد مجوزهای صادر شده در این حوزه روندی صعودی داشته است. این در حالی است که بی اعتقادی به تأثیرگذاری این سازمان و گرایش به مدیریت تمرکزگرا در این دوره شرایط را برای فعالیت سازمانهای غیر دولتی به اندازه ای دشوار کرد که منجر به بی اعتنایی به این سازمانها و در پی آن، ناکارآمدی آنها گردید. در دولت نهم و دهم اقبال چندانی به سازمانهای غیر دولتی نبود (نقوی[1]، ۲۰۲۲). از دلایل ناکارآمدی سازمان های غیر دولتی در این دوره شکل نگرفتن رابطه مستمر و سازنده بین دولت و این سازمانها جهت حل مشکلات اجتماعی جامعه است. این در حالی است که در صورت تعامل سازنده و مستمر با چنین سازمان‌هایی مشکلات ارجاعی از سوی آنها بهتر حل می‌شد.

محمود احمدی نژاد به لزوم وجود نهادهای واسط بین دولت و مردم توجهی نداشته و بالعکس به رابطه مستقیم و بی واسطه با مردم اعتقاد داشت و شخصاً به دنبال حل انواع و اقسام مشکلات اقتصادی، معیشتی و اجتماعی و غیره مردم بود؛ امری که در نهایت با افزایش بار مسئولیت رئیس جمهور به ناکارآمدی هر چه بیشتر دولت و افزایش مشکلات مردم انجامید. از اقدامات دولت احمدی نژاد در ارتباط با سازمان‌های غیردولتی طرح تأسیس سازمانهای غیر دولتی و نظارت بر فعالیت آنان بود بر اساس این طرح

1. Naqvi

تمامی نهادهای غیردولتی که خواستار ادامه فعالیت یا شروع فعالیت خود بودند می‌بایست مورد تأیید یک نهاد نظارتی جدیدی که اعضای آن وابسته به دولت بود قرار می‌گرفتند. این شرط در حالی است که یکی از مشخصه‌های بارز سازمان‌های مردم نهاد مشخصه غیر دولتی بودن آنها و عدم وابستگی آنها به دولت است. در حالی که این استقلال با تصویب طرح مذکور عملا ناکارآمد میشد. این اقدام احمدی نژاد حتی از سوی سازمان عفو بین المللی با انتقاد مواجه شد. دولت نهم و دهم با دخالت مستقیم و غیر مستقیم در فعالیت این نهادها دخالت کرده و با نفوذ در بدنه آنها و سپردن زمام امور این سازمانها به دست هواداران خود آنها را به پیمانکاران دولتی تبدیل کرد تا قادر به انجام کارویژه‌های اصلی خود نباشند. در این دوره دولت با استفاده از درآمدهای نفتی اقدام به تأسیس نهادهای مردم نهاد وابسته به خود کرد که منجر به افزایش کمی سازمانهای غیر دولتی شد. در نتیجه توزیع حقیقی قدرت در بین سازمانها و نهادهای مدنی و محلی صورت نپذیرفت.

اثر بخشی و کارآمدی دولت

اثر بخشی و کارآمدی دولت یکی از اصلی ترین شاخص‌های حکمرانی جهانی است. در خصوص این موضوع خاص عملکرد دولت احمدی نژاد و دولت‌های پیش از آن قابل تامل است. آمار ارائه شده در گزارش شاخص جهانی حکمرانی گویای عملکرد دولت‌های ایران در زمینه کارآمدی و اثر بخشی است مطابق گزارش سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۷ این سازمان در دوران سازندگی اثر بخشی دولت منفی ۷۵ درصد دوران اصلاحات منفی ۴۹ درصد و دوره مهرورزی منفی ۷۸ درصد بوده است. در حوزه پایداری سیاستهای اجرایی و قوانین موضوعه به همراه عدم به کارگیری خشونت علیه افراد و پاسخگویی سیاسی نیز به ترتیب به دولت سازندگی رقم منفی ۴۷ درصد، دولت اصلاحات منفی ۷۹ درصد و دولت مهرورز با اختلاف بسیار گسترده منفی ۱ و ۲۸ صدم درصد را به خود اختصاص داده است. از این رو در بیشتر این شاخصها دولت اصلاحات با اختلاف عملکرد بهتری را در میان سایر دولتها داشته و دولت مهرورز ضعیف ترین عملکرد از حیث شفافیت و پاسخگویی را به نمایش گذاشته است. شکل زیر گویای این تفاوت‌ها از حیث شاخص‌های یاد شده است (شهرامنیا[1]، ۲۰۲۰).

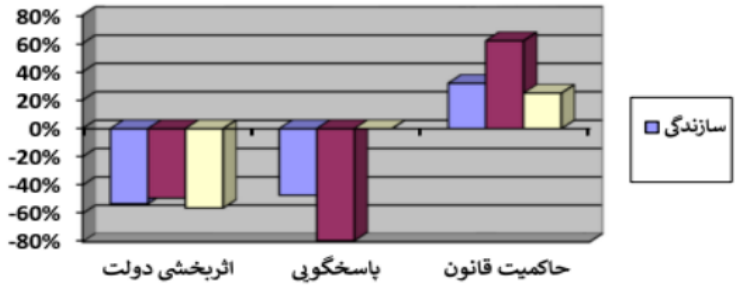

شکل ۲. مقایسه عملکرد دولت مهرورز و دولتهای پیش از آن از حیث اثر بخشی

پاسخگویی

هر دولتی نیازمند یک سیستم پاسخگو است و لازمه دموکراسی داشتن یک سیستم پاسخگویی مناسب است. هر اندازه در دولتی قدرت بیشتر و پاسخگویی و مسئولیت کمتر باشد، کارایی و اثر بخشی آن کمتر خواهد بود و این دولت ویژگی پاسخگویی را نخواهد داشت. گروهی از پژوهشگران لازمه پاسخگویی را داشتن تخصص و شایستگی در کار می‌دانند و عده ای دیگر اعتقاد دارند پاسخگویی یعنی شفافیت و گزارش دهی. پاسخگویی ابزاری برای کنترل قدرت و بهتر انجام شدن کارها می‌باشد (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۰). پاسخگویی؛ یعنی پذیرش مسئولیت نتایج و پیامدهای حاصل از عملکرد دستگاهها و ارائه پاسخ شفاف در قبال وظایف انجام شده و نشده به ذینفعان. به عبارت دیگر؛ دولت خوب دولتی است که هم قدرت داشته باشد و هم پاسخگو باشد (کامروا[2]، ۲۰۲۳). پاسخگویی دولت به شهروندان و شیوه‌های مؤثر بر این پاسخ گویی از جمله مباحث مهم در این زمینه است.

1. Shahramnia
2. Kamrava

تعامل رهبری با مجلس خبرگان از یک سو و با قوای سه گانه و سایر نهادهای موجود در حاکمیت از سوی دیگر از دیگر مباحث مطرح شده از حیطه پاسخگویی است. بنابراین علی رغم اینکه قانون اساسی پاسخگویی را به عنوان یکی از سازوکارهای تحقق عدالت اجتماعی در نظر گرفته است و همه اجزای حکومت را با روش‌های متفاوت مکلف به پاسخگویی در برابر مردم و نیز در برابر یکدیگر نموده است و برای تحقق آن تدابیر نهادی در ساختار سیاسی و اداری اندیشیده است، اما تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد که دولت در تحقق پاسخگویی توفیق چندانی نداشته و با مشکلاتی در تحقق آن مواجه است (الوانی و علیزاده ثانی، ۱۳۸۶)، طبق گزارش بانک جهانی طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ مقدار شاخص پاسخگویی –۰، ۹۵ و ۱، ۵۰ است. این ارقام نشان می‌دهد که وضعیت شاخص پاسخگویی اصلا خوب نیست و کمبود پاسخگویی در جامعه موج میزند. تنها در سال ۲۰۰۳ مقدار این شاخص مطلوب تر بوده و برابر با ۰۸۶ است که طی هشت سال دولت اصلاحات بیشترین میزان پاسخگویی در جامعه وجود داشته است. رتبه ایران در بین کشورهای جهان ۲۳، ۳۸ است که در مقایسه با سایر سال‌ها وضعیت بهتر را نشان می دهد.

جدول ۳. عملکرد دولت اصلاحات در زمینه پاسخگویی (۲۰۰۵-۱۹۹۸)

سال	۲۰۰۵	۲۰۰٤	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۰	۱۹۹۸
میزان	۱.۲۰۷	-۱.۲۲۱۲	-۱.۳۲۰	-۱.۱۰۹	-۹۴ ٪	-۹۱.۰ ٪
رتبه	۱۲	۱۵	۱۰	۱۷	۲۰	۲۰

شاخص پاسخگویی معیارهای فرعی تری را شامل می‌شود که موضوع میزان عمل به وعده‌های انتخاباتی از جمله آنهاست. عملکرد هشت ساله وی به خوبی فاصله میان آنچه که در عمل رخ داده با آنچه که وی در ابتدای کار ترسیم کرده را نشان میدهد از جمله آنکه مثلا وی پیش از اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها که به زعم او از مهمترین دستاوردهای این دوران هشت ساله است اشاره داشت که با اجرای این طرح هیچ فقیری در سراسر ایران وجود نخواهد داشت در حالیکه مقایسه آمار و ارقام اقتصادی نشان از افزایش نرخ تورم و بنابراین دامن زدن به فقر و فلاکت دارد همچنین موضوع عدالت اجتماعی از محوری ترین شعارهای انتخاباتی وی به شمار می‌رود اما در عمل حرکت محسوسی در تحقق این شعار دیده نمی‌شود و اقدام نهادی در این راستا صورت نگرفته است. دیگر وعده‌های وی در زمینه‌های متعدد از جمله ریشه کن کردن بیکاری و ایجاد سالیانه بیش از ۲ میلیون شغل بوده است که به گواه مرکز آمار ایران چنین امری هرگز محقق نشده است. تحلیل آمار و داده‌های کمی مربوط به دوره احمدی نژاد از حیث شاخصِ پاسخگویی نیز گویای وضعیتی است که در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ٤. روند پاسخگویی از سال ۱۳۸٤ تا ۱۳۹۱

شفافیت و پاسخگویی	۱۳۹۱	۱۳۹۰	۱۳۸۹	۱۳۸۸	۱۳۸۷	۱۳۸٦	۱۳۸۵	۱۳۸٤
برآورد میزان شناسایی و پاسخگویی	-۹۱/۰	-۱/۰	-۰۲/۰	-۰۴/۱	-۹۸/۰	-۹۸/۰	-۹۲/۰	-۷۲/۰
تعداد منابع در نظر گرفته شده	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۵	۱۴
برآورد میزان شناسایی و پاسخگویی	۵/۲۲	۲/۲۰	۵/۱۸	۵/۱۷	۷/۲۰	۲/۲۰	۶/۲۲	۵/۲۵
برآورد کمترین میزان اعتماد داخلی به پاسخگویی	۵/۱۵	۶/۱۳	۳/۱۳	۳/۱۳	۹/۱۴	۹/۱۴	۸/۱۷	۶/۲۱
برآورد بیشترین میزان اعتماد داخلی به پاسخگویی	۷/۳۲	۹/۲۶	۲۵	۵/۲۵	۴/۲۴	۶/۲۵	۸/۲۵	۶/۲۶
میزان خطای معیار	۱۲/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۴/۰

همانطور که در جدول بالا نشان داده شده از میان شش دوره سه رئیس جمهور دوران سازندگی و اصلاحات و، مهرپروری میزان و کیفیت حکمرانی در دوره اصلاحات به دلیل کاهش آسیب پذیری و کیفیت حکمرانی مطلوب در حوزه حاکمیت قانون و عدم نقض آن به همراه آزادی و توسعه سیاسی افراد و جامعه از کیفیت بیشتری برخوردار بوده است و آسیب پذیری کشور نیز در دوران مهرورزی از همه بالاتر بوده است. در تحلیل کلی از وضعیت حکمرانی کشور در این دوره هشت ساله باید گفت که آمار ارائه

شده از سوی سازمان پروژه عدالت جهانی نشان میدهد که ایران در پایان دوره احمدی نژاد از حیث شاخص‌های حاکمیت قانون وضعیت نامناسبی دارد ایران در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳ از بین ۷ کشور منطقه خاورمیانه که در این گزارش به آنها پرداخته شده تقریبا در میان تمامی شاخص‌های فرعی در جایگاه‌های انتهایی قرار دارد. این تحلیل‌های کمی به وضوح اختلاف فاحش ایران با رتبه بندی جهانی را نشان میدهد.

جدول ۵. بررسی روند شفافیت و پاسخگویی در دوران ریاست جمهوری روحانی

سال	۱۳۹۳	۱۳۹۲
برآورد میزان پاسخگویی	-۵۸/۱	-۶۸/۱
تعداد منابع در نظر گرفته شده	۱۰	۱۳
شفافیت و پاسخگویی (درصد)	۹/۵	۲/۵
کمترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۴/۳	۳/۳
بیشترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۴/۹	۹/۸
میزان خطای معیار	۱۱/۰	۱۳/۰

در یک مقایسه بسیار کلی عملکرد رؤسای جمهور، ایران از دوره دوم خاتمی تا دوره اول روحانی از حیث سه شاخص اثر بخشی، دولت، حاکمیت قانون و پاسخگویی که از شاخص‌های فرعی حکمرانی هستندی را به صورت جدول زیر می‌توان نشان داد.

جدول ٦. مقایسه عملکرد احمدی نژاد و روحانی از حیث شاخص‌های حاکمیت قانون و پاسخگویی

دولت / شاخص	وضعیت در کل دوره	دولت اول روحانی۹۲-۹۶	دولت دوم احمدی‌نژاد۸۸-۹۲	دولت اول احمدی‌نژاد۸٤-۸۸	دولت دوم خاتمی۸۱-۸٤
اثربخشی دولت	بهبود اندک	بهترین دوره	+/-	+	+
حاکمیت قانون	-	+	ثابت	-	+/-
حق اظهارنظر و پاسخگویی	تا ابتدای دولت روحانی بدتر و از آن زمان رو به بهبود	+	ثابت	-	-

ثبات سیاسی و عدم خشونت

ناآرامی سیاسی، اطمینان و امید به آینده را که زمینه ساز توسعه است، مختل می‌سازد و فضای تصمیم گیری و سیاست گذاری را آلوده می‌کند و در مجموع به کاهش کارآیی و مطلوبیت می‌انجامد. البته در کنار بی ثباتی‌های سیاسی، بی ثباتی در سیاست ها و مدیریت آنان تأثیر عمده ای بر توسعه می گذارد (انصاری[1]، ۲۰۲۴). در دوره‌ی احمدی نژاد هم بی ثباتی در سیاست ها و هم در صحنه‌ی سیاسی قابل مشهود است. اختلافات بین قوا در این دوره‌ی کاملاً مشهود است و همچنین تغییرات پی در پی اعضای کابینه استانداران و حتی مدیران میانی که خود بر ثبات سیاسی و مدیریت امور کاملا تأثیرگذار بود. در صحنه اجتماعی مهم ترین بی ثباتی می‌توان به انتشار کاریکاتوری در روزنامه‌ی ایران در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ اشاره کرد که به اعتراضات دانشجویی دانشگاه‌های تهران، تبریز و دیگر شهرها منجر شد؛ اما مهم ترین بی ثباتی سیاسی در این دوره اعتراضات مربوط به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری بود در سراسر سال ۱۳۸۸ اعتراضات و شورش‌هایی به نتیجه‌ی انتخابات وقوع پیوسته و شدیدترین اعتراضات مربوط به تاسوعا و عاشورا است که به نوعی امور کشور در طی یک سال با اختلال روبه رو کرد. در دوره‌ی روحانی با توجه به رویکرد جدید دولت مبنی بر اعتدال گرایی تا حدودی ثبات و آرامش در بخشهای مختلف و حتی در سیاست‌ها هم حکم فرما شد،

1. Ansari

اما نا آرامی‌های مربوط به دی ماه سال ۱۳۹۶ در روند ثبات سیاسی این دوره تأثیرگذار بود. میانگین ثبات سیاسی در این دوره ۸۸ است که نسبت به دوره‌ی احمدی نژاد ۳۷/۱ در وضعیت بهتری قرار دارد.

ناآرامی سیاسی، اطمینان و امید به آینده را که زمینه ساز توسعه است، مختل می‌سازد و فضای تصمیم گیری و سیاست گذاری را آلوده می‌کند و در مجموع به کاهش کارآیی و مطلوبیت می‌انجامد. البته در کنار بی ثباتی‌های سیاسی، بی ثباتی در سیاست‌ها و مدیریت آنان تأثیر عمده ای بر توسعه میگذارد. در دوره‌ی احمدی نژاد هم بی ثباتی در سیاستها و هم در صحنه‌ی سیاسی قابل مشهود است. اختلافات بین قوا در این دوره‌ی کاملاً مشهود است و همچنین تغییرات پی در پی اعضای کابینه استانداران و حتی مدیران میانی که خود بر ثبات سیاسی و مدیریت امور کاملا تأثیرگذار بود. در صحنه اجتماعی مهم ترین بی ثباتی می‌توان به انتشار کاریکاتوری در روزنامه‌ی ایران در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ اشاره کرد که به اعتراضات دانشجویی دانشگاه‌های تهران، تبریز و دیگر شهرها منجر شد؛ اما مهم ترین بی ثباتی سیاسی در این دوره اعتراضات مربوط به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری بود در سراسر سال ۱۳۸۸ اعتراضات و شورش‌هایی به نتیجه‌ی انتخابات وقوع پیوسته و شدیدترین اعتراضات مربوط به تاسوعا و عاشورا است که به نوعی امور کشور در طی یک سال با اختلال روبه رو کرد. در دوره‌ی روحانی با توجه به رویکرد جدید دولت مبنی بر اعتدال گرایی تا حدودی ثبات و آرامش در بخشهای مختلف و حتی در سیاست‌ها هم حکم فرما شد، اما نا آرامی‌های مربوط به دی ماه سال ۱۳۹۶ در روند ثبات سیاسی این دوره تأثیرگذار بود. میانگین ثبات سیاسی در این دوره ۸۸ است که نسبت به دوره‌ی احمدی نژاد ۳۷/۱ در وضعیت بهتری قرار دارد.

فساد اداری و شفافیت

به طور کلی یکی از پیامدهای عمده مداخله دولت در اقتصاد و بزرگ بودن آن، شیوع فساد است و این مسأله با ماهیت رانتیری بودن دولت نیز ارتباط دارد؛ یعنی به هر میزان دولت بزرگتر و میزان دخالت آن بیشتر باشد، نرخ فساد نیز بالاتر است (عالی‌مقام[1]، ۲۰۲۰). با مطالعه روندهای بوروکراتیک در دولت اصلاحات می‌توان گفت آنگونه که در مورد بوروکراسی دولت و بری بیان می‌شود، رویکرد این دولت به همسویی و انطباق با قواعد و هنجارهای بوروکراسی نزدیکتر بوده است. به عبارت دیگر؛ با در نظر گرفتن شاخص فساد اداری در دولت اصلاحات که رتبه ۷۸ در رتبه بندی سازمان بین المللی شفافیت که بهترین رتبه برای ایران پس از انقلاب می‌باشد می‌توان عنوان کرد که در دولت اصلاحات تطابق با قواعد بوروکراتیک صورت گرفته است.

در دوره‌ی احمدی نژاد فسادهای کلان مالی رخ می دهد. فساد در بیمه ایران اختلاس سه هزار میلیاردی و فساد نفتی از جمله آنهاست. از دلایل اصلی حجم فساد در این دوره افزایش قیمت نفت و تکیه‌ی بیشتر بر درآمدهای نفتی بود که اندازه و حیطه‌ی دخالت دولت در تمام امور گسترش می‌یابد و این خود کنترل دولت و حفظ سلامت در آن را بسیار سخت تر می.کند رانت جویی علاوه بر تضعیف نهادها با فساد نیز در ارتباط است. چنان که دولت در حکم یک گنجینه که تمامی گروه‌های ذی نفوذ برای دستیابی به آن تلاش می کنند و در چنین شرایطی زمینه‌ی فساد گسترده فراهم می‌شود. فساد به نوبه خود بر خط مشی و سیاست گذاری‌ها اثر منفی جای می‌گذارد. این موضوع هم در دوره‌ی روحانی به نحوی ادامه پیدا می‌کند و بخصوص با شروع افزایش درآمدهای نفتی بعد از برجام هم تشدید می شود البته در فساد سهم قوای دیگر را نیز باید دخیل دانست. اگرچه در کنترل فساد هم نمره‌ی دولت روحانی با ۶۸ در برابر دولت احمدی نژاد با ۷۴ در وضعیت بهتری قرار دارد.

با آغاز روند افزایشی قیمت نفت در دوره‌ی احمدی نژاد و وضعیت مطلوب ذخایر ارزی در آن سال ها، زمینه را برای اجرای سیاست‌های توزیعی و پوپولیستی احمدی نژاد فراهم می‌ساخت و به موازات آن پهنه‌ی ساختاری و سازمانی دولت و نیز سیاستهای توزیعی دولت افزایش پیدا کرد بر اساس گزارش سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور تعداد واحدهای سازمانی ستادی و استانی عملیاتی و سطوح تقسیمات سیاسی نسبت به دولت قبل به ترتیب ۳۴ درصد و ۲۵ درصد رشد داشته است دولت رانتی احمدی نژاد و متکی بودن آن به درآمدهای نفتی او را بی نیاز از هر نهاد مستقلی نموده بود به گونه ای که دولت وی مبادرت به انحلال ۲۸ شورا در یک روز نمود در تیرماه ۸۶ احمدی نژاد تصمیم به تغییرات جدی در چند شورا گرفت غلامحسین، الهام سخنگوی دولت

1. Alimagham

در مرداد ۸۶ از نهایی شدن ادغام ۲۸ شورای عالی دولت و تشکیل چهار شورا به جای آنها خبر داد. ظاهراً ادغام مدیریت های موازی کوچک سازی روانسازی، سرعت و دقت، کارآمدی پرهیز از تصمیمات پراکنده و متنوع بهره گیری بهتر و مطلوب از فکر و اندیشه نخبگان و ارتقای سطح کیفی تصمیمات از جمله دلایل اصلی ادغام شوراهای موجود دولت و تشکیل چند شورای اصلی و کلیدی اجرائی بود. بیشترین انتقادات حول محور شورای پول و اعتبار بود مجمع تشخیص پس از جلساتی رأی به احیای شوراهای عالی داد و رئیس جمهوری نیز به ناچار این قانون را ابلاغ کرد. در نتیجه شورای پول از آبان ۸۷ دوباره کار خود را از سر گرفت. اما دولت احمدی نژاد به این مسئله بسنده نکرد بلکه سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در ۱۸ از شش سال به دست رئیس جمهور وقت منحل و وظایف آن به دو ۱۳۸۶، پس معاونت رئیس جمهور تحت عناوین معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی و معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی منتقل شد احمدی نژاد در ادامه روند دولت رانتی خود سبب ایجاد و تشدید روحیه رانت جویی و مصرف گرایی شد.

حسن روحانی به مبارزه با نابرابری سرسختانه ادامه داد و تصور سوءاستفاده از رانتها از طریق فساد دولتی منبع اصلی اختلافات سیاسی بود. روحانی در تلاش بود تا با فساد مقابله کند، زیرا نیاز داشت رانتها را که نیمی از آن ناشی از مالیات است، در روند توسعه اقتصادی توزیع کند. در دوره‌ی اول روحانی هم بیشتر تمرکز دولت بر سیاست خارجی و حل مسئله‌ی هسته ای است و از نظر دولت حل تعارضات خارجی می تواند در عرصه‌ی داخلی آرامش به وجود آورد. در مجموع، عرصه‌ی سیاسی ایران به دلیل شرایط اقتصاد رانتی و دولتی و نیز سطح فرهنگی به دور از ساختارهای فراگیر است

بنابراین روحانی که به دنبال اجرای اصلاحات ساختاری آرام کردن فضای داخلی امنیتی شده و دستیابی به توافق در مذاکرات هسته ای به عنوان ابزاری برای باز کردن دری برای بهبود سریع اقتصادی بود با این حال هشت سال بعد پروژه تعدیل او اساساً از هم پاشید. تنشهای جناحی همچنان ادامه دارد جنگ قدرت بین مراکز قدرت منتخب و غیر منتخب ادامه دارد و خطوط گسل بین جامعه و دولت عمیق تر شده است. به طور کلی، سیاست و جامعه ایران بیشتر رادیکال شده است دوره ریاست جمهوری روحانی با اعتراضات مکرر از جمله اعتصابات کارگری و معلمان همراه بوده است. تظاهرات دوره ای نتیجه انبوهی از نارضایتی‌ها از جمله فساد گسترده نرخ بالای بیکاری، افزایش قیمت غذا و بنزین نقض حقوق زنان و فقدان چشم انداز اقتصادی به ویژه برای نسل جوان بوده است. از آنجایی که ایران در طی سال‌های ۲۰۱۷/۱۸ و ۲۰۱۹ با دو تظاهرات سراسری سراسری مواجه شد بسیاری از تظاهر کنندگان فراتر از انتقاد از دولت رفتند و آشکارا کل نظام سیاسی را رد کردند

سیر وضعیت حکمرانی خوب در ایران از دوره اصلاحات تا پایان دوره روحانی

در سال ۲۰۲۰، که آخرین سال انتشار گزارش شاخص حکمرانی است، رتبه ایران در میان ۲۰۲ کشور ۱۸۱ بوده که پس از گرفتن میانگین عددی از زیرشاخص‌ها به‌دست آمده است.

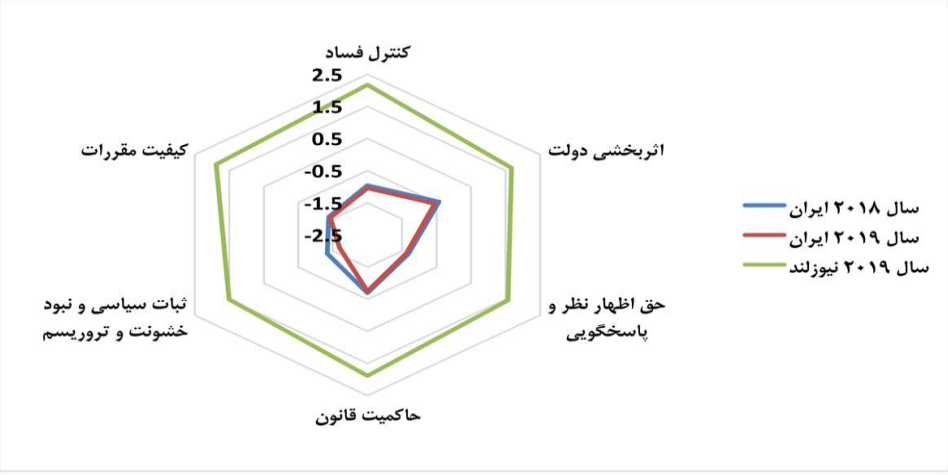

شکل ۳. وضعیت حکمرانی ایران در جهان

بررسی تغییرات در شاخص حکمرانی ایران نشان می‌دهد در طول سال‌های گذشته روند کلی حکمرانی به‌طور کل نزولی بوده است و نمره ایران از ۰.۷۸- در سال ۱۹۹۶ به ۱.۱۴- در سال ۲۰۱۹ کاهش یافته است. اینکه شاخص حکمرانی در ایران در تمام این دوره منفی بوده و با توجه به اینکه میانگین جهانی شاخص حکمرانی در کل این سال‌ها عددی مثبت بوده است، خود نشانگر آن است که وضعیت حکمرانی در کشور ما مناسب نیست. با این حال در شرایط منفی نیز وضعیت حکمرانی رو به افول است.

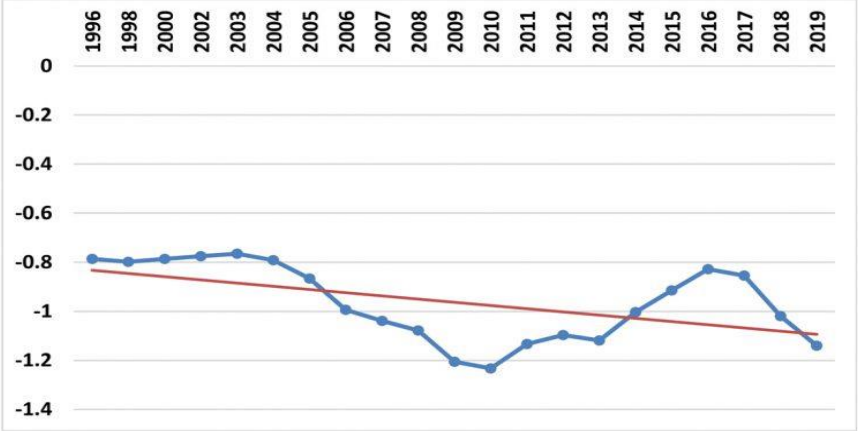

شکل ٤. روند نزولی حکمرانی خوب در ایران تا پایان دوره روحانی

نتیجه گیری

توسعه از جمله مقوله‌های است که امروزه همه‌ی کشورها درصدد دست یابی با آن می‌باشند که در ابعاد مختلف از جمله توسعه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و همه آنها ذیل توسعه پایدار معنا پیدا می‌کنند. آنچه امروزه به عنوان مدلی از ترقی و توسعه به حساب می‌آید، بحث حکمرانی مطلوب است و اهمیت آن به حدی است که امروزه این مفهوم نه در سطح دولتها بلکه تقریباً همه مؤسسات مهم توسعه بر این نظر هستند که ترویج «حکمرانی خوب» بخش مهمی از برنامه‌های آنها است (بنایی[1] و همکاران، ۲۰۲۲). از این رو بررسی این تحقیق در قالب نقش حکمرانی خوب در توسعه سیاسی در دوره ریاست جمهوری خاتمی و احمدی نژاد و روحانی نشان داده است که مسئله دولت و نقش آن در عدم شکل گیری حکمرانی مطلوب عمدتاً چالش توسعه در جوامع جهان سوم از جمله ایران به حساب می‌آیند، مبنی بر این که که دولت از طریق افزایش استقلال دولت از جامعه فقدان شکل گیری جامعه مدنی بی نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و مانع گذاشتن در مسیر توسعه‌ی سیاسی، ضعیف توان استخراجی و باز توزیعی دولت، تبدیل شدن دولت به توزیع کننده رانت، رشد روحیه‌ی رانتیری در اقتصاد و جامعه گسترش بخش عمومی اقتصاد، اقتصاد مصرفی و اخلال در برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی، مانعی بزرگ بر سر توسعه سیاسی و حکمرانی مطلوب در جامعه ایران خاصه در دوران احمدی نژاد و روحانی شده است و این پیامدها زمینه لازم برای عدم تحقق حکمرانی مطلوب فراهم نموده است زیرا حکمرانی مطلوب به شدت مخالف دولت رانتیز بوده و در صورت تحقق آنها دولت، به شدت تضعیف و یا حتی نابود می‌شود، اما در صورت محقق نشدن آنها دولت،عرصه ظهور و بروز پیدا نموده و سد محکم در برابر نیل جامع به توسعه سیاسی و حکمرانی مطلوب را فراهم می‌آورد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تکامل دولت رانتی در ایران عصر ریاست جمهوری احمدی نژاد و روحانی و ایجاد مانع بر سر راه شکل گیری جامعه مدنی مستقل از دولت،« عریض و طویل کردن ساخت دولت و گسترش نظام دیوان سالاری و بروکراسی »، فقدان شکل گیری احزاب سیاسی به صورت حرفه ای و کارآمد و عدم توجه به پلورالیسم سیاسی در به تعویق انداختن و شکل گیری حکمرانی مطلوب موثر عمل کرده است.

1. Banai

حکمرانی خوب و شاخص‌های مورد سنجش آن رابطه مستقیم و متاثری بر توسعه سیاسی و رشد اقتصاد داخلی دارد؛ شاخص‌های مورد بررسی در گزارش‌ها و نمودارها، نشان می‌دهد که این شاخص ها، در ۴ ساله دولت نهم رو به افول بوده و مسیر توسعه سیاسی و رشد ناخالص ملی هم با کاهش روبروست. اما در ۴ ساله دولت یازدهم، شاخص‌ها رو به بهبود بوده اند و تاثیر آن بر اقتصاد هم عیان است. البته چرایی افول اقتصاد در سال پایانی دولت یادزهم هم به طور واضح در تغییر شاخص میان سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۷ (۱۳۹۵ ۱۳۹۶) حکمرانی خوب قابل رویت است. اگر چه روند شاخص‌ها در کل رو به صعود و بهبود در دولت یازدهم بوده است، اما در شاخص‌های ثبات سیاسی و کنترل فساد کاهش قابل تاملی در نمره شاخص روبرو بوده ایم.

نمودار شاخص جهانی حکمرانی در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که رتبه ایران در میان ۲۰۲ کشور ۱۸۱ بوده است و این رتبه جهانی، گویای عملکرد روسای جمهور ایران در هر دو دوره یاد شده است و روند کلی عملکرد دستگاه حاکمیت در ایران در ادوار مختلف سیاسی مورد بحث نشان می‌دهد که روند نزولی را از سال ۱۹۹۶ شاهد هستیم. افت مداوم نمره حاکمیت خوب در ایران از ۷۸/۰ در سال ۱۹۹۶ به ۱۴/۱ در سال ۲۰۱۹ گویای ضعف‌های بنیادین دستگاه حاکمیت در شاخص‌های فرعی حاکمیت از حیث شاخص‌های مورد مطالعه این پژوهش یعنی حاکمیت قانون و پاسخگویی و نیز سایر شاخص‌های فرعی است. همچنین در تمام طول این ادوار نمره ایران منفی بوده و در این وضعیت منفی وضعیت نزولی نیز داشته است وضعیت نامطلوب ایران در حالی است که میانگین جهانی عددی مثبت بوده است و همین امر بیانگر فاصله وضعیت فعلی با وضعیت استاندارد در سایر نقاط جهان است.

نتایج گزارش‌ها و آمارها نشان میدهد که علیرغم این اختلاف‌های جزیی در عملکرد این رؤسای جمهور، آنچه که اهمیت دارد آن است که با بهبود عملکرد کشور از حیث حکمرانی، بهبود و تغییر چشمگیری در نمای کلی حرکت کشور مشاهده نمی‌شود. از نمودارها و اشکال ارائه شده در هربخش، نشان داده شد که در دو دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، همچنان چالش‌های ساختاری بنیادین و عدیده ای در مسیر حاکمیت قانون و پاسخگویی وجود دارد. مقایسه داده‌های ایران با استاندارد جهانی حکمرانی و حتی عملکرد دولت‌های همسایه و منطقه چشم انداز نامطلوبی را پیش روی کشور ترسیم می‌کند و بیانگر آن است که با وجود بهبود اندک وضعیت کشور نه تنها نمره کشور منفی است بلکه روند نزولی نیزدارد.

بررسی شاخص‌های حکمرانی خوب در دولت اصلاحات نشان میدهد که تحولات و مسائل مختلفی در کشور و در سطح جامعه جهانی مانند ایجاد فضای بازتر سیاسی و مطبوعاتی در جامعه و دانشگاهها تحول جدی در روابط خارجی به ویژه با کشورهای اروپایی، برگزاری نخستین دوره انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا ثبت رکورد بیشترین رشد اقتصادی در میان دولت‌های جمهوری اسلامی اجرای موفق پایین آوردن نرخ تورم و اجرای موفق تک نرخ کردن ارز رخ داده است با روی کار آمدن دولت روند تنش زدایی در سیاست خارجی کشور که در دوران سازندگی آغاز شده بود سرعت بیشتری گرفت دولت اصلاحات با تکیه بر توسعه سیاسی در داخل و به کارگیری مفاهیمی چون تنش زدایی و گفتگوی تمدنها در خارج چهره سیاسی جدیدی از ایران را نزد افکار عمومی جهان ارائه کرد و تلاش نمود تا در این. گام بردارد. با مسیر این وجود الگوی حکمرانی خوب در کشور به خوبی شکل نگرفت و ابعاد هشت گانه حکمرانی خوب در حد مطلوبی قرار نداشته است.

جامعه مدنی یکی از ارکان حکمرانی خوب است که متأسفانه در جامعه ما، جایگاه خود را نیافته است. هر چند بحث جامعه مدنی مطرح شد ولی عملا توفیق چندانی پیدا نکرد. حاکمیت قانون در ایران در حالت مناسبی قرار نداشته است مقدار آن بین ۰٫۵۱- در سال ۲۰۰۰ تا ۰٫۸۳ در سال ۲۰۰۵ در نوسان بوده است. در بعد شفاف سازی اجتماعی و فرهنگی تعداد نشریات و روزنامه گسترش چشمگیری یافت هر چند که برخی از روزنامه‌ها نیز توقیف شدند. دوران اصلاحات» و به ویژه دوره (۱۳۷۶ – ۱۳۸۰)را شاید بتوان دوران طلایی مطبوعات در نظام جمهوری اسلامی دانست مفاهیمی مانند جامعه مدنی و مطبوعات آزاد در راس مطالبات جامعه قرار گیرد تاکید بر گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی و همچنین تلاش جوانان برای دستیابی به مطالبات آزادی خواهانه نیز شرایط را برای بازتر شدن هرچه بیشتر امکان فعالیت روزنامه نگاران فراهم نمود. یکسری گفتمان‌هایی چون، گفتمان صلاحات، دموکراسی (مردم سالاری)، حقوق شهروندی، قانون گرایی گفتگوی تمدن‌ها و جامعه مدنی رخ داد که بیانگر نوعی اجماع سازی در دولت و جامعه بوده است. طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ مقدار شاخص کارایی و اثر بخشی در جامعه برابر با ۰٫۶۰ و ۰، ۵۳ است. وضعیت شاخص کارایی و اثر بخشی دولت در جامعه اصلا مناسب نیست. شاخص کنترل فساد بین ۱۹ و ۰۴۸ منفی در نوسان بوده

است؛ یعنی در سال ۱۳۸۲ وضعیت کنترل فساد در دولت خاتمی نسبتا خوب و مطلوب است و در سایر سالها از وضعیت مطلوبی برخوردار نمی باشد. شاخص ثبات سیاسی نیز بیانگر میزان کارایی دولت است. مقدار شاخص ثبات سیاسی در سال ۱۹۹۶ خوب هست و مقدار آن ۰۳۲ است در سال ۲۰۰۶ وضعیت بسیار بحرانی است. طی سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ مقدار شاخص پاسخگویی برابر با ۰٫۹۵ و ۱، ۵۰ – است. این ارقام نشان میدهد که وضعیت پاسخگویی اصلا خوب نیست و کمبود پاسخگویی در جامعه موج میزند تنها در سال ۲۰۰۳ مقدار این شاخص مطلوب تر بوده و برابر با ۰۸۶ است که طی هشت سال دولت خاتمی بیشترین میزان پاسخگویی در جامعه است و نابرابری در جامعه موج می زند تنها در سال ۲۰۰۳ مقدار این شاخص مطلوب تر بوده و برابر با ۱۱۸ منفی است که کمترین نابرابری در جامعه وجود داشته است. بنابراین می توان گفت کیفیت حکمرانی خوب در دولت اصلاحات اگرچه مطابق با شاخصه‌های جهانی نبود اما در مقایسه با دولت ها دیگر پس از انقلاب نمود بهتری داشته است.

نمودارهای مورد بررسی نشان می دهند که حکمرانی خوب؛ چه در دولت نهم و چه در دولت یازدهم، همواره نمراتی زیر خط صفر را تجربه کرده است. نمرات شاخص‌های شش گانه حکمرانی خوب از سوی بانک جهانی میان دو طیف مثبت ۲٫۵ و منفی ۲٫۵ از عالی به ضعیف مشخص شده است و در هیچ شاخصی از شش شاخص سنجش حکمرانی خوب (حق اظهار نظر و پاسخگویی، کیفیت مقررات، اثر بخشی دولتی ثبات سیاسی، حاکمیت قانون و کنترل فساد) در این دو دوره، در حطیه مثبت و بالای صفر را کسب نکرده‌اند مسئله ای که وضعیت حکمرانی در ایران را نگران کننده نشان می‌دهد و همت بالای مسؤولان اجرایی و عمل به قانون را برای برون رفت از این وضعیت را می‌طلبد.

تمرکزگرایی شدید دولت‌های نهم و دهم احمدی نژاد که ناشی از وابستگی بیشتر دولت‌های قبل به در آمدهای رانت نفتی بود، عدم نیاز به طبقات اجتماعی جامعه و در نتیجه عدم پاسخگویی به آنان را به دنبال داشت. شفافیت و پاسخگویی به عنوان یکی از شاخص‌های حکمرانی خوب، در دولت تمرکزگرای احمدی نژاد بسیار مورد بی توجهی قرار گرفته بود. بی توجهی به شفافیت و پاسخگویی مسئولان به مردم نیز به نوبه خود فسادهایی را به دنبال دارد که می‌تواند کارنامه حکمران را در نیل به حکمرانی خوب با چالش مواجه سازد. حاکمیت قانون نیز به عنوان یکی دیگر از شاخص‌های حکمرانی خوب در این دولت به خوبی تحقق نیافت؛ چراکه احمدی نژاد به دلیل برخورداری از روحیه تمرکزگرایی، به دنبال ادغام برخی از نهادها در یکدیگر و مدیریت آنان توسط دولت مرکزی بود. در حالی که چنین اقداماتی در بسیاری از موارد با مخالفت قوه مقننه و نمایندگان مجلس مواجه می‌شد. عزل و انتصاب‌های بسیار زیاد این دولت که ناشی از اتخاذ رویکر تمرکزگرایی در انتصابات بود، کارآمدی و اثر بخشی را به عنوان یکی دیگر از شاخص‌های حکمرانی خوب با چالش مواجه می‌ساخت، زیرا مقامات منصوب شده در دولت تمرکزگرا قادر به اجرای برنامه‌های کارشناسی خود نبوده. لذا پس از گذشت مدتی از انتصاب، یا توسط دولت عزل شده و یا خود استعفا می‌دادند. این امر ثبات سیاسی در ارگان‌ها و نهادهای دولتی را با مشکل مواجه ساخته و موجب کاهش کارآمدی دولت می‌شد. دولت نهم و دهم به صورت هدف مند به صدور مجوز فعالیت مطبوعات و تشکل‌های سیاسی می‌پرداخت. نهادهایی همسو با خود تأسیس می‌کرد. مشارکت غیر مستقیم مردم در سپهر سیاسی کشور را کم کرده و تلاش می‌داشت تا خود به صورت مستقیم در اکثر امور اجرایی – سیاسی و اداری کشور ورود یابد امری که با بسیاری از شاخص‌های حکمرانی خوب و اصول دموکراسی و توسعه سیاسی در تضاد بود در یک جمله بایستی عنوان داشت که تمرکزگرایی شدید دولت احمدی نژاد عدم تحقق برخی از شاخص‌های حکمرانی خوب را به دنبال داشته و روند پیشروی به سوی حکومت خوب جمهوری اسلامی ایران را با تاخیر مواجه ساخته است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و

نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز و پژوهشکده مطالعات راهبردی انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

الوانی، س. م.، و علیزاده، م. (۱۳۸۶). تحلیلی بر کیفیت حکمرانی خوب در ایران. *فصلنامه مطالعات مدیریت*، (۵)، ۱–۲۰.

الهامی طالش میکائیل، پ.، عمرانی، ع.، و ضابطی، م. (۱۴۰۱). بررسی نقش دولت‌های توسعه‌گرای ایران در توسعه اقتصادی (پس از انقلاب اسلامی). *دولت‌پژوهی ایران معاصر*، ۳(۱)، ۱–۲۲. https://jms.ihu.ac.ir/article_207453.html

دارابی، م.، راسخ، ک.، و رحیمی، ع. (۱۴۰۴). نقش احزاب و نخبگان سیاسی در برنامه‌ریزی‌ها و جهت‌گیری جریان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا در مسیر توسعه کشور (مطالعه موردی: دوران ریاست جمهوری خاتمی و احمدی‌نژاد). *جغرافیا (برنامه‌ریزی منطقه‌ای)*، ۱۵(۲)، ۱۲۳–۱۴۵. https://www.jgeoqeshm.ir/article_216743.html

دربندی، م.، و حق‌شناس، ح. (۱۳۹۹). بررسی شاخص شفافیت از منظر حکمرانی خوب در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷–۱۳۹۰). *پژوهش‌های جغرافیای سیاسی*، ۵(۲)، ۷۷–۹۸. https://pg.um.ac.ir/article_39604.html

شاکری، ا.، ساوه‌درودی، م.، و خلیلی، ع. (۱۴۰۲). مواجهه اندیشه سیاسی ترکیه و ایران در بحران سوریه؛ تضادها و اشتراک‌ها. *سیاست دفاعی*، ۳۱(۱۲۴)، ۱۵–۳۶. https://dpj.ihu.ac.ir/article_207966.html

عطارزاده، م. (۱۴۰۳). تاثیر فرهنگ سیاسی تبعی بر روند دموکراسی در دولت نهم و دهم. *دولت‌پژوهی ایران معاصر*، ۵(۱)، ۴۷–۶۵. https://irsj.ihu.ac.ir/article_208810.html

عنایت‌ناصر، م.، مطلبی، م.، و طاهری، ا. (۱۴۰۰). بررسی نقش مولفه‌های حکمرانی در رشد اقتصادی در ایران: ثبات سیاسی و کنترل فساد در دولت‌های نهم و یازدهم. *پژوهش‌های اقتصادی ایران*، ۲۰(۶۴)، ۸۹–۱۱۰. https://www.sid.ir/paper/1033605/fa

قاسمی، ع.، علویان، م.، لطفی، س.، و رحمانی، ف. (۱۴۰۰). تحلیل مضامین حکمرانی خوب شهری در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران. *پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران*، ۱۰(۳)، ۴۵–۶۸. https://ssoss.ui.ac.ir/article_26170.html?lang=fa

مددی، ن.، توحیدفام، م.، ابوالحسن شیرازی، ح.، و محمودی، م. (۱۴۰۰). بررسی شاخص‌های حکمرانی مطلوب (حاکمیت قانون و پاسخگویی) در ایران طی سال‌های ۲۰۰۵–۲۰۲۱. *رهیافت انقلاب اسلامی*، ۱۵(۵۷)، ۶۱–۸۴

References

Alimagham, P. (2020). *Contesting the Iranian revolution: The green uprisings*. Cambridge University Press. https://books.google.com/books?id=pljPDwAAQBAJ

Ansari, A. M. (2024). *Iran*. John Wiley & Sons. https://books.google.com/books?id=UEDtEAAAQBAJ

Azadi, P., Mesgaran, M. B., & Mirramezani, M. (2022). *The struggle for development in Iran: The evolution of governance, economy, and society*. Stanford University Press. https://books.google.com/books?id=9rVoEAAAQBAJ

Banai, H., Byrne, M., & Tirman, J. (2022). *Republics of myth: National narratives and the US-Iran conflict*. Johns Hopkins University Press. https://books.google.com/books?id=1vdSEAAAQBAJ

Basu, K., & Cordella, T. (2018). *Institutions, governance and the control of corruption*. Springer International Publishing.

Bashiriyeh, H. (2015). Cleavages in Iranian politics since 1979. In A. Milani & L. Diamond (Eds.), *Politics and culture in contemporary Iran* (pp. 1–30). Lynne Rienner.

Fukuyama, F. (2012). The patterns of history. *Journal of Democracy*, 23 (1), 14–26. https://doi.org/10.1353/jod.2012.0007

Kamrava, M. (2023). *Righteous politics: Power and resilience in Iran*. Cambridge University Press. https://books.google.com/books?id=UjHEEAAAQBAJ

Levy, B., & Fukuyama, F. (2010). *Development strategies integrating governance and growth* (Policy Research Working Paper No. 5196). The World Bank. https://openknowledge.worldbank.org/handle/10986/19913

Levy, B., & Fukuyama, F. (2015). *Development strategies integrating governance and growth* (Policy Research Working Paper). The World Bank.

Lindberg, S. I., Lührmann, A., & Mechkova, V. (2017). *From de-jure to de-facto: Mapping dimensions and sequences of accountability*. World Development Report Background Paper. World Bank.

Morady, F. (2020). *Contemporary Iran: Politics, economy, religion*. Bristol University Press. https://books.google.com/books?id=hvT6DwAAQBAJ

Naqvi, S. R. A. (2022). Institutional accountability within the bureaucracy: A case study of Iran during the 21st century. *Insights of Pakistan, Iran and the Caucasus Studies*, 1 (1), 1–14. http://ipics.rmrpublishers.org/index.php/primarycontent/article/view/6

Shahramnia, A. (2020). The model of good governance and economic development in Iran and Türkiye (2006 to 2016). *Political and International Approaches*, 11(3), 145–166.

Stiglitz, J. E. (2013). *Globalization and its discontents*. W. W. Norton & Company.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

The Origin of Power from the Perspective of AlFarabi and Ibn Khaldun and Its Relationship with Legitimacy

Sahra Hatami[1], **Seyyed Mohammad Sheikhahmadi**[2]✉, and **Kaivan Shafei**[3]

1. Department of History, Sa. C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. Email: sahra.hatami@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of History, Sa. C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. Email: m.sheikhahmadi@iau.ac.ir
3. Department of History, Sa. C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. Email: Kaivan.shafei@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 March 2025
Received in revised form 12 August 2025
Accepted 16 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Power,
Legitimacy,
Farabi,
Ibn Khaldun,
Power and will,
Reason and knowledge

ABSTRACT

Objective: This study is to examine the origin of political power from the perspectives of two prominent thinkers of the medieval period, AlFarabi and Ibn Khaldun, and to elucidate its relationship with the concept of legitimacy. The research seeks to address fundamental questions regarding the foundations upon which political power rests according to each of these thinkers, as well as the respective roles of reason, will, and religion in its formation.

Method: This study employs a descriptive analytical approach based on library resources. Within this framework, the philosophical, social, and political works of AlFarabi and Ibn Khaldun are examined and comparatively analyzed to identify and interpret the similarities and differences in their views regarding the origin of power and its relation to legitimacy.

Results: The findings of the study reveal that AlFarabi conceives the origin of power as rooted in reason and knowledge, expressing it through the concepts of tamakkun (empowerment) and tahaffuz (preservation). He distinguishes between two levels of power“absolute” and “imperfect”and attributes true power solely to God, which is exercised over society through the philosopher-prophet and his successors. In contrast, Ibn Khaldun analyzes the origin of power through both social and religious dimensions, encapsulated in the concept of asabiyyah (group solidarity). He considers tribal solidarity superior to religious solidarity and emphasizes the decisive role of collective will and social cohesion in the formation of political power.

Conclusions: The study concludes that the fundamental difference between AlFarabi’s and Ibn Khaldun’s perspectives lies in the precedence of reason versus will as the source of power. AlFarabi perceives power as emanating from divine reason and knowledge, deriving its legitimacy from its connection to revelation and prophecy, whereas Ibn Khaldun locates legitimacy not in reason but in social reality and asabiyyah. Accordingly, it can be argued that AlFarabi advocates a divine rational legitimacy, while Ibn Khaldun emphasizes a socialhistorical legitimacy.

Cite this article: Hatami, S., Sheikhahmadi, S. M., & Shafei, K. (2025). The Origin of Power from the Perspective of AlFarabi and Ibn Khaldun and Its Relationship with Legitimacy. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504

Introduction

The phenomenon of power, as one of the fundamental concepts in political thought, has always been of interest to philosophers and theorists and has a special place in the focus of philosophical and social analyses. In the meantime, Abu Nasr AlFarabi, a prominent Islamic philosopher of the 10th century, has dealt with this concept with a deep and systematic look and has explained it within the framework of his political theory with the term "restraint and protection". From AlFarabi's perspective, political power lies in the ability of an individual or group to realize their will in society and to continue this influence. Inspired by Aristotelian and Platonic philosophy, he considers power to have levels and divides it into two main types: absolute power, which is in the hands of the "first chief" or the prophet philosopher and carries divine legitimacy and wisdom, and imperfect power, which is limited to rulers who follow the tradition and law of their predecessors. In contrast, Ibn Khaldun, a 14th-century thinker, introduced the concept of "nepotism" as the source of power, presenting a realistic view based on social dynamics, which considers power to stem from ethnic, kinship, or religious ties. This study aims to comparatively examine the origin of power and its relationship to legitimacy in the thought of these two thinkers, analyzing the differences and similarities of their perspectives and attempting to show how these theories can contribute to a deeper understanding of the concepts of power and legitimacy in a historical and contemporary context.

Method

This study employs a descriptive analytical approach based on library resources. Within this framework, the philosophical, social, and political works of AlFarabi and Ibn Khaldun are examined and comparatively analyzed to identify and interpret the similarities and differences in their views regarding the origin of power and its relation to legitimacy.

Results

The findings of the study reveal that AlFarabi conceives the origin of power as rooted in reason and knowledge, expressing it through the concepts of tamakkun (empowerment) and tahaffuz (preservation). He distinguishes between two levels of power “absolute” and “imperfect” and attributes true power solely to God, which is exercised over society through the philosopherprophet and his successors. In contrast, Ibn Khaldun analyzes the origin of power through both social and religious dimensions, encapsulated in the concept of asabiyyah (group solidarity). He considers tribal solidarity superior to religious solidarity and emphasizes the decisive role of collective will and social cohesion in the formation of political power.

Conclusions

The study concludes that the fundamental difference between AlFarabi’s and Ibn Khaldun’s perspectives lies in the precedence of reason versus will as the source of power. AlFarabi perceives power as emanating from divine reason and knowledge, deriving its legitimacy from its connection to revelation and prophecy, whereas Ibn Khaldun locates legitimacy not in reason

but in social reality and asabiyyah. Accordingly, it can be argued that AlFarabi advocates a divine rational legitimacy, while Ibn Khaldun emphasizes a socialhistorical legitimacy.

From a philosophical and metaphysical perspective, AlFarabi seeks the origin of political power in the realm of reason and theology, and distinguishes between two types of power, namely "absolute power" and "imperfect power." In his view, absolute power belongs to the "first ruler"; a person who is the sum of theoretical and practical reason and is connected to truth through revelation and active reason. Such a ruler, due to his possession of divine knowledge, is self-legitimizing and does not need the consent or approval of the masses of the people. Legitimacy in this system is transmitted from top to bottom and from divine origin to society. In contrast, imperfect power, according to AlFarabi, is a type of subordinate and non-initiative power that appears in "subordinate rulers"; those who, after the absence of the first ruler, merely have the role of continuing the Sharia system and preserving the existing political structure, and do not have the right to legislate or innovate in law. From this perspective, legitimacy in the Farabi system is explained as static and transcendental, and ultimately returns to the sacred order. On the other hand, Ibn Khaldun, with a sociological and empirical approach, seeks the origin of power not in the sacred, but within society and in the “nervousness” or bond of social solidarity. By denying the divine origin of power, he considers it the result of human, ethnic and cultural dynamics. From Ibn Khaldun’s perspective, political authority is formed on the basis of cohesion, loyalty, empathy and collective spirit; in other words, power arises from the heart of society and human relations, not from the divine will or the wisdom of the prophet-philosopher. In this analysis, legitimacy, instead of having a metaphysical and transcendental aspect, acquires a social and functional aspect and is measured by the ruler’s ability to ensure order, security and the continuation of group solidarity. Thus, it can be said that the main difference between the two thinkers is in the way they link "power" and "legitimacy": AlFarabi links legitimacy to reason and revelation and interprets power as the manifestation of truth in the being of the first ruler, while Ibn Khaldun considers legitimacy to be something that comes from within society and is a function of the stability and efficiency of social structures. AlFarabi considers politics to be an extension of philosophy and theology, while Ibn Khaldun sees it as the result of human actions and social forces. Hence, Ibn Khaldun's theory is a step towards historical rationality and political empiricism and can be considered a background for modern ideas in the sociology of power. In sum, AlFarabi, by emphasizing divine legitimacy and the authority of the sacred intellect, provides the theoretical foundation for “legitimate power” in religious and philosophical systems, while Ibn Khaldun, by analyzing social dynamics and neurosis, addresses “real” and objective power in the context of society. Combining these two approaches provides a comprehensive picture of the nature of power in the Islamic tradition, in which both the spiritual and social dimensions of power play a decisive role in the formation and continuation of legitimacy.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not for profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

منشاء قدرت از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت

صحرا حاتمی[۱]، سید محمد شیخ احمدی[۲] ✉، کیوان شافعی[۳]

۱. گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. رایانامه: sahra.hatami@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. رایانامه: m.sheikhahmadi@iau.ac.ir
۳. گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. رایانامه: Kaivan.shafei@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
مشروعیت،
فارابی،
ابن خلدون،
قدرت و اراده،
عقل و دانش

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، بررسی منشأ قدرت سیاسی از دیدگاه دو اندیشمند برجسته دوره میانه، یعنی فارابی و ابن‌خلدون، و تبیین رابطه آن با مفهوم مشروعیت است. این تحقیق بر آن است تا به پرسش‌های اساسی در این زمینه پاسخ دهد که قدرت سیاسی از نظر هر یک از این متفکران بر چه پایه‌ای استوار است و عقل، اراده، و دین در شکل‌گیری آن چه جایگاهی دارند.

روش پژوهش: پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی–تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در این روش، آثار فلسفی، اجتماعی و سیاسی فارابی و ابن‌خلدون مورد بررسی و تحلیل تطبیقی قرار گرفته تا تفاوت‌ها و شباهت‌های دیدگاه آنان در خصوص منشأ قدرت و نسبت آن با مشروعیت تبیین شود.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فارابی منشأ قدرت را در عقل و دانش می‌داند و آن را در قالب مفاهیم «تمکن» و «تحفظ» مطرح می‌سازد. وی قدرت را دارای دو مرتبه «مطلقه» و «ناقصه» می‌داند و قدرت حقیقی را از آنِ خداوند می‌شمارد که از طریق فیلسوفِ نبی و جانشینان او بر جامعه اعمال می‌شود. در مقابل، ابن‌خلدون منشأ قدرت را در دو بعد اجتماعی و دینی تحلیل می‌کند و آن را در مفهوم «عصبیت» خلاصه می‌داند. وی عصبیت قومی را نسبت به عصبیت دینی برتر می‌شمارد و بر نقش اراده و نیروی جمعی در تکوین قدرت سیاسی تأکید می‌کند.

نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت اساسی میان دیدگاه فارابی و ابن‌خلدون در تقدم عقل یا اراده به‌عنوان سرچشمه قدرت است. فارابی قدرت را ناشی از عقل و معرفت الهی می‌داند که مشروعیت خود را از اتصال به وحی و نبوت می‌گیرد، در حالی که ابن‌خلدون مشروعیت را نه در عقل بلکه در واقعیت اجتماعی و عصبیت می‌جوید. بر این اساس، می‌توان گفت که فارابی به مشروعیت الهی و عقلانی و ابن‌خلدون به مشروعیت اجتماعی و تاریخی تأکید دارد.

استناد: حاتمی، صحرا؛ شیخ احمدی، سید محمد؛ و شافعی، کیوان. (۱۴۰۴). منشاء قدرت از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۱-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504

مقدمه

پدیده قدرت به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه سیاسی، همواره مورد توجه فیلسوفان و نظریه‌پردازان قرار داشته و در کانون تحلیل‌های فلسفی و اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این میان، ابونصر فارابی، فیلسوف برجسته اسلامی قرن دهم میلادی، با نگاهی عمیق و نظام‌مند به این مفهوم پرداخته و آن را در چارچوب نظریه سیاسی خود با اصطلاح «تمکن و تحفظ» تبیین کرده است. از دیدگاه فارابی، قدرت سیاسی در توانایی فرد یا گروه برای تحقق اراده خود در جامعه و استمرار این نفوذ نهفته است. وی با الهام از فلسفه ارسطویی و افلاطونی، قدرت را دارای مراتب می‌داند و آن را به دو نوع اصلی تقسیم می‌کند: قدرت مطلقه، که در دست «رئیس اول» یا فیلسوف نبی قرار دارد و مشروعیت الهی و حکمت را به همراه دارد، و قدرت ناقصه، که به حاکمان تابع سنت و شریعت پیشینیان محدود می‌شود. در مقابل، ابن خلدون، متفکر قرن چهاردهم، با معرفی مفهوم «عصبیت» به‌عنوان منشاء قدرت، نگاهی واقع‌گرایانه و مبتنی بر پویایی‌های اجتماعی ارائه می‌دهد، که قدرت را از پیوندهای قومی، خویشاوندی یا دینی ناشی می‌داند. این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی منشاء قدرت و رابطه آن با مشروعیت در اندیشه این دو متفکر، به تحلیل تفاوت‌ها و شباهت‌های دیدگاه‌های آنان پرداخته و تلاش می‌کند تا نشان دهد چگونه این نظریه‌ها می‌توانند به درک عمیق‌تر از مفاهیم قدرت و مشروعیت در بستر تاریخی و معاصر کمک کنند.

مبانی نظری

مبانی نظری این پژوهش بر پایه بررسی مفهوم منشاء قدرت سیاسی و رابطه آن با مشروعیت در اندیشه دو متفکر برجسته اسلامی، یعنی فارابی و ابن خلدون، استوار است. این مبانی با تمرکز بر جنبه‌های فلسفی، اجتماعی و دینی قدرت، به تبیین چگونگی شکل‌گیری اقتدار سیاسی و پایه‌های مشروعیت آن می‌پردازد. فارابی، به عنوان فیلسوف قرن دهم میلادی، قدرت را در چارچوب یک نظام *اخلاقی ، فلسفی* می‌بیند که ریشه در همکاری اجتماعی و سعادت انسانی دارد. از دیدگاه وی، منشاء قدرت نه تنها در نیاز طبیعی انسان به زندگی جمعی نهفته است، بلکه در سلسله‌مراتب کیهانی و الهی قرار دارد که جامعه انسانی را بازتابی از نظم کلی جهان می‌داند (الزهری[1]، ۲۰۲۲). فارابی جامعه را به عنوان یک ارگانیسم زنده تشبیه می‌کند که در آن، قدرت مطلقه از طریق رهبری فیلسوف نبی (رئیس اول) اعمال می‌شود، کسی که با اتصال به عقل فعال، قوانین الهی را دریافت کرده و جامعه را به سوی سعادت هدایت می‌کند. این قدرت مشروعیت خود را از جنبه الهی و اخلاقی کسب می‌کند، نه از پذیرش عمومی یا نیروی اجتماعی صرف. وی قدرت را به دو دسته مطلقه (مبتنی بر حکمت و وحی) و ناقصه (تابع سنت پیشینیان) تقسیم می‌کند، که در آن، مشروعیت بر پایه فضیلت‌های اخلاقی و عملی رهبر استوار است (علی[2]، ۲۰۲۳). در این چارچوب، قدرت واقعی از خدا سرچشمه می‌گیرد و از طریق فیلسوف به جامعه منتقل می‌شود، به گونه‌ای که بدون چنین رهبری، جامعه به تباهی می‌گراید. فارابی تأکید دارد که انسان بالفطره اجتماعی است و برای رسیدن به کمال، نیاز به تعاون دارد، اما این تعاون باید تحت هدایت یک نظام اخلاقی باشد که سعادت اخروی را نیز تضمین کند.

در مقابل، ابن خلدون، متفکر قرن چهاردهم، منشاء قدرت را در جنبه‌های اجتماعی و تاریخی جستجو می‌کند و مفهوم "عصبیت" را به عنوان پایه اصلی آن معرفی می‌نماید. عصبیت، که به معنای همبستگی گروهی و احساس تعلق جمعی است، از پیوندهای خویشاوندی، قومی یا دینی نشأت می‌گیرد و عامل اصلی تشکیل دولت و اعمال قدرت است (اسماعیل[3] و رحیم[4]، ۲۰۱۸). از دیدگاه ابن خلدون، قدرت سیاسی از طریق غلبه گروهی با عصبیت قوی بر گروه‌های ضعیف‌تر شکل می‌گیرد و مشروعیت آن نه الهی صرف، بلکه وابسته به توانایی حفظ وحدت اجتماعی و تأمین رفاه است. وی چرخه ادواری دولت‌ها را توصیف می‌کند: مرحله پیدایش (با عصبیت قوی بادیه‌نشینان)، اوج (با گسترش قدرت و تمدن)، و زوال (با تضعیف عصبیت به دلیل تجمل و فردگرایی). دین در

1. Azzuhri
2. Ali
3. Ismail
4. Rahim

این نظریه نقش تقویت‌کننده عصبیت را دارد، اما ضروری نیست؛ دولت‌ها می‌توانند بدون دین شکل بگیرند، هرچند دین با حذف حسادت و ایجاد وحدت، به دوام قدرت کمک می‌کند (خان[1]، ۲۰۲۴). ابن خلدون عصبیت قومی را بر دینی ترجیح می‌دهد، زیرا آن را طبیعی‌تر و پایدارتر می‌بیند، و مشروعیت را در توانایی رهبر در حفظ این همبستگی می‌داند.

مقایسه این دو دیدگاه نشان‌دهنده تفاوت‌های بنیادین در منشاء قدرت است: فارابی قدرت را ایده‌آل‌گرایانه و مبتنی بر حکمت الهی می‌بیند، در حالی که ابن خلدون آن را واقع‌گرایانه و وابسته به عوامل اجتماعی–تاریخی توصیف می‌کند (رحمان[2]، ۲۰۲۱). در اندیشه فارابی، مشروعیت از الوهیت و فضیلت رهبر ناشی می‌شود و جامعه را به سوی سعادت اخلاقی سوق می‌دهد، اما ابن خلدون مشروعیت را در کارآمدی عصبیت برای غلبه و حفظ نظم اجتماعی می‌جوید. این مبانی نظری، پژوهش حاضر را در بررسی رابطه قدرت و مشروعیت یاری می‌رساند، زیرا نشان می‌دهد که قدرت می‌تواند از منابع الهی (فارابی) یا اجتماعی (ابن خلدون) سرچشمه بگیرد، اما در هر دو، مشروعیت به توانایی تأمین سعادت یا وحدت جمعی وابسته است. این چارچوب، تحلیل توصیفی–تحلیلی مقاله را تقویت می‌کند و امکان بررسی تأثیر این دیدگاه‌ها بر جوامع معاصر را فراهم می‌آورد.

پیشینه پژوهشی

پیشینه پژوهشی این مقاله بر پایه مطالعات قبلی در مورد دیدگاه‌های فارابی و ابن خلدون در زمینه منشاء قدرت و مشروعیت تمرکز دارد. این بررسی نشان‌دهنده علاقه روزافزون پژوهشگران به مقایسه این دو متفکر است، که اغلب بر تفاوت‌های ایده‌آل‌گرایانه فارابی و واقع‌گرایانه ابن خلدون تأکید دارند.

الزهری (۲۰۲۲) در مقاله خود، اندیشه سیاسی فارابی را با سیاست مدرن مقایسه کرده و نشان می‌دهد که قدرت در دیدگاه فارابی بر پایه اخلاق و سعادت جمعی استوار است، نه بر اقتدار ساختاری. وی تأکید دارد که مشروعیت رهبر از فضیلت‌های اخلاقی ناشی می‌شود و پیشنهاد می‌کند این ایده برای جوامع مدرن به عنوان راهنمایی اخلاقی کاربرد دارد. رحمان (۲۰۲۱) در مطالعه تطبیقی خود، ادراک دولت در نوشته‌های متفکران اولیه اسلامی از جمله فارابی و ابن خلدون را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که هر دو قدرت را اجتماعی می‌بینند، اما فارابی آن را در سلسله‌مراتب فلسفی و ابن خلدون در عصبیت تاریخی جستجو می‌کند. این پژوهش بر نقش دین در تقویت مشروعیت تأکید دارد. عبدالرحمان[3] و اسماعیل (۲۰۱۸) نظریه عصبیت ابن خلدون را تحلیل کرده و تأثیر آن بر جوامع مسلمان معاصر را نشان می‌دهند. آن‌ها استدلال می‌کنند که عصبیت به عنوان منشاء قدرت، مشروعیت را از طریق وحدت اجتماعی تأمین می‌کند، اما تضعیف آن منجر به زوال سیاسی می‌شود. خان (۲۰۲۴) در مقاله خود، اهمیت ابن خلدون را در دنیای مدرن بررسی کرده و عصبیت را به عنوان پایه قدرت شهری تفسیر می‌کند. وی پیشنهاد می‌کند که در عصر شهرنشینی، عصبیت جدید مبتنی بر ارزش‌های مشترک می‌تواند مشروعیت قدرت را حفظ کند. علی (۲۰۲۳) نقش فلسفه و دین در اندیشه سیاسی فارابی را کاوش کرده و نشان می‌دهد که قدرت مشروع از ترکیب حکمت فلسفی و وحی دینی ناشی می‌شود، که رهبر را قادر به هدایت جامعه می‌کند. در مطالعه دیگری، کلیداستی (۲۰۱۲) غربی و اسلامی را مقایسه کرده و در بخش مربوط به ابن خلدون و فارابی، محدودیت‌های قدرت را در چارچوب عصبیت و اخلاق بررسی می‌کند، که مشروعیت را به کارآمدی اخلاقی وابسته می‌داند (کلیدوستی[4]، ۲۰۱۲). ارجمند[5] (۲۰۰۲) در مقاله خود، مساله استبداد را در فارابی و ابن خلدون مقایسه کرده و نتیجه می‌گیرد که هر دو استبداد را ناشی از تضعیف مشروعیت اخلاقی یا عصبیت می‌بینند. احمد[6] (۲۰۱۲) نظریه دولت ابن خلدون را با علوم اجتماعی مدرن مقایسه کرده و عصبیت را به عنوان عامل کلیدی قدرت و مشروعیت معرفی می‌کند. یاوری[7] (۲۰۱۹) در کتاب خود،

1. Khan
2. Rahman
3. Abdul Rahim
4. Kleidosty
5. Arjomand
6. Ahmad
7. Yavari

چرخه ادواری ابن خلدون را تحلیل کرده و رابطه آن با مشروعیت قدرت در جوامع اسلامی را بررسی می‌کند. بلک[1] (۲۰۱۱)، تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی را مرور کرده و فارابی و ابن خلدون را به عنوان پایه‌گذاران نظریه قدرت معرفی می‌کند، که مشروعیت را از جنبه‌های الهی و اجتماعی می‌بینند.

روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش با هدف بررسی منشاء قدرت سیاسی از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت، از روش تحقیق توصیفی ، تحلیلی با استناد به مدارک کتابخانه‌ای استفاده می‌کند. این روش با توجه به ماهیت تاریخی و فلسفی موضوع، مناسب‌ترین رویکرد برای توصیف دیدگاه‌های دو اندیشمند و تحلیل روابط مفهومی میان قدرت، عصبیت، مشروعیت الهی و اجتماعی است. در این روش، ابتدا مفاهیم کلیدی از منابع اصیل اندیشه سیاسی اسلامی استخراج شده و سپس با استفاده از تحلیل استدلالی و مقایسه‌ای، تفاوت‌ها، شباهت‌ها و پیامدهای این دیدگاه‌ها بررسی می‌شود. جمع‌آوری داده‌ها: داده‌های مورد نیاز از منابع اولیه و ثانویه گردآوری می‌شود. منابع اولیه شامل متون کلاسیک فارابی (مانند آراء اهل مدینه فاضله، ۱۳۷۹، و سیاست مدینه، ۱۳۷۱) و ابن خلدون (مانند مقدمه، ج۱، ۱۳۶۶) است. منابع ثانویه شامل مقالات پژوهشی پیشین (مانند احمدی، ۱۳۹۸، و رفیع و مرزبانی، ۱۳۹۴) و کتاب‌های تحلیلی (مانند قادری، ۱۳۷۸، و داوری اردکانی، ۱۳۷۴) است که تا ۲۰۲۵ به‌روز شده‌اند.

یافته‌ها

قدرت ناقصه

در زمان فقدان رهبری رئیس اول، حاکمیت به حاکمانی واگذار می‌شود که پیرو «سنت» و شریعت رهبری گذشته هستند و از اختیار وضع شریعت و جعل ناموس، قانون و تغییر آن محرومند. فارابی از اینها با عنوان «رؤسای تابعه» یاد می‌کند و در سه سطح رهبری و حکومت آنها را مطرح و تصریح می‌کند که آنها از قدرت و تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری کامل برخوردار نیستند و از این جهت قدرتشان ناقص است (فارابی، ۱۳۶۴: ۹۰). فارابی در نبود «رئیس اول»، حاکمان بعدی را تابع سنت و شریعت او می‌داند و آنان را فاقد اختیار قانون‌گذاری معرفی می‌کند. این دیدگاه نظم و تداوم سیاسی را حفظ می‌کند، اما از منظر نقد، با محدود کردن ابتکار و تحول‌پذیری حکومت، آن را به ساختاری ایستا و وابسته به گذشته تبدیل می‌سازد. فارابی نظام خلقت انسانی را سازگار با نظام وجود می‌داند و می‌گوید« هریک از موجودات جهان وجود بر همان نظامی است که جهان کلی قرار دارد. نظام جهان ماورای طبیعت، حاکم بر نظام جهان طبیعت است، نظام طبیعت حاکم بر نظام آفرینش انسانی است. و بلاخره نظام اجتماعی و سیاسی خواه ناخواه باید تابع و پیرو نظامات دیگر باشد» (فارابی، ۱۳۷۹: ۱۵). فارابی با طرح پیوستگی میان مراتب هستی، طبیعت، انسان و جامعه، معتقد است نظام سیاسی باید بازتابی از نظم کلی جهان باشد و از قوانین الهی و عقلانی پیروی کند. این نگرش، سیاست را بخشی از نظام کیهانی می‌داند و بر هماهنگی و سلسله‌مراتب تأکید دارد. با این حال، نقد وارد بر آن این است که چنین دیدگاهی، جامعه را تابع نظمی ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده می‌بیند و در نتیجه، جایی برای تغییر، اراده‌ی انسانی و پویایی اجتماعی باقی نمی‌گذارد.

فارابی مدینه فاضله را به بدن انسان که دارای اعضای کامل باشد تشبیه نموده است و هم چنان که اعضای بدن مختلف است، و هرکدام باید کاری انجام دهند که در این میان برخی اعضا از برخی دیگر مهم ترند، مانند قلب که فرمانده همه اعضا و رئیس اول است و سایر اعضا از نظر مرتبه با هم تفاوت دارند و تمامی آنها تحت فرمان عضو برتر یعنی قلب می‌باشند. در مدینه فاضله نیز رئیس اول و فرمان فرمای اولی لازم است که بر تمامی جامعه و رؤسای پایین تر تا افراد عادی تابع دستورات وی باشند. بدین ترتیب فردی که به عنوان رئیس اول انتخاب می‌شود باید دارای شرایط و امتیازاتی باشد که وی را از سایر افراد جامعه متمایز کند. فارابی شرط اساسی ریاست اول مدینه فاضله را «حکمت» می‌داند، چیزی که میان ارسطو و افلاطون مشترک است (فارابی، همان:۳۸-۳۷). برخی فیلسوفان کلاسیک، حکومت را همانند انسان بزرگ‌تری می‌دانستند که ساختارش بر پایه‌ی قوای آدمی

1. Black

سامان یافته است. آنان معتقد بودند همان‌گونه که بدن انسان رشد و تکامل می‌یابد، جامعه و حکومت نیز در مسیر توسعه، از سادگی به پیچیدگی می‌رسند و روابط میان اجزا منسجم‌تر می‌شود. با وجود این پیچیدگی، جامعه کلیتی واحد دارد که هر جزء آن با کل در ارتباط است. در این نظام، پیوند و نظم میان اجزا به‌گونه‌ای است که تنوع و کثرت به وحدت منتهی می‌شود. ساختار حکومت در این دیدگاه، سلسله‌مراتبی است؛ همان‌گونه که در بدن انسان، قلب به‌عنوان مرکز، مبدأ تکوین و تنظیم سایر اعضاست و در صورت بروز اختلال در بخشی از بدن، آن را سامان می‌دهد (حلبی، ۱۳۸۱: ۹۶). دیدگاه فیلسوفان کلاسیک، جامعه و حکومت را چون بدن انسان می‌بینند که اجزای آن در وحدت و هماهنگی عمل می‌کنند. این نگرش با تأکید بر نظم و سلسله‌مراتب، نقش قدرت مرکزی را محوری می‌داند و در نتیجه، هرچند انسجام اجتماعی را تقویت می‌کند، اما استقلال و آزادی فردی را محدود می‌سازد.

فارابی درآثار خود درباره اندیشه‌ی «ارگانیسم» نظام سیاسی دو رویکرد دارد: در آثار سیاسی، حکومت را به موجود زنده تشبیه می‌کند و در آثار غیرسیاسی، ساختار بدن انسان را بر اساس الگوی حکومت توضیح می‌دهد. این تفکر ارگانیستی به رغم جنبه‌های مثبت آن، مورد نقد واقع شده است؛ زیرا قیاس جامعه با موجود زنده دقیق نیست، چراکه روابط اجتماعی مانند اجزای بدن هماهنگ و منسجم نیستند و ممکن است دچار گسست شوند. برای رفع این مشکل، فارابی دو عامل را برای ایجاد انسجام در حکومت معرفی می‌کند: محبت و سلسله‌مراتب (خوشرو، ۱۳۷۴: ۹۸). فارابی با دیدگاه «ارگانیسم»، جامعه و حکومت را مانند موجود زنده می‌بیند و هماهنگی اجزای آن را مهم می‌داند. با این حال، باید دانست که تفاوت اساسی بین بدن و جامعه وجود دارد؛ زیرا روابط اجتماعی خودبه‌خود منسجم نیستند و ممکن است دچار گسست شوند. بنابراین، وی برای حفظ انسجام، دو عامل اخلاقی و سازمانی یعنی محبت و سلسله‌مراتب را پیشنهاد می‌کند. این رویکرد هم قوتی در تبیین هماهنگی دارد و هم محدودیت‌هایی به دلیل قیاس ناپایدار میان جامعه و بدن. فارابی جامعه و حکومت را مانند موجود زنده‌ای می‌داند که اجزای آن برای حفظ کل با هم مرتبط‌اند، اما از آنجا که جامعه از اراده‌ها و منافع مختلف تشکیل شده، برای هماهنگی نیاز به دو عامل دارد: محبت درونی و سلسله‌مراتب بیرونی. او با استدلالی دقیق، موجودات را به طبیعی و روحانی تقسیم می‌کند و «عقول عشره» را معرفی می‌کند. همچنین با «نظریه فطرت»، قوا و آرزوهای انسان را تبیین کرده و انواع «مدینه فاضله» را تحلیل می‌نماید (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۵۴–۲۵۳). براین اساس، فارابی در باب خلقت، معتقد به دو عالم «فانی» و «ازلی» است و با توصیفاتی که از «مدینه فاضله» و ریاست آن به عمل می‌آورد جنبه روحانی چنین امری قوی تر است. لذا این مدینه چون خصلت واقعی و زمینی ندارد، انسان‌ها نمی‌توانند براحتی به آن وارد شوند و چون این امر، شرط سعادتمند شدن افراد است براین اساس، مقوله«سعادت» امری دست نیافتنی می‌شود.

از دیدگاه فارابی، زندگی انفرادی برای انسان ممکن است؛ اما اگر طالب سعادت و کمال مطلوب باشد، باید به صورت اجتماعی و مبتنی بر تعاون و همکاری زندگی کند. از دید وی اجتماع مدنی، اجتماع کامل است. حتی در مورد حیوانات و گیاهان نیز چنین است و می‌گوید هر کدام باید در اجتماع نوع خود باشند تا تداوم و فایده بیشتری داشته باشند (فارابی، ۱۳۷۹: ۴۴). منظور فارابی از این مطلب این است که انسان‌ها برای رفع نیازها و ضروریات زندگی به یکدیگر نیازمندند؛ چرا که خود به تنهایی نمی‌توانند به تمامی خواسته هایشان جامه عمل بپوشانند. زیرا انسان موجودی است که دارای نیازهای متنوعی است و به عبارتی، موجودی سیری ناپذیر است. و تنها با حضور در اجتماع و همکاری با دیگران است که می‌تواند هم مثمر ثمر برای خود و هم برای دیگر افراد جامعه باشد؛ در این صورت است که به سعادت و کمال مطلوب می‌رسد.

به باور فارابی «سعادت حقیقی» در این دنیای فانی دست یافتنی نیست و تنها در زندگی جاودانه آخرت امکان پذیر است. اما به «سعادت پنداری» که از دید وی داشتن ثروت، عزت و مجموعه‌ای از خوشگذرانی هاست، می‌توان رسید. در باور وی سعادت حقیقی، خیر نیکوکاری و داشتن فضایل اخلاقی است و بیان می‌دارد که طریقه شکل گیری این فضایل، وجود حکومتی مورد قبول مردم است که بتواند بطور مداوم و مستمر مردمان مناطق مختلف شهرها و امت‌ها را به آن (فضایل) علاقه مند نماید (فارابی، ۱۳۸۹: ۱۰۷–۱۰۶). فارابی اهمیت اجتماعی شدن انسان را شرط رسیدن به سعادت می‌داند و جامعه را محصول افراد، روابط و همکاری میان آن‌ها تعریف می‌کند. او تفاوت جامعه انسانی و زندگی جمعی حیوانات را با شاخص‌هایی چون تعداد زیاد افراد، سکونت یکسان، استمرار تعامل و داشتن هدف مشترک مشخص می‌کند. دیدگاه او با تعاریف معاصر جامعه‌شناسانی مانند دورکیم و مارسل موس همسو است و نشان می‌دهد که اجتماع هدفمند و همکاری، اساس شکل‌گیری جامعه و تحقق سعادت انسانی است

(میرزامحمدی: ۱۳۸۴). فارابی در این رویکرد، جامعه انسانی را محصول تعامل هدفمند و همکاری میان افراد می‌داند و اهمیت اجتماعی شدن انسان را برای رسیدن به «سعادت» برجسته می‌سازد. دیدگاه او با تعاریف معاصر برخی جامعه‌شناسان هم‌راستا است و نشان می‌دهد که زندگی گروهی صرفاً فیزیکی کافی نیست. این مفهوم با ایده «عصبیت» مورد نظر ابن‌خلدون نیز همخوانی دارد. به باور فارابی، انسان از جسم و روان آفریده شده است و بدین ترتیب می‌تواند دارای دو نوع خصلت پسندیده و ناپسند باشد که این دو بیشتر در جامعه و در ارتباط با دیگر افراد نمایان می‌شوند؛ لذا به باور وی نوع جامعه و حکمای آن در ایجاد فضایل و رذائل اخلاقی نقش مهمی دارند. پس لازم است حاکمان جامعه در کمال فضیلت اخلاقی، عملی و نظری باشند، که بتوانند افراد جامعه را به سمت خوبی‌ها سوق دهند (فارابی،۱۳۷۹: ۳۷-۳۶). فارابی چون ارسطو، انسان را بالفطره اجتماعی می‌داند، گرچه جنبه‌های مادی امر را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد. به باور وی انسان هم در قوام وجودی و هم در نیل به کمالات محتاج به زندگی اجتماعی است و چنان می‌نماید که نیل به فضیلت و کمالات را مقدم بر زندگی مادی دانسته است (میرزامحمدی: ۱۳۸۴). در این رویکرد، فارابی اجتماع انسانی را نه صرفاً برای زندگی مادی، بلکه برای پرورش فضایل و کمالات روحی و اخلاقی طراحی نموده است. لذا در «مدینه فاضله» وی به نوعی، «آخرت گرایی» جایگزین زندگی دنیوی شده است.

قدرت مطلقه

فارابی در طبقه‌بندی موجودات در جهان طبیعی و ماورای طبیعی به دو نظام «نزولی» و «صعودی» اشاره می‌کند؛ به این معنا که در جهان طبیعی به پایین‌ترین موجود می‌رسیم که هیچ موجودی پایین‌تر از آن نیست و در جهان صعودی به کامل‌ترین موجود می‌رسیم که هیچ موجودی بالاتر از او نیست. این دو نظام در یک «برزخ» متناسب به یکدیگر پیوند می‌یابند و در نهایت، نظامی یکپارچه شامل حاکم و محکوم شکل می‌گیرد (فارابی، ۱۳۷۹: ۱۹-۱۸). دیدگاه فارابی منظم و فلسفی است، اما قیاس هستی با جامعه بیش از حد «ایده‌آل‌گرایانه» و توجه به پیچیدگی‌ها و اراده فردی را کم‌رنگ می‌کند. با توجه به این که خاستگاه حاکمیت برخی از زمامداران بر گرفته از مشروعیت الهی است، لذا مقبولیت عامه در اثبات ولایتشان بی تأثیر است، زیرا آنان از ناحیه منصب، زعامت دارند و از جانب خداوند، مأمور به دریافت وحی و دارای مقام «نبوت» و «واضع النوامیس» هستند؛ بنابراین از قدرت مطلق برخوردارند. به گونه‌ای که در تمامی احوال و افعال به آنان اقتدا می‌شود و چون مورد پذیرش دیگرانند، براساس آن چه می‌اندیشند و به هر شیوه‌ای که می‌خواهد جامعه را تدبیر و رهبری می‌کنند. چنین فردی از قدرت برتر و حاکمیت بلامنازع برخوردار و آراسته به «حکمت» است (ابوالحسنی، ۱۳۷۹: ۱۴۴)؛ و این همان نظام افضل مورد نظر فارابی است که بواسطه آن «قدرت مطلق» را به رئیس مدینه تفویض نموده و بدین گونه «ریاست اقتداری»را که نمودی از استبداد است به نمایش می‌گذارد.

فارابی در زمینه ضرورت وجود «امام» در «مدینه فاضله» به چهار مقدمه اشاره می‌کند؛ در مقدمه اول، به هدف وجودی انسان و نیل به کمال نهایی می‌پردازد. در مقدمه دوم، انجام کارهای نیک و پسندیده را عامل نیل به کمال نهایی می‌داند. در مقدمه سوم، فارابی دو عامل بصیرت و میل و رغبت را، جهت انجام کارهای نیک و پسندیده لازم و ضروری می‌داند. و در نهایت در مقدمه چهارم، به این امر اشاره دارد که برای بوجود آمدن مقدماتی که ذکر شد، باید فردی وجود داشته باشدکه بتواند راهنما و راهبر باشد (فارابی، ۱۳۶۶: ۷۸). با این اوصاف، فارابی لزوم رهبری خردمند و اخلاقی را شرط تحقق جامعه‌ای فاضله و کمال انسان‌ها قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که بدون وجود رهبری، دارای بصیرت و توان هدایت، مسیر نیل به سعادت و فضایل انسانی با مشکل مواجه خواهد شد. فارابی پس از بیان فطرتها و استعدادهای مختلف، بیان می‌دارد وظایف ریاست‌ها و طبقات گوناگون به واسطه فطرت‌های آن‌ها مشخص می‌شود و در باور وی قوی ترین «فطرت» تربیت یافته در هر فن و هنری بر دیگران ریاست «فائقه» دارد و همین رویه ادامه دارد تا جایی که از یکسو به «رئیس مطلق» و از سوی دیگر به «مرئوس مطلق» می‌رسد. فارابی رؤسای مدینه را به چهار طبقه تقسیم نموده است: رئیس اول که ملک و یا امام است و به عناوین متعددی نظیر «رئیس»، «امام»، «واضع نوامیس»، «ملک مطلق» و «فیلسوف» می‌خواند (فارابی، ۱۳۷۹: ۴۹۹)؛ بنابراین فارابی معنای واژه‌های «امام، فیلسوف، ملک مطلق و واضع نوامیس» را یکی می‌داند و فردی که دارای این عناوین باشد، چون از «حکمت» برخوردار است حاکم «مطلق» خواهد بود و به هر روشی که وی تشخیص دهد جامعه اداره می‌شود؛ یعنی «شهروندان» تابع بی چون و چرای اوامر وی خواهند بود.

فارابی برای رئیس مدینه این شروط را بر می‌شمارد: عملا مسلط بر تمامی علوم و دانش‌ها باشد؛ مطلقا کسی بر او در هیچ امری ریاست نداشته باشد؛ نیازمند مشاوره و هدایت دیگری نباشد؛ تمامی حقایق و مبادی سعادت را از طریق وحی و افاضه «عقل فعال» دریافت نماید. وی مردمان تحت ریاست چنین فردی را مردم فاضله و مدینه آن‌ها را مدینه فاضله خواند. و باورمند است که اینان همان کسانی هستند که سعادت دنیا و آخرت را بدست می‌آورند. وی عنوان می‌کند اگر فردی به تنهایی دارای شروط مذکور نباشد، چنان چه این شروط جمعاً در دو فرد وجود داشته باشد هر دو، رئیس اول خواهند بود؛ و چنان چه این شروط در چند نفر جمع گردد، آن چند نفر مجموعاً تصمیم گیرنده خواهند بود که وی این گروه را «رؤسای اخیار» خواند و در صورت نبود آنها فردی که آگاه به «شریعت و سنت» پیشینیان است (رئیس سنت) بایستی رئیس مدینه باشد (فارابی، ۱۳۷۹: ۵۰-۴۹). فارابی در بحث رهبری مدینه فاضله، در ابتدا برای رئیس آن، شرایط دشواری را در نظر می‌گیرد؛ بدین صورت که از دیدگاه وی فردی که ریاست مدینه را بر عهده دارد باید از همه افراد مدینه داناتر و آگاه تر باشد و بواسطه «وحی» و اتصال به «عقل فعال»، حقایق و مبادی سعادت را دریابد؛ زیرا به باور فارابی تنها با وجود چنین فردی مردم مدینه به «سعادت» و کمال مطلوب خواهند رسید و در غیر این صورت، مدینه به تباهی و زوال می‌گراید. با این وجود، وی در صورت نبود چنین فردی سخن را ادامه می‌دهد و از آن شرایط دشوار رهبری کوتاه آمده و بر وجود فردی که تنها به «سنت» پیشینیان عمل نماید رضایت می‌دهد.

به باور فارابی، «مدینه فاضله» شهری است که در آن مردم به یکدیگر کمک می‌کنند تا به ارزشمندترین عنصری برسند که وجود و حیات انسان را تضمین می‌کند (فارابی۱۹۹۲: ۱۲۵). در این جا منظور فارابی از عنصر حیات بخش به انسان، عاملی بنام «سعادت» است که بواسطه ریاست اتصال با «عقل فعال» ممکن می‌شود.

به باور فارابی شرط نزول وحی بر پیامبر دو چیز است. حلول «عقل فعال» در دو قوه «عاقله» و «متخیله»، که منجر به دریافت تمامی معقولات شده و قوه عاقله او به کمال نهایی می‌رسد (فارابی، ۱۹۹۱: ۱۲۵)؛ و در این صورت است که انسان حکیم و فیلسوف می‌گردد (فارابی، ۱۳۶۶: ۳۲). چنانچه قوه خیال (ذهن) با قوه عقل به کمال نهایی خود برسد (فارابی، ۱۳۷۱: ۱۱۵)، انسان آماده دریافت الهامات می‌شود. رویا، قوه‌ای است مابین قوه ذهنی و قوه فعال، که حالت خواب و بیداری است. این قوه در حالت خواب فعال می‌شود. لذا چنان چه رویاهای انسان به کمال خود برسند، ذهن فعال در دو حالت بیداری و خواب قابل استفاده می‌شود (همان: ۱۱۴و ۱۰۸). بنابراین نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که در باور فارابی، «رئیس فیلسوف» مدینه فاضله، فردی است که در اتصال با عقل فعال متکامل شده و با عالم «ماوراء» در ارتباط است؛ لذا همه فضیلت‌های فطری الهی وی، به کمال رسیده و چنین انسانی شایستگی دریافت «وحی» و بواسطه آن اجرای قوانین الهی را پیدا نموده است.

فارابی بدنبال ترسیم افق ریاست و مدینه فاضله، تکلیف رئیس را در این می‌داند که افراد و گروه‌های مختلف را بر اساس لیاقت و شایستگی و مهارت آنان مشغول به کار کند. زیرا در این شرایط است که عموم مردم مدینه در خدمت (صادقانه) مملکت قرار گرفته و به سعادت حقیقی می‌رسند. از دید وی لازمه نیل به «سعادت»، از بین بردن تمامی شرهای ارادی و طبیعی در میان مردم است که بواسطه رئیس مدینه با اتحاد و یکرنگی که بین مردم بوجود می‌آورد امکان پذیر است (فارابی،۱۱۴:۱۳۷۱و ۱۰۸). بنابراین در باور فارابی برای این که «سعادت»حقیقی محقق شود باید در جامعه «شایسته سالاری» حاکم باشد؛ زیرا در چنین شرایطی«فضایل» جایگزین«رذایل» شده و با وحدت و یکدلی که بین تمامی افراد و گروه‌ها شکل می‌گیرد، جامعه به کمال مطلوب می‌رسد. وی مسئولیت چنین کاری را بر عهده «رئیس مدینه» می‌گذارد. نکته مثبت اندیشه او این است که تأکید دارد سعادت حقیقی تنها در سایه جامعه‌ای فضیلت‌محور و شایسته‌سالار حاصل می‌شود؛ یعنی اخلاق و سیاست را به‌طور جدایی‌ناپذیر به هم پیوند می‌زند. اما از سوی دیگر، وابستگی تحقق این سعادت به وجود «رئیس مدینه» یا حاکمِ کاملاً خردمند، آن را تا حدی آرمان‌گرایانه می‌کند؛ زیرا چنین رهبری در واقعیت به‌سختی یافت می‌شود. افزون بر این، تمرکز زیاد بر نقش فردِ حاکم ممکن است به نادیده گرفتن نقش نهادها و مشارکت جمعی در تحقق فضیلت اجتماعی بینجامد.

در این که گفته می‌شود فارابی در بحث «حکمت عملی» الهام گرفته از افلاطون و ارسطوست باید توجه داشت که کتاب «جمهوریت» افلاطون، کتابی سیاسی و اجتماعی است؛ زیرا مشتمل است بر پنج بخش که شامل عدالت، ارکان دولت و حکومت، ویژگی‌های طبقه حاکمه، بنای حکم بر عدالت و در نهایت بحث شیوه‌های حکومت و سقوط و ظهور و امثال این‌ها ست؛ در حالی

که کتاب «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله» فارابی بیشتر فلسفی است؛ چرا که وی بخش مهمی از مباحث خویش را مربوط به فلسفه اولی دانسته و در نظام معینی کلام را به «مدینه فاضله» و مردم آن خاتمه داده است. در مقایسه او با ارسطو هم باید گفت که ارسطو هم در یک نظام مشخص عقلایی و با تفکر «اشراقی» خویش در امور مختلف مربوط به حکومت و جزئیات آن ورود کرده و در نهایت حکومت آرمانی خود را مشخص می‌نماید. در صورتی که فارابی در این زمینه به هیچ وجه وارد جزئیات نشده است (سجادی، مترجم کتاب آراء اهل مدینه فاضله فارابی، ۱۳۷۹: ۳۱-۲۸). در حقیقت، مدینه فاضله فارابی تصویری مبهم و کلی از نظامی است که بیشتر جنبه روحانی و «ماوراء»ی دارد که با دنیای واقعی فاصله زیادی دارد؛ زیرا وی با نگاهی سلسله‌مراتبی به هستی، نظم و پیوستگی موجودات را پایه‌ی تبیین نظام اجتماعی می‌داند، اما این دیدگاه به دلیل ایده‌آل‌گرایی و بی‌توجهی به تنوع و اراده‌ی انسان، در توضیح واقعیت جامعه محدود است.

مدینه فاضله فارابی مظهر نظام موجودات است و همچنان که رئیس مدینه نیز خدایی در زمین است و نسبت او با مدینه همانند نسبت خدا است به عالم، نظم مدینه و نظام‌مندی آن نیز آیتی از نظم موجود در کائنات و نشانه‌ای از تدبیر الهی است که در آن هر عضوی بنا به مرتبت خود به کاری گماشته شده و خدمتی عرضه می‌دارد و در عین حال که ارتباط و همبستگی و هماهنگی خود را با سایر اعضا حفظ نموده، از اراده و اختیار نیز برخوردار می‌باشد و تابع بی‌اراده و کور نظام کلی نیست» (داوری اردکانی،۱۳۷۴: ۹۸-۹۷). فارابی در این دیدگاه، مدینه فاضله را بازتاب نظم و ساختار کل جهان می‌داند و رئیس آن را نماینده‌ی خدا بر زمین معرفی می‌کند. نسبت رئیس به جامعه همانند نسبت خدا به عالم است؛ او مسئول برقراری نظم و هدایت کل نظام است. هر فرد در جامعه جایگاه و وظیفه‌ای خاص دارد و در عین حال از اختیار شخصی نیز برخوردار است. با این حال، چون ساختار مدینه بر پایه‌ی سلسله‌مراتب قدرت الهی بنا شده است، همه در نهایت زیر سلطه‌ی اراده‌ی الهی قرار دارند. فارابی، رئیس مدینه را حاکمی مطلق می‌داند که با اتکا به حکمت خویش جامعه را اداره می‌کند. از این‌رو، این اندیشه با وجود تأکید بر نظم الهی، زمینه‌ی محدود شدن آزادی و پیدایش نوعی «اقتدارگرایی دینی» را نیز در خود دارد.

با توجه به این که منشاء قدرت از دید ابن خلدون مفهومی بنام «عصبیت» است، لذا پیش از آن که به انواع عصبیت اشاره شود ضروری به نظر می‌رسد که به توضیح کلی این مفهوم از دیدگاه ابن خلدون پرداخته شود. ابن خلدون در این رابطه بیان می‌کند که عصبیت از پیوندهای خویشاوندی و خانوادگی سرچشمه می‌گیرد. او معتقد است که انسان‌ها معمولاً در برابر ستم یا تهدید، حس همبستگی و حمایت از خویشان خود را نشان می‌دهند. هر فرد وقتی ببیند یکی از نزدیکانش آسیب دیده یا مورد دشمنی قرار گرفته، ناراحت می‌شود و برای کمک برمی‌خیزد. هرچه پیوند خانوادگی نزدیک‌تر باشد، این احساس همبستگی و همکاری میان افراد قوی‌تر و آشکارتر است (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۶: ۲۴۲). اصطلاح عصبیت در اصل از واژه «عصبه» به معنای خویشاوندان پدری گرفته شده است، اما ابن‌خلدون این واژه را در معنایی گسترده‌تر به‌کار می‌برد. او عصبیت را نیروی پیونددهنده و عامل وحدت میان افراد و گروه‌ها در جامعه و نظام سیاسی می‌داند. در نگاه امروزی، می‌توان مفهوم عصبیت را معادل انسجام اجتماعی یا روح جمعی دانست (شیخ، ۱۳۹۶: ۱۰۴-۱۰۳). ابن‌خلدون عصبیت را نیرویی برای همبستگی و وحدت اجتماعی می‌داند که بر پایه وفاداری و پیوندهای خویشاوندی شکل می‌گیرد. این مفهوم در جوامع قبیله‌ای کارآمد است، اما در جوامع مدرن جای خود را به انسجام مبتنی بر قانون، نهادها و ارزش‌های مشترک داده است. در نتیجه، عصبیت را می‌توان پیش‌زمینه‌ای تاریخی برای مفاهیمی چون سرمایه اجتماعی و همبستگی مدنی دانست.

ابن خلدون عصبیت را در سه نوع قومی، دینی و «هم سوگندی و هم پیمانی» بر می‌شمارد؛

الف) عصبیت قومی

به اعتقاد ابن خلدون خودکامگی (حکومت مطلق) از امور طبیعی مملکت داری است. و با توجه به این که عصبیت عامل ایجاد یک کشور است و این مسئله ار قبیله‌ها و گروه‌های مختلفی بوجود می‌آید، لذا گروه قدرتمندتر بر دیگر گروه‌ها مسلط می‌شود و دیگر گروه‌ها را به خود ملحق می‌کند و در نهایت دولت (حکومت) شکل می‌گیرد (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶:۳۱۸-۳۱۷). و از آن جا که کشور داری وابسته به عصبیت است و سپاهیان و نگهبانان آن به عنوان خداوندان عصبیت در مناطق و نواحی مختلف کشور

دسته بندی شده اند، لذا اقتدار یک دولت به میزان وجود قبایل و گروه‌های دستگاه فرمانروایی بستگی دارد و هرچه این قبایل و دسته جات بیشتر باشد، به همان اندازه دولت نیرومند تر و بر نواحی بیشتری حکم خواهد راند، اما در چنین سرزمین‌هایی که قبایل و گروه‌های مختلف وجود دارد، اقتدار دولت تداوم چندانی ندارد، چون عقاید و احساسات گوناگون برگرفته از عصبیت، سد راه عصبیتی دیگر می‌شود و در نتیجه مخالفت با دولت افزایش می‌یابد و گروه‌های مختلف بر علیه دولت قیام می‌کنند (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۶: ۳۱۳). در این رویکرد، ابن‌خلدون خودکامگی و سلطه گروه‌های قوی‌تر را امری طبیعی در تشکیل دولت می‌داند و نقش «عصبیت» را به‌عنوان عامل انسجام و قدرت مرکزی برجسته می‌نماید. نقطه قوت این دیدگاه، واقع‌گرایی در تبیین چرخه پیدایش و فروپاشی دولت‌هاست. با این حال، تمرکز بر خودکامگی و وابستگی شدید به عصبیت، محدودیت‌هایی دارد: از جمله این که ثبات دولت را آسیب‌پذیر می‌کند و نقش نهادها، قوانین و مشارکت جمعی در حفظ حکومت را نادیده می‌گیرد. که در نهایت باعث تضعیف قدرت دولت و حکومت می‌شوند و زمینه زوال و نابودی آن را فراهم می‌کنند. در اینجا نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این که ابن خلدون وجود قبایل و دسته‌های گوناگون را از سویی عامل اقتدار و استحکام دولت می‌داند و از دیگرسو، این موضوع را مایه تضعیف و ناپایداری نظام سیاسی عنوان می‌کند؛ لذا این دوگانگی در سخن ابن خلدون ناپایداری وی را در گفته هایش می‌رساند.

با توجه به این که جایگاه پادشاهی محترم و دلپذیر است و مشتمل است بر تمامی مزایای دنیایی و لذایذ جسمانی و نفسانی، بنابراین برای دستیابی به آن (میان افراد و گروه‌های مختلف) تضاد و درگیری اتفاق می‌افتد و کمتر کسی چنین مقام با ارزشی را (به راحتی) به دیگری واگذار می‌کند (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۶: ۱۹۴). لذا گروه قدرتمندتر بر دیگر گروه‌ها مسلط شده، دیگر گروه‌ها را به خود ملحق می‌کند و در نهایت دولت (حکومت) شکل می‌گیرد (همان: ۳۱۷). پس به نظر ابن خلدون تشکیل دولت‌ها به وجود عصبیت مرتبط است، اما در تداوم آنها نیاری به آن نیست (قادری، ۱۳۷۸: ۱۹۰). در اینجا باید گفت که منظور ابن خلدون از این سخن «که حکومت بعد از استقرار، نیازی به عصبیت ندارد»، این است که وی اقتضای «طبیعت» حکمرانی را همین می‌داند، نه آن که به چنین چیزی توصیه کرده باشد.

به باور ابن خلدون دولت‌ها بعد از استقرار، زمانی که استحکام لازم را پیدا کردند، بی نیازی خود را نسبت به مردم اعلام می‌دارند؛ عموما، چون در ابتدای تأسیس با مقاومت و پایداری مردم مواجه هستند، ولی به مرور زمان، ریاست و سلطه طبقه حاکمه و فرمانروا چنان مستحکم می‌گردد، که دیگر نیازی به این امر احساس نمی‌کنند؛ زیرا حاکمیت آنان به گونه‌ای استوار می‌گردد که نسبت الهی و خدایی به چنین حکومتی می‌دهند و در باور وی خودکامگی (حکومت مطلقه) از امور طبیعی مملکت داری است (ابن خلدون، مقدمه،ج۱، ۱۳۶۶: ۳۰۴). از دید ابن‌خلدون، دولت‌ها در آغاز شکل‌گیری برای بقا به پشتیبانی مردم نیاز دارند، اما پس از تثبیت قدرت، به‌تدریج از جامعه فاصله می‌گیرند و به نوعی خودبسندگی و استبداد طبیعی می‌رسند. او معتقد است این روند، امری تدریجی و طبیعی در چرخه عمر حکومت‌هاست؛ زیرا قدرت، پس از استقرار، میل به تمرکز و اطاعت مطلق ایجاد می‌کند. در نتیجه، در دید وی، خودکامگی نه امری استثنا بلکه مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر در فرایند دولت‌سازی است.

در باور ابن خلدون ریاست بر خداوندان یک «عصبیت» میسر نیست مگر آن که از دودمان و (خاندان) آنها باشد، و ریاست تنها از راه قدرت و غلبه توأم با عصبیت به دست می‌آید، در این صورت دیگر عصبیت‌ها را با خود همراه خواهد کرد؛ در حالی که اگر کسی خارج از خاندان بر آن قوم غلبه یابد، بدون شک به علت عصبیت قوم مغلوب، حکومت وی دوامی نخواهد داشت (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۲۵۰). ابن خلدون مفهوم قوم را با شاخص جدایی و اختلاف تعریف می‌کند، بدین معنی که گروه قومی، دارای ویژگی‌هایی است که خاص آن گروه است و بر اساس آنها از سایر گروه‌های قومی جدا می‌شود. وی در بیان نظریه اش در باره تغییر دولت‌ها و فرمانروایان بر نقش اقوام و گروه‌های اجتماعی تأکید زیادی دارد و تاریخ جوامع و سرزمین‌ها را نتیجه تغییر و ایجاد دولت‌های متشکل از گروه‌های قومی می‌داند، که در قیاس با دیگر کشورها از عصبیت نیرومند تری برخوردار بوده اند (احمدی: ۱۳۹۸). براین اساس، ابن‌خلدون قوم را بر اساس تفاوت‌ها و انسجام درونی تعریف می‌کند و تغییر دولت‌ها را نتیجه رقابت و قدرت عصبیت قومی می‌داند. او بادیه‌نشینان را شجاع، خوداتکا و کمتر وابسته به دیگران می‌داند، زیرا زندگی جداافتاده و نبود ساختارهای حفاظتی، آنان را مجبور به دفاع شخصی و اتکای به نفس می‌کند. این تحلیل به خوبی نقش انسجام و ویژگی‌های اجتماعی گروه‌ها در قدرت و تحول سیاسی را نشان می‌دهد و بیشتر برای جوامع سنتی قابل تبیین است. اگرچه، این نظریه برای تحلیل جوامع امروز نیاز به

بازخوانی و تطبیق با شرایط معاصر دارد. به باور ابن خلدون، زندگی و محیط مستقل و بی‌نیاز از دیگران و عدم فرمانبرداری و رعایت سلسله‌مراتب در بین بادیه نشینان موجب می‌گردد تا این مردمان از ساده‌ترین نوع همبستگی اجتماعی برخوردار باشند و آن داشتن عصبیت قومی و قبیله‌ای بسیار قوی است، عصبیتی که در سایه خویشاوندی، هم‌پیمانی و یا هم‌سوگندی در بین آنان پدیدار می‌شود و با ایجاد یگانگی و وحدت در بین اعضای جامعه، غرور قومی و قدرت و شکوه آنان را چند برابر کرده و موجب پیدایش بیم و هراس در بین دشمنانشان می‌گردد (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۷۹: ۸۸).

بنابراین به عقیده ابن خلدون چه دفاع و چه تهاجم هر دو از طریق عصبیت امکان پذیراست. جامعه‌ای که دچار ضعف عصبیت شود، نه تنها توان دفاع از خود را ندارد، بلکه امکان توسعه طلبی را نیز از دست می‌دهد و بدین ترتیب مورد تجاوز دیگر جوامع قرار می‌گیرد (دفترمطالعات سیاسی، ۱۳۹۸: ۲۶). به باور ابن‌خلدون، عصبیت نیروی اصلی هم در دفاع و هم در تهاجم جامعه است. براین اساس، ابن‌خلدون عصبیت را عامل اصلی قدرت و پایداری جامعه می‌داند؛ بدین معنی که جوامع با عصبیت قوی توان دفاع و توسعه دارند، و جوامع با عصبیت ضعیف آسیب‌پذیر و در معرض سقوط و تجاوز دیگران قرار می‌گیرند. این رویکرد ابن خلدون درباره عصبیت، اگرچه اهمیت همبستگی داخلی را در قدرت و پایداری جامعه نشان می‌دهد، اما بیش‌از حد بر پیوندهای خویشاوندی تکیه دارد و نقش نهادها، قانون و اموری چون سیاست، اقتصاد و تکنولوژی را کم‌اهمیت می‌انگارد. لذا، این نظریه برای تحلیل جوامع سنتی کارآمد است، اما در جوامع پیچیده و مدرن نیاز به بازتفسیر و تکمیل دارد.

اکبر احمد[1] (۲۰۰۲) با نگاهی «خلدونی» به تحلیل برخی ابعاد فرهنگی و تعدادی از چالش‌های سیاسی–اجتماعی جوامع معاصر می‌پردازد. وی بر این باور است که ما به دنیایی نوین یا «جهانی پساشرافت» وارد شده‌ایم؛ جایی که به دلیل پیشرفت و تحولات زودهنگام، بنیان‌های جوامع قدیمی شکننده شده اند و گروه‌های این جوامع بناچار در گروه‌های دیگر ادغام شده اند. این موضوع موجب می‌شود که افراد در مواجهه با چالش‌های برگرفته از زندگی گروهی، ناشکیبایی شان نمایان شود و این ناپایداری را با رفتاری خشن از خود نشان دهند. این افراد بر این باورند که با بی‌احترامی به دیگر افراد جامعه، می‌توانند از شرف و آبرویشان محافظت نمایند. لذا، چنین افرادی، با به چالش کشیدن دریافت‌های سنتی از «شرافت» را که بر اساس انجام رفتارهای نیک و مقاصد پاک است، آغاز می‌کنند. و این دریافت‌های «افراطگرایانه» از مفهوم شرافت و حس خونخواهی، در جوامع پیشرفته نیز مشاهده می‌شود. از نشانه‌های دنیای «پساشرافتی»که در آن مشغول زندگی هستیم، با مدل نوینی از «عصبیت بحرانی» روبرو می‌شویم؛ که تصویری وارونه، دیوانه وار و به میزان زیادی مخاطره آمیز از مفهوم عصبیتی است که بر حمایت افراطی از گروه‌های قومی، مذهبی و مشابه آن، و همچنین بر انحصارطلبی صرف و وحدت خدا و قبیله تکیه دارد (اکبرز، ۲۰۰۲). نمونه چنین امری را می‌توان در میان قومیت‌های مختلف ملی و منطقه‌ای مشاهده نمود که در قالب تعصبات و باورهای غلط و بنوعی «خودستایانه» در رابطه با قوم و قبیله خویش و داشتن افکار تحقیرآمیز در باره گروهی دیگر، بنام‌های ترک و کرد، عرب و عجم و شیعه و سنی، مسلمان و غیر آن، خود را نمایان می‌سازد؛ و البته در سطوح منطقه‌ای که تنش‌ها و جنگ‌های خونین امروز «خاورمیانه»، نماد بارزی از این دریافت‌های نابخردانه و مهلک از مفهوم «عصبیت» است؛ که جهانی را درگیر خود نموده است.

کلاری بر این باور است که با بهره‌گیری از مفهوم «عصبیت» می‌توان به درک بهتری از اجزاء فرهنگی غیرغربی (شرقی)، به ویژه درخاورمیانه رسید و توصیفی قابل توجه جهت استمرار حیات نظام‌های پادشاهی عرضه نمود. عصبیت حالتی است که جنبه روان‌شناختی دارد و در جنبه فردی به‌عنوان یک ایدئولوژی وارد عمل می‌شود. و بواسطه این امر برای دولت این فرصت فراهم می‌شود، که خود را با جامعه ملی ادغام نموده و بدین طریق «مشروعیت» لازم را به دست آورد. از این دیدگاه، «عصبیت» به عنوان یک متغیر در ابتدا، بصورت فردی عمل می‌کند، ولی چنان چه تصمیم داشته باشیم که موفقیت یک نظام سیاسی در بدست آوردن مشروعیت را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توانیم این موضوع را به شکلی گسترده تر نیز بکار بریم. که کاربرد این مقوله در چنین سطحی، بی اعتبار شدن تفکر ابن خلدون و الگوواره تشکیل شده از آن، به پیچیدگی معنی و مفهوم «عصبیت» می‌انجامد. بنابراین، واضح و روشن نیست که از راه مفهوم عصبیت، به چه نوع شناخت و توجیه علمی می‌توان نائل شد؛ آیا این شناخت روان‌شناختی

1. Akbars

است یا جامعه‌شناختی (کلری[1]، ۲۰۱۱). در پاسخ به این پرسش باید گفت چون احساسات و تمایلات هر فردی در زمینه‌های مختلف روحی – روانی، اجتماعی، سیاسی و ... از شرایط زیستی و اجتماعی عصر وی نشأت می‌گیرد؛ و با توجه به این که مقوله «عصبیت» هم جنبه فردی و هم اجتماعی دارد، لذا نظریه ابن خلدون در این زمینه را می‌توان مشمول هردو جنبه روان شناختی و جامعه شناختی دانست.

ب) عصبیت دینی

در باور ابن خلدون وجود «عصبیت» برای پادشاهی، امری ضروری و اجتناب ناپذیر است و در ادیان و مذاهب مختلف و در هر امر عمومی، باید عصبیت وجود داشته باشد. وی منشاء دولت‌های بزرگ را اصول و عقاید دینی می‌داند که بواسطه «نبوت» یا دعوتی بحق ایجاد می‌شوند، زیرا در چنین دولتی اختلاف و درگیری کاهش می‌یابد و همدلی و وحدت در بین اقشار مختلف جامعه بوجود می‌آید و در نهایت در اثر توسعه دولت، یک کشور عظیم و پهناور شکل می‌گیرد؛ چراکه دعوت دینی، قدرت و نیرویی اضافه بر نیروی عصبیت ایجاد می‌کند که از درون مایه‌های تشکیل دولت محسوب می‌شود و البته دعوت دینی بدون عصبیت امکان پذیر نیست (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۶: ۳۰۴). پس اگر عصبیت در طریق حق و برپایی دین خدا باشد، مطلوب و قابل پذیرش است، در غیر این صورت باطل و تباه خواهد شد. همچنان که سلیمان نبی می‌فرماید:« پروردگارا (مرا) سلطنتی ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد». چرا که وی با توجه به شناختی که از خود داشت، پیامبری و پادشاهی خود را بدور از باطل و تباهی می‌دانست (همان: ۳۱۸)؛ امری که فارابی نیز بر آن تأکید دارد و باورمند است که حکومت و ریاست بر مردم مدینه، از آن «فیلسوف نبی» و مختص وی می‌باشد؛ لذا نکته کلیدی اینجاست که علیرغم این که هردو اندیشمند معتقد به حکومت دینی هستند، اما چرا ابن خلدون در میانه راه، تغییر عقیده می‌دهد و همین حکومت دینی را مورد نقد قرار می‌دهد؛ و اما فارابی همچنان برآن تأکید می‌ورزد. آن چه که از بیانات ابن خلدون فهمیده می‌شود این که در ابتدای عمر دولت و حکومت، جهت ایجاد نظم و وحدت در بین گروه‌های مختلف تا حدودی و برای دوره زمانی کوتاهی، برقراری حکومت استبدادی و مطلقه لازم است. اما به اعتقاد وی چنان چه این وضعیت تداوم داشته باشد، حکومت با ایجاد قوانینی سخت و طاقت فرسا در تمامی امور زندگی عرصه را بر شهروندان تنگ خواهد نمود و بدین ترتیب باعث نارضایتی آحاد جامعه شده و این گونه مقدمات انحطاط و نابودی خود و جامعه را فراهم می‌آورد. مسئله‌ای که در طول تاریخ اسلام، حکومت‌ها با آن مواجه بوده و هستند. بنابراین مقصود ابن خلدون از این سخن، عدم پذیرش حکومت، از سوی مردم است. زیرا حکومت بواسطه «عصبیت» و وفاداری مردم نسبت به آن تشکیل و دوام و بقاء می‌یابد. در صورتی که فارابی به این حکومت دینی و به عبارتی «ولایت مطلقه» در هر شرایطی باور مند است؛ زیرا به دلیل الهی بودنش و این که حاکم از جانب خدا و پیامبر دستور می‌گیرد؛ مردم چه خواهان و چه مخالف چنین حاکمیتی باشند، تأثیری در عملکرد آن ندارند؛ چرا که حاکمیت مطلق از آن حاکمان است و عامه مردم در هر شرایطی مطیع و فرمانبردار آن‌ها هستند.

ابن خلدون شکل گیری «پادشاهی» را بعد از «خلافت» می‌داند و بیان می‌دارد که خلافت در ابتدا بدون پادشاهی شکل گرفت، سپس مفاهیم و اهداف خلافت و پادشاهی به یکدیگر متشبه و در هم آمیخت و در نهایت با متفاوت شدن «عصبیت» این دو، «سلطنت مطلقه» شکل گرفت (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۶، ص۴۰۰–۳۷۸). برهمین اساس، وی معتقد است موفقیت پیامبران در ایجاد حکومت دینی با «عصبیت» آنها در ارتباط است؛ و دولت چه دینی باشد و چه غیر دینی، ارتباطی ناگسستنی با عصبیت دارد و همین جاست که عقیده افرادی را که وجود دولت‌ها را منوط به وجود ادیان و بعثت پیامبران می‌دانند، مورد نقد قرار می‌دهد و در مقابل، به وجود دولت غیر دینی اشاره دارد و این که دولت و نبوت لازم و ملزوم یکدیگر نیستند (رفیع و مرزبانی: ۱۳۹۴). ابن‌خلدون موفقیت حکومت‌های دینی را به عصبیت و انسجام اجتماعی پیروان مرتبط می‌داند و معتقد است دولت و نبوت لازم و ملزوم یکدیگر نیستند؛ حتی دولت‌های غیر دینی نیز می‌توانند بر پایه اتحاد اجتماعی شکل بگیرند. این دیدگاه، هرچند نظریه‌های دینی صرف را نقد می‌کند، اما تمرکز زیاد بر عصبیت نقش عوامل اقتصادی، نهادی و مدرن را کم‌رنگ می‌کند.

1. Clary

به باور ابن خلدون عهده داری منصب «خلافت یا امامت» به دو فرد، در زمان واحد شایسته نیست. و برای امامت چهار شرط علم، عدالت، کفایت و سلامت (در حواس و اعضاء دخیل در رأی و عمل) را لازم و ضروری می‌داند. شرط علم یعنی امام یا خلیفه برای اجرای احکام الهی باید به درجه اجتهاد برسد. و شرط عدالت ار آن جهت است که امامت یک مقام دینی است و بر دیگر مقاماتی که شرط آنها عدالت است، نظارت می‌کند و شرط کفایت بدان جهت است که امام باید توانایی لازم در اقامه و اجرای احکام و حدود شرعی و دفاع ار کشور و تدبیر مصالح عمومی جامعه را داشته باشد. و در نهایت در زمینه حواس و اعضایی که در عملکرد وی در منصب امامت مؤثرند از سلامت کافی برخوردار باشد (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۶: ۳۷۱-۳۶۹). ابن‌خلدون در این دیدگاه، امامت را نهادی دینی و سیاسی می‌داند که بر شایستگی‌های علمی، اخلاقی و مدیریتی استوار است؛ این نگاه، نشان از واقع‌گرایی و عقلانیت او در سیاست اسلامی دارد. با این حال، محدود کردن مشروعیت رهبری، به فرد واحد و تمرکز قدرت، می‌تواند زمینه‌ساز استبداد شود و با ساختارهای شورایی یا دموکراتیک ناسازگار است. در مجموع، نظریه او تلاشی برای پیوند میان فضیلت دینی و کارآمدی سیاسی است، اما در بعد نهادی انعطاف‌پذیری کمی دارد.

ج) هم‌پیمانی و هم‌سوگندی

به باور ابن خلدون کسانی که به واسطه هم پیمانی و هم سوگندی با هم الفت یابند و در عصبیت شریک شوند، از همدیگر دفاع می‌کنند و پشتیبان هم می‌شوند و یکی از عناصر عصبیت به واسطه همین پیمان‌ها شکل می‌گیرد: غرور قومی هر کس نسبت به هم‌پیمان و هم‌سوگندش به علت پیوندی است که در نهاد وی جاگیر می‌گردد و این عاطفه هنگامی برانگیخته می‌شود که به یکی از همسایگان یا خویشاوندان و بستگان یا هر کس که به یکی از اقسام همبستگی و خویشی به انسان نزدیک باشد، ستمی برسد و حق او پایمال شود» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۲۴۳). هر گاه پیوستگی خانوادگی میان آنان که یاریگر یکدیگرند بسیار نزدیک باشد چنان که میان آنان یگانگی و پیوند حاصل آید، آن وقت خویشاوندی آنان آشکار خواهد بود و چنین انتسابی به علت وضوح و آشکار بودن آن، بی‌گمان پیوند خویشاوندی و یارگیری به یکدیگر را ایجاب می‌کند، ولی هرگاه تا حدودی خویشاوندی میان افراد دور باشد، چه بسا که قسمتی از خصوصیت‌های آنان از یاد می‌رود و فقط شهرتی از آن باقی می‌ماند. لیکن به سبب همین امر مشهور، همبستگان به یاوری خویشاوند خود وادار می‌شوند تا زبونی و خواری را از خود دور کنند. چه می‌پندارند که به یکی از کسانی‌که از جهتی به آنان منسوب است ستمگری رسیده است، و مسئله‌ی «هم پیمانی (ولاء)» و «هم‌سوگندی (حلف)» نیز از همین قبیل است (نصار، ۱۳۶۶: ۱۷۷). براین اساس، پیوندهای خویشاوندی نقش بنیادین در انسجام اجتماعی و همبستگی میان افراد دارند؛ بدین معنی که هرچه این پیوندها نزدیک‌تر و آشکارتر باشد، احساس مسئولیت و تمایل به یاری یکدیگر تقویت می‌شود و تعاملات اجتماعی بر پایه اعتماد و وفاداری شکل می‌گیرد. حتی در خویشاوندی‌های دورتر، هرچند برخی ویژگی‌ها و روابط ممکن است فراموش شود، و شهرت نسبتی باقی‌مانده اگرچه اندک است اما همچنان انگیزه‌ای برای حمایت و دفاع از خویشاوند ایجاد می‌کند. این الگو نه تنها روابط خانوادگی بلکه نهادهای اجتماعی و سیاسی مانند هم‌پیمانی (ولاء) و هم‌سوگندی (حلف) را نیز شکل می‌دهد، زیرا افراد بر اساس پیوندهای نسبی و اخلاقی به همکاری و حمایت متقابل متعهد می‌شوند. بنابراین، شبکه‌های خویشاوندی به‌عنوان بنیان فرهنگی و اجتماعی، هم عامل انسجام و هم محرک اقدام جمعی و حمایت متقابل در جامعه هستند و می‌توانند ساختارهای سیاسی و پیمان‌های اجتماعی را نیز مشروعیت بخشند.

در حکومت هخامنشیان چندین طایفه وجود داشت که هر کدام دارای چندین تیره بودند و درون هر تیره چندین عصبیت وجود داشت و عصبیت هخامنشیان به رهبری هخامنش در طایفه پاسارگاد بوجود آمد. عصبیت هخامنشیان دارای حسب‌های خاص خودشان بودند از جمله: راستگویی، شجاعت، دلاوری، وفاداری، و ... بود که آنها را برتر از دیگران قرار داده بود. همان طورکه هرودت نیز اشاره کرده است، که سه طایفه پاسارگارتی ها، مارفئینی‌ها و ماسپی‌ها از بقیه مهم تر بودند و عصبیت آنها خیلی قوی بود و تا جهانی شدن حکومت هخامنشیان توسط کوروش کبیر این سه طایفه در یک سطح و هم پیمان بودند (گرشویچ، ۱۳۸۵: ۵۸). این ساختار نشان می‌دهد که وفاداری و ویژگی‌های اخلاقی– نظامی در تعیین جایگاه اجتماعی و سیاسی افراد و طایفه‌ها نقش

اساسی داشته و موجب انسجام و پایداری حکومت مرکزی هخامنشی شده است، به طوری که اتحاد سه طایفه کلیدی، بنیان قدرت و گسترش امپراتوری را ممکن ساخته است.

بنابراین چون «عصبیت» پیوند و وابستگی بین افراد در یک گروه اجتماعی یا قبیله‌ای است لذا از راه پیوند نسبی و وابستگی خاندان‌ها به یکدیگر و یا مفهومی مشابه آن حاصل می‌شود، زیرا پیوند «خویشاوندی» به جز مواردی اندک در بشر طبیعی است. ابن‌خلدون پیوند خویشاوندی را که در بدو امر از راه «نسب» به دست می‌آید، «عصبیت اصیل» می‌داند، و نفوذ خویشاوندی فقط همین پیوندی است که «صله ارحام» را ایجاد می‌کند (ابن خلدون، ج۱، ۱۳۶۱: ۲۲۲). «عصبیت» پدیده‌ای است که ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داشته و در گذر زمان دچار تحول شده است (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶: ۱۶۰). براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که ابن خلدون در تعریف «عصبیت»، نه تنها عصبیت «نسبی» را مورد توجه قرار داده بلکه به عصبیت دینی و هم‌پیمانی و هم‌سوگندی توجه داشته است و میزان انسجام«خویشاوندی» مایه تقویت و استحکام «عصبیت» عنوان می‌کند. براین اساس، ضرورت چنین نیرویی هم در مواقع دفاع و هم در زمان حمله احساس می‌شود.

ابن‌خلدون به عصبیت طایفه‌ای اعتقاد محکم داشت و معتقد بود در هر طایفه یا تیره چندین عصبیت تشکیل می‌گردید و قویترین آنها هدایت و فرمانروایی سایرین را به عهده می‌گرفت. او می‌گوید: درباره این که ریاست همواره به گروهی فرمانروا از خدایان عصبیت اختصاص دارد، باید دانست که هر تیره ای از قبایل هر چند از لحاظ خاندان عمومی خویش از یک گروه و جمعیت باشد باز هم در میان ایشان عصبیت‌های دیگری در خاندان های خاص وجود دارد که پیوند و وابستگی آنان نسبت به خاندان و نسب عمومی مستحکم‌تر و نزدیکتر است، مانند یک عشیره یا اعضای یک خانواده یا برادرانی از یک پدر، نه پسر عموهای نزدیک یا دور (ابن خلدون، ۱۳۶۶:۲۴۸). ابن خلدون «عصبیت» واقعی و قدرتمند را تنها در میان اقوام درجه یک خانواده، که شامل پدر و پسران و برادران است، می‌داند و هرچه این «عصبیت» از خویشان نزدیک فاصله بگیرد، و در اقوام دورتر نمایان شود، به همان میزان از قدرت آن کاسته می‌شود. براین اساس، نکته مثبت اندیشه او این است که با واقع‌گرایی، منشأ انسجام و قدرت اجتماعی را در همبستگی طبیعی خانواده و خویشان نزدیک می‌بیند؛ زیرا این روابط، بیشترین وفاداری و حمایت متقابل را ایجاد می‌کنند. اما از سوی دیگر، محدود دانستن «عصبیت» به پیوندهای خونی، نوعی نگاه سنتی و محدود است که نمی‌تواند پویایی جوامع مدرن را توضیح دهد؛ زیرا در جوامع امروزی، همبستگی می‌تواند بر پایه‌ی ارزش‌ها، منافع یا ایدئولوژی‌های مشترک نیز شکل گیرد، نه صرفاً خویشاوندی.

ریاست بر خداوندان یک عصبیت اگر از دودمان آنان نباشد، امکان ناپذیر نیست؛ زیرا کسی که از خارج بر قومی فرود آید و از دودمان ایشان نباشد در میان ایشان عصبیتی از راه «نسب» نخواهد داشت، چون او بیگانه‌ای است که به آنان چسبیده است و منتهای تمایلی که به او نشان دهند و از وی دفاع کنند در حدود هم پیمانی و هم سوگندی خواهد بود و این بی‌گمان موجب غلبه‌ی او بر ایشان نخواهد شد. در صورتی‌که ریاست بر یک قوم از هر سلسله‌ی یک شجره، که غلبه‌ی وی از راه عصبیت محرز شده باشد پشت در پشت به فرزندان او منتقل می‌شود؛ پس ریاست ناچار باید موروثی باشد و از کسی که با شایستگی و غلبه‌ی عصبیت آنرا به چنگ آورده به دیگری انتقال یابد (ابن خلدون،۱۳۵۹: ۲۵۰). ابن‌خلدون در این دیدگاه، مشروعیت و پایداری قدرت را بر پایه‌ی «عصبیت نسبی» و وراثت می‌داند که با منطق جوامع قبیله‌ای سازگار است. نقطه قوت آن، توضیح واقع‌گرایانه شکل‌گیری و تداوم قدرت در جوامع سنتی است. بااین‌وجود، با محدود کردن مشروعیت سیاسی به نسب و وراثت، شایستگی، کارآمدی و مشروعیت مردمی را نادیده می‌گیرد. لذا، با اصول حکومت عقلانی و مدرن ناسازگار است.

نمونه آن چه که در حکومت هخامنشیان و در مورد بردیای دروغین اتفاق افتاد؛ به این دلیل که وی چون از نسب خاندان هخامنش نبود، حکومتش نیز چندان دوامی نیافت و با سلطه داریوش بر وی، دوباره عصبیت واقعی خاندان هخامنش به حکومت برگشت. لذا آنان با اقتدار قومی خویش توانستند نزدیک به چهار سده بر ایران آن زمان حکمرانی نمایند.

به باور این خلدون فروکش کردن تاخت و تازها به عللی چون موانع طبیعی یا قدرتهای مقتدر باعث می‌شود نیروی رزمنده ی قوت گرفته، از حرکت باز ماند و در این زمان است که تحت تأثیر فرهنگ مغلوب قرار می‌گیرد؛ در امور اداری دخالت می‌کند و به تجمل و خوشگذرانی تمایل نشان می‌دهد و به قولی در فراخی معیشت و تجمل فرو می‌رود؛ در رفاه و آرامش و نعمت غرق می‌شود

و به نعمت‌هایی می‌رسد که یک زمان برای به دست آوردن اندک آنها جان می‌باخت و این وضعیت برای «عصبیت» سم است و ضربه‌ی مهلکی به آن وارد می‌کند. گرچه نسل‌های اولیه از صفات دلاوری و آزادگی دور نمی‌افتند. اگر این شیوه ادامه یابد، فرزندان آنان چنان از رفتار پدران دور می‌افتند که دیگر نشانی از عصبیت در آنها یافت نمی‌شود و در این زمان است که همان طور که آنان دولت‌های پیشین را طعمه خود کردند، خود نیز طعمه‌ی عصبیت خروشنده ی دیگری خواهند شد (ابن خلدون،۱۳۷۵:۲۶۷). بنابراین ابن خلدون خود نیز به این دور تسلسل معتقد است و برای یک «تمدن» این دوره‌ها را در نظر می‌گیرد: ۱-تهاجم؛۲-اوج؛ ۳- تجمل؛ ۴- استبداد؛ ۵- انحطاط، یا به تعبیر دیگر تکوین، نمود، جمود، اضمحلال (رادمنش، ۱۳۶۱: ۶۸). ابن خلدون برای ظهور و سقوط دولت ها، مراحلی را در نظر می‌گیرد که به باور وی گذر از آن‌ها امری طبیعی و قطعی خواهد بود؛ لذا «نظریه تاریخ دورانی» یا چرخشی وی بر همین مسئله استوار است و در این میان «عصبیت» به عنوان عنصری فعال و البته دوسویه عمل می‌کند؛ زیرا هم دولت ساز و هم دولت برانداز است؛ بدین معنا که وجود این عنصر در مراحل آغازین حکومت، سازنده و قوام بخش آن است و نبود آن در مراحل پایانی عمر حکومت، مخرب و نابود کننده است.

توجه ابن‌خلدون به نظریه«ادواری» تاریخ، معلول اوضاع زمانه‌ی او است. او در زمانی زندگی می‌کند که دولت اسلامی در حال زوال است و می‌کوشد تا به گونه‌ای علت انحطاط را مشخص کند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۶۴). براین اساس، میان عصبیت و دولت رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار است و با ضعف«عصبیت»، دولت نیز به تباهی می‌رود؛ به عبارت بهتر، عصبیت به همان میزان که محرک سازندگی و تشکیل دولت است در نهایت عامل زوال آن نیز می‌شود.

نتیجه‌گیری

فارابی با نگاهی فلسفی و متافیزیکی، منشأ قدرت سیاسی را در قلمرو عقل و الهیات جست‌وجو می‌کند و میان دو نوع قدرت، یعنی «قدرت مطلقه» و «قدرت ناقصه» تمایز قائل می‌شود. قدرت مطلقه در اندیشه او از آنِ «رئیس اول» است؛ شخصی که جامع عقل نظری و عملی بوده و از طریق وحی و عقل فعال به حقیقت متصل است. چنین حاکمی به دلیل برخورداری از معرفت الهی، خود مشروعیت‌بخش است و نیازی به رضایت یا تأیید توده‌های مردم ندارد. مشروعیت در این نظام از بالا به پایین و از منشأ الهی به جامعه منتقل می‌شود. در مقابل، قدرت ناقصه نزد فارابی نوعی قدرت تبعی و غیرابتکاری است که در «رؤسای تابع» ظهور می‌یابد؛ کسانی که پس از فقدان رئیس اول صرفاً نقش تداوم‌بخش نظام شریعت و حافظ ساختار سیاسی موجود را دارند و حق تشریع یا نوآوری در قانون را ندارند. از این منظر، مشروعیت در نظام فارابی به‌صورت ایستا و فرادنیوی تبیین می‌شود و در نهایت به نظم قدسی بازمی‌گردد. در سوی دیگر، ابن‌خلدون با رویکردی جامعه‌شناختی و تجربی، منشأ قدرت را نه در امر قدسی، بلکه در درون جامعه و در «عصبیت» یا پیوند همبستگی اجتماعی جست‌وجو می‌کند. او با نفی منشأ الهی قدرت، آن را حاصل پویایی‌های انسانی، قومی و فرهنگی می‌داند. از دیدگاه ابن‌خلدون، اقتدار سیاسی بر پایه انسجام، وفاداری، همدلی و روحیه‌ی جمعی شکل می‌گیرد؛ به بیان دیگر، قدرت از دل جامعه و روابط انسانی برمی‌خیزد نه از اراده‌ی الهی یا عقل فیلسوف‌نبی. در این تحلیل، مشروعیت به جای آنکه صبغه‌ای متافیزیکی و ماورایی داشته باشد، جنبه‌ای اجتماعی و کارکردی می‌یابد و با توانایی حاکم در تأمین نظم، امنیت و تداوم همبستگی گروهی سنجیده می‌شود. بدین‌ترتیب، می‌توان گفت که تفاوت اصلی دو اندیشمند در نحوه‌ی پیوند میان «قدرت» و «مشروعیت» است: فارابی، مشروعیت را به عقل و وحی گره می‌زند و قدرت را در قالب تجلی حقیقت در وجود رئیس اول تفسیر می‌کند، حال آنکه ابن‌خلدون، مشروعیت را امری برآمده از بطن اجتماع و تابعی از پایداری و کارآمدی ساختارهای اجتماعی می‌داند. فارابی، سیاست را امتداد فلسفه و الهیات می‌انگارد، در حالی که ابن‌خلدون، آن را حاصل کنش‌های انسانی و نیروهای اجتماعی می‌بیند. از این رو، نظریه ابن‌خلدون گامی به‌سوی عقلانیت تاریخی و تجربه‌گرایی سیاسی است و می‌توان آن را پیش‌زمینه‌ای برای اندیشه‌های مدرن در جامعه‌شناسی قدرت دانست. در مجموع، فارابی با تأکید بر مشروعیت الهی و مرجعیت عقل قدسی، بنیان نظری «قدرت مشروع» را در نظام‌های دینی و فلسفی ارائه می‌دهد، در حالی که ابن‌خلدون با تحلیل عصبیت و پویایی‌های اجتماعی، به «قدرت واقعی» و عینی در بستر جامعه می‌پردازد. تلفیق این دو رویکرد، تصویری جامع از ماهیت قدرت

در سنت اسلامی به دست می‌دهد که در آن، هم جنبه‌ی معنوی و هم بُعد اجتماعی قدرت در شکل‌گیری و استمرار مشروعیت نقش تعیین‌کننده دارند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

فارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۸۹). احصاء العلوم. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

فارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۷۱). سیاست مدینه (سید جعفر سجادی، مترجم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فارابی، ابونصر محمد. (۱۳۷۹). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله (سید جعفر سجادی، مترجم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

الفارابی، ابونصرمحمد. (۱۳۷۹). کتاب الملّه. علوم سیاسی، (شماره فصلنامه).

فارابی، ابونصرمحمد. (۱۳۷۹). سیاست مدنیه (جعفرسجادی، مترجم و محقق). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فارابی، ابونصر محمد. (۱۳۶۴). آراء اهل مدینه فاضله (احمد آرام، مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.

فارابی، ابو نصرمحمد. (۱۴۱۳ق/۱۹۹۲). التنبیه علی سبیل السعاده. در الاعمال الفلسفیه (ج. اول، جزء اول) (جعفر ال یاسین، مصحح). بیروت: دارالمناهل.

الفارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۷۱). التنبیه علی سبیل السعاده (جعفرآل یاسین، محقق). ایران: حکمت.

فارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۶۶). السیاسه المدینه (ج. اول). تهران: ازهراء.

ابن‌خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۶۱). مقدمه (گنابادی، مترجم). تهران: نشر خوارزمی.

ابن خلدون، عبد الرحمن. (۱۳۶۹). مقدمه ابن خلدون (ج.۲). اصفهان: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). مقدمه ابن خلدون (ج.۱). اصفهان: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۷۵). مقدمه (ج. اول) (محمد پروین گنابادی، مترجم). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

قادری، حاتم. (۱۳۷۸). اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران. تهران: انتشارات سمت.

طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۷۴). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.

رادمنش، عزت‌الله. (۱۳۶۱). قرآن، جامعه‌شناسی، اتوپیا. تهران: امیرکبیر.

آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی ابن‌خلدون. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.

نصار، ناصف. (۱۳۶۶). اندیشه واقع گرای ابن خلدون (یوسف رحیم لو، مترجم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

گرشویچ، ایلیا. (۱۳۸۵). تاریخ ایران دورهٔ هخامنشیان (از مجموعه تاریخ کمبریج) (مرتضی ثاقب فر، مترجم). تهران: انتشارات جامی.

رفیع، حسین و عباس‌زاده مرزبانی، مجید. (۱۳۹۴). بررسی ماهیت و فراز و فرود دولت در اندیشه ابن خلدون. *فصلنامه علوم سیاسی*، (ش ۳۱).

کلاری، متیو. (۲۰۱۱). بازاندیشی عصبیت: بررسی بنیان‌های خرد برای پایداری سلطنت‌های سلسله‌ای در خاورمیانه. http://des.spia.uga.edu/uploads/documents/2011

احمد، اکبرز. (۲۰۰۲). فهم ابن‌خلدون از تمدن و معضل اسلام و غرب امروز. (شماره ۱).

دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۳۹۸). اندیشه‌های حکومتی ابن خلدون. (ش ۱۶۷۷۳).

احمدی، یعقوب. (۱۳۹۸). تحلیل جامعه شناختی اندیشه‌های سیاسی ابن خلدون. معرفت، (ش ۱۵۷).

داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۴). فارابی. تهران: طرح نو.

ابوالحسنی، عباس. (۱۳۷۹). اندیشه سیاسی در اسلام و ایران. تهران: جلی.

میرزا محمدی، محمد حسن. (۱۳۸۴). بررسی آرا و اندیشه‌های نربیتی حکیم ابو نصر فارابی. *مجله دانشکده علوم انسانی*، (ش ۵۷).

خوشرو، غلامعلی. (۱۳۷۴). شناخت انواع اجتماعات. تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات.

حلبی، علی اصغر. (۱۳۸۱). تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز. تهران: زوار.

References

Ahmad, A. (2012). Ibn Khaldun and the modern social sciences: A comparative theoretical approach to culture, change, and instability [Master's thesis, University of Denver]. Digital Commons @ DU. https://digitalcommons.du.edu/etd/23

Ali, I. (2023). Philosophy and religion in the political thought of Alfarabi. *Religions, 14*(7), 908. https://doi.org/10.3390/rel14070908

Arjomand, S. A. (2002). Alfarabi and Ibn Khaldun: On tyranny and domination. *Philosophy East and West, 52*(3), 337-354. https://doi.org/10.1353/pew.2002.0011

Azzuhri, A. (2022). Introducing Al-Farabi's political philosophy to modern politics (correlating Al-Farabi's philosophy with modern politics). *Australian Journal of Islamic Studies, 7*(2), 22–35.

Black, A. (2011). The history of Islamic political thought: From the prophet to the present (2nd ed.). Edinburgh University Press.

Ismail, N. F. B., & Abdul Rahim, A. B. (2018). Ibn Khaldun's theory of 'asabiyyah and its impact on the current Muslim community. *Journalism and Mass Communication, 8*(6), 287-294. https://doi.org/10.17265/2160-6579/2018.06.002

Khan, M. (2024). Why Ibn Khaldun still matters. New Lines Institute. https://newlinesinstitute.org/geo-economics/why-ibn-khaldun-still-matters/

Kleidosty, J. (2012). A comparative assessment of constitutionalism in Western and Islamic thought [Doctoral dissertation, University of St Andrews]. St Andrews Research Repository. https://research-repository.st-andrews.ac.uk/handle/10023/3621

Rahman, H. (2021). From Farabi to Ibn Khaldun: The perception of state in the early Muslim intellectual's writings. *Liberal Düşünce Dergisi, 26*(103), 237-258. https://doi.org/10.36484/liberal.743630

Yavari, N. (2019). The future of Iran's past: Nizam al-Mulk remembered. Oxford University Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

A Comparative Comparison of Fault in English and French Law

Katereh Ebadi[1], **Hadi Naeimi**[2]✉, and **Shahriar Bagheri**[3]

1. Department of Law, Za. C. Islamic Azad University, Zanjan, Iran. Email: khatereh.ebadi@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Law, Za. C. Islamic Azad University, Zanjan, Iran. Email: hadi.naeimi@iau.ac.ir
3. Department of Law, Za.C. Islamic Azad University, Zanjan, Iran. Email: shahriyar.bagheri@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 12 April 2025
Received in revised form 27 July 2025
Accepted 02 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
English law,
French law,
Fault,
Degrees of fault

ABSTRACT

Objective: This study seeks to analyze the concept and degrees of fault within the legal systems of England and France. The primary aim is to conduct a comparative examination of the foundations, scope, and classifications of fault in both jurisdictions in order to clarify their convergences and divergences.

Method: The research adopts a library-based, analytical, and comparative methodology. It relies on authoritative legal sources, statutory provisions, judicial decisions, and scholarly commentary in both French and English law to explore and contrast the doctrinal and practical dimensions of fault.

Results: The findings reveal that the categorization of fault into different degrees originates from Roman law, which has been transmitted and adapted in both French law and common law systems such as that of England. Fault is generally classified into intentional and unintentional categories, with unintentional fault further subdivided into gross, slight, and very slight fault. In French law, the notion of fault is interpreted in a broad sense, encompassing both intentional and unintentional conduct. Conversely, English law places greater emphasis on the gradation of fault in relation to specific contexts of civil liability rather than as a general principle.

Conclusions: The study concludes that, although the classification of fault stems from a shared Roman law heritage, its interpretation and application have diverged significantly in French and English law. French law adopts a more comprehensive approach, treating fault as the general basis of civil liability, whereas English law applies the severity of fault selectively, depending on the particular type and scope of liability. This divergence illustrates how two legal systems, despite their common historical roots, have developed into distinct and independent approaches over time.

Cite this article: Ebadi, K., Naeimi, H., & Bagheri, S. (2025). A Comparative Comparison of Fault in English and French Law. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489

Introduction

Fault, as one of the most fundamental legal concepts, has numerous effects and consequences in different legal systems and plays a decisive role, especially in the field of civil and criminal liability. The first important effect of fault is the creation of an obligation to compensate for damage. Whenever a person causes harm to another through intentional or unintentional behavior, the general principle is that he is obliged to fully compensate for the damage. This obligation may include compensation for material, moral, or even a combination of both. In such a case, fault appears as a connecting link between the harmful act and legal liability, and the main task of the courts is to determine the extent and limits of this liability. Another consequence of fault is its effect on the severity and extent of the individual's liability. The laws of many countries have foreseen different degrees of fault, and based on its severity, different effects are imposed on the offender. For example, in intentional fault, the individual usually bears a heavier responsibility because his intention to cause harm is obvious, while in light fault or due to mere negligence, the responsibility will be more limited and proportionate. This gradation makes it possible to achieve individual and social justice in a better way, because the responsibility of individuals is measured in proportion to the severity of their error. Another important effect of fault is its potential impact on contracts and private relationships. In many legal systems, a breach of contractual obligations gives rise to civil liability when it is caused by the fault of the obligor. Thus, fault marks the boundary between a culpable breach and a non-culpable breach of contractual obligations. The aim of this article is to conduct a comparative study of the concept and degrees of fault in the French and English legal systems in order to clarify what differences and similarities these two systems have in the theoretical foundations, divisions, and legal effects of fault, despite their common roots in Roman law. The article attempts to show that fault in France is more widely recognized as a general basis for civil liability, while in England its role has been shaped more in specific contexts and through judicial practice.

Method

The research adopts a library-based, analytical, and comparative methodology. It relies on authoritative legal sources, statutory provisions, judicial decisions, and scholarly commentary in both French and English law to explore and contrast the doctrinal and practical dimensions of fault.

Results

The findings reveal that the categorization of fault into different degrees originates from Roman law, which has been transmitted and adapted in both French law and common law systems such as that of England. Fault is generally classified into intentional and unintentional categories, with unintentional fault further subdivided into gross, slight, and very slight fault. In French law, the notion of fault is interpreted in a broad sense, encompassing both intentional and unintentional conduct. Conversely, English law places greater emphasis on the gradation of fault in relation to specific contexts of civil liability rather than as a general principle.

Conclusions

The study concludes that, although the classification of fault stems from a shared Roman law heritage, its interpretation and application have diverged significantly in French and English law. French law adopts a more comprehensive approach, treating fault as the general basis of civil liability, whereas English law applies the severity of fault selectively, depending on the particular type and scope of liability. This divergence illustrates how two legal systems, despite their common historical roots, have developed into distinct and independent approaches over time.

In English law, liability is based on fault, and liability without fault is an exception. Of course, the general division of liability in English law includes three categories:

1- Liability due to fault

2- Liability due to intent

3- Liability without fault.

Of course, intentional and negligent liabilities can be grouped together. In any case, the criterion for identifying fault is "deviation from reasonable and customary behavior". Regarding liability in proportion to the degree of fault, there are exceptions in English law, and it can be said that there is no accepted and comprehensive rule in the English legal system, and the existence of provisions in English law are only exceptions in this legal system and are dedicated to those specific cases. In French law, fault is divided into intentional and unintentional fault based on the presence or absence of an element of intent in it, and unintentional fault can be classified into gross fault, light fault, and very light fault based on its severity. The study has shown that this division has its roots in Roman law, has developed and developed in French law, and today, signs of attention to it can be seen in most countries, including countries with a common law legal system. In the present study, the study and analysis of the English and French legal systems in the field of civil liability shows that although these two legal systems have a common origin and their historical roots are taken from Roman law, there are significant differences in the formation and interpretation of key concepts, which have occurred as a result of the historical, cultural, and social developments in each country. One of the important results of this study is the difference in the general and specific approaches of the legal systems to the concept of civil liability. In the French legal system, civil liability, as the cornerstone of all legal actions and the main basis for compensation for damages, is considered comprehensively and extensively; in such a way that every type of fault plays a role in it and is subject to the rules related to fault, intent and negligence. This approach reflects a deeper and more comprehensive view of liability in which individual and social responsibilities are taken care of continuously and continuously. In contrast, the English legal system regulates civil liabilities in the form of specific systems based on specific principles and more detailed rules. This system focuses more on the classification and grading of individual responsibilities based on the severity of the fault and has a more detailed and practical approach compared to the generalization in French law. This difference, in addition to its effects on the way the law is implemented, also has an impact

on judicial processes and judges' conclusions, because in this system, the assessment of the severity and weakness of fault and the formation of liability is more precise and based on more specific criteria. The practical effects of these differences are applicable in various fields, including industry, trade, and property rights, and show that each legal system must develop appropriate and efficient frameworks for liability and compensation, taking into account the context of its culture and society. These findings highlight the importance of deeper understanding and comparison of legal systems in the reform and updating of laws, because awareness of fundamental differences can play a role in designing legal policies and better judicial decisions. As a result, this research demonstrates the importance of preserving and studying the common legal heritage, while taking care of the evolving differences, each of which shows its own limits, possibilities, and limitations. This recognition will have positive and constructive effects not only in the field of legal science, but also in policy-making, education, and the development of judicial and legal processes in each country, and will contribute to the development of efficient and coherent law.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

مقایسه تطبیقی تقصیر در حقوق انگلیس و فرانسه

خاطره عبادی[۱]، هادی نعیمی[۲] ✉، شهریار باقری[۳]

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. رایانامه: khatereh.ebadi@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه حقوق، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. رایانامه: hadi.naeimi@iau.ac.ir
۳. گروه حقوق، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. رایانامه: shahriyar.bagheri@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
حقوق انگلیس،
حقوق فرانسه،
تقصیر،
درجه تقصیر

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی مفهوم و درجات تقصیر در دو نظام حقوقی انگلیس و فرانسه انجام شده است. تمرکز اصلی بر مقایسه تطبیقی مبانی، گستره و تقسیم‌بندی تقصیر در این دو نظام حقوقی است تا نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها روشن گردد.

روش پژوهش: روش تحقیق این مقاله مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیلی – تطبیقی است. با بهره‌گیری از منابع معتبر حقوقی، قوانین، رویه‌های قضایی و دکترین‌های حقوقی در نظام‌های حقوقی فرانسه و انگلیس، مفاهیم و تقسیم‌بندی‌های تقصیر مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی تقصیر به درجات مختلف، میراثی از حقوق روم است که در حقوق فرانسه و نیز در حقوق کشورهای کامن‌لا از جمله انگلستان تداوم یافته است. در این تقسیم‌بندی، تقصیر به دو دسته عمدی و غیرعمدی تقسیم می‌شود و تقصیر غیرعمدی خود شامل تقصیر سنگین، سبک و خیلی سبک است. در حقوق فرانسه، مفهوم تقصیر در معنای گسترده به کار می‌رود و هم تقصیر عمدی و هم غیرعمدی را در بر می‌گیرد، در حالی که در حقوق انگلیس تأکید بر شدت و ضعف درجات تقصیر بیشتر وابسته به زمینه‌های خاص مسئولیت مدنی است.

نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند ریشه مشترک تقسیم‌بندی تقصیر در حقوق روم است، اما نحوه تلقی و کاربرد آن در حقوق فرانسه و انگلیس تفاوت‌هایی اساسی دارد. در حقوق فرانسه تقصیر دامنه گسترده‌تری دارد و به طور عام مبنای مسئولیت مدنی محسوب می‌شود، در حالی که در حقوق انگلیس، تقسیم‌بندی و شدت تقصیر بیشتر به تناسب موارد خاص و نوع مسئولیت مورد توجه قرار می‌گیرد. این امر بیانگر آن است که هر دو نظام حقوقی، اگرچه از یک سرچشمه تاریخی بهره برده‌اند، ولی در مسیر تحول خود به دو رویکرد متفاوت رسیده‌اند.

استناد: عبادی، خاطره؛ نعیمی، هادی؛ و باقری، شهریار. (۱۴۰۴). مقایسه تطبیقی تقصیر در حقوق انگلیس و فرانسه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489

مقدمه

تقصیر به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم حقوقی، آثار و پیامدهای متعددی در نظام‌های حقوقی مختلف به همراه دارد و به‌ویژه در حوزه مسئولیت مدنی و کیفری نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. نخستین اثر مهم تقصیر، ایجاد تعهد به جبران خسارت است. هرگاه شخصی با رفتار عمدی یا غیرعمدی خود به دیگری زیان وارد آورد، اصل کلی آن است که ملزم به جبران کامل خسارت می‌باشد. این تعهد ممکن است شامل جبران خسارت‌های مادی، معنوی یا حتی تلفیقی از هر دو باشد. در چنین حالتی، تقصیر به‌عنوان حلقه اتصال میان فعل زیان‌بار و مسئولیت حقوقی ظاهر می‌شود و وظیفه اصلی دادگاه‌ها تعیین میزان و حدود این مسئولیت است. پیامد دیگر تقصیر، تأثیر آن بر شدت و میزان مسئولیت فرد است. حقوق بسیاری از کشورها درجات مختلفی از تقصیر را پیش‌بینی کرده‌اند و بر اساس شدت آن، آثار متفاوتی بر فرد متخلف تحمیل می‌شود. برای مثال، در تقصیر عمدی معمولاً فرد مسئولیت سنگین‌تری بر عهده می‌گیرد، زیرا نیت او بر ارتکاب زیان آشکار است، در حالی که در تقصیر سبک یا ناشی از بی‌احتیاطی صرف، مسئولیت محدودتر و متناسب‌تر خواهد بود. این درجه‌بندی باعث می‌شود که عدالت فردی و اجتماعی به نحو بهتری محقق شود، زیرا مسئولیت افراد متناسب با شدت خطای آنان سنجیده می‌شود. یکی دیگر از آثار مهم تقصیر، امکان تأثیرگذاری آن بر قراردادها و روابط خصوصی است. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، نقض تعهدات قراردادی زمانی به مسئولیت مدنی منجر می‌شود که ناشی از تقصیر متعهد باشد. بدین ترتیب، تقصیر مرز میان نقض قابل مؤاخذه و نقض غیرقابل مؤاخذه تعهدات قراردادی را مشخص می‌کند. هدف این مقاله بررسی تطبیقی مفهوم و درجات تقصیر در نظام‌های حقوقی فرانسه و انگلستان است تا روشن شود این دو نظام، با وجود ریشه‌های مشترک در حقوق روم، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مبانی نظری، تقسیم‌بندی‌ها و آثار حقوقی تقصیر دارند. مقاله می‌کوشد نشان دهد که تقصیر در فرانسه بیشتر به‌عنوان مبنای عام مسئولیت مدنی شناخته می‌شود، در حالی که در انگلستان نقش آن بیشتر در بسترهای خاص و از طریق رویه قضایی شکل گرفته است.

مفهوم شناسی تقصیر

کلمه تقصیر در حقوق انگلستان با عنوان «*faute* , *falikire* و *neylence*» استفاده می شود. در تعریف «تقصیر» حقوقدانان انگلیسی تعاریف گوناگونی ارائه نموده اند. تقصیر در عرف حقوقی به معنی عدم اعمال و استاندارد مراقبت اعلام شده توسط قانون، که انجام دهنده آن به عنوان فردی معقول و متعارف در آن شرایط باید انجام دهد و اگر وظیفه مراقبت قانونی وجود نداشته باشد، عدم اعمال مراقبت نتیجه قانونی و حقوقی نخواهد داشت تعریف نموده اند (والکر[1] و دیوید[2]، ۱۹۸۰: ۸۷۳). همچنین تقصیر به عنوان شبه جرم را می توان تحت عنوان نقص تعهد اعمال مراقبت منطقی توسط مقصر در مقابل خواهان تعریف نمود». در واقع تقصیر به عنوان مصداقی از مسئولیت مدنی، نقض تعهد قانونی مراقبت است که منجر به خسارت ناخواسته از سوی خوانده به خواهان می شود.

در نظام حقوقی انگلیس در خصوص مفهوم تقصیر می توان گفت که نقض وظیفه مراقبت و حفاظت در حقوق انگلیس همان نقض وظیفه قانونی و اخلاقی از ناحیه یک انسان معقول و متعارف است. در بحث از وظیفه «رد مراقبت»[3] در حقوق انگلیس که یکی از شروط تحقق مسئولیت ناشی از تقصیر است و در معیار و به تعبیری «استاندارد مراقبت»[4] همان رفتار یک «انسان معقول»[5] است که «معیاری عینی»[6] و نوعی می باشد، نه معیار شخصی. در این زمینه گفته شده: «خوانده موقعی به وظیفه اش عمل کرده است که برطبق معیار یک انسان معقول و متعارف رفتار کرده باشد این معیار، عینی و نوعی است و خصوصیات شخصی و اخلاقی خوانده مورد توجه نیستند».

1. Walker
2. David
3. Duty of care
4. Standard of care
5. Reasonable man
6. Objective standard

تقصیر در حقوق فرانسه موقعی تحقق می پذیرد که شخص عمدا یا از روی بی احتیاطی و بی مبالاتی خسارت خلاف قانونی بدیگری وارد سازد. در فرانسه، تقصیر ریشه و پیشینهٔ تاریخی درازی دارد و بر اساس نظریهٔ سنتی در فرانسه وارد کنندهٔ خسارت وقتی مسئول است که مرتکب تقصیر شده باشد؛ در ابتدا در مورد ملاک تقصیر، آن را تخطی از رفتار انسان اخلاقی می دانستند و زمانی شخص را مسئول می شمردند که از نظر اخلاقی قابل سرزنش باشد و در غیر این صورت، مسئولیتی نیز نبود (لیکن به تدریج تقصیر از معنای اخلاقی خود خارج شد و به معنای اجتماعی و نوعی متمایل گشت و ملاک تقصیر، رفتار یک انسان معقول و متعارف در جامعه شد. البته تقصیر به معنای سنتی آن هنوز طرفدارانی دارد. تقصیر به ویژه در قانون مدنی فرانسه به هر عملی خواه عمدی خواه غیرعمدی که موجب تضییع حق و مال دیگری گردد اطلاق می شود، مجرم مجازات می شود اما قانون مدنی تنبیه نمی کند بلکه می کوشد مقصر را ملزم به جبران خسارت وارده نماید به بیان دیگر از نقطه نظر عدالت دادگستری تعادلی را که به واسطه عمل تقصیرکار موقتا بهم خورده بود دوباره برقرار می سازد.

درجات تقصیر

در حقوق قدیم فرانسه بر اساس حقوق رم در زمینه قراردادها تقصیر را درجه‌بندی می‌کردند و بین تقصیر عمدی و غیرعمدی فرق قائل می شدند و تقصیر غیرعمدی را به سه گونه تقسیم می‌کردند: تقصیر سنگین، تقصیر سبک و تقصیر بسیار سبک (صفایی، ۱۳۸۶: ۴۲۵). اما در حقوق ایران تقسیمات تقصیر بر حسب شدت و ضعف درجه تقصیر مبنایی ندارد، زیرا تقصیر به هر درجه‌ای که باشد، ایجاد مسئولیت می‌کند. بنابراین، تقصیر سنگین به همان اندازه‌ای ایجاد مسئولیت خواهد کرد که تقصیر سبک و بسیار سبک ایجاد می‌کند. در تأیید این نظر می‌توان گفت چون در حقوق ما به جبران زیان‌های بیشتر توجه شده است و هدف جبران خساراتی است که به زیان دیده وارد شده است. شدت و صعف تقصیر تأثیری در میزان مسئولیت نخواهد داشت چرا که میزان مسئولیت باید با میزان زیان‌های وارده تناسب داشته باشد. لذا، بر اساس این نظریه به عنوان یک قاعده باید پذیرفت که درجهٔ تقصیر در میزان مسئولیت موثر نمی‌باشد، اما در مسئولیت‌های مبتنی بر تقصیر وجود تقصیر شرط استقرار مسئولیت است و با انتفای آن مسئولیت نیز منتفی می‌گردد، لیکن از آنجایی که تقصیر ممکن است خسارات سنگین به بار بیاورد میزان مسئولیت به اندازه خسارات وارده خواهد بود. اما وجود مراتب تقصیر در مقررات قانون، مانع پذیرش این نظریه می‌باشد، چرا که در پاره‌ای از موارد قانونگذار به درجهٔ تقصیر توجه داشته است. مثلاً، مطابق بند ۲ مادهٔ ۴ (ق.م.م) که مقتبس از بند ۲ ماده ۴۴ قانون تعهدات سوئیس است؛ «هرگاه وقوع خسارت ناشی از غفلتی بوده که عرفاً قابل اغماض باشد و جبران آن نیز موجب عسرت و تنگدستی وارد کننده شود دادگاه می‌تواند میزان خسارت را تخفیف دهد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۶۸).

امروزه درجه‌بندی تقصیر در رویه قضایی انگلستان مورد پذیرش قرار گرفته آراء متعددی در این خصوص صادر گردیده است، به طور مثال: «در رأی در پرونده بیل (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۷۰)، در مورد متصدی حمل و نمایندگان دیگری از اجرای یک وظیفهٔ خاص با مراقبت و مهارت قصور می‌ورزند، قاضی مربوطه تقصیر سنگین را چنین تعریف کرده است:

«تقصیر سنگین شامل آن چنان ترک مراقبت و مهارت و سرعت عملی است که به حق از اشخاص و خدمت‌گذاران آنان انتظار می‌رود. گفته شده است که تعریف تقصیر سنگین ممکن است دشوار باشد، ولی من با لرد چیف بارتن قاضی دادگاه تالی موافقم که می‌گوید: «درجه‌ای از تقصیر هست که هرکس آن را سرزنش بسیار می‌کند. این اشتباه است که تصور کنیم امور به علت اینکه خط فاصل دقیقی نمی‌توان بین آنها ترسیم کرد، متفاوت نیستند». نظرهای معتبر، فراوان و زیان‌آرا، مختلف است؛ ولی برای کلیهٔ مقاصد علمی قاعده را می‌توان چنین بیان کرد که قصورت در اعمال مراقبت، مهارت و دقت، تقصیر سنگین است...» (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۷۱).

این تعریف، همانند تعریفی است که بعضی از حقوقدانان انگلیسی از قصیر عادی یا تقصیر ساده کرده‌اند و به طور کلی نظر رایج در حقوق انگلیس این است که تفاوتی بین تقصیر عادی و تقصیر سنگین نیست. در فرهنگ حقوق انگلیسی (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۷۱) بعد از اشاره به درجه‌بندی تقصیر در حقوق رم چنین آمده است: «مع هذا این تقسیم‌بندی جایی در حقوق انگلیس ندارد مگر تا حدی در حقوق قراردادهای امانی». ر الف بی‌قاضی انگلیسی در رأی صادر در دعوای ویلسون عبارت معروفی بدین شرح دارد: من می‌گویم که نمی‌توان تفاوتی بین تقصیر و تقصیر سنگین ببینم. این همان چیزی است با افزودن یک صفت زائد»

«در بعضی از آراء و قوانین ایالات متحده اصطلاح «تقصیر سنگین»[1] بکار رفته و بین آن و تقصیر عادی و تقصیر سبک و گاهی بین آن و تقصیر عمدی فرق گذاشته شده است. در فرهنگ‌ها، آراء و نوشته‌های علمی آمریکایی تعریف‌های گوناگونی از تقصیر سنگین دیده می‌شود. در فرهنگ حقوق بلاک تعاریف متعدد و متفاوتی از این اصطلاح دیده می‌شود که از آن جمله عبارات زیر است:

«خودداری ارادی از اجرای یک وظیفهٔ صریح، بی‌اعتنایی به نتایج آن نیست به جان یا مال دیگری تقصیر سنگین اساساً چیزی بیش از عدم مراقبت است که اهمال ساده را تشکیل می‌دهد. تقصیر سنگین یک فعل یا ترک فعل در مورد وظیفهٔ قانونی با وصف شدید است که آن را از قصور محض در اعمال مراقبت عادی متمایز می‌کند. تقصیر سنگین غفلت بسیار فاحش یا فقدان مواظبت خفیف یا بکار نبردن حتی کمترین مراقبت است... تقصیر سنگین نقض بی‌پروا و آشکار وظیفهٔ قانونی احترام به حقوق دیگران است. عامل مجرمیت (تخلف) که مشخص هرگونه تقصیر است، در تقصیر سنگین در مقایسه با تقصیر عادی دارای درجه‌ای شدید است. تقصیر سنگین بدان درجه از بی‌توجهی متفاوتند؛ در حالیکه هر دو از رفتار عمدی که شخص، آگاه به زیان‌آور بودن آن بوده یا می‌بایست بدان آگاه باشد، متمایزند.

«این تعاریف مبتنی بر آرای قضائی ایالات متحده است. چنانکه ملاحظه می‌شود در عبارات مذکور در یک جا تقصیر عمدی و ارادی، تقصیر سنگین به شمار آمده و در جای دیگر بین آن دو فرق گذارده شده است. این تناقض گویی ناشی از آرای قضائی آمریکایی است که هر دو تعریف در آنها دیده می‌شود؛ ولی آنچه بیشتر پذیرفته شده آن است که تقصیر سنگین غیر از تقصیر عمدی است و اصولاً یکی از عناصر مشخصهٔ «تقصیر» در حقوق آمریکا، فقدات قصد و عمد است.» (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۰۴) بنابراین در حقوق فرانسه، تقصیر[2] مفهومی عام و گسترده دارد و به هر رفتاری اطلاق می‌شود که برخلاف الزامات قانونی، عرفی یا اخلاقی بوده و موجب ورود ضرر به دیگری شود. ماده ۱۲۴۰ قانون مدنی فرانسه مقرر می‌دارد که هر فعلی از انسان که سبب زیان دیگری گردد، مرتکب را ملزم به جبران خسارت می‌کند. بر این اساس، تقصیر در حقوق فرانسه هم شامل رفتارهای عمدی و هم رفتارهای غیرعمدی می‌شود. تقصیر عمدی زمانی رخ می‌دهد که شخص با قصد اضرار به دیگری عملی را انجام دهد، مانند آنکه فردی عمداً شیشه مغازه همسایه را بشکند. در مقابل، تقصیر غیرعمدی ناشی از بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی است و خود به سه دسته تقسیم می‌شود: تقصیر سنگین که ناشی از بی‌مبالاتی شدید است، مانند راننده‌ای که با سرعت غیرمجاز در خیابان شلوغ حرکت کند؛ تقصیر سبک که بیانگر غفلت معمولی است، مانند کارمندی که مدارک مهم ارباب‌رجوع را گم می‌کند؛ و تقصیر خیلی سبک که در حد بی‌توجهی جزئی قرار می‌گیرد، مانند نادیده گرفتن یک نکته ساده در قرارداد. در نتیجه، در حقوق فرانسه تقصیر مفهومی موسع دارد و هر نوع فعل یا ترک فعل زیان‌بار را در بر می‌گیرد، حتی اگر ناشی از بی‌احتیاطی جزئی باشد.

تقصیر زیان دیده در حقوق انگلستان

۱- تقصیر زیان دیده بعنوان سبب منحصر: در حقوق انگلستان تقصیر زیان دیده اگر در حد قوه قاهره و غیرقابل پیش بینی و ارادی و غیر معقول و عدم وابستگی به عملکرد خوانده و بطور مستقل باشد می تواند بعنوان «سبب مداخله گر مستقل»[3] رابطه سببیت بین عمل خوانده و نتیجه را قطع کرده و خوانده را از مسئولیت رهایی دهد که در بحث عامل مداخله گر توضیح داده شد و در اینجا یادآوری می کنیم که گفته شده اگر «رفتار خواهان»[4] بنحوی تماما غیر معقول بوده و تاثیر قوی داشته که خطای خوانده را تحت الشعاع خود قرار دهد موجب ایجاد یک عامل مداخله گر و قطع رابطه سببیت است (کلرک[5]، ۱۹۹۵: ۵۸).

1. Gross negligence
2. Faute
3. Independent intervening cause
4. Conduct of the plaintiff
5. Clerk

تقصیر زیان دیده بعنوان یکی از اسباب و قاعده مقابله با خسارت در حقوق انگلیس

در حقوق انگلستان به بررسی این فرض یعنی تقصیر زیان دیده به همراه تقصیر خوانده می پردازیم: « در حقوق روم و کامن لا، طبق نظریه تقصیر مشترک[1] در این گونه موارد، حق مطالبه خسارت به زیان دیده نمی دادند، ولی این نظریه امروز متروک است و نظر عمومی حتی در کشورهای کامن لا به تقسیم مسئولیت است. البته اگر تقصیر زیان دیده اوصاف قوه قاهره را داشته باشد و عامل منحصر به شمار آید خوانده دعوی از مسئولیت معاف خواهد شد، مثلا اگر زیان دیده در ایراد خسارت عمد داشته باشد، چنان که عابری به قصد خودکشی ناگهان خود را جلوی اتومبیلی که با سرعت غیرمجاز حرکت می کند بیندازد و زیان ببیند راننده مسئول نخواهد بود» (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۶: ۲۲۲-۲۲۱) در اینجا بهتر است روند شکل گیر این قاعده و اصلاحات آنرا بطور مختصر از منابع خارجی بیان کنیم در حقوق روم طبق قاعده منسوب به پام پونیوس[2] که یکی از حقوقدانان بزرگ بوده، چنان چه زیان دیده با تقصیر خودش در وارد آوردن ضرر شرکت داشت، دیگر نمی توانست چیزی به عنوان خسارت از خوانده دریافت کند و به طور کلی از گرفتن خسارت محروم می گردید؛ حتی اگر تقصیر او یکی از اسباب ورود زیان تلقی می شد. تا قبل از سال ۱۹۴۵ خطای مشتر دفاع کاملی نسبت به دعوای مسئولیت مدنی بود.

براساس آن مطالبه خسارت از سوی زیان دیده ممنوع است مگر آن که عامل ورود زیان به عمد به ایجاد خسارت اقدام نموده باشد. لذا خوانده نمی تواند علیه خواهان اقامه دعوی نماید یا او را به خاطر عدم اقدام به کاهش خسارت بازخواست کند.

قبل از ۱۹۴۵ «قاعده آخرین فرصت»[3] اجرا می شد. این قاعده چنین اجرا می شد که شخصی که آخرین فرصت جلوگیری از حادثه را داشت تمامی خسارت را تحمل می کرد (هارپوود[4]، ۲۰۰۰: ۴۶۰). فرقی نمی کرد که خواهان باشد یا خوانده و یا تمام مسئولیت با خواهان بود یا خوانده که مبنای عادلانه و منطقی نداشت.

در حقوق انگلیس برای تعدیل تقصیر مشترک سنتی و خشک ابتداء «قاعده آخرین فرصت» اجراء می شد ولی در سال ۱۹۱۱ بموجب «قانون کنوانسیون دریایی»[5] مقرر گشت که در صورت تصادم دو کشتی در دریا، خسارت بر مبنای درجه تقصیر بین آن ها تقسیم شود. اما اصلاح قانون تقصیر مشترک در سال ۱۹۴۵ مقر رمی دارد که تقصیر مشترک عبارت است از این که اگر شخص متحمل خسارتی شود که بخشی از آن تقصیر خودش و بخشی تقصیر دیگری است او می تواند ادعای خسارت کند، اما دادگاه به میزانی که عادلانه و منصفانه تشخیص دهد و با توجه به میزان و درصد مشارکت خواهان خسارت را تعیین می کند. رویه قضایی دادگاه ها معمولا حکم نسبت به کل خسارت صادر می کنند و سپس با توجه به میزان و درصدی که خواهان به نظر می رسد مسئول است خسارت را کاهش می دهند، برای مثال اگر A با ماشین خویش شب هنگام در جهت غرب و سمت چپ جاده با چراغ های خاموش رانندگی نماید. و با B که با سرعت زیاد در سمت مخالف و در جهت دیگر جاده می باشد تصادف نماید و مجروح و زخمی شود، A مرتکب تقصیر مشترک شده است (اگر خسارت به ۱۲۰۰ پوند مقوم شده باشد) قبل از اصلاح قانون تقصیر مشترک (۱۹۴۵)، B می توانست دفاع کاملی در مقابل A ارائه دهد و این مبلغ را به طور کامل مطالبه نماید اما بعد از اصلاح قانون مذکور A محکوم به پرداخت ۸۰۰ پوند می باشد (سیم[6]، ۱۹۹۱: ۲۹۶).

این قاعده در حقوق انگلستان به موجب بند ۱ ماده ۱ «قانون اصلاحی تقصیر مشترک»[7] مصوب ۱۹۴۵، رنگ قانونی به خود گرفت که به موجب آن خواهان و خوانده در خسارت وارده سهم دارند و مسئولیت تقسیم می شود. از زمان تصویب این قانون، دیگر تقصیر جمعی در دعاوی جبران خسارت یک دفاع مطلق نیست اما به استناد بند ۱ ماده ۱ سبب کاهش خسارت مورد ادعای خواهان به نست سهم وی در ایجاد خسارت و به میزانی که دادگاه منصفانه تشخیص دهد، می گردد (برمینگهام[8]، ۲۰۰۵: ۵۵). بعبارتی اگر

1. Contributory megligence
2. Pomponius
3. The last opportunity rul
4. Harpwood
5. Maritime convection Act
6. Sim
7. Law Refoirm contributory neglignce act 1945
8. Bermingham

تقصیر زیاندیده در کنار تقصیر خواندگان قرار گیرد براساس قانون تقصیر مشترک ۱۹۴۵ به همان میزان از مسئولیت شخصی خوانده کاهش پیدا خواهد کرد. رویه قضایی در خصوص تقسیم مسئولیت دو رویکرد را در پیش گرفته است: لحاظ میزان تقصیر و تقسیم براساس میزان دخالت (دولت آبادی، ۱۳۶۹: ۵۳).

«معمولا اثبات اینکه رفتار خواهان در ایجاد خسارتی که او (زن یا مرد) متحمل گردید، سهیم بوده قبل از کاهش ناشی از تقصیر مشترک ضروری است بعنوان مثال در دعوی. خواهان که مست کرده بود بوسیله خوانده زیر گرفته شد. از آنجائیکه او حتی اگر مست هم نبود توسط خوانده زیر گرفته می شد، تقصیر مشترک وجود نداشت» (هارپوود، ۲۰۰۰: ۴۶۲). لذا معیار سببیت و معیار[1] بعنوان اولین فیلتر در تقصیر مشترک استفاده می شود. یعنی اگر عمل خوانده نبود آن حادثه باز هم اتفاق می افتاد پس عمل خوانده نمی تواند سبب حادثه باشد و هیچ نقشی نخواهد داشت و لذا تقصیر مشترک اتفاق نمی افتاد و تمام خسارت و مسئولیت با خوانده است.

در پرونده ای فروم[2] و باتچر[3]، (۱۹۷۶) که خواهان با دقت و با سرعت محدود و مجاز در سمت مجاز جاده رانندگی می کرد با بی احتیاطی خوانده که با سرعت زیاد و در سمت غیرمجاز جاده رانندگی می کرد تصادف شدید می کند. خواهان کمربند نبسته بود و جراحات وارد شده بر خواهان جدی بود. در این پرونده قاضی لرد دنینگ چند تقسیم بندی در مورد اثر عملکرد خواهان و نبستن کمربند و رابطه سببیت آن می نماید بدین شرح که۱- اگر بستن کمربند هیچ تفاوتی د ر جراحات وارده نخواهد کرد، هیچ کاهش خسارت برای تقصیر مشترک ایجاد نمی شود ۲- اکر نسبتن کمربند جراحات وارده را کاهش می داد، مقدار ۱۵ درصد کاهش خواهیم داشت ۳- اگر بستن کمربند از تمام جراحات جلوگیری می کرد، مقدار ۲۵ درصد از خسارت کاهش داده خواهد شد. هرچند دادگاه استیناف بعضی استثنائات را برای افرادی که بابت قصور در بستن کمربند قابل سرزنش نیستند قائل شد همچون افراد خیلی چاق یا زنان حامله. در دعوای (بیشوول[4] و بیرل[5]، ۱۹۹۸). رای داده شد که همان اصول برای بستن کمربند صندلی عقب اتومبیل اجرا شود. در دعوای (کاندون[6] و کاندون، ۱۹۱۸). خواهان که مدعی شده بود از بیماری ترس (فوبیا) از کمربند رنج می برد، هیچ کاهشی بابت دریافت خسارت نهایی نداشت (هارپوود، ۲۰۰۰: ۴۶۲).

معیار مراقبت و احتیاط در تقصیر مشترک چیست؟ نیازی نیست که خوانده اثبات کندکه خواهان موظف به رعایت وظیفه مراقبت بوده بلکه خوانده صرفا باید اثبات کند که خواهان در مراقبت مناسب از ایمنی و سلامت خود قصور کرده است. گفته شده که معیار شخصی برای بچه ها و افراد کهنسال باید در نظر گرفته شود نه معیار نوعی (هارپوود، ۲۰۰۰: ۴۶۲). در اصول اروپایی حقوق مسئولیت مدنی در خصوص شرایطی که در فرض دخالت زیان دیده باید وجود داشته باشد آمده است که «زیان دیده در مورد رفتار مداخله گرایانه باید اهلیت داشته باشد». در ضمن واژه «رفتار یا فعل مداخله گرایانه» بعنوان واژه مورد قبول گروه اروپایی حقوق مسئولیت مدنی بجای واژه تقصیر مشترک است.

در همین ارتباط گفته شده «بی احتیاطی خواهان، در حالیکه (بعنوان عامل مداخله گر) قاطع زنجیره سببیت نباشد می تواند بخوبی منجر به تقصیر اشتراکی شود. این امر در دعوای (سایرز[7] و هارلو[8]، ۱۹۵۸) اتفاق افتاد. جائیکه خسارات خواهان به تناسب عمل اشتراکی وی کاهش یافت اما نه در دعوای (گاف[9] و تورن[10]، ۱۹۶۶). جائیکه دادگاه استیناف چنین تصمیم گرفت که بچه ۱۳ ساله مشمول تقصیر اشتراکی نبوده و از مقدار جبرانی خسارت کاسته نمی شود.

1. But for
2. Froom
3. Butcher
4. Biesheuvel
5. Birrell
6. Condon
7. Sayers
8. Harlow
9. Gough
10. Torne

در خصوص معیار مراقبت برای تقصیر مشترک از قول قاضی لرد دنینگ در پرونده اخیر الذکر گفته شده که «بچه های خیلی جوان (کوچک) مشمول تقصیر اشتراکی نیستند» و در پروندۀ (الیور[1]، برمینگهام و میدلند امنیبوس[2]، ۱۹۳۳) رای داده شد که اگر کودک تحت کنترل بزرگسال است، تقصیر بزرگسال به بچه نسبت داده نمی شود. حوادث کار هم میتواند جزو استثنائات باشد. در مورد کارگران آمده است که تماما توسط کارفرما پرداخت می گردد (در پروندۀ پیتس[3] و هانت[4]، ۱۹۹۰) و خسارت از ۱۰۰ درصد هرگز کاهش نمی یابد.

همچنین اگر در شرایط اضطراری، خواهان عمل معقولی انجام دهد مشمول تقصیر اشتراکی نیست و تماما باید توسط خوانده پرداخت شود (جونز[5] و بویس[6]، ۱۸۱۶) البته ناگفته نماند این حالت اخیر همان عامل مداخله گر وابسته است که نمی تواند قاطع زنجیره سببیت باشد و عکس العمل طبیعی و معقول خواهان باعث قطع رابطه سببیت حتی جزئی هم نیست و خسارت و مسئولیت با خوانده است. همچنان که ا گر تقصیر زیان دیده بعنوان عامل مداخله گر مستقل باشد به تنهایی قاطع رابطه سببیت نتیجه با خوانده بوده و مشمول تقصیر مشترک نیست.

در مورد چگونگی تقصیر زیان دیده گفته شده «کوتاهی از مراقبتی معقول و احتیاط مقتضی در مراقبت از جسم خود و حمایت لازم از سایر منافع آن». «این تقصیر عبارت است از رفتاری پایین تر از معیارهایی که خواهان باید به منظور حفاظت از خود به کار گیرد.»

در حقیقت «صرف اینکه خواهان در بروز صدمه مشارکت داشته کافیست و لازم نیست که سبب حادثه باشد. لذا در پرونده (اونل[7] و جکسون[8]، ۱۹۷۲) در جبران خسارت برای موتور سیکلت مقدار ۱۵ درصد کسری و کاهش وجود داشت چون در استفاده از کلاه ایمنی قصور کرده بود.»

دو نمونه دیگر از دعاوی مربوط به تقصیر مشترک و رای دادگاه در کاهش خسارت بعلت غفلت و تقصیر خود خواهان در ذیل آورده می شود:

«دعوی سایرز علیه هارلو یو. دی. سی (۱۹۵۸) خواهان یک زن بود وارد دستشویی عمومی شد که متعلق به خوانندگان بود و به وسیلۀ آنها اداره می شد. نظر به معیوب بودن قفل بدون دسته، او نتوانست از آنجا بیرون بیاید. اتوبوس او در حال حرکت بود و او سعی نمود از بالای درب رد شود. او پایش را روی گردان توالت گذاشت، زمین خورد و صدمه دید. او مرجع محلی را مورد شکایت قرار داد: دادگاه مقرر داشت: ۱) خواندگان غفلت ورزیده اند؛ ۲) غفلت خود خواهان بخاطر تلاش برای قرار گرفتن بر روی یک شی متحرک، موثر در ورود زیان است. ادعای او تا یک چهارم کاهش یافت.

دعوی فروم و دیگران علیه باچر (۱۹۷۶). B که اتومبیلی را با بی مبالاتی در جاده می راند با اتومبیل f تصادم و به راننده یعنی اف که کمربند ایمنی نبسته بود، صدمه زد. این حادثه منحصرا توسط بی اتفاق افتاد. (دادگاه استیناف) رای داد: ادعای اف برای غرمت ۲۵ درصد کاهش می یابد، زیرا نبستن کمربند ایمنی، غفلت موثر در ورود ضرر، از جانب اف محسوب می شود.».

در هر حال «دخالت زیان دیده در ورود ضرر معمولاً منتهی به کاهش میزان خسارتی می شود که اگر او در ایجاد آن دخالت نمی کرد، قابل دریافت بود.».

1. Oliver
2. Midland omnibus co ltd
3. Pitts
4. Hunt
5. Jones
6. Boyce
7. Õonnell
8. Jackson

تقصیر زیان‌دیده در حقوق فرانسه

در ادبیات حقوقی فرانسه، مفهوم تقصیر زیان‌دیده[1] به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در تعیین میزان جبران خسارت شناخته می‌شود. هرچند مبنای کلی مسئولیت در حقوق فرانسه بر اصل جبران کامل زیان مبتنی است (ماده ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ ق.م.ف)، رویه قضایی و دکترین پذیرفته‌اند که اگر رفتار زیان‌دیده در حدوث یا افزایش خسارت نقش مؤثری داشته باشد، دادگاه می‌تواند میزان غرامت را کاهش دهد یا در موارد استثنایی از جبران کامل امتناع کند. این قاعده از این جهت با دیدگاه‌های رومی – ژرمنی سازگار است که مسئولیت صرفاً بر پایه تقصیر مرتکب نیست، بلکه نقش علت‌انگاری و میزان مشارکت عوامل مختلف در تحقق زیان نیز سنجیده می‌شود. در حقوق فرانسه، تحلیل عملیِ نقش زیان‌دیده معمولاً در سه مرحله صورت می‌گیرد: نخست تشخیص اینکه آیا اقدام یا ترک‌عمل خواهان «عامل مادی» در حصول زیان بوده است؛ دوم سنجش نسبی اثر آن رفتار در اندازه‌گیری خسارت؛ و سوم اعمال قاعده عدل قضایی برای تعدیل میزان جبران. دکترین فرانسه تأکید می‌کند که تقصیر زیان‌دیده زمانی می‌تواند به کاهش حق وی بینجامد که رفتار وی «مؤثر» و «قابل پیش‌بینی» در تحقق ضرر شناخته شود؛ صرف وجود یک نقش غیرمؤثر یا غیر قابل پیش‌بینی کافی نیست. نحوه اثر تقصیر زیان‌دیده در عمل به طیف وسیعی از راه‌حل‌ها منجر می‌شود: در برخی موارد کاهش نسبی خسارت[2] به‌کار می‌رود و دادگاه با لحاظ درصد مسئولیت هر یک از طرفین، مبلغ نهایی جبران را تعیین می‌کند؛ در موارد دیگر که نقش زیان‌دیده بسیار برجسته و بی‌پروایانه باشد، ممکن است دادگاه از جبران کامل امتناع نماید یا فقط بخش محدودی از خسارت را بپذیرد. دکترین فرانسوی تصریح می‌کند که معیار اعمال تعدیل، «عدل قضایی»[3] و میزان ارتباط سببی رفتار خواهان با زیان است. از منظر تطبیقی با حقوق انگلستان، اگرچه هر دو نظام امکان تعدیل مسئولیت را می‌پذیرند، تفاوت‌های ساختاری وجود دارد. در انگلستان مکانیسم‌هایی[4] که به‌صورت قانونی و قضایی تشریح شده‌اند و درصد کاهشی بر اساس رویه و قوانین تطبیق می‌یابد (هارپوود، ۲۰۰۰). در فرانسه، گرچه مفهوم معادل «تقسیم مسئولیت» وجود دارد، پذیرش و شیوه اجرا بیشتر بر پایه‌ی تفسیر قضایی و اصول عام جبران خسارت است تا قواعد عددی صریح؛ به‌عبارت دیگر دادگاه‌های فرانسوی نسبت به اعمال کاهشِ مبتنی بر خطای زیان‌دیده رویکردی منعطف‌تر و موردبه‌مورد دارند که مستلزم تحلیل دقیق نسبت سببی و عدالت و صلاح دید قضایی است. در حقوق فرانسه هم‌چنین بحث‌هایی در دکترین وجود دارد مبنی بر اینکه نباید هرگونه نقش زیان‌دیده را با همان درجه سخت‌گیری تلقی کرد؛ برای مثال در موارد اضطراری که واکنش زیان‌دیده معقول بوده است، دادگاه از کاهش جبران خودداری می‌کند، در حالی که در مواردی که زیان‌دیده رفتار غیرمعقول، مخاطره‌آمیز یا عمداً مخل ایمنی انجام داده، احتمال کاهش یا حتی محرومیت از جبران بیشتر است. علاوه بر این، در حقوق فرانسه توجه خاصی به وضعیت‌های آسیب‌پذیری (مانند کودکان یا افراد ناتوان) می‌شود و در این موارد ممیزی تقصیر زیان‌دیده با ملاحظه معیارهای عینی و انسانی انجام می‌پذیرد (هوزر، ۱۹۹۳). به‌طور خلاصه، در نظام حقوقی فرانسه تقصیر زیان‌دیده به‌عنوان یک عامل تعدیلی قابل‌توجه در سنجش مسئولیت مطرح است؛ دستگاه قضایی با تحلیل علت‌انگاری و نسبی‌سازی میزان دخالت، و با اتکا به اصول عدالت، می‌تواند میزان جبران را کاهش یا تعدیل کند، اما این کاهش نه مطلق است و نه حتماً منجر به معافیت کامل خوانده می‌شود. این رویه فرانسوی از یک‌سو ضمانت می‌کند که مرتکبان خسارت مورد پرسش قرار گیرند و از سوی دیگر از تحمیل جبران نامتناسب بر مرتکب در مواردی که زیان‌دیده نیز نقش مؤثر داشته جلوگیری می‌کند.

بررسی و مقایسه

تقصیر در نظام‌های حقوقی رومی – ژرمنی و کامن‌لا جایگاهی بنیادین دارد و هر یک از این نظام‌ها بنا به پیشینه تاریخی، منابع حقوقی و شیوه استدلال قضایی خود تعریفی متمایز از آن ارائه داده‌اند. در نظام حقوقی فرانسه که برگرفته از حقوق رومی – ژرمنی است، تقصیر ستون اصلی مسئولیت مدنی محسوب می‌شود. از زمان تصویب قانون مدنی ناپلئون، قاعده‌ای عام بر حقوق مدنی فرانسه حاکم شد که بر اساس آن هر کس با فعل یا ترک فعل خود موجب ورود زیان به دیگری شود، مکلف به جبران

1. Faute de la victime
2. Réduction proportionnelle
3. Équité
4. Contributory negligence

خسارت است. همین اصل، بنیانی است که قاعده تقصیر را به مرکز ثقل روابط خصوصی تبدیل کرده است. در حقوق فرانسه، تقصیر نه‌تنها شامل ارتکاب اعمال خلاف قانون می‌شود بلکه ترک مراقبت‌های متعارف یا بی‌احتیاطی نیز در دایره آن قرار می‌گیرد. به همین دلیل، مفهوم تقصیر در این نظام حقوقی بسیار گسترده و انعطاف‌پذیر است. دادگاه‌های فرانسه در طول زمان با توسعه مصادیق تقصیر، امکان شمول آن بر انواع مختلفی از رفتارهای زیان‌بار را فراهم کرده‌اند و همین امر باعث شده است که تقصیر به‌عنوان یک معیار حقوقی، نقشی محوری در تحقق عدالت ایفا کند. افزون بر این، تقسیم‌بندی تقصیر به درجات عمدی، سنگین و سبک نیز نشان می‌دهد که حقوق فرانسه به ظرایف و شدت و ضعف رفتار افراد توجه ویژه دارد و آثار حقوقی متناسبی برای هر یک در نظر گرفته است. در مقابل، نظام حقوقی انگلستان که بر مبنای کامن‌لا شکل گرفته، مسیر متفاوتی را طی کرده است. در این نظام، برخلاف فرانسه، هیچ ماده قانونی عامی وجود ندارد که تعریف کلی از تقصیر ارائه دهد. تقصیر در انگلستان محصول رویه قضایی است و قضات در طول قرون متمادی با صدور آرای متعدد، چارچوب آن را ترسیم کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین تحولات در این زمینه، پرونده مشهور داناهیو علیه استیونسون در سال ۱۹۳۲ است که اصل وظیفه مراقبت را به‌عنوان سنگ‌بنای مسئولیت ناشی از بی‌احتیاطی مطرح کرد. بر اساس این رأی و رویه‌های بعدی، تقصیر زمانی محقق می‌شود که شخص نتواند سطح مراقبتی را که از یک فرد متعارف در شرایط مشابه انتظار می‌رود رعایت کند. معیار انسان متعارف، که به‌عنوان شاخص اصلی احراز تقصیر در حقوق انگلستان شناخته می‌شود، باعث شده است که تقصیر مفهومی پویا و وابسته به شرایط زمان و مکان باشد. نکته قابل توجه آن است که در حقوق انگلستان، تقصیر تنها به حوزه مسئولیت مدنی محدود نمی‌شود، بلکه در بسیاری از جرایم کیفری نیز جایگاهی کلیدی دارد. مفاهیمی همچون بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی شدید و بی‌پروایی در حقوق جزا به‌وضوح بر پایه معیار تقصیر تعریف شده‌اند. بدین ترتیب، تقصیر در این نظام نه‌تنها مبنای مسئولیت مدنی بلکه اساس بسیاری از مسئولیت‌های کیفری نیز هست. از سوی دیگر، انعطاف‌پذیری رویه قضایی در نظام کامن‌لا موجب می‌شود که مفهوم تقصیر همواره متناسب با تحولات اجتماعی و فناوری بازتعریف شود.

با مقایسه این دو نظام حقوقی می‌توان دریافت که حقوق فرانسه بیشتر به مدون‌سازی و طبقه‌بندی قانونی تقصیر گرایش دارد، در حالی که حقوق انگلستان بر مبنای رویه قضایی و معیارهای عملی شکل گرفته است. در فرانسه، درجات تقصیر و آثار آن به‌طور روشن و ساختاریافته در قوانین مدنی بیان شده است، حال آنکه در انگلستان، تبیین تقصیر بر پایه تشخیص قضات و معیارهای عرفی استوار است. افزون بر این، در حقوق فرانسه قلمرو تقصیر عمدتاً به مسئولیت مدنی محدود می‌شود، اما در حقوق انگلستان تقصیر هم در مسئولیت مدنی و هم در مسئولیت کیفری حضوری پررنگ دارد. در نهایت می‌توان گفت که هر دو نظام، اگرچه در شیوه بیان و منبع حقوقی متفاوت‌اند، اما تقصیر را به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین عناصر مسئولیت حقوقی پذیرفته‌اند و هر یک تلاش کرده‌اند تا با توجه به نیازهای جامعه خود، این مفهوم را توسعه دهند.

در حقوق انگلیس، تعریف تقصیر بیشتر از طریق نهاد بی‌احتیاطی یا متجلی می‌شود. به بیان دیگر، تقصیر در این نظام حقوقی معادل نقض وظیفه احتیاط است که موجب ورود زیان قابل پیش‌بینی به دیگری می‌شود. نقطه عطف این تعریف را می‌توان در پرونده مشهور دونوگ[1] و استونسون[2] (۱۹۳۲) یافت که در آن دادگاه مقرر داشت تولیدکننده نسبت به مصرف‌کننده وظیفه احتیاط دارد و نقض این وظیفه موجب مسئولیت است. در حقوق انگلیس، برای تحقق تقصیر سه شرط اساسی وجود دارد: نخست، باید وظیفه احتیاط نسبت به زیان‌دیده وجود داشته باشد؛ دوم، این وظیفه باید نقض شده باشد، به این معنا که رفتار فرد پایین‌تر از معیار یک شخص متعارف باشد؛ و سوم، باید رابطه سببیت میان نقض وظیفه و خسارت ایجادشده وجود داشته باشد. به عنوان مثال، اگر راننده‌ای در لندن بدون توجه به چراغ قرمز از تقاطع عبور کند و موجب آسیب عابر شود، مرتکب تقصیر شده است زیرا وظیفه احتیاط خود را نسبت به عابران نقض کرده است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که در حقوق فرانسه، تقصیر مبنای عام و گسترده مسئولیت مدنی است و تقریباً هرگونه رفتار زیان‌بار را در بر می‌گیرد؛ در حالی که در حقوق انگلیس، تقصیر بیشتر محدود به مواردی است که شخص وظیفه احتیاط خود

1. Donoghue
2. Stevenson

را نقض کرده باشد. به همین دلیل، رویکرد فرانسه دامنه وسیع‌تری دارد، اما رویکرد انگلیس بیشتر مبتنی بر ارزیابی موردی و سنجش رفتار با معیار شخص متعارف است.

نتیجه گیری

در حقوق انگلستان مسئولیت مبتنی بر تقصیر است و مسئولیت بدون تقصیر استثناست. البته تقسیم بندی کلی مسئولیت در حقوق انگلستان شامل سه دسته می شود: ۱- مسئولیت ناشی از تقصیر ۲- مسئولیت ناشی از عمد ۳- مسئولیت بدون تقصیر. البته می توان مسئولیت های عمد و تقصیر را در یک دسته قرارداد. در هر حال ضابطه شناسایی تقصیر «خروج از رفتار معقول و متعارف» است. در خصوص مسئولیت به نسبت درجه تقصیر بطور استثنائی در حقوق انگلیس اشاراتی شده است و می توان گفت که یک قاعده مقبول و فراگیر در نظام حقوقی انگلیس وجود ندارد و وجود آرایی در حقوق انگلیس تنها استثنائات موجود در این نظام حقوقی بوده و اختصاص به همان موارد خاص خود را دارد. در حقوق فرانسه، تقصیر براساس وجود و یا عدم وجود عنصر عمد در آن به تقصیر عمدی و غیرعمدی تقسیم می شود و تقصیر غیرعمدی، براساس درجه سنگینی آن به تقصیر سنگین، تقصیر سبک و تقصیر خیلی سبک قابل دسته بندی است. بررسی صورت گرفته نشان داده است که این تقسیم بندی ریشه در حقوق رم داشته، در حقوق فرانسه رشد و نمو داشته و امروزه در اغلب کشورها، از جمله کشورهای نظام حقوقی کامن لا نشانه های توجه به آن دیده می شود. در مطالعه حاضر، بررسی و تحلیل نظام‌های حقوقی انگلیسی و فرانسه در حوزه مسئولیت مدنی نشان می‌دهد که گرچه این دو نظام حقوقی منشأ مشترک دارند و ریشه‌های تاریخی آن‌ها از قانون رومی گرفته شده است، اما در شکل‌گیری و تفسیر مفاهیم کلیدی، تفاوت‌های قابل‌توجهی وجود دارد که این تفاوت‌ها در نتیجه تحولات تاریخی، فرهنگی، و اجتماعی هر کشور رخ نموده است. یکی از نتایج مهم این مطالعه، تفاوت در رویکردهای کلی و جزئی نظام‌های حقوقی نسبت به مفهوم مسئولیت مدنی است. در نظام حقوقی فرانسه، مسئولیت مدنی به عنوان سنگ بنای کلیه اعمال حقوقی و مبنای اصلی جبران خسارت‌ها، به صورت جامع و گسترده مورد توجه قرار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که هر نوع تقصیر در آن نقش ایفا می‌کند و تابع قواعد مربوط به تقصیر، عمد و سهل‌انگاری است. این رویکرد، نشان‌دهنده نگاه عمیق‌تر و جامع‌تر به مسئولیت است که در آن، مسئولیت‌های فردی و اجتماعی به صورت پیوسته و پیوسته‌اش مراقبت می‌شود. در مقابل، نظام حقوقی انگلیسی، بر مبنای اصول اختصاصی و قواعد جزئی‌تر، مسئولیت‌های مدنی را در قالب نظام‌های خاص تنظیم می‌کند. این نظام، بیشتر به طبقه‌بندی و درجه‌بندی مسئولیت‌های فردی بر اساس شدتی که تقصیر می‌طلبد، تمرکز دارد و نسبت به کلی‌نگری در حقوق فرانسه، رویکردی جزئی و کاربردی تر دارد. این تفاوت، علاوه بر تاثیرات بر نحوه اجرای حقوق، بر روی فرآیندهای قضایی و نتیجه‌گیری‌های قضات نیز اثر دارد، چرا که در این نظام، ارزیابی شدت و ضعف تقصیر و شکل‌گیری مسئولیت، دقیق‌تر و مبتنی بر معیارهای مشخص‌تر است.تأثیرات عملی این تفاوت‌ها، در حوزه‌های مختلف از جمله صنعت، تجارت، و حقوق مالکیت، کاربرد دارد و نشان می‌دهد که هر نظام حقوقی باید با توجه به زمینه‌های فرهنگ و جامعه خود، چارچوب‌های مناسب و کارآمد برای مسئولیت و جبران خسارت تدوین کند. این یافته‌ها، اهمیت شناخت عمیق‌تر و مقایسه نظام‌های حقوقی در امر اصلاح و به‌روزرسانی قوانین را برجسته می‌سازد، چرا که آگاهی از تفاوت‌های بنیادین، می‌تواند در طراحی سیاست‌های حقوقی و تصمیم‌گیری‌های قضایی بهتر، نقش‌آفرین باشد. در نتیجه، این پژوهش نشان دهنده اهمیت حفظ و مطالعه میراث حقوقی مشترک، در کنار مراقبت از تفاوت‌های تطور یافته است که هر کدام، نشان‌دهنده حدود، امکانات، و محدودیت‌های خاص خود است. این شناخت، نه تنها در حوزه علم حقوق، بلکه در سیاست‌گذاری، آموزش، و توسعه فرآیندهای قضایی و حقوقی هر کشور، تاثیرات مثبت و سازنده‌ای خواهد داشت، و به توسعه حقوق کارآمد و منسجم کمک می‌کند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۹). دوره مقدماتی حقوق مدنی، حقوق وقایع حقوقی (جلد اول). تهران، انتشارات دادگستر.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۱). حقوق مدنی (اعمال حقوقی: قرارداد و ایقاع). تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

صفایی، حسین. (۱۳۸۶). مسئولیت مدنی (الزامات خارج از قرارداد). تهران، انتشارات سمت.

امامی، سید حسن. (۱۳۶۴). حقوق مدنی (جلد اول). تهران، انتشارات اسلامیه.

ره‌پیک، محمدجواد. (۱۳۹۰). تحلیل حقوقی تقصیر مدنی و مسئولیت. تهران، انتشارات خرسندی.

شهیدی، مهدی. (۱۳۹۶). عقود و تعهدات. تهران، انتشارات مجد.

شمس، عبدالله. (۱۳۹۷). حقوق دادرسی مدنی، جلد یکم. تهران، انتشارات دراک.

صفایی، سیدحسین. (۱۳۸۶). مقالاتی درباره حقوق مدنی و حقوق تطبیقی (چاپ دوم). تهران، انتشارات میزان.

صفایی، حسین. (۱۳۶۴). مفهوم تقصیر سنگین در ارتباط با شرط عدم مسئولیت. *نشریه حقوق بین‌المللی*، ۴(۴)، ۲۱۹–۱۷۵.

دولت آبادی، ناصر. (۱۳۶۹). تجزیه در سبب ورود خسارت. *مجله کانون وکلا*، (۱۵۳–۱۵۲)، ۶۰–۵۳.

References

Baker, C. D. (1991). Tort (5th ed.). Sweet & Maxwell.

Bermingham, V. (2005). Nutshells tort (7th ed.). Sweet & Maxwell.

Clerk, J. F. (John Frederic). (1995). Clerk and Lindsell (p. 58).

Edward, L. L. (2012). Tort law (15th ed.). Delmar.

Harpwood, V. (2000). Principles of tort law (4th ed.). Cavendish Publishing. Harpwood, V. Principles of tort law (p. 462).

Sim, R. S., Millie Scott, D. M. & Pace, P. J. (1991). A level English law (7th ed.). Butterworths.

Walker, D. M. (1980). The Oxford companion to law. First Edition.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University
https://api.lu.ac.ir/

Critique and Review of Article 34 of the Civil Enforcement Law Approved in 1977 in Iran

Mahmoud Amirgol Mohammad Firoz Abadi[1], **Amrollah Nikoumanesh**[2] ✉, and **Majid Vaziri**[3]

1. PHD Student Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran, Email: m.amirgol@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran, Email: a.nikomanesh@qodsiau.ac.ir
3. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran, Email: maj.vaziri@iauctbac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 28 March 2025
Received in revised form 11 August 2025
Accepted 12 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Law,
Execution,
Judgments,
Civil,
Protraction of Proceedings,
Judgment Creditor,
Judgment Debtor

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this research is to identify and analyze themost significant obstacles and deficiencies in Article 34 of the Civil Executions Law adopted in 1977, which lead to protracted enforcement proceedings and judicial delays. This article seeks to meticulously examine this article and its related executive procedures, offering practical solutions and amendatory proposals aimed at reducing delays in judgment enforcement, preventing abuse by the judgment debtor, and facilitating the more rapid realization of the judgment creditor's rights.

Method: This research was conducted using a descriptive analytical method and relied on library resources including laws, regulations, specialized books, scientific articles, and consensus opinions and advisory opinions.

Results: Article 34 of the Civil Judgment Enforcement Law is riddled with ambiguities and legislative gaps that allow the defendant to delay the execution of the judgment by intentionally introducing properties that have no buyer, claiming unjustified insolvency, or introducing properties with registration and legal problems. The lack of a unified and transparent system for identifying the defendant's properties is one of the main obstacles to the rapid execution of judgments. The consistency in introducing properties by the defendant and the prolonged auction process are among the main factors delaying the proceedings.

Existing enforcement guarantees, such as imprisonment, are ineffective due to the strictness in proving the defendant's fraud.The optional execution of the judgment in this article, instead of being mandatory, gives the defendant the opportunity to abuse**.**

Conclusions: This study demonstrates the necessity of amending Article 34 of the Civil Judgments Enforcement Law by adding transparent notes and establishing a national asset registry. Other proposed measures to reduce trial delays and expedite judgment enforcement include harsher criminal penalties for asset concealment, provisional enforcement of judgments, and the restriction of the social rights of the convicted obligor.

Cite this article: Amirgol Mohammad Firoz Abadi, M., Nikoumanesh, A. & Vaziri, M. (2025). Critique and Review of Article 34 of the Civil Enforcement Law Approved in 1977 in Iran. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548

Introduction

The Civil Enforcement Law describes the manner in which final judgments are enforced in legal cases. Undoubtedly, the purpose of filing a lawsuit in court is to obtain a result and realize the right of the convicted person, and this will not be accomplished unless it is fully implemented.

Therefore, simply issuing a judgment in someone's favor will not result in the realization of his or her right. Rather, the process will be completed when the issued judgment is implemented on time. Therefore, the rules and regulations of enforcement are considered one of the most important and effective parts of the proceedings. For this reason, the science of enforcement has emerged as an independent branch of civil law in recent decades and is evolving and progressing.

Basically, one of the examples of the evolution of laws is awareness of its shortcomings and providing solutions to eliminate those shortcomings. Scientific treaty centers are active as the most important authority in the field of research and providing solutions in this field.In this study, we aimed to criticize one of the most important and effective obstacles in the enforcement law, to examine its hidden angles, and to present a way to remove and overcome these obstacles**.**

Obviously, with much research and effort, we will try to discover and present ways to overcome these obstacles.

Considering that the judiciary is the center of grievances for the Iranian people, and its correct and successful performance increases public confidence in the judicial system and ultimately strengthens the Islamic Republic system; therefore, examining existing judicial laws and regulations and how to implement and eliminate existing deficiencies is a necessity for the country's judicial system. In this study, we have sought to find defects in the law and regulations for the enforcement of sentences that cause the sentence to be extended.The lack of research works on the problems of Article 34 of the Civil Judgments Enforcement Law clearly indicates the novelty of the research subject. After considering the fact that in the current courts, the process of hearing and realizing the right to the point of execution is considerably prolonged and causes harm to the convicted person, therefore, the purpose of the research is, firstly, to examine the execution of civil judgments regarding Article 34 of the Civil Judgments Enforcement Law and, secondly, to present suggestions for eliminating these obstacles, which is the subject of the study.

Method

This study employs ananalytical-descriptive method, relying on library resources including laws, regulations, specialized books, scientific articles, unified precedents, and advisory opinions. The research methodology is based on the qualitative content analysis of Article 34 and other related articles of the Civil Executions Law, as well as the examination of practical cases and executive challenges within judicial authorities. Comparative studies with the French legal system have also been utilized to propose solutions.

Results

Article 34 of the Civil Executions Law suffers from ambiguities and legislative gaps that allow the judgment debtor to deliberately delay the enforcement process by introducing properties lacking buyers, making baseless claims of insolvency, or presenting assets with registration and legal complications**.**

The absence of an integrated and transparent asset identification system for the judgment debtor is a major obstacle to the swift execution of judgments**.**

Sequential introduction of assets by the judgment debtor and protracted auction processes are among the primary causes of judicial delays**.**

Existing enforcement guarantees, such as imprisonment, are ineffective due to stringent requirements for proving the debtor's fraud**.**

The provision for voluntary compliance in this article, as opposed to mandatory enforcement, provides opportunities for abuse by the judgment debtor.

Conclusions

1. The convicted person is obliged to deposit his debt and debt into the justice fund within three months and satisfy and pay the debt to the convicted person. If he fails, the property will be seized and imprisoned, and the seized property will be paid to the convicted person in the first instance with the expert opinion, and if he does not satisfy, it will be put up for auction**.**

2. If the convicted person claims to be insolvent and after examination and investigation it is found that he is not insolvent and the legal process has been prolonged, he will be punished by paying a fine and legal punishment**.**

3. From the time the convicted person's debt was established before the court's verdict and until the time of payment to the convicted person, the amount of inflation and the value of the property will be calculated, and all court costs will also be borne by the convicted person.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقد و بررسی ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در ایران

محمود امیرگل محمد فیروز آبادی[۱]، امراله نیکومنش[۲] ✉، مجید وزیری[۳]

۱. دانشجوی دکتری فقه وحقوق واندیشه امام خمینی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
رایانامه: m.amirgol@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحدتهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: a.nikomanesh@qodsiau.ac.ir
۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: maj.vaziri@iauctbac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
قانون،
اجرا،
احکام،
مدنی،
اطاله،
محکوم له،
محکوم علیه

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، شناسایی و تحلیل مهم‌ترین موانع و اشکالات موجود در ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ است که منجر به تطویل زمان اجرای احکام و اطاله دادرسی می‌شوند. این مقاله در پی آن است که با واکاوی دقیق این ماده و رویه‌های اجرایی مرتبط، راهکارهای عملی و پیشنهادهای اصلاحی برای کاهش تأخیر در اجرای احکام، جلوگیری از سوءاستفاده محکوم‌علیه و تحقق هرچه سریع‌تر حقوق محکوم‌له ارائه دهد.

روش پژوهش: این پژوهش به روش تحلیلی- توصیفی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای شامل قوانین، مقررات، کتب تخصصی، مقالات علمی و آرای وحدت رویه و نظریات مشورتی انجام شده است.

یافته‌ها: ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی با ابهامات و خلأهای تقنینی مواجه است که به محکوم‌علیه امکان می‌دهد با معرفی عمدی اموال فاقد خریدار، ادعای اعسار ناروا یا معرفی اموال دارای مشکلات ثبتی و حقوقی، روند اجرای حکم را به تأخیر اندازد.
فقدان سامانه یکپارچه و شفاف شناسایی اموال محکوم‌علیه از موانع اصلی اجرای سریع احکام است.
تسلسل در معرفی اموال توسط محکوم‌علیه و طولانی شدن فرآیند مزایده از جمله عوامل اصلی اطاله دادرسی هستند.
ضمانت‌های اجرایی موجود مانند حبس، به دلیل سخت‌گیری در اثبات تقلب محکوم‌علیه، ناکارآمد هستند.
اجرای اختیاری حکم در این ماده، به‌جای الزامی بودن، به محکوم‌علیه فرصت سوءاستفاده می‌دهد.

نتیجه‌گیری: مطالعه حاضر ضرورت اصلاح ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی را از طریق الحاق تبصره‌های شفاف‌ساز و نیز استقرار سامانه ملی ثبت اموال نشان می‌دهد. راهکارهای دیگری از قبیل تشدید مجازات کیفری پنهان‌سازی اموال، اجرای موقت احکام و محدودسازی حقوق اجتماعی محکوم‌علیه به عنوان تمهیداتی برای کاهش اطاله دادرسی و تسریع در اجرای احکام پیشنهاد می‌گردد.

استناد: امیرگل محمد فیروز آبادی، محمود؛ نیکومنش، امراله و وزیری، مجید. (۱۴۰۴). نقد و بررسی ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در ایران. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۶-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548

مقدمه

قانون اجرای احکام مدنی نحوه‌ی اجرای احکام قطعی شده در دعاوی حقوقی را بیان می‌کند بدون شک هدف از طرح دعوا در محاکم حصول نتیجه و احقاق حق محکوم‌له هست و این مهم به انجام نخواهد رسید مگر پس از اجرای کامل آن.

بنابراین صرف صدور حکم به نفع کسی موجب احقاق حق او نخواهد بود. بلکه روند وقتی تکمیل خواهد شد که رأی صادره به‌موقع اجرا برسد. ازاین‌روی قواعد و احکام اجرا یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین بخش‌های دادرسی به شمار می‌رود. به همین جهت علم اجرا در دهه‌های اخیر به‌عنوان یک شاخه مستقل از قانون مدنی ظهور پیداکرده و در حال تکامل و پیشرفت است.

اساساً یکی از مصادیق تکامل قوانین، آگاهی از نقایص آن و ارائه راهکار برای رفع آن نواقص می‌باشد. مراکز معاهده علمی به‌عنوان مهم‌ترین مرجع درزمینه پژوهش و ارائه راهکار در این زمینه فعالیت دارد.

در تحقیق حاضربرآن شدیم یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین موانع در قانون اجرا را موردنقد و بررسی قراردادِ زوایای پنهان آن را کشف و به ارائه طریق جهت برطرف نمودن و کنار زدن این موانع بپردازیم.

بدیهی است با پژوهش و مساعی فراوان تلاش خواهد کرد تا راه‌هایی برای گذر از این موانع کشف و ارائه نماید.

با توجه به این‌که دستگاه قضا، مرکز تظلم خواهی مردم ایران است و عملکرد درست و موفق آن باعث افزایش اعتماد عمومی به سیستم قضایی و درنهایت موجب تقویت نظام جمهوری اسلامی می‌شود؛ بنابراین بررسی قوانین و مقررات موجود قضایی و نحوه اجرا و برطرف کردن نقایص موجود از ضروریات سیستم قضایی کشور می‌باشد. در این مطالعه به دنبال اشکالات موجود در قانون و مقررات اجرای احکام که باعث تطویل زمان حکم می‌شود بوده‌ایم.

نبود آثار پژوهشی راجع به مشکلات ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی، خود به‌روشنی دلالت بر نو بودن موضوع تحقیق دارد. پس از توجه به این واقعیت که در محاکم حاضر، روند رسیدگی و احقاق حق بر نقطه اجرا به شکل قابل‌ملاحظه‌ای به درازا کشیده و موجبات اضرار به محکوم‌له را فراهم می‌کند، لذا هدف از تحقیق در وهله اول در اجرای احکام مدنی ناظر بر ماده‌ی ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی و در وهله دوم، ارائه پیشنهادانی برای حذف این موانع، موضوع مطالعه شده است.

مبحث اول: اجرای احکام مدنی ناظر بر ماده‌ی ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶

هنگامی‌که حکمی نقض شود یا در اجرای آن اشتباه صورت گیرد یا این‌که در اجرای حکم زیاده‌روی شود، ناگزیر خواهیم بود حکمی که به‌موقع اجرا گذارده شده را اعاده کنیم، جهات و اسباب اعاده می‌تواند از سوی طرفین دعوا باشد یا به‌موجب ایراداتی از جانب دستگاه قضایی شکل گیرد یا این‌که ادله اثبات طرفین دعوی، سبب و موجب اعاده اجرای حکم شود و بر آنیم تا مسئولان جبران خسارات را نیز شناسایی کنیم (نجفی و همکاران، ۱۳۹۹: ۷۸-۵۹).

"اما وضعیت دادورز و اختیارات قانونی آن و چگونگی برخورد با حوادث جدید مزایده افرادی که در اطاله دادرسی و انجام مزایده کوتاهی کرده‌اند،که نتیجه آن اتلاف و ضرر برای محکوم‌له پدید می‌آید.تصور عده‌ای بر آن است که صرف معرفی هر مالی، رافع مسئولیت محکوم‌علیه است. این تصور سبب شده و می‌شود که بسیاری از اموال معرفی‌شده در دو مرحله مزایده به دلیل نبودن خریدار به فروش نرسد یا اگر به فروش برسد، مشکلات تنظیم سند چنین مالی به لحاظ برخی بدهی‌های شهرداری و مالیات یا تحویل آن به دلیل تصرفات ثالث و ... سبب نارضایتی خریدار شود. اعتراضات اشخاص ثالث به اصل حکم یا مال توقیفی، ممکن است مواجه با تصمیم محکمه یا شوراهای حل اختلاف به صدور قرار توقف عملیات اجرایی شود. در بعضی موارد دیگر به‌حکم قانون، نیازمند تصمیم متولی اجرای احکام در اعطاء مهلت برای طرح دعوا یا سبب رفع توقیف از اموال می‌شود."

یکی دیگر از مواردی که در حال حاضر مانع اجرای احکام حقوقی می‌شود، اعلام خلاف بین نسبت به احکام صادره می‌باشد؛ زیرا با تحقیق هر یک از موارد سه‌گانه خلاف، یعنی پی بردن به این‌که حکم صادره برخلاف موازین شرعی یا قانونی بوده یا قاضی صادرکننده رأی صلاحیت صدور را نداشته، اساس اعتبار رأی فرومی‌ریزد و نباید چنین حکمی معتبر محسوب شده و با اجرای آن حیثیت، آزادی، جان و مال اشخاص در معرض نابودی قرار گیرد (حقیقی وهمکاران،۱۳۸۳).

"محکوم‌علیه باید ملزم به اجرای حکم قاضی و اجرای احکام باشد. اگرچه موانعی در این مسیر وجود داردکه محکوم‌علیه از آن سوءاستفاده می‌کند و می‌بایست از آن جلوگیری شود ولی باید با رعایت حق و عدالت بتوانیم سرعت در اجرای احکام و جلوگیری از اطاله دادرسی را انجام داد. یکی از مهم‌ترین راه و تسریع، داشتن نظام اموال دارایی منقول و غیرمنقول اشخاص است و دومین آن، جلوگیری از ادعای اعسار اغلب محکومین و درنهایت محدود کردن آنان از برخی حقوق اجتماعی."

یکی از مراحل دادرسی و احقاق حق در رسیدگی به دعاوی مدنی، مرحله‌ی اجرای حکم می‌باشد که از یک‌سو آخرین مرحله دادرسی است؛ زیرا ماحصل دادرسی و نتیجه زحمات قضات در این مرحله تجلی پیدا می‌کند و از سوی دیگر، مهم‌ترین مرحله‌ی دادرسی می‌باشد؛ زیرا صدور حکم بدون هیچ پشتوانه‌ای اجرایی، فایده‌ای برای صاحب حق نداشته و با اجرای آن است که وی به‌حق خود می‌رسد. درواقع، اجرای حکم مرحله‌ای مهم و اساسی درروند احقاق حق و فصل خصومت است و اهمیت فوق‌العاده‌ای در فرآیند دادرسی‌های مدنی دارد. لذا پس از شروع به اجرای حکم، امکان توقف کردن عملیات اجرایی وجود ندارد و اصل بر دوام و استمرار عملیات اجرایی حکم تا زمان اجرای کامل آن است به‌نحوی‌که مفاد حکم به نفع محکوم‌له اجرا و تحت اختیار او درآید؛ اما باوجوداین در بعضی موارد قانون، اجازه توقف، تأخیر یا تعطیل اجرای حکم را داده است. ماده ۲۴ ق.ا.ا.م پس از اعلام اصل دوام و استمرار عملیات اجرایی برخی از مواردی که موجب توقف، تأخیر یا تعطیل می‌شوند را بیان کرده است (آذرمکان، ۱۳۹۵).

"بر اساس ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد یا از اجرای آن جلوگیری کند، مگر دادگاهی که حکم صادر کرده یا مرجع بالاتر آن‌هم در مواردی که قانون معین کرده باشد. بنابراین اصل بر اجرای حکم قاضی است و در برخی موارد طبق ماده ۲۴ به توقف، تأخیر و حتی تعطیل شدن مبدل می‌شود، مثل‌اینکه دادورز پس از اخذ رسید از محکوم‌له، عملیات اجرایی را متوقف می‌کند یا درخواست محکوم‌له، مبنی بر متوقف شدن عملیات اجرایی یا تعطیل شدن آن یا اعتراض شخص ثالث، حکم قطعی دادگاه را به ضرر خود بداند، نسبت به آن درخواست اعتراض تقدیم کند و دادگاه رسیدگی‌کننده به درخواست معترض، قرار تأخیر در اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند یا فوت و حجر محکوم‌علیه شرط اصلی اجرای حکم، در این صورت، عملیات اجرایی متوقف می‌شود."

متن ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی و شرح آن

"همین‌که اجراییه به محکوم‌علیه ابلاغ شد محکوم‌علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به‌موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد و درصورتی‌که خود را قادر به اجرای مفاد اجراییه نداند باید ظرف مهلت مزبور صورت جامع دارایی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد صریحاً اعلام نماید. هرگاه ظرف سه سال بعد از انقضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم‌به بوده لیکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از دارایی خود را داده به‌نحوی‌که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجراییه متعسر (۱)گردیده باشد به حبس جنحه ای(۲) ازشصت و یک روز تا شش ماه محکوم خواهد شد. تبصره : شخص ثالث نیز می‌تواند به‌جای محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به مالی معرفی کند." (شمس،۱۴۰۰: ۱۵و۱۶)

چنانچه محکوم‌علیه در اجرای حکم ناتوان باشد؛ یعنی توان پرداخت محکوم‌به را نداشته باشد و محکوم‌له هم نتوانسته باشد مالی از اموال محکوم‌علیه را جهت استیفای محکوم‌به توقیف نماید، محکوم‌له می‌تواند بر اساس ماده ۲ ق.ن.ا.م.م تقاضای بازداشت محکوم‌علیه را بنماید. البته محکوم‌علیه هم می‌تواند پس از قطعیت حکم محکومیت او، حتی قبل از صدور اجراییه به دادگاه صادر کتنده حکم دادخواست اعسار بدهد. در صورت ثبوت اعسار و یا تقسیط محکوم‌به بازداشت محکوم‌علیه منتفی می‌شود.

(۱) متعسر: به ضم میم و فتح تا، از ع.س. ر. است به معنی سختی و دشوار.

(۲) جنحه ای: با کسر جیم: جرمی است که مجازاتش کمتر از سه سال است با ضم میم هم گفته می‌شود. جنحه یعنی گناه جنایت: اگر مجازات عملی بسیار سنگین باشد مانند اعدام و یا حبس ابد و مجازات آن بیش از سه سال باشد جنایت محسوب می‌شود. جنحه: مجازات متوسط مثل حبس تا سه سال و جزای نقدی نسبتاً سنگین، جرم جنحه ای محسوب می‌شود.

خلاف: به جرمی گفته می‌شود که مجازات آن بسیار سبک است و فقط جزای نقدی است. مثل تخلفاتی که به آن‌ها جریمه نقدی تعلق می‌گیرد.

طبق ماده ۹ قانون مجازات عمومی، مجازات اصلی جنحه به‌قرار ذیل است.

حبس جنحه ای از ۶۱ روز تا سه سال.

جزای نقدی از ۵۰۰۱ ریال به بالا.

با تصویب قانون مجازات جدید و قوانین مؤخر، این سه عبارت منسوخ‌شده‌اند.

در همین ماده آمده است: .... یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد.

به این معنی که از تاریخ ابلاغ اجراییه با محکوم‌له به توافق رسیده و ترتیبی برای اجرای حکم بدهد و یا توافقی انجام دهد که این توافق‌نامه را باید به قسمت اجرا تحویل دهد مثلاً به توافق برسند که محکوم‌به را در چه تاریخ‌هایی به محکوم‌له یا شخص دیگری تحویل دهد.

در این صورت اگر توافق, صریح و محرز باشد و یا اگر به سازش کشیده شود که باید در دادگاه یا دفاتر اسناد رسمی تنظیم شود، پرونده طرفین اگرچه محکوم‌علیه به توافق و قول و قرارش عمل نکند مختومه می‌شود و حتی اعمال ضمانت‌های کیفری نیز منتفی می‌شود.

اگرچه قول و قرار و توافق محکوم‌علیه، صراحتی نداشته باشد و محکوم‌علیه به توافق خود پایبند نبود و اجرا نکرد. محکوم‌له می‌تواند پیگیری مطالبه خود را از دادورز در جهت عدم انجام توافق اقدام نماید محکوم‌له باید مجدداً درخواست دعوا کند و این نیز بر اطاله کردن پرونده‌های اجرای احکام مدنی ثابت می‌کند.

بر اساس ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی، دربند آخر آمده است که هرگاه ظرف سه سال بعد از انقضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم‌به بوده لیکن برای فرار از آن، اموال خود را معرفی نکرده است یا به‌صورت خلاف واقع از دارایی خود داده به‌نحوی‌که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجراییه متعسر گردیده باشد به حبس جنحه ای از شصت‌ویک روز تا شش ماه محکوم خواهد شد.

بنابراین در این قانون اجرای احکام مدنی، حبس محکوم‌علیه را به علت عدم اقدام در جهت اجرای اختیاری حکم در مهلت مقرر (ده روز) پیش‌بینی‌نشده، بلکه حبس برای اعمالی مانند معرفی نکردن اموال یا اعلام خلاف واقع صورت اموال تعیین‌شده است. پس از انقضای مهلت مزبور درصورتی‌که محکوم‌علیه مالی معرفی نکرده باشدکه اجرای حکم و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد محکوم‌له می‌تواند هر وقت مالی از محکوم‌علیه به دست آید استیفای محکوم‌به را از آن مال بخواهد.

در ماده ۳۴ ق. ا. ا. م آمده است: ... باید ظرف مهلت مزبور جامع دارایی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد، صریحاً اعلام نماید.

محکوم‌علیه اگر مالی ندارد باید ظرف مدت مزبور، ده روز، اعلام نماید اموالی ندارم و یا اموال اعلامی کفایت به‌اندازه محکوم‌به را نمی‌باشد این تقاضا، تقاضای اعسار است که باید معسربودن محکوم‌علیه صریحاً اعلام گردد و دادگاه پس از بررسی، اعلام می‌کند می‌پذیرد یا خیر و در صورت قبول کردن اعسار و رعایت مستثنیات دین حکم را اعلام می‌کند اگر محکوم‌علیه معسر باشد حبس نمی‌شود.

به‌موجب ماده ۳ ق.ن.ا.م.م مهلت مؤثر طرح دعوای اعسار از محکوم‌به سی روز از تاریخ ابلاغ اجراییه است.

دادخواست اعسار هم همانند هر دادخواستی باید مشخصات محکوم‌علیه و محکوم‌له و دلایل و شرح اموال شغل و یا ورشکستگی را با همراه مستندات لازم داشته باشد.

به‌موجب تبصره ماده ۳۴ ق.ا.ا.م "شخص ثالث نیز می‌تواند به‌جای محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به مالی معرفی کند" در اینجا معلوم است که شخص ثالث اموال خود را برای بازداشت معرفی می‌کند و شخص ثالث بخواهد بجای محکوم‌علیه مالی را معرفی کند و ابتکار عمل را از محکوم‌له بگیرد تنها ده روز فرصت دارد که این کار را انجام دهد و ویژگی‌هایی که شخص ثالث معرفی می‌کند همان است که در مورد مال معرفی‌شده از سوی محکوم‌علیه گفته شد و تفاوت شخص مال شخص ثالث با مال محکوم‌علیه در جهت بازداشت مال ندارد.

در این ماده آمده است که محکوم‌علیه مکلف است پس از ابلاغ اجراییه موضوع قطعی هر چه باشد نظیر خلع ید، دادن وجه یا مال، الزام به تنظیم سند، انجام هر فعل یا ترک فعل و ... در مهلت ده روز از تاریخ اجراییه در جهت اجرای اختیاری حکم اقدام نماید و الا ضمانت‌های اجرایی به وی اجبار می‌شود.

مشکلات مطروحه و پیش‌آمده درفروش مال هنگام مزایده

محکوم‌علیه مالی را معرفی کرده، مال در مزایده اول و دوم بفروش نمی‌رسد.

محکوم‌علیه طبق قانون مال را معرفی کرده است و کارشناس ارزیاب آن را تائید کرده است و به مزایده جهت فروش اعلام می‌گردد به این معنی است که محکوم‌علیه به تکلیف خود اقدام کرده است و حبس نمی‌شود.

احتمال ضعف در ارزیاب و کارشناس رسمی وجود داشته باشد که تمامی احتمالات را در نظر نگرفته باشد فلذا در هنگام فروش به مشکل کشیده می‌شود.

محکوم‌له مالی از اموال محکوم‌علیه معرفی کرده باشد ولیکن این مال هم پس از ارزیابی در مزایده اول و دوم به فروش نرسد. برای اینکه معرفی محکوم‌له و کارشناس بوده است حبس برای محکوم‌علیه منظور نمی‌شود.

محکوم‌علیه، در هنگام نصب پرچم و اعلامیه برای مزایده، آن‌ها را به طریقی امحاء و نامشخص کرده است تا متقاضیان خرید مال، مطلع نباشند.

محکوم‌علیه مالی را معرفی می‌کند که این مال در رهن، بازداشت، مشکلات شهرداری و یا بدهی مالیاتی بوده است و طبق نظر کارشناس مازاد مال، پس از طی مراحل قانونی طلب محکوم‌له را پوشش نمی‌دهد.

دادگاه اجرای احکام از محکوم‌علیه می‌خواهد تا مال دیگری را معرفی کند. محکوم‌علیه مال دیگری را دراستان دیگر معرفی می‌کند و دادگاه پس از مکاتبه به دادگاه استان و انجام مراحل قانونی مزایده، پس از گذشت زمان و انجام مراحل قانونی مشخص می‌شود که مال معرفی‌شده در مزایده اول و دوم به فروش نرسیده است و یا مشکلات خاصی دارد که کارشناس متوجه آن نشده است.

محکوم‌علیه از این طریق، اموال را یکی بعد از دیگری معرفی می‌کند که بدون اشکال و مشکل نبوده و این دور یا تسلسل محسوب می‌شود و به اطاله دادرسی پرونده می‌انجامد.

اموال غیرمنقول بدون سابقه ثبت

در ایران‌زمین‌هایی مختلفی وجود داردکه ثبت‌نشده است آیا این اموال توقیف می‌شود یا خیر؟

اموالی وجود دارد که درگذشته به ثبت عمومی گذاشته‌شده است ولی نسبت به تقاضای ثبت اقدامی انجام‌نشده است. این‌ها املاک مجهول‌المالک است.

طبق ماده ۱۰۱ ق ا.ا.م " توقیف مال غیرمنقولی که سابقه ثبت ندارد به‌عنوان مال محکوم‌علیه وقتی جایز است که محکوم‌علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد یعنی اگر مسکونی است در آنجا سکونت داشته باشد و اگر زراعی است زراعت کند و اگر باغ است فعالیت باغی داشته باشد و اگر ملکی که سابقه ثبت ندارد و در تصرف مالکانه محکوم‌علیه نباشد اما به‌موجب حکم نهایی محکوم‌علیه مالک شناخته‌شده باشد در این صورت ملک قابل بازداشت است.

این شاید یکی از راه‌های فرار از توقیف اموال غیرمنقول برای محکوم‌علیه می‌باشد که می‌تواند قانون اجرای احکام ماده ۳۴ را دور بزنند. قلمداد کرد.

طولانی شدن فرآیند اطاله دادرسی

طولانی شدن روند دادرسی به پرونده‌ای قضایی، یکی از مشکلات و انتقادات جدی مردم و مراجعه‌کنندگان به دستگاه قضایی است. باوجود اعتماد مردم به دستگاه قضا، طولانی بودن روند رسیدگی به پرونده‌های قضایی، یکی از مشکلات و انتقادات جدی مردم است؛ البته این مشکل نیازمند اصلاح زیربنایی برخی از ساختارها است.

"کوتاه کردن فرآیند رسیدگی به پرونده‌های قضایی را یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر دانست و گفت: «تأخیر در رسیدگی به پرونده‌های قضایی از جهات مختلف ازجمله جهات روانی و مادی برای مردم هزینه زا است." (اژه‌ای، رئیس قوه قضاییه ۱۴۰۱).

– اکثر پرونده‌های اجرای احکام می‌تواند سرشار از تصمیمات دادورز، مدیر، دادرس و قاضی اجرا باشد.

این تصمیمات مبتنی بر حکم صریح ضمن قوانین، تجربه‌ها و رویه قضایی، مشورت با صاحب‌نظران یا استنباط شخصی آن‌ها است (شفیعی، ۱۳۹۸).

با اجرای حکم است که علی‌القاعده خواهانی که در دعوا پیروز شده می‌تواند به‌حق خود دست‌یافته و آن را به گونه عملی و ملموس در اختیار گیرد؛ بنابراین حاصل اقدامات قانونی خواهان علیه خوانده در این مرحله است که نمایان می‌شود. در حقیقت با صدور حکم به سود خواهان و حتی قطعیت و لازم‌الاجرا شدن و ابلاغ آن و حتی صدور و ابلاغ اجراییه علی‌القاعده به‌خودی‌خود چیزی به خواهان نمی‌رسد؛ زیرا بااین‌همه، برای نمونه پول محکوم‌له نزد بدهکار می‌ماند، غاصب به تصرف خود در ملک محکوم‌له ادامه می‌دهد، سند رسمی ملک هنوز به نام فروشنده است عمل محکوم‌به هنوز به سود محکوم‌له نشده و ... اما با اجرای حکم است که وجه به بستانکار داده‌شده از غاصب خلع ید شده، سند رسمی انتقال به نام خریدار تنظیم‌شده، عمل محکوم‌به انجام می‌شود و ... پس مرحله اجرا از دید محکوم‌له، مهم‌ترین و حساس‌ترین مرحله و به‌نوعی به کشته‌ای می‌ماند که پس از کاشت (اقامه دعوا) و داشت (پیگیری‌های قانونی تا صدور حکم لازم، مرحله اجرا معمولاً لبریز از رخدادهای گوناگون و پرشماری است که می‌تواند لاجرا نوبت برداشت محصول آن رسیده است. پس اگر محکوم‌له در مرحله اجرا کاملاً موفق نشود، یعنی حکم اجرا نشود، اقامه دعوا و پیگیری آن و همچنین وقت و هزینه‌های قانونی که صرف کرده، عملاً به کشته‌ای می‌ماند که در زمان برداشت، جزا یا کلاً بر باد فنا رفته است؛ زیرا حق اصلی وی که برای گرفتن آن اقدام قانونی کرده است، عملاً در اختیار وی قرار نمی‌گیرد.

سرانجام، مرحله اجرا معمولاً لبریز از رخدادهای گوناگون و پرشماری است که می‌توانند آن را پیچیده یا پیچیده‌تر کرده به درازا کشانده از مسیر خود منحرف کرده و رسیدن به هدف را دشوار یا حتی ناشدنی کنند و تنها با تفسیر درست و اجرای دقیق نصوص مربوط کنونی و اصلاح و تکمیل عالمانه آن‌ها است که می‌توان پیامدهای نامناسب آن را جاره کرده یا دست‌کم از آن کاست.

همین‌که اجراییه به محکوم‌علیه ابلاغ شد، مکلف است ظرف ده روز در جهت اجرای اختیاری حکم، اقدام کند وگرنه ضمانت اجراهای عام حقوقی به وی تحمیل می‌شود.

درواقع شمس بند اول ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی محکوم‌علیه را به اختیار تفسیر کرده است و نه اجبار. فلذا این نشان می‌دهد که اگر محکوم‌علیه اجرای حکم را نخواهد انجام دهد یا به تأخیر بی اندازد می‌تواند و این خود یک‌راه فرار یا به اطاله کشیدن اجرای حکم را نشان می‌دهد و همچنین اگر محکوم‌علیه مجهول‌المکان باشد یا تغییر مکان داشته باشد و اعلام نکرده باشد دادگاه از طریق آگهی به مطبوعات یا ارسال الکترونیکی اقدام خواهد کرد و این خود دلیل بعدی اطاله شدن دادرسی هست.

بر اساس ماده ۱۶۸ قانون اجرای احکام مدنی، هرگاه از تاریخ صدور اجراییه بیش از پنج سال گذشته و محکوم‌له عملیات اجرایی را تعقیب نکرده باشد، اجراییه بلااثر تلقی می‌شود و محکوم‌له می‌تواند دوباره از دادگاه تقاضای صدور اجراییه کند. این نیز نشان می‌دهد که اجرای قانون بسیار ضعیف و نقایصی دارد و چنانچه محکوم‌له موضوع را پیگیری و تعقیب نکند و تا پنج سال هم طول بکشد، حکم اجرا بلااثر می‌شود. این ماده، اطاله بودن دادرسی را اثبات می‌کند و حال این‌که حقوق محکوم‌له تضییع‌شده است و این خلاف نظر شارع مقدس و قطعاً حرام است. (شمس ۱۴۰۰: ۱/۶: ۲۸۵).

در ماده ۳۴ ق. ا. ا. م آمده است که محکوم‌علیه مکلف است پس از ابلاغ اجراییه موضوع قطعی هر چه باشد نظیر خلع ید، دادن وجه یا مال، الزام به تنظیم سند، انجام هر فعل یا ترک فعل و ... در مهلت ده روز از تاریخ اجراییه در جهت اجرای اختیاری حکم اقدام کند والا ضمانت‌های اجرایی به وی اجبار می‌شود.

طبق ماده ۱۹ ق.ن.ا.م.م مرجع اجراکننده رأی باید به درخواست محکوم‌له به بانک مرکزی که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری و همچنین ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها، دستور دهد که بر اساس نشانی کامل و پلاک ثبتی، محکوم‌علیه را برای توقیف به دادگاه اعلام کند.

ولی متأسفانه کلیه اموال محکوم‌علیه از قبیل ملک، زمین، باغ، باغچه، مغازه و خودرو به‌صورت قولنامه‌ای و اسناد عادی معامله‌شده که در هیچ ادارات ثبت و شهرداری‌ها ثبت‌نشده است و همچنین اموالی به‌صورت سکه، طلا و ارز که در صندوق‌های بانکی یا در منازل نگهداری می‌شود درجایی ثبت‌نشده است که خود راه فراری از قانون می‌باشد.

یکی از اطاله شدن اجرای احکام مدنی، تأخیر در بازداشت اموال محکوم‌علیه است که محکوم‌علیه فرصت می‌دهد توقیف را غیرممکن یا دشوار کند و این کار به ضرر محکوم‌له می‌شود.

شفیعی در کتاب اجرای احکام مدنی بیان می‌کند:

اجرای حکم قضایی از دادرسی به‌مراتب سخت و دشوارتر است. در هنگام اجرای حکم:

۱- نتایج عملی تصمیم و آثار نامطلوبی که ممکن است به بارآورند، انتخاب راهکار قانونی را دشوار می‌کند و در بسیاری از موارد، دادرس یا دادورز از تأمل موضوع بازمی‌ماند.

۲- اجرای حکم، فرصت تصمیم و فکر کردن را به متولیان اجرا نمی‌دهد.

۳- اجرای حکم با اصل سرعت همراه است و متولی امر باید سریع تصمیم بگیرد و عمل کند؛ تصمیمی که خلاف دادرسی، اتفاقات متعدد جدیدی قابل پیش‌بینی نمی‌باشد و حادث می‌شود و همچنین حجم زیاد نظرات مشورتی از اداره حقوقی قوه قضاییه، سؤالات و ابهامات متعدد واحدهای اجرای احکام و مراجع صادرکننده اجراییه، همه شاهدی به صحت این ادعا است و عدم توجه جدی مسئولین قضایی در طی سالیان قبل به تخصص نیروهای اداری و قضایی کارآمد و مخصوصاً باانگیزه سبب شده روند اجرای احکام مدنی با کندی مواجه و موجبات نارضایتی طرفین دعوا را فراهم کند.

۴- یکی از علت‌های افزایش پرونده‌های مختلف قضایی، عدم اجرای صحیح و دقیق آن را می‌توان دانست.

عدم وجود راهکارهای مؤثر در الزام محکوم‌علیه به اجرای حکم، ابهامات و سؤالات بی‌اساس و حادث‌شده درروند اجرا سبب می‌شود حکم صادره که باید نماد قدرت حاکمیت درراه حق باشد، مورد بی‌مهری و حتی سوءاستفاده محکوم‌علیه واقع‌شده است.

- اجرائیه صادره برخلاف ماده ۶ ق.ا.ا.م فاقد مهر و امضای رئیس یا دادرس یا مدیر اجرا صادرکننده می‌باشد. حکم مستند اجرائیه و عدم پیوست ضمایم موردنیاز پرونده، خصوصاً نظریه کارشناسی.

- در دعاوی ملکی، عدم مشخصات کامل پلاک ثبتی و نشانی دقیق ملک که بیشتر توسط مامور انتظامی اجرا می‌شود که برای تطبیق لازم است از اداره ثبت رفع ابهام شود.

ابهامات و اشکالات مربوط بر اساس حکم که اجرا را به تأخیر انداخته یا غیرقابل اجرا می‌ماند، همانند صدور رأی بدون استعلام از شهرداری برای اعلام آخرین وضعیت ملک موردادعا که تنظیم سند انتقال به نام محکوم‌له، غیرممکن می‌کند.

صدور احکام اعسار و تقسیط طولانی‌مدت و احکام تعدیل اقساط مکرر شاخصه مشخص، قابل‌اندازه‌گیری و قابل‌اتکا به پرداخت اقساط باشد که باید ماهیانه از محکوم‌علیه اخذ شود، وجود ندارد.

نبود سیستم جامع شناسایی اموال و دارایی‌های محکوم‌علیه.

معرفی اموالی که امکان استیفا محکوم‌به از آن ممکن نیست. بسیاری از اموال، خریدار برای فروش ندارد یا اگر داشته باشد، مشکلات تنظیم سند به لحاظ بدهی‌های شهرداری و مالیات و ... وجود دارد که موجب نارضایتی خریدار است.(شفیعی، ۱۳۹۸).

- هنگامی‌که خریدار ندارد و نمی‌توان از آن طلب را استیفا کرد، در حکم موردی است که مالی از محکوم‌علیه در دسترس نباشد؛ بنابراین اگر محکوم‌علیه معسر نباشد، وی را می‌توان تا زمان تأدیه بدهی خود حبس کرد اما طبق مواد دو و سه باید دوباره مالی معرفی کند. درواقع راه برای سوءاستفاده باز گذاشته‌ایم؛ زیرا محکوم‌علیه می‌تواند مالی معرفی کند که مشتری ندارد و پس از عدم فروش آن خیالش آسوده باشد که نه بدهی خود را داده و نه به حبس خواهد رفت (رودیجانی، ۱۳۹۶: ۲۸۲-۲۸۳).

- در مورد معرفی هم‌زمان مال از سوی طرفین و ثالث: «محکوم‌علیه برابر ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی، ثالث برابر تبصره همین ماده و محکوم‌له برابر تبصره یک ماده ۳۵ و ماده ۴۹ قانون موصوف حق‌دارند نسبت به معرفی مال اقدام کنند. در بعضی موارد که موضوع خارج از بحث تبدیل مال توقیفی اولیه است، ممکن است تعارضی در معرفی هم‌زمان مال به وجود آید و اجرا را با این شائبه مواجه کند که کدام‌یک مقدم‌اند؟ نتیجه بحث در این است که هرکدام مقدم تشخیص و مال پیشنهادی وی توقیف شود، سبب خواهد شد که اگر

طرف مقابل قصد معرفی مال داشته باشد، ناچار شود با احراز شرایط مقرر در ماده ۵۳ قانون اجرای احکام مدنی در موضوع تبدیل مال توقیفی، اقدام کند. در پاسخ به این ابهام، عده‌ای از اساتید معتقدند که پس از ابلاغ اجرائیه، هر یک از محکوم‌علیه، ثالث یا محکوم‌له که زودتر مال برای بازداشت معرفی کند، اجرا باید بپذیرد و تا روشن شدن نتیجه بازداشت مال معرفی‌شده که نباید به درازا کشیده شود، معرفی مال از سوی دیگران، نادیده گرفته خواهد شد.» (شمس، ۱۴۰۰: ۱/۲۸۵).

– در مورداجرای احکام مدنی: «عبارت (عملیات اجرائی) فی‌نفسه از بار معنایی کافی در این‌که چنین اقدامی لزوماً مقید به فراهم بودن مقدمات و ضوابطی خواهد بود، برخوردار است. نمی‌توان فعل‌وانفعالاتی در عالم واقع و به‌صورت فیزیکی انجام داد ولی برای آن حد و حدود و مقرراتی وضع نکرد. اهمیت این موضوع در جهت رعایت حقوق طرفین اجرا، اشخاص ثالث و خصوصاً محکوم‌له در وصول به حقی است که ممکن است پس از سال‌ها پیگیری به ثمر رسانده و مورد حکم قرارگرفته است. اجرای احکام، نتیجه و حاصل تمام تلاش متداعیین و دادرس است؛ اگر به‌موقع و به نحو صحیح انجام نشود، مفید نخواهد بود. عمل قضاوت به‌مانند عمل کشاورز است که برای به ثمر رسیدن محصولش، تمام سعی و تلاش خود را می‌کند، تمامی آفات را دفع می‌کند و سرانجام در زمان رسیدن محصول است که نتیجه تلاش خود را می‌گیرد. چیدن و برداشتن محصول نیز دارای آداب خاصی است؛ اولاً باید به نحوی باشد که به میوه صدمه وارد نیاید، ثانیاً باید طوری باشد که باعث خشکی و بلااثر شدن برای آینده نشود. اجرای احکام چنین وضعیتی دارد، اگر با دقت و با رعایت جهات و شرایط آن به‌درستی انجام شود، حاصل زحمات به ثمر رسیده است وگرنه هم نسبت به رأی صادره و هم نسبت به‌نظام قضایی و آینده احکام، تأثیر منفی خواهد گذاشت.» (بهرامی، ۱۳۹۶: ۸/ ۲۰–۱۹).

مبحث دوم: ارائه پیشنهادانی برای حذف موانع

کوتاه کردن فرآیند رسیدگی به پرونده‌ای قضایی، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و گفت: «تأخیر در رسیدگی به پرونده‌ای قضایی از جهات مختلف ازجمله جهات روانی و مادی برای مردم هزینه زا است.» (اژه ای، ۱۴۰۱).

باوجود اعتماد مردم به دستگاه قضا، طولانی بودن روند رسیدگی به پرونده‌های قضایی یکی از مشکلات و انتقادات جدی مردم است؛ البته این مشکل نیازمند اصلاح زیربنایی برخی از ساختارها است. عدم وجود راهکارهای مؤثر در الزام محکوم‌علیه به اجرای حکم، ابهامات و سؤالات بی‌اساس و حادث‌شده درروند اجرا، سبب می‌شود حکم صادره که باید نماد قدرت حاکمیت درراه حق باشد، مورد بی‌مهری و حتی سوءاستفاده محکوم‌علیه واقع‌شده است. یکی از علت‌های افزایش پرونده‌های مختلف قضایی را می‌توان عدم اجرای صحیح و دقیق آن دانست. بیشتر پرونده‌های اجرای احکام می‌تواند سرشار از تصمیمات دادورز، مدیر، دادرس و قاضی اجرا باشد؛ این تصمیمات مبتنی بر حکم صریح ضمن قوانین، تجربه‌ها و رویه قضایی، مشورت با صاحب‌نظران یا استنباط شخص آن‌ها است.» (شفیعی، ۱۳۹۸).

– راهکارهای مؤثر اجرای احکام مدنی در ایران و فرانسه: «هنگامی‌که دادگاه حکم مدنی صادر می‌کند ولی محکوم‌علیه داوطلبانه به اجرای آن تن در نمی‌دهد، اگر راهکارهای مؤثری در اجرای رأی در پیش روی محکوم‌له برای الزام محکوم‌علیه به اجرای رأی وجود نداشته باشد، رأی دادگاه در عمل تبدیل به کاغذی بی‌ارزش می‌شود. ازاین‌رو، وجود راهکارهای مؤثر برای اجرای مطلوب احکام و تأمین عدالت، ضروری است. راهکارهایی که ضمن توجه به ضمانت اجراهای خاص، باید از علوم مؤثر ازجمله علم اقتصاد و ارتباطات، بهره گیرد و با تجارب موفق نیز همراه شود.» بی‌گمان راهکارهای فعلی اجرای احکام مدنی در حقوق ایران، ظرفیت لازم را برای ایجاد قدرت اجرایی و جلوگیری از فرار محکوم‌علیه مدنی از اجرای رأی ندارند؛ بنابراین تحولاتی ضروری است که از آن جمله ایجاد نظام قانونی شناسایی اموال محکوم‌علیه است. راهکارهای فعلی اجرای احکام مدنی در حقوق ایران، کفایت لازم را برای ایجاد قدرت اجرایی و جلوگیری از فرار محکوم‌علیه مدنی از اجرای رأی ندارند، تحولاتی ساختاری به‌ویژه از منظر اقتصادی لازم ازجمله ایجاد نظام قانونی شناسایی اموال محکوم‌علیه است که باوجود شناسایی محدود در قانون نحوه‌ی اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴ هنوز نظام‌مند و جامع، موردتوجه قانون‌گذار قرار نگرفته است. درحالی‌که در فرانسه با ایجاد این نظام، حکم مدنی ارزش قضایی خود را به دلیل امکان اجرای سریع از محل اموال محکوم‌علیه و جلوگیری از مخفی کردن اموال توسط وی، پیداکرده است. محکوم‌له پس از سیر طولانی دادرسی و دریافت حکم، چنانچه حکم مالی بوده و دسترسی به اموال محکوم‌علیه باشد می‌تواند با اعمال راهکار حقوقی توقیف اموال و فروش مال، اجرا را به نتیجه برساند. البته در صورت انتقال اموال توسط محکوم‌علیه برای فرار از اجرا، اجرای احکام ایران ممکن است با یک دادرسی طولانی برای

ابطال نقل و انتقالات به تأخیر بیفتد و به همین دلیل، سلب مالکیت بدهکار در فرانسه توقیف مال را در این کشور موثرترکرده است. در احکام مدنی مالی که امکان شناسایی اموال نیست یا احکام مدنی غیرمالی به رسمیت شناختن راهکار تحمیل جریمه تا اجرای رأی به محکوم‌علیه نیز که از راهکارهای شناخته‌شده حقوق فرانسه است، در ایران می‌تواند قدرت اجرایی احکام مدنی را بالا ببرد؛ راهکاری که قبلاً در سوابق قانون‌گذاری ایران بوده و حذف آن از قانون، خلأ اساسی ایجاد کرده است. راهکار اجرای جانشین که اجرای رأی توسط خود محکوم‌له به هزینه محکوم‌علیه یا ثالث به حمایت از محکوم‌علیه است، در سیستم حقوقی هر دو کشور وجود دارد؛ آنچه در سیستم حقوقی فرانسه با حقوق ایران دراین‌باره متمایز بوده و به نظر می‌رسد چنانچه قانون‌گذار ایرانی نیز این امر را بپذیرد، اجرا را قوی‌تر، سریع‌تر و مؤثرتر می‌کند، تحمیل مستقیم هزینه‌های اجرا به محکوم‌علیه بدون دادرسی دوباره برای مطالبه این هزینه‌ها است. در آخر محدود کردن محکوم‌علیه از برخی حقوق اجتماعی، راهکاری تکمیلی است که می‌تواند در امکان اجرای هرچه سریع‌تر احکام، مفید واقع شود. البته حبس محکوم‌علیه مالی اگرچه اکنون در حقوق ایران از راهکارهای مؤثر و عملی اجبار محکوم‌علیه مستنکف به اجرای رأی است، ولی سیر قانون‌گذاری و تغییرات سریع قانون درباره تمایل قانون‌گذار به پیدا کردن راهکاری دیگر در عوض این راهکار که پیامدهای سویی چون تحمیل هزینه‌های کلان به دولت و گرفتن بخشی از نیروی کار از جامعه با تحمیل فشار به خانواده محکوم‌علیه مالی را در پی دارد، نشان می‌دهد که این راهکار در بیشتر سیستم‌های حقوقی دنیا ازجمله در فرانسه در خصوص محکومیت‌های مالی، تقریباً متروک‌شده و چنانچه در ایران نیز راهکارهای مؤثر اجرای احکام مدنی تقویت شود می‌توان از این راهکار صرف‌نظر کرد، اما از این‌که قانون‌گذار به انحای مختلف با ساده کردن ادعای اعسار و زیاد کردن مهلت اعسار و ... راهکار حبس را به‌ظاهر در قانون شناسایی کرده و در عمل، اجرای آن را استثنایی و محدود کند.» (مقدادی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۵۲-۱۲۹).

– اجرای موقت حکم به‌عنوان راهکاری مناسب در جهت احقاق حق بوده و تسریع در رسیدگی دارای سابقه فقهی است و روایاتی در فقه وجود دارند که به تسریع و عدم مماطله در مرحله صدور نظر دارند که می‌توانند با وحدت ملاک، مستند تجویز اجرای موقت احکام در مواردی قرار گیرند و درنتیجه مقاله آمده است. گاهی احقاق حقوق طرفین در اجرای احکام موقت حکم، بهتر تأمین می‌شود. امروزه اطاله دادرسی و تشریفات رسیدگی، موضوعی مبتلابه است ودرفقه این تطویل مشاهده نمی‌شود؛ چون اطاله دادرسی در اغلب مصادیق موجب ضرر بوده و حکم ضرری در اسلام وجود ندارد و تسریع در دادرسی بر مبنای عقل قابل دفاع است و بنای عقلا که حاکی از عمل و رفتار خردمندان است، آن را تائید می‌کند و مورد رد شارع هم واقع نشده است و بر اساس قواعد فقهی هم قابل استنتاج است و اجرای موقت در دادرسی مدنی باید گسترش یابد. (انتظاری وهمکاران، ۱۴۰۰: ۵۰-۲۳).

"با توجه به این‌که شارع مقدس در تأخیر و اطاله دادرسی مخالف است و حتی حرام می‌داند و می‌توان گفت که جلوگیری از تضییع حقوق مردم از مسلمات است و اجرای حکم به دستور دادگاه‌ها، مهم‌ترین بخش رسیدگی و احقاق حق است. متأسفانه در بسیاری از موارد محکوم‌علیه به‌حکم قاضی تسلیم نمی‌شود و لازم به اجرای آن از طریق مأمورین اجرا و احتمالاً استفاده از نیروی انتظامی است و همواره اجرای احکام محاکم یکی از مسائل سخت و از دغدغه‌های دستگاه قضایی بوده است. اگر قرار باشد محکوم‌علیه به ابزاری متوسل شود تا امر اجرا به تأخیر بیانجامد، آیا می‌توان به دستگاه قضایی که مرجع تظلمات عمومی و پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و احیای عامه است، چشم امید بست. "

اجرای رأی به‌مراتب از دادرسی که منتهی به صدور آن می‌شود، دشوارتر و پیچیده‌تر است. در امور حقوقی، صدور رأی تنها ممکن است با اطاله رسیدگی همراه شود اما فرآیند رسیدن به رأی، دشواری کمتری در مقایسه با اجرای رأی دارد. در زمان اجرای رأی، اولاً نتایج عملی تصمیم و آثار نامطلوبی که ممکن است به بارآورند، انتخاب راهکار قانونی را دشوار می‌کند و در بسیاری از موارد، دادرس یا دادورز از تأمل در موضوع بازمی‌ماند، ثانیاً اجرای رأی در موارد بسیاری فرصت تفکر و انتخاب نظر مطلوب را به متولیان اجرا نمی‌دهد، ثالثاً اجرای رأی با اصل سرعت همراه است و متولی اجرا در مواردی باید تصمیمی آنی اتخاذ کند؛ تصمیمی که برخلاف زمان دادرسی به دلیل حدوث اتفاقات متعدد، قابل پیش‌بینی نیست و در چنین فضایی، امکان صدور تصمیم‌های متعارض یا عدول از تصمیم سابق، امری طبیعی به نظر می‌رسد. (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۱۴۲/۱).

مشکلات مطروحه

– ایرادات و اشکالات متن ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶.
– مشکلات اجرایی مزایده توسط دادورز و حوادث پیش‌بینی‌نشده در آن.
– اعتراضات طرفین دعوا در اجرا و نحوه‌ی اجرای احکام.
– عدم وجود اطلاعات مستدل و مستند از اموال منقول و غیرمنقول محکوم‌علیه.
– معرفی اموال از طرف محکوم‌علیه یا شخص ثالث که معمولاً مشکلاتی در خصوص عدم فروش و نداشتن مشتری و مشکلات شهرداری و ... داشته است.
– معسر دانستن محکوم‌علیه با توجه به داشتن اموال منقول و غیرمنقول، ثبت و اعلام‌نشده.
– زیاد بودن پرونده‌های قضایی و نداشتن نیروهای ماهر.

کوتاه کردن روند دادرسی از اهم ضروریات است و باید قوه قضاییه، وزارت دادگستری، کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی و اندیشمندان حقوقی و صاحبان نظر، این اهم را به منصحه ظهور برسانند. در این مقاله به‌اختصار مشکلات و موانع اطاله دادرسی با استفاده ازنظر دیگران بهره‌مند شدیم.

راهکارهای اجرایی

الف) یکپارچه‌سازی ادارات و سازمان‌های ثبت‌اسناد، سازمان بورس، بانک‌ها، پلیس راهور، ناجا وادارات صنعت، تجارت، معدن، ادارات اقتصادی و دارایی... ثبت دقیق اموال و دارایی‌های اشخاص در سامانه مربوطه و الزام به ثبت‌نام همه‌ی اموال منقول و غیرمنقول در آن.

ب) تلقی کردن جرم و محرومیت‌های اجتماعی برای آنان که اموالشان پنهان و شفاف نیست و بنگاه‌ها و دفاتر مشاورین املاک و ... که در این کار مشارکت کرده‌اند و همچنین محکومین به تقصیر.

نتیجه‌گیری

۱– محکوم‌علیه موظف است طی سه ماه، بدهی و دین خود را به صندوق دادگستری واریزی ورضایت و پرداخت دین به محکوم‌له را انجام دهد و چنانچه موفق نشد، ضمن توقیف اموال، حبس شود و اموال توقیف‌شده با نظر کارشناسی در وهله اول به محکوم‌له پرداخت شودودرصورت عدم رضایت، به مزایده گذاشته شود.

۲– محکوم‌علیه درصورتی‌که ادعای اعسارکرد و پس از بررسی و تحقیق معلوم شد معسر نیست و روند قانونی را طولانی کرده به پرداخت جزای نقدی و تنبیه قانونی، مجازات شود.

۳– از زمان احراز بدهی محکوم‌علیه قبل از رأی دادگاه وتا زمان پرداخت به محکوم‌له، میزان تورم و ارزش مال، محاسبه شود و همچنین کلیه هزینه‌های دادگاه بر عهده محکوم‌علیه می‌باشد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آذرمکان، عاطفه. (۱۳۹۵). *موارد توقف و موانع اجرای احکام مدنی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید باهنر کرمان.

انتظاری، امیر؛ مقصود پور، رسول؛ حسینی پویا، سید محسن و ناجی، احمد. (۱۴۰۰). تسریع در اجرای حکم مدنی با تأکید بر اجرای موقت، *آموزه‌های فقه مدنی*، (۲۴)، ۵۰-۲۳.

حقیقی و همکاران. (۱۳۸۳). عمده موانع قانونی اجرای احکام مدنی، انتشارات خوراسگان، چاپ اول، شماره ۱۱۸۷۶۷۱،

شفیعی، حسین. (۱۳۹۸). شرح قانون اجرای احکام مدنی راهکارها و شیوه‌های اجرای احکام مدنی و خانواده (علمی و کاربردی)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات حقوق پویا.

شمس، عبدالله. (۱۴۰۰). اجرای احکام مدنی، تهران: انتشارات دراک، چاپ ششم، جلد ۱، صص ۲۸۵.

قانون اجرای احکام مدنی مصوب (۱۳۵۶)، ۱/۸.

نجفی، حسین؛ دهقان، رمضان و قربانیان، حسین. (۱۳۹۹). بررسی اعاده اجرای احکام مدنی در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران، *مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی*، ۱۵(۵۳)، ۷۸-۵۹.

رودیجانی، محمد مجتبی (۱۳۹۶). تفسیر جامع اجرای احکام مدنی، انتشارات کتاب آوا، چاپ دوم، صص ۲۸۲-۲۸۳.

مقدادی، محمدمهدی و نکوجوی، نسرین (۱۳۹۵). راهکارهای موثر اجرای احکام در ایران و فرانسه، *حقوق تطبیقی*، ۱۳(۲)، ۱۵۲-۱۲۹.

محسنی اژه‌ای. (۱۴۰۱). مرکز رسانه قوه قضاییه، دومین نشست مشترک قوه قضاییه و مجلس شورای اسلامی.

بهرامی، بهرام. (۱۳۹۶). اجرای احکام مدنی، انتشارات موسسه فرهنگی بینه، چاپ هشتم، صص ۱۹- ۲۰.

خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۳). حقوق حاکم بر اجرای آرای مدنی، انتشارات سهامی نشر، چاپ اول، صص ۱۴۲.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Identifying the Main Factors of the Employee Resilience Model with the Approach of Promoting Resilience in Crisis Situations Among Employees of the Education Organization of Semnan Province

Mohammad Javad Hafezi[1], Mehdi Sanei[2] ✉, Seyedeh Zahra Sadati[3], Ezzatallah Baloui Jamkhaneh[4], Mohammad Hassan Shaki[5]

1. Department of Management, Qas.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran. Email: mohammadjavad.hafezi@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Management, Shahrood Branch, Islamic Azad University, Shahrood, Iran. Email: drmehdisanei@iau.ac.ir
3. Department of Psychology, Qas.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran. Email: sz.sadati@iau.ir
4. Department of Statistics, Qas.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran. Email: eb.jamkhaneh@iau.ac.ir
5. Department of Management, Qas.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran. Email: shakki3mail.iau.ac@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 18 April 2024
Received in revised form 01 August 2025
Accepted 08 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Employee Resilience,
Crisis Management,
Data-Based Theory,
Human Resource Development

ABSTRACT

Objective: Emerging crises in educational environments have increased the need to identify mechanisms for enhancing resilience. This study was conducted to design and present a resilience model for the staff of the Semnan Province Department of Education, with an emphasis on resilience enhancement under crisis conditions, including economic, security, and health-related crises.

Method: This study was applied in purpose and qualitative in nature, using an exploratory approach and grounded theory strategy. The statistical population consisted of experts in human resource management within the Semnan Province Department of Education. Using purposive snowball sampling, 12 participants were selected until theoretical saturation was achieved. Data were collected through in-depth semi-structured interviews and analyzed based on the systematic approach of Strauss and Corbin (1998) in three stages: open, axial, and selective coding.

Results: Data analysis led to the identification of 58 subcategories and 29 main categories within a paradigmatic model. The findings indicated that the central phenomenon, "staff resilience in crisis," is influenced by causal factors at both the individual level (self-care, empowerment, work life balance) and the organizational level (training, motivation, effective leadership, and cohesion). The model is shaped within the context of background factors (such as flexible structure and risk management) and under the influence of intervening factors (such as psychological support and reward systems).

Conclusion: The extracted model shows that staff resilience is not a one-dimensional construct; rather, it emerges from the linkage between individual skills and organizational infrastructures. Education managers can enhance employees' capacity to cope with economic and health crises by strengthening effective leadership and creating flexible structures.

Cite this article: Hafezi, M. J., Sanei, M., Sadati, S. Z., Baloui Jamkhaneh, E., & Shaki, M. H. (2026). Identifying the Main Factors of the Employee Resilience Model with the Approach of Promoting Resilience in Crisis Situations Among Employees of the Education Organization of Semnan Province. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2026.2090263.1778

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2090263.1778

Introduction

In recent years, organizations have faced diverse and unpredictable crises, and the ability to maintain core functions, adapt to changing conditions, and recover rapidly to a stable state has emerged as a key indicator of sustainability. This capacity is referred to as organizational resilience and includes the ability to anticipate crises, prepare for them, respond effectively, and learn from them. In this regard, employee resilience is one of the most important factors shaping organizational resilience, since employees play a central role in carrying out organizational missions and managing crisis conditions.

Because of its broad structure, diverse responsibilities, and direct connection with society, the education system is more vulnerable than many other organizations to crises such as pandemics, school closures, policy changes, economic pressures, and technological transformations. The experience of COVID-19 demonstrated that educational systems encountered major challenges in maintaining continuity of education, adapting to virtual learning, managing staff stress, and preserving educational quality. Therefore, the resilience of educational and administrative staff is crucial for sustaining the functioning of this organization.Employee resilience is a multidimensional concept that refers to the ability to cope with pressure, adapt to change, recover quickly, and maintain effective performance under difficult conditions. It encompasses components such as cognitive and behavioral flexibility, emotional regulation, self-efficacy, hope, optimism, and problem-solving ability. The absence of these capabilities may lead to job burnout, reduced motivation, decline in educational quality, and even job turnover. Therefore, enhancing employee resilience plays a vital role in maintaining the effectiveness and sustainability of the education system in times of crisis.

Method

This study was applied in purpose and qualitative in nature, using an exploratory approach and grounded theory strategy. The statistical population consisted of experts in human resource management within the Semnan Province Department of Education. Using purposive snowball sampling, 12 participants were selected until theoretical saturation was achieved. Data were collected through in-depth semi-structured interviews and analyzed based on the systematic approach of Strauss and Corbin (1998) in three stages: open, axial, and selective coding.

Results

Data analysis led to the identification of 58 subcategories and 29 main categories within a paradigmatic model. The findings indicated that the central phenomenon, “staff resilience in crisis,” is influenced by causal factors at both the individual level (self-care, empowerment, work life balance) and the organizational level (training, motivation, effective leadership, and cohesion). The model is shaped within the context of background factors (such as flexible structure and risk management) and under the influence of intervening factors (such as psychological support and reward systems).

Conclusion

The conclusion indicates that employee resilience in times of crisis is the product of a set of causal factors operating at both the individual and organizational levels. At the individual level, self-care and health, personal empowerment, and work life balance contribute to improving morale, reducing stress, and enhancing the capacity for crisis management. At the organizational level, crisis management training, motivational and incentive systems, effective leadership, the strengthening of healthy communication, and the promotion of cooperation and cohesion increase team coordination and trust and improve the quality of crisis management.

The proposed strategies for strengthening resilience are divided into two categories: developmental and operational. Developmental strategies focus on self-care, training and preparedness, effective communication, motivation and hope, the reinforcement of solidarity, and the institutionalization of organizational values. Operational strategies include organization and planning, enhancement of organizational flexibility, facilitation of access to resources, evaluation and feedback, and continuous improvement. In addition, intervening factors such as open communication, reward systems, training and development, psychological support, and employee participation in decision-making play an important reinforcing role. Contextual factors such as a flexible organizational structure, crisis management policies and programs, a supportive organizational culture, technology, risk management, and learning from past crises provide the foundation for the development of resilience.The outcomes of employee resilience emerge at both the micro and macro levels. At the micro level, they include greater autonomy, self-confidence, and improved decision-making. At the macro level, they include increased flexibility, adaptability, and organizational cooperation. Ultimately, the study offers a practical roadmap for the education sector, emphasizing the development of crisis protocols, specialized training, rapid information systems, inter-organizational cooperation, work life balance, counseling services, financial literacy, and performance-based reward systems. Nevertheless, the generalizability of the findings should be treated with caution due to temporal and geographical limitations, as well as certain latent variables. For future research, greater attention is recommended to the role of emerging technologies such as artificial intelligence and to the application of advanced modeling approaches.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also

extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

شناسایی عوامل اصلی مدل تاب آوری کارکنان با رویکرد ارتقاء تاب آوری در شرایط بحران در کارکنان سازمان آموزش و پرورش استان سمنان

محمدجواد حافظی[۱]، مهدی صانعی[۲] ✉، سیده زهرا ساداتی[۳]، عزت الله بالوئی جامخانه[۴]، محمد حسن شکی[۵]

۱. گروه مدیریت، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران. رایانامه: mohammadjavad.hafezi@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه مدیریت، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران. رایانامه: drmehdisanei@iau.ac.ir
۳. گروه روان‌شناسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران. رایانامه: sz.sadati@iau.ir
۴. گروه آمار، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران. رایانامه: eb.jamkhaneh@iau.ac.ir
۵. گروه مدیریت، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران. رایانامه: shakki3mail.iau.ac@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
تاب‌آوری کارکنان،
مدیریت بحران،
نظریه داده‌بنیاد،
توسعه منابع انسانی

چکیده

هدف: بحران‌های نوظهور در محیط‌های آموزشی، ضرورت شناسایی سازوکارهای ارتقای تاب‌آوری را افزایش داده است. این پژوهش با هدف طراحی و ارائه مدل تاب‌آوری کارکنان آموزش و پرورش استان سمنان با رویکرد ارتقاء در شرایط بحران (اقتصادی، امنیتی و سلامت) انجام شد.

روش پژوهش: این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، کیفی با رویکرد اکتشافی است که با استراتژی نظریه داده‌بنیاد انجام پذیرفت. جامعه آماری شامل خبرگان مدیریت منابع انسانی سازمان آموزش و پرورش استان سمنان بود که با روش نمونه‌گیری هدفمند از نوع گلوله‌برفی، ۱۲ نفر به عنوان مشارکت‌کننده انتخاب شدند تا اشباع نظری حاصل گردد. ابزار گردآوری داده‌ها، مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته بود. تحلیل داده‌ها با استفاده از رویکرد نظام‌مند استراوس و کوربین (۱۹۹۸) طی سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد.

یافته‌ها: تحلیل داده‌ها به شناسایی ۵۸ مقوله فرعی و ۲۹ مقوله اصلی در قالب مدل پارادایمی انجامید. پدیده محوری «تاب‌آوری کارکنان در بحران» تحت تأثیر عوامل علی در سطح فردی (خودمراقبتی، توانمندسازی، تعادل کار–زندگی) و سازمانی (آموزش، انگیزش، رهبری مؤثر، همبستگی) قرار دارد. مدل در بستر عوامل زمینه‌ای (مانند ساختار انعطاف‌پذیر و مدیریت ریسک) و با اثر عوامل مداخله‌گر (حمایت روان‌شناختی، سیستم پاداش) شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری: مدل استخراج شده نشان می‌دهد که تاب‌آوری کارکنان یک سازه تک‌بعدی نیست، بلکه پیوندی میان مهارت‌های فردی و زیرساخت‌های سازمانی است. مدیران آموزش و پرورش می‌توانند با تقویت رهبری موثر و ایجاد ساختارهای منعطف، پتانسیل مقابله با بحران‌های اقتصادی و سلامت را در کارکنان ارتقا دهند.

استناد: حافظی، محمدجواد؛ صانعی، مهدی؛ ساداتی، سیده زهرا؛ بالوئی جامخانه، عزت الله و شکی، محمدحسن. (۱۴۰۴). شناسایی عوامل اصلی مدل تاب آوری کارکنان با رویکرد ارتقاء تاب آوری در شرایط بحران در کارکنان سازمان آموزش و پرورش استان سمنان. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۵-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2090263.1778

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2090263.1778

مقدمه

در دهه‌های اخیر، سازمان‌ها در سراسر جهان با طیف گسترده‌ای از بحران‌ها و شرایط پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه شده‌اند؛ از بحران‌های طبیعی مانند سیل، زلزله و همه‌گیری بیماری‌ها گرفته تا بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و فناورانه (گدس[1] و همکاران، ۲۰۲۰). در چنین شرایطی، توانایی سازمان‌ها برای حفظ کارکردهای اساسی، سازگاری با تغییرات و بازگشت سریع به وضعیت پایدار به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های کارآمدی و پایداری سازمانی مطرح شده است. در ادبیات مدیریت معاصر، این توانایی با مفهوم تاب‌آوری سازمانی شناخته می‌شود (هامر[2] و همکاران، ۲۰۱۹). تاب‌آوری سازمانی به ظرفیت یک سازمان برای پیش‌بینی، آمادگی، پاسخ‌گویی مؤثر و یادگیری از بحران‌ها اطلاق می‌شود؛ به گونه‌ای که سازمان بتواند نه‌تنها در برابر فشارها و شوک‌ها مقاومت کند، بلکه از آن‌ها به عنوان فرصتی برای رشد و بهبود نیز بهره گیرد (داچک[3]، ۲۰۲۳). در این میان، یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده تاب‌آوری سازمانی، منابع انسانی و به طور خاص «تاب‌آوری کارکنان» است؛ زیرا کارکنان به عنوان هسته اصلی اجرای مأموریت‌های سازمانی نقش تعیین‌کننده‌ای در مواجهه با بحران‌ها دارند (آنارلی[4] و همکاران، ۲۰۲۳).

سازمان آموزش و پرورش به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نهادهای اجتماعی هر کشور، نقش اساسی در تربیت نیروی انسانی، انتقال ارزش‌ها و توسعه سرمایه انسانی جامعه ایفا می‌کند. این سازمان به دلیل گستردگی ساختاری، تنوع مأموریت‌ها و ارتباط مستقیم با بخش وسیعی از جامعه، بیش از بسیاری از سازمان‌های دیگر در معرض شرایط بحرانی قرار دارد (سپهری و همکاران، ۱۴۰۴). وقوع بحران‌هایی مانند همه‌گیری بیماری‌ها، تعطیلی مدارس، تغییرات ناگهانی در سیاست‌های آموزشی، فشارهای اقتصادی، تحولات فناورانه و حتی بحران‌های طبیعی، می‌تواند عملکرد این سازمان را با چالش‌های جدی مواجه سازد. تجربه بحران‌هایی مانند شیوع ویروس کرونا نشان داد که نظام‌های آموزشی در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، با چالش‌های قابل توجهی در زمینه تداوم آموزش، سازگاری با آموزش مجازی، مدیریت استرس کارکنان و حفظ کیفیت آموزشی مواجه شدند (قدیری، ۱۴۰۴). در چنین شرایطی، میزان تاب‌آوری کارکنان آموزشی و اداری نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم کارکردهای سازمان آموزش و پرورش دارد.

تاب‌آوری کارکنان مفهومی چندبعدی است که به توانایی افراد برای مقابله مؤثر با فشارها، سازگاری با تغییرات، بازیابی سریع از شکست‌ها و حفظ عملکرد مطلوب در شرایط دشوار اشاره دارد. این مفهوم در حوزه رفتار سازمانی و روان‌شناسی سازمانی به عنوان یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های روان‌شناختی کارکنان شناخته می‌شود (ایسیدرو و کالجا[5]، ۲۰۲۳). کارکنان تاب‌آور قادرند در مواجهه با فشارهای شغلی، عدم قطعیت‌ها و شرایط بحرانی، تعادل روانی و کارکرد حرفه‌ای خود را حفظ کنند و حتی از این شرایط برای یادگیری و رشد استفاده نمایند (ویبوو و پارمایتا[6]، ۲۰۲۲). از نگاه علمی، تاب‌آوری کارکنان معمولاً شامل مؤلفه‌هایی نظیر سازگاری شناختی، انعطاف‌پذیری رفتاری، مدیریت هیجانی، خودکارآمدی، امیدواری، خوش‌بینی و توانایی حل مسئله در شرایط فشار است (سوآمی[7] و همکاران، ۲۰۲۴). این مؤلفه‌ها موجب می‌شوند کارکنان بتوانند در شرایط بحران نه‌تنها از فرسودگی شغلی و کاهش عملکرد جلوگیری کنند، بلکه به عنوان عامل پایداری و ثبات در سازمان عمل نمایند (گالایتسی[8] و همکاران، ۲۰۲۳).

از سوی دیگر، تاب‌آوری سازمانی به عنوان متغیر وابسته در این پژوهش، بیانگر ظرفیت سیستماتیک سازمان برای پیش‌بینی بحران‌ها، آمادگی برای مواجهه با آن‌ها، واکنش مؤثر و یادگیری سازمانی پس از بحران است (هالکوس و بونیناکیس[9]، ۲۰۱۷). تاب‌آوری سازمانی معمولاً از طریق مؤلفه‌هایی مانند انعطاف‌پذیری ساختاری، یادگیری سازمانی، مدیریت دانش، رهبری تحول‌آفرین،

1. Geddes
2. Hammer
3. Duchek
4. Annarelli
5. Isidro, Calleja
6. Wibowo, Paramita
7. Swami
8. Galaitsi
9. Halkos, Bousinakis

ارتباطات مؤثر و فرهنگ حمایتی در سازمان شکل می‌گیرد (دیاس[1] و همکاران، ۲۰۲۲). با این حال، بسیاری از پژوهشگران معتقدند که تاب‌آوری سازمانی بدون وجود کارکنان تاب‌آور امکان‌پذیر نیست؛ زیرا کارکنان به عنوان عاملان اصلی اجرای سیاست‌ها، تصمیمات و برنامه‌های سازمانی در زمان بحران عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، تاب‌آوری کارکنان یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای شکل‌گیری تاب‌آوری سازمانی محسوب می‌شود (تریو[2] و همکاران، ۲۰۲۴).

در سازمان آموزش و پرورش، کارکنان شامل مدیران مدارس، معلمان، کارشناسان آموزشی و کارکنان اداری هستند که هر یک در شرایط بحران با فشارهای متعددی مواجه می‌شوند. برای مثال، معلمان ممکن است با چالش‌هایی مانند تغییر ناگهانی روش‌های تدریس، استفاده از فناوری‌های آموزشی جدید، مدیریت استرس دانش‌آموزان و والدین و افزایش حجم کار مواجه شوند (صفری، ۱۴۰۴). مدیران مدارس نیز با وظایف پیچیده‌ای مانند مدیریت بحران، هماهنگی بین بخش‌های مختلف و تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت روبه‌رو هستند. در چنین شرایطی، اگر کارکنان از سطح بالایی از تاب‌آوری برخوردار نباشند، احتمال بروز پیامدهایی مانند فرسودگی شغلی، کاهش انگیزش، افت کیفیت آموزش و حتی ترک شغل افزایش می‌یابد (راچمد[3]، ۲۰۲۲). بنابراین، ارتقای تاب‌آوری کارکنان می‌تواند نقش مهمی در حفظ کارآمدی و پایداری نظام آموزشی در شرایط بحران ایفا کند.

روش

پژوهش حاضر که با هدف طراحی و ارائه مدل تاب‌آوری کارکنان با رویکرد ارتقاء تاب‌آوری سازمان آموزش و پرورش استان سمنان در شرایط بحران صورت گرفته است، به عنوان پیش‌زمینه بخش کمی و به دلیل ناشناخته بودن متغیرها، فقدان ابزارهای دقیق اندازه‌گیری و نبود چارچوب نظری مدون در این زمینه، با رویکردی اکتشافی و استراتژی نظریه داده‌بنیاد[4] انجام پذیرفت؛ بدین منظور، جامعه آماری این فاز شامل کلیه خبرگان حوزه مدیریت منابع انسانی سازمان آموزش و پرورش استان سمنان و ادارات تابعه شهرستانی آن در نظر گرفته شد که با بهره‌گیری از روش نمونه‌گیری هدفمند از نوع گلوله‌برفی، فرآیند شناسایی و انتخاب مشارکت‌کنندگان تا زمان دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت و در نهایت، داده‌های مورد نیاز از طریق برگزاری مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته با ۱۲ نفر از این خبرگان گردآوری گردید و در گام بعدی، جهت تجزیه‌وتحلیل داده‌های متنی حاصل از مصاحبه‌ها، از رویکرد نظام‌مند استراوس و کوربین (۱۹۹۸) بهره گرفته شد که طی سه مرحله متوالی و پیوسته شامل کدگذاری باز، محوری و انتخابی به اجرا درآمد؛ در مرحله نخست یا کدگذاری باز، متون مصاحبه‌ها به دقت و به صورت کلمه‌به‌کلمه و خط‌به‌خط مرور شدند تا داده‌ها خرد شده، مفاهیم اصلی استخراج و بر اساس شباهت‌های مفهومی و با کمک اصطلاحات تخصصی پیشینه، زبان آگاهی‌دهندگان و سازه‌های شعوری محقق، مقوله‌بندی گردند، سپس در گام کدگذاری محوری، فرآیند مرتبط‌سازی این مقولات در سطح ابعاد و ویژگی‌های پارادایمی حول یک مقوله هسته صورت پذیرفت تا ساختار منسجمی از شرایط علی (حوادث و وقایع زمینه‌ساز)، پدیده محوری (ایده اصلی مورد مطالعه)، شرایط زمینه‌ای، شرایط میانجی یا مداخله‌گر، راهبردها (کنش‌ها و واکنش‌های مدیریتی) و پیامدها شکل گیرد و سرانجام در مرحله کدگذاری انتخابی، مقولات در سطحی بالاتر و انتزاعی‌تر با یکدیگر یکپارچه شده و با محوریت مقوله هسته و در نظر گرفتن تأثیر سه مقوله مهم شرایط بحرانی (اقتصادی، امنیتی و سلامت)، مدل مفهومی نهایی استخراج و تدوین گردید تا چارچوب نظری منسجمی برای آزمون در فاز کمی پژوهش فراهم آید.

1. Dias
2. Trieu
3. Rachmad
4. Grounded Theory

یافته‌ها

جدول ۱. کدگذاری باز پدیده محوری (تاب آوری در بحران)

ردیف	کدگذاری باز /گویه ها	شناسه	محور
۱	کارکنان توانایی سازمان‌دهی و مدیریت استرس را در شرایط بحران دارند.	EX5	A1
۲	کارکنان با تمرکز بر راهکارهای مدیریت استرس، استرس‌های ناشی از بحران را کاهش می‌دهند.	EX2, EX4	A1
۳	سازمان با ارائه برنامه‌های آموزشی مرتبط با مدیریت استرس، به کارکنان در کاهش استرس بحرانی کمک می‌کند.	EX8, EX11, EX12	A1
۴	کارکنان با انعطاف‌پذیری و توانایی تغییر سیستم‌ها و فرآیندها، به بهبود خدمات در شرایط بحران کمک می‌کنند.	EX3, EX9, EX10, EX11	A2
۵	سازمان با ایجاد فضایی منعطف و آموزش‌های مرتبط با تغییرات، انعطاف‌پذیری کارکنان را تقویت می‌کند.	EX1, EX6, EX7, EX8, EX11	A2
۶	ارتباطات سالم و همبستگی بین کارکنان، انسجام کاری را در شرایط بحران تقویت می‌کند.	EX2, EX4, EX5, EX8, EX9, EX11	A3
۷	سازمان با تشویق به ایجاد فضایی متعادل و ارتباطات سالم، همبستگی و همکاری بین کارکنان را تقویت می‌کند.	EX1, EX2	A3
۸	توانمندسازی فردی کارکنان در زمینه مهارت‌ها و دانش‌های فردی، در بهبود عملکرد و مقاومت در برابر بحران‌ها تأثیر مثبتی دارد.	EX4, EX5, EX6	A4
۹	سازمان با ارائه فرصت‌های آموزشی و تقویت توانمندی فردی، آمادگی کارکنان را برای مواجهه با بحران‌ها افزایش می‌دهد.	EX3, EX7, EX10	A4
۱۰	رهبران موثر، کارکنان را در مواجهه با بحران‌ها یاری می‌کنند و اعتماد و امنیت را در سازمان ایجاد می‌کنند.	EX1, EX4, EX7, EX9	A5
۱۱	سازمان با ارتقای توانمندی رهبران، مدیریت بحران‌ها را بهبود می‌بخشد و تأثیربخشی فعالیت‌های سازمان را افزایش می‌دهد.	EX2, EX3, EX6, EX10, EX11	A2, A3
۱۲	تشویق همکاری و همبستگی در سازمان، در تقویت تعاملات و هماهنگی کارکنان در شرایط بحران تأثیرگذار است.	EX1, EX3, EX6, EX8, EX9, EX10	A1, A4
۱۳	کارکنان با اشتراک گذاری دانش و تجربیات خود، بهبود راهکارهای مواجهه با بحران را تسهیل می‌کنند.	EX1, EX5, EX6, EX9, EX10, EX11	A3, A5
۱۴	سازمان با ایجاد فرصت‌های مشارکت و اشتراک گذاری دانش، از ظرفیت‌های کارکنان در مواجهه با بحران بهره‌برداری می‌کند.	EX2, EX7, EX8, EX10, EX11, EX12	A1, A2, A5
۱۵	تقویت قدرت‌های شخصی کارکنان در مقابله با فشارها و مشکلات بحرانی، در ارتقای تاب آوری آن‌ها تأثیرگذار است.	EX1, EX3, EX4, EX7, EX8, EX9, EX10	A4, A5
۱۶	سازمان با ارائه فرصت‌های توسعه شخصی و تقویت قدرت‌های فردی، تاب آوری کارکنان را ارتقا می‌دهد.	EX2, EX3, EX4, EX6, EX9, EX11, EX12	A1, A3, A4
۱۷	ایجاد فضایی مثبت و الهام‌بخش در سازمان، انگیزش و انرژی کارکنان را در مواجهه با بحران‌ها افزایش می‌دهد.	EX1, EX4, EX5, EX6, EX7, EX8, EX11	A2, A4, A5
۱۸	سازمان با توجه به نیازها و انتظارات کارکنان، ارائه حمایت و تشویق راهکارهای مناسبی را برای افزایش تاب آوری کارکنان در برابر بحران ارائه می‌دهد.	EX1, EX2, EX3, EX5, EX6, EX8, EX10	A1, A3, A5
۱۹	توجه به توازن کار–زندگی و ایجاد سازوکارهای مناسب برای کنترل فشارها، در بهبود تاب آوری کارکنان موثر است.	EX1, EX3, EX4, EX6, EX7, EX10, EX11	A4, A5
۲۰	سازمان با ایجاد فرصت‌های تعادل کار–زندگی و ارائه ابزارهای مدیریت فشار، تاب آوری کارکنان را تقویت می‌کند.	EX2, EX3, EX4, EX5, EX6, EX7, EX10, EX11	A3, A4, A5
۲۱	تشویق به ارتقاء خودمراقبتی و مراقبت از سلامتی جسمی و روانی، در تقویت تاب آوری کارکنان در شرایط بحران مؤثر است.	EX1, EX2, EX4, EX6, EX7, EX8, EX9, EX10, EX11	A1, A4, A5

عوامل علی یا پیشایندها

جدول ۲. کدگذاری باز عوامل علی پیش آیندها

ردیف	کدگذاری باز /گویه ها	شناسه	مفهوم
۱	ارائه آموزش‌های منظم و مرتبط با مهارت‌های مقابله با بحران به کارکنان تا آنها را در مواجهه با شرایط دشوار آماده کند و تاب آوری آن‌ها را افزایش دهد.	EX2-EX6-EX4-EX9-LR	B3-B7
۲	وجود رهبرانی که در بحران‌ها قادر به یاری رسانی و هدایت کارکنان باشند و با ایجاد اعتماد و امنیت، تاب آوری آن‌ها را تقویت کنند.	EX1-EX12-EX3	B5-B2-B6
۳	تشویق به همبستگی و همکاری بین کارکنان تا تعاملات سالم و مثبتی در سازمان شکل گیرد و تاب آوری آن‌ها را در برابر بحران تقویت کند.	EX10-LR-EX8-EX4-EX2	B8-B1
۴	ایجاد فضایی مناسب برای ارتباطات سالم و باز و صادقانه در سازمان تا کارکنان بتوانند احساس همبستگی و حمایت از یکدیگر را در شرایط بحران تجربه کنند.	EX7-EX11-LR-EX5-EX6-EX3	B4
۵	توسعه مهارت‌ها، دانش‌ها و قدرت‌های فردی کارکنان تا بتوانند در مواجهه با بحران‌ها و مشکلات آن‌ها عملکرد بهتری داشته باشند و تاب آوری خود را افزایش دهند.	EX12-EX9-EX7-LR-EX2	B7-B1
۶	ایجاد فضایی الهام‌بخش و محیطی پرانرژی در سازمان تا کارکنان برای مواجهه با بحران‌ها انگیزه و انرژی کافی داشته باشند.	EX6-EX4-EX11-LR	B6-B4
۷	تشویق به توازن بین زمان و تلاشی که در محیط کار و زندگی شخصی انجام می‌دهند تا کارکنان قادر به مدیریت بهتر استرس بحرانی باشند و تاب آوری خود را ارتقا دهند.	EX1-EX8-LR-EX9	B2
۸	ایجاد یک ساختار سازمانی انعطاف‌پذیر که در برابر تغییرات و بحران‌ها قادر به تطبیق و تغییر باشد و کارکنان را در این فرآیند حمایت کند.	EX10-EX3-LR-EX6	B3-B5-B8
۹	توجه به خودمراقبتی و سلامتی جسمی و روانی کارکنان تا در مواجهه با بحران‌ها قوی و تاب آور باشند.	EX5-EX1-EX12-LR-EX11-EX7-EX4	B1-B7
۱۰	ایجاد امنیت شغلی برای کارکنان تا در شرایط بحران، اعتماد به نفس و قدرت تصمیم‌گیری خود را حفظ کنند و تاب آوری خود را ارتقا دهند.	EX2-EX8-LR-EX6	B6
۱۱	آموزش تکنیک‌های مدیریت استرس به کارکنان تا بتوانند با تغییرات و فشارهای بحرانی مقابله کنند و تاب آوری خود را افزایش دهند.	EX9-EX4-EX3-EX11-LR	B5-B1
۱۲	روشن بودن ارزش‌ها و ماموریت سازمانی تا کارکنان در مواجهه با بحران‌ها، بر مبنای ارزش‌ها و مسئولیت‌های سازمان عمل کنند و تاب آوری خود را تقویت کنند.	EX5-LR-EX1-EX7	B4-B2-B8
۱۳	فراهم کردن منابع، ابزارها و پشتیبانی لازم برای کارکنان تا در شرایط بحران دسترسی به آنها داشته باشند و تاب آوری خود را افزایش دهند.	EX10-EX8-EX6-LR-EX4-EX2-EX12	B7-B3
۱۴	ارائه بازخورد مستمر و سازنده به کارکنان در مورد عملکرد و عملکرد در شرایط بحران تا بتوانند عیوب خود را تصحیح کنند و تاب آوری خود را بهبود بخشند.	EX3-EX7-EX11-LR-EX9-EX1	B1-B6-B4
۱۵	ایجاد نظم و سازمان‌دهی در سازمان تا در شرایط بحران، کارکنان به راحتی به منابع و اطلاعات مورد نیاز دسترسی داشته باشند و تاب آوری خود را بهبود بخشند.	EX5-EX10-LR-EX4-EX8-EX2	B8-B5
۱۶	تقویت قدرت تصمیم‌گیری کارکنان تا در شرایط بحران به تصمیم‌های مناسب دسترسی داشته باشند و تاب آوری خود را تقویت کنند.	EX12-EX7-LR-EX6-EX1	B2-B7
۱۷	تشویق به ایجاد روابط کاری مثبت و قوی بین کارکنان تا در مواجهه با بحران‌ها، از همدیگر حمایت کافی را دریافت کنند و تاب آوری خود را ارتقا دهند.	EX11-EX3-LR-EX2-EX7	B3-B4-B6

راهبردها

جدول ۳. کدگذاری باز راهبردها

ردیف	کدگذاری باز /گویه ها	شناسه	مفهوم
۱	تشویق کارکنان به توانمندسازی خود و تقویت مهارت‌های شخصی برای مواجهه با چالش‌ها و بحران‌ها.	EX3,EX4,EX6,EX7,EX8, EX9,EX10	C1, C4
۲	ایجاد یک فضای امن و باز برای ارتباط و گفتگو در سازمان تا کارکنان بتوانند نگرانی‌ها و استرس‌های خود را به اشتراک بگذارند و حمایت متقابل را تجربه کنند.	LR,EX1,EX2,EX3,EX6,E X9	C3, C9
۳	ارائه آموزش‌های مرتبط با مدیریت استرس، مهارت‌های مقابله و رفع اضطراب به کارکنان تا در شرایط بحرانی با آرامش و خلاقیت عمل کنند.	LR,EX1EX3,EX4, EX6,EX8,EX11	C11, C5
۵	ارائه اطلاعات و راهنمایی واضح در مورد راهبردهای مواجهه با بحران‌ها و تدابیر ایمنی تا کارکنان بتوانند به طور مستقل و اثربخش با موقعیت‌های بحرانی برخورد کنند.	LR,EX1,EX2,EX3,EX4,E X6,EX8	C6
۶	ایجاد سیستم‌ها و فرآیندهای موثر برای مدیریت بحران در سازمان، از جمله برنامه‌ریزی مستقل و تمرین‌های شبیه‌سازی، تا کارکنان با شرایط بحرانی آشنا شده و به طور مؤثر عمل کنند.	EX4,EX5,EX6,EX7	C10, C7
۷	تشویق به همکاری و تعامل بین کارکنان و گروه‌ها تا در مواجهه با بحران، توانایی همکاری و هماهنگی در حل مسائل را تقویت کنند.	EX2,EX3,EX4,EX6,EX7, EX10,EX11	C7
۸	ارزیابی و اصلاح مستمر عملکرد و عملکرد در شرایط بحرانی تا کارکنان بتوانند از تجربیات خود یاد بگیرند و روش‌های بهتری برای مدیریت بحران‌ها به دست آورند.	LR,EX1,EX2,EX3,EX8,E X9,EX10,EX11	C4, C8
۹	ایجاد یک فرهنگ سازمانی از بازخورد سازنده و امکان ارتقاء و پیشرفت تا کارکنان از تجربیات بحرانی خود بیاموزند و توانایی‌های جدیدی به دست آورند.	EX2,EX3,EX4,EX6,EX8, EX11	C4, C12
۱۰	ارائه حمایت روانشناختی و اجتماعی به کارکنان در شرایط بحرانی تا استرس را کاهش دهند و با احساس تسلط بر موقعیت‌ها بهبود یابند.	EX1,EX2,EX3,EX4,EX6, EX7,EX11	C1, C8
۱۱	ارائه فرصت‌های توسعه حرفه‌ای و افزایش انگیزه کارکنان تا در مواجهه با بحران‌ها، همچنان احساس رشد و پیشرفت داشته باشند.	EX1,EX2,EX4,EX5,EX6, EX8,EX11	C4
۱۲	تشویق به انعطاف‌پذیری در سازمان، از جمله امکان انجام کار از راه دور و استفاده از فناوری‌های ارتباطی تا در شرایط بحرانی نیز کارکنان بتوانند به عملکرد خود ادامه دهند.	EX2,EX3,EX4,EX5,EX6	C8, C2
۱۳	ایجاد یک ساختار سازمانی منعطف و قابل تنظیم تا در مواجهه با بحران‌ها، تصمیم‌گیری‌های سریع و اصولی انجام شود و تغییرات مورد نیاز برای برخورد با بحران‌ها به سرعت اعمال شود.	EX1,EX2,EX3,EX6,EX7, EX10,EX11	C2, C8
۱۴	تشویق به ارتقاء همکاری و هماهنگی بین سازمان‌ها و دپارتمان‌های مختلف تا در مواجهه با بحران‌ها، تمامی منابع و توانمندی‌های سازمان مورد بهره‌برداری قرار گیرد.	EX1,EX2,EX3,EX4,EX6, EX8,EX10	C5, C10, C11
۱۵	تشویق به استفاده از تجربیات گذشته و شناخت دقیق از بحران‌های مشابه در سازمان تا کارکنان بتوانند از این تجربیات در تصمیم‌گیری‌های بحرانی استفاده کنند.	LR,EX2,EX4,EX5,EX6,E X7	C5
۱۶	ارتقاء فرهنگ همدلی و همبستگی در سازمان تا در شرایط بحرانی، کارکنان به یکدیگر حمایت کنند و با همکاری تا حد امکان به راه‌حل‌های مؤثر دست پیدا کنند.	LR, EX3,EX4,EX5,EX6,EX7, EX8	C2, C5
۱۷	تشویق به ایجاد شبکه‌های ارتباطی و همکاری با سازمان‌ها و شرکای خارجی تا در شرایط بحرانی، از دانش و تجربیات دیگران بهره‌برداری شود و به اشتراک گذاری منابع امکان‌پذیر شود.	EX2,EX3,EX4,EX5,EX6	C1, C2

۱۸	تسهیل دسترسی به منابع و ابزارهای مورد نیاز در شرایط بحرانی تا کارکنان بتوانند به سرعت از آنها استفاده کنند و به موقعیت‌های فوری و واقعی واکنش نشان دهند.	EX4,EX5,EX6,EX7	C8
۱۹	ایجاد یک فرهنگ ارزش‌های مشترک و انگیزه برای رسیدن به هدف‌های سازمانی تا در شرایط بحرانی، کارکنان با احساس پیشروی و تعهد به عمل کنند.	LR,EX1,EX4,EX5,EX6,EX7	C4, C6
۲۰	تشویق کارکنان به تفکر مثبت و بهینه تا در برابر چالش‌ها و بحران‌ها، با انگیزه و اعتماد به نفس بالا عمل کنند و به راه‌حل‌های خلاقانه دست یابند.	LR,EX3,EX4,EX5,EX6,EX7	C6
۲۱	ارائه فرصت‌های بازخورد سازنده و امکان بهبود عملکرد در شرایط بحرانی تا کارکنان بتوانند در مواقع بحرانی تصحیح کننده عمل کنند و عملکرد خود را بهبود دهند.	EX3,EX4,EX5,EX6,EX8,EX10,EX11	C9
۲۲	تشویق به ارتقاء آگاهی و دانش درباره روش‌های مدیریت بحران تا کارکنان با دانش مورد نیاز برای مواجهه با بحران‌ها مجهز باشند.	LR,EX4	C3, C6
۲۳	تسهیل فرآیند ارتباطات داخلی و انتقال اطلاعات مرتبط با بحران به کارکنان تا همه افراد با دقت و به موقع از تغییرات و تدابیر مورد نیاز مطلع شوند.	LR,EX1,EX4,EX5,EX6,EX7	C9
۲۴	تشویق به انجام تحلیل و ارزیابی مداوم مواجهه با بحران‌های گذشته و پیاده‌سازی تغییرات و بهبودهای لازم در سیستم‌ها و روش‌های مدیریت بحران.	LR,EX2,EX3EX8,EX9,EX11	C3, C8
۲۵	ایجاد سیستم‌های پاداش و تشویق برای تقدیر از تلاش و عملکرد کارکنان در مواجهه با بحران‌ها و حل مسائل مرتبط.	EX3,EX6, EX8,EX9	C1, C4
۲۶	ایجاد یک روند مداومت در مواجهه با بحران‌ها و پاسخگویی سریع به تغییرات و شرایط ناگهانی تا کارکنان به محیط پویا و پیچیده بحرانی عادت کنند.	EX1,EX2,EX3,EX9, EX11	C7, C8
۲۷	تسهیل دسترسی به منابع روانشناختی و تحلیلی برای کارکنان تا در شرایط بحرانی، از خدمات حمایت روانی و مشاوره استفاده کنند و استرس را کاهش دهند.	EX1,EX2,EX8,EX11	C5, C9
۲۸	ارائه امکانات و فضای مناسب برای استراحت و ترمیمی کارکنان در مواجهه با بحران تا احساس بهبود و انرژی مثبت را تجربه کنند.	EX4,EX5,EX6,EX7,EX8	C9

پیامدها

جدول ٤. کدگذاری باز پیامدها

ردیف	کدگذاری باز /گویه ها	شناسه	مفهوم
۱	ایجاد تاب آوری کارکنان در شرایط بحران می‌تواند منجر به افزایش بهره‌وری سازمانی شود. زیرا کارکنان با توانایی مقابله با فشارها و مواجهه با مشکلات در شرایط دشوار، قادر به ادامه فعالیت‌های سازمانی و انجام وظایف خود با کیفیت و انگیزه بیشتر خواهند بود.	LR,EX1,EX2,EX4,EX5,EX6, EX8,EX9,EX10	D1
۲	ایجاد تاب آوری در کارکنان در برابر شرایط بحرانی، می‌تواند بهبود رضایت و روحیه آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. آن‌ها با داشتن توانایی مقابله با استرس و فشارها، احساس امنیت و اطمینان بیشتری در محیط کار خواهند داشت و از همین رو، رضایت کارکنان بهبود خواهد یافت.	LR,EX1,EX2,EX4,EX6,EX12,EX11	D3
۳	ایجاد تاب آوری کارکنان در شرایط بحران، می‌تواند منجر به کاهش نرخ ترکیب کارکنان شود. افراد در صورت داشتن توانایی‌های تاب آوری، احساس ارتباط و تعلق به سازمان و پیشرفت شغلی بیشتری خواهند داشت و احتمال ترک شغل را کاهش می‌دهند. همچنین، سازمان می‌تواند با ایجاد محیطی تاب آور و مقاوم، استعدادهای جدید را به خود جذب کند.	LR,EX12 ,EX4	D5
۳	تاب آوری کارکنان در برابر شرایط بحرانی می‌تواند به افزایش سطح اعتماد مشتریان به سازمان منجر شود. زیرا کارکنان با داشتن توانایی حل مسائل در شرایط دشوار و ارائه خدمات کیفیت‌بالا، اعتماد مشتریان را جلب خواهند کرد و روابط سازنده‌تری با آن‌ها برقرار خواهند کرد.	EX1,EX2,EX3,EX4, EX9,EX10	D4
۵	راهبردهای ایجاد تاب آوری کارکنان در شرایط بحران، می‌تواند منجر به بهبود ارتباطات داخلی و برون‌سازمانی شود. کارکنان با توانایی مقابله با شرایط بحرانی و حل مسائل، برقراری ارتباطات بهتر و همکاری موثرتر را تسهیل خواهند کرد و این امر به بهبود عملکرد سازمان و رشد آن کمک خواهد کرد.	EX2,EX3,EX4,EX6, EX10,EX11	D2
۶	ایجاد تاب آوری کارکنان می‌تواند به کاهش هزینه‌های عملیاتی سازمان نیز منجر شود. کارکنان با توانایی مقابله با مواجهه‌ها و مشکلات، می‌توانند باعث کاهش خطاها، بهبود فرآیندها و بهره‌وری بیشتر در سازمان شوند که در نهایت به کاهش هزینه‌های عملیاتی سازمان کمک می‌کند.	LR,EX10,EX4,EX6	D3
۷	راهبردهای ایجاد تاب آوری کارکنان در برابر بحران، می‌تواند به تقویت ثبات سازمانی کمک کند. کارکنان با داشتن توانایی مقابله با تغییرات و تنش‌ها، بهبود فرآیندها و ارتقای ساختار سازمانی کمک می‌کنند و به ایجاد یک سازمان پایدار و مقاوم در برابر بحران کمک می‌کنند.	EX11,EX2,EX4 ,EX6	D2
۸	تاب آوری کارکنان می‌تواند به ارتقای فرهنگ سازمانی کمک کند. آن‌ها با داشتن توانایی‌های تاب آوری، ارزش‌ها و رفتارهای مرتبط با مقاومت و انعطاف‌پذیری را در سازمان ترویج می‌دهند و این امر به تقویت فرهنگ سازمانی کمک می‌کند.	LR,EX12,EX4,EX9,	D1
۹	ایجاد تاب آوری کارکنان می‌تواند به حفظ سهم بازار سازمان کمک کند. کارکنان با توانایی مقابله با شرایط بحرانی و ارائه خدمات به مشتریان در شرایط دشوار، می‌توانند رضایت مشتریان را حفظ کنند و از از دست دادن سهم بازار جلوگیری کنند.	EX12,EX3,EX4,EX6	D5
۱۰	تاب آوری کارکنان می‌تواند به ارتقای شهرت و اعتبار سازمان نیز کمک کند. سازمان‌هایی که در شرایط بحرانی با موفقیت عمل کرده و توانسته‌اند مشکلات را با موفقیت حل کنند، شهرت و اعتبار بیشتری را در نظر مشتریان، رقبا و جامعه کسب خواهند کرد.	LR,EX2,EX4,EX6	D3
۱۱	ایجاد تاب آوری کارکنان می‌تواند منجر به افزایش قدرت رقابتی سازمان شود. سازمان‌هایی که کارکنانشان توانایی مقابله با بحران‌ها و راهبردهای مناسبی برای مواجهه با آن‌ها دارند، در مقابل رقبا قدرتمندتر خواهند بود و قابلیت بقا و رشد بیشتری خواهند داشت.	EX1,EX4,EX8,EX10, EX12	D2
۱۲	تاب آوری کارکنان می‌تواند به ارتقای سلامت و رفاه کارکنان نیز کمک کند. کارکنان با داشتن توانایی مقابله با استرس و فشارهای شغلی و بحرانی، در معرض خطرات کمتری قرار خواهند گرفت و برای حفظ سلامت و رفاه خود تلاش خواهند کرد.	EX1,EX2,EX4,EX6, EX8	D4

عوامل زمینه ای

جدول ۵. کدگذاری باز عوامل زمینه ای

ردیف	کدگذاری باز /گویه ها	شناسه	مفهوم
۱	حفظ و مراقبت از منابع طبیعی، از جمله منابع آب، خاک و هوا، می‌تواند به تاب آوری کارکنان در شرایط بحران کمک کند، زیرا این عوامل زمینه‌ای برای تأمین نیازهای اساسی و حفظ سلامت محیط زندگی ضروری هستند.	EX1,EX2,EX3, EX8,EX9	E1, E4
۲	ایجاد فضاهای کاری سالم و مناسب با امکانات بهداشتی و ایمنی مناسب، می‌تواند به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک کند و آنها را از خطرات پتانسیلی در محیط کار محافظت کند.	EX4,EX5,EX6, EX7	E1, E8, E11
۳	ارائه آموزش‌های بهداشتی و ایمنی به کارکنان، مهارت‌های لازم برای مواجهه با شرایط بحران را برای آنها تقویت می‌کند و قدرت تصمیم‌گیری صحیح در مواقع اضطراری را به آنها می‌دهد.	EX4,EX5,EX6, EX10	E2, E7
۳	سیاست‌ها و قوانین محیطی سازمان، از جمله کاهش آلاینده‌ها، مدیریت پسماندها و حمایت از انرژی‌های تجدیدپذیر، به تاب آوری کارکنان در برابر بحران‌های محیطی کمک می‌کند.	EX6,EX7,EX8, EX2	E2, E6
۵	همکاری با جوامع محلی و سازمان‌های غیرانتفاعی در اجرای پروژه‌های محیطی و اقتصادی، قدرت تاب آوری کارکنان را در مواجهه با تحولات بحرانی افزایش می‌دهد و ارتباط بین سازمان و جامعه را تقویت می‌کند.	LR,EX4,EX6,E X8,EX10	E3, E5, E7
۶	ارتقاء ساختارها و زیرساخت‌های مقاوم در برابر بحران، از جمله سیستم‌های حفاظت در برابر سیل، زلزله و آتش سوزی، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های طبیعی کمک می‌کند.	LR,EX1,EX2	E3, E7, E9
۷	استفاده بهینه از منابع موجود و ارتقاء بهره‌وری، باعث حفظ پایداری محیط زیستی می‌شود و تأثیر مثبتی در تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی خواهد داشت.	EX5,EX7	E3, E8
۸	توسعه فناوری‌های سبز و مستدام، از جمله استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری‌های پاک، به تاب آوری کارکنان در شرایط بحران کمک می‌کند و تأثیر محیطی سازمان را کاهش می‌دهد.	LR,EX4,EX6	E4, E10
۹	شناسایی و مدیریت ریسک‌های محیطی، از جمله ریسک‌های آلودگی، تغییرات آب و هوا و آب و هوای اضطراری، می‌تواند تاب آوری کارکنان را در مواجهه با بحران‌های محیطی تقویت کند.	LR,EX4,EX6	E4, E8, E11
۱۰	ارائه خدمات حمایتی مانند مشاوره روانشناختی و مشاوره بهداشت روانی، در تقویت استقلال و تاب آوری روانی کارکنان در شرایط بحران مؤثر است.	LR,EX5,EX7	E5, E7, E9
۱۱	ایجاد فرهنگ سازمانی مبتنی بر اعتماد و همکاری، می‌تواند انگیزه و اعتماد کارکنان را در مواجهه با بحران‌های محیطی تقویت کرده و تاب آوری را ارتقا دهد	LR ,EX5,EX6,EX7	E5, E10
۱۲	توانمندسازی کارکنان در زمینه مهارت‌های ارتباطی و همکاری، به تاب آوری در برابر بحران‌های محیطی کمک می‌کند و روابط داخلی و خارجی سازمان را بهبود می‌بخشد.	EX4,EX5,EX6, EX7, EX9	E6, E8
۱۳	ارتقاء سیستم‌های ارتباطی و اطلاع‌رسانی در سازمان، از جمله سامانه‌های هشداردهی و اطلاع‌رسانی فوری، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک می‌کند و تسهیل دریافت اطلاعات مربوطه را فراهم می‌سازد.	EX4,EX5,EX6	E6, E9, E10
۱۴	تحقیق و توسعه در زمینه فناوری‌های نوین و نوآوری، به تاب آوری کارکنان در برابر تهدیدات محیطی کمک می‌کند و امکانات و راهکارهای جدیدی را در اختیار آنها قرار می‌دهد.	EX5,EX6,EX7	E1, E4, E11
۱۵	ایجاد فرهنگ پذیرش تغییر و انعطاف‌پذیری در سازمان، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با تحولات و تغییرات محیطی کمک می‌کند و آنها را قادر می‌سازد تا با تغییرات سریع محیطی سازگار شوند.	LR	E1, E5
۱۶	ایجاد سیاست‌ها و رویکردهای سازمانی برای مدیریت بحران‌های محیطی، از جمله تدوین طرح اضطراری و تمرینات بحرانی، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک می‌کند و تأمین تدابیر مناسب در صورت بروز بحران را فراهم می‌سازد.	LR,EX4,EX6	E2, E5, E9

۱۷	ارزیابی و مدیریت پتانسیل خطرات محیطی، از جمله ارزیابی ریسک و طراحی سیستم‌های ایمنی، به تاب آوری کارکنان در برابر بحران‌های محیطی کمک می‌کند و از وقوع حوادث و صدمات جلوگیری می‌کند.	LR	E2, E6, E10
۱۸	تحقیق و توسعه در زمینه محصولات و فناوری‌های دوستدار محیط زیست، به تاب آوری کارکنان در برابر بحران‌های محیطی کمک می‌کند و رشد پایدار و مسئولیت اجتماعی را ترویج می‌دهد.	LR,EX6	E3, E7, E8
۱۹	ایجاد و تقویت همکاری با مراجع مربوطه، مانند سازمان‌های حفاظت محیط زیست و سازمان‌های بین‌المللی، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک می‌کند و منابع و تجربیات بیشتری را در اختیار سازمان قرار می‌دهد.	EX2,EX4,EX5, EX6	E3, E10
۲۰	ایجاد و تقویت آگاهی و آموزش درباره مسائل محیطی، از جمله آموزش بحران و مهارت‌های اضطراری، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک می‌کند و آنها را برای مدیریت صحیح بحران‌ها آماده می‌سازد.	LR,EX6	E4, E5, E9
۲۱	توجه به مسائل بهداشت و ایمنی کارکنان، از جمله ارائه تسهیلات بهداشتی و تجهیزات ایمنی، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک می‌کند و صدمات و آسیب‌های جسمانی را کاهش می‌دهد.	EX1,EX2	E4, E8, E11
۲۲	ارتقاء فرهنگ مسئولیت اجتماعی در سازمان و حمایت از پروژه‌ها و فعالیت‌های محیطی، به تاب آوری کارکنان در برابر بحران‌های محیطی کمک می‌کند و مشارکت و همکاری کارکنان را تقویت می‌کند.	LR,EX3,EX6	E5, E6, E9
۲۳	ایجاد مکان‌های کار محیطی دوستدار کارکنان، از جمله فضاهای سبز و محیط زیستی، به تاب آوری کارکنان در شرایط بحران کمک می‌کند و آنها را بهبود در کیفیت زندگی و رضایت شغلی دست می‌دهد.	LR,EX4,EX6	E5, E8, E10
۲۴	اعتقاد به ارزش‌های محیطی و حفاظت از آنها در سازمان، به تاب آوری کارکنان در مواجهه با بحران‌های محیطی کمک می‌کند و تعهد و اراده آنها را در حفظ و حراست از محیط زیست تقویت می‌کند.	EX2,EX3,EX6, EX8	E6, E7, E10
۲۵	ارتقاء انگیزه و رضایت شغلی کارکنان، از طریق ارائه فرصت‌های رشد و پیشرفت حرفه‌ای، به تاب آوری کارکنان در شرایط بحران کمک می‌کند و از افت انگیزه و خستگی ناشی از بحران‌های محیطی جلوگیری می‌کند.	EX1,EX2,EX3, EX8,EX9,EX10 ,EX11	E6, E9, E11
۲۶	توجه به تعادل کار–زندگی و ایجاد سازمان‌های انعطاف‌پذیر، از جمله فرصت‌های کاری انعطاف‌پذیر و تسهیل در تعاملات خانوادگی، به تاب آوری کارکنان در برابر بحران‌های محیطی کمک می‌کند و تعادل روانی و فیزیکی آنها را حفظ می‌کند.	EX1,EX2,EX3, EX4,EX6,EX7, EX8,	E7, E8, E10

عوامل مداخله گر

جدول ٦. کدگذاری باز عوامل مداخله گر

ردیف	کدگذاری باز /گویه ها	شناسه	مفهوم
۱	نداشتن یک ساختار مدیریتی مناسب و عدم تصمیم‌گیری سریع در شرایط بحران، می‌تواند به تخریب تاب آوری کارکنان منجر شود. عدم وضوح در نقش و مسئولیت‌ها، عدم تناسب بین سطوح تصمیم‌گیری و شرایط بحرانی، و نبود فرآیندهای کارآمد در ارتباط با بحران، کارکنان را در مواجهه با بحران ناامید و ناتوان می‌کند.	LR,EX1,EX4, EX6,EX8,EX9	F4
۲	عدم آمادگی و آموزش کافی کارکنان در مواجهه با شرایط بحران، می‌تواند به تخریب تاب آوری آن‌ها منجر شود. کارکنان باید آموزش‌های منظم و عملی در زمینه مدیریت بحران و روش‌های اقدام فوری در شرایط بحرانی دریافت کنند تا بتوانند با اطمینان و کارآمدی در مواجهه با بحران عمل کنند.	EX1,EX2,EX4 ,EX6,EX10,E X11	F2
۳	فراموش کردن نیازها و عواطف کارکنان در شرایط بحران، می‌تواند به تخریب تاب آوری آن‌ها منجر شود. در طول بحران، کارکنان نیاز به احترام، حمایت روانی و اطمینان دارند. عدم توجه به این نیازها و عواطف می‌تواند باعث کاهش تاب آوری و عملکرد کارکنان در شرایط بحرانی شود.	EX1,EX2,EX3 ,EX4,EX8,EX 10	F1
۳	فراگیر شدن اطلاعات نادرست و اشتباه در میان کارکنان در شرایط بحران، می‌تواند به تخریب تاب آوری آن‌ها منجر شود. پخش شایعات، ارائه اطلاعات نادرست یا ناقص و عدم شفافیت، باعث ایجاد ترس، ناامنی و ترشح انرژی منفی در بین کارکنان می‌شود و اثرات منفی بر روی تاب آوری آن‌ها دارد.	EX1,EX2,EX3 ,EX4, EX6,EX8	F4
۵	عدم تدابیر ایمنی و بهداشتی مناسب در شرایط بحران، می‌تواند به تخریب تاب آوری کارکنان منجر شود. عدم فراهم کردن تجهیزات و تسهیلات ایمنی، عدم رعایت استانداردهای بهداشتی و عدم توجه به مسائل ایمنی کارکنان، ریسک‌های بیشتری را در شرایط بحران ایجاد می‌کند و تاثیر منفی بر روی تاب آوری آن‌ها دارد.	EX1,EX2,EX3 ,EX4,EX5,EX 6,EX9	F2
۶	عدم توجه به نیازهای خانواده و وضعیت شخصی کارکنان در شرایط بحران، می‌تواند به تخریب تاب آوری آن‌ها منجر شود. مسئولیت‌های خانوادگی و مشکلات شخصی کارکنان در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مداخله در بحران باید مورد توجه قرار گیرد تا کارکنان بتوانند به صورت کامل و با آرامش در فعالیت‌های بحرانی شرکت کنند.	EX2,EX3,EX5 ,EX6	F3
۷	سازمان‌ها به طور کلی باید از فرصت‌های یادگیری در شرایط بحران بهره‌برداری کنند. این فرصت‌ها می‌توانند شامل بررسی تجربیات گذشته، ارزیابی عملکرد در شرایط بحران، تجزیه و تحلیل انگیزه‌ها و رفتارهای کارکنان در مواجهه با بحران و بهبود سامانه‌ها و فرآیندهای مدیریت بحران باشند.	EX1,EX2,EX3 ,EX9,EX10	F2
۸	تاثیر مثبت و رهبری قوی در شرایط بحران نقش بسزایی در تاب آوری کارکنان ایفا می‌کند. یک رهبر قوی که قادر به تحلیل صحیح شرایط بحران، ارائه راهنمایی و حمایت به کارکنان، ایجاد انگیزه و اطمینان و ایجاد ارتباط موثر با تیم در مواجهه با بحران است، تاب آوری کارکنان را تسهیل می‌کند.	EX1,EX3	F4
۹	همکاری و همبستگی بین کارکنان در شرایط بحران، به تاب آوری آن‌ها کمک می‌کند. تشکیل تیم‌های کاری، تبادل اطلاعات و تجربیات، ایجاد روابط همکاری و به اشتراک گذاری منابع و دانش، کارکنان را قادر می‌سازد تا با همدیگر به طور هماهنگ و کارآمد در مواجهه با چالش‌های بحرانی عمل کنند.	LR,EX1,EX3, EX4,EX6	F1, F4

کدگذاری محوری

جدول ۷. کدگذاری محوری عوامل علی

ردیف	مقوله کلیدی	مقوله فرعی
۱	آموزش	ارائه دوره‌های آموزشی مرتبط با مدیریت بحران و استرس
		توسعه مهارت‌های ارتباطی و مدیریت زمان در شرایط بحران
۲	انگیزش	ایجاد برنامه‌های تشویقی و پاداش‌دهی برای حفظ و افزایش انگیزه کارکنان در مواجهه با بحران‌ها
		تسهیل فرآیندهای شناسایی و رسیدگی به نیازهای شغلی و روانشناختی کارکنان
۳	رهبری موثر	توسعه مهارت‌های رهبری در مدیران برای مدیریت بحران و ایجاد اعتماد و همبستگی در تیم‌ها
		ارائه راهنمایی و پشتیبانی فردی به کارکنان در شرایط بحران
۴	همبستگی و ارتباطات سالم	ایجاد فضای کاری مبتنی بر همبستگی، تعامل و ارتباطات سالم بین کارکنان
		ارائه فرصت‌های مشارکت و همکاری در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با بحران
۵	توانمندسازی فردی	تشویق به توسعه مهارت‌ها و قابلیت‌های شخصی در زمینه مدیریت استرس و بحران
		ارائه فرصت‌های رشد و پیشرفت شغلی به کارکنان در شرایط بحران
۱	تعادل کار–زندگی	ارائه سازمان‌دهی مناسب برای تعادل بین وظایف شغلی و زندگی خانوادگی در شرایط بحران
		ایجاد سیاست‌ها و برنامه‌های انعطاف‌پذیری زمانی و محل کار برای حمایت از تعادل کار–زندگی
۲	همکاری و همبستگی	تشویق به همکاری و همبستگی بین کارکنان در مواجهه با بحران و به اشتراک گذاری منابع و تجربیات
		ایجاد فرصت‌های تعامل و همفکری در تیم‌ها برای مدیریت بهتر بحران‌ها
۳	خودمراقبتی و سلامتی	ارائه برنامه‌ها و منابع برای توانمندسازی کارکنان در خودمراقبتی و حفظ سلامتی در شرایط بحران
		ترویج آگاهی از روش‌های مدیریت استرس و ایجاد روزمرگی‌های سلامت روان و جسمانی

کدگذاری محوری راهبردها

جدول ۸. کدگذاری محوری راهبردها

ردیف	مقوله های کلیدی	مقوله های فرعی
۱	سازماندهی و برنامه‌ریزی	تعیین اهداف و استراتژی‌های واضح برای مدیریت بحران و برنامه‌ریزی مناسب
		تخصیص منابع و زمان به‌طور موثر و هوشمندانه در شرایط بحران
		ایجاد ساختار سازمانی مناسب و تعیین وظایف و مسئولیت‌ها به‌طور دقیق
۲	آموزش و آمادگی	ارائه آموزش‌های مناسب برای کارکنان در زمینه مدیریت بحران، ایمنی و فنی
		تقویت مهارت‌های فردی و گروهی کارکنان برای مواجهه با شرایط بحرانی
		آماده‌سازی کارکنان برای مدیریت ریسک و پیش‌بینی موقعیت‌های بحرانی
۳	ارتباطات مؤثر	برقراری ارتباطات سالم و موثر درون سازمانی و با سایر نهادها و سازمان‌ها در شرایط بحران
		ایجاد فضای ارتباطی باز و شفافیت در ارائه اطلاعات مرتبط با بحران به کارکنان
		تسهیل جریان اطلاعات و ارتباطات به‌روز و دقیق در سازمان
۴	همبستگی و همکاری	تقویت همبستگی و همکاری بین کارکنان در مواجهه با بحران و مشارکت در حل مسائل
		ایجاد فضای کاری که تعامل و همدلی بین اعضای تیم را ترویج می‌کند
		اشتراک گذاری منابع و تجربیات درون سازمانی برای حل مسائل بحرانی
۵	انعطاف‌پذیری سازمانی	تطبیق سریع سازمان با شرایط بحرانی و تغییرات محیطی
		ایجاد سیستم‌ها و فرآیندهای انعطاف‌پذیر و قابل تنظیم در سازمان
		تسهیل فرایند تصمیم‌گیری و اجرای تغییرات سریع در شرایط بحرانی
۶	تقویت خودمراقبتی	آموزش و ترویج خودمراقبتی و مدیریت استرس در کارکنان در شرایط بحرانی
		ارائه فضایی برای استراحت و بازیابی روحی در سازمان
		تشویق به تعامل با منابع خارجی و استفاده از راهکارهای خودمراقبتی
۷	تسهیل دسترسی به منابع	ایجاد راهکارهایی برای دسترسی سریع و آسان به منابع مورد نیاز در شرایط بحرانی

		تسهیل استفاده از فناوری‌های مدرن و ابزارهای دیجیتال در اشتراک‌گذاری منابع
		ایجاد سامانه‌ها و فرآیندهای ساده و شفاف در توزیع منابع و جلب همکاری
۸	ارزش‌های سازمانی	ترسیم و ترویج ارزش‌های سازمانی مناسب در مواجهه با بحران
		تسهیل تطبیق کارکنان با ارزش‌های سازمانی و رفتارهای مطلوب در شرایط بحران
		استفاده از ارزش‌های سازمانی به عنوان راهنمای عملکرد در مواجهه با شرایط بحرانی
۹	ارزیابی و بازخورد	ارزیابی دوره‌ای عملکرد کارکنان در مدیریت بحران و ارائه بازخورد سازنده
		ارزیابی و بهبود فرآیندهای مدیریت بحران بر اساس بازخورد و نتایج حاصله
		ایجاد فرصت‌های یادگیری و پیشرفت بر اساس ارزیابی و بازخورد مستمر
۱۰	انگیزش و امیدواری	ایجاد انگیزه و امیدواری در کارکنان در شرایط بحرانی از طریق تشویق، تمجید و تقدیر از عملکردهای موفق
		ارائه پاداش‌ها و مزایای مناسب برای افراد موثر در مدیریت بحران
		ارائه فرصت‌های رشد و توسعه حرفه‌ای در مواجهه با شرایط بحران
۱۱	بهبود مستمر	تشویق به فرآیندهای بهبود مستمر در مدیریت بحران و ارتقای عملکرد سازمان
		تجمیع تجربیات از بحران‌های گذشته و بهره‌گیری از آنها برای بهبود رویکردها و فرآیندهای مدیریت بحران
		پیش‌بینی و آماده‌سازی برای بحران‌های آتی از طریق بهبود مدل‌ها و استراتژی‌های مورد استفاده

کدگذاری محوری پیامدها

جدول ۹. کدگذاری محوری پیامدها

ردیف	مقوله های کلیدی	مقوله های فرعی
۱	افزایش استقلال و اعتماد به نفس	توسعه مهارت‌ها و توانمندی‌های فردی
		تشویق به اتخاذ تصمیمات مستقل
		ارائه فرصت‌ها برای نمایش قدرت و توانایی‌های فردی
۲	افزایش انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری	تقویت مهارت‌های انعطاف‌پذیری و تطبیق با تغییرات
		آمادگی برای سازمان در مواجهه با موقعیت‌های بحرانی
		ایجاد ساختارها و فرآیندهای منعطف
۳	بهبود قدرت تصمیم‌گیری	تقویت مهارت‌های تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی
		تسهیل دسترسی به اطلاعات مورد نیاز برای تصمیم‌گیری
		تقویت قدرت تحلیل و ارزیابی موقعیت‌های پیچیده
۴	افزایش همکاری و تعامل	تقویت مهارت‌های ارتباطی و همکاری
		ایجاد فضایی امن و حمایت‌کننده برای تعامل و همکاری
		تشویق به اشتراک گذاری منابع و تجربیات

کدگذاری محوری عوامل زمینه ای

جدول ۱۰. کدگذاری محوری عوامل زمینه ای

ردیف	مقوله های کلیدی	مقوله های فرعی
۱	ساختار سازمانی انعطاف‌پذیر	تعیین ساختار سازمانی قابل تنظیم و قابل تطبیق با تغییرات
		فراهم کردن مکانیسم‌ها و فرآیندهای سریع و مؤثر برای تغییرات در ساختار
۲	سیاست‌ها و راهکارهای بحرانی	تدوین سیاست‌ها و راهکارهای مشخص برای مدیریت بحران‌ها
		تنظیم طرح‌ها و برنامه‌های عملیاتی بحرانی
		تعیین وظایف و مسئولیت‌ها در شرایط بحرانی
۳	فرهنگ سازمانی	ترویج فرهنگ تاب آوری و مقاومت در سازمان
		ارزش‌ها و باورهایی که تقویت تاب آوری را ترویج می‌کنند
		تشویق به اشتراک گذاری دانش و تجربیات درباره بحران‌ها
۴	همکاری و تعامل	تقویت همکاری و تعامل بین افراد و گروه‌ها در سازمان
		تشکیل تیم‌های کاری چابک و قادر به همکاری در شرایط بحرانی
		تشویق به اشتراک گذاری منابع و اطلاعات در سازمان
۵	فناوری و ابزارها	بهره‌گیری از فناوری مناسب برای مدیریت بحران‌ها
		استفاده از ابزارها و سامانه‌های اطلاعاتی برای مانیتورینگ و پیش‌بینی بحران‌ها
		توسعه راهکارهای دیجیتالی برای مدیریت بحران‌های فناورانه
۶	مدیریت ریسک	شناسایی و ارزیابی ریسک‌های محتمل در سازمان
		تدوین و اجرای برنامه‌های مدیریت ریسک
		پیش‌بینی و مدیریت تهدیدها و فرصت‌های مرتبط با بحران‌ها
۷	آموزش و آگاهی	ارائه آموزش‌های مرتبط با مدیریت بحران به کارکنان
		اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی درباره راهکارها و فرآیندهای بحرانی
		تمرینات و شبیه‌سازی‌های بحرانی برای آمادگی کارکنان
۸	تجربه و یادگیری	مرور و تجزیه و تحلیل بحران‌های گذشته و استخراج درس‌ها و تجربیات
		ایجاد مکانیزم‌هایی برای انتقال و بهره‌برداری از تجربیات
		استفاده از مطالعه موردی و داستان‌های موفقیت در مدیریت بحران‌ها

کدگذاری محوری عوامل مداخله گر

جدول ۱۱. کدگذاری محوری عوامل مداخله گر

ردیف	مقوله های کلیدی	مقوله های فرعی
۱	ارتباطات فعال و باز	فراهم کردن فضایی برای ارتباطات فعال و آزاد بین کارکنان
		ارتقای شفافیت و انتشار اطلاعات مرتبط با بحران‌ها
		تسهیل فرآیندهای گفتگو و گردآوری بازخورد
۲	سیستم پاداش و تشویق	ارائه پاداش‌ها و تشویق‌های مناسب برای تلاش و عملکرد مؤثر در شرایط بحرانی
		تقدیر و تشویق به نقش و تلاش کارکنان در مدیریت بحران‌ها
		ایجاد فرصت‌های شناسایی و پاداش دهی به ایده‌ها و نوآوری‌های کارکنان
۳	آموزش و توسعه	ارائه آموزش‌های مهارتی و آمادگی برای مدیریت بحران‌ها
		توسعه تکنیک‌ها و روش‌های مرتبط با بحران‌های محتمل
		توانمندسازی کارکنان در زمینه مهارت‌های مدیریت بحران و ایجاد اعتماد به نفس
۴	حمایت روانشناختی	فراهم کردن رویدادها و برنامه‌های حمایتی برای حفظ روان‌شناختی کارکنان در شرایط بحران
		ارائه خدمات روانشناختی و مشاوره در مورد مدیریت استرس و اضطراب
		تشویق به استفاده از روش‌ها و تمرین‌های تقویت سلامت روان در بحران‌ها
۵	مشارکت کارکنان	تشویق به مشارکت فعال کارکنان در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های مرتبط با بحران
		توسعه فرهنگ سازمانیی مبتنی بر مشارکت و تعامل بین کارکنان
		ایجاد فرصت‌هایی برای شنیدن نظرات و ایده‌های کارکنان در مورد مدیریت بحران

مرحله نظریه پردازی(کدگذاری انتخابی)

جدول ۱۲. کدگذاری انتخابی پژوهش و ارائه الگوی پژوهش

کد عنصر	عناصر مدل	مقوله های اصلی	کد مقوله
Z	پدیده محوری:	تاب آوری کارکنان در بحران	Z1
A	عوامل علی: فردی	خودمراقبتی و سلامتی	A1
		توانمندسازی فردی	A2
		تعادل کار–زندگی	A3
	عوامل علی: سازمانی	آموزش	A4
		انگیزش	A5
		رهبری موثر	A6
		همبستگی و ارتباطات سالم	A7
		همکاری و همبستگی	A8
B	راهبردها: توسعه ای	تقویت خودمراقبتی	B1
		آموزش و آمادگی	B2
		ارتباطات مؤثر	B3
		انگیزش و امیدواری	B4
		بهبود روحیه همبستگی	B5
		ارزش‌های سازمانی	B6
	راهبردها : عملیاتی	سازماندهی و برنامه‌ریزی	B7
		انعطاف‌پذیری سازمانی	B8
		تسهیل دسترسی به منابع	B9
		ارزیابی و بازخورد	B10
		بهبود مستمر	B11
C	پیامدها: خرد	افزایش استقلال و اعتماد به نفس	C1
		بهبود قدرت تصمیم‌گیری	C2
	پیامدها: کلان	افزایش انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری	C3
		افزایش همکاری و تعامل	C4
D	عوامل زمینه ای	ساختار سازمانی انعطاف‌پذیر	D1
		سیاست‌ها و راهکارهای بحرانی	D2
		فرهنگ سازمانی	D3
		همکاری و تعامل	D4
		فناوری و ابزارها	D5
		مدیریت ریسک	D6
		آموزش و آگاهی	D7
		تجربه و یادگیری	D8
E	عوامل مداخله گر	ارتباطات فعال و باز	E1
		سیستم پاداش و تشویق	E2
		آموزش و توسعه	E3
		حمایت روانشناختی	E4
		مشارکت کارکنان	E5

یافته‌های حاصل از فرآیند کدگذاری سه‌مرحله‌ای (باز، محوری و انتخابی) نشان داد که پدیده محوری پژوهش، یعنی تاب‌آوری کارکنان در شرایط بحران، تحت تأثیر پیش‌آیندها و عوامل علی در دو سطح فردی (شامل خودمراقبتی و سلامتی، توانمندسازی فردی، و تعادل کار–زندگی) و سازمانی (شامل آموزش، انگیزش، رهبری مؤثر، همبستگی و ارتباطات سالم، و همکاری) شکل

گرفت؛ این پدیده در بستر عوامل زمینه‌ای حاکم بر سازمان (نظیر ساختار سازمانی انعطاف‌پذیر، سیاست‌ها و راهکارهای بحرانی، فرهنگ سازمانی، همکاری و تعامل، فناوری و ابزارها، مدیریت ریسک، آموزش و آگاهی، و تجربه و یادگیری) جریان یافته و تحت تأثیر عوامل مداخله‌گر (مانند ارتباطات فعال و باز، سیستم پاداش و تشویق، آموزش و توسعه، حمایت روان‌شناختی، و مشارکت کارکنان) جهت‌دهی و تعدیل می‌شود؛ در این چارچوب، به‌کارگیری راهبردهای توسعه‌ای (تقویت خودمراقبتی، آموزش و آمادگی، ارتباطات مؤثر، ایجاد انگیزه و امیدواری، بهبود روحیه همبستگی، و ارتقای ارزش‌های سازمانی) در کنار راهبردهای عملیاتی (سازماندهی و برنامه‌ریزی، انعطاف‌پذیری سازمانی، تسهیل دسترسی به منابع، ارزیابی و بازخورد، و بهبود مستمر) به‌عنوان اقدامات کلیدی مسیر توسعه مدل شناسایی شدند که پیاده‌سازی متعهدانه آن‌ها در نهایت منجر به تحقق پیامدهای خرد (افزایش استقلال، اعتمادبه‌نفس و بهبود قدرت تصمیم‌گیری کارکنان) و پیامدهای کلان (افزایش انعطاف‌پذیری، تطبیق‌پذیری، همکاری و تعامل در سطح کل سازمان آموزش و پرورش استان سمنان) شد. با توجه به جمیع مطالب آورده شده تا این قسمت از فرآیند پژوهش مدل منتج از بخش کیفی مطالعه حاضر را در ادامه می‌آوریم (شکل ۱). این مدل حاصل بررسی‌های صورت گرفته توسط مصاحبه با خبرگان موضوع می‌باشد.

شکل ۱. مدل اولیه پژوهش

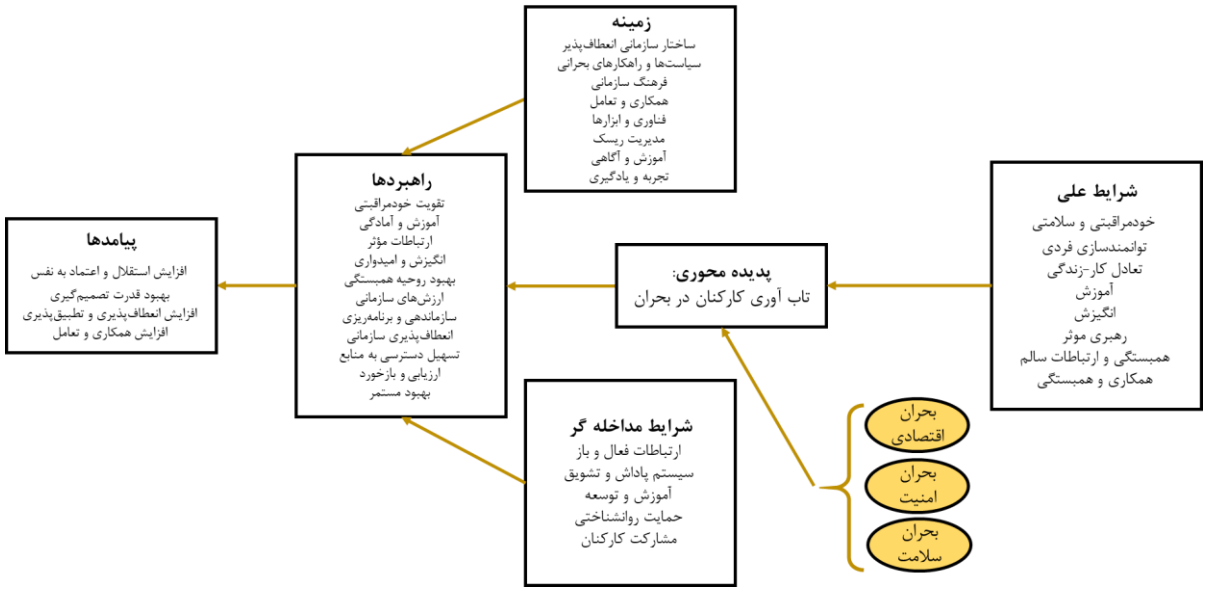

نتیجه‌گیری

در تحلیل مسیر، عوامل علی ارائه شده شامل خودمراقبتی و سلامتی، توانمندسازی فردی، تعادل کار–زندگی، آموزش، انگیزش، رهبری موثر، همبستگی و ارتباطات سالم، و همکاری و همبستگی است. این عوامل به دو دسته فردی و سازمانی تقسیم می‌شوند. عوامل فردی شامل خودمراقبتی و سلامتی و توانمندسازی فردی است که بهبود روحیه و سلامت فردی را ترویج می‌دهند و قابلیت‌ها و مهارت‌های شخصی را در زمینه مدیریت استرس و بحران توسعه می‌دهند. همچنین، تعادل کار–زندگی نیز بهبود کیفیت زندگی کارکنان را در شرایط بحران ارتقاء می‌دهد. از سوی دیگر، عوامل سازمانی شامل آموزش، انگیزش، رهبری موثر، همبستگی و ارتباطات سالم، و همکاری و همبستگی هستند. آموزش مرتبط با مدیریت بحران و استرس و توسعه مهارت‌های ارتباطی و مدیریت زمان در شرایط بحران کمک می‌کند تا کارکنان بتوانند بهتر با بحران‌ها برخورد کنند. ایجاد برنامه‌های تشویقی و پاداش‌دهی برای افزایش انگیزه کارکنان در مواجهه با بحران، راهنمایی و پشتیبانی فردی به کارکنان، ایجاد فضای کاری مبتنی بر همبستگی و ارتباطات سالم، و تشویق به همکاری و همبستگی بین کارکنان در مواجهه با بحران نیز در سازمان نتایج مثبتی به همراه دارند. این عوامل بهبود کیفیت مدیریت بحران و ایجاد هماهنگی و اعتماد در تیم‌ها را تسهیل می‌کنند.

راهبردهای مورد بررسی در تحلیل مسیر شامل تقویت خودمراقبتی، آموزش و آمادگی، ارتباطات مؤثر، انگیزش و امیدواری، بهبود روحیه همبستگی، ارزش‌های سازمانی، سازماندهی و برنامه‌ریزی، انعطاف‌پذیری سازمانی، تسهیل دسترسی به منابع، ارزیابی و بازخورد، و بهبود مستمر است. این راهبردها به دو دسته توسعه‌ای و عملیاتی تقسیم می‌شوند. راهبردهای توسعه‌ای شامل تقویت خودمراقبتی، آموزش و آمادگی، ارتباطات مؤثر، انگیزش و امیدواری، بهبود روحیه همبستگی، و ارزش‌های سازمانی قرار دارند. با تقویت خودمراقبتی، فردان قادر به حفظ سلامتی خود و توانایی مدیریت استرس و بحران خواهند بود. آموزش و آمادگی نیز با ارائه دوره‌های آموزشی مرتبط با مدیریت بحران و توسعه مهارت‌های ارتباطی، افزایش آگاهی و توانمندی کارکنان را بهبود می‌بخشد. ارتباطات مؤثر نقش مهمی در هماهنگی و همبستگی کارکنان در مواجهه با بحران دارد. انگیزش و امیدواری به وجود آوردن برنامه‌های تشویقی و ایجاد امید به پیشرفت در شرایط بحران می‌پردازد. بهبود روحیه همبستگی نیز با ایجاد فضای کاری مبتنی بر همبستگی و همکاری بین کارکنان، تعامل مثبت را ترویج می‌دهد. ارزش‌های سازمانی نقشی اساسی در سازمان‌دهی افراد در شرایط بحران دارند و بهبود همبستگی و عملکرد تیم را تسهیل می‌کنند.

راهبردهای عملیاتی شامل سازماندهی و برنامه‌ریزی، انعطاف‌پذیری سازمانی، تسهیل دسترسی به منابع، ارزیابی و بازخورد، و بهبود مستمر هستند. سازماندهی و برنامه‌ریزی منجر به تنظیم و ترتیب دادن به فرآیندها و وظایف در شرایط بحران می‌شود. انعطاف‌پذیری سازمانی نقشی مهم در تطبیق و پاسخ به تغییرات و شرایط غیرمعمول دارد. تسهیل دسترسی به منابع، اطلاعات و ابزارهای مورد نیاز در زمان بحران، عملکرد کارکنان را بهبود می‌بخشد. ارزیابی و بازخورد به وجود آوردن فرصت‌های بهبود و راهبردهای موثر برای مدیریت بحران می‌باشد. در نهایت، بهبود مستمر در جهت بهبود فرآیندها و عملکرد در شرایط بحران تأثیر می‌گذارد.

عوامل مداخله گر در تاب آوری کارکنان در شرایط بحران نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. ارتباطات فعال و باز به وسیله برقراری ارتباط‌های موثر و مستمر با کارکنان، اطمینان و احساس حمایت را در آنها ایجاد می‌کند. سیستم پاداش و تشویق نیز با ارائه پاداش‌ها و تشویق‌های مناسب، میزان انگیزه و تعهد کارکنان را افزایش می‌دهد. آموزش و توسعه با ارائه دوره‌های آموزشی و افزایش مهارت‌ها و آگاهی کارکنان در زمینه مدیریت بحران، آنها را برای مواجهه بهتر با شرایط بحران آماده می‌سازد. حمایت روانشناختی نیز با ارائه ابزارها و فرصت‌های حمایت روانشناختی به کارکنان، بهبود روحیه و استقلال روانی آنها را تقویت می‌کند. همچنین، مشارکت کارکنان در تصمیم‌گیری‌ها و به اشتراک گذاری نظرات و تجربیات، احساس همکاری و تعلق به سازمان را افزایش می‌دهد. این عوامل مداخله گر با همکاری و تداخل مؤثر در جهت تقویت تاب آوری کارکنان در شرایط بحران، بهبود و ارتقای کارایی و عملکرد سازمان را تسهیل می‌کنند.

عوامل زمینه‌ای در تاب آوری کارکنان در شرایط بحران نقش مهمی ایفا می‌کنند. ساختار سازمانی انعطاف‌پذیر با ایجاد یک ساختار سازمانی چابک و قابل تطبیق، سازمان را قادر می‌سازد تا با تغییرات ناگهانی و بحران‌ها به خوبی سازماندهی و عمل کند. سیاست‌ها و راهکارهای بحرانی نیز با تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های مدیریت بحران، پاسخگویی سریع و مؤثر در شرایط بحران را تسهیل می‌کند. فرهنگ سازمانی نقش مهمی در تاب آوری دارد؛ زیرا فرهنگی از همکاری، اعتماد، شفافیت و انعطاف‌پذیری باعث می‌شود که کارکنان در مواجهه با بحران‌ها با همکاری و تعامل مناسب عمل کنند. فناوری و ابزارها نیز با فراهم کردن ابزارهای مناسب و تکنولوژی‌های نوین، قابلیت سرعت و انعطاف‌پذیری در مدیریت بحران را بهبود می‌بخشد. مدیریت ریسک با شناسایی و ارزیابی ریسک‌ها و اتخاذ تدابیر مناسب، سازمان را در مقابل بحران‌ها آماده می‌سازد. آموزش و آگاهی نیز با ارائه آموزش‌های مناسب و افزایش دانش کارکنان در زمینه مدیریت بحران، آنها را بهبود می‌بخشد. همچنین، تجربه و یادگیری از بحران‌های گذشته باعث ارتقای توانمندی سازمان در مواجهه با بحران‌های آینده می‌شود. این عوامل زمینه‌ای با تأمین یک زمینه مناسب برای تاب آوری کارکنان در شرایط بحران، بهبود عملکرد و پاسخگویی سازمان را تسهیل می‌کنند.

تاب آوری کارکنان در شرایط بحران منجر به پیامدهای متنوعی می‌شود. افزایش استقلال و اعتماد به نفس در کارکنان، پیامدهای خردی را به همراه دارد. این پیامدها شامل تقویت روحیه و اعتماد به نفس فردی است که می‌تواند کارکنان را توانمند سازد تا در مواجهه با بحران‌ها به خوبی عمل کنند. بهبود قدرت تصمیم‌گیری نیز یک پیامد خردی است که بهبود در فرآیند

تصمیم‌گیری کارکنان را به همراه دارد و آن‌ها را قادر می‌سازد تا بهترین تصمیمات را در شرایط بحرانی اتخاذ کنند. افزایش انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری کارکنان نیز یک پیامد کلان است که توانمندی سازمان را در سازگاری با تغییرات ناگهانی و تطبیق با شرایط بحرانی بالا می‌برد. افزایش همکاری و تعامل نیز یک پیامد کلان است که منجر به تقویت روابط بین کارکنان و افزایش همکاری و تعامل در مواجهه با بحران‌ها می‌شود.

دستاورد نهایی این پژوهش در قالب پیشنهادات کاربردی، تبیین محدودیت‌ها و ترسیم افق‌های آتی، نقشه راهی جامع برای ارتقای تاب‌آوری کارکنان سازمان آموزش و پرورش فراهم می‌آورد که مستلزم نگاهی چندبعدی به مدیریت بحران است. مدیران ارشد باید با شناسایی دقیق کانون‌های آسیب‌پذیری، اقدام به تدوین پروتکل‌های عملیاتی و برگزاری دوره‌های تخصصی در زمینه‌های مقاومت روانی، مدیریت استرس و امنیت سایبری نمایند؛ در این راستا، استقرار سیستم‌های اطلاع‌رسانی فوری و تقویت همکاری‌های بین‌سازمانی با نهادهای امدادی، ستون فقرات پاسخگویی به شرایط اضطراری خواهد بود. در حوزه سلامت، تمرکز بر توازن کار–زندگی، تسهیل دسترسی به خدمات مشاوره و ترویج فرهنگ خودمراقبتی ضروری است، در حالی که در بُعد اقتصادی، ارتقای سواد مالی کارکنان و طراحی سیستم‌های پاداش عملکردمحور می‌تواند تاب‌آوری معیشتی آن‌ها را در برابر تکانه‌های مالی تضمین کند. با این حال، تعمیم‌یافتگی یافته‌های این مدل با محدودیت‌هایی همچون بازه زمانی محدود، تمرکز مکانی بر استان سمنان، چالش‌های دسترسی به داده‌های حساس و عدم لحاظ متغیرهای کیفی ناپیدا مانند مذهب و فرهنگ روبه‌روست که ضرورت احتیاط در کاربست جهانی آن را یادآور می‌شود. برای عبور از این مرزها، به پژوهشگران آتی پیشنهاد می‌گردد با رویکردی آینده‌پژوهانه، نقش فناوری‌های نوظهور نظیر هوش مصنوعی و یادگیری ماشین را در پیش‌بینی بحران‌ها واکاوی کرده و با استفاده از مدلسازی‌های پیشرفته مانند شبکه‌های عصبی و الگوریتم‌های تکاملی، به بازسازی مدل‌های تاب‌آوری متناسب با تغییرات شتابان محیطی بپردازند. در نهایت، ترکیب استراتژی‌های عملیاتی با راهبردهای توسعه‌ای و تمرکز بر رهبری بحران‌مدار، نه تنها امنیت فیزیکی و سایبری سازمان را ارتقا می‌دهد، بلکه با تقویت استقلال و اعتمادبه‌نفس کارکنان، سازمان آموزش و پرورش را به نهادی چابک و مقاوم در برابر تلاطم‌های پیچیده عصر حاضر مبدل خواهد ساخت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

سپهری، ف؛ فرهادی، ز؛ سبوکی، م و خلیفه، ف. (۱۴۰۴). فرسودگی شغلی معلمان و نقش توسعه حرفه‌ای مستمر در ارتقای تاب‌آوری سازمانی و عملکرد آموزشی. اولین همایش بین‌المللی پژوهش‌های نوپدید در روان‌شناسی و علوم تربیتی.

صفری، ا. (۱۴۰۴). رابطه حمایت سازمانی ادراک‌شده با بهره‌وری آموزشی با میانجی‌گری تاب‌آوری روان‌شناختی در بین معلمان متوسطه دوم. *مطالعات نوین در علوم تربیتی*، ۱(۱)، ۱–۱۰.

قدیری، ف. (۱۴۰۴). رابطه بین ادراک از رهبری خدمت‌گزار و حمایت سازمانی ادراک‌شده با تاب‌آوری سازمانی با نقش میانجی اعتماد سازمانی در بین معلمان ابتدایی شهرستان شهرضا. اولین همایش بین‌المللی افق‌های تازه در روان‌شناسی یادگیری و آموزش و پرورش از دید معلم.

References

Annarelli, A., Nonino, F., & Palombi, G. (2023). Organizational resilience: A systematic literature review and research agenda. *International Journal of Production Research*, 61(9), 2921–2944.

Dey, P. K., Chowdhury, S., Abadie, A., Vann Yaroson, E., & Sarkar, S. (2024). Artificial intelligence-driven supply chain resilience in Vietnamese manufacturing small- and medium-sized enterprises. *International Journal of Production Research*, 62(15), 5417–5456.

Dias, Á. L., Cunha, I., Pereira, L., Costa, R. L., & Gonçalves, R. (2022). Revisiting small- and medium-sized enterprises' innovation and resilience during COVID-19: The tourism sector. *Journal of Open Innovation: Technology, Market, and Complexity*, 8(1), Article 11.

Duchek, S. (2023). Organizational resilience: A capability-based conceptualization. *Business Research*, 16(1), 215–246.

Galaitsi, S. E., Pinigina, E., Keisler, J. M., Pescaroli, G., Keenan, J. M., & Linkov, I. (2023). Business continuity management, operational resilience, and organizational resilience: Commonalities, distinctions, and synthesis. *International Journal of Disaster Risk Science*, 14(5), 713–721.

Geddes, D., Callister, R. R., & Gibson, D. E. (2020). A message in the madness: Functions of workplace anger in organizational life. Academy of Management Perspectives.

Halkos, G., & Bousinakis, D. (2017). The effect of stress and dissatisfaction on employees during crisis. *Economic Analysis and Policy*, 55, 25–34.

Hammer, L. B., Truxillo, D. M., Bodner, T., Pytlovany, A. C., & Richman, A. (2019). Exploration of the impact of organisational context on a workplace safety and health intervention. *Work & Stress*, 33(2), 192–210.

Isidro, M. Q. Y., & Calleja, M. T. (2021). How do national values contribute to perceived organizational resilience and employee resilience in times of disaster? An example from the Philippines. *Asian Journal of Social Psychology*, 24(4), 511–523.

Jian, Q., Wang, X., Al-Smadi, H. M., Waheed, A., Badulescu, A., & Samad, S. (2022). Proposing a robust model to reduce employees' turnover intentions in an ethical leadership framework: Empirical evidence from the healthcare sector. *International Journal of Environmental Research and Public Health*, 19(15), Article 8939.

Ozdemir, D., Sharma, M., Dhir, A., & Daim, T. (2022). Supply chain resilience during the COVID-19 pandemic. Technology in Society, 68, Article 101847.

Qadiri, F. (2025). The relationship between perceptions of servant leadership and perceived organizational support with organizational resilience: The mediating role of organizational trust among elementary school teachers in Shahreza County. In Proceedings of the First International Conference on New Horizons in the Psychology of Learning and Education from the Teacher's Perspective.

Rachmad, Y. E. (2022). Communication resilience theory.

Safari, A. (2025). The relationship between perceived organizational support and educational productivity: The mediating role of psychological resilience among upper secondary school teachers. *Modern Studies in Educational Sciences*, 1(1), 1–10.

Sepehri, F., Farhadi, Z., Sabouki, M., & Khalifeh, F. (2025). Teacher burnout and the role of continuous professional development in enhancing organizational resilience and educational

performance. In Proceedings of the First International Conference on Emerging Research in Psychology and Educational Sciences.

Swami, B., Sharma, S. K., & Sharma, R. (2024). Navigating career success: How career commitment shapes self-efficacy and career resilience for subjective career success. *Tourism and Hospitality Management*, 30(1), 51–65.

Trieu, H. D., Nguyen, P. V., Tran, K. T., Vrontis, D., & Ahmed, Z. (2024). Organisational resilience, ambidexterity and performance: The roles of information technology competencies, digital transformation policies and paradoxical leadership. *International Journal of Organizational Analysis*, 32 (7), 1302–1321.

Wibowo, A., & Paramita, W. (2022). Resilience and turnover intention: The role of mindful leadership, empathetic leadership, and self-regulation. *Journal of Leadership & Organizational Studies*, 29 (3), 325–341.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

A Critical Examination of Deterministic Interpretations of Verse 24 of Surah Al-Anfal: Elucidating the Concept of Haylulah and Its Relation to Divine Justice and Free Will

Reza Mollazadehyamchi[1] ✉, **Meisam Shoaib**[2] and **Majid Majidi**[3]

1. Corresponding Author, Postdoctoral Researcher in Quranic Sciences and Hadith, Researcher at the Astan Quds Razavi Foundation for Research, Mashhad, Iran. Email: reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir
2. PhD Graduate, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: m.shoaib68@gmail.com
3. Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: m.majidi69@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 10 April 2025
Received in revised form 23 June 2025
Accepted 12 September 2025
Available online 23 March 2025

Keywords:
Verse 24 of Surah al-Anfal,
Haylulah,
Determinism and free will,
The Relationship between human beings and God,
Divine justice,
Comparative exegesis

ABSTRACT

Objective: Verse 24 of Surah al-Anfal, commonly known as the verse of haylulah because of the key expression anna Allaha yahulu bayna al mari wa qalbih (God intervenes between a person and his heart), has long been a major subject of debate in Qur'anic exegesis, particularly regarding determinism and free will. The central question is how divine interposition between the human being and the heart can be reconciled with human freedom and moral responsibility. This study examines and critiques the assumptions of deterministic readings, which construe haylulah as the negation of human agency, and clarifies the term's meaning and its relation to divine justice and human free will.

Method: This research adopts a descriptive analytical method with a comparative approach. It critically analyzes the assumptions of deterministic interpretations, especially within Sunni theological and exegetical traditions, and compares them with Shii theological and hadith based foundations, with particular emphasis on the views of Allamah Tabatabai.

Results: A careful lexical analysis of key terms (haylulah, mar, qalb), attention to the verse's context, recourse to the Qur'ans definitive passages, and reliance on sound narrations from the Ahl al Bayt collectively undermine deterministic interpretations. By contrast, the agency affirming reading consistent with Shii premises understands divine haylulah not as removing human volition, but as expressing God's absolute ontological and epistemic proximity and sovereignty over the human being, His wise governance of the heart, and His role in guidance, granting success (tawfiq), and safeguarding human fitrah.

Conclusion: A correct interpretation of the verse of haylulah does not conflict with human free will. Rather, while affirming divine sovereignty and lordship, it secures human agency and moral accountability and offers a balanced account of the ontic (takwini) and normative (tashrii) relationship between human beings and God, consistent with divine justice.

Cite this article: Mollazadehyamchi, R., Shoaib, M. & Majidi, M. (2025). A Critical Examination of Deterministic Interpretations of Verse 24 of Surah Al-Anfal: Elucidating the Concept of Haylulah and Its Relation to Divine Justice and Free Will. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-24. https://doi.org/10.22034/api.2025.2052917.1181

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2052917.1181

Introduction

Verse 24 of Surah al Anfal, which begins by calling humanity to respond to the divine call and accept guidance, is a pivotal verse in elucidating the relationship between man and God and his position within the spiritual framework of the Qur'an. Through the key phrase, "...God intervenes between a person and his heart...", the verse emphasizes God's absolute proximity to the individual and His interposition between man and his heart, presenting a profound concept of divine ontological encompassment and human existential dependence on the Creator. However, throughout the history of Qur'anic exegesis, diverse and sometimes conflicting perspectives have emerged regarding the concept of haylulah (divine interposition) .One of the most challenging discussions in this field concerns the deterministic interpretations of this verse. This viewpoint, prevalent among certain commentators, stresses God's absolute dominance over the human will, thereby diminishing the role of individual decision making and moral responsibility. Contrasting this perspective is an interpretation consistent with the fundamental principles of Islamic theology particularly the concepts of divine justice and human free will as manifested in the Shii school of thought. This interpretation explains the verse in harmony with other definitive (muhkam) Quranic passages, viewing divine haylulah not as the negation of agency, but as an expression of God's role in guidance, the protection of innate nature (fitrah) and conscience, and an emphasis on human responsibility toward the divine invitation.

The present article aims to critique deterministic interpretations of Verse 24 of Surah al Anfal through an analytical comparative method. It seeks to explore the precise meaning of haylulah and clarify its relationship with the fundamental principles of divine justice and free will. To this end, by drawing upon authoritative exegetical texts and theological analyses, this study attempts to provide an interpretation that accurately explains absolute divine sovereignty and ownership while simultaneously preserving the status of human choice and responsibility.

Method

This research adopts a descriptive analytical method with a comparative approach. It critically analyzes the assumptions of deterministic interpretations, especially within Sunni theological and exegetical traditions, and compares them with Shii theological and hadith based foundations, with particular emphasis on the views of Allamah Tabatabai.

Results

A careful lexical analysis of key terms (haylulah, mar, qalb), attention to the verse's context, recourse to the Qur'ans definitive passages, and reliance on sound narrations from the Ahl al Bayt collectively undermine deterministic interpretations. By contrast, the agency affirming reading consistent with Shii premises understands divine haylulah not as removing human volition, but as expressing God's absolute ontological and epistemic proximity and sovereignty over the human being, His wise governance of the heart, and His role in guidance, granting success (tawfiq), and safeguarding human fitrah.

Conclusions

Verse 24 of Surah al-Anfal, widely known as the verse of haylulah due to its pivotal statement, anna Allaha yahulu bayna al-mar'i wa qalbih" (God intervenes between a person and his heart), has been among the most contested Qur'anic passages in theology and exegesis. On the basis of its surface wording, it has at times been invoked to support deterministic readings, thereby generating divergent positions on the foundational question of determinism and free will. The present study set out to critically examine such deterministic interpretations and to advance an account consistent with the principles of divine justice and human agency by analyzing the verse's lexical, exegetical, and narrational dimensions.The principal findings indicate that deterministic interpretations, those that construe haylulah primarily as God's preventing an unbeliever from faith or a believer from disbelief, and thus as the negation of human volition, stand in serious tension with the Qur'an's definitive teachings. This tension is evident both in verses that explicitly affirm human choice and responsibility in selecting one's path (e.g., al Kahf 18:29) and in the immediate context of the verse itself, which begins with a summons to voluntary response. Moreover, the theological implications of a deterministic reading are incompatible with the fundamental principle of divine justice.By contrast, a careful analysis of the verse's key concepts (haylulah, mar', qalb), together with a broad review of exegetical perspectives and reliable narrations, especially within Shi'i tradition and in the writings of exegetes such as Allamah Tabatabai, shows that divine haylulah can and should be understood in a manner compatible with human free will. More coherent and defensible interpretations read haylulah as expressing God's absolute ontological proximity and encompassing presence with respect to the human being, His true ownership and wise governance of the affairs of the heart, and His role in guidance, granting success (tawfiq), and safeguarding the human fitrah against deviation.

The significance of these findings lies in resolving the apparent conflict between this ambiguous verse and the Qur'anic and rational principle of free agency, while offering a balanced and comprehensive account of the God-human relationship. In this relationship, God's encompassing presence, ownership, knowledge, and absolute power do not negate human choice and moral obligation; rather, they provide the conditions for the realization of guidance and perfection through conscious and responsible decision-making. Ultimately, the verse of haylulah functions as a warning to the heedless, a glad tiding to believers, and a call to recognize this profound existential bond and to respond appropriately to the life-giving divine summons before the opportunity is lost.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقد تفاسیر جبری آیه ۲۴ سوره انفال: تبیین مفهوم حیلولت و ارتباط آن با عدل و اختیار

رضا ملازاده یامچی[۱] ✉، میثم شعیب، مجید مجیدی[۳]

۱. نویسنده مسئول، پسا دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir
۲. فارغ التحصیل دکتری، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: m.shoaib68@gmail.com
۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: m.majidi69@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
آیه ۲۴ سوره انفال،
حیلولت، جبر و اختیار،
ارتباط انسان و خدا،
عدل الهی،
تفسیر تطبیقی

چکیده

هدف: آیه ۲۴ سوره انفال، مشهور به آیه حیلولت، به دلیل عبارت کلیدی «أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»، همواره از کانون‌های اصلی چالش و اختلاف نظر در تفاسیر قرآن کریم، به‌ویژه در مسئله بنیادین جبر و اختیار بوده است. مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان میان حائل شدن خداوند بین انسان و قلب او، با اصل اختیار و مسئولیت انسان جمع کرد. این پژوهش در پی آن است که ضمن بررسی و نقد مبانی تفاسیر جبرگرایانه (که حیلولت را به معنای سلب اختیار می‌دانند)، به تبیین معنای دقیق این واژه و ارتباط آن با عدل و اختیار بپردازد.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی انجام شده است. در این راستا، مبانی تفاسیر جبرگرایانه (به‌ویژه در مکاتب کلامی اهل سنت) مورد واکاوی قرار گرفته و با تأکید بر مبانی کلامی و روایی مکتب شیعه (به‌ویژه دیدگاه علامه طباطبایی)، تحلیل‌های لازم صورت پذیرفته است.

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تحلیل دقیق لغوی واژگان (حیلولت، مرء، قلب)، توجه به سیاق آیه، ارجاع به محکمات قرآنی، و استناد به روایات معتبر اهل بیت (ع)، تفسیر جبرگرایانه را مردود می‌سازد. در مقابل، دیدگاه مبتنی بر اختیار که با مبانی شیعی سازگار است، حیلولت الهی را نه به معنای سلب اراده، بلکه جلوه‌ای از قرب و احاطه مطلق وجودی و علمی خداوند بر انسان، مالکیت حقیقی و تدبیر حکیمانه امور قلب، و نقش او در هدایت، توفیق و صیانت از فطرت پاک انسانی می‌داند.

نتیجه‌گیری: این پژوهش نتیجه می‌گیرد که تفسیر صحیح آیه حیلولت، نه تنها با اختیار انسان در تعارض نیست، بلکه ضمن اثبات حاکمیت و ربوبیت الهی، جایگاه اختیار و مسئولیت انسان را تثبیت کرده و تصویری متعادل و جامع از رابطه تکوینی و تشریعی انسان و خداوند ارائه می‌دهد که با اصل عدل الهی کاملاً همسو است.

استناد: ملازاده یامچی، رضا؛ شعیب، میثم و مجیدی، مجید. (۱۴۰۴). نقد تفاسیر جبری آیه ۲۴ سوره انفال: تبیین مفهوم حیلولت و ارتباط آن با عدل و اختیار. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۴-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2052917.1181

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2052917.1181

مقدمه

آیه ۲۴ سوره انفال، که با مضمون دعوت انسان به پاسخ‌گویی به ندای الهی و پذیرش هدایت آغاز می‌شود، یکی از آیات برجسته در تبیین رابطه انسان با خداوند و جایگاه او در نظام معنوی قرآن به شمار می‌رود. این آیه با عبارت کلیدی «... أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ...» بر نزدیکی مطلق خداوند به انسان و حائل شدن او میان انسان و قلبش تأکید کرده و مفهومی ژرف از احاطه وجودی خداوند و وابستگی انسان به خالق خود را ارائه می‌دهد. با این حال، در طول تاریخ تفسیر قرآن، به‌ویژه پیرامون مفهوم «حیلولت» (حائل شدن خداوند)، دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی شکل گرفته است.

یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث در این زمینه، برداشت‌های جبرگرایانه‌ای است که از این آیه ارائه شده است. این دیدگاه، که عمدتاً در میان برخی مفسران رایج است، با تأکید بر تسلط مطلق خداوند بر اراده انسان، نقش او در تصمیم‌گیری و مسئولیت اخلاقی را کم‌رنگ جلوه می‌دهد. در مقابل این برداشت، تفسیری قرار دارد که با اصول بنیادین کلام اسلامی، به‌ویژه دیدگاه مبتنی بر عدل الهی و اختیار انسان (که در مکتب شیعه تبلور یافته)، سازگار است. این تفسیر، آیه را در هماهنگی با سایر آیات محکم قرآن تبیین کرده و حیلولت الهی را نه به معنای سلب اختیار، بلکه به‌عنوان بیانی از نقش خداوند در هدایت، حفاظت از فطرت و وجدان، و تأکید بر مسئولیت انسان در قبال دعوت الهی می‌داند.

مقاله حاضر با هدف نقد و بررسی تفاسیر جبرگرایانه از آیه ۲۴ سوره انفال، بر آن است تا با روشی تحلیلی–تطبیقی، مفهوم دقیق «حیلولت» را واکاوی کرده و ارتباط آن را با اصول بنیادین عدل الهی و اختیار انسان روشن سازد. در این راستا، تلاش خواهد شد تا با تکیه بر متون تفسیری معتبر و تحلیل‌های کلامی، تفسیری از آیه ارائه شود که هم احاطه و مالکیت مطلق الهی را به درستی تبیین کند و هم جایگاه اختیار و مسئولیت انسان را محفوظ بدارد.

طرح مسئله

فهم دقیق آیات قرآن کریم، به‌ویژه آیاتی که مضامین کلامی و اعتقادی عمیقی دارند و به رابطه انسان و خدا می‌پردازند، همواره از دغدغه‌های اصلی مفسران و متکلمان بوده است. یکی از این آیات چالش‌برانگیز، آیه ۲۴ سوره انفال است که با عبارت کلیدی «...وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ...» (...و بدانید که خداوند میان شخص و قلبش حائل می‌شود...)، پرسش‌های بنیادینی را در باب ماهیت این «حیلولت» الهی و نسبت آن با اراده و اختیار انسان برانگیخته است.

تفسیر عبارت «حیلولت خداوند میان انسان و قلبش» به یکی از نقاط کانونی اختلاف در تاریخ تفسیر و کلام اسلامی تبدیل شده است. برخی تفاسیر، با استناد به ظاهر این عبارت، آن را شاهدی بر جبرگرایی و تسلط مطلق خداوند بر تصمیمات و گرایش‌های قلبی انسان دانسته‌اند. این دیدگاه، که خداوند را مانع ایمان آوردن کافر یا مانع کفر ورزیدن مؤمن می‌داند، پیامدهای جدی برای مفاهیمی چون مسئولیت‌پذیری انسان در برابر اعمالش و اصل بنیادین عدل الهی در پی دارد. این برداشت جبرگرایانه، که در برخی مکاتب تفسیری و کلامی (عمدتاً منتسب به اهل سنت) برجسته است، با چالش‌هایی از منظر دیگر آیات قرآن که صراحتاً بر اختیار و انتخاب انسان در مسیر ایمان و کفر تأکید می‌کنند (مانند آیه «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ»؛ کهف: ۲۹)، روبروست.

در مقابل، دیدگاه‌های دیگری وجود دارند که تلاش می‌کنند این آیه را در چارچوبی سازگار با اصول بنیادین عدل الهی و اختیار انسان تفسیر کنند. این تفاسیر، «حیلولت» را نه به معنای سلب اراده، بلکه ناظر بر معانی عمیق‌تری همچون احاطه علمی، وجودی و قیومی خداوند بر انسان، مالکیت حقیقی او بر قلب و قوای نفسانی، نقش هدایت‌گرانه و صیانت‌بخش او از فطرت پاک انسانی در برابر تمایلات نفسانی، یا تبیین سازوکارهای پیچیده تعامل اراده الهی و انسانی در بستر توفیق و خذلان می‌دانند.

این تعارض تفسیری صرفاً یک بحث نظری کلامی نیست، بلکه مستقیماً بر فهم انسان از چگونگی ارتباط خود با خداوند، درک نقش هدایت الهی در زندگی، و تبیین مبانی مسئولیت اخلاقی و تکلیف‌پذیری او تأثیر می‌گذارد. از این رو، بازخوانی و تحلیل انتقادی تفاسیر مختلف پیرامون این آیه برای دستیابی به درکی منسجم و سازگار با اصول کلی قرآن و مبانی عقلی، ضرورت پژوهشی جدی می‌یابد.

بنابراین، مسئله اصلی این پژوهش، واکاوی انتقادی تفاسیر جبرگرایانه از آیه ۲۴ سوره انفال و ارائه تبیینی دقیق از مفهوم «حیلولت الهی» در چارچوب عدل و اختیار است. این پژوهش در پی پاسخ به پرسش‌های اساسی زیر است:

۱. معنای دقیق لغوی و اصطلاحی «حیلولت» در آیه ۲۴ سوره انفال، با توجه به کاربردهای قرآنی و سیاق آیه چیست؟

۲. مبانی و استدلال‌های تفاسیر جبرگرایانه از این آیه کدامند و چه نقدهای اساسی بر آن‌ها وارد است؟

۳. چگونه می‌توان تفسیری از «حیلولت الهی» ارائه داد که هم بر احاطه، مالکیت و قدرت مطلق خداوند تأکید کند و هم با اصول عدل الهی و اختیار و مسئولیت انسان سازگار باشد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، در این مقاله با روشی توصیلی- تحلیلی و با رویکرد تطبیقی، به بررسی و نقد دیدگاه‌های کلیدی مفسران با رویکردهای کلامی مختلف از مکاتب مختلف و تحلیل روایات مرتبط پرداخته خواهد شد.

مفهوم شناسی

برای فهم دقیق آیه ۲۴ سوره انفال «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» و بررسی تفاسیر مختلف پیرامون آن، لازم است معنای واژگان محوری «یحول»، «المرء» و «قلبه» به دقت واکاوی شود.

تحلیل لغوی و مفهومی «حیلولت»

فعل «يَحُولُ» در آیه از ریشه «ح-و-ل» است. علمای لغت برای این ریشه معانی اصلی متعددی ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

تغییر و تحول: انتقال از حالتی به حالت دیگر (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج۳، ص۲۹۸). مصدر «حال» و کلماتی چون «احوال» و «تحول» از این معنا هستند.

مانع شدن و جدایی افکندن: قرار گرفتن چیزی بین دو چیز دیگر به گونه‌ای که مانع ارتباط یا اتصال آن‌ها شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص۲۶۶). مصدر «حیلولة» عمدتاً به این معنا اشاره دارد.

قدرت، چاره و تدبیر: مصدر «حَول» (مانند لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِالله) و «حیلة» به این معنا نزدیک هستند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۱۲۱).

راغب اصفهانی با دقت بیشتری بیان می‌کند که فعل «حالَ یحولُ حَولاً و حیلولةً بین الشیئین» به معنای قرار گرفتن و واسطه شدن میان دو چیز و ایجاد مانع و جدایی است (راغب، ۱۴۱۲ق، ص۲۶۶). این «حائل شدن» می‌تواند صرفاً یک مانع فیزیکی باشد یا متضمن نوعی اثرگذاری، تغییر، یا ممانعت فعال باشد. در قرآن کریم، کاربرد این فعل در معنای دوم (ایجاد مانع و جدایی با نوعی اثر) دیده می‌شود، مانند: «وَ نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ... قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ ۚ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ» (هود: ۴۲-۴۳)؛ در اینجا موج، حائلی فعال و اثرگذار است که منجر به جدایی و غرق شدن پسر نوح می‌شود.

بنابراین، از منظر لغوی و با توجه به کاربرد قرآنی، فعل «یحول» در آیه ۲۴ سوره انفال به معنای حائل شدن و ایجاد نوعی مانعیت یا جدایی میان «مرء» (انسان) و «قلب» او توسط خداوند است. اما اینکه ماهیت این حائل شدن چیست؟ آیا صرفاً یک مانعیت برای جلوگیری از کفر یا ایمان است (چنانکه برخی تفاسیر جبری می‌گویند)؟ یا نوعی تصرف و تغییر در قلب است؟ یا به معنای احاطه و نزدیکی بی‌نهایت است که خداوند حتی از خود فرد به قلبش نزدیک‌تر است؟ یا نوعی تدبیر و مدیریت الهی برای هدایت یا حفاظت است؟ اینها پرسش‌هایی هستند که پاسخ به آن‌ها، محور اصلی اختلاف تفاسیر را تشکیل می‌دهد و در بخش‌های بعدی مقاله با بررسی دیدگاه‌های مفسران و روایات، به تفصیل به آن‌ها پرداخته خواهد شد. هدف این بخش صرفاً ارائه بنیادهای لغوی و معنایی لازم برای ورود به آن بحث‌های تفسیری است.

تحلیل معنای واژه «مرء»

واژه «مرء» (که در حالت نکره «امرؤ» و مؤنث آن «إمرَأة» است) در زبان عربی اصولاً به معنای «انسان»، «شخص» یا «فرد» به کار می‌رود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج۵، ص ۲۵۵). کاربرد غالب آن در قرآن کریم نیز اشاره به فرد انسانی به‌طور عام، و فارغ از جنسیت است، اگرچه در مواردی می‌تواند به معنای «مرد» نیز باشد.

در آیه مورد بحث (انفال: ۲۴)، «الْمَرْءِ» به همین معنای عام «انسان» یا «شخص» به کار رفته است. نکته بسیار مهم در کاربرد قرآنی این واژه، تأکید آن بر فردیت، شخصیت مستقل، و مسئولیت‌پذیری انسان است؛ انسانی که مخاطب تکالیف الهی قرار می‌گیرد، دارای اراده و کسب است و ساحت درونی پیچیده‌ای به نام «قلب» دارد. بررسی موارد کاربرد «مرء» و مشتقاتش در قرآن، این جنبه‌ها را به خوبی نشان می‌دهد:

تأکید بر فردیت و مسئولیت شخصی در برابر اعمال: قرآن کریم مکرراً بر این اصل تأکید دارد که هر انسانی در گرو اعمال خویش است و کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. واژه «مرء» (یا امرؤ) در آیاتی که به این مسئولیت فردی اشاره دارند، به کار رفته است:

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ...» (نور: ۱۱): «برای هر فردی از آنان [که در تهمت شرکت داشتند] سهمی از گناه است...» (تأکید بر اکتساب گناه توسط هر فرد).

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس: ۳۷-۳۴): «روزی که انسان از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش و از همسر و پسرانش در آن روز هر فردی از آنان کاری دارد که او را به خود مشغول می‌دارد.» (تأکید بر فردیت محض در قیامت و گرفتاری شخصی).

«وَ أَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ۝ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ۝ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ» (نجم: ۴۱-۳۹). هرچند واژه «مرء» را ندارد، اما با تأکید بر «انسان» و «سعی» او، مفهوم مسئولیت فردی را که با «مرء» پیوند دارد، تقویت می‌کند.

«وَ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» (طور: ۲۱): «و هر شخصی در گروِ دستاوردِ [اختیاری] خویش است.» (پیوند مستقیم فردیت «امرء» با «کسب» و «گروگان بودن» یا مسئولیت).

اشاره به انسان به عنوان موجودی دارای اراده، نیت و حالات درونی: اگرچه «مرء» مستقیماً به اراده یا نیت اشاره نمی‌کند، اما معرفی او به عنوان فاعلِ «کسب» و «سعی» (که مبتنی بر اراده‌اند) و مرتبط دانستن او با «قلب» (که مرکز نیت و حالات درونی است، چنانکه در بخش بعد خواهد آمد)، نشان می‌دهد «مرء» در کاربرد قرآنی، فردی صاحب اراده و دارای ساحت باطنی است.

اشاره به انسان در نسبت با ایمان و کفر یا هدایت و ضلالت: کاربرد «مرء» در آیاتی چون طور: ۲۱ یا عبس: ۳۷ نشان می‌دهد که این «فرد» در نسبت با نظام پاداش و جزای الهی تعریف می‌شود که خود مبتنی بر ایمان و عمل است.

بنابراین، واژه «الْمَرْءِ» در آیه ۲۴ سوره انفال، به فرد انسانی اشاره دارد که دارای شخصیت مستقل، عاملیت (کسب و سعی)، مسئولیت فردی در برابر اعمال، و ساحت درونی پیچیده‌ای به نام «قلب» است. این ویژگی‌ها، زمینه را برای طرح بحث نسبت میان «حیلولت الهی» و «اختیار» این فردِ مسئول فراهم می‌سازد. اگر «مرء» موجودی مجبور و فاقد اراده بود، حائل شدن میان او و قلبش معنای دیگری می‌یافت. درک این واژه به عنوان نماینده فردِ دارای ظرفیت انتخاب و مسئولیت، به فهم عمیق‌تر آیه و نقد تفاسیر جبرگرایانه کمک شایانی می‌کند.

مفهوم‌شناسی «قلب» از دیدگاه لغوی و قرآنی

سومین واژه کلیدی در آیه، «قلب» است. این واژه در زبان عربی، چنانکه لغویون اشاره کرده‌اند، بر دو اصل معنایی اصلی دلالت دارد:

۱. تغییر و تحول (تَقَلُّب): به دلیل دگرگونی و زیر و رو شدن سریع حالات درونی انسان (مانند عواطف، افکار و نیات)، این کانون درونی «قلب» نامیده شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج۵، ص۱۷۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص۶۸۱).

۲. خلوص و مرکزیت: قلب به خالص‌ترین و اصلی‌ترین بخش یک چیز نیز گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج۵، ص۱۷). از این رو، قلب انسان، مرکز و حقیقت وجود او تلقی می‌شود.

در کاربرد قرآنی، «قلب» فراتر از عضو صنوبری شکل، به عنوان مرکز آگاهی، شناخت، عواطف، و تصمیم‌گیری‌های بنیادین انسان معرفی می‌شود. قرآن کریم اوصاف و کارکردهای متعددی را به قلب نسبت می‌دهد که نشان‌دهنده جایگاه محوری آن در شخصیت و سرنوشت انسان است. این اوصاف گستره‌ای از حالات مثبت و منفی را در بر می‌گیرند:

کارکردهای شناختی و معرفتی: قلب مرکز تعقل و فهم (اعراف: ۱۷۹؛ حج: ۴۶)، تدبر (محمد: ۲۴)، و دریافت وحی (بقره: ۹۷؛ شعراء: ۱۹۴–۱۹۳) است. همچنین می‌تواند دچار غفلت (کهف: ۲۸)، عدم فهم (انعام: ۲۵؛ توبه: ۸۷)، شک (توبه: ۴۵، ۱۱۰)، انحراف (آل‌عمران: ۸–۷؛ توبه: ۱۱۷)، قساوت (بقره: ۷۴؛ مائده: ۱۳)، بیماری (بقره: ۱۰؛ مائده: ۵۲)، یا دارای سلامت (شعراء: ۸۹؛ صافات: ۸۴) و اطمینان (رعد: ۲۸؛ آل‌عمران: ۱۲۶) باشد.

کارکردهای عاطفی و گرایشی: قلب محل ایمان (حجرات: ۷، ۱۴؛ مجادله: ۲۲)، تقوا (حج: ۳۲)، خشوع (حدید: ۱۶)، الفت (انفال: ۶۳)، محبت (آل‌عمران: ۱۰۳)، رحمت (حدید: ۲۷)، خوف و خشیت (انفال: ۲؛ حج: ۳۵؛ مؤمنون: ۶۰)، رعب (آل‌عمران: ۱۵۱؛ انفال: ۱۲)، آرامش و سکینه (توبه: ۲۶؛ فتح: ۴)، و نیز محل کینه (حشر: ۱۰)، خشم (توبه: ۱۵)، و زنگار گناه (مطففین: ۱۴) است.

علامه طباطبایی نیز قلب را لطیفه‌ای انسانی می‌داند که مرکز ادراکات و شعور باطنی است و سایر قوا و اعضای بدن تحت تدبیر آن عمل می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۹، ص۴۶ و ج۲، ص۲۴۱).

این جایگاه محوری قلب به عنوان کانون شناخت، گرایش و اراده، اهمیت آن را در بحث جبر و اختیار نمایان می‌سازد. اینکه خداوند میان «مرء» (انسانِ فرد و مسئول) و «قلب» او (مرکز اراده و تصمیم‌گیری‌اش) حائل می‌شود، پرسش اصلی را پیرامون چگونگی این حیلولت و نسبت آن با اختیار انسان مطرح می‌کند. آیا این حیلولت به معنای سلب توانایی قلب برای انتخاب و تصمیم‌گیری است یا معنای دیگری دارد؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند بررسی دقیق تفاسیری است که از این آیه ارائه شده است.

جمع‌بندی مفاهیم واژه‌شناسی و ارتباط آن‌ها با مسئله جبر و اختیار

تحلیل لغوی و قرآنی سه واژه کلیدی «یحول»، «المرء» و «قلبه» در آیه ۲۴ سوره انفال، چارچوب مفهومی لازم برای ورود به بحث اصلی مقاله را فراهم می‌آورد. این مفاهیم در کنار یکدیگر، تصویری از رابطه پیچیده میان خداوند و انسانِ دارایِ قلب ارائه می‌دهند:

«یحول» (حیلولت): چنانکه گذشت، این فعل بر نوعی حائل شدن، واسطه شدن یا ایجاد مانعیت دلالت دارد که می‌تواند فعال و اثرگذار باشد. ماهیت این حائل شدن الهی کانون اصلی بحث است.

«المرء»: این واژه بر فردیت انسان، شخصیت مستقل او و مسئولیتش در برابر اعمال تأکید دارد. انسانی که دارای «کسب» و «سعی» است و به واسطه آن پاداش یا کیفر می‌بیند.

»القلب»: این واژه به مرکز آگاهی، شناخت، عواطف، نیت‌ها و مهم‌تر از همه، اراده و تصمیم‌گیری‌های بنیادین انسان اشاره دارد. قلب، جایگاه اصلی ایمان یا کفر، و هدایت یا ضلالت است.

حال، ترکیب این سه مفهوم در عبارت «أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» پرسش اصلی را پیش می‌کشد: چگونه خداوندی که انسان («مرء») را به عنوان موجودی فرد، مسئول و دارای توانایی انتخاب آفریده، میان او و مرکز تصمیم‌گیری و اراده‌اش («قلب») حائل می‌شود؟

اینجاست که تفاسیر مختلف، به‌ویژه با توجه به مبانی کلامی هر مکتب (مانند اشاعره، معتزله، امامیه)، پاسخ‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. تفاسیری که رنگ و بوی جبرگرایی دارند، این حیلولت را به معنای تسلط قاهره الهی بر قلب و سلب توانایی انتخاب از آن تفسیر می‌کنند. در مقابل، تفاسیری که بر عدل الهی و اختیار انسان تأکید دارند، این حیلولت را به معانی دیگری چون احاطه علمی و قیومی خداوند، هدایت تکوینی، صیانت از فطرت، یا تدبیر امور در چارچوب سنت‌های الهی (مانند توفیق و خذلان) حمل می‌کنند.

فهم دقیق این تفاسیر و نقد و ارزیابی آن‌ها بر اساس سازگاری درونی، هماهنگی با سایر آیات قرآن (محکمات)، و مبانی عقلی، هدف بخش‌های بعدی این مقاله است. مفهوم‌شناسی حاضر صرفاً ابزارهای مفهومی لازم برای این تحلیل را فراهم ساخت.

واکاوی دیدگاه‌های تفسیری درباره «حیلولت»

آیه ۲۴ سوره انفال، با عبارت کانونی «...وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ...» (و بدانید که خداوند میان شخص و قلبش حائل می‌شود)، به دلیل ابهام ظاهری و دلالت‌های عمیق کلامی، یکی از پر مناقشه‌ترین آیات در تاریخ تفسیر قرآن بوده است. مفسران از مکاتب مختلف کلامی (مانند اشعری، معتزلی، امامیه)، فلسفی و عرفانی، با توجه به مبانی فکری خود، تلاش کرده‌اند تا ماهیت این «حیلولت» الهی را تبیین کنند. این تلاش‌ها منجر به ارائه طیف وسیعی از دیدگاه‌ها شده است که از تفسیرهای مبتنی بر جبرگرایی تا تفاسیر تأکیدکننده بر اختیار، هدایت، معرفت و قرب الهی را در بر می‌گیرد. در ادامه، مهم‌ترین این دیدگاه‌ها به صورت دسته‌بندی شده، بررسی و تحلیل انتقادی می‌شوند.

دیدگاه جبرگرایانه: حیلولت به مثابه مانع الهی در برابر ایمان یا کفر

یکی از رایج‌ترین و قدیمی‌ترین تفاسیر، به‌ویژه در میان مفسران متأثر از کلام اشعری، آن است که «حیلولت» را به معنای مانع شدن خداوند میان انسان و تصمیم نهایی او برای ایمان آوردن یا کفر ورزیدن تفسیر می‌کند. بر اساس این دیدگاه، اراده مطلق الهی بر اراده انسان غلبه دارد و خداوند فعالانه مانع از ایمان آوردن کسی می‌شود که در علم ازلی الهی، مقدر است کافر بماند، و مانع از کفر ورزیدن کسی می‌شود که مقدر است مؤمن بماند.

محمد بن جریر طبری در تفسیر جامع البیان، ضمن نقل اقوال مختلف، دیدگاهی را برجسته می‌کند که بر اساس آن، خداوند میان کافر و ایمان آوردن، و میان مؤمن و کفر ورزیدن حائل می‌شود تا تقدیر الهی محقق گردد. او تصریح می‌کند: «[معنای آیه این است که] بدانید خداوند مالک قلب بندگانش است و آن را هرگونه بخواهد می‌گرداند؛ پس از او بخواهید که میان شما و کفر به او حائل نشود... خداوند میان کافر و ایمان، و میان مؤمن و کفر حائل می‌شود» (طبری، ۱۴۲۰ق، ج۱۱، ص ۱۵۷–۱۵۸).

فخرالدین رازی نیز در التفسیر الکبیر، این دیدگاه جبرگرایانه را به عنوان یکی از وجوه اصلی مطرح کرده و با استناد به قدرت مطلق الهی، آن را تقویت می‌کند. به نظر او، این آیه دلالت دارد که ایمان و کفر مستقیماً به خلق و ایجاد الهی بازمی‌گردد و فعل بنده تأثیر مستقلی ندارد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۱۵، ص۴۷۲).

این دیدگاه در تفاسیر دیگری چون بیان السعاده فی مقامات العبادة (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج۲، ص۲۳۳) و تفسیر الجلالین (سیوطی و محلی، ۱۴۱۶ق، ج۱، ص۱۸۲) نیز کم و بیش منعکس شده است.

اما این تفسیر جبرگرایانه با چالش‌های جدی روبروست:

نخست آنکه این دیدگاه با آیات فراوانی در قرآن که صراحتاً بر اختیار انسان در انتخاب راه ایمان یا کفر و مسئولیت او در برابر این انتخاب تأکید می‌کنند (مانند کهف: ۲۹؛ شمس: ۷–۱۰؛ دهر: ۳)، در تضاد آشکار است. تفسیر جبرگرایانه از آیه حیلولت، این دسته از آیات بنیادین را نادیده می‌گیرد یا به تأویلاتی دور از ظاهر می‌کشاند.

اشکال دیگر به این دیدگاه آن است که نسبت دادن جبر به خداوند با اصل عدل الهی ناسازگار است؛ زیرا اگر خداوند خود مانع ایمان کافر یا کفر مؤمن شود، مفاهیم تکلیف، آزمایش، هدایت تشریعی، و نظام پاداش و جزا معنای عادلانه‌ای نخواهد داشت.

اشکال دیگر به این دیدگاه آن است که خود آیه ۲۴ سوره انفال با دعوت مؤمنان به استجابت خدا و رسول برای رسیدن به «حیات» آغاز می‌شود («...اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»). این دعوت، پیش‌فرض وجود توانایی و اختیار برای پاسخ مثبت یا منفی در مخاطب («المرء») است. اگر قرار بود خداوند مانع پاسخ یا تغییر قلب شود، این دعوت اولیه لغو و بیهوده به نظر می‌رسید.

بنابراین، به نظر می‌رسد تفسیر جبرگرایانه، برداشتی تقلیل‌گرایانه از عبارت «یحول بین المرء و قلبه» است که با تصویر کلی قرآن از انسانِ مختار و مسئول، و خداوندِ عادل و حکیم، سازگاری ندارد و احتمالاً ناشی از تمرکز بر این آیه به صورت مجزا و بدون ارجاع به محکمات قرآنی بوده است.

دیدگاه حمایت و توفیق الهی برای مؤمنان (صیانت از ایمان)

تفسیری دیگر، که اغلب از سوی مفسران با گرایش‌های معتدل‌تر یا متمایل به اختیار نقل شده، «حیلولت» را مختص مؤمنان دانسته و آن را به معنای حفاظت و حمایت خاص الهی از مؤمن در برابر گناه و لغزش‌های منجر به کفر تفسیر می‌کند. طبق این دیدگاه، خداوند پس از آنکه مؤمن با اختیار خود راه ایمان را برگزید، با لطف و توفیق خود میان او و آنچه ایمانش را تهدید می‌کند حائل می‌شود و او را در مسیر ایمان ثابت قدم نگاه می‌دارد.

این قول از برخی صحابه و تابعین مانند ابن عباس و سعید بن جبیر نقل شده و مفسرانی چون ضحاک و فراء نیز آن را پذیرفته‌اند (نک: ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج۲، ص ۲۰۰).

علامه طباطبایی ضمن نقل این دیدگاه، آن را با مفهوم «توفیق الهی» پیوند می‌زند و تصریح می‌کند که این نوع حمایت، نتیجه انتخاب اختیاری اولیه بنده است و با جبر تفاوت دارد. این حیلولت، نوعی یاری خداوند به بنده‌ای است که در مسیر حق گام برداشته و مجاهدت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۹، ص۴۷).

اما این تفسیر، اگرچه با آیات مربوط به توفیق و حمایت الهی از مؤمنان (مانند مریم: ۷۶؛ محمد: ۱۷) سازگار است و از اشکالات دیدگاه جبرگرایانه دور است، اما ممکن است تمام ابعاد آیه را پوشش ندهد. دیگر آنکه واژه «المرء» در آیه ظاهراً عام است و شامل هر انسانی می‌شود. تخصیص معنای حیلولت فقط به مؤمنان، نیاز به قرینه قوی‌تری دارد. اشکال دیگری که میتوان مطرح کرد این است که آیه می‌تواند جنبه هشداری برای همگان (اعم از مؤمن و کافر) داشته باشد که مراقب باشند خداوند به دلیل اعمال و رویگردانی‌شان، میان آن‌ها و قلبشان (به معنایی دیگر مانند توفیق درک یا پذیرش حق) حائل نشود.

با این وجود، این دیدگاه گامی مثبت در جهت فاصله گرفتن از جبرگرایی و توجه به نقش حمایتی خداوند در چارچوب اختیار و به عنوان پاداش انتخاب صحیح است.

دیدگاه حیلولت به معنای ایجاد مانع در ادراک و فهم

مجاهد بن جبر، از مفسران بنام تابعی، دیدگاه خاصی را مطرح کرده است که بر اساس آن، خداوند میان انسان و عقل و فهم او حائل می‌شود تا نتواند حق را درک کند یا ایمان بیاورد (نقل از: ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج۲، ص ۲۰۰).

اما این دیدگاه نیز با اشکالاتی مواجه هست آنکه این دیدگاه در نگاه اول، رنگ و بوی جبرگرایی دارد و ممکن است به معنای سلب توانایی ذاتی انسان برای فهم و تعقل تفسیر شود که با آیات تأکید کننده بر تعقل در تعارض است. مگر آنکه بتوان این تفسیر را در چارچوب سنت «اضلال» الهی (به معنای رها کردن به حال خود و عدم توفیق ویژه) فهمید؛ به این معنا که خداوند کسانی را که عامدانه و با اختیار خود از حق رویگردان می‌شوند و در گمراهی لجاجت می‌ورزند (مانند «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»؛ صف: ۵)، از درک عمیق‌تر حقایق و توفیق پذیرش هدایت محروم می‌کند. در این صورت، حیلولت (به معنای عدم توفیق فهم) نتیجه انتخاب اولیه خود فرد است، نه یک اقدام ابتدایی جبری از سوی خداوند. اگر تفسیر مجاهد این‌گونه و در مورد افراد لجوج فهمیده شود، با اختیار انسان قابل جمع‌تر خواهد بود.

دیدگاه حیلولت به مثابه قرب و احاطه مطلق علمی و وجودی الهی

برخی مفسران، با تمرکز بر صفات متعالی خداوند مانند علم مطلق، قدرت فراگیر و قرب وجودی، «حیلولت» را نه به معنای ایجاد مانع فیزیکی یا مانعیت در اراده، بلکه کنایه از شدت نزدیکی و احاطه کامل خداوند بر انسان و ساحت درونی او تفسیر کرده‌اند.

خداوند چنان به انسان نزدیک است که حتی میان خودِ انسان («المرء») و قلبش (که مرکز ادراک و اراده و درونی‌ترین بخش وجود اوست) قرار دارد. این قرب شدیدتر از نزدیکی انسان به خودش است.

ابن عاشور در تفسیر التحریر و التنویر، این معنا را به عنوان وجهی قوی مطرح کرده و آن را با آیاتی چون «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶) مرتبط می‌سازد. این قرب و حیلولت به معنای احاطه کامل علمی خداوند بر نیات و افکار قلبی، و احاطه قدرتی و وجودی او بر انسان است (ابن عاشور، بی‌تا، ج۹، ص۳۱۱). آلوسی در روح المعانی نیز به این وجه اشاره کرده و آن را نشانه علم کامل خداوند به باطن و مالکیت مطلق او بر قلب انسان می‌داند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج۵، ص۱۷۸).

باید اذعان کرد این تفسیر با توصیفات قرآن از علم، قدرت و قرب الهی کاملاً سازگار است و از اشکالات تفاسیر جبرگرایانه مبراست. دیگر آنکه این دیدگاه، پیام تربیتی مهمی دارد: آگاهی از این قرب و احاطه دائمی خداوند باید انسان را به مراقبت شدیدتر از قلب و نیات و اعمالش وادارد و مسئولیت او را در پیشگاه الهی سنگین‌تر کند در پاسخ به این سؤال که آیا این تفسیر، معنای لغوی «حائل شدن» (که نوعی جدایی را می‌رساند) را پوشش می‌دهد، می‌توان گفت این حیلولت، مانعیت خداوند از این است که انسان بتواند مستقلاً و بدون اذن تکوینی الهی، مالک و متصرف حقیقی قلب خود باشد. خداوند از خود فرد به او و قلبش اولی و نزدیکتر است.

دیدگاه حیلولت به مثابه مالکیت و تدبیر الهی بر قلب

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن، ضمن تأکید بر مالکیت و حاکمیت مطلق خداوند بر قلب انسان، تلاش می‌کند تفسیری ارائه دهد که با اختیار انسان نیز سازگار باشد. او معتقد است هرگونه تغییر و تحول در قلب انسان (تقلّب القلوب) تنها به اذن و مشیت الهی رخ می‌دهد، اما این به معنای نفی اراده انسان نیست. بلکه اراده و سنت الهی چارچوب و زمینه را برای کارکرد اراده انسانی فراهم می‌کند و تغییرات قلب در راستای سنت‌های الهی و در تعامل با انتخاب‌ها و عملکردهای انسان صورت می‌پذیرد. او «حیلولت» را هشداری برای کسانی می‌داند که از استجابت دعوت خدا و رسول رویگردانند، مبنی بر اینکه مالکیت قلب‌ها به دست خداست و هر آن ممکن است طبق سنت خود، حال قلوب را دگرگون سازد (سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج۳، ص۱۴۹۵).

تفسیر سید قطب تلاشی برای جمع میان حاکمیت مطلق و سنت‌های الهی از یک سو، و اختیار و مسئولیت انسان از سوی دیگر است. او جبر صریح را رد می‌کند و حیلولت را در چارچوب سنت‌های الهی (مانند سنت هدایت و اضلال مبتنی بر شاکله و عمل فرد) و اذن او تفسیر می‌کند. این دیدگاه به تفاسیری که حیلولت را به معنای «تدبیر امر قلب» توسط خداوند می‌دانند، نزدیک است. خداوند قلب را می‌گرداند (مقلّب القلوب)، اما این تغییر و تحویل بر اساس سنن معین و اغلب در پاسخ به عملکرد خود انسان است.

دیدگاه حیلولت به مثابه فاصله انداختن میان انسان و تمایلات نفسانی (حفظ از گناه)

با توجه به اینکه آیه با دعوت به استجابت برای رسیدن به «حیات طیبه» آغاز می‌شود، برخی مفسران «حیلولت» را در این سیاق معنا کرده‌اند. خداوند با دعوت انسان به سوی حیات معنوی، و با الطاف خود، میان او و خواسته‌های پست و تمایلات نفسانی که مانع رسیدن به آن حیات هستند، حائل می‌شود و او را از آلودگی حفظ می‌کند.

ابن قتیبه دینوری اشاره دارد که ممکن است معنا این باشد که خداوند میان انسان و آنچه دلش می‌خواهد (از امور باطل) حائل می‌شود (ابن قتیبه، ۱۳۸۷ق، ج۱، ص ۱۵۴). ابن جوزی هم در زاد المسیر، این قول را از برخی نقل می‌کند که خداوند میان مؤمن و معصیت حائل می‌شود تا او مرتکب نشود (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج۲، ص ۲۰۰)

این تفسیر با بخش اول آیه (دعوت به حیات) و مفهوم هدایت و عصمت نسبی الهی برای مؤمنان ارتباط معنایی خوبی برقرار می‌کند. استجابت به خدا و رسول، مستلزم مقابله با هواهای نفسانی است و خداوند در این مسیر یاری‌گر مؤمنان است و میان آن‌ها و برخی شهوات یا گناهان مهلک حائل می‌شود. همچنین این دیدگاه با مفهوم «توفیق» (که در دیدگاه دوم بحث شد) و همچنین روایات مربوط به صیانت از فطرت (که در بخش تحلیل روایات خواهد آمد) قابل پیوند است.

دیدگاه حیلولت به معنای مرگ

برخی مفسران، از جمله زمخشری در الکشاف، با توجه به اینکه مرگ نیز میان انسان («مرء») و قلبش (به معنای مرکز حیات و ادراکش) جدایی می‌اندازد، یکی از وجوه محتمل برای «حیلولت» را فرا رسیدن مرگ دانسته‌اند. طبق این نظر، آیه هشداری است به انسان که پیش از آنکه مرگ میان او و توانایی عمل و توبه‌اش حائل شود، دعوت خدا و رسول را اجابت کند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۲، ص۲۱۰).

این تفسیر از نظر معنایی، به یک واقعیت عینی (جدایی‌افکنی مرگ) اشاره دارد و می‌تواند پیام هشداری آیه را تقویت کند. اما تطبیق آن به عنوان معنای اصلی یا تنها معنای فعل «یحول الله» در آیه محل تأمل است چرا که فاعل حیلولت در اینجا مرگ است یا خداوند به واسطه مرگ؟ ظاهر آیه، فاعلیت را به «الله» نسبت می‌دهد. زمخشری هم نیز این وجه را به عنوان یکی از احتمالات ذکر می‌کند و آن را نافی معانی دیگر نمی‌داند.

دیدگاه حیلولت به معنای تدبیر امور قلب و ایجاد تغییرات مثبت

شیخ طبرسی در مجمع البیان، ضمن اشاره به معنای لغوی قلب (تقلب و تحول)، به دیدگاهی اشاره می‌کند که «حیلولت» را به معنای تغییر و تحویل حالات قلب توسط خداوند می‌داند، به ویژه تغییرات مثبت مانند ایجاد آرامش و از بین بردن غم. او به آیاتی استناد می‌کند که خداوند سکینه و آرامش را بر قلب مؤمنان نازل می‌کند (مانند توبه: ۲۶؛ فتح: ۴). طبق این نظر، خداوند با الطاف خود، احوال قلب مؤمن را از اضطراب به اطمینان، و از غم به شادی تغییر می‌دهد و این خود نوعی حائل شدن میان انسان و حالات منفی قلبی اوست (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۴، ص۸۲۰). این تفسیر بر جنبه ربوبی و تدبیری خداوند در امور قلوب و نقش او به عنوان «مقلب القلوب» تأکید دارد. این دیدگاه لزوماً نافی اختیار نیست، زیرا این تغییرات مثبت (مانند سکینه) معمولاً در پاسخ به ایمان و عمل صالح مؤمنان و به عنوان تفضل و یاری الهی است، نه یک اقدام جبری ابتدایی. همچنین این معنا می‌تواند به عنوان یکی از مصادیق و جلوه‌های «حیلولت» الهی در نظر گرفته شود که با هدف حمایت و هدایت مؤمنان صورت می‌گیرد..

تحلیل روایات اسلامی در تفسیر آیه حیلولت

آیه ۲۴ سوره انفال، «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، در متون روایی اسلامی مورد توجه قرار گرفته است و مفسران با استناد به احادیث مختلف، تفسیرهای گوناگونی از مفهوم «حیلولت» ارائه کرده‌اند. این روایات عمدتاً به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: روایات اهل تسنن و روایات شیعی. هر یک از این دسته‌ها نکات مهمی را در تفسیر آیه مطرح می‌کنند که در ادامه، این نکات با تحلیل و تطبیق با محتوای آیه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

تحلیل روایات اهل تسنن در تبیین آیه حیلولت

روایات اهل تسنن در تبیین ارتباط انسان با خداوند در قالب ایمان و کفر، به‌ویژه در بحث «حائل شدن خداوند»، جنبه‌ای از نظریات جبری را در تفاسیر خود برجسته کرده‌اند. این روایات به‌طور خاص به آن دسته از آیات قرآن اشاره دارند که خداوند را به‌عنوان مانعی میان ایمان و کفر معرفی می‌کنند. سیوطی در کتاب «الدر المنثور» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج۳، ص۱۷۶) نقل می‌کند که خداوند میان مؤمن و کفر، و کافر و ایمان حائل می‌شود. این بیان، از منظر برخی مفسران اهل تسنن، به‌نوعی بر نظریات جبرگرایانه تأکید دارد، به‌ویژه آنجا که تأثیر اراده الهی را بر اختیار انسان‌ها برجسته می‌سازد.

با این حال، تفسیر جبری این روایت با دیدگاه‌های قرآنی و آیات دیگر در تعارض است. به‌عنوان نمونه، آیه ۲۹ سوره کهف «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ» که بر آزادی و اختیار انسان در انتخاب ایمان یا کفر تأکید دارد، به‌وضوح نشان می‌دهد که انسان در انتخاب‌های دینی خود مختار است. این آیه نشان‌دهنده توازن میان اختیار انسان و هدایت الهی است و نمی‌توان آن را با دیدگاه‌های جبری که خداوند را به‌عنوان عامل اصلی در هدایت یا گمراهی معرفی می‌کنند، هم‌راستا دانست.

در تفسیر ارتباط انسان با خدا، مهم است که بین اراده الهی و اختیار انسانی تفکیک قائل شویم. خداوند از یک‌سو هدایتگر است و انسان‌ها را در مسیر درست راهنمایی می‌کند، اما از سوی دیگر، اختیار انتخاب به‌طور کامل در دست انسان قرار دارد. این توازن در تفاسیر قرآنی به‌ویژه در آیه ۲۹ سوره کهف مشهود است که آزادی انتخاب را به انسان اعطا کرده است.

بنابراین، هرچند برخی روایات اهل تسنن به‌ویژه در تفسیر «حائل شدن خداوند» بر نظریات جبری تأکید دارند، اما این روایات نیازمند نقد و بازنگری هستند، چرا که با آموزه‌های قرآنی و آیات دیگری که به اختیار انسان تأکید دارند، هم‌خوانی ندارند. در نهایت، ارتباط انسان با خداوند در قرآن و متون تفسیری، رابطه‌ای است که هم‌زمان به اراده الهی و اختیار انسانی توجه دارد.

مفاهیم حائل شدن در روایات شیعی

روایات شیعی درباره آیه «حیلولت» به جنبه‌های دقیق‌تری از نقش خداوند در هدایت، حمایت، و صیانت انسان از گمراهی اشاره دارند. این روایات غالباً بر مفهوم اختیار تأکید کرده و تفسیر جبری را نفی می‌کنند. در تفاسیر شیعی، خداوند به‌عنوان هدایتگر و حامی معرفی می‌شود که مسیر درست را برای انسان‌ها روشن می‌کند، اما اختیار انتخاب را به انسان‌ها واگذار می‌کند. بر این اساس، نقش خداوند در هدایت، نه به‌طور مستقیم و اجباری، بلکه از طریق راهنمایی و فراهم‌کردن امکانات و ابزارهای هدایت است.

در روایات شیعی، خداوند به‌عنوان رحمت و بخشنده‌ای که به انسان‌ها توانایی انتخاب می‌دهد، توصیف می‌شود. این روایات تأکید دارند که انسان‌ها باید در انتخاب‌های خود از عقل و اختیار خود بهره ببرند، در حالی که خداوند به‌عنوان راهنمایی همیشگی در کنار آن‌هاست. در مقابل، نظریات جبری که خداوند را به‌عنوان عامل مستقیم در هدایت یا گمراهی انسان‌ها معرفی می‌کنند، در روایات شیعی جایی ندارند. این روایات بر این نکته تأکید دارند که در نهایت، انسان است که باید از اختیار خود استفاده کرده و به‌طور آزادانه راه درست را انتخاب کند.

بنابراین، روایات شیعی به‌طور کلی تفسیر جبری را نفی کرده و بر اهمیت اختیار انسان در انتخاب ایمان و کفر تأکید می‌کنند. این روایات نشان می‌دهند که خداوند با هدایت و حمایت خود، انسان‌ها را از گمراهی دور می‌کند، اما در عین حال، انتخاب نهایی بر عهده خود انسان است.

حائل شدن الهی در تقابل میان خواسته‌ها و اراده انسان

در تفسیر قمی آمده است که خداوند میان خواسته و اراده بنده حائل می‌شود (قمی، ۱۴۰۴ق، ج۱، ص۲۷۱). این بیان به‌طور خاص به جنبه‌ای از قدرت و اختیار الهی اشاره دارد که به‌طور همزمان با اختیار انسان سازگاری دارد. در این دیدگاه، خداوند در مقام ربوبیت خود، تمایلات و خواسته‌های انسان را تحت تدبیر و هدایت قرار می‌دهد، اما انتخاب نهایی همچنان بر عهده خود انسان است. این رویکرد به‌ویژه در نقد تفاسیر جبری و اختیاری از آیه ۲۴ سوره انفال قابل تحلیل است.

در آیه مذکور، ارتباط انسان با خدا به‌گونه‌ای ترسیم می‌شود که اراده الهی و اختیار انسانی در تعامل و هماهنگی قرار دارند. از یک‌سو، خداوند در راستای هدایت و حفظ انسان از انحرافات، زمینه‌هایی را فراهم می‌کند؛ و از سوی دیگر، انسان همچنان در انتخاب و تصمیم‌گیری خود مختار است. به این ترتیب، خداوند با ایجاد زمینه‌های مساعد، از انحراف فطری و وجدان انسان جلوگیری می‌کند و به او آزادی اراده می‌دهد تا در راستای هدایت الهی گام بردارد.

در نقد تفاسیر جبری، باید گفت که اگر تمام امور به‌طور مطلق تحت اراده الهی قرار گیرد و انسان هیچ‌گونه اختیاری نداشته باشد، مفهوم مسئولیت انسانی و پاداش و جزا بی‌معنا خواهد شد. از سوی دیگر، در تفاسیر اختیاری، اگر انسان به‌طور کامل مختار باشد و اراده الهی هیچ نقشی در هدایت او نداشته باشد، آنگاه سخن از هدایت و رحمت الهی بی‌معنا خواهد شد. بنابراین، تبیین درست ارتباط میان اراده الهی و اختیار انسانی به‌ویژه در تفسیر آیه ۲۴ سوره انفال، تأکید بر هماهنگی میان این دو است؛ به‌گونه‌ای که اراده الهی به‌عنوان زمینه‌ساز هدایت و اختیار انسانی به‌عنوان عامل تصمیم‌گیری و انتخاب، هر دو در راستای یکدیگر عمل می‌کنند.

حفظ فطرت از انحراف با تدابیر الهی

در تفسیر آیه ۲۴ سوره انفال و در بررسی ارتباط انسان با خدا در متون تفسیری، یکی از مسائل مهمی که مطرح می‌شود، نقد تفاسیر جبری و اختیاری در تبیین رفتار انسان است. در این راستا، روایت امام صادق (ع) به‌ویژه در ارتباط با این آیه، می‌تواند کمک‌کننده باشد. ایشان می‌فرمایند: «خداوند از اینکه انسان باطل را حق بپندارد، حائل می‌شود» (برقی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۲۳۷). این سخن امام به‌طور ضمنی نشان می‌دهد که خداوند در فرآیند هدایت انسان، نقش محافظتی و حمایتی دارد و از این‌رو اجازه نمی‌دهد انسان در پذیرش باطل دچار اشتباه شود. به عبارت دیگر، خداوند در جهت حفظ فطرت پاک انسان و هدایت او به‌سوی حقیقت تلاش می‌کند.

امام صادق (ع) در ادامه اضافه می‌کنند که: «خداوند بنده را از شقاوت به سعادت منتقل می‌کند، اما از سعادت به شقاوت انتقال نمی‌دهد» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ص۳۵۸). این بیان نشان‌دهنده آن است که در دیدگاه امام، انسان در معرض تغییرات و تحولات معنوی قرار دارد که می‌تواند او را از شقاوت به سعادت و بالعکس سوق دهد. اما در عین حال، این تحول به‌طور یک‌جانبه و بدون در نظر گرفتن اراده و اختیار انسان رخ نمی‌دهد. این نکته به‌ویژه در تفسیر آیه ۲۴ سوره انفال که به‌نوعی به اراده الهی در هدایت انسان‌ها اشاره دارد، حائز اهمیت است.

این روایت به‌وضوح تأکید دارد بر صیانت الهی از فطرت انسان، به‌گونه‌ای که خداوند اجازه نمی‌دهد فطرت پاک انسان در برابر باطل و اشتباه قرار گیرد. اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که این صیانت الهی نه به معنای نفی اختیار انسان، بلکه به‌عنوان نوعی هدایت و حمایت از جانب خداوند برای کمک به انسان در مسیر درست است. به عبارت دیگر، در حالی که خداوند هدایتگر است و از انحراف انسان جلوگیری می‌کند، اما انسان همچنان مسئول اعمال خود و انتخاب‌هایش است. این نکته می‌تواند به‌طور مؤثری در نقد تفاسیر جبری و اختیاری آیه ۲۴ سوره انفال و تبیین ارتباط انسان با خدا در متون تفسیری مورد بررسی قرار گیرد.

این نگاه، نه تنها نقش الهی در هدایت انسان را مورد تأکید قرار می‌دهد، بلکه مسئولیت فردی انسان را در انتخاب‌هایش حفظ می‌کند و به‌طور غیرمستقیم از سلب اختیار انسان جلوگیری می‌کند. این دیدگاه به‌ویژه در متون تفسیری اسلامی اهمیت زیادی دارد، زیرا به‌دنبال ایجاد تعادل میان اراده الهی و اختیار انسانی است.

صیانت از فطرت انسان در مقابل وسوسه‌های گناه

در تحلیل ارتباط انسان با خدا از منظر تفاسیر قرآنی، یکی از آیات کلیدی، آیه ۲۴ سوره انفال است که در آن به رابطه انسان با خداوند و انتخاب‌های اختیاری و جبری او پرداخته می‌شود. این آیه می‌تواند مبنای خوبی برای نقد تفاسیر جبری و اختیاری در فهم رابطه انسان با خدا باشد. در همین راستا، نقل روایتی از امام صادق (ع) می‌تواند به درک عمیق‌تری از نقش قلب در تصمیم‌گیری‌های انسان کمک کند. امام صادق (ع) فرموده‌اند: «گوش، چشم، دست، زبان و قلب انسان میل به گناه دارند، اما اگر انسان مرتکب گناه شود، قلب او این کار را نمی‌پذیرد و می‌داند که حق چیزی غیر از آن است» (برقی، ۱۴۱۴، ج۱، ص۲۷۶). این روایت به‌وضوح بر نقش قلب به‌عنوان محور وجدان و آگاهی انسان تأکید می‌کند.

در این نگاه، قلب نه‌تنها به‌عنوان عضو فیزیکی، بلکه به‌عنوان مرکز فطرت و شناخت حقیقت معرفی می‌شود. حتی در شرایطی که انسان از مسیر درست منحرف می‌شود و به گناه آلوده می‌شود، قلب او همچنان حقیقت را می‌شناسد و وجدان انسان از انحراف کامل محافظت می‌شود. این نکته به‌ویژه در تفاسیر مختلف آیه ۲۴ سوره انفال اهمیت دارد، چرا که به‌طور ضمنی بیان می‌کند که انسان در عین اختیار داشتن، از سوی خداوند با نوعی صیانت الهی محافظت می‌شود. این صیانت الهی بر اساس فطرت و شناخت درونی انسان است که در شرایط خطا نیز انسان را از انحراف مطلق بازمی‌دارد.

در نتیجه، ارتباط انسان با خدا در متون تفسیری و روایات به‌ویژه از منظر آیه ۲۴ سوره انفال، به‌طور ضمنی تأکید بر وجود آزادی انتخاب در کنار حمایت الهی دارد. این حمایت الهی، همانند حجت بر انسان، مسئولیت او را در برابر اعمالش اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که انسان نه‌تنها از قدرت انتخاب برخوردار است، بلکه از جانب خداوند در مسیر صحیح هدایت می‌شود.

تحلیل نهایی روایات شیعی در پرتو حیلولت الهی

در متون تفسیری شیعی، روایات متعددی به مفهوم حیلولت و تأثیر آن بر فطرت انسان، نقش وجدان، و حفاظت الهی از انحراف قلب پرداخته‌اند. این روایات برخلاف دیدگاه‌های جبری که انسان را فاقد اختیار در مسیر عمل می‌پندارند، مسئولیت انسان را در چارچوب هدایت الهی به رسمیت می‌شناسند. در این بین، مفهوم «صیانت الهی» به معنای حفظ و نگهداری فطرت انسان از انحرافات درونی است، که خداوند از طریق وجدان درونی به انسان ارائه می‌دهد. این وجدان در حقیقت به عنوان حجت درونی عمل می‌کند و از طریق آن، انسان همواره با انتخاب‌های اخلاقی روبرو می‌شود. با این حال، این حجت الهی هرگز به معنای نفی اختیار و مسئولیت انسان در اعمالش نیست.

قرآن نیز این مفهوم را در آیه‌ای از سوره صف بیان کرده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف: ۵). در این آیه، اشاره به تغییر و انحراف قلب‌ها از سوی انسان‌ها و در پی آن تغییرات الهی در سرنوشت آنان دارد. این آیه به وضوح نشان می‌دهد که انحراف انسان از مسیر هدایت الهی به دلیل انتخاب‌های آزادانه او صورت می‌گیرد، و خداوند در پاسخ به این انحرافات، قلب‌های آنان را دگرگون می‌سازد.

در نقد تفاسیر جبری، این روایات و آیات نشان می‌دهند که انسان در فرآیند ارتباط با خدا، همواره در محدوده اختیار خود قرار دارد. در حالی که هدایت الهی نقش مهمی در راهنمایی انسان دارد، مسئولیت فردی او در انتخاب‌هایش حفظ می‌شود و هیچ‌گاه اختیار و اراده انسان تحت تأثیر جبر قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، مفاهیم قرآنی و روایات شیعی به وضوح تأکید دارند که هر چند خداوند هدایت و حفاظت را به انسان ارائه می‌دهد، اما او همچنان باید در انتخاب مسیر خود تصمیم‌گیری کند و مسئولیت اعمالش را بپذیرد.

تحلیل نهایی روایات اسلامی درباره تفسیر آیه حیلولت

در تفسیر آیه ۲۴ سوره انفال، روایات اهل تسنن و شیعه به جنبه‌های مختلف نقش خداوند در ارتباط با قلب انسان پرداخته‌اند. در حالی که برخی روایات اهل تسنن به تفسیری نزدیک به جبر تمایل دارند، روایات شیعی بر نقش صیانت الهی از وجدان و فطرت انسان تأکید می‌کنند. این صیانت الهی، به معنای جلوگیری از انحراف کامل قلب و وجدان است، اما هرگز به نفی اختیار انسان منجر نمی‌شود. از این رو، حیلولت خداوند در تفاسیر شیعی بیشتر به معنای «هدایت ویژه» و «حفظ وجدان درونی» تعبیر می‌شود. این دیدگاه‌ها با سیاق قرآن و آموزه‌های توحیدی کاملاً هماهنگ است و به‌طور خاص بر حفظ تعادل میان هدایت الهی و اختیار انسانی تأکید دارد. در این روایات، خداوند با حفظ وجدان درونی انسان، او را در مسیر حقیقت و هدایت قرار می‌دهد، بدون آنکه آزادی اراده و انتخاب را از انسان سلب کند. این تفسیر به‌ویژه در مقابل دیدگاه‌های جبری قرار می‌گیرد که بر بی‌اختیاری انسان در برابر اراده الهی تأکید دارند.

جمع‌بندی و ارزیابی نهائی تطابق دیدگاه‌ها درباره حیلولت الهی

آیه ۲۴ سوره انفال، «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، یکی از آیات متشابه قرآن است که تفاسیر متعددی از سوی مفسران و اندیشمندان اسلامی درباره آن ارائه شده است. اگرچه ظاهر این آیه ممکن است به نظریه جبر نزدیک به نظر برسد، اما با توجه به آیات محکم، تفاسیر معتبر و تحلیل‌های روایی، روشن می‌شود که معنای اصلی آن با توجه به اصول عدل الهی، اختیار انسان و نقش خداوند در هدایت و محافظت از فطرت انسانی تبیین می‌شود.

آیه حیلولت و تحلیل تشابهات اصلی و عرضی در قرآن

برای درک بهتر آیه حیلولت، «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال: ۲۴)، لازم است مفهوم «تشابه» در آیات قرآن به‌دقت تبیین شود. تشابه در قرآن به دو نوع اصلی تقسیم می‌شود که هرکدام نقشی مهم در فهم صحیح آیات ایفا می‌کنند:

تشابه اصلی

تشابه اصلی به ویژگی‌های ذاتی زبان عربی و محدودیت واژگان آن در بیان مفاهیم عمیق و گسترده قرآنی بازمی‌گردد. زبان عربی، که غالباً برای بیان معانی محسوس و ساده طراحی شده بود، با نزول قرآن به‌عنوان یک متن الهی، به ابزاری برای انتقال معانی بلندتر و پیچیده‌تر تبدیل شد. این امر باعث شد برخی آیات از دید مخاطبان اولیه دشوار و متشابه به نظر برسند. برای مثال، آیه «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال: ۱۷)، که به تعامل اراده انسانی و اراده الهی در افعال اشاره دارد، ممکن است برای مخاطبان عصر نزول، نوعی جبرگرایی را تداعی کند. اما با رجوع به اصول تفسیری و آیات محکم، مشخص می‌شود که این آیه به هماهنگی میان اراده انسان و اراده الهی در مسیر هدایت اشاره دارد (طبری، ۱۴۲۰ق، ج۱۰، ص۵۲۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۱۵، ص۳۲۱).

تشابه عرضی

تشابه عرضی ناشی از برداشت‌های سطحی از آیات قرآن و عدم توجه به اصول کلی و محکمات آن است. در این نوع تشابه، خواننده یا مفسر ممکن است بدون در نظر گرفتن بافت معنایی آیات یا ارجاع به اصول کلی مانند عدل الهی و اختیار انسان، تفسیری نادرست ارائه دهد. فهم صحیح آیات متشابه، از جمله آیه حیلولت، نیازمند رجوع به اصول کلی قرآن و درک ارتباط میان آیات است. به‌عنوان نمونه، آیه «اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» در چارچوب عدالت و هدایت الهی، به نقش خداوند در صیانت از فطرت انسان و فراهم آوردن شرایط هدایت اشاره دارد، نه به معنای سلب اختیار از انسان (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ج۸، ص۱۲۲).

آیه حیلولت از جمله آیات متشابهی است که برای فهم معنای دقیق آن باید به محکمات و اصول کلی قرآن مراجعه کرد. این آیه در عین حال که به نقش محوری خداوند در هدایت انسان تأکید دارد، اختیار انسان را نیز نفی نمی‌کند. در واقع، آیه نشان‌دهنده تعامل میان هدایت الهی و اراده انسان است، به‌گونه‌ای که خداوند به‌عنوان هدایتگر، مسیر صحیح را برای انسان آشکار می‌سازد و قلب او را به‌سوی حقیقت سوق می‌دهد، مشروط بر آن‌که انسان با اختیار خود، پذیرای این هدایت باشد.

جمع بندی نهایی تفسیری آیه «اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»

آیه شریفه «اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال: ۲۴) از جمله آیاتی است که تفاسیر گوناگونی پیرامون آن ارائه شده است. این آیه با بیانی دقیق و ژرف، به رابطه پیچیده و ناگسستنی انسان با خداوند اشاره دارد و تأکیدی بر نقش خداوند در هدایت قلب‌ها و تنظیم گرایش‌های درونی انسان‌ها دارد. جمع‌بندی نهایی این تفسیر، در تلاش است تا ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف، به درکی جامع‌تر از جایگاه این آیه در هدایت الهی و مسئولیت فردی انسان دست یابد.

خداوند و قلب انسان: از مالکیت تا هدایت الهی

خداوند به‌عنوان خالق و مالک مطلق انسان، احاطه‌ای بی‌چون‌وچرا بر تمامی اجزای وجودی او، اعم از قوای جسمانی و روحانی، دارد. این مالکیت، نه صرفاً از نوع حقوقی و قراردادی، بلکه به‌معنای حقیقی و ذاتی است. علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد:

»خداوند به انسان و قوای او از خود او نزدیک‌تر است، زیرا همه آنچه انسان دارد، به‌عنوان امانت و مالکیت اعتباری به او واگذار شده و مالکیت حقیقی از آن خداوند است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۹، ص۴۷).

آیه شریفه «اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال: ۲۴) به این احاطه مطلق اشاره دارد. این حیلولت الهی به‌صورت‌های مختلف در متون تفسیری تبیین شده است و به دو بُعد اصلی تقسیم می‌شود:

۱. نزدیکی وجودی خداوند به انسان خداوند از حیث وجودی، به ذات انسان نزدیک‌تر از هر چیز دیگری است. این نزدیکی به معنای احاطه علمی، قدرت و قیومیت الهی بر انسان است. آیه «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶) این حقیقت

را به‌روشنی بیان می‌کند. از این منظر، خداوند نه‌تنها بر افعال و نیات انسان آگاه است، بلکه منشأ و مبنای وجود او نیز به خداوند بازمی‌گردد.

۲. نقش خداوند در هدایت و تربیت انسان حیلولت الهی، فراتر از نزدیکی وجودی، شامل هدایت و مدیریت مسیر رشد انسان نیز می‌شود. خداوند با احاطه بر قلب انسان، او را به سمت خیر و صلاح هدایت می‌کند. این مفهوم در آیاتی چون «إِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره: ۱۸۶) به‌خوبی منعکس شده است. تفاسیر مختلف نیز این نقش خداوند را به‌عنوان مربی و هادی مورد تأکید قرار داده‌اند.

برخی از تفاسیر، مفهوم حیلولت الهی را به‌گونه‌ای تبیین کرده‌اند که با اصول اختیار انسانی ناسازگار به نظر می‌رسد. این دیدگاه‌ها، حاکمیت مطلق خداوند بر قلب انسان را به معنای سلب اراده و اختیار تعبیر کرده‌اند. در مقابل، تفاسیری همچون تفسیر المیزان، این حیلولت را به‌گونه‌ای تحلیل کرده‌اند که ضمن تأکید بر مالکیت مطلق خداوند، جایگاه اختیار انسانی محفوظ بماند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۹، ص۵۰). به بیان دیگر، احاطه خداوند بر قلب انسان، به معنای فراهم آوردن زمینه‌های هدایت و تأثیرگذاری بر نیات و اعمال اوست، نه نفی اختیار.

آیه «اللَّهُ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» دربردارنده حقیقتی عمیق از رابطه انسان و خداوند است. این رابطه، هم بر پایه نزدیکی وجودی خداوند و هم بر اساس نقش او در هدایت و تربیت انسان تبیین می‌شود. بررسی تفاسیر مختلف نشان می‌دهد که دیدگاه‌هایی که میان احاطه مطلق الهی و اختیار انسانی توازن برقرار می‌کنند، از انسجام بیشتری برخوردارند. در نهایت، این آیه ما را به درکی عمیق‌تر از وابستگی وجودی و معنوی انسان به خداوند رهنمون می‌سازد.

حیلولت خداوند: محافظت از فطرت و گرایش‌های الهی انسان

روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نقش مهمی در تبیین مفهوم حیلولت الهی و پیوند آن با صیانت از وجدان و فطرت انسانی دارند. به عنوان نمونه، امام صادق (علیه‌السلام) در حدیثی می‌فرمایند: «خداوند از اینکه انسان باطل را حق بپندارد، حائل می‌شود» (برقی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۲۳۷). این روایت بر نقش خداوند در حفظ آگاهی فطری انسان تأکید دارد و نشان می‌دهد که حتی در شرایط خطا، وجدان انسانی توانایی تمییز حقیقت از باطل را دارد. این صیانت الهی، تجلی احاطه و قرب خداوند به انسان و پاسداری او از اصول بنیادین هدایت است.

علامه طباطبایی نیز در تفسیر این آیه بیان می‌کند که خداوند «مقلب القلوب» است و می‌تواند مسیر انسان را از شقاوت به سعادت تغییر دهد، اما این تحول هرگز به معنای نفی اختیار انسان نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۹، ص۴۸). این دیدگاه با آموزه قرآنی «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸) نیز هماهنگ است، که بر نقش الهام الهی در تقویت توانایی انسان برای انتخاب راه درست تأکید دارد.

ارتباط با رستاخیز و نشئه آخرت

پایان آیه با عبارت «وَأَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ» بر حقیقت مالکیت مطلق الهی در روز قیامت تأکید می‌کند. در رستاخیز، تمامی مالکیت‌های ظاهری و قدرت‌های اعتباری انسان بی‌اعتبار می‌شود و تنها مالکیت حقیقی خداوند آشکار می‌گردد (طباطبایی،۱۴۱۷ق، ج۹، ص۴۷). این حقیقت، وابستگی مطلق انسان به خداوند را به یاد می‌آورد و او را به پاسخگویی به دعوت الهی در دنیا وادار می‌کند.

جمع‌بندی پیامدهای تفسیری آیه حیلولت (در پرتو اختیار و هدایت الهی)

بر اساس تحلیل‌های لغوی، قرآنی و روایی ارائه شده در بخش‌های پیشین، و با توجه به نقد تفصیلی دیدگاه‌های جبرگرایانه که در بخش‌های قبل به آن پرداخته شد، می‌توان به جمع‌بندی روشنی از دلالت‌ها و پیامدهای تفسیری آیه ۲۴ سوره انفال، بر اساس دیدگاه مختار (سازگار با اختیار)، دست یافت. این آیه، به عنوان یکی از جامع‌ترین آیات در ترسیم رابطه انسان و خدا، تصویری

متعادل ارائه می‌دهد که در آن، احاطه، مالکیت و تدبیر مطلق الهی نه تنها نافی اختیار و مسئولیت انسان نیست، بلکه زمینه‌ساز و تقویت‌کننده آن است.

چنانکه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان تبیین نموده است، حیلولت الهی بیانگر احاطه وجودی و قیومی خداوند بر انسان و قلب اوست؛ به این معنا که خداوند از خود انسان به او و کانون تصمیم‌گیری‌اش (قلب) نزدیک‌تر و اولی به تصرف است. این نزدیکی و مالکیت ذاتی، هرچند مانع از استقلال مطلق انسان در برابر خدا می‌شود، اما نافی اختیار او در چارچوب این مالکیت و در طول اراده الهی نیست. خداوند با این احاطه، امور قلب را تدبیر کرده و از فطرت انسان در برابر انحرافات صیانت می‌کند، اما انتخاب نهایی مسیر با خود انسان است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۹، ص ۵۰-۴۷)

از سوی دیگر، آیه با یادآوری علم و احاطه مطلق خداوند بر قلب انسان («وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ...») و پیوند آن با حقیقت رستاخیز («وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»)، بر مسئولیت‌پذیری انسان در برابر اعمال و نیاتش تأکید مضاعف می‌کند. آگاهی از اینکه خداوند حتی میان انسان و کانون تصمیم‌گیری‌های درونی او حاضر و ناظر است و بازگشت نهایی به سوی اوست، انگیزه‌ای قدرتمند برای تقوا، خودنگهداری، و تلاش برای استجابت آگاهانه به دعوت الهی فراهم می‌آورد؛ دعوتی که خود، ضامن حیات معنوی انسان است. چنانکه قرآن در جایی دیگر به عدم امکان کتمان حقیقت از خداوند در قیامت اشاره دارد («... وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا»؛ نساء: ۴۲).

بنابراین، می‌توان مهم‌ترین پیامدهای تفسیری آیه حیلولت را، بر اساس تفسیر مورد قبول این پژوهش (مبتنی بر اختیار و هدایت)، این‌گونه خلاصه کرد:

۱. تأکید بر اختیار انسان در بستر احاطه و تدبیر الهی: آیه ضمن اثبات قرب، احاطه، مالکیت مطلق و نقش تدبیری خداوند (به ویژه در هدایت و صیانت از فطرت)، اختیار و مسئولیت انسان را کاملاً محفوظ می‌دارد و هرگونه تفسیر جبرگرایانه صریح را نفی می‌کند.

۲. تقویت حس مسئولیت‌پذیری: آگاهی‌بخشی نسبت به حضور و نظارت دائمی و بی‌واسطه خداوند بر قلب و نیت انسان، او را به مسئولیت‌پذیری بیشتر در انتخاب‌ها و اعمالش فرا می‌خواند.

۳. دعوت به تقوا و استجابت آگاهانه: نزدیکی و احاطه خداوند، به عنوان یک عامل هشداردهنده نسبت به عواقب انتخاب‌های نادرست و در عین حال امیدبخش نسبت به امکان بهره‌مندی از هدایت و لطف الهی، انسان را به بیداری وجدان، غنیمت شمردن فرصت هدایت، و پاسخ مثبت به دعوت حیات‌بخش الهی ترغیب می‌کند.

۴. تعمیق فهم قرب و ربوبیت الهی: آیه تصویری فراتر از خالقیت صِرف ارائه می‌دهد؛ خداوند نه تنها خالق، بلکه حاضر، ناظر، مالک حقیقی، مدبر امور قلب و نزدیک‌ترین حقیقت به انسان است. این فهم عمیق از قرب و ربوبیت الهی، می‌تواند به تقویت توکل، تسلیم آگاهانه در برابر حق، و احساس حضور دائمی در محضر خداوند بینجامد.

نتیجه‌گیری

آیه ۲۴ سوره انفال، مشهور به «آیه حیلولت»، به دلیل عبارت کانونی «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»، یکی از چالش‌برانگیزترین و بحث‌انگیزترین آیات قرآن در حوزه الهیات و تفسیر بوده است. این آیه به دلیل ظاهر آن، دستاویزی برای برخی تفاسیر جبرگرایانه قرار گرفته و موجب بروز دیدگاه‌های متعارض در مسئله بنیادین جبر و اختیار شده است. پژوهش حاضر با هدف واکاوی انتقادی تفاسیر جبرگرایانه و ارائه تبیینی سازگار با اصول عدل و اختیار، به بررسی ابعاد لغوی، تفسیری و روایی این آیه پرداخت.

یافته‌های اصلی تحقیق نشان داد که تفاسیر جبرگرایانه، که حیلولت را عمدتاً به معنای مانع شدن خداوند در برابر ایمان کافر یا کفر مؤمن و سلب اراده از انسان تفسیر می‌کنند، با اصول مسلم و محکمات قرآن کریم در تعارض جدی قرار دارند. این تعارض هم با آیاتی که صراحتاً بر اختیار و مسئولیت انسان در انتخاب مسیر تأکید می‌کنند (مانند کهف: ۲۹) آشکار است و هم با سیاق خود آیه حیلولت که با دعوت به استجابت اختیاری آغاز می‌شود. علاوه بر این، پیامدهای کلامی چنین تفسیری با اصل بنیادین عدل الهی ناسازگار است.

در مقابل، تحلیل دقیق مفاهیم کلیدی آیه («حیلولت»، «مرء»، «قلب») و بررسی طیف وسیعی از دیدگاه‌های تفسیری و روایات معتبر (به‌ویژه روایات شیعی و دیدگاه مفسرانی چون علامه طباطبایی) نشان داد که «حیلولت» الهی را می‌توان و باید در چارچوبی سازگار با

اختیار انسان فهمید. معانی عمیق‌تری چون قرب و احاطه وجودی مطلق خداوند بر انسان (نزدیک‌تر بودن خدا به انسان از خودش و رگ گردنش)، مالکیت حقیقی و تدبیر حکیمانه امور قلب، و نقش خداوند در هدایت، توفیق و صیانت از فطرت پاک انسانی در برابر انحرافات، تفاسیر قابل قبول و منسجمی از آیه ارائه می‌دهند.

اهمیت این یافته‌ها در رفع تعارض ظاهری میان این آیه متشابه و اصل قرآنی و عقلی اختیار، و ارائه تصویری متعادل و جامع از رابطه انسان و خداست؛ رابطه‌ای که در آن، احاطه، مالکیت، علم و قدرت مطلق الهی، نه تنها نافی اختیار و تکلیف انسان نیست، بلکه زمینه‌ساز تحقق هدایت و کمال او در سایه انتخاب آگاهانه و مسئولانه است. آیه حیلولت، در نهایت، هشداری برای غافلان و بشارتی برای مؤمنان، و دعوتی است به درک این ارتباط وجودی عمیق و پاسخگویی شایسته به ندای حیات‌بخش الهی، پیش از آنکه فرصت از دست برود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ ق. [۱۹۹۴ م.]) .*روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم* .دار الکتب العلمیة.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۸ ق. [۱۹۷۸ م.]) .*التوحید* .جامعة المدرسین.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ ق. [۱۹۹۳ م.]) .*من لا یحضره الفقیه* .دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۴۲۲ ق. [۲۰۰۱ م.]) .*زاد المسیر فی علم التفسیر* (عبدالرزاق المهدی، محقق). دار الکتاب العربی.

ابن حیون، نعمان بن محمد. (۱۴۰۹ ق. [۱۹۸۸ م.]) .*شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام* .جامعة المدرسین.

ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی. (۱۴۱۰ ق. [۱۹۸۹ م.]) .*متشابه القرآن و مختلفه* .بیدار.

ابن عاشور، محمد الطاهر. (بی‌تا) .*التحریر و التنویر* .بی‌نا.

ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴ ق. [۱۹۸۴ م.]) .*معجم مقاییس اللغة* .مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (بی‌تا) .*غریب القرآن* .بی‌نا.

برقی، احمد بن محمد بن خالد. (۱۳۷۱ ق. [۱۹۵۲ م.]) .*المحاسن* .دار الکتب الإسلامیة.

تهانوی، محمد اعلی بن علی. (بی‌تا) .*کشاف اصطلاحات الفنون* .دار صادر.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵ ش. [۲۰۰۶ م.]) .*تفسیر تسنیم* (ج ۹). اسراء.

حائری تهرانی، سید علی. (۱۳۷۷ ش. [۱۹۹۸ م.]) .*مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر* .دار الکتب الاسلامیة.

حسینی همدانی، سید محمد حسین. (۱۴۰۴ ق. [۱۹۸۴ م.]) .*انوار درخشان* .لطفی.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر. (۱۴۲۰ ق. [۱۹۹۹ م.]) .*مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)* .دار احیاء التراث العربی.

راغب أصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق. [۱۹۹۲ م.]) .*مفردات ألفاظ القرآن* .دار القلم – الدار الشامیة.

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ ق. [۱۹۸۷ م.]) .*الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل* .دار الکتاب العربی.

سبحانی، جعفر. (بی‌تا) .*محاضرات فی الهیات* .مؤسسة امام صادق (ع).

سید بن قطب، ابراهیم شاذلی. (۱۴۱۲ ق. [۱۹۹۲ م.]) .*فی ظلال القرآن* .دار الشروق.

سید مرتضی، علی بن حسین. (۱۴۰۵ ق. [۱۹۸۴ م.]). انقاذ البشر من الجبر و القدر. در احمد حسینی و مهدی رجایی (کوششگران)، *رسائل الشریف المرتضی* .دار القرآن الکریم.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. (۱۴۰۴ ق. [۱۹۸۴ م.]) .*الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور* .کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، و محلی، جلال‌الدین محمد. (۱۴۱۶ ق. [۱۹۹۵ م.]) .*تفسیر الجلالین* .مؤسسة النور للمطبوعات.

شریف الرضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴ ق. [۱۹۹۳ م.]) .*نهج البلاغة* (صبحی صالح، گردآورنده/شارح). هجرت.

طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ ق. [۱۹۹۶ م.]) .*المیزان فی تفسیر القرآن* .دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ ش. [۱۹۹۳ م.]) .*مجمع البیان فی تفسیر القرآن* .ناصر خسرو.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ ق. [۱۹۸۸ م.]) .*العین* .هجرت.

قرشی، سید علی اکبر. (بی‌تا) .*قاموس قرآن* .دار الکتب الاسلامیة.

قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ ق. [۱۹۸۴ م.]) .*تفسیر القمی* .دار الکتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق. [۱۹۸۷ م.]) .*الکافی* .دار الکتب الإسلامیة.

گنابادی، سلطان محمد. (۱۴۰۸ ق. [۱۹۸۷ م.]) .*تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة* .مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸ ش. [۱۹۸۹ م.]) .*التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* .وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ ش. [۱۹۹۵ م.]) .*تفسیر نمونه* .دار الکتب الإسلامیة.

نجفی خمینی، محمد جواد. (۱۳۹۸ ق. [۱۹۷۸ م.]) .*تفسیر آسان* (ج ۶). انتشارات اسلامیه.

Reference

Al-Quran al-Karim.

Nahj al-Balagha.

Alusi, S. M. (1994). Ruh al-ma‘ani fi tafsir al-Qur’an al-‘azim [The spirit of meanings in the interpretation of the great Qur’an]. Dar al-Kutub al-‘Ilmiyyah.

Barqi, A. ibn M. ibn K. (1952). Al-Mahasin [The excellences]. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Farahidi, K. ibn A. (1988). Al-‘Ayn [The source]. Hijrat.

Gunabadi, S. M. (1987). Tafsir bayan al-sa‘adah fi maqamat al-‘ibadah [The commentary of the expression of felicity in the stations of worship]. Mu’assasat al-A‘lami li al-Matbu‘at.

Ha’iri Tehrani, S. A. (1998). Muqtaniyat al-durar wa multaqatat al-thamar [The gleaned pearls and gathered fruits]. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Husayni Hamadani, S. M. H. (1984). Anwar-e derakhshan [Radiant lights]. Lutfi.

Ibn ‘Ashur, M. al-T. (n.d.). Al-Tahrir wa al-tanwir [The liberation and enlightenment]. [n.p.].

Ibn Babawayh, M. ibn A. (1978). Al-Tawhid [Divine unity]. Jama‘at al-Mudarrisin.

Ibn Babawayh, M. ibn A. (1993). Man la yahduruh al-faqih [The one who does not have a jurist present]. Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers Association.

Ibn Faris, A. ibn F. (1984). Mu‘jam maqayis al-lughah [Dictionary of language measures]. Maktab al-A‘lam al-Islami.

Ibn Hayyun, N. ibn M. (1988). Sharh al-akhbar fi fada’il al-a’immah al-athar (AS) [Commentary on the reports about the virtues of the pure Imams]. Jama‘at al-Mudarrisin.

Ibn al-Jawzi, A. al-R. ibn A. (2001). Zad al-masir fi ‘ilm al-tafsir [Provisions for the journey in the science of exegesis] (A. al-Mahdi, Ed.). Dar al-Kitab al-‘Arabi.

Ibn Qutaybah, A. ibn M. (n.d.). Gharib al-Qur’an [The strange words of the Qur’an]. [n.p.].

Ibn Shahrashub Mazandarani, M. ibn A. (1989). Mutashabih al-Qur’an wa mukhtalifuh [The ambiguous and the varied in the Qur’an]. Bidar.

Javadi Amoli, A. (2006). Tafsir Tasnim (Vol. 9). Isra’

Kulayni, M. ibn Y. (1987). Al-Kafi [The sufficient]. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Makarim Shirazi, N. (1995). Tafsir-e nemuneh [The ideal commentary]. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Mustafawi, H. (1989). Al-tahqiq fi kalimat al-Qur’an al-karim [The investigation into the words of the Noble Qur’an]. Ministry of Culture and Islamic Guidance.

Najafi Khomeini, M. J. (1978). Tafsir-e asan [The easy commentary] (Vol. 6). Islamiyyah Publications.

Qarashi, S. A. A. (n.d.). Qamus-e Qur’an [Dictionary of the Qur’an]. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Qummi, A. ibn I. (1984). Tafsir al-Qummi [The Qummi commentary]. Dar al-Kitab.

Raghib Isfahani, H. ibn M. (1992). Mufradat alfaz al-Qur’an [Vocabulary of the words of the Qur’an]. Dar al-Qalam al-Dar al-Shamiyyah.

Razi, F. M. ibn U. (1999). Mafatih al-ghayb (Al-Tafsir al-kabir) [Keys to the unseen (The great commentary)]. Dar Ihya’ al-Turath al-‘Arabi.

Sayyid Murtada, A. ibn H. (1984). Inqadh al-bashar min al-jabr wa al-qadar [Saving humanity from determinism and free will]. In A. Husayni & M. Rajai (Eds.), Rasa'il al-Sharif al-Murtada. Dar al-Qur'an al-Karim.

Sayyid Qutb, I. S. (1992). Fi zilal al-Qur'an [In the shade of the Qur'an]. Dar al-Shuruq.

Sharif al-Radi, M. ibn H. (1993). Nahj al-balaghah [The peak of eloquence] (S. Salih, Ed.). Hijrat.

Subhani, J. (n.d.). Muhadarat fi al-ilahiyyat [Lectures on theology]. Mu'assasat al-Imam al-Sadiq (AS).

Suyuti, J. al-D. A. (1984). Al-durr al-manthur fi al-tafsir bi al-ma'thur [The scattered pearls in the traditional exegesis]. Library of Ayatollah Mar'ashi Najafi.

Suyuti, J. al-D. A., & Mahalli, J. al-D. M. (1995). Tafsir al-Jalalayn [The commentary of the two Jalals]. Mu'assasat al-Nur li al-Matbu'at.

Tabataba'i, S. M. H. (1996). Al-Mizan fi tafsir al-Qur'an [The balance in the interpretation of the Qur'an]. Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers Association.

Tabarsi, F. ibn H. (1993). Majma' al-bayan fi tafsir al-Qur'an [The collection of elucidation in the interpretation of the Qur'an]. Nasir Khusraw.

Tahanawi, M. A. ibn A. (n.d.). Kashshaf istilahat al-funun [Discoverer of the terminology of the arts]. Dar Sadir.

Zamakhshari, M. ibn U. (1987). Al-kashshaf an haqa'iq ghawamid al-tanzil [The unveiler of the truths of the obscure matters of revelation]. Dar al-Kitab al-Arabi.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University

An Analysis of Criminal Policy Flaws in Economic Crimes with a Focus on Cyberspace

Fanoos Kaviyani[1], **Ali Janipour**[2] ✉, and **Ali Pourjavaheri**[3]

1. PhD Student in Criminal law and Criminology, Department of law, Yas.C., lslamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: f.kaviyani999@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Depatement of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: Ali.janipour.2025@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Depatement of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: a.pourjavaheri@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 March 2025
Received in revised form 18 August 2025
Accepted 28 August 2025
Available online 28 September 2025

Keywords:
Filtering,
Criminal,
Internet,
Economy,
Oriented

ABSTRACT

Objective: One of the objectives of this dissertation is to analyze the flaws and challenges within Iran's criminal policy approach towards economic crimes. Additionally, it aims to examine the impacts of the proliferation of such crimes, which hinder the government's achievement of national objectives in the realm of economic security and jeopardize public security.

Method: This research has been conducted using a descriptive-analytical approach, through an examination of existing documents and legislation within the domain of economic crimes and Iran's criminal policy.

Results: The findings indicate that the lack of a clear definition for economic crimes, the multiplicity of legislative authorities, pluralism in judicial criminal policy, a populist punitive approach, the absence of a coherent and unified criminal policy, and the security-oriented nature of the criminal policy are among the challenges and shortcomings present in Iran's current criminal policy regarding economic crimes. Furthermore, the legislature's hastiness in drafting laws related to economic corruption has impeded the formation of a coherent and decisive penal policy.

Conclusions: Iran's legislative policy, which is primarily based on deterrent, retributive, and punitive characteristics, cannot function as an effective criminal policy capable of curbing delinquency, particularly corruption within the economic system. To efficiently combat economic crimes, there is a perceived need to formulate a coherent, rational criminal policy that is grounded in the economic capacities of society.

Cite this article: Kaviyani, F.; Janipour, A. & Pourjavaheri, A. (2025). An Analysis of Criminal Policy Flaws in Economic Crimes with a Focus on Cyberspace. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-20. https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572

Introduction

Today, economic delinquency or crimes, in the broad sense of the term, have become a global concern due to their adverse political, economic, and social consequences. The extent and manifestations of economic and financial delinquency, and the scope of their effects, undoubtedly vary depending on the type of political-economic system governing countries. However, the globalization of commercial, banking, financial, and economic relations and exchanges has also given a global dimension to some aspects of economic crime. Economic criminal law fulfills its role and mission by defining the nature of any transgression against the prevailing economic values in society within criminal texts. Consequently, criminal law also reflects the economic values in society. Therefore, legislative economic criminal policy expresses and describes economic values at the societal level. The Islamic Penal Code of 2013, as a central law in criminal matters, has identified certain instances of economic crime in an exclusive manner and established relevant provisions. However, this law faces challenges and ambiguities in this regard; the most important of these ambiguities pertain to the concept and meaning of economic crimes, the scope of included instances, the adopted criminal policy, and its level of proportionality and effectiveness.

In such a situation, examining and critiquing the law's performance in identifying this important category of crimes, considering societal demands and the significance of the subject from a criminal perspective, is essential. By critiquing the law's approach to economic crimes, its most significant flaws in the area of identifying the structure of economic crimes are: the unclear position and concept of this category, the lack of criteria for identifying its instances, deficiencies and ambiguities in the enumerated instances, and an overemphasis and focus on corruptive crimes while equating economic crime with governmental corruption.

Method

This research has been conducted using a descriptive-analytical approach, through an examination of existing documents and legislation within the domain of economic crimes and Iran's criminal policy.

Results

The findings indicate that the lack of a clear definition for economic crimes, the multiplicity of legislative authorities, pluralism in judicial criminal policy, a populist punitive approach, the absence of a coherent and unified criminal policy, and the security-oriented nature of the criminal policy are among the challenges and shortcomings present in Iran's current criminal policy regarding economic crimes. Furthermore, the legislature's hastiness in drafting laws related to economic corruption has impeded the formation of a coherent and decisive penal policy.

Conclusions

The findings of this research indicate that Iran's criminal policy in confronting economic crimes particularly within the context of cyberspace faces a set of structural, conceptual, and executive challenges that have severely undermined its efficacy in effectively preventing and combating this

category of crimes. The first and most fundamental flaw is the lack of a refined and comprehensive conceptual definition of economic crime within Iran's legislative system; a deficiency that has led to ambiguity in identifying instances, inconsistency in judicial procedures, and a lack of coordination in penal policymaking, ultimately jeopardizing the coherence of the criminal justice system. The analysis reveals that the Iranian legislator, instead of adopting a conceptual and strategic approach, has largely resorted to an exhaustive yet scattered identification of specific instances of economic crimes and has neglected to clarify the protected economic values and the objectives of criminal policy in this domain. This approach, especially within the dynamic conditions of the digital economy and the proliferation of economic crimes in cyberspace, is not only inadequate but, due to its conceptual stagnation, also deprives the penal legal system of the capacity to confront emerging forms of economic delinquency. On the other hand, the research results indicate that the criminal policy governing economic crimes in Iran is predominantly punitive, security oriented, and reliant on repressive measures. This policy, founded upon deterrence, harsher punishments, and extensive criminalization, has not only failed to lead to a significant reduction in economic crimes but has also produced adverse effects by fostering phenomena such as penal inflation, undermining public trust, reducing the social stigma of crime, and increasing citizen dissatisfaction. In other words, Iran's legislative and judicial experience demonstrates that sole reliance on a reactive criminal policy, without strengthening proactive and non-penal preventive mechanisms, cannot provide an adequate response to the complexity of economic crimes, especially in cyberspace. In the domain of cyberspace, the present research shows that the filtering and blocking policy, as the most significant tool of negative policymaking, faces serious legal and functional shortcomings. A lack of transparency, multiplicity of decision-making bodies, a top-down approach, the inefficacy of technical filtering tools, and disregard for the participation of non-state actors have resulted in this policy not only failing to achieve its preventive objectives but also, in some cases, leading to violations of citizens' fundamental rights, including freedom of expression, the right of access to information, and the privacy of personal data. This has created an apparent conflict between the prevailing criminal policy and the requirements of human rights and good governance in cyberspace.

The findings also confirm that the weakness of proactive and preventive criminal policy is one of the fundamental causes of failure in controlling economic crimes. Factors such as deficiencies in the oversight system, a lack of coordination among the three branches of government, the absence of public awareness campaigns, unemployment, economic inequality, inflation, job insecurity, and structural flaws within the administrative and economic systems have reinforced the underlying conditions for the commission of economic crimes. Under such circumstances, without identifying and reforming these criminogenic conditions, any intensification of penal responses will merely serve as a temporary palliative. In summary, the essential conclusion of this research is that effectively combating economic crimes in Iran necessitates a transition from an authoritarian and punitive criminal policy towards a coherent, rational, participatory, and balanced criminal policy. This policy should holistically incorporate proactive prevention, the reform of economic and administrative structures, enhancing transparency, strengthening intelligent oversight mechanisms,

increasing media literacy, protecting citizens' fundamental rights in cyberspace, and institutional coordination, alongside proportionate and targeted penal responses. Only under the auspices of such an approach can one hope for the sustainable containment of economic crimes, the assurance of economic security, and the enhancement of public trust in the criminal justice system.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
دانشگاه لرستان

آسیب‌شناسی سیاست جنایی در جرایم اقتصادی با رویکرد به فضای مجازی

فانوس کاویانی[۱]، علی جانی پور[۲] ✉، علی پورجواهری[۳]

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: f.kaviyani999@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: Ali.janipour.2025@iau.ac.ir

۳. استادیار گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: a.pourjavaheri@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶

کلیدواژه‌ها:
فیلترینگ،
مجرم،
اینترنت،
اقتصاد،
محور

چکیده

هدف: یکی از اهداف این رساله، آسیب‌شناسی رویکرد سیاست جنایی ایران در قبال جرایم اقتصادی است. همچنین، بررسی تأثیرات گسترش این جرایم که مانع دستیابی دولت به اهداف ملی در حوزه امنیت اقتصادی شده و امنیت عمومی را به مخاطره می‌اندازد، مدنظر قرار گرفته است.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی توصیفی – تحلیلی و با بررسی اسناد و قوانین موجود در حوزه جرایم اقتصادی و سیاست جنایی ایران صورت پذیرفته است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که فقدان تعریف مشخص از جرایم اقتصادی، مراجع تقنینی متعدد، تکثرگرایی در سیاست جنایی قضایی، رویکرد عوام‌گرایانه کیفری، فقدان سیاست جنایی منسجم و واحد، و امنیت‌مداری سیاست جنایی از جمله چالش‌ها و آسیب‌های موجود در سیاست جنایی فعلی ایران در قبال جرایم اقتصادی است. همچنین، شتاب‌زدگی قانون‌گذار در تدوین قوانین مرتبط با فساد اقتصادی مانع شکل‌گیری یک سیاست کیفری منسجم و قاطع شده است.

نتیجه‌گیری: سیاست تقنینی ایران که عمدتاً مبتنی بر ویژگی‌های ارعابی، سزادهی و کیفرگرایی است، نمی‌تواند به‌عنوان یک سیاست جنایی مؤثر و مهارکننده پدیده بزهکاری، به‌ویژه فساد در نظام اقتصادی، عمل کند. برای مقابله کارآمد با جرایم اقتصادی، نیاز به تدوین یک سیاست جنایی منسجم، عقلانی و مبتنی بر ظرفیت‌های اقتصادی جامعه احساس می‌شود.

استناد: کاویانی، فانوس؛ جانی پور، علی و پورجواهری، علی. (۱۴۰۴). آسیب شناسی سیاست جنایی در جرایم اقتصادی با رویکرد به فضای مجازی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۰-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572

مقدمه

امروزه بزهکاری یا جرایم اقتصادی در مفهوم وسیع واژه باتوجه‌به پیامدهای ناگوار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن به یک دل‌نگرانی جهانی تبدیل شده است. میزان و مصادیق بزهکاری اقتصادی، مالی و گستره آثار آن بی‌گمان، بسته به نوع نظام سیاسی – اقتصادی حاکم در کشورها متفاوت است، لیکن جهانی‌شدن روابط و مبادلات بازرگانی، بانکی، مالی و اقتصادی به پاره‌ای جلوه‌های بزهکاری اقتصادی جنبه جهانی نیز داده است. حقوق کیفری اقتصادی این نقش و رسالت خود را از طریق توصیف ماهیت هرگونه تعدی به ارزش‌های اقتصادی حاکم در جامعه را در متون کیفری اعلام می‌نماید. درنتیجه حقوق کیفری بیانگر ارزش‌های اقتصادی در جامعه نیز خواهد بود. ازاین‌رو سیاست جنایی تقنینی اقتصادی بیانگر و توصیف‌کننده ارزش‌های اقتصادی در سطح جامعه هستند. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به‌عنوان یک قانون محور در امور کیفری با احصاء برخی مصادیق به نحو حصری این عنوان را شناسایی و احکامی را در این باره مقرر کرده است. قانون مذکور در این زمینه با چالش‌ها و ابهاماتی مواجه است؛ مهم‌ترین این ابهامات در خصوص مفهوم و منظور از جرایم اقتصادی، گستره شمول مصادیق، چگونگی سیاست کیفری اتخاذ شده و میزان تناسب و کارایی آن است. در چنین وضعیتی بررسی و نقد عملکرد قانون در شناسایی این دسته مهم از جرایم باتوجه‌به مطالبات جامعه و اهمیت موضوع از جهت جنبه کیفری امری ضروری بوده است. با نقد رویکرد قانون به جرایم اقتصادی، مهم‌ترین ایرادات آن در حوزه شناسایی ساختار جرایم اقتصادی عبارت‌اند از: روشن نبودن جایگاه این دسته‌بندی و مفهوم آن، فقدان معیارهایی برای تشخیص مصادیق، کاستی و ابهام در مصادیق احصاء شده، تأکید و تمرکز بر جرایم فسادآمیز و همسان‌انگاری جرم اقتصادی با فساد دولتی.

مفهوم داده

داده (Data) مجموعه‌ای از اعداد و حروف و علایم و نشانه‌هایی هستند که به‌صورت قراردادی در رایانه وارد می‌گردند و بدون انجام پردازش فاقد ارزش هستند. نمونه‌ای از داده‌ها را می‌توان به صفر و یک‌های یک حافظه اشاره نمود که بدون انجام پردازش فاقد ارزش هستند. داده انواع مختلفی از اطلاعات خام است که معمولاً به شکل خاصی قالب‌بندی (فرمت‌بندی) می‌شود. گاهی به موارد جمع‌آوری‌شده‌ای که هنوز هیچ تغییری روی آنها انجام نشده است داده می‌گویند و گاهی هم پس از انجام برخی تغییرات، سازمان‌دهی‌ها و ساختاردهی‌ها همچنان به آنها داده گفته می‌شود. در اصل مفهوم «داده» و «اطلاعات» با هم تفاوت دارند، اما معمولاً این دو اصطلاح را به‌جای هم استفاده می‌کنند. تمام نرم‌افزارها به دو بخش اصلی «برنامه‌ها» (Program) و «داده» (Data) تقسیم می‌شوند. برنامه‌ها مجموعه‌هایی از دستورالعمل‌هایی هستند که از آنها برای تغییردادن و کار روی داده‌ها استفاده می‌شود. در محاسبات، داده می‌تواند به‌صورت متن‌ها، سندها، تصاویر، صورت یا صدا ویدئو و سایر موارد باشد. در سطح ابتدایی، دیتا یا داده گروهی از صفرها و یک‌ها به‌حساب می‌آید. در علم آمار، داده‌ها به‌عنوان حقایق یا پیکره‌هایی تعریف می‌شوند که می‌توان از آنها جمع‌بندی‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی را به دست آورد. برنامه‌ای که موجبات اجرای عملیات در سیستم رایانه را فراهم کند نیز داده محسوب می‌شود (محمدعلی نوری و رضا نخجوانی، ۱۳۸۳). به زبان عامیانه، داده یا دیتا، یک شخص، مکان، شی، رویداد یا مفهوم را در بافت کاربر یا محیط تعریف می کند که معنای آن به سازمان آن وابستگی دارد. به داده هایی که مبتنی بر واقعیت (درست و صحیح) هستند یا نیازهای مسئله را برطرف می کنند، گاهی «داده خوب» یا «سیگنال خوب» گفته می شود. داده هایی که غلط یا نامعتبر هستند یا نیازهای دامنه مسئله را بر طرف نمی کنند گاهی «داده بد»یا «نویز» نامیده می شوند.

مفهوم فضای مجازی

فضای مجازی در لغت، واژه فضای مجازی –که برای آن معادل فارسی زیبا و مناسب «رایاسپهر» نیز بکار رفته (رک. بل، ۱۳۷۹، ج ۱)– متشکل از دو واژه «فضا»[1] و «مجازی» است. فضا به «یک محوطه بسیط، آزاد، خالی و در دسترس است».

1. Space

مجازی یا سایبری نیز به «رایانه‌های و شبکه‌های رایانه‌ای» اطلاق می‌شود. در حوزه اصطلاحی «فضای مجازی» با تعاریف مختلف و گوناگونی مواجهیم. چند مؤلفه را در مفهوم فرهنگی – ارتباطی فضای مجازی برجسته می‌کند:

اولین مؤلفه، «وجود ارتباطات اجتماعی» در تمامی سطوح آن از میان‌فردی و میان گروهی گرفته تا جمعی و بین‌المللی است. بل با تأکید بر این مؤلفه، در تعریف فضای مجازی می‌نویسد: فضای مجازی در واقع فضای عمومی است که در آن اشخاص می‌توانند یکدیگر را ملاقات کنند، ایده‌ها را ردوبدل کنند، اطلاعات را به اشتراک بگذارند، از یکدیگر حمایت اجتماعی کنند، تجارت داشته باشند، رسانه هنرمندانه خلق کنند، بازی کنند و خود را در گیر مباحثات سیاسی کنند.

دومین مؤلفه که در تعریف فضای مجازی موردتأکید تعاریف است، نقش واسطه‌ای رایانه‌ها در ایجاد این فضای ارتباطی است. این مؤلفه همان چیزی است که تحت عنوان «ارتباطات رایانه – واسط»[1]یا «سی ام سی» شناخته می‌شود. ریدگلد در تعریف خویش، هم به این مؤلفه و هم مؤلفه پیشین چنین می‌پردازد: «در فضای مجازی ما چت و بحث می‌کنیم، به بحث‌های روشنفکرانه مشغول می‌شویم، کارها و تجارتمان را انجام می‌دهیم و...ما همه کارهایی که وقتی افراد هنگام با هم بودن انجام می‌دهند را با هم انجام می‌دهیم؛ اما ما این کارها را با کلمات روی صفحه رایانه انجام می‌دهیم، بدن‌هایمان را در پشت رایانه ترک می‌کنیم. هویتمان را به هم می‌آمیزیم و به‌صورت الکترونیکی به تعامل می‌پردازیم، مستقل از موقعیت زمانی و مکانی» (ریدگلد، ۱۳۹۰، ص ۴۹). برخی تنها بر مؤلفه دوم تأکید دارند: فضای مجازی، جهان‌ها و دامنه‌هایی را گویند که به‌وسیله فناوری اطلاعاتی و ارتباطی ایجاد می‌شود.

سومین مؤلفه: مفهوم فضای مجازی، «غیرفیزیکی و غیر جسمی» یا تخیلی بودن»[2] این فضای ارتباطی رایانه – واسط است (فضلی، ۱۳۸۹، ص ۱۷)؛ همان چیزی که هویت و تمایز این فضا را با فضای واقعی و فیزیکی نشان می‌دهد.

چهارمین مؤلفه: در مفهوم‌شناسی فضای مجازی «بستر دیجیتال» این فضا است. همان‌طور که عاملی (۱۳۹۰، ص ۲۴) اولین ویژگی فضای مجازی را دیجیتالی بودن آن می داند . مهدی زاده (۱۳۸۹، ص ۳۰۲) دیجیتال شدن را اساسی ترین جنبه فناوری اطلاعات و ارتباطات می داند.

مفهوم مضیق سیاست جنائی

اصطلاح سیاست جنایی عمدتاً در کشورهای حقوق نوشته رواج یافته و در کشورهای انگلیسی‌زبان جایی باز نکرده است.

مارک آنسل می‌گوید: «اغلب جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان آمریکایی با صرفه‌جویی، حتی در بکار بردن واژه (سیاست جنایی) و با داخل ساختن کنکاش در این زمینه و مطالعات مربوط به آن در قلمرو مطالعات جرم‌شناختی عدالت کیفری، از کنار مسئله گذشته‌اند» (Marc Ancel ،1978).

فقدان تعریف یگانه و متفق علیه برای سیاست جنایی موجب پیدایش نوعی ابهام در مفهوم آن شده است، به‌گونه‌ای که در توصیف آن گفته شده است: «چهارچوبی بسیار نامشخص» (Mirelle Delmas ،1983) و «هویتی بحث‌برانگیز» (C.Lazerges،1977)، «هنوز به طور گسترده ناشناخته در ویژگی مربوط به خود؛ پارادوکس گونه کشیده شده است بین دو تمنای متعارض» (Berant ،1977)، «متعدد الاباء» (دارای مدعیان بی‌شمار): متخصصان حقوق جزا و جرم‌شناسان آن را ادعا می‌کنند، فیلسوفان و نظریه‌پردازان حقوق بر این دست می‌گذارند و متخصصان حقوق تطبیقی و حقوق بین‌الملل خود را در آن می‌آمیزند» (Heike june).

نخستین کاربردهای «سیاست جنایی» در معنایی معادل «حقوق کیفری» یا «سیستم کیفری» که مبتنی بر «جرم – مجازات» و «قانون –قضا» می‌باشد بوده است؛ البته با لحاظ کردن عقلانیت در آن تعاریف ذیل ازاین‌قبیل است:

1. Computer Mediated Communication (CMC).
2. Imaginary

فویر باخ: سیاست جنایی عبارت است از «مجموعه روش‌های سرکوب‌کننده که دولت به‌وسیله آن در مقابل جرم واکنش نشان می‌دهد» (Feuerbach Manuel).

فن لیست: «به‌کارگیری حقوق کیفری ازنقطه‌نظر مبارزه مؤثر علیه بزه‌دیده».

دوند یودووابر: «ابزار واکنش کیفری و سرکوب گر در مقابل جرم» (Donnedieu ,4).

ژرژ لواسور: «حقوق جزایی در حرکت، حقوق جزایی ساخته‌وپرداخته شده از توده‌ای نامشخص از مقررات قانونی، آیین‌نامه اداری و غیره» (Levasseur Georges ,132).

مرل و ویتو: «مجموعه روش‌های قابل پیشنهاد به قانون‌گذار، یا عملاً به کار گرفته شده توسط او در زمان و در سرزمین خاص، باهدف مبارزه با بزهکاری» (Merle et al. ,1988).

استفانی، لواسور و بولک: «سازمان‌دهی مبارزه با بزهکاری پیشاپیش تعریف شده؛ مبارزه‌ای در اشکال مختلف و با به‌کارگیری وسایل گوناگون و هدایت شده به‌سوی اهداف معین» (Stefani ,1993).

کلین اسکراد گفته است: «سیاست جنایی عبارت است از شناخت وسایلی که مقنن به منظور پیشگیری از بزه و حمایت حقوق طبیعی شهروندان، منطبق با گرایش خاص هر دولت، می‌تواند بیابد» (Lazerges ,1987).

گریسپینی، سیاست جنایی «عبارت است از دانشی که فعالیتی را که دولت باید به‌منظور پیشگیری و سرکوب جرایم بسط دهد بررسی می‌کند».

در نتیجه شیفتگان جرم شناسی سیاست جنایی را خارج از چارچوب جرم شناسی ندانسته اند و آن را مترادف و معادل با بخشی از جرم شناسی تلقی می کنند. بر این اساس ،فن لیست گفته است: «سیاست جنایی سازمان دهی عقلانی مبارزه علیه جنایت بر پایه داده های دانش جرم شناسی است» (Raymand ,2003).

مفهوم موسع سیاست جنائی

پیدایش و رواج اصطلاح سیاست جنایی و تنوع و ناهماهنگی در تعاریف آن بر فراز و نشیب‌های تاریخ تکامل اندیشه حقوق جزایی در غرب بازمی‌گردد؛ بنابراین شناخت تفصیلی دیدگاه‌های مختلف در تعریف سیاست جنایی مستلزم مطالعه تاریخ تحول دکترین‌ها و جنبش‌های جزایی سده‌های اخیر در غرب است. این تحولات تحت‌تأثیر خاطرات تلخ‌وشیرین به‌جامانده از روش‌های نامعقول و غیرانسانی کیفری «عصر جاهلیت» اروپا و پیدایش و گسترش افکار انسان‌گرایانه و مبانی حقوق بشری دو نتیجه تقریباً موازی در پی داشته است:

از یک سو اصلاح و بازسازی سیستم کیفری و عقلانی و انسانی نمودن حقوق جزایی (در تعریف بسته سیاست جنایی به این تحول اهمیت ویژه داده شده است).

از سوی دیگر، تشکیک در صلاحیت انحصاری نظام کیفری – لزوماً دولتی، برای برخورد با جرم و مجرم، تقلیل نقش آن، بهادادن به جنبه‌های اجتماعی مسئله، رهانیدن عکس‌العمل‌های اجتماعی در مقابل بزهکاری از سیستم کیفری، ارائه راحل‌های غیرکیفری و حتی غیرحقوقی و شناسایی نهادها و مراجع اجتماعی واکنش در مقابل نقض هنجارهای اجتماعی، در تعریف باز سیاست جنایی به این تحول بنیادین اهمیت لازم داده شده است و در کنار شناسایی نظام کیفری (حقوق جزایی و جرم‌شناسی) به‌عنوان بخش برجسته و نمایان‌تر سیاست جنایی، سهم و نقش نهادها و مراجع اجتماعی نیز لحاظ گردیده است (Mars ,1989).

از این منظر «سیاست جنایی» در سطح معادل لغوی یا اصطلاحی توصیفی برای حقوق کیفری یا جرم‌شناسی محدود نمانده و خود مفهومی مستقل و «رشته مطالعاتی نوین» شناخته می‌شود. بدین سبب، در تعریف موسع «سیاست جنایی» واژگانی جدید دیده می‌شود که عمدتاً متفاوت با آنچه در تعریف مضیق بکار رفته است. مارک آنسل در سیاست جنایی «واکنش سازمان‌یافته و سنجیده شده جامعه در مقابل اعمال مجرمانه یا ضداجتماعی» را می‌بیند.

آسیب‌شناسی سیاست پالایش فضای مجازی

یکی از دغدغه‌های دولت، مجلس شورای اسلامی، وزارت ارتباطات، شورای‌عالی فضای مجازی، و شورای‌عالی انقلاب‌فرهنگی، ایجاد اینترنت پاک یا پالایش فضای مجازی است. موضوع پاک بودن فضای مجازی، بحثی است که به عموم مردم مربوط می‌شود و در نگاه و برداشت نخست، سیاست‌گذاری در این باره را می‌توان در زمره سیاست‌گذاری‌های ایجابی دسته‌بندی کرد؛ اما سازوکارها و قواعدی که به‌منظور پاکیزه‌سازی یا همان ایجاد فضای مجازی سالم و امن در کشور در نظر گرفته شده است، در نهایت این سیاست‌گذاری را زیر مجموعه سیاست‌گذاری‌های سلبی قرار داده است؛ زیرا، در نظام پالایش فضای مجازی، به‌طورکلی دو رویکرد بنیادین وجود دارد که عبارت‌اند از:

مسدودسازی: جلوگیری از دسترسی به اطلاعات بر مبنای محتوای اطلاعات و نه آدرس سایت، «بلوک کردن» یا مسدودسازی به شمار می‌آید (گرین فیلد، ریک وود، و ترن، ۲۰۰۱:۵)؛ بنابراین، هنگامی که دسترسی به کل یک سایت ممنوع شده است، در اصطلاح گفته می‌شود که سایت، بلوک شده است. محدودسازی دسترسی به آدرس‌های اینترنتی باهدف پالایش و از طریق مسدودسازی، در ایران از سال ۱۳۸۰ با تصویب مقررات و ضوابط شبکه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای شروع و سرانجام، مصداق‌های فعالیت‌های اینترنتی غیرمجاز مشخص شد. پس از آن، در سال ۱۳۸۱ «کمیته مصادیق پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای غیرمجاز»، زیر نظر شورای‌عالی انقلاب‌فرهنگی تشکیل شد (شورای‌عالی انقلاب‌فرهنگی، ۲۰۱۳:۶۴ –۶۲). در سال ۱۳۸۸ و با تصویب قانون جرایم رایانه‌ای و تشکیل «کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه رایانه‌ای»، مسئولیت فیلترینگ به این کارگروه واگذار شد. «کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه رایانه‌ای»، برای اجرای حکم ماده ۲۱ قانون جرایم رایانه‌ای و بر پایه قوانین وضع شده، از جمله قانون مجازات اسلامی، قانون مطبوعات، و قانون جرایم رایانه‌ای و نیز مصوبات شورای‌عالی امنیت ملی، مجموعه‌ای از محتواها (از جمله محتوا علیه عفت و اخلاق عمومی، محتوا علیه مقدسات اسلامی، محتوا علیه امنیت و آسایش عمومی، محتوا علیه مقامات و نهادهای دولتی و عمومی، محتوایی که تحریک، ترغیب، یا دعوت به ارتکاب جرم می‌کند (محتوای مرتبط با سایر جرایم)، محتوای مجرمانه مرتبط با انتخابات مختلف و...) را مجرمانه اعلام کرد، و بر این مبنا، هر سایت و بستری که در فضای مجازی این محتوای مجرمانه را داشت، از دسترس کاربران خارج می‌شد. هم اکنون نیز یک کمیته سه‌نفره متشکل از نمایندگان صداوسیما، وزارت ارشاد، و وزارت اطلاعات، از سوی شورای‌عالی انقلاب‌فرهنگی، مأمور نظارت بر فعالیت‌های اینترنتی است. این گروه با تهیهٔ فهرست سیاست‌هایی که باید مسدود شوند، تنها نهاد رسمی مسئول در این زمینه است. بررسی و تحلیل سیاست مسدودسازی اینترنت در ایران بر مبنای مؤلفه‌های رویکرد پساتوسعه گرایانه سیاست گذاری در حوزه فضای مجازی، بیانگر این است که طرح‌ریزی این سیاست نیز تنها از سوی دولت و سیاست‌گذاری در حوزه فضای مجازی، بیانگر این است که طرح‌ریزی این سیاست نیز تنها از سوی دولت و سیاست‌گذاران دولتی مربوطه، بدون حضور کنشگران غیردولتی و مردمی، و بر اساس قوانین مصوب در مجلس شورای اسلامی انجام شده و طیف گسترده‌ای از وبگاه‌ها و اپلیکیشن‌های اینترنتی، از موارد غیراخلاقی گرفته تا سیاسی و حتی خدمات کاربرمحور را در برمی‌گیرد. اگر چه به نظر می‌رسد که مسدودکردن دسترسی به وبگاه‌های اینترنتی در ایران، جنبه قانونی دارد، اما روند آن، به‌ویژه برای اپلیکیشن‌های خدمات کاربرمحور و وبگاه‌های سیاسی و اجتماعی، به‌درستی معلوم نیست و سیاست‌های آن غیرشفاف است؛ بااین‌حال، این سیاست، هیچگاه در ایران متوقف نشده است و همچنان اجرا می‌شود؛ این در حالی است که شفافیت و اعمال هوشمندانه سیاست‌ها، از مؤلفه‌های موردتأکید رویکرد پساتوسعه گرایانه در سیاست‌گذاری فضای مجازی است و تضمین توسعه فضای مجازی به شمار می‌آید؛ اما باوجود این، غیرشفاف بودن سیاست‌گذاری فضای مجازی در ایران را شاهدیم که سبب شده است که بسیاری از کارشناسان فضای مجازی ایران، همواره از عملکرد «ناهماهنگ» و «سلیقه‌ای» در امر مسدودسازی اینترنت انتقاد کنند. انتقاد دیگر که از منظر رویکرد پساتوسعه گرایانه می‌توان بر بحث مسدودسازی وارد دانست، ناکارآمدی سانسور افزارها است؛ این ناکارآمدی، موجب ایجاد اخلال در پژوهش‌های علمی دانشگاهیان و پژوهشگران شده و آنها را از منابع ارزشمند علمی موجود در اینترنت محروم کرده است؛ گاهی مشاهده می‌شود که سانسور افزارها به‌گونه‌ای خودکار و بر مبنای کلیدواژه تصمیم می‌گیرند که چه محتوایی را در دسترس یک رایانه یا شبکه خاص قرار دهند. بررسی‌ها حاکی از این است که این برنامه‌ها، گاهی دچار خطا شده و کلمه‌های مشابه را به‌درستی تشخیص نمی‌دهند و ازاین‌رو، به‌اشتباه،

آن سایت را از دسترس کاربران خارج می‌کنند. این ناکارآمدی سانسور افزارها، در بسیاری از موارد (به‌ویژه در رشته‌های علوم پزشکی)، پژوهشگران را با محدودیت و ممنوعیت‌های بی‌مورد روبه‌رو کرده‌اند.

سیاست جنایی ایران در قبال فساد اقتصادی

سیاست جنایی کنشی (پیشگیری غیرکیفری)

سیاست جنایی کنشی، شامل آن دسته از تدابیر غیرکیفری است که پیش از ارتکاب جرم و گذار اندیشه به فعل از طریق مداخله در اوضاع‌واحوال پیش جنایی انجام می‌گردد. اساساً در انجام جرم اقتصادی سه گروه احتمالی از مجرمین قابل‌تصور است، گروه اول، اشخاص حقیقی یا همان شهروندان هستند. گروه دوم اشخاص حقوقی خصوصی و شرکت‌ها که عمدتاً انجام جرم اقتصادی توسط آنها گسترده‌تر است و گروه سوم، دولت و اشخاص حقوقی دولتی و شبه‌دولتی که در اغلب موارد یک طرف جرایم گسترده و سازمان‌یافته هستند. پر واضح است که نحوه برخورد و پیشگیری از وقوع جرایم اقتصادی احتمالی توسط هر یک از این ۳ گروه با دیگری متفاوت است. مسلم است که پیشگیری از فساد اقتصادی توسط دولتمردان قدرتمند و ذی‌نفوذ که خود نیز داعیه مبارزه با مفاسد اقتصادی را دارند بسیار مشکل است. دولت برای مهار بهتر مفاسد اقتصادی نیازمند مدیریت مناسب و مطلوب محیط‌های فیزیکی و اجتماعی دارد تا فرصت‌های مساعد ارتکاب جرم را به حداقل برساند، باید توجه داشت دولت‌هایی که در پیشگیری از اقدامات فسادآلود، سیاست جنایی کنشی را دنبال می‌کنند از طریق حذف و محدودسازی عوامل جرم‌زا و نیز مدیریت مناسب محیط‌های فیزیکی و اجتماعی بزهکار را مهار می‌کنند. از طرف دیگر پیش‌زمینه‌های بسیاری در وقوع جرم اقتصادی دخیل هستند. مؤلفه‌های زمینه‌سازی چون وجود بیکاری، و به‌ویژه بیکاری جوانان، پایین‌بودن دستمزدها، توزیع ناعادلانه ثروت و....که بدون شناخت این مؤلفه‌ها و تلاش در مرتفع ساختن آنها، اساساً پیشگیری از جرم اقتصادی به سرانجام نخواهد رسید و همان‌گونه که سابقاً بیان گردید، سیاست جنایی برای اینکه مؤثر در کنترل و مهار پدیده بزهکاری باشد می‌بایست در قالب یک طرح و استراتژی و سیاست اجتماعی کلی قرار دارد و ابزارهای آن را نیز نمی‌توان تنها در رویکرد سرکوبگرانه و پاسخ‌های تنبیهی جست‌وجو کرد؛ بلکه رویکرد بازدارنده و پیشگیرانه نسبت به وقوع جرایم نیز نقش عمده‌ای در تعیین سیاست جنایی ایفا می‌نماید. مطابق اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوه قضاییه باید وظایف خود را در دو بخش پیشگیری و مجازات مجرمان بطور همزمان انجام دهد. اجرای طرح های پژوهشی برای ریشه یابی علل وقوع جرایم اقتصادی از منظر قضایی و یافتن راهکارهای مناسب برخورد با آنها یکی از مهمترین وظایف قوه قضاییه برای پیشگیری از مفاسد اقتصادی به شمار می آید. این امر به تدریج، تهیه لوایح قانونی مناسب را بدنبال خواهد داشت (مقیمی، ۱۳۹۶: ۸۹). در راستای سیاست جنایی کنشی، مداخله در اوضاع و احوال پیش جنایی از طریق سیستم های نظارتی امری لازم و ضروری است و این درحالی است که در ایران ضعف سیستم نظارتی یکی از عوامل اصلی بروز جرایم اقتصادی می باشد. همواره این سوال مطرح است که چرا با وجود نهادهای متعدد نظارتی همچون بازرسی کل کشور، همچنان شاهد انواع و اقسام فسادهای مالی و اقتصادی هستیم؟ در پاسخ به این سوال از یک سو می توان به عدم همکاری و مساعدت لازم قوای سه گانه مملکتی با یکدیگر و از سوی دیگر به نبود فرهنگ سازی همگانی و پذیرش موضوع بعنوان یک ضرورت توسط جامعه و دولت اشاره کرد. این در حالی است که ما برای تحقق پیشگیری غیر کیفری در کشورها علاوه بر همکاری تمامی قوا سه گانه اعم از مقننه، مجریه و قضاییه، نیاز به شناخت ریشه ها و انگیزهای فساد اقتصادی و آسیب شناسی این انگیزه ها داریم که اهم آنها عبارتند از: ضعف باورهای مذهبی و اعتقادات دینی، نارسایی و ناکارآمدی نظام نظارت و ارزیابی، نارسایی در نظارت عمومی، اشکالات ساختاری در پیکره دولت، نامناسب بودن امنیت شغلی، سیاست زدگی نظام و اختلاف بین مسولان و شخصیت های سیاسی – اجتماعی، کاهش فرصت های سالم و پیشرفت برای افراد و تخریب رقابت سالم در بازار، تورم و افزایش قیمت ها .....

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، وقوع جرایم اقتصادی ناشی از عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی است که توجه همه‌جانبه به این عوامل از پیش‌نیازهای مبارزه با فساد اقتصادی است. به‌هرحال به نظر می‌رسد بالارفتن نرخ

فساد اقتصادی در ایران و تأثیر اندک زردخانه کیفری در امر مبارزه با این جرایم، مقام‌های مسئول را آگاه کرده است که دستگاه عدالت کیفری، تنها راه‌حل مبارزه با فساد اقتصادی نیست و از باب پیشگیری کنشی (پیشگیری قبل از ارتکاب جرم) می‌توان به قانون پیشگیری از وقوع جرم مصوب ۷ شهریور ۱۳۹۴ اشاره کرد. در ماده (۳) این قانون چنین آمده است:

ماده (۳)–در اجرای وظایف زیر، شورای عالی پیشگیری از وقوع جرم تشکیل می شود:

۱) تقسیم کارملی در چهارچوب وظایف و ماموریت های قوای سه گانه کشور و اتخاذ تدابیر مناسب برای هماهنگی و توسعه همکاریب بین دستگاه های مسول در امر پیشگیری:

۲) تعیین راهبردها ،سیاست های اجرایی و برنامه های ملی پیشگیری از وقوع جرم در چهارچوب قوانین و سیاست های کلی نظام؛

۳) بررسی و تصویب برنامه های کلان برای گسترش فرهنگ، ایجاد زمینه های مشارکت مردم و نهادهای دولتی و غیر دولتی در امر پیشگیری از وقوع جرم و حمایت از آنهه؛

۴) بررسی و اتخاذ تصمیم جهت شناسایی زمینه ها و علل وقوع جرم، کاهش آسیب های اجتماعی و ارزیابی نتایج اجرای طرح ها و برنامه های ملی پیشگیری، سنجش و پیگیری عملکرد نهادهای مسول در این زمینه؛

۵) اتخاذ سیاست های مورد نیاز در جهت حمایت از بزه دیدگان و محکومان و خانواده آنها و اصلاح جامعه – پذیری محوکام و برخورداری آنان از زندگی شرافتمندانه.

همچنین در بند (۲) از ماده (۵) این قانون چنین آمده است: «انجام تحقیقات و پژوهش های مورذ نیاز برای آسیب – شناسی علل وقوع جرم و را ه های پیشگیری از آن از طریق نهادهای تحقیقاتی در قوای سه گانه و مراکز پژوهش دانشگاهی و در صورت نیاز انجام تحقیقات مذکور به صورت مستقل و تهیه و انتشار گزارش های آماری ادواری و سالانه » و در ماده (۶) آمده: «هر یک از قوا موظفند با استفاده از ساز و کارها و ساختارهای خود نسبت به تحقیق و مطالعه درباره علل وقوع جرم و راه های پیشگیری از آن اقدام نمایند...».

در خاتمه تأکید می‌شود که پیشگیری ضرورتی غیرقابل‌انکار است و منطقی این است به‌جای این که منتظر بمانیم تا فردی مرتکب جرم شده و سپس طی فرایندهای پیچیده دادرسی وی را محاکمه و مجازات نماییم، بهتر است از وقوع جرم پیشگیری کنیم. به نظر می‌رسد که در سیاست جنایی ایران، پارادوکسی در زمینه پیشگیری وجود دارد؛ زیرا ازیک‌طرف اصل (۱۵۶) قانون اساسی وظیفه پیشگیری از جرم را بر عهده قوه قضاییه نهاده است و از طرف دیگر پیشگیری از جرم مستلزم ساز و کارها و نهادهایی است که عملا در قوه مجریه قرار دارند (گروه پژوهشی حقوق جزا و جرم شناسی اداره کل پژوهش و اطلاع رسانی، ۱۳۸۷: ۲۲۱). به هر حال امید است که با اجرایی شدن قانون پیشگیری از جرم به یک ساختار مناسب برای عملیاتی کردن پیشگیری از جرم از طریق همکاری تمامی نهادهای مسول و مرتبط برسیم.

سیاست جنایی واکنشی (کیفری)

سیاست جنایی واکنشی در واقع پیشگیری کیفری از بزهکاری است و دربرگیرنده مجموعه تدابیر و اقدام‌های نظام عدالت کیفری است که پس از وقوع جرم به‌منظور بازداشتن بزهکاران احتمالی و واقعی از ارتکاب بزهکاری نخستین یا دوباره (تکرار) اعمال می‌شود. به تعبیر دیگر مجازات به‌عنوان سلاحی برای پیشگیری از جرایم به‌عنوان سنتی‌ترین راهکارهای اجتماعی استفاده می‌شود. تصور موجود در مورد مجازات این است که خاصیت ارعاب و عبرت‌آموزی مؤثر واقع می‌شود و مجازات مجرم پیشگیری از تکرار جرم از سوی بزهکار را به دنبال دارد و همچنین با مجازات مجرم انتظار می‌رود بزهکاران بالقوه هم ممکن است در آینده مرتکب جرم شده، منصرف شوند. در واقع جامعه با چنین واکنشی قصد دارد با ایجاد ترس، مانع از آن شود که بزهکاران بالقوه و بالفعل به‌سوی جرم بروند. مجازات رویکرد سنتی است که در واقع واکنشی به جرم است این رویکرد از زمان تشکیل اجتماعات بشری تا به امروز حول محور این توجیه که کیفر باید موجب تنبیه و بازدارندگی مجرم و تنبیه بزهکاران بالقوه شود، چرخیده است (نجفی توانا، ۱۳۹۹: ۶۳). این نوع تفکر کیفر مدار در سیاست جنایی تقنینی ایران قابل‌مشاهده است، سیاستی که

صرفاً بر اساس برداشت‌های انتزاعی از مفهوم جرم و مجازات، از آغاز انقلاب تا کنون با جرم‌انگاری‌های افراطی نه‌تنها نظام عدالت را با بحران تورم کیفری مواجه ساخته است، بلکه با تجاوز به حقوق و آزادی‌های فردی، زمینه نارضایتی و بی‌اعتمادی جامعه به عملکرد و واضعان سیاست جنایی را نیز مهیا نموده است. با وصف این نکته که جرم‌سازی و جرم‌انگاری امری استثنایی است، جرم‌انگاری افراطی و نابخردانه و پیش‌بینی مجازات‌های سنگین و سرکوبگرانه در متون کیفری بدون رعایت مصالح اجتماعی، موجب خواهد شد تا به دلیل کثرت رفتارهای مجرمانه و نیز احتمال بیشتر ارتکاب بزه، قبح اعمال مجرمانه و تعهد افراد در خصوص احترام به ارزش‌های جامعه تقلیل یابد. به‌هرحال با نگاهی به عملکرد قانون‌گذار ایران در قبال جرایم اقتصادی معلوم می‌شود که همواره، تصویب قوانین کیفری به‌عنوان بهترین و ساده‌ترین راه‌حل مبارزه با بزهکاری، اقتصادی مدنظر بوده است. در واقع سیاست جنایی حاکم بر نظام کیفری ما خصوصاً در مقابله با جرایم اقتصادی از نوع سیاست جنایی اقتدارگر است. سیاست جنایی تقنینی در قبال جرایم اقتصادی در ایران را می‌توان به دوره قبل و بعد از پیروزی انقلاب تقسیم کرد.

سیاست جنایی ایران در قبال جرایم اقتصادی (سیاست مفهومی و وضعی)

سیاست جنایی ایران در قبال جرایم اقتصادی، رویکردی چندوجهی دارد که شامل تدابیر تقنینی، قضایی و اجرایی است. این سیاست باهدف پیشگیری از وقوع جرایم اقتصادی، مقابله با آنها و کاهش آثار مخربشان طراحی شده است. بااین‌حال، چالش‌هایی مانند ابهامات قانونی، عدم هماهنگی میان قوانین و نهادهای مختلف، و ضعف در پیشگیری از وقوع این جرایم وجود دارد. قوانین کیفری و مقررات اقتصادی در بسیاری از موارد با یکدیگر هماهنگ نیستند و این موضوع کارایی مبارزه با جرایم اقتصادی را کاهش می‌دهد. سیاست جنایی ایران در خصوص جرایم اقتصادی به شکل افتراقی نسبت به سایر جرایم است. این نوع دادرسی افتراقی طی سال‌های جدید شکل‌گرفته است. دادرسی افتراقی یا همان دادرسی افتراقی سازی ابعاد مختلف را در برمی‌گیرد (مؤمنی، هادی، روح‌الامینی، محمود، ساعد، محمدجعفر، ۱۴۰۱، ص۱۱۶). نخستین تصور از افتراقی شدن دادرسی، اختصاصی شدن دادگاه ها است. اما چنین برداشتی با حقوق و آزادی های بشری و اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که فقط دادسزا و دادگاه انتظامی را به عنوان دادگاه اختصاصی پذیرفته است در تعارض است. از این رو، باید گفت افتراقی شدن ناظر به تشتت ، تفرق و جزیره ای شدن دادرسی است (پاک نیت، ۱۳۹۶، ص ۳۲). آثار متعدد جرایم اقتصادی در جامعه به عنوان توجیهی برای رسیدگی کیفری افتراقی لحاظ می شوند (آیت و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۲۶۷-۲۳۹). در جرایم اقتصادی معمولا در مقایسه با سیاست کیفری سایر جرایم، پیشگیرانه تر، سختگیرانه تر، بازدارنده تر، دقیق تر و فنی تر هستند. برای نمونه جرایمی نظیر جاسوسی و مبارزه با مواد مخدر در گذشته و جرم اقتصادی در یکی دو دهه اخیر را به سبب آثار زیان بار و گسترده ای که دارند درقالب جرایم خاص قرار می دهند (غلامی، ۱۳۹۳، ص ۹۷). قانونگذار ایرانی با تصویب قانونی موسوم به (قانون مجازات اخلال گری در نظام اقتصادی کشور) در مورخه ۱۳۶۹/۹/۱۹در ۲ ماده جرایمی را که موجب اخلال در نظام اقتصادی می باشند احصا نموده است.

سیاست جنایی مقنن در پرتو رویکرد مفهومی به جرایم اقتصادی

«پس از بازشناسی رویکرد مفهومی در شناسایی و معرفی عناوین کیفری، حال نوبت به آن رسیده تا عملکرد قانون‌گذار کیفری در ارائه مفهومی از جرم اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد و امکان ارائه یک تعریف منقح از جرم اقتصادی سنجیده شود. الف: شناسایی جرایم اقتصادی بدون ارائه تعریف مفهومی از عنوان جرم اقتصادی مراجعه به قوانین کیفری و بررسی مواد مرتبط با جرایم اقتصادی نمایانگر این مطلب است که هر چند قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ عنوان جرم اقتصادی را به رسمیت شناخته است، اما تعریف ماهوی از آن ارائه نداده است؛ بلکه صرفا با برشماری برخی عناوین مجرمانه که سابقا در قوانین کیفری جرم انگاری شده اند، اقدام به وضع احکامی در قبال جرایم اقتصادی نموده است. این امر یعنی شناسایی جرم اقتصادی با برشماری جرایمی که بعضا ذیل عناوینی همچون جرایم مالی، جرایم تجاریو جرایم فساد انگیز نیز مطرح شده اند، بدون شفاف سازی و ارائه مفهومی از عنوان جرم اقتصادی که هدف و ارزش مورد حمایت قانونگذار را مشخص سازد، موجب سردرگمی و ابهام در مصادیق ذیل این عنوان شده است».

جرم اقتصادی یکی از مفاهیم جدید جامعه مدرن است که به لحاظ تهدیدات آن نسبت به ثبات و امنیت جوامع، سنت‌ها و ارزش‌های دموکراسی، ارزش‌های اخلاقی و عدالت، توسعه پایدار و حاکمیت قانون بیش‌ازپیش موجب نگرانی شده است (نبوی اصل،۱۴۰۰، ۱۵۲-۱۶۴). در هر دوره ای نسبت به جرایم خاصه نسبت به جرایم اقتصادی سیاست جنایی خاصی وجود داشته است. در واقع اگر سیاست جنایی را به منزله ی تدابیر مواجهه با جرم تلقی کنیم، هیچ حکومتی در طول تاریخ فاقد سیاست جنایی نبوده است؛ زیرا به هرحال در مقابل جرم ،واکنش خاصی داشته است. حتی عدم واکنش نیز خود نوعی سیاست جنایی است (الوانی و شریف زاده، ۱۳۷۹، ص ۲). سیاست جنایی با رویکرد مفهومی در قالب لفظی مناسب بوده که مفهوم مضیق معادل حقوق کیفری را پشت سر گذاشته و در مفهوم موسعی به کار رفت و رواج یافت که علاوه بر مفهوم سنتی حقوق کیفری تحولات تئوریک و عملی پدید آمده در قلمرو هنجارانگاری و پاسخ دهی به نقض هنجارها را نیز منعکس می کند. نخستین باربه رغم نظر فوئر باخ، سیاست جنایی یک رشته فرعی وابسته به حقوق جزا نیست؛ بلکه جهت ،دلیل و معنای وجودی حقوق جزا است (پیکا، ۱۳۷۰، ص۴۲) و به عبارت دیگر، به معنای حقوق جزای جهت گیری شده به سوی یک هدف مشخص است.

ارزیابی امکان ارائه تعریف مفهومی منقح از جرایم اقتصادی

«گرچه به‌کارگیری رویکرد مفهومی در معرفی عناوین مجرمانه، به واسطه ارائه تعریف واضح از الفاظ و نمایان ساختن ذات و ماهیت رفتار مجرمانه، یکی از بهترین و کاربردی‌ترین روش‌های ارائه تعریف از جرم محسوب می‌شود؛ اما به این معنا نیست که این روش همیشه کارایی لازم را داشته باشد. چرا که ارائه تعریفی مفهومی و جامع و کامل از تمامی واژه‌های ترکیبی همیشه امکان‌پذیر نیست؛ لذا شاید یکی از دلایلی که قانون‌گذار از ارائه تعریفی منقحی از جرم اقتصادی خودداری کرده است ابهام در واژه‌های جرم و اقتصادی و ترکیب آنها به‌عنوان جرم اقتصادی است. به‌گونه‌ای که امکان ارائه تعریف مفهومی واحدی که جامع‌ومانع باشد و تمامی مصادیق جرائم اقتصادی را در برگیرد وجود ندارد. مضاف برکلی بودن مفهوم اقتصاد که ناشی از گستردگی و پیچیدگی نظام‌های اقتصادی است، گستره رفتارهای مغایر بانظم اقتصادی و درنتیجه تنوع جرایم اقتصادی، امکان ارائه یک تعریف مفهومی جامع‌ومانع از جرایم اقتصادی که با پرداختن به ماهیت جرایم اقتصادی، ظرفیت دربرگرفتن تمامی مصادیق جرایم اقتصادی را داشته باشد با مشکل مواجه ساخته است. چرا که جرایم اقتصادی طیف وسیعی از رفتارهای مجرمانه را شامل می‌شود که بعضاً این رفتارها کاملاً متفاوت از یکدیگر هستند؛ ضمن این که ارتباط این دسته از جرایم با مفاهیم تخصصی و مبهم اقتصادی بر دشواری ارائه چنین تعریفی می‌افزاید». (Farajpour, Amerinia, and Babaei, 2024: 87) علاوه بر اینها «پویایی ذاتی مفاهیم اقتصادی، اشکال جدیدی از فعالیت‌های اقتصادی و به‌تبع آن رفتارهای مجرمانه جدید اقتصادی را موجب می‌گردد که تلاش برای ارائه یک تعریف منطقی به‌احتمال فراوان مانع پویایی حقوق کیفری در این زمینه خواهد شد. در این باره گفته شده است، ارائه تعریف از هر چیزی، مفاهیم و مصادیق آن را محصور می‌کند و بدین ترتیب پدیده‌های مستحدث از شمول آن خارج خواهد ماند» (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۵).

محتوای پالایش

باتوجه‌به دو حکم وجوب نهی‌ازمنکر و حرمت حفظ و انتشار کتب ضلال، هر محتوایی که منکر تلقی می‌شود یا مضل و گمراه کننده باشد، مشمول پالایش خواهد بود. در تبیین منکر، آن را درجه اول آن دانسته‌اند که عقلاً قبیح یا شرعاً حرام باشد که نهی از آن واجب می‌شود. در درجه دوم، مکره دانسته شده که نهی از آن نیز مستحب است (امام خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۷). نکته حائز اهمیت آن است که اگر منکر بودن یک چیز بین فقها مورد اختلاف باشد و احتمال داده شود که نظر فاعل آن کار یا تارک آن و یا تقلیدش مخالف او باشد و آنچه را که وی انجام می‌دهد نزد خودش جایز است، امرونهی او واجب نیست، بلکه انکار او جایز نیست تا چه رسد به این که چنین چیزی دانسته شود؛ مگر آن که حرمت محتوا از جهت امور حاکمیتی و بنا به‌حکم فقیه حاکم بوده باشد که در این صورت به رأی فقیه حاکم عمل می‌شود. مضله بودن یک پیام نیز دوران دارد بین آن که صرفاً باطل باشد یا علاوه بر بطلان، خاصیت گمراه‌کنندگی داشته باشد. طبیعتاً اگر دایره ضلال را به بطلان بگیریم به‌مراتب

وسیع‌تر از زمانی است که آن را دارای خاصیت به انحراف کشاندن بدانیم. این مسئله‌ای است که نیاز به پژوهش‌های تفصیلی دارد و قاطعانه نمی‌توان در مورد آن نظر داد. در متیقن آن است که محتوای گمراه‌کننده و نه گمراه باید پالایش شود.

عامل پالایش

سؤال دیگری که در مقوله پالایش مهم موضوعیت دارد، این است که چه کسی یا کسانی مسئولیت پالایش فضای مجازی از محتوای منکر و ضاله را بر عهده دارند؟ اگر وجوب پالایش از باب نهی‌ازمنکر باشد، نوع وجوب آن کفایی است. کفایی بودن نهی‌ازمنکر بدان معناست که اگر «من به الکفایه» قیام به امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر نماید، از دیگران ساقط می‌شود و گر نه همه درصورتی‌که شرایط وجوب جمع باشد، ترک واجب نموده‌اند. در همین جهت، شرط اول وجوب نهی‌ازمنکر، «علم به منکر» است. امرکننده و نهی‌کننده باید بداند که آنچه را که شخص مکلف ترک کرده یا انجام داده معروف یا منکر است، پس بر کسی که معروف و منکر را نمی‌شناسد، واجب نیست و علم در اینجا مانند استطاعت در حج، شرط وجوب است. حکم به وجوب پالایش هم ناظر به حاکمیت است و هم ناظر به مردم. بر اساس دلیل نهی‌ازمنکر، «من به الکفایه» موضوعیت دارد؛ یعنی همه مسئول‌اند تا آنجا که کفایت کند.

پالایش و نقض حقوق بنیادین

پالایش فضای مجازی، با حق آزادی بیان و اطلاعات و برخی ابعاد حریم خصوصی در تضاد است و هر چند دولت‌ها در ایجاد محدودیت در فضای مجازی با گشاده‌دستی عمل کنند، احتمال خواهد داشت که این حقوق نقض گردد.

تقابل پالایش با آزادی بیان

بسته به نوع بهره‌مندی کاربران از فضای مجازی، پالایش ممکن است حق آزادی بیان یا حق آزادی اطلاعات آنان، یا هر دو حق را دچار خدشه نماید. دراین‌خصوص کاربران فضای مجازی به دو گروه عمده کاربران منفعل و فعال قابل‌تقسیم هستند. کاربران منفعل همان‌گونه که از نامشان پیدا است، در ایجاد محتوا نقشی ایفا نمی‌کنند، بلکه صرفاً دریافت‌کننده اطلاعات منتشر شده در فضای مجازی هستند. محدودیت‌های ناشی از اعمال پالایش فقط بر حق آزادی اطلاعات این کاربران اخلال ایجاد می‌نماید. گروه دوم از کاربران فضای مجازی، علاوه بر استفاده از فضای مجازی در جهت دریافت اطلاعات، از این ابزار در راستای تولید محتوا نیز بهره می‌برند و پالایش فضای مجازی، محدودیت‌هایی بیش از حق آزادی اطلاعات، بر آنان تحمیل می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، پالایش علاوه بر اینکه می‌تواند محتواهای مورد درخواست آنان را مسدود کرده و باعث محرومیتشان از حق آزادی اطلاعات شود، همچنین «ممکن است آنان را از ادامه فعالیت در تولید محتوا و درنتیجه حق آزادی بیان محروم نماید» (سلیمی، ۱۳۹۷: ۸۲). بعضا نظام های سیاسی به دلیل هراس از فعالیت روشنگرانه گروه های مخالف و منتقد، این کاربران را ملزم می نمایند که «جهت انجام فعالیت خود از مراجع ذی صلاح مجوزهای لازم را کسب کنند. اتخاذ این سیاست موجب می شود تمام تریبون های خبری و اطلاع رسانی در دست اشخاص مورد اعتماد حکومت باقی بماند» (رضایی و بابازاده مقدم، ۱۳۹۳، ۶۲).به دلیل ماهیت تعامل مدار فضای سایبر و تمرکز گرانبودن آن، تولیدکنندگان محتوا صرفا به ارباب رسانه ختم نمی شوند ،بلکه «همه می توانند بدون مزیت یا تبعیض ،بدان وارد شده » (Barlow, 1996: 1) و برخلاف رسانه های سنتی، بدون نیاز به کسب مجوز از نهاد خاص و با استفاده از ظرفیت های این فضا اعم از وبلاگ، وبگاه، صفحه اینستاگرام یا توییتر و ... به تولید محتواهای دلخواه خود اعم از متنی، تصویری، صوتی و ...بپردازند. «ازادی بیان »[1] به عنوان «بنیادی ترین» در حوزه رسانه ها، در سیر تاریخی خویش ابتدا یک «حق طبیعی»[2]، سپس یک «حق اساسی»[3]و در نهایت یک «حق بشری»[4] تلقی شده

1. Freedom of expression
2. National rights
3. Constiutional rights
4. Human rights

است (انصاری،۱۳۹۰، الف، ص۷). ریشه تاریخی آزادی بیان به تلاش های اندیشمندان قرون هفدهم و هجدهم در جهت تحدید و محدودسازی قدرت های مطلقه و رسمیت یافتن آزادی بیان برمی گردد (معتمد نژاد و معظمی، ۱۳۸۹، ص ۱۶).

تقابل پالایش با حریم خصوصی مراسلات و داده‌های شخصی

هر چند حریم خصوصی کاربران، مستقیماً تحت‌تأثیر پالایش قرار نمی‌گیرد، ولی برخی از مصادیق آن ممکن است به تاسی از پالایش، به طور غیرمستقیم تضعیف گردد. مراسلات و از جمله آن ارتباطات اینترنتی، از طریق پالایش در معرض مداخله قرار می‌گیرد؛ چون متولیان فیلتر به‌منظور کشف و درنتیجه پالایش محتواهای غیرقانونی، با تحت‌نظر گرفتن محتواهای تبادل شده بین کاربران، جمع‌آوری آن محتواها و بعضاً ذخیره‌سازی آنها بدون اجازه کاربر و به روش غیرقانونی یا برای اهداف نامشروع، حق محرمانگی مراسلات اینترنتی را تضعیف می‌نماید. یکی دیگر از مصادیق حق زندگی خصوصی که با توسعه ارتباطات و به‌ویژه فضای مجازی از اهمیت بیشتری برخوردار گشته و ممکن است با پالایش تضعیف شود، حریم اطلاعات شخصی است. درصورتی‌که قوانین شفافی در حمایت از داده‌های شخصی وجود نداشته باشد، نهادهای دارنده اطلاعات شخصی، در ارتباط با تأمین امنیت آن اطلاعات، قانوناً تکلیفی نخواهد داشت و چه‌بسا از طریق داده‌ها امکان نظارت بر فعالیت شهروندان در فضای مجازی را برای نهادهای قضایی و امنیتی به‌منظور کشف محتواهای مجرمانه و درنتیجه پالایش آن محتواها فراهم آورده و باعث شوند که حق مذکور به خطر افتد.

سازوکارهای اعمال سیاست‌گذاری‌های فضای مجازی در ایران

سازوکارهای اعمال سیاست‌گذاری‌های ایجابی

از عمده‌ترین سیاست‌گذاری‌های ایجابی در ایران می‌توان به تولید و مدیریت محتوای فضای مجازی، افزایش سواد رسانه‌ای، امن‌سازی فضای مجازی مبتنی بر بومی‌سازی و...اشاره کرد.

تولید و مدیریت محتوا

یکی از اثرگذارترین سازوکارها به‌منظور اعمال سیاست‌گذاری‌های ایجابی در حوزه فضای مجازی که نقش کنترلی بسیار مهم و مؤثری بر آسیب‌های فضای مجازی دارد، تولید و مدیریت محتوای موجود در این فضا است. تولید محتوا، فعالیتی است که در آن محتوایی توسط کاربران فضای اینترنت منتشر می‌شود و در دسترس نسبی عمومی قرار می‌گیرد (روشندل اربطانی و کوهی، ۱۳۹۱). در کشورهای پیش‌گام در عرصه فضای مجازی، هم مردم و هم حاکمیت، تولیدگر محتوای مجازی قلمداد می‌گردند و در تعاملی چندسویه، محتوای تولید شده را در اختیار دولتمردان و سیاست‌گذاران خود از سویی و مردم (آحاد جامعه خود و دیگر جوامع) قرار می‌دهند. اما در کشور ایران، با فقدان وجود مدل مشارکتی دراین‌خصوص مواجه هستیم؛ بدین معنا که مدل تولید محتوای فضای مجازی در کشور نه از مدل تعاملی پیروی می‌کند، نه آن‌چنان که قابل‌ملاحظه باشد از بالابه‌پایین است و تولید محتوا از بالابه‌پایین در کشور ریشه‌یابی نمود. حال‌آنکه اگر مدل رسانه ایمان در کشور مشخص شود و صدالبته مبتنی بر «مدل مشارکتی» باشد، آنگاه مشخص می‌گردد که چه کس یا کسانی و چگونه قرار است این کار را انجام دهند.

افزایش سواد رسانه‌ای

مؤثرترین راه برای کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از فضای مجازی و رسانه‌های مبتنی بر آن، علاوه بر تصویب قوانین، کسب آموزش‌های تخصصی و امنیتی استفاده از اینترنت و در مجموع، ارتقای سطح سواد رسانه‌ای در کشور است. سواد رسانه‌ای مجموعه مهارت‌هایی است که به مخاطب امکان می‌دهد علاوه بر درک درستی از انواع پیام‌های ارتباطی، به بازشناسی مالکیت، انگیزه‌ها و ارزش‌های نهفته در پیام‌های ارتباطی دست یابد و با رویکردی انتقادی به تنظیم رژیم مصرف انواع پیام‌های ارتباطی بپردازد (امانی لاریجانی، ۱۳۹۶، ۱۰۰). این گونه از سواد، عادات رسانه ای افراد را تغییر می دهد و با هوشیار کردن مخاطبان به

آنان می آموزد چطور از رسانه استفاده کنند. با وجود اهمیت و ضرورت این مهم، هرچند حدود یک دهه از عمر ادبیات سواد رسانه ای در کشور ما می گذرد، اما جز تصویب چند قانون، تدوین مقالاتی محدود، ترجمه چند کتاب و یک ویژه نامه فصلنامه رسانه، به طور جد از سوی اندیشمندان و صاحب نظران به این مقوله پرداخته نشئه است.

امن‌سازی فضای مجازی مبتنی بر بومی‌سازی

در کشور ایران، بیشتر بسترهای ارائه خدمات عرصه فضای مجازی، فاقد راه‌حل‌های امنیتی است و از بسترهای غیربومی استفاده می‌شود و همین امر باعث می‌گردد که هرازچندگاهی، مورد هجوم حملات سایبری بر زیرساخت‌های حیاتی کشور قرار گیرد. این در شرایطی است که در جمهوری اسلامی ایران، از سویی باتوجه‌به آنکه دغدغه و اهمیت موضوع امنیت سایبری در بدنه کشوری هنوز تبیین نشده است و بیشتر مدیران به این موضوع به‌عنوان یک موضوع لوکس نگاه می‌کنند، درحالی‌که بی‌توجهی به این موضوع می‌تواند بسترهای حیاتی و حساس کشور را در معرض آسیب‌های جبران‌ناپذیری قرار دهد. به‌منظور پیشگیری از آسیب‌ها و تهدیدات محتمل، بومی‌سازی فضای مجازی در دستور کار سیاست‌گذاران و مسئولان عرصه فضای مجازی قرار گرفته است. پس بومی‌سازی راهکاری در جهت ایمن‌سازی فضای مجازی قلمداد می‌شود. اساساً بر این مبنا است که ایران سال‌ها است ایجاد و راه‌اندازی «شبکه ملی اطلاعات» یا «اینترنت ملی» را پیگیری می‌کند؛ شبکه‌ای مبتنی بر قرارداد اینترنت به همراه سوئیچ‌ها و مسیریاب‌ها و مراکز داده داخلی نگهداری می‌شوند به‌هیچ‌وجه از طریق خارج کشور مسیریابی نشود و امکان ایجاد شبکه‌های اینترنت و خصوصی و امن داخلی در آن فراهم شود (ماده ۴۶ برنامه پنجم توسعه). هر چند به منظور محقق نمودن این مهم، همکاری هایی بین وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات و اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران و .. صورت گرفته و در جریان است و نوید بخش آن می باشد که نگاه و مدل سیاستگذاری مشارکتی در کشور درحال اجرایی شدن است؛ اما به جهت حاکم نبودن و عدم تثبیت این مدل سیاستگذاری بر عرصه فضای مجازی در کشور سازمان هایی نظیر شورای عالی فناوری اطلاعات، شورای عالی انفورماتیک و ...، هر کدام خود را از مناظر مختلف محتوایی، نظارتی و یا ارتباطی، متولی کل یا بخشی از اینترنت کشور قلمداد می نمایند. به تعبیری، مدیریت فضای مجازی در کشور، نه از نبود متولی، بلکه از وفور متولی – آن هم متولی دولتی –رنج می برد.

سازوکارهای اعمال سیاست‌گذاری‌های سلبی

به‌طورکلی، سیاست‌گذاری‌های سلبی فضای مجازی در جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر نگاه از بالابه‌پایین، عمدتاً بر مبنای دو سازوکار عمده تعریف شده از سوی حاکمیت، اجرایی شده است: برنامه‌ریزی بازدارنده در حوزه قانون‌گذاری؛ پالایش فضای مجازی (مشتمل بر مسدودسازی و فیلترینگ).

سیاست‌گذاری سلبی فضای مجازی ایران بر مبنای برنامه‌ریزی بازدارنده در حوزه قانون‌گذاری، در واقع همان خط‌مشی تنظیمی است که سیاست‌گذاران و دولتمردان در طول سال‌های متمادی پیگیری نموده‌اند. این نوع سیاست‌گذاری غالباً با مفهوم «تنظیم مقررات» یکسان در نظر گرفته شده است (فرنگ، ۲۰۰۳، ۱۰۵۳). در جمهوری اسلامی ایران، همانند سایر کشورهای جهان، ما با تعداد زیادی از مقررات تنظیمی مواجه هستیم. مقررات تنظیمی، عبارت از هرگونه کوشش دولت برای کنترل رفتار شهروندان، شرکت ها و یا زیرمجموعه های دولت است (میر، ۱۹۸۵). پس از شناخت مسئله یا مشکل، در همه انواع سیاست گذاری ها، شخص یا نهاد سیاست گذار، برای اجرای سیاست های مدنظر، نیازمند ابزارهایی است که الگوه های تنظیمی مدنظر خود را در چارچوب یا قالب آنها تدوین کند . شاید قوی ترین ابزار خط مشی که در دسترس تنظیم کنندگان قرار دارد، توانایی معرفی ممنوعیت قانونی باشد. با توجه به اهمیت این عرصه و تاثیر غیرقابل انکار آن در زندگی روطمره شهروندان و فرصت ها و تهدیداتی که برای حکومت ها و شهروندان به دنبال دارد؛ تنظیم مقررات آن الزام و اهمیت بالایی دارد؛ اما با این وجود در جمهوری اسلامی ایران، از ابتدای شکل گیری و فعالیت رسانه ها و ابزارهای ارتباطی –از جمله اینترنت – همواره دو دیدگاه متفاوت برای ضابطه مند نمودن فعالیت های آن ها وجود داشته است:

عده‌ای معتقد هستند اصولاً هرگونه تدوین قوانین و مقررات برای رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی – خصوصاً رسانه‌هایی که مبتنی بر فضای مجازی هستند و سازوکارهای جهانی‌شدن در عصر حاضر قلمداد می‌گردند – ایجاد نوعی محدودیت قلمداد شده و مخالف با آزادی فعالیت رسانه‌ها به شمار می‌آید. این گروه استدلال می‌کنند که بیان آزاد افکار و اندیشه‌ها ضرری ندارد و اگر هم ضرری داشته باشد، این ضرر کمتر از آسیب دخالت حکومت در امور رسانه‌ها و محدود نمودن آزادی بیان و حق دسترسی به اطلاعات است.

در مقابل گروهی معتقد هستند، وضع قواعد نه‌تنها محدودکننده نیست؛ بلکه اگر قوانین و مقررات صحیح و متناسب و بر مبنای اصول تدوین شود، تأمین‌کننده آزادی رسانه‌ها است و دسترسی عموم به اطلاعات را تسهیل می‌نماید (رضایی و بابازاده مقدم، ۱۳۹۳، ۵۶).

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست جنایی ایران در مواجهه با جرایم اقتصادی ـ به‌ویژه در بستر فضای مجازی ـ با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری، مفهومی و اجرایی مواجه است که کارآمدی آن را در پیشگیری و مقابله مؤثر با این دسته از جرایم به‌شدت تضعیف کرده است. نخستین و بنیادی‌ترین آسیب، فقدان تعریف مفهومی منقح و جامع از جرم اقتصادی در نظام تقنینی ایران است؛ امری که موجب ابهام در شناسایی مصادیق، تشتت در رویه‌های قضایی و ناهماهنگی در سیاست‌گذاری کیفری شده و در نهایت، انسجام نظام عدالت کیفری را با خدشه جدی مواجه ساخته است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی، به‌جای اتخاذ رویکردی مفهومی و راهبردی، عمدتاً به شناسایی حصری و پراکنده برخی مصادیق جرایم اقتصادی بسنده کرده و از تبیین ارزش‌های اقتصادی موردحمایت و اهداف سیاست جنایی در این حوزه غفلت ورزیده است. این رویکرد، به‌ویژه در شرایط پویای اقتصاد دیجیتال و گسترش جرایم اقتصادی در فضای مجازی، نه‌تنها پاسخ‌گو نیست، بلکه به دلیل ایستایی مفهومی، توان مواجهه با اشکال نوپدید بزهکاری اقتصادی را نیز از نظام حقوق کیفری سلب می‌کند. از سوی دیگر، نتایج پژوهش حاکی از آن است که سیاست جنایی حاکم بر جرایم اقتصادی در ایران، عمدتاً کیفرمدار، امنیت‌محور و متکی بر واکنش‌های سرکوبگرانه است. این سیاست که بر ارعاب، تشدید مجازات‌ها و جرم‌انگاری‌های گسترده استوار شده، نه‌تنها به کاهش معنادار جرایم اقتصادی منجر نشده، بلکه با ایجاد پدیده‌هایی همچون تورم کیفری، تضعیف اعتماد عمومی، کاهش قبح اجتماعی جرم و افزایش نارضایتی شهروندان، آثار معکوس نیز به همراه داشته است. به بیان دیگر، تجربه تقنینی و قضایی ایران نشان می‌دهد که اتکای صرف به سیاست جنایی واکنشی، بدون تقویت سازوکارهای پیشگیری کنشی و غیرکیفری، نمی‌تواند پاسخ مناسبی به پیچیدگی جرایم اقتصادی، به‌ویژه در فضای مجازی، ارائه دهد. در حوزه فضای مجازی، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که سیاست پالایش و فیلترینگ به‌عنوان مهم‌ترین ابزار سیاست‌گذاری سلبی، با آسیب‌های جدی حقوقی و کارکردی مواجه است. فقدان شفافیت، تعدد مراجع تصمیم‌گیر، رویکرد از بالابه‌پایین، ناکارآمدی ابزارهای فنی پالایش و بی‌توجهی به مشارکت کنشگران غیردولتی، موجب شده است که این سیاست نه‌تنها در تحقق اهداف پیشگیرانه موفق نباشد، بلکه در مواردی به نقض حقوق بنیادین شهروندان، از جمله آزادی بیان، حق دسترسی به اطلاعات و حریم خصوصی داده‌های شخصی نیز بینجامد. این امر، تعارض آشکاری میان سیاست جنایی حاکم و الزامات حقوق بشری و حکمرانی مطلوب در فضای مجازی ایجاد کرده است. یافته‌ها همچنین مؤید آن است که ضعف سیاست جنایی کنشی و پیشگیرانه، یکی از علل اساسی ناکامی در کنترل جرایم اقتصادی است. عواملی نظیر نارسایی نظام نظارت، عدم هماهنگی میان قوای سه‌گانه، فقدان فرهنگ‌سازی عمومی، بیکاری، نابرابری اقتصادی، تورم، ناامنی شغلی و اشکالات ساختاری در نظام اداری و اقتصادی، زمینه‌های ارتکاب جرایم اقتصادی را تقویت کرده‌اند. در چنین شرایطی، بدون شناسایی و اصلاح این بسترهای جرم‌زا، هرگونه تشدید پاسخ کیفری، صرفاً نقش مُسکن موقت را ایفا خواهد کرد. در مجموع، نتیجه اساسی این پژوهش آن است که مبارزه مؤثر با جرایم اقتصادی در ایران، مستلزم گذار از سیاست جنایی اقتدارگرا و کیفر محور به‌سوی یک سیاست جنایی منسجم، عقلانی، مشارکتی و متوازن است؛ سیاستی که در آن، پیشگیری کنشی، اصلاح ساختارهای اقتصادی و اداری، ارتقای شفافیت، تقویت نظارت‌های هوشمند، افزایش سواد رسانه‌ای، حمایت از حقوق بنیادین

شهروندان در فضای مجازی و هماهنگی نهادی، در کنار پاسخ‌های کیفری متناسب و هدفمند، موردتوجه قرار گیرد. تنها در پرتو چنین رویکردی می‌توان به مهار پایدار جرایم اقتصادی، تأمین امنیت اقتصادی و ارتقای اعتماد عمومی به‌نظام عدالت کیفری امید بست.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه‌وتحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنا بر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچ‌گونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

انصاری، باقر. (۱۳۹۰، الف). حقوق ارتباط جمعی، تهران: سمت.

معتمدنژاد، کاظم، (۱۳۸۹). جامعه اطلاعاتی؛ اندیشه های بنیادی، دیدگاه های انتقادی و چشم اندازهای جهانی، تهران: میراث قلم.

امانی لاریجانی، امرالله. (۱۳۹۶). فضای مجازی و واکاوی سیاست های پیشگیرانه در کنترل آسیب های اجتماعی پدید، *نشریه علمی تخصصی رهیافت پیشگیری*، پیش شماره اول .

رضایی، مهدی و بابازاده مقدم، حامد. (۱۳۹۳). اصول تدوین قوانین و مقررات برای اینترنت با تاکید بر مصوبات یونسکو و شورای اروپا، *فصلنامه پژوهش حقوق عمومی*، ۱۵(۴۲).

روشندل اربطانی، طاهر و کوهی، احمد. (۱۳۹۱). هم‌گرایی رسانه‌ای (رابطه تولید محتوای اینترنتی توسط کاربران و نحوه تماشای تلویزیون)، مطالعات فرهنگ – ارتباطات، ۱۳(۲۰).

سلیمی، احسان. (۱۳۹۷ ش). آسیب‌شناسی پیشگیری از جرایم سایبری در ایران، رساله دکتری، دانشگاه قم.

نوری، محمدعلی و نخجوانی، رضا. (۱۳۸۳). حقوق حمایت داده‌ها. چاپ ۱. گنج دانش.

عاملی، سعیدرضا. (۱۳۹۰). رویکرد دو فضایی به آسیب ها، جرایم، قوانین و سیاست های فضای مجازی، تهران، امیرکبیر.

فضلی، مهدی. (۱۳۸۹). مسولیت کیفری در فضای سایبر، تهران، خرسندی.

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۹). نظریه های رسانه، اندیشه های رایج و دیدگاه های انتقادی، تهران: همشهری.

گروه پژوهشی حقوق جزا و جرم‌شناسی اداره کل پژوهش و اطلاع‌رسانی (۱۳۸۷). نقد و بررسی لایحه پیشگیری از جرم، *فصلنامه اطلاع رسانی حقوقی*، ۱۵.

مقیمی، مهدی. (۱۳۹۶). مطالعه حقوقی، جرم شناختی جرایم اقتصادی، (با تاکید بر راهکارهای پیشگیری ملی و فراملی)، *فصلنامه پژوهشهای دانش انتظامی*، ۱۹(۲).

نجفی توانا، علی. (۱۳۹۹). تقریرات درس سیاست جنایی، دانشگاه آزاد اسلامی.

غلامی، حسین. (۱۳۹۳). سیاست کیفری چهارده کشور جهان درباره عفو و تخفیف مجازات جرایم مواد مخدر، *مطالعه تطبیقی، سلامت اجتماعی و اعتیاد*، ۱(۱).

آیت، علیرضا؛ پاکزاد، بتول؛ عالی‌پور، حسن و صابر، محمود. (۱۳۸۹). توجیه رسیدگی افتراقی برای جرایم اقتصادی: تهدید جرم یا خطر مرتکب، پژوهش حقوق کیفری، ۸(۲۸).

پاک‌نیت، مصطفی. (۱۳۹۶). افتراقی شدن دادرسی کیفری، چاپ اول، تهران: میزان.

مؤمنی، هادی؛ روح‌الامینی، محمود و ساعد، محمدجعفر. (۱۴۰۱). سیاست جنایی ایران در جرایم اقتصادی، *فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی*، ۱۱۶.

الوانی، سید مهدی و شریف‌زاده، فتاح. (۱۳۷۹). فرایند خط‌مشی‌گذاری، چاپ نسخه، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

پیکا، ژرژ. (۱۳۷۰). جرم شناسی، برگردان علی حسین نجفی ابرندآبادی، بی جا، دانشگاه شهید بهشتی.

نبوی اصل، یوسف. (۱۴۰۰). تحلیل سیاسی جنایی قانون‌گذار در کنترل جرایم اقتصادی، *فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی*، ۷(۱).

میرسعیدی، سید منصور و زمانی، محمود. (۱۳۹۲). جرم اقتصادی؛ تعریف یا ضابطه، *پژوهش حقوق کیفری*، ۲(۴).

شورای‌عالی انقلاب‌فرهنگی. (۲۴ دسامبر ۲۰۱۳). مقررات و ضوابط شبکه های اطلاع رسانی رایانه ای، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.

References

Farajpour, R., Amerinia, M. and Babaei, D. (2024). Applying the rules of competition law in Iranian automobile industry. *The Journal of Modern Research on Administrative* Law, 6(19), 87-107. 10.22034/mral.2023.2002937.1473

Furlong, S. R. (2003). Regulatory policy: Role and importance. In J. Rabin (Ed.), Encyclopedia of Public Administration and Public Policy. 2, 1053–1056. Marcel Dekker.

Meier, K. J. (1985). Regulation: Politics, bureaucracy, and economics. St. Martin’s Press.

Delmas-Marty, M.(1983). Modèles et mouvements de politique criminelle. Economica.

Ancel, M. (1978). Pour une étude systémique des problèmes de politique criminelle. Archives de politique criminelle, 1, 21.

Berant de Celis. (1997). La politique criminelle à la recherche d’elle-même. Archives de politique criminelle, 2, 3.

Heike, J. Note bibliographique. Revue de science criminelle et de droit pénal compare, 2, 406.

Feuerbach, P. J. A. (1803). Manuel de droit pénal.G. Levasseur ،La politique criminelle ،Archives de Philosophie du Droit, 16, 132.

Donnedieu de Vabres, H.La politique criminelle des états autoritaires.

Levasseur, G. La politique criminelle. Archives de philosophie du droit, 16, 132.

Merle, R., & Vitu, A. (1988). Traité de droit criminel. Cujas.

Stefani, G., Levasseur, G., & Bouloc, B. (1993). Droit pénal général. Dalloz.

Lazerges, C. (1987). La politique criminelle. Presses Universitaires de France.

Gassin, R. (2003). Criminologie Dalloz.

Ancel, M. (1989). La défense sociale. Presses Universitaires de France.

Greenfield, P., Rickwood, P., & Tran, H. C. (2002). Effectiveness of Internet filtering software products. CSIRO Mathematical and Information Sciences.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Impact of Strategic Foresight Skills on Organizational Intelligence: Investigating the Mediating Role of Knowledge Sharing Behavior (A Case Study of Ilam University)

Sadegh Ahmadi[1] ✉, **Mohamad Aidi**[2]

1. Corresponding Author, Department of Public Administration, Department of Designing Public Organizations, Malayer University, Payam Noor, Hamadan, Iran. Email: s.ahmadi6116@gmail.com
2. Department of Business Administration, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam, Ilam, Iran. Email: M.aidi@ilam.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 09 April 2025
Received in revised form 22 June 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 23 March 2025

Keywords:
Strategic Foresight Skills, Organizational Intelligence, Knowledge Sharing Behavior, Ilam University

ABSTRACT

Objective: At the dawn of the 21st century, as the global landscape shifts toward a knowledge-based paradigm, the future of societies has become increasingly dependent on the performance of educational institutions. Accordingly, the present study aims to investigate the impact of strategic foresight skills on organizational intelligence, considering the mediating role of knowledge sharing behavior at Ilam University.

Method: This research is applied in nature and adopts a descriptive correlational and survey-based design. The statistical population consists of 223 employees at Ilam University. Data were collected using standard questionnaires and analyzed through appropriate statistical methods.

Results: The results demonstrated that strategic foresight skills have a significant effect on organizational intelligence at Ilam University, which is further reinforced indirectly through knowledge sharing behavior. Furthermore, mediation analysis confirmed that knowledge sharing behavior plays a significant mediating role in the relationship between strategic foresight skills and organizational intelligence. The Variance Accounted For (VAF) index was calculated at 0.3449, indicating that 34.49% of the total effect of strategic foresight on organizational intelligence is explained through the mediating variable of knowledge-sharing behavior. Consequently, the mediation is classified as partial, with a substantial portion of the effect remaining direct.

Conclusion: In conclusion, enhancing strategic foresight skills and institutionalizing knowledge sharing within Ilam University can lead to a significant improvement in organizational intelligence. Therefore, it is recommended that university administrators conduct training programs and establish communication platforms to institutionalize knowledge-sharing practices. This would leverage improved organizational intelligence to enhance the institution's readiness for environmental changes and its capability for future forecasting.

Cite this article: Ahmadi, S. & Aidi, M. (2025). The Impact of Strategic Foresight Skills on Organizational Intelligence: Investigating the Mediating Role of Knowledge Sharing Behavior (A Case Study of Ilam University). *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2026.2089225.1754

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2089225.1754

Introduction

In the contemporary knowledge based global landscape, universities as pioneers of knowledge intensive organizations must optimally leverage their intellectual capital to maintain a competitive advantage and fulfill their societal responsibilities. Within this context, "knowledge sharing" serves as a fundamental strategy for facilitating the transfer of expertise and fostering interaction among researchers, thereby playing a vital role in enhancing scientific production and improving organizational decision making**.**

Furthermore, given the volatile nature of academic environments, "strategic foresight" has emerged as an essential, value based discipline for comprehending emerging trends, anticipating potential threats and opportunities, and preparing for future developments. By identifying key drivers of change, strategic foresight empowers educational leaders to design robust strategies that effectively shape the future of their institutions**.**Ultimately, since organizational intelligence is influenced by factors such as information accessibility, environmental connectivity, and structural complexity, this research aims to propose and evaluate a model examining the impact of strategic foresight skills on organizational intelligence, with a specific focus on the mediating role of knowledge sharing behavior at Ilam University.

Method

This research is applied in nature and adopts a descriptive correlational and survey-based design. The statistical population consists of 223 employees at Ilam University. Data were collected using standard questionnaires and analyzed through appropriate statistical methods.

Results

The results demonstrated that strategic foresight skills have a significant effect on organizational intelligence at Ilam University, which is further reinforced indirectly through knowledge sharing behavior. Furthermore, mediation analysis confirmed that knowledge sharing behavior plays a significant mediating role in the relationship between strategic foresight skills and organizational intelligence. The Variance Accounted For (VAF) index was calculated at 0.3449, indicating that 34.49% of the total effect of strategic foresight on organizational intelligence is explained through the mediating variable of knowledge-sharing behavior. Consequently, the mediation is classified as partial, with a substantial portion of the effect remaining direct.

Conclusions

The results of the data analysis, with a z-score of 12.00 and an acceptable level of significance, confirmed the primary research hypothesis regarding the significant impact of strategic foresight skills on organizational intelligence at Ilam University, mediated by knowledge-sharing behavior. Based on the Variance Accounted For (VAF) index (0.3449), it was determined that 34.49% of the total effect of strategic foresight on organizational intelligence is explained through knowledge sharing behavior, indicating a significant partial mediation effect.

The findings suggest that the implementation of strategic foresight skills is a robust predictor of organizational intelligence. By strengthening components such as strategic attitude, creativity, and long term vision, these skills enhance organizational agility in response to environmental changes. Furthermore, knowledge sharing behavior acting as a platform for exchanging experiences and fostering employee participation in decision-making is not only influenced by strategic foresight but also serves as a critical factor in institutionalizing an open organizational culture, increasing efficiency, job satisfaction, and overall productivity.In summary, this research demonstrates that in today's complex and volatile environment, achieving optimal organizational intelligence at Ilam University requires an integrated approach. Specifically, strategic foresight skills should be positioned as the "core" of organizational activities, while knowledge-sharing behavior acts as a catalyst by fostering an environment of trust and collaboration. These findings are consistent with previous studies (Ardalan et al., 2023; Zarei et al., 2016; Lefter et al., 2020), confirming that the synergy between foresight-based intelligence and dynamic knowledge sharing is essential for the sustainable survival and development of the university.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تأثیر مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش (مطالعه موردی دانشگاه ایلام)

صادق احمدی[۱] ✉، محمد ایدی[۲]

۱. نویسنده مسئول، گروه مدیریت دولتی، گرایش طراحی سازمان های دولتی، واحد ملایر، پیام نور، همدان، ایران. رایانامه: s.ahmadi6116@gmail.com

۲. گروه مدیریت، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: M.aidi@ilam.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
مهارت آینده پژوهی،
هوش سازمانی،
کنش تسهیم دانش،
دانشگاه ایلام

چکیده

هدف: در آستانه قرن بیست و یکم که جهان به سمت محوریت دانش در حرکت است، آینده جوامع به عملکرد نهادهای آموزشی وابسته است. بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر مهارت آینده‌پژوهی بر هوش سازمانی با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش در دانشگاه ایلام انجام گرفته است.

روش پژوهش: این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی–همبستگی و پیمایشی است. جامعه آماری شامل ۲۲۳ نفر از کارکنان دانشگاه ایلام است و داده‌ها با پرسشنامه‌های استاندارد گردآوری و با روش‌های آماری مناسب تحلیل شد.

یافته‌ها: نتایج نشان داد مهارت آینده‌پژوهی بر هوش سازمانی در دانشگاه ایلام اثر معناداری دارد و این اثر به‌صورت غیرمستقیم نیز از مسیر کنش تسهیم دانش تقویت می‌شود. همچنین آزمون میانجی‌گری بیانگر آن است که کنش تسهیم دانش نقش میانجی معناداری در رابطه بین مهارت آینده‌پژوهی و هوش سازمانی ایفا می‌کند. مقدار شاخص VAF برابر با ۳۴۴۹/۰ به‌دست آمد که نشان می‌دهد ۴۹/۳۴ درصد از اثر کل مهارت آینده‌پژوهی بر هوش سازمانی از طریق کنش تسهیم دانش تبیین می‌شود؛ بنابراین، میانجی‌گری از نوع جزئی ارزیابی می‌گردد و بخش قابل توجهی از اثر همچنان به‌صورت مستقیم باقی می‌ماند.

نتیجه‌گیری: در مجموع، تقویت مهارت آینده‌پژوهی و نهادینه‌سازی تسهیم دانش در دانشگاه ایلام می‌تواند به ارتقای معنادار هوش سازمانی منجر شود. از این‌رو پیشنهاد می‌شود مدیران دانشگاه با برگزاری دوره‌های آموزشی و ایجاد بسترهای ارتباطی، کنش‌های تسهیم دانش را در سازمان نهادینه کنند تا با بهره‌گیری از هوش سازمانی ارتقایافته، آمادگی نهاد در برابر تغییرات محیطی و پیش‌بینی آینده افزایش یابد.

استناد: احمدی، صادق و ایدی، محمد. (۱۴۰۴). تأثیر مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش (مطالعه موردی دانشگاه ایلام). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۱-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2089225.1754

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2089225.1754

مقدمه

در فضای رقابتی حاکم بر دانشگاه‌ها و تلاشهایی که دانشگاه‌ها برای تولید علم و کسب رتبه بهتر از این حیث می‌کنند، اشتراک دانش راهبردی مناسب برای بهره‌برداری بهینه از دانش و نیروهای فکری افراد در دانشگاه‌ها ارائه می‌دهد. با پیاده‌سازی اشتراک دانش امر ذخیره‌سازی، انتقال و بازیابی دانش موجود و همچنین ایجاد امکان تعامل بین پژوهشگران تسهیل و تسریع می‌شود که به نوبه خود می‌تواند موجب ارتقای سطح پژوهش و افزایش تولید علم شود و دانشگاه‌ها را در دست‌یابی به اهدافشان یاری رساند (آدینه قهرمانی و همکاران،۱۴۰۰). از سویی با توجه به اینکه آینده‌پژوهی یک دانش ارزش بنیان است (پدرام،۱۳۹۸) و به منزله یک حوزه میان رشته‌ای، امکان شناسایی رویدادها و روندهای مؤثر در شکل‌گیری تحولات آینده و دستیابی به تصویری روشن از آینده را فراهم می‌کند (صالحی،۱۴۰۱). لذا یک ضرورت است، زیرا تجربه نشان داده موفقیت سازمانها درگروِ درک سریع متغیرهای محیطی و پیش‌بینی تهدیدات و فرصت‌ها و احراز آمادگی‌های لازم است (مظفری،۱۳۹۸). هدف کلی اشتراک دانش در آموزش واضح است: تصمیم گیری بهبود یافته در سراسر سازمان به منظور ارتقاء و بهبود یادگیری. این هدف کلی به طور فزاینده ای در مدارس، دانشکده ها و دانشگاه ها که تحت فشار از طرف منابع درونی و بیرونی، به منظور افزایش پاسخگویی می باشند،مهم خواهد شد. اشتراک دانش در آموزش بیان می کند که به کارگیری تمرین های اشتراک دانش برای دانشجویان و محیط های دانشگاهی مفید و عملی است.اشتراک دانش خودش به تنهایی یک پایان راه یا سیستمی فراگیر که تغییر ایجاد کند نیست. بلکه آن فقط مجموعه‌ای از اعمال و ارزشها را پیشنهاد می کند– بعضی از آنها برای یک سازمان مناسب است و بعضی از آنها برای سازمانی دیگر مناسب است– که به افراد کمک می کند تا بتوانند بهتر به اهدافشان برسند(پتریدس ونودین،۲۰۱۹). آینده‌پژوهی در آموزش عالی عبارت است از شناسایی پیشرانهای تغییر و بررسی انواع فرصت‌ها و تهدیدها برای آموزش عالی، دانشگاه‌ها و حوزه‌های کارکردی، فهم چگونگی آماده شدن دانشگاه‌ها برای مدیریت تغییر و شناسایی حوزه‌هایی که رهبران باور دارند آموزش عالی می‌تواند جهت شکل‌دهی آینده خود اقدام کند (مهدی، ۱۳۹۴). دانش در دنیای پیشرفته امروز، به سرعت در حال تبدیل شدن به مزیت رقابت اصلی سازمانها می‌باشد. دانش می‌تواند فرصت مناسبی برای سازمانی باشد که به خوبی آن را شناخته و مدیریت می‌کند و در عین حال تهدید جدیدی برای سازمانی قلمداد می‌شود که تحولات محیط را نمی‌شناسد و یا نمی‌خواهد بشناسد (سیدزاده،۱۳۹۹). اشتراک دانش به عنوان یک فرایند به طور موثر از شایستگی‌ها، تجارب، تخصص‌ها، مهارتها، استعدادها، افکار، ایدهها، اعمال و تصورات افراد و ادغام آنها در منابع اطلاعاتی سازمان برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند (سالو،۲۰۱۹). دانشگاه‌ها الگوی اصلی سازمانهای دانش‌مدار هستند که باید روشهای اشتراک دانش را در جهت تولید، اشتراک، سازماندهی و استفاده مؤثر از منابع اطلاعاتی، دانش و سرمایه‌های فکری بکار گیرند. یک دانشگاه با پیاده‌سازی موفقیت‌آمیز اشتراک دانش و استفاده از امکانات آن در امر تسریع و تسهیل دستیابی به اطلاعات، قادر خواهد بود قابلیت‌های دانش‌پروری خود را افزایش دهد و به مزیت رقابتی در مقایسه با سایر دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی دست یابد (آدینه قهرمانی و همکاران،۱۴۰۰). آینده‌پژوهی، ارتباطی دو سویه با جهانبینی، ایدئولوژی و فرهنگ ملت‌ها دارد. توجه به آینده و آثار آن در زندگی انسان، از مهم‌ترین مباحثی است که حس کنجکاوی انسان را برمی‌انگیزد. با ظهور علوم تجربی و عقلانی، کنجکاوی در آینده به پژوهش در آینده تبدیل شده و مفاهیمی چون آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری را به ارمغان آورده است. هدف از روش‌شناسی آینده‌پژوهی، اکتشاف، ایجاد و آزمون آینده‌های مطلوب و محتمل به منظور بهبود تصمیمات هست (اهرسمان،۲۰۲۱). آینده‌پژوهی در آموزش عالی به معنای یافتن چالش‌ها خلق آینده مطلوب با طراحی و اجرای راهبردها و اقدامها در زمینه محلی، ملی و جهانی است (مهدی،۱۳۹۲). شارمن منابع هوشی یک سازمان را شامل؛ در دسترس بودن اطلاعات، میزان ارتباط سازمان با محیطهای داخلی و خارجی، درجه‌ی عقلانیت محیطی سازمان و میزان پیچیدگی ساختاری سازمانی می‌داند (شارمن،۲۰۱۵). در آستانه قرن بیست و یکم که جهان به سمت محوری شدن دانش پیش می‌رود و نیاز به متخصصان و مدیران آشنا به علوم پیشرفته بیش از پیش احساس می‌شود، آموزش عالی نیز مسئولیت سنگینی را در قبال اجتماع و جامعه جهانی بر دوش خود احساس می‌کند. به همین منظور آینده جوامع تا حدود زیادی

به آینده مؤسسات آموزشی و نهادهای متعالی دانش وابسته است و آینده نهادهای مختلف نیز در دانشگاه‌ها ترسیم می‌گردد (قورچیان و صالحی،۱۳۸۳).

این پژوهش در پی پاسخ به سوالات زیر است:

مدل پیشنهادی تأثیر مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش و درجه تناسب مدل پیشنهادی تأ تأثیر مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش چگونه است؟

مبانی نظری

مفهوم اشتراک دانش

در جهان رقابتی امروز، دانش منبع اساسی مزیت رقابتی پایدار بوده و برتری آن زمانی حاصل می‌شود که دانش به اشتراک گذاشته شود (علی و همکاران[1]، ۲۰۲۰). اشتراک دانش بیانگر در دسترس قرار دادن دانش مربوط به همکاران در سازمان به‌منظور دستیابی به نوآوری در سطح فردی، سطح گروهی و سازمانی است (باویک و همکاران[2]، ۲۰۱۸).

اشتراک گذاری دانش فرآیندی است که از طریق آن افراد به تبادل دوجانبه دانش خویش با یکدیگر پرداخته، دانش فردی به دانش سازمانی تبدیل و به طور بالقوه به وسیله این فرآیند فرصت برای یادگیری تجربه‌های جدید و فرصتی برای تمرین و به اجرا گذاشتن تجربه‌ها، مهارت‌ها و توانایی‌ها فراهم می‌شود. کارکنانی که بی‌میل به اشتراک گذاری دانش هستند در اشتراک گذاری دانش ناموفق هستند که به نوبه خود منجر به غیر کارا بودن، خطاهای زیاد و عدم کیفیت کاری می‌شود.

دانش، سرمایه‌ای قابل مدیریت است که قابل اشتراک گذاری است. اشتراک گذاری دانش فعالیت مهمی است که قابلیت و توانایی فردی را جهت جستجوی منابع جدیدتر، با هدف یادگیری، حل مسئله و بهبود فردی بالا می‌برد. اندیشمندان بسیاری معتقدند، اشتراک گذاری دانش مهمترین عامل موفقیت در مهارت آینده پژوهی است و آن را به عنوان انتشار داوطلبانه تجارب و مهارت‌های به دست آمده در سازمان تعریف می‌کنند. بزرگترین چالش در ساختار مهارت آینده پژوهی، اشتیاق یا انگیزه اعضا برای اشتراک گذاری دانش خود با دیگران است. دانش منبع قفل شده در ذهن انسان است، لذا اشتراک گذاری دانش از طریق تعامل و ارتباط بین افراد صورت می‌پذیرد و تسهیم‌سازی و ارتباطات دانش نیازمند تمایل کسانی است که می خواهند در چنین فرایندهایی شرکت کنند (آرایی، ۱۴۰۰).

اشتراک دانش عنصر کلیدی برنامه‌های مهارت آینده پژوهی کارآمد و مؤثر است. اشتراک هدفمند دانش در سازمان‌ها به یادگیری سریع‌تر فردی و سازمانی منجر می شود و خلاقیت را توسعه می‌دهد و در نهایت به بهبود عملکرد فرد و سازمان می‌انجامد. بر این اساس است که سازمان ها اشتراک دانش را تقویت و کارکنان خود را به این امر تشویق می‌کنند با رشد اقتصاد دانش بنیان، دانش به منبعی مهم تبدیل می‌شود. به علت اهمیت منابع دانش، بسیاری از سازمان ها روی زمان خاص و انرژی برای مهارت آینده پژوهی با هدف به حداکثر رساندن ارزش بالقوهٔ دانش سرمایه گذاری کرده‌اند. اشتراک دانش ابزاری است برای اینکه یک فرد، تیم یا سازمان دانش را با سایر اعضای سازمان از طرق مختلف به اشتراک بگذارد (عربشاهی و همکاران، ۱۴۰۱).

سیلویو و چو[3] (۲۰۱۲)، اشتراک دانش را رفتاری می‌دانند که از یک فرد، به صورت ارادی، برای دستیابی دیگران به دانش و تجربیاتش سر می زند (گرجی پشتی و همکاران، ۱۳۹۶).

بارتول و همکاران[4] (۲۰۰۳)، اشتراک دانش را فرایندی تعریف می‌کنند که کارکنان طی آن دانش و اطلاعات خود را در سراسر سازمان منتشر می‌سازند به نحوی که از طریق آن افراد به‌صورت متقابل، دانش (آشکار و ضمنی) خود را مبادله و به‌طور مشترک دانش جدیدی را خلق می‌کنند. این فرایند در تبادل دانش فردی به دانش سازمانی نقش بسزایی ایفا می‌کند (سعیدا، ۱۳۹۹).

1. Ali et al
2. Bavik et al
3. Sylvio & Choo
4. Bartol et al

آردیچولی و همکاران[1] (۲۰۰۳)، در این‌باره معتقدند اشتراک دانش هم عرضه دانش جدید را شامل می‌شود و هم تقاضا برای آن را (سعیدا، ۱۳۹۹).

در مطالعات متعددی بر توزیع و اشتراک دانش در زمان مناسب و به افراد مناسب به‌عنوان یک چالش عمده در تسهیم دانش اشاره شده است (بنارفی و همکاران[2]، ۲۰۱۹). در حقیقت هدف مهم مدیریت در استفاده از مهارت آینده پژوهی، بهبود تسهیم آن میان افراد در سازمان به‌گونه‌ای است که به ایجاد مزیت رقابتی منجر گردد. امروزه توانایی سازمان در انتقال و به اشتراک‌گذاری دانش جزء عوامل کلیدی برای سازمان محسوب می‌گردد و به‌طور مؤثری موجبات تحریک نوآوری را فراهم می‌سازد (دمچینگ[3]، ۲۰۲۰).

عوامل موثر بر اشتراک دانش

عامل انسانی: افرادی که مالک دانش‌اند، این امتیاز را دارند که در این رقابت شرکت کنند، زیرا دانش منبع و ثروتی شخصی است. اگر شما دانشتان را با دیگران به اشتراک بگذارید، امتیازات شما ممکن است از دست برود و هر کسی این درک را از مالکیت شخصی دارد که به‌راحتی به انحصاری بودن دانش منجر شود. بنابراین، مالکان دانش با اشتراک دانششان مخالفت می‌کنند.

ویژگی های دانش: دانش ممکن است به دو دستهٔ دانش آشکار و دانش ضمنی تقسیم شود. دانش آشکار می تواند از طریق زبان، کتاب ها، لغات، و پایگاه اطلاعاتی رمزگذاری شود. افراد می‌توانند آن ها را از طریق کتاب ها، مجلات، پروانه‌های ثبت اختراع، مواد سمعی و بصری، نرم‌افزار و... کسب کنند. دانش ضمنی از سوی فرد کسب می‌شود و برای او یادگیری این نوع دانش آسان است (شیرآقایی، ۱۳۹۹).

عوامل فضایی و زمانی: زمان یکی از عواملی است که مانع اشتراک دانش می شود. در زندگی روزمره، هر فرد با امور مختلف پیچیده ای درگیر می شود. بنابراین، درنهایت دچار کمبود زمان و انرژی برای گردآوری، بحث و تبادل نظر با دیگران خواهد شد. به علاوه، فضا نیز عاملی مهم است که بر اشتراک دانش اثر می‌گذارد. هر شخص فضای خاص خودش را دارد؛ مانند فضای دفتر کار، فضای خانه، که این فضاها باعث جدایی افراد می شود. از این لحاظ، فرد مشارکت کننده در فعالیت های اشتراک دانش دچار کمبود فضای اشتراک خواهد شد. برای هدایت اشتراک دانش، به ارتباط و گفت‌وگوی میان افراد نیازمندیم، اما به دلیل عامل فضایی ـ زمانی که مطرح شد، برای شرکت‌کنندگان حضور رودررو یا چهره به چهره با هدف هدایت فعالیت‌های اشتراک دانش دشوار است (دایر و هاتچ[4]، ۲۰۱۶).

مبانی تجربی

اردلان و همکاران(۱۴۰۲)، در پژوهشی با عنوان، اشتراک دانش, هوش سازمانی و اثربخشی سازمانی، انجام دادند. هدف از پژوهش حاضر, شناسایی رابطهٔ بین اشتراک دانش و هوش سازمانی با اثربخشی سازمانی در دانشگاه بوعلی سینای همدان نشان داد که وضعیت اشتراک دانش, هوش سازمانی و اثربخشی سازمانی بالاتر از سطح متوسط است. ضریب همبستگی پیرسون آشکار کرد که که بین اشتراک دانش و هوش سازمانی با اثربخشی سازمانی رابطهٔ مثبت و معناداری وجود دارد. نتایج تحلیل رگرسیون چندگانه بیانگر آن است که از بین مؤلفه - های اشتراک دانش, مؤلفه حمایت از فرایند یادگیری فردی و گروهی بیشترین تأثیر را در پیش- بینی اثربخشی سازمانی دارد؛ و از بین مؤلفه- های هوش سازمانی, مؤلفه - های اتحاد و توافق, بینش استراتژیک و سرنوشت مشترک به- ترتیب بیشترین تأثیر را در پیش- بینی اثربخشی سازمانی دارند. طبرسا و همکاران(۱۴۰۱)، در پژوهشی با عنوان، تبیین ارتباط هوش سازمانی و خلق دانش (مورد مطالعه: کارکنان یک شرکت صنعتی)، انجام دادند. یافته های به دست

1. Ardicholi et al
2. Ben Arfi et al
3. Demching
4. Dyer & Hatch

آمده از آزمون فرضیات, حاکی از ارتباط مثبت و معنادار بین هوش سازمانی و مولفه های آن (بینش راهبردی, سرنوشت مشترک, میل به تغییر, هم سویی و تجانس, روحیه, به کارگیری دانش و فشار عملکردی) با خلق دانش بود ($p<0.05$). علاوه بر این در ارتباط ویژگی های جمعیت شناختی با هوش سازمانی بین سابقه خدمت و تحصیلات با هوش سازمانی افراد ارتباط معناداری دیده شد. نتایج پژوهش کیوانآرا و همکاران (۱۴۰۰) با موضوع رابطه مؤلفه‌های اشتراک دانش و هوش سازمانی در دانشکدههای دانشگاه علوم پزشکی اصفهان حاکی است که میزان مؤلفه‌های اشتراک دانش و مؤلفه‌های هوش سازمانی، کمتر از سطح متوسط بود و همبستگی معنادار بین نمرات مؤلفه‌های اشتراک دانش و مؤلفه‌های هوش سازمانی مشاهده شد و همچنین به کارگیری دانش به روز، توزیع، تبادل و به اشتراکگذاری دانش و آگاهی از عوامل محیطی و نیز حفظ بقا و حیات، زمینه‌ساز ایجاد هوش سازمانی در دانشگاه‌ها است. کومار و همکاران[1] (۲۰۲۱)، در تحقیقی با عنوان "شیوه های به اشتراک گذاری دانش، استراتژی نوآوری و کنش تسهیم دانش: نقش اعتماد متقابل" نشان دادند که شیوه های به اشتراک گذاری دانش سازمانی و استراتژی نوآوری با ابعاد اشتراک دانش – اشتراک دانش آشکار و اشتراک دانش ضمنی همبستگی مثبت و معنادار دارد. علاوه بر این، تجزیه و تحلیل رگرسیون گام به گام برای بررسی اثر تعدیل‌کننده اعتماد متقابل نشان داد که شیوه‌های اشتراک دانش سازمانی به طور قابل‌توجهی اشتراک دانش صریح را پیش‌بینی می‌کنند. پرجینیرن (۲۰۲۱) در بررسی هوش سازمانی، استانداردها و شفافسازی اشتراک دانش در مرکز آموزش عالی و دانشگاهی به این نتیجه رسید که برخی از خصایص مراکز آموزش عالی، مانعی برای تقویت هوش سازمانی هستند اما از طرفی عوامل اجتماعی، فرهنگی و اطلاعاتی مختلفی در این مراکز وجود دارند که امکان افزایش هوش سازمانی را فراهم می‌نمایند. اهرسمان (۲۰۲۱) در پژوهش خود دریافت که مهم‌ترین عوامل مؤثر بر سناریونویسی برای آینده پدیده‌های پیچیده عبارتند از؛ میزان انعطاف، امکان تجربه‌پذیری و میزان نوسانات ذاتی پدیده. لفتر و همکاران (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان ابعاد هوش سازمانی در شرکت‌های رومانیایی و دورنمای سرمایه انسانی نشان دادند که ۱۳درصد کارکنان شرکت های بزرگ و متوسط با مفهوم هوش سازمانی آشنا بوده‌اند و کارکنان شرکت‌های کوچک اصلا این مفهوم را نمی‌شناختند. اوگونمکون و همکاران[2] (۲۰۲۰)، در تحقیقی با عنوان "گرایش به اعتماد و رفتار اشتراک گذاری دانش: ارزیابی تحلیل اهمیت و عملکرد در بین کارکنان رستوران نیجریه" نشان دادند که تمایل به اعتماد به طور مثبت با کنش تسهیم دانش، ساختار سازمانی پویا و نوآوری خدمات مرتبط است و کنش تسهیم دانش به طور مثبت با ساختار سازمانی پویا و نوآوری خدمات مرتبط است. علاوه بر این، این مطالعه نشان داد که هم رفتار به اشتراک گذاری دانش و هم ساختار سازمانی پویا به طور متوالی تأثیر مثبت تمایل به اعتماد بر نوآوری خدمات را واسطه می کنند. نتیجه تحلیل اهمیت–عملکرد تمایل به اعتماد را به عنوان بالاترین پیش بینی کننده مهم نوآوری خدمات برجسته می کند در حالی که اشتراک دانش بهترین عامل عملکرد برای نوآوری خدمات در رستوران ها است.

مدل مفهومی تحقیق

در این پژوهش متغیر مهارت آینده پژوهی، متغیر مستقل می‌باشد که از مدل جیسون و همکاران(۲۰۲۱)، اقتباس شده است و مشتمل بر ۴ بعد(درک مفهومی، توانایی محاسبات، روحیه آینده نگری، روش شناسی)می‌باشد. همچنین متغیر هوش سازمانی متغیر وابسته می باشد که از مدل کمالی و همکاران(۱۴۰۱)، اقتباس شده است و متغیر رفتاراشتراک دانش در این پژوهش متغیر میانجی تحقیق می‌باشد که از مدل کونلی(۲۰۱۲)، اقتباس شده است.

1. Kumar et al
2. Ogunmokun et al

شکل ۱. مدل مفهومی تحقیق

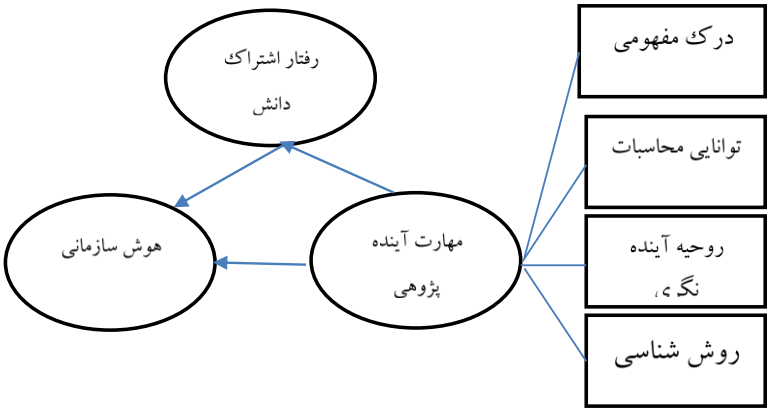

اقتباس از جیسون و همکاران(۲۰۲۱)؛ کمالی و همکاران(۱۴۰۱)؛ کونلی(۲۰۱۲)

روش پژوهش

تحقیق حاضر، از نظر هدف یک تحقیق کاربردی است زیرا برای حل مسئله‌ای علمی به کار می‌رود و از نظر روش توصیفی- همبستگی است زیرا هدف از آن توصیف شرایط یا پدیده‌های مورد بررسی و همچنین رابطه میان متغیرهای پژوهش است که بصورت میدانی انجام گرفته است. همچنین پژوهش حاضر از آن لحاظ که اطلاعات درباره افراد از طریق پرسشنامه جمع آوری می‌شود پیمایشی می‌باشد. جامعه آماری شامل تمامی اعضاء هیأت علمی و کارکنان دانشگاه ایلام می باشد که تعداد آنها ۲۲۳ نفر است و با توجه به محدود بودن و همچنین در دسترس بودن آنها نمونه گیری انجام نشده است و از روش سرشماری استفاده شده است. روش‌های گردآوری اطلاعات به روش‌های کتابخانه‌ای و روش‌های میدانی قابل تقسیم است. در این تحقیق برای جمع‌آوری اطلاعات مربوط به پاسخگویی به سؤالات پژوهش، از روش میدانی استفاده شده است، همچنین از روش کتابخانه‌ای مانند مطالعه کتاب‌ها، مقالات، مجلات، طرح‌های پژوهشی و بانک‌های اطلاعاتی اینترنتی برای تدوین و نگارش بخش ادبیات موضوع و مبانی نظری استفاده شده است. پرسشنامه پژوهش حاضر با استفاده از پرسشنامه‌های استانداردی که برای ارزیابی متغییرهای مورد بررسی تدوین شده، تهیه خواهد گردید. پرسشنامه با سئوالات بسته و با توجه به مقیاس پنج گزینه‌ای لیکرت طراحی شده است. جهت گردآوری داده‌ها در این تحقیق برای مهارت آینده‌پژوهشی از پرسشنامه استاندارد مهارت آینده‌پژوهشی جیسون و همکاران(۲۰۲۱) این پرسشنامه شامل ۱۵ سوال می‌باشدکه مبتنی بر ابعاد (درک مفهومی، توانایی محاسبات، روحیه آینده نگری، روش شناسی) خواهد بود. مقیاس پاسخگویی این پرسشنامه در این پژوهش پنج درجه‌ای لیکرت بودسنجیده شده و پرسشنامه استاندارد اشتراک دانش کونلی(۲۰۱۲) این پرسشنامه شامل ۵ سوال می‌باشد مقیاس پاسخگویی این پرسشنامه در این پژوهش پنج درجه‌ای لیکرت خواهد بود و پرسشنامه هوش سازمانی توسط کمالی و همکاران(۱۴۰۱) به منظور سنجش هوش سازمانی طراحی و تدوین شده است. این پرسشنامه دارای ۶ سوال می‌باشد و بر اساس طیف پنج گزینه‌ای لیکرت می پردازد.

جدول ۱. سؤالات پرسشنامه پژوهش حاضر

ردیف	متغیر	ابعاد	گویه ها	رفرنس
۱	مهارت آینده‌پژوهشی	درک مفهومی	۴	جیسون و همکاران(۲۰۲۱)
		توانایی محاسبات	۴	
		روحیه آینده نگری	۴	
		روش شناسی	۳	
۲	اشتراک دانش	-	۵	کونلی(۲۰۱۲)
۳	هوش سازمانی	–	۶	کمالی و همکاران(۱۴۰۱)
۴	جمع	–	۲۶	–

برای تجزیه و تحلیل داده‌ها مطابق با اهداف و فرضیه‌های تحقیق، قبل از آزمون فرضیه‌های تحقیق، نخست، آزمون نرمال‌بودن توزیع داده‌ها (کلموگروف – اسمیرونوف) برای تمامی متغیرها انجام شده است. در نهایت، از روش معادلات ساختاری استفاده شده است. کلیه عملیات آماری با استفاده از نرم افزار SPSS نسخه ۲۲ و لیزرل نسخه ۸/۸ استفاده شده است.

یافته ها

جدول ۲. میانگین و انحراف استاندارد متغیرهای مورد مطالعه

متغیر	میانگین	انحراف استاندارد
مهارت آینده پژوهی	۳/۹۰۱۷	۰/۹۱۳
کنش تسهیم دانش	۴/۰۱۲۱	۰/۹۷۷
هوش سازمانی	۴/۱۳۲۴	۰/۹۸۳

همانطور که در جدول ۲ ملاحظه می‌گردد، میانگین و(انحراف استاندارد) مهارت آینده پژوهی ۳/۹۰ و (۰/۹۱۳)، میانگین و (انحراف استاندارد) کنش تسهیم دانش برابر ۴/۰۱ و (۰/۹۷۷)، میانگین و (انحراف استاندارد) هوش سازمانی برابر ۴/۱۳۲ و (۰/۹۸۳)، است.

تحلیل استنباطی

در این بخش فرضیه های تحقیق به کمک آزمون های آماری مناسب مورد بررسی قرار گرفته اند. از آنجا که فرضیه‌های تحقیق فرضیه های رابطه ای می باشند، لذا از آزمون های آماری پیرسون و رگرسیون برای سنجش فرضیات استفاده گردیده است. ولی در ابتدا برای بررسی نرمال بودن داده ها از آزمون کلموگروف– اسمیرنوف استفاده می‌شود.

جدول (۳) به بررسی نرمال بودن توزیع داده های مؤلفه های مهارت آینده پژوهی، کنش تسهیم دانش، هوش سازمانی می‌پردازد.

H_0= توزیع داده ها نرمال نیست.

H_1= توزیع داده ها نرمال است.

جدول ۳. نرمال سازی داده ها(آزمون کلموگروف- اسمیرنوف)

مؤلفه	آماره آزمون	سطح معنی داری	نتیجه
مهارت آینده پژوهی	۱/۱۱۴	۰/۰۹۶	توزیع داده ها نرمال است
کنش تسهیم دانش	۱/۳۳۳	۰/۰۸۱	توزیع داده ها نرمال است
هوش سازمانی	۱/۷۱۴	۰/۰۶۴	توزیع داده ها نرمال است

لازمه تأیید نرمال بودن داده ها، سطح معنی داری بیشتر از ۰/۰۵ است لذا از آنجایی که سطح معنی داری به دست آمده از ۰/۰۵ بیشتر می باشد پس فرضیه صفر تأیید می شود و توزیع داده ها نرمال است.

بررسی مدل ساختاری (تحلیل مسیر)

در این قسمت به دنبال اثبات فرضیه های تحقیق هستیم. مدل فرضیه ها ارایه می شود که در آن با توجه به اعداد معناداری فرضیه مورد پذیرش یا رد می گردند.

شکل ۲ . مدل معناداری فرضیه اصلی تحقیق در حالت تخمین استاندارد

مدل در حالت تخمین استاندارد

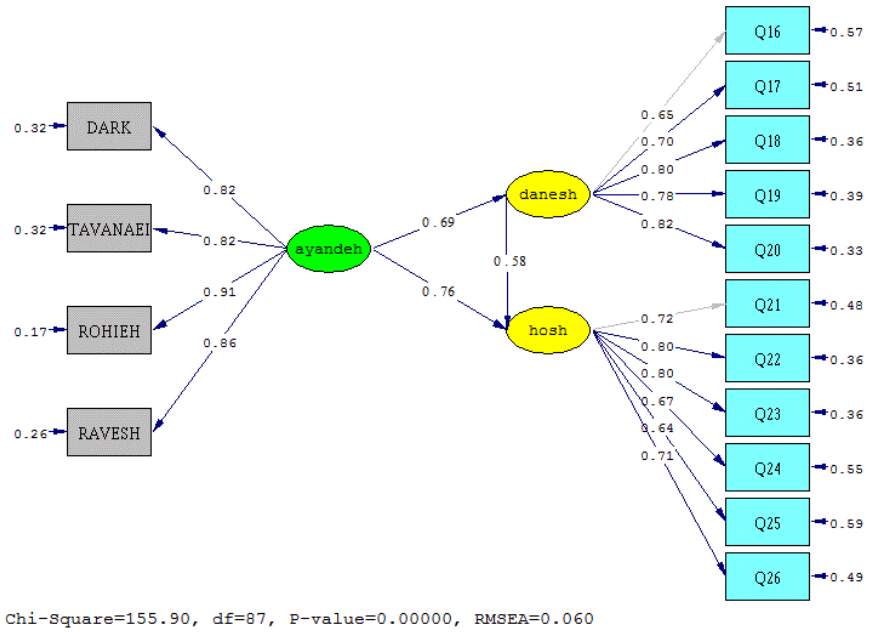

شکل ۳ . مدل معناداری فرضیه اصلی تحقیق در حالت ضرایب معناداری

مدل در حالت ضرایب معناداری

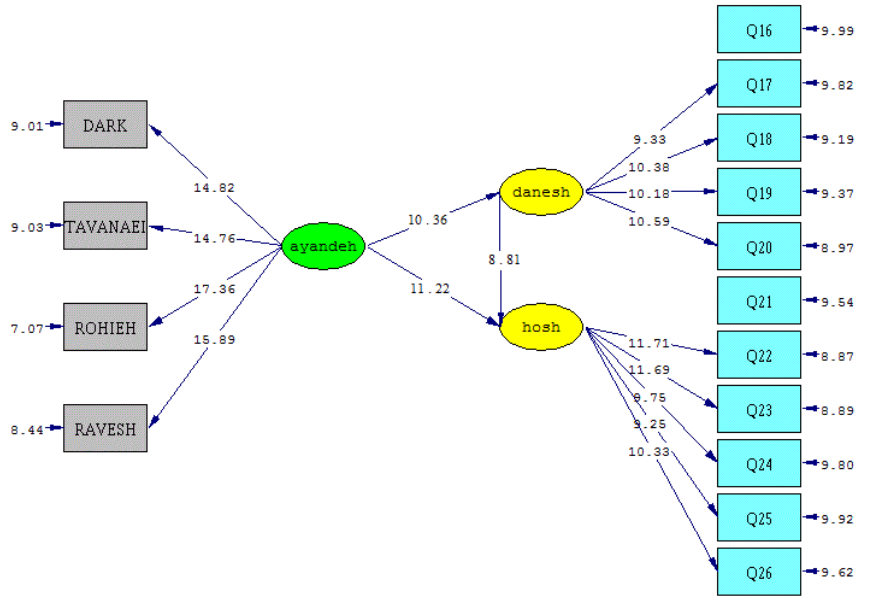

جدول ٤. شاخص‌های نیکوئی برازش مدل فرضیه اصلی

شاخص برازندگی	CMIN/ DF	RMR	RMSEA	GFI	AGFI	NFI	NNFI	IFI
مقادیر قابل قبول	<۳	<۰/۰۵	<۰/۰۸	>۰/۹	>۰/۸	>۰/۹	>۰/۹	>۰/۹
مقادیر محاسبه شده	۱/۷۹۲	۰/۰۴۱	۰/۰۶۰	۰/۹۹	۰/۹۵	۰/۹۶	۰/۹۵	۰/۹۷

مقدار IFI یا شاخص برازش افزایشی بدست آمده مقدار ۰/۹۷ می باشد که این شاخص به برازش مطلوب مدل اشاره دارد.

مقدار NNFI یا شاخص برازش هنجار نشده که جز شاخص های تطبیقی می باشد باید از ۰/۹ بالاتر باشد که برای مدل اصلی تحقیق برابر ۰/۹۵ شده و نشان دهنده برازش مطلوب مدل می باشد

مقدار NFI یا شاخص برازش هنجار شده بنتلر–بونت بدست آمده مقدار ۰/۹۶ می باشد که با توجه به مقدار استاندارد ۰/۹ که حد مطلوب این شاخص می باشد، مدل با توجه به این شاخص از برازش مطلوبی برخوردار است.

مقدار AGFI مقدار تعدیل یافته GFI بر حسب درجه آزادی می باشد که مقدار قابل قبول برای آن ۰/۸ است. در این مدل مقدار ۰/۹۵ برای آن به دست آمده که نشان دهنده وضعیت مطلوب مدل می باشد.

مقدار GFI یا شاخص برازندگی نشان میدهد مدل تا چه حد نسبت به عدم وجود آن برازندگی بهتری دارد و بالاتر از ۰/۹ پذیرفته می شود که مدل فوق دارای مقدار ۰/۹۹ است و این نشان دهنده برازش مطلوب مدل است.

مقدار RMSEA یا ریشه دوم میانگین مربعات خطای برآورد بدست آمده مقدار ۰/۰۶۰ می باشد که با توجه به مقدار استاندارد پایینتر از ۰/۰۸ مطلوب می باشد.

مقدار SRMR یا استاندارد ریشه میانگین مربعات باقیمانده نیز هر چقدر از ۰/۰۵ کمتر باشد برازش مدل مطلوبتر است (SRMR برابر تفاوت بین واریانس و کواریانسهای پیش بینی شده و مشاهده شده در مدل بر پایه پس ماندهای استاندارد شده است). برای مدل فوق ۰/۰۴۱ و نشان دهنده برازش مطلوب مدل می باشد.

مقدار CMIN/DF هر چه کوچکتر از عدد ۳ باشد مدل دارای برازش بهتری است. که مقدار بدست آمده در اینجا ۱/۷۹۲ می باشد، لذا مدل از برازش خوبی برخوردار است.

بنابراین با توجه به کلیه شاخص ها می توان دریافت که مدل فرضیه اصلی از برازش مناسبی برخوردار است.

بررسی فرضیه های تحقیق و نتیجه گیری درباره آنها :

مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با تأکید بر نقش میانجی کنش تسهیم دانش در دانشگاه ایلام تأثیر معنی داری دارد.

فرضیات آماری آزمون عبارتند از :

H_0 = مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با تأکید بر نقش میانجی کنش تسهیم دانش در دانشگاه ایلام تأثیر معنی داری ندارد.

H_1 = مهارت آینده پژوهی بر هوش سازمانی با تأکید بر نقش میانجی کنش تسهیم دانش در دانشگاه ایلام تأثیر معنی داری دارد.

$$\begin{cases} H0: \rho_{xy} = 0 \\ H1: \rho_{xy} \neq 0 \end{cases}$$

جدول ۵. نتایج حاصل از تحلیل مدل معادلات ساختاری

فرضیه	نوع تأثیر	ضریب مسیر	آماره t	نتیجه فرضیه
مهارت آینده پژوهی← هوش سازمانی	مستقیم	۰/۷۶	۱۱/۲۲	تأیید
مهارت آینده پژوهی← کنش تسهیم دانش	مستقیم	۰/۶۹	۱۰/۳۶	تأیید
کنش تسهیم دانش ← هوش سازمانی	مستقیم	۰/۵۸	۸/۸۱	تأیید

آزمون سوبل

بطور کلی در آزمون سوبل می‌توان از تخمین نرمال برای بررسی معنی‌داری رابطه استفاده کرد. با داشتن برآورد خطای استاندارد اثر غیرمستقیم می‌توان فرضیه صفر را در مقابل فرض مخالف آزمون کرد. آماره Z برابر است با نسبت ab به خطای استاندارد آن. به عبارت دیگر مقدار Z-Value را از رابطه زیر بدست می‌آوریم:

$$Z - Value = \frac{a * b}{\sqrt{(b^2 * s_a^2) + (a^2 * s_b^2) + (s_a^2 * s_b^2)}}$$

در این رابطه:

a : ضریب مسیر میان متغیر مستقل و میانجی

b : ضریب مسیر میان متغیر میانجی و وابسته

Sa : خطای استاندارد مسیر متغیر مستقل و میانجی

Sb : خطای استاندارد مسیر متغیر میانجی و وابسته

همچنین، می‌توان با استفاده از ta و tb(جایی که ta و tb آمار آزمون t برای تفاوت بین ضرایب a و b و صفر هستند)، مقدار معنی داری آزمون سوبل را سنجید. مقادیر p گزارش شده (تا ۸ رقم اعشار) از توزیع نرمال واحد با فرض آزمون z دو طرفه این فرضیه که اثر واسطه‌ای برابر با صفر در جامعه است، استخراج می‌شوند. ۱/۹۶+/- مقادیر بحرانی نسبت آزمون هستند که شامل ۹۵ درصد مرکزی توزیع نرمال واحد هستند.

جدول ٦. آزمون متغیر میانجی آزمون سوبل

متغیر پیش بین	متغیر ملاک	مقدار t	سطح معنی داری	z-value			نتیجه آزمون
				سوبل	آرویان	گودمن	
مهارت آینده پژوهی	کنش تسهیم دانش	۱۰/۳۶	۰/۰۰۱	۶.۷۱۱۴۰۶۵۱	۶.۶۹۳۳۳۵۴۹	۶.۷۲۹۶۲۴۶۸	H_0 رد
کنش تسهیم دانش	هوش سازمانی	۸/۸۱					

نتایج جدول (۶) نشان می‌دهد که مقدار z (۶/۷۱) از ۱/۹۶ بزرگتر است بنابراین فرض H_0 رد می‌شود. یعنی بین مهارت آینده پژوهی با هوش سازمانی در دانشگاه ایلام با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش رابطه معنی داری وجود دارد. برای تعیین اثر غیر مستقیم از طریق متغیر میانجی از آماره‌ای به نام VAF استفاده می‌شود که مقداری بین ۰ و ۱ را اختیار می‌کند و هر چه این مقدار به ۱ نزدیکتر باشد، نشان از قوی تر بودن تاثیر متغیر میانجی دارد. در واقع این مقدار نسبت اثر غیر مستقیم به اثر کل را می‌سنجد (داوری و رضازاده، ۱۳۹۳).

روش محاسبه فرمولVAF :

$$\mathrm{VAF} = \frac{a * b}{(a * b) + c}$$

a :مقدار ضریب مسیر میان متغیر مستقل و میانجی

b :مقدار ضریب مسیر میان متغیر میانجی و وابسته

C:مقدار ضریب مسیر میان متغیر مستقل و وابسته

جدول ۷. آزمون VAF

متغیر پیش بین	متغیر ملاک	ضریب مسیر	VAF
مهارت آینده پژوهی	کنش تسهیم دانش	۰/۶۹	-
کنش تسهیم دانش	هوش سازمانی	۰/۵۸	-
مهارت آینده پژوهی	هوش سازمانی	۰/۷۶	۰/۳۴۴۹۴۰۵۲۷

$$VAF = \frac{0.69 \times 0.58}{(0.69 \times 0.58) + 0.76} = 0.344940527$$

نتایج جدول (۶) نشان می‌دهد که مقدار z (۶/۷۱) از ۱/۹۶ بزرگتر است بنابراین فرض H_0 رد می‌شود. یعنی بین مهارت آینده پژوهی با هوش سازمانی در دانشگاه ایلام با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش رابطه معنی داری وجود دارد.

نتایج جدول ۷ نشان می‌دهد که آماره VAF برابر با ۰/۳۴۴۹ می‌باشد. این بدان معناست که ۳۴/۴۹ درصد از اثر کل مهارت آینده پژوهی با هوش سازمانی در دانشگاه ایلام از طریق متغیر میانجی کنش تسهیم دانش تبیین می‌شود که مقدار قابل توجهی است.

نتیجه‌گیری

نتایج نشان می‌دهد که مقدار z (۱۲/۰۰) از ۱/۹۶ بزرگتر است بنابراین فرض H_0 رد می‌شود. یعنی بین مهارت آینده پژوهی با هوش سازمانی در دانشگاه ایلام با توجه به نقش میانجی کنش تسهیم دانش رابطه معنی داری وجود دارد. همچنین آماره VAF برابر با ۰/۳۴۴۹ می‌باشد. این بدان معناست که ۳۴/۴۹ درصد از اثر کل مهارت آینده پژوهی با هوش سازمانی در دانشگاه ایلام از طریق متغیر میانجی کنش تسهیم دانش تبیین می‌شود که مقدار قابل توجهی است. این تحقیق با هدف بررسی رابطه ی بین مهارت آینده پژوهی و هوش سازمانی با نقش واسطه گری کنش تسهیم دانش در دانشگاه ایلام انجام شد. نتایج پژوهش به طور کلی نشان داد: یافته های این پژوهش نشان داد که استقرار مهارت آینده پژوهی پیش بینی کننده ی معنادار هوش سازمانی دانشگاه ایلام می باشد.

دنیای امروز دنیایی سازمانی است و تغییر، تحول و بالندگی و بهبود سازمان ها از بزرگ ترین خصوصیات سازمان ها و مؤسسه ها در حوزه رقابتی امروز است، که بهبود کیفیت زندگی مردم را به همراه خود دارد. هر سازمانی نیازمند تغییرات برنامه ریزی شده است؛ این تغییرات اقدامی منظم برای تجدید ساختار سازمان به روشی است که بتواند با شرایط در حال تغییر محیط خارجی خود هماهنگ شود و به هدف های جدید دست یابد. مهارت آینده پژوهی فرایند ایجاد دانش جدید یا جایگزینی و بهسازی دانش سازمانی موجود از طریق روابط اجتماعی و همکاری های سازمانی با توجه به فرهنگها و خرده فرهنگهای سازمانی است. این فرایند در سطوح فردی و سازمانی اتفاق افتاده و منجر به آفرینش دانش ضمنی و یا صریح جدید می گردد. سازمان ها در تعامل با محیط، اطلاعاتی را جذب نموده و به دانش تبدیل می نمایند؛ سپس این دانش را با تجربیات، ارزش ها و مقررات داخلی سازمان در می آمیزند تا مبنایی برای اقدامات خود به دست آورند. در واقع فرایند دانش سازمانی از طریق تقویت کار تیمی در فرهنگ سازمان موجب بهبود ساختار سازمان و تشویق کارکنان به مشارکت در تصمیم گیری ها می گردد. از آن جا که اشتغال از جمله مسائلی است که همواره ذهن انسان ها، سازمان ها را به خود مشغول داشته است. هر چند شغل و حرفه به ظاهر به بعد اقتصادی – معیشتی انسان ها مربوط می شود ولی با بعد فردی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی آنان نیز ارتباطی تنگاتنگ دارد. آن چه همواره مورد توجه سازمان ها بوده رضایت شغلی افراد و آثار این رضایت در روحیه آن ها و بازدهی کارشان می باشد. اگر فرد به شغل خود علاقمند باشد خلاقیت و استعداد او در زمینه شلغش شکوفا خواهد شد و کمتر دچار خستگی و افسردگی می شود. کنش تسهیم دانش مطلوب، باعث افزایش کارایی و احساس رضایت فردی می شود. همچنین سازمان هایی که دارای اعضایی با سطوح بالای فرهنگی هستند معمولا از عملکرد بالاتر از سوی کارکنان خود مواجه هستند. از آن جا که چابکی توانایی پاسخ به تغییرات غیرقابل پیش بینی با واکنش سریع و سودآوری است، سپس توانایی سازمان برای واکنش سریع و اثربخش به محیطی که سریع تغییر می کند می باشد. مهارت آینده پژوهی در سازمان موجب می گردد سازمان با اتفاقات و تغییرات ناگهانی دچار

مشکل و شکست نگردد. به طور کلی کنش تسهیم دانش در سازمان زمینه خلاقیت و نوآوری دانش را افزایش داده و باعث انعطاف پذیری و پاسخگویی سریع به فرصت های جدید بازار و نیازمندی های مشتری می گردد.

در تبیین این یافته می توان گفت: مهارت آینده پژوهی با ایجاد تشخیص مبتنی بر دانش، رهبری دانش مدار، خلاقیت، نگرش هلیکوپتری، دید بلند مدت و فرصت طلبی و بسیاری از قابلیت های ذهنی و شخصی دیگر می تواند موفقیت و اثربخشی را تضمین کند و در نهایت با ایجاد کنش تسهیم دانش باز و مشوق، منجر به هوش سازمانی در دانشگاه ایلام شود. از این رو می توان گفت: مهارت آینده پژوهی و استقرار آن می تواند زمینه بقا و رشد سازمان را به منظور بهروری فراهم آورد.

یافته های این پژوهش نشان که مهارت آینده پژوهی به تنهایی پیش بینی کننده ی معنادار کنش تسهیم دانش دانشگاه ایلام می باشد. بر این اساس می توان گفت هرچه میزان شیوع مهارت آینده پژوهی در میان دانشگاه ایلام بیشتر باشد، فرهنگ پویا و باز نیز در سازمان نیز بالاتر خواهد بود. در تبیین این یافته می توان گفت: بنابراین لزوم توجه به فرهنگ سازمان به علت تأثیری است که فرهنگ سازمان بر تمام ابعاد سازمان می گذارد. کنش تسهیم دانش می تواند سازمان را به جلو راند و یا از حرکت باز دارد و این توان بالقوه به خاطر تأثیری است که فرهنگ بر رفتار دارد. لذا اگر خواسته شود علل موفقیت و عدم موفقیت در سازمان ها مطالعه شود باید به بررسی کنش تسهیم دانش پرداخته شود. چرا که یک فرهنگ باز سازمانی که اشتراک و انتقال نظرات و تجربیات مفید را تشویق می کند؛ عامل کلیدی موفقیت مدیران دانش است. یکی از مهمترین اثرات مهارت آینده پژوهی، فرهنگ باز سازمان است که مشوق تعامل افراد با یکدیگر و تبادل تجربیات و نقطه نظرات است و به کارکنان اجازه می دهد که بدون ترس از بازخواست، صدایشان را به گوش دیگران برسانند. عدم وجود کنش تسهیم دانش که مشوق همکاری، اعتماد، اشتراک دانش، گوش دادن، یادگیری و خلاقیت باشد می تواند مانع اصلی توسعه و به کار گیری پروژه موفقیت آمیز مهارت آینده پژوهی باشد. آخرین و مهم ترین یافته ی این پژوهش حاکی از آن است که متغیر هوش سازمانی توسط مهارت آینده پژوهی با نقش واسطه گری کنش تسهیم دانش پیش بینی می شود. در واقع نتایج نشان داد؛ مهارت آینده پژوهی به تنهایی می تواند هوش سازمانی را پیش بینی نماید و در این میان کنش تسهیم دانش با ایفای نقش واسطه گری می تواند؛ امکان پیش بینی را به نحو مطلوب تری فراهم آورد. بر این اساس دانشگاه ایلام به منظور هوش سازمانی نیازمند استقرار مهارت آینده پژوهی می باشد و هم چنین به منظور اثربخشی مطلوب و ایفای نقش معنادار در محیط کنش تسهیم دانش مشوق و باز به عنوان یک ضرورت در دانشگاه ایلام مطرح می شود که می بایست به آن توجه نمود. از این رو علاوه بر استقرار مهارت آینده پژوهی در دانشگاه ایلام، کنش تسهیم دانش نیز می بایست رویکرد مطلوب و معناداری به خود بگیرد. مضافا کنش تسهیم دانش می تواند منجر به هم نوایی رفتاری قابل ملاحظه ای در بین کارمندان گردد، که نقطه اوج موفقیت یا بهبود فرآیند و محصول در سازمان به حساب می آید و در عین حال منجر به هوش سازمانی گردد. در واقع می توان گفت: اگر در شرایط متغیر و پیچیده امروز دانشگاه ایلام بخواهد زمینه ساز هوش سازمانی مطلوب باشد می بایست مهارت آینده پژوهی و کنش تسهیم دانش به عنوان هسته مرکزی تمامی فعالیتها مورد توجه قرار گیرد. این یافته‌ها با نتایج مطالعات اردلان و همکاران(۱۴۰۲)، زارعی و همکاران(۱۳۹۵)، لفتر و همکاران (۲۰۲۰)، همسو می باشد.

پیشنهادهای کاربردی

۱- در این تحقیق مشخص شد که کنش تسهیم دانش و مهارت آینده پژوهی با هوش سازمانی رابطه مثبت معنادار دارند. لذا توجه جدی به مقوله کنش تسهیم دانش و مهارت آینده پژوهی در دانشگاه ایلام می تواند به هوش سازمانی بالا و اثربخشی این سازمان مهم در کشور بیانجامد به بیان دیگر هر چه کنش تسهیم دانش، قوی تر و از استحکام بیشتری برخوردار باشد، هوش سازمانی افزایش می یابد. مدیران سازمان ضمن شناخت فرهنگی مطلوب در این سازمان با ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی باید زمینه لازم را برای توسعه ابعاد گوناگون کنش تسهیم دانش در بین کارکنان ایجاد کنند تا از این راه، زمینه های رشد و تعالی و هوش سازمانی را فراهم سازند.

۲- با توجه به اهمیت موضوع، مدیران دانشگاه ایلام، مهارت آینده پژوهی را در سازمان خود اندازه گیری، بررسی دوره ای و ارزیابی مجدد کنند. این مساله موجب ارتقای مهارت آینده پژوهی و هوش سازمانی می شود که در تبدیل شدن به سازمان موفق و هوشمند مورد نیاز است. چنانچه برخورداری از دانش پیشرفته، توانایی در تولید علم و فناوری، اتکا بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی از ویژگی های آن است.

۳- پشتیبانی مالی از برنامه هایی که موجب ارتقای مهارت آینده پژوهی و هوش سازمانی نیروی انسانی می شود.

۴- سرعت سازمان در جذب افراد شایسته و صاحب دانش مورد نیاز سازمان و همچنین به کار گماری افراد در مشاغل تخصصی و پشتیبانی از کارکنان در برقراری موثر مهارت آینده پژوهی به سازمان کمک می کند.

۵- برگزاری دوره های ضمن خدمت بر آشنایی افراد با دانش های جدید و شیوه های نوین افزایش هوش سازمانی منابع انسانی

۶- تدوین دوره های ضمن خدمت برای آشنایی افراد با دانش های جدید و شیوه های نوین افزایش هوش سازمانی منابع انسانی

۷- استفاده از پاداش های مالی برای تشویق کارکنان به مبادله‌ی دانش.

۸- شناسایی منابع دانش و استفاده از آن در زمان مورد نیاز.

۹- تدوین آیین نامه های ارتقا بر مبنای خلق و نشر دانش.

۱۰- ایجاد سیستم پایگاه دانش به منظور ذخیره، انتقال و به اشتراک گذاشتن دانش ایجاد شده.

۱۱- مهارت آینده پژوهی یکی از راه های مناسب برای کسب سودمندی و کارایی در سازمانها به شمار می آید. از این رو با مشارکت بخش های مختلف در فرایندهای نوآوری و مهارت آینده پژوهی، می توان گام های موثری در انتقال صحیح و به موقع دانش به محققان و مدیران از لحاظ توسعه تحقیقات برداشت. بدون تردید دانش سنگ بنای نو آوری است و مدیریت صحیح بر منابع دانش، با خود موهبت نوآوری را به ارمغان می آورد.

۱۲- با توجه به رابطه کنش تسهیم دانش با هوش سازمانی کارکنان دانشگاه ایلام، می توان نتیجه گرفت با تغییر فرهنگ حاکم بر سازمان از قبیل فراهم آوردن محیط مناسب برای افراد خلاق، ارتقاء آگاهی و آموزش مداوم کارکنان در زمینه ارزش کار، هوش سازمانی کارکنان این سازمان ها بهبود خواهد یافت، شایان ذکر است که به منظور برقراری یک کنش تسهیم دانش مطلوب، مدیران حساس ترین نقش را ایفا می کنند، زیرا مدیران با رفتار خود، نقش اساسی در شکل دهی فرهنگ سازمان دارد.

۱۳- تدوین استراتژی همسو با استراتژی های سازمانی می تواند در پیشبرد اهداف مهارت آینده پژوهی موثر باشد. در این زمینه توصیه می شود تا در تدوین استراتژی های سالیانه و بلند مدت بر نقش مهارت آینده پژوهی تاکید ویژه ای شود. همچنین در نظر گرفتن استراتژی سازمانی در تدوین استراتژی های مهارت آینده پژوهی همسویی استراتژیک را در سازمان سبب می شود.

۱۴- در زمینه جو سازمانی لازم است تا فرهنگ و جو سازمانی مطابق با پیاده سازی مهارت آینده پژوهی باشد. در این زمینه فرهنگ انتشار اطلاعات می تواند از طریق مدیریت سازمان و رهبری اثربخش در تمامی سطوح صورت پذیرد. استفاده صحیح از تکنولوژی های اطلاعاتی و همچنین سیستم مهارت آینده پژوهی به صورت آنلاین می تواند در تسریع روندهای مهارت آینده پژوهی و ثبت ایده در سازمان موثر باشد.

۱۵- بی شک یکی از مهمترین دلایل وضعیت نامطلوب مهارت آینده پژوهی در دانشگاه ایلام، همانند بسیاری از شرکتهای تولیدی را در نگرش و رویکرد مدیران به زیرساخت های فرهنگی همچون سیستم های اطلاعاتی، ساختار سازمان، سیستم پاداش، فرآیندها، افراد و رهبری می توان یافت. چرا که تفکرات غالب مدیران، تولید و هوش سازمانی بیشتر محصول بوده و این نگاه بیشتر بر جنبه های سخت افزاری متمرکز است. نتیجه برآمده در این تحقیق نیز بر همین اصل استوار بوده و تبیین می نماید که سازمانها قبل از اقدامات دانشی، بایستی نگاهی دقیق به کنش تسهیم دانش خود داشته باشند.

۱۶- از آنجایی که بر اساس نتایج تحقیق، مهارت آینده پژوهی پیش بینی کننده‌ی معنادار هوش سازمانی دانشگاه ایلام می باشد؛ ضرورت دارد مسئولین دانشگاه ایلام زمینه استقرار مهارت آینده پژوهی را فراهم آورند.

۱۷- با توجه به این که نتایج تحقیق نشان داد کنش تسهیم دانش توسط مهارت آینده پژوهی قابل پیش بینی می باشد؛ توصیه می شود به منظور حفظ و پایدار ماندن این رابطه مهارت آینده پژوهی و مؤلفه های آن رویکرد معنادارتری در دانشگاه ایلام به خود بگیرند و زمینه‌ی شیوع هر چه بیشتر آن فراهم آید.

۱۸- با توجه به این که نتایج تحقیق نشان داد کنش تسهیم دانش قادر به پیش بینی هوش سازمانی می‌باشد؛ ضرورت دارد فرهنگ به صورت یک جهت گیری روشن و مناسب بوجود آید و سازوکارهای سازمان یافته مناسبی برای تحقق کنش تسهیم دانش پویا در راستای هوش سازمانی فراهم آید.

۱۹- از آن جا که نتایج تحقیق نشان داد، مهارت آینده پژوهی به واسطه‌ی کنش تسهیم دانش قادر به پیش بینی هوش سازمانی می باشد؛ ضرورت دارد مسئولین دانشگاه ایلام با استقرار مهارت آینده پژوهی در دانشگاه ایلام به کنش تسهیم دانش که وحدت بخش و پیش برندهی فعالیتها و فرآیندهای سازمانی است وضعیت مطلوبی ببخشند و در پرتو این دو متغیر هوش سازمانی که یکی از الزامات اساسی آموزش عالی در محیط راهبردی می باشد؛ تحقق یابد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آدینه قهرمانی، علی؛ هاشم پور، لیلا و عطاپور، هاشم. (۱۴۰۰). مطالعه وضعیت زیرساخت های اشتراک دانش دانشگاه تبریز از دیدگاه اعضای هیأت علمی. *نشریه تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاهی*، ۴۵(۵۷)، ۶۳-۸۵.

پدرام، عبدالرحیم. (۱۳۹۸). آینده پژوهی؛ مفاهیم، روشها، ناشر مرکز آینده پزوهی علوم و فناوری دفاعی. مؤسسه آموزش و تحقیقات صنایع دفاعی.

رحیمی، لیلی. (۲۰۱۶). آینده‌پژوهی و مدیریت استراتژیک www.collegeprozheh.ir

سعیدپور، سعید؛ بهبودی، م و رضا احمدی، ک. (۱۳۹۴). آینده‌پژوهی برای راهبردهای مدیریت دانش با رویکرد سناریونگاری، *فصلنامه مطالعات مدیریت راهبردی*، پیاپی ۲۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ۲۰۲-۱۷۳.

سیدزاده، میر حسین. (۱۳۹۹). کارکردهای اشتراک دانش در دانشگاه‌ها: مطالعه موردی دانشگاه پیام نور. *دو فصلنامه مدیریت و برنامه ریزی در نظامهای آموزشی*، ۳(۵)، ۷۸-۱۰۳.

شوهانی، محمد حسین، محمدی، سردار و نوربخش، پریوش. (۱۳۹۵). نقش فرهنگ سازمانی و اشتراک دانش در هوش سازمانی کارکنان وزارت ورزش و جوانان، *مطالعات مدیریت ورزشی*، ۳۹، ۷۲-۵۱.

صالحی کردآبادی، سجاد. (۱۴۰۱). آینده پژوهی سیاسی در عصر جهانی سازمانی. چکیده مقالات کنفرانس ملی آینده پژوهی جمهوری اسلامی ایران با رویکرد تمدن سازی نوین اسلامی. تهران: مرکز پژوهش مدیریت راهبردی فاتح. ۴۲.

صالحی‌نژاد، سیمین. (۱۳۹۲). هوش استراتژیک و آینده‌پژوهی در سازمان، دومین همایش ملی آینده‌پژوهی، تهران، شرکت یادگار درخشان آریا.

صناعی، فریناز و شیخ الاسلامی کندلوسی، نادر. (۱۳۹۶). دستاوردهای آینده‌پژوهی در اشتراک دانش، *فصلنامه تخصصی پویش در علوم انسانی*، ۲(۸)، ۶۲-۷۸.

طاهری لاری، مسعود. (۱۳۹۹). جایگاه اشتراک دانش در هوش سازمانی. اولین همایش ملی هوش سازمانی/ هوش کسب وکار، تهران، ۲۹ و ۳۰ آذر.

قریشی، فاطمه السادات و احمدی، پروین. (۱۳۸۷). نقش اشتراک دانش در مؤسسات آموزشی. *مدیریت فردا*. ۲۰، ۱۷-۲۴

قورچیان، نادر و صالحی، محمد. (۱۳۸۳). طراحی یک مدل برای نهادینه کردن آینده پژوهی در دانشگاه آزاد اسلامی. پژوهش در برنامه ریزی درسی، ۲، ۱-۲۲

کیوان آرا، محمود؛ یزدخواستی، علی؛ بهرامی، سوسن و مسعودیان، یوسف. (۱۴۰۰). رابطه مؤلفه‌های اشتراک دانش و هوش سازمانی در دانشکدههای دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، *مجله مدیریت اطلاعات سلامت*، ۸ (۵)، ۶۷۳-۶۸۰.

گودرزی، غلامرضا و محمدی، مهدی. (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی نگاه تمدنی غرب و اسلام به مقوله سبک زندگی با رویکرد آینده-پژوهی، *فصلنامه مطالعات آینده‌پژوهی*، ۲(۷)، ۱۸.

مظفری، علی. (۱۳۹۸). آینده پژوهی، بستر عبور از مرزهای دانش، *فصلنامه نظم و امنیت انتظامی*، ۲(۴)، ۴۷-۲۵.

مقدم، علیرضا و مهمانnوازان، سهیلا. (۱۳۹۵). بررسی رابطه بین اشتراک دانش و نوآوری سازمانی با میانجی گری هوش سازمانی (مورد مطالعه: دانشگاه سمنان)، *فصلنامه مطالعات منابع انسانی*، ۵(۲۰)، ۱۴۶-۱۲۵.

مهدی، رضا. (۱۳۹۴). آینده شناسی آموزش عالی: راهبردها و پیامدهای سازگاری دانشگاه با محیط و جامعه، *فرایند مدیریت و توسعه*، ۲۸(۱)، ۵۴-۳۱.

مهدی، رضا. (۱۳۹۲). آینده پژوهی در آموزش عالی (شرایط و ویژگی‌های دانشگاه‌های سرآمد در آینده). *فصلنامه رهیافت*، ۵۵، ۷۹-۹۰

اردلان، محمدرضا؛ اسکندری، اصغر و گیلانی، مریم. (۱۴۰۲). اشتراک دانش، هوش سازمانی و اثربخشی سازمانی. *مطالعات مدیریت راهبردی*، ۳(۱۲)، ۷۱-۱۰۰. https://sid.ir/paper/181575/fa

طبرسا، غلامعلی؛ حاتمی، سکینه و ابدالی، رقیه. (۱۴۰۱). تبیین ارتباط هوش سازمانی و خلق دانش (مورد مطالعه: کارکنان یک شرکت صنعتی). *پژوهش نامه مدیریت تحول (پژوهش نامه مدیریت)*، ۴(۷)، ۱۱۰-۱۳۲. https://sid.ir/paper/153989/fa

طاهرنژاد، محمدابراهیم؛ حسین زاده، بابک و فلاح، وحید. (۱۳۹۹). ارائه مدل تاثیر مدیریت دانش بر آینده پژوهی با میانجیگری هوش سازمانی مدیران آموزشی و اعضای هیات علمی دانشگاه های استان مازندران. *آموزش در علوم انتظامی*، ۷(۲۵)، ۳۰۹-۳۲۶. https://sid.ir/paper/522590/fa

باقری، علی؛ بحرالعلوم، حسن و اشرفی، بزرگمهر. (۱۴۰۰). بررسی ارتباط بین هوش سازمانی و مدیریت دانش دراداره کل تربیت بدنی استان سمنان. پایان نامه . کتابخانه مرکزی دانشگاه صنعتی شاهرود . صنایع و مدیریت . مقطع کارشناسی ارشد . سال ۱۴۰۰

زارعی، عظیم؛ مقدم، علیرضا؛ مهمانوازان، سهیلا و شهریاری، مهری. (۱۳۹۵). بررسی نقش هوش سازمانی و یادگیری سازمانی در تبیین رابطه بین مدیریت دانش و نوآوری سازمانی. *ابتکار و خلاقیت در علوم انسانی*، ۵(۴)، ۱-۳۲.

Reference

Adineh Ghahremani, A., Hashempour, L., & Attapour, H. (2021). The study of the status of knowledge sharing infrastructures of Tabriz University from the perspective of faculty members. *University Library and Information Research Jou*rnal, 45(57), 63-85.

Akgun, A. E., Byrne, J., & Keskin, H. (2021). Organizational intelligence: A structuration view. *Journal of Organizational Change Management*, 20(3), 272-289. https://doi.org/10.1108/09534810710740209

Albrecht, K. (2002). Organizational Intelligence & Knowledge management: Thinking outside the silos. Executive white paper. http://www.KarlAlbrecht.com

Anayatullah, S. (2005). Questioning the future: Methods and Tools for organizational and societal Transformation. Tamkang University Press.

Ardalan, M., Eskandari, A., & Gilani, M. (2023). Knowledge sharing, organizational intelligence and organizational effectiveness. *Strategic Management Studies*, 3(12), 71-100. https://sid.ir/paper/181575/fa

Bagheri, A., Bahrul Uloom, H., & Ashrafi, B. (2021). Investigating the relationship between organizational intelligence and knowledge management in the General Department of Physical Education of Semnan province [Master's thesis, Shahrood University of Technology].

Ehresman, C. (2012). A theoretical frame for future studies. *On the Horizon*, 21(1), 46-53.

Gudarzi, G., & Mohammadi, M. (2013). A comparative study of the western and Islamic civilizational view of the category of lifestyle with a future-study approach. *Futures Studies Quarterly*, 2(7), 18.

Gurchian, N., & Salehi, M. (2004). Designing a model to institutionalize future research in Islamic Azad University. *Research in Curriculum Planning*, 2, 1-22.

Howson, C. (2008). Successful Business Intelligence: Secrets to Making BI a Killer App. McGraw-Hill.

Keyvan Ara, M., Yazdakhadi, A., Bahrami, S., & Masoudian, Y. (2021). The relationship between the components of knowledge sharing and organizational intelligence in the faculties of Isfahan University of Medical Sciences. *Journal of Health Information Management*, 8(5), 673-680.

Lee, V. H., Foo, A. T. L., Leong, L. Y., & Ooi, K. B. (2016). Can competitive advantage be achieved through knowledge management? A case study on SMEs. *Expert Systems with Applications*, 60, 1-17. https://doi.org/10.1016/j.eswa.2016.08.042

Lefter, V., Prejmerean, M., & Vasilache, S. (2008). The Dimensions of Organizational Intelligence in Romanian Companies: A Human Capital Perspective. Academy of Economic Studies.

Lopez, S. P., Montes, M. J., Vazquez, R., & Camilo, J. (2009). Information technology as an enabler of knowledge management: An empirical analysis. In W. R. King (Ed.), Knowledge management and organizational learning (pp. 111-129). Annals of Information Systems.

Mandelson, S., & Zieglert, E. (2021). Organizational IQ: Idea for the 21st century smart survival guide for managers. www.gsb.stanford.edu/news/

Mehdi, R. (2013). The future of research in higher education (Conditions and characteristics of the leading universities in the future). *Rehiyaft Quarterly*, 55, 79-90.

Mehdi, R. (2015). Futurology of Higher Education: Strategies and Consequences of Adaptation of the University to the Environment and Society. *Management and Development Process*, 28(1), 31-54.

Moghadam, A., & Mehmannavazan, S. (2016). Examining the relationship between knowledge sharing and organizational innovation with the mediation of organizational intelligence (Case study: Semnan University). *Human Resources Studies Quarterly*, 5(20), 125-146.

Mozaffari, A. (2019). Future research, the platform for crossing the borders of knowledge. *Police Order and Security Quarterly*, 2(4), 25-47.

Pedram, A. (2019). Future research: Concepts, methods. Institute of Education and Research of Defense Industries.

Prejmerean, M., & Vasilache, S. (2021). A university's organizational intelligence: Strategies, standards and approaches. http://papers.ssrn.com

Qureshi, F. S., & Ahmadi, P. (2008). The role of knowledge sharing in educational institutions. *Farda Management*, 20, 17-24.

Rahimi, L. (2016). Future research and strategic management. www.collegeprozheh.ir

Saeedpour, S., Behboodi, M., & Ahmadi, K. (2015). Future research for knowledge management strategies with a scenario approach. *Strategic Management Studies Quarterly*, 22, 173-202.

Salehi Kurdabadi, S. (2022). The future of political research in the era of global organization. Proceedings of the National Conference on Future Research of the Islamic Republic of Iran with the approach of modern Islamic civilization (p. 42). Fateh Strategic Management Research Center.

Salehinjad, S. (2013). Strategic intelligence and future research in the organization. Proceedings of the Second National Future Research Conference. Yadgar Derakhshan Aria Company.

Salo, N. (2009). The implications of Knowledge Management sustainability for leadership in an organization. *Journal of NTT Studies*, 1(2), 95-135.

Sana'i, F., & Sheikhul-Islami Kandolosi, N. (2017). The achievements of future studies in knowledge sharing. *Poish Specialized Quarterly in Humanities*, 2(8), 62-78.

Seyedzadeh, M. H. (2020). Functions of knowledge sharing in universities: A case study of Payam Noor University. *Bi-Quarterly Journal of Management and Planning in Educational Systems*, 3(5), 78-103.

Shohani, M. H., Mohammadi, S., & Nourbakhsh, P. (2016). The role of organizational culture and knowledge sharing in the organizational intelligence of the employees of the Ministry of Sports and Youth. *Sports Management Studies*, 39, 51-72.

Tabarsa, G., Hatami, S., & Abdali, R. (2022). Explaining the relationship between organizational intelligence and knowledge creation (Case study: Employees of an industrial company). *Change Management Research Journal*, 4(7), 110-132. https://sid.ir/paper/153989/fa

Taheri Lari, M. (2020). The status of knowledge sharing in organizational intelligence. Proceedings of the First National Conference on Organizational Intelligence/Business Intelligence.

Taheranjad, M. I., Hosseinzadeh, B., & Fallah, V. (2020). Presenting the model of the impact of knowledge management on future research with the mediation of organizational intelligence. *Education in Law Enforcement Science*, 7(25), 309-326. https://sid.ir/paper/522590/fa

Zarei, A., Moghadam, A., Mehmannavazan, S., & Shahriari, M. (2016). Examining the role of organizational intelligence and organizational learning in explaining the relationship between knowledge management and organizational innovation. *Innovation and Creativity in Humanities*, 5(4), 1-32.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Identifying the influence of Israiliyyat in Islamic Mysticism and Sufism

Yahya Nordini Agdam[1] ✉, and **Hasan Heidarzadeh Sardorood**[2]

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payam e Noor University, Tehran, Iran. Email: Agdam@pnu.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payam e Noor University, Tehran, Iran. Email: hasanheidarzadeh@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 31 March 2025
Received in revised form 14 August 2025
Accepted 14 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Israelite,
Judaism,
Kab al-Ahbar,
Hadiths,
Islamic Mysticism and Sufism

ABSTRACT

Objective: To examine and identify the sources and factors behind the infiltration of Israiliyyat into Islamic mysticism in order to better understand the true nature of Islam and to help create the conditions for purifying the Islamic tradition from irrational and non-canonical superstitions and legends.

Method: Relying on historical investigations and the study of authentic sources of Islamic mysticism, this research analyzes the process through which Israiliyyat penetrated the Islamic sphere and traces the footprints of this influence within Islamic mysticism.

Results: The findings indicate that certain converts to Islam, groups of uninformed or ill-intentioned Muslims, and even the caliphal establishment played a fundamental role in spreading Israiliyyat .Beyond disseminating superstitions and anti-rational narratives, this influence facilitated the entry of ideas such as determinism, anthropomorphism, corporealism, fatalism, acceptance of oppression, permissiveness, and subservience to Jewish and Christian authority .

Moreover, Israiliyyat first entered the domain of hadith through fabricated and non-transmitted reports, then simultaneously infiltrated history, prophetic biography, and doctrines, and from there found their way into Islamic epistemic discourse, especially Sufism .These elements were incorporated into literary and mystical prose and poetry in forms such as divine sayings, stories of the prophets, prophetic traditions, and accounts attributed to spiritual masters.

Conclusions: Over time, Israiliyyat became widespread in Islamic mysticism and Persian literature, and many of its elements have turned into common beliefs and motifs, shaping Islamic intellectual discourse without due attention to their spurious origins .Therefore, identifying the origins of these motifs and critically evaluating their sources is an urgent necessity for refining Islam's mystical and intellectual heritage .Attention to authentic Islamic sources can also help distinguish valid religious teachings from distorted or infiltrated elements.

Cite this article: Nordini Agdam, Y. & Heidarzadeh Sardorood, H. (2025). Identifying the influence of Israiliyyat in Islamic Mysticism and Sufism. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-19.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2090298.1780

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2090298.1780

Introduction

Israiliyyat (plural of Isra'iliyya) is a term attributed to the Banu Isra'il (the Children of Israel), namely the descendants of the Prophet Jacob (Abu Shuhbah, 1413 AH: 12). In its lexical sense, the term refers to the body of reports transmitted from Jewish sources that appear in works of Quranic exegesis, history, and related fields (Umar, 2008, vol. 1: 91). From another perspective, Israiliyyat may be understood as narratives, legends, reports, or materials of Israelite provenance, or whose chain of transmission ultimately terminates in such a provenance, whether in a particular individual or a written source (Marifat, 1380 SH, vol. 2: 70).

The lexical meaning of Israiliyyat does not adequately capture the breadth of its technical usage. In terminological contexts, the concept expanded beyond specifically Israelite tales and legends and came to denote, more generally, a wide range of non-Islamic myths, stories, reports, and beliefs that entered the disciplines of Quranic exegesis, hadith, and Islamic historiography. The origin of these narratives and reports may be Jewish, Christian, or otherwise (Mohammad-Qasemi, 1378 SH: 89), and the application of the term Israiliyyat to all such materials is based on the principle of terminological predominance (taghlib) (Ma'rifat, 1380 SH, vol. 2: 71). Israiliyyat may have entered Islamic culture either through individuals from the People of the Book who converted to Islam or through Muslims who, for various motives, were interested in transmitting their stories and legends (Mohammad-Qasemi, 1378 SH: 89). Among these, converts from the People of the Book were particularly active, and the provenance of many Israiliyyat can be traced to their role in narrating accounts and interpreting Quranic stories and legal rulings during the first Islamic century (al-Masiri, 1999, pt. 14: 414).

The sources of most Israiliyyat are Jewish writings such as the Torah, the Talmud, the Psalms, and others, as well as Christian texts in the Gospels and their commentaries. The reason these materials are known under the rubric *Israiliyyat* is, first, that their primary wellspring lies in the written and oral culture of the Children of Israel and, second, that the volume of Christian reports is comparatively much smaller than the material transmitted from Jewish sources (Abu Shuhbah, 1413 AH: 14).

Method

Relying on historical investigations and the study of authentic sources of Islamic mysticism, this research analyzes the process through which Israiliyyat penetrated the Islamic sphere and traces the footprints of this influence within Islamic mysticism.

Results

The findings indicate that certain converts to Islam, groups of uninformed or ill-intentioned Muslims, and even the caliphal establishment played a fundamental role in spreading Israiliyyat. Beyond disseminating superstitions and anti-rational narratives, this influence facilitated the entry of ideas such as determinism, anthropomorphism, corporealism, fatalism, acceptance of oppression, permissiveness, and subservience to Jewish and Christian authority.

Moreover, Israiliyyat first entered the domain of hadith through fabricated and non-transmitted reports, then simultaneously infiltrated history, prophetic biography, and doctrines, and from there found their way into Islamic epistemic discourse, especially Sufism. These elements were incorporated into literary and mystical prose and poetry in forms such as divine sayings, stories of the prophets, prophetic traditions, and accounts attributed to spiritual masters.

Conclusions

A genealogy of the penetration of Jewish ideas (Israiliyyat) into Islamic history indicates that numerous domains of Islamic scholarship and culture have not remained unscathed by the entry of Israiliyyat or fabricated traditions. From the earliest period of Islam, the conversion of certain members of the People of the Book and the extensive cooperation that developed between some of these individuals and the caliphal apparatus and other centers of power facilitated the incorporation of many Jewish and Christian teachings into works of sira, tafsir, history, and hadith. From there, such materials found their way into doctrinal and epistemic texts, thereby overshadowing Islamic intellectual and religious discourse with the aforementioned superstitions and forgeries. Fair and unbiased assessments, the study argues, suggest that Sunni legal-theological schools, Islamic sects, and especially Sufism were most influenced by these reports. As a result, narrations transmitted by figures deemed suspect such as Abd Allah ibn Salam, Kab al-Ahbar, Ikrima, Abd Allah ibn Amr ibn al As, Abu Hurayra, Wahb ibn Munabbih, and others entered the canonical Sihah collections and, through this route, came to be treated as Prophetic hadith or as musnad reports traced to the Companions. This development, in turn, is said to have contributed to doctrinal and epistemic fragmentation among Muslims and to the spread of superstitions and legends viewed as inconsistent with the dignity and rationality expected of revealed religion. In this account, the only school that, in emulation of the Messenger of God, consistently and forcefully confronted such infiltrations and continually rejected them was the School of the Ahl al-Bayt and Alid Shiism**.**

As a final recommendation, the identification and critical examination of the sources and factors enabling the infiltration of Israiliyyat into Islamic culture and, subsequently, into mysticism and Sufism, is presented as an essential task. For the purpose of purifying the sacred domain of Islam from infiltrated forgeries and superstitions attributed to deceptive currents among the People of the Book, particularly in the era of the Companions and the Successors, this undertaking should remain a sustained and comprehensive priority for informed and truth-seeking Muslims, drawing upon the scholarly and practical model of the Infallibles (Ahl al Bayt).

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

جریان‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در عرفان و تصوف اسلامی

یحیی نورالدینی اقدم[۱] ✉، حسن حیدرزاده سردرود[۲]

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران، ایران. رایانامه: Agdam@pnu.ac.ir
۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران، ایران. رایانامه: hasanheidarzadeh@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
اسرائیلیات،
آیین یهود،
کعب الاحبار،
احادیث موضوعه،
عرفان و تصوف اسلامی

چکیده

هدف: بررسی و شناخت مصادر و عوامل نفوذ اسرائیلیات در عرفان اسلامی به‌منظور شناخت حقیقت اسلام و فراهم‌کردن زمینه پاک‌سازی ساحت اسلام از خرافات و افسانه‌های غیرعقلانی و غیرشرعی.

روش پژوهش: این پژوهش با تکیه بر بررسی‌های تاریخی و مطالعه مصادر اصیل عرفان اسلامی به جریان‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در ساحت اسلام پرداخته و همچنین ردپای این نفوذ را در عرفان اسلامی پیگیری کرده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که برخی اسلام‌آورندگان گروهی از مسلمانان ناآگاه یا مغرض و حتی دستگاه خلافت در گسترش اسرائیلیات نقش اساسی داشته‌اند. این نفوذ افزون بر نشر خرافات و داستان‌های ضدعقلی به ورود اندیشه‌هایی مانند جبر تشبیه تجسیم تقدیرگرایی ظلم‌پذیری اباحه‌گری و سلطه‌پذیری از یهود و مسیحیت انجامیده است . همچنین اسرائیلیات ابتدا از طریق احادیث موضوع و غیرمأثور وارد حوزه احادیث شده سپس به‌صورت هم‌زمان در تاریخ سیره و عقاید نفوذ کرده و از آنجا در گفتمان معرفتی اسلام به‌ویژه تصوف راه یافته است، این عناصر در قالب احادیث قدسی قصص انبیاء احادیث نبوی و روایات مشایخ وارد نظم و نثر ادبی و عرفانی شده‌اند.

نتیجه‌گیری: اسرائیلیات به‌تدریج در عرفان و ادب فارسی رواج یافته و بسیاری از آنها امروزه به‌صورت باورها و مضامین رایج درآمده‌اند به‌گونه‌ای که بدون توجه به مصادر مجعولشان بر گفتمان فکری اسلام تأثیر گذاشته‌اند. ازاین‌رو بازشناسی خاستگاه این مضامین و نقد منابع آنها برای پالایش میراث عرفانی و فکری اسلام ضرورتی جدی دارد. همچنین توجه به مصادر اصیل اسلامی می‌تواند زمینه تمایز میان آموزه‌های معتبر دینی و عناصر تحریف‌شده و نفوذی را فراهم سازد.

استناد: نورالدینی اقدم، یحیی و حیدرزاده سردرود، حسن. (۱۴۰۴). جریان‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در عرفان و تصوف اسلامی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۹-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2090298.1780

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2090298.1780

مقدمه

بیان مسئله

اسرائیلیات جمع «اسرائیلیه» واژه‌ای است که به «بنی‌اسرائیل» ـ فرزندان واعقاب حضرت یعقوب ـ نسبت داده می‌شود (أبوشبهه، ۱۴۱۳ق.: ۱۲). معنای لغوی این واژه، به مجموع اخبار منقوله از یهود در کتب تفسیر و تاریخ وغیر آن اطلاق می‌شود (عمر، ۲۰۰۸م.، ج۱: ۹۱). از جهت دیگر می‌توان اسرائیلیات را به معنای داستان، افسانه، روایت و یا مطالبی دانست که منشأ اسرائیلی دارد و یا سلسلهٔ سند آن، به چنان منشأیی ختم شود اعم از شخص یا کتاب (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۷۰).

مفهوم لغوی اسرائیلیات، نمی‌تواند گستردگی مفهوم اصطلاحی این واژه را منعکس نماید؛ اسرائیلیات در بعد اصطلاحی، مفهومی وسیع‌تر از داستان‌ها و افسانه‌های اسرائیلی پیدا کرد و تقریباً به تمام افسانه‌ها، داستان‌ها، روایات و عقاید غیراسلامی تعمیم یافت که در حوزه‌های تفسیر، حدیث و تاریخ اسلامی وارد شده‌اند؛ منشأ این داستان‌ها و روایات، می‌تواند یهودی، مسیحی و یا غیر آن باشد (محمدقاسمی، ۱۳۷۸: ۸۹) و اطلاق واژه اسرائیلیات بر همهٔ آنها از باب تغلیب است (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۷۱). اسرائیلیات می‌تواند هم توسط افرادی از اهل کتاب که به اسلام گرویده بودند و یا مسلمانانی که به نقل داستان‌ها و افسانه‌های آنها علاقمند بودند، با انگیزه‌های مختلف، وارد فرهنگ اسلامی شده باشد (محمدقاسمی، ۱۳۷۸: ۸۹). در این میان، تازه مسلمانان اهل کتاب بسیار فعال بودند و منشأ بسیاری از اسرائیلیات به عملکرد آنها در قصص و تفسیر داستان‌ها واحکام قرآن در قرن نخست هجری باز می‌گردد (المسیری، ۱۹۹۹م.، جزء۱۴: ۴۱۴).

منشأ اغلب اسرائیلیات آثار یهودی اعم از تورات، تلمود، مزامیر و... همچنین متون و معارف مسیحی در انجیل و شروح آنهاست، و اینکه آن را به نام اسرائیلیات می‌شناسیم از آن جهت است که اولاً سرچشمهٔ آنها به فرهنگ مکتوب و شفاهی بنی‌اسرائیل بازمی‌گردد؛ ثانیاً حجم روایات مسیحی به نسبت، بسیار کمتر از آن روایاتی است که از یهود وارد شده است (أبوشبهه، ۱۴۱۳ق.: ۱۴).

پرسش ها و فرضیه های تحقیق

اسرائیلیات از جهت موضوع‌شناسی شامل: داستان‌ها، حکایات پادشان و پیامبران بنی اسرائیل، داستان‌های اقوام کهن و اسطوره‌های ملل سامی، پهلوانان و شخصیت‌های برجسته، موعظه‌ها، اخلاقیات، افکار منشعب از عرفان یهودی ومسیحی، و... است. این پژوهش، تلاشی است جهت پاسخ به پرسش‌های ذیل:

- کدام حوزه‌های معرفت‌پژوهانه را در تاریخ اسلام می‌توان جزء مهم‌ترین مسیرهای نفوذ اسرائیلیات به اسلام محسوب کرد؟
- در گسترهٔ تاریخ تصوف، کدام جنبه از اسرائیلیات، بیشتر مورد توجه جریان‌های صوفیانه قرار گرفته است؟

با مطالعهٔ مجموعهٔ منابع اصیل دربارهٔ جریان‌شناسی ورود اسرائیلیات به اسلام، مفروضاتی نیز در ذهن شکل می‌گیرد؛ مهم‌ترین این فرضیه‌ها به شرح ذیل است:

- همبستگی تاریخی و مضمونی اسلام و ادیان توحیدی به ویژه یهودیت در شبه‌جزیرهٔ عربی، سبب شده است از همان قرن نخست هجری، بسیاری از قصص و روایات عبرانی، به ساحت اندیشهٔ مسلمانان ورود کند.
- قصص پیامبران، افسانه‌های مرتبط با آفرینش انسان و جهان، داستان‌های مرتبط با پادشاهان گذشتهٔ قوم یهود، جزء پرسامدترین اسرائیلیات در عرفان و تصوف اسلامی محسوب می‌شوند.

سوابق مطالعاتی و پیشینهٔ تحقیقات مربوط به جریان‌شناسی ورود اسرائیلیات به اسلام

نحوهٔ ورود روایاتی که منشأ آن قصص یا خرافات یا اعتقادات کاهنان و علمای یهود است و در میان علمای مسلمان به «اسرائیلیات» مشهور شده، همواره محل پرسش و جستجوی محققان علوم اسلامی بوده است؛ اهمیت جستجو در منشأ روایات منقول از افرادی که

تبار یهودی دارند (همچون کعب الاحبار) یا به افکار یهودیان تمایل داشتند (همچون عبدالله بن عمروبن عاص) تا بدان حد است که اغلب متون تفسیری و پژوهش‌های اسلام شناسی، بخشی از مباحث خود را به اسرائیلیات و زمینه‌های نفوذ آنها در اسلام اختصاص داده‌اند.

در چند دهه اخیر که دامنهٔ مطالعات اسلامی، گسترش عمیق‌تر یافته، تحلیل روایات با منشأ اسرائیلی، جزء یکی از دغدغه‌های اسلام‌پژوهان بوده است، در همین زمینه علاوه بر چند کتاب ـ که البته قابل نقد و تحلیل محتوایی هستند ـ مقالات فراوانی نیز منتشر شده است؛ با این وجود، باید اذعان کرد که اغلب این مقالات جنبه روایی و توصیفی دارند و کمتر به حوزهٔ «تحلیل» ورود کرده‌اند، به همین دلیل شمار مقالاتی که با صبغهٔ تحلیلی به مبحث اسرائیلیات پرداخته‌اند چندان، پرشمار نیست؛ از میان مقالات قابل اعتنا در این حوزه می‌توان به «منابع اسرائیلیات در ادبیات فارسی» (امامی، ۱۳۵۲: ۵۶۱ ـ ۵۶۸)، «اسرائیلیات وزمینه‌های نفوذ آن به فرهنگ اسلامی» (محمدقاسمی، ۱۳۷۸: ۸۷ ـ ۱۰۳)، «مسلمانان صدر اسلام واندیشه های اسرائیلی (پذیرش وانکار)» (غلامی دهقی، ۱۳۸۳: ۸۱ ـ ۱۲۸)، «اسرائیلیات در کتاب های تفسیری وتاریخی» (جعفری، ۱۳۸۶: ۴۳ ـ ۸۰)، «علل وزمینه های گرایش به اسرائیلیات از نظر برخی اندیشمندان مسلمان» (میرنورالهی، ۱۳۹۲: ۱۴۳ ـ ۱۶۲) و «تأثیر اسرائیلیات بر چگونگی انعکاس قصه آفرینش آدم در متون منثور عرفانی فارسی (از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم)» (قاسم نیا وسلطانی کوهبنانی، ۱۳۹۶: ۸۵ ـ ۱۱۴) اشاره کرد.

جریان‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در عرفان وتصوف اسلامی

دربارهٔ جریان‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در تصوف اسلامی، نمی‌توان به سادگی، آن را فقط به جعل و تزویر اهل کتاب و مسلمانان منافق نسبت داد و از زمینه‌های مهمی که درون فرهنگ اسلامی سبب گسترش آن روایات شده است، غافل بود؛ برخی از دلایل اصلی نفوذ اسرئیلیات در عرفان و تصوف اسلامی را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

- این حقیقت بارها از سوی قرآن و رسول‌الله مورد تأکید قرار گرفته است که آیین اسلام ادامه و مکمل آیین‌های پیشین اعم از یهود و مسیحیت است؛ هرچند احکام اسلام تا به آن حد از تکامل رسیده است که به نسخ احکام یهود و مسیحیت و سایر ادیان ماقبل می‌انجامد؛ این زمینه، در بین مسلمانان این فرض را به‌وجود آورد که قصص عهدقدیم و قصص قرآن از منشأیی واحد سرچشمه می‌گیرند به عنوان مثال، ابراهیم مذکور در تورات با حضرت ابراهیم (ع) که در قصص انبیاء و قرآن کریم آمده است، یکی هستند و این درباره سایر پیامبران، اصحاب کهف و... نیز تسری یافت؛ علاوه بر آنکه میان بسیاری از معارف دینی یهود و اسلام مشابهات و مقارناتی وجود دارد نظیر روز رستاخیز، عذاب قبر، نام اعظم الهی، و... (المسیری، ۱۹۹۹م.، جزء۱۴: ۴۱۴). به همین دلیل است که شواهد تاریخی نشان می‌دهد پس از ظهور اسلام، برخی از صحابه، پس از آنکه رسول خدا (ص) کتاب، حکمت و آیات الهی را برای آنها باز خوانده و تعلیم می‌داد، هنوز به تحصیل نزد اهل کتاب ادامه می‌دادند و در محافل علمی و درسی یهودیان حاضر می‌شدند (السیوطی، ۱۳۷۷ق.، ج۱: ۹۰).
- قرآن کریم اگرچه به نکوهش یهودیان به جهت خیانت، دروغ و ظلم آنها می‌پردازد، اما در مواردی تورات و انجیل را کتبی از جانب خداوند و متونی برای هدایت انسان‌ها معرفی می‌کند؛ چنانکه در آیات (آل عمران: ۳ و۴)، (مائده: ۴۴)، (شعرا: ۱۹۶ و۱۹۷)، (فرقان: ۳۵) و... این موارد دیده می‌شود. با این وجود، تصریحات فراوانی نیز بر تحریف و تبدیل تورات و انجیل در قرآن دیده می‌شود؛ روایاتی نیز از پیامبر (ص) و ائمه (ع) مبنی بر تحریف ادیان یهود و مسیحی وارد شده است؛ حتی خود یهودیان نیز امروزه بر تحریفاتی در تلمود و تورات قائل هستند (قدح، ۲۰۰۱م.: ۳۶۰). با این همه، بسیاری از اهل کتاب در صدر اسلام، حتی در نظر تازه مسلمانان، افرادی دانا و آگاه محسوب شده و محل مراجعهٔ برخی صحابه بودند؛ چنانکه جهت شناخت اصحاب رَس، اقوام عاد و ثمود، نام اصحاب کهف، رنگ سگ آنها، تعداد آنها، نوع چوب عصای حضرت موسی، نام مرغانی که خدا برای حضرت ابراهیم زنده نمود، نام درختی که در میقات حضرت موسی وجود داشت، و مواردی از این قبیل، تازه مسلمانان اهل کتاب و برخی از کاهنان یهودی، محل توجه و مراجعهٔ برخی مسلمانان بودند (المسیری، ۱۹۹۹م.، جزء۱۴: ۴۱۵).
- در قرآن کریم آیاتی دیده می‌شود که مورد سوء استفادهٔ افراد مغرض و ناآگاه قرار گرفته و آنها را جوازی برای مراجعه به اهل کتاب برای فهم معارف اسلامی می‌دانستند؛ از جمله آیه ۹۴ سوره یونس، آیات ۴۳ و۴۴ سوره نحل و... در این آیات، صراحتاً عبارات «پرسیدن از آگاهان» و «پرسیدن از اهل کتاب» بیان شده است، اگرچه در تفسیر معصومین (ع) و بسیاری از مفسران آگاه این عبارات،

کنایه و از باب «ایاک أنی و اسمعی یا جاره» است (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۸۲)؛ با این وجود، بسیاری از تازه مسلمان‌های بسیطاندیش و اغلب اسلام آورندگان روزگار خلافت ابوبکر و عمر وعثمان ـ بویژه آنها که پیشینهٔ اهل کتاب داشتند ـ ظاهر آیات فوق را دستاویزی برای ترویج افکار غیر اسلامی و روایات اهل کتاب در فرهنگ نوپای اسلامی نمودند.

- علاوه بر آیاتی که گفته شد، برخی احادیث کنایی و بدتر از همه، احادیث جعلی و موضوعات، از دوره معاویه به بعد در جامعهٔ اسلامی رواج یافت که بهره‌گیری از معارف محرف بنی‌اسرائیل را مجاز می‌شمردند؛ تأکید بر احادیثی همچون «حدثوا عن بنی‌اسرائیل ولاحَرَج» در میان اهل سنت، جوازی برای مراجعه به اهل کتاب و نَقل اسرائیلیات محسوب می‌شد و فرصت مناسبی برای کج اندیشان و مغرضانی همچون «عبدالله بن عمروبن عاص»، «کعب الاحبار»، «ابوهریره» و... پدید آورْد تا هرچه دوست دارند و مورد قبول خود آنهاست به نام خدا، پیامبر و معارف اسلامی نشر داده و فرهنگ اسلامی را دچار تشتت نمایند (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۳۶). البته محدثان آگاه شیعه و اهل‌سنت، نظایر این احادیث را کنایه از مبالغه در رسوایی اهل کتاب می‌دانند؛ این تعبیر، نوعی کنایه است که دلالت بر گستردگی مطلق دارد خواه نیک باشد و خواه بد؛ که «تحدث» به معنای روایت و نقل خبر از آنان نیست بلکه بر مبنای حدیثی از «بخاری»، معنا کاملاً روشن می‌شود: «هرچه دربارهٔ بنی اسرائیل بگویید جا دارد زیرا شما هرچه دربارهٔ آنها بگویید و فکر کنید عجیب است، باز هم چیزهای عجیب‌تر در آنان یافت می‌شود» (البخاری الجعفی، ۱۴۲۲ق.، ج۴: ۱۷۰). یعنی هر پَستی، کجی و نادرستی‌ای که دربارهٔ آنان بگویید، صحیح است زیرا آنان پست‌تر از آن هستند که مردم گمان می‌کنند (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۸۳).
- در صدر اسلام، پیامبر از نَقل و انتشار روایات اسرائیلی، به شدت جلوگیری می‌نمودند؛ این ممنوعیت، تنها به نقل سخنان آنها محدود نبود بلکه استنساخ از کتاب‌هایشان را نیز شامل می‌شد به همین دلیل، هیچ کدام از صحابه، این جسارت را در خود نمی‌دیدند که بخواهند از کتاب‌های آنها استفاده کنند یا برای پرسش از معارف اسلامی به اهل کتاب رجوع کنند؛ سیاست سنجیدهٔ پیامبر (ص) در عدم رجوع به اهل‌کتاب، در تمام طول حیات ایشان، دوران خلافت ابوبکر و بخشی از دورهٔ خلافت عمر ادامه داشت؛ اما از آن پس، بنابه دلایل مختلف، اعم از گسترش فتوحات اسلامی، گروش ملت‌های دیگر به اسلام و برخی سیاسی‌کاری‌های دستگاه خلافت، کم‌کم دروغ‌ها و مطالب نادرست اهل کتاب در میان مسلمانان رواج یافت و هر لحظه با گسترش حوزهٔ اسلام، دامنهٔ آن نیز گسترده‌تر گردید؛ در عصر رسول‌الله از بزرگان یهود جز عبدالله بن سلام، یامین بن عمیر بن کعب النضری، یامین الإسرائیلی، مخیریق، کعب بن سلیم القرظی، رفاعه القرظی، و حیی بن أخطب به اسلام نگرویده بودند (الفیومی، ۱۴۱۵ق.: ۲۰۳ و۲۰۴). اما در ادوار بعدی، اسلام آوردن بسیاری از یهودیان و مسیحیان سرشناس نیز مزید بر علت شد چنانکه حضور افرادی همچون کعب‌الاحبار و تمیم داری و... بعنوان بازوی مشورتی دستگاه خلافت عمر و عثمان و رواج قصه‌گویی در مساجد، بر دامنهٔ نفوذ اسرائیلیات افزود، به طوری که دههٔ دوم پس از وفات پیامبر را می‌توان عصر رواج اسطوره‌ها، افسانه‌ها و اسرائیلیات دانست؛ اغلب محققان بر این نظر هستند که: «بدعت قصه‌گویی در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاد» (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۱۱۱).
- استقلال اسرائیلیات بعنوان قصص و حکایات تفصیلی داستان‌های مذکور در قرآن، چندان نپایید بلکه با قدرت‌گیری عناصر منافق و راویان یهودی و مسیحی‌الاصل، سبب شد اسرائیلیات در حساس‌ترین حوزهٔ علوم قرآنی یعنی «تفسیر قرآن» وارد شده و در کمتر از یک سَده، با قدرت‌گیری جریان نَقلی ـ بجای جریان‌های عقلی واستدلالی ـ بسیاری از منقولات جعلی، خلاف عقل و منطق و شائبه برانگیز در تفاسیر ورود پیدا کنند و از آن مسیر، جریان فکر و اندیشه و فرهنگ اسلامی را تحت‌الشعاع قرار دهند؛ رجوع به اهل کتاب، در سراسر عصر اموی با شدت ادامه یافت و رویکرد جعل حدیث، با قدرت در خدمت دستگاه خلافت نامشروع اموی درآمده و نشر اسرائیلیات را نیز وجهه همت خود قرار داد؛ آنچه در قرآن به صورت موجز و با اشارات مختصر و در خدمت اخلاق و تنبه انسان مطرح شده بود چنان توسط روایات اسرائیلی شاخ و برگ داده شد که این افزوده‌ها، در کمتر از دو سَده، به حقیقت غالب در میان جوامع و فرَق اسلامی تبدیل شدند، و به نحوی تشدید شده، در جریان‌های فکری و معرفتی اسلام اعم از تصوف و... نفوذ کردند و تا به امروز نیز به حیات خود ادامه داده اند؛ کنار زده شدن عنصر مهم و اساسی ائمه اطهار (ع) از کانون قدرت سیاسی جهان اسلام، فرصت بی‌مانندی را برای جریان‌های معارض و معاند با اسلام ناب محمدی فراهم ساخت که برخی تازه مسلمان‌های اهل کتاب نظیر کعب الاحبار و عبدالله بن سلام و... بخواهند با نشر داستان‌های پر طول و تفصیل یهودیان یا مسیحیان، به خیال خود، تفصیل اشارات موجز قرآن را مطرح نمایند؛ به همین دلیل درباره اشاراتی هرچند مختصر از زندگی پیامبران در قرآن، انبوهی از ماجراها و داستان‌های بعضاً

مخالف عقل و منطق با منشأ یهودی و مسیحی توسط قصه پردازان روایت می‌شد که متاسفانه در کتاب‌های حدیث و قصص و تاریخ اسلام وارد گردیده است.

نفوذ اسرائیلیات در عرفان وتصوف اسلامی و عمده موضوعات آن

اسرائیلیات، مجموعهٔ پرطول و تفصیلی از داستان ها، اساطیر، روایات و اندیشه‌های غیر اسلامی ـ اغلب یهودی ـ است که از قرن نخست اسلام، توسط چهره‌های سرشناس و بعضاً مشکوک در حوزه‌های مختلف حدیث، تفسیر، تاریخ، سیَر و... ورود پیدا کرده است؛ مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که فارغ از برخی چهره‌های ناشناس، مراجع اصلی پخش اسرائیلیات در جوامع اسلامی، هفت نفرند:

- حصین بن سلام بن حارث اسرائیلی بنی قینقاع که دوسال پیش از وفات پیامبر (ص) اسلام آورد و آن حضرت، او را عبدالله نامید.
- ابورقیه تمیم بن اوس بن حارثه داری لَخمی فلسطینی نصرانی که پس از جنگ تبوک اسلام آورد.
- کعب بن ماتع بن هینوع حمیَری ذی کلاع یهودی که پس از وفات رسول‌الله (ص) در سال‌های اول خلافت عمر اسلام آورد؛ با تبلیغات دستگاه خلافت و تازه مسلمانان اهل کتاب به «کعب‌الأحبار» و«کعب‌الحبر» بخاطر تعظیم و تکریم علمش در متون عبرانی، معروف گردید (الفیومی، ۱۴۱۵ق.: ۲۰۴).
- عاص بن عمروبن العاص که پیش از پدرش عمرو، اسلام آورد و پیامبر او را عبدالله نامید.
- عبدشمس بن صخر مکنی به ابوهریره که پس از جنگ خیبر اسلام آورد و پیامبر او را عبدالله یا عبدالرحمان نامید.
- وَهْب بن منَبه بن کامل بن سیح بن ذی‌کناز الابناوی الیمانی الصنعانی الذماری، در عصر عثمان در سال ۳۴ق. متولد شد و در سال ۱۱۰ق. یا ۱۱۴ق. درگذشت (المتقی الهندی، ۱۴۰۱ق.، ج۲: ۵۴۱). او را بزرگ‌ترین عامل نشر اسرائیلیات در اسلام می‌دانند و از وی نقل کرده اند: «قرأت من کتب الله تعالی إثنین وسَبعین کتاباً» (علی، ۱۴۲۲ق.، ج۱: ۸۴) نگارش دوکتاب «قصص الأنبیاء» و «قصص الأخیار» به وی منسوب است (الزرکلی الدمشقی، ۲۰۰۲م.، ج۸: ۱۲۵).
- محمد بن کعب بن سلیم بن اسد قرَظی مَدَنی
- برخی «عبدالملک بن عبدالعزیز بن جرَیج رومی» (متوفی ۱۵۰ق.) را نیز براین هفت تن افزوده‌اند.

سه نفر نخست سابقهٔ کتابی بودن دارند: عبدالله بن سلام وکعب الاحبار سابقه یهودیت و تمیم بن اوس سابقه مسیحیت دارند؛ وهب، محمد بن کعب و ابن جریج اگرچه در محیط اسلامی زاده شدند اما نیاکانشان اهل کتاب بودند و عبدالله بن عمرو و ابوهریره از شرک به اسلام گرویدند (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۸۴).

افرادی همچون «نوف البـکالی پسر همسر کعب‌الاحبار»، «عبید بن شَرْیَه جرْهمی»، «محمد بن السائب الکَلْبی»، «أبوالمنذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی»، «عکرمه بن ابوجهل» را نیز در نشر اسرائیلیات و قصه‌های یهودی و مسیحی در عصر صحابه و تابعان بی‌تأثیر ندانسته اند (علی، ۱۴۲۲ق.، ج۱: ۸۳) و (جعفریان، ۱۳۶۹: ۱۲۷ ـ ۱۲۹).

در دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان و بویژه دوران اموی تا پیش از «عمر بن عبدالعزیز» سیاست منع تدوین حدیث، به شدت در حال اجرا بود (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۹۶). سیاست حاکم، این کار را با شدت دنبال می‌کرد و به همه یاران و وابستگان خود در شهرهای دیگر فرمان داد که از افشای احادیث رسول خدا (ص) جلوگیری کنند؛ از آن هنگام به بعد، بزرگان صحابه و متمایلان به تفکر علوی، در مدینه محصور شدند و تنها نزدیکان به دستگاه خلافت حق صدور فتوا یافتند و جز آنان هیچکس اجازه فتوا دادن نداشت مگر کسانی که در مسیر فرمانروایان و حاکمان حرکت می‌کردند و حکومت و سیاست آنان را ستوده و آن را تحکیم می‌کردند؛ از دیگر شیوه‌های نادرست آن روزگار، این بود که تفسیر قرآن و پرسش از معانی آیات الهی را ممنوع ساختند (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱: ۴۲ ـ ۴۷). با این وجود، عوامل نشر اسرائیلیات، با پشتوانهٔ دستگاه خلافت، مجعولات و محرفات خود را بدون منع و اشکال، نشر می‌دادند و از این طریق، مستقیم یا غیرمستقیم، به اهداف دستگاه خلافت که کنترل اوضاع اجتماعی اسلام و هموار سازی مسیر حکمرانی بر مردم بود، یاری می‌رساندند؛ جریان قصه خوانی، که توسط عوامل نشر اسرائیلیات در بطن جامعهٔ اسلامی ترویج می‌شد برای قرن‌ها، مایه‌های اصلی و اساسی خود را از منابع یهودی و مسیحی تأمین می‌کردند (محمدقاسمی، ۱۳۷۸: ۹۸). این جریان با ترویج بافته‌های خود تحت عنوان حقایق الهی و مسلمات تاریخی و اعتقادی، تأثیری دیرپا بر فرهنگ اسلامی گذاشتند و با نشر عقایدی که ریشه در آموزه‌های اهل کتاب داشت همچون اندیشهٔ

«جبر»، «تجسیم»، «تشبیه» و... (ابن کثیر القرشی البصری، ۱۴۱۹ق.، ج۷: ۹۱) مصائب بسیاری را بر عالَم اسلام تحمیل کردند که تا همین امروز نیز گریبان‌گیر جوامع اسلامی است (دشتی، ۱۳۸۲: ۴۰).

عمده ترین موضوعات اسرائیلیات که بنحوی در فرهنگ اسلامی، و نحله‌های فکری آن بویژه عرفان و تصوف ورود پیدا کرده، و حتی در ادبیات فارسی نیز می‌توان نمونه‌های متعدد آن را سراغ گرفت، موارد ذیل است:

- قصه‌هاروت و ماروت و اسرائیلیات دربارۀ سایر فرشتگان رانده شده
- اسرائیلیات دربارۀ ابلیس
- روایات اسرائیلی دربارۀ مخلوقات مسخ شده
- روایات اسرائیلی دربارۀ بنای کعبه، بیت الحرام و حجرالاسود
- تابوت عهد
- ماجرای قتل جالوت به دست داوود
- داستان‌های آفرینش جهان و کائنات
- داستان آفرینش آدم و حوا، رانده شدن آنها از بهشت، نسبت شرک به آن دو و...
- دربارۀ بزرگی اجسام مردمان دنیای قدیم همچون «عَمالیق»، «عوج بن عنق» و...
- دربارۀ «تیه»
- دربارۀ مائده ای که برای قوم یهود از آسمان فرستاده شد.
- درباره کیفیت ماجرای گفتگوی موسی و خداوند و سایر موضوعات دخیل در نحوۀ رؤیت خداوند
- اسرائیلیات دربارۀ الواح تورات
- خرافات دربارۀ دانش، قدمت و اسرار قوم بنی اسرائیل
- اسرائیلیات دربارۀ حضرت نوح، کشتی نوح و طوفان بزرگ
- اسرائیلیات دربارۀ حضرت یوسف، دلایل طول کشیدن حبس آن حضرت و...
- اسرائیلیات دربارۀ حضرت لوط و ادعای نادرست زنا کردن دخترانش با وی و...
- اسرائیلیات دربارۀ کیفیت شجره طوبی
- اسرائلیات دربارۀ اصحاب کهف
- اسرائلیات دربارۀ ذوالقرنین
- اسرائیلیات دربارۀ یأجوج و مأجوج
- اسرائیلیات دربارۀ بلقیس ملکۀ سبأ
- اسرائیلیات دربارۀ ابراهیم و آزر و ذبیح بودن اسحاق بجای اسماعیل و...
- اسرائیلیات دربارۀ داستان الیاس نبی
- اسرائیلیات دربارۀ داوود نبی، صدای خوش او، زره‌سازی وی، و نسبت ناروای زنا به او و...
- اسرائیلیات دربارۀ سلیمان نبی
- اسرائیلیات دربارۀ ایوب نبی وابتلای اوبه انواع بلیات وکرم افتادن بدن او، و...
- اسرائیلیات دربارۀ ارم ذات العماد
- روایات اسرائیلی دربارۀ عمر دنیا
- اسرائیلیات دربارۀ خلق خورشید و ماه
- اسرائیلیات دربارۀ کوه قاف
- اسرائیلیات دربارۀ زلزلۀ آخر الزمان
- اسرائیلیات دربارۀ تفسیر ن، و القلم

- اسرائیلیات دربارهٔ کرسی و عرش و تجسیم خداوند

پژوهشگران مسلمان، در تقسیم‌بندی اسرائیلیات، جنبه‌های مختلفی را مدنظر قرار داده‌اند؛ این تقسیمات، شامل سه دستهٔ عمده است:

- تقسیم اسرائیلیات به صحیح و ضعیف و موضوع
- تقسیم به مواردی که مخالف یا موافق شریعت اسلام است یا شریعت در مقابل آنها سکوت کرده است.
- تقسیم به مواردی که مربوط به عقاید یا احکام یا مواعظ و حوادث و پندهاست (ذهبی، ۱۴۰۵ق.: ۴۷ ـ ۵۴).

هر یک از موارد فوق، جنبهٔ متداخل دارند و درون خود تقسیمات فرعی بیشتری دارند؛ هر سه دستهٔ فوق، اگرچه در میان برخی از پژوهشگران اهل‌سنت، مورد پذیرش قرار گرفت، اما به نظر می‌رسد بررسی اسرائیلیات از منظر موارد مخالف یا موافق شرع و مسکوتٌ عنه، بهتر و رساتر است و مورد پذیرش مفسران و علمای شیعه نیز قرار گرفته است (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۱۲۰). موارد موافق با شرع، آن دسته از اسرائیلیات هستند که در قرآن یا احادیث صحیح یا شرع اسلام، تصریحی بر ورود آن در اسلام دیده شود چنانکه مثلاً در احادیث معتبر تذکر شده است مصاحب حضرت موسی، خضر نبی بوده است یا اینکه تمام انبیاء به توحید فراخوانده اند؛ موارد مخالف با شرع، آن مواردی هستند که عصمت انبیاء را نفی کنند چنانکه در داستان‌های منسوب به داوود، یوسف و سلیمان در تورات دیده می‌شود، یا اینکه ذبیح، اسحاق بوده است و نه اسماعیل (ع) یا آنچه از تجسیم خداوند در تورات، مذکور است (باطنی، ۱۳۸۹: ۶۱). موارد مسکوتٌ‌عنه همچون آن اسرائیلیات که درباره امت‌های قدیم آمده است و در قرآن، شریعت اسلام و احادیث صحیح، سخنی در آن باره گفته نشده است؛ این موارد اخیر را مسلمانان نه تکذیب می‌کنند و نه تصدیق (أبوشبهه، ۱۴۱۳ق.: ۱۰۶ ـ ۱۰۸).

از لحاظ مرحله‌شناسی نفوذ اسرائیلیات در اسلام باید گفت در نخستین مرحله، اسرائیلیات با طول و تفصیل بسیار، در احادیث موضوع و مجعول منقول از کعب‌الاحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام، تمیم داری و سایرین رواج پیدا کرد و دهان به دهان، گسترش یافته و در هنگام تدوین کتب حدیث، در اغلب منابع روایی اهل سنت از جمله صحاح سته وارد شد؛ در مرحلهٔ دوم، این مجعولات در متون تفسیری بازتاب پیدا کرد؛ بخش اعظم اسرائیلیات در تفاسیری از جمله تفسیر «مقاتل بن سلیمان»، «تفسیر طبری»، «درالمنثور سیوطی» (معرفت، ۱۳۸۰، ج۲: ۱۲۸ ـ ۱۳۸)، «کشاف زمخشری»، «معالم التنزیل بَغَوی»، «تفسیر کبیر فخر رازی»، «کشف الاسرار میبدی» «مدارک التنزیل ابوالبرکات نَسَفی»، «الجامع لأحکام القرآن قرطبی»، «تفسیر ابن الکثیر» (دشتی، ۱۳۸۲: ۴۲)، «الهدایه إلی بلوغ النهایه ابومحمد القیسی القیروانی» (الذهبی، ۱۳۹۶ق.، ج۲: ۶۲۷)، «ینبوع الحیاه حجت الدین الصقلی المکی» (همان، ج۲: ۶۴۸)، «تفسیر کتاب الله العزیز هود بن محکم الهواری الإباضی» (همان، ج۲: ۸۱۸)، «لباب التأویل فی معانی التنزیل علاءالدین الخازن» (أبوشبهه، ۱۴۱۳ق.: ۱۳۹)، «الکشف والبیان الثعلبی» (علی، ۱۴۲۲ق.، ج۱۲: ۱۴۱) و... انتشار پیدا کرد؛ در مرحلهٔ سوم آنچه در تفاسیر قرآن از اسرائیلیات وارد شده بود، در کتب تاریخ، سیره و عقاید و از آن طریق، در بسیاری از متون عرفانی و صوفیانه و در آثار ادب فارسی و عربی گسترش یافت به گونه ای که نظم و نثر ادبی و عرفانی را مشحون از روایات اسرائیلی نمود.

اشخاص سرشناسی از علمای اسلام، به ویژه از عصر تابعان به بعد (الذهبی، ۱۳۹۶ق.، ج۱: ۹۷) در طول تاریخ به نشر اسرائیلیات مشهور شده اند؛ «ابوعبدالله واقدی» (۱۳۰ ـ ۲۱۷ق.) از تاریخ و سیره نگارانی است که به نشر اسرائیلیات و خرافات اهل کتاب شهره بوده است (درویش، ۱۴۱۵ق.، ج۶: ۴۶۰). چنانکه همین سخن دربارهٔ «ابوجعفر محمد بن جریر طبری» (متوفی ۳۱۰ق.) «أبی إسْحَاقَ الزجاج» (متوفی ۳۱۶ق.) و «أبوعَلی الفارسی» نیز صادق است به نحوی که در نقل روایات مختلف، بدون دقت در اصالت یا صحت محتوای آنها بویژه از مصادر اهل کتاب، فروگذار نبوده اند (ابن عاشور التونسی، ۱۹۸۴م.، ج۱: ۱۶). دربارهٔ «ابونضر محمد بن سائب کَلبی» (متوفی ۱۴۶ق.) نیز گفته می‌شود در گسترش روایات اسرائیلی، بی تأثیر نبوده و از طریق او در تفاسیر غرب آفریقا نظیر «تفسیر یحیی بن سلام» این روایات، منتشر شده است (طرهونی الکعبی السلمی، ۱۴۲۶ق.، ج۲: ۵۶۱).

علمای متأخر نیز با استناد به منابع مختلف تفسیری و تاریخی متقدم، در نقل اسرائیلیات، تنها به لفظ «رویَ» (= روایت شده) یا «نقلَ» (نقل شده) بسنده می‌کردند و به نشر آن سخنان، اقدام می‌نمودند (الأنجری الفاسی الصوفی، ۱۴۱۹ق.: ۳۴). بطوری که بسیاری از روایات حتی معارض با نص صریح قرآن‌کریم و مخالف با عصمت انبیاء ـ نظیر داستان داوود و اوریا ـ نیز در برخی متون تفسیری، تاریخی و عرفانی وارد شده است (المکی الناصری، ۱۴۰۵ق.، ج۵: ۳۳۰). در حالی که بنا به نظر برخی از بزرگان اهل سنت، تنها زمانی مجاز به نقل

اسرائیلیات هستند که قرآن، سنت و احادیث آن را تصدیق کرده باشند و در این هنگام است که می‌توان این منقولات را معتبر و قابل اعتماد دانست (ابن کثیر القرشی البصری، ۱۴۰۸ق.، ج۱: ۷).

جریان‌شناسی اسرائیلیات در عرفان و تصوف اسلامی

در قرون اول و دوم تاریخ اسلام، گروهی از مفسران، علمای کلام و محدثان، تأثیر مهمی در ورود و نَقل اسرائیلیات به ساحت فکر و عقاید اسلامی داشتند (حاج منوچهری، ۱۳۷۷، ج۸: ۲۹۱) و سپس از طریق کتبی همچون «سیره ابن اسحاق»، «تفسیر طبری»، «تفسیر ابن کثیر»، صحاح سته و... بخش مهمی از آراء وعقاید اسلامی را تحت تأثیر قرار دادند، این تأثیر تا به حدی است که بخش اعظمی از تلمیحات مذهبی و روایی در عرفان اسلامی، رابطه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم با اسرائیلیات دارد؛ چنانکه دربارهٔ خلقت آدم (ع) و نقش ابلیس در طول این ماجرا، به خلاف آموزه‌های قرآنی، بسیاری از رهیافت‌های عبرانی، با روایات اسلامی، در هم آمیخته است (ابراهیمی جویباری، ۱۳۸۹: ۱۰۵ ـ ۱۲۲). نظیر همین تداخلات است که سبب شده در طول تاریخ اسلام، یکی از وظایف اصلی ائمه (ع) و علمای شیعه، مبارزه با آموزه‌های خرافی و بدعت آمیز اسرائیلیات باشد (جعفریان، ۱۳۸۴: ۳۰۰ ـ ۳۰۷).

بسیاری از بزرگان تصوف که در عصر تابعین و پس از آن، در حوزه کلام اسلامی نیز صاحب نظر بودند، تحصیلات مکتبی و مَدْرَسی داشته و در مساجد حَلَقات درس و بحث تشکیل می‌دادند؛ همچنین از آنجا که در عرفان وتصوف، تأویل خیالی و ذوقی گزاره‌های قرآنی همراه با توجه به جنبه‌های روحانی مدنظر بود (نویا، ۱۳۷۳: ۵۷)، اسرائیلیات بدون نقد و موشکافی دقیق، در کلام و آرای بزرگان تصوف بروز و نمود یافت و در تفسیرات عرفانی و کتب صوفیانه، شاخ و برگ‌های بسیار پیدا کرد و توسط مریدان و پیروان مشایخ، بازنشر شد و در گذر زمان، جنبه‌هایی از آن که موافق ذوق و اشراقات عرفانی بود در آثار نظم و نثر، ماندگار شد؛ چنانکه بسیاری از متون عرفانی از جمله متن‌های تفسیری و ادبی و طریقتی، سرشار از اسرائیلیات هستند (أبوشبهه، ۱۴۱۳ق.: ۱۳۹).

از شاخص‌ترین شخصیت‌های قرن دوم هجری که در کلام و تصوف، اعتبار فراوان و حتی سمَت پیشوایی داشت «حسن بصری» (متوفی ۱۱۰ق.) است؛ وی از همدوره‌های وهب بن منبه و نوف بکالی و... محسوب می‌شده و او را می‌توان از نخستین افرادی دانست که پای اسرائیلیات را در تصوف اسلامی باز نمود؛ دربارهٔ اوگفته شده است وی با تبار مسیحی که داشت منقولات کسانی همچون «کعب الاحبار» و«وَهب بن منَبه» و«عبدالله بن سلام» را در روایات و آثار خویش، نشر می‌داد و حتی در تفسیر قرآن، از بیان اقوال اهل کتاب و اسرائیلیات رویْ گردان نبود (البصری، ۱۹۹۲م.، ج۲: ۴۶۹ ـ ۴۷۸). حسن بصری، نه تنها در زمرهٔ متکلمان مشهور قرن نخست هجری محسوب می‌شود بلکه وی را صاحب مکتب خاص کلامی نیز می‌دانند:

«... به همین سبب متکلمین سنت و جماعت، حسن بصری را پیشوا و امام متکلمین می‌شناسند و در همین رهگذر است که بسیاری از فرق گوناگون کلامی تحت تأثیر تفکر حسن بصری، بنیان‌گذار سلسله مباحث و افکاری شدند که پایه و مایه از مَدرس کلامی حسن بصری می‌گرفت» (واحدی، ۱۳۸۴: ۴۰۵).

از مهمترین و بارزترین رد پاهای اسرائیلیات در عرفان اسلامی، می‌توان به روایات مربوط به «آدم وحوا»، «ابلیس»، «داستان یوسف و زلیخا»، «داستان حضرت سلیمان»، و... اشاره کرد؛ این بن مایه‌های مهم، زمینهٔ مناسبی را برای پرواز خیال عارفان در فضای گستردهٔ روایات توراتی و مسیحی فراهم ساخت که در امتزاج با اشارات قرآنی و برخی احادیث مأثور و غیرمأثور، به اَشکال مختلف، مطرح گردد؛ جستجو در شناخت سرچشمه‌های این دو بن‌مایه، نقش بارز حسن بصری و از طریق اوکعب الاحبار ووهب بن منبه و سایر عوامل نشر اسرائیلیات را آشکار می‌سازد.

بازتاب اسرائیلیات در جملات مشهور صوفیانه

در تاریخ تصوف اسلامی، با استشهاد به گفتهٔ عین القضاهٔ همدانی، نخستین فردی که از صوفیان مشهور، از ابلیس دفاع کرده ومسألهٔ شر را در وجود او، توجیه وتأویل کرده است، «حسن بَصری» است؛ در واقع، او را نخستین فردی می‌توان دانست که در اسلام سخن از «نور ابلیس» بر زبان آورده است (عین القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۲۱۱). سخن مشهور او: «إن نورَ إبلیس من نار العزه لقوله تعالی: خَلَقتَنی من نارٍ» و «وَلَوأظهَرَ نورَه للخَلق لَعبدَ إلهاً» (همان: ۲۱۱)؛ مهم‌ترین دستاویزی است که برخی از صوفیان در گذر زمان، برای تقدیس یا

تکریم شیطان بدان متشبث شده‌اند و البته این سخن، بسیار نزدیک به تعبیر توراتی است که از کعب‌الأحبار روایت شده است: «إن ارواحَ المؤمنینَ من نور جَمال الله و إن أرواحَ الکافرینَ من نور جَلال الله» (همان: ۲۱۲)؛ در واقع، این سخن را در صورتی که انتسابش به کعب الاحبار، صحیح باشد، باید قدیمی‌ترین سخن در تنزیه و تکریم ابلیس در دایرهٔ کلام اسلامی و تصوف تلقی کرد که به وسیلهٔ شخصی همچون «حسن بصری» که در نزد اکثر صوفیان از جایگاه پیشوائی برخوردار است (واحدی، ۱۳۸۴: ۳۹۱) و البته در نظر شیعیان، خوشنام نیست، تئوریزه شده، و با پذیرش از سوی برخی از بزرگان تصوف، به حوزه تصوف راه یافته و در عهد حلاج و برخی صوفیان سکری، تا مرز تقدیس شیطان نیز پیش رفته است.

از جهت همین رویکردهای کلامی است که بسیاری از اسرائیلیات، مَدخل مناسبی برای تأثیر در جهان‌بینی اسلامی پیدا کرده‌اند، بطوری که حتی کتب صحاح اهل سنت نیز از این روایات، برکنار نمانده‌اند؛ چنانکه در حدیثی، ابلیس به میان تهی بودن انسان اشاره می‌کرده و می‌گوید این ویژگی، سبب می‌شود که آدم نتواند مالک نفس خویش باشد و از شهوات، وَساوس، غضب و... پرهیز کند: «لَما صَورَ الله آدَمَ فی الْجَنةَ تَرَکَه مَا شَاءَ الله أنْ یَتْرکَه، فَجَعَلَ إبْلیس یطیف به، یَنْظر مَا هوَ، فَلَما رآه أجْوَفَ عَرَفَ أنه خلقَ خَلْقًا لَا یَتَمَالَک» (القشیری النیسابوری، بی تا، ج۴: ۲۰۱۶).

از نکات مهم و قابل تأمل در عرفان اسلامی، نفوذ تعداد کثیری از جملات یا احادیث مجعول و اسرائیلیات در متون صوفیانه است که به صورت حدیث نبوی یا حدیث قدسی، مورد تبجیل و تحبیب صوفیان قرار گرفته است؛ در گذر زمان ـ به ویژه از اواخر قرن نخست هجری به بعد ـ بخش زیادی از اسرائیلیات به روایاتی اسلامی ملتبس شدند چنانکه در موضوعات آفرینش عالَم، معاد، زندگی پیامبران و... در قالب احادیث نبوی یا روایات منقول از صحابه و تابعان به مجالس وعظ صوفیان یا کتاب‌های این طائفه وارد شدند و از آنجا که اغلب آنها ظاهری اشراقی و شهودی داشتند، به سرعت به عنوان مبناهای فکری این جریان، در متون ادبی وعرفانی، تسری یافتند (أبوشبهه، ۱۴۱۳ق.: ۴۲).

برخی از مشهورترین روایات با منشأ اسرائیلی، چنانکه علمای متقدم یا صاحبنظران متأخر بیان کرده‌اند، به شرح ذیل است:

- «قال الله: کنت کنزاً مَخفیاً، فَأحبَبت أن اعرَف، فَخَلَقت الخَلق، فَعرفتهم بی، فعرفونی» (همان: ۱۴).
- «قال الله: ما وَسَعنی سَمائی وَلا أرضی وَلَکن وَسَعَنی قلب عبدی المؤمن» (همان: ۱۵).
- «رویَ عن ابن عباس: عمر الدنیا سَبعَ آلاف سنةً» (همان: ۱۵).
- «و فی الإسرائیلیات یقول الله عز وجل: البلاء یجمع بینی و بینک، و العافیه تجمع بینک و بین نفسک» (السَلامی البغدادی، ۱۴۲۴ق.، ج۳: ۱۷۲).
- «و فی بعض الإسرائیلیات یقول الله عز وجل: ابن آدم، اطلبنی تجدنی، فإن وجدتنی وجدت کل شیء، و إن فتکَ فاتک کل شیء، و أنا أحَب إلیک من کل شیء» (همان، ج۳: ۳۴۰).
- «و فی الإسرائیلیات یقول الله عز وجل: البلاء یجمع بینی و بینک و العافیهٔ تجمع بینک و بین نفسک، و إذا اشتد الکَرب و عَظمَ الخطب کانَ الفَرَج حینئذٍ قریبًا فی الغالب» (السلمان، ۱۴۲۴ق.، ج۱: ۵۵)..

نتیجه‌گیری

جریان‌شناسی نفوذ اندیشه‌های یهودی (اسرائیلیات) در تاریخ اسلام نشان می‌دهد بسیاری از حوزه‌های علوم و فرهنگ اسلامی از آسیب ورود اسرائیلیات یا احادیث موضوع بر کنار نمانده است؛ از صدر اسلام با گرویدن برخی از اهل کتاب به اسلام و همکاری‌های گسترده‌ای که میان این افراد با دستگاه خلافت و کانون‌های قدرت شکل گرفت، سبب شد بسیاری از آموزه‌های یهودی و نصرانی، به کتاب‌های سیره و تفسیر و تاریخ و حدیث، و از آنجا به متون اعتقادی و معرفتی راه پیدا کنند و جریان فکری و معرفتی اسلام را تحت‌الشعاع خرافات و مجعولات مذکور قرار دهند؛ بررسی‌های منصفانه و غیرمغرضانه نشان می‌دهد مذاهب اهل سنت، فرقه‌های اسلامی و بویژه تصوف بیشترین تأثیر را از این روایات پذیرفته‌اند و همین امر سبب شده است احادیث منقول از افراد مشکوکی همچون عبدالله بن سلام، کعب‌الاحبار، عکرمه، عبدالله بن عمروبن عاص، ابوهریره، وهب بن منبه و... وارد کتاب‌های صحاح شده و از آن طریق بعنوان حدیث نبوی یا حدیث مسند به صحابه، صورت حقیقت یابد و بسیاری

از جنبه‌های اعتقادی و معرفتی مسلمانان را دچار تشتت، خرافات و افسانه‌های دور از شأن و منطق اهل کتاب سازد؛ در این میان، تنها مکتبی که به تأسی از رسول الله، بشدت با جریان‌های نفوذی اسرائیلیات، به مقابله پرداخته و آنها را همواره طرد و نفی نموده، مکتب اهل بیت (ع) و تشیع علوی است.

به عنوان توصیهٔ نهایی، باید گفت: شناخت و بررسی مصادر و عوامل نفوذ اسرائیلیات در فرهنگ اسلامی و در پی آن عرفان و تصوف، ضرورتی اساسی است که برای پیراستن ساحت مقدس اسلام از مجعولات و خرافه‌های نفوذ کرده به آن از سوی جریانات مزور اهل کتاب ـ به ویژه در عصر صحابه و تابعین ـ باید با تلاشی جدی و فراگیر و با بهره‌گیری از سیرهٔ علمی و عملی معصومین (ع) همواره مدنظر مسلمانان آگاه وحق‌طلب باشد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم. (۱۳۸۹). ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی، انتشارات تابان، چاپ اول، تهران.

ابراهیمی جویباری، عسکر. (۱۳۸۹). «بازتاب اسرائیلیات در قصه‌های حضرت آدم (ع) بر اساس متون تاریخی»، فصلنامه فقه وتاریخ تمدن، ۶(۲۵)، ۱۲۲ ـ ۱۰۵.

ابن کثیر القرشی البصری، أبوالفداء إسماعیل. (۱۴۰۸ق.). البدایه والنهایه، المحقق علی شیری، الطبعه الاولی، بیروت: نشر دار إحیاء التراث العربی.

ابن کثیر القرشی البصری، أبوالفداء إسماعیل. (۱۴۱۹ق.). جامع المسانید والسنَن الهادی لأقوم سَنَن، المحقق عبد الملک بن عبد الله الدهیش، الطبعه الثانیه، بیروت: دار خضر للطباعهٔ والنشر والتوزیع.

ابن کثیر، أبوالفداء إسماعیل. (۱۴۱۹ق.). تفسیر القرآن العظیم، المحقق محمدحسین شمس الدین، الطبعه الاولی، بیروت: نشر دار الکتب العلمیه من منشورات محمد علی بیضون.

ابن عاشور التونسی، محمد الطاهر. (۱۹۸۴م.). تحریر المعنی السدید وتنویر العقل الجدید من تفسیر الکتاب المجید، الطبعه الاولی، تونس: دار التونسیه للنشر.

أبوشبهه، محمد بن محمد بن سوَیلم. (۱۴۱۳ق.). الإسرائیلیات والموضوعات فی کتب التفسیر، الطبعه الرابعه، القاهره: نشر مکتبه السنه.

امامی، نصرالله. (۱۳۵۲). «منابع اسرائیلیات در ادبیات فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تبریز*، ۱۰۸: ۵۶۸ ـ ۵۶۱.

الأنجری الفاسی الصوفی، أبوالعباس. (۱۴۱۹ق.). البحر المَدید فی تفسیر القرآن المجید، المحقق أحمد عبدالله القرشی رسلان، الطبعه الثانیه، القاهره: من منشورات حسن عباس زکی.

باطنی، غلامرضا. (۱۳۸۹). «مسأله رؤیت در تصوف و کلام اسلامی»، *دوفصلنامه علامه*، ۱۰ (۲۵): ۹۲ ـ ۵۹.

البخاری الجعفی، ابوعبدالله. (۱۴۲۲ق.). الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله صلی الله علیه و سلم و سننه وأیامه = صحیح البخاری، المحقق محمد زهیر بن ناصر الناصر، الطبعه الاولی، دمشق: نشر دار طوق النجاه.

البصری، حسن. (۱۹۹۲م.). تفسیر الحسن البصری، تحقیق محمد عبدالرحیم، الطبعه الاولی، قاهره: نشر دار الحدیث.

جعفری، یعقوب (۱۳۸۶) «اسرائیلیات در کتاب‌های تفسیری و تاریخی»، *فصلنامه تاریخ اسلام در آیینه پژوهش*، ۱۴: ۸۰ ـ ۴۳.

جعفریان، رسول. (۱۳۶۹). «نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام»، *مجله کیهان اندیشه*، ۳۰: ۱۴۴ ـ ۱۲۱.

جعفریان، رسول. (۱۳۸۴). حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، چاپ هشتم، قم: انتشارات مؤسسه انصاریان.

حاج منوچهری، فرامرز. (۱۳۷۷). «اسرائیلیات»، مدخل دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

الحلبی، ابوالفرج علی بن ابراهیم. (۱۴۲۷ق.). إنسان العیون فی سیره الأمین المأمون مشهور بالسیره الحلبیه، الطبعه الثانیه، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه.

درویش، محیی الدین بن أحمد مصطفی. (۱۴۱۵ق.). إعراب القرآن و بیانه، ، الطبعه الرابعه، حمص: نشر دار الإرشاد للشئون الجامعیه السوریه.

دشتی، مهدی. (۱۳۸۲). «تأملی دوباره در تفسیر کشف الاسرار میبدی»، *مجله سفینه*، ۱: ۵۱ ـ ۳۱.

الذهبی، محمد السید حسین. (۱۴۰۵ق.). الإسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، الطبعه الثانیه، دمشق: نشر دار الایمان.

الذهبی، محمد السید حسین. (۱۳۹۶ق.) التفسیر والمفسرون، ، القاهره: نشر مکتبه الوهبه.

الزرکلی الدمشقی، خیرالدین بن محمود. (۲۰۰۲م.). الأعلام، الطبعه خامسه عشر، بیروت: نشر دار العلم للملایین.

السلامی البغدادی، زین الدین عبدالرحمن. (۱۴۲۴). مجموع رسائل الحافظ ابن رجب الحنبلی، المحقق أبومصعب طلعت بن فؤاد الحلوانی، الطبعه الاولی، القاهره: نشر الفاروق الحدیثه للطباعه و النشر.

السلمان، عبدالعزیز بن محمد. (۱۴۲۴ق.). موارد الظمآن لدروس الزمان، خطب وحکم وأحکام وقواعد ومواعظ وآداب وأخلاق حسان، الطبعه الثلاثون، ممکلهٔ العربیه السعودیه: مجهول الناشر.

السیوطی، جلال الدین. (۱۳۷۷ق.). الدر المَنثور، چاپ افست، تهران: انتشارات اسلامیه.

الشبلی الدمشقی، محمد بن عبدالله. (۱۴۰۸ق.). آکام المَرجان فی أحکام الجان، المحقق احمد عبدالسلام، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه.

طباطبایی، علامه سید محمدحسین. (۱۳۷۹). قرآن در اسلام، چاپ نهم، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

طباطبایی، سید محمدکاظم. (۱۳۷۹). «نقدی بر مقالهٔ ابوهریره ونشر اسرائیلیات»، *مجله علوم حدیث*، ۱۵: ۱۴۳ ـ ۱۳۴.

الطبرسی، ابومنصور احمد بن علی. (۱۴۰۳ق.). الإحتجاج، الطبعهٔ الأولی، مشهد: نشر مرتضی.

الطبری، محمد بن جریر. (۱۹۷۱م.). تاریخ الامم والملوک، الطبعه الاولی، القاهره: نشر دار المعارف.

طرهونی الکعبی السلمی، محمد بن رزق. (۱۴۲۶ق.). التفسیر و المفسرون فی غرب أفریقیا، الطبعه الاولی، الریاض، المملکه العربیه السعودیه: دار ابن الجوزی للنشر والتوزیع.

عاملی، سید جعفرمرتضی. (۱۳۸۸). سیرت جاودانه، ترجمه محمد سپهری، چاپ پنجم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی .

علی، جواد. (۱۴۲۲ق.). المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ، الطبعه الرابعه، بیروت: نشر دار الساقی.

عمر، احمد مختار عبدالحمید. (۲۰۰۹م.). معجم اللغه العربیه المعاصره، الطبعه الاولی، بیروت: نشر عالم الکتب.

عین القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۶۲) نامه‌های عین القضات همدانی، تصحیح علینقی منزوی وعفیف عسیران، چاپ دوم، تهران: انتشارات منوچهری و زوار.

عین القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۷). تمهیدات، تصحیح عفیف عسیران، چاپ پنجم، تهران: انتشارات کتابخانه منوچهری.

الفیومی، محمدإبراهیم (۱۴۱۵ق.). تاریخ الفکر الدینی الجاهلی، ، الطبعه الرابعه، بیروت: نشر دارالفکر العربی.

قاسم نیا، محمود وسلطانی کوهبنانی، حسن. (۱۳۹۶). «تأثیر اسرائیلیات بر چگونگی انعکاس قصه آفرینش آدم در متون منثور عرفانی فارسی (از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم)»، *دوفصلنامه مطالعات عرفانی*، ۲۵: ۱۱۴ ـ ۸۵.

قدح، محمود بن عبدالرحمن. (۲۰۰۱م.). الأسفار المقدسه عند الیهود وأثرها فی انحرافهم، الطبعه الثالثه والثلاثون، مملکه العربیه السعودیه: نشر الجامعه الإسلامیه بالمدینه المنوره.

القشیری النیسابوری، مسلم بن الحجاج. (بی تا) المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم، المحقق محمدفؤاد عبدالباقی، ، الطبعهٔ الاولی، بیروت: نشر دار إحیاء التراث العربی.

المتقی الهندی، علاءالدین علی. (۱۴۰۱ق.). کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، المحقق بکری حیانی وصفوه السقا، الطبعه الخامسه، القاهره: نشر مؤسسه الرساله.

محمدقاسمی، حمید. (۱۳۷۸). «اسرائیلیات وزمینه‌های نفوذ آن به فرهنگ اسلامی»، *نشریه بینات*، ۲۴: ۸۷ ـ ۱۰۳.

المسیری، عبدالوهاب. (۱۹۹۹م.). موسوعه الیهود و الیهودیه و الصهیونیه، الطبعه الاولی، القاهره: نشر دارالشروق.

معرفت، محمدهادی. (۱۳۸۰). تفسیر و مفسران، چاپ اول، قم: انتشارات موسسه فرهنگی التمهید.

المکی الناصری، محمد. (۱۴۰۵ق.). التیسیر فی أحادیث التفسیر، الطبعه الاولی، بیروت: نشر دار الغرب الاسلامی.

میرنور الهی، سیدحسین. (۱۳۹۲). «علل و زمینه‌های گرایش به اسرائیلیات از نظر برخی اندیشمندان مسلمان»، *فصلنامه صراط*، شماره ۱۰، ص ۱۴۳ ـ ۱۶۲.

نویا، پل. (۱۳۷۳) تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

واحدی، سیدتقی. (۱۳۸۴) در کوی صوفیان، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نخل دانش.

References

Abu Shuhbah, M. ibn M. ibn Suwaylim. (1413 AH). Al-Israiliyyat wa al-mawdu at fi kutub al-tafsir (4th ed.). Cairo, Egypt: Maktabat al-Sunnah.

Ali, J. (1422 AH). Al-mufassal fi tarikh alArab qabl al-Islam (4th ed.). Beirut, Lebanon: Dar al-Saqi.

Ameli, S. J. M. (1388 SH). Sirat-e javdaneh (M. Sepehri, Trans.) (5th ed.). Tehran, Iran: Pajuheshgah-e Farhang va Andisheh-ye Eslami.

Bateni, G. R. (1389 SH). The issue of vision in Sufism and Islamic theology. *Allameh Journal*, 10(25), 59–92.

Bukhari al Ju fi, A. A. (1422 AH). Al-jami al-musnad al-sahih al-mukhtasar min umur rasul Allah wa sunanihi wa ayyamihi = Sahih al Bukhari (M. Z. ibn N. al-Nasir, Ed.; 1st ed.). Damascus, Syria: Dar Tawq al-Najah.

Darvish, M. al-D. ibn A. M. (1415 AH). I rab al-Quran wa bayanuh (4th ed.). Homs, Syria: Dar al-Irshad li al-Shu un al-Jami'iyyah al-Suriyyah.

Dashti, M. (1382 SH). A renewed reflection on Maybudi's Kashf al-asrar commentary. *Safineh*, 1, 31–51.

Dhahabi, M. al-S. H. (1396 AH). Al tafsir wa al mufassirun. Cairo, Egypt: Maktabat Wahbah.

Dhahabi, M. al-S. H. (1405 AH). Al-Isra'iliyyat fi al-tafsir wa al-hadith (2nd ed.). Damascus, Syria: Dar al-Iman.

Ebrahimi Juybari, A. (1389 SH). Reflection of Israiliyyat in the story of Prophet Adam based on historical texts. *Fiqh va Tarikh-e Tamaddon Quarterly*, 6(25), 105–122.

Fayyumi, M. I. (1415 AH). Tarikh al fikr al dini al jahili (4th ed.). Beirut, Lebanon: Dar al Fikr al Arabi.

Haj Manuchehri, F. (1377 SH). Israiliyyat. In Dairat al-Maarif-e Bozorg e Eslami (Vol. 8, 1st ed.). Tehran, Iran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.

Hasan al Basri. (1992). Tafsir al-Hasan al Basri (M. Abd al Rahim, Ed.; 1st ed.). Cairo, Egypt: Dar al Hadith.

Ibn Ashur al-Tunisi, M. al-T. (1984). Tahrir al ma'na al sadid wa tanwir al aql al jadid min tafsir al-kitab al majid (1st ed.). Tunis, Tunisia: al Dar al-Tunisiyyah li al Nashr.

Ibn Kathir al-Qurashi al-Basri, A. al-F. I. (1408 AH). Al-bidayah wa al-nihayah (A. Shiri, Ed.; 1st ed.). Beirut, Lebanon: Dar Ihya al Turath al Arabi.

Ibn Kathir al-Qurashi al-Basri, A. al-F. I. (1419 AH). Jami al masanid wa al sunan al-hadi li-aqwam sunan (A. al M. ibn A. al-Dahish, Ed.; 2nd ed.). Beirut, Lebanon: Dar Khadr li al-Tiba'ah wa al Nashr wa al-Tawzi.

Ibn Kathir, A. al-F. I. (1419 AH). Tafsir al-Quran al-azim (M. H. Shams al-Din, Ed.; 1st ed.). Beirut, Lebanon: Dar al Kutub al Ilmiyyah.

Jafari, Y. (1386 SH). Israiliyyat in exegetical and historical books. *Tarikh-e Islam dar Ayineh-ye Pazhuhesh Quarterly*, 14, 43–80.

Jafarian, R. (1369 SH). The role of storytellers in the history of Islam. Kayhan Andisheh, 30, 121–144.

Jafarian, R. (1384 SH). Hayat-e fekri va siyasi-ye emaman-e Shieh alayhim al-salam (8th ed.). Qom, Iran: Muassasah-ye Ansariyan.

Makarim Shirazi, N. (Trans.). (1389 SH). The Holy Quran (1st ed.). Tehran, Iran: Taban Publications.

Marefat, M. H. (1380 SH). Tafsir va mofassaran (1st ed.). Qom, Iran: Muassasah-ye Farhangi-ye al-Tamhid.

Maki al-Nasiri, M. (1405 AH). Al-taysir fi ahadith al tafsir (1st ed.). Beirut, Lebanon: Dar al-Gharb al-Islami.

Mirnur al-Ilahi, S. H. (1392 SH). Causes and contexts of inclination toward Israiliyyat from the perspective of some Muslim thinkers. *Sirat Quarterly*, 10, 143–162.

Mohammadqasemi, H. (1378 SH). Israiliyyat and the contexts of its penetration into Islamic culture. Beyyenat, 24, 87–103.

Muttaqi al-Hindi, A. al-D. A. (1401 AH). Kanz al-ummal fi sunan al-aqwal wa al-afal (B. Hayyani & S. al-Saqqa, Eds.; 5th ed.). Cairo, Egypt: Muassasat al-Risalah.

Noya, P. (1373 SH). Tafsir e Qurani va zaban-e erfani (I. Saadat, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.

Omar, A. M. A. al-H. (2009). Mujam al-lughah al-Arabiyyah al-mu asirah (1st ed.). Beirut, Lebanon: Alam al-Kutub.

Qadih, M. ibn A. al-R. (2001). Al asfar al-muqaddasah inda al Yahud wa atharuha fi inhirafihim (33rd ed.). Saudi Arabia: Islamic University of Medina.

Qasimnia, M., & Soltani Kuhbanani, H. (1396 SH). The influence of Israiliyyat on the reflection of the story of Adam's creation in Persian mystical prose texts (from the fifth century to the end of the seventh century). *Mystical Studies Biannual*, 25, 85–114.

Salami al-Baghdadi, Z. al-Din 'Abd al-Rahman. (1424 AH). Majmu rasail al-hafiz ibn Rajab al-Hanbali (A. M. T. al-Halwani, Ed.; 1st ed.). Cairo, Egypt: Dar al-Farouq al-Hadithah li al-Tibaah wa al-Nashr.

Salman, A. A. ibn M. (1424 AH). Mawarid al zaman li durus al-zaman: Khutab wa ahkam wa qawaid wa waiz wa adab wa akhlaq hassanah (30th ed.). Saudi Arabia: Unknown publisher.

Shibli al-Dimashqi, M. ibn A. (1408 AH). Akam al-murjan fi ahkam al-jinn (A. Abd al-Salam, Ed.). Beirut, Lebanon: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Suyuti, J. al-D. (1377 AH). Al-dur al-manthur (photocopy ed.). Tehran, Iran: Dar al-Islamiyyah Publications.

Tabatabaei, M. H. (1379 SH). Quran dar Eslam (9th ed.). Tehran, Iran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Tabatabaei, M. K. (1379 SH). Critique of the article "Abu Hurairah and the spread of Israiliyyat". *Journal of Hadith Sciences*, 15, 134–143.

Tabari, M. ibn J. (1971). Tarikh al-umam wa al-muluk (1st ed.). Cairo, Egypt: Dar al-Maarif.

Tarahuni al-Kabi al-Salimi, M. ibn R. (1426 AH). Al-tafsir wa al-mufassirun fi gharb Ifriqiya (1st ed.). Riyadh, Saudi Arabia: Dar Ibn al-Jawzi li al-Nashr wa al-Tawzi.

Tusi, A. ibn A. (1403 AH). Al-ihtijaj (1st ed.). Mashhad, Iran: Murtazavi Publications.

Vahidi, S. T. (1384 SH). Dar kooye sofiyan (5th ed.). Tehran, Iran: Nashr-e Nakhle Danesh.

Zarkali al-Dimashqi, K. ibn M. (2002). Al-alam (15th ed.). Beirut, Lebanon: Dar al-Ilm li al-Malayin.

New Research in Islamic Humanities Studies Online ISSN : 2980 - 8944
Lorestan University

Assessment of Criminal Liability for Artificial Intelligence in Emergency Situations or Legitimate Defense

Mohammad Ali Abbaszadeh Dibavar[1], **Ebrahim Rajabi Taj Amir** [2] ✉, and **Sajad Akhtari**[3]

1. Department of Criminal Law and Criminology, Sav. C., Islamic Azad University, Saveh, Iran. Email: m.abbaszadehdibavar@iau.ir
2. Corresponding Author, Department of Criminology, Amin Police University, Tehran, Iran. Email: e.rajabi.t@gmail.com
3. Department of Criminal Law and Criminology, Ka. C., Islamic Azad University, Karaj, Iran. Email: Sajadakhtari2025@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 31 March 2025
Received in revised form 14 August 2025
Accepted 14 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Artificial Intelligence,
Criminal Liability,
Self-Defense,
State of Necessity,
Multi-Layered Liability,
Iranian Criminal Law

ABSTRACT

Objective: This study aims to elucidate a framework for criminal liability regarding the decisions of autonomous artificial intelligence systems in sensitive situations involving self-defense and the state of necessity. The core issue lies in the inadequacy of traditional criminal liability models (based on human will and intent) as well as the limitations of novel approaches, such as foreseeability-based or risk-based liability, in addressing the complexity and self-learning capabilities of these systems.

Method: The research adopts a descriptive-analytical approach and utilizes a comparative study of advanced legal systems to analyze this challenge.

Results: The findings indicate that an effective solution requires moving beyond the "human or machine" dichotomy and adopting a multi-layered liability model. This model distributes responsibility across three distinct layers: the design and production layer (involving the moral and warranty liability of the designer), the operation and supervision layer (involving the precautionary and supervisory liability of the user), and the regulation and compensation layer (involving the warranty liability of the regulatory body and a compensation fund). This framework, while managing technological complexity and emphasizing ultimate human accountability, enables a fair analysis of incidents and facilitates the adaptation of self-defense and necessity criteria to algorithmic decisions.

Conclusions: Within the context of Iranian criminal law, this research highlights the necessity of moving beyond the existing "legislative paralysis" and proposes two pathways: the dynamic interpretation of existing legal institutions (such as liability arising from indirect causation) and proactive legislation based on the multi-layered model to ensure criminal justice and legal security. Consequently, the future of criminal law depends on embracing such flexible and distributed models to safeguard human dignity and the rule of law in the age of autonomous technologies.

Cite this article: Abbaszadeh Dibavar, M. A.; Rajabi Taj Amir, E. & Akhtari, S. (2025). Assessment of Criminal Liability for Artificial Intelligence in Emergency Situations or Legitimate Defense. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4(7), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606

Introduction

Within the realm of human knowledge, each science explores phenomena based on its unique paradigm. Law, as a normative and prescriptive discipline, does not merely seek to describe facts, but rather aims to regulate social relations through principles of "ought" and "ought not." This nature places law in a distinct position when confronting novel phenomena: on one hand, it requires insights from empirical and technical sciences to accurately understand complex realities, and on the other hand, it is obligated to evaluate and formulate norms for those same realities using standards of justice, equity, and ethics. The emergence of "Artificial Intelligence" (AI), particularly in the branch of machine learning, has brought this dialectical relationship to an unprecedented challenge. By creating systems capable of learning, decision-making, and action in complex environments, AI has impacted the foundational concepts of criminal law. The nature and consequences of criminal liability for acts originating from the will and intent of an algorithm have become a central question in contemporary legal literature. This complexity is compounded when we consider the application of these systems in the most sensitive arenas: emergency situations and conditions of self-defense. In such contexts, intelligent systems may be compelled to make decisions requiring the immediate assessment of criteria such as necessity, proportionality, and imminence criteria that in traditional criminal law have relied on conscious will and human intent. Furthermore, different machine learning methods significantly influence the degree of predictability and control over a system's behavior. In supervised learning, the output behavior is largely predictable, whereas in reinforcement learning or deep learning, the system may, through dynamic interaction with its environment, learn behaviors or discover patterns that are unexpected even for its designers. This inherent dynamism and the "black box" characteristic of some complex architectures make tracing and attributing causality difficult, casting ambiguity upon traditional foundations of liability.

The existing research literature attests to the serious attention scholars have paid to various dimensions of this challenge. Domestic studies have focused, on one hand, on the strategic and defensive functions of AI (e.g., Mostafalassan and Dehestani, 1401 SH; Rostami, 1401 SH; Ghasemi et al., 1402 SH; Torki, 1403 SH; Hosseinzadeh et al., 1403 SH) and, on the other hand, on the primary foundations of its civil and criminal liability (e.g., Nooriso, 1404 SH; Zakerinia, 1402 SH). Internationally, discussions range from focusing on the legality of using autonomous systems in armed conflicts (e.g., Time Report, 2024; Exuis Magazine, 2024; Associated Press, 2023 in the context of warnings about automated weapons alongside analyses by the Lieber Institute, 2025) to examining the possibility of granting legal personality to AI (e.g., research by Al-Hamuri and Al-Kadi, 2024) and analyzing emerging crimes arising from it (e.g., studies by Panatoni, 2025; Abdel Aziz, 2025). A similar approach exists in comparative studies (USA, Germany, and the European Union). However, a clear gap is observed in connecting these two research streams: formulating a coherent framework for attributing criminal liability, while considering specific justificatory circumstances (such as self-defense and necessity) in algorithmic autonomous decisions. The main question is: how can we evaluate the actions of an intelligent system which

lacks human "will" and "intent" in light of the traditional rules of criminal liability, which are based on the three pillars of the material element, the mental element (intent), and attributability to a person? Can concepts like self-defense be virtually attributed to a system's behavior, with ultimate liability placed on the relevant humans (designer, operator, supervisor), or must we move towards entirely new models of multi-layered liability or risk-based liability?

Acknowledging this challenge, this article seeks, through a descriptive analytical approach and utilizing comparative studies, to examine the feasibility and method of attributing criminal liability to AI system decisions in situations of necessity and self defense. The central hypothesis is that traditional legal systems alone are incapable of adequately addressing this complexity, and that adopting a distributed, multi-level model of liability, in which ultimate accountability remains human-centric, represents a suitable solution for ensuring justice and legal security in the age of autonomous technologies..

Method

The research adopts a descriptive-analytical approach and utilizes a comparative study of advanced legal systems to analyze this challenge.

Results

The findings indicate that an effective solution requires moving beyond the "human or machine" dichotomy and adopting a multi-layered liability model. This model distributes responsibility across three distinct layers: the design and production layer (involving the moral and warranty liability of the designer), the operation and supervision layer (involving the precautionary and supervisory liability of the user), and the regulation and compensation layer (involving the warranty liability of the regulatory body and a compensation fund). This framework, while managing technological complexity and emphasizing ultimate human accountability, enables a fair analysis of incidents and facilitates the adaptation of self-defense and necessity criteria to algorithmic decisions.

Conclusions

This research was formed with the aim of answering the fundamental question: when faced with potentially harmful decisions by artificial intelligence systems in situations of self-defense and necessity, what is the appropriate legal and judicial framework for attributing criminal liability and ensuring justice? The findings revealed that traditional models of criminal liability, which are based on the triad of "material, mental, and personal elements" and center on the autonomous human agent, face theoretical and practical dead-ends when confronting the non-human, self-learning agency of AI. Alternative approaches are also individually incomplete: foreseeability-based liability grapples with the "black box" problem; strict (risk-based) liability may stifle innovation; and granting independent legal personality conflicts with the philosophical foundations of criminal law. Amidst this, the multi-layered liability model emerges as a comprehensive and practical solution. This model, by moving beyond the unproductive "human or machine" dichotomy, distributes responsibility along a value chain: from the moral and warranty liability of the designer and producer regarding the system's intrinsic safety and ethics-based training, to the supervisory and

precautionary liability of the operator for correct use and intervention in crisis situations, and finally to the warranty and compensatory liability of regulatory bodies through establishing transparent frameworks and compensation funds. This model not only can manage technological complexity but also, by emphasizing ultimate human accountability, maintains its compatibility with the fundamental principles of criminal law. Moving from theoretical deadlock to a practical solution based on multi-layered liability in facing algorithmic self-defense and necessity can clarify the future horizon of using these intelligent systems from the perspective of liability across criminal, technical, and responsibility aspects. The findings show that the core of traditional criminal liability theory revolves around concepts that lack objective counterparts in the world of self-learning algorithms. "Free will" as the basis for choice and "criminal intent" as the moral condition for punishment undergo a kind of analytical collapse when faced with systems that make decisions based on probabilistic calculations and optimization of objective functions. The key question is not whether AI has will, but rather: how can a system whose behavior is the product of a chain of predefined "if-then" statements or the output of a complex statistical model be the subject of moral blame and criminal punishment? In a concrete scenario, an automated defense system that identifies and neutralizes a range of targets based on patterns learned from historical data lacks the "intent to defend" in the human sense. This action is a calculated reaction, not an ethical choice. Therefore, attempting to impose traditional frameworks onto this novel phenomenon leads only to hypothetical and unrealistic attributions or a simple denial of the problem. This void makes the search for alternative paradigms of liability unavoidable. Examining each of the novel approaches within the realistic context of self-defense and necessity situations reveals their inherent limitations:

- Foreseeability-based Liability: In entirely novel and unprecedented emergency situations (such as a combined cyber-physical attack with an unknown pattern), the fundamental criterion of "foreseeability for a reasonable expert" itself becomes ambiguous. The boundary between an unforeseeable risk and a foreseeable error in such conditions is unclear.· Strict Liability (Risk-based): While effective in the fair distribution of the burden of compensation, it lacks the necessary nuance to distinguish between a criminal act and a justified act. This approach cannot differentiate between an error arising from a technical defect and a justified action involving unavoidable collateral damage (e.g., a self-driving car's decision to swerve onto a sidewalk to save the passengers' lives).
- Independent Legal Personality: This approach is entirely incapable of solving the riddle of the "competent and beneficiary of defense." A system lacks the instinct for self-preservation, personal interest, or the ability for ethical reasoning about its own actions. Therefore, how can one claim it engaged in "self-defense" or defense of another? This incapacity weakens the foundation of this theory in emergency situations. The multi-layered liability model, by abandoning the fruitless search for a "single culprit" and focusing on a "distributed network of causality," enables a more precise and fairer analysis of incidents. This model examines an event across three interconnected horizons:

1. The Design and Development Horizon (First Layer - Moral and Warranty Liability): Was the algorithm trained with biased or incomplete data? Were fundamental ethical values such as the priority of civilian lives or the principle of proportionality properly embedded in its decision-making logic? Accountability at this horizon lies with the manufacturer and developer.

2. The Operation and Supervision Horizon (Second Layer - Supervisory and Precautionary Liability): Was the operator or end-user adequately trained? Did they have the meaningful opportunity and authority to intervene and override the command at the critical moment? Were there clear operational protocols for unexpected situations? Responsibility at this horizon rests with the human operator and supervisor.

3. The Regulation and Compensation Horizon (Third Layer - Warranty and Compensatory Liability): Had an independent, specialized regulatory body evaluated and approved this system prior to deployment? Was a swift and fair compensation mechanism for victims, without the need to prove fault, foreseen? This responsibility falls upon the legislator and regulatory institutions.

Regarding the impact of multi-layered liability, in a hypothetical incident where an automated medical diagnosis and treatment system, during an emergency caused by a prolonged power outage, is forced to allocate a limited drug resource to one of two critically ill patients, the multi-layered model raises the following analytical questions:

At the design layer: On what basis (survival probability, age, social utility) was the objective function and allocation algorithm of this system configured? Had these bases been reviewed by medical ethics committees? Accountability at this layer is conditional on the transparency of the algorithm's ethical foundations (such as the allocation criteria) and obtaining approval from independent ethics committees. Lack of transparency or design without foreseeing an emergency stop mechanism entails the fault and civil/criminal liability of the manufacturer.

At the operation layer: Was the responsible nurse or doctor present on-site aware of the incident, and did they have clear instructions and legal authority to override the system's decision in exceptional cases? Liability at this level depends on adequate staff training, the existence of transparent protocols for overriding system decisions, and the real possibility of human intervention. If hospital management was negligent in training or developing protocols, it is the primary responsible party. Negligence by aware personnel also creates direct liability.

At the regulatory layer: Was the hospital obligated to have a backup power source with sufficient capacity? Had the health regulatory institution developed mandatory standards for autonomous medical systems in crisis conditions? The responsibility of regulatory institutions lies in developing mandatory standards (e.g., requiring backup power), granting conditional licenses after evaluation, and continuous post-deployment oversight. Negligence in these duties can establish the liability of the regulatory body.

Ultimately, it must be said that the AI challenge in criminal law is a structural and paradigmatic challenge, not a simple exceptional case. The multi-layered liability model, by accepting this reality, focuses on empowering and holding the entire value chain accountable rather than finding a single culprit. For Iran's legal system, adopting this model is not about choosing a foreign template, but an endogenous strategic necessity to enable it, while preserving its own dogmatic principles, to provide

a just, practical, and preventative response to one of the most complex legal issues of the present era. This analysis provides a solid theoretical foundation for the objective, layered policy proposals presented in the conclusion section. However, applying this framework within Iran's legal system, especially in the sensitive domains of self-defense and necessity, requires urgent legislative and jurisprudential rethinking. Articles 156 and 159 of the Islamic Penal Code and other related regulations were drafted based on the presumption of a "human agent," and there is a clear gap regarding autonomous algorithmic decisions. This gap can lead to injustice, legal insecurity, and evasion of responsibility.

The transition from a human-based society to a human-machine society is not possible by relying solely on yesterday's rules. This research showed that the future of criminal law depends on accepting flexible, distributed, and interdisciplinary models like multi-layered liability. Achieving this is not a choice, but an urgent necessity to protect human dignity, uphold the rule of law, and ensure national security in the age of autonomous technologies. The actions of the legislator and policymaker today will determine how history answers the question of "justice in the age of artificial intelligence."

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
دانشگاه لرستان

شناسایی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی بر اساس موقعیت‌های اضطراری یا دفاع مشروع

محمدعلی عباس‌زاده دیباور[۱]، ابراهیم رجبی تاج امیر[۲] ✉، سجاد اختری[۳]

۱. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. رایانامه: m.abbaszadehdibavar@iau.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه جرم‌شناسی، دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران، ایران. رایانامه: e.rajabi.t@gmail.com

۳. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. رایانامه: Sajadakhtari2025@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
هوش مصنوعی،
مسئولیت کیفری،
دفاع مشروع،
حالت اضطرار،
مسئولیت چندلایه،
حقوق کیفری ایران

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف تبیین چارچوب مسئولیت کیفری در قبال تصمیمات سامانه‌های هوش مصنوعی خودمختار در موقعیت‌های حساس دفاع مشروع و حالت اضطرار انجام شده است. مسئله اصلی، ناکارآمدی الگوهای سنتی مسئولیت کیفری (مبتنی بر اراده و نیت انسانی) و نیز محدودیت رویکردهای نوینی چون مسئولیت مبتنی بر پیش‌بینی یا ریسک در مواجهه با پیچیدگی و خودآموزی این سامانه‌هاست.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد توصیفی–تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعه تطبیقی در نظام‌های حقوقی پیشرو، به واکاوی این چالش پرداخته است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که راه‌حل کارآمد، خروج از دوگانه «انسان یا ماشین» و اتخاذ الگوی مسئولیت چندلایه است. این مدل، مسئولیت را به‌صورت توزیع‌شده در سه لایه پی می‌گیرد: لایه طراحی و تولید (مسئولیت اخلاقی و تضمینی طراح)، لایه بهره‌برداری و نظارت (مسئولیت احتیاطی و نظارتی کاربر) و لایه تنظیم‌گری و جبران (مسئولیت تضمینی نهاد ناظر و صندوق جبران خسارت). این چارچوب ضمن مدیریت پیچیدگی فناورانه و تأکید بر پاسخگویی نهایی انسان، امکان تحلیل منصفانه حوادث و تطبیق معیارهای دفاع مشروع و اضطرار با تصمیمات الگوریتمی را فراهم می‌سازد.

نتیجه‌گیری: در بستر حقوق کیفری ایران، این پژوهش ضرورت گذار از «بهت تقنینی» موجود را گوشزد کرده و دو مسیر تفسیر پویا از نهادهای فعلی (مانند مسئولیت ناشی از تسبیب) و تقنین پیش‌نگر بر مبنای الگوی چندلایه را برای تضمین عدالت کیفری و امنیت حقوقی پیشنهاد می‌دهد. در نتیجه، آینده حقوق کیفری در گرو پذیرش چنین الگوهای انعطاف‌پذیر و توزیع‌شده‌ای است تا بتواند در عصر فناوری‌های خودمختار، از کرامت انسانی و حاکمیت قانون حراست نماید.

استناد: عباس‌زاده دیباور، محمدعلی؛ رجبی تاج امیر، ابراهیم و اختری، سجاد. (۱۴۰۴). شناسایی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی بر اساس موقعیت‌های اضطراری یا دفاع مشروع. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۳-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606

مقدمه

در گستره معرفت بشری، هر علمی با اتکا به پارادایم منحصربه‌فرد خود به کاوش در پدیده‌ها می‌پردازد. علم حقوق، به‌عنوان دانشی هنجاری و تجویزی، نه در پی توصیف صرف واقعیات، بلکه در جستجوی تنظیم روابط اجتماعی از رهگذر اصول «باید» و «نباید» است. این ماهیت، حقوق را در مواجهه با پدیده‌های نوین در موقعیتی ویژه قرار می‌دهد؛ از سویی برای فهم دقیق واقعیت‌های پیچیده، نیازمند بهره‌گیری از یافته‌های علوم تجربی و فنی است و از سوی دیگر، موظف است با معیارهای عدالت، انصاف و اخلاق، به ارزیابی و هنجارگذاری برای همان واقعیات بپردازد. ظهور فناوری «هوش مصنوعی[۱]» به‌ویژه در شاخه یادگیری ماشین، این رابطه دیالکتیکی را به چالشی بی‌سابقه کشانده است. هوش مصنوعی با خلق سامانه‌هایی که قادر به یادگیری، تصمیم‌گیری و اقدام در محیط های پیچیده هستند، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری را تحت تأثیر قرار داده است. ماهیت و پیامدهای مسئولیت کیفری در قبال اعمالی که ریشه در اراده و نیت یک الگوریتم دارد، به پرسشی محوری در ادبیات حقوقی معاصر تبدیل شده است.

این پیچیدگی زمانی مضاعف می‌شود که کاربرد این سامانه‌ها را در حساس‌ترین عرصه‌ها، یعنی موقعیت‌های اضطراری و شرایط دفاع مشروع، مد نظر قرار دهیم. در چنین بستری، سامانه‌های هوشمند ممکن است ناگزیر به اتخاذ تصمیماتی شوند که مستلزم سنجش فوری معیارهایی مانند ضرورت، تناسب و فوریت است؛ معیارهایی که در حقوق کیفری سنتی، بر اراده آگاهانه و قصد انسانی متکی بوده‌اند. افزون بر این، روش‌های متفاوت یادگیری ماشین، درجه پیش‌بینی‌پذیری و کنترل رفتار سامانه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. در یادگیری تحت نظارت، رفتار خروجی تا حد زیادی قابل پیش‌بینی است، حال آنکه در یادگیری تقویتی یا یادگیری عمیق، سامانه ممکن است در تعامل پویا با محیط، رفتارهایی را فرا بگیرد یا الگوهایی را کشف کند که حتی برای طراحان آن نیز غیرمنتظره باشد. این پویایی ذاتی و ویژگی جعبه سیاه در برخی معماری‌های پیچیده، ردیابی و انتساب علیت را دشوار ساخته و مبانی سنتی مسئولیت را با ابهام روبه‌رو می‌کند.

ادبیات پژوهشی موجود، گواه توجه جدی محققان به ابعاد گوناگون این چالش است. پژوهش‌های داخلی، از یک سو بر کارکردهای راهبردی و دفاعی هوش مصنوعی (مانند مصطفی السان و دهستانی،۱۴۰۱؛ رستمی، ۱۴۰۱؛ قاسمی و همکاران، ۱۴۰۲؛ ترکی، ۱۴۰۳و حسین زاده و همکاران، ۱۴۰۳) و از سوی دیگر بر مبانی اولیه مسئولیت مدنی و کیفری آن(مانند نوری‌سوا، ۱۴۰۴؛ ذاکری‌نیا، ۱۴۰۲) تمرکز داشته‌اند. در عرصه بین‌المللی نیز مباحث از تمرکز بر مشروعیت استفاده از سیستم‌های خودمختار در درگیری‌های مسلحانه (مانند گزارش تایم[۲]، ۲۰۲۴؛ مجله اکسویس[۳]،۲۰۲۴؛ آسوشیتدپرس[۴]،۲۰۲۳) در زمینه هشداردهی سلاح‌های خودکار به همراه تحلیل‌های مؤسسه لیبر[۵]، ۲۰۲۵) تا بررسی امکان اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی (همچون پژوهش حموری[۶] و الکدی[۷]، ۲۰۲۴) و تحلیل جرایم نوپدید ناشی از آن (همچون مطالعات پاناتونی[۸]، ۲۰۲۵؛ عبدالعزیز[۹]، ۲۰۲۵) گسترده است؛ رویکرد مشابهی نیز در مطالعات تطبیقی (آمریکا، آلمان واتحادیه اروپا[۱۰]) وجود دارد. با این وجود، خلاء آشکاری در پیوند دادن این دو جریان پژوهشی مشاهده می‌شود: تدوین یک چارچوب منسجم برای انتساب مسئولیت کیفری، با درنظرگیری شرایط خاص موجهه جرم(مانند دفاع مشروع و اضطرار) در تصمیمات خودمختار الگوریتمی. پرسش اصلی این است

1. Artificial Intelligence:AI
2. The TIME Journal
3. Axios
4. Associated Press
5. Lieber Institute
6. Hammouri
7. El-Kady
8. Panattoni
9. Abdelaziz

۱۰. در سطح بین‌المللی نیز این بحث در جریان است. پارلمان اروپا در سال ۲۰۲۱ طی قطعنامه‌ای ضرورت تصویب مقررات کیفری خاص در زمینه هوش مصنوعی را مورد تأکید قرار داد و شورای اروپا در سال ۲۰۲۲ دستورالعمل‌هایی در ارتباط با رعایت حقوق بشر در بهره‌گیری از این فناوری صادر کرد (European Parliament, 2021; Council of Europe, 2022).

که چگونه می‌توان در پرتو قواعد سنتی مسئولیت کیفری که بر سه رکن عنصر مادی، عنصر روانی(نیت) و قابلیت انتساب به شخص استوار است، به ارزیابی عملی یک سامانه هوشمند پرداخت که فاقد «اراده» و «قصد» انسانی است؟ آیا می‌توان مفاهیمی مانند دفاع مشروع را به صورت مجازی به رفتار سامانه نسبت داد و مسئولیت نهایی را بر داشت انسان‌های مرتبط (طراح، بهره‌بردار، ناظر) گذاشت، یا باید به سوی الگوهای کاملاً جدیدی از مسئولیت چندلایه یا مسئولیت مبتنی بر ریسک حرکت کرد؟

این مقاله با پذیرش این چالش، در پی آن است تا با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات تطبیقی، امکان‌سنجی و چگونگی انتساب مسئولیت کیفری به تصمیمات سیستم‌های هوش مصنوعی در موقعیت‌های اضطرار و دفاع مشروع را بررسی کند. فرضیه محوری این است که نظام‌های حقوقی سنتی به تنهایی قادر به پاسخگویی به این پیچیدگی نیستند و اتخاذ یک الگوی توزیع شده و چندسطحی از مسئولیت، که در آن پاسخگویی نهایی انسان محور باقی می‌ماند، راهکار مناسبی برای تضمین عدالت و امنیت حقوقی در عصر فناوری‌های خودمختار به شمار می‌آید.

اهمیت و ضرورت پژوهش

سرعت تحولات هوش مصنوعی، پدیده‌ای صرفاً فنی یا اقتصادی نیست؛ این فناوری بنیان‌های مفهومی علوم انسانی و به‌طور خاص حقوق کیفری را با بازتعریف روبه‌رو ساخته است. پارادایم کلاسیک حقوق جزا، همواره «انسان» را به‌عنوان فاعل مختار، آگاه و صاحب اراده، محور مسئولیت کیفری می‌دانسته است. با این حال، پیدایش سامانه‌های هوشمند خودمختار که توانایی اتخاذ تصمیمات مؤثر و گاهی برگشت‌ناپذیر را بدون مداخله آنی انسان دارا هستند، این اصل بنیادین را به چالش کشیده است. این چالش تنها به بعد نظری محدود نمی‌ماند و در صحنه عملی، هنگام وقوع حوادثی با پیامدهای کیفری، خود را نمایان می‌سازد.

از منظر نظری، این پژوهش به چند پرسش بنیادین پاسخ می‌گوید: آیا می‌توان مفاهیمی چون «عنصر مادی جرم» و «عنصر روانی» (قصد و خطای کیفری) را به عملکرد یک الگوریتم که فاقد شعور و نیات انسانی است، تسری داد؟ چگونه می‌توان شرایط موجهه جرم، مانند دفاع مشروع و حالت اضطرار، را که مبتنی بر ارزیابی انسانی از خطر و تناسب اقدام است، به تصمیم‌گیری‌های خودکار یک سامانه نسبت داد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم بازخوانی و احتمالاً بازسازی بخشی از نظریه مسئولیت کیفری در مواجهه با عاملیت غیرانسانی است.

از منظر عملی و کاربردی، ضرورت این پژوهش پررنگ‌تر می‌شود. سیستم‌های خودران، ربات‌های پزشکی، سامانه‌های تسلیحاتی خودکار و نرم‌افزارهای تصمیم‌ساز قضایی، همگی از جمله مصادیقی هستند که هماکنون در حال ورود به عرصه اجتماع هستند. فقدان چارچوب حقوقی روشن در مواجهه با خطاها یا تبعات زیان‌بار عملکرد این سیستم‌ها می‌تواند به بروز هرج و مرز قضایی، نقض حقوق بزه‌دیدگان و ایجاد مانعی در مسیر توسعه ایمن فناوری بینجامد. بنابراین، این پژوهش با هدف ارائه الگویی منسجم برای انتساب مسئولیت، می‌تواند نقشه راهی برای نهادهای زیر فراهم آورد:

برای قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران: ارائه مبانی علمی جهت تدوین قوانین و مقررات پیش‌بین، منصفانه و کارآمد در حوزه فناوری‌های خودمختار، به نحوی که هم ازاین فناوری حمایت کند و هم از حقوق شهروندان حراست نماید.

برای مراجع قضایی و دادگاه‌ها: ارائه معیارها و چارچوب‌های تحلیل روشن جهت اتحاد رویه قضایی و صدور آراء مستدل و قابل پیش‌بینی در پرونده‌های پیچیده مرتبط با هوش مصنوعی، که به تضمین عدالت کیفری و امنیت حقوقی می‌انجامد.

برای توسعه‌دهندگان، تولیدکنندگان و بهره‌برداران فناوری: روشن‌سازی حدود و ثغور مسئولیت حقوقی، انگیزه‌بخشی برای طراحی مسئولانه‌تر، افزایش استانداردهای ایمنی و سرمایه‌گذاری در مکانیزم‌های نظارت و کنترل از همان مرحله طراحی.

در مجموع، این پژوهش نه تنها گامی ضروری در غنای دانش حقوقی تطبیقی و میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود، بلکه پاسخی عملی به یک نیاز فوری اجتماعی است؛ بنابراین با توجه به این جنبه‌ها چگونگی حکمرانی، کنترل و پاسخگویی در عصر فناوری‌هایی که به شکلی روزافزون از ظرفیت توسعه شتابانی برخوردارند؛ مؤید اهمیت وضرورت مطالعه است.

پیشینه و چارچوب نظری پژوهش

تحلیل و دسته‌بندی پیشینه پژوهشی

بررسی نظام‌مند آثار منتشرشده در حوزه هوش مصنوعی و حقوق، نشان‌دهنده تمرکز ادبیات موجود بر دو جریان اصلی و در عین حال کم‌تر پیوندخورده است. شناسایی این دو جریان و خلاء موجود در میان آن‌ها، نقطه عزیمت ضروری برای تبیین چارچوب نظری این پژوهش محسوب می‌شود.

جریان اول: پژوهش‌های راهبردی–دفاعی و آینده‌نگر

بخش قابل توجهی از تحقیقات داخلی، با نگاهی کارکردی و مدیریتی به تحلیل نقش هوش مصنوعی به عنوان یک قدرت افزاینده ملی و یک ابزار راهبردی پرداخته‌اند. برای نمونه، رستمی (۱۴۰۱) و قاسمی و همکاران (۱۴۰۲) بر شناسایی و بومی‌سازی ظرفیت‌های کاربردی هوش مصنوعی در سازمان‌های نظامی و فرآیندهای آینده‌نگاری دفاعی تأکید داشته‌اند. در امتداد همین نگاه، ترکی (۱۴۰۳) هوش مصنوعی را به مثابه یک «قوت ژئوپلیتیک» در رقابت میان ابرقدرت‌ها تحلیل کرده و حسین‌زاده و همکاران (۱۴۰۳) لزوم به‌کارگیری سامانه‌های هوشمند را برای مقابله با تهدیدات نوین مانند پهپادها نشان داده‌اند. نقطه قوت این دسته از پژوهش‌ها، توجه به ضرورت‌های عملیاتی و سیاست‌گذاری کلان است، اما عموماً از تحلیل عمیق مبانی حقوقی مشروعیت‌بخش به این کاربردها، به ویژه در قالب نهادهای کیفری مانند دفاع مشروع، غفلت ورزیده‌اند.

جریان دوم: پژوهش‌های حقوقی مسئولیت‌محور

در مقابل، جریانی از تحقیقات حقوقی صرفاً بر روی مبانی انتساب مسئولیت به هوش مصنوعی متمرکز شده‌اند. در سطح داخلی، نوری‌سوا (۱۴۰۴) امکان‌سنجی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی با تکیه بر مفهوم اراده مستقل را بررسی کرده، اما آن را در بستر عینی موقعیت‌های توجیه‌کننده جرم مانند دفاع مشروع به محک آزمون نگذاشته است. ذاکری‌نیا (۱۴۰۲) نیز ضمن بررسی تطبیقی مسئولیت مدنی، بر امکان شکل‌گیری قواعد مشترک تأکید نموده است. پژوهش‌هایی مانند السان و دهستانی (۱۴۰۱) در حوزه جعل عمیق و بنافی (۱۴۰۲) در زمینه حریم خصوصی نظامی، هر یک گوشه‌ای از چالش‌های حقوقی نوظهور را روشن ساخته‌اند، بی‌آنکه راهکار جامعی برای انتساب مسئولیت در شرایط پیچیده اضطراری ارائه دهند.

در عرصه پژوهش‌های خارجی، این جریان به دو شاخه تقسیم می‌شود:

۱. شاخه حقوق بین‌الملل و اخلاق کاربردی: این شاخه با تحلیل موارد عینی، مشروعیت استفاده از هوش مصنوعی در درگیری‌های مسلحانه را می‌سنجد. گزارش‌هایی مانند مجله تایم (۲۰۲۴) از جنگ غزه، آسوشیتدپرس[1] (۲۰۲۳) از اوکراین، و تحلیل‌های پروفسور جورج‌تاون در مؤسسه لیبر (۲۰۲۵)، پروفسور اشلی‌دیکس[2] (۲۰۲۴) و بیزینس اینسایدر[3] (۲۰۲۴) همگی بر دغدغه اخلاقی و ابهام حقوقی حاصل از فقدان نظارت انسانی مستقیم و دشواری تطبیق قواعدی مانند تناسب و ضرورت تأکید دارند.

۲. شاخه حقوق کیفری محض: این شاخه به طور خاص به معمای مسئولیت کیفری می‌پردازد. پاناتونی (۲۰۲۵) و عبدالعزیز (۲۰۲۵) بر دشواری‌های ناشی از «نبود عامل انسانی» در ارتکاب جرم تمرکز کرده و لزوم بازنگری در قوانین را خاطرنشان ساخته‌اند. حموری (۲۰۲۴) و الکدی (۲۰۲۴) نیز با بررسی امکان اعطای «شخصیت حقوقی» به هوش مصنوعی، بحث را به سطحی بنیادین‌تر کشانده‌اند.

با نگاهی کل‌نگر به پیشینه فوق، روشن می‌شود که یک فاصله نظری و عملی چشمگیر بین دو جریان اصلی وجود دارد. پژوهش‌های راهبردی–دفاعی هوش مصنوعی را به عنوان یک ابزار قدرتمند عمل می‌بینند، ولی از پرسش‌های حقوقی بنیادین

1. Associated Press
2. Professor Ashley Deeks
3. Business Insider

درباره مشروعیت و پاسخگویی این عمل غافل‌اند. از سوی دیگر، پژوهش‌های حقوقی محض، اغلب در سطح کلیات انتزاعی مسئولیت یا تحلیل مصادیق مجرمانه خاص باقی مانده و کمتر به اقتضائات عملیاتی و زمانی فشرده موقعیت‌های اضطراری و دفاعی پرداخته‌اند.

برای پر کردن این خلاء، پژوهش حاضر بر ترکیب دو مفهوم کلیدی تأکید دارد: مسئولیت چندلایه[1]و حکمرانی مسئولانه هوش مصنوعی[2] مسئولیت چندلایه، که در تحقیقات تطبیقی و مقررات اتحادیه اروپا مورد تأکید است، پیشنهاد می‌کند که مسئولیت عملکرد سامانه‌های خودمختار در یک زنجیره ارزشی توزیع شود: طراح و برنامه‌نویس، بهره‌بردار و ناظر، و نهایتاً نهادهای تنظیم‌گر و قانون‌گذار(رودریگوئز و همکاران[3]، ۲۰۲۵). این رویکرد امکان تحلیل تصمیمات خودمختار و انتساب مسئولیت انسانی در عین حفظ اصول بنیادین حقوق کیفری، مانند ضرورت عنصر روانی و شخصی بودن مجازات، را فراهم می‌آورد.

همزمان، حکمرانی مسئولانه بر ایجاد چارچوب‌های پیشینی، مبتنی بر اصول عدالت، شفافیت و پاسخگویی، تأکید دارد و نشان می‌دهد که پاسخ به چالش‌های ناشی از سامانه‌های خودمختار تنها با مدل‌های پسینی مسئولیت[4]ممکن نیست(پاپاگیانیدیس و همکاران[5]، ۲۰۲۵) تنظیم مقررات، نهادهای نظارتی و مکانیزم‌های کنترل فنی در کنار یکدیگر عمل می‌کنند تا خطاها و تبعات عملکرد سامانه‌ها در شرایط اضطراری یا دفاع مشروع مدیریت شود.

ترکیب این دو رویکرد، پایه‌ای برای یک الگوی یکپارچه و میان‌رشته‌ای فراهم می‌آورد که هم عملگرایی و هم انطباق‌پذیری حقوقی دارد. این چارچوب، زمینهٔ ارزیابی رفتار سامانه‌های هوش مصنوعی در شرایط اضطراری و دفاع مشروع را فراهم کرده و خلاء موجود میان رویکردهای دفاعی–راهبردی و حقوقی مسئولیت‌محور را پر می‌سازد. به این ترتیب، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مسئولیت چندلایه و حکمرانی مسئولانه، به تکمیل چالش نظری و عملی حکمرانی بر هوش مصنوعی در حساس‌ترین موقعیت‌ها می‌پردازد.

فرج‌پور (۱۴۰۴) در مقاله‌ای با عنوان تحلیل حقوقی و تطبیقی مسئولیت مدنی هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری خودکار، منتشر در مجله هوش مصنوعی و فناوری در علوم رفتاری و اجتماعی، با روش تحلیلی–توصیفی و تطبیقی، چالش‌های مسئولیت مدنی ناشی از تصمیم‌گیری خودکار هوش مصنوعی را بررسی می‌کند. نویسنده رویکردهای ایالات متحده (مسئولیت محصول و جانشینی)، اتحادیه اروپا (مسئولیت سختگیرانه و بیمه اجباری) و ایران (عدم شخصیت حقوقی مستقل برای AI و ابهامات حقوقی) را مقایسه کرده و مدل‌هایی مانند مسئولیت توسعه‌دهنده، اپراتور، مسئولیت سختگیرانه و بیمه را تحلیل می‌نماید. پیشنهاد اصلی، تدوین مقررات جدید همسو با استانداردهای بین‌المللی برای رفع چالش‌های اجرایی در ایران است. این منبع در تمایز مسئولیت مدنی از کیفری و تحلیل تطبیقی رویکردها ارزشمند است. فرج‌پور و همکاران (۱۴۰۴). در مقاله‌ای با عنوان نقش هوش مصنوعی در داوری ورزشی و چالش‌های حقوقی ناشی از تصمیمات خودکار، منتشر در مجله هوش مصنوعی و فناوری در علوم رفتاری و اجتماعی، کاربرد AI در داوری ورزشی (مانند VAR و Hawk-Eye) را واکاوی کرده و چالش‌های حقوقی آن مانند مسئولیت در خطاهای الگوریتمی، عدم شفافیت (جعبه سیاه) و ناتوانی در ارزیابی عوامل انسانی را برجسته می‌سازد. نویسندگان پیشنهاد چارچوب‌های نظارتی برای پاسخگویی و عدالت در تصمیم‌گیری‌های خودمختار ارائه می‌دهند. این منبع در بحث چالش‌های عملی تصمیمات حساس AI و مسائل اخلاقی–حقوقی مفید است. فرج‌پور (۱۴۰۴). در مقاله‌ای دیگر با عنوان نقش مسئولیت مدنی در قوانین هوش مصنوعی از منظر نظام‌های حقوقی عمده جهانی، منتشر در مجله مطالعات حقوق عمومی، با رویکرد تحلیلی–استنتاجی و تطبیقی، ناکارآمدی مکانیسم‌های سنتی مبتنی بر تقصیر انسانی در برابر استقلال و تاریک‌خانه‌ای (black box) هوش مصنوعی را واکاوی می‌کند. نویسنده نظام‌های حقوقی آلمان، ایالات متحده، چین، ژاپن،

1. Multi-layered liability
2. Responsible AI Governance
3. Rodríguez et al.
4. Ex Post Liability
5. Papagiannidis et al.

کانادا، اتحادیه اروپا و ایران را مقایسه کرده و نشان می‌دهد که در هیچ‌کدام AI شخصیت حقوقی مستقل ندارد و مسئولیت به توسعه‌دهندگان یا بهره‌برداران منتسب می‌شود. پیشنهاد اصلی، اتخاذ مسئولیت مطلق برای سیستم‌های پرریسک و بیمه اجباری مدنی در ایران، همسو با استانداردهای بین‌المللی است. این منبع در تقویت مباحث تطبیقی مسئولیت مدنی و پیشنهادهای تقنینی برای ایران ارزشمند است.

چارچوب نظری پژوهش

چهارچوب نظری این پژوهش در چهار گام به هم پیوسته تنظیم شده است. نخست، مبانی کلاسیک مسئولیت کیفری و تنگناهای آن در مواجهه با فناوری هوش مصنوعی تشریح می‌شود. سپس، طیف رویکردهای نوین پیشنهادی در ادبیات برای عبور از این تنگناها، نقد و تحلیل می‌گردد. در گام نهایی، چالش‌های عملی تطبیق این رویکردها همراه با شفاف‌سازی مرز مسئولیت کیفری و مدنی در چارچوب هوش مصنوعی با موقعیت‌های ویژه دفاع مشروع و اضطرار، و نیز با نظام حقوقی ایران مورد بحث قرار می‌گیرد.

مبانی کلاسیک مسئولیت کیفری و بن‌بست نظری در عصر هوش مصنوعی

پارادایم مسلط در حقوق کیفری، مبتنی بر یک انسان‌محوری اخلاقی است که مسئولیت را به موجودی مختار، عاقل و صاحب اراده و نیت گره می‌زند. این پارادیم بر سه رکن استوار است:

عنصر مادی (رفتار مجرمانه): این رکن به فعل یا ترک فعل ملموس و مخاطره‌آمیز اشاره دارد. در مورد هوش مصنوعی، این پرسش مطرح است که آیا خروجی یک سامانه (مانند یک مانور رانندگی یا پرتاب موشک) را می‌توان «فعل» مجرمانه دانست یا صرفاً یک «نتیجه محصولی».

عنصر روانی (نیّت و تقصیر): به عنوان «روح جرم»، شرط اخلاقی مجازات است. این عنصر طیفی از قصد مستقیم تا بی‌احتیاطی را دربر می‌گیرد و بر پایه آگاهی و انتخاب انسانی بنا شده است. چالش محوری اینجاست که چگونه می‌توان حالت ذهنی سرزنش‌پذیر را به الگوریتمی که فاقد شعور، آگاهی و ادراک انسانی است، منتسب کرد؟ فقدان پاسخ به این سوال، اساس نظریه سنتی مسئولیت را در مورد هوش مصنوعی متزلزل می‌سازد.

عنصر شخصی (قابلیت انتساب): این رکن تأکید می‌کند که تنها فاعلی می‌تواند مسئول شناخته شود که توانایی تمیز خوب از بد و انتخاب آزادانه را داشته باشد. اصل «لا عقاب بلا انتساب» سنگ بنای این دیدگاه است. هوش مصنوعی، به دلیل نداشتن اراده آزاد و مسئولیت‌پذیری اخلاقی، در این چارچوب نمی‌گنجد.

حقوق کیفری کلاسیک، در یک سه‌گانه پارادوکسیکال در برابر هوش مصنوعی قرار می‌گیرد: هوش مصنوعی قادر به انجام «فعل مادی» زیان‌بار است، اما فاقد «عنصر روانی» لازم برای سرزنش اخلاقی است و در نتیجه، «قابلیت انتساب» مستقیم کیفری به آن ناممکن به نظر می‌رسد. این بن‌بست نظری، ضرورت جست‌وجو برای الگوهای جایگزین را ایجاب می‌کند.

رویکردهای نوین به مسئولیت: از انسان‌محوری تا سامانه‌محوری

برای خروج از این بن‌بست، چهارچوب‌های نظری متنوعی پیشنهاد شده‌اند که بر یک طیف از تمرکز کامل بر انسان تا پذیرش نسبی عاملیت سامانه قرار می‌گیرند.

رویکردهای انسان‌محور و مبتنی بر ریسک

این دسته، مسئولیت نهایی را همواره بر دوش انسان می‌گذارد.

مسئولیت مبتنی بر تقصیر: با استناد به قواعد عمومی، تقصیر طراح، برنامه‌نویس یا کاربر در طراحی ناقص، آموزش نادرست یا نظارت غفلت‌آمیز بررسی می‌شود.

مسئولیت مبتنی بر ریسک (مسئولیت محض): این نظریه، با الهام از مسئولیت دارندگان اشیاء یا فعالیت‌های پرخطر، استدلال می‌کند که بهره‌برداری از فناوری پیشرفته و ذاتاً غیرقابل پیش‌بینی هوش مصنوعی، به خودی‌خود بار مسئولیت را بر عهده بهره‌بردار یا تولیدکننده می‌گذارد، حتی در غیاب تقصیر. مکمل عملی این دیدگاه، ایجاد نظام بیمه اجباری برای پوشش خسارات است.

رویکردهای کارکردگرا (جایگزینی معیارهای عینی)

این رویکردها به جای جست‌وجوی نیت درونی، بر معیارهای بیرونی و عینی تمرکز می‌کنند.

مسئولیت مبتنی بر پیش‌بینی‌پذیری: معیار مسئولیت، امکان پیش‌بینی پیامدهای زیان‌بار توسط یک متخصص معقول در زمان طراحی یا استقرار سیستم است. این معیار شبیه استاندارد «بی‌احتیاطی» در حقوق سنتی است.

مسئولیت مبتنی بر شفافیت: اگر عملکرد سامانه به گونه‌ای باشد که توجیه تصمیم آن برای انسان قابل درک نباشد (پدیده جعبه سیاه)، این عدم شفافیت به نفع افزایش بار مسئولیت طراح یا بهره‌بردار تفسیر می‌شود.

رویکردهای سامانه‌محور (اعطای شخصیت حقوقی)

این نگاه رادیکال‌تر، درجاتی از عاملیت مستقل را برای هوش مصنوعی به رسمیت می‌شناسد.

مسئولیت نمادین یا صوری[1]: با اعطای «شخصیت الکترونیکی»، سامانه می‌تواند به صورت نمادین مسئول شناخته شود. هدف اصلی، بازدارندگی عمومی و تسهیل جبران خسارت از طریق صندوق‌های خاص است، نه سرزنش اخلاقی.

مسئولیت کیفری محدود: مشابه شخصیت حقوقی شرکت‌ها، این رویکرد قائل به دارایی‌ها و پاسخگویی‌های جداگانه برای سامانه‌های پیشرفته است.

دیدگاه‌های تطبیقی نشان می دهد که دراتحادیه اروپا: گزارش ۲۰۱۷ کمیسیون حقوقی پارلمان اروپا ایده «شخصیت الکترونیکی» را مطرح کرد. هرچند این پیشنهاد به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفت، اما نشان می‌دهد نظام‌های حقوقی آماده‌اند حتی به‌طور نمادین، مسئولیت مستقلی برای هوش مصنوعی تعریف کنند؛ برخی نظریه‌پردازان بر این باورند که مسئولیت هوش مصنوعی باید بیشتر جنبه کارکردی داشته باشد و به‌عنوان یک شخصیت حقوقی محدود، صرفاً به دلایل عملی و حمایتی پذیرفته شود(هلگیندرفورد[2]، ۲۰۱۸)؛ مزیت مهم این دیدگاه تقویت اعتماد عمومی و تسهیل جبران خسارت بوده ولی صوری‌گرایی و تعارض با اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری در این نوع از مسئولیت همچنان مغفول می‌ماند.

الگوی تلفیقی پیشنهادی: مسئولیت چندلایه

از نقد نقاط ضعف و قوت رویکردهای فوق، الگوی مسئولیت چندلایه به عنوان چارچوب جامع این پژوهش سر برمی‌آورد. این الگو با رد دوگانه انحصاری «یا انسان یا ماشین»، مسئولیت را در یک زنجیره ارزشی توزیع‌شده میان کلیه ذی‌نفعان می‌بیند:

۱. لایه طراحی و تولید: مسئولیت نهادهای توسعه‌دهنده در قبال امنیت ذاتی، آموزش اخلاق‌مدار و شفافیت الگوریتم.

۲. لایه نظارت و بهره‌برداری: مسئولیت کاربر، اپراتور یا نهاد ناظر در قبال استفاده مطابق با دستورالعمل و مداخله در شرایط اضطراری.

۳. لایه تنظیم‌گری و جبران: مسئولیت قانون‌گذار و نهادهای تنظیم‌گر در ایجاد چارچوب‌های شفاف، نظام‌های بیمه و صندوق‌های جبران خسارت.

این مدل، با توزیع مسئولیت، هم از «فرار از پاسخگویی» جلوگیری می‌کند، هم انگیزه نوآوری ایمن را حفظ می‌نماید و هم مسیر جبران را برای بزه‌دیده هموار می‌سازد.

1. Functional / Symbolic Liability
2. Hilgendorf

به این ترتیب، مسئولیت کیفری دیگر یک خط مستقیم از «عامل» به «نتیجه» نیست، بلکه مجموعه‌ای از زنجیره‌های مسئولیت است که در کنار هم چارچوب پاسخگویی را شکل می‌دهند.

انعکاس واقعیت فناورانه بر اساس این دیدگاه، رفتار مجرمانه ناشی از هوش مصنوعی معمولاً محصول یک تصمیم فردی ساده نمی‌داند، بلکه حاصل تعامل کدها، داده‌ها، کاربر و محیط است. مسئولیت چندلایه این پیچیدگی را منعکس می‌کند؛ اما بهره برداری از این دیدگاه سبب جلوگیری از فرار از پاسخگویی مسئولیت می‌شود به این تریب که، اگر تنها یکی از عوامل مسئول شناخته شود، دیگران می‌توانند از مسئولیت شانه خالی کنند. تقسیم مسئولیت میان لایه‌ها مانع این امر می‌شود؛ بنابراین، قربانی به جای گیر کردن در دعوای تقصیر یا اثبات نیت، می‌تواند از مجموعه مسئولان جبران خسارت دریافت کند؛ خصوصیت بسیار مهم این بینش توازن میان نوآوری و عدالت کیفری است که، با تقسیم مسئولیت، فشار مطلق بر یک گروه (مثلاً طراحان یا کاربران) برداشته می‌شود و در نتیجه هم توسعه فناوری و هم حمایت حقوقی تقویت می‌گردد.

بر همین اساس اتحادیه اروپا، در پیش‌نویس‌های تقنینی مربوط به هوش مصنوعی (AIAct)، مسئولیت میان سازنده، واردکننده، توزیع‌کننده و کاربر تقسیم شده است؛ این نمونه بارز رویکرد چندلایه است.

بر مبنای این نوع از مسئولیت حقوق آمریکا، در پرونده‌های مرتبط با خودروهای خودران، دادگاه‌ها گاه شرکت سازنده، گاه کاربر، و گاه هر دو را به درجات مختلف مسئول شناخته‌اند، و در حقوق آلمان نظریه‌پردازان پیشنهاد کرده‌اند که هوش مصنوعی به‌طور نمادین در لایه سوم مسئول باشد تا نظام پاسخگویی از «تک‌عاملی» به «چندعاملی» تغییر کند؛ مزیت واقع‌گرایی، حمایت گسترده از بزه‌دیدگان، و ایجاد توازن میان نوآوری و عدالت کیفری مواردی است که این نظریه به همراه دارد اماچالش پیچیدگی در اجرا، نیازمند قوانین دقیق و نهادهای تخصصی، است.

چالش‌های عملی تطبیق در موقعیت‌های دفاع مشروع و اضطرار

کاربست هر یک از رویکردهای فوق در موقعیت‌های حساس دفاعی و اضطراری، با چالش‌های عینی ویژه‌ای روبروست که این پژوهش به آن می‌پردازد.

چالش در انطباق عوامل موجهه جرم

در بسیاری از نظام‌های کیفری از جمله ایران، دفاع مشروع و اضطرار تنها در صورتی پذیرفته می‌شوند که شرایطی همچون ضرورت، تناسب و فوریت احراز شوند. اما پرسش مهم آن است که آیا این معیارها را می‌توان در تصمیم‌های الگوریتمی نیز ارزیابی کرد؟یک خودروی خودران ممکن است میان دو خطر، کم‌خطرتر را انتخاب کند؛ اما آیا این انتخاب دقیقاً معادل مفهوم حقوقی «تناسب» است؟سامانه دفاعی خودکار ممکن است در برابر تهدید فوری واکنش نشان دهد؛ ولی آیا می‌توان آن را واجد معیار «فوریت» و «ضرورت» دانست؟ برخی پژوهشگران معتقدند چون این واکنش‌ها مبتنی بر محاسبه الگوریتمی است و نه بر اراده انسانی، امکان انطباق کامل با مفاهیم سنتی وجود ندارد(پاگالو[1]، ۲۰۱۳).

بنابراین پرسش این است که چگونه می‌توان این معیارهای مبتنی بر قضاوت انسانی آنی را به تصمیم ازپیش‌برنامه‌ریزی‌شده یا خودآموخته یک سامانه نسبت داد؟ آیا محاسبه سرد الگوریتمی می‌تواند جایگزین ارزیابی عاطفی و اخلاقی انسان از «تناسب» شود؟

که در پاسخ، سه رویکرد شکل گرفته است:

بر اساس نظریه شخصیت مستقل، هوش مصنوعی را می‌توان مشابه اشخاص حقوقی دارای شخصیت مستقل دانست و بدین‌وسیله عنصر «انتساب شخصی» را از طریق یک اعتبار حقوقی بازسازی کرد؛ مبنای فلسفی این با پذیرش این فرض که نهادهای غیرانسانی نیز می‌توانند به‌طور قراردادی یا اعتباری «فاعل حقوقی» محسوب شوند (مانند شرکت‌ها).

1. Pagallo

در نگاه مسئولیت محور، این رویکرد عنصر شخصی را به افراد انسانی پیرامون هوش مصنوعی منتقل می‌کند؛ طراحان، کاربران یا نهادهای بهره‌بردار. در اینجا عنصر روانی و اراده انسانی جایگزین فقدان قصد و اراده در هوش مصنوعی می‌شود؛ مبنای فلسفی این رویکرد را باید در مسئولیت بر مبنای «قابلیت پیش‌بینی و کنترل انسانی» و اصل سرزنش‌پذیری انسان مختار هموار نمود؛ اما، گاه ممکن است رابطه میان رفتار سامانه و اراده انسانی آن‌قدر دور باشد که انتساب اخلاقی و سرزنش حقوقی را دشوار می‌سازد.

همچنین در رویکرد انتساب غیرمستقیم، در این نظریه، قانون‌گذار به‌طور اعتباری قصد و اراده را به سامانه نسبت می‌دهد، اما مسئولیت نهایی به اشخاص انسانی بازگردانده می‌شود. در واقع، عنصر روانی جعل و سپس بر انسان‌های مرتبط تحمیل می‌شود. دیدگاه مسئولیت غیرمستقیم، که پیامدهای کیفری را نهایتاً به مالک یا طراح منتسب می‌سازد؛ دیدگاه شخصیت حقوقی محدود، که قائل به اعطای نوعی شخصیت حقوقی خاص به سامانه‌های پیشرفته و امکان مسئولیت مستقل آن‌هاست(برتولینی و اپیسکوپو[1]، ۲۰۲۰).

مبنای فلسفی این دیدگاه، استفاده از ابزار «انتساب فرضی» برای پر کردن خلأ ناشی از فقدان نیت واقعی است؛ اما این مدل نیز از حیث فلسفی و اخلاقی ضعیف است؛ زیرا در واقعیت، قصد و نیتی در سامانه وجود ندارد، بلکه صرفاً یک ساختار حقوقی اعتباری ساخته می‌شود.

با توجه به این مساله که سامانه هوش مصنوعی فاقد قصد و آگاهی انسانی است، بنابراین امکان انتساب «عنصر معنوی جرم» به آن وجود ندارد(لایگنیا و سارتور[2]، ۲۰۲۰)؛ مالک یا کاربر ممکن است در زمان وقوع حادثه هیچ دخالت مستقیمی نداشته باشد، خصوصاً در مواردی که تصمیم توسط الگوریتم به‌صورت مستقل اتخاذ شده است؛ طراح یا برنامه‌نویس نیز در همه موارد نمی‌تواند مسئول شناخته شود، چرا که بخشی از تصمیم‌ها حاصل فرایند یادگیری و تعامل سیستم با محیط است(برایسون[3]، ۲۰۱۹).

با تمامی مفروضات بیان شده؛ همچنان چالش اصلی این رویکردها، فقدان اراده و نیت حقیقی در سامانه است، که پذیرش مسئولیت کیفری اصیل را دشوار می‌سازد؛ در واقع پاسخ این سوال در چارچوب چندلایه است: تعیین معیارهای الگوریتمیک قابل برنامه‌ریزی برای این مفاهیم در لایه طراحی و نظارت فعال انسانی در لایه بهره‌برداری برای موقعیت‌های غیرمنتظره؛ می‌تواند انطباق عوامل موجهه جرم را قابل ارزیابی نماید.

چالش در تعیین ذی‌نفع/ذی‌صلاح دفاع

اگر فرض شود که رفتار الگوریتمی را می‌توان ذیل دفاع مشروع یا اضطرار بررسی کرد، پرسش اساسی آن است که چه کسی ذی‌حق استفاده از این دفاع خواهد بود؟ سیستم هوشمند، نمی‌تواند منتفع از دفاع باشد، زیرا شخصیت کیفری مستقل ندارد؛ همچنین، مالک یا کاربردر این بین، محتمل‌ترین ذی‌نفع است، ولی همچنان پرسش‌هایی درباره میزان آگاهی و نقش او باقی خواهد ماند، و اگر ذی‌نفع دفاع طراح یا شرکت سازنده باشد؛ در برخی اسناد بین‌المللی گرایش بر این است که در صورت اثبات نقص یا سهل‌انگاری، مسئولیت متوجه آنان باشد (پارلمان اروپا[4]، ۲۰۲۱).

البته پاسخ به این چالش‌ها، در چارچوب چندلایه نهفته است، بنابراین پاسخ به این پرسش مستلزم تعریف دقیق نقش‌ها، حدود دسترسی و مسئولیت‌های هر یک از بازیگران در قراردادها و مقررات از پیش تعیین شده است.

1. Bertolini & Episcopo
2. Lagioia & Sartor
3. Bryson
4. European Parliament

چالش در بستر حقوق ایران و ضرورت تقنین پیش‌نگر

مواد ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی که به دفاع مشروع و اضطرار اختصاص یافته‌اند، آشکارا با فرض انسان به‌عنوان فاعل جرم تدوین شده‌اند. بنابراین در مواردی همچون خودروهای خودران یا ربات‌های پزشکی، قضات ناگزیر خواهند بود با تفسیر موسع این مواد تصمیم بگیرند؛ چنین تفسیری می‌تواند زمینه صدور آرای متفاوت و حتی متناقض را فراهم کند و امنیت حقوقی را کاهش دهد (شاهیده و قوانلو، ۱۴۰۳: ۹۸).

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که، در آلمان و انگلستان، بحث‌هایی درباره امکان اعمال دفاع مشروع در سامانه‌های نظامی خودکار در حال شکل‌گیری است (گلس، سیلورمن و وایگن[1]، ۲۰۱۶)؛ در اتحادیه اروپا، توصیه‌هایی برای تدوین مقررات خاص در خصوص تصمیم‌های الگوریتمی مطرح شده است (شورای اروپا[2]، ۲۰۲۲).

در ایران، هنوز مقررات اختصاصی وجود ندارد و تنها می‌توان با توسل به قواعد کلی موضوع را بررسی کرد. نتیجه این بخش آن است که حقوق کیفری ایران در وضعیت کنونی برای پاسخگویی به مسائل ناشی از عملکرد سامانه‌های هوش مصنوعی آمادگی کافی ندارد. ابهام در تعیین فاعل جرم، دشواری در انطباق عوامل موجهه، نامشخص بودن ذی‌نفع دفاع و نبود قوانین اختصاصی، همگی چالش‌های تقنینی و نظری را آشکار می‌سازد؛ که عدم توجه به، مقنن را در بهت حقوقی قرار خواهد داد.

این خلأ می‌تواند به تفسیرهای قضایی ناهمگون و نقض اصل امنیت حقوقی بینجامد. تطبیق رویکردهای نوین (به ویژه الگوی چندلایه) با اصول فقهی و حقوقی ایران نیازمند بازاندیشی است. برای نمونه، می‌توان با تأکید بر مسئولیت تضمین‌کننده ایمنی و مسئولیت ناشی از تخلف از شرط مراقبت، بخشی از بار مسئولیت را در چارچوبی مشابه الگوی چندلایه، بر عهده تولیدکنندگان و بهره‌برداران نهاد.

شفاف‌سازی مرز مسئولیت کیفری و مدنی در چارچوب هوش مصنوعی

یکی از چالش‌های بنیادین در تحلیل مسئولیت هوش مصنوعی، ابهام میان حوزه‌های کیفری، مدنی و شبه‌کیفری است. در نظام‌های کلاسیک حقوقی، مسئولیت کیفری مستلزم تحقق سه رکن اساسی است: رفتار مجرمانه، عنصر روانی (نیّت یا تقصیر) و عنصر شخصی (قابلیت انتساب به مرتکب). در حالی که مسئولیت مدنی یا شبه‌کیفری می‌تواند مبتنی بر نتیجه یا ریسک باشد و نیازمند عنصر روانی یا اراده آزاد نیست. با ظهور سامانه‌های هوشمند، مرز این دو حوزه دچار هم‌پوشانی و ابهام شده است، زیرا برخی رویکردهای نوین، به ویژه «مسئولیت مبتنی بر ریسک» و «نظام‌های بیمه‌ای اجباری»، اصولاً بر کنترل پیامدها و جبران خسارت تمرکز دارند و نه بر سرزنش اخلاقی یا مجازات کیفری.

به منظور شفاف‌سازی این مرز، می‌توان چارچوبی تفکیکی پیشنهاد کرد که شامل سه سطح عملیاتی است. نخست، مسئولیت کیفری محض، که مبتنی بر تحقق رفتار زیان‌بار همراه با عنصر روانی قابل سرزنش و قابلیت انتساب به یک فاعل انسانی مختار است. در حوزه هوش مصنوعی، این سطح شامل خطاها یا نقض‌هایی است که ناشی از تصمیم یا غفلت انسان-طراح، اپراتور یا کاربر باشد، به شرطی که عنصر اراده یا تقصیر انسانی قابل اثبات باشد. نمونه‌هایی از این سطح شامل استفاده ناصحیح از سیستم تسلیحاتی خودکار یا عدم توقف خودرو خودران در شرایط اضطراری علی‌رغم امکان پیش‌بینی خطا است.

سطح دوم، مسئولیت شبه کیفری یا مدنی، است که بر جبران خسارات ناشی از رفتار سامانه بدون نیاز به عنصر روانی یا قصد مجرمانه متمرکز است. این سطح مبتنی بر ریسک، بی‌احتیاطی یا نقص طراحی است و در زمینه هوش مصنوعی شامل خسارات ناشی از تصمیم‌های الگوریتمی غیرقابل پیش‌بینی، خطای سیستم یا نقص طراحی است که عنصر روانی انسانی قابل اثبات نیست. نمونه‌هایی از این سطح شامل تصادف خودرو خودران ناشی از اختلال الگوریتم و آسیب جانبی در پهپادهای خودمختار بدون تقصیر مستقیم اپراتور است.

1. Gless, Silverman & Weigend
2. Council of Europe

سطح سوم، الگوی تلفیقی چندلایه، این امکان را فراهم می‌کند که مسئولیت در یک زنجیره ارزشی توزیع شود و مرز کیفری و مدنی با وضوح بیشتری مشخص گردد. در این چارچوب، لایه طراحی و توسعه شامل مسئولیت کیفری ناشی از تقصیر یا نیت خطای انسانی و مسئولیت مدنی ناشی از نقص‌های قابل پیش‌بینی یا خطر ذاتی سیستم است. لایه بهره‌برداری و نظارت، مسئولیت کیفری را زمانی دربر می‌گیرد که اپراتور از دستورالعمل‌ها یا کنترل‌های اضطراری تخطی کند و مسئولیت شبه‌کیفری زمانی تحقق می‌یابد که رعایت دقیق دستورالعمل‌ها امکان‌پذیر نبوده و نتیجه زیان‌بار رخ دهد.

در نهایت، لایه تنظیم‌گری و جبران شامل مسئولیت مدنی یا شبه‌کیفری ناشی از نبود چارچوب‌های شفاف قانونی یا بیمه‌ای است و مسئولیت کیفری محدود به مواردی می‌شود که فقدان مقررات مستقیم به ارتکاب جرم منجر شود.

این شفاف‌سازی، ضمن مشخص کردن جایگاه هر رویکرد نوین، امکان تلفیق اصول سنتی مسئولیت کیفری با نوآوری‌های فناورانه را فراهم می‌آورد و مسیر جبران خسارت را برای قربانیان هموار می‌کند. با روشن شدن مرز میان مسئولیت کیفری، مدنی و شبه‌کیفری، داوران و نهادهای قانون‌گذاری می‌توانند رویکردهای نوین را به شکلی دقیق و سازگار با اصول سنتی حقوقی به کار گیرند و از هم‌پوشانی یا سوءتفاهم در تبیین مسئولیت جلوگیری نمایند.

پیشنهادات

۱. اولویت‌بخشی به مسئولیت مالک یا بهره‌بردار: قانون‌گذار می‌تواند همانند نظام حاکم بر وسایل نقلیه موتوری، مسئولیت کیفری و مدنی مالک یا بهره‌بردار سامانه هوش مصنوعی را در اولویت قرار دهد، زیرا این اشخاص بیشترین نقش در بهره‌برداری و نظارت عملی بر سامانه دارند.

۲. تدوین لایحه جامع ویژه هوش مصنوعی: تدوین یک لایحه جامع در حوزه مسئولیت کیفری و مدنی هوش مصنوعی ضروری است تا موضوعاتی مانند تعریف «فاعل جرم»، بازنگری در عوامل موجهه، و تعیین حدود مسئولیت در حوزه‌های مختلف روشن گردد و از برداشت‌های متعارض قضایی جلوگیری شود.

۳. ایجاد دستورالعمل‌های بخشی برای حوزه‌های پرخطر: در زمینه‌هایی مانند خودروهای خودران، ربات‌های پزشکی و سامانه‌های دفاعی، باید دستورالعمل‌های تخصصی تدوین شود که معیارهای ضرورت، تناسب و فوریت در تصمیم‌گیری‌های الگوریتمی را به زبان حقوقی روشن سازد.

٤. پیش‌بینی نظام بیمه‌ای اجباری: مشابه بیمه شخص ثالث در رانندگی، ایجاد بیمه اجباری برای جبران خسارات ناشی از خطاهای الگوریتمی می‌تواند بار مالی و حقوقی را کاهش دهد و اعتماد عمومی به استفاده از فناوری‌های نوین را افزایش دهد.

٥. ترجمه مفاهیم حقوقی به زبان الگوریتمی: یکی از خلأهای جدی، فقدان تلاش نظام‌مند برای بازتعریف مفاهیمی مانند ضرورت و تناسب در قالب معیارهای قابل‌برنامه‌ریزی است. توسعه «زبان مشترک میان حقوق و فناوری» می‌تواند امکان انطباق تصمیمات الگوریتمی با اصول بنیادین حقوق کیفری را فراهم کند.

٦. انجام مطالعات موردی تخصصی: تا کنون پژوهش‌های داخلی بیشتر کلی و نظری باقی مانده‌اند. انجام مطالعات عمیق و میان‌رشته‌ای در خصوص مسئولیت کیفری خودروهای خودران، ربات‌های پزشکی یا سامانه‌های نظامی خودکار می‌تواند مسیر سیاست‌گذاری دقیق‌تر را هموار کند.

۷. بررسی ایده شخصیت حقوقی محدود: هرچند در برخی منابع خارجی، ایده اعطای «شخصیت حقوقی محدود» به سامانه‌های هوش مصنوعی مطرح شده است، اما در حقوق ایران این موضوع هنوز به‌صورت منسجم بررسی نشده است. پرداختن به این بحث می‌تواند به غنای علمی و شفافیت تقنینی کمک کند، هرچند همچنان باید انسان به‌عنوان مسئول نهایی باقی بماند.

۸. ایجاد نهاد تنظیم‌گر: پیشنهاد می‌شود نهادی تخصصی برای نظارت بر توسعه و به‌کارگیری هوش مصنوعی در ایران تأسیس شود که وظیفه تدوین استانداردها، ارزیابی ریسک، و هماهنگی میان بخش‌های مختلف را بر عهده داشته باشد

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف پاسخ به این پرسش اساسی شکل گرفت که در مواجهه با تصمیمات بالقوه زیان‌بار سامانه‌های هوش مصنوعی در موقعیت‌های دفاع مشروع و اضطرار، چارچوب قانونی و قضایی مناسب برای انتساب مسئولیت کیفری و تضمین عدالت چیست؟ یافته‌ها آشکار ساخت که الگوهای سنتی مسئولیت کیفری، که بر سه‌گانه «عنصر مادی، روانی و شخصی» و محوریت انسان مختار استوارند، در مواجهه با عاملیت غیرانسانی و خودآموز هوش مصنوعی دچار بن‌بست نظری و عملی می‌شوند. رویکردهای جایگزین نیز هر یک به تنهایی ناقص هستند: مسئولیت مبتنی بر پیش‌بینی با مشکل «جعبه سیاه» مواجه است، مسئولیت محض (ریسک‌محور) ممکن است نوآوری را سرکوب کند، و اعطای شخصیت حقوقی مستقل با مبانی فلسفی حقوق کیفری در تعارض قرار می‌گیرد.

در این میان، الگوی مسئولیت چندلایه به عنوان راه‌حلی جامع و عمل‌گرا مطرح می‌گردد. این مدل، با عبور از دوگانه بی‌ثمر «انسان یا ماشین»، مسئولیت را در امتداد یک زنجیره ارزشی توزیع می‌کند: از مسئولیت اخلاقی و تضمینی طراح و تولیدکننده در قبال ایمنی ذاتی و آموزش اخلاق‌مدار سیستم، تا مسئولیت نظارتی و احتیاطی بهره‌بردار در قبال استفاده صحیح و مداخله در شرایط بحران، و در نهایت مسئولیت تضمینی و جبرانی نهادهای تنظیم‌گر از طریق ایجاد چارچوب‌های شفاف و صندوق‌های جبران خسارت. این الگو نه تنها قادر است پیچیدگی فناورانه را مدیریت کند، بلکه با تأکید بر پاسخگویی نهایی انسان، سازگاری خود را با اصول بنیادین حقوق کیفری حفظ می‌نماید؛ گذر از بن‌بست نظری به راه‌حل عملی بر اساس مسئولیت چندلایه در مواجهه با دفاع مشروع و اضطرار الگوریتمی میتواند ازجنبه های کیفری، فنی و مسئولیت افق آینده استفاده از این سامانه های هوشمند را از منظر مسئولیت روشن نماید؛ یافته‌ها نشان می‌دهد که هسته نظریه سنتی مسئولیت کیفری بر محور مفاهیمی می‌چرخد که در دنیای الگوریتم‌های خودآموز فاقد مصداق عینی هستند. «اراده آزاد» به عنوان مبنای انتخاب و «قصد مجرمانه» به عنوان شرط اخلاقی مجازات، در مواجهه با سیستم‌هایی که بر پایه محاسبات احتمالاتی و بهینه‌سازی توابع هدف تصمیم می‌گیرند، دچار نوعی فروپاشی تحلیلی می‌شوند. پرسش محوری این نیست که آیا هوش مصنوعی اراده دارد، بلکه این است: سامانه‌ای که رفتارش محصول زنجیره‌ای از «اگر–آنگاه»های از پیش تعریف‌شده یا خروجی یک مدل آماری پیچیده است، چگونه می‌تواند موضوع سرزنش اخلاقی و مجازات کیفری قرار گیرد؟ در یک سناریوی عینی، یک سامانه پدافند خودکار که طیفی از اهداف را بر اساس الگوهای آموخته‌شده از داده‌های تاریخی شناسایی و منهدم می‌کند، فاقد «قصد دفاع» به معنای انسانی آن است. این عمل، یک واکنش محاسبه‌شده است، نه یک انتخاب اخلاقی. بنابراین، تلاش برای تحمیل چارچوب‌های سنتی به این پدیده نوین، تنها به انتساب‌های فرضی و غیرواقع‌بینانه یا انکار ساده مسئله می‌انجامد. این خلاء، ضرورت جست‌وجوی پارادایم‌های جایگزین مسئولیت را غیرقابل اجتناب می‌سازد.

بررسی هر یک از رویکردهای نوین در بستر واقع‌گرایانه موقعیت‌های دفاع مشروع و حالت اضطرار، محدودیت‌های ذاتی آن‌ها را آشکار می‌سازد:

مسئولیت مبتنی بر پیش‌بینی: در شرایط اضطراری کاملاً نوظهور و بی‌سابقه (مانند یک حمله سایبری–فیزیکی ترکیبی با الگوی ناشناخته)، معیار اساسی «پیش‌بینی‌پذیری برای یک متخصص معقول» خود دچار ابهام می‌شود. مرز بین ریسک غیرقابل پیش‌بینی و خطای قابل پیش‌بینی در این شرایط نامشخص است.

مسئولیت محض (ریسک‌محور): اگرچه در توزیع عادلانه بار جبران خسارت کارآمد است، اما فاقد ظرافت لازم برای تمایز قائل شدن بین عمل مجرمانه و عمل موجه است. این رویکرد نمی‌تواند میان خطای ناشی از نقص فنی و اقدام موجهی که متضمن تلفات جانبی اجتناب‌ناپذیر است (مثل تصمیم یک خودروی خودران برای انحراف به پیاده‌رو به منظور نجات جان سرنشینان) تفاوت بگذارد.

شخصیت حقوقی مستقل: این رویکرد در حل معمای «ذی‌صلاح و ذی‌نفع دفاع» کاملاً ناتوان است. یک سامانه، فاقد غریزه بقا، منفعت شخصی یا توانایی استدلال اخلاقی دربارهٔ عمل خود است. بنابراین، چگونه می‌توان ادعا کرد که به «دفاع از خود» یا دیگری پرداخته است؟ این ناتوانی، بنیان این نظریه را در موقعیت‌های اضطراری سست می‌کند.

الگوی مسئولیت چندلایه با کنار گذاشتن جست‌وجوی اتلاف‌بار برای یافتن یک «مقصر واحد» و تمرکز بر «شبکه علیت توزیع‌شده»، امکان تحلیل دقیق‌تر و عادلانه‌تری از حوادث را فراهم می‌آورد. این مدل، یک رویداد را در سه افق به هم پیوسته بررسی می‌کند:

۱. افق طراحی و توسعه (لایه اول – مسئولیت اخلاقی و تضمینی): آیا الگوریتم با داده‌های جانب‌دارانه یا ناقص آموزش دیده بود؟ آیا ارزش‌های اخلاقی بنیادین مانند اولویت جان غیرنظامیان یا اصل تناسب به درستی در منطق تصمیم‌گیری آن تعبیه شده بود؟ مسئولیت پاسخگویی در این افق متوجه تولیدکننده و توسعه‌دهنده است.

۲. افق بهره‌برداری و نظارت (لایه دوم – مسئولیت نظارتی و احتیاطی): آیا اپراتور یا کاربر نهایی، آموزش کافی دیده بود؟ آیا در لحظه بحران، امکان مداخله معنادار و لغو دستور را داشت؟ آیا پروتکل‌های عملیاتی روشنی برای شرایط غیرمنتظره وجود داشت؟ مسئولیت این افق بر عهده بهره‌بردار و ناظر انسانی است.

۳. افق تنظیم‌گری و جبران (لایه سوم – مسئولیت تضمینی و جبرانی): آیا نهاد ناظر مستقل و متخصصی پیش از استقرار، این سامانه را ارزیابی و تأیید کرده بود؟ آیا سازوکار سریع و منصفانه جبران خسارت برای قربانیان، بدون نیاز به گذر از اثبات تقصیر، پیش‌بینی شده بود؟ این مسئولیت متوجه قانون‌گذار و نهادهای تنظیم‌گر است.

در راستای تاثیر چندلایه مسئولیت باید گفت ، زمان که در حادثه‌ای فرضی یک سیستم پزشکی خودکار تشخیص و درمان در شرایط اضطرار ناشی از قطع برق طولانی‌مدت، مجبور به تخصیص منبع محدود دارو به یک بیمار از بین دو بیمار حیاتی می‌شود، مدل چندلایه پرسش‌های تحلیلی زیر را مطرح می‌کند:

در لایه طراحی: تابع هدف و الگوریتم تخصیص این سیستم بر چه مبنایی (شانس بقا، سن، فایده اجتماعی) تنظیم شده بود؟ آیا این مبانی توسط کمیته‌های اخلاق پزشکی بازبینی شده بود؟ پاسخ‌گویی در این لایه مشروط به شفافیت مبانی اخلاقی الگوریتم (مانند معیار تخصیص) و اخذ تأییدیه از کمیته‌های اخلاق مستقل است. عدم شفافیت یا طراحی بدون پیش‌بینی مکانیزم توقف اضطراری، تقصیر و مسئولیت مدنی/کیفری تولیدکننده را به دنبال دارد.

در لایه بهره‌برداری: آیا پرستار یا پزشک مسئول حاضر در محل، از حادثه مطلع بود و آیا دستورالعمل روشن و اختیار قانونی برای نقض تصمیم سیستم در موارد استثنایی را داشت؟ مسئولیت در این سطح منوط به آموزش کافی پرسنل، وجود پروتکل‌های شفاف برای نقض تصمیم سیستم و امکان واقعی مداخله انسانی است. اگر مدیریت بیمارستان در آموزش یا تدوین دستورالعمل قصور کرده باشد، مسئول اصلی است. غفلت پرسنل آگاه نیز مسئولیت مستقیم ایجاد می‌کند.

در لایه تنظیم‌گری: آیا بیمارستان موظف به داشتن منبع برق اضطراری با پشتیبانی کافی بود؟ آیا نهاد نظارتی سلامت، استانداردهای اجباری برای سیستم‌های خودمختار پزشکی در شرایط بحران تدوین کرده بود؟ مسئولیت نهادهای نظارتی در تدوین استانداردهای اجباری (مثل الزام به برق اضطراری)، اعطای مجوز مشروط پس از ارزیابی و نظارت مستمر پس از استقرار است. سهل‌انگاری در این وظایف، می‌تواند مسئولیت نهاد ناظر را محقق کند.

در نهایت باید گفت که، چالش هوش مصنوعی در حقوق کیفری، یک چالش ساختاری و پارادایمی است، نه یک مورد استثنایی ساده. الگوی مسئولیت چندلایه با پذیرش این واقعیت، به جای تمرکز بر یافتن مقصر، به توانمندسازی و پاسخگو ساختن کل زنجیره ارزش می‌اندیشد. برای نظام حقوقی ایران، پذیرش این الگو نه انتخاب یک مدل خارجی، که یک ضرورت درون‌زای راهبردی است تا بتواند در عین پاسداشت اصول جزمی خود، پاسخی عادلانه، عمل‌گرا و پیش‌گیرانه به یکی از پیچیده‌ترین مسائل حقوقی عصر حاضر ارائه دهد. این تحلیل، بنیان نظری مستحکمی برای پیشنهادهای سیاستی عینی و لایه‌بندی‌شده که در بخش نتیجه‌گیری ارائه گردید، فراهم می‌سازد. با این حال، کاربست این چارچوب در نظام حقوقی ایران، به ویژه در حوزه حساس دفاع مشروع و اضطرار، نیازمند بازاندیشی تقنینی و رویه‌ای فوری است. مواد ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی و دیگر مقررات مرتبط، بر فرض «فاعل انسانی» تدوین شده‌اند و خلائی آشکار در قبال تصمیمات خودمختار الگوریتمی وجود دارد. این خلأ می‌تواند به بی‌عدالتی، ناامنی حقوقی و فرار از مسئولیت بینجامد.

گذار از جامعه مبتنی بر انسان به جامعه انسان–ماشین، تنها با اتکا به قواعد دیروز میسر نیست. این پژوهش نشان داد که آینده حقوق کیفری در گرو پذیرش الگوهای انعطاف‌پذیر، توزیع‌شده و میان‌رشته‌ای مانند مسئولیت چندلایه است. تحقق این امر، نه یک انتخاب، که یک ضرورت فوری برای حفاظت از کرامت انسانی، حفظ حاکمیت قانون و تضمین امنیت ملی در عصر فناوری‌های خودمختار است. اقدام امروز قانون‌گذار و سیاست‌گذار، تعیین‌کننده چگونگی پاسخ تاریخ به پرسش از «عدالت در عصر هوش مصنوعی» خواهد بود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

شاهیده، فرهاد و قوانلو، طاهره. (۱۴۰۲). مسئولیت کیفری ربات‌ها. چاپ سوم. تهران: بنیاد حقوقی میزان.

حسین زاده، جواد؛ احمدی، فرید و کلب خانی، هاشم . (۱۴۰۳). ارائه یک مدل جامع برای سنجش آمادگی کشورها در مواجهه با انقلاب صنعتی چهارم. *آینده‌پژوهی دفاعی*، ۹(۳۲)، ۱۶۱-۱۹۰.10.22034/dfsr.2024.2019174.1761

بنافی، فرشته . (۱۴۰۲). حفاظت از حقّ حریم خصوصی اطلاعاتی در مقابل تهدیدات ناشی از هوش مصنوعی نظامی. پژوهش حقوق خصوصی، ۱۲(۴۵)، ۱۴۹-۱۷۶. 10.22054/jplr.2024.68659.2691

ترکی، هادی. (۱۴۰۳). رهیافت جدید قدرت مبتنی بر هوش مصنوعی (مطالعه موردی رقابت آمریکا و چین از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۳). م*طالعات راهبردی آمریکا*، ۴(۲)، ۹۱-۱۱۴. 10.47176/asr.2024.1206

ذاکری‌نیا، حانیه. (۱۴۰۲). ماهیت و مبنای مسئولیت مدنی ناشی از هوش مصنوعی در حقوق ایران و کشورهای اتحادیه اروپا. *فصلنامه حقوق تطبیقی*، ۲۰(۱)، ۱۳۵-۱۵۲. 10.22059/jolt.2023.356703.1007186

رستمی، محسن. (۱۴۰۱). ناسایی و معرفی ظرفیت‌های کاربردی هوش مصنوعی در توسعه مضمون‌های راهبردی در سازمان‌های نظامی. *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، دانشگاه عالی دفاع ملی،۷۸(۲۰)، ۳۴-۷۳. https://ds.sndu.ac.ir/article_2167.html

السان، مصطفی و دهستانی، سوور . (۱۴۰۱). جنبه‌های حقوقی جعل عمیق. *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۲۵(ویژه نامه حقوق و فناوری)، ۱۹۳-۲۱۸.

قاسمی، محمدهادی؛ رحیمی، مهدی و عیوضی، محمدرحیم . (۱۴۰۴). کاربست قابلیت‌های هوش مصنوعی در فرایند آینده‌نگاری راهبردی. *آینده پژوهی ایران*، ۱۰(۱)، ۶۶-۱۰۴. 10.30479/jfs.2023.18401.1463

نوری‌سوا، احمد. (۱۴۰۴). بررسی آثار مسئولیت کیفری هوش مصنوعی. *فصلنامه حقوق جزا و جرم‌شناسی*.

https://civilica.com/doc/2336426

References

Abdelaziz, D. K. A. (2025). Criminal liability for the misuse and crimes committed by AI: A comparative analysis of legislation and international conventions. *Journal of Infrastructure, Policy and Development*, 9(1), 10722. https://doi.org/10.24294/JIPD10722

Associated Press News. (2023). Autonomous robots in the Ukraine war. AP. Retrieved from https://apnews.com News, A. P. (2023). Autonomous robots in the Ukraine war.

Axios. (2024). OpenAI and Anduril partner on Pentagon AI drone defense. Axios. Retrieved from https://axios.com

Bertolini, A., & Episcopo, M. (2020). Artificial intelligence and civil liability. *European Journal of Risk Regulation*, 11(2), 395–415. https://doi.org/10.1017/err.2020.24

Bryson, J. J. (2020). The Artificial Intelligence of the Ethics of Artificial Intelligence: An Introductory Overview for Law and Regulation. The Oxford Handbook of Ethics of AI, 2–25. https://doi.org/10.1093/OXFORDHB/9780190067397.013.1

Buiten, M., de Streel, A., & Peitz, M. (2023). The law and economics of AI liability. Computer Law and Security Review, 48. https://doi.org/10.1016/j.clsr.2023.105794

Business Insider - Latest News in Tech, Markets, Economy & Innovation. (2024). https://www.businessinsider.com/

Council of Europe. (2022). Recommendation on the impacts of algorithmic systems on human rights. Strasbourg: Council of Europe. Retrieved from https://www.coe.int

Dahshan, Y. I. (2021). Criminal Liability for Artificial Intelligence Crimes. UAEU Law Journal, 2020(82), 2. https://scholarworks.uaeu.ac.ae/sharia_and_law/vol2020/iss82/2.

El-Kady, R. (2024). Artificial intelligence from a criminal law perspective. *Al-Zaytoonah University of Jordan Journal for Legal Studies*, 5(2), 168–210.

European Parliament. (2021). Resolution with recommendations to the Commission on a civil liability regime for artificial intelligence (2020/2014(INL)). Official Journal of the European Union. Retrieved from https://www.europarl.europa.eu

Farajpour, R. (2025). Legal and comparative analysis of civil liability of artificial intelligence in automated decision-making. AI and Tech in Behavioral and Social Sciences. https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3682

Farajpour, R., Amerinia, M. B., & Pourjavaheri, A. (2025). The role of artificial intelligence in arbitration and legal challenges arising from automated decisions in sports. AI and Tech in Behavioral and Social Sciences. https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3737

Farajpour, R. (2025). The role of civil liability in artificial intelligence laws from the perspective of major global legal systems. *Journal of Law and Political Studies*, 5(1), 182-196. https://doi.org/10.48309/jlps.2025.518711.1353

Georgetown University. (2023). Necessity in jus ad bellum. Center for Security and International Studies.

German Startup Wants to Regrow Europe's 'Spine' With AI Fighter Pilots, Drone Walls - WSJ. ([s.d.]). Recuperado 28 de setembro de 2025, de https://www.wsj.com/world/europe/german-startup-wants-to-regrow-europes-spine-with-ai-fighter-pilots-drone-walls-09c852f8

Gless, S., & Ligeti, K. (2024). Regulating driving automation in the European Union – criminal liability on the road ahead? *New Journal of European Criminal Law*, 15(1). https://doi.org/10.1177/20322844231213336

Hammouri, J. A. A. (2024). Subjectivity of artificial intelligence in criminal law: New challenges. *Edelweiss Applied Science and Technology*, 8(6), 3832–3842. https://doi.org/10.55214/25768484.V8I6.2835

Hilgendorf, E. (2018). Introduction: Digitization and the Law – a European Perspective. *Digitization and the Law*, 9–20.

Lagioia, F., & Sartor, G. (2020). AI Systems Under Criminal Law: a Legal Analysis and a Regulatory Perspective. *Philosophy and Technology*, 33(3). https://doi.org/10.1007/s13347-019-00362-x

Lieber Institute. (2025). Interpreting the Law of Self-Defense - Lieber Institute West Point. (2025). Lieber Institute. https://lieber.westpoint.edu/interpreting-law-self-defense/

Lieber Institute. (2025). Reconsidering anticipatory self-defense in international law. Lieber Institute Articles, West Point.

Pagallo, U. (2013). The laws of robots: Crimes, contracts, and torts. *The Laws of Robots: Crimes, Contracts, and Torts*, 1–200.

Panattoni, B. (2025). Generative AI and criminal law. Cambridge Forum on AI: Law and Governance, 1, e9. https://doi.org/10.1017/CFL.2024.9

Papagiannidis, E, Mikalef, P, Conboy K. (2025). Responsible artificial intelligence governance: A review and research framework, *The Journal of Strategic Information Systems*, 34(2):101885. https://doi.org/10.1016/j.jsis.2024.101885

Professor Ashley Deeks. ([s.d.]). Using Artificial Intelligence in Warfare Creates Constitutional Concerns, Argues Professor | University of Virginia School of Law.

Recuperado 28 de setembro de 2025, de https://www.law.virginia.edu/news/202410/using-artificial-intelligence-warfare-creates-constitutional-concerns-argues-professorThe Council of Europe: guardian of Human Rights, Democracy and the Rule of Law for 700 million citizens - Portal. ([s.d.]). Recuperado 28 de setembro de 2025, de https://www.coe.int/en/web/portal/home

Rodríguez de Las Heras Ballell T. Mapping Generative AI rules and liability scenarios in the AI Act, and in the proposed EU liability rules for AI liability. Cambridge Forum on AI: Law and Governance. 2025;1:e5.

The Economic Times. (2025). Indian army testing AI machine gun that can detect, decide, and destroy enemy on its own. ET Defense. Retrieved from https://economictimes.indiatimes.com

The Wall Street Journal. (2025). German startup wants to regrow Europe’s spine with AI fighter pilots and drone walls. WSJ. Retrieved from https://wsj.com

TIME. (2024). Israel’s Use of AI in Gaza May Be Setting a New Warfare Norm | TIME. https://time.com/7202584/gaza-ukraine-ai-warfare/

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Jewish-Christian Debates in the Middle Ages: A Look at the Barcelona Debate: From Roots and Causes to Political and Social Pressures in This Era

Elahe Hadian Rasnani[1]✉

1. Corresponding Author, Associate Professor, Quran Department, University of Quran and Hadith, Qom, Iran.
Email: hadian.e@hadith.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 April 2025
Received in revised form 09 August 2025
Accepted 16 September 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:
Middle Ages,
Jewish-Christian debates,
Jewish crimes in Europe,
Church,
Barcelona debate

ABSTRACT

Objective: This study examines the role of religious debates in the Middle Ages as a tool for controlling the Jewish community and justifying anti-Semitic policies. The main objective is to analyze how the church used these debates to limit the influence of Jews and legitimize actions such as their trials and expulsions.

Method: This study, with a descriptive-analytical approach and citing historical sources, examines the relationship between the accusations made against Jews (including ritual murders, usury, insulting Christian sanctities, and witchcraft) and the role of religious debates in exacerbating these accusations.

Results: The results show that accusations against Jews paved the way for punitive actions such as their trials and expulsions, and religious debates were used as a propaganda tool to justify these policies. Also, the surviving texts of these debates, written by Jews, do not accurately reflect the realities of that period due to historical manipulations and propaganda purposes, and are mostly polemical and theological in nature.

Conclusions: The church in the Middle Ages used religious debates to limit Jews, both in the religious and socio-political spheres. These debates served not only as a means of intellectual confrontation, but also as a prelude to practical anti-Semitic actions. Also, the analysis of the content of these texts shows that they should be examined with caution and within the framework of the propaganda goals of that period.

Cite this article: Hadian Rasnani, E. (2025). Jewish-Christian Debates in the Middle Ages: With a Look at the Barcelona Debate: From Roots and Causes to Political and Social Pressures in This Era. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (7), 1-17. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145

Introduction

During the Middle Ages, the Christian world, especially in Europe, was faced with a series of social, political, and religious developments that had profound effects on power structures and relations among religious minorities (Davis, 2005). Jews, as one of these minorities in Christian lands, were often perceived as aliens and a threat to the existing religious and social order due to their practices and crimes. During this period, the Christian church, seeking to consolidate its power and influence, used various tools to confront potential threats. One of these tools was the holding of religious debates, through which the church attempted to strengthen the legitimacy of its beliefs and demonstrate the superiority of Christianity over other religions, especially Judaism. These debates, often accompanied by social and political pressures, provided a platform for the church to propagate its views and paint a negative image of Jews in the public mind. In these debates, Jews were often in a weak position, and in many cases, the results of these debates led to their expulsion from Christian lands. Religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages not only reflected the complex religious and social interactions of the period; they were also an effective tool in the hands of the church to control and change Jewish beliefs. Through these debates, the church tried to demonstrate the superiority of Christianity on the one hand and to pressure Jews on the other hand because of their threatening beliefs and practices. These debates were in a way a confirmation of anti-Semitic policies and an excuse to impose more restrictions on Jews. As a result, social and political pressures on Jews increased, and the church and Christian rulers could use this space to further control society and reduce Jewish influence.

This research attempts to show, by examining the social atmosphere and religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages and the origins and causes of their holding, that Jews, as a religious minority in Christian lands, committed numerous crimes and created social disorders, creating serious concerns in Christian society. These crimes and social harms not only led to accusations and religious debates, but also to the trial and expulsion of Jews from Christian lands. The church and Christian rulers used these debates as a means of social control and maintaining religious order. Finally, this study examines the role and impact of Jewish crimes and religious debates in weakening and controlling them by providing a picture of the religious and social atmosphere of that time.

Despite a number of studies in Latin that examine debates between Jews and non-Jews in the Middle Ages - and some of them have been used in this study - many of these works either do not provide a comprehensive and accurate analysis of these debates or exaggerate them as evidence of the superiority of Jewish arguments, meaning that Jews always presented strong and logical arguments, but were ultimately condemned due to predetermined conclusions and biased tendencies in favor of Christianity. For example, Maccoby, in his book “Judaism on Trial: Jewish-Christian Debates in the Middle Ages,” analyzed these debates in cities such as Paris, Barcelona, and Tortosa, and addressed the issue from this perspective (Maccoby, 1993). Similarly, Sébastien Morlet in his book “Jewish-Christian Debates in Antiquity and the Middle

Ages: Myths and Realities" (Morlet, 2020). No significant research has been found in this field among Persian works. Therefore, the distinguishing feature of this article compared to other studies is its analytical treatment of the subject of debates and their political and social roots and causes, as well as its analysis of the social atmosphere of the society of that time regarding the relations between Jews and Christians and its analysis of the debates themselves. By examining the various dimensions of these debates in more depth and comprehensively, this study attempts to fill the gap in the research literature and present new perspectives on religious and social interactions in the Middle Ages. Also, by analyzing the political and social factors that underpinned these debates in more detail, this research contributes to a better understanding of their roots and causes and plays a role in the development of historical and social knowledge in this field.

Method

This study, with a descriptive-analytical approach and citing historical sources, examines the relationship between the accusations made against Jews (including ritual murders, usury, insulting Christian sanctities, and witchcraft) and the role of religious debates in exacerbating these accusations.

Results

The results show that accusations against Jews paved the way for punitive actions such as their trials and expulsions, and religious debates were used as a propaganda tool to justify these policies. Also, the surviving texts of these debates, written by Jews, do not accurately reflect the realities of that period due to historical manipulations and propaganda purposes, and are mostly polemical and theological in nature.

Conclusions

The church in the Middle Ages used religious debates to limit Jews, both in the religious and socio-political spheres. These debates served not only as a means of intellectual confrontation, but also as a prelude to practical anti-Semitic actions. Also, the analysis of the content of these texts shows that they should be examined with caution and within the framework of the propaganda goals of that period.

In studying the religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages, one can understand the depth of the religious and social interactions of this period. These debates, which were often held under the supervision and guidance of the church, were part of an organized effort by Christianity to establish its supremacy and reduce the influence of Jews in Christian lands. The church used these debates as a means through which to strengthen its power and maintain religious unity against what it perceived as external threats. These debates were not limited to religious spheres, but were also political and social tools that allowed the church and Christian rulers to control and manage society through them. One of the important reasons and objectives for holding these debates was the accusations and crimes that were raised against the Jews.These

charges included ritual murders, threats to social security and violations of Christian moral principles, usury, disrespect for Christ and the Christian holy places, witchcraft, and conspiracy against the political and social system. Jews were in a weak position in the debates because of their actions and behaviors that were contrary to Christian principles and values. The church used these debates to reinforce the negative image of Jews in the public mind, thus paving the way for further restrictions and pressures on this religious minority. In the tense atmosphere of this period, religious debates became a platform for demonstrating the power and influence of the church. In addition to emphasizing the religious superiority of Christianity, these debates were also a means of justifying and reinforcing the anti-Semitic policies of the church and Christian rulers. Through these debates, the church could attract public support and gain greater legitimacy for exerting pressure on the Jews. As a result, Jews were subjected to pressure not only in the religious sphere, but also in the political and social arenas. These pressures included inquisitions, torture, and in many cases, expulsion from Christian lands.

Although these debates often ended in favor of the church and Christian rulers, they also provided opportunities for the development and exchange of religious and philosophical ideas. From this perspective, religious debates played a dual role: both a tool of repression and a platform for discourse.

Finally, examining religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages allows us to understand not only the complex and reciprocal religious and social relations of the period, but also how religious tools were used to achieve political and social goals. At the same time, it should be noted that the historical examination of the text of these debates faces serious challenges, as evidence shows that the texts related to these debates, including the Barcelona Debate, have undergone changes and manipulations over time. These distortions do not provide an accurate and reliable reflection of historical facts. In particular, the numerous manuscripts of this debate, which are clearly a combination of historical facts and literary-polemical elements, have served more than evangelical and theological purposes. This diversity and changes in the texts cause the debates between Jews and Christians in the Middle Ages to be interpreted as a literary work with polemical layers and specific purposes serving Jewish goals, rather than as an objective report, and as a result, it cannot be accepted as a narrative completely faithful to historical truth.

Author Contributions

The author is solely responsible for the conceptualization, writing, and revision of the manuscript.

Data Availability Statement

Data are available upon request from the author.

Acknowledgements

The author would like to thank and appreciate all participants in the present study.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The author avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not for profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی: با نگاهی بر مناظره بارسلونا: از ریشه ها و علل تا فشارهای سیاسی و اجتماعی در این دوران

الهه هادیان رسنانی[۱] ✉

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه قرآن، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. رایانامه: hadian.e@hadith.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
قرون وسطی،
مناظرات یهودیان و مسیحیان،
جرایم یهودیان در اروپا،
کلیسا،
مناظره بارسلونا

چکیده

هدف: این پژوهش به بررسی نقش مناظرات دینی در قرون وسطی به‌عنوان ابزاری برای کنترل جامعه یهودی و توجیه سیاست‌های ضدیهودی می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل نحوه بهره‌گیری کلیسا از این مناظرات برای محدودکردن نفوذ یهودیان و مشروعیت‌بخشی به اقداماتی مانند محاکمه و اخراج آنان است.

روش پژوهش: این مطالعه با رویکرد توصیفی- تحلیلی و با استناد به منابع تاریخی، به بررسی ارتباط میان اتهامات واردشده به یهودیان (ازجمله قتل‌های آیینی، رباخواری، توهین به مقدسات مسیحی و جادوگری) و نقش مناظرات دینی در تشدید این اتهامات می‌پردازد.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که اتهامات علیه یهودیان، زمینه‌ساز اقدامات تنبیهی مانند محاکمه و اخراج آنان بوده و مناظرات دینی به‌عنوان ابزاری تبلیغاتی برای توجیه این سیاست‌ها استفاده می‌شد. همچنین، متون باقی‌مانده از این مناظرات که توسط یهودیان نگاشته شده‌اند، به دلیل دستکاری‌های تاریخی و اهداف تبلیغی، بازتاب دقیقی از واقعیت‌های آن دوره ارائه نمی‌دهند و بیشتر جنبه‌ای جدلی و کلامی دارند.

نتیجه‌گیری: کلیسا در قرون وسطی با استفاده از مناظرات دینی، هم در عرصه‌ی دینی و هم در حوزه‌های سیاسی-اجتماعی، به محدودکردن یهودیان پرداخت. این مناظرات نه‌تنها به‌عنوان ابزاری برای تقابل فکری، بلکه به‌عنوان مقدمه‌ای برای اقدامات عملی ضدیهودی عمل می‌کردند. همچنین، تحلیل محتوای این متون نشان می‌دهد که باید با احتیاط و در چارچوب اهداف تبلیغاتیِ آن دوره مورد بررسی قرار گیرند.

استناد: هادیان رسنانی، الهه. (۱۴۰۴). مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی: با نگاهی بر مناظره بارسلونا: از ریشه ها و علل تا فشارهای سیاسی و اجتماعی در این دوران. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145

مقدمه

در قرون وسطی، جهان مسیحی به‌ویژه در اروپا، با مجموعه‌ای از تحولات اجتماعی، سیاسی و دینی روبرو بود که تأثیرات عمیقی بر ساختارهای قدرت و روابط میان اقلیت‌های دینی داشت (Davis, 2005). یهودیان به‌عنوان یکی از این اقلیت‌ها در سرزمین‌های مسیحی با توجه به عملکرد و جرایمی که مرتکب می¬شدند، اغلب به عنوان بیگانگان و تهدیدی برای نظم دینی و اجتماعی موجود تلقی می‌شدند. در این دوره، کلیسای مسیحی به دنبال تثبیت قدرت و نفوذ خود، از ابزارهای مختلفی برای مقابله با تهدیدات احتمالی استفاده می‌کرد. یکی از این ابزارها، برگزاری مناظرات دینی بود که به واسطه آن، کلیسا تلاش می‌کرد تا مشروعیت عقاید خود را تقویت کرده و برتری مسیحیت را نسبت به سایر ادیان به‌ویژه یهودیت نشان دهد. این مناظرات، که غالباً با فشارهای اجتماعی و سیاسی همراه بودند، بستری را فراهم می‌کردند تا کلیسا از طریق آن‌ها به تبلیغ دیدگاه‌های خود بپردازد و تصویر منفی از یهودیان را در اذهان عمومی ترسیم کند. در این مناظرات، یهودیان اغلب در موضع ضعف قرار داشتند و در بسیاری از موارد، نتایج این مناظرات به اخراج آنان از سرزمین‌های مسیحی منجر می‌شد. مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی نه تنها بیانگر تعاملات پیچیده دینی و اجتماعی این دوره بودند؛ بلکه ابزاری مؤثر در دست کلیسا برای کنترل و تغییر عقاید یهودیان نیز محسوب می‌شدند. کلیسا از طریق برگزاری این مناظرات، تلاش می‌کرد تا از یک سو برتری مسیحیت را به نمایش بگذارد و از سوی دیگر، یهودیان را به دلیل عقاید و عملکرد تهدیدآمیز آنها، تحت فشار قرار دهد. این مناظرات به نوعی به تأیید سیاست‌های ضدیهودی و بهانه‌ای برای اعمال محدودیت‌های بیشتر علیه یهودیان تبدیل می‌شدند. در نتیجه، فشارهای اجتماعی و سیاسی بر یهودیان افزایش می‌یافت و کلیسا و حاکمان مسیحی می‌توانستند از این فضا برای کنترل بیشتر بر جامعه و کاهش نفوذ یهودیان استفاده کنند. این پژوهش در تلاش است تا با بررسی فضای اجتماعی و مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی و ریشه‌ها و علل برگزاری آن‌ها نشان دهد که یهودیان، به عنوان اقلیت دینی در سرزمین‌های مسیحی، با ارتکاب جرایم متعدد و ایجاد بی‌نظمی‌های اجتماعی، نگرانی‌هایی جدی در جامعه مسیحی به وجود آوردند. این جرایم و آسیب‌های اجتماعی نه تنها منجر به اتهامات و مناظرات دینی، بلکه به محاکمه و اخراج یهودیان از سرزمین‌های مسیحی انجامید. کلیسا و حاکمان مسیحی از این مناظرات به عنوان ابزاری برای کنترل اجتماعی و حفظ نظم دینی استفاده می‌کردند. در نهایت، این پژوهش با ارائه تصویری از فضای مذهبی و اجتماعی آن دوران، نقش و تأثیر جرایم یهودیان و مناظرات دینی در تضعیف و کنترل آنان را بررسی می‌کند. با وجود تعدادی از پژوهش‌ها به زبان‌های لاتین که به بررسی مناظرات میان یهودیان و غیریهودیان در قرون وسطی می‌پردازند و برخی از آنها در این پژوهش نیز مورد استفاده قرار گرفته اند. بسیاری از این آثار یا تحلیل جامع و دقیقی از این مناظرات، ارائه نمی‌دهند و یا به صورت اغراق‌آمیزی، این مناظرات را به عنوان شاهدی بر برتری استدلال‌های یهودیان بازگو می‌کنند، به این معنا که یهودیان همواره استدلال‌های قوی و منطقی ارائه می‌دادند، اما به دلیل نتایج از پیش تعیین‌شده و گرایش‌های جانبدارانه به نفع مسیحیت، در نهایت محکوم می‌شدند. برای نمونه مک کوبی در کتاب «یهودیت در محاکمه: مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی» با تحلیل این مناظرات در شهرهایی چون پاریس، بارسلونا و تورتوسا، با نگاه یاد شده به موضوع پرداخته است (Maccoby, 1993). همچنین است سباستین مورلت در کتاب «مناظرات یهودی–مسیحی در دوران باستان و قرون وسطی: افسانه‌ها و واقعیت‌ها» (*Morlet, 2020*).

در میان آثار فارسی نیز پژوهش قابل توجهی در این زمینه یافت نشده است. از این رو، وجه تمایز این مقاله نسبت به پژوهش‌های دیگر، پرداختن تحلیلی به موضوع مناظرات و ریشه‌ها و علل سیاسی و اجتماعی آنها، و همچنین تحلیل فضای اجتماعی جامعه آن دوران درباره روابط میان یهودیان و مسیحیان و تحلیل خود مناظرات است. این مطالعه با بررسی عمیق‌تر و جامع‌تر ابعاد مختلف این مناظرات، سعی دارد خلأ موجود در ادبیات پژوهشی را پر کرده و دیدگاه‌های نوینی را در خصوص تعاملات دینی و اجتماعی در قرون وسطی ارائه دهد. همچنین، این پژوهش با تحلیل دقیق‌تر عوامل سیاسی و اجتماعی که زمینه‌ساز این مناظرات بودند، به درک بهتری از ریشه‌ها و علل وقوع آن‌ها کمک می‌کند و نقشی در توسعه دانش تاریخی و اجتماعی در این حوزه ایفا می‌نماید.

وضعیت پیروان ادیان در قرون وسطی اروپا: تسلط کلیسای کاتولیک و چالش‌های اقلیت‌های مذهبی

در دوره قرون وسطی، یهودیان در اروپا با اتهامات واقعی و بدگمانی‌های زیادی روبرو بودند که بر پایه و اساس جرایم و کارهایی بود که مرتکب می شدند؛ گرچه تلاش‌هایی نیز توسط خود یهودیان برای رفع این اتهامات از آنان صورت گرفته است.

برخی از این جرایم و اتهامات شامل موارد زیر هستند:

۱. قتل آیینی (Blood Libel): یکی از شایع‌ترین و مهلک‌ترین اتهامات علیه یهودیان در قرون وسطی بود. طبق این اتهام، یهودیان به قتل کودکان مسیحی متهم می‌شدند تا از خون آنها در مراسم‌های مذهبی خود استفاده کنند. این ادعا بر اساس وقایع و گزارش های مستند اثبات شده ای است که به ثبت رسیده است. برای نمونه روز یکشنبه عید پاک ۱۴۷۵ میلادی، جسد پسر بچه دو ساله¬ای به نام سیمون در سرداب خانه یک خانواده یهودی در ترنت ایتالیا پیدا شد. قضات شهر هر هجده مرد یهودی و یک زن یهودی ساکن ترنت را به اتهام قتل آیینی قتل یک کودک مسیحی به منظور استفاده از خون او در مراسم مذهبی یهودیان دستگیر کردند. این افراد تحت شکنجه قضایی و حبس اعتراف کردند و به اعدام محکوم شدند. زنان آنها که همراه با فرزندانشان در حبس خانگی بودند، مردان تحت شکنجه را محکوم کردند. این موضوع به موجی از تبلیغات ضد یهودی و سایر اتهامات قتل عام علیه یهودیان منجر شد (Hsia, 1996, pp. 117-140; Bowd & Cullington, 2012, pp. 4-15; Luther, 1948, pp. 28-29).

۲. مسموم کردن چاه‌ها (Well poisoning): در دوران شیوع طاعون سیاه در اروپا (۱۳۴۷–۱۳۵۳ م)، یهودیان به طور گسترده‌ای متهم به مسموم کردن چاه‌ها و منابع آب برای گسترش بیماری شدند؛ گرچه تلاش‌های زیادی صورت گرفته است تا واقعیت‌های مرتبط با جرایم یهودیان از دید عمومی پنهان شود یا تغییر یابد و در این زمینه آثار متعددی در ردّ این اتهامات نگارش یافته است (Barzilay, 2022, pp. 127-164)؛ ولی بررسی تاریخی عملکرد یهودیان نشان می‌دهد که ادعاهای مطرح شده درباره آن‌ها بی‌پایه نیست. شواهد و مدارک متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد یهودیان در موقعیت‌های مختلف تاریخی تا به امروز رفتار مشابهی از خود نشان داده اند. برای نمونه، اسرائیل چاه ها و منابع آب برخی شهرها و روستاهای فلسطینی را به عنوان بخشی از برنامه جنگ بیولوژیکی خود در طول جنگ فلسطین در سال ۱۹۴۸ میلادی مسموم کرد، از جمله عملیات موفقیت آمیزی که در اوایل ماه مه ۱۹۴۸ باعث اپیدمی حصبه در عکا شد و تلاش ناموفق در غزه که در اواخر ماه مه خنثی شد (Morris & Kedar, 2023, pp. 752-776).

۳. رباخواری (Usury): یهودیان از قدیم همواره به عنوان رباخواران و استثمارگران مالی به ویژه در دوره های بحران اقتصادی و سیاسی معرفی می شدند، که این موضوع نفرت و خصومت زیادی را در جوامع مسیحی به دنبال داشت.

مارتین لوتر (Martin Luther م1483- 1546) بنیان‌گذار پروتستانتیسم، در اثر خود با عنوان « On the Jews and Their Lies» (درباره یهودیان و دروغ هایشان) یهودیان را به رباخواری، توطئه علیه مسیحیت، و بسیاری از اتهامات دیگر متهم کرده است (Luther, 1948, pp. 42-48).

برخی در توجیه این عمل یهودیان گفته اند که یهودیان به دلیل محدودیت‌های مذهبی که برای اشتغال آنها در بسیاری از حرفه‌ها وجود داشت، اغلب به کار وام‌دهی مشغول بودند (Berenbaum, n.d., Britannica).

یهودیان به‌طور کلی به دلیل تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی به عنوان افراد غیراخلاقی و جنایتکار شناخته می‌شدند. آنها به جرایمی مانند کلاهبرداری، دزدی و دیگر اعمال غیرقانونی و حتی جعل سکه و پول متهم می‌شدند (Luther, 1948, pp. 42-48).

۴. بی‌احترامی به مسیح و مقدسات مسیحیت: یهودیان گاهی متهم به توهین یا بی‌حرمتی به مقدسات مسیحی مانند نقاشی‌ها، صلیب‌ها و کتاب‌های مقدس می‌شدند (Luther, 1948, pp. 34-35).

از جمله بی حرمتی آنان، توهین به عشای ربانی (Desecration of the Host) است. این اتهام بر این باور استوار بود که یهودیان به مقدسات مسیحیت بی‌حرمتی می‌کنند، به‌ویژه به نان عشای ربانی که در آیین‌های مذهبی مسیحی نماینده بدن عیسی مسیح است. گفته می‌شد که یهودیان نان عشای ربانی را می‌دزدند و آن را با توهین پاره می‌کنند یا می سوزانند (Ibid).

بر این اساس، یهودیان به طور مکرر به کفرگویی و توهین به مقدسات مسیحی، از جمله مسیح، مریم مقدس و دیگر مقدسین مسیحی، متهم می‌شدند. همچنین یهودیان اغلب به عنوان قاتلان عیسی مسیح معرفی می‌شدند و این موضوع باعث شد تا آنها به عنوان دشمنان مسیحیت و عامل همه‌گونه بدبختی و مشکلات اجتماعی تلقی شوند (Fried, 2017, p. 289).

تصاویر ارائه شده از یهودیان در این دوران نیز قابل توجه است. برای نمونه، «Chronica Majora» یا «تاریخ بزرگ» اثر متیو پاریس (Matthew Paris) (1200- 1259 م) مورخ قرن سیزدهم میلادی است که یکی از مهم‌ترین مورخان انگلیسی قرون وسطی و عضو جامعه بندیکتین‌های سنت آلبانز بود. این اثر حاوی یکی از اولین توصیفات و تصاویر موجود از یهودی سرگردان (The Wandering Jew) است. «یهودی سرگردان» یک شخصیت افسانه‌ای است و گفته می‌شود که در زمان به صلیب کشیدن عیسی، او را مورد عتاب قرار داده و به این ترتیب محکوم به راه رفتن بر روی زمین تا زمان ظهور ثانویه عیسی شده است (Paris, n.d.).

Image of the Wandering Jew, created by Matthew Paris in the Chronica Majora Part II, from MS Corpus Christi College Cambridge 16, fol. 74 v. Reprinted with permission from the Master and Fellows of Corpus Christi College, Cambridge.

۵. جادوگری و همکاری با شیطان: یهودیان گاهی به جادوگری و ارتباط با شیطان متهم می‌شدند. این اتهام بر این باور استوار بود که یهودیان از طریق جادوگری به مسیحیان آسیب می‌زنند و با نیروهای شیطانی همکاری می‌کنند (Climenhaga, 2012; Soyer, 2019, pp. 45-66).

جرایم و اتهامات یهودیان تنها به موارد یاد شده محدود نمی شود؛ بلکه جرایم متعدد دیگری نیز درباره آنها مطرح است؛ مانند: جرایم جنسی و اخلاقیات جنسی فاسد، شورش و ایجاد بی‌نظمی، تشکیل فرقه‌های مخفی و گروه‌های زیرزمینی برای دسیسه‌چینی و توطئه علیه مسیحیان، همکاری با دشمنان خارجی برای ضربه زدن به مسیحیان، تلاش برای ایجاد اختلافات مذهبی و دینی در میان مسیحیان. این جرایم و اتهامات بهانه‌ای برای اخراج یا سرکوب یهودیان بود. گرچه تلاش‌های بسیاری برای رفع این اتهامات از یهودیان صورت گرفته است و گفته شده که به دلیل همین اتهامات، شمار زیادی از یهودیان در قرون وسطی کشته و حتی سوزانده شدند.[۱]

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد این تلاش‌ها، رک

Trachtenberg, 2002; Shoham-Steiner, 2020; Chazan, 2007; “Desecration of the Host”, Jewish Encyclopedia; “Desecration of the Host”, Jewish Virtual Library; Berenbaum, “Anti-Semitism in medieval Europe”, Britannica.

یهود ستیزی در اروپا

با توجه به آن چه بیان شد، یهودیان هم در کلیسا و هم در میان مردم عادی منفور بودند. یهودستیزی در اروپا درحال گسترش بود و تصویری از یهودیان به عنوان چهره ای منفور از شیطان گسترش می یافت. تصویر تحقیرآمیز از یهودیان در برخی کشورهای اروپایی در اوج خود بود. برای نمونه در قرون وسطی تصویری از یهودیان توسط مسیحیان اروپا کشیده می شد که در حال تماس مستهجن با یک خوک بزرگ ماده هستند (به زبان آلمانی: Judensau) (خوک ماده : Sau). استفاده از این تصویر به منظور تحقیر یهودیان در اروپا متداول بود و تعداد زیادی از مجسمه هایی که بر اساس این تصویر در کلیساها و بناهای مسیحی ساخته شده بودند هنوز هم در نقاط مختلف اروپا وجود دارند.

در طول قرون وسطی، یهودیان از بسیاری از کشورهای اروپایی اخراج شدند. برای نمونه، یهودیان در سال ۱۲۹۰ میلادی از انگلستان، در سال ۱۳۰۶ میلادی از فرانسه، و در سال ۱۴۹۲ میلادی از اسپانیا اخراج شدند. این اخراج‌ها باعث شد که جوامع یهودی به مناطق دیگر اروپا و شمال آفریقا مهاجرت کنند.

مناظرات

مناظرات میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی بخشی از تاریخ تعاملات میان این دو دین بوده و مطالعه آن‌ها می‌تواند به فهم عمیق‌تر از تاریخ روابط دینی و سیاسی و تعاملات فرهنگی کمک کند. این مناظرات تنها محدود به مسائل دینی نبوده‌اند، بلکه اغلب با مسائل اجتماعی و سیاسی دوران خود نیز گره خورده بودند. مناظرات میان یهودیان و مسیحیان در ابتدا به شکل مباحثات علمی و آکادمیک آغاز می‌شد. این مباحثات اغلب به منظور تبادل دانش و دیدگاه‌های دینی دو گروه صورت می‌گرفت. با این حال، به مرور زمان، به ویژه در قرون وسطی، این گفتگوها به مناظرات اجباری و تحمیلی تبدیل شدند. این تغییر روند به خشونت و فشار بر یهودیان منجر شد و در برخی موارد، به سوزاندن تلمود انجامید. دلیل این حملات، نقش محوری و تعالیم مخرّب تلمود در ارتکاب جرایم توسط یهودیان و نیز تقویت مقاومت یهودیان در برابر نفوذ مسیحیت و جلوگیری از استیلای آیین مسیحی بر یهودیان بود. مسیحیان، تلمود را نه تنها به عنوان یک کتاب دینی بلکه به عنوان ابزاری برای تقویت هویت و فرهنگ یهودیان می‌دانستند و از این رو سعی در تخریب و از میان برداشتن آن داشتند. در این مناظرات مسیحیان بیشترین فرصت را به یهودیان برای دفاع از عقایدشان می دادند؛ برای نمونه مناظره تورتوسا که به دستور «پاپ بِندیکت» انجام شد، به مدت یک سال و ۹ ماه در تورتوسا ادامه یافت. موضوع این مناظرات به صورت کلی، بحث درباره حقیقت مسیح و عبارات موجود در تورات و تلمود درباره مسیح و مسیحیان بود. یکی از عواملی که مسیحیان را به این مناظرات و حملات علیه تلمود تحریک می‌کرد، تغییر دین برخی یهودیان به مسیحیت و اعترافات آنان در مورد تعالیم مخرّب تلمود و تضادهای آن با آموزه‌های مسیحی بود. برخی از یهودیان مرتد، مانند «نیکلاس دونین» و «فرای پائولو کریستیانی»، نقش فعالی در این مناظرات داشتند و سعی در افشای تناقض‌های تلمود با مسیحیت داشتند. برای مثال، در سال ۱۲۶۳ میلادی، مناظره‌ای بزرگ میان پائولو کریستیانی و حاخام موسی بن نحمان در بارسلونا برگزار شد. اگرچه دائره‌المعارف یهود به ذکر این مناظره پرداخته است، اما اطلاعاتی در مورد نتایج آن ارائه نمی‌دهد.[1] شاید این به دلیل تمایل نویسنده به عدم افشای نتایجی باشد که با دیدگاه‌های شخصی او همخوانی ندارد. با این حال، بر اساس مستندات موجود در این دائره‌المعارف، می‌توان استنباط کرد که نتیجه این مناظره تأثیر عمیقی بر حاکم آن زمان گذاشته و به صدور فرمانی در سال ۱۲۶۴ میلادی مبنی بر مصادره و آتش زدن تلمود منجر شده است و پس از آن نیز موسی بن نحمان اخراج و تبعید شد (Ibid).

به نظر می‌رسد فرای پائولو کریستیانی در این مناظره توانسته باشد حاخام یهودی را از پاسخ‌گویی به اتهامات عاجز کرده و او را محکوم نماید. این واقعه نشان‌دهنده تأثیر و اهمیت مناظرات دینی در تاریخ روابط یهود و مسیحیت است و چگونگی استفاده از این مناظرات به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و دینی را به خوبی نشان می‌دهد.

1. Jacobs, Bacher & Broydé, n.d., “Moses ben Naḥman نیز ;”Gottheil & Kohler, n.d., “Disputations”, Jewish Encyclopedia.

مناظره بارسلونا

مناظره بارسلونا، که در سال ۱۲۶۳ میلادی برگزار شد، یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین رویدادهای مذهبی قرون وسطی به شمار می‌رود. در این مناظره، موسی بن نحمان (Moses ben Nahman)، که بیشتر با نام نحمانیدس (Nachmanides) یا با نام عبری "רמב"ן" (رامبان) شناخته می‌شود، به نمایندگی از یهودیت در برابر فرای پائولو کریستیانی یا فرای پل (Friar Paul Christiani) شرکت کرد.

فرای پل یک یهودی بود که به مسیحیت گرویده بود و به‌عنوان نماینده کلیسا در این مناظره ظاهر شد. این مناظره به دستور پادشاه جیمز اول آراگون برگزار شد و به بررسی چندین محور اصلی میان عقاید یهودیت و مسیحیت پرداخت.

نحمانیدس یکی از بزرگترین اندیشمندان و رهبران یهودی در قرون وسطی بود. او در سال ۱۱۹۴ میلادی در شهر خیرونا (Girona) در کاتالونیای اسپانیا به دنیا آمد و در سال ۱۲۷۰ میلادی در اورشلیم درگذشت. به گفته برخی نویسندگان از جمله چاییم حنوخ در کتاب «رامبان، فیلسوف و کابالیست» (۱۹۹۸)، نحمانیدس نه تنها یک عالم دینی برجسته و تفسیری با نفوذ بود، بلکه در زمینه فلسفه، عرفان (کابالا) و پزشکی نیز تبحر داشت (Henoch, 1998). او به عنوان مفسر تورات شناخته می شود و تفسیرهای او همچنان در جوامع یهودی به عنوان منابع معتبر مورد استفاده قرار می‌گیرند. وی در زمینه فلسفه و عرفان یهودی (کابالا) تأثیرات عمیقی گذاشت. همچنین او یکی از چهره‌های برجسته‌ای است که در مناظرات مذهبی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی شرکت کرد. در دوره‌ای که نحمانیدس زندگی می‌کرد، اسپانیا تحت حاکمیت مسیحیان بود و این دوران به عنوان یکی از دوره‌های بحرانی در تاریخ یهودیان اسپانیا شناخته می‌شود.

هدف اصلی مناظره بارسلونا، که توسط مقامات مسیحی و به خصوص توسط کلیسا ترتیب داده شده بود، اثبات برتری آموزه‌های مسیحی و تشویق یهودیان به گرویدن به مسیحیت بود. محورهای اصلی مناظره بارسلونا پیرامون مسیح بودن عیسی و نقش او در نجات بشر بود. در این مناظره در ابتدا، فرای پل تلاش کرد با استناد به متون مقدس یهودی و تفسیرهای تلمودی، نشان دهد که عیسی همان مسیح (ماشیح موعودِ یهودیان) (Mashiach) (به عبری: משיח) است. او به معجزات عیسی، مانند شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان، اشاره کرد و مدعی شد که این معجزات نشانه‌های واضحی از ماشیح بودن عیسی هستند. همچنین، او از کتاب دانیال و پیش‌بینی‌های پیامبران یهودی، از جمله اشعیا، استفاده کرد تا ثابت کند که عیسی همان بنده رنج‌دیده‌ای است که برای نجات بشریت آمده و رنج برده است. اما نحمانیدس به این استدلال‌ها پاسخ داد و تأکید کرد که معجزات به تنهایی نمی‌توانند مسیح (ماشیح) بودن عیسی را اثبات کنند. او اشاره کرد که یهودیان منتظر مسیحی هستند که صلح و عدالت جهانی را به ارمغان بیاورد، و از آنجایی که این نشانه‌ها هنوز تحقق نیافته‌اند، عیسی نمی‌تواند ماشیح موعود باشد. به باور نحمانیدس، بنده رنج‌دیده‌ای که در کتاب اشعیا ذکر شده است، نمادی از قوم یهود است که در طول تاریخ به دلیل وفاداری به خداوند رنج‌های بسیاری را تحمل کرده‌اند، نه شخص عیسی.

بنابراین، از نظر نحمانیدس، عیسی نمی‌تواند ماشیح باشد زیرا نشانه‌های ماشیح، مانند صلح و عدالت جهانی، در زمان او محقق نشده‌اند و تفسیر مسیحیان از متون یهودی اشتباه است. محور دیگری که در این مناظره مورد بحث قرار گرفت، تفاوت میان شریعت یهودی و محبت و بخشش بود. فرای پل ادعا کرد که عیسی مردم را از قیود سخت‌گیرانه شریعت آزاد کرده و آنان را به سوی عشق و بخشش بی‌پایان هدایت کرده است. او معتقد بود که مردم برای نزدیکی به خدا نیازی به رعایت دقیق قوانین شریعت ندارند. اما نحمانیدس با این نظر مخالف بود و تأکید کرد که شریعت الهی نه تنها محدودیتی ایجاد نمی‌کند، بلکه راهی برای هدایت مردم به سوی خداوند است. او بیان کرد که محبت و بخشش بخشی از شریعت یهودیت است، اما این اصول باید در چارچوب قوانین الهی اجرا شوند. در بخش دیگری از مناظره، فرای پل سعی کرد با استفاده از تلمود و تفاسیر مسیحی از متون یهودی، ثابت کند که عیسی همان ماشیح موعود است. او به تفاسیر تلمودی و پیش‌بینی‌های پیامبران اشاره کرد، اما نحمانیدس به‌طور قاطعانه این تفسیرها را نادرست دانست. او بیان کرد که متون یهودی به وضوح نشان می‌دهند که ماشیح هنوز نیامده است و تفسیرهای مسیحی از این متون را بر اساس پیش‌فرض‌های نادرست دانست. بحث دیگری که در این مناظره مطرح شد، قربانی شدن عیسی و مفهوم رستگاری بود. فرای پل ادعا کرد که قربانی شدن عیسی بر روی صلیب برای بخشش گناهان بشریت بوده و باید به‌عنوان

نشانه‌ای از مسیح بودن او در نظر گرفته شود. او معتقد بود که عیسی با رنج خود گناهان انسان‌ها را به دوش کشید و نجات را برای آنان فراهم کرد. نحمانیدس این استدلال را رد کرد و تأکید کرد که در یهودیت، بخشش گناهان از طریق توبه و عمل صالح به دست می‌آید، نه از طریق قربانی شدن یک فرد. او تصریح کرد که هر فرد مسئول اعمال خود است و نمی‌تواند از رنج دیگران برای بخشش گناهان خود استفاده کند.

یکی دیگر از محورهای مهم این مناظره، بحث درباره بازگشت دوم مسیح بود. فرای پل بر این باور بود که عیسی در آینده دوباره بازخواهد گشت تا پادشاهی خداوند را برقرار کند و عدالت و صلح جهانی را به ارمغان بیاورد. او این مفهوم را دلیلی برای پذیرش عیسی به‌عنوان مسیح مطرح کرد و مدعی شد که نشانه‌های کامل مسیح بودن عیسی در بازگشت دوم او تحقق خواهند یافت. اما نحمانیدس این ایده را رد کرد و گفت که در یهودیت، مسیح (ماشیح) تنها یک بار می‌آید و در همان زمان تمام وعده‌های الهی را محقق می‌سازد. در طول مناظره، فرای پل یهودیان را متهم به تحریف متون مقدس خود کرد و مدعی شد که یهودیان برای انکار مسیح بودن عیسی، تفاسیر خود را تغییر داده‌اند. نحمانیدس به این اتهامات پاسخ داد و تأکید کرد که یهودیان متون مقدس خود را به‌طور دقیق حفظ کرده‌اند و این تفاسیر بر اساس روش‌های معتبر یهودی است. او استدلال کرد که تفسیرهای مسیحیان از متون یهودی نادرست است و بر پیش‌فرض‌های مسیحی استوار است. در نهایت، فرای پل رفتارهای اخلاقی یهودیان را نقد کرد و مدعی شد که بسیاری از یهودیان از قوانین دینی خود پیروی نمی‌کنند و این انحراف را دلیلی برای پذیرش مسیحیت دانست. نحمانیدس این نقدها را رد کرد و تأکید کرد که ضعف‌های اخلاقی برخی افراد نمی‌تواند به‌عنوان دلیلی برای رد شریعت یهودی مطرح شود. او توضیح داد که یهودیان همچنان به شریعت الهی پایبند هستند و مشکلات اخلاقی برخی افراد نمی‌تواند باعث پذیرش مسیحیت باشد. به‌طور کلی، این مناظره به بررسی اختلافات اساسی میان یهودیت و مسیحیت پرداخته و استدلال‌های دو طرف را در زمینه‌های مختلف الهیاتی و اخلاقی مطرح کرده است (Maccoby, 1993, pp. 102-147).

گزارش‌های یهودی برای نمونه دائرة المعارف یهودی – نحمانیدس را به عنوان فردی با تسلط کامل بر متون یهودی و بهره‌مند از استدلال‌های قوی معرفی کرده که توانسته است به‌طور مؤثر در برابر انتقادات کریستیانی از باورهای یهودی دفاع کند؛ با این حال، نتیجه این مناظرات از پیش به نفع مسیحیت تعیین شده بود، و نحمانیدس ، برغم دفاعیات قوی خود، ناچار به ترک اسپانیا شد.[1] یهودیان این واقعه و سایر مناظرات میان یهودیان و مسیحیان را به عنوان نمادی از تنش‌های دینی و فرهنگی بین جوامع یهودی و مسیحی در قرون وسطی تفسیر می‌کنند. این مناظرات اغلب به‌طور اغراق‌آمیزی به عنوان شاهدی بر برتری استدلال‌های یهودیان بازگو می‌شود، به این معنا که یهودیان همواره استدلال‌های قوی و منطقی ارائه می‌دادند، اما به دلیل نتایج از پیش تعیین‌شده و گرایش‌های جانبدارانه به نفع مسیحیت، در نهایت محکوم می‌شدند و حتی به اخراج و تبعید نیز محکوم می‌گردیدند. این رویکرد در روایت این مناظرات، تصویری از تلاش‌های فکری و منطقی یهودیان ارائه می‌دهد که در مقابل نظام‌های قدرت مسیحی آن زمان ناکام می‌ماندند (Maccoby, 1993, p. 150). پس از مناظره بارسلونا، رامبان (موسی بن نحمان) مجبور به تبعید به اورشلیم شد. او پس از تبعید، به بازسازی جامعه یهودیان در اورشلیم پرداخت و یک کنیسه معروف به نام کنیسه رامبان تأسیس کرد که به یکی از مهم‌ترین مراکز دینی و اجتماعی یهودیان در اورشلیم تبدیل شد. در آن زمان، اورشلیم تحت کنترل ممالیک بود که مسلمانان بر منطقه حاکم بودند. ممالیک در ابتدا برخورد چندان خصمانه‌ای با یهودیان نداشتند و به رامبان اجازه دادند تا جامعه یهودیان را بازسازی کند (Jacobs, Bacher & Broydé, n.d., “Moses ben Naḥman”, Jewish Encyclopedia). پس از تبعید به اورشلیم، رامبان تلاش کرد جامعه یهودی کوچکی که در آنجا باقی مانده بود را بازسازی کند. او نقش مهمی در احیای زندگی یهودی در اورشلیم داشت، از جمله تأسیس کنیسه‌ای که به نام او شناخته می‌شود. این کنیسه یکی از قدیمی‌ترین کنیسه‌های فعال در اورشلیم است. رامبان در سال ۱۲۷۰ در اورشلیم درگذشت. تلاش‌های او برای بازسازی جامعه یهودی در اورشلیم اثری پایدار بر تاریخ یهودیت گذاشت. رامبان (موسی بن نحمان) در اورشلیم جایگاه بسیار مهمی در میان یهودیان دارد و به عنوان یکی از بزرگترین علمای یهود شناخته می‌شود. کنیسه‌ای که او تأسیس کرد، همچنان در اورشلیم فعال است و به نام «کنیسه رامبان» (Ramban Synagogue) شناخته می‌شود. این کنیسه به عنوان یکی از مراکز مهم مذهبی و

1. Jacobs, Bacher & Broydé, n.d., “Moses ben Naḥman نیز ;”Gottheil & Kohler, n.d., “Disputations”, Jewish Encyclopedia.

تاریخی یهودیان محسوب می‌شود. پس از سال ۱۹۴۸ میلادی در بخش غربی اورشلیم، کنیسه دوم رامبان نیز ساخته شد. این کنیسه با کنیسه اصلی و تاریخی رامبان که در بخش قدیمی اورشلیم قرار دارد، متفاوت است (Ibid).

گفتنی است برخی ایده ها و دیدگاه های موسی بن نحمان مورد پذیرش یهودیان مدرن دوره های بعد نبوده است از جمله عقاید عرفانی و مواضع او در مورد مسائلی مانند پزشکی، جادو، طالع بینی، پیشگویی، زندگی پس از مرگ، سرزمین اسرائیل، زنان، فرشتگان، جهنم، شیاطین و حتی خدا که دیدگاه های هنجاری اکثر یهودیان مدرن نیستند. برای نمونه درازین در کتاب «رامبان: متفکری متفاوت» (۲۰۱۸م)، توضیح می دهد که دیدگاه های رامبان درباره مسائل متافیزیکی و تلمودی، گاهی با اندیشه‌های عقل‌گرایانه یهودیان مدرن همخوانی ندارد. او همچنین به مواردی از سوءبرداشت‌های رامبان از تفاسیر دیگران، مانند تفسیر اونکلوس (ترجمه آرامی تورات)، پرداخته و بیان می‌کند که این تفاسیر در برخی موارد منجر به نتیجه‌گیری‌های پیچیده و دشوار برای اندیشه یهودیت شده است (Drazin, 2018). با وجود تفاوت اندیشه‌های رامبان با یهودیان دوره‌های بعد، شگفت‌آور است که امروزه از او به‌عنوان اندیشمندی برجسته یهودی در قرون وسطی با استدلال‌های محکم در دفاع از یهودیان یاد می‌شود؛ در حالی که احتمالاً این تصویر بعدها ساخته شده و او در دوره قرون وسطی چنین جایگاهی نداشته است.

نوع گزارش مناظرات، در خدمت اهداف خاص یهود

تعداد دقیق مناظرات بین یهودیان و غیر یهودیان در قرون وسطی به صورت دقیق ثبت نشده است، زیرا این مناظرات در مکان‌ها و زمان‌های مختلفی برگزار شده‌اند و به دلیل شرایط تاریخی و جغرافیایی متفاوت، برخی از آنها به‌صورت رسمی ثبت نشده‌اند. با این حال، چندین مناظره معروف مانند مناظرات پاریس (۱۲۴۰م)، بارسلونا (۱۲۶۳م)، و تورتوسا (۱۴۱۳–۱۴۱۴م) وجود دارد که به‌طور گسترده‌ای مستند شده‌اند. از میان مناظرات یهودیان با غیر یهودیان در قرون وسطی، مناظره بارسلونا در سال ۱۲۶۳ میلادی معروف‌ترین است. این مناظره به دلیل تأثیرات گسترده‌اش بر روابط یهودیان و مسیحیان و همچنین به دلیل اینکه رامبان پس از مناظره مجبور به تبعید شد، بسیار برجسته است. گزارشهای موجود از این مناظره، شامل گزارش‌های خود رامبان از این مناظره است که به زبان عبری نوشته شده بود و بعدها توسط چارلز بی. چاول (Charles B. Chavel) به انگلیسی ترجمه شد (Nahmanides, 2017, Trans. Chavel; Maccoby, 1993, pp. 102-147). در بررسی و تحلیل متن عبری مناظره بارسلونا، یکی از مباحث کلیدی بررسی ماهیت این متن به‌عنوان یک گزارش تاریخی است. سؤال اساسی این است که آیا این متن، بازتابی دقیق از رویدادهای تاریخی است یا اینکه عمدتاً به‌عنوان یک اثر ادبی با اهداف جدلی و تبلیغی تدوین شده است؟ به نظر می‌رسد که این متن تنها بازگوکننده وقایع تاریخی نیست؛ بلکه دارای لایه‌های ادبی و تخیلی نیز می‌باشد که در راستای مقاصد خاصی مانند دفاع از یهود و تقویت پیام‌های اعتقادی یهودیت تدوین شده است. در یک پژوهشی که به مناسبت ۸۵۰مین سالگرد مناظره بارسلونا ارائه شد، با بررسی و تحلیل دقیق متن عبری مناظره، از جمله بررسی ویژگی‌های زبانی، ساختاری و محتوایی و نیز تحلیل شواهد متنی و نسخه‌های خطی موجود، نتایج مهمی به دست آمده است. این بررسی ها نشان می دهند که نسخه‌های خطی متعدّدی از متن عبری این مناظره از اواخر قرن سیزدهم تا اواخر قرن چهاردهم میلادی وجود داشته است (Bianchi, 2013). اشاره به نسخه‌های خطی متعدد از مناظره بارسلونا احتمالاً به این معناست که در طول زمان، تغییرات و بازنویسی‌هایی در این متن صورت گرفته است و به دلیل اضافه شدن عناصر ادبی و جدلی، متن موجود بیشتر به یک اثر ادبی–تبلیغی تبدیل شده است تا یک گزارش تاریخی عینی. بر این اساس، مناظره بارسلونا تنها یک بازنمایی عینی تاریخی از بحث‌ها نیست، بلکه یک اثر ادبی–جدلی است که در آن حقایق تاریخی و عناصر خیالی در هم تنیده شده‌اند تا اثری تأثیرگذارتر و معنادارتر ارائه شود. این شیوه‌ی نگارش نشان می‌دهد که متن بیشتر به‌عنوان یک ژانر ادبی با پیام‌های قوی‌تر عمل کرده تا یک گزارش تاریخی صرف. خلق یک اثر ادبی به این مفهوم که این مناظره با تکنیک های ادبی ساخته شده است برای این که کیفیت روایی آن را افزایش دهد و آن را نه تنها به یک سند تاریخی، بلکه به یک قطعه ادبی جذاب تبدیل کند که در بین مخاطبانش طنین انداز شود. همچنین متن با آمیختن رویدادهای تاریخی با بازسازی تخیلی، به حافظه فرهنگی جامعه یهودی کمک می کند و به نگرانی ها و آرزوهای جمعی در مورد انتظارات مسیحایی و هویت یهودی می پردازد (Ibid).

بررسی دقیق متن این مناظره نشان می‌دهد که درباره وضعیت آن به عنوان یک سند صرفاً تاریخی باید تردید کرد و در عوض باید به آن به عنوان یک اثر ظریف اغراق آمیز نگاه کرد که هم واقعیت‌های بحث و هم مقاصد ادبی و کلامی نویسنده را منعکس می‌کند. این دوگانگی به متن اجازه می دهد تا در سطوح چندگانه عمل کند، و هم به عنوان یک روایت تاریخی و هم به عنوان قطعه ای از ادبیات جدلی با هدف دفاع و بیان اندیشه یهودی عمل کند که واقعیت رویدادها را برای خدمت به اهداف خاصی تحریف می کند (Ibid).

در واقع، متن این مناظره، استدلال ها و پیروزی های یهودیان را به گونه ای برجسته می کند که جامعه یهودی را مطمئن و تقویت می کند و سعی دارد هرگونه ضعف یا چالشی را که در جریان بحث واقعی با آن مواجه می شود کم اهمیت جلوه دهد و نحمانیدس را به عنوان یک شخصیت قهرمان در دفاع از یهودیت در برابر انتقادات مسیحی معرفی کند. به عبارتی، این روایت ممکن است منعکس کننده نگرانی ها و امیدهای جامعه یهودی در آن زمان باشد و به تصویری منتهی شود که با آرزوهای آنها به جای پایبندی دقیق به دقت تاریخی مطابقت دارد. در نهایت، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که نوع روایت این مناظرات از سوی جامعه یهود، تنها به دنبال ثبت دقیق وقایع تاریخی نیست؛ بلکه به گونه‌ای بازتاب‌دهنده نگرانی‌ها و امیدهای جامعه یهودی زمان خود است؛ تصویری که بیشتر با آرمان‌ها و تمایلات آنها هم‌خوانی دارد تا با واقعیت تاریخی دقیق.

نتیجه گیری

در مطالعه مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی، می‌توان به عمق تأثیرات متقابل دینی و اجتماعی این دوره پی برد. این مناظرات، که در بسیاری از مواقع تحت نظارت و هدایت کلیسا برگزار می‌شدند، بخشی از تلاش‌های سازمان‌یافته مسیحیت برای تثبیت برتری خود و کاهش نفوذ یهودیان در سرزمین‌های مسیحی بودند. کلیسا از این مناظرات به عنوان ابزاری استفاده می‌کرد تا از طریق آن‌ها به تقویت قدرت خود و حفظ وحدت دینی در برابر آنچه تهدیدهای خارجی می‌پنداشت، بپردازد. این مناظرات نه تنها به حوزه‌های دینی محدود نمی‌شدند، بلکه ابزارهایی سیاسی و اجتماعی نیز محسوب می‌شدند که به کلیسا و حاکمان مسیحی اجازه می‌دادند تا از طریق آن‌ها به کنترل و مدیریت جامعه بپردازند. یکی از دلایل و اهداف مهم برگزاری این مناظرات، اتهامات و جرایمی بود که درباره یهودیان مطرح بود. این اتهامات شامل قتل های آیینی، تهدید به امنیت اجتماعی و نقض اصول اخلاقی مسیحیت، رباخواری، بی احترامی به مسیح و مقدسات مسیحیت، جادوگری، توطئه بر ضد نظام سیاسی و اجتماعی بودند. یهودیان به دلیل اعمال و رفتارهایشان که مغایر با اصول و ارزش‌های مسیحی بود، در مناظرات در موضع ضعف قرار داشتند. کلیسا با استفاده از این مناظرات، تصویر منفی از یهودیان را در اذهان عمومی تقویت می‌کرد و بدین ترتیب، زمینه‌ساز اعمال محدودیت‌ها و فشارهای بیشتر بر این اقلیت دینی می‌شد. در فضای متشنج این دوره، مناظرات دینی به بستری برای نمایش قدرت و نفوذ کلیسا تبدیل شدند. این مناظرات، علاوه بر تأکید بر برتری دینی مسیحیت، ابزاری برای توجیه و تقویت سیاست‌های ضدیهودی کلیسا و حاکمان مسیحی نیز بودند. از طریق این مناظرات، کلیسا می‌توانست حمایت عمومی را جلب کند و مشروعیت بیشتری برای اعمال فشار بر یهودیان کسب نماید. در نتیجه، یهودیان نه تنها در فضای دینی، بلکه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز تحت فشار قرار می‌گرفتند. این فشارها شامل دادگاه‌های تفتیش عقاید، شکنجه، و در بسیاری موارد، اخراج از سرزمین‌های مسیحی بود. هرچند که این مناظرات اغلب به نفع کلیسا و حاکمان مسیحی تمام می‌شدند، اما فرصت‌هایی نیز برای رشد و تبادل اندیشه‌های دینی و فلسفی فراهم می‌کردند. از این منظر، مناظرات دینی نقشی دوگانه ایفا می‌کردند: هم ابزار سرکوب و هم بستر گفتمان. در نهایت، بررسی مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی، به ما این امکان را می‌دهد که نه تنها روابط پیچیده و متقابل دینی و اجتماعی آن دوران را درک کنیم، بلکه چگونگی استفاده از ابزارهای دینی برای تحقق اهداف سیاسی و اجتماعی را نیز بشناسیم. در عین حال، باید به این نکته نیز توجه داشت که بررسی تاریخی متن این مناظرات با چالش‌هایی جدی مواجه است، چرا که شواهد نشان می‌دهند متن‌های مربوط به این مناظرات از جمله مناظره بارسلونا، در طول زمان دستخوش تغییرات و دستکاری‌هایی شده‌اند. این تحریفات، بازتاب دقیق و قابل اعتمادی از واقعیت‌های تاریخی ارائه نمی‌دهند. به‌ویژه نسخه‌های خطی متعدد از این مناظره، که به وضوح ترکیبی از واقعیت‌های تاریخی و عناصر ادبی– جدلی هستند، بیشتر در خدمت

اهداف تبلیغی و کلامی قرار گرفته‌اند. این تنوع و تغییرات در متن‌ها باعث می‌شود که مناظرات میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی، به جای یک گزارش عینی، به عنوان یک اثر ادبی با لایه‌های جدلی و مقاصد خاص در خدمت اهداف یهود تعبیر شود، و در نتیجه، نمی‌توان آن را به عنوان روایتی کاملاً وفادار به حقیقت تاریخی پذیرفت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسنده، این مقاله تعارض منافع ندارد.

حامی مالی

از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه قرآن و حدیث به‌خاطر حمایت معنوی تشکر و قدردانی می‌شود.

سپاسگزاری

نویسنده از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می کند.

References

Barzilay, T. (2022). Poisoned wells: Accusations, persecution, and minorities in medieval Europe, 1321-1422. University of Pennsylvania Press. https://doi.org/10.2307/j.ctv1rdtws3

Berenbaum, M. (n.d.). Anti-Semitism in medieval Europe. In *Encyclopedia Britannica*. Retrieved from https://www.britannica.com/topic/anti-Semitism/Anti-Semitism-in-medieval-Europe

Bianchi, F. (2013). *The Hebrew text of the Disputation of Barcelona*. Paper presented at the Colloquium held at the Museu d'Historia de Barcelona on the occasion of the 850th anniversary of the Disputation of Barcelona, June 20, 2013.

Bowd, S., & Cullington, J. D. (Eds.). (2012). *"On Everyone's Lips": Humanists, Jews, and the Tale of Simon of Trent* (Vol. 418). ACMRS Press.

Chazan, R. (2007). The Jews of Medieval Western Christendom, 1000-1500. Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511818325

Climenhaga, L. (2012). Imagining the Witch: A Comparison between Fifteenth-Century Witches within Medieval Christian Thought and the Persecution of Jews and Heretics in the Middle Ages. *Constellations*, 3(2). https://doi.org/10.29173/cons17200

Davis, R. H. C. (2005). *A history of medieval Europe: From Constantine to Saint Louis* (3rd ed.). Routledge.

Desecration of the Host. (n.d.). *Jewish Encyclopedia*.

Desecration of Host. (n.d.). *Jewish Virtual Library*.

Drazin, I. (2018). *Nachmanides: An unusual thinker*. Gefen Publishing House.

Fried, J. (2017). *The Middle Ages* (P. Lewis, Trans.). Belknap Press: An Imprint of Harvard University Press.

Gottheil, R., & Kohler, K. (n.d.). Disputations. In *Jewish Encyclopedia*.

Henoch, C. (1998). *Ramban: Philosopher and Kabbalist: On the basis of his exegesis to the Mitzvoth*. Jason Aronson, Inc.

Hsia, R. P. C. (1996). *Trent 1475: Stories of a Ritual Murder Trial*. Yale University Press.

Jacobs, J., Bacher, W., & Broydé, I. (n.d.). Moses ben Naḥman Gerondi (RaMBaN; known also as Naḥmanides and Bonastruc da Porta). In *Jewish Encyclopedia*.

Luther, M. (1948). *On the Jews and Their Lies*. Christian Nationalist Crusade.

Maccoby, H. (1993). *Judaism on Trial: Jewish-Christian Disputations in the Middle Ages*. The Littman Library of Jewish Civilization.

Morlet, S. (Ed.). (2020). *Jewish-Christian disputations in antiquity and the Middle Ages: Fictions and realities*. Peeters Pub & Booksellers.

Morris, B., & Kedar, B. Z. (2023). 'Cast thy bread': Israeli biological warfare during the 1948 War. *Middle Eastern Studies*, 59(5), 752–776. https://doi.org/10.1080/00263206.2022.2122448

Ramban, Nahmanides, R., (2017). *The Disputation at Barcelona: Ramban* (C. B. Chavel, Trans.). BN Publishing.

Paris, M. (n.d.). Image of the Wandering Jew. In *Chronica Majora, Part II*, MS Corpus Christi College Cambridge 16, fol. 74v. Reprinted with permission from the Master and Fellows of Corpus Christi College, Cambridge.

Shoham-Steiner, E. (2020). *Jews and Crime in Medieval Europe*. Wayne State University Press.

Soyer, F. (2019). Chapter 2: "The Dehumanization and Demonization of the Medieval Jews". In *Medieval Antisemitism?* (pp. 45–66). Arc Humanities Press. https://doi.org/10.1017/9781641890083.004

Trachtenberg, J. (2002). *The devil and the Jews: The medieval conception of the Jew and its relation to modern anti-Semitism* (M. Saperstein, Foreword). Jewish Publication Society.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

A Study on the Minting System and the Method of Coin Production in Safavid Iran

Amir Ahangaran

Assistant Professor, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: ahangaran.a@lu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 09 April 2025
Received in revised form 22 June 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 23 March 2025

Keywords:
Safavids,
Mint,
Coin,
Fineness,
Counterfeiting

ABSTRACT

Objective: This study aims to examine the structure and functioning of mints during the Safavid period and to explain the process of minting gold and silver coins by the central government and copper coins by provincial governors. It also seeks to analyze the causes and underlying factors of fraud and counterfeiting in coin minting and to assess their impact on the monetary and economic system of the period.

Method: This research employs a combined approach using a historical analytical method. The data were collected through field examinations of coins and minting sites, as well as through the study and analysis of library sources and historical documents. The collected data were then analyzed within a historical and analytical framework.

Results: The findings indicate that from the beginning of Shah Ismail's reign to the end of the Safavid dynasty, changes occurred in the quantity, metal composition, weight, function, type, and even the names of coins, largely depending on access to precious metals. Efforts by some Safavid rulers to change the minting technique from the traditional hammered and manual method to a rotary and mechanical system, intended to increase both the quantity and quality of coin production, were largely unsuccessful. Moreover, the deliberate minting of debased or underweight coins by certain rulers and state officials, along with the use of similar dies for both gold and silver coins, created favorable conditions for counterfeiting and fraudulent practices.

Conclusion: The findings of this study indicate that counterfeiting and forgery in Safavid coinage constituted a relatively common and, to some extent, unavoidable phenomenon. This situation was not only the result of technical shortcomings in the minting process and the failure to modernize minting techniques, but also stemmed from the administrative and political structure of the Safavid state. The deliberate reduction of the fineness and weight of coins by certain rulers and government officials, the absence of effective oversight, the lack of consistent prosecution and punishment of counterfeiters, and the prevalence of bribery all contributed to undermining the credibility of the circulating currency and to the instability of the monetary system during this period.

Cite this article: Ahangaran, A. (2025). A Study on the Minting System and the Method of Coin Production in Safavid Iran. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2026.2052681.1177

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2052681.1177

Introduction

This introduction underscores the significance of coinage and the discipline of numismatics in historical and archaeological research. Through these studies, various dimensions such as the political and dynastic history, economic conditions, cultural aspects, and historical geography of various governments can be better understood. The Safavid era is no exception, and the study of its coinage can help clarify certain historical ambiguities of this period.The operation of mints and the striking of coins, which constituted a vital political and economic pillar for governments centuries before the Safavid period, played a dual role: both in political legitimation (alongside the reading of the khutbah) and in fostering economic prosperity or decline (contingent on the fineness and quality of the coins). Consequently, the management of mints consistently garnered the attention of ruling dynasties. While the general method of striking hammered coins in Iranian history underwent few significant changes across different periods, the motifs, calligraphic styles, and inscriptions (saj') on the coins varied in accordance with the political and religious orientations of each dynasty. During the Safavid era, with the formal adoption of Twelver Shi'ism, the saj' and epigraphy of the coinage underwent substantial transformations, and silver and gold coins were denominated by various names based on their weight, some of which remained current in subsequent periods.Furthermore, existing numismatic studies have addressed Iranian coinage and mints in diverse works; however, most of these have offered only general or catalog-like references to Safavid coinage, with limited analytical examination of the subject.

Method

This research employs a combined approach using a historical analytical method. The data were collected through field examinations of coins and minting sites, as well as through the study and analysis of library sources and historical documents. The collected data were then analyzed within a historical and analytical framework.

Results

The findings indicate that from the beginning of Shah Ismail’s reign to the end of the Safavid dynasty, changes occurred in the quantity, metal composition, weight, function, type, and even the names of coins, largely depending on access to precious metals. Efforts by some Safavid rulers to change the minting technique from the traditional hammered and manual method to a rotary and mechanical system, intended to increase both the quantity and quality of coin production, were largely unsuccessful. Moreover, the deliberate minting of debased or underweight coins by certain rulers and state officials, along with the use of similar dies for both gold and silver coins, created favorable conditions for counterfeiting and fraudulent practices.

Conclusion

This conclusion demonstrates that Safavid mints, in addition to their significant political function in legitimizing the ruling authority, served as major sources of revenue for the central

government, the shah, and provincial governors. Although the Safavids inherited a tri-metallic monetary system from earlier dynasties, they introduced notable changes to the administrative structure of the mints and the techniques of coin production. They also innovated in coin design, implementing new religious inscriptions and incorporating poetic distichs praising Safavid rulers features that had little precedent in earlier periods.

Despite the limited references of Safavid-era historians to the monetary units and denominations of the time, European travelogues provide valuable information on various gold and silver coins such as the ashrafi, shahi, abbasi, and others. Prior to the monetary reforms of Shah Abbas I, coins like the lari and tanga, inherited from earlier dynasties, continued to be minted regionally. Through Shah Abbas's introduction and widespread promotion of the abbasi coin as a standardized monetary unit, the Safavid state ultimately achieved greater uniformity in its coinage system. Counterfeiting in Safavid coinage stemmed from several factors: the use of identical dies for gold and silver coins, the opportunism of certain rulers and officials, the absence of effective legal mechanisms to punish counterfeiters, and the prevalence of bribery. These issues intensified after the reign of Shah Abbas, particularly under Shah Suleiman and Shah Sultan Husayn, when administrative weakness and the growing influence of the royal harem and eunuchs contributed to a surge in counterfeit coins often produced with copper cores coated in gold or silver. From the reign of Shah Abbas onward, a declining number of active mints resulted from limited access to gold and silver mines, the outflow of silver from Iran, reduced imports of precious metals, and the loss of key commercial centers such as Baghdad and Qandahar. These developments led to severe liquidity shortages, compelling Shah Abbas at times to issue leather tokens as currency and, during fiscal crises, to melt valuable gold and silver vessels for coin production.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

جُستاری بر سازوکار ضراب‌خانه‌ها و چگونگی ضرب سکه در ایرانِ عصر صفوی

امیر آهنگران

استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: ahangaran.a@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
صفویان،
ضراب‌خانه،
سکه،
عیار،
تقلب

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی سازوکار ضراب‌خانه‌ها در دوره صفوی و تبیین چگونگی ضرب سکه‌های طلا و نقره توسط دولت مرکزی و سکه‌های مسی توسط حاکمان ایالات انجام شده است. همچنین تلاش شده است علل و زمینه‌های بروز تقلب و جعل در ضرب سکه‌ها و تأثیر آن بر نظام پولی و اقتصادی این دوره مورد تحلیل قرار گیرد.

روش پژوهش: پژوهش حاضر با رویکردی ترکیبی و به شیوه تاریخی–تحلیلی انجام شده است. داده‌ها از طریق بررسی‌های میدانی سکه‌ها و ضراب‌خانه‌ها و نیز مطالعه و تحلیل منابع کتابخانه‌ای و اسناد تاریخی گردآوری شده و سپس به‌صورت تحلیلی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از آغاز سلطنت شاه اسماعیل تا پایان دوره صفوی، بسته به میزان دسترسی به فلزات گران‌بها، در میزان، جنس، وزن، کارکرد، نوع و حتی نام سکه‌ها تغییرات متعددی به وجود آمد. تلاش برخی از شاهان صفوی برای تغییر شیوه ضرب سکه از روش چکشی و دستی به روش چرخی و مکانیکی، با هدف افزایش کمیت و بهبود کیفیت سکه‌ها، عمدتاً با ناکامی مواجه شد. افزون بر این، اقدام برخی شاهان و دولت‌مردان در ضرب سکه‌های کم‌عیار یا کم‌وزن و نیز استفاده از قالب‌ها یا سرسکه‌های مشابه برای سکه‌های طلا و نقره، زمینه را برای جعل و تقلب در سکه‌ها فراهم ساخت.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تقلب و جعل در سکه‌های دوره صفوی پدیده‌ای نسبتاً رایج و تا حدی اجتناب‌ناپذیر بوده است. این وضعیت نه‌تنها ناشی از ضعف‌های فنی در فرآیند ضرب سکه و ناکامی در نوسازی شیوه‌های ضرب بود، بلکه ریشه در ساختار اداری و سیاسی دولت صفوی نیز داشت. کاهش عمدی عیار و وزن سکه‌ها توسط برخی شاهان و کارگزاران حکومتی، نبود نظارت مؤثر، منع نشدن تعقیب و مجازات جاعلان و رواج رشوه‌خواری، همگی به تضعیف اعتبار پول رایج و بی‌ثباتی نظام پولی این دوره انجامید.

استناد: آهنگران، امیر. (۱۴۰۴). جُستاری بر سازوکار ضراب‌خانه‌ها و چگونگی ضرب سکه در ایرانِ عصر صفوی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۳-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2052681.1177

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2052681.1177

مقدمه

شناخت سکه‌ها و به تبع آن بهره بردن از فن سکه‌شناسی در پژوهش‌های تاریخی حتی با وجود تخصص داشتن در یک دوره یا حوزه خاص، کمک شایانی به مورخین و پژوهشگران حوزه مطالعات تاریخی و باستان‌شناختی برای بررسی بهتر و واکاوی دقیق تاریخ سیاسی و دودمانی، تاریخ اقتصادی، تاریخ فرهنگی، جغرافیای تاریخی و... سلسله‌ها و دولت‌ها در ادوار مختلف تاریخ ایران می‌کند. دوره صفوی نیز به عنوان یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران از این مهم مستثنی نیست و با مطالعات کتاب‌خانه‌ای و بررسی میدانی سکه‌ها می‌توان به ابهام‌زدایی از برخی از مسائل مهم تاریخی در این دوره پرداخت. سابقه‌ی فعالیت ضراب‌خانه‌ها و ضرب سکه‌های چکشی به عنوان یکی از ارکان مهم سیاسی و اقتصادی در تشکیل سلسله‌ها به قرن‌ها قبل از دوره صفویه برمی‌گردد. ضرب سکه در کنار خواندن خطبه از لحاظ سیاسی در بحث اقتدار و مشروعیت‌سازی به کمک سلسله‌ها می‌آمد و از لحاظ اقتصادی نیز سکه‌ها می‌توانستند بسته به کیفیت و عیارشان؛ مسببات رونق و ضعف اقتصادی دولت‌ها در انجام مبادلات تجاری و بازرگانیِ داخلی و خارجی را فراهم آورند. به همین دلایل مدیریت ضراب‌خانه و ضرب سکه همواره مورد توجه سلسله‌های مختلف بود. با این‌که در کلیت مراحل و نحوه‌ی ضرب سکه‌های چکشی در ضراب‌خانه‌ها در ادوار مختلف تاریخ ایران تغییرات زیادی دیده نمی‌شود، اما نقوش و سجع سکه‌ها بسته به گرایشات سیاسی–مذهبی سلسله‌ها با هم متفاوت است. چنان‌که از دوره صفویه به عنوان دوره‌ی مورد بحث این پژوهش؛ سکه‌ها به دلیل رسمیت یافتن مذهب تشیع دچار تغییرات عمده در سجع و بعد خط نوشتاری روی خود شدند و حتی سکه‌های نقره و بعد طلا بسته به وزن سکه به اسامی مختلفی نام‌گذاری شدند که برخی از این اسامی حتی در دوره‌های بعد هم‌چنان مصطلح باقی ماندند.

پرسش‌های پژوهش

این پژوهش بر این پرسش‌ها استوار است که ضرب سکه در ضراب‌خانه‌ها چه مراحلی را پشت سر گذاشته؟ ضراب‌خانه‌ها چه نقشی در اقتصاد دوره صفویه داشته‌اند؟ چه عواملی در تقلب و جعل در سکه‌ها و هم‌چنین پائین آمدن عیار و ارزش مادی آنها در این دوره نقش داشته‌اند؟فرضیه‌ای که این پژوهش حول محور آن شکل گرفته، عبارتست از این‌که؛ ضراب‌خانه و چگونگی ضرب سکه با تحت تأثیر تحولات مذهبی و فرهنگی هم‌چون رسمیت یافتن مذهب تشیع و توجه ویژه به خط نستعلیق و هم‌چنین نگارگری به لحاظ شکل ظاهر و خط نوشتاری و سجع‌هایی که دو بیتی هستند با تغییرات عمده‌ای مواجه شده است. هم‌چنین دلیل تقلب در ضرب سکه‌ها؛علاوه بر یکی بودت سرسکه‌های طلا و نقره؛ نظارت ضعیف دولت بر ضراب‌خانه و کارمندانش که از وزن سکه‌ها می‌دزدیدند و هم‌چنین خسّت و اقدام برخی شاهان برای انباشت طلا و نقره در خزانه برای جبران کمبود منابع طلا و نقره و... بوده است. در کتاب‌های متعددی که با موضوع سکه‌شناسی تالیف شده‌اند هم‌چون «سکه‌های شاهان ایرانی؛ آلبوم سکه‌ها، نشان‌ها و مهرهای پادشاهان ایران» تألیف رابینو(۱۳۵۳)و «سکه‌های ایران از آغاز تا زندیه» تألیف سرافرازی و آورزمانی(۱۳۹۹) و «دارالضرب‌های ایران دوره اسلامی» تألیف عقیلی(۱۴۰۱) به صورت کلی در کنار پرداختن به دارالضرب‌ها و سکه‌های دوره‌های تاریخی به دارالضرب‌ها و سکه‌های صفویان نیز به صورت بسیار مختصر اشاره شده است. کتاب «سکه‌های دوره صفویه» تألیف قائینی(۱۳۸۸) که نویسنده در این کتاب برخلاف تحقیقات فوق‌الذکر به صورت مستقل و نسبتاً مختصر به ضراب‌خانه و سکه در دوره صفویه اشاره شده است. اما فقدان دید تاریخی مولف این کتاب سبب شده تا وی به اکثر منابع و تحقیقات دوره صفویه مراجعه ننماید و به همین خاطر به بیشتر مطالبی که این پژوهش براساس آن سامان یافته، نپردازد.کتاب«سکه‌های ایران دوره صفویه» تألیف علاالدینی(۱۴۰۳)کتابی است که جدیداً به زیور طبع آراسته شده و نویسنده در ضمن پرداختن به اوضاع سیاسی دوران هریک از شاهان صفوی به صروت کاتالوگ‌وار نیز سکه‌های آنان را فقط با بیان سجع پشت و روی سکه‌ها معرفی می‌نماید و به هیچ کدام از مباحث مدنظر این پژوهش اشاره نمی‌نماید.

مدیریت ضراب‌خانه و نظارت بر آن

دولت صفویه حق انحصاری ضرب سکه و نظارت برکیفیت آن را هم‌چون سلسله‌های پیشین در دست داشت و ضراب‌خانه‌ها یکی از منابع مهم درآمد آنها بودند. به همین خاطر شاهان صفوی مسوولیت ضراب‌خانه‌ها را معمولاً به اطرافیان مورد اعتماد و آگاه‌شان واگذار می‌کردند ازیرا که «رونق و رواج امور سلطنت منوط به خطبه و سکه خلافت»(سمعیا، ۱۳۳۲: ۲۱)بود. هرچند در ظاهر نظارت کلی بر ضرب سکه و بحران‌های پولی ناشی از کمبود نقره جزو وظایف وزیر بزرگ بود،(نک: متی و دیگران، ۱۳۹۶: ۴۳) اما درواقع مسوولیت رتق‌وفتق امورات ضراب‌خانه‌ها برعهده معیرالممالک بود. با این‌که معیرالممالک از اعضای دارالشورای پادشاهی نبود،(وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۷۲؛ تارونیه، ۱۳۸۹: ۲۱۶؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۸–۹۷) اما حساسیت مقامش وی را در ردیف مقرب الخاقان‌ها قرار می‌داد و «استادان به‌وقوف و اطلاع ایشان[او] طلا و نقره را به عیار و وزن مقرر بدون غل و غش در ضراب‌خانه باتمام رسانیده[...] زر و سیم را مسکوک [نموده]، صاحبان این خدمت در کمال اعتماد و اعزاز احترام بوده و جمیع امور متعلقه به ضراب‌خانه را سلاطین خلافت مکین به معیّران[...] مرجوع می‌ساخته‌اند.»(سمعیا، ۱۳۳۲: ۲۱) هم‌چنین براساس فرمان شاه صفوی؛ عزل، نصب، تنبیه، بازخواست و صدور مجوز دادوستد برای ضرابی‌باشیان،مشرفان،سکه‌کنان،حکاکان،صرافان،زرکشان و استادان دست‌اندرکار در مراحل نُه‌گانه ضرب سکه بر عهده معیرالممالک بود.(سمعیا، ۱۳۳۲: ۲۲؛ عقیلی، ۱۳۷۷: ۳۸؛ و نک: فلسفی،۱۳۴۷: ۴۱۰/۲؛ دُران،۱۳۸۰: ۱۷۴) مجموعه این وظایف و اقدامات باعث می‌شد تا از معیرالممالک به عنوان بزرگ بازرسی که عیار مسکوکات را می‌سنجید و بر کار طلاگران و نقره‌کاران در سطح کشور(شاردن، ۱۳۷۲: ۱۲۱۹/۳) از لحاظ قضایی نظارت می‌کند، یاد کنند.(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۲۴) معیرالممالک با این‌که می‌توانست هم‌زمان عهده‌دار شغل ضراب‌باشی نیز باشد، اما رئیس واقعی ضراب‌خانه، ضراب‌باشی بود(مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۳۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۲–۱۵۱؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۹۱/۴؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۴۷۴/۵) که بر ضرب مناسب و با عیار بالای سکه‌ها و ممانعت از جعل آنها نظارت می‌کرد.(متی و همکاران: ۱۳۹۶: ۴۵) وظیفه‌ای که هیچ‌گاه کاملاً ضمانت اجرا پیدا نمی‌کرد و جاعلان به واسطه یکی بودن سرسکه‌های طلا و نقره، اقدام به ضرب سکه‌هایی جعلی با مغز مس و روکش طلا و نقره می‌کردند که نمونه‌هایی از آنها امروز موجود است و در مبحث تقلب و جعل سکه‌ها به آن پرداخته خواهد شد.

ضراب‌باشی ضابط و تحویل‌دار واجبی یا مالیات ضرب سکه نیز بود که می‌بایست مبالغ مربوط به آن را تعیین، وصول و به خزانه مرجوع کند.(مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۳۳) میزان واجبی برای هر سکه ۲درصد بود و درآمد حاصل از آن چهارمین منبع از منابع درآمدی شاهان صفوی محسوب می‌شد.(شاردن، ۱۳۷۲: ۱۲۴۸/۳و نک: ۵۵۷/۲–۵۵۶ و۶۷۳ و ۱۲۲۰/۳؛ متی، ۱۳۹۳: ۹۲)علاوه بر واجبی، کپک‌مرنی[؟] یا مالیات خُرد کردن یا تغییر پول، مالیات دیگری بود که کارمندان ضراب‌خانه در زمان نیاز به پول؛ صنعت‌گران و بازرگانان را وادار می‌کردند تا زر و سیم خود را در ضراب‌خانه مسکوک نمایند و از آنها حق‌الضرب بگیرند. کپک‌مرنی در هر ایالتی عنوانی داشت، چنان‌که در استرآباد به آن منکسر فلوس و شاهی می‌گفتند. بعدها که شاه‌تهماسب با توبه نصوحش در سال ۹۳۹ق به پادشاهی متشرع مبدل شد، به بهانه‌ی آن‌که کپک‌مرنی بخشی از مالیات‌های تمغاست آن را غیرقانونی و جمع‌آوریش را قدغن نمود.(نک: فلور، ۱۳۹۵: ۲۴۳)

در ضراب‌خانه پایتخت ۴۰۰نفر کارمند و کارگر در ۹قسمت و در ۹مرحله زیرنظر ضراب‌باشی سکه‌ها را ضرب می‌کردند.(نک:میرزا سمعیا، ۱۳۳۲: ۲۴) در منابع آماری از تعداد کارگران و کارمندان ضراب‌خانه‌های دیگر شهرها موجود نیست اما مسلماً تعدادشان نسبت به ضراب‌خانه پایتخت بسیار کمتر بوده است. ضراب‌خانه هم‌چون دیگر ادارات بزرگِ دولتی روزنامه‌ای داشت که در آن مسائل مرتبط با دارایی‌ها، بدهی‌ها و ترفیع‌ها را ثبت می‌کردند و ضراب‌باشی روزی یک‌بار آن را به رؤیت معیرالممالک می‌رسانید.(نک: فلور، ۱۳۹۵: ۱۵۰) بعداز ضراب‌باشی؛ صراف‌باشی قرارداشت که نقش مهمی در بالا نگه‌داشتن کیفیت و مرغوبیت ضرب سکه‌ها داشت و مسوول کم‌وکسر و کیفیت پولی بود که به اشخاص پرداخت می‌شد و برای حق‌الزحمه و تهیه هر کیسه پول، یک‌ونیم عباسی اجرت می‌گرفت.(تاورنیه،۱۳۸۹: ۱۳۳) صراف‌باشی حتی‌الامکان واسطه‌ی جلب طلا برای خزانه نیز بود.(مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۳۳)

هرچند ضراب‌خانه‌ها تحت مقررات دولتی اداره می‌شدند اما آنها را با مزایده یا مقاطعه به پیمان‌کاران خصوصی واگذار می‌کردند. امری که مسببات همکاری حاکمیت سیاسی با بخش خصوصی برای اداره و انتفاع از مزایای ضراب‌خانه‌ها را فراهم می‌آورد. به همین دلیل تنها دغدغه‌ی دولت این بود که ضراب‌خانه‌ها هم‌چنان سودآور بمانند تا پیمان‌کاران مبالغ خوبی جهت مزایده و مقاطعه بپردازند.(نک: متی، ۱۳۹۳: ۹۲؛ دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۴و راوندی، ۱۳۸۲: ۴۷۰/۵-۴۷۱) میزان مبلغ مزایده ضراب‌خانه‌ها و مواجب معیرالممالک و ضراب‌باشی را چنین نوشته‌اند:ضراب‌خانه‌ها را«پانصد تومان الی ششصد و هفتصد تومان به اجاره می‌داده‌اند[...] و سیصدوپنجاه تومان دیگر را به مواجب معیّر و ضرابی‌باشی و سایر ارباب حوالات سرکار خاصه‌شریفه می‌داده‌اند.»(سمیعا، ۱۳۳۲: ۲۴ ونک: دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۴) البته حق‌الامتیاز واگذاری ضراب‌خانه‌ها از ۲تا۲۰درصد ارزش فلز و براساس مقتضیات بازرگانی محلی و شرایط سیاسی موجود در نوسان بود. هم‌چنین برندگان مزایده و یا مقاطعه دیگر ناظر ضراب‌خانه و مسوول جمع‌آوری و ضرب دوباره مسکوکات، واجبی و نظارت بر تصفیه فلزات، تولید نخ زرین و سیمین برای قالی‌بافی و پارچه‌های نفیس بودند.(دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۴) به اذعان شاردن ۷/۵درصد به عنوان حق سکه‌زنی از فلز مسکوک عاید دولت صفویه می‌شد که هم‌زمان از تمام کشورهای دیگر بیشتر بود.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۲/۲ ونک:راوندی، ۱۳۸۲: ب۲/ج۱۱۱۸/۴) با این‌که هویزه پایتخت والیان خوزستان و بیگلربیگیان نخجوان، ایروان و تبریز از جمله کسانی بودند که از حق‌الامتیاز ضرب سکه برخوردار بودند،(کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۴؛ مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۱۳) اما ضراب‌خانه‌های ایالات دست‌کم در زمینه ضرب سکه‌های طلا و نقره به طور رسمی تحت نظارت مستقیم دولت مرکزی بودند. اقدام شاه‌عباس اول در مجازات و قطع سر رئیس ضراب‌خانه شیراز حاکی از آنست که این نظارت در حکومت شاهی مقتدر چیزی فراتر از یک موضوع نظری بوده است.(متی و دیگران، ۱۳۹۶: ۴۷)

چگونگی ضرب سکه‌های چکشی و تلاش ناکام برای ضرب سکه چرخی

صفویان هم‌چنان به ضرب چکشیِ سکه‌ها به شیوه پیشینیان با اعمال برخی تغییرات ادامه دادند و آنها حتی برای ضرب سکه به صورت چرخی نیز اقدام نمودند که ناکام ماند.کارری که ضراب‌خانه‌های صفویان در ایروان، تبریز و اصفهان را از نزدیک روئیت نموده درمورد شیوه‌ی ضرب سکه می‌نویسد:«فلز را در بوته گداخته و به شکل شمش درمی‌آوردند، سپس به ضرب چکش صفحه‌گونه‌ای از آن درست می‌کردند، سپس به اندازه‌های معینی می‌بریدند و اطراف آنها را یکی یکی با سوهان صاف می‌کردند و آن‌گاه اسم یا صورت لازم را به وسیله قالب و ضرب چکش بر آن منقوش می‌ساختند.»(کارری، ۱۳۴۸: ۹-۸ و نک:۳۲و ۱۱۵) شاردن نیز با بیانی مؤجز علاوه بر اشاره نمودن به چگونگی ضرب سکه‌های چکشی به وزن یکسان و جزئیات سجع پشت‌وروی آنها و هم‌چنین ناآشنایی و ضعف صنعت‌گران ایرانی با شیوه قالب‌زدن سکه اشاره می‌کند.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۲/۲)

شواهد حاکی از آنست که قبل از روزگار صفویان سکه‌ها را بعد از طی ۶ مرحله در ضراب‌خانه‌ها ضرب می‌کردند، (نک:نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱۶۲/۲) اما با تحول پیش آمده در ضراب‌خانه‌های دوره صفویه، سکه‌ها بعد از انجام ۹مرحله‌ی:سباکی،قرص-کوبی،آهنگری،چرخ‌کشی،قطاعی،کَهله‌کویی،سفیدگری،تخش‌کُنی و سکه‌کُنی ضرب می‌نمودند.(سمیعا، ۱۳۳۲: ۲۲-۲۱و نک: متی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۱؛ عقیلی، ۱۳۷۷: ۳۹-۴۰) توضیحات مبسوط میرزاسمیعا درباره این ۹مرحله بسیار ارزشمندست؛ ازیرا که نه منابع تاریخی دیگر و نه هیچ یک از سیاحان اروپایی با این دقت نظر از این ۹مرحله سخنی به میان نیاورده‌اند. هم‌چنین برخی بر این اعتقادند که پس از طی این ۹مرحله در هر دقیقه چیزی بین۳۳تا۳۸ سکه‌ی چکشی در ضراب‌خانه ضرب می‌شده است.(عقیلی، ۱۳۷۷: ۴۵-۴۱) بررسی میدانی برخی نمونه سکه‌های طلا، نقره و مس موجود از دوره صفویه حاکی از آنست که سکه‌های این دوره برخلاف دوره‌های قبل علاوه بر گرد و دایره‌ای بودن به اشکال مختلفی دیگری چون بیضی، مستطیل یا بادامی و مفتولی [لاری] نیز ضرب می‌شده‌اند. سکه‌های طلا و نقره دوره صفویان منقوش به طرح‌های اسلیمی هستند و سکه‌های مسی با تنوع بیشتر منقوش به انواع گونه‌های جانوران اهلی و وحشی و گل و گیاه هستند. علاوه بر ضراب‌خانه‌های مستقر در پایتخت و دیگر ایالات، ضراب‌خانه‌های سیار هم‌چون دوره‌های تاریخی دیگر که در هنگامه‌ی لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها فعال می‌شدند و انواع سکه‌های مورد نیاز برای تامین هزینه‌های شاه صفوی را ضرب می‌کردند و به‌جای محل ضرب بر روی آنها واژه‌های اردو، اردوی

شاه، رکاب و... نقر می‌شد. در پائین دو سکه‌ی طلا یا اشرفی ضرب اردو از شاه اسماعیل و شاه عباس اول و دو سکه نقره شاهی از شاه محمدخدابنده و عباسی از شاه صفی ضرب اردو و هم‌چنین یک سکه مسی یا فلوس ضرب اردو قابل روئیت است.

شکل ۱. از راست به چپ سکه‌ی طلا یا اشرفی ضرب اردو از شاه اسماعیل اول و شاه عباس اول

شکل ۲. از راست به چپ سکه های نقره شاهی از شاه محمدخدابنده و عباسی از شاه صفی ضرب اردو

شکل ۳. سکه مسی یا فلوس ضرب اردو احتمالاً ضرب شده در اواخر دوره صفوی

در برخی مواقع حتی بعضی از شاهان صفوی به خاطر مشکلات اقتصادی و کمبود موادخام برای ضرب سکه از سه فلز معروف، به صورت موقت از چرم به عنوان ژتون و جایگزینی برای سکه‌های مسی استفاده می‌کردند که در مبحث بعد به آن پرداخته خواهد شد.هم‌چنین گزارش‌های برخی سیاحان اروپایی نیز حاکی از آنست که شاهانی چون شاه‌عباس اول از شیوه ضرب چرخیِ سکه‌ها در کشورهای اروپایی مطلع بوده و حتی سفیر انگلستان را به‌خاطر سکه‌هایی که با این نوع ضرب به همراه داشته مورد تحسین و تمجید قرار داده است.(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۱۵۴) اما این‌که چرا پادشاه شاه عمل‌گرا و بادرایتی چون وی اقدامی جهت بومی‌سازی این فن برای ضرب سکه‌ها در ایران نکرده تا به‌قول خودش هم حروف دور سکه‌ها به خوبی نمایان باشد و هم سکه‌ها از بریدگی‌های نابجا محفوظ باشند، جای سوال دارد؟ البته بعدها تالی وی شاه‌عباس دوم در تلاش برای تغییر ضرب سکه از شیوه چکشی به شیوه چرخی که بهتر و به‌صرفه‌تر بود، با مشاوره و همکاری لاشاپل دوهان فرانسوی طرح ساخت یک چرخ سکه‌زنی را به محمدبیگ صدراعظم داد و با این‌که صنعت‌گران ایرانی به خوبی از عهده ساخت آن برآمدند اما در همان روز اول از کار افتاد و از ساخت این دستگاه نتیجه مثبتی حاصل نشد.(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۱۸)

نظام پولی و سکه‌های صفویان

با این‌که ایران عهد صفوی کشوری فقیر از نظر فلز طلا و نقره بود و مس محدودی نیز برای ضرب سکه‌ها در اختیار داشت و بنابر قول برخی سیاحان اروپایی:«شاه ایران در کشورش نقره ندارد و در تمام کشور شاهنشاهی برای ساختن سکه‌های جدید نمی‌تواند نقره پیدا کند»،(سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۹) اما نظام پولی و سکه‌ای صفویان برخلاف سلسله‌های تیموریان و ترکمانان که تک فلزی و به ندرت در برخی مواقع دو فلزی بودند، وارث نظام پولیِ سه فلزی؛ طلا، نقره و مس ایلخانان مغول و واحد محاسباتی تعیین پول آنان تومان بود. لازم به دکر است که خاک ایران از فلز نقره و... خالی نبود، بلکه دسترسی به معادن فلزات قیمتی به خاطر فواصل طولانی آنها از شهرها ، فقدان ذغال و آب برای ذوب و فرآوری کردن و ابتدایی بودن فناوری استخراج به‌صرفه نبود.(نک: متی و همکاران، ۱۳۹۶: ۸۱) هم‌چنین معدنی هم اگر در ایران وجود داشت، کفاف امورات دولت را نمی‌داد و کسانی نیز که از عثمانی نقره می‌آورند آن را با سود ۲۰./. و طلا را با سود ۱۴./. یا ۱۵./. و مس را با سود ۱۸ و گاه ۲۰./. می‌فروختند(دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۷۶) که خرید آنها با این سودها جهت ضرب سکه برای دولت صفوی به صرفه نبود. به منظور رفع این کمبودها بود که ابتدا شاه‌عباس اول تلاش‌هایی برای استخراج طلا در حوالی همدان انجام داد ولی به خاطر فاصله زیاد و هزینه‌بر بودن حمل چوب و ذغال به محل معدن و برابر شدن حاصل با هزینه از آن صرف‌نظر نمود.(متی و همکاران: ۱۳۹۶: ۸۱) در زمان شاه‌عباس دوم نیز مساعی محمدبیگ صدراعظم برای استفاده از تجربیات لاشاپل دوهان فرانسوی جهت استخراج طلا و نقره از کوه‌های اطراف اصفهان به نتیجه نرسید.پس از شاه‌عباس دوم دیگر صفویان هیچ تلاشی برای کشف معادن نکردند و برای رفع مشکل کمبود طلا و نقره خود به ناچار به همان سکه‌های طلا و نقره‌ای که از اروپا(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۱۷–۲۱۹) با صادرات ابریشم و دیگر مبادلات بازرگانی برای‌شان می‌آمد، اکتفاء کردند. مجموعه این دلایل سبب شد تا صفویان تمامی یا بیشتر سکه‌های طلا و نقره خود را با ذوب کردن فلز وارداتی و ارزهای کشورهای اروپایی و یا همسایه تأمین نموده و بسازند. امر دشواری که آنها تنها با ذخیره‌ی فلز خود و با برقراری توازن پایدار در مازاد پرداخت‌ها به آن نائل می‌شدند. برای تحقق این هدف خروج شمش از کشور منع شد و ارزش عباسی، سکه‌ی نقره اصلی رایج‌شان را با کاهش وزن آن پائین‌آورند. چنان‌که عباسی جدیدی که در سال ۱۰۵۵هـق ضرب شد برخلاف قبل به جای ۲/۵محمودی تنها ۲محمودی ارزش داشت.(نک: متی، ۱۳۹۳: ۱۰۱–۱۰۲)

سکه‌های طلا و نقره

در متون تاریخ‌نگاری دوره صفویه برای سکه‌های طلا یا اشرفی از عناوینی چون نُقود،(خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۹/۴؛روملو، ۱۳۵۷: ۶۶۴/۱) دنانیر،(روملو، ۱۳۵۷: ۶۵۵/۱؛الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۶ و۸۵ ؛ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱۷/۱؛شاملو،۱۳۷۱: ۳۶؛جنابدی،۱۳۷۸: ۶۰؛بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۳۵/۲؛وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۳۰) دینار(قمی، ۱۳۸۳: ۱۰۰۲/۲؛عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۴: ۸۸؛ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۶۳/۱؛واله‌قزوینی،۱۳۷۲: ۶۴۸؛شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۹/۲) و نیز انواع آن به صورت دینار تبریزی،(قمی، ۱۳۸۳: ۱۷۷/۱؛افوشته‌ای نطنزی،۱۳۷۳: ۵۷؛کرمانی، ۱۳۸۴: ۶۴) دینار عراقی (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۸۸/۲) و دینارکپکی(ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۹۷/۲) و برای سکه‌های نقره از کلماتی چون درم،(خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۹/۴؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۸۶؛ امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۱؛واله‌قزوینی، ۱۳۷۲: ۶۸۴) درهم(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۹/۲) و دارهم(ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱۷/۱؛واله–قزوینی، ۱۳۷۲: ۱۲۲؛جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۴۰؛شاملو، ۱۳۷۱: ۳۶/۱) استفاده می‌شد و در این بین تنها یک نفر از مورخین اواخر دوره‌ی صفوی از واحدهای پولی صفویان چون سکه‌های بیستی و عباسی نام می‌برد.(خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۷) در تصویر پائین دو سکه بیستی با وزن کمتر از یک گرم از شاه عباس و جانشین وی شاه صفی قابل روئیت است.

شکل ٤. از راست به چپ دو نمونه از سکه های بیستی با وزن کمتر از یک گرم ضرب شده در زمان شاه عباس اول و جانشین وی شاه صفی(مجموعه شخصی)

برخلاف متنون تاریخی، برای اولین‌بار در سفرنامه‌های اروپائیان به صورت دقیق و کامل از واحدهای پولی و اسامی خاص سکه‌های صفویان نام برده می‌شود که در مباحث بعدی به آنها اشاره خواهد شد. از سفرنامه سیاحان و سفرای اروپائی چنین برمی‌آیدکه در دوره صفویه سکه‌های اشرفی یا طلا برای موارد خاص هم‌چون جلوس پادشاهان،(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲؛کاری، ۱۳۴۸: ۸؛ تاورنیه، ۱۳۸۹: ۳۸۱؛کمپفر، ۱۳۶۳: ۵۰ و نک:مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۱۲؛متی، ۱۳۹۳: ۹۴؛سیوری، ۱۳۸۲: ۱۹۹) برای اهدا کردن به بزرگان و مردم و یا به مناسبت عیدنوروز و دیگر موقعیت‌ها ضرب می‌شده و استفاده داشته‌اند.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۱/۲ و نک:دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۱)هم‌چنین سکه‌های اشرفی به خاطر این‌که چندان رایج نبودند، نام خاصّ و معینی نداشتند و ایرانی‌ها آنها را معمولاً طلا یا سکه‌های زرین و یا اشرافی می‌نامیدند.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۱/۲) درواقع در دوره صفوی چون طلا نسبت به نقره و مس نقش کمتری در بین مسکوکات رایج داشت(دُران، ۱۳۸۰: ۱۶۵) به شکل سکه کمتر ضرب می‌شد و بیشتر به عنوان سرمایه ذخیره می‌شد.(نک: بنانی، ۱۳۸۰: ۱۹۸؛ سیوری، ۱۳۸۲: ۱۹۹)

بررسی میدانی سکه‌ها حاکی از آنست که بیشتر سکه‌های طلای صفویان در فاصله‌ی زمانی بین سلطنت شاه‌اسماعیل تا دهه‌ی آخر سلطنت شاه‌عباس ضرب شده‌اند. اما از این زمان تا یک دهه قبل از سقوط اصفهان سکه‌های طلا به شکل بسیار محدودی ضرب شدند تا این‌که شاه سلطان حسین دوباره ضرب سکه‌های طلا را به واسطه نیاز مالی سرگرفت و برای همین خاطر قنادیل، شمعدان‌ها و عودسوزها و منقل‌های طلایی و نقره‌ای حرم امام رضا(ع) را برای ضرب سکه ذوب کردند.(مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۲۷-۲۶) از این راه ۹۵۰۰۰تومان وارد خزانه سلطنتی شد و از فلزات قیمتی مقابر صفویان در قم نیز استفاده کردند.(متی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۱۷-۱۱۶) شاه سلطان حسین این اقدام را سال ۱۱۲۹ق از روی اضطرار و جهت تأمین هزینه سپاهیان صفوی برای مقابله با غلجائیان متجاسر انجام داد.اما در واقع چون اشرفیِ طلا به عنوان سکه رسمی نقش نامحسوس و بسیار کمی در بازار و مراودات تجاری ایرانیان داشت، این تصور غلط که طلا پول رایج صفویان نیست و نقش چندان مهمی در اقتصاد و بازرگانی عصر صفوی ندارد، در بین سیاحان اروپایی اشاعه پیدا کرد. اصل و ریشه این نظریه نیز به مشاهدات و ابراز نظر سیاحان و سفرایی چون شاردن، تاورنیه و حتی کاری، کمپفر و.. بازمی‌گشت. چنان‌که تاورنیه می‌نویسد:«شاهان ایران سکه طلا ضرب نمی‌کنند مگر تعدادی که روز تاج‌گذاری به طرف مردم می‌اندازند و این سکه‌ها در میان تجار رواج و قیمت ثابتی ندارد، گاه بیشتر و گاه کمتر می‌ارزد.»(تارونیه، ۱۳۸۹: ۳۸۱)

در این دوره به تمام سکه‌های طلا که در طرح و سجع یکی بودند، اشرفی می‌گفتند ولی اختلاف در وزن سبب می‌شد تا مردم به آنها اشرفی، نیم اشرفی و ربع اشرفی گویند. سکه‌های اشرفی صفویان در اوایل کار از لحاظ طرح و وزن، تقلیدی از اشرفی‌های آق‌قویونلوها بودند. شاه اسماعیل دو عیار را برای سکه‌های اشرفی خود انتخاب کرد؛ یکی مثقال اسلامی و یا سکه دینار ۲۴نخودی[حدود ۴/۶۰گرم] و دیگری دوکای طلایی ونیز که ۱۸نخود[تقریباً ۳/۴۵گرم] وزن داشت. نیم اشرفی‌ها و ربع اشرفی‌ها نیز وزن مشخص خود را داشتند. صفویان هم‌چنین با الگوبرداری از دوکاهای ونیز و امپراتوری مقدس‌روم، سکه‌های طلای ده مثقالی و ده اشرفی را که سکه‌های زیورآلات و برای هدیه یا تقدیم به خواص بودند را ضرب می‌کردند.(دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۰-۱۷۱) شاردن نیز از دینار قانونی یا شرعی که نام آن فقط در دفترها و کتاب‌ها ذکر می‌شود و دینار معمولی به عنوان دو نوع دینار یا اشرفی زمان صفویان نام‌می‌برد.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲) مینورسکی هم از اصطلاحات تمام

اشرفی و تمام مُهر اشرفی که یحتمل همان دستجه‌کله مذکور در دستورالملوک باشد، نام می‌برد و برخلاف سکه‌های نقره، ارزش اشرفی‌ها را بسیار ثابت بیان می‌کند.(نک:مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۱۲و ۱۱۴)

از سفرنامه‌های اروپائیان چنین برمی‌آید که سکه‌ی نقره پول رایج در قلمرو صفویان است و مردم برای رفع حوائج روزانه و انجام معاملات‌شان از آن استفاده می‌نمایند.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۶/۲؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۵۶؛ اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۳؛ تاورنیه، ۱۳۸۹: ۳۸۱؛ دلاواله، ۱۳۸۴: ۱۲۹)هم‌چنین از نظر آنان عیار سکه‌های نقره صفویان بالاتر از عیار سکه‌ی نقره‌ی فرانسه(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۳۸۱) و برابر و همانند عیار سکه‌ی رئال اسپانیاست.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲) این‌که سکه‌های نقره در همه‌جای ممالک محروسه صفویان یک قیمت دارد و ارزش آن تغییر نمی‌کند برای سیاحان اروپایی بسیار جالب توجه و عجیب می‌نماید.(نک:دلاواله، ۱۳۸۴: ۱۲۹) امری که حکایت از ثبات اقتصادی و ارزش یک‌نواخت سکه‌های نقره در عرصه داد و ستد در ایران روزگار صفویان دارد. سکه‌های نقره ابتدا در یک معیار وزنی خاص و طرح‌هایی که بیشتر منطقه‌ای بودند تا ملی ضرب می‌شدند. چنان‌که در دوران سلطنت شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب هم‌زمان سه معیار وزنی متفاوت در بخش‌های مختلف قلمرو صفویان رایج بود. در غرب یک سکه شاهی خاص در مناطق شرقی هم‌چون خراسان، قهستان، سیستان و استرآباد نوعی سکه‌ی شاهی دیگر و سرانجام سکه‌ی تَنگه یا تنکای آق‌قویونلوها که در مازندران تا حدود سلطنت شاه‌عباس رواج داشت.(متی و همکاران، ۱۳۹۶: ۵۴) سرانجام از زمان شاه اسماعیل دوم و سپس با سیاست‌های ویژه‌ای که شاه‌عباس اول در جهت تحکیم قدرت و رونق کار بازرگانی اعمال نمود، یک‌دست ضرب نمودن سکه‌ها در قلمرو صفویان جامه‌ی عمل به خود پوشید و در این راستا بود که سکه عباسی به پول واحد صفویان مبدل شد. در این دوره شاهی پایین‌ترین مسکوک نقره و پس از آن محمودی[۱] که معادل ۲شاهی و سپس عباسی که برابر با ۴شاهی بود، قرارداشت. سکه‌های دیگری چون عباسیِ پنج شاهی و پنج عباسی که ضرب‌شان جنبه‌ی تفنن داشت و در کار بازرگانی از آنها استفاده نمی‌شد نیز رایج بود.(نک: شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲-۹۱۱) کارری نیزعلاوه بر ذکر نام سه واحد پولیِ نقره‌ی صفویان، از سکه‌هایی دیگری چون یک-عباسی، نیم‌عباسی و سه‌عباسی که ضرب شده و بسیارکمیابند در سفرنامه خود نام می‌برد.(کارری، ۱۳۴۸: ۱۵۶و نک:اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۳) در بین سیاحان اروپایی تاورنیه بعد از شاردن و کارری با جزئیاتی بیشتر از عباسی، دو عباسی، پنج‌عباسی، محمودی، شاهی و بیستی[۲] به عنوان سکه‌های نقره رایج نام می‌برد.(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۳۸۱)

یکی از سکه‌های نقره‌ی خاص دوره صفویه، سکه لاری یا لارین بودکه تصویر آن در پائین قابل روئیت است. لاری به شکل مفتولی و به اندازه‌ی دو بند انگشت و کمتر بود که بر روی آن شعائر مذهبی و نام پادشاهان صفوی نقرمی‌شدد. قدمت ضرب این سکه با معیار ۵/۱۵ گرم به دوره تیموریان و زمان شاهرخ در سال ۸۲۷ق برمی‌گشت. این سکه از زمان شاه طهماسب در ضراب‌خانه‌های متعدد و در گستره‌ای از تبریز، شیراز، لار و بصره تا جنوب غربی هند و سیلان و جزایر مالدیو ضرب می‌شد و حتی به خاطر عیار بالایش تبدیل به پول رایج موردتوجه در تجارت بین‌المللی شده بود.(نک: متی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۵) شاردن توضیح مبسوطی درمورد سکه لاری در سفرنامه‌اش دارد:«مسکوک نقره بی‌غش است و بهایش معادل دو شاهی و نیم[...] شکل مسکوک لارین عجیب و برخلاف سکه‌های دیگر، رشته‌ای گرد و به بزرگی قلم تحریر است.[...] و شاه‌عباس پس از فتح لار ضرب سکه‌های لارین را منع فرمود.»(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۱/۲) در پائین برای نمونه دو تصویر از لارهای زمان شاه اسماعیل و شاه تهماسب اول قابل روئیت است.

۱. در دوران سلطنت شاه محمدخدابنده طرح خدابنده یا محمدی برای سکه‌های ۱۰۰دینار یا دو شاهی رایج شد و از آنجا که اروپائیان به اشتباه این سکه‌ها را محمودی می‌خواندند، به این نام مشهور شد.(متی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۱)

۲. سکه بیستی دوازده حبّه وزن داشت وکوچک‌ترین سکه‌ی رایج صفویان بودکه در توزین نیز کاربرد داشت.(نک:شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۸/۲)

شکل ۵. از راست به چپ دو شکل متفاوت از سکه های لاری ضرب شده در زمان شاه اسماعیل اول و جانشین وی شاه تهماسب اول

با محو لاری از عرصه‌ی بازار و اقتصاد، محمودی هویزه به عنوان سکه‌ی معیار در حوزه خلیج‌فارس جانشین آن شد. رواج هر یک از این سکه‌ها–لاری و محمودی هویزه– را حتی می‌توان به فقدان یک سکه‌ی مس دارای پذیرش جهانی در منطقه نسبت داد.(نک: متی و همکاران، ۱۳۹۶: ۵۵) با تمام این تفاسیر پول نقد در اقتصاد عصر صفوی سهم زیادی نداشت و حتی در بسیاری از مناطق مسکوکات رایج نقش کمی داشتند. چنان‌که در بسیاری از نواحی گرجستان مردم ترجیح می‌دادند تا به‌جای پول از گردنبند، النگو، انگشتر و چیزهای دیگر استفاده کنند. با این‌که معاملات تجاری بزرگ و بازرگانی خارجی کاملاً با پول صورت می‌گرفت، اما داد و ستد در مناطق روستایی دوره افتاده بیشتر به شکل پایاپای بود. کارمندان دولت نیز به‌جای حقوق و در عوض پول نقد، مقداری از محصول یک زمین را دریافت می‌کردند و بعداً در فرایند نظام تسعیر آن را به پول نقد تبدیل می‌کردند.(متی، ۱۳۹۳: ۹۰)

سکه‌های مسی و چرمی

سکه‌ی مسی در کنار سکه طلا و نقره کماکان براساس سنت برخی سلسله‌های پیشین به عنوان سومین رکن نظام سه فلزی در دوره صفویه در بین مردم رواج داشت و با عناوینی چون فُلس(افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳ ۳۲۸؛و نک: دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۱)یا فلوس،(کرمانی،۱۳۸۴: ۸۷؛مستوفی‌بافقی، ۱۳۸۵: ۲۰۵/۳؛فلور، ۱۳۹۵: ۲۴۳) قازبیکی،(اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۳) قازبک، قزبیک و قازه،(کارری، ۱۳۴۸: ۱۵۶)غازبکی،(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۳۸۱)غازبیگی،(راوندی، ۱۳۸۲: ۴۷۰/۵)قازبگی،(متی، ۱۳۹۳: ۹۱) خزبیگی،(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲) پشیز و پول سیاه یا قره‌پول(کارری، ۱۳۴۸: ۱۱۱و نک:اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۳) در منابع نام‌برده شده است. ضرب سکه‌های مسی بدان معنی بود که حکومت در حال برقراری یک نسبت معین بین نقره و طلا است. هرچند مبادله مس با نقره کمیاب بود و این موضوع بیشتر جنبه نظری داشت. هم‌چنین سکه‌های مسی نه با وزن کردن بلکه براساس مقدار مبادله می‌شدند و هیچ معیاری برای آنها وجود نداشت. به همین خاطر سکه‌های مسی از نظر اندازه، وزن و ارزش براساس منطقه، متفاوت بودند و درواقع این قدرت عرضه‌کننده‌ی آن یعنی حاکم محلی بود که تعیین می‌کرد که مس ضرب شود و ارزش آن چقدر باشد.(متی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۷ و۶۰) در واقع سکه‌های مسی در جامعه‌ی هدف خود دارای اسامی ارزشیِ قراردادی بودند که این اسامی دال بر میزان ارزش آنها بود. چنان‌که دُران به برخی از اسامی ارزشی آنها یک یا دو دینار و یا قاز یا قازبک پنج دینار و تنگه ده دینار اشاره می‌کند.(نک:دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۲)

از میان سیاحان اروپایی، اولئاریوس جامع‌ترین شرح را درمورد وضع مسکوکات مسی در قلمرو صفویان را بیان می‌کند:«هر شهر بزرگ سکه خاص خود را دارد و در هیچ جای دیگر جز در همان‌جا که ضرب شده است، اعتبار ندارد و این اعتبار فقط برای یک‌سال است، زیرا نقش روی سکه هر سال تغییر می‌کند.[...]زمانی‌که در شماخی بودیم یک شیطانک، در کاشان یک خروس، در اصفهان یک شیر نر و در گیلان یک ماهی بر روی سکه نقش کرده بودند. حال اگر سال جدید حلول کند، یعنی برابر تقویم ما در ماه فوریه قازبیکی‌های سال قبل از اعتبار ساقط می‌شود و حتی به زحمت دو عدد از آنها را با یک عدد سکه جدید تعویض می‌کنند و باید تمام سکه‌های بی‌اعتبار در کوره ذوب شود و با نقش نشانه‌های جدید دوباره رواج یابند و وارد بازار شوند.»(اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۵ و نک:دلاواله، ۱۳۸۴: ۱۲۹) شاردن ضمن تقسیم سکه‌های مسی به خزبیگی و نیم–خزبیگی که وجه تمسیه آن برگرفته از دو جزء خز به معنی پول و بیگ به معنی بزرگ و عالی‌جاه است و مفهومش پول شاه

می‌باشد، به نقر علامت رسمی ایران، نشان شیر و خورشید بر یک روی سکه‌های مسی و محل ضرب و تاریخ بر روی دیگرشان اشاره می‌کند.(شاردن، ۱۳۷۲: ۲/ ۹۱۲ و۹۱۰) کارری نیز علاوه بر اشاره به نشان شیر وخورشید، شکل غالب سکه‌های مسی را گرد و دایره‌ای و به ندرت بیضی بیان می‌کند.(کارری، ۱۳۴۸: ۱۵۶)

چون عمر مس کوتاه بود، درضرب سکه‌های مسی نهایت دقت را به عمل می‌آوردند. هم‌چنین برای جلوگیری از سوء-استفاده حکام از امتیازات دربار؛ نام حاکم ایالت روی سکه‌های مسی نقر نمی‌شد و به‌جای آن شکل حیوانات، پرندگان، اشیاء و حتی انسان نقر می‌شد.(دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۱-۱۷۲) از سفرنامه‌ها چنین بر می‌آید که ارزش اقتصادی و مالی سکه‌های مسی معادل یک چهلم سکه‌ی عباسی نقره(کارری، ۱۳۴۸: ۱۵۶؛ اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۳) و یا معادل یک دهم سکه‌ی شاهی نقره بوده است.(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲و نک:فلور، ۱۳۹۵: ۲۴۳؛ راوندی، ۱۳۷۲: ۴۷۰/۵) از سکه‌های مسی در معامله‌های کوچک محلی استفاده می‌شد. عدد یا اعداد روی آنها ارزش اسمی‌شان را نشان نمی‌داد و فقط تصویرهایی از حیوانات برای کمک به بیسوادن بر آنها نقر می‌شد. ارزش سکه‌های مسی به محل ضرب آنها بستگی داشت؛ اگر از قلمرو حاکم بیرون می‌رفتند یا حاکم تغییر می‌کرد،ارزشش نصف می‌شد. اعتبار آنها تا آخر سال بود و نوروز از سکه‌هایی که مردم تحویل می‌دادند، سکه جدید با نقوش متفاوت ضرب می‌شد و سود این کار نیز تنها به جیب مقاطعه‌کار ضراب‌خانه و شخص حاکم می‌رفت.(متی، ۱۳۹۳: ۹۱؛ و نک: دلاواله: ۱۳۸۴: ۱۲۹) برخی مواقع نیز به دلایلی چون به صرفه نبودن ضرب دوباره یا تعجیل برای دسترسی مردم به سکه‌های مسی، ضراب‌خانه‌های محلی با زدن انگ رایج روی این نوع سکه آنها را دوباره سورشارژ می‌کردند؛ هم‌چون نمونه‌ی زیر که انگ رایج در زیر شکم شیر بر روی سکه ضرب گنجه قابل روئیت است. هم‌چنین گزارش‌های منابع و سفرنامه‌ها حاکی از آنست که در دوره صفویه سکه‌های مسی معیاری برای قیمت و خرید از خرده‌فروشان و پرداخت مواجب و دست‌مزدهای کارگران بود و این‌که قاطبه‌ی سپاهیان و صنعت‌گران شهری طبقه‌ی پائین نیز از سکه مس استفاده می‌کردند و چیزی جز سکه‌های مسی در دستان تهیدستان شهری و روستایی دست‌به‌دست نمی‌شد.

شکل ٦. سکهٔ فلوس سورشارژ شده با انگ رایج ضرب گنجه احتمالاً اواخر دوره صفویه(مجموعه شخصی)

سکه‌ی چرمی که در اصل ژتونی موقت و از جنس چرم بود، دیگر سکه‌ای بود که به گواه برخی منابع در موقع اضطرار مورد استفاده داشت. سنت ضرب سکه‌های چرمی به پیش از صفویان یعنی دوره سلاطین اولوس مغولی در زمان تیمور گورکان برمی‌گشت. چنان‌چه خضرخواجه اغلان بن تغلق‌خان «بفرمود تا به عوض طلا و نقره، سکه بر چرم زدند و تا مدتی آن قاعده بماند.»(نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۰۶) در دوره‌ی صفویه نیز در مقطعی از سلطنت شاه‌عباس اول به دلیل کمبود نقدینگی و بی‌پولی شدید از سکه‌های چرمی استفاده شد. شاه‌عباس که بیشتر زمان‌ها با معضل نقدینگی و کمبود طلا که به طور طبیعی در ایران موجود نبود، مواجه بود؛ برای ضرب سکه به تلافی کسری تجارت با هندوستان ظرف‌های طلا را که در ضیافت‌های درباری استفاده می‌شدند را ذوب می‌کرد. وی حتی به روش‌های مختلف تلاش می‌کرد تا از خروج طلا و نقره از کشور جلوگیری کند و فرصت‌های صادراتی تازه‌ای پیدا کند. به خاطر همین مشکل نقدینگی و بی‌پولی بود که شاه‌عباس در لشکرکشی سال ۹۹۸هـق بر علیه ازبکان در مشهد فرمان داد تا تمام ظروف طلا و نقره‌اش را ذوب کنند و از آنها سکه ضرب کنند.(متی، ۱۳۹۳: ۹۵) سرانجام مشکلات بی‌پولی در سال ۱۰۳۱-۱۰۳۲ق شاه‌عباس را در خلال نبرد بغداد واداشت تا به اجبار برای پرداخت حقوق به سپاهیانش از سکه‌های چرمی خاصی که مهمور به نام او و شهر بغداد بودند، استفاده کنند با

این وعده که بعداً آنها را با سکه مسی تعویض خواهد کرد.(نک:بلو، ۱۳۹۶: ۳۱۷) این بی‌پولی هم‌چنان در زمان جانشیان شاه‌عباس امری محسوس بود، ولی با این وجود آنها اوضاع را کمی بهتر از شاه‌عباس از سر گذرانند و به جای چرم،سکه‌هایی از جنس قلع به سپاهیان‌شان دادند.چنان‌که شاه‌صفی بین سال‌های ۱۰۴۰ تا ۱۰۵۰هـق مجبور شد با دادن ۲۰۰۰۰ من قلع به نرخ ۴۰شاهی به سپاهیانش که در بازار به ۳۰شاهی فروخته می‌شد، خود را از مشکل بی‌پولی برهاند.(متی و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۳)

جعل و تقلب در ضرب سکه‌ها

سابقه‌ی تقلب در وزن و عیار سکه‌ها عقبه در تاریخ ایران داشت و بیشتر سلسله‌ها از دوران باستان تا دوره صفویه کمابیش با این معضل مواجه شده بودند.چنان‌چه نخجوانی از دیوانیان معاصر با ایلخانان و جلایریان سال‌ها پیش از صفویان درمورد جاعلان سکه و وظیفه معیرالممالک در قبال آنها می‌نویسدکه معیرالممالک همیشه بایست به تفحص«احوال قلابان و آقچه‌بُران که اموال خلایق را مغشوش و قلب می‌کنند[...] بر قانون معدلت و راستی بازخواست واجب داند و آن را که به یاسا باید رسانید، عرضه داشته بعد از حکم به یاسا رساند.»(نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱۶۱/۲-۱۶۲) در دوران صفویه علاوه برجاعلان سکه که ممکن بود از اقشار مختلف باشند، برخی شاهان، دولت‌مردان و کارکنان ضراب‌خانه‌ها در موارد خاص و به دلایل مختلف به تقلب و جعل در ضرب سکه‌ها مبادرت می‌کردند. در منابع به تقلب در ضرب سکه‌ها در زمان شاه‌اسماعیل اول اشاره نشده است. اما فریر به نقل از جنکینسون انگلیسی که با شاه‌تهماسب دیداری داشت، به تقلب در سکه‌ها در زمان وی این‌گونه اشاره می‌کند: مسکوکات طلا و مس کمتر در دسترس است و آن‌چه نیز هست، بیشتر تقلبی و بی‌مقدار است.(فریر،۱۳۸۰: ۲۲۱) این مسئله را ابتدا می‌توان به حرص شاه‌تهماسب در اندوختن ثروت و ذخیره آن در خزانه نسبت داد. چنان‌که در هنگام مرگ وی ۳۸۰۰۰۰ تومان سکه طلا و نقره و[...] در خزانه‌اش موجود بود.(نویدی، ۱۳۸۶: ۶۱) عامل بعدی این‌که شاه‌تهماسب عادت داشت تا به ضراب‌باشی و زیردستانش دستور دهد تا سکه‌هایی با ارزش اسمی سابق ولی به شکل ناملموسی با فلز قیمتی کمتر برای به جیب زدن مابه‌التفاوت فلز طلا و نقره ضرب کنند.(نک:متی، ۱۳۹۳: ۱۰۳) هرچند به گواه برخی منابع این شاه صفوی در سال‌های پایانی حیات خود به اصلاحاتی در نحوه ضرب سکه‌های رایج مبادرت نمود و چنان‌که نوشته‌اند: «تغییر زر داده، بیست دیناری که رایج بود با دویست دیناری طلا به واسطه قلبی و ناتمامی عیار برطرف ساخته، هزار دیناری طلا و یکصد دیناری نقره جدید امر فرمودند که در دارالضرب مسکوک گردانند و از آن زرها هر که داشته باشد به خزانه عامره برده زر نو بازیافت نماید.»(قمی، ۱۳۸۳: ۶۱۰/۱-۶۱۱)

در زمان جانشینان شاه تهماسب تا زمان شاه صفی گزارشی در منابع تاریخ‌نگاری درمورد تقلب و جعل در ضرب سکه‌ها موجود نیست، اما از متن سفرنامه‌ها برمی‌آید که این مسئله در زمان سه پادشاه آخر صفوی و مخصوصاً دوره‌ی شاه سلیمان و پسرش شاه سلطان حسین بسیار رخ داده است. چنان‌که شاردن که در زمان شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان به ایران سفر نموده در این مورد می‌نویسد:«در شهرهای مختلف سکه‌هایی ضرب می‌کنند که عیارش از آنچه باید، کمتر است»(شاردن، ۱۳۷۲: ۹۱۰/۲) احتمالاً همین نوشته‌های سیاحانی چون شاردن برخی محققین را نیز واداشته تا درمورد ارزش سکه‌های صفوی و استقبال مردم از آنها بنویسند که: ارزش سکه‌های نقره صفوی از لحاظ وزن کمتر از چیزی بود که بر آنها نوشته شده و عده کمی نیز طالب یا حاضر به قبول آن‌ها بودند.(سیوری، ۱۳۸۲: ۱۹۹؛ بنانی، ۱۳۸۰: ۱۹۸)صائب ملک‌الشعرای دربار شاه‌عباس دوم که زمانی با ذوق تمام قصیده‌ی «از دل زدود زنگ الم فتح قندهار» را در وصف پیروزی مخدوم خود بر گورکانیان و تصرف قندهار را سروده بود، درمورد اوضاع نابسامان پولی زبان شکوه می‌گشاید و غزلی با آغاز و اتمام این دو بیت می‌سرآید:(صائب‌تبریزی، ۱۳۶۵: ۷۳۳)

ناله سوخته جانان به اثر نزدیک است — دست خورشید به دامان سحر نزدیک است
سکه‌سان رویی از آهن به کف‌آر صائب — کاین متاعی است که امروز به زر نزدیک است

بارزترین نمونه‌ی جعل و تقلب در ضرب سکه‌ها که در سطح وسیعی از اقتصاد کشور تأثیرگذاشت، در زمان شاه‌سلیمان رخ داد که برخی سیاحان با تیتر«خراب شدن وضع مسکوکات» به شرح ماوقع آن پرداخته‌اند.(کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۴) تا پیش از این واقعه، کیفیت و عیار سکه‌ها چنان بود که تاورنیه‌ای که بارها در زمان شاه‌صفی و سلیمان به ایران سفرکرده بود، اذعان می‌نماید که:«هیچ کشوری در جهان نیست که به سهولت ایران بتوان پول خود را از دربار وصول کرد و در چنین مبلغ هنگفتی هیچ سکه قلب دیده نشود.»(تاورنیه، ۱۳۸۹: ۱۳۳)داستان این جعل و تقلب بزرگ از آنجا شروع شد که چون براساس رسوم دیپلماتیک عصر صفوی تمام مخارج سفرای مقیم ایران را باید خزانه‌ی دربار پرداخت می‌کرد(کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۲۴) و می‌بایست مبلغ سه‌هزارتومان در سال ۱۰۸۱ق برای معیشت ماهانه به سفیر ازبک پرداخت می‌شد. اما از آنجا که این سفیر از دریافت مخارج ماهانه‌اش امتناع نموده بود تا به هنگام مراجعت تمام مبلغ را یک‌جا بگیرد، صدراعظم چون پرداخت مخارج وی را مسبب خالی شدن خزانه مملکت می‌دید، با مشاوره با شاه‌سلیمان تصمیم گرفت تا سکه‌های نقره مخصوصی با عیار ۲۵./. ضرب کنند و به وی بدهند. اما سفیر زیرک ازبک با پی‌بردن به این نقشه، تمام سکه‌های تقلبی را صرف خرید ظروف طلا و نقره در اصفهان کرد. بدین‌گونه سکه های تقلبی به دست تجار در سراسر ایران منتشر شد و این مسئله حتی سبب شد تا حکام نخجوان، ایروان، تبریز و... که حق ضرب سکه داشتند، نیز به سهم خود دستور دهند تا سکه‌هایی با عیار پائین ضرب شود. عواقب این تقلب چنان بود که چند سال بعد زمانی که شاه سلیمان در سال ۱۰۹۵هـق از خزانه‌ی مخصوص گذران و معیشت سفرای خارجی بازدید می‌کرد، گزارش مهمانداباشی نشان داد که از۳۰ هزار تومان پول موجود تنها ۳۰۰تومان عیار درست و قانونی دارد. شاه سلیمان به همین خاطر تمام پول‌های رایج را به استثنای سکه‌های ضرب حویزه که حاکم آن در کار ضرب سکه کم عیار شرکت نکرده بود را از درجه اعتبار ساقط اعلام کند. اما سکه‌های جدید نیز این‌بار با بی‌پروایی ضراب‌باشی اصفهان که دست تقدیر به وی رحم نکرد، از تقلب در امان نماندند و بدین‌گونه پول کشور مجدداً از درجه اعتبار قانونی ساقط شد.(نک:کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۵)

سانسون نیز که در روزگار شاه‌سلیمان به ایران آمده بود، به شرایط بد سکه‌ها و تقلب و جعل آنها صحه می‌گذارد و می‌نویسد:«وضع پول در ایران به قدری بد می‌باشد و از ارزش آن به قدری کاسته شده است که هیچ‌کس حاضر نیست مال‌التجاره خود را به ایران بیاورد و در برابر آن، پول مس ایران را دریافت کند.»هم‌چنین سانسون در ادامه این فساد و بدی پول را نتیجه‌ی عدم تعقیب و مجازات جاعلان و اخذ رشوه بوسیله ماموران می‌داند و در پایان به تلاش ده ساله‌ی دولت صفوی برای تجدید سکه و اصلاح پول و ضرب سکه‌های خوش‌عیار و بسیارخوب اشاره می‌کند.(نک:سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۸) اوضاع بد پولی در زمان شاه سلطان حسین نیز ادامه یافت و این‌بار والی هویزه نیز در جعل و تقلب در سکه‌ها سهیم شد و باوجود این‌که نیمی از محمودی‌های هویزه عیار تقلبی داشتند، اما باز تنها سکه رایج در سراسر کشور بودند. واپسین سال‌های پادشاهی سلطان حسین دوره کمبود جدی سکه‌های در گردش بود و وزن سکه‌ها بیشتر کاهش یافت. چنان‌که در سال ۱۱۲۳هـق یک سکه پنج ضلعی و بیضی شکل دو شاهی و پنج شاهی که در پائین عکس آن قابل روئیت است، پدیدار شد. هدف آشکار از ضرب این سکه پوشاندن کاهش وزن قابل توجهی بود که در همان زمان روی داده بود. شش سال بعد حتی با کاهش وزن عباسی از ۷/۶۲ به ۷/۵۰ گرم یا کمتر، دولت گرفتار کاهش ارزش پول نیز شد.(نک:متی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۸۰)

شکل ۷. از راست به چپ سکه های پنج شاهی و دو شاهیِ بادامی شکلِ ضرب شده در اصفهان و تبریز در زمان شاه سلطان حسین

علاوه بر اقدامات برخی شاهان و دولت‌مردان برای تقلب در ضرب سکه‌ها، برخی جعل و تقلب‌ها ریشه در برنامه‌های غلط ضراب‌خانه‌های صفوی داشت. یکی از نکات استثنایی در تاریخ مسکوکات اسلامی این بود که صفویان سکه‌های طلا و نقره را با سرسکه یا قالب مشابهی ضرب می‌کردند و این قضیه راه را برای تقلب هموار می‌ساخت. چنان‌که با یک پوشش طلایی می‌توانستند سکه نقره را به جای سکه طلا به مردم ناآگاه قالب کنند.(دُران، ۱۳۸۰: ۱۷۰)چنان‌که سکه‌های زیر سکه‌های چهارشاهی و ده‌شاهیِ تقلبی و جعلی زمان شاه سلطان حسین ضرب شهرهای تفلیس، تبریز و رشت هستند که مغز آنها مس و روکش نقره است.

شکل ۸. از راست به چپ سکه های تقلبی و جعل شده در شهرهای رشت، تبریز و تفلیس در زمان شاه سلطان حسین صفوی (مجموعه شخصی)

در آثار برخی تذکره‌نویسان اواخر دوره‌ی صفوی نیز ابیات فراوانی با موضوعیت و مضمون کاهش عیار سکه و وضع اسفناک سیستم پولی موجود است. چنان‌که نصرآبادی شاعر و تذکره‌نویس معاصر با اواخردوره شاه‌سلیمان از زبان ملا قدرتی از بزازان اصفهانی به زبان شعر در بخشی از یک مثنوی(نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۴۲۱) درمورد اوضاع بد پولی و جعل و تقلب موجود در سکه‌های رایج روزگار خود می‌سراید:

فلوس صفاهان چنان نارواست — که گویی به هر کیسه پول اژدهاست
چنان گشته خوار از خلایق درم — که شخص غنی گشته صاحب کرم
زر از دست مردم نگردد سفید — که از دور کف می‌زند هر که دید

در اواخر دوران صفویان تقلب و جعل در ضرب سکه‌ها هم ازعوامل مهم سقوط ارزش پول و خروج طلا و نقره از چرخه‌ی مبادلات پولی در کلیه‌ی متصرفات و قلمرو صفویان بود و هم بلای جان بازرگانی و مبادله‌ی کالا شده بود. هم‌چنین اوضاع چنان بود که بازار از سکه‌های کم عیار و تقلبی اشباع بود و پول مسی که ارزش قانونی خود را از دست داده بود در بازار به مقدار زیادی عرضه می‌شد.(نک:پاریزی،۱۳۶۲: ۲۴) تقلب و جعل در سکه‌ها به دلایلی که اشاره شد، درواقع به بخش جدایی‌ناپذیر اقتصاد پولی در دوران صفویان تبدیل شده بود. این شرایط حتی سبب شده بود تا روش‌های برای تشخیص سکه‌های سره از ناسره در بین مردم معمول شود. چنان‌که آنها در یک کیسه هرگز چند نوع سکه نمی‌ریختند و کیسه‌ها را با واحد تومان که معادل پنجاه عباسی بود، وزن می‌کردند.مقادیر وزن شده را به صورت پنج، پنج یا ده، ده به ردیف می‌چیدند، در این طرز شمارش هم در وقت صرفه‌جویی می‌شد و هم اگر سکه‌ای دچار قلب یا سوهان‌زدگی شده بود به هنگام وزن‌کشی مشخص می‌شد. علاوه بر این‌ها برای پیدا کردن سکه‌های تقلبی یا سوهان‌خورده واحد وزن را سبک‌تر می‌گرفتند. فی‌المثل پنجاه سکّه عباسی نقره را انتخاب و آنها را به دو قسمت بیست‌وپنج تایی تقسیم می‌کردند و هرکدام را در یک کفه‌ی ترازو می‌گذاشتند و می‌کشیدند. سپس قسمت سبک‌تر را دوباره به دو قسمت تقسیم و وزن‌کشی می‌کردند و در هریک از دو کفه ترازو دوازده سکّه می‌گذاشتند و می‌سنجیدند و سپس قسمت سبک‌تر را مجدداً به دو قسمت شش‌تایی و سپس به دو قسمت سه‌تایی تقسیم و وزن‌کشی می‌کردند و به این صورت سکّه تقلبی به سرعت پیدا می‌شد. (شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۶/۲-۹۰۷)

نتیجه‌گیری

ضراب‌خانه‌های دوران صفوی علاوه بر کارکرد مهم‌شان در اعتباربخشی و مشروعیت دادن به حکومت در امر سیاست به عنوان بخش مهمی از اقتصاد پولی کشور منبع درآمد خوبی برای شاه و دولت در سطح کلان و برای حکام و مقاطعه‌کاران در سطح ایالات بودند. صفویان با این‌که نظام پولی سه فلزی را از سلسله‌های ایلخانی، تیموری و ترکمانان به میراث بردند، اما در سازوکار ضراب‌خانه و مراحل ضرب سکه تغییراتی را به وجود آوردن و حتی در مراحلی قصد داشتند تا در نوع ضرب سکه‌ها نیز تغییراتی انجام دهند.آنها حتی درسجع پشت و روی سکه هم از جهت خط و نوشتارهای مذهبی و هم وارد کردن دوبیتی‌ها در وصف مقام شاهان صفوی که درگذشته سابقه‌ای نداشت، تغییراتی دادند. هم‌چنین با این‌که مورخان و تاریخ‌نگاران دوره صفوی جز به صورت بیان مفرد و جمع کلمات دینار و درهم به واحدهای پولی و اسامی سکه‌های شاهان این سلسله هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند، اما به لطف ارتباط با اروپا و رفت‌وآمد سفرا و سیاحان اروپایی به ایران اطلاعات ذی‌قیمتی در مورد انواع سکه‌های طلا و نقره و اسامی آنها هم‌چون اشرفی، نیم اشرفی، شاهی، محمودی، عباسی، بیستی، لاری و... در سفرنامه‌ها آنها مکتوب است. از آغاز سلطنت صفویان تا زمان ظهور شاه عباس اول علاوه بر سیستم پولی رایج و فراگیر دولت مرکزی، سکه‌های نقره دیگری چون لاری و تنگه یا تنکا که از مواریث سلسله‌های سابق بودند و استفاده محلی یا منطقه‌ای داشتند در ضرابخانه‌های برخی مناطق ضرب می‌شدند تا این‌که با اصلاحات شاه عباس اول و سیاست‌های که دولت وی هم‌چون رواج دادن سکه‌ی عباسی به عنوان یک واحد پولی که تا سال‌ها پس از صفویان نیز رایج بود، برای خارج کردن و حذف سکه‌های مذکور از چرخه پولی کشور اعمال کرد، عاقبت‌الامر ضرب سکه‌ها و ارزش پولی آنها در قلمرو صفویان یک‌دست شد.تقلب در سکه‌های صفوی نیز به دلایلی چون یکی بودن قالب یا سرسکه‌های

طلا و نقره که بهانه لازم را برای متقلبین در شرایط مقتضی فراهم می‌آورد. اقدامات سودجویانه و منفعت‌طلبانه برخی از شاهان و دولت‌مردان صفوی و ضمانت اجرایی نداشتن قوانین برای تنبیه مجرمین و دریافت رشوه از متقلبین و جاعلان همیشه از عوامل اصلی برای جعل و تقلب در ضرب سکه‌های رایج بود. تقلب و جعل سکه‌ها در زمان جانشینان شاه عباس و مخصوصاً دوران شاه سلیمان و جانشین وی شاه سلطان حسین به دلیل ضعف نظام دیوانسالاری و قدرت‌یابی بیش از حد حرمسرا و خواجگان در سطح وسیعی از کشور بسیار رخ داد و جاعلان سکه‌های زیادی را با مغز مس و روکش طلا و نقره جعل نمودند که امروز هم در دسترس می‌باشند. در این دوره هم‌چنین از زمان شاه عباس اول به مرور زمان از تعداد ضرابخانه‌های فعال صفویان به دلایلی چون عدم دسترسی صفویان به معادن طلا و نقره و تلاش‌های نافرجام برای استخراج و دسترسی به این فلزهای قیمتی و هم‌چنین خروج نقره از کشور توسط تجار غیر ایرانی و سرانجام کاهش واردات نقره و از دست‌رفتن دو شهر تجاری بغداد و قندهار در زمان جانشینان وی که نقش مهمی در تجارت کالا و ورود طلا و نقره به ایران عصر صفوی داشتند،کاسته شد. این دلایل حتی از عوامل اصلی در بروز نقدینگی در قلمرو صفویان بودند، به نحوی که در بعضی مواقع برخی شاهان مقتدر صفوی هم‌چون شاه عباس را واداشت تا برای اولین بار سکه —ژتون‌هایی– از جنس چرم ضرب کند و یا در مواقعی که با کمبود بودجه مواجه می‌شدند، اقدام به ذوب ظروف قیمتی گران‌بها برای ضرب سکه کنند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله. (۱۳۷۳). نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار (تصحیح احسان اشراقی). تهران: علمی و فرهنگی.

امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم. (۱۳۸۳). فتوحات شاهی (تصحیح محمدرضا نصیری). تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اولئاریوس، آدام. (۱۳۸۵). سفرنامه آدام اولئاریوس (ترجمه احمد بهپور). تهران: ابتکار نو.

الحسینی، خورشاه بن قباد. (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه (تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا). تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۶۲). سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران: صفی علیشاه.

بنانی، امین. (۱۳۸۰). ساختار اجتماعی–اقتصادی دوره صفوی. در صفویان (ترجمه یعقوب آژند). تهران: مولی.

بدلیسی، شرف‌خان. (۱۳۷۷). شرفنامه (جلد ۲، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف). تهران: اساطیر.

بلو، دیوید. (۱۳۹۶). شاه عباس (ترجمه خسرو خواجه‌نوری). تهران: امیرکبیر.

تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۸۹). سفرنامه تاورنیه (ترجمه حمید ارباب شیرانی). تهران: نیلوفر.

ترکمان، اسکندربیگ. (۱۳۸۲). تاریخ عالم‌آرای عباسی (جلد ۱، تصحیح ایرج افشار). تهران: امیرکبیر.

جنابدی، میرزابیگ. (۱۳۷۸). روضه الصفویه (تصحیح غلامرضا طباطبایی‌مجد). تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

حسینی استرآبادی، سید حسن. (۱۳۶۶). تاریخ صفویه از شاه صفی تا شیخ صفی (تصحیح احسان اشراقی). تهران: علمی.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌السیر (جلد ۴). تهران: خیام.

خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین. (۱۳۵۲). وقایع السنین و الاعوام (تصحیح محمدباقر بهبودی). تهران: کتابفروشی اسلامیه.

دوران، دارلی. (۱۳۸۰). نظام پولی دوره صفویان. در صفویان (ترجمه یعقوب آژند). تهران: مولی.

دالساندری، وینچنتو. (۱۳۸۱). سفرنامه وینچنتو دالساندری. در سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (ترجمه منوچهر امیری). تهران: خوارزمی.

دلاواله، پیترو. (۱۳۸۴). سفرنامه دلاواله (ترجمه شعاع‌الدین شفا). تهران: علمی و فرهنگی.

راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران (جلدهای ۴ و ۵). تهران: نگاه.

سانسون. (۱۳۴۶). سفرنامه سانسون (ترجمه تقی تفضلی). تهران: ابن سینا.

سیوری، راجر. (۱۳۸۲). ایران عصر صفوی (ترجمه کامبیز عزیزی). تهران: مرکز.

شاردن، ژان. (۱۳۷۲). سفرنامه شاردن (جلدهای ۱ تا ۵، ترجمه اقبال یغمایی). تهران: توس.

شاملو، ولی‌قلی. (۱۳۷۱). قصص الخاقانی (جلد ۱، تصحیح سید حسن سادات‌ناصری). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۶۵). دیوان صائب تبریزی (جلدهای ۱ تا ۶، به کوشش محمد قهرمان). تهران: علمی و فرهنگی.

عالم‌آرای شاه اسماعیل. (۱۳۸۴). (تصحیح اصغر منتظر صاحب). تهران: علمی و فرهنگی.

عقیلی، عبدالله. (۱۳۷۷). دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

فلسفی، نصرالله. (۱۳۴۷). زندگانی شاه عباس اول (جلد ۲). تهران: دانشگاه تهران.

فریر، رانلد. (۱۳۸۰). تجارت در دوره صفویان. در تاریخ ایران در دوره صفویان (ترجمه یعقوب آژند). تهران: جامی.

فلور، ویلم. (۱۳۹۵). تاریخ مالی ایران در روزگار صفویان و قاجاریان (ترجمه ابوالقاسم سری). تهران: توس.

قزوینی، ابوالحسن. (۱۳۶۷). فوائد الصفویه (تصحیح مریم میراحمدی). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

قمی، قاضی احمد. (۱۳۸۳). خلاصه التواریخ (جلدهای ۱ و ۲، تصحیح احسان اشراقی). تهران: دانشگاه تهران.

کاری، جِملی. (۱۳۴۸). سفرنامه کاری (ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ). تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.

کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۳). سفرنامه کمپفر (ترجمه کیکاووس جهانداری). تهران: خوارزمی.

کرمانی، ملا محمد مؤمن. (۱۳۸۴). صحیفه الارشاد (تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی). تهران: علم.

متی، رودی. (۱۳۹۰). اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی (ترجمه حسن زندیه). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

متی، رودی و دیگران. (۱۳۹۶). تاریخ پولی ایران از صفویه تا قاجاریه (ترجمه جواد عباسی). تهران: نامک.

مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل. (۱۳۶۲). مجمع التواریخ (تصحیح عباس اقبال). تهران: طهوری و سنایی.

میرزا سمعیا. (۱۳۳۲). تذکره‌الملوک (به کوشش محمد دبیرسیاقی). تهران: طهوری.

مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۳۴). سازمان اداری حکومت صفوی (ترجمه محمد دبیرسیاقی). تهران: زوار.

مستوفی بافقی، محمد مفید. (۱۳۸۵). جامع مفیدی (جلد ۳، تصحیح ایرج افشار). تهران: اساطیر.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه. (۱۹۷۶). دستورالکاتب فی تعیین المراتب (جلد ۲، به اهتمام عبد الکریم علی‌اوغلی علی‌زاده). مسکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.

نویدی، داریوش. (۱۳۸۶). تغییرات اجتماعی اقتصادی در ایران عصر صفوی (ترجمه هاشم آقاجری). تهران: نی.

نصرآبادی اصفهانی، محمد طاهر. (۱۳۱۷). تذکره نصرآبادی (تصحیح وحید دستگردی). تهران: ارمغان.

نطنزی، معین‌الدین. (بی‌تا). منتخب التواریخ معینی (به اهتمام پروین استخری). تهران: اساطیر.

https://www.acsearch.info
https://en.numista.com
https://www.zeno.ru

References

Afushtei Natanz i, M. b. H. (1994). Naqavat al-athar fi zikr al-akhyar (E. Eshraqi, Ed.). Tehran: Elmi va Farhangi.

Aghili, A. (1998). Dar al-zarbhaye Iran dar dowreh-ye Eslami. Tehran: Bonyad-e Mowqufat-e Dr. Mahmoud Afshar Yazdi.

Amini Haravi, A. S. I. (2004). Futuhat-e Shahi (M. R. Nasiri, Ed.). Tehran: Anjoman-e Asar va Mafakher-e Farhangi.

Anonymous. (2005). Alam-ara-ye Shah Esmail (A. Montazer Saheb, Ed.). Tehran: Elmi va Farhangi.

Bastani Parizi, M. E. (1983). Siasat va eqtesad-e asr-e Safavi. Tehran: Safi Alishah.

Bedlisi, S. K. (1998). Sharafnameh (Vol. 2). Tehran: Asatir.

Benani, A. (2001). Socio-economic structure of the Safavid period. In Safaviyan (Y. Azhad, Trans.). Tehran: Mola.

Blow, D. (2017). Shah Abbas (K. Khajeh Nouri, Trans.). Tehran: Amir Kabir.

Careri, G. (1969). Safarnameh-ye Careri (A. Nakhjavani & A. Karang, Trans.). Tabriz: Edareh Kol Farhang va Honar.

Chardin, J. (1993). Travels in Persia (E. Yaghmaei, Trans., Vols. 1–5). Tehran: Toos.

Dallessandri, V. (2002). Travel account of Vincenzo Dallessandri. In Safarnamehaye Venizian dar Iran (M. Amiri, Trans.). Tehran: Kharazmi.

Della Valle, P. (2005). Safarnameh-ye Della Valle (S. Shafa, Trans.). Tehran: Elmi va Farhangi.

Duran, D. (2001). Monetary system of the Safavid period. In Safaviyan (Y. Azhad, Trans.). Tehran: Mola.

Floor, W. (2016). The financial history of Iran in the Safavid and Qajar periods (A. Sari, Trans.). Tehran: Toos.

Falsafi, N. (1968). The life of Shah Abbas I (Vol. 2). Tehran: University of Tehran Press.

Fryer, R. (2001). Trade in the Safavid period. In Tarikh-e Iran dar dowreh-ye Safaviyan (Y. Azhad, Trans.). Tehran: Jami.

Hasani Astarabadi, S. H. (1987). History of the Safavids from Shah Safi to Sheikh Safi (E. Eshraqi, Ed.). Tehran: Elmi.

Husayni, Khurshah b. Qubad. (2000). Tarikh-e Ilchi-ye Nezam Shah (M. R. Nasiri & K. Haneda, Eds.). Tehran: Anjoman Asar va Mafakher Farhangi.

Junabadi, M. B. (1999). Rowzat al-Safaviyeh (G. R. Tabatabaei Majd, Ed.). Tehran: Bonyad-e Mowqufat-e Dr. Mahmoud Afshar.

Kaempfer, E. (1984). Safarnameh-ye Kaempfer (K. Jahandari, Trans.). Tehran: Kharazmi.

Katunabadi, S. A. (1973). Vaqaye al-senin va al-avam (M. B. Behbudi, Ed.). Tehran: Ketabforushi Eslamiyeh.

Kermani, M. M. (2005). Sahifat al-irshad (M. E. Bastani Parizi, Ed.). Tehran: Elm.

Khvandamir, G. (2001). Habib al-siyar (Vol. 4). Tehran: Khayyam.

Mathee, R. (2011). Economy and foreign policy in the Safavid era (H. Zandieh, Trans.). Qom: Pazhuheshgah-e Howzeh va Daneshgah.

Mathee, R., et al. (2017). Monetary history of Iran from the Safavid to Qajar period (J. Abbasi, Trans.). Tehran: Namek.

Marashi Safavi, M. M. K. (1983). Majma al-tavarikh (A. Eqbal, Ed.). Tehran: Tahuri va Sanaei.

Minorsky, V. (1955). Administrative organization of the Safavid government (M. Rajabnia, Trans.). Tehran: Zavvar.

Mirza Sami A. (1953). Tazkerat al-muluk (M. Dabirsiyaqi, Ed.). Tehran: Tahuri.

Mostowfi Bafqi, M. M. (2006). Jame mofidi (Vol. 3, I. Afshar, Ed.). Tehran: Asatir.

Nakhjavani, M. b. Hindushah. (1976). Dastur al-kateb fi ta yin al-maratib (Vol. 2). Moscow: Academy of Sciences.

Nasrabadi Esfahani, M. T. (1938). Tazkereh-ye Nasrabadi (V. Dastgerdi, Ed.). Tehran: Armaghan.

Natanzi, M. al-Din. (n.d.). Montakhab al-tavarikh-e Moeini (P. Estakhri, Ed.). Tehran: Asatir.

Navaidi, D. (2007). Socio-economic changes in Safavid Iran (H. Aghajeri, Trans.). Tehran: Ney.

Olearius, A. (2006). Safarnameh-ye Adam Olearius (A. Behpour, Trans.). Tehran: Ebtekar-e No.

Qazvini, A. H. (1988). Favayed al-Safaviyeh (M. Mirahmadi, Ed.). Tehran: Moasseseh Motaleat va Tahqiqat Farhangi.

Qomi, Q. A. (2004). Kholasat al-tavarikh (Vols. 1–2, E. Eshraqi, Ed.). Tehran: University of Tehran Press.

Ravandi, M. (2003). Social history of Iran (Vols. 4–5). Tehran: Negah.

Sanson. (1967). Safarnameh-ye Sanson (T. Tafazzoli, Trans.). Tehran: Ibn Sina.

Savory, R. (2003). Iran under the Safavids (K. Azizi, Trans.). Tehran: Markaz.

Shamlu, V. Q. (1992). Qesas al-khaqani (Vol. 1, S. H. Sadat Naseri, Ed.). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.

Saeb Tabrizi, M. A. (1986). Divan-e Saeb Tabrizi (Vols. 1–6, M. Ghahreman, Ed.). Tehran: Elmi va Farhangi.

Tarkaman, I. B. (2003). Tarikh-e alam-ara-ye Abbasi (Vol. 1, I. Afshar, Ed.). Tehran: Amir Kabir.

Tavernier, J. B. (2010). Safarnameh-ye Tavernier (H. Arbab Shirani, Trans.). Tehran: Niloufar.

Web sources:

https://www.acsearch.info

https://en.numista.com

https://www.zeno.ru

Articles:

Editor-in-Chief Lecture: Leap into the Future

Ezzatollah Ghadampour

The Role Model of a Muslim Woman in the Mirror of Tahereh Saffarzadeh's Poetry ---------- 1-17

Sedighe Alilo, Seyfo Din Abbarin, Forogh Jalili

Drawing a pattern of dimensions and indicators of social responsibility in banks using content analysis method ---------- 1-26

Ghasem Rahimi Rigi, Mohsen Rashidi, Mahnam Molai

Existentialist Love and Anxiety of Man in the Philosophy of Gabriel Marcel ---------- 1-19

Ali Hoseini, Mahshad Sayedipour

Meta-analysis of studies on the role of counselors in increasing divorce with a strategic and religious perspective ---------- 1-25

Sayed Morteza Mirtabar, Nasrin Fatahi, Mitra Bahrami

The role of good governance in increasing the effectiveness of the World Health Organization's actions in managing the Corona crisis ---------- 1-16

Amir Moradian Alam, Farid Azadbakht, Hengameh Ghazanfari

A new study on the nature of giving in testimony and its probative value ---------- 1-16

Ahmad Mortazi, Sohila Golmah

The effectiveness of emotional self-regulation training on cognitive flexibility and interpersonal sensitivity of adolescents with symptoms of social anxiety ---------- 1-16

yarahmad Kooshki, Jahanshah Mohamadzadeh, Zainab Mihandost

Critical analysis of the assumptions of Quranic doubts in the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" ---------- 1-19

Hamid GHorbanpor, Hosein Jeddi

A critical reading of realism and non-realism in the field of religious faith with emphasis on Don Cupitt's perspective ---------- 1-21

Gholam Abas Hasanvand

Studying the impact of Digital Native skills on the Teaching Style of Digital Immigrant Teachers in the Elementary School of DarehShahr City Through the Mediation of Educational, and Technological Content Knowledge ---------- 1-20

Ali Aghajani, Ehsan Geraei, Afsaneh Abdoli

Challenges and solutions for imposing prison sentences on convicted members of deviant groups -------- 1-17

Amin Amirin Farsani, Esmaeil Kashkoulian

Conditions for exercising guardianship over minor marriages (condition of absence of corruption or existence of expediency) ---------- 1-14

Fateme Bazokar, Fatemeh Sadat Hoseini

Designing a teacher training curriculum model with a futures research approach ---------- 1-25

Hamed Yaghobian, Fatemeh parasteh Qombwani, mozhgan Mohammadi Naini

Systemic thinking and its obstacles from the perspective of the Quran and narrations ---------- 1-19

Mohsen Khabirrosanayeefard, Mohammad Hosein Irandoost, Gholamreza Khoshneyat

The effect of artificial intelligence in improving organizational performance with an emphasis on the organization-customer (C2B) model of the call center of Raitel Communication Services Company —— 1-21

Davood Tarvirdizadeh, Mohammad Bandari

Designing an Optimal Social Media Advertising Model for B2B Marketing in Iraq ---------- 1-20

Amir Abass Faris Hasnawi, Hossein Rahimi kolour, Bahman KHodapanah, Mohammad Bashokouh Ajirlou

Analysis and application of sacrificial literature in the Iliad and the Odyssey and the mythological section of the Shahnameh ---------- 1-13

Saadallah Rahimi, Mohammad Dianati, Mohammad Hodjjat

Analysis of the Relations between the Sepahsalars and the Ministers of the Ghaznavid Government —— 1-17

Samira Ghasemirad, Amir Abdullahi, Mahboob Mahdavian

The Role of Good Governance Indicators of Reform, Compassion, and Moderation Governments in Political Development during the Islamic Republic ---------- 1-23

Sima Talebi Aghdam Malek, Ehsan Shakeri Khoei, Mirghasem Banihashemi

The Origin of Power from the Perspective of Al-Farabi and Ibn Khaldun and Its Relationship with Legitimacy ---------- 1-21

Sahra Hatami, Seyed Mohammad Sheikhahmadi, Kaivan Shafei

A comparative comparison of fault in English and French law ---------- 1-17

Khatereh Abadi, Hadi Naeimi, Shahriyar Bagheri

Review of Article 34 of the Civil Enforcement Law of 1977 ---------- 1-16

Mahmoud Amirgol Mohammad Firoz Abadi, Amrollah Nikoumanesh, Majid Vaziri

Identifying the Key Factors of an Employee Resilience Model with an Approach to Enhancing Resilience under Crisis Conditions among Staff of the Semnan Provincial Department of Education ---------- 1-25

Mohammad Javad Hafezi, Mehdi Sanei, Seyedeh Zahra Sadati, Ezzatallah Baloui Jamkhaneh, Mohammad Hassan Shaki

Criticism of forced and optional interpretations of Verse 24 of Surah Anfal: Explaining the connection between a human being and God in interpretive texts ---------- 1-24

Reza Mollazadeh, Meisam Shoaib, Majid Majidi

An Analysis of Criminal Policy Flaws in Economic Crimes with a Focus on Cyberspace ---------- 1-20

Fanoos Kaviyani, Ali Janipour, Ali Pourjavaheri

The effect of future research skills on organizational intelligence according to the mediating role of knowledge sharing (a case study of Ilam University) ---------- 1-21

Sadegh Ahmadi, Mohamad Aidi

The Flow of the Influence of Israeliism on Islamic Mysticism and Sufism ---------- 1-19

Yahya Nordini Agdam, Hasan Heidarzadeh Sardorood

Assessment of Criminal Liability for Artificial Intelligence in Emergency Situations or Legitimate Defense ---------- 1-23

Mohammadali Abbaszadeh Dibavar, Ebrahim Rajabi Tajamir, Sajad Akhtari

Jewish-Christian debates in the Middle Ages with a Look at the Barcelona Debate: From Origins and Causes to Political and Social Pressures During This Period ---------- 1-16

Elahe Hadian Rasnani

A Study on the Minting System and the Method of Coin Production in Safavid Iran ---------- 1-23

Amir Ahangaran

- The Biannual Journal "New Research in Islamic Humanities Studies" is a scientific publication that seeks to propose new topics and find answers to them in the field of Islamic humanities. Its main goals and areas: developing knowledge and using the experiences, research, and perspectives of the practitioners and experts in the field of Islamic humanities, conducting comparative studies in the field of Islamic humanities and using the latest international achievements in this field, providing necessary information for policymakers, planners, and managers involved in the field of Islamic humanities, trying to improve the attitude towards Islamic humanities and considering it as a specialized field, using scientific achievements from different fields of humanities and benefiting from their connection with Islamic humanities, considering the interdisciplinary nature of the subject, identifying challenges and issues in the Islamic humanities and finding practical and scientific solutions, expanding the culture of research as a requirement for the development of the Islamic humanities.
- The principles of transparency, the rights of authors and readers, the ethical standards of authors, reviewers, editors, editorial board, and the publishing office are fully reflected in the system. The biannual New Research in Islamic Humanities Studies considers itself and its colleagues, as well as all authors, to be obliged to follow these regulations. These regulations are mostly based on the principles of the International Committee on Publication Ethics (COPE) and the internal guidelines of the biannual New Research in Islamic Humanities Studies.
- The turning point of the journal is the unveiling of an unprecedented initiative in the country: from now on, all articles in the journal will be published with a visual abstract and a video abstract in both Persian and English.This innovation, which is the result of the efforts of the journal team and the support of valuable authors, is designed with three main goals: accelerating the transfer of scientific concepts, increasing the international visibility of Islamic humanities research, and aligning with the world's most advanced scientific publishing standards. This issue presents valuable articles on topics ranging from systems thinking in the Quran to emerging challenges in law, artificial intelligence, and the metaverse, which demonstrate the journal's problem-oriented and forward-looking approach. We invite all researchers to join us on this proud path by submitting their works. Access to all articles, image and video abstracts is free and open to all.
- All sample files and complete instructions on how to compile and submit articles are included in the New Research in Islamic Humanities Studies system.Please compose your articles based on them and, after making sure that you have followed all the points, proceed to submit your articles.

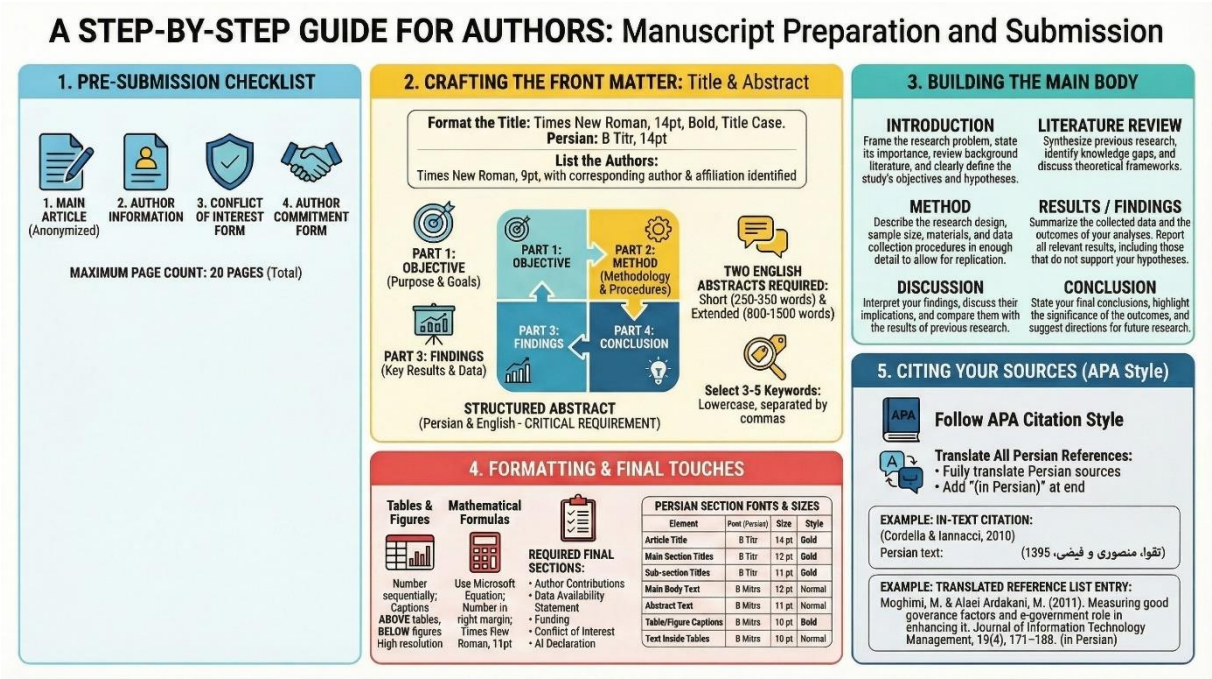

Publisher:
Lorestan University

Director-in-Charge:
Dr. Mehrdad Amiri

Editor-in-Chief:
Dr. Ezatollah Ghadampour

Editorial Board:

Dr. Seyed Alaeddin Shahrokhi	Faculty Member, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr. Muslim Soleimanian	Professor, Department of History, Seyyed Jamaluddin Asadabadi University
Dr. Siavash Yari	Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam
Dr. Fazlolah Mir	Professor, Department of Psychology, Lorestan University
Dr. seyed Abdolvahab Samavi	ull Professor, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, University of Hormozgan
Dr. Ghasem Sahraei	Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr.Mohamadreza hasanijalilian	Professor،Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr. Said Binayemotlagh	Department of philosophy, Faculty of literature and humanities, University of Isfahan
Dr. Ebrahim Mosazadeh	Professor, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
Dr. Aliasghar Pourezat	Full Professor, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran
Dr. Peyman Namamian	Associate Professor, Faculty Member, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University
Dr. Parviz Bagheri	Associate Professor at Ilam University

International Editorial Board:

Prof. David J. Gunkel	Department of Communications, Northern Illinois University, 230 University Cir Dr, DeKalb, IL 60115, USA
Souad Ezzerouali	Associate Professor of civil law Dhofar University Sultanate of Oman
Katarzyna Maksymiuk	Professor, Institute of History, Faculty of Humanities, University of Natural Sciences and Humanities of Szeged, Szeged, Poland
Shafique N. Virani	Distinguished Professor of Islamic Studies and Director and Founder of the Centre for South Asian Civilizations, University of Toronto, Toronto, Canada
Touraj Daryaee	Professor of History, Iranian Studies, and Culture at the University of California

Manager:
Mohamad Hatami Nejad

Executive Editor: **Dr. Jafar Koosha**
Executive Editor: **Dr. Farhad Khormaei**
English Text Editor: **Dr. Mahmoodreza Moradian**
Executive Director: **Dr. Reza Farjpour**

Articles should only be submitted through the Journal of Modern Research in Islamic Humanities Studies system.

Address: Iran, Lorestan, Khorramabad, Lorestan University, Faculty of Literature and Humanities, Department of Theology and Islamic Studies, Second Floor, Journal Office.

Telephone: **09166510118**
General/Editorial Primary E-mail: **api@lu.ac.ir, apijournallorestanpress@gmail.com**
Website: **https://api.lu.ac.ir**

Online ISSN: **2980-8944**
Frequency: **Semiannual**

List of Reviewers

Ab Barin, Saif od-Din, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Urmia Branch, Urmia, Iran

Abdollahi, Saman, Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Naragh Branch, Naragh, Iran

Abdi Varmazan, Morad, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran

Aghajani, Saifollah, Associate Professor, Department of Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

Aghamohammadi, Ahdiyeh, Assistant Professor, Department of Management, Jami International University, Tehran, Iran

Akbari, Kamal, Associate Professor, Department of Religion and Media, IRIB University, Qom, Iran

Ali Akbari, Razieh, Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Farhangian University, Qom, Iran

Ameri Nia, Mohammad Bagher, Associate Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Yasuj, Iran

Asrafilian, Forough, Assistant Professor, Department of Psychology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Askari, Mahin, Associate Professor, Department of Psychology, Hormozgan University of Medical Sciences, Bandar Abbas, Iran

Bahrami, Mitra, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Kermanshah University of Medical Sciences, Kermanshah, Iran

Bahrami, Ruhollah, Assistant Professor, Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran

Bahrami, Vali,Assistant Professor, Department of Social Sciences Education, Farhangian University, Tehran, Iran

Behrouzian, Behrouz, Assistant Professor, Department of Sociology, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran

Darvishpour, Abedin, Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Fathi Ashtiani, Ali, Professor, Department of Psychology, Baqiyatallah University of Medical Sciences, Tehran, Iran

Fattahi, Nasrin, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Ghorbanpour Lafmejani, Amir, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Counseling, University of Guilan, Rasht, Iran

Hosseini, Ali, Associate Professor, Department of Philosophy, Yasuj University, Yasuj, Iran

Irandoust, Mohammad Hossein, Assistant Professor, Department of Philosophy, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran

Javanmard, Leila, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Karami Moghadam, Rasoul, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Keshavarz, Sirous, Assistant Professor, Center for Management Studies, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Khashnin, Gholamreza, Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Mohallati University, Qom, Iran

Khazaei, Sahm od-Din, Associate Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Khodadadi, Vali, Associate Professor, Department of Accounting, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Khorramaei, Farhad, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Psychology, Shiraz University, Shiraz, Iran

Mahmoudi, Hossein, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Marashi, Seyed Ali, Associate Professor, Department of Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Mohammadi, Amir Abbas, Assistant Professor, Department of Art Research, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran

Moradi, Alireza, Assistant Professor, Department of Management, Allameh Asgari International University, Qom, Iran

Mousazadeh, Ebrahim, Professor, Department of Public Law, University of Tehran, Tehran, Iran

Namanian, Peyman, Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Arak University, Arak, Iran

Nasrollahi, Yadollah, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Madani University, Tabriz, Iran

Nikpay, Iraj, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Rahdarpour, Hamed, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Salari, Azizollah, Associate Professor, Department of Islamic Studies, IRIB University, Tehran, Iran

Setayeshpour, Mohammad, Associate Professor, Department of International Law, University of Qom, Qom, Iran

Shahrokhi, Seyed Alaeddin, Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Shoaei, Malek, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ilam Branch, Ilam, Iran

Shokri, Mohammad, Assistant Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

Soltanishal, Reza, Assistant Professor, Department of Psychology, University of Guilan, Rasht, Iran

Sotoudeh, Reza, Assistant Professor, Department of Finance and Accounting, Meybod University, Meybod, Yazd, Iran

Taghvaei, Abbas, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, Lahijan Branch, Lahijan, Iran

Taheri, Afsaneh, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, Roudehen Branch, Roudehen, Iran

Talebpour, Akbar, Associate Professor, Department of Social Sciences, Alzahra University, Tehran, Iran

Yaghoubi, Abolghasem, Professor, Department of Psychology, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

Yazdani, Gholamreza, Associate Professor, Department of Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran

Yousefi, Ali, Associate Professor, Department of Sociology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Zare Moghadam, Ali, Assistant Professor, Department of Curriculum Planning and Educational Sciences, University of Birjand, Birjand, Iran

Abdollahzadeh, Ali, Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Lorestan University

New Research in Islamic Humanities Studies

Online ISSN : 2980 - 8944